سبب کرد شاه
که بینند سکان خاکش سپاس
جهان را اساس معظم دهد
که در وی شود خیره چشم ملک
کند بر زمین آسمانی بپا
که خاکش برد آب چین و تتار
نشاپور را از حسد جان کند
شد آن فکر شاهی فرا جایگیر
وقایع شناسان دور فلک
کشیدند چرخ دولاب را
مطالع کشایان سطح سپهر
نظر بر کشادند از هر طرف
مه ذوالقعده رفت از هجریه
براو خوانده هر دم فلک آفرین
چون شد آن اساس مطلع تمام
جهان هفت اقلیم بد گشت هشت
چون ترتیب آن شهر عالیمقام
در آن ملت احمد آباد گشت
الهی تو این شهر عالی بنا

بفرسود تا بهمدران جایگاه
سر خاک برا وج حضرا برد
ز سر زینت زیب عالم دهد
پی دفع یاجوج کین داوری
که غشش بود بام گیتی نما
غباری که خیزد بر آهش عیان
که گجرات رشک خراسان کند
طلب کرد اصحاب علم نجوم
که واقف بود ز آسمان تا سمک
مهندس صفاتان اختر شناس
طوالع نمایان ناهید و مهر
بفرمان شاهنشه بختیار
ثلث عشر با ثمان مائه
چون بیکار خشتی نهادند
گذشت از سر چرخ فیروزفام
نو آباد شهری شده نازنین
شد از ناصرالدین احمد تمام
شده تازه شهری عمارت پذیر
مده تا بحشرش زوال و فنا

بسازد یکی شهر عالی اساس
سری را برا وج ثریا برد +
بنای برآورد چو قصر فلک
کشد بر زمین سد اسکندری
یکی مصر جامع کند آشکار
کشد سرمه در دیدهٔ اصفهان
چو در خاطر شاه گردون سریر
که بودند گنجور گنج علوم +
گرفتند رنج سطرلاب را
براهین نمایان صاحب قیاس
بدیدند هر کوکبی را شرف
بکردند ساعات سعد اختیار
چون بانی بنا بر کشید از زمین
ملک گفت مسعود و فرخنده باد
چون آن شهر آباد دو [illegible] در گشت
سوادش چون خالی بروی زمین
در آن نام هم احمد آباد گشت +
که گردون ندیدش بدوران نظیر

آسامی دروب دوازده

گانه دروب شرقی دروازه کالوپور سارنگپور دروازه اسلوریه که مابین دروازه بندرانهور که جنوبی اند در کنج شرق روی واقع شده دروب شرقی که بر ساحل رود بار سابرمتی واقع اند دروازه خانپور دروازه رائکهر دروازه خان جهان مابین دروازه خانپور و رائکهر در قلعه بهدر دو دریچه وار و دریچه باغ و دریچه که بگنذر کهرکی مشهور است دروب شمالی دروازه شاهپور دروازه ایدریه که دهلی دروازه نیز نامند دروازه دریاپور مابین دروازه شاهپور و ایدریه که خان آسته

مسدود است سبب انسداد آن بر انچه اعتماد را شاید واضح نگشته در روب جنوبی دروازه جمالپور
نیز میخوانند و سبب انسدادش اقوال مختلفه گویند دروازه رانپور عرض و طول قلعه ارک مشهور به بهدر حسن از سد
دریا سابر باد دروازه قدیم در وسط بر جبین عالی واقع شده چهار صد و هشتاد و هفت ذرع عرض از مسجد سنگین ساخت
سلطان احمد تا دروازه باغ چهار صد ذرع یا چهارده بروج از ساخت قدیم سیزده و یک برج نجم الدوله افزوده سوای دروازه
نقارخانه بادشاهی و باغ و طرف دروازه کچهری که در حکومت ناظمان زاید شده خارج است و قلعه بین الجمهور به بهدر اشتهار
دارد و محل سکنائی سلاطین گجراتیه و ناظمان است در وجه تسمیه آن اقوال مختلفه بسمع رسید اما آنچه محل اعتماد باشد آن ست
قلعه ارک بلدهٔ پٹن از بناهای راجه ها است و بهمین شکل و شباهت و بروج واقع شده و دران جا معبدی بهدر کالی معبود
آنها است و آن مکان را از قدیم بهدری نامیدند بمناسب مشابهت آنجا عوام الناس اینجا هم بهدر گفتند لهذا مشهور گشت
و بدین نهج ارک چانپانیر و احمد نگر هم بهدر میگویند چون بلدهٔ احمد آباد پائی تخت سلاطین گجراتیه قرار یافت بتدریج در عهد
سلاطین و امرا یان بموجب ازدیاد معموری گشته خصوصاً در زمان سلطان محمود بیگڑه و در بهدر قصور عالیه بر افراشته شد که
اکنون اکثر جدوران قصور ببرباست و پیل دمان مرگ بی امان خشت وجود بانیان را بکند بهین دشت عالم فنا افگنده رفیع

واعظا جمشید و سکندر گیتی ستان کجاست
طبل سکندر و علم کاویان کجاست
گر گنبدی بخیمهٔ سلجوقیان بگو
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست

وان حشمت جلال ملوک کیان کجاست
این بانگ از مینار سکندر رسد بگوش
سنجر چگونه گشت ملک سائبان کجاست

تاج و قبا و تخت فریدون نگین جم
دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
فرداست بلبلان همه با صد فغان شور

صاحب کتاب هفت اقلیم آورده که شهر احمد آباد بحسب نظافت و کیفیت آبادانی
و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان دارد و در نزاهت آئینه و عمارات مستثنی از بلدان دیگر است اگر گفته شود در کل بلاد عالم
باین عظمت و آراستگی شهری موجود نه شده عراق و مبالغه نموده باشد باز ازش برخلاف شهرهای دیگر نهایت وسعت و
پیراستگی سکانش از اناث و ذکور همه تمکین الحق بخوبی آن شهر کمتر خواهد بود چنانچه زینت البلاد و عروس مملکت خوانند اقمشه
نادره العمل میاید و با اکناف و اطراف عالم میبرند بتجار بری و بحاری از ان منتفع میگردند مشهور آفاق است و مساجد و بازار
های متعدده دارد و در حوالی شهر سه صد و شصت پوره آباد بود چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید محمود آباد
دوازده کروهی بلده را پائی تخت مصر سلطنت خود گردانید و از احمد آباد تا آنجا بازاری دو رویه ساخت و مردم را فرمود
ی
اف آن عمارت ساختند که در حقیقت یک شهر شده بود بتدریج ارباب صنایع و بدایع فراهم آمده و بتخصیص کار شعربافی
دشاه
زرین و ابریشمی از جنس کمخواب و قسطی و الایچه و مخمل و چکن دوزی و کارچوب بنا بر موافقت آب و هوا

راج بر جمیع ولایت هندوستان برآمد که در اطراف عالم و اقصای بلدان ایران و توران و روم و شام بنام و نشان
کار گجرات مشهور و معروف شده و طرفه اینکه آنچه در بلده احمدآباد نساجی و قصاری و دقاقی بارونق است برخلاف امکنه دیگر بقباله
گروهی بعمل آرند بخوبی آن نیست راجه جیسنگ زمیندار امبیر در عهد حضرت فردوس آرامگاه مکانی را نو آباد ساخته بجی نگر موسوم
گردانید خواهش نمود که اجناس که در احمدآباد دریافته میشود در آنجا مرتب شود شعربافان و نساجان را بانعامات و مراعات
زر بخششی طلب داشته کارخانها بنا نموده چون دقاقی نمودن برنگ و قماش و زیبائی احمدآباد نشد دقاقان ظاهر نمودند که چوب
درخت کهرنی که در آنجاست و آلات دقاقی از آن میشود چون درینجا نیست شاید بنابرآن صفا نمیکرد راجه چند عرابه آلات
دقاقی از کهتک و تخته از احمدآباد طلب داشت اما فائده مرتب نگشت بالجمله شهریست مشتمل بر سفده چکله و هشتاد راسته بازار از آنچه
از روی سررشته محالات که آید دکاکین واضع شده ثبت افتاد سوای آن کوچه نافذه و سربسته محالات بسیار است
و بعضی راسته داخل بازار نیست **آسامی چکلات** چکله بازار خاص واقعه مابین بهدر و ترپولیه چکله پان کوٹ
چکله مانک چوک چکله دهنکوه چکله پٹن لیمری چکله بهنڈیری پور چکله اداور پور که آنرا کبیرپور نیز گویند عرف کهاڑیه چکله رایپور
چکله اسلوریه چکله رانکهر چکله خانپور چکله شاهپور چکله ایدریه چکله صدر چهاون چکله جوهری واڑه که در هر یک ازین چکلات
و چبوتره و گذربانان چند پیاده پاسبان شب گشت از جانب کتوال معین اند **آسامی راسته و بازارها** راسته از دروازه پیش
روی دروازه سارنگپور راسته ٹومنی واره متصل حویلی شیخ سراج راسته اکبرپوره در ایام قدیم کهاریه مشهور بود در عهد حضرت
عرش آشیانی اکبر بادشاه از قوم کهتریان رکاب سعادت بتقریب خدمات در آنجا سکونت داشتند بمناسب اسم آنحضرت اکبرپوره
نامیدند راسته اسلوریه راسته برهان الملک در چکله ایدر راسته بدوح پور راسته بازار خاص پیش بهدر راسته بازار حلیم
متصل لعل دروازه راسته بازار کوسته متصل مدرسه شیخ الاسلام خان راسته بازار سکندر خان نزدیک خامسار راسته بازار
اعتماد الملک واقع خانپور راسته علو خان گجراتی متصل مقبره شاه علی رضا راسته بی چهتری متصل سانکری سیری راسته
پای بری نزدیک پان کوٹ راسته ترپولیه راسته تاج پور راسته بهنڈیری پور راسته بهیڈه نزدیک خانه اعتماد خان
دیوان پیشین راسته پلپلی از دارالملک عرف دیندپیلی راسته پیش خان جهان در دروازه خاردار راسته پان کوڈ
راسته مانه پس بر راسته نکهالبه راسته جمال پور راسته بلال پور راسته جوهری واڑه راسته جهامری در مانک چوک راسته رانی میر کلا
راسته چاه اکهاسیٹهه راسته جهانگیرپور راسته دریاپور راسته چاه بهرام که بچاه سنگ اشتهار دارد راسته
جهوجار خان راسته چبوتره هیراسوتار نزدیک سانکری سیری راسته خواجه یوسف راسته خواص الملک عقب
خان شیخ الاسلام خان راسته خداوند خان راسته خواجی راسته دریاپور راسته رانکهر راسته دولت خان راسته

دھیکوہ راستہ دریا خان محرم راستہ زنگریزان راستہ کابی راستہ رانی سیرانی راستہ رامپور راستہ رکن الملک راستہ رضی الملک راستہ شیخ نور سمرقندی راستہ سنگ بھگین راستہ سوکھا راستہ غیاث الدین راستہ شاہ ملوپ متصل خانہ شجاعت خان ناظم پشین راستہ سرای اعتماد خان راستہ سیف خان عرف سرای ناگوری راستہ سکندر خان عرف سرای سرای کیسہ کر راستہ سرای خیاطان راستہ شیخ فرید عرف بخارا راستہ سرای محمد بھٹی در پہلوی ترپولیہ راستہ سرائی دستور خان نزدیک اسلوریہ راستہ عزیز الملک متصل جمال پور راستہ عالم برہان عرف ہٹوہ سیری راستہ غالب خان ورانپور راستہ فرید پور تعلقہ چکلہ کالوپور راستہ کھجوری متصل حویلی ولندیس راستہ گوندی دست چپ پان کور راستہ کوری خان راستہ کن روی سیری متصل پان کوڈ راستہ کامل الملک عقب مسجد رانی روپ منی راستہ کوٹھری حلیم راستہ لعل بائی راستہ ملک نصیر متصل مقبرہ سلطان احمد گجراتی راستہ ملک بنا در چکلہ بھندیری پور راستہ مسجد محافظ خان تعلقہ چکلہ ایڈر راستہ مانک چوک راستہ خطیرہ رانی اکنون برابر خرابی و انہدام عمارات چندین شارع راستہ غیر متعارف در رواق و صحن خانہ ہای مہذب بہم رسید کہ راستہ مسلوک معطل ماندہ سبحان اللہ چہ منازل دلکش با نزہت و صفا و عمارات عالیہ دلکشا و امکنہ شامخہ کہ بادشاہ زادہای والاتبار و امرایان عالیمقدار و صاحب دستگاہان عظیم الشان متر فان بندرکان بصرف مبلغہای خطیر عمارات نمودہ منزل و سکونت داشتند کہ از حوادث زمان و انقلاب دوران بےچراغ و ویران انداز مالکش نام و نشان بر صفحہ روزگار باقی کہ کَاَنْ لَّمْ یَغْنَ فِی الدَّارِ غَیْرُہٗ وات صادق آمدہ خرابہائے اشجار و گیاہ خودروئیدہ گشت و در بعضے زراعت میشود قطعہ نوشتہ یافتم این بیت بر در قصری ✣ ازان دلم ہمہ خون گشت سینہ ام پر درد ✣ خوش است قصر حیات نگار عمار ان ✣ ولی چہ سود کہ مرگش خراب خواہد کرد ✣ اثری از کسری معدوم و در بعضے علامات جدور معلوم کہ مسکن و ماوی اشغادر و باد حبگاشنہ و حشرات الارض گشتہ و چغد و بوم آشیانہ بستہ و داشہای کلالان شدہ فَاعْتَبِرُوْا یٰۤاُولِی الْاَبْصَارِ **رباعی** آن قصر کہ با چرخ ہمین زد پہلو ✣ بر در گہ آن شہان نہادند برو ✣ دیدیم کہ کنگرہ اش فاختہ ✣ بہ نشستہ و میگفت کہ کوکو کوکو ✣ **مساجد** چون سلاطین گجراتیہ و امرای آنہا بمضمون اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِھِمْ ہمگی والاہمت مصروف برواج دین متین و رونق طریق انیق شرع متین مصروف بودہ بمرور ایام مساجد سنگین از امکنہ بعیدہ سنگ آوردہ عمارت فرمودہ اند بعضے منسوب بسلاطین سلاطین زادہای والاتبار و امرایان عالیمقدار و ازواج آنہا کہ تفصیل و آسامی باقی ہر یک ازان طولے دارد تا حال موجود است چہار صد و پنجاہ و بروایتی پانصد مسجد عالیشان از سنگ خارا در کمال متانت و رصانت با وسعت اسطوانات متعددہ و منارہای رفیعہ در اندرون و بیرون بلدہ واقع است و در خارج آنہا بدون بانی قرار یافتہ از جملہ صنایع کہ بنایان و معماران در بعضے مساجد سنگی

که در مسجد معظم خان پوره مسجد خداوند خان مسجدیکه اکنون با چهوت کوکی اشتهار یافته واز ساخت ملک بهاؤالدین برادر ملک
سارنگ که اختیار الملک خطاب داشت بکار برده اند واز تقریر بعضے نقاد که امتحان نموده اند واضح گشته وشهرت تمام دارد
آنکه منارهای کلان بر جنبین و پیش طاق کرده اند از جنبش یک کس یا دو نفر که بر قبه برآید و بجنبانند بحرکت می آید وعجب
تر آنکه از جنبش یک منار دوم که بفاصله است نیز متحرک میگردد وآن معلوم نیست والعلم عندالله ومساجد در محلات اندرون
وبیرون بلده واقع است لا احد ولا تحصی بوده سوای مساجد امرایان گجراتیه از امکنه سکنه آنها آثاری وعلامتی باقی نیست
اکثر بل تمام مساجد اندرون وبیرون بلده بچراغ واز مصلیان خالی ودر بعضے شکست وریخت هم رسید تا آخر عهد حضرت
خلد مکان از سرکار والا مرمت میشد وملک آباد وجاری بود **پورجات بیرون بلده** چون در ابتدای آبادی بلده
کثرت چندانی نبود هر یک از سلاطین زادها وامرایان گجراتیه در حصار مکانی راحت سکونت اختیار نموده با ابنیه ولحقه عمارت
فرموده سکنا ورزیدند وآن مکان بنام آنها بپوره اشتهار یافت مانند از دپوره وکالوپوره وتاج پوره وجمال پوره وامثال
آن که بتقریب در ضمن اسامی راسته وبازارها وگذرها سبق ذکر یافته چون بلده معمور گشت آبادی در بیرون شروع گردید
وبتدریج پورجات متعدد بهم رسید آورده اند که در قدیم الایام سه صد وشست وبقولی سه صد وهشتاد پوره که هر ایک از
امرایان سلاطین گجراتیه بنام خود در دور حوالی بلده نهاده با خیل وحشم در آنجا سکنا داشتند آباد بوده است شاید این شماره
با اکثر دیهات پرگنه حویلی که در عهد حضرت عرش آستانی تعین یافته بوده باشد اکنون بیشتر از آنکه بفاصله بودند داخل مواضعات
محسوب اند مانند عیسی پور واساروه وآس پور وسیمع پور وعنایت پور وشیخ پور وامثال آنها که در هر یک ازان مساجد
سنگین باستحکام تمام ووسعت مکان موجود است وپورجاتی که قریب بحصار شهرپناه بوده هرگاه خللے در آبادی راه یافت مساحت
شروع تے بناظم صوبه بتعمیر آن پرداخته بنام خود آباد مینمود ودر هر پوره کثرت آبادی بمشابه شهری بود مولف تذکرة الملوک
آورده که در عثمان پور اقلش دروازه هزار دوکان هنرمندان هست وتمامی پورجات تا حدوث فتنه وفساد وظهور هرج و
مرج این دیار از تجارت پیشگان وصنعت گران اهل حرفه واهلکاران وصاحب خدمات وگروه سپاه پیشه مسلم وهنود
مملو ومشحون بود وعمارات عالی پس بتکلف که مبلغها خطیر بصرف آن درآمده داشته راقم حروف همه را آباد وبارونق برای
العین خود دیده بلکه پورجات چند لواحقات را مشاهده کرده اکنون بنوعی ویران وبیچراغ ولبسان دشت هموار گشت که اثری و
علامتی از عمارات وحدود وجهات اربعه معلوم ومفهوم نمیشود تا بر مالکان چه رسد شاید نام ونشان اکثر پورجات از خاطر
محو وزائل شده باشد لبته شده مگر در بعضے ز اساس مساجد یا دروب که از سنگ وآهک برآورده اند برجا هست خون
آشامی آنها بنابر تجدید آبادی که از ناظمان وامرایان بعد تسخیر حضرت عرش آستانی تغیر وتبدل یافته بعضے بنام ونشان اصل

باقی بقدر تیسیر معلومات با اسامی بانی شریک مندرج ساخت **آسامی پورچات دربلدهٔ این طرف رودبار**
سابرمتی شاه پور جانب جنوبی بلده متصل برنگ سابر آبادی قدیم بود در عهد حضرت خلد مکان اقضی القضات خواجه عبدالله آبادی
از سر نو ساخته بنام قاضی موسوم نمود مسجد سنگین باز عمارت بهاءالدین از امرای گجراتیه که اختیار الملک خطاب داشت اکنون
به مسجد اچهوت کوکی اشتهار حاجی پور آباد کرده حاجی بهاءالدین مخاطب بعضد الملک از امرای سلطان محمود بیگره و مسجد
سنگین در آن عمارت کردهٔ اوست دریاپور آباد کرده دریاخان از امرای سلطان مذکور بانی گنبد خشتی که مدفن اوست
در آنجا پوست گویند در ولایت گجرات گنبدی بعرض و طول آن از خشت بنا نیافته ملتان پور نام بانی آن معلوم نیست
مقصود پور در ایام سابق پور بود در ایام صوبه داری شاه جهان پادشاه باغ شاهی در آنجا احداث یافته ماه پور بانی آن
معلوم نیست شیرپور اکنون تمام آنجا قبرستان شده لودهی پور باقر آباد از قدیم بوده پناه پور بهادر خان ناظم صوبه در عهد
حضرت خلد مکان بنام خود محمد پناه نام داشت مجدد آباد گشته جهانگیرپور ظاهر در بن مکان پوره آباد بوده و در هنگامیکه رایات
جهانگیری رونق افزای آن دیار شد فتوری در آنجا راه یافت باسم آن حضرت به تجدید آباد شد سکندرپور آبادی قدیم بوده
است احمدپور از قدیم هیبت پور آباد کرده هیبت خان از امرای گجراتیه و مسجد سنگین ساخته او در آنجا است آساروه آبادی
قدیم پیش از بنای بلده اکنون در قربات پرگنه حویلی محسوب میشود دهری پور آباد کرده دهری بائی در عهد یکی از سلاطین گجراتیه
و باؤلی بغایت کلان و استحکام و مسجدی و گنبد مدفن او در آنجا است ساخته او را اکثر شعرباقان و صناعت پیشگان و در
آنجا سکنا داشتند اکنون بنابر قرب و جوار آساوره کم و بیش آباد است بی بی پور در عهد سلاطین گجراتیه بی بی ماکه بیگانه
عصر و زاهده وقت که از خانواده چشتیه بود آباد ساخته مسکن خود قرار داده بود مزار الیشان با مسجد و خانقاه در آنجا است
هرهرپور روپ پور آبادی قدیم بوده کالوپور آبا حاجی کالو از امرای محمودی رسول پوره غالب پور و سید آباد عرف سرس
پور از آبادی عهد گجراتیه است اکنون کم و بیش آباد است میٹھاپور و جمناپور و صاحب پور و سلیم پور از آبادی
قدیم بوده نوراللہ پور در جنب سرس پور شیخ نور محمد که بخطاب امانت خان سرفراز بود در عهد پادشاه شهید محمد فرخ
سیر آباد کرده سلیم پور و تهیم پور و نصیر پور سرکی واره و رسول پور و برما پور از آبادی قدیم آسامی عام آنها
معلوم نیست سارنگپور بیرون بلده که منسوب بدان پوره شده آباد کرده ملک سارنگ مخاطب بقوام الملک از امرای
محمودی و مسجد سنگین بغایت مطبوع متین در مبین ساخته و چون قبر سیدی بشیر نامی در پایان مسجد واقع شده با آن که او
صاحب اهتمام عمارت آن مسجد بود بنامش اشتهار یافته در سال دو صد و هفتاد و یک در هنگام محاصره سداسیورام چند
به مومن خان شکست چنانچه در محل خودش ثبت افتاد افضل پور آباد کرده افضل خان به ثانی سلطان محمود ثانی مسجد سنگین

در باطا و مقبرهٔ او در آنجاست **بیکن پور** آبادی قدیم بوده **طوغان پور** از امرای محمودی **راجپور** آباد کرده قدیم که بانی آن
معلوم نشد پوره بسیار کلان که مشابه شهری آباد بوده و تجارت پیشگان و اهل کار و خدمات و کاسب پیشه و جماعت کثیر بوا هیر
جماعهٔ خورد بشیتر بی به تجارت برازی و بجاری می پرداختند ساکن بودند و عمارات مطبوع دلکش عالی که بصرف مبلغها عمارت
شده بود **گومتی پور** بانی آن معلوم نیست اکنون کم و بیش آباد است **کانکسی واره** و **لالپور** **معظم پور** و **معظم آباد** آبادی
قدیم **منجن پور** آباد کرده سید مسعود از بنا بر شاه عالم قدس سره که بنام جد خویش موسوم ساخته **بابی پوره** آباد کرده صفدر
خان بابی **نوا پوره** و **کنج پوره** و **سلطان پور** از قدیم آباد کرده سید عبد الرحیم الرفاعی که مرقد الشیان در آنجا است
کشور پور کشور داس پرکار صفدر خان در جنب راجپور محوط محقر بنام خود آباد کرده و خانه به تکلف ساخته بود **معصوم پور**
که معصوم قلی عرف شجاعت خان مقتول مجدد آباد نموده بود **مراد گنج** در هنگام نظامت بادشاهزاده مراد بخش آباد گشته
جمنا پور و **بیگم پور** عرف پوره خواجه از قدیم بود **رحمت پور** عرف **وهاب گنج** در عهد حضرت خلد مکان اقضی القضات
قاضی عبد الوهاب به تعمیر آن پرداخته بنام خود موسوم ساخته چون دران ایام محال کتهره بارچه به محمد جمال خویش او تعلق
داشت نظر بر انتفاع و افزایش آبادی مقرر ساخت که عقاقر آمدنی بندر سورت و داخلای در آنجا فرود آرند و گماشته سفید از ان
بادشاهی آن محال در آنجا بودند و اخذ محصول تفاوت و داخلای می پرداختند و این معنی تا آخر سال هزار و صد و پنجاهم
دست قرار داشت **نین پور** آبادی قدیم بود قلیچه فوجدار کرده در آنجاست آبادی پوره برطرف شده **سید پور** نزدیک شمس آباد سلوتر
به سید عطاء الله از امرایان سلطان احمد که قوام الملک خطاب داشت آباد ساخته بود که مدفن او در آنجاست **جنگیز پور**
آباد کرده جنگیز خان غلام سلطان محمود ثانی که در اواخر علم خودسری میان فراست و استقلال و استبداد زده بود چنانچه
بمحل خویش در صدر اوراق سبق ذکر یافته **لیکو پور** و **کنگال** از قدیم بود **بهادر گنج** آباد کرده سلطان بهادر گجراتی باشد
اکرم پور و **مفاخر پور** اکرم الدین خان صدر صوبه و ابو المفاخر خان برادرش که در عهد حضرت خلد منزل بنام خودها آباد ساخته
بودند **امیر پور** و **لوا پوره** از قدیم بود **علیم پور** خداوند خان مسمی الملک علیم از امرای سلطان احمد که نسبت دامادی سلطان محمد
ابن سلطان احمد داشت مسجد سنگین بنا نهاده او با آن مدفنش در آنجاست و مقبرهٔ شیخ کمال مالوی در عقب آن مسجد واقع است
فرح پور که **قاضی پور** نیز گویند ابو الفرح خان قاضی بلده در عهد خلد مکان آباد ساخته و خانه و مسجدی به تکلف بنا نهاده در آنجا
سکونت داشت با جرای احکام شرعی می پرداخت راقم حروف را مکرر اتفاق دیدن آن مکان شده اکنون اثری از عمارات
باقی نیست صاحب آبادی و بانی آن معلوم نیست **نور گنج** در هنگامیکه حضرت جنت مکان جهانگیر بادشاه متوجه سیر و شکار این
دیار بودند بمناسب اسم نور جهان بیگم آباد شده بود **کهارست** و **بوایه** از قدیم بوده مقبرهٔ تاج خان ترپالی از امرای گجراتی بانی گنبد

حضرت شاه عالم قدس سره در آنجاست نور آور پور جو الموخان بابی نزدیک عیدگاه نو بنام پسر کهترین در اواخر سلطنت
حضرت بادشاه شهید تعمیر نمود رسول آباد حضرت شاه عالم قدس سره سکنا گرفته آباد ساخته بودند و مزار فائض الانوار
حضرت در آنجا است و از آن وقت مساکن سادات و اولاد و احفاد ایشان که بآداب شاهیه مشهور گشته و آن
محمر قربات مدد معاش و خرج اعراس و صادر و وارد کمر فته الحال و از تلاش وجه معاش فارغ البال بودند بتدریج عمارات
دلکش و بساتین فرح فزا ساخته میگذرانند و بنابر پاس آداب سیادت و حرمت روضه متبرکه ناظمان و حاکمان احدی متعرض
ایذا و اضرار رعایا و برایا سکنه آنجا نبود و از قدیم الایام پور داخل درگاه تعلق داشت که لوازم و لواحق و محال سایر و بیکار اهل
حرفه و خرید و فروخت اراضی باختیار صاحب سجاده و تمسکات شرعی بمهر قاضی درگاه که علیحده داشت رسول آباد
کهاندرول پوره سید حامد پوره سید صنوبخان فیروز پور حسن پور نگلی پور ایرندا پور ضیاء الدین پور و تمام این پورجات تا ایام
حکومت مهاراجه ابهی سنگه و هنگامه آرای او بان بای آباد و بارونق بوده در آن صدمه ویران و بیچراغ گشتند چنانچه در ضمن
سوانحات آن بسبق ذکر یافته پوره صنوبخان در عهد حضرت خلد مکان که صدر صوبه بود آباد نموده ایرندا پور زینیا پور
خضر پور از قدیم آباد بودند حسن پور و محمود پور آباد کرده بنابران حضرت شاه عالم قدس سره پور سید حامد بخاری آباد نموده
و خانه بس بتکلف ساخته کهاندرول از زمان سلاطین گجراتیه بوده سلطان قطب الدین بن سلطان محمد عمارات در آنجا
بنا نهاده اکثر اوقات خود آنجا سکونت داشت الکنون اثری از آن عمارات و آبادی ندارد عیش پور مابین رسول آباد و
موضع بٹوه حضرت شاه عالم قدس سره این پوره را بجنب الطرفین می نامید که ملک عیش مخاطب بنظام الملک از امرای محمودی
بنام خود آباد ساخته مسجد سنگین فرح فزا سر راه با مقبره خویش و تالاب و باغ بنا نهاده از خشت پخته و آهک و آرد ماش
آمیخته حصاری بدور آبادی کشیده که تا حال باقی است و در سوادش انبه زار و درخت کهرنی دارد و داخل مواضعات
پرگنه حویلی در وجه مصارف روضه حضرت شاه عالم قدس سره مقرر است لواباس بانی آن معلوم نشده خودن پوره
آباد کرده ملک خودن از امرای گجراتیه است چنانچه مسجد سنگین و مکان قبر او در آنجاست چون اکثر خادمان و مریدان حضرت
شاه عالم در آنجا سکونت داشتند بسببی بجویدم که تصغیر خوادم است فرموده اند میرزان شیخ علی خطیب در آنجا است بهرام
پوره محموری واساول از آبادی قدیم بوده قطب پور شاید در هنگامیکه حضرت قطب عالم قدس سره سکنا داشته
بنام ایشان آباد شده که الکنون ویران است قاسم پور متصل بساحل رود بار سابر جانب جنوبی بلده میر قاسم
نامی در عهد حضرت خلد مکان آباد ساخته و مقبره او در آنجا است راجو پور آباد کرده بنا بر حضرت شاه
عالم بوده خانپور بر ساحل رود بار سابر آباد کرده سید خان ناصر در عهد حضرت خلد مکان مقبره و باغ در آن جا است

آسامی پورجات ازطرف دریائی سابرکہ معروف ندی پارگویند تاریخ آبادی قدیم داخل مواضع پرگنہ حویلی گشتہ عثمان پور آباد کردہ سید عثمان از خلفای حضرت قطب عالم قدس سرہ کہ بخطاب شیخ بڑائی زیرپیر خود نوازش یافتہ بود مسجد سنگین و مزار سید بغایت مطبوع و بارونق و کثرت آبادی آنجا صاحب تذکرۃ الملوک نقل نمودہ بالا گذشت راقم آنجارا آباد دیدکہ اکثر جنس عقاقیر خصوصًا ہلیلہ و آمدنی دارالخلافت و روغن زرد و مسلغہا را خریدہ فروخت میشد کہ الحال خراب گشتہ خان پور در مقابل دروازہ بلدہ کہ بنام آن پورہ اشتہار دارد اورنگ پور آبادی محقری کہ در عہد حضرت خلد مکان شجاعت خان حاکم شہر بود در آن ہنگام اورنگ میانہ بنام خود آباد کردہ عبدل پور و فیروز پور و اردر پور افغان نام در قدیم آباد کردہ بودند صلابت پور صلابت محمد خان بانی آباد ساختہ بود شرقی پور در قدیم آباد بودہ است کہ ملک شرق غلام سلطان محمود ثانی بانی آنجا بود در عہد سلطنت حضرت شاہجہان بادشاہ غازی الدین حسین بموجب فرمان آن حضرت باغی و مدفنش در آنجا قرار یافتہ شادمان پور آباد کردہ شادمان ولد اعظم خان کہ در عہد حضرت عرش آشیانی بودہ فرہاد آباد عماد ل پور افغانان آنجا در قدیم آبادی ساختہ بودند شیخ پورہ آباد کردہ شیخ رحمۃ اللہ ابن عزیز اللہ متوکل صدیقی کہ سلطان محمود بیگڑہ دست ارادت با دادہ بود مقبرہ شیخ با مسجد در آنجاست سلطان پورہ معروف منڈوی نمک قاسم پور و لفیبہ آباد و فتح پور آبادی قدیم بودہ کمال الدین جوانمرد خان بانی بنام پسر خود آباد ساختہ عیش پور و رحیم پور و میران پور قدیم آباد بود و دیگر کوچرب و پالڑی نیز داخل پورجات اند کہ در مواضع پرگنہ حویلی محسوب میشوند دیپورجات آنطرف رود بار سابر قریب شش ہفت ہزار کس از سوار و پیادہ افغانان سپاہ پیشہ از ہندوستان با مظفر شاہ و محمد شاہ وارد اینجا گشتہ سکنا ورزیدہ بودند و جماعدارانِ عمدہ از اخلاف آنہا سکونت داشتند راقم حروف ہم بخاطر دارد کہ اکنون تمام ویران و بیچراغ افتادہ سوزی پورجات کہ تفصیل آنہا مرقوم شد چندین پورہ دیگر در حین تحریر اسم شان بخاطر رسیدہ ماندہ باشد متعذر است باغات نواحی بلدہ در نواح بلدہ بتدریج باغ و بساتین متعدد پر از لالہ و ریاحین متنوعہ با عمارات دلکش و نسیم ہای فرح بخش و آبشار و انہار جاری مشحون و اشجار پربار فیہا فاکہۃ کثیرہ کہ سلطان و امرای گجراتیہ در ایام سابقہ و ناظمان و منصبداران و صاحب دستگاہان لاحقہ بتدریج احداث فرمودہ اند کہ در تعریف و توصیف ہریک خبر میدہد نظم

مبارک منزل فرخندہ جائی	ریاحین بر کنار جویباری	لطیف و دلکشا آب و ہوائی
درختان چو بتان قد برکشیدہ	بیک دیگر بجوی سر کشیدہ	ز آب زلالہ شستہ دست و روئی
بالحان از غنوہا کردہ پرسازہ	نہال سبز بر جنت سبق داشت	فراخ شاخ مرغان خوش آواز
		خط طوبی لہم بر ہر ورق داشت

که تفصیل آنها طولی دارد عمارات منهدم گشته درختان بجای گل خار رسته بعضی از آنها اورثه فروخته مشتری فراغ ساخته بکشت کار ضیاع وعقار شده اند بنا بر احضار شاهد قلم البسیر گل گشت آنچه تعلق بسرکار والا دارد خصت باغ نگینه مابین مشرق وجنوب در سواد بلده که عمارات پورجات بدان پیوسته واقع است بسان نگین در وسط حلقه تالاب کانکریه که سلطان قطب الدین بنبیرهٔ سلطان احمد بانی احمد آباد ساخته باغچهٔ مختصر بعمارت دلچسپ اگرچه وسعت چندانی ندارد اما چون در وسط تالاب واقع شده مکانیست روح بخش قطر ش چهل چار طاقست اکنون چندین ازان خراب گشته وراه آمدش وابسته در حکومت معز الدوله که طاق چند ویران شده از سرکار والا تعمیر یافته بود دریامیکه تعلق بسرکار والا ولیعهد دیوان صوبه بود چهار راس گاو آب کشی وچهار نفر باغبان مقرر بودند تالاب کانکریه که حوض قطبی نیز گویند در طول هفصد وپنجاه ذرع بگز آلهی وبعرض بدستور که بنا بر ضابطه وضع پنجم حصه چهار لک پنجاه هزار ذرع میشود فی بیگه سه هزار وشش صد گز که مجموع یک صد وبیست وپنج بیگه باگنج وزینه هادی در رالبسته اند وجه تسمیه کانکریه اینجا ارتقات بوضوح پیوسته چه کانکری در زبان هندی سنگریزه کوچک را گویند آورده اند که سلطان قطب برادر علاتی فتح خان که بعد از وسلطنت رسید وبسلطان محمود بیگره ملقب گشت اراده دستگیر ساختن فتح خان را در رافت وحمایت حضرت شاه عالم قدس سره با والده اش بی بی مغلی که پس ارتحال بی بی مرکی همشیره اش بعقد نکاح شرعی آن حضرت در آمده بود این حکایت در مرات سکندری مندرج است باخود تقسیم داده دستش بمیر سید بنابر تمهید بخاطر آورده شروع تالاب وساختن باغ نگینه فرمود وخود در عمارت کهانمدرول که قریب بدآنجاست اقامت گرفت که شاید روزی فتح خان بعنوان سیر تالاب برآید بلا توقف دستگیر سازد واین معنی بحصول نپیوست اما حضرت شاهیه روزی خود متوجه تماشای حفر وخاک کشی که عملی وفعلی بیشمار کار میکردند شدند اتفاقا در خاکهای برآورده بودند سنگریزه های مخلوط بوده یکی ازان در پای ایشان خلید فرمودند چه کانکریست از آنجا زبان تالاب کانکریه مشهور گشت وبرخی برآنند که سلطان قطب الدین جهت اجازت وتجویز مکان تالاب اساس باغ از آنحضرت استدعا نموده نشان بدست خود درین مکان کانکری بشعر بر اشارت مکان انداخته فرمودند که درینجا بساز لهذا بکانکریه موسوم شد اراده سلطان بساختن بساتین وعمارت متعدد ومدور تالاب مرکوز بود که بهار بوستان حیاتش را خزان دریافت هادم اللذات قصر وجودش منهدم ساخت بیت بر آب جوی نشین گذر عمر ببین همین اشارت زجهان گذران مارا بس چنانچه در جهت جنوبی طرح باغی انداخته که اکنون بباغ سوگرد میناسند ونا تمام ماند اکثر عمارت ایشان وحیاض باقیست شاه باری چون باری بزبان هندی باغ را گویند بمعنی شاه بیست حاز ساخت یکی از سلاطین گجراتیه در سواد موضع قیض آباد

بفاصله دو کروه جانب جنوب بر ساحل رود سابرمتی بعمارت مشرف سر دریا نشیمن متعدد و حصار خشتی با یک دو دروازه یکی شمالی
و ثانی جنوبی با خیابان سنگ فرش فضای حوض و دو بیگه و بیرون باغ پنجاه بیگه متعلق بدوست اکثر عمارات خراب گشته و آنچه مانده
شکست و ریخت بهم رسانیده تا اواخر ایام حکومت مبارز الملک بدیوان صوبه و شامل باغات دیگر و به سرکار والا تعلق داشت
هشت راس گاوان آب کشی و شش نفر باغبان و خاک روب مقرر بود از ابتدای حکومت مهاراجه ابهی سنگه داخل جمع آن موضع
به تصرف ناظم رفت **باغ فردوس** در سواد موضع کترا معمولی پرگنه حویلی احداث کرده سلطان محمود بیگره مشرق رویه بلده
بفاصله سه کروهی با چهار دیوار و بروج بقول صاحب مرات سکندری طولش پنج کروه و عرض یک کروه تمامی عمارات خراب و
منهدم گشته مگر بعضی جا دیوار حصار و دروازه باقیست آورده اند که نه لک درخت انبه و کهرنی و آنبله و انواع دیگر درآنجا غرس فرموده
بود و آن باغ را نه می نامیدند مدتی شامل قریات پرگنه حویلی شده و محاصل سر درختی در حساب پرگنه محسوب می شود **باغ شعبان**
در سواد موضع رکهیال مشرق رویه بلده بفاصله یک کروه ملک شرق غلام سلطان محمد که در عهد سلطان قطب الدین به رتبه وزارت
رسیده و بخطاب ملک شعبان مخاطب گشته با چهار دیوار خشت و آهک و عمارات دلکش و گلگشت فرح بخش و مسجدی گنبد و مدفن او
تالاب پخته با زینه های سنگ بست و باوری احداث نموده در عهد سلطان محمود استعفای امر وزارت کرده در آنجا انزوا گزیده
رجوع بدرگاه معبودی تا برحمت الهی واصل گشت باغ را ناظمان که در موضع رکهیال جاگیر داشتند داخل نموده حاصل را متصرف
شدند **باغ درخت هلیله** در سواد موضع رکهیال شرق رویه از بلده بفاصله یک کروه از قدیم سه درخت هلیله درانجا بود و هر سال
مثمر میگشت و درخت بمرور دهور رو بخشک شده درختی که باقی ماند تا اواخر حکومت نجم الدوله بار ور میگشت اما بنا بر محافظت
ثمرش نسبت بسابق ضعیف شده از سرکار والا حفاظت چار دیواری پخته و دهنه چاه باقدر زمین که گل و ریاحین شود پیاده
و باغبان و وجه محصول رکهیال خورد و وجه مصارف آنجا تنخواه بود و هر سال بر پای هلیله بنا بر ارسال حضور با اهتمام داروغه که علیحده
داشت میافت پس از روئی داد هرج و مرج این دیار ناظمان خود متصرف شدند اکنون نیز آن درخت خشک گردید **رستم باغ**
شمالی بلده مشرف بر ساحل رود بار سابرمتی رستم خان از امرای گجراتیه با چهار عمارت و نشیمن در وسعت شصت بیگه زمین و شاه روش
دهنه چاه و دروازه سنگینی احداث نموده بمرور ایام شکست و ریخت بهم رسانید نشیمن داخل عمارات پادشاهزاده محمد اعظم شاه گشت
گلاب باغ و باغ توت متصل بیگه بیکر رستم باغ از زمان سلطان گجراتیه بود و عمارت داشت و تا اوایل ایام حکومت
پادشاهزاده محمد اعظم شاه از گل در سرکار والا محظوظی میشدند وقت سه سال متوالی کمباو شاهزاده عمارت بنا فرموده اقامت
داشتند و ریا نمالی آمده عمارتش منهدم گشته اکنون زمین بیاض ... باغ شاهی و زراعت جواره و باجری میشود **باغ شاهی**
در ایام پادشاهزادگی از صوبه گجرات بوکالت حضرت شاهجهان بادشاه مفوض بود در جنوب شرف در زمین مقصود پور که قریات

پرگنه حویلی شده بود بر ساحل دریا بر سمت شمال رویه به بلده مقابل دروازه ایڈریه با عمارات عالیه و نشیمنهای متعدده بغایت متین در حین تصرف مبلغهای خطیر با چهار دیوار پخته و دروازه برج در یکصد و پنج بیگه و سر شعبه زمین با یازده دهنه چاه خورد و کلان و نهر دور عمارت و حیاض ترتیب یافته و بخوبی عمارت و نزاهت گلگشت هیچ باغی درین دیار نبوده و نهر دروازه باغ جانبی پور دو راسته درختان سایه دار سر بکهکشان فلک کشیده و با سنبله عقد مواخات بسته که گویا یک طاق زمردی بوده و هر دو طرف باغات ناظمان جاعیان هر که این سبز خرم عجیب راسته با وسعت دلکشا و فرح افزا بود و صد راس گاو آب کشی و هفتاد نفر باغبان و هفت نفر پیاده و خاک روب با داروغه مشرف و تحویلدار معین بودند و هر سال مبلغی بنا بر ترمیم شکست و ریخت دیوان صوبه از خزانه عامره میداد و از ابتدای هنگامه رونداد هرج مرج درین دیار که اختیار دیوان نماند ناظمان متصرف شدند و درختان لشکریان دکهینیان بریده بردند شاه برج مشرف بر دریا و دو طبقه بود در ایام حکومت نجم الدوله از طغیانی رودبار سابر از بیخ برکنده افتاد و اکثر عمارات منهدم گشت و اشجار فواکه و نهال گل و لاله برطرف شد مگر چند درخت انبلی که ممتاز است و شاید در همین ملک است و ثمر بهای آن بغایت لطیف میشود باطراف بلاد عرب و عجم میبرند اکنون بجای گل و ریاحین زراعت جو و باجری میکارند **فرمان باری** از طرف جنوبا سابر هتی بر ساحل غرب رو به بلده فاصله نیم گروه با چهار دیواری مختصر دروازه از قدیم الایام تعلق به سرکار والا داشت بمرور ایام عمارتش انهدام یافت در عهد سلطنت پادشاه شهید محمد معه نام بیوتات بدست فیروز خان جالوری فروخت و او آنجا را مرمت نموده بنام موسوم ساخت اکنون از عمارت سابق و لاحق اثری نیست **فتح باغ** واقع موضع سرکهیج که بر ساحل رود بار سابر غرب رو بلده بفاصله سه کروه در عهد حضرت عرش آستانی اکبر بادشاه مرزا خان خانان خلف بیرام خان بصوبداری و مهم سلطان مظفر تعین گشت و بر و ظفر یافت چنانچه در ذیل صوبداری او اشاره بدان رفته باغی در مکان فتح یابی با چهار دیوار و برج عمارات انهار احداث فرموده بفتح باغ موسوم ساخت چون اکثر آن موضع در جاگیر ناظمان قرار میگرفت بانی را باین نام آنجا ساخته متصرف شدند اکنون بعضی عمارات و دیوار برجا است و زراعت میشود از باغیت افتاد **جیت باغ** در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه صیف خان در موضع چیتلپور معموره پرگنه حویلی بر مکان فتح یابی عبد الله خان فیروز جنگ ساخته مسمی آن به جیت باغ نموده از مدتی دران موضع داخل شد **باوری دواهری** باوری آن را گویند که چاهی بقدریکه خواسته باشد دهن کشاده حفر نمود آب برمیآرند و راهی از بالا تا تالاب زینه دستور میسازند که مسافر بالتعب به نشیب رفته بکف خویش آب تواند خورد در سواد بلده از ایام سابقه و لاحقه بانیان خیر بنا بر آسایش خلق الله و حصول ثواب باقیات صالحات اندیشیده از مسلم و هنود بتصرف مبلغهای خطیر جهت به عمارت آنها گماشته اند که تحریر اسامی و باغ آنها طولی دارد از آن جمله باوری هری که سر آمد خواب خود است

بحسب عمارت ونشیمن وعذوبت آب واستحکام از نوادر روزگار دواهری پوره بنام خویش در سواد اساوره آبادی ساخته مسجد
وگنبد ومدفن بنا نهاده ودر سال نه صد وشصت هجریه موافق هزاری وپانصد وشش بکرماجیت مطابق هزار چهار صد
وبیست ویکسال با بعض بصرف سه لک وبیست ونه هزار محمودی در عهد سلطان محمود ثانی که از روی نقش الواح سنگی
بعربی وهندی منقوش ومنقور نموده نصب است استفاده میشود باسه طبقه عمارت بر اساطین سنگین در پایان گنبد
ومسجد حضر نموده با تمام رسانیده وطبقه اش پیوسته در آب میباشد مگر در سالهای محمدیه یکی از آنها ظاهر شود وباوریها
وابیار دیگر در نواح بلده قصبات وقریات وابیار واقع است لا تعد ولا تحصی است **در بیان مزار بزرگان دین**
که درین دیار آسوده اند چون همگی همت والا نعمت سلاطین گجراتیه مصروف بر رواج دین مبین وحمایت بیضه اسلام بود
بخواهش تمام وابرام مالا کلام اکثر بزرگان واهل الله علما وفضلا را در کمال احترام طلب داشته برعایت وجه معاش وحسن
سلوک تکلیف سکنا درین دیار فرموده نگاهداشته اند وبعضی باستماع اوصاف حمیده وخصائل پسندیده سلاطین مذکور
نظر بر هدایت جمهور وارد گشته توطین اختیار نمود در اماکن متفرقه بجوار رحمت ایزدی پیوسته اند خصوصا در بلده پٹن که
پیران پٹن اشتهار دارد آورده اند که قبل از تسلط اهل اسلام بحسب اتفاق باعنوان جهاد بعضی مجاهدان اسلام وارد
این دیار گشته بدرجه شهادت فائز یا باجل طبعی درگذشته اند در مقابر بندر کهنبات نشان میدهند بلکه میگویند که جمعی
از تبع تابعین در آنجا آسوده اند والله اعلم بحقائق الامور شرح احوال جمیع اهل قبول وعالمان منقول ومعقول کما هو حقه
بنابر امتداد دهور وشهور وممر ورور وئداد هرج ومرج که تفرقه عظیم وفتور جسیم واندراس اکثر آثار که دریافت سنین
ورود وارتحال واحوال آن ما کمال تعذر داشت وخالی بودن این اوراق را از ذکر اهل الله مناسب نه داشته بقدر تیسیه
ومعلومات آنچه مجمع کمالات صوری ومعنوی هادی شریعت وطریقت محمد رکن الحق خان قاضی نبیره قدوة المحققین
مولانا نور الدین قدس سره به التماس راقم فراهم آورده به تسوید آن پرداخته مندرج ساخت اگرچه آبادی
بندر کهنبایت وبلده پٹن قدیم است اما بالفعل آن مدتی سواد اعظم آن ممالکت احمد آباد واقع شده لهذا از ان ابتدا
نمود وما بقی بتقریب در اماکن متفرقه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **نقش قدم شریف** مخفی نماند که ورود نقش
قدم مبارک در احمد آباد در سال نه صد وهشتاد وهشت هجریه در عهد حضرت عرش آستانی بود چنانچه در ضمن سوانحات
سال مذکور در صدر اشاره بدان رفته بود نظیر بپاس ادب تیمنا وتبرکا ذکر قدم مقدم داشت از آنجاکه میر ابو تراب که
سید میر جد امجد الیشان در ایام سلطنت سلطان محمود بیگره از شیراز وارد این دیار گشته سلطان در کمال احترام
استقبال نمود مقدم سید را گرامی داشت اکثر اوقات در محمد آباد عرف چانپانیر که آب وهوای آنجا مرغوب طبع ایشان بود

اقامت ورزیده همانجا بجوار رحمت ایزدی پیوستند و مزار الیشان در آنجاست سید ابوتراب از بنا بر الیشان در ایام تسخیر گجرات بملازمت حضرت عرش آستانی رسیده معزز و مکرم بوده در سال مذکور که به امر اقدس امیر حاج شده معاودت نموده ازان جا آورده از جناب قدس درخواست فرموده در اسا اول منجمله پورجات باره مسکن خود در اقرار داده بودند رسید ثانیاً بحکم کار حسب الحکم اعلی بنای به تعمیر بقعه و گنبد عالی در مدت شش سال صورت اتمام یافت و شیخ فیض مصنف رساله قدسیه درین باب نوشته این تاریخ یافته ++ **قطعه**

آمد از حق مطاف اهل قبول　　همت آثار و هم اثر از وے　　بقعه خیر و قبر البطحا

ایضاً وله در توصیف قدم مبارک رباعی　　شاهیکه برات روز وادی شب را　　از سر و پا بود نشان رسول

بر خارهٔ نشان قدمش نیست که سنگ　　از شوق کفش کرده تهی قالب را　　در محمد او سنگ کشادی لب را

نشان قدم راست مبارک بر سنگ

سیاه بسیار طلب که افشان درشت سفید دارد تا ایام روید آوارگی این دیار در آنجا قائم مطاف خاص و عام **بیت**

هر جا که نشان کف پائے تو بود　　سالها سجدهٔ صاحب نظری خواهد بود

چون اسا اول از نهیب و غارت مرهٹه ویران گشت بعضے از نامقیدان اراده نموده که در شبی قدم را بر آورده بجای دیگر نقل نمایند ورثه میر مذکور واقف شدند در بلدهٔ نزد خود آوردند از تقریر بعضے از بنائر میر مسطور واضح گشت که سابق در سال یک دفعه یا دو دفعه در ایام متبرکه مولود شریف و دهٔ عاشورا آب بمشابه عرق از نشان سر انگشت مبارک ظاهر شده در گوشه پاشنه جمع میگشت که آن را در شیشه ضبط مینمودند اکنون از مدتی این معنی بظهور نمی آید **دویم نقش قدمین مبارک** بر قبر سید محمد مقبول عالم صاحب سجاده حضرت شاه عالم صاحب سره نصب کرده اند با نقش قدم اولی تفاوت بسیار بنظر آمده و از چگونگی آن در کدام وقت آورده اند معلوم نشده **حضرت قطب الاقطاب سید برهان الدین ابو محمد عبدالله بخاری المشهور بقطب عالم قدس سره** سید برهان الدین ابو محمد عبدالله المشهور بقطب العالم ابن سید ناصر الدین محمود ابن سید الاقطاب مخدوم جهانیان بخاری که سلسلهٔ عالیه الیشان به سید جعفر مثنی برادر حضرت امام حسن عسکری منتهی میشود شب دوشنبه نزدیک به صبح چهاردهم شهر رجب المرجب هفتصد و نود قدم بعالم بوجود نهادند و در سن ده سالگی ارتحال والد ماجد الیشان رویداد و شاه راجو قتال عموی حقیقی پدر متکفل و متوجه احوال الیشان گشته در عرصه دو سال بمرتبه بحضرت رسانیده فرمودند که چون ارشاد اهل گجرات حواله شماست بروند غلاف بانش و شمشیر وغیره بعضے از تبرکات که پیش از ولادت الیشان حضرت منسوب به الیشان و خبر داده بود عنایت فرمودند و رخصت دادند چنانچه والده خود بی بی ماجره الملقب به سعادت خاتون در سال هشت صد و دو وارد بلد پٹن گشته موجب بهای سید راجو باستصواب

شیخ رکن کان شکر نبیره حضرت شیخ فرید شکر گنج که دران هنگام در آنجا اقامت داشته مشغول امور ظاهری و باطنی گشتند آورده اند
که چون سلطان مظفر مرید سید الاقطاب مخدوم جهانیان بود شنید که نبیره سید الاقطاب میآیند مراسم استقبال بجا آورده ایشان
در بلدهٔ مذکور تحصیل علم نزد مولانا علی شیر نمودند چون سلطان احمد شهر معظم احمد آباد بنا کرد حضرت قطبیه التماس نمود از بلده پٹن به
احمد آباد تشریف بیارند لهذا از آنجا انتقال فرموده وارد احمد آباد گشتند از آنجا که سلطان احمد طبع رسا در شعر داشت
قصیده در مدح ایشان انشا نموده بخدمت رسیده مثل شعر آستانه خواند مطلعش اینست **بیت** قطب زمان ما برهان
بس است ما را ✤ برهان او همیشه چون نامش آشکارا ✤ بعد اتمام عرض کرد امیدوار صله دعا ام فرمودند در باب خاندان جدی
مخدوم جهانیان قدس سره دعا کرده اند سلطان عرض کرد که ایشان دعاء ملک برای اولاد جد ما سلطان مظفر فرموده اند حضرت
برای مولیت و آبادانی شهر دعا فرمایند گویند بعد التماس سلطان بزبان حضرت قطبیه گذشت که احمد آباد ابداً آلآباد انشاء الله
الرؤف بالعباد در اساول کهنه به جهت بنا رسا بر سکونت اختیار کردند و در آنجا مسجدی بنا شد که بنور آباد علامات سکنائی
ایشان باقی ست و بعد چندی در موضع بٹوه استقامت فرمودند موضع مذکور بنا بر اخراجات خرچ ایشان سلطان مقرر داشت
خرق عادات و کرامات جناب ایشان بین الخاص والعام این دیار مشهور و معروف است از جمله آن مقدم لوه لکر تهر است
که چوبی خاک دار در صحن خانه افتاده بود شبی به نماز تهجد برخاستند قضا را پائی ایشان به آن چوب خورد افتاد چنانچه مجروح
گشت و خون آلود گردید بر زبان مبارک گذشت که کیا هی لوها هی که لکڑی هی که تهر هی یعنی چه چیز است آهن است یا چوب است
یا سنگ است چون روز روشن شد معلوم گردید که صفت در آن موجود گشته بعد اطلاع آن حضرت بخادمی امر فرمودند
که این را بگوشه مدفون سازد فرمودند که بر آرنده و اظهار کننده این مقطوع النسل خواهد بود تا مدتی چنان ماند بعد وفات آنحضرت
شخصی از مریدان گفت که من انقطاع نسل خود را قبول دارم و بر آورده مردم به زیارت مشرف شدند که ما اکنون نیمه ازان نیمه دیگر
ازان حضرت عرش آشیانی بریده بدار الخلافه نقل فرمودند باقی است و در سال هشت صد و پنجاه هجریه بعد مضی شصت و
هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز از ایام زندگانی هنگام طلوع هشتم شهر ذی الحجه الحرام بعالم جاودانی ارتحال فرمودند دانشمندی
تاریخ یافته مطلع یوم الترویة و مرقد شریف در موضع بٹوه با گنبد و بارگاه مسجد سنگین تا حال مطاف اهل این دیار است
و موضع مذکور معموله پرگنه حویلی و موضع پالری و موضع شیخڑی بنا بر اخراجات اعراس و مدد خرچ معاش صاحب سجاده و فرزندان
و موضع کمور عمله حویلی در وجه مدد معاش سادات قطبیه بموجب فرمان عهود سابقه مقرر اند اما فرزندان حضرت قطبیه دوازده
پسر و هفت ده دختر بودند فرزند نخستین سید ناصر الدین ابو الحسن مخدوم سید محمود معروف به شاه بڈه ولادت با سعادت
ایشان بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هشت صد و نه در بلده پٹن وقوع یافته والده ایشان بی بی سلطان خاتون

بنت خداوندخان بود وارادت واجازت وخلافت ونعمت از پدر بزرگوار خود دارند فرزند اولی وجالس سجادہ قطبیہ کبری او
شارب بحار تجلیات اعلی بودند وحضرت شاہ راجو قتال قدس سرہ از آنجہ خلافت نامہ باخرقہ بنام ایشان ارسال فرمودہ بودند
وصال شریف در بٹوہ غرہ شب ذی القعدہ سہ گھری شب گذشتہ سنہ ہشت صد وہشتاد واقع است مرقد شریف ایشان در
قبہ طرف قبلہ است ایشان را پنج پسر بودند شاہ پیارن وسید ذاکر محمد وسید محمد وسید جلال الدین وشاہ شیخ جیو وشاہ
عتیق اللہ حضرت شاہ شیخ جیو اگرچہ فرزند خورد بودند امادر کمالات صوری ومعنوی از ہمہ زیادہ ولادت باسعادت ایشان
دراساول سنہ ثلث وخمسین وثمان مائیہ واقع شدہ وقتیکہ خبر تولد ایشان بحضرت قطبیہ رسید بہ شاہ محمود کہ بحضور نشستہ
بودند فرمودند بہائی محمود خوش ہوا سان بھین ودالنسا بھین وڈا اسانڈے گھر جلال جہانیان آیا یعنی برادر محمود خوش شو از ین
بزرک واز تو بزرگ بخانہ ما مخدوم جہانیان آمدند ارادت اجازت وتلقین از والد بزرگوار خود دارند واز حضرت قطبیہ نیز
خرقہ خلافت واجازت وتربیت ونعمت از عم خود حضرت شاہیہ دارند حضرت شاہ عالم ایشان را برسینہ خود خوابانیدہ
فرمودند آنچہ من حاصل کردہ ام بہ شیخ جیو دادم چنانچہ بموجب فرمودہ ہر دو بزرگ بر مسند ارشاد نشستہ عالمے را بحق رسانیدند
از جملہ اعاظم خلفای قاضی محمود دبیر پوری وبندگی سید طیب کہ در عیس پور مے باشند قبر ایشان حصار عیس پور طرف مشرق واقع است
وفات سید طیب بیست وپنجم شہر رجب سنہ نہ صد وشصت واقع است ومقدمہ تقرر سلطنت گجرات وفتح چیتور بنام بہادر خان
بن سلطان مظفر حلیم از توجہ حضرت ایشان در تاریخ سکندری مسطور است تاریخ ہفدہم شہر ربیع الثانی چہار گھری شب گذشتہ
سنہ نہ صد وسی ویک ازین عالم انتقال فرمودند عمر شریف ہفتاد وبیست سال بود روضہ منورہ ایشان در جوار روضہ
قطبیہ پیش مسجد گنبد علیحدہ واقع است بیزار وتبرک فرزند ثانی مظہر ربانی وارث لیلۃ القدر واسم الاعظم سید محمد شاہ
عالم احوال ایشان بعد ازین مذکور خواہد شد فرزند سومی سید احمد معروف بہ شاہ بڈہ ارادت وخلافت واجازت
از پدر بزرگوار خود دارند تولد ایشان در پٹن سنہ ہشت صد وہشتاد در وقوع یافتہ عمر شریف شصت وسال بود وصال
سنہ ہشت صد وہشتاد و دو واقع شدہ قبر در روضہ حضرت قطبیہ طرف شرق واقع است فرزند چہارم شاہ حامد
ارادت وخلافت از پدر بزرگوار خود دارند بتاریخ چہارم شہر شعبان سنہ نہ صد ونہ وفات یافت مرقد ایشان در قبہ کلان
حضرت قطبیہ طرف غرب وقبلہ واقع است فرزند پنجم سید صالح مرید وخلیفہ بزرگوار خود اند عالم العلوم عربیہ وفنون
عجیبہ بودہ اند وبر خزائن غیب تصرف تمام داشتند عرس ایشان بیست ونہم ذی الحجہ مقرر است مرقد ایشان در قبہ کلان
قطبیہ طرف قبلہ واقع است ششم بندگی شاہ امین اللہ ارادت وخلافت از والد ماجد خود دارند ایشان برادر
حقیقی وکلان از حضرت سید محمد زاہد بودند چون ایشان را در قبر نہادند شب اول در خواب بہ سید محمد زاہد فرمودند

که انگشت من زیر تخته صندوق بند شده برآرید ایشان اعتبار نکردند تا سه شب همین معامله روداد آخرش روز سیوم وا کردند
دیدند که فی الواقع انگشت پائی شریف ایشان درمیان تخته تابوت مانده است چون بکچید انگشت را برآورده و قبر را
درست کردند قبر ایشان هم در قبه کلان قطبیه زیر قبر شاه حامد واقع است هفتم بندگی حضرت سید محمد زاهد
احوال ایشان بعد ازین در خلفاء شاهیه مذکور خواهد شد هشتم سید محمد اصغر المعروف به شاه شیخ محمد
ایشان سلوک خود را در خدمت برادر کلان سید ناصر الدین با تمام رسانیده اند عرس شریف ایشان بیست و ششم ماه
رمضان المبارک مرقد در قبه کلان قطبیه طرف شرق است نهم سید محمد صادق ایشان نیز از برادر کلان ارشاد
و تربیت یافته عمرش بیست ساله شده عرس بیست و یکم ماه رجب قبر در قبه کلان قطبیه بپای شاه شیخ محمد است دهم
سید محمد راجو ارادت و خلافت از حضرت قطبیه و حضرت شاهیه دارند در ایام طفولیت هنگام بازی برادران دیگر ایشان را
بر زمین انداخته مشت بر پشت ایشان زدند ایشان گریه کنان پیش قطبیه آمده عرض ماجرا کردند حضرت قطبیه فرمودند که برادران
چون دیدند که در صلب شما پسر نیست بنابران از روی شفقت بهر یکی مشت پسر طلبیدند چنانچه دوازده مشت دوازده
پسر به ایشان شد عرس ایشان هفت دهم شهر صفر است قبر شریف ایشان در محمد آباد عرف چانپانیر واقع است یازدهم
شاه عالم ارادت از پدر بزرگوار و خلافت از برادر کلان دارند ایشان را ذوق سماع و سرود بسیار بود بعضے اوقات
تا سه شبانه روز در وجد حال بودند و میل طعام و شراب نمی فرمودند و عرس ایشان هشتم شهر شعبان مقرر و مرقد شریف بیرون
قبه کلان قطبیه طرف شرق واقع است دوازدهم سید علم الدین در شیرخوارگی برحمت حق پیوستند اما خلفاء حضرت قطبیه
قطب العالم و از کبار مشائخ این دیار آسوده اند سید عثمان المشهور شمع برهانی قدس سره نتیجة الاقطاب
امیر سید عثمان المخاطب من الله بشمع برهانی خلیفه خاص و متبنائی با اختصاص حضرت قطب العالم و از کبار مشائخ این دیار در صغر سن
بشرف ارادت مشرف گشته خلاصه عمر خود در خدمت قطبیه صرف کرده از صحبت آنحضرت مقامات عظیمه یافته و طی مدارج
عالم علوی و سفلی نموده بدرجه ارشاد عوام و خواص رسیده آورده اند که سید عثمان طریق توکل و فقر اختیاری داشتند
چون کتخدائی بنبیره ایشان سید عالم بدختر شیخ داؤد نبیره حضرت کان شکر مقرر شده و شیخ با کمال علو مرتبه باطنی و تجمل
دنیوی ظاهری نیز داشت خادم بخدمت عرض داشت کرد که شیوه فقر و توکل در سرکار شما بروجه اتم است و این نسبت
بخانه شیخ داؤد که واقع میشود از عهده خرج آن چون توانیم برآمد حضرت سید فرمودند اسم مبارک برهن کفایت خواهد کرد
از آستانه بوسی درگاه حضرت قطبیه رسیده حقیقت حال فرا حضرت بعرض رسانیدند از آنجا که ملهم باین سخنے
شده ند کای برادر چرا تنگی میکنی هر قدر که خواهی تصرف کن گنج باطنی هم فرا ایشم بیان سخن لا یعنے حضرت شاه عالم قدس سره را دادم به شما دادم

سید مشارالیہ باین اشارت مشرف گشتہ بخانہ تشریف آوردند بخادم مذکور حکم فرمودند کہ بعد ہر قدر کہ شما را در کار باشد در تصرف آن دریغ مدارید خادم ہمین طور میکرد و تذکرہ خرچ را العرض میرسانید حضرت سید میفرمودند بر کنار دریا سابر منتی برود مطابق خرچ یومیہ از آنجا برگیر زیادہ نیست ارسیدیسی این برکت تا چند سال در خاندان ایشان بود چنانچہ معروف و مشہور این دیار است آوردہ اند کہ سید عثمان را بحضور بزرگوار ایشان تصرف در ارشاد و بخدا رسانی خلائق بر وجہ کمال حاصل شدہ بود از غایت ادب ازین کار محتجب بیشدند روزی حضرت قطبیہ فرمودند کہ ارشاد و تکمیل چندین ہزار کس وابستہ بہ تلقین و تربیت شما است اگرچہ شما خود در آکشیدہ میدارید پس سکونت جائی دیگر کردہ با ہتدای خلق پردازند بران چندگاہ در بہاء الدین پور منزل داشتند چون طلاب و رجوع خلائق و امراء و سلاطین در آنجا بمرتبہ شدہ کہ راہ بر مردم تنگی پذیرفت و براہ گذران اذیت شد لہذا خانہ و اسباب را بخوان بیما. دادہ از آنجا برخاستہ آن طرف دریا کہ بالفعل عثمان پور است تشریف بردند و برای اہل خانہ خود خیمہ پشمینہ بر پا نمودہ خود بجہت تجدید وضو بر دریا رفتند و درین فکر بودند کہ اگر ظرف بہم رسد برائی وضو اہلیہ خود آب برند درین اثنا ہندو بچہ گدا ہر نام ظرف مسی در دست برائی برداشتن آب آمد از وظرف بعاریت خواستہ آب پر کردہ باہلیہ خویش رسانیدند و او را فرمودند اگر اللہ تعالی اینجا پورہ معمور فرماید تو اینجا ساکن شو گفت مرا اسباب و قدرت نیست فرمودند ہمین ظرف را بگیر و بر دریا سابر برو و از آنجا پر کردہ بیار چون بچہ رفت کہ آب بردارد بجای آب اشرفیہا کہ جاری دید پر کردہ پیش سید آورد سید گفت کہ نزد پدر خود ببر و سامان کن و آنجا ساکن شو بعد آن خلائق از ہر طائفہ از دحام کردہ پیش خیمہ سید متوطن شدند چنانچہ پورہ آباد شد و بہ عثمان پور موسوم گشت و سید را بہ تصرفات است از آن جملہ مدارج المعارج در اولاد ایشان سمت اشتہار دارد در وقت ذوق و شوق غزلہای شیرین از زبان معجز بیان صادر میشد از ان جملہ یکی اینست

غزل

عرش فرش است کہ در خلوت درویشانست ＊ رنج گنج است کہ ہم صحبت درویشانست

خلعت دولت جاوید اگر میخواہی ＋ ＋ ＊ خرقۂ با عظمت کسوت درویشان است

قصۂ غرق شدن عالم و آن طوفان را ＋ ＊ خواندہ باشی کہ ہم از زحمت درویشانست

گرچہ طاؤس ملائک بجہان شہباز است ＊ مگس مائدۂ نعمت درویشانست ＋ ＋

ظل ہما و ل کہ خورشید حوادث باشد ＊ سایۂ بارگہ دولت درویشان است

کارگاہی کہ در بستہ کلید در او ＋ ＋ ＊ نفس فاتحۂ حضرت درویشانست

سینۂ بے کینۂ عثمان شدہ گنجینۂ عشق ＋ ＋ ＊ این فتوح از مزۂ ہمت درویشانست

بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الاول سنه وصال باجلال در روضه متبرکه خود که گنبد کلان در مسجد عالیشان است در عثمان پور مدفون اند و اولاد ایشان درین دیار باقی اند دوم شیخ علی المشهور بخطیب قدس سره شیخ علی مرتضی پاک و زاهد علی الاطلاق وقت خود بود چون سن شریف ایشان دوازدهم رسید از جمیع مالایعنی فارغ بطاعت و عبادت حق سبحانه تعالی پرداخت و طعام که کاشته انسان باشد گذاشته بگیاه و غله صحرائی قوت خود قرار داده روزه آن افطار مینمود تا دوازده سال بهمین منوال میگذراند و صفائی حاصل شد که تسبیح و تهلیل ملائکه می شنید و هر پنج وقت نماز بر دریای سابر ادا میکرد و چون از خانه متوجه دریا میشد مجذوبی که درمیان راه نشسته میماند هر بار به شیخ میگفت که علی مسلمان شو شیخ تعبیر بن معنی را الهی یافت و در طاعت و ریاضت می افزود و روزی آن مجذوب طعام پخته بود و بمردم بخش میکرد عبور شیخ اتفاق افتاد مجذوب دویده شیخ را گرفته بر زمین انداخت و بر سینه شیخ نشسته دو سه لقمه ازان طعام بزور در دهن در آورد و ارادت در زمین دل قابل شیخ کاشت و دو سه مشت محکم بر گردن شیخ زده رها کرده گفت علی مسلمان شو شیخ ژولیده و خاک آلوده بخانه آمد تا دیری بیهوش بود چون بهوش آمد یعنی علی مسلمان شو را دریافت و عزم جزم نمود که جای مرید باید شد چون درین وقت دو مقتدای زمانه اند حضرت قطب العالم و حضرت گنج بخش قدس سره و گاهی در مجلس حضرت قطبیه سرود و سماع هم میشد بنابران بخدمت حضرت گنج بخش باید رفت و مرید باید شد چنانچه باین اراده به بهل سوار شده متوجه به سرکهیج شدند چون بکنار دریا سابر رسیدند گاوان ایستاده شدند هرچند که جهد کردند گاوان یک قدم نه نهادند ناگاه درین اثناء دست غیب پیدا شد و در قفاء شیخ پنجه زده گریبان را میکشید چنانچه رنگ شوربا با پنج انگشت بر جامه شیخ ظاهر شد شیخ با یاران گفتند کس از عقب مرا میکشد گاوان را بگذارند هر جا که برند همانجا نصیب منست گاوان را استاده جانب خانه حضرت قطبیه که دران وقت در اساول کهنه تشریف داشتند راهی شدند و حضرت قطبیه الوش خاص برائی شیخ نگاه داشتند بنسبت بعضی مردمان که برای بیعت آمده بودند فرمودند که آهسته باشید که پیر شما میآید درین اثناء شیخ علی رسیدند و بخاطر داشتند که اول خلافت بعد ازان ارادت حضرت قطبیه بمجرد دیدن ایشان فرمودند که اول خلافت بعد ازان ارادت فرمودند که چراغ و روغن و فتیله تیار کرده آورده اند همین که کسے روشن بکند بعده اول مرحمت کرده مرید ساختند و الوش که نگاه داشته بود عنایت فرمودند شیخ دو سه لقمه ازان تناول نکرده بود که جوش محبت و شوق مودت در دل شیخ غلبه کرده و زار زار گریستن آغاز نموده نعرها میزد و در رقص آمد بلی بعضی میگویند آلات سرود که در آنجا بودند بے سازندگان خود بخود در آواز آمدند و حضرت قطبیه قوالان حکم کردند که چیزی بخوانید

حالا شیخ از اہل سماع شدہ تا دیری شیخ در وجد و رقص بودند بعد ازان چند کس برای ارادت آمدہ بودند بہ شیخ فرمودند کہ مرید کنید چنانچہ شیخ بحضور حضرت قطبیہ مرید کردند بعد ازان شیخ از برای ارشاد خلائق رخصت فرمودند روضہ شیخ در قدن پور واقع است قدن پور و قطب پور ہر دو در تصرف فرزندان ایشان است از آن وقت تا امروز مخدوم شیخ احمد کھٹو المشہور بہ گنج بخش قدس سرہ شیخ احمد کھٹو المشہور بہ گنج شکر در قصبہ کھٹو آسودہ اند دارند و سلسلہ مغربیہ منتہی میشود و چون ارادہ حج بیت اللہ الحرام فرمودند از راہ پٹن بہ کھنبات در سنہ گامیکہ راستی خان صوبہ دار بود دارند بر مذکور راکب جہاز شدہ روانہ شدند و در پٹن مالک فتح الملک پدر خان مذکور ملاقات شد و در حین مراجعت بہ راہ ٹھٹہ تشریف آوردہ روانہ بخارا گشتند چنانچہ تفصیل این در ملفوظ کہ شیخ ابو القاسم پیش نماز جمع کردہ مندرج است و در ہشت صد و دو در ایام حکومت مظفر خان کہ ہنوز علم سلطنت بنا فراختہ بود وارد ملک گجرات شدہ در موضع سرکہیج سہ کروہی بلدہ جانب مغرب برانام بوہر نزول فرمودہ ساکن شدند و در وقت بناء اساس شہر پناہ احمد آباد موجب التماس سلطان بکیسر طناب در دست ایشان بود کشف و کرامات و خرق عادات زیادہ از حد و حصر و زبان زد خاص و عام و اکثر از آنہا در ملفوظ مذکور مسطور است و روز پنجشنبہ چہاردہم شہر شوال قبل از زوال سال ہشت صد و چہل و نہ بعالم قدس رحلت فرمودند فاضلے تاریخ رحلت را بنظم کشیدہ قطعہ طاوسیم علی ثمانمائہ + کان دال و یا من الشوال + عمرہ دل انہ قطب + راح یوم الخمیس وقت زوال + تمام عمر بہ ترک و تجرید گذرانیدہ و متاہل نگردیدہ مزار فائض الانوار ایشان در موضع مذکور با گنبد عالی و خانقاہ و مسجد و تالاب سلطان محمد شاہ اساس آن نہادہ و قطب الدین پسرش با تمام آن موفق گشتہ واقع است و ہر شب جمعہ مطاف اہل این دیار است و در پایان مرقد ایشان سلطان محمد بیگڑہ و سلطان مظفر حلیم را بخاک سپردہ اند از جملہ خلفاء و نقباء آن حضرت کہ مزار آنہا درین دیار واقع است مشہور و معروف است موضع مقبرہ و زمین اوقاف واقع موضع کھٹو پیر در وجہ اخراجات درگاہ و عرس مقرر است سید محمود ایرجی المشہور بہ شیخ پیر قدس سرہ چون شیخ محمود از خطہ ایرج بہ ارادہ زیارت کعبۃ اللہ با معتقدان و موالیان و قوالان روانہ شدہ بہ شہر احمد آباد رسیدہ در محلہ بھنڈیری پور فرود آمد صبح آن بنا برای دیدن حضرت گنج بخش روانہ شدند چون نزدیک رسیدند خادمی از پیش حضرت آمد کہ شما را میطلبند ایشان گفتند کہ کسے دیگر را طلبیدہ باشند خادم گفت کہ فرمودہ اند کہ اگر بیاید محمود نام باشد بیارند ایشان گفتند شیخ نام بسیار کسان است در احمد آباد باشد خادم گفت کہ فرمودہ اند کہ اگر محمود ایرجی نام باشد بیاید آخر ایشان ازان رفتہ چون حضرت را دیدند بر پای افتادند حضرت سلام علیک گفتہ فرمودند با این سفر شما مبارک خواہد بود و از اندرون طعام طلبیدہ پیش ایشان نہادند ایشان طعام از راہ ادب اندک اندک میخوردند فرمودند التصوف ترک التکلیف طعام با فراغ بخورید

بعدزان رفقای ایشان کہ بیرون نشستہ بودند باریاب شدہ بسعادت قدم بوسی فائز گشتند بہ قوالان فرمودند شما ہم ارادہ کعبۃ اللہ دارید عرض کردند باین نیت برآمدہ ایم فرمودند بیچارگان خوش توفیق یافتہ اند اما وفاداری این طائفہ محال است بعدہ پنجاہ تنکہ برای ضیافت رفقا دادہ رخصت کردہ فرمودند وداع در مجلس دیگر خواہد کرد بعد چند روز باشیخ محمود دبار ارادۂ رخصت بخدمت حضرت رسیدند فرمود شیخ محمود مغربی بابو اسحٰق چہل صبح گذاردہ بودند و خوارق دیگر بیان نمودہ تبرک عنایت کردہ فرمودند در مجلس دیگر بیائید باز بعد چند روز چون ایشان بخدمت رسیدند حضرت شیخ بہ جناب کبریائی آلٰہی مشغول شدہ فرمودند در گوش درویش چنین شنوانیدند کہ محمود او را بر خویش نگاہ دارید پیشتر شدن نہ دہید فرمودند چنانچہ بابو اسحٰق این درویش را فرزند کردہ بودند این درویش شمارا بہ فرزندی قبول کردہ ایشان را نگاہداشتہ رفقا را طلبیدہ تبرک دادہ رخصت فرمودند اہلیہ ایشان را نیز از ایرج طلبیدہ دختر خود قرار دادند ایشان در بھنڈیری پور سکونت داشتند و ہمیشہ در خدمت گنج بخش رسیدہ کسب فیوضات مینمودند و مورد عنایات و الطاف میگردیدند و ملفوظی در خوارق عادات حضرت حسب رخصت نوشتہ مسمی بہ تحفۃ المجالس نمودہ و پارہ از احوال خود ہم دران ملفوظ نگاشتہ اند عرس شریف ایشان دہم شہر رجب المرجب میشود قبر در بھنڈیری پور واقع است

مخدوم شیخ صلاح الدین شیخ صلاح الدین پدر ایشان توکاجیو نام داشت ہندو بود بخدمت حضرت گنجبخش آمدہ مسلمان شد وقتیکہ توکاجیو مذکور برای شرف اسلام آمد حضرت شیخ بہ تلاوت قرآن مجید مشغول بودند بہ توکاجیو فرمودند بابا طالب بیا و بگو بسم اللہ الرحمن الرحیم و تعلیم اسلام کردند بعدزان فرمودند قدری آب بیار حضرت شیخ آب خوردند و بقیہ را بہ توکاجیو مسمے شیخ طالب دادند و فرمودند بخور چنانچہ شیخ طالب آب را با اعتقاد تمام نوشید بعدہ حضرت قرآن مجید را کہ میخواندند بدست شیخ طالب دادند فرمودند کہ بخوانید از عظمت آلہی و بمین برکت حضرت شیخ قرآن را خواندند بعدزان شیخ طالب نام مقرر شد و ہمیشہ در خدمت حاضر می بود روزی سلطان محمود بیگڑہ بخدمت شیخ آمدہ عرض کرد کہ توکاجیو مسلمان شدہ است فرمودند کہ مسلمانی این عجیب کاری کردہ است سلطان عرض کرد کہ این برادر دیگر ہم دارد مولاجی نام فرمودند او را طلبید چنانچہ مولاجی حاضر شد حضرت شیخ فرمودند از چہار روز حکم الٰہی شدہ کہ این چنین فرزند ترا رسانیدہ ام و بچہ مادر شہر لاش است زیرا کہ توکاجی دو زن دارد کہ یکے ازان حاملہ است از و فرزند خواہد شد ہما فرزند ما است او را طلبند چنانچہ سلطان برای طلب او مولاجی را فرستاد بعد رسیدن مولاجی در شہر لاش پس از شش روز ازان زن پسر زائید و مولاجی آن زن و پسر را ہمراہ کردہ آورد بعد سہ روز مادر او پس ازان پدر او شیخ طالب ہم مردند و حضرت شیخ آن پسر را صلاح الدین نام مقرر کردہ بہ فرزندی خود گرفتند و پرورش کردند

حضرت شیخ فرمودند چون فرزندم صلاح الدین صغیر و یکساله بود و بر شکم سید اشتم روزی اتفاقاً در آتش افتاد بدست خود از ان آتش کشیدم چون چهار ساله شد روزی پیش من بازی میکرد گفتم با صلاح الدین وقتیکه تو صغیر بودی برای تو بر آتش دست انداخته بودند صلاح الدین جواب داد حضرت سلامت این چه آتش است ازان آتش گذرانیده اند گفتم آری هر که بر شما و فرزندان لطف و شفقت نماید آن را هم ازان آتش گذرانیدم بحکم باری تعالی وقتیکه حضرت مخدوم را مرض آخرین طاری گشت سلطان محمد برای عیادت بخدمت آمد و قاضی عبدالحی بن منصور را پیش حضرت مخدوم آورد و گفت حضرت سلامت برای چراغ روشن کردن کسے را حکم شود فرمود این خوردک یعنے شیخ صلاح الدین فرزند ماست خبر داری چراغ روشن خواهد کرد بعد دیری سلطان عرض کرد که امر چراغ عظیم است و فرزند صغیر قاضی مرد لائق و بزرگ است فرمودند این خوردک در معنی خورد نیست و فقیر را مرده مشمارید الا ان اولیاء اللہ لا یموتون بعد ازان سلطان دست شیخ صلاح الدین گرفته بر سر خود گذاشت بسیار تعظیم و تکریم بجا آورد عرس ایشان بیست و دویم شهر ربیع الاول و قبر پایان مخدوم واقع است حضرت سراج الدین ابو البرکات سید محمد بن حضرت قطب العالم سید برهان الدین المشهور به شاه عالم بخاری قدس سره سید محمد به شاه من اللہ قطب عالم والده ماجده آن حضرت بی بی آمنه بنت کریم خان بن عماد الدین خداوند خان که از امرای سلاطین گجراتیه بود الملقب به سلطان نتاتون ولادت باسعادت آن حضرت شب دوشنبه هفت دهم شهر ذی القعده از سال هشت صد و هفت ده است چنانچه کلمه وارث علی ایضا ایمعنے مینماید بعد ولادت حضرت قطبیه بموجب بشارت نبوی اسم شریف محمد تعین نمود و در سنه هفتده سالگی نعمت سلسله سهروردیه امانت نعمت و خرقه سید الاقطاب مخدوم جهانیان که حواله شیخ احمد کهتو المشتهر به گنج گیر و گنج بخش کرد و وجه تسمیه این اسم است بود حواله ایشان شد و از خدمت والد ماجد خود به ارشاد و تلقین مامور گشت کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت بین الخواص و العوام این دیار مشهور و معروف است که این اوراق گنجایش آن ندارد بعد طی مراحل شصت و سه سال از عمر شریف شب شنبه بین الصبحین بیستم شهر جمادی الثانی سال هشت صد و هشتاد به رحمت ایزدی پیوستند بعضے از اہل سخن آخر الاولیا قطعه عین یاء علی شما غایه + کان کاف من جمادی الآخره + عمره تاریخ عمر نبی + راح فی لیل شنبه وقت سحر + تاریخ یافته اند و سادات نسل آن حضرت را سادات شاهیه نامند چنانچه اولاد حضرت قطبیه را از فرزندان دیگر بوجود آمده اند سادات قطبیه میگویند و مزار فائض الانوار آن حضرت در توره رسول آباد که ایشان در آنجا سکونت داشتند بالبند و بارگاه خانقاهی عالیشان واقع و مطاف اہل این دیار است و عمارت و گنبد و چوکهای بصرف سلطهای خطیر تاج خان نرپالی که فدوی عقیدت گزین ارادت آئین آنجناب بود و از امرای سلطان محمود بیگره است

بنا نموده بتعمیر مسجدی با صفا که عبادت خانهٔ اهل وفا است محمد صالح بدخشی مستعد گردیده و هر دو مناره را نجابت خان بران افزوده بنا رباط دلکشا و خانقاهی فرح افزا اول سلطان محمود توفیق یافته بعد از ان سیف خان از اول کلان تر ساخته که الحال موجود است و موضع باسنه و عیس پور و سارسه عمله پرگنه حویلی در وجه خرچ اعراس و صاحب سجاده آنجا و موضع درڈه و نهالی و موضع باکرول معموله پرگنه حویلی انبا ریلی و جلال پور وغیره شش موضع معموله پرگنه دهولقه و موضع ماتر باسنه و سونده باسنه در وجه معاش سادات شاهیه بموجب فرامین عهود سابقه موظف و مقرر اند اولاد حضرت شاهیه پنج پسر و چهار دختر بودند شاه راجو و سید بدهن و سید شیخ محمد و بی بی راجی و بی بی امت الله از بوا خوند امت ملک اسحق کهوکهر حسب قصبه نادوت قبر بی بی خوند او بپهلوی پدر واقع است سید سلطان محمد از ام ولد سونکلی بام و سید بیک محمد و بی بی جلی از بی بی مرکی بنت جام جونه والی سند احوال امکنه حضرت شاهیه قدس سره مسجد سنگین کلان بنا کرده محمد صالح بدخشی منارهای مسجد بنا کرده نجابت خان اولاد صاحب قران اول تاج خان نرپالی در سال نه صد و هشت سنگها از اماکن بعیده طلب داشته بنا گنبد شروع کرده در مدت ده سال به اتمام رسانید آصف خان تذهیب اندرون گنبد مبارک کرده ثانیا اعظم خان تذهیب گنبد کرده زوجه تاج خان نرپالی کنارهای تالاب شاهی که مسمی بمصطفی آباد است از سنگ لبسته سلطان محمود شهید گجراتی حمایت خانهٔ عظیم عالیشان که چهل گز عرض چهل گز طول شاه بهیکن بن حضرت شاهیه قدس سرهما دار د بنا کرده و ترمیم آن سیف خان بنا نموده معز الملک از دستانی بر که آب بسوی ٹانکه بسیار کلان در صحن مسجد بنا کرده شاه بهیکن بن حضرت شاهیه قدس سره اسم شریف ایشان سید بیک محمد معروف به شاه بهیکن والده ماجدهٔ آن حضرت بی بی مرکی بنت جام جونه مفصل کیفیت از دواج بی بی مذکوره از حضرت شاهیه بمرات سکندری مندرج است ارتحال ایشان در سنه نه سالگی واقع شده و در سبب رحلت واقعهٔ غریب مشهور است که ملک فخر الدین بن ملک سیف الدین ابن از درخان داماد سلطان احمد از پدر خود روایت کرده که روزی پدر او ملک سیف الدین از حضرت شاهیه التماس نمود که حق تعالی به او پسری کرامت فرموده من بدعای آن حضرت بوجود آمدم و در طفولیت قبض روح من گشت پدر من بخدمت حضرت قطبیه که دران وقت قصبهٔ اساول اقامت داشتند مضطربانه بکلاه و شجره و ارادت که یافته بود بعزم اینکه اگر پسر من زنده نشود و الیس دهد سر به بیابان سرگردانی نهاده برود چون خدمت حضرت قطبیه رسید و اظهار اضطراب و اضطرار از حد گذرانید فرمودند پیش میان منجھلے که حضرت را اوقات بدان اسم میخواندند برود او بخدمت حضرت شاه آمده فزع بسیار نمود بعد استماع کیفیت در انجاح مرام متامل شده فرمودند که شاید عمر او همین قدر باشد و توجه فائده نکند پدرم نظر بر قدم خدمت گستاخانه عرض نمود در شفاعت آخرت همین نوع

جواب خواہد داد حضرت از جواب واعراض فرمودہ بہ محل سرا رفتند پدرم بخدمت مخدوم زادہ شاہ بھیکن توسل جست ایشان
پریشانی حال خستہ بال او را مشاہدہ فرمودند و باندرون رفتہ در انجاح کار ملک سیف الدین بجناب حضرت شاہیہ عرض نمودند
جواب شد کہ اگر شمارا عوض پسر او بدہیم راضی ہستید ایشان یا ابت افعل ما تومر بر زبان راندند و حضرت شاہیہ ایشان را در حجرہ
مبارک خود بردہ بزبان ہندی مناجات نمود کہ راجن جی بکرو تی بدل بکر و ثا ز موزن ہمان بود و تسلیم نمودن شاہ ہمگین
ہمان حضرت شاہیہ زبان بکلمہ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن کشودہ بہ یکی از خدام فرمودند کہ رفتہ بہ سیف الدین بگو کہ شاید پسر او نمردہ
است تفحص نماید کہ سکتہ ہم میشود پدرم چون ازین بشارت بخانہ مراجعت نمود کہ در اثنا طریق خبر یافت کہ من زندہ شدہ ام
پدرم از رحلت مخدوم زادہ خبر نداشت پس از اطلاع متاسف گشت مزار فائض الانوار ایشان و بی بی مرکی والدۂ ایشان
در مقبرہ جام جونا جد مادری آنحضرت برکنار جوئبار سایر جانب جنوبی بلدہ واقع است سال ولادت و رحلت و منع گشتہ
اما روز عرس ایشان چہاردہم ماہ رجب است کہ سکنہ اینجا رفتہ بفاتحہ و استفتاح میپردازند سید جلال الدین ابو محمد
ماہ عالم سید جلال الدین بن سید حسین بن سید عبد الغفور بن سید احمد بن سید راجو بن حضرت شاہ عالم ولادت ایشان
ششم ذی القعدہ سال نہ صد و پنجاہ و نہ است والدہ ایشان خواند گوہر بنت ملک خضر بود ذات متبرک ایشان بعد
مرور زمان واسطہ انتظام و رابطہ التیام سلسلہ علیہ شاہیہ و باعث رونق این خانوادہ شدہ و بعد انقلاب بسیار تسخیر اکبر بادشاہ
شہر احمد آباد را بسعی خان اعظم نائب شہر سجادگی آستانہ علیہ شاہیہ بر ایشان مقرر شدہ ایشان مرید و خلیفہ حضرت سید شیخ محمد
بن سید عرف شاہ بن حضرت سید محمد زاہد قدس سرہم بودند و طریقہ سلوک پیش ایشان با تمام رسانیدہ بودند و درین از میان
وجیہ الدین علوی ہم گرفتہ اند خوارق عادات از آن حضرت بسیار مذکور و مشہور اند آوردہ اند کہ روزی سید ابو تراب شیرازی
ضیافت کردہ بودند چنانچہ اکثر بزرگان مدعو بودند سید جلال ہم تشریف فرمودند چون ایام سرما بود ہمہ ہا زمستانی پوشیدہ
آمدند ایشان زمستانی خود را بہ سائل دادہ با پیراہن یک در مجلس بردند چون ہوا بغایت سرد بود ضیافت بطریق قناعت
بہ سید محمد امین وزیر خاص سید جلال بودند گفتند دو شالہ کہ برای ایشان بیارند کہ ہوا بغایت سرد است سید امین محمد از مجلس
برآمدہ متحیر ماند کہ دو شالہ کجا بیارم و در سرکار خود بالفعل حاضر نیست درین بیکے از مریدان پیش سید محمد امین آمد و دو شالہ
آورد و گفت این را برائی سید نیاز آوردہ ام و از دیر ایستادہ ام سید محمد امین آوردہ حضرت را پوشانید بعد الفضائی
ماجرا نقل کردند ہمت سخاوت فطری وجود ذاتی بمرتبہ بود کہ در تحریر نگنجد از بس سخاوت ظروف و لباس در خانہ نمی ماند نصف
شب چہاردہم شہر ذیقعدہ بعد از سہ سال بر ہزار وصال آن حضرت شد و نور از جہان رفت الضاح سال وصال میکند
قبر پایان شاہی در جائی علیحدہ واقع است **سید محمد مقبول عالم قدس سرہ** سید محمد مقبول عالم بن سید

جلال ماه عالم مادر آمنه بنت سید نصر الله ولادت آن حضرت چهاردهم شهر رجب سال نه صد و هشتاد و نه بوقوع پیوست و خود تاریخ ولادت خود این مصرع یافته اند مصرع من دوست دامان آل رسول ✤ و حضرت سید جلال ماه عالم پیش از وصال خود به دو سال خرقه و سجاده به ایشان عنایت فرموده بودند بعد از پدر عالمی را ارشاد فرموده و اهل ساختند جامع کمالات صوری و معنوی حاوی علم ظاهری و باطنی بوده اند و تالیف و تصانیف بسیار دارند از آنجمله جمعات شاهی مشتمل اوراد روزانه و شبانه است و آن حضرت را معتاد بود که هر جمعه یا الفند محمودی بمردم قسمت میکردند هر یکی را دو محمودی شعر لهم لا منتهی لکبارها ✤ و همت الصغری اجل من الدهر ✤ روزی بنابر معتاد مجلس منعقد شد و دران روز چیزی موجود نبود که بمردم قسمت نماید مولانا عبد الشکور که خادم خاص بود در پرسیدند چیزی هست او عرض کرد که دوازده محمودی موجود است فرمودند این را به شش کس بدهند و باقی را رخصت کنند چون گاهی چنین نه شده مردمان متعادی خالی بردند بنابران ایشان را طلبیده فرمودند اندکی صبر بکنید که خدا چه میکند و خود به مراقبه فرو رفتند و درین اثنا سید جلال مقصود عالم نوشته خواجه ابو الحسن جملة الملک را با انبار و هزار روپیه گذرانیدند حضرت فرمودند با این کرامت شما حالا زر را بزودی بیارید که بمردم موافق معتاد برسد هم ازین قبیل کرامت آنحضرت بسیار است دوازدهم شهر رجب المرجب از سال هزار و چهل و پنج بخلوت خفی شتافتند قبر شریف در روضهٔ ثانیه که بانی آن سیف خان است واقع است و بر قبر شریف نشان قدمین شریفین حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم نصب کرده اند بزیارت و توسل به **سید جلال مقصود عالم قدس سره** سید جلال بن سید محمد مقبول عالم مولد ایشان شب شنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سه کلمه وارث رسول ازان افصاح میکند در سنه یازده سالگی قرآن از بر کرده به تحصیل علوم مشغول شده و اصل تحصیلش پیش مولانا حسین سیستانی بوده و اتمام تحصیل نزد شیخ عبد العزیز که مرید و شاگرد حضرت مقبول عالم کرده و تحصیل علوم باطنی از خدمت پدر بزرگوار خود نموده از حالت صبی همگی همت ایشان مصروف برین که پدر بزرگوار ایشان راضی باشند و از سلحا و فقرا استدعا همین دعا میکردند حضرت مقبول عالم هم همیشه در رضاء ایشان میکوشیدند چنانچه از دو رباعی که در حق ایشان فرموده اند که بوی عشق و مودت کامل معلوم میشود **رباعی** از کسب هنر مراد بال است ایدل ✤ و علم عمل غرض کمال است ایدل ✤ مطلوب ز عاشقی وصال است ایدل ✤ مقصود ز استیم جلال است ایدل ✤ **رباعی** خم خم می عشق را نهان نوش رضا ✤ وز گفتن سر عشق خاموش رضا ✤ گر خرقهٔ فقر مصطفی میخواهی ✤ عیب همه را چون مرتضی پوش رضا ✤ و رضا تخلص مقصود عالم بود و ایشان را نیز اشعار بسیار در مدح آن حضرت گفته اند از ان جمله یک رباعی اینست **رباعی** سید که همیشه در دل شاد م اوست ✤ انجام او و اصل بنیاد م اوست ✤ معشوق و مصاحب خدا و ندیم ✤ ✤

پیر پدر عاشق و استاد ام اوست بہ حضرت مقصود عالم بمقتضای اطاعت اولوالامر منصب شش ہزاری و خدمت صدارت
برای انتفاع خلق اللہ از صاحب قران شاہ جہان قبول فرمودہ بودند باعتبار ظاہری بخوش عیش مذکور بودند اما در
خلوت ریاضت و مجاہدات میکوشیدند و تمام شب بیدار و مشغول بہ مناجات میبودند وصال شریف در لاہور بسیتم شہر
ربیع الثانی سال ہزار و پنجاہ و نہ وقوع یافتہ تا چندی ہمانجا در زیر خاک سپردہ بیست و ہفتم شہر از آنجا برآوردہ بر سول
آباد رسانیدہ در گنبد ثانی پدر دفن کردہ اند **سید جعفر بدر عالم قدس سرہ** سید جعفر بن سید جلال مقصود عالم
ولادت شریف دوازدہم شہر شعبان سال ہزار بیست و سہ از کلمہ بشارت شاہی افتتاح این معنی مینماید ارادت و خلافت
و وراثت از پدر بزرگوار خود دارند حضرت مقبول عالم بحضور خود بر مسند سجادگی تمکن فرمودہ بودند و در علوم ظاہری
و باطنی کمال داشتند خصوصاً حدیث و تفسیر و مصنفات بسیار دارند از آنجملہ روضات شاہی کہ مشتمل بیست و چہار
جلد است جلد اول متضمن احوال بزرگان کہ در ضمن آن فوائد بسیار است و چہار جلد آخر مشتمل احادیث و تفسیر و مصنفات
بسیار و فوائد دیگر است و بدستخط خاص کتابت بسیار کردہ اند و جلدی می نوشتند چنانچہ در ہر دہ سپر کتابت کلام اللہ
تمام کردہ آن را با خود ہمیشہ میداشتند شبے وقت تہجد از فاتحہ حضرت شاہیہ مشرف شد از درگاہ بیرون آمدند
شخص سوال کرد کہ برائی تلاوت قرآن مجید عنایت فرمایند حضرت بدیہہ جواب فرمود کہ وقت صبح از کتاب خانہ دیاہ
دادہ خواہد شد درویش گفت این مصحف کہ در بردارید فرمایند سید آخر ش آنرا گرفتہ غائب شد چون بعد مقصود عالم
را شاہ جہان تکلیف صدارت کردند ایشان اباء نمودہ برادر سید علی رضوی خان دہانیدہ و خود درویشی اختیار کردند وفات
ایشان نہم شہر ذی الحجہ از سال ہزار و ہشتاد و پنج مرقد شریف در گنبد ثانی پہلوی پدر طرف قبلہ واقع است **سید محمد**
ابوالبجد محبوب عالم قدس سرہ سید محمد ابوالبجد بن سید جعفر بدر عالم صاحب کرامات و مقامات بودہ اند
ولادت با برکت ایشان دوم ماہ ربیع الاول سنہ ہزار و چہل و ہفت است از پدر فطرت واصل جبلت جاذبہ خدا طلبی
در سر داشتند و لتصانیف دینیہ کثیرہ دارند و تفسیر یکے فارسی بروایت اہل بیت دوم عربی بطور جلالین در حدیث
زینۃ النکات شرح مشکوات با بیان ممتسک بر مذہب الی غیر ذالک چون صاحب قران بادشاہ فرمان تولیت بنام
حضرت بدستخط خاص مزین ساختہ حوالہ کرد در آنوقت سن شریف نہ سال شدہ بود ایشان را بسیار خوشنود دیدہ پرسید کہ
بدین مذہب سروار دارید جواب دادند کہ بلطف شاہانہ دامان باہم بطلا فائز اند سرور بدین خط مبارک است و ریاضت
و عبادت سوای و تدریس و مطالعہ کتب بسیار عمل میاوردند رمضانیہ سوای اوراد مقررہ چہل سپارہ کلام اللہ
تلاوت میکردند مخدوم عالم المولانا شیخ نور الدین خلیفہ خاص و تنہای با لقصاص آنحضرت بودند منقول است

سالی که وصال حضرت محبوب عالم روی داد بنده برای تهنیت ماه جمادی الآخر بخدمت مشرف شدم فرمودند روز بار عام شاهی
نوبت ماست چنانچه از همان شب مرض اشتداد گرفت چون تاریخ نوزدهم که روز بار عام حضرت شاهیه است شد تمام روز
تا عصر مشغول به تسبیح بودند و میپرسیدند که وقت مجلس شد بعرض میرسید که سادات و مشایخ و علما فراهم آمدند مجلس
منعقد شد چون خبر انقضای مجلس بگوش سید فرمود جعفر مجید عالم را بجائی من در مجلس بنشانید چنانچه بموجب فرموده عمل در آمد
و خود رطب اللسان بتهلیل و اصل حق شدند و کان ذلک یوم الاربعا تاسع عشر جمادی الآخر من سنة الف و مائة و احدی
عشر تاریخ وصال محمد بود ثانی شاه عالم یافته اند قبر در قبه مقبولیه پهلوی چه طرف شرق واقع است درین قبه شریفه چهار
قبر کریمان واقع است که هریک افضل وقت خود بودند **سید جلال الدین حمید عالم قدس سره** سید جلال الدین
بن سید محبوب عالم ولادت ایشان دوم ماه جمادی الاول سال هزار شصت و دو مرید شاگرد پدر بزرگوار خود بودند دو
رساله تصنیف ایشان مشهور است یکی مرات الرویا در تعبیر خواب دویم مفتاح الحاجات در اعمال و اشغال تا چند
سال بسبب مرض و ضعف هاضمه ترک طعام غله نموده اکتفا بر غذا از فواکه مثل انار و انجیر وغیره میفرمودند وفات ایشان
شب بستم ذی الحجه سال هزار و صد و چهاردهم است قبر بیرون قبه ثانیا محاذی پدر واقع است **سید جعفر مجید عالم**
قدس سره سید جعفر بن سید جلال مجید عالم تولد ایشان هژدهم شهر ربیع الثانی سال هزار و هشتاد و یکم است صاحب حال
و جذبه و صاحب شان بوده اند اکثر اوقات آنچه از زبان شریف بر آمده بظهور رسید وفات هژدهم شهر محرم الحرام سنه
هزار و صد و نه مرقد پایان پدر واقع است **سید محمد محمود عالم قدس سره** سید محمد بن سید جعفر مجید عالم اگرچه
در اوائل حال مشغول بلهو و لعب بود اما آخر تائب شده و جذبه الهی بهم رسیده از ایشان عقب نمانده وفات بیست و ششم
شعبان سنه هزار و صد و چهل و نه قبر در پایان پدر واقع است اکنون سید عبد الشکور بن سید موسی برادرزاده ایشان
در سجادگی را دارد تا اینجا ذکر اولاد احفاد حضرت شاهیه بود بعد ازین بیان احوال خلفاء و منتسبان آنجناب که درین دیار آسوده
اند و مزاران ایشان مشهور و معروف و باین احقر معلوم است اما خلفاء شاهیه **دیوان سید محمد زاهد**
قدس سره عالم و عارف عابد سید محمد زاهد ابن حضرت سید برهان الدین قطب العالم اظهر الله برهانهما مرید و برادر
و پیشکار حضرت شاهیه بود ولادت باسعادت ایشان نهم شهر رجب المرجب سال هشت صد و چهل و هشت بوده است
آورده اند که چون سید محمد زاهد محمد را پیشکاری حضرت شاهیه مقرر بود بعد الفراغ بول از غایت احتیاط میل باریک را
پارچه پیچیده در احلیل در می‌آوردند که مبادا قطره مانده باشد و بعد وضو بچکد و حضرت شاهیه همیشه میفرمودند که استنجاء
محمد به از ریاضت و مجاهدات دیگر آنست گویند که حضرت شاهیه هنگام قرب وصال خود که به سید زاهد فرمودند

که ای محمد زاهد بیا تا اسلام را جن جیو به فرمایم و کلید های خزائن غیب آلهی که بپای من بسته اند و پائی شریف را جنبانید چنانچه آواز کلید ها بگوش حاضران رسید تو حواله نمایم حضرت سید محمد زاهد آداب و تواضع بجا آورده معروض داشتند که من برای این مطلب خدمت گاری نه نموده ایم مقصودی دارم امیدوارم که آنرا بیابم حضرت شاهیه بسیار خوشوقت شده فرمودند رحمت باد محمد زاهد معلوم شد چنانچه نام تو زاهد است اتصاف بصفت زهد نیز بوجه اتم است و اکمل داری پیش طلب داشته بر سینه بی کینه خویش کشیدند و زبان مبارک در دهن ایشان دادند درین ضمن آنچه مقصود ایشان بود بحصول پیوست آورده اند که بعد وصال حضرت شاهیه نعمت فیوض آلهی بر چهار کس منقسم شد صاحب سجاد سالک بر جادهٔ امیر سید ناصر الدین محمود المشهور به سید شاه محمد راجو دوم حضرت سید سیوم خلیفه خاص حضرت میان مخدوم چهارم شریف ابوبکر عیدروس صاحب حضرت موت جد کلان شریف شیخ که مرقد ایشان در جوهری واره در بلده احمد آباد واقع است وصال حضرت سید محمد زاهد ششم شهر شعبان که تاریخ وصال قرة عین نبی که هشت صد و نود و دو هجری است و تاریخ عمر صوری از لفظ جلوه که مدت چهل و چهار سال است مستخرج میشود و مرقد شریف ایشان در موضع بتوه مشهور و معروف و مطاف اهل این دیار است ایشان روضه پسر شاه سید عرب شاه واقع است دهم شهر ربیع الاول مولانا شیخ احمد المشهور به میان مخدوم قدس سره مولانا شیخ احمد بن شیخ برهان المعروف به میان مخدوم نسب شریف ایشان بدین طریق است که احمد بن برهان بن ابو محمد بن ابراهیم بن محمد خان غوری که بحکم سلاطین دهلی بناگور آمده حکومت راند خان مذکور از اولاد سلطان معز الدین محمد است که بسلطان شهاب الدین غوری اشتهار دارد اول بادشاهی است از غزنی به هند آمده به نور اسلام این اقلیم را منور ساخت آورده اند که پدر میان مخدوم شیخ برهان را فرزند نه بودند از آنجا که نسبت ارادت بخدمت مخدوم شیخ احمد کهتو داشت التماس فاتحه نموده که حق تعالی او را فرزندی کرامت فرماید و آن حضرت بشارت داده فرمودند که فرزند نرینه خواهد شد او را بنام من موسوم گردان و رتبه و بزرگی او را نصیب است القصه شیخ احمد کسب علوم ظاهری از مولانا صدر جهان نموده در سن دوازده سالگی بشرف ارادت حضرت شاهیه قدس سره مشرف گشته دوازده سال در خدمت بابرکت ایشان صرف نمود و دوازده سال دیگر به وزارت امور ظاهری و باطنی سرفراز بوده گویند بعد ارادت دست را بزیر ناف نه رسانیده در وقت خواب دست در گردن خود خیر نموده بخواب میرفت و باوجود سکونت رسول آباد بنا بر پاس ادب بول و غایت در آنجا نمیکردند پس از ارتحال حضرت شاهیه ده سال در قید حیات بودند و در بیست و دوم شهر ربیع الثانی بعد طی شصت چهار مرحله از مراحل زندگانی بعالم جاودانی ارتحال فرموده از فضلاء آخر الاولیاء تاریخ یافته و در تاجپور واقعه بلده احمد آباد آسوده اند خانقاهی و مسجدی و گنبدی دارد

سلطان شاه غزنی قدس سره آورده اند که شاه غزنی از خویشان یکی از سلاطین گجراتیه بودند و در اوائل حال به راه زنی و بگرفتن مال مردم بعنف اشتغال داشتند و بنا بر قرابت سلطان واز ره گذر جمعی کثیر که با ایشان بود احدی مزاحم نمیتوانست شد تا آنکه روزی مولانا شیخ احمد المشهور که مرید خاص با اخلاص حضرت شاهیه بودند و سرانجام ضروریات بد ایشان تعلق داشت گویند که هشتاد و چهار تنکه زر سرخ هر یک بوزن هفده تولچه که خرچ روزمره سرکار شاهی بود از خزانه غیب به مرید خاص هر روز حکم میشد که امروز از فلان جا و امروز از فلان مکان بگیرند مخدوم آن وجه را به بلده احمد آباد برده ضروریات میسر وند اتفاقا روزی به طریق معتاد ایشان از بازار میآوردند و شاه غزنی دوچار شد آن وجه را گرفتند سرگشته بخدمت حضرت شاهیه عرض واقعه نمود آن حضرت متبسم گشته فرمود که تخم ارادت در زمین دل غزنی کاشته شد و در آنجا باید که عنایت فرمودند بعد از مدتے حضرت شاهیه بر گھوڑ بہل سوار شده میرفتند و میان مخدوم نیز ردیف بودند هر که در این طریق میرسید به سلام و قدمبوس آنحضرت مشرف میشد و اگر سوار میبود پیاده میگشت از آنجا که تخم محبت الٰهی نزدیک بسر سبزی در آمد شاه غزنی دوچار شده از راه غرور و حسن و جوانی و دستگاه خویشی سلطانی از مرکب فرود نیامده و سلام نکرد مخدوم بعرض شاهیه رسانید که ملاحظه فرمودند این جوان بغرور درگذشت حضرت بزبان هندی فرمود جو راجن جی کا اونه بھایا ہووسے تو تجھ جیسے فقیر ونکی برسون تین کناسی کرے فرمود همان وز اسب انداختن شاه غزنی همان واز خود و ترک علائق و ترک حیوانی بخدمت شاهیه رسید و ارادت آورده در سلک مریدان در آمد حضرت شاهیه بنا بر تزکیه خدمت ویکشوی باورچیخانه حواله کردند و ارشاد ایشان را نیز حواله میان مخدوم فرموده حضرت شاهیه به ظهور پیوست کرامات خرق عادات ایشان بسیار مشهور و معروف است و از جمله خلفاء ایشان شاه فضل الله کاشانی که روضه ایشان بر کنار سابر آنطرف درگاه حضرت شاه بھیکن واقع است و عرس ایشان پانزدهم شهر جمادی الاول مقرر است شاه غزنی بعد طے شصت و سه مرحله از مراحل زندگانی روز دوشنبه بیستم ماه صفر سال نه صد و بیست و دو بعالم قدس رحلت فرمود شعر باو کاف خذ علی التسمائه ✤ کاف من صفر شهر حلا ✤ عمره تابع لعمر قطب حق ✤ راح من اثنین فی وقت الضحی مرقد شریف ایشان اندرون حصار شهر پناه قریب دروازه رای کھر مطاف اهل این دیار است **میان قطب الدین قدس سره** شمس الاتقیا میان قطب الدین محمود بن بابو بن شیخ صدر الدین بن شیخ جلال بن شیخ الیاس که از نسبه سلطان ابراهیم ادهم ملحق است مرید شیخ بابو چشتی که در بند کھنبایت آسوده اند از جمله خلفاء کامل و مکمل حضرت شاه عالم قدس سره تولد ایشان در سال هشت صد و پنجاه و شش هجری بست چنانچه حضرت شاهیه دستار سر مبارک خود را بر فرق ایشان گذشتند و بر گوشه آن نوشته بودند که خرقه خلافت و اجازت و ارشاد ایشان بحضور حواله میان مخدوم فرمودند

واز شیخ قطب الدین مذکور منقولست که روزی بشرف زمین بوس حضرت شاهیه مشرف شدم بی سابقه و تقریبی فرمودند که
قطب الدین آدم شرع که بحکم قاضی بیاید فرستادهٔ جناب نبوی صلی الله علیه وآله وسلم باید دانست و تعظیم و توقیر او بجا
آورد چون بر سعول آباد بخانه آمدم نمود دیدم که بعضے قرض خواهان که در وقت سپاه گیری از ایشان قرض گرفته بودم بپیادهای
قاضی را بطلب من آورده اند چون مرا دیدند تشنیع بسیار کردند آن زمان سر گفتار آن حضرت مکشوف شد و موجب او تواضع
پیادها نموده شد و داب مریدان حضرت شاهیه آنست که فرمان شرع شریف را بر جمیع امور مقدم دارند پس از طے هشتاد
و هفت مرحله از زندگانی بیستم شهر جمادی الثانی سال نهصد و چهل و سه بعالم دیگر انتقال فرمودند و مرقد ایشان در خانپور واقع
است **قاضی العالم شاه حماد قدس سره** التارک بغیر الله رئیس الاوتاد قاضی العالم شاه حماد مرقد ایشان بیرون
حصار سارنگپور پدر ایشان قاضی محمد نام مرید حضرت قطب العالم قدس سره بود ایشان سه برادر اند یکے حمید که مشهور به قاضی
چاپلنده پدر قاضی محمود دریای دوم قاضی حماد و سیوم حامد هر سه برادران مرید و خلیفه حضرت شاهیه قدس سره بودند
شاه حماد دوازده سال در طفولیت و طلب علم صرف کردند و دوازده سال بجهاد کفر در لباس سپاهیان بودند و دران
وقت هم اکل حلال و صدق مقال لازم حال خیر مآل خود ساخته بود اگر کسے به تکلف یا به شبه طعام حرام را ترغیب باکل
مینمود و ایشان برای پاس خاطر داشت وے از نگرند دست دراز نه میشد یا بعد لحظه استفراغ میکردند تقوای ایشان
در مرکب ایشان اثر کرده بود که هرگز کاه و دانه حرام نمیخورد و دوازده سال ترک هم کرده بجد اشتغول شدند و شب خواب
کمتر میفرمودند از بسکه مظهر جلال بودند احدی مجال نداشت که در نظر بیاید یا سخنے از دنیا بحضور ایشان مذکور سازد و
هر کس که بنظر جلال ایشان میآمد بے شعور گشته از پا می افتاد اغلب اوقات در پرده جا میداشتند و خادم طومار حاجات
ارباب احتیاج از پس پرده میخواند و ایشان در جواب بعضے میفرمودند که میدهم و برای بعضے نه میدهم میفرمودند لهذا
علماء آنوقت برین معنے فتوی بر قتل ایشان نوشته بسلطان وقت رسانیدند که این مرد نام خدا در میان نه میارد
و هر چه میگوید از خود میگوید سلطان گفت چنانچه بر قتل حسین بن منصور خواجه جنید بغدادی فتوی نوشته بود براین
محضر اگر برادر ایشان قاضی چاپلنده گواهی بنویسد من حکم بقتل ایشان میکنم علماء پیش قاضی آمدند و اظهار مدعا نمودند
قاضی در جواب گفت که ساعتی توقف کنید من حماد را نصیحت میکنم اگر قبول کرد و توبه و انابت آورد که التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و گرنه فتوی نویسم علماء قبول کردند قاضی به شاه حماد نصیحت کردند ایشان در جواب گفتند
که میانجی اگر خلق نمیدانند شما خود میدانید که من از خود نه میگویم گوینده دیگر است هر که باعث بر فتوی است او را از
میان برداشتم و باعث این فتوی عالمی بود میانجی نام استاد قاضی العالم شاه حماد و قاضی چاپلند گفتند که استاد ما و شماست

حق استاد ضایع مکنید گفتند اقتلوا الموذی قبل الایذا برادران درین گفت گو بودند که خبر رسید
که مولانا میان جی راچنان درد شکم غالب شد که جان بلب است قاضی چایلندہ گفتند که می میان حماد توجہ کنید
که صحت کند میان حماد گفتند که اگر پیش من بیاید وازین فتوی باز آید جان بسلامت ببرد قاضی چایلند دوان دوان پیش
مولانا میان جی آمد و مقولہ شاہ حماد مذکور کردند و مولانا گفت شصت و دو سال باستقامت شریعت گذرانیدم و من هم
میدانم که اگر پیش ایشان بروم صحت یابم لیکن برای چندروز معدود چه بردم که حفظ شریعت غرہ میکنم و جان خود را می بازم
القصہ روز سیوم از فوت مولانا شاہ حماد و قاضی چایلندہ بر قبر مومی الیہ برائی فاتحہ آمدند و جمیع شاگردان مولانا نیز حاضر بودند
هر کس گل بر قبر میگذاشتند و چون شاہ حماد گل گذاشتند از قبر بر زمین افتادند بار دوم گل بر قبر گذاشتند باز بر زمین افتاد
حاضران تبسم نمودند شاہ حماد فرمودند که چه کنیم حق استاد درمیان است والا چنانچه از لذت دنیا برآوردہ ام از راحت عقبی
محروم میگردم بمجرد تکلم این کلمہ قبر مشار الیہ لرزید قاضی العالم گل بر قبر گذاشتند تا ساکن شد و گل بر قبر ماند عمر شریف ایشان
سی و شش سال بیست و دوم شهر شوال المکرم بجوار ایزدی شتافتند **ملک عبد اللطیف داور الملک المشهور**
بین العوام بشاہ داول قدس سرہ اسم شریف ایشان ملک عبد اللطیف بن ملک محمود قریشی الاصل از امرایان
سلطان محمود بیگرہ است در قصبہ امرون آسودہ اند مرید و خلیفہ حضرت شاہ عالم قدس سرہ بودند و خدمت کردند آب
وضوی حضرت شاهیہ مفوض بایشان بود چنانچه یکی از پسر راجہائی ملک دکهن مبروص شدہ بود و پدر او از همه طرف مایوس
شدہ فرستادہ که از توجہ ایشان بشود چنانچه حضرت شاهیہ برای نماز تهجد مشغول بوضو بود و ملک عبد اللطیف ایستادہ که
آن پسر را حاضر آوردند حضرت شاهیہ به ملک فرمودند که آب طشت بر این پسر بریزند ملک حسب الامر آب بر سر آن ریختند
و آنچه باقی ماند خود نوشیدند پسر فی الفور بہ شد و بہ ملک فرمودند از امروز مرتبہ سالار مسعود غازی از جناب الٰهی بشما عنایت
شدہ و تصرف او در اهل عالم عموماً و در ملک دکهن خصوصاً کرامت گردیدہ آوردہ اند که چون نزد سلطان محمود بیگرہ بپای امرائی
رسید خطاب داور الملک یافتند باوجود تحمل دنیاوی از یکی همت مصروف به صلاح و تقوی بودہ از آنجا که آمد و رفت سپاہ
و ارباب حوائج بدر خانہ ایشان روی نمود به همسائی ها پیغام نمودند که خانہا را خریداری نمایند آنها متعجب گشتہ در جواب
گفتند که اکنون اسباب دنیوی میسر آمدہ اگر کسے از مایان خانہ بفروشد بجز ندچه جائی آنکه خانہ خود را میفروشند و ملک
از آنجا برآمدہ مکان دیگر رفت و اقامت گزید و گفت که بنا بر تردد مردم مبادا گرانی خاطر همسایہ باشد و از محال جاگیر
خود بحکم شرع شریف با رعایا معاملت داشتند پس از چندگاہ که سلطان ملک را فوجدار امرون ساخت اکثر اوقات با کفار
آن حدود بہ نیت جہاد عزا می نمود تا قا گاروزی به سمت بهبج ازرن عبور نمودہ روز سیوم در موضع آباد داد گشتہ

ساعتی زیر سایه رفتی استراحت فرمود و چشمش بخواب رفت چون بیدار شد دید که آن همراهیان اسپان را در مزارع جوار رها کرده اند و میچرانند گفت یاران از خدا نمی ترسید که اسپان را در زراعت گذاشته اید آنها ظاهر نمودند که امروز روزه است که آدم و اسپ خوردنی نیافته اند ما خود رای تحمل داریم اما حیوان را این ادراک از کجا ملک گفت اگر تحمل شما محض الله باشد مرکب شما نیز موافقت مینماید و لجام از سر اسپ خود برداشته گذاشت زار سر داد ند لیکن ایستاده ماند میل بچریدن نکرد بالجمله بند و بست واقعی دران سرزمین نمود که متمردان راجپوتیه قصبه امرون باطاعت و فرمان پذیری در آمدند روزی یکی از آنها که مایه فتنه در طینت خبیثش مخمر بود به ملک ظاهر ساخته که فلان راجپوت از خویشان شمشیری دارد که بی مثل و بیمانند است هرگاه بخدمت بیاید گرفته ملاحظه فرمایند که دیدنی است و از راه شرارت به آن راجپوت گفت که ملک اراده کشتن ترا دارد و مدعا مصمم ساخته است و بدین نشان هرگاه که تو بروی شمشیر گرفته از غلاف خواهد کشید و این اشارت قتل تست آواز استماع این معنی اندیشناک گشته با همراهیان گفت که هرگاه ملک شمشیر از دست من بگیرد و پیش از آنکه از غلاف بکشد پیش نموده ملک را بکشید چون او نزدیک ملک آمد ملک خالی از ذهن شمشیر او را القصد دیدن گرفته دست به قبضه برد که همراهیان او ملک را شهید کردند و این واقعه سیزدهم ماه ذی القعدة الحرام سنه هشت صد و هفتاد و نه رو داد مرقد شریف ایشان در همان قصبه قرار گرفت و گنبد و بارگاهی تعمیر گشت خوارق عادات پس از شهادت ملک بسیار ظاهر شده و میشود چنانچه هزاران مردم از نزدیک و دور دست علی الخصوص از سمت دکهن و مالوه بعضے کور و لنگ و برخی بنا بر حصول فرزند و زن و مرادات دیگر زلانه آهنی در پا کرده و جمعی قفل بر لب برده از خانه خود ها می آیند بعزم اینکه هرگاه عرض حاجت بدرجه اجابت رسیده زولانه و قفل بخودی وا خواهد شد و بعمل میاید از هر کانی که اینے به ظهور رسیده حصول مراد دانسته معاودت مینماید و بعضے را مرقد بالیست رفت میبرند و برخی که احتیاج بزر دارند در عالم رویا امر میشود که از فلان شخص که فلان مبلغ بگیرد او نیز در خواب البشارت میدهند که به فلان شخص فلان مبلغ بده و از تاریخ شهادت الی یومنا هذا درمیان خلق الله معامله صد جا لیست قبل از رویداد هرج و مرج این دیار بتاریخ دویم شهر ذی القعده انبوه کثیر از خاص و عام اکثری از زن و مردم بعزم زیارت بقصبه امرون راهی میشدند و راقم بخاطر دارد که قریب یک لکه روپیه مال تجارت از احمد آباد بقصبه مذبور میبرند از هر چهار طرف که مردم جمع میشوند خرید و فروخت جنس احمد آبادی اسپ و گاو و شتر که از سمت کاتهیاوار میآرند میشد و این حشم بر آمدن مردم را باصطلاح اهل گجرات میدنی نامیدند و منزل اول شان به مقبره شیخ احمد کهتو واقع موضع سرکهیج است و بیشتری از مرد و زن تال لبا برمتی مشایعت نموده برمیگردند و برخی تا مقبره مسطور رسانیده شب در آنجا مانده روز دیگر معاودت مینمایند و آنها که رفته اند کوچ میکنند بتاریخ دوازدهم شهر مذکور که روز بازار عام است جمع کثیره بمقبره بی بی فتح شاه بیرون دروازه شاه پور که زوجه ملک بوده اند رفته به مراسم فاتحه میپردازند

شیخ الاسلام خواجه احمد بن ڈوسن قدس سره شیخ احمد بن ڈوسن از اکرم و اعظم حضرت شاهیه اند بخط خاص لقب خاص مسکین الله داد اجازت نامه موصی الیه نوشته اند چنانچه نقل آن در جلد نوزدهم روضات شاهیه در باب خواجه احمد نوازشها کرده فرموده اند که او عند الحاجت هیچ مخلوق را زنده نمی شمارد که بسوی او التجا آرد و فرمودند که این راه مردان است درین راه هر که شجاعت ورزد ظفر یابد بزدل خائب و خاسر مانده و اشعار عربی ارشاد کردند باز فرمودند تیغ فقیر خوردن آسان نیست ارادت صادق باید تا برای فرد گردد و اشعار فرمودند **رباعی** معشوق از دو عالم چون فرد شد بخوبی + عاشق بباید بیرون از هر دو کون فردی + هر روبهی نیارد در راه عشق رفتن + در راه عشق باید مردی و شیر مردی + و مرقد مبارک ایشان در شهر احمد آباد نزد بدروازه شاه پور واقع است زیارت و تبرک عرس سیزدهم شوال **قاضی سید اسمعیل اصفهانی بن سید برهان قدس سره** قاضی اسمعیل سید تقوی شعار و مرد با وقار بود و امر خدمت قضا بندر بهروچ مفوض بایشان بود چون عبور حضرت شاهیه باراده نذر بار و سلطان پور آن طرف اتفاق افتاد قاضی آمده در سلک مریدان شاهی منسلک شد و برنگ فقراء شاهی بسر میبردند روزی در مجلس شاهیه ذکر شراب طهور بر آمد قال الله تعالے وسقهم ربهم شرابا طهورا قاضی از روی تشوق و تمنی سوال کرد که آیا این شراب طهور در خارج هم وجود داشته یا مراد ازین محبت و معرفت است و سقی صوری هم میسر است یا همین قابلیت و استعداد را میگویند حضرت شاهیه تبسم کنان فرمودند بلے در خارج هم وجود دارد و سقی میتوان کرد قاضی عرض کردند که سقی در عالم ممکن باشد آنحضرت فرمود که خواهد بود امیدوارم که جرعه ازان نصیب من شود حضرت شاهیه فرمودند بسیار خوب چند شب بطریق التزام وقت تهجد پیش ما باشید شاید لطف بباید قاضی حسب الحکم در آن وقت خاص حاضر میشد و مترصد آن میشود میشد چون وقت آن رسیده بود حضرت شاهیه شبے قطره ازان در کام قاضی ریختند قاضی میگوید اول مستی آن شراب جان افزودن بود که الله تعالی احوال بهشت و دوزخ برمن مکشوف کرد چون قاضی در سلک خادمان شاهی منسلک شده شمله عمامه که در حالت قضا میداشتند موقوف کردند روزے حضرت شاهیه به قاضی فرمودند که چرا شما ارسال شمله نمی نمائید که اولی است قاضی حسب الحکم ارسال شمله نمود مردمان دانستند که ارشاد ارسال شمله سری خواهد بود بعد یک هفته سلطان محمود بیگڑه بخدمت حضرت شاهیه التماس نمود که بسید اسمعیل حکم بشود که قضای احمد آباد قبول نمایند والا نه شهر ویران خواهد شد حضرت شاهیه فرمودند که چند روز برای مصلحت عام تقلید قضا نمایند قاضی استعفا نمودند گفتند **بیت** لذت دیوانگان را دیده ام + باد شرمم باز اگر عاقل شوم + حضرت شاهیه فرمودند بتاکید تمام که شما را قبول باید کرد ناچار شده قاضی عرض کرد که قبول میکنم بشرطیکه خدا تعالی این ذوق و حال که حالا بمن عنایت کرده است پیش از مرگ بعد ازین عود نماید حضرت شاهیه ساعتی تامل فرموده گفتند که از حق تعالی

درخواست کرده شد که ترا بهمین حالت باز آرد و با فقرا محشور سازد انشاالله تعالی آورده اند که امامت نماز جنازه شریفه حضرت شاهیه همین قاضی سید اسمعیل کرده بودند قبر شریف ایشان در شهر احمد آباد در بدهپور واقع است مزار و متبرک عرس بیست و ششم ربیع الاول است **مولانا محمد صدیقی قدس سره** که در رساله ده حکایت و شرایف محمودیه آورده اند که مولد شریف ایشان ملتان است در نواحی ٹھٹھه و در لاهور هم تشریف داشته اند آنجا با ستماع کشف و کرامت حضرت شاه عالم قدس سره بصالح قطری جام جونه که او و پدرا و مرید و مستفید در خدمت شریف بوده فرمودند بقایای رسوم جاهلیت از بعضی اتباع شما محو نمیگردد و اگر ازین ملک عزم ملک گجرات نمائید چنانچه عم شما فتح خان صبیه خود را بحضرت قطبیه منسوب کرده بود شما نیز نسبت بنت خویش کنید نفع حال و مآل باشد چون آن سعادت مند گاهی سر از فرمان ایشان نه پیچیده بود سمعاً و طاعةً قبول نمود پسران خود جام خیر الدین و جام صلاح الدین در خدمت خلفا رشد حضرت شیخ موسوم شیخ عبدالله گذاشته با دو صبیه در رکاب ایشان متوجه گجرات شد بخاطر عاطر شیخ بود که دختر اجمل بی بی معلی بحبالۂ نکاح حضرت شاهیه اختصاص یابد اما بکمال سعی پادشاهزاده سلطان و مشورت امرا و وزرا نظر بر کثرت شوکت و زر و خواهش اینکه بدین وسیله آن سبب ملک موروثی او نرسد و هدایه که لازم بود معاف کرده و بعده در نکاح سلطان و مشورت امرا سلطان احمد دادند و سلطان محمود ازو بوجود آمد و صبیه بی بی مرکی بحضرت شاهیه منسوب شد و از ایشان حضرت شاه بهیکن و دو دختر متولد شدند چون میل خاطر حضرت شاهیه طرف بی بی معلی بود ایشان نیز حسب فرموده حضرت قطبیه قدس سره بعد از ارتحال سلطان محمد و همشیره خود بشرف ازدواج حضرت شاهیه مباهی شده و سلطان محمود در زیر سایه گرانمایه تربیت یافته ملک موروثی گرفت مفصل این مجمل در مرات سکندری مندرج است حضرت شیخ بخدمت حضرت شاهیه رسیده آستان بوس یافتند و اقتباس انوار نموده و خلافت بیت الاول و اجازت گرفتند و بقرب قطب پور رسول آباد کسنه بر دریای سابرمتی توطن اختیار کردند و جام نیکو انجام در آنجا بنیاد قلعه نهاد که بملک گوٹ اشتهار داشت مزار شیخ همانجا بر کناره دریای مذکور است و بر طبق وصیت جام مذکور بپایان شیخ بفاصله چند ذرع واقع است و قبر بی بی مرکی پهلوی پدر جانب غرب چون مقبرۀ سادات بخاری در آن وقت مقرر نه شده بود بنابران حضرت شاه بهیکن قدس سره طرف شرق پهلوی جام مذکور جد مادری خود مدفون شدند و رحلت شیخ چهاردهم شهر ذی القعده روئداد اولاد و احفاد ایشان در ملتان و گجرات باقیست **مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین قدس سره** استاد الکل و هادی سبل مولانا شیخ نور الدین ابن حاجی الحرمین شیخ محمد ولادت باسعادت ایشان دهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و شصت و سه واقعه است از بد و فطرت و اوایل جبلت داعیه خدا طلبی و طلبه علم

در سر داشتند بمقتضای السعید من سعد فی بطن امه آثار بزرگی و هدایت و ہدایت در ناصیه اش هویدا و روشن بود چنانچه کتاب گلستان تصنیف شیخ سعدی رحمة الله در صغر سن با معانی پیش والده ماجده خود در هفت روز خوانده بودند و اکثر تحصیل علوم ظاهری از آخوند مولانا احمد بن آخوند مولانا سلیمان نموده و علم باطنی و قرات و حدیث از خدمت سید محمد ابو الجد محبوب عالم با تمام رسانیده خلافت و ارادت در سلسله سهروردی و اجازت و خلافت جمیع سلاسل بجناب داشتند در علم عربیه یگانه آفاق بودند و نظیر ایشان کم بوده باشد شهره علم مولانا در تمام اطراف و اکناف عالم رسید و مردمان دور و نزدیک ز اطراف و جوانب رسیده در مدرسه هدایت بخش که محمد اکرم الدین مخاطب به شیخ الاسلام خان صدر صوبه احمد آباد که مرید و شاگرد مولانا بود بصرف یک لکهه چند هزار روپیه برای حضرت بنا نمود سکونت ورزیده تحصیل علم از مولانا مینمود و فراحور خود موظف می بودند هزارها از صحبت کثیر البرکت ایشان باتمام و با کمال رسیده بنا مدرسه در سنه یکهزار و یک صد و دو شروع گردیده بتدریج مکانها و زمین ها که بدست می آمد عمارت تیار میشد در سنه یکهزار و یکصد و نه عمارت مدرسه باتمام رسید چنانچه اقتباس آیه کریمه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم افصاح سال مذکور میکند و اکثر عمارات در سنه یکهزار و صد و یازده باتمام رسیده تاریخ آن از عبارت مدرسة فیها الهدی للعالمین معلوم میگردد و مبلغ یک لکهه و بیست و چهار هزار روپیه بصرف عمارات گردیده موضع لیوندره عمله پرگنه سانولی متعلقه پرگنه سرکار جانپانیر در خرچ مولد شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و موضع بھسٹه عمله پرگنه کٹهی ورناسن عمله پرگنه پٹن و دو روپیه یومیه لنگر برای صرف مایحتاج طالب علمان مدرسه مقرر موظف است حاصل آنکه ذات متبرکه حضرت مولانا نمونه بزرگان پیشین بود افضل و اعلم و اورع و اجود وقت بوده اند مصنفات و توالیف در هر علم دارند و اکثر کتب شرح و حواشی نوشته تذکره توالیف و تصانیف ایشان یک صد و هفتاد و چند کتب رسیده از آنجمله تفسیر سوره فاتحه ده و از ده هزار بیت است و تفسیر سیپاره الم قریب شصت هزار بیت است علی هذا القیاس کتب دیگر تصانیف شاهد فضل و بلاغت ایشان است در سنه هزار و چهل و سه بزیارت حرمین الشریفین زادهم الله شرفا و تعظیما مشرف شده بوطن خود مراجعت نمودند بریاضت و عبادت و مجاهدات مشغول سوی اوراد و وظایف مقرری هر روز یک ختم قرآن مجید میکردند و هر شب دوبار صلوة الیل میگذاردند و هربار که پهلوی میگردیدند هزار بار تهلیله و هزار بار درود میخواندند از عمر پانزده سالگی تا آخر گاهی اربعین اعتکاف فوت نه شده وظیفه یومیه بادشاهی بنام خود قبول نکرده با وجود اسباب ظاهری گاهی زر و نقره بدست نگرفته عمر شریف نود و یک سال کامل شده دوشنبه سه شنبه به نهم شعبان سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوصال باجلال پیوستند تواریخ وصال آنحضرت بسیار مردمان گفته اند و رساله جمع شده از آن جمله افضل و اکمل وارث اهل بیت است مرقد شریف در خانقاه خود متصل مدرسه مذبور واقع است اولاد ایشان پنج پسر و سه دختر بودند اول شیخ محمد صالح قدس سره

شیخ محمد صالح عرف پیر باقی قدس سره اسم با مسمی صالح مادرزاد صاحب علم و حلم و تقوی و سخا بوده مرید و شاگرد و جانشین والد ماجد خود بودند از ابتدا تا انتها ایش پدر خود تحصیل علوم ظاهری و باطنی نموده در عمر هفت سالگی تمام قرآن مجید با تجوید یاد گرفته از بر نموده چنانچه محمد اعظم شاه هنگام صوبه داری این ملک از استماع این معنی بحضور خود طلبیده سورة الرحمٰن بحفظ شنیدند و بسیار خوش و متعجب گردیدند و خلعت و نقد و موضع تاجپور عمله پرگنه بیرم گام از جاگیر خود مرحمت فرمود و فرمان از حضور طلبیده دادند و دو مرتبه حسب الطلب سلاطین یکے در عهد محمد فرخ سیر و دویم در عهد محمد شاه پادشاه بحضور شتافته هر بار دو هزار روپیه خرچ راه یافته و اعزاز و اکرام و ملازمت با امتیاز حاصل کرده مورد عنایات شاهانه گردیده نقد و خلعت و فیل مرحمت شده اکثر امراء و فضلا این دیار به فضیلت و قابلیت ایشان مقر و معترف بودند و برامثل و اقران مقدم بید السنته و حاصل آنکه صلاح و تقوی و خلق و سخاوت و علم و حلم ایشان مشهور و معروف و نور الله مرقده الانور بود و شانزدهم شهر جمادی الثانی یکهزار و یک صد و چهل و هفت در شاه جهان آباد سفر و الپسین نمود تابوت از آنجا آورده در مقبرهٔ جد بزرگوار ایشان ملا محمود پیش مسجد مدفون کردند و عجب اتفاق تاریخ رحلت ایشان مولانا شیخ نورالدین پدر بزرگوار ایشان بعد وفات ایشان را در خواب دیدند که عرض میکنند که مرا خطاب مراد بخش عنایت شده و همین لفظ تاریخ وصال هم میشود و نیاز من بحلوی شیرین است هر کس که مراد طلبند بروح من بحلوی شیرین فاتحه بدهد ان شاء الله تعالی مراد حاصل خواهد شد چون مولانا بعد از بیداری عدد مراد بخش را حساب کردند مطابق یافتند مراد کثیری و نیاز نذر بوده بعمل می آرند و دو روپیه یومیه تدریس و تولیت دوازدهم و یازدهم که دو صد و بیست و سه روپیه از سرکار خزانه عامره بلده احمدآباد که از حضور برائی فاتحه هر ماه مقرر است داشتند و بحسن تردد سرانجام دادند موضع نهیج عمله پرگنه احمدآباد بطریق التمغی بنام ایشان را پنج پسر یک است بهار الحق صدر الحق رکن الحق ضیاء الحق فیض الحق دوم قاضی محمد نظام الدین خان قاضی نظام الدین خان حافظ قرآن و فاضل و محقق و مدقق در ریاضی دست رسا داشته بهمه چیز لایق در انشاء و شعر از همه فائق بودند و بصحبت سلاطین و امرا رسیده در هر عهد خلعت و فیل عنایت گردیده در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و یک بمنصب قضا بلده احمدآباد از پیشگاه خلافت و جهانبانی سرفرازی یافته راجع وطن گردیده در اجرای احکام شریعت غرا العدل بالعدل والانصاف دور اعطاف بذل جهد نموده در سنه هزار و صد و شصت و سه بتخانه کفار که از اندرون شهر در شاه پور احداث کرده بودند متصل مسجد واقع بود و وقت نماز و اذان ناقوس مینواختند و موذن را اذیت میرسانیدند و باوجود غلبه کفار بے اعانت صوبه دار با جماعت مسلمین بر آن بتخانه تاخته مسمار و منهدم ساختند از استماع این معنے بادشاه دین پناه احمد شاه بهادر خوش گردیده خلعت خاصه و فیل ماده فرستاده دوازدهم شهر ذی القعده ۱۱۶۵ سنه یکهزار و یک صد و شصت و پنج از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند و در پهلوے پدر

طرف شرقی مدفون گردیدند اول بودند رسالهٔ تفضیلت عالم و رسالهٔ میزان الساعة و تفصیل الفصول و رسالهٔ قهوه و رسائل دیگر ازیشان یادگار مانده موضع بیاپچه عمله پرگنه حویلی احمد آباد بموجب فرمان محمد شاهی و ناوچ موضع عمله پرگنه مذکوره بموجب پروانجات حکام بنام متعلقان ایشان مقرر است **سوم شیخ محمود** و شیخ محمود عرف شیخ برا جوان قابل و لائق در عنفوان جوانی لاولد پنجم شهر ربیع الاول برحمت حق پیوسته و لالباپور پوره موضع صحیح بنام متعلقان مقرر است و قبر در مقبره جد ایشان واقع است **چهارم شیخ فخر الدین** عرف شیخ بزرگ اصم و ابکم مادرزاد اند اما عقل و فراست بمرتبه کمال داشتند و خط نسخ و نستعلیق خوب مینوشتند تمام کلام الله بارها نوشته بلکه سیپارهٔ عم یاد مینوشتند **پنجم ابو البشر بهاء الدین** در صغر سن گذشته و دختران مولانا نیز حمیده سعیده عفیفه صالحه بوده اند نوشتن احوال بعضی بزرگان بخاطر خطور کرد که اول انحصار فرقهٔ سادات بابرکات وارد آید یار گردید ساکنا در زید سلسله فرزندان ایشان باقی آمده نماید مجملاً و انساب هر یک با جداد با اکن در معرض تسطیر در آرد لعد زان احوال هر یک مفصلاً آنچه معلوم شود نماید لهذا نگاشته میآید **اول سادات بخاریه** اند از سادات بخاریه درینجا خاندان عالیشان حضرت قطبیه و شاهیه و فرزندان ایشان اند سوای ایشان دیگری معلوم نشده و شهرت نیافته چنانچه احوال این سلسله علیه بالاند کور رشد **دوم قادریه** فرزندان سید عبد القادر جیلانی اند سید جمال بهتری و سید عبد الجلیل و سید عبد القادر مشهور و معروف اند و دیگران هم خواهند بود **سوم سادات شیرازی** اند و سادات شیرازی سه دفعه اند یکے از سید جعفر شیرازی و فرزندان سید کمال الدین شیرازی که روضه ایشان کهنه عقب مسجد آدینه واقع است سید ابو تراب شیرازی که سلسله و نسب هر یک علیحده است **چهارم سادات رفاعی** از فرزندان سید احمد کبیر رفاعی سید عبد الرحیم که قبر ایشان بیرون قلعه احمد آباد در سلطان پوره واقع است و فرزندان ایشان شاه علی جی گام دهنی وغیره اند **پنجم سادات مشهدی** فرزندان سید شرف الدین مشهدی که داماد حضرت مخدوم جهانیان بودند در بهروچ آسوده اند **ششم سادات عیدروسیه** از فرزندان شریف ابوبکر عیدروس صاحب حضرموت شریف شیخ عیدروسی که روضه ایشان در جوهری واره و فرزندان ایشان در بهروچ و سورت آسوده اند **هفتم سادات ترمذی** نسبت از مخدوم سید یحیی ترمذی که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند در سواد بروده نزدیک تالاب ماتریه آسوده اند **هشتم سادات بهکری** از فرزندان مخدوم سید بهکری که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند **نهم سادات عریضی** سید خوندمیر و سید یعقوب که در بی بی پور آسوده اند و فرزندان ایشان عریضی اند سید جمال تهری قادری بن سید حسین که نسب ایشان منتهی میشود به سید عبد الوهاب ولد سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره والده ماجده از راه سرزوار دبار دگمن گشته

در قصبه پتهری مضاف احمدنگر سکنا ورزیده بارشاد خلائق میپرداختند سلطان بهادر گجراتی بنا برامری به دکهن شتافته هنگام مراجعت سید جمال را به فراوان نیازمندی بگجرات آورده خانه خانقا برای ایشان بنا نهاده ساکن گردانید و سید را پنج پسر بودند سید امین الله و سید نعیم الله صوفی و سید حسین و بدرالدین سید نعیم مرد دانشور بود بشغل تدریس میپرداخت پس از ارتحال پدر جانشین گشت مرقد سید جمال قریب بدروازه رانگهر در بلده واقع است در سنه ۹۷۱ نهصد و هفتاد و یک هجری رحلت نمودند و عرس سید بیست و سیوم شهر شعبان مقرر است **سید غیاث الدین** ابن سید عبدالجلیل بن عبدالوهاب عرف شاه جی روضه این هر دو بزرگان در خانپور متصل روضه میان قطب الدین شاهی واقع است و نسب ایشان به سید عبدالجبار ابن سید عبدالقادر الجیلانی میرسد سید غیاث الدین و پدر سید عبدالوهاب مذکور وارد ملک گجرات گردیده شهید شده اند و مرقد ایشان در سربیوی از مضافات احمدآباد واقع است و کشف و کرامات ایشان مشهور است عرس سید غیاث الدین سیزدهم شهر محرم الحرام و عرس سید عبدالجلیل پسر ایشان سوم شهر صفر المظفر مقرر است **سید قطب الدین** ترسیل گجرات و نبیره ایشان سید عبدالخالق خانقاه روضه ایشان در جمالپور اندرون شهر واقع است و نسبت ایشان به سید عبدالوهاب پسر سید عبدالقادر جیلانی میرسد موضع خانپور و چوبار پرگنه دهولقه باسم عبدالخالق مقرر است **ذکر سادات شیرازی قدس سرهم اول** سید احمد بن سید جعفر که مرقد متبرک ایشان اندرون حصار شهرپناه نزدیک بدروازه اسلوریه واقع است سادات صحیح النسب شیرازی اند جد بزرگ ایشان سید محمود از شیراز انتقال فرموده بسند اقامت گرفتند نبیره ایشان سید جعفر از سند تشریف آورده مدتی چند اقامت داشته فرزند دلبند خود سید احمد روانه شدن بدروازه سابر بودند سید جانشین خود ساخته به سند مراجعت نمودند سید مذکور با وجود علم دیگر علم قرات کمال رسانیده بود سید احمد جعفر را خوارق امدادات بسیار است و اکابر نعمت ها یافته ترک و تجرید ورزیده و ریاضت های شاقه کشیده در دو رکعت نماز پانزده جزو قرآن مجید تلاوت میفرمودند و بنا بر زیادتی مشقت از راه خشکی متوجه حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما شده و در آنجا بعضی اوقات که طعام را دست نبود بطریق خفیه بر برگ درختان اطفاء نائره جوع فرموده قناعت مینمودند و لباس فاخره میپوشیدند و اگر حکام وظیفه مقرری مینمودند قبول میکردند هنگامیکه همایون بادشاه گجرات مسلط بگجرات مسلط گشت اکثر علماء مشائخ العصر از احمدآباد بجای دیگر انتقال فرمودند مگر ایشان با متوسلان خویش اقامت ورزیدند — هر فردی را دو آثار غله از غیب میرسانیدند چهل سال خلوت اختیار فرموده بجهت جمعه و عیدین بیرون میخرامیدند و صلواة مفروضه موقوته را به جماعت در خانه مابین در حجره ادا میکردند و این در حالت صحو بود و در سکر و غلبه و شوق آلهی هیچکس بر احوال ایشان مطلع نشده و در یک دفعه تا دوازده سال برای تجمع

وعیدین ہم بر بنیا مند و آن واقعہ بود کہ راتا سانگا حاکم چیتور احمد نگر را تاختہ چندی از بنات سادات را باسیری بردہ بتعلیم سرود و رقص سپردہ بود و ازین معنی سید احمد خلوت گزیدند و نیت جزم نہ دید کہ تا سلطان گجرات از و انتقام نہ کشد پا از خلوت بیرون نہ نہند چون سلطان بہادر چتور را فتح کرد ایشان ہم دران ساعت از خلوت بیرون آمدند و یک دفعہ سلطان محمود بیگڑہ را در غیر موسم حسب خواہش بموجب اظہار خادم خود انبہ بسیار عنایت کردہ بودند چنانچہ بحصار دو دو انبہ رسید رحلت سید در شانزدہم صفر سنہ نہ صد و چہل و چہار روی نمود سید **ابو تراب شیرازی** جد بزرگ ایشان سید شاہ میر در محمد آباد عرف چانپانیر در سال ہشت صد و نود و ہشت ہجری در عہد سلطان محمود بیگڑہ از شیراز آمدہ سکنا ورزید چنانچہ مقبرہ ایشان نیز در آنجا واقع است و ایشان حسب خواہش سلاطین در احمد آباد تشریف آوردہ پورہ آباد ساختہ سکونت ورزیدند و از طرف حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاہ امیر حاج گردیدہ بحرمین الشریفین زادہما اللہ شرفا و تعظیما شتافتہ از آنجا نقش قدم حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آوردہ چنانچہ بالا مذکور شد بتاریخ سیزدہم شہر جمادی الاول در سنہ یک ہزار و سہ ہجری از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند قبر باگنبد و بارگاہ در اساول نو آباد کردہ ایشان واقع است **سید کمال الدین شیرازی** بن سید شاہ میر شیرازی روضہ ایشان عقب مسجد آدینہ در اساول کہنہ واقع است عرس بست و پنجم شہر ربیع الثانی مقرر است **ذکر سادات رفاعی** سید عبد الرحیم از نژاد سید احمد کبیر رفاعیست سلطان پورہ بیرون دروازہ رائی پور آباد کردہ ایشان ست قبر در ہمان پورہ واقع است عرس ایشان چہاردہم شہر شوال میشود **شاہ علی جی گام دھنی قدس سرہ** نبیرہ سید عبد الرحیم مزبور جبر نقش توحید بسرودی دیوانی وار دبزبان ہندی درویش و معنی برابر دیوان شیخ مغربی است روضہ ایشان در راکھر متصل روضہ شاہ غربی واقع است بار عام ایشان چہاردہم شہر جمادی الاول سال نہ صد ہفتاد و سہ رحلت مقرر است مدت عمر او ہفتاد و ہفت سال **شاہ علی جی نادر اللہ** مسمے بہ سید عبد القادر بن سید مصطفے بن سید علی جی گام دھنی قبر ایشان در ہمان مقبرہ واقع است عرس ہژدہم شہر صفر میشود **ذکر سادات عیدروسیہ** شریف **سید عیدروسی بن سید عبد اللہ** روضہ ایشان اندرون شہر احمد آباد در جوہری وارہ واقع است آوردہ اند کہ ایشان فروتنی و تواضع بمرتبہ کمال میداشتند و میفرمودند کہ اگر کسی پای من می بوسید مرا ہمچون می آید کہ گویا در چشم من تیری خلاند اگر دست من میبوسید گویا بروی من سیلی میزند وفات ایشان بست و پنجم شہر رمضان المبارک واقع شدہ از جملہ تصانیف ایشان عقد نبوی مشہور و معروف این دیار است پسر ایشان

سید عبد اللہ در بهروچ و نبیره ایشان سید محمد در سورت آسوده اند **سادات مشهدی سید محمد**
مراد شاه شاگرد حضرت سید محمد محبوب عالم بودند قبر شریف ایشان در نوتار واقع است **سادات**
عریضی سید خوندمیر قدس سره بن سید بڈا بن سید یعقوب بیعت و خلافت از عم خود سید
شادی بن سید یعقوب بن سید محمود کبیر برادر سید حسین خنکسوار خلیفه حضرت سلطان الاولیا و المشائخ
نظام الدین اولیا قدس سره که از ولایت عجم آمده و در پٹن آسوده اند آورده اند چون حضرت خوندمیر در ایام
طفولیت شیر میخواست مادرش بی بی جیو تجدید وضو نموده دوگانه ادا میکرد و بدرگاه مناجات میخواست
الهی این پسر اگر یکی از ستودگان تو باشد نگاه داری و الا خاک این عزیز گردان بعد ازان شیر میداد چون
دو نیم ساله شد پدر ور گذشت والده اش پرورش میکرد عمویش مینمود ظاهر و باطن آراسته در سال
یازدهم قائم مقام خود کرده رحلت نمود بعد ازان از رهگذار مخالفت عموی دیگر حسب بشارت مخدوم سید
حسین با مادر خود از پٹن انتقال نموده در احمد آباد وطن اختیار نمودند و اینجا متاهل شدند و بخدمت حضرت
سید برهان الدین قطب العالم رسیده نعمت حاصل نمودند و از شیخ عبد الفتاح نیز تلقین شدند و نعمت
یافتند و ایشان از سید علاؤ الدین و او از سید محمد گیسو دراز سید خوندمیر گفتند نعمتی که حاصل کردم ازان
سه قسمت نمودم یکی برای خود و یکی برای فرزندان و یکی برای بندگان خدا اگر صلحا باشند ایثار نمودم آورده اند
که ملک شعبان وزیر سلطان احمد اعتقاد تمام داشت و مقبول نظر گشته بسبب اشتغال امور ممالک التزام خدمت
نتوانست نمود بنا بران ملک خوش باش پسر خود را فرمود که هر روز بخدمت سید برود و دعا عرض نماید روزی
بی بی جی مادر سید خوندمیر به سید فرمودند که برای مقبره زمین از ملک شعبان خواه ایشان ملک خوشباش بعرض
رسانید که گفت مقبره برای خود ساخته ام اگر پسند آید قبول فرمایند حضرت بی بی جی بر بهل سوار شده رفتند
و گل آنجا را بوئیده فرمودند که این جای سنت چون ملک خوش باش در آنجا گنبدی بنا کرده بود عرض نمود
که دران قبر خود اختیار کنند فرمودند که هر که اول برحمت حق پیوندد او را دران گنبد نگاه دارند از ارادت الله ملک
خوش باش اول فوت شد او را دران گنبد نگاهداشتند سید خوندمیر بتاریخ دهم شهر ربیع الثانی سنه
اربع و سبعین و ثمانمائة برحمت حق پیوستند در بی بی پوره در مقبره مادر ایشان مدفون اند **بی بی جی قدس**
سره بعیت پسر خود سید خوندمیر داروند نام خانداشته و خطاب از درگاه حق سبحانه یافته و پدر را وی یکی
از صلحا و صاحب تقوی بود و مادر او مغلی بنت مولانا ضیا است آورده اند که صاحب ورع و عصمت و عفت بود

ونعمت از بزرگان داشت چون شورش در گذشت پسر دو نیم ساله ماند او را پرورش و تربیت نمود چون بکمالیت
رسید نعمت بر وایثار کرد و بدست او مرید شد روزی بدست پدر خود یک اشرفی داد که از بازار جامه خرید کرده
بیار دا ز دست او اشرفی افتاد چون در زمین نگریست و اشرفی ندید پس هر دو در خاک انداخته بخانه باز آمد پدر سید
که جامه چرا نیاوردید گفت اشرفی از دست افتاد چون او را جستم و نیافتم در دل من آمد مبادا حق دیگری بدست
من آید بنابران هر دو را گذاشتم فرمودند چون از دست افتاده بود فی الحال پیش من آمد که در طاق داشتم بتاریخ
چهاردهم شهر جمادی الثانی برحمت ایزدی پیوست چون وفات سید بتاریخ چهارم گردید بنابران عرس او چنجم
کردند بهمان تاریخ شهرت یافته در بی بی پور روضه خود مدفون اند سید یعقوب چشتی قدس سره
بیعت پدر خود سید خوندمیر دارد در ایام خورد سالگی که فی الجمله صباحت با ملاحت داشت ملک محمد اختیار را
خیال افتاد که بیک نظر منظور سازد سید خوندمیر از کشف باطن دریافته او را لباس پاکیزه پوشانیده بملک
سپرد که این را بفرزندی شما دادم حضرت ملک در صحبت خود داشتند و علم ظاهری و باطنی او را می آموختند و از
غایت شفقت خود سید لقب کردند روزی بر سر عنایت آمده میخواستند که کلاه سر خود به سید یعقوب
عطا فرمایند ایشان ابا نمود عرض نمودند که این عنایت به برادرم ملک مسکین که پسر ملک بود نصیب شود بخانه خود
رفتند چون سید خوندمیر ازین معنی آگاه شد بحضور طلبیده سرزنش کردند که من ترا برای کاریکه سپرده بودم
امروز میسر شد و تو ابا نمودی چیزی نقد داده فرمودند که میوه خرید کرده بخدمت ملک برو و عرض نمائی
که من آرزوها دارم بدان عنایت سرفراز فرمایند چون بخدمت حضرت ملک آمد آرزوی خود اظهار نمود فرمودند
ای خوندکار سید این کار تو نیست بلکه از خوندکار بزرگ است و پیش خود طلبیده نعمت ایشا فرمودند و کلاه
از دست مبارک خود بر سر ایشان گذاشتند و فرمودند که اگر کار دادن و ستدن بدست ما بودی
بفرزند خود دادمی ما امانت دار خزانه الهی ام هر جا که حکم شود ایشار نمایم و هزار شکر که بر تو حکم شد که از فرزند
عزیز تری آنگاه سید یعقوب را سفارشش ملک مسکین کردند و فرمودند شما از طرف خود به سید ایشان کلاه
خود بملک مسکین داده اند آورده اند در ملفوظ ایشان که فیما بین حضرت شاه عالم و سید یعقوب اتحاد عظیم بود
هفتاد بار چنان صحبت واقع شد که هر دو بزرگوار پیراهن از تن جدا کرده یکدیگر یکبار گرفتند و پیراهن مبدل کرده
پوشیدند و فرمودند که پیراهن خلافت که می پوشم آورده اند که ایشان به جمیع صفات آراسته بودند امرا
و ملک و ملوک و درویشان اهل سلوک و علما و صلحا بخدمت ایشان می آمدند و هر یکی بر مدعا خود فیضی میبردند

و در مجلس سماع حالتها میشد و آنچه از نقد و جنس حاضر بود به قوالان میدادند و اکثر حاجتمندان در وقت سماع
حاضر میشدند انجاح مرام آنها میشد و میگفت فوت شدن او را و نزد درویش از موت سخت تر است
اَلْفَوْتُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ کہ واقع شدہ سراین دار بتاریخ دویم شهر ذی القعده سنه سبع و عشرین و تسعمائه
برحمت حق پیوستند **رئیس المحققین و زبدة المدققین شیخ وجیه الدین احمد العلوی**
قدس سره بن شیخ نصر الله العلوی که در ذات خجسته صفاتش اکثر فضائل صوری و معنوی فراهم آمده و فرزندان
ایشان نسب شریف را منتهی میگردانند به محمد عریض ابن امام همام محمد الجواد قدس سره سید بهاؤ الدین الملکی از
اجداد شاه وجیه الدین مذکور در عهد سلطان محمود ثانی از دیار عرب متوجه هند گشته در محمد آباد عرف
چانپانیر مسکن و توطن و تاهل گزیده اولاد بهم رسانید و سلطان وقت نظر بر تقدس ذات پیوسته بمراعات
ظاهری و باطنی می پرداخت و در محمد آباد بعالم دیگر انتقال فرمود سید عماد الدین از بنا بر ایشان به منصب قضا
و اجرای احکام شریعت غرا در قصبه پاٹری معموله پرگنه بیرم گام بامر سلطانی میپرداخت مولد حضرت رئیس المحققین
شاه وجیه الدین در محمد آباد در شهر محرم الحرام سال نه صد و ده اتفاق افتاد چنانچه از لفظ شیخ تاریخ
ولادت واضح میشود از سال پنجم ولادت تا سی و سه سال باکتساب علوم پرداخته تا آخر زندگانی بتدریس
در احمد آباد اشتغال داشتند و تالیفات و رسائل و حواشی و شروح بر اکثر کتب درسی از ایشان یادگار مانده
و در مردم مشتهر اول است و خلقی انبوه بخدمت ایشان رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی
نیز بکمال داشته بهیچ جا آمد و رفت نمیکردند و اگرچه ارادت بخدمت شاه قادن چشتی که در پٹن آسوده
اند داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع ایشان بوده اند و کار را نزد شیخ
باتمام رسانید چون شیخ مذکور به احمد آباد آمدند شیخ علی متقی که صاحب ظاهر باطن بودند با جمیع علما بعضی
سخنان بلند فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشتند و سلطان وقت فتوی را موقوف بر نوشتن حضرت
شاه وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه محمد غوث رفتند در دیدن اول شیفته شیخ گشتند و کاغذ
فتوی پاره کردند و به شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و می گفتند که در ظاهر شریعت
چنان باید کرد که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنجا که مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق شده
این ست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند بکمال رسانیده اند پس از طی هشتاد و هشت مرحله
از مراحل زندگانی که از عدد مفهوم میشود مدت عمر بود در سلخ محرم الحرام سال نهصد و نود و هشت که از شیخ

وجیه الدین تاریخ ارتحال مستفاد میگردد و بعالم قدس رحلت فرمودند و در اندرون حصار بلده در خانپور در مکانیکه بدرس بر مسند افاده متمکن بودند مضجع قرار یافت صادق خان نامی بخدمت ایشان ارادت داشت بعمارت مدرسه و گنبد موفق گشته و شیخ حیدر راز بنا ئر آن حضرت آب انبار و مسجد احداث نموده اولاد امجاد ایشان پیوسته بکسب علوم و تدریس بمضمون الولد سر لابیه بر وساده و فاده قیام دارند و در خجسته بنیاد و اطراف و دار السرور برهانپور نیز اولاد و احفاد ایشان ساکن اند بار بجری معموله پرگنه حویلی و اراضی متفرقه در وجه معاش فرزندان بموجب اسناد بادشاهی و مبلغ یک روپیه و چار آنه شاه عالم لنگر سلطان احمد بانی احمدآباد در وزینه برای طلبه و مساکین صادر و وارد مدرسه مقرر است اکنون بنا بر هرج و مرج این دیار بفوت لا یموت محتاج و تفرقه کمال بحال بقیه راه یافته مزار ایشان مطاف اهل این دیار است **ذکر سادات نوربخشیه سید محمد نوربخش جونپوری راجو شهید** ایشان سلالة الاولیاء الکرام و اسوة النجباء العظام سید محمد نوربخش که از سلسله کبرویه علم مفاخرت می افراختند و خلافت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بر دوش مباهات میداشتند صاحب تصانیف و کشف کرامات در تصوف و تصرف از اهل مقامات بوده در اصل منشا شریفش در بلده جونپور و در ان سرزمین بخرق عادات مشهور در روضه هندوستان مریدانش از حد افزون خصوصا در ضلع دهاندار غلغله اش کشید از بس سیاحت گذر بطرف احمدآباد افتاد گردیده او گردید بسیاری از اهل شهر و قصبات و قریات ارادتش گزیده چنانچه رعایای پالنپور و آن نواحی و پرگنه بیرمگام و منڈل و سیاره بطریق ا و سلوک دارند رفته رفته باطراف کشید بسبکه کرامات او ظاهر و هویدا دیدند مریدانش محمد مهدی آخر الزمانش خوانند و اعتقاد نمودند که مهدی موعود گویند در آخر الزمان جلوه ظهور نمود همین محمد است چنانچه این عقیده در مزاج ایشان راسخ گشته و حالانکه مرشد باین معنی امر نکرده این بدعت مخترع مریدانش از سلاطین گجرات سلطان محمود و سلطان مظفر که آخر سلاطین گجرات اند و اعتماد خان وزیر او و شیر خان و موسی خان فولادی حکام پالنپور این طریقه اختیار نمودند که این مهدی مقرر بوده اند و اکثر اهل حرفه این شهر همین طریقه عقیده دارند سید راجو وغیره سادات از اهالی نواح پالنپور در زمانیکه سلطان اورنگزیب بهادر بعد سلطنت پدر والاقدر خود شاهجهان بادشاه غازی حکومت صوبه گجرات داشتند در سلک ملازمان سرکار والا منتظم بودند و در جه تقریب بکمال پیدا کرده بودند شاهزاده بسیار بذل توجه و التفات درباره ایشان فرمودی بهم سخنے سرفراز میداشت روزے بتقریبی پیش بزرگان محفل بحسب مشاکل برزمان

قدس گذشت که سید راجو مرد بزرگ و صاحب شجاعت است بعضا از اکابر محفل قدسی که واقف عقیده او بودند معروض داشتند که ایشان فاسد عقیدت‌اند طریقه مهدویه دارند و میگویند مهدی موعود آمد و رفت و چون عقیده اهل اسلام آن است که بعد از ظهور حضرت آخر الزمان توبه قبول نیست پس اینها بعد از نماز دعا حاجت نه میخواهند شاهزاده فرمود که بتقریبی در مجلس معلی امتحان باید نمود وقتی که سید راجو وغیره سادات همراهی شرف باریافتند در مجلس مقدس ذکر حضرت صاحب الامر مهدی آخر الزمان درمیان آمد هرکسی موافق اسلام پاسخ گذارش شد سید راجو گفت که مهدی موعود آمد و رفت دیگری نمی آید حضرت شاهزاده بفضلا متوجه گشته فرمود که درین باب چه میفرمایند عرض کردند که در کتب مسطور است که دجالان متعدد بوده اند که در دنیا خروج کردند و کشندگان آنها را مهدی خواند اگر باین عقیده مهدی گویند درست است والا آن مهدی موعود که در آخر الزمان جلوه ظهور دهد احادیث در باب او وارد گشته یکی از علامات قیامت است و دران وقت ظهور او خواهد شد و اینها که سید محمد نوربخش را مهدی میگویند بچه دلیل و برهان سید راجو جواب داد که دلیل یا شمشیر قاطع است بحکم پیرهاتا آنکه سخن بدرشتی وانتزاع کشید شاهزاده مجلس موقوف فرمود ایشان را رخصت کرد بعد چندین از نوکری برطرف کرد سید مع همراهیانش از شهر برآمده نزدیک گلاب باغ فرود آمد روز دیگر با خود اندیشیدند که بدین خواری برطرف شده ازینجا روانه شدن از آئین حمیت وغیرت وکیش ومذهب مالغایت بعید است می باید مریدان واقوام نوربخش را از اطراف واکناف طلب داشته جنگ عظیم نمایم پس نوشته ها بطرف پالن پور وغیره دیهات فرستادند و با اهل شهر نیز که از ان قوم بود اعلام کردند بعضے که نزدیک بودند از حرفه وسپاه وغیره اجماع کردند شاهزاده ازین معنی خبر یافته بموجب بیت سر چشمه شاید گرفتن به بیل ✤ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ✤ فضلا را طلب کرده فرمود که درین باب در حق این گروه چه طور سلوک باید کرد معروض داشتند این گروه اهل بدعت اند واجب القتل نیستند اول ایشان را اعلام باید کرد که ازینجا کوچ نمایند و بمکان خود بروند اگر بر تمرد وضلالت مصر باشند قتال باید نمود درین صورت لیاقی از سرکار والا مع اعلام قاضی روانه شد و حکم کرد که چون شما نوکری برطرف نموده لازم است که ازینجا کوچ نمایند که بودن و توقف مصلحت ندارد جواب نه دادند و برنخاستند باز معتبری از سرکار والا رفته گفت حکم شاهزاده است بروند و ناحق توقف شما موجب غضب سلطانی خواهد بود و تدارک آن نتوانید کرد اظهار کردند که حکم

پیر است دیگر منظور بانیست عرق حمیت سلطانی بحرکت درآمده محصلان شدید بر گماشت که ملناہا ہای خیمہ بریدہ
بجبر برخیزانند و فوج قلیلے متعاقب ایشان کرد اگر از روی نخوت بجنگ برخیزند قتال نمایند چون محصلان
ملناہا بریدند شمشیر کشی بمیان آمد فوجیکہ متعین بود بجنگ پیوست درین وقت خبر بہ شاہزادہ رسید فوج
دیگر از اندرون فرستاد کہ یک یک آن ضلالت پیشگان را کشتند چون از دور کمک ایشان را رسیدہ
مردم عوام کہ با چوب دستی فراہم شدہ بودند از بیم جان گریختہ کنارہ گیر شدند و سید راجو و ہمراہیانش
یک یک مقتول شدہ سفر عدم گزیدند و در عقائد این قوم بہ شہادت فائز گشتہ راجو شہید مشہور
درین شہر قوم اہل حرفہ از خلاجان و پای کران و وسمہ کران و شیر فروشان اکثری مہدوی اند در پالن پور
و دہولقہ و بیرم گام و دسارہ و منڈل ہمگی باین عقیدہ راسخ و این قوم را نوبخشی گویند اما لبسیار جاہل از علم
حدیث و فقہ خبر ندارند سوای نزاع کاری نہ باندک مباحثہ بجنگ برخیزند والسلام علی من اتبع الہدی

ذکر سلسلہ بزرگان چشتیہ کہ درین دیار از اطراف تشریف آوردہ سکنا ورزیدہ و اینجا آسودہ اند

شاہ بارک اللہ چشتی مرید و خلیفہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند مقبرہ
ایشان بیرون دروازہ ایڈریہ نزدیک پورہ حاجی واقع است چون حضرت شاہ عالم را از جناب اقدس
الٰہی خطاب شاہ عالم عنایت شد و جناب مقدس سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ حق تعالی
ترا بشاہ عالم مخاطب ساخت ایشان عرض کردند کہ من چون اظہار این معنی کنم فرمودند کہ ترا پیش پدر و پیر
خود قطب عالم باید رفت او ترا پیش شاہ بارک اللہ چشتی میفرستد ظہور خطاب از آنجا خواہد بود القصہ
حضرت شاہیہ رفتند ہمین لفظ حضرت شاہیہ تبسم کنان فرمودند کہ بیائید شاہ عالم شما را پیش
شاہ بارک اللہ باید رفت و رخصت فرمودند حضرت شاہیہ حسب الحکم پیش شاہ بارک اللہ رفتند
چون شاہ بارک اللہ دران وقت بہ برآوردن دیوار مشغول و مریدان گل خشت میرسانیدند حضرت
شاہیہ نیز بر سر خود برا رسید گل برداشتہ بودند شاہ بارک اللہ چون حال بدین منوال دیدند
فرمودند بیائید شاہ عالم شما را چتر شاہی می زیبد آن سید را گرفتہ بکار بردند و از دیوار فرود آمدہ بخانہ
برادر خود شاہ عطاء اللہ کہ برادر خورد بودند رفتند دیدند دیگر پر از لوبیا در بار است برداشتہ آوردند و بحضرت
شاہیہ عنایت نمودند و بخدام خود گفتند کہ ہمراہ شاہیہ بروید و جائیکہ بشنوید کہ از آسمان و ما فیہا
و زمین و ما علیہا مستکلم بکلمہ شاہ عالم شوند بر گردید حضرت شاہیہ دیگ لوبیا بر سر گرفتہ متوجہ خدمت حضرت

قطبیہ شدند ودر راہ چون لبہ دروازہ احمد آباد کہ در بازار واقع است رسیدند در آنجا دہل لنگ وگنگ وبی بصر
بود ودہل میزد وگدائی میکرد چون نزدیک او رسیدند حق تعالی او را پا وزبان وگوش وچشم مرحمت فرمود
کہ ایستادہ شدہ شاہ عالم شاہ عالم میگفت ومردم دیگر ودر دوکان وآسمان وزمین ومخلوقات دیگر متکلم بکلمۂ شاہ عالم
شاہ عالم شدند حضرت شاہیہ رو بخادم مخدوم شاہ بارک اللہ کردہ فرمودند کہ حالا شما برگردید کہ حکم بر شما
تا ہمین جا بود وخدام برگشتند وحضرت شاہیہ بخدمت قطبیہ رسیدہ ماجرای عرض کردند ودیگ لوبیا از نظر
گذرانیدند ومثل مشہور کہ چشتیون نے پگائی اپنے بخاریون نے کھائی یعنے چشتیان پختند وبخاریان
خوردند اصلش این است **حضرت موسی سہاگ** مشہور آنست کہ سلسلۂ چشتیہ وارادت دارند
ودر دست چوڑیہا میپوشند وہمراہ طائفۂ رقاصان وسرودگویان میگشتند باین لباس خود را پوشیدہ
میداشتند در روضات شاہی مسطور است میان موسی درویش مشہور بہ سہاگ در سواد احمد آباد
ساکن بودند وہمیشہ در دست چوڑیہا میپوشند روزیکہ اجل ایشان رسید حضرت شاہیہ دام جلالہ را
مکشوف شد بخلیفۂ خاص حضرت میان مخدوم فرمودند کہ میان موسی سہاگ گذشتہ اند شما جلد بروید
وشریک تکفین وتدفین ایشان شوید وخبردار باید بود کہ کسے چوڑیہای ایشان دور نکند وبمقتضای
کما تعیشون تموتون بخاک سپارند انتہا وچنانچہ خود را در ایام حیات در لباس زنانہ پنہان میداشتند
بعد ممات ہم قبر ایشان نامتعین ونامشخص است از جملہ چہار قبر کہ در محوطۂ مزار ایشان طرف باغ شاہی واقع است
کہ ہر چہار بیک صورت اند معلوم نمیشود کہ قبر ایشان کدام است واللہ اعلم باسرارہ عرس شریف دہم
رجب المرجب میشود **شیخ حسن محمد چشتی قدس سرہ** فضائل کمالات اکتساب ابو صالح شیخ
محمد المعروف بہ شیخ حسن محمد ابن شیخ احمد المعروف بہ شیخ میان جی ابن شیخ نصیر الدین در علم ظاہر
وباطن یگانۂ روزگار بودند در عمر پنج یا شش سالگی خلافت وارادت از خدمت شیخ جمال الدین قدس سرہ یافتند
واز شیخ محمد علی ابن نور بخش کہ صاحب تقوی وورع بود در اخبار غیب از ماضی وحال واستقبال میگفت
خلافت سلسلۂ قادریہ نوربخشیہ وطیفوریہ ودیگر سلاسل یافتہ وتعلیم قرآن مجید از سورۂ تکاثر تا آخر در خدمت
ایشان نمودہ وبعد بلوغ از خدمت والد ماجد خود نیز خلافت گرفتہ صالح مادر زاد بود وبحضور پدر شہرۂ
آفاق گشتہ در صغر سن مردمان معتقد بودند سلطان محمود شہید وامرایان دیگر بخدمت شیخ اعتقاد
تمام داشتند چنانچہ نذبور اساورہ وغیرہ چہاردہ موضع وخلیفہ شیخ مقرر کردہ بود شاہ پور کہ بیرون دروازہ است

بحکم رکن الملک نیز در تصرف شیخ مقرر کرده بود بکمال باطنی دولت و ثروت ظاہری بسیار داشتند و خرچ اعراس بزرگان و طعام درویشان بروجہ استیفا میکردند مع ہذا پس انداز و جمع میشد و مسجد کلان کہ اندرون شہر متصل دروازہ شاہ پور واقع است بنا نمودہ شیخ است در مدت ہشت نہ سال تیار شدہ و مبلغ لکھہ روپیہ بران خرچ گردیدہ در ین ضمن تغییر تبدیل سلطنت گردید و متاع و اسباب شیخ بتاراج رفت بعضے از دیوار و مینارہا ناقص ماندہ تاریخ بنای مسجد کہ در سنگ کندہ کردہ طرف چپ محراب میانہ نصب کردہ اینست بیت

قطب زمانہ شیخ حسن ساخت مسجدے	کا بجا کنند اہل عبادت دعای شیخ
چون شیخ این رفیع مکان را بنا نمود	تاریخ سال روز قضا شد بنای شیخ

لفظ بنای شیخ تاریخ است و تفسیر محمدی کہ متضمن رابطہ ابیات است تصنیف شیخ و مقبول علما افتاد و بر تفسیر بیضاوی نیز حاشیہ نوشتہ و حواشی و مصنفات دیگر ہم دارند چہل و یکسال بر مسند ارشاد متمکن بودند بیست و ہفت سال بحضور پدر و چہاردہ بعد وفات ایشان و تولد در سنہ نہ صد و بیست وسہ و وفات بیست و ہشتم شہر ذی القعدہ روز شنبہ سنہ نہ صد و ہشت واقع شدہ عمر شریف پنجاہ و نہ سال و شش فرزند داشتہ چہار پسر و دو دختر شیخ کمال محمد بعد از پدر بر سجادہ نشستند بمرتبہ قطبیہ رسیدہ و شیخ قطب محمد طرف برہان پور سکونت ورزیدہ بدانجا برحمت حق پیوستہ قبر نزدیک روضہ شیخ باجن واقع است و شیخ محمد صالح و دختران بی بی خدیجہ و بی بی عائشہ عرف اچھی ماں کہ نہایت صالحہ متقیہ و صاحب کشف و کرامات و ہمیشہ بذکر و تلاوت قران مجید مشغول بود میان شیخ محمد چشتی قدس سرہ قطب زمان و مقتدای اہل عرفان شمس الدین ابوالحسن شیخ محمد چشتی از عجائب قدرت الٰہی بودہ خوارق ایشان بظہور رسیدہ از حد حصر افزون و بیرون است و تولد ایشان در سال نہ صد و پنجاہ و شش واقع است چنانچہ تاریخ آن از لفظ شیخ وی مستفاد میشود تحصیل علوم ظاہری و باطنی و استفادہ غیر از پدر خود از ہیچ جا نگرفتہ و بعد از فوت پدر حل مشکلات از روح پدر خود در خواب میکردند و با حضرت سید جلال ماہ عالم ملاقات نمود سید بہ تعظیم و تکریم پیش آمدہ فرمودند کہ خلقی کثیر از ایشان منتفع خواہد شد و نام ولایت ایشان در اطراف و اکناف عالم خواہد رفت و صاحب تصانیف طریقہ صوفیہ خواہد گشت و قول و فعل حجت اہل سلوک خواہد گردید چون بعد از پدر بر سجادہ نشستند فقر ظاہری نمود بعضے از مریدان و معتقدان التماس نمودند کہ اسانید و وظائف کہ از بادشاہان گجرات بآبا و اجداد حضرت دادہ بودند اگر عنایت شود بہ سلطان جلال الدین اکبر بادشاہ نمودہ صورت استخلاص آن کردہ شود تا فوت مایان

بسهولیت بسر آید و باعث اطمینان خاطر گردد فرمودند فقیران را چه حاجت است که بازمنت بادشاهان مجازی بکنند بادشاه حقیقی که رزاق بندگانست هرچند درین باب جد و جهد کردند اما قبول نکرده آخر شش آسا بند مذکور را در عوض خانقاه خود شسته انداختند و چون فقر ظاهری و عداوت معاندان روی نمود از شهر بر آمده بر کنار دریای سابر بر در مسجد ملک مقصود خلوت اختیار نموده بودند و برای نماز جمعه در شهر بخانقاه خود می آمدند گاهی تا چهل روز ها بخا شغول میبودند تا چند سال همین نمط گذرانیدند و از کار و اشتغال با تمام رسانیدند بعد از چند سال که خوارق و کرامات بظهور آمد و مردمان مرید و معتقد شدند در شهر سکونت ورزیدند و بدرس و تلقین مشغول شدند اکثر اوقات در مجلس اعراس بزرگان وغیره سماع بدون مزامیر می شنیدند و وقت سماع عجب حالتی رو میداد و آب از چشم جاری میشد آورده اند که بحضرت شیخ هاتفی آواز داد که خدمت قطب بشرط تحمل و اظهار بنام تو مقرر کردیم ازین اشارت پر بشارت تا سه روز مست و مدهوش شدند بعد از سه روز خلعت قطبیت عطا شد و همان روز در شهر مشهور است که شیخ محمد قطب زمان ست چنانچه بتاریخ بیست و ششم رمضان المبارک سنه یکهزار و دو حضرت شیخ بخادم خود ولی نام فرمودند قدری نبات آورده وقت نماز فجر حاضر باش وقتیکه اشاره شود به شریف بدهی چنانچه بیست و هفتم شریف عبد القادر بن حضرت شریف شیخ عیدروسی که روضه ایشان در جوهری واره واقع است آمده با حضرت شیخ محمد ملاقات کرده نماز صبح خوانده بعد از فراغ ذکر و فاتحه همه پیش آمده با شیخ مصافحه کرده فرمودند که قطبیت مبارک باشد و از هر طرف آواز می آمد که شیخ قطب بعد زان تبرک نبات دادند و شریف آن تبرک را بهمه حضار داده وقت چاشت عرخص شده بخانه خود تشریف بردند آورده که وقتی حضرت شیخ برائی زیارت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی و بزرگان دهلیه تشریف برده بودند روزی برای زیارت حضرت شیخ نصیر الحق والدین برفتند در آن وقت کسے از مجاوران حضرت حاضر بگنبد نبود شیخ خادمان خود را هم بیرون گذاشتند و خود اندرون گنبد در آمدند یک مرتبه قبر حضرت خواجه که از یک تو سنگ بود از میان شگافته شد و حضرت شیخ در میان قبر در آمدند یک خادمی دزدیده نگاه میکرد و ازین حال خبر یافته بدیگران اطلاع داد همه خادمان آمده در گنبد متحیر و متفکر ایستاده ماندند و شیخ تا دو ساعت اندرون قبر بودند بعد زان در آمدند و در آن وقت چهره مبارک شیخ مثل آفتاب و ماهتاب تابان و درخشان بود و این خبر در دیار دهلی مشهور و معروف است و تا حال شگافت در میان سنگ قبر که اصل یک لخت بود نمایانست و چون این خبر در دهلی اشتهار یافت خوانین آنجا این ماجرا

بجناب جهانگیر بادشاه که درآنوقت در اجمیر بودند معروض داشتند که همچون بزرگی وارد این دیار گشته است بادشاه
از استماع این معنی فرمانی فرستاد که هرگاه که برای زیارت حضرت خواجه معین الدین علیه الرحمه تشریف خواهند آورد
و بدرقه همراه داده اینجا رسانیده بگویند که با ما ملاقات بکنند چون آنجا رسیدند بعد از فراغ فاتحه وقت مراجعت
با بادشاه ملاقات کرده همان روز مرخص شدند هرچند بادشاه برای مطالب دیگر گفته فرستاد لیکن ایشان قبول
نکردند مگر یک دیه که بنام فرزندان ایشان بود مقرر کنانیده آورده اند در سنه یکهزار و بیست و هفت جهانگیر
بادشاه به احمدآباد تشریف آورده بوساطت سید احمد قادری استدعای ملاقات شیخ کرده روزی شیخ
برای دیدن بادشاه آمدند درآنوقت بادشاه تماشای شیران میکردند که یک شیر حمله کرده و پنجره را شکسته برآمد همه کس
گریخته کناره گرفتند و شیخ همان جا ایستاده بودند که شیر مثل سگ آمده سر بر پای شیخ گذاشته دم می جنبانید
وفات ایشان وقت چاشت روز یکشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار واقع شده در خانقاه خود
متصل قبر پدر طرف شرق مدفون شدند تاریخ وفات ازین مصرع مستفاد میشود مصرع واصل حق محمد چشتی +
شیخ را چهار پسر بودند اول شیخ حسن محمد همیشه دعا میکردند که حق تعالی بسلامت ایمان مرا پیش از پدر بردارد که مرا
طاقت برداشت دوری ایشان نیست و نخواهد بود چون خبر وصال حضرت شیخ به ایشان رسید بیهوش شده
افتادند روز سیوم جان بحق تسلیم کردند پسر دویم شیخ محمود محبوب ترین فرزندان حضرت و گوشه نشین بودند هیچ
جای آمد و رفت نمیکردند و در سال ششم ماه ربیع الثانی وفات یافتند پسر سیوم شیخ سراج الدین محرم راز
و مدار المهام حضرت بودند بموجب وصیت پدر برادرزاده خود شیخ یحیی را جانشین پدر خود کرده خود بر سجاده
نه نشستند بتاریخ هفدهم سال یکهزار و پنجاه انتقال نمود پسر چهارم شیخ عزیز الله اما ایشان را پرورش و تربیت
از شیخ سراج الدین بود میان شیخ یحیی چشتی قدس سره رئیس المشایخ والاولیا زبدة الاتقیا شیخ
الحرمین و زائر البابین شیخ محی الدین ابویوسف یحیی الچشتی ابن شیخ محمود بن شیخ محمد چشتی ذات مبارک ایشان
حجت بود بر مشائخ سلف بلکه در متقدمین هم مثل ایشان هم نبوده باشند ولادت باسعادت ایشان روز پنجشنبه
بیستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و ده بوده در عمر بیست سالگی از تحصیل علوم ظاهری و باطنی در خدمت
جد شریف خود فارغ شده و کسب باطن بکمال رسانیده بود حافظ قرآن شریف هم بود بحضور جد خود چند مدت
نوکر سیف خان و مرزا عیسی ترخان گردیده اما ورع و تقوی در آنجا نیز از دست نمیداد چنانچه در ملکگیری سورت
روزی بر دهی تاخته بودند و همه لشکریان دانه و کاه از دهها آورده خود هم میخوردند و اسپان را میخورانیدند ایشان

لگام اسپ گرفته بیک کناره نشسته بودند رفقا هرچند بیحد شدند که شما هم بخورید و اسپ را هم بدهید سوای این اینجا میسر نخواهد آمد لیکن ایشان قبول نکردند همین طور گرسنه بخواب رفتند تاگاه شخصی از غیب پیدا شد و در یکدست دول که دران جزوی که از روغن دیده میسازنده بود و در دست دیگر پشتاره کاه حواله ایشان کرد و چنانچه ایشان و اسپ سیر شدند معلوم شد که آن شخص خضر بود چون لب. رحلت جد خود رسیدند از شادنشستند آمد و رفت ترک کرده گوشه گیری و عزلت اختیار کرده و هیچ جا نمیرفتند چنانچه محمد اورنگزیب بادشاه هنگام صوبه داری شهر ملک نظام استاد خود را بخدمت شیخ فرستاده استدعای ملاقات کردند شیخ جواب گفته فرستادند که مطلب از ملاقات درویشان دعای ایشان است و فقیر اینجا دعا خواهد کرد و اگر اعتبار یکه عطا او بوالامر واجب است خواهد آمد اما دعائیکه از خوشی دل باشد نخواهد شد آخرش بادشاه بخدمت شیخ آمده ملاقات کردند و محظوظ شدند و عرض کردند در آنچه علو دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم باشد فرمایند حضرت شیخ گفتند انشاء الله تعالی همین قسم خواهد شد چنانچه از زبان شیخ برآمده بود همان قسم شد که ایشان بادشاه شدند و حمایت دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بواقعی بعمل آوردند بعد زان در ایام شاهزادگی در هر سال دو صد روپیه بخدمت شیخ میفرستادند و بعد از تقرر سلطنت هر سال هزار روپیه نقد و دستار و خرجی و کمر و مکتوب بدست خود میفرستادند و حضرت شیخ را میل طرف مولود و سرود بی مزامیر بسیار بود چنانچه معمول خاندان چشتیه است در اعراس و مجالس بزرگان همیشه مولود و سرود میشد چون تقیید بادشاه درین امر بسیار بود میرزا باقر محتسب از همه مولود خوانان و سرود گویان مچلکا گرفته که بهیچ جا مولود نخوانند و سرود نگویند این معنی در آنوقت از همه جا موقوف شده مگر در خانقاه شیخ که مولودی میشد این معنی بر محتسب و دیگر مردمان را شاق می آمد چنانچه یک روز محتسب قرار کرده که مولود خوانان را از خانقاه شیخ گرفته بیارد و تنبیه و تادیب نماید بارادهٔ فاسد آمده بخانه میر عرب نشسته چون این خبر بشیخ رسید ایشان مریدان خود را فرمودند که همه مسلح شده مستعد بنشینید اگر محتسب ارادهٔ فاسد این طرف نماید بزنید و خود هم تیغچه گرفته نشستند چون این خبر به میر عرب و محتسب رسید میر عرب گفت اول من رفته شیخ را بفهمانم اگر قبول کنند فبها و الا شما دانید و کار شما چنانچه میر عرب بخدمت شیخ آمده اظهار کردند که محتسب باین اراده آمده است لهذا بهتر آنست که چند روز ازین امر موقوف باشند و حکم بادشاه طلبیده اجرا خواهند فرمود شیخ از استماع این معنی بسیار برهم شده فرمودند کیست بادشاه بادشاه منم هر کرا می خواهم بر تخت مینشانم برو و محتسب را بگو که زود بیاید میر عرب برخاسته آمد و ماجرا پیش محتسب اظهار نمود و گفت الحال

اینمعنے پیش رفت نخواہد شد برخاستہ خود آمد شیخ این ماجرا باعث و ہنگامہ و فساد چند بالنوشتہ پیش بادشاہ بمعرفت
شیخ عبد اللہ پسر شیخ نظام فرستاد اما عبد اللہ مزبور از در گذر ساخت مدعیان شیخ خطوط بہ بادشاہ نرسیدند
آخر شیخ خطے بمعرفت سید علی رضوی خان فرستاد ایشان بخدمت بادشاہ گذرانیدند پادشاہ خط را بوسہ داد
بر سر گذاشتہ معذرت بسیار کرد چہار خطوط یکی بنام راجہ جسونت سنگہ کہ در آنوقت ناظم اینجا بود و یکی بنام قاضی
محمد شریف و یکی بنام نظام الدین احمد دیوان و یکی بنام میر بہاؤ الدین بخشی فرستاد کہ مرزا باقر محتسب را تاکید
تمام منع نمایند کہ بار دیگر گرد این افعال نگردد و در مسئلہ مختلف فیہ احتساب نہ نمایند و ہر چہار بخدمت شیخ رفتہ
معذرت این امر از طرف ما نمایند و یک ہزار روپیہ و چہار تولہ بخدمت شیخ بگذرانند چنانچہ ہر چہار شخص بموجب
حکم بادشاہ محتسب را بزجر و منع نمودہ بخدمت شیخ آمدہ معذرت و مرسولہ را گذرانیدند بعد زان ہیچکس برائے
مولود و سماع مزاحم ہیچ کس نہ شدہ حضرت شیخ دو مرتبہ بحرمین الشریفین رفتہ چون مرتبہ اول والدۂ ایشان
ہرگز رضا نمیداد کہ اگر وفات این ضعیفہ رسد کدام کس تکفین و تدفین خواہد کرد برادر شما شیخ فرید ہم اینجا حاضر نیست
طرف دکھن رفتہ بہر قسم شیخ والدہ را راضی کردہ بقرار آنکہ ما ہر دو برادر زود از زیارت حرمین الشریفین سعادت
حاصل نمودہ خواہیم رسید چنانچہ بموجب قرار ادای حج نمودہ بزیارت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم
مشرف شدہ بخدمت والدہ رسیدند بعد واقعۂ والدہ ماجدہ خود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین غالب شدہ
بارادہ توطن این دیار بی اطلاع مردم پای برآب نمودہ در کھاریہ مسجد مولانا فرود آمدند اکثر مردمان شہر
برای وداع و رخصت بخدمت شیخ آمدند عبد الواحد بوہرہ کہ فضیلت ظاہری داشت و در صلاح و تقوے
مشہور و مثل خود ہیچ یکے را نمی انگاشت و با فرقۂ صوفیہ خصوصاً اہل سماع انکار و عداوت کلی میداشت
چون حضرت شیخ دران نزدیکی تشریف فرمودند توابعان عبد الواحد گفتند کہ شیخ بمکۂ معظمہ میروند و درینجا
فرود آمدہ اند برای دیدن ایشان باید رفت چون او منکر سماع بود در شیخ اکثر مولود و سماع میشنیدند گفت برای
ملاقات ایشان چہ بروم ایشان غین غین میشنوند مولود و سماع را باین لفظ ادا کرد و نظر بر ظاہری علم وے
شیخی میخواستند برای دیدن او بروند درین اثنا خادمان آمدہ عرض کردند کہ فلانی ہمچون سخنان گفتہ است
شیخ ملاقات او موقوف نمودہ در غضب آمدہ فرمودند کہ این مردک خود غین غین خواہد کرد چنانچہ ہمان روز
وقت نماز مغرب عبد الواحد مزبور امامت نمودہ شروع در قرأت کرد چون بلفظ غیر المغضوب رسید غین غین
کردن گرفت ہر چند خود را کرد آورد تا غیر المغضوب گوید نتوانست خواند آخر الامر نماز را ترک دادہ دیگری را بجای خود

نصب نموده ازان باز هر وقتیکه امامت کردی همین ضنین ضنین کرده لفظ غیر المغضوب بر زبان آمدی اما در نماز هرگز نمیتوانستند خواند تا آخر عمر بهمین حالت داشت این حکایت بحد تواتر رسیده و درمیان خواص و عوام مشهور و معروف است چون از سنجار روانه شده به بندر سورت رسیدند مردمان مذکور کردند که در جهاز برای بول و غائط و وضو حرج بسیار میشود شیخ فرمودند چرا همچون کنند که احتیاج این چیزها بشود چون شیخ بر جهاز سوار شد سوای قهوه هیچ چیز نمی خوردند و خواب و بول و غائط هم نکردند از وضوئیکه سوار شده بودند بجده رسیدند درمیان راه چهل روز گذشته بود این خرق عادات شیخ مشهور است بسبب عبارضه پادر مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ورزیدند یک سال در مکه و یک سال در مدینه میماندند تا چهارده سال بدانجا گذرانیدند وفات شیخ در سجده نماز روز یکشنبه تاریخ بیست و هفتم شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و یک است قبر شریف متصل قبر حضرت عثمان ذی النورین در مدینه منوره عمر شریف نود و یک سال شد نسل ایشان باقیست **شیخ علی متقی قدس سره** ابن شیخ ابو محمد ابن شیخ حسن ابن شیخ راجا از فرزندان حضرت سلمان فارسی و مرید و خلیفه حضرت شیخ محمد چشتی که بالا مذکور شده در ورع و تقوی نظیر نداشتند از خانه هیچکس طعام نمیخوردند مگر از خانه شیخ خود بعضی اوقات برای زیارت شیخ که رفتند میخوردند همیشه قوت ایشان باین طریق بود که تره فروشان بر کنار دریای سابر تره کاری می شستند آنچه ناکاره میبود می انداختند ایشان تره ناکاره را در دیگ گلی پختند و میخوردند فضیلت تمام داشتند بعضی تصانیف هم دارند خوارق عادات ایشان مشهور است و در آخر ایام از پا مانده بودند و طاقت مشی نداشتند بتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و چهل ازین عالم انتقال نمودند گنبد قبر ایشان در اساول کهنه مقابل روضه حضرت شاه بهیکن قدس سره واقع است **مخدوم شیخ عزیز الله قدس سره** مشهور به متوکل علی الله بودند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر فرزندان ایشان صاحب علم ظاهر و باطن بوده اند قبر ایشان در معدان پور واقع است وفات بیست و سیوم شهر صفر المظفر **مخدوم شیخ رحمة الله قدس سره** ابن شیخ عزیز الله مذکور صدیقی اند صاحب ورع و تقوی بود سلطان محمود بیگره مرید ایشان بود در روضه ایشان در سیجپور که آباد کرده ایشان بود واقع است عرس بیست و ششم جمادی الثانی مقرر است **خوشتر الی بی قدس سره** از فرزندان شیخ مخدوم رفیع الله ابن شیخ سعد الله بن شیخ عزیز الله المتوکل علی الله بودند و در نسبت خاله شیخ محمد چشتی اند عابده زمان و عارفه آوان بود عمری دراز یافته چون جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بیست احمد آباد آمده خواست تا بی بی را طلبیده ملاقات نماید بی بی جواب داد که ما مستورات گوشه نشین ایم ما را با ملاقات بادشاهان چه کار

اگر دعای خواهند غائبانه دعا کنم بادشاه معذور داشت و معتقد شد قبر شریف ایشان در نصیرآباد نزدیک روضه مخدوم عطاء الله ولد شیخ نصر الله چشتی واقع است **میان خان چشتی قدس سره** سرآمد تارکان زمان حضرت میان خان نزدیک ملتان پور بر کنارهٔ دریای سابر حجره ساخته مشغول میبودند و قبر شریف ایشان نیز همانجا نزدیک مسجد کلان سنگین که ملک مقصود بنا نموده واقع است سلسلهٔ ارادت ایشان بخواجه نصیر الدین چراغ دهلوی بدین منوال میرسد میان خان چشتی مرید شیخ نظام الدین نارنولی بودند و قبر ایشان در کهتو خورد واقع است و ایشان مرید خواجه خاتون علی ناگوری چشتی و ایشان مرید خواجه اسمعیل بن خواجه حسین سرمست فاروقی چشتی و ایشان مرید خواجه حسن سرمست بن خواجه علاء الدین مرید خواجه اختیار الدین عمر و ایشان مرید خواجه شادی و ایشان مرید خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و هم قاعدهٔ ایشان چنان بود که با هیچکس صحبت نمیداشتند اگر کسی برای ملاقات می آمد از اندرون حجره آواز میدادند که کیست چون نام خود میگفت می پرسیدند که گاهی ملاقات کرده اید اگر گفتی نه کرده ام در حجره وا کرده در اندک فرصت وداع میکردند اگر گفتی که یک بار ملاقات کرده ام جواب میدادند که فقیر همانست که دیده بود حاجت باز دیدن چیست روزی شیخ محمد چشتی از والد خود رخصت گرفته برای ملاقات میان خان رفتند و زنجیر حجره را جنبانیدند از اندرون ایشان موافق معتاد جواب دادند که کیست شیخ محمد از دل پر جوش آواز پر جوش کشیدند که هنوز در کیست کیست درمانده اید میان خان لختی در خود فرو رفتند پس دم سر از دل پر درد برآورده گفتند بیا معلوم شد پسر شیخ حسن محمد آمده است در حجره وا کرده بمکالمه مشغول شدند والله اعلم باسراره چه سیر در میان آمده باشد بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند **میان غیبن شاه قدس سره** مجذوبی بود با غیبی نام اکثر اوقات در خدمت شیخ محمد چشتی آمدی صاحب نفس بود وقتیکه سلطان مظفر مغلوب در احمدآباد آمده و تخت از ملازمان اکبر بادشاه گرفت و ملک متصرف خود آورد و شیخ صالح محمد ابن شیخ حسن پیش با غیبی نفس گرفتن در باب سلطان مظفر رفتند با غیبی گفت چه مظفر آمد منم مظفر آخر الامر میان چند روز مظفر شکست یافت و گریخت آخرش گرفتند و کشتند قبر بابای مذبور بیرون دروازهٔ شاهپور واقع است درین ایام مردمان غیبن شاه میگویند برای حصول مطالب مردمان ماش و جواری و سینه گوسفند پخته می آرند و زیارت می کنند و بمقصود میرسند عرس بیست و سیوم شهر رجب میشود **ذکر سلاسل بزرگان متفرقه** که بعضی درین دیار آسوده اند و بعضی ازان در پرگنات و قصبات متعلقهٔ این صوبه رحل اقامت انداخته اند و بعضی ازان وارد این دیار گردیده باز طریق تشریف برده اند **شیخ عبد متقی کلان قدس سره** ابن شیخ حسام الدین ابن عبد الملک المتقی القادری الشاذلی المدنی الچشتی

ذکر سلاسل بزرگان متفرقه

آباء کرام او از جون پور بودند و تولد او در برهان پور است پدر او در اوان هفت هشت سالگی پدر او بخدمت شاه باجن چشتی
برده مرید ساخته و در قریب آن بسفر آخرت خرامید طبیعت بشری چندگاه ببازی مشغول بود قریب بایام شباب
در ملازمت بزرگان و ملوک منظور آمده و قدری از اموال و متاع دنیا بدست آورد درهمان اثنا جاذبه عنایت الٰهی
در رسید و حقارت دنیا در نظر آمد در خدمت شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن رسیده خرقه خلافت چشتیه پوشیده
بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت شیخ حسام الدین متقی رسیده طریقه سلوک و ورع و تقوی بامداد صحبت ایشان
پیش گرفت در مدت دو سال تفسیر بیضاوی و عین العلم را مطالعه کرده عزیمت حرمین الشریفین نمود و آنجا با شیخ
ابوالحسن بهکری صحبت داشته و تلمذ نمود از علما و مشائخ دیگر که در آنجا بود استفاده کرد و از شیخ محمد بن
محمد السخاوی خرقه خلافت قادریه و شاذلیه و مدینه و مغربیه پوشیده و در مکه معظمه رخت اقامت نهاده و به جمع
تصانیف کتب و رسائل در علم حدیث و تصوف اشتغال نمود و کتاب جمع الجوامع شیخ جلال الدین سیوطی که احادیث
را بترتیب حروف تهجی جمع نموده و ادعای حدیث نبوی از اقوال و افعال کرده مبوب فرمود بر ابواب فقه ترتیب
داده بار دیگر محبت ازان گرفته مگر انداخته و از جمله تصانیف او تلقین الطریق است که تصنیف آن از غیب ملهم و دیگر
مجموعه حکم کبیر که نافع و شامل مراتب تصوف است شیخ ابن حجر که در زمان خود اعظم فقهاء مکه و عالم علما آنجا بودند در
ابتداء حال استاد شیخ بود بارها خود را نسبت به شیخ تلمیذ حقیقی میخواند و مرید شیخ شد و خرقه خلافت پوشید و طریقه
شیخ وصف الود که دو خریطه راست کرده بودند در یکی اسباب طعام از برنج و ماش و دال و روغن و ظروف میداشتند
و در خریطه دیگر مصحف مجید و چند کتب ضروری و مشک آب بسیار کلان و از دست خود می پختند و از کسی
در خدمت استعانت نمیخواستند مگر در وقت ضرورت و باجرت و در ایام سلطنت سلطان بهادر در احمدآباد
قدوم میمنت لزوم فرموده بودند سلطان را باستماع کمالات و اوصاف جاذبه ملاقات قوی شد و استدعای
نمود شیخ قبول نکرد و همیشه در حجره بسته کسی را بخود راه نمیداد چون اشتیاق سلطان از حد زیاده شد
قاضی عبدالله سندهی که از سنده برآمده نیت اقامت مدینه منوره کرده چند روز مقیم احمدآباد بود و با شیخ
رابطه محبت و اعتقاد درست داشت عرض نمود یکبار التماس سلطان باجابت مقرون کرد اگر خواهند با وی
کلام نکنند شیخ گفت بعضی منکرات در وضع او از لباس وغیره ظاهر است چگونه روا باشد که او را بینم
و امر بمعروف و نهی از منکر نکنم ملازمان هرچه دانند بگویند چون سلطان بملازمت آمد نصیحتی که باید کردند روز
دیگر سلطان کرور تنکه گجرات فتوح فرستاد و آن مبلغ تمام بقاضی عبدالله مذکور دادند و گفتند چون باعث ملاقات

و واسطۂ حصول این مبلغ شما بودند بشما تعلق داشته باشد و اشتغال شیخ همیشه تتبع سنن و احادیث نبوی صلعم بود و جمیع مشایخ و اکابر آن وقت بکمال فضل و ولایت وی معترف بودند و قوت خود از وجه حلال میبود و میکردند و گاه گاه از بیوه زنان قرض میگرفتند و ادای آن از وجه حلال میبود و میکردند و میگفتند که بار باد بر اری و مفاوز افتاده که آب در قعر چاه بود و اهوان بر کرد چاه آمده تشنه ایستاده اند و طرف آب نگاه میکردند از تنگ چاه جوشیده بالا میدوید و آن حیوانات آب خورده سیر میشدند و شاید که ما غیر از آن آب خورده باشیم سلطان محمود گجراتی اکثر بملازمت شیخ آمدی و سلطان در باب آب وسواس عظیم داشت و هیچ حیله این شک زایل نمی شد شیخ طشت و آفتابه طلبیده کلاه خود را سه بار شسته انداختند و آب مرتبه چهارم نگاه داشتند و فرمودند با محمود این آب در شریعت مطهر پاک و نظیف است و شک کردن درین از وسواس شیطان است این آب را بخور ید و هیچ وسواس راه نیافت ولادت شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بود و وفات دوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج واقع شده و عمر نود سال و قبر در مدینه مطهره **شیخ عبدالوهاب قدس سره**

ابن شیخ ولی الله المتقی القادری الحنفی المندوی المکی مرید شیخ علی المتقی مرشد شیخ عبدالحق دهلوی تولد ایشان در مندو است و الد شریف ایشان از اعیان و اکابر مندو بود به سبب وقوع حوادث در برهانپور توطن گرفت پدر و مادر شیخ در صغر سن گذشتند و هم از آوان طفولیت در طلب حق بود و براه فقر و تجرید رنج مسافرت کشیده و غالب سیر ایشان در نواحی گجرات و دکن و سیلان و سراندیپ بوده در عمر بیست و نه سالگی بمکه معظمه در آمدند شیخ علی متقی از خبر قدوم ایشان بواسطه محبت و سابقه آشنائی که با پدر ایشان داشتند برای دیدن آمده مهربانیها نمودند و استدعای صحبت و یگانگی کردند ایشان از رهگذر استغنا و بی نیازی در اول مجلس احادیث نکرده در آخر مشاهده فضل و کرم شیخ صحبت نمودند و بکتابت تالیفات شیخ و تصحیح و مقابله آن مشغول شدند و کتابت بسیار میکردند بعضے اوقات در شب هزار بیت مینوشتند سوای کتابت روز و در خدمت و استرضای شیخ چندان کوشیدند که باصدق فنا فی الشیخ گردیدند دوازده سال در خدمت شیخ بودند و چهل و چهار حج گذاردند که مدت اقامت ایشان در مکه معظمه بود و یک سال بعد رحلت شیخ بجهت حق بعضے صله رحم در احمد آباد تشریف آورده بودند شر بعضے از مهدویه که علاوه قدیمی با شیخ داشتند هم دران سال بمکه معظمه عود نمودند و حج ایشان فوت نه شد اهل حرمین و مشایخ یمن و مصر و شام متفق اند بر ولایت و علو شان و بزرگی ایشان **ملک محمد اختیار و شیخ کبیرالدین قدس سره**

ملک محمد اختیار یکی از امرایان سلطان محمود بیگره است چون سلطان بر تخت جلوس فرمود بهر یک مخاطب

بخانی خانی ملک محمد اختیار خطاب نکردند و گفت نامم محمد است کدام خطاب ازین بهتر خواهد بود اما فرمان دولت گرفته
تصرف در آورد مدتی برین نسق بگذشت روزی ملک پالکی سوار بود و طرف میهان پور گذر کرد چون ایام گرما بود ساعتے
زیر درخت املی توقف نمودند دید که ملائی در گوشه مسجدی نشسته به تعلیم صبیان مشغول ست این ملا از شیخ کبیر الدین نام
از نبائر سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بود ساعتی خواب نموده برخاسته نماز پیشین همراه شیخ ادا نمود
بعد از نماز شیخ نگاه کرم طرف ملک نموده باطن ملک را طرف خود منجذب گردانید زمانی ملک بے شعور گشت بعد
ازان بحال آمده برخاست و بخانه خود باز آمد علی الصباح باز طرف آن سایه و همسایه روان شد همین قسم هر روز بمحبت
شیخ میرفت روزے شیخ در خلوت گفت که شما دنیا دارید آنجا بچه تقریب تشریف می آرند و مهمات خود را مهمل بگذارید اگر
داعیه ند اطلبی دارید و الا القدیع مکشید ملک گفت امروز بدل خود مشورت کنیم به بینیم که کدام امر اقبال مینماید و از کدام
احتراز میفرماید شیخ گفت چنین باشد ملک بخانه آمد و طلب و تقاضای هر یک را معه زیادتی ادا کرد و همه مملوکات
و جاریات را طلبیده هر که میل شوهر داشت اورا بشوهر داد هر که طلب آزادی نمود اورا آزادی کرد و تذکره نقد
و جنس نوشته بخدمت سلطان گذرانید و عرض کرد از دولت سلطان هیچ هوس آرزو در دل نمانده الحال
از دنیا گذشتم هر که داند این را رساند سلطان دانست که رنجیده سخن میکند بنابران بسیار دلجوی نمود و التفات
کرد ملک گفت عمر بیست بخدمت سلطانی قیام مینمایم حالا میخواهم که بخدمت کسی بکنم که او بکلاه مخدومی بر سر شاهان
نهاده این گفت و برخاست بخانه خویش آمد سلطان دریاخان و الف خان را که محبت ملک بودند طلبیده ماجرا
بیان نمود هر دو عرض نمودند که رفته او را معقول نمائیم سلطان کاغذ تذکره حوالۀ ایشان نمود بخانه ملک آمدند ملک
قصد ایشان دریافته اعلام نمود که زمانی توقف نمائید من می آیم مزین را طلبیده گفت که سر و ریش و بروت من
بتراش بنیت آنکه اینها از غزیه شبه و حرام نشو و نما یافته اند پس وداع اینها دنیا اولی باشد چنانچه مزین همه را حلق
نمود بعد زان منکوحه خود را طلبید و گفت که انچه در ملک شما را رخصت کردیم بخانه مادر و پدر خود بروید اگر میل
شوهر داشته باشد اختیار باقیست ما در راه خدا ترک علائق و عوائق کردیم مستوره گفت اگر سلوک این راه
مشروط بجای من است پس چه گویم و الا همراه که شما قدم فرود آرید مرا از جمله شمارید مصرع ع چون سایه همراهیم
بهر سو روان شوی + روا باشد که در ایام دولت فانی یار جانی گویند و هنگام دولت جاودانی از من جدائی
جویند گفت اگر موافقت میخواهی موافقت نمائی و زر و زیور و وربند از دل لباس خود خود را به لباس این
کهنه میل ساز همچنان کرد بعد زان ملک دست مستوره خود گرفته روز روشن از پیش دریاخان و الف خان

گذشته بسمت خانه شیخ روان شد یاران از مشاهدهٔ اینحال حیران ماندند وصورت ورقعه بعرض سلطان رسانیدند
وگفتند او را آسیبی رسید ودر قید جنون گشت شد القصه ملک بآن حال بخدمت شیخ درآمد شیخ گفت بیت
خوش آمدی که برای شما ز آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت
شیخ برخاسته ومنکوحه ملک را دست گرفته پیش عیال خود برد وگفت این منکوحه ابراهیم ادهم عصر است
صحبت این را غنیمت دانند ودر خدمتگاری هیچ دقیقه فرونگذارید بعد از شیخ در ارشاد ملک متوجه شد
ملک قدم در طریقت نهاده داد سلوک میداد آورده اند که هر روز آب بر سر کرده از جوئبار رسابر در بازار
گذشته برای شیخ می آورد واین شغل ملک را مردم حمل بر دیوانگی میکردند بعد مرور ایام عالم فریفته حالش گردیده
وجهان شیفته کمالش میگشت بنوعی که هزاران مردم بامید پابوسش میشدند ودست انتظار بر حلقه
در او میزدند چون شیخ را شهرت که باعث تفرقه است خوش نیامد بنابران ملک کمر همت بر نفی نسبت اشتهاری
وا ز هر کس چیزی میگرفت وبدیگری میداد در رفته رفته خلق تنفر گرفت ورجوع خلق برهم خورد روز بروز کار ملک
بلندی گرفت واز درگاه رب الغفار بخطاب محمد اختیار اشتهار یافت بالکل روی از ما سوی الله برتافت
آورده اند که از ان مریدان محبوب باری حضرت شاه عالم بخاری از روی اعتقاد ملازمت ملک محمد اختیار کرد یعنی
راشخصی بحضرت شاهیه عرض نمود که فلان مرید حضرت ملازمت ملک اختیار کرده در طریق اجتهاد می پوید ومقصود
خود از همت ایشان می جوید حضرت شاهیه فرمودند باک ندارد واین بیت از زبان دربار گوهر نثار خود
املا فرمودند بیت هر کجا باشند دو عالم بختیار ٭ او کند خدمت محمد اختیار ٭ روزی حضرت شاهیه را
در راه اتفاق ملاقات ملک افتاد خرقه از هم دگر طلب نمودند ملک گفت عطا از شما لست حضرت شاهیه
فرمودند ملک نیز از آلست آخر الامر حضرت شاهیه پیراهن به ملک عطا فرمودند وایشان کلاه خود را پیش
حضرت شاهیه گذاشتند قبر حضرت شیخ کبیر الدین وملک محمد اختیار ابین راجپور وسرس پور متصل مقبرهٔ
بوا هیر واقع است **افضل خان شهید ثانی قدس سره** یکی از وزرا سلطان محمود شهید بود باوجود
تجمل وحکومت دنیوی همگی همت شریف ایشان مصروف بصلاح وتقوی ودینداری وعاقبت اندیشی
بود میگویند وقتیکه بر مسند حکومت کامرانی می نشستند بموجب فرموده ایشان یک خدمتگار کفن ایشان
گرفته پیش رو ایستاده میشد وهر وقت میگفت که افضلخان غره مشو خبردار باش که موت در پیش است و
شربت چشیدنی است این حکومت وکامرانی مستعار آخر مرگ وفنا را در نظر داشته کار کنند که فردای قیامت

نـ ۲ اخفتیار

مواخذه نشود هر وقت و هر لحظه وعظ و تذکره میکرد و ایشان هم ترسان و لرزان کار میکردند هر گاهی که برهان نام حجام
سلطان محمود ثانی را شهید کرد آصف خان و خداوند خان را طلبیده بقتل رسانید افضل خان را نیز طلبید
چون نظر برهان بر خان افتاد زبان سپاس او کشاد و گفت که شما دست من بگیرید که بمنتهای درجه میرسانم خان
فرمود که ای بدبخت چه در سرداری که چنین کلام فضول بر زبان می آری چون از موافقت خان نا امید شد
ایشان را نیز شربت شهادت چشانید و این واقعه در احمدآباد شب جمعه سنه سیزدهم جمادی الاول سنه نهصد و
شصت و یک روی داد قبر شریف ایشان بیرون حصار شهر پناه احمدآباد مابین دروازه رائیپور و سارنگ پور
واقعست بیزاره و تبرک و زیارت ایشان برای الحاج مرام بنهایت سریع التاثیر است و قبر ملک زین العابدین
برادر ایشان که مرید و خلیفه میان قطب الدین شاهی بود و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بود
پهلوی ایشان طرف شرق واقع است افضل پور در سرای کلان سنگین که واقعه مقبره ایشان بنا نموده ایشان
بود و در تصرف فرزندان ایشان الحال ویران افتاده است و مسجد سنگین که متصل مقبره بنا نموده ایشان
بنهایت خوش تقطیع و موضوع و مطلوع واقع بود هنگامیکه مومن خان خلف نجم الدوله شهر احمدآباد را گرفت
مرهٹه آمده شهر را محاصره کرد چون مسجد مزبور نزدیک شهر پناه واقع بود دنبال آنکه مبادا مرهٹه
ها آمده مورچال نزنند و پناه نگیرند تمام مسجد را هیزم پر کرده سوختند و پامال ساختند خداوندا
چه قدر مبلغ بالای آن خرج شده باشد چنانچه خویش گذارش یافته و یک مسجد اندرون
حصار در جمالپور متصل مقبره سردار خان بنا نموده افضل خان بنا نیست **تفصیل چهار**
احمد و دوازده باباکه در بنای قلعه احمدآباد ممد و معاون بوده اند قدس سرهم چهار احمد
اول مخدوم شیخ احمد کهتو که در سرکهیج آسوده اند و پاره از احوال ایشان بالا مذکور شد دوم سلطان احمد
بانی شهر احمدآباد سوم ملک احمد که نزدیک دروازه کالوپور آسوده چهارم قاضی احمد جهد که احوال
ایشان در ضمن بزرگان پٹن مندرج است اما دوازده بابا **بابا خوجو و بابا لاڑو و باباکرامت** این هر سه
بزرگ در دهولقه آسوده اند **بابا علی شیر و بابا محمود** و این دو بزرگ در سرکهیج اقامت دارند
بهمانجا مدفون گشتند بابا علی شیر صاحب جذبه بودند و برهنه می نشستند وقتیکه حضرت گنج بخش
برای ملاقات تشریف می آوردند بزبان هندی میفرمودند لوگرون لاؤ سرشرع ناکوٹ آوے پچهے
یعنی جامه بیار که حصار شرع می آید عرس شریف دهم شهر جمادی الاول میشود **بابا توکل** در نصیرآباد آسوده اند

عرس نوزدہم محرم است بابا الولوی مسمی بہ ابو محمد در منجھوری آسودہ اند عرس شریف دہم شہر صفر المظفر میشود بابا احمد بھکری کہ بہ نعل بند مشہور اند و حال آنکہ خود نعل بند نبودند چون در چوک نخاس متصل مسجد نعلبند کہ قدیم است و نعلبندان تمام روز در آنجا می نشستند و عرس مینمایند بدین سبب بہ آن ملقب گشتند عرس نوزدہم شہر ذیقعدہ مقرر است و بواسطہ خرقہ ارادت از حضرت نظام الدین اولیا دارند بابا لدھا نزدیک کھر کی حلیم آسودہ اند بابا ڈھوکل بیرون شہر ما بین دہلی دروازہ و شاہ پور قبر شریف است عرس نہم شہر رجب است بابا سماح کہ در پرگنہ بیرم گام آسودہ اند بابا کمال مالوی شیخ کمال مالوی مرقد ایشان در پشت مسجد ملک علیم در علیم پور واقع است و مرات سکندری آوردہ شیخ مردی بود کامل از آنجا سلطان محمود خلجی ملک والی مالوا را اعتقاد کلی بدرویشان بودہ ہر جا کہ درویشی کاملی و صاحب تصرف می شنید از دور یا نزدیک ارسال تحف و ہدایا اظہار اخلاص و نیاز مندی نمودہ دل او را بدست می آورد و با شیخ مذکور سابقہ معرفتی داشت و پیوستہ از نقد و جنس بطریق نہا میفرستاد و استدعای دعا مینمود کہ از درگاہ بادشاہ علی الاطلاق شحنگی ملک گجرات بنام من مقرر شود برای مصارف خانقاہ و خدام ایشان مقدار وظیفہ حضرت گنج بخش قدس سرہ کہ سہ کرور تنکہ گجراتیست مینمایم و مبلغ یا لصد تنکہ زر کہ بوزن گران فتوح گویان ارسال داشت سلطان محمد بن سلطان را بعضے اہل خبر رسانیدند کہ شیخ کمال با وجود لاف درویشی و ادعای تجرد آنچنان زردوست کہ غلاف مصحف مجید را مخزون زریکہ سلطان محمود خلجی فرستادہ نمودہ چون تفتیش بعمل آمد مقرون بصدق گشت و زرہا را سلطان محمد گرفت خاطر شیخ کمال از سلطان مذکور بغایت رنجیدہ شد و شب و روز از درگاہ مجیب الدعوات عزل سلطان محمد و نصب سلطان محمود مسئلت مینمود و بسلطان محمود نوشتند کہ متوجہ گجرات شود و او با ہشتاد ہزار سوار بعزم تسخیر گجرات برآمد و بنا بر امریکہ مفصل تاریخ مذکور بدان ناطق است امرایان سلطان محمد را از سلطنت عزل نمودہ سلطان بسلطان قطب الدین پسر شمس السلطنت برداشتہ بودند چون خبر برآمدن سلطان محمود و کثرت عساکر او متواتر رسید سلطان قطب الدین توسل بجناب حضرت قطب العالم قدس سرہ جستہ بجناب ایشان شتافت و در سلک مریدان درآمدہ گفت کہ سلطنت این سلسلہ از عطیہ بزرگان آنحضرت است و محمود خلجی رو بدین دیار آوردہ واضح و لایح است امیدوارست کہ شر او باسہل وجہی از توجہ شریف کفایت شود حضرت در جواب فرمودند کہ خاطر خود را جمع دارید حق تعالی قادر است اما این آثار بنا بر رنجش خاطر درویشانست کہ از عاقبت نا اندیش پدر شما بوجود آمدہ علاج آن نیز کردہ میشود و فرمودند

که کسے نزد شیخ رفته استعذار تقصیرات نماید حضار مجلس عرض نمودند که بدین امراز شاه منجهن دیگرے سزاوار نیست فرمودند راست گفتند روبسوی آن کرده فرمودند که با با شما بروید و دعای بخدمت شیخ رسانید و استعفا نمائید که مواخذه پدر به پسر نمیرسد که حق تعالی فرموده ولاتزر وازره وزر اخری و لسلطان محمود بنویسید که براه صلح درآمده مراجعت نماید حسب الامر والد ماجد حضرت شاه نزد شیخ آمده پیام گذرانید شیخ قبول نکرد آن حضرت باز آمده بوالد ماجد ظاهر نمودند بار دیگر ایشان را فرستادند تا آنکه سه دفع بکمال نیاز مندی پیام واقع شد و در مرتبه آخری شیخ کمال مالوی درشتی آغاز نموده گفت که مدت هفت سالست از درگاه قادر ذو الجلال استدعا نموده ملک گجرات بنام محمود خلجی مقرر گردانیده ام الحال پدر شخصے که برما ظلم کرده بر فرزندان او سلطنت گجرات مسلم داشتن و محمود که محب فقرا و معتقد درولیشان است او را بے حصول مقصود بازگردانم نمی شود و سیدزاده میان برهان الدین را دعا رسانید و بگوئید که تیر از شصت رفته را باز گردانیدن محالست حضرت شاه عالم تبسم شده فرمودند بیت اولیا راهست قدرت از اله ✤ تیر رفته باز گردانند زراه ✤ از استماع این کلام شیخ را غضب مستولی شده گفت که این بازی طفلان نیست نظر بر لوح محفوظ کنید که ملک گجرات از حیطهٔ بادشاهان ٹانک برآمده بنام محمود خلجی ثبت گشته و دست بالا کرده از غیب کاغذ طوماری بدست گرفته بحضرت شاه عالم داد که این فرمان حکومت گجرات که بنام محمود خلجے در دست شده حالا درین باب مبالغه فائده ندارد باز گردید و صورت حال را به پدر خود بگوئید از استماع این جواب عرق هاشمی بجنبش درآمد فی الحال کاغذ را پاره پاره ساخته فرمودند که این نوشته در دیوان قضا بی اجازت حضرت قطب العالم منظور نیست آن وقت شیخ را بیهوشی دست داد و گفت سیدزاده زور کرده و بهمین گفتن جان بحق تسلیم شد و این واقعه در سال هشت صد و پنجاه و پنج هجری روئداد چون این خبر بحضرت قطب العالم رسید فرمودند که میان انجلاب سرعت نموده هنوز تحمل درکار بود و انجام کار سلطان محمود خلجی مشروحاً دران تاریخ مرقوم است والله اعلم باسراره **شیخ کمال کرمانی** روزی حضرت قطبیه برائے دیدن شیخ کمال تشریف برده بودند و در سبحه دانهای سیاه داشته شیخ کمال گفت سبحه دانه سیاه مورث فقر است حضرت فرمودند اگر کسے از روی افتخار فقر اختیار کرده باشد در باب او چه میگوئید شیخ هر دو دست بر سر خود زده گفت که کمال را چه یارای آنکه حدیث فقر چه اختیاری موروثی شما بر زبان آرد لیکن نگاه داشتن این چنین سبحه موجب فقر اضطراری است لهذا گستاخی کردم حضرت قطبیه سبحه را بگذاشت و شیخ نیز سبحه خود را

کردانهای مرجان بود بگذاشت و دانهای هر دو سبحه را بهم آمیخته دو سبحه مشتمل بر دانهای سرخ و سیاه ساختند یکی را
حضرت قطب نگاه داشتند و یکی را حضرت شیخ و ایشان مرید و خلیفه سید نعمت الله ولی است و او مرید و خلیفه
شیخ یافعی است قبر ایشان در بهرام پور واقع است شیخ سراج قدس سره احوال ایشان در صد حکایات
شاهی که سید جعفر بدر عالم در مناقب حضرت شاهیه تالیف نموده اند بدین منوال مذکور است که روزی حضرت
شاهیه به شیخ سراج که خود را در لباس اطبا مستور میداشتند و مرید حضرت قطبیه دام اجلاله بودند و استرشاد از شیخ
علی خطیب خلیفه حضرت قطبیه بود داشتند و در سنجوری آسوده اند فرمودند شیخ سراج روزی سلطان محمود
بیگره را در طلب الٰهی بهم خواهد رسید و شفا العلاج شما مقدر است زینهار خود را معاف ندارید و حاجت او را
بر آرید آخر بعد از مدتی سلطان را در طلب الٰهی بهم رسید و سفارش که حضرت شاهیه بحکیم سراج کرده بودند
بیاد آورده در تفحص ایشان و چون ایشان خود را در لباس طبابت مستور میداشتند نتوانستند راه بدایشان برد
و ازین رهگذر بسیار محزون بود تا آنکه یکی از خدمتگاران بادشاه بیمار شد و برای علاج اطبا شهر را طلبید از
هیچ یک فائده ظاهر نشد تا آخر مردم او حکیم سراج را آوردند و از علاج ایشان شفا یافت چون میخواست بسلام
سلطان بیاید حکیم با او در خلوت فرمود که اگر سلطان از معالج بپرسد نام مرا بگوی بشرط خلوت که این حکیم همانست
حضرت شاهیه شما را با و سفارش فرموده بودند اگر سلطان قصد دیدن من کند خواهی گفت که او گفته است مرا
طلبیده در سلک اطبا نوکر کنید و در ظاهر سلوکی که با اطبا میکنید بکنید و اگر میل علاج معنوی دارید مرا در خلوت هم
گاه گاه طلبید از حکم حضرت شاهیه مقصود حاصل میشود القصه چون از خدمتگار بسلام سلطان رسید سلطان
احوال بیماری و علاج پرسید او جمیع ماجرا بتفصیل گفت سلطان حکیم را طلبیده نوکر کرد و بعد از چندے
در خلوت طلبیده سر بر پائی او گذاشته گریه و زاری بسیار کرد و اظهار درد خود نمود حکیم گفت که محبت
الٰهی تا چه مرتبه دارند گفت الحمد لله اینقدر دارم که درین ملک موروثی خود در بازار به پارچه و نانی و استخوانے
دریوزه میکرده باشم و اهل بازار بمن سنگ و خشت میزده باشند و عشر عشیر آنچه شما مردم را با خداست
مرا باشد پیش من بمراتب به ازین سلطنت بلکه از سلطنت ربع مسکون است حکیم گفت الحمد لله حالا ترک
دنیا ضروری نیست و بارشاد مشغول شده کار سلطان را تمام ساختند عرس شیخ سراج ششم ربیع الاول
است در مرات سکندری احوال استرشاد سلطان محمود بیگره از خدمت شیخ سراج بتفاوت در سیر منقول ست
شیخ بهیر قدس سره که مرقدش در احمدپور خارج حصار احمدآباد است مرید و خلیفه شیخ محمد غوث شطاری است

شیخ فتح اللہ بن محمود کشمیری کہ مرید شیخ پیر است رسالہ در مناقب او نوشتہ از آنجا مستفاد میشود کہ شیخ پیر پسر شیخ جلال ابن شیخ جعفر چشتی است وطنش بلدچانپانیر است شیخ محمد پیر پیش از حصول ارادت و اجازت از شیخ محمد غوث از وطن خود برآمدہ و سفرہا کردہ بزیارت حرمین الشریفین مشرف گشتہ فیضہا گرفتہ وپدر و حدش درمعاملہ بوی وصیت کردہ کہ بتلاوت کلام مشغول باشی و پیوستہ طہارت باآب یا تیمم بر خود لازم دانی کہ ہر نعمت و برکت کہ بزرگان یافتہ اند بہ برکت کلام اللہ یافتہ اند و حضرت شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی درمعاملہ بالتزام او را خود وصیت فرمودہ و شیخ پیر ہمراہ پیر خود شیخ محمد غوث بہ احمد آباد آمدہ و ہم دینجا متاہل گشتہ و ہم درینجا رحلت کردہ اولاد شیخ از صلبی بود شیخ سیف اللہ وغیرہ **مولانا اسد جہان** **قدس سرہ** کہ مرقد شریف ایشان در لور گنج واقعست آوردہ اند کہ حضرت میان مخدوم پیش مولانا اسد جہان کہ عالم زمان ومتقی بودند برای درس خواندن ہر روز میرفتند وہر گاہ احوال شریف حضرت شاہیہ دام جلالہ پیش ایشان مذکور میشد بے اوبانہ درآمدہ انکار میکردند ومیان مخدوم در دل عہد کردند کہ پیش مولانا نیایند چون بخدمت حضرت شاہیہ می آمدند تبسم کردہ می پرسیدند کہ امروز پیش مولانا رفتہ درس خواندہ بودی عرض میکردند کہ آری حضرت شاہیہ میفرمودند کہ زنہار صحبت مولانا را ترک نکنی کہ بسیار مفید است و وجود مولانا درین فرقہ زمان متنعم است بنابران این حکم میان مخدوم را میکردند باز ضرور میشد کہ پیش مولانا بروند عرض این قصہ مقرر واقع شد تا آنکہ روزی مولانا مبالغہ بسیار در انکار کردہ میان مخدوم رفتی دست داد گریہ کردن مولانا سبب گریہ پرسیدند مخدوم گفتند مرا بر احوال شما گریہ می آید گفتند چرا گفت بواسطہ آنکہ سید صحیح النسب کہ مبالغہ اقوال وافعال و احوال و اعمال حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم در زبان شما و در شہر شما باشد و شما از خدمت او محروم مانید بلکہ بہ انکار او مبتلا باشید مولانا تامل کردہ گفتند کہ اگر پیر شما با من چہار شرط کنند من برای دیدنش می آیم اول اینکہ میگویند لباس حریری پوشند روزیکہ من بیایم آن روز لباس مسنون بپوشند دویم آنکہ فرش ہم زربفت می باشد باید کہ آن ہم نباشد میان مخدوم گفتند ہمیشہ لباس آنحضرت و فرش مسنون می باشد و بہ ہر لباس کہ در خلوت میباشند ہمان لباس بیرون می آیند و بعد از برآمدن از حکم او تعالی شانہ بمقتضای للمالک ان یتصرف فی ملکہ کیف یشاء بنظر مردم حریر درمی آید مولانا گفتند سیوم آنکہ با من سخن علمی درمیان آرند و مسئلہ مذکور فرمایند کہ در مخلصین بالفعل متداول نباشد چہارم آنکہ میگویند وقت وداع ہر کس نقدی میدہند من نہ ستانم چرا کہ وجہ معیشت معین ندارد البتہ احبہ مسخر خواہند بود و از مال مردم می آوردہ باشند و آن خود حرام است

اگر این چہار شرط قبول شوند می آئیم حضرت میان مخدوم گفتند بسم اللہ سوار شوید کہ الخیر لا یؤخر مولانا گفتند اول شما بروید و معلوم ایشان بکنید اگر قبول کنند میان مخدوم گفتند ہمین شرط کہ شما بخاطر آورید حق تعالی ایشان را معلوم کردہ احتیاج پیغام نیست مولانا گفتند اللہ اکبر شما را بر ایشان اینقدر اعتقاد است غرض کہ مولانا و میان مخدوم سوار شدہ از شہر رسول آباد آمدند مولانا گفتند کہ شما بروید و خبر کنید میان مخدوم گفتند کہ اگر من بروم شما را بخاطر رسد کہ معلوم کردہ ام دربان را گفتند کہ خبر کند دربان خبر کرد جواب آورد کہ در دیوانخانہ بنشینند چون در دیوانخانہ در آمدند دیدند کہ فرش بوریا بست از برگ نخل بافتہ اند مولانا را و بحضرت مخدوم کردہ گفتند کہ یک خود شد مخدوم فرمود انشاء اللہ ہمہ خواہد شد چون بعد از ساعتے حضرت شاہیہ تشریف آوردند مولانا ملاقات نمودند دیدند کہ لنگی بستہ اند و قمیص کملی پوشیدہ اند و دستار ہم از کملی بر سر دارند باشارہ میان مخدوم را گفتند کہ دو شد حضرت شاہیہ از مولانا پرسید کہ رویت ملائکہ را ہم خواہد شد یا نہ مولانا گفتند نہ فرمودند آیۃ کریمہ فمن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا عموم است چرا نباشد مولانا عرض کردند کہ ملک لطیف تاب تجلی ندارد و بشر بواسطہ کثافت میتواند تاب آورد حضرت شاہیہ فرمودند حکیمی کہ بشر را بواسطہ کثافت قدرت رویت دادہ قادر است کہ بواسطہ امر دیگر ملک را ہم بدہد مولانا عرض کردند کہ ما تابع تقلیم و نقل از سلف درین مادہ نیامدہ است مگر نزد بعضے حضرت جبرئیل علیہ السلام را خواہد بود بواسطہ دخول در عبا فرمودند چون نیامدہ است امام فخر رازی رسالہ در اثبات رویت نوشتہ و در آنجا گفتہ الرویۃ ثابت لجبرئیل ولمیکائیل ولاسرافیل ولعزرائیل ولحملۃ العرش ولسائر الملائکۃ کافۃ و رسالہ طلبیدہ تصحیح نقل نیز فرمودند مولانا گفتہ اند این رسالہ و این نقل تا حال من نہ دیدہ ام باز حضرت شاہیہ فرمودند قال اللہ تبارک وتعالی ولو بسط اللہ الرزق لعبادہ لبغوا فی الارض و ما می بینیم کہ حضرت سلیمان و حضرت یوسف علیہما السلام و حضرت ذو القرنین را بسط رزق شدہ بود و بغی از کجا کہ کمال اطاعت و انقیاد داشتند پس بلازمت میان بغی و بسط چگونہ صورت بندد مولانا جوابی گفتند حضرت شاہیہ فرمودند این جواب در فلان تفسیر مذکور است و مرا برین تشفی بخاطر نمیرسد مولانا جواب بحث نتوانستند داد از اصل سوال جواب دیگر دادند و آنرا ہم حضرت شاہیہ حوالہ تفسیری کردند و رد فرمودند تا آنکہ مولانا دہ جواب نقل کردند حضرت شاہیہ ہر دہ را حوالہ بتفاسیری کردند و بجہت ہا بران وارد فرمودند آخر مولانا عاجز شدہ از حضرت شاہیہ خواستند حضرت شاہیہ فرمودند در کتب عربیہ مقرر کردہ اند کہ چون فعل را بفاعل ظاہر کنند باید فعل در خور آن فاعل باشد چنانچہ بنی الامیر المدینۃ و قتیکہ میگویند کہ بناء مدینہ عظیم در خور قدر امیر باشد چون اینجا حق تعالی لبسطت لبسطا و لبسطاتہ فرمودہ بلکہ لبسط اللہ فرمودہ

پس بسطی که در حضور قدرت او تعالی باشد مستلزم نفی است و ملازمت دریست است چرا که آن چنان بسط خود تا عال
بوجود نیامده است اگر بجای شرده هزار عالم هفتاد کرور هفتاد کرور عالم یکسے بدهد باز در جنب قدر او تعالی چیزے
نیست مولانا تحسین نموده گفتند علم حضرت لدنی می نماید شاه عالم فرمود که شما بیک کلمه لدنی مشقت مرا چرا ضایع
می کنید و آستین بر زده نمودند که از پس و ر آرنجها در وقت مطالعه تکیه فرموده بودند پنبه بسته بود مولانا بر آرنجها
بوسه داده رخصت شدند و چون بدهلیز رسیدند بر گوشه ردا خود ثقلے یافتند دیدند که مشت زر بسته اند و میان
مخدوم کرده گفتند سه شرط خود بعمل آمد و این چهارم بعمل نیامد شما این زر پس برید میان مخدوم گفتند پیش ازین امتحان
مکنید و سوء ادب بگذارید و زر را بگیرید مولانا گفتند نمیشود البته زر برید میان مخدوم گفتند تا جواب آوردن من
شما منتظر باشید مولانا بر دهلیز نشستند و میان مخدوم ماجرا العرض رسانیده حضرت شاهیه فرمودند مولانا بگویند
که عالم و متقی شهرید اگر مارا حاجت فتوی بود بایدکه از شما استفتا کنیم شما خود منصف شوید که این بشما داده ام یا کس
من بشما داده یا شما از خانه من برداشته اید تا مر گرفتن آن روا باشد این زر نیست که خالقی از معادن خلق میکنند در گوشه
ردا شما هم خلق کرد پس بشما گرفتن آن اولی باشد یا من و اگر شما هیچ من سکینید سگیرم میان مخدوم پیش مولانا آمده پیغام
گذاری کردند مولانا زر گرفته گفتند که میان پیر شما چنانچه طریقت کامل است در شریعت نیز کامل است و از آن روز
باز بملازمت می آمدند و بهرها میبردند **بیت** زگرد کوی خوبان میفشاندم دامن تقوی + چه دانستم که روزے
خواهم آن را توتیا کردن + **مولانا عماد الدین طارمی اسم شریف الیشان محمد است**
پدر الیشان مرد تاجری بود ساکن طارم که در حوالی شیراز واقع است از آنجا خرگاه زربفت مرصع و مکلل بجواهر بے شمار
و لآلی آبدار مرتب ساخته وارد هند گردید چون بادشاه آنجا خرگاه نخرید و الپس داد از آنجا نادم و پشیمان گشته
در احمد آباد گردید چون بخدمت حضرت شاهیه مشرف شد بعد استفسار احوال آن خرگاه را طلبید بقیمت لک روپیه خرید
فرموده بخوان یغما دادند و زر لبسکه ولایتی از زیر قالیها دادند چون آن سوداگر زر خود را تمام بسکه ولایت قبض
کرده بخدمت حضرت شاهیه آمد و التماس نمود که بتوجه شما از مهر دنیا هیچ آرزو ندارم مگر اینکه بشیخوخیت رسیده ام و فرزندے
ندارم توجه فرمایند که حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمودند که حق تعالی بتو فرزندی خواهد داد و دوستون دین خواهد شد
بنام من او را اسمے خواهی کرد و رخصت فرمودند و چون این مرد بولایت شیراز بمسکن خود رسید حق تعالی او را لبسری
داد حسب الحکم شاهی محمد نام و عماد الدین لقب داشتند و عماد الدین محمد کلان شد فضیلت بسیار کسب کرد چنانچه
شهرهٔ آفاق گردید چون شنیده بود که وجود ش بسبب دعای حضرت شاهیه است دام حباله انجذاب و مرید حضرت

ملک قطب الدین کہ خلیفہ خاص حضرت شاہیہ بودند شد و در علوم ظاهری بی نظیر آفاق بود و در علم باطنی نیز طاق گشت
و بارشاد اهتداء خلق مشغول گردید و میان وجیہ الدین از جملہ شاگردان مولانا مذکور اند عرس دوم شهر جمادی الاول
مقرر است مولانا احمد بن سلیمان قدس سرہما اصل زاد و بوم الیشان کرد است والد ایشان مولانا سلیمان
وارد احمد آباد گردید از خدمت شیخ عبد الحق دهلوی کسب فیوضات نموده فاضل متبحر و صاحب تصانیف بوده ذات
قدسی صفات مولانا احمد یگانہ آفاق بوده و در ہمہ علوم دست رسا داشتہ حاوی فروع و اصول و جامع معقول و
منقول بودند در اکثر علوم تصانیف دارند و درین دیار علم معقول اکثر از ایشان رواج یافتہ از جملہ تصانیف
فیوض القدس کتابیست از علم کلام کہ از الہامات توان گفت اکثر تحصیل ایشان پیش مولانا محمد شریف بوده
شرح مواقف و علوم اکثر عقلیہ از مولانا ولی محمد خانواد قرات تصوف از میان شیخ فرید کرده و ریاضی از شاه
قباد مخاطب بدیانت خان اخذ نموده اجازت احادیث و بعضے علوم از والد ماجد خود مولانا سلیمان گرفتہ تاریخ
بیست و یکم شهر جمادی الثانی روز دوشنبہ وقت عصر بعالم قدس شتافتہ مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین
شاگرد رشید ایشان بود تاریخ وصال شریف ایشان یافتہ مصرع شمعے کہ بود ز انجمن علم گل شده ✤ قبر مولانا
سلیمان و مولانا احمد هر دو بزرگوار عقب مسجد و مقبره موسی سهاگ طرف غرب واقع است میان خوب محمد چشتی
درویش کامل و صاحب لسان و صاحب سخن بودند در تصوف دست رسا داشتہ و بر جام جهان نما شرح نوشتہ
امواج خوبی و خوب ترنگ نیز از ایشان یادگار مشهور و معروف است بیست و چهارم شهر شوال سنہ یکهزار
و یک صد و سہ بعالم دیگر انتقال نمودند تاریخ وصال خوب نہی گفتہ است قبر شریف در چوک احمد آباد متصل مسجد
فرحت الملک دروازه خار دواقع است سید تاج الدین خلیفہ حضرت سید جلال مخدوم جهانیان اند قبر
شریف اندرون شهر نزدیک حویلی محمد بیگ خان در مرزان پور واقع است عرس شریف دوم شوال المکرم
واقع است شاه محبوب مجذوب قدس سره قبر شریف بیرون دروازه کالوپور واقع است عرس
هزدهم شهر شعبان میشود میان خامان شاه قبر شریف در احمد آباد عرس چهاردهم شهر جمادی الثانی سید
عبد اللطیف رسول دار قبر شریف بر تالاب سرکهیج واقعست عرس بیست و نهم شهر جمادی الاول مقرر است
حاجی جمال قبر در بهرام پور واقع است عرس بیست و ششم رجب المرجب سید عبد الکریم شیر سوار
قبر شریف بیرون دروازه اسلوریہ واقع است عرس سیوم شهر رجب شیخ عیسے قبر در بهرام پور واقع است
عرس دوازدهم شهر شعبان مقرر است گنج شهید مقبره متصل اساول واقع است عرس بیست و نهم شهر

جمادی الثانی مقرر است پیر غیب قدس سره قبر شریف نزدیک گنج شهید واقع است عرس نوزدهم شهر رجب است گو هر شاه شهید قبر نزدیک تالاب کانکریه واقع است سالار شهید قبر نزدیک تالاب کنکوریه واقع است عرس شانزدهم شهر رجب المرجب است میران شاه سعید شهید قدس سره قبر شریف عرس بود واقع است عرس بیست و پنجم رجب میشود میان شاه پیر محمد قدس سره وارد این دیار گردیده در مسجد جامع سکنا ورزیده تا آخر همانجا بسر برده الحال هم خادمانش در آنجا میباشند ارادت در سلسله قادریه داشتند و از طرف میان وجیه الدین هم خلافت بایشان رسیده مشغول و صاحب طریقت و سلوک بوده و اکثر بر التلقین و ارشاد میمودند و تجرید و ترک اختیار کرده گوشه نشین و عزلت گزین بودند و هیچ جا آمد و رفت نمی کردند و در تصوف علو تمام داشتند بعضی اوقات بعضی شطحیات هم از ایشان سرزده چنانچه میگویند فرد منم پیر محمد عین الله + عیون خلق احول گشته بالله + مقوله ایشان است والله اعلم ازین مراد ایشان چه خواهد بود باعتبار ظاهر نهایت مشکل است یا آنکه این مقوله رجوع به آنا ست آورده باشد چون اکثر قوم بواهیر مرید سید گردیده اعتقاد بدیشان آورده بودند و زین العارفین پسر خواند عبد العزیز نیز شیوهٔ مشیخت اختیار کرده و اکثر بواهیر را مرید میگرفت این معنی بر سید و مریدانش بسیار شاق آمد بنا بران بعضی مریدان و معتقدان سید بموجب استخراج ایشان زین العارفین به بیحرمتی تمام کشیده آورده محلکا گرفتند که منبعد کسی را مرید نگیرد و باز گرد این کار نگردد از استماع این معنی جوان مرد خان بابی بسیار برهم شد و بر آشفت و کسان خود را فرستاده که سید را کشیده بیارند و اینجا حاضر سازند هر گاه ایشان حاکم اند باید که در بعد نشینند چون انور خان بابی برادرش مرید و معتقد سید بود در مقام عذر و معذرت در آمده طلب سید را موقوف گردانیده اما از وقوع این واقعه ناملائم آتش غیرت در نهاد سید جوش زد و بر توصف جلال بر ایشان غلبه آورد مرتبه حرارت در تمام بدنش سرایت کرد و قلق و اضطراب پیدا شد میغلطیدند و پهلو به پهلو میگردیدند هر چند خادمان آب سرد در گوش و بدن سید میریختند لیکن هرگز انطفاء حرارت نمیشد تا سه چهار روز همین حالت ماند آخر همین حالت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار یکصد و شصت و سه برحمت حق پیوستند اندرون شهر متصل حویلی صلابه الدین خان مدفون گردید خادمان ایشان گنبد و مسجد و باغیچه وغیره عمارات درست کرده اند شیخ علی رضا قدس سره از سرهند وارد این دیار گردیده توطن اختیار کردند ارادت در نقشبندیه از بزرگان خود داشتند و خلافت و نعمت از خاندان چشت از میان شیخ یحیی چشتی گرفته صاحب وجد و حال بوده اکثر اوقات در مجلس سماع حالتی روی میداد

واشکهای خونی از چشمها میریختند و توجه مینمودند اکثر شب بیدار میبودند و عبادت میکردند در رفاه دولت ظاهری
بر وجه اتم استیفاد داشتند اکثر امرایان دکهن که همراه فیروزجنگ وارد این دیار گشته مرید و معتقدان ایشان بودند بیست
و یکم شهر ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو رحلت نمودند قبر متصل جوهرپواره واقع است محمد شاه پسر کلان
ایشان که طالب علم و خوش نویس بوده بالای ایشان گنبد سنگین ساخته موضع چرب و هنوز دهل در ناس متعلقه حویلی
احمدآباد در وظیفه فرزندان ایشان مقرر است **سید محمد علی قدس سره** سالک مسالک طریقت واقف
اسرار حقیقت شاغل ذکر خفی و جلی سید محمد علی که مسقط الراس ایشان بلد احمدآباد است از عنفوان جوانی ترک
دنیای فانی نموده گوشه انزوا گزیده در خارج مسجد بنا نموده افضل بنانی وزیر محمود سلطان ثانی است قدر راسته
دروازه جمالپور سکنا ورزیده بعبادت احدیت و حصول مرضیات بارگاه صمدیت اشتغال داشت و حج بیت الله
الحرام و زیارت مرقد سید الانام علیه الصلوة والسلام سه دفعه مشرف گشته بود شب یکشنبه هفتم شهر صفر سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار داعی حق را لبیک اجابت گفته در صحن همان مسجد مدفون گشت میر حسام الدین که امی
تخلص مینمود ابیات چند در تاریخ رحلت ایشان انشا نموده **قطعه بند**

بحر امواج حقیقت مرشد روشن ضمیر — پیر اصحاب طریقت سید صاحب وقار
معرفت را شمع تابان شرع را چشم و چراغ — اهل دل را مقتدا و اهل دین را افتخار
گر تو با اسم محمد ضم کنی اسم علی — از لب لعلت کند گل نام آن والا تبار +
از صفر هفتم ز یکشنبه قریب نیم شب — کرد از دار الفنا رحلت سوی دار القرار
از سروش امی چون سال انتقالش خواست گفت — پنج کرت یا محمد یا علی در دل بیار

ابراهیم شهید قدس سره نزدیک باره تین پور که قبر ایشان برای رفتن اشتهار دارد عرس بیست
و ششم رجب است **شاه عباس قدس سره** در منجهوری آسوده صاحب تصانیف تصوف و سلوک
و کامل از سادات رضویه مشهدی در سال هزار و هشت هجری وارد این دیار گردیده بمکه معظمه روانه گشت و پنجسال
در آنجا سکونت ورزیده در سال هزار و بیست و شش به احمدآباد آمده در سنه هزار و شصت و سه ... گفتند
شعر سین و جیم علی الف هجریه + کان باو ماه من ربیع الاول + عمره دل انه حکیم
فی ربیع الاول + مسجد سنگین در منجهوری بنا نموده اند که مرمت طلب شده تا حال باقیست عرس
ربیع الاول مقرر است احوال بزرگان که در اطراف و جوانب قصبات و قریات و سرکارات بلده احمدآباد

انداختہ ایام زندگانی بسر بردہ وہمابجا گذشتہ آوردہ اند بقدر حال آنچہ واضح شدہ ولائح گشتہ بر لوح بیان می آرد و بر صفحۂ تبیان می نگارد **ذکر بزرگانی کہ در شہر نہروالہ العرف پٹن آسودہ اند** **سید محمد برہمن قدس سرہ** سید احمد المشہور بشیخ جہان در کتاب منازل الاولیا کہ در آن احوال بزرگان پٹن مندرج چنان نوشتہ کہ در زمان حکومت راجہ سدراجیسنگہ بعد از چہل سال از ابتدای حکومت او سید السادات سید محمد برہمن بلباس زناردارات تلبیس گشتہ نوکر راجہ سدراجیسنگہ شد ہر روز برای او طعام پختہ میخورانید تامدت بیست سال بدینموال گذشت روزے براجہ معلوم شد کہ این زناردار نسبت مسلمانست ایشانرا در خلوت طلبیدہ پرسید کہ برہمن نیستی گفت بلی مسلمانم راجہ درخواست کہ او را در آتش زندہ انداز ند ایشان جان بحق تسلیم کردند و تودہ گلہای تازہ گشت کسان خود را طلبیدہ فرمود کہ این تودۂ گل را در چادر بستہ بر کنار تالاب دفن سازند چنانچہ قبرش تاحال بر کنارہ سینس لنگ موجود است **باباحاجی رجب قدس سرہ** در حکومت سدراجیسنگہ حضرت قدوة العارفین امیر روم شیخ محمد باباحاجی رجب رفاعی کہ مرید و خلیفہ سید احمد کبیر رفاعیست در سنہ ششصد و شانزدہم ہجری کہ از کلمۂ آفتاب اسلام معلوم میشود در پٹن تشریف آوردہ اند و در دوازدہم شہر رجب سنہ ششصد و ہفتاد ہجری کہ لفظ کفرشکن بران دال است وفات یافتند و قبر ہمانجا است **شیخ احمد دہلوی قدس سرہ** حضرت شیخ احمد دہلوی بن شیخ محمد المعروف بابا دہلوی خلیفہ شیخ عیسے دہلوی بودند در زمان حکومت سدراجیسنگہ در سنہ پانصد و سی و سہ سال ہجریہ کہ از کلمۂ رونق اسلام آمدوا ضح است در شہر نہروالہ تشریف آوردند و بیست و دو سال بر سجادہ عبودحیات ماندہ در سال پانصد و پنجاہ و پنج ہجری کہ بلفظ نور کبریا، اللہ ظاہر است ازین جہان رحلت فرمودند بعضے میگویند کہ سدراجیسنگہ را سید محمد برہمن مسلمان کردہ بود اما لمحدوم تدشد بروایت دیگر معلوم شد کہ حضرت باباحاجی رجب او را مسلمان کرد و کلمۂ شہادت بلقین نمود فی الحال غیب شد و بعضے برانند کہ باباحاجی رجب او را کشتہ است اما ہیچ تحقیق نشدہ کہ مسلمان گشت یا کشتہ شدہ و ہندوان بر آنند کہ از زبانی بعضے جوگیان معلوم میشود کہ راجہ سدراجیسنگہ تاحال زندہ است نہ مسلمان شد و نہ کشتہ گشت حق تعالی او را غائب ساختہ واللہ اعلم اما بر آن قول اعتبار نیست بہر طور سدراجیسنگہ ناپید شد **سلطان حاجی ہود قدس سرہ** حضرت زائر الحرمین الشریفین سراج الہند ابو البرکات سلطان حاجی ہود بن ابو صالح عبداللہ در عہد حکومت راجہ کرن سولنکی در نہروالہ تشریف آوردہ تاریخ تشریف آوردن ایشان بلوح الشمس است و وصالش در نصف ماہ رجب سنہ پانصد و سی و شش ہجری ست

کہ از کلمہ عشق اللہ بر می آید و نسبش بحارث بن نوفل میرسد و ابن عم فقیہ ابو اللیث سمرقندی است **شیخ احمد عرفانی قدس سرہ** حضرت قدوة العاشقین زبدة العارفین شیخ احمد عرفانی العباسی در سنہ پانصد و شصت و یک ہجری در عہد حکومت راجہ سدراجبسنگہ در نہروالہ تشریف آوردہ از مکہ معظمہ و اصل ایشان از وظائف است صاحب حالات و مقامات عالیات بودہ و ہمیشہ بجبل عرفات عبادت میکرد ازین سبب عرفانی لقب یافت و شافعی مذہب بودند و نسبش بصلوق بن عباس میرسد در سنہ ششصد و چہل و پنج از ایجہان رحلت نمود **شیخ معز الدین سلیمان شہید قدس سرہ** ایشان ہمراہ سلطان علاؤ الدین ابتدا ز نگ کفر از آئینہ بلاد گجرات بہ تیغ آبدار او زدہ گشت از دہلی بہ پٹن تشریف آوردہ شہید شدہ تفصیل این مقال برین منوال است کہ حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ و الہ وسلم سلطان صلاح الدین را در خواب بشارت فرمودند کہ علاؤ الدین علاؤ الدین است سوئی گجرات برو کہ در شہر نہروالہ عرف پٹن کرن کافری سخت حکومت دارد و مسلمان را میرنجاند و را بتیغ آبدار قتل نما و اسلام را برونق تازہ دہ سلطان بیدار شدہ متحیر گشت کہ این چہ خوابست پس بار دیگر بروز شب دویم مکرر در خواب دید کہ حضرت مقدسہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم میفرمایند کہ علاء الدین عزم تسخیر گجرات کن حضرت امیر المومنین سید المسلمین امام المشارق و المغارب اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ شمشیر در دست سلطان علاء الدین عنایت فرمود و سر مبارک بر پشت سلطان مالید چون سلطان بیدار گشت دید کہ شمشیر بر کمر بستہ است و قبضہ در دست است فی الحال وضو کردہ نماز فجر ادا نمود مستعد عزم تسخیر گجرات نمود حضرت شیخ معز الدین سلیمان بن شیخ علاؤ الدین گنج روان سپردہ و صاحب سجادہ حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ برای زیارت حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی تشریف آوردہ بودند و سلطان مرید پدر ایشان بود جہت رخصت در خدمت حضرت شیخ آمد و بیان خواب کہ مکرر از حضرت صلعم یافتہ بود التماس نمود شیخ تبسم نمودہ فرمودند کہ برای رخصت بپیش فقیر آمدہ آید و فقیر را امر شدہ کہ رفاقت سلطان نماید حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم امشب مرا در خواب بشارت دادہ اند کہ تو شہید خواہی شد سلطان بسیار خوشوقت شد و برفاقت شیخ معز الدین از دہلی بر آمد و برای تسخیر ملک گجرات جلد و چسپان کوچ بکوچ روان شدہ در چہل روز در نواحی نہروالہ رسید و پورہ اناوارہ کہ مولراج سولنکی در حکومت خود آباد ساختہ و باغ و بستان داشت بحکم الٰہی در دست سلطان آمد تمام پورہ را غارت و تاخت کردند و سہ ہزار کس[۲] ہمان روز تہ تیغ آمدند و سلطان دران پورہ کہ باغ دلکشان بود محل نزول اجلال فرمود و حضرت شیخ معز الدین با عیال خو

۲ـ اصحاب ان وغیرہ

که همراه بود در باغ باگیهله فرود آمد و باکفار نهروالہ بیست و دو روز جنگ و جدل ماند و پسر حضرت شیخ مسمی به شیخ فضیل نیز همراه بود در خدمت سلطان اظهار نمود که بیست و دو روز شده که هر دو طرف جنگ میشود اما هیچ صورت فتح در نظر نمی آید سلطان تبسم فرمود و گفت که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم مرا همرکاب پدر شما کرده و فتح این شهر بنام پدر شما است شیخ فضیل بخدمت پدر بزرگوار سخن سلطان بیان کرد که یکایک خبر آوردند که سلطان هزیمت خورده پس پا شد سلطان خود سوار شده است بجلدی خود هم سوار شدند و فضیل را وصیت کرد و سه محل حواله نمود و خورد و کلان را بایشان سپرد و خرقه خلافت و سجادگی بخشیده روان شد چون آواز سلطان بگوش آنحضرت در آمد که گویند یا شیخ درین مشکلم مدد فرما و دستگیری نما آنحضرت اسپ دوانیده نزدیک سلطان آمده سلام علیک نموده اسپ آنحضرت در معرکه آمد حق تعالی فتح داد و آنحضرت در معرکه شربت شهادت چشیدند پانزده زخم تیر و سه زخم شمشیر بر بدن ایشان بود و سی و سه کفار را بجهنم رسانیدند و پسر راجه را گرفته حواله شیخ فضیل نمود او از دور پدر خود را دید که درمیان راجپوتان ایستاده است به شیخ فضیل گفت که مرا اگر پیش پدر برسانید شمار ابسیار مال و زر خواهد داد شیخ فضیل پرسید که پدر تو کدام است او از انگشت نشان داد شیخ فضیل این پسر را بر پشت اسپ نشانیده پیش کرن دوانید کرن پسر خود را دیده خوشحال شد و راجپوتان که گرداگرد ایستاده بودند از ترس شیخ کناره گرفتند شیخ فضیل کرن را هم دستگیر کرده پیش سلطان آورد سلطان هر دو را گردن زد بعضے میگویند که پسر را زنده حواله شیخ فضیل نمود و قلعه کهنه را تاخت و تاراج نمود و جمیع اموال راجپوتان بدست لشکر اسلام آمد و فتح و نصرت سلطان شد از نوکران سلطان یک هزار و سی پیاده و نهصد و پنجاه و سه سوار سوای حضرت شیخ معزالدین بدرجه شهادت رسیدند و هفت هزار و نهصد و هشتاد و پنج کفار بقتل در آمدند بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هفت صد و چهارده هجری این واقعه رو داد بتاریخ چهاردهم سنه بعد از نماز ظهر تمام شهیدان را دفن کردند یازده گنج علیحده شد و حضرت معزالدین را از همه علیحده مدفون کردند تاریخ شهادت حضرت شیخ از قدوة الاصفیا مستفید میشود سلطان خان اعظم سرور خان غوری را در پٹن گذاشته خود متوجه بهروچ شد خان اعظم در پٹن تالاب عظیمے ساخت و خان سرور نام نهاد که مشهور و معروف است و سلطان علاءالدین شیخ فضیل پسر شیخ مغفور مذکور را از پٹن طلبیده همراه خود بدهلی برد **مولانا یعقوب قدس سره** سید ابو یوسف یعقوب سید ابوالحسن احمد نبیره سید مرتضے علم الهدی صاحب کرامات و خوارق عادات و جامع علوم معقول و منقول و صاحب تصانیف بود از ولایت الف خان سنجر در نهروالہ تشریف آورده متوطن گشتند

سوار شده ملقب [illegible] و حضرت شیخ معزالدین [illegible] سلطان

درحسن صورت یوسفی و در ولایت و دراست وارث حقیقی حضرت امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه توان گفت شافعی المذهب بودند چون سلطان سنجر الف خان سنجر را با هفتاد هزار سوار و پیاده برای تسخیر پٹن
نهرواله در زمان حکومت راجه بهرد مول با کمپلهٔ فرستاد و بامدت پنجسال و یازده ماه مقابله و محاصره با او ماند الف خان
درینمدت مقابل قلعه ارک مسجد سنگین ساخت هنوز کار با تمام نه رسیده بود که خبر وفات سلطان سنجر رسید الف خان
از راجه مبلغها گرفته بولایت خویش مراجعت فرمود حضرت قدوت العلما مولانا یعقوب که همراه الف خان تشریف
آورده بودند در نهرواله آمده و همیشه درین مسجد درس میفرمودند الف خان وقت رخصت ده هزار تنکه بخدمت مولانا
گذرانید صاحب سخن اشعار چند در تعریف و تاریخ آن مسجد گفته این است **منظومه** بنا شد مسجد جامع منوره

بنا شد مثل او در ملک دیگر
به شهر نهرواله دار اسلام
برای دیدن محراب و منبر
بنا شد خانهٔ از امر خداوند
از و رونق شده دین پیمبر
رسانده در مه ذیقعده اتمام

خلیل الله در مکه حرم ساخت
شده مسجد بحکم شاه سرور
حریم کعبه شد در دار اسلام
بگو از لفظ هادی بیت اکبر
به سن ششصد و پنجاه پنج بود
الف خان نامور سلطان سنجر

بمثلث در پٹن شد بیت خوشتر
عرش برفرق او گردد فلک وار
که احسنت المداین گشت بهتر
بنا کرد است عالی بیت اسلام
ز هجرت سید سالار محشر

مخدوم العالم قدس سره

مرجع الابدال والاوتاد مخدوم عالم بن سید اسمعیل بن سید ابوالقاسم بن سید ابوجعفر بن سید ابو یوسف نهرالی
میرسد وقتی که سلطان مظفر که ظفرخان نام داشت بحکم سلطان فیروز شاه جهت تنبیه نظام مفرح که بلقب راستی
خان مشهور بود از دهلی به پٹن آمده راستی خان از پٹن گریخته به کنبایت رفت ظفرخان
برای ملاقات حضرت مخدوم آمده ملاقات نمود حضرت مخدوم پیچه خاصه که از حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیان
یافته بودند به ظفرخان عنایت نموده فرمودند که انشاء الله تعالی راستی خان از پٹن گریخته بدست هلاک خواهد شد
و شما از مدد حضرت مخدوم جهانیان والی این ملک خواهی شد ظفرخان مرخص شده بخانه خود رفت روز دیگر حضرت
مخدوم برای دیدن ظفرخان تشریف بردند ظفرخان در اثنا حکایات از مخدوم پرسید که این مسجد سنگین کدام
شخص ساخته فرمودند الف خان سنجر بنا کرده است و حضرت مخدوم جهانیان نماز ده وقت درین مسجد ادا فرموده اند
ظفرخان مجرد استماع این سخن که حضرت سوار شوند و مرا انجار الشان دهند حضرت مخدوم و ظفرخان باتفاق دران
مسجد آمدند و ظفرخان راجای نماز حضرت قطب الاقطاب نمودند ظفرخان در آنجا معتکف شد و مخدوم را نیز

پیش خود داشت بعد ده روز از اعتکاف برخاست بخدمت مخدوم التماس کرد که اگر حضرت شود در صحن این
مسجد گنبدی بنا کنم حضرت فرمود بہتر است ظفرخان بر دیوار تمام مسجد کنگره و در صحن مسجد گنبدی ساخت

شاعری در تعریف گنبد گفته **شعر**		
بشارت یافت از مخدوم عالم	بحکم سید الاقطاب مخدوم	ز ہندستان بہ پٹن شه مظفر
بمانده پیش او مخدوم اکبر	نشسته معتکف در زیر منبر	بابر شاه دین سلطان اعظم
ستونہا پنج ہزار و پانصد و پنج	بحکم سر ستونہا را بہ مسجد	شمرده مردمان از راه اظہر
بصحنش کرد یک گنبد مقرر	دران مسجد بنهاده شد بزیور	چون در آمد مظفر دید مسجد
	بگو تاریخ سال گنبد او	بود ہفتصد نود و پنج بر سر

شیخ حسام الدین عثمان بن داؤد فاروقی الملتانی خلیفه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا
بودند در سنه ششصد و نود و پنج ہجری در پٹن تشریف آورده بود و مدت چہل و یکسال صاحب ولایت
آنجا بودند بتاریخ ہشتم شہر ذیقعده سنه ہفتصد و سی و شش ہجری ازاینجا کوچ رحلت نمود عمر نود و ہفت
سال بود **مخدوم سید حسین خنگسوار قدس سره** بن سید عمر عرف الغیاث پوری مرید و خلیفه
حضرت سلطان المشائخ بودند و صاحب ولایت ڈھولی اند بموجب حکم سلطان المشائخ در پٹن تشریف
آوردند و سنه ہفتصد و سی در اینجا سکونت ورزیدند و عمر مبارک آنحضرت یکصد و سی و پنج سال شده بود غره
شہر جمادی الثانی سنه ہفتصد و نود و ہشت سال ہجری برحمت حق پیوستند و مزار آنحضرت بر تالاب
سہسه لنگ واقع است **ذکر حضرت سید تاج الدین قادری بہاری قدس سره**
آنحضرت مرید و خلیفه والد خود سید اسمعیل بن سید محمود بن سید ابراہیم بن سید اسمعیل بن سید یعقوب بن سید
شہاب الدین که از اولاد قاضی القضات ابو صالح نصر بن حافظ ابوبکر عبد الرزاق بن سید غوث الصمدانی است
نقل است که آنحضرت پیر سالخورده و حافظ صحاح سته حدیث بود گویند که در سال ہزار و ہفت باقطاع از سرکار
سید قاسم پر سید محمود یار یہ که عارف پراست و در ویش خوئی بود گفته فرستاد که درین دو سه روز سید تاج الدین
عازم واپسین سفر خواہد شد آگہی باد چون سیومی روز شد پس از پیغام شیخ عالم بقا موده بد رود جہان فانی کرد
پیغام نویسندگان را گریه حسرت فرو کردند چہار پسر داشت سید جمال و سید احمد و سید اسحاق و سید ابراہیم کہین را
خرقه و سجاده سپرد و فرمود جانشین منست خود بجاه پٹن رانخت رحمت باد خاک تاج الدین وفات آنحضرت بتاریخ
یازدہم ماه جمادی الاول سنه یکہزار و ہفت و قبر شریف اندرون قلعه کہنه نہرواله واقع است **شیخ جمال الدین**

اچہ قدس سرہ مرید و تربیت یافتہ حضرت سید الاقطاب مخدوم جہانیان و برادر زادہ مخدوم شیخ حسام الدین
عثمان صاحب ولایت پٹن میشوند سنہ ہفت صد و سی و ہفت در پٹن تشریف آوردند و در خانہ عم خود بی بی آمنہ
خواہر مخدوم شیخ حسام الدین مادر شیخ صدر الدین عمر فاروقی ماندند بتاریخ نہم شہر رجب المرجب سنہ ہفت صد
و چہل و پنج ہجری وفات یافتند **شیخ صدر الدین قدس سرہ** بن شیخ عمر فاروقی الملتانی خواہر زادہ
مخدوم شیخ حسام الدین اند کہ شیخ عمر از ملتان با قبیلہ در ناگور آمدند و در ناگور از ایشان اسلام ظاہر شد و دختر راجہ
ناگور را در نکاح خود آوردند و از ناگور در موضع ٹھٹھہ کہ نزدیک ناگور است سکونت نمودند چون مخدوم حسام الدین
پسر خود شیخ صدر الدین را ہمراہ گرفتہ در خدمت برادر خود آمدند و اینجا ساکن شدند و اولاد ایشان تا حال
در پٹن موجود است و حضرت شیخ عبد اللطیف جمال اللہ خلیفہ و بتنا حضرت قطب سید برہان الدین نبیرہ شیخ
صدر الدین میشوند شیخ عبد اللطیف بن شیخ جمال الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ صدر الدین **سید موسیٰ**
وراق الحسینی الچشتی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت سلطان المشایخ اند و وارد پٹن شدہ اینجا سکونت
اختیار کردند مقتدای اہل زمان و صاحب خوارق و کرامات بودہ اولاد ایشان در اکلیسر نزدیک بروچ الحال
موجود است **خواجہ رکن الدین کان شکر** حضرت ابو المظفر مودود رکن الدین کان شکر بن علم الدین
محمد بن علاء الدین یوسف کنجروان بن بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین مشہور شکر گنج فاروقی مرید
و خلیفہ شیخ زاہد چشتی بودند سلطان احمد بانی احمد آباد مرید ایشان بود و از جمیع علوم بہرہ تمام داشتند وفات
شریف بیست و دویم شہر شوال سنہ ہشت صد و چہل و دو ہجری بود **مولانا یعقوب بن حضرت**
خواجگی علوی اند مرید و خلیفہ حضرت قاضی زین الدین دولت آبادی چشتی اند صاحب کشف
و خوارق عادات بودہ و کسب علوم ظاہری و باطنی نمودہ و از برکت صحبت شیخ رحب فیض حاصل کردہ بتاریخ
سیزدہم شہر جمادی الثانی سنہ ہشت صد ہجری رحلت نمودند معشوق عزد شخص تاریخ یافتہ **سید**
محمد المعروف بہ سید خدا بخش قدس سرہ قدوۃ السادات والاکابر میر سید محمد بن حضرت سید
حسین مرید حضرت سر اللہ المتعال مخدوم سید راجو قدس سرہ و خلیفہ حضرت قطبیہ اظہر اللہ برہانہ اند و
و از آنجا مبارک ہمراہ بی بی سعادت خاتون والدہ قطب العالم بموجب حکم حضرت شاہ راجو قتال در رکاب سعادت
مآب حضرت قطبیہ در پٹن تشریف آوردہ بودند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار و از
خدمت دستگیر خود کردہ و فقیہ کامل و محدث عامل بودہ و ارادت در خانوادہ چشتیہ آوردہ بتاریخ پنجم شہر

جمادی الثانی سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ہجری کوچ رحلت فرمود **سید احمد الملقب بہ مخدوم جہان شاہ** زائر الحرمین الشریفین فقیہ الملتہ والدین سید احمد الملقب بجہان شاہ رضوی بعد از وفات مادر خود از مانکپور پورب بوادرا چہ مبارک تشریف آوردند و در خدمت حضرت سید راجو قتال مرید شدند و چند مدت در اچہ ماندند بعد ازان ارادت مکہ معظمہ نمودند از خدمت حضرت سید راجو مرخص شدہ بسوئے گجرات روان شدند حضرت سید راجو کلیم عبا کہ پنجتن پاک دران بودند ہمراہ ایشان بحضرت قطب العالم فرستادند سید احمد کلیم مبارک را آوردہ وقتیکہ حضرت قطب در پٹن تشریف داشتند بموجب ارشاد حضرت سید راجو بحضرت قطبیہ رسانیدند چنانچہ تا حال کہ سنہ یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چہار ہجری است پارہ کلیم مبارک در احمد آباد پیش فرزندان مولانا نور الدین موجود است بزار و تبرک و سید احمد در خانہ عم بزرگوار خود سید خدا بخش نزول فرمودند حضرت مقدسہ سید عالم اسمعیل بشارت فرمودند کہ نسبت دختر خود را با سید احمد جہانشاہ بکن در واقعہ دید کہ حضرت سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کہ اعط حبیبتک فی عقد ولدی احمد تسلیما حضرت مخدوم عالم از خانہ خود استقبال ایشان کردہ بخانہ سید احمد تشریف آوردند و عقد نسبت حبیبۂ خود با سید احمد در خانہ سید خدا بخش بستند و ایشان را در خانہ خود آوردند سید احمد بعد از عقد مناکحت پنج ماہ ماندہ طرف مکہ معظمہ رفتند و دوازدہ سال حج نمودند و زیارت روضہ منورہ حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ والہ وسلم کردند و بزیارت بیت مشرف شدند بعد از دوازدہ سال حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا بشارت دادہ طرف پٹن رخصت کردند و فرمودند یا ولدی سید احمد برو و در نہر والہ ساکن شو ہر گنہگار و عاصی از امت من روی تو بیند حق تعالی او را بیامرزد و ہر کہ بر تربت تو فاتحہ خواند شفاعت او بر من واجب است و ہر کہ زیارت تو خواہد کرد بہشت بروی عاشق خواہد شد و در بہشت خواہد آمد حضرت قطبیہ و شاہیہ کان اللہ لہما حیث کان بسیار ادب ایشان میکردند و حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد تعظیم ایشان میکردند و با ادب تمام در خدمت ایشان می نشستند کسے التماس کرد کہ سید احمد در خدمت میایند و حضرت بسیار تعظیم و ادب میکنند چہ باعث است شیخ الاسلام فرمودند کہ شبے حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ سید احمد سر خود را بر زانوی حضرت نہادہ در خواب است و حضرت بر من خطاب کردند و فرمودند یا شیخ احمد انا احمد و ہذا ولدی احمد از ان روز تعظیم ایشان میکنم کہ در جناب حضرت مقدس سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قرب بسیار دارند واللہ اعلم بالسرارہ ولادت باسعادت سید احمد در سنہ ہفتصد و ہشتاد و نہ بود و وصال

ہفتم شہر ذی الحجہ سنہ ہشتصد و نود و نہ ہجری شد و از لفظ وارث امام علے عدد تاریخ تولد و وصال و عدد عمر می آید تولد بلفظ وارث امام و عدد عمر بلفظ علی کہ یکصد و دہ سال عمر شریف بود مجد الدین مولانا طاہر قدس سرہ مولانا محمد طاہر مشہور بوہرہ در پٹن بود ندحق سبحانہ و تعالی او را افضل و علم داد و بحرین الشریفین رفت و علما و مشایخ آن دیار را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ متقی صحبت داشت و مرید شد و باز بہ برکت و کرامت بوطن خود عود نمود و بعضے بدعتہا کہ در قوم بواہیر بود ازالہ نمود و میان اہل سنت و اہل بدعت کہ ہم از آن جماعہ بودند تفریق کرد و در علم حدیث تو الیف مفید جمع کرد از آنجملہ کتابیست کہ متکفل شرح صحاح ستہ مسمے بمجمع البحار و رسالہ دیگر کہ دران تصحیح اسمار رجال کردہ بے تعرض بہ بیان احوال نہایت مختصر و مفید و کتاب دیگر مسمے بتذکرۃ الموضوعات و در خطبہ ہای این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کردہ و بوصیت شیخ مدد بصحبت امداد و طلبہ بدست خود راست میکرد چنانچہ در وقت درس نیز بجل کردن سیاہی مشغول میبود و در ازالہ بدع و اہل بدعت درین دیار بودند تقصیر نہ کردہ ہم بدست آنجماعہ در سنہ ست و ثمانین و تسمائہ بشرف شہادت رسیدند تاریخ ششم شہر شوال المکرم و محمد اکرم المخاطب بہ شیخ الاسلام خان و اولاد ش از بنا بر ایشان است شیخ عبد اللطیف قدس سرہ خلیفہ خاص حضرت قطب العالم بودند و حضرت قطبیہ ایشان را فرزند سیزدہم میخواندند و کمال عنایت ظاہری و باطنی در حق ایشان میفرمودند و ہرکہ مژدہ آمدن ایشان از پٹن بہ احمد آباد بسمع حق نیوش حضرت قطبیہ میرسانید اگر مخبر مومن میبود بشارت سلامتی ایمان میفرمود و اگر غیر مومن بقدر انیکہ بلسان طلا ساختہ شود زر انعام میدادند و مشار الیہ متقی و متوکل و عالم ربانی بودند و نہ کتب نوشتہ از آن جملہ چند کتب درین دیار یافتہ میشود آوردہ اند کہ گذر ایشان بر توکل بود و از ہیچ جا وجہ معیشت نہ داشتند و اکثر اوقات بفقر و فاقہ میگذشت روزی اہل و عیال ایشان آمدہ حضرت شیخ را تنگ گرفتند و گفتند ہر گاہ شما از سرکار بادشاہی چیزی قبول نمیکنید پس قوت ما از زیر مصلائی شما پیدا خواہد شد حضرت شیخ درین باب ایشان را تسلی میفرمودند کہ حضرت محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قدر فقر شناختہ فرمودند الفقر فخری و ما سگان درگاہ آن حضرت باشیم مہما امکن سپردی را چرا از دست دہیم اگرچہ پیر دستگیر ما بکرات و مرات عطا تصرف از خزائن الٰہی فرمودہ اما بگوشہ چشم نگاہ بایجانب نمی نمایم در حجرہ در آیید و مقدار ضرور خود بگیرید در حجرہ در آمدند دیدند کہ تمام حجرہ بجواہر و اشرفیہا پر است و چند صحنک سفالین کہ افتادہ بود آن ہم طلای خالص گشتہ آن را اہلیہ ایشان

آوردہ خرچ محتاج خود مینمودند چنانچہ تا سنہ یکہزار و چہل و یک ہجری قدری طلا از آن جملہ در خانہ اولاد ایشان ماندہ بود عرس شریف ایشان چہارم رمضان المبارک مقرر است **شیخ سدہن قدس سرہ** بن شیخ عبد اللطیف مذکور صاحب کرامات و خوارق بودہ قبر ہمانجا در پٹن واقع است عرس نہم شہر شعبان میشود اسم شریف صدر الدین بود **چہل شہید و گنج شہید** در پٹن در یک چبوترہ مدفون اند عرس شیخ دہم شعبان مقرر است **شیخ سلیمان** مرید شیخ فرید الدین خلیفہ شیخ نظام الدین بودند در روضہ شیخ عبد اللطیف کمال در بیرون قلعہ اند عرس بست و ہفتم شہر رجب المرجب **شیخ رکن الدین مجذوب قدس سرہ** قبر در پٹن نزدیک روضہ شیخ حسام الدین واقعست عرس بست و ہفتم شہر رمضان المبارک میشود **قاضی احمد جو د نبجہد** خلیفہ علیفہ حضرت گنج احمد کہ در بنای قلعہ شہر احمد آباد چہارم احمد بودند در پٹن آسودہ اند دہم شہر شوال المکرم سنہ ہشتصد و چہل رحلت فرمودند **خواجہ احمد بن محمد** مرید حضرت قطب الاقطاب مخدوم جہانیان قبر در نہر والہ زیر مسجد کاٹ واقعست عرس ششم جمادی الاولی است **شیخ زین الدین خیاط قدس سرہ** قبر در پٹن بیرون دروازہ کہر کی واقع است عرس سیز دہم جمادی الاولی است **شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سرہ** بن شیخ کمال الدین علامہ خلیفہ و مرید حال خود شیخ نصیر الدین محمود اولی بودند قبر در نہر والہ پٹن نزدیک دروازہ اناوارہ واقع است عرس بست و یکم شہر جمادی الاولی است **بابو بہلول قدس سرہ** خواجہ فضل اللہ عرف بابو بہلول صدیقی غیاث پوری مجذوب در وقت حضرت نظام الدین اولیا بودند قبر در بلدہ پٹن واقعست عرس دویم یا بست و ہفتم شہر رمضان المبارک است **بابو دہلیہ قدس سرہ** شیخ نہر والہ بودہ قبر ہمانجا واقع است عرس دویم شہر ذی الحجہ مقرر است **شیخ محمد خلوتی قدس سرہ** خلیفہ حضرت سید الاقطاب مخدوم جہانیان بودند مدفون در پٹن نزد روضہ شیخ سلیمان عرس بتاریخ بستیم شہر ذی الحجہ مقرر است **شاہ فاضل قدس سرہ** طریقہ شطاریان داشتند بحضرت شاہ وجیہ الدین علوی نعمت طریقت از ایشان رسیدہ بتاریخ سیوم شہر صفر المظفر روز سہ شنبہ سنہ نہصد و بست ہجری ازین عالم انتقال فرمودند در بلدہ پٹن بر تالاب خان سرور آسودہ اند **ملک بہاؤ الدین کو قدس سرہ** یار و ہمنشین شیخ حسام الدین صاحب ولایت پٹن بودہ قبر در پٹن بالائے سر ایشان واقع است عرس نہم دہم شہر صفر المظفر مقرر است **مولانا احمد قدس سرہ**

بن محمد ابن قاسم سوہی معروف بمخدوم بہرہ استاد شہر نہروالہ بودند قبر ہما بجاواقست عرس تاریخ بیست و دویم شہر صفر المظفر میشود بی بی ہاجرہ قدس سرہا الملقب بسادہ خاتون والدہ حضرت قطب العالم اظہر اللہ برہانہ حضرت قطبیہ ہمراہ گرفتہ آن راجہ مبارک در پٹن تشریف آوردہ وہمانجا بتاریخ سیوم ذی الحجہ سفر آخرت فرمودہ وہفت حج گذاردہ قبر اندرون شہر نہروالہ در محلہ بنجارہ واقع است بی بی اران قدس سرہا خواہر سید بن خنگ سوار قبر در پٹن واقع است عرس در شہر صفر ۱۵۵ بی بی بیچہ قدس سرہا بر تالاب سیس لنگ مدفون ذکر بزرگانی کہ در بیر پور آسودہ اند قاضی محمود دریائی بیرپوری قدس سرہ پدر بزرگوار الیشان قاضی حمید عرف شاہ چالندہ شرف ارادت بجناب حضرت شاہ عالم قدس سرہ داشتند وجد والا مقدار الیشان قاضی محمد مرید حضرت قطب العالم سید برہان الدین اظہر اللہ برہانہ علم مفاخرت میافراشتند در حین رضاعت وعالم صبا ولولہ عشق ولوعہ محبت از الیشان سر میزد وہنگام جوانی از مقام غوثیت درگذشتہ بمقام محبوبیت در رسیدند سادات بخاریہ میفرمایند کہ قاضی محمود مرید حضرت سلطان شاہ شیخ جیو فرزند حضرت محمود دریا نوش خلف اوشد حضرت قطب العالم قدس سرہ اند اما ثبوت بہ پیوستہ متحقق آنست کہ مرید پدر خود بودہ اند چون عمر شریف شاہ چالندہ باخر رسید قاضی محمود در واقعہ دیدند کہ غوث الثقلین میفرمایند کہ چہ شما بمقام محبوبیت کہ در جنۂ معشت رسیدہ الیست اما میباید کہ دست بیعت وخلافت از پدر بزرگوار خود بگیرید کہ این معنے بر اہل سبل وسلسلہ ہا لازم است قاضی بگاہ این واقعہ را بخدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت فرمودند مرا نیز در معلوم شدہ میدانم کہ وقت من باخر رسیدہ یک روز پیش از اجل موعود دست شما خواہم گرفت وخلعت خلافت خواہم داد دیگر مردم نیز استماع این معنی نمودہ مستعد ارادت نشستند اتفاقاً ہمان روز میعاد قاضی محمود را با پسر الیشان طلبیدہ ام باحضار دیگر امیدواران فرمودند اول پسر قاضی را مرید گردانیدہ بعد زان مردم را دست بیعت دادند آخر ہمہ قاضی را بارادت آوردہ خرقۂ خلافت بخشیدند وفرمودند ختم کار ما باین بود روز دیگر سفر آخرت گزیدند قاضی محمود بعد از رحلت پدر بر مسند ارشاد تمکن جست بزرگی وخوارق الیشان عالم را فرو گرفت وخدمت عالم آب ہم بالیشان تعلق داشت اکثر درکشتیہا ہی تباہی کہ یاد الیشان مینمودند بساحل مراد میرسیدند ازین سبب دریائی لقب خاص مقرر گشت گویند در عہد طفولیت در خدمت پدر خود بملازمت حضرت شاہ عالم قدس سرہ فائز گردیدہ حضرت

نظر توجه بر قاضی فرموده بر زبان مبارک راندند که قاضی شما دراز دارد و اشاره الیست باینکه کرامات او بهمه عالم مشهور خواهد و بدرجهٔ عالیه خواهد پیوست چون مولد و منشا این قصبه بود قصباتیان زبان فصیحی ندارند در محاورت و تنند کار اسم مبارک شاه عالم را منجهن میان در معرض بیان می آوردند اتفاقاً روزی بعد از رحلت حضرت شاه در روضهٔ منوره مجلس خاصان منعقد بود حضرت سلطان شاه شیخ جو نبیرهٔ حضرت قطب العالم و سلطان مظفر حلیم و چندین از بزرگان دیگر مجلس آرا بودند و سخنهای محققانه و کلمات عارفانه در میان معرفت در اثنا سخن بر زبان قاضی محمود گذشت که منجهن میان چنین فرموده اند شخصی متعرض شد که ای قاضی چرا اسم مبارک آن حضرت را شاه عالم نمی خوانید گفتند که دهقانی ام فصاحتے ندارم و شاید این بے ادبی من در آن جناب درجهٔ قبول داشته باشد آن شخص مصر شد باین معنی که دیگر حرف نگویند فرمودند که بیائید بر سر قبر منور ما هر یک ندا کنیم هر کس بالقابی بخواند هر کسے را از قبر جواب سلام برسد خطاب و مقبول تر خواهد بود برین قرار اندرون گنبد شریف رفتند گویند در آن مجلس جز پنجکس بیشتر نبودند سید شیخ جیو و سلطان مظفر حلیم و قاضی محمود و آن متعرض و شخصے دیگر و پس هر یک ندا کرد جواب نیامد قاضی محمود میا لیسد منجهن میان محمود خادم شما باستانه بوسی آمده است و شما را میخواند از راه کرم جواب او لقبر ما بحیر و این ندا صدای از قبر بر آمد که یا محمود ندائی شنیدم و سلام ترا قبول نمودیم بعد معروضداشت که هرگاه قبول نمودی تبرکی نیز عنایت نما تا تناول نمایم همان وقت پیکر مبارک تا کمر جلوه گر شد و حلوای بدو دست انعام قاضی شده و همه خوردند آورده اند که عماد الملک از امرای گجراتیه سلسلهٔ ارادت قاضی در گردن اعتقاد و بست داشت و اتفاقاً مرضی حائل بوی روی داد بخدمت پیر عرض احوال کرد قاضی بجناب قاضی الحاجات در باب شفای دست دعا برداشتند ندا آمد که عمر او بسر رسیده ازین مرض جان بر نخواهد شد قاضی الحاج بسیار نمود الهام یافت که دوازده سال از عمر شما باقی است اگر بوی دهند همان قدر زنده بود قبول نمودند مریدان الحاج درازی عمر بسیار کردند که عمر شما برکت اوانست و عالمی فیض یاب است ضبط این برکت از ما دارید فرمودند که آنچه من پذیرفته ام از ان نمیتوانم گذشت پس دوازده سال از عمر ان مرشد جمیع بعماد الملک داده شد و زندگانی از سر یافت اما تا آخر عمر بتصدیع گذشت و بحوادث گرفتار ماند پس روزی چند که از عمر قاضی باقی مانده بود بوصایای مریدان و ارشاد معتقدان پرداخته از غلبات عشق پیوسته بحسب حال عاشقانه بهندی بطرز دلبندی می بست و بیر پور وطن اصلی ایشان است در عنفوان آگاهی بمصر اسلام احمد آباد اقامت فرموده در نهضت داشت

بقصبہ بیرپور کہ از ازدحام مردم سنگ است رفتہ قطع سکونت گستردود ریازدہ سالگی ایشان را عشق آلہی جوشش زد از
پدر حضرت خلوت نشینی گرفتہ در صحرای دور از عمارت زاویہ برای عبادت گزیدند بعد از چندی بخدمت پدر شرف
شد و از صحبت گرامی و استفاضہ میمود باز بجلبہ معہود میشافت باین روش پنجاہ و شش سال بسر بردچون نشست
و ہفت رسید بتاریخ سیز دہم شہر ربیع الثانی سال ہفصد و چہل و یک آخر روز کہ اجل موعود رسیدہ بود و سماع
طلبیدہ بمجرد استماع سرود وجد و حال روئداد در عین رقص بہ سجدہ درافتادند و جان بحق تسلیم نمودند انا للہ
وانا الیہ راجعون و بعد از رحلت ہم اکثر اوقات کہ سرود و سماع نزد قبر میشد عرق از قبر جاری میگشت اکثر بزرگان
این معنی را معائنہ کردہ و رومال از ان عرق ترکردہ آوردہ اند واللہ اعلم باسرارہ قبر شریف در قصبہ بیرپور واقع است
اکثر مردمان از دور و نزدیک برای فاتحہ میروند بزرگان قصبہ نڑیاد کہ بر نوزدہ گروہی از احمد آباد و اقعست
میان الولاک قدس سرہ آوردہ اند کہ شیخ محمد نام مردی بود از اہل حال ساکن دیہی از دیہات قصبہ
نڑیاد از اتفاقات حضرت شاہ عالم دام جلالہ بدالضوب نہضت فرمودند ایشان پیش خانہ خود نشستہ ترہ بہندی
ساگ گویند پاک میکردند چون دیدند کہ حضرت شاہیہ دام جلالہ تشریف می آرند بدالضوب پشت کردہ نشستند و در
دل آوردند کہ باید امروز مرا خطابی عنایت فرمایند القصہ چون حضرت شاہیہ نزدیک رسیدند توقف فرمودہ ایشان را
بنام ایشان خواندند جواب نہ داد بار دویم خواندند جواب نداد بار سیوم خواندند جواب نداد تبسم کنان فرمودند ای
میان الولاک بولتے کیون نہین یعنی ای میان ناز مست جواب چرا نمی دہید ایشان برخاستہ آمدند و پابوس
نمودند بیرون دروازہ قصبہ نڑیاد طرف احمد آباد مقبرۂ میان الولاک مشہور و معروف زیارت گاہ خواص و عام
است سید امام الدین قدس سرہ والد بزرگوار ایشان سید کبیر الدین از عراق بہند تشریف آوردہ
صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودہ و اکثر کفار و ہنود را بشرف اسلام مشرف ساختہ در خطہ لاہور
آسودہ اند فرزندان سید امام الدین نسب ایشان را بہ سید اسمعیل ابن حضرت امام جعفر الصادق رض بدینمنوال
میرسانند سید امام الدین سید کبیر الدین حسن بن سید صدر الدین محمود بن سید شہاب الدین بن سید نصیر الدین
بن سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید اسلام الدین ابن سید عبد المومن بن سید خالد بن سید
محیب الدین بن سید محمود بن سید محمد بن سید ہاشم بن سید احمد ہادی بن سید جمال مستنصر باللہ بن سید
عبد المجید بن سید غالب بن سید منصور بن سید اسمعیل بن حضرت ابی عبد اللہ الامام جعفر الصادق رضی اللہ
عنہ آوردہ اند کہ جماعتی کثیر بردست سید امام الدین مسلمان شدہ و این رویۃ تا حال در فرزندان ایشان باقیست

که اکثری مسلمان میشوند و این قوم نو مسلم را در اصطلاح ایشان مومنه میگویند و اعتقاد در سوخ بمرتبه دارند که آنچه
پیدا میکنند عشر آن نیاز درگاه و فرزندان می آرند تا بحدیکه اگر ده فرزند داشته باشند یکی را خادم
میکنند و برای خدمت میسازند حاصل آنکه قطع نظر از همه چیز تا جان خود در خدمت گذاری ایشان حاضر ند
چنانچه قضیه کشته شدن مشرکه مریدان ایشان ند در زمان حضرت خلد منزل بالا د معرض تحریر در آمده فرزندان
ایشان در تمام ملک گجرات و اکثر ملک دکهن منتشر اند و مریدان از هر مکان در خدمت ایشان میرسند و خدمت
بجا می آرند و به رفاه تمام گذران مینمایند چون رسومات کفر فرزندان ایشان برای استمالت و تالیف قلوب کفار
مرعی میدارند بنا بران مشایخ این دیار چندان بشان اینهان میکنند و آمد و رفت در مجالس اعراس کم دارند
روضه سید امام الدین در قریه گرمته بر پنج گروهی احمد آباد واقع است اکثر فرزندان ایشان در انجا می باشند
هر یک از ایشان یومیه و ماهیه و سالیانه از درگاه می یابند نیاز کثیر بدرگاه ایشان از اطراف و جوانب میرسد
و همیشه طعام و لنگر برای صادر و وارد جاریست و فرزندان و مریدان شخصی را مقرر میکنند که نه زن داشته
باشد و نه فرزند که در اصطلاح آنها کاکی نامند که متولی و متکفل درگاه مذبور باشد و کسی را در مداخل و مخارج سهم
و شریک و دخیل کار نداد ند و در بیجا صرف نه نمایند چنانچه فرزندان و مریدان همه تابع او میباشند عرس شریف
سید امام الدین بیست و هفتم شهر رمضان المبارک مقرر است بزار و بتبرک در قصبه دهولقه **شیخ حسن**
قطب مشهور بشاه ولایت قدس سره خلیفه حضرت نظام الدین اولیا مع بعضی بزرگان وارد
ملک گجرات گردیده در قصبه دهولقه که بر ده گروهی شهر احمد آباد واقع است رحل اقامت انداخته یک بار
بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسی جونپوری از دهولقه بجونپور تشریف بردند در آنجا بهاؤ الدین شیخ
نامی طالب علم و قابل بود بصحبت شیخ حسن در آمده و شیخ معلم کیمیا میدانست چون شیخ بهاؤ الدین
را دید که جوانی خطیر و مستحق است دل ایشان بروی سوخت و گفت ترا همراه ما بصحرا باید رفت بصحرا رفتند
و کیمیا العمل آورده به شیخ بهاؤ الدین دادند که صرف ما یحتاج خود نماید باز اگر ساخته شود بهتر والا نه با ما بگوی
که برای تو دیگر بکنم شیخ بهاؤ الدین عرض داشت کرد که بنده را از شما امید کیمیائی دیگر است این کیمیا بکار من
نمی آید شیخ را بر ایشان دل خوش شد و در تربیت باطن او می افزودند تا وقتیکه مدت ملاقات شیخ عیسی بآخر رسید
تا نعمت خلافت و خرقه تبرک از شیخ یافته بجانب دهولقه مرخص شدند شیخ بهاؤ الدین دست بدامان
شیخ والتماس ارادت و اجازت نمود شیخ گفت که پیر تو درین شهر است اما ترا همین قدر صحبت نصیب بود

بعد مدتی شیخ بهاؤالدین بملازمت شیخ عیسی رفته مرید شد و نعمتها یافت روضهٔ شیخ در دهولقه مکان وسیع روح فزا
واقع است هفدهم شهر ذیقعده مقرر است و تا چهار و پنج روز میشود **سید سکندر منگلوری قدس سره**
بن سید مسعود خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره قبر در منگلور واقع است عرس یازدهم شهر ربیع الثانی میشود
قصبه بهرپاد سید محمود بهرپادی قدس سره روضه شریف در قصبه بهرپاد واقع است مردم
از اطراف و جوانب برای زیارت میروند و بمراد خود میرسند عرس سیزدهم شهر رجب المرجب میشود **قصبه اونه دیلوره**
مولانا شمس الدین قدس سره در قصبه اونه در سرکار سورٹھ آسوده اند غره شهر شعبان المبارک سنه
هشت صد و چهار بعالم قدس انتقال فرمود **چهل شهید قدس الله اسرارهم** در دهوان آسوده اند
نهم شهر شعبان عرس مقرر است **شاه بابو چشتی شیخ عمر چشتی** صاحب کرامات و خوارق عادات بوده
بزرگی و ولایت ایشان مشهور و معروف است بیست و پنجم شهر ذی الحجه سنه هشتصد و هفتاد و یک رحلت فرمودند
روضه شریف در بندر کهنبایت واقع است یزار و یتبرک بزرگان بندر کهنبایت **قاضی نورالدین قدس سره**
قاضی نورالدین صوفی مشهور بحضور در کهنبایت آسوده اند عرس بیست و پنجم جمادی الاولی مقرر است **مولانا**
میان قدس سره قبر در کهنبایت واقع است عرس غره شهر جمادی الثانی میشود و بندر از قدیم آباد است
و بزرگان بسیار از سلف و خلف آسوده اند که از احوال بعضی از آنها هیچ کس اطلاع ندارد و بعضی از آنها که معلوم است
مرقوم گشته **بزرگان بهروچ حضرت سید شرف الدین مشهدی قدس سره** بن سید
علاؤالدین مشهدی مرید و خلیفه و داماد حضرت سید جلال مخدوم جهانیان باتفاق سیاحت بسیار کرده حضرت
مخدوم وقت رخصت یک مسواک عنایت کرده فرمودند که هر جاییکه فرود بیایند این مسواک را در زمین نصب کنید
هر جا که سبز شود و برگ آرد آنجا اقامت شماست چنانچه آن بموجب فرموده به بهروچ سبز شد و حضرت سید آنجا
رحل اقامت انداخته تا آخر عمر بسر بردند و بارشاد خلائق مشغول شدند بتاریخ نهم شهر رجب سنه هشت صد
و هشت روز یکشنبه میان ظهر و عصر بعالم قدس شتافتند روضه منوره بر یک گروهی بهروچ طرف شرق واقعست
فرزندان حضرت سید هم در احمدآباد و هم در بهروچ موجود اند برای خرچ روضه ولپوره مقرر است **مولانا**
غیاث بهروچی قدس الله سره میان غیاث در بهروچ بودند از خواص عباد الله و مصداق
خیر الناس میگویند که هر جنس که بدان مردم را میافتند ایشان نگاه میداشتند و بمردم خبر میکردند چه از زرق
و جامه و اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانه ایشان مهیا بود افضل اعمال ایشان این بود که با وجود عالم

وعامل متقی ومطیع بود ند شیخ عبدالوہاب مسفر ماید یکبار آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم
عرض کردم یا رسول اللہ من افضل الناس فی ہذا الزمان فرمودند افضل الناس میان غیاث ثم شیخک یعنے علی
متقی ثم محمد طاہر رحمہم اللہ علیہم عرس بیست ویکم شہر رجب المرجب است مخدوم مولانا شیخ محمد
قدس سرہ مولانا شیخ محمد بن احمد شاہ استاد بھروچ بودند در محلہ دروازہ آسودہ اند عرس دویم شہر ربیع الثانی
مقرراست بندگی مولانا بدر قوام قدس سرہ برادر قاضی کمال الدین نہروالی بودند در بھروچ آسودہ
اند عرس شریف تاریخ دہم جمادی الثانی مقرر است شیخ مبارک قدس سرہ خلیفہ شیخ بہاؤالدین
جونپوری بودہ اند در خطہ بھروچ آسودہ اند عرس سیزدہم شہر جمادی الاولی مقرر است سید محمود بن سید
زین الدین قدس سرہ قبر شریف در خطہ بھروچ واقع است عرس سیزدہم جمادی الاولی قاضی علم الدین
قدس سرہ در بھروچ آسودہ عرس پنجم شہر رجب المرجب است با با عنور و با با حبش قدس سرہما
قبر شریف ایشان در ہر یہ ہمنود من مضافات بھروچ واقع است عرس پانزدہم شہر رجب المرجب مقرر است شیخ
محمد قدس سرہ مشہور بہ کاٹھی پیار بودہ اند عرس بیست ویکم شہر شعبان المعظم واقع است شیخ موسیٰ
و شیخ عیسے قدس سرہما ہر دو بزرگوار مشہور بچرخی بودہ اند و در بھروچ خفتہ اند عرس ہر دو
بیست ودویم شہر شعبان مقرر است شیخ امین الرحمن قدس سرہ بن شیخ کمال الدین صفی البھروچی عرس
سیزدہم شہر رمضان المبارک مقرر است مولانا عطا قدس سرہ مشہور بحافظ در خطہ بھروچ آسودہ اند
عرس تاریخ ہشتم شہر شوال المکرم مقرر است سید کمال الدین حنفی قدس سرہ در بھروچ
خفتہ اند عرس بیست وپنجم شہر شوال مقرر است سید عبد اللہ عیدروسی قدس سرہ سید عبد اللہ بن شریف
شیخ عیدروسی کہ در احمد آباد آسودہ اند روضہ شریف ایشان اندرون قلعہ بھروچ واقع است شیخ حسن
سرمست قدس سرہ پسر سیومی شیخ عزیز المتوکل علی اللہ کہ در اطراف احمد آباد آسودہ شیخ حسن دائما
فرورفتہ قلزم وحدت مجذوبی حضور بودند وہر پنجگانہ وقت نماز بہوش آمدی باز لسلام آن عارتی ہوش را دعا گفتی
در خطہ بھروچ خوابگاہ ایشان واقع است با با گنج ریحان قدس سرہ قبر شریف در خطہ بھروچ واقع است
عرس ششم شہر شعبان المعظم ہیچ احوال ایشان معلوم نہ شدہ سید اسمٰعیل المشہور بہ پیر جھتر قدس سرہ
آبدار مخدوم سید شرف الدین مشہدی بالفعل ویک خرقہ ایشان باقی وجاری است کہ تمام عالم مشاہدہ ومعائنہ
دار د در تعویذ قبر شریف یک جیب چوب کو داست ودرمیان آب پر است ہر چند آن آب ہزار ہا عالم میخورند لیکن آن آب

گم میشود والله اعلم باسراره قبر شریف ایشان در بهروچ واقع است **مخدوم شیخ نصیر جمال قدس سره** از نژاد و ولایت مواد حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند قطب زمان خود بودند فرزادان مرد از ارشاد او بکمال رسیده اند خوابگاه ایشان در قصبه نوساری من مضافات بندر سورت عرس تاریخ دهم شهر شعبان **شیخ محمد فضل الله قدس سره** در نوساری آسوده اند عرس هفتم شهر جمادی الثانی میشود **سید سیف الله رفاعی قدس سره** در رانیر تابع بندر سورت آسوده اند عرس پنجم شهر جمادی الاول میشود **سید محمد عیدروسی قدس سره** بن سید عبدالله عیدروسی که در بهروچ آسوده اند قبر در بندر سورت واقع است عرس هفت دهم شهر ذی الحجه میشود **سید سعدالله قدس سره** عارف بالله سید شاه الله فاضل محقق و عالم مدقق جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بوده تصانیف بسیار دارند در بندر سورت آسوده اند بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار یکصد و سی و هشت رحلت فرمودند **بابا پیارے قدس سره** احوال ایشان بوضوح نه پیوسته بر ساحل دریائی نربدا آسوده اند گنبد و بارگاه دارد و گذر آنجا گذر بابا پیارے مشهور و معروف این دیار است **ارجن شاه قدس سره** در سواد قصبه پٹلادی گروهی از احمدآباد آسوده اند در حقیقت احوال ایشان وجوهات اقسام زبان نزد خاص عام این دیار است **در بیان سکنه بلده** اگرچه در عهد سلاطین گجراتیه بتدریج مردم آفاقی از هر شهر و دیار از سادات عظام و مشایخ کرام و علما ذوی الاحترام و شرفا و نجبا و اقوام مختلفه و فرقه عرب و عجم و روم و شام و اهل حرفه هند و سند و تجارت پیشگان بحاری و براری باستماع دین پروری و صیت انصاف و عدالت گستری و پرورش رعایا و فرمان فرمائی عهد از خواهش خود و جهه بتکلیف آنها بتدریج وارد این دیار گشته پس ازان از اهل خدمات و جاگیرداران بادشاهی و گروه سپاه از مسلم و هنود هر قوم بتقریب نوکری با همراهی ناظمان رسیده از آنجا که خطه پاک احمدآباد در امکان با فیض و خاکش دامن گیر گوشه عافیت با ناز نعمت و جای امن بی آفت دیده بحسب آبخور در سل اقامت انداخته تاهل گزیده از چندین پشت منازل دلکشا ساخته سکونت ورزیده و ذریت اکثر تا حال باقی و بعضی بنا بر رویداد حوادث منقرض گشته که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است و جماعت مسلمین که در قصبات و پرگنات و قریات [illegible] باشن حد سکنا داند مثل فرقه قریشی که در پرگنه تهاسره و جند راین و موضع او بحه و غیرهم

از عهد سلاطین گجراتیه که اسلاف شان بصیغهٔ جاگیرداری در آنجا بودند مانده باشند که تفصیل
و تشریح تمامی متعسر بل متعذر لهذا به نگارش کسانیکه بعد از تباهی احمدآباد از عهد
سلاطین گجراتیه گجراتی الاصل گفته میشوند و از همین از قصبات و قریات
در بلده فراهم آمده سکنا دارند و بنام و نشان امکنهٔ مسقط الراس
اسلاف شان معروف و مشهور اند. قوم ڈیاول
که از قصبهٔ ڈلیسه سرکار پٹن اند لقب رمقدور
و میوه پرداخت مخفی نماند که عمدهٔ اهل بلده
و وصف اند مسلم و هنود که ابا عن جد
گجراتی الاصل توان گفت

تمت

تم تم تم تم تم
تم تم تم تم
تم



این نامہ کہ اصل شرع دین ست | اعجاز نبی آخرین ست

مملوست ز عز و شان احمد | مشعر ز کمال جان احمد

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

تحفۃ الکرام

حق گیرد ز لطف خود تمامش

سرمایۂ فخر اہل دین ست | سامان سکوت اہل کین ست

آغاز مبارکست و انجام | شد طبع بوقت نیک فرجام

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد مبدعی که عرائس اقالیم سبعه که مخدرات حجلهٔ ارضند بمشاطگی سبعه سیاره که انجمن آرایان هفت کاخ سماواتند
خاصه برای وجود سلاطین و اولیا و علما که خلاصه نتایج آبای علوی و امهات سفلی اند بهشت گردانیده و نعت
مخبری که در جهات سته بخمس اوقات خطبهٔ خاتمیت رسالتش بزبان حال سه گانه ارواح و چهار طبائع اشباح جاریست
علیه و علی آله و صحبه الصلوة الباری پس از ادای شکر آلای احد صانع بی مانع می گوید بانی این وثاق
خلد رواق حیران صنعت صانع **علیشیر قانع** که چون بحول الله و قوته از تالیف مجلد اول **تحفة الکرام**
مشعر حالات خلاصهٔ موجودات انبیا و اوصیا و حکما و ملوک و خلفای و سلاطین فراغت یافته بیچند در بیدای لامنتهای
کشف حالات چگون چون ربع مسکون بپای استفاده کتب متداوله گردیده برخی تصانیف متقدمین و متاخرین دیده
بطور ترتیب اقالیم سبعه زیر ذکر هر بلده حالات ملوک و امرا و اعیان و اولیا و سادات و فضلا و وجوه اهل هنر مع خصوصیات شتی که
بغرابت مختص یافته علی الایجاز ره آورد احبا میگذارد و از منصف مزاجان توقع اصلاح میدارد هرچند بر کلیه حالات مطلع شدن
ما فوق احاطهٔ علم بشر نیست اما بوثوق مدلول ما لا یدرک الکل لا یترک الکل بهر چه میسر میرسد و هر که بر زیادتی برسد اگر بیفزاید
منت بر مولف باشد این مجلد محتوی است بر مقدمه و هفت مقال و خاتمه **مقدمه** در تحقیق ربع مسکون
و مساحت سطح آن **مخفی نماند** که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم اعنی **اوقیانوس** مستور است

بصورت بیضه که در آب باشد و نصفی مکشوف از آن نیمی بجانب جنوب ویران و نهایت جانب شمال هم در آب پس از چهار بخش زمین بخشی کمتر جانب شمال خط استوا عمارت دارد و جمله کوهسار و بیابان و بعضی بحار که مشتاه میشوند در و پس در حقیقت دانگی هم معمور نه اما بعادت عرف این قطعه را ربع مسکون خوانده اند بعضی گفتند که باقی ارباع نیز معمور اند و در آنجا مردم باشند اما بصحت قریب نیست جمهور حکما طول ربع مسکون را صد و هشتاد درجه نوشتند هر درجه بیست و پنج فرسخ و هر فرسخ دوازده هزار ذراع **نقلست** از صور الاقالیم و مسالک ممالک که جمله ربع مسکون صد ساله راه بود منجمله هشتاد ساله راه بمرور دهور و سبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله مانده از آن از طرف شمال هفت ساله راه بسبب سردی که جاندار نزید و از طرف جنوب هفت ساله راه بسبب گرمی که بحیات نمیتوانند در و نفس زد کم آمد پس شش ساله راه باقیماند و این را هفت بخش کرده اقالیم سبعه نامیده اند و هر اقلیم را بیک ستاره تعلق دادند طول هر اقلیم از مشرق تا مغرب است و عرض هر اقلیمی چندان که از اول آن اقلیم تا نهایت او نیم ساعت در درازی روز تفاوت کند و این اقالیم متساوی نیستند بلکه هر اقلیمی که بخط استوا نزدیکتر است متفاوت تر است چنانکه معلوم شود **مرویست** بقول حکیم تاج الدین خوارزمی منجم که از مشرق تا مغرب معموره و خراب دریا و کوه ها و بیابانها و بلاد و امصار جمله صد و پنجاه و هفت هزار فرسنگست از آن پنجاه هزار فرسنگ صحاری و بیابان مسکن دیوان و پریان و غولان و درندگانست و چهل و هشت هزار فرسنگ دریاهاست باقی پنجاه و هشت هزار فرسنگ آبادانیست منجمله دوازده هزار فرسنگ زمین هندوستان و پنجهزار فرسنگ زمین روم و چهار هزار فرسنگ زمین چین و هزار و نهصد فرسنگ زمین غور و هفت هزار فرسنگ زمین ماچین و سه هزار فرسنگ زمین روس و سه هزار فرسنگ زمین سقلاب و یکهزار فرسنگ زمین بلغار و چهار هزار فرسنگ زمین حبشه و زنگبار و یکهزار و پانصد فرسنگ زمین یونان و دوازده هزار فرسنگ کوه هاست که در آنجا مردم خوارند یکهزار فرسنگ مسکن دوال پایان یکهزار فرسنگ زمین گلیم گوشان پنجهزار فرسنگ مسکن یاجوج و ماجوج و دوازده فرسنگ صحراست و دو هزار فرسنگ سالوخ و مالوخ و یکهزار فرسنگ سوس الاقصاست و سیصد فرسنگ جزیره واق واق و یکهزار فرسنگ کوههای بزرگ که موضع یاقوت احمر و یاقوت اصفر است و هفت هزار فرسنگ کوه قافست.

مقالهٔ اُولی در بیان احوال اقلیم اول متضمن ذکر بلادی که تعلق بدان اقلیم دارند همه منسوب به زحل مبدا این اقلیم مواضعیست که عرض آن دوازده درجه است و حد اول آن نزدیک خط استواست جای که درازی روز او دوازده ساعت و نصفی باشد **مساحت** سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ و نیم ست و دو فرسنگ چهل هزار جریب جریبی شصت گز در شصت گز ابتدا از جانب مشرق از شمال جزایر یاقوت

پس جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و بعضی از هند و سنده و بلاد حبشه بگذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود طولش از مشرق شمال جزایر یاقوت تا جزایر خالدات که در مغرب واقعند سه هزار و دو صد و پنجاه و شش فرسنگ و چون ملصق خط استوا است عرض آن بضبط نیاورده مگر در بلاد یمن شود و درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم ست و هزار شهر کوچک و بیست کوه فیم و سی نهر بزرگ چون ذکر کلیه بلاد را کم کسی ملتزم گردیده بذکر مواضع اشهر التزام میرود و هر ولایت را مع توابع شهر بیان میکند **باید دانست** که اهل هیئات برای ایضاح ابعاد مابین بلاد در عرض و طول حروف موضوعه مصطلحه ارباب تنجیم هر بلده در جدول طول و عرض مثبت می نمایند تا مدعا بسهولت بر آید و چون کیفیت تعیین مبدا طول و عرض بیان گردید تبیین حروف موضوعه مقصوده نیز ضرور شد **آنکه** عدد ها را بنا بر حروف تهجی بیشتر از پیش و کمتر را باز پس باهم ترکیب می نمایند تا بعد هر بلده بطول و عرض معین از درجات که یکصد و هشتاد مرقوم شد و دقایق که هر درجه بشصت دقیقه مقسوم ست صورت انشراح پذیرد بدین رنگ که **یا** یازده باشد و **الب** سی و دو و برین قیاس تا آخر و هر جا که عدد نباشد صفری بر صورت گذارند پس مرکب اول علامت درجات و مرکب ثانی علامت عدد درجات و مرکب ثالث علامت دقایق در طول و عرض مقرر باز در بعضی مقطعات تفاوت صورت بر موضع معین که کاف چنین **ک** نون چنین **ن** جیم چنین **ج** بید است که در مخصوص حا و خا خود دخلی ندارد و صاد چنین **صـ** و انجا که مثلاً با ما مرکب شود باین شکل نویسند **صه** هر چند این بحث هم طولی دارد اما اینقدر لابد بوده **یمن** نام ولایتیست منسوب به یمن بن قطعن بن عابر بن شالخ بن هود بن ارفخشد بن سام یا چون بر یمین مکه واقع بااین اسم موسوم گشته اکثر ولایتش نزدیک بخط استوا است سام ع این ولایت را برای خود گزیده اولادش ساکن بودند تا نوبت به قحطان بن هود رسید و لایتی با خیر و برکت ست در و سالی چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعت بدو ماه رسد درختان بمیوه رسد درختان میوه دار در سالی دو بار بر دهند در و شهریست بارض عاد در آن تمثالیست بر صورت سواری چون ماههای حرام آید از آن تمثال آب شیرین ظهور یابد تا حوضها پر کنند و آذوقه تمام سال شود و چون ماههای حرام در آیند آب منقطع گردد هلاک قوم عاد در آن زمین بوده **ایضاً** در و شهریست که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود و در وقت غروب از مغرب بمشرق **ذکر ملوک** ملوک ما تقدم در مجلد اول مذکور شدند چون از متسبان خلفای بنو عباس غلامان حبشی آن ولایت را انتزاع نمودند از ایشان به آل زیاد رسید و بعد از آن

به بنی قطس و بنی طبا طبا قرار گرفت منصور بن فضل الکوفی از دعات اسماعیلیه بر مسند حکومت تکیه زده
پس در ست و عشرین واربعمائة بابو هاشم حسن بن عبدالرحمن نفس زکیه لقب و حمزه بن ابی هاشم از اشراف حمیریان
منسوب شد آنگاه در تسع و ثلثین واربعمائة ناصر بن حسین دیلمی دعوی امامت کرده چندی متصرف گشت
و بعد او در ست و خمسین واربعمائة علی بن محمد الصلیحی استیلا یافته مکه و مدینه را هم بضبط کشید از عقب وی
آل ذریع پس در اربع و خمسین و خمسمائة ملک ناصر الدین ابو الیبی وا از اولادش در ست و عشرین و ستمائة
به بنی رسول از امرای ایوب در سبع و عشرین و ثمانمائة به بنی غسان تا آنکه سلطان سلیم بن سلطان سلیمان
پاره آن زمین را گرفته و ولدش سلطان مراد در سال نهصد و هشتاد و دو مسخر کرده در دو دمانش ماند از
شهرهای یمن ست **زبید** طولش فدک عرضش بدی سام بن نوح آباد کرده **مخا** بندر قبر شیخ شاذلی
که قهوه خوردن اختراع اوست در و واقع **قفر** از ابنیه آصف بن برخیا **صنعا** قصر غمدان که در ذکر
ملوک یمن مذکور شد در و بوده انهار و اثمار در و بسیار و بیماری کم و هر شتر بیمار که بصحرا لیش گذرد بهتر شود
گندمش در یک غلاف دو دانه و آنجا چشمه ایست شب یمانی از و متکون گردد در تحفت اقلیم ست که
صفوان نام مردی در چهار فرسنگی صنعا باغی داشته قریب بدوازده میل که حاصل آن را براه خدا
ایثار می نماید پس از چند گاه پسر از آن عطیه باز آورده آتش سخط الهی در بر و بوم افتاده شجر آن باغ را
سقر گردانید و آن آتش در سه صد فرسنگ التهاب داشته چنانچه در اطراف آن طیور را مجال طیران و
وحوش را قدرت جولان نبوده تفصیل این تفسیر سوره نون نوشته اند **سبا** از ابنیه سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان صاحب عجایب البلدان گوید که در سبا بسبب لطافت آب و هوا مگس و پشه و عقرب
و مار و دیگر هوام نباشد **حضرموت** از شهرهای قدیم ست در مجمع الغرایب نوشته است که
در قدیم الایام ظرف سفالین در زیر زمینش یافته بودند در آن خوشه گندم بوده هر دانه قدر بیضه یکی از
مشایخ را پرسیدند گفت این حاصل زراعت جمعیت از امم ماضیه که پادشاهان ایشان و خود ایشان
متصف بصفات حمیده بودند قبر هود نبی آنجاست بعضی زمین این بلده را خارج اقالیم نوشتند در آنجا
آبیست که هر که بنوشد مخنث گردد ارم شداد که در ذکر سام مذکور شد ما بین صنعا و حضرموت بوده
عدن بنای عدن بن عدنان جد رسول کریم صلعم طولش عوبا عرضش یا آنا و در ازمنه سابقه نهایت
آبادانی داشته و پس آن آبادانی منتقل به مخا شده جبل نار آنجاست آتش علامت قیامت از آنجا بیرون

خواهد آمد بئر معطله که در قرآن مذکور است آنجاست و آن چاهی بوده که سلیمان دیوان را آنجا محبوس کرده بود
بحر عدن همان بحر قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند **قلزم** شهری بر کنار دریاست طولش صدها عرضش
کل **عُمّان** طولش فدها و عرضش ید ک بعضی عمان را داخل یمن شمرده‌اند مردمان آنجا ماسک مشک
مرد می‌اند و سکنهٔ آن سوی دریای عمان چنگال دراز دارند چو گرگ دهن چون شیر همه موی پوشیده
بانگ سگان کنند **درمیان** عمان و قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک افتاده آنرا جزیرة العرب خوانند
و اعراب بسیار در آنجا ساکن اند **گویند** اعراب در دویدن از اسپ تازی سبق برده اند **نقل** است
که مردی از اعراب برهنه شده غسل میکرد کسی بر اسپش سوار شده بدوانید اضطراب نکرده بتامل و تأنی
از آب برآمد و رخت بر بر کرده بدوید و سوار را رسید **ایضاً** جماعتی بحج میرفته در راه اعرابی دیدند که
آهوی زنده میفروخت خرید کردند چون هیچ زخمی نداشت پرسیدند چگونه گرفتی گفت بیک دویدن
اگر باور ندارید رها کنید تا باز بگیرم پس بخریدند و امتحان را رها کردند دویده بگرفت باز همان بها
خریده کباب ساختند و برا صلای خوردن نمودند یکبار دست دراز کرده تمامی را برداشته بدوید
قصدش کردند رو باز پس نموده گفت ای جماعت آنکه زنده از من جان نیافت مرده چگونه جان برد
قالع موضعی میان عمان و حضرموت است از عجائبش آنکه چون تاجر آن بگذرد و متوجه عمان شود آوازی
شنود که فلان ابن فلان با او متاع کذا بهای او چندین است چون از عمان برآید کسی بیاید از آن بخرد
هجر میان عمان و عدن است در ناحیه‌اش نسناس بسیار **مرویست** که شخصی وارد آنجا شده بسالار
ناحیه گفت مرا نسناس بنمای غلامی را اشاره کرده در حال جانوری زنده آورده نصف بدن سالم انسان
بیک پا و یک چشم دست در سینه بزبان تازی متکلم شخص مذکور را دیده گفت بخدا مرا فریاد رس رحم کرده
رها کرد چون باد از پیش رفت **زمار** شهری از حدود یمن است زنان آنجا نیکوروی نازک اندام سیاه چشم
سرخ و سفید روی باشند همواره بزنا مائل سفیدان آفاق قصد آن دیار کنند **وزنه** شهریست در حدود
یمن از دیوان بنا دارد بناهای عظیم در او باقی گویند بلقیس را با حضرت سلیمان آنجا ملاقات شده گویند در یمن
کوهیست معدن عقیق از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آن کوه اقرار بوحدانیت خدا و نبوت من کرده
از سنگش هر که انگشتری سازد بوی غمی نرسد و مال و فرزند و روزیش زیاده شود و دیگر احادیث درین باب بسیار اند
بلحاظ اطالت نیاورده **ایضاً** در حدود یمن کوهیست بر سر آن آب از هر طرف جاری اما پیش از آن که

بزمین باهون رسد سنگ میگردد وشب یمانی سفید همان ست گویند در ارضی از یمن گوری یافتند ودر وی میتی دیدند در دست انگشتری داشت سوراخش باندازه گنجایش سر آدمی بوده نزد عمر رض فرستادند نقلست در قابوس نامه از ابن هشام که یکباری در ولایت یمن قبری بواسطه ورود سیل ظاهر شد آنجا عورتی بود در گردن وی هفت گردن بند از زر در دست ها دستینه هفت و در بازو بازو بند هفت و در پا وغیره اندام هفت هفت زیور مکلل بجواهر قیمتی بوده صندوقچه پیشش مملو از اموال ولوحی بر بالین بر آن سطری چند نوشته آنکه من تاحیه بنت شعرم بوقت گرسنگی این جمله بکارم نیامده باید بر حال من رقت کنند و عبرت گیرند از مردش سهیل یعنی خواجه اویس قرنی ست رح منقول ست که فردای قیامت هفتاد فرشته بصورت وی آفریده شوند تا در آن میان از عرصات به بهشت رود چنانچه در دنیا کسی ندانستش در عقبی هم کسی باو پی نبرد ایضًا رسول ص فرمود دراتت من مردیست مراد را بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه ومضر در قیامت شفاعت بود آورده اند که آنحضرت صلعم در حین وفات فرمود مرقع من به اویس قرنی بدهید پس چون فاروق و مرتضی علی بعد از رحلت آن سرور بکوفه آمدند فاروق از اهل نجد پرسید که کسی از قرن هست جماعه حاضر آمد از وسراغش کرد گفتند نمیدانیم مگر یکی گفت اویس نامی دیوانه ایست در ویرانها خارج اطوار ابنای زمان شتربانی کند نانش دهیم با ما در خورد فاروق با یکی از اصحاب آنجا شد در نمازش یافت چون تمام کرد پیشش رفته آن سفیدی نور که رسول صلعم خبر داده بود در دستش دیده بوسید سلام آن سرور رسانیده مرقع داد و استدعای شفاعت امت نمود چند گام دور شده بسجده در افتاد و گفت الهی مرقع رسول تو نپوشم تا همه امت بخشیده نشود خطاب آمد بپوش چندین بخشیدم تکرار میکرد فاروق بیطاقت شده بر سرش رسید و گفت بپوش سر برداشته گفت نمی پوشیدم تا همه امت بخشیده نشود واکنون بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه ومضر بخشیده شوند فاروق آن شرف دیده پرسید کیست که این خلافت بگیرد فرمود بگذار تا هر که خواهد بردارد فاروق گفت چرا بدیدن رسول نیامدی گفت بلی فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود که روزی دندان مبارک شهید شده بود گفت بلی فرمود چرا متابعت نکردید دهان خود بکشود یکی دندان هم نداشت فرمود بگمان اینکه کدام دندان شهید شده باشد همه را کندم فاروق گفت دعا کن فرمود میگویم اللّٰهمّ اغفر للمؤمنین اگر سوئی بتو رسد والا گفت وصیتی کن فرمود خدا را میشناسی گفت بلی فرمود به که دیگری را شناسی گفت زیاده کن فرمود خدا ترا میداند گفت بلی فرمود بهتر که دیگر نداند فاروق رض

چیزی نذر نمود دست در گریبان انداخته دو درم برآورده فرمود این را از شتربانی دارم اگر قبول شوی
که این خورده زنده مانم و دیگری نیابم نگیرم آنگاه فرمود ریح کشیدی باز گرد که حاجت نزدیکست که من
بفکر زادم چون از آن بعد او را جای پدید آمد تا پدید شد دیگر کسی ندیدش مگر آخر عمر بموافقت علی رضی الله عنه
در صفین حرب کرده شهید شد **ابو عبد الله وهب** بصحبت عبد الله عباس و جمعی از
صحابه رسیده در تاریخ یافعی که از و منقول که بمطالعه هفتاد و دو از کتب الهی فائز شدم **شیخ محمد** از شیخ نجیب الدین
علی برغش در نفحات مذکور که شیخ شهاب الدین یکی از خادمان را گفت بیرون خانقاه رو و هر که بینی بیار مردی غریب
آورده شیخ دیده گفت ای شیخ محمد نزدیک آی که بوی آشنا داری پس بپهلوی خود نشانده با یکدیگر
در سر سخنان گفتند **شیخ عیسی هناز** در نفحات ست که روزی بر فاحشه گذشته گفت شب پیشت آیم
در خانه او رفته دو رکعت نماز گزارد و برنشد فاحشه توبه کرده بپای شیخ افتاد یکی از درویشان نکاحش فرمود و طعام ولیمه را
عصیده ساخت روغن نبود امیری حریف آن زن باستهزا دو شیشه خمر فرستاد که اینک روغن اینها را
فشانده شیشها را بر عصیده ریخته خوردند روغنی صافی شده بود امیر آنرا شنیده آمده توبه کرد و مرید گردید
شیخ عبد الغیث جمیل ابتدا قطاع الطریقی کردی روزی منتظر قافله بود از غیب شنید یا صاحب
العین علیک عین در وی اثر کرده نزد شیخ ابن فلح یمنی تهذیب اخلاق کرده هیزم از صحرا آوردی **گویند**
روزی شیری را دید که درازگوشی را کشته هیزم بر او بار کرده بشهر آورد **شیخ سعید حداد** صاحب مقامات
علیه است در بازار عدن به بیع و شری مشغول میبود وقت احتضار فرمود بعد من بسه روز آنجا که جمع شوید مرغی سبز
بیاید بر سر هر که نشیند جانشین منست آن مرغ بر سر مردی جو هر نام که وقتی بنده کسی بود نشسته او رفته شد آنچه شد
احمد بن الجعد از متوکلان بوده روزی بزیارت کوهستان می شد در راه بشیخ سعید رسید خواست
با او براه مرافقت کند و بعده فسخ نموده شیخ احمد از زیارت برگشته بشیخ سعید رسید و گفت بر تو حقی دارم
که آن وقت متوجه شده برگشتی شیخ سعید گفت هیچ حقی نداری شیخ احمد گفت برخیز و انصاف ده گفت هر که مارا خیزاند
او را بنشانیم قضارا شیخ احمد مقعد شده برجا ماند و شیخ سعید مبتلا بمرضی گردید که تمام اعضای خود را می کند و می برید
تا بحق رسید **سلجماسه** شهر بزرگ در جنوب و مغرب از اقلیم اول بعضی سلجماسه نویسند و از اقلیم دوم شمارند
نهری عظیم دارد بر کنار نهر بساتین و نخلستان بسیار اراضی که در آن زراعت می شود هر جانب دوازده فرسنگ
بقدر خرج زراعت کنند که زیادت را کسی نمیخرد مردمش اکثر متمول باشند **بلاد حبشه** یا انکه دار الملک وغیره

خریده وقف لولیان کنند و آنرا داخل سخاوت دانند **قغاره** شهریست بزرگ نزدیک بمحیط دیوارها از سنگ درها از قطعه های نمک که بجلد حیوانات پوشیده اند زمینش همه شوره باغ و زراعت نه دارد عجب آنکه چاهش آب شیرین دهد **تنکر** شهریست بزرگ سکانش بعضی مسلم بعضی کافر مسلمانان با جامه های دراز باشند آنجا حیوانیست که از پوستش سپر سازند آهن بر و اصلا کار نکند **تانه** بلده نامی از بلاد هند واقع ساحل دریا **سرانديپ** جزیره از بحر هندست صاحب عجایب البلدان آورده که در جوار او درختی ست که هر شب وقت سپیده دم ورقی از آن بیفتد که در یک صفحه کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و بر صفحه دیگر آیتی از قرآن مثبت باشد ملک آن ملک آنرا ضبط نموده بر سر برد که بکار برد صحت یابد در مجمع الغرائب نوشته که سرانديپ شهری بزرگست هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ متضمن هشتاد محلات معدن یاقوت سرخ و زرد و سبز و معدن طلا و نقره و الماس و بلور آنجاست که ذهولی در وست که نزول آدم علیه السلام بر او واقع شده و اثر قدم آدم در سنگ فرو رفته هر روز در آن کوه باران بارد تا اثر قدم شسته شود و هم بر سر کوهش بئریست معروف به بئر سرانديپ هر کس در قعرش نگاه کند سنگی مانند تیر بر رویش خورد جمعی گویند که آنجا مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام ست **جابلسا** شهریست در نهایت مشرق از ابن عباس رض روایت است که اهل جابلسا از اولاد ثمود اند از بخت نصر گریخته آنجا ساکن شده بودند و روایت دیگر از علی در ذکر جابلقا مذکور شود

مقاله ثانی مشتمل بر ذکر بعض بلاد اقلیم ثانی که به مشتری منسوبست

مبدا این اقلیم موضعی ست که عرض او بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز او سیزده ساعت و ربعی **مساحت** سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش و ثلث فرسنگی ست ابتدای این از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سرانديپ بگذرد و پس شمال بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کرمان بگذرد و بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و از آنجا قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد سلطانیه گذرد و به ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود طولش تا جزایر خالدات که بر اقصای مغرب واقع سه هزار یکصد چهل فرسنگ عرضش یکصد و سی و پنج تا خط استوا شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت باشد بذکر برخی شهر می پردازد **مکه معظمه** طولش عزی عرضش کام بهم عبارت از بلده و بیا بقعه بیت الله و بعضی آورده اند که مکه مکیدن را گویند چون آنجا آب کم بود و بچه اش در مکیدن

شیر مبالغه کرده باین نام موسوم شده و ویرا ام القری گویند که زمین از تحت او گسترانیدند پس اصل ارض باشد **مروی** ست
از ابن عباس رضی الله عنه که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود باد را فرمان شد تا خود را بر آب زد آب در
حرکت آمد از قدرت بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظهور یافته آن قبه از حرکت نمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد اول جبال
که آفریده شد کوه ابوقبیس بوده زمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را از جهت ترفیع و انفراد آن
کعبه نامیده اند چه هر بنای که مرتفع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه خوانند در زبدة القلوب گوید که هیچ مرغی بالای آن طیران نکند
گویند خانه کعبه ده نوبت بنا شده **اول** برای ملائکه زمین بمقابله بیت المعمور که برای ملائکه افلاک ست بعد
از چهل سال از بیت المعمور **دوم** بنای آدم علیه السلام بعد دو هزار سال بر بنای اول **سیوم** در زمان
شیث علیه السلام و آن تا طوفان نوح علیه السلام باقی بود **چهارم** بنای ابراهیم **پنجم** بنای جرهم **ششم** بنای عمالقه
هفتم بنای قصی و کلاب **هشتم** بنای قریش اینها ارتفاع خانه نه گز از بنای ابراهیم زیاده کردند در آنوقت آن سرور صلعم
بیست و پنجساله یا سی و پنجساله بود **نهم** بنای عبدالله بن زبیر که چون بدست حصین چنانچه مذکور شد از منجنیق شکست در
ارکان راه یافته بود بقرار عهد ابراهیم بنا کرده **دهم** بنای حجاج بنوع جاهلیت **مردم** نیک آنجا را که احاطه توانند کرد
بچند نفر اکتفا سپرده **ابو خادم** از بزرگان تابعین ست بسیاری از صحابه را یافته سخنش را کلید مشکلها میگفتند
گفت اندکی از دنیا ترا مشغول دارد از بسیار چیز آخرت **گفت** در روزگاری افتادی که بقول از فعل راضی شده
و بعلم از عمل خرسند گشته پس در میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده **ابوالولید عبدالملک**
بن **عبدالعزیز** از مشاهیر علمای زمان باعتقاد بعضی اول او در اسلام تصنیف کرده فوتش خمسین مائة
عمر بن عثمان الصوفی استاد منصور حلاج **گویند** روزی منصور را دید که چیزی مینویسد پرسید
گفت چیزی می نویسم تا با قرآن مقابل نمایم بد دعا کرده از خود مهجور گردانید هر چه بوی رسید اثر آن دعا شمردند
قیل عمر روزی ترجمه گنجنامه نوشته در زیر مصلی گذاشته به طهارت رفته بود این را برگرفت و ویرا در متوضی
خبر شد بر آمد گفت این کاغذ را آنکه برداشت دستش بریده بر دارش کنند و بسوزند آخر چنان شد
گفت صبر ایستادن بود با خدا و گرفتن بلا بخوشی و آسانی **ابوطالب محمد بن علی** صاحب قوت القلوب
در دقایق تصنیفی بدان لطافت نوشته نشده **العمید فخرالدین تاج الافاضل خالد بن ربیع**
از افاضل جهان و اعیان خراسان در فصاحت وحید دوران بوده ابوالمظفر ابراهیم در زمان دولت
آل ناصر ریاض فصاحت از غمام طبعش ریان بوده **مدینه طیبه** طولش مدک عرضش که تا یا کهح در ازمنه

سابقه یثرب نام داشت رسول صلعم مدینه اسمش خوانده گویند تبع بن حسان بن ودیع که
بعد بخت نصر ضابط عادل عرب و روم و عجم و ترکستان و هند و ستان بوده قبل حسان بن تبع الاصغر
آخرین تبابعه یمن سوی حجاز آمده بزمین یثرب رسیده چهار صد حکما که گروگی شاسول نام حکیم بود حاضر
خدمتش بودند اینجا از خدمتش وداع خواستند گفت چرا گفتند این زمین هجرت گاه نبی آخر الزمان ست
سکونت در آن میورزیم تا شرف انسلاک اسمش دریابیم و در هوای او جان دهیم دوات قلم طلبیده
کاغذ بدست گرفت و نوشت بسم الله الرحمن الرحيم منکه فلان بن فلانم بدین محمد و کتاب
او و کتاب همه پیغمبران ایمان آوردم و امیدوار شفاعت اویم و در سلک امت احمدیش منسلک شدم
پس کاغذ بشاسول داده که باولاد وصیت کند تا آن جناب رسانند و چهار صد کنیزک را بخدمت حکیمان داده به
توالد و تناسل ایشان اکثر آبادی مدینه شد گویند بعد از بست و یک پشت از شاسول بمدت
هزار و پنجاه و شش سال ایوب انصاری رض در وقتی که نام محمد شهرت یافته آن نامه را بدست مردی هلال نام
بمکه فرستاد در آن حین حضرت صلعم بصحرائی بود از دور هلال را دیده ندائی زد که ای هلال نامه را بمن ده هلال
گفت کدام نامه و نام تو چیست فرمود نام من محمد نبی آخر الزمان و نامه فلان بن فلان هلال گفت تو
جادوگری یا منجم فرمود نبی ام جبرئیل مرا خبر داده پس نامه را گرفته و به ابوبکر داد چون بخواند حضرت بگریست
و فرمود آرزومند دیدار برادرانم ابوبکر گفت ما برادرتیم فرمود شما یاران ید برادران کسانی اند که نادیده ایمان آورند در
شوق جان داده اند طوبی لهم و حسن مآب مرویست در مناقب مرتضوی از احسن الکبار
که در زمانه خلیفه ثانی در مدینه طفلی متولد شده با دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست
و در اعضای اسفلی کمی و زیادتی نداشته پدرش مرد تاجر بود چون درگذشت در میان وارثان اختلاف افتاد در آن
که او را دو حصه دهند یا یک بعد گنگاشکرده بدار الشرع انهاکردند خلیفه ثانی رض مفوض برای علی فرمود آنحضرت فرمود
معاینه کنید که اگر خواب و بیداری و خموشی و گفتار و گریه و خنده هر دو در آن واحد باشند بدانید که یک کس را خدا تعالی
برین رنگ آفریده و اگر این تقاضا مختلف بینید دو کس اند آخر بعد تحقیق یک کس جایز یافته گویند در آخر الزمان جمعی از ملائکه
موکل باشند که حراست مدینه کنند و از در آمدن دجال را مانع آیند دجال بر تمام روی زمین گذرد مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
مرویست در حدیث مسلم که خروج دجال از جانب مشرق باشد بقصد مدینه در پس جبل احد آید ملائکه رویش جانب
شام گردانند تا در شام رفته هلاک گردد کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف عبد الحق دهلوی گویند

ولید بن عبدالملک بقیصر روم نوشته از و طلب صناع نموده که مسجد رسول بنا کند وی چهل کس صناع روم و چهل کس از صناع قبط با چهل هزار مثقال طلا فرستاده مسجد را عمارت کردند اساس دیوار از سنگ نمودند و اسطوانات از سنگهای مدور ترتیب داده در میان مسجد ستونها از آهن در آوردند و سنگها را در زیر آن محکم کردند مسقف منقش بطلا ساختند و روی دیوارها از زمین تا یک قد بورق نقره گرفتند و منبر آنحضرت را بمنبر دیگر پوشیدند آنجا چاهی ست مسمی به بئر بضاعه گویند هر مریضی که از آب آن غسل کند شفا یابد **مرویست** در جذب القلوب از جمله غرائب امور و عجائب حادثات که داخل معجزات آن سرور است در سبع و خمسین و خمسمائة سلطان شهید محمود زنگی بخواب دیده که آن سرور صلعم فرمودند و در باب از شر این دو شخص وا رهان او بعد از آن شب با بست نفر از خواص سوار شده در شانزده روز از شام بمدینه رسید هر چند جست نیافت آخر صلای عام داد که هر که بیاید اکرام یابد همه آمدند مگر صورت آن دو شخص که بخواب دیده ندیده گفت کسی باقی هست گفتند دو شخص مغربی اند که از گوشه برون نیایند بطلبید همان دو کس دید ایشان در رباطی سکونت داشتند که در جهت قبله حجره شریفه بود خود آنجا شده دید که مصحف مجید بر طاق نهاده و حصیری در محل خواب افتاده چون حصیر برداشتند سردابه ظاهر شد که بصورت قبر نبی حفر نمودند بعد تهدید ظاهر کردند که ما دو نصرانی را نصاری فرستاده اند که با جسد مبارک گستاخی کنیم **مرویست** در شبی که نقب قریب قبر مبارک رسانیدند باران بسیار و رعد و برق و زلزلهٔ عظیم شد و سلطان همان شب رسید آن دو ملعون را کشته سوختند و گرداگرد قبر مبارک کنده تا آب رسانیده برصاص مذاب پر کردند تا مجال وصول بآن موضع متعذر باشد **ایضاً** محب طبری در ریاض نظره آورده که قومی از رفضه حلب امیر مدینه را بامداد فریفتند تا شیخین رض را از جوار آنحضرت برون آرند امیر بواب را گفت این جماعه را شب در وا کن و بگذار تا هر چه خواهند بکنند چهل مرد با آلات حفر و هدم آمده بر باب السلام در زدند بواب در بگشود هنوز محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامی ایشان با همه آلات نزد عمودی که قریب محراب عثمانی ست زمین فرو برد امیر منتظر بود بواب آمده حال را گفت امیر آمده دید هنوز اثر خسف و بعضی ملابس آن ملاعین باقی بود طبری نسبت این حکایت به ثقات کرده و بعضی مورخین دیگر نیز نقل کردند چنانچه در تاریخ سمهودی مذکور **مرویست** از عجایب البلدان که هر که آنجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر از دیگر جاها بود و هرگز طاعون در آنجا نباشد ذکر مردمش از صحابه که بیرون از شمار اند موجب اطالت دیده بچند نفر عظیم مشهور تبرک جسته **سعد بن عباده** رض از کمل عباد و زهاد بوده وقت فوتش جبرئیل علیه السلام آمد که ابواب سماوات بروی مفتوح و عرش رحمان در اهتزاز آمده **ابوایوب انصاری** از رؤسای آن بلده در سال اول هجرت آنحضرت هفت ماه در خانه بسر بردند **قیس بن سعد بن عباده** رض از سادات طلس عرب بوده

و آنها چهار نفر اند قیس بن سعد و عبد الله بن زبیر و احنف بن قیس و شریح قاضی طلس بعرف عرب کسی ست
که در رویش اصلا موی نباشد از منتسبان جناب شاه ولایت پناه علیؑ بوده **جابر بن عبد الله السلمی**
از جملهٔ کبار صحابهٔ سید ابرار و اجلهٔ احباب حیدر کرار ست **حسان بن ثابت** از جملهٔ اخیار انصار مداح جناب
رسالت پناه آن سرور در شانش فرموده اللهم ایده بروح القدس **مسطور ست** در مدار الافاضل تحت اسم حسان بن
ثابت که جناب ختم المرسلینؐ در شب معراج خانهٔ دیده بی در و روزن از یاقوت احمر جبرئیلؑ را پرسید گفت این خزانهٔ شعرای امت
تست که کلید او زبانهای شعرا باشد فرمود یک معنی از آن معانی معلوم من گردان که تحفه برم جبرئیلؑ همچنان کرد پس چون بعالم سفلی آمد
حسان قصیده در مدح آورده آن معنی در اول قصیده درج بود آنسرور احترامش بسیار فرموده حقیقت بمردم ظاهر نمود
ابو سعید بن المسیب المخزومی از فقهای سبعه مدینه و با عبد الله عباس و عبد الله عمر و زید بن ثابت
و سعد وقاص مصاحبت کرده امام زین العابدینؑ فرموده که سعید بن المسیب اعلم الناس لما تقدمه من الآثار و افضلهم فی
رایه چهل حج گزارده پنجاه سال تکبیر اولی و صف اول نشسته سی سال پیش از اذان بمسجد آمده عبد الملک در ایام ایالت
دخترش خواست تن نداد در زمستان شدید آب سرد بروی ریخته تازیانه زد راضی نشده آخر با کثیر بن مطلب که از جملهٔ
طلبهٔ علوم و فقیه بود بدو درم یا سه درم عقد بست **ابو عبد الله بن محمد بن عمر بن واقد الاسلمی** از مشاهیر
علماست در هر باب تصانیف دارد کتاب الردة در ذکر ارتداد قبل عرب از آن جمله است گفت ما سه کس بهم
دوست بودیم یکی از آنجمله هاشمی بوده افلاس بر من غلو آورده ایام عید رسید مادر فرزندان گفت ما در شدت فقر صبر توانیم کرد
لیکن تحمل بینوای اطفال نداریم ابنای جنس ایشان اثواب الوان پوشند و این بیچارگان با جامهای دریده خواهند بود
اگر میتوانی تدبیری کن این سخن در من تأثیری کرده بدوست هاشمی دو کلمه نوشتم کیسهٔ سربمهر فرستاده آرنده گفت
هزار درم ست اتفاقاً سر آن نگشاده بودم که از دوست دیگر رقعه بمضمون رقعهٔ من رسید کیسه را سربمهر باو فرستادم
و از شرمندگی فرزندان بخانه نرفتم و آن شب در مسجد بسر بردم روز دیگر هاشمی کیسه سربمهر را پیش من آورده گفت
بگو وجهی که بتو فرستاده بودم چه کردی من صورت واقعه را گفتم دوست هاشمی گفت مرا نیز جز این زر چیزی نبوده چون
بر تو فرستادم اخراجات لابدی خود گلوگیر بود لاجرم بدوست سیوم رقعه نوشتم او این را فرستاده آنگاه آن
دوست سیوم را طلبیده بعد از اخراج یکصد درم که در وجه ملبوسات اطفالم بسند بود آن مبلغ را بثلث تقسیم نمودیم
تمثیل در بعضی تفاسیر مسطور که یکی از اصحابؐ خوشهٔ خرما بهدیه رسیده وی آنرا هدیه بار دیگر کرد از اتفاق او بدیه
دیگر نمود همچنین تا بهفت کس رسید باز پیش شخص اول آمد این صداقت و صفا مقبول جناب کبریا گردیده آیهٔ کریمه

یؤثرون علی انفسہم ولو کان بہم خصاصہ نازل شد **ہم ازوست** گ گفت معلومات محفوظات من زیاده از
کتب من غیبت وکتب من یکصد وبیست شتر بارست فوتش سبع ومائتین **محمد بن اسحٰق** اول از
متصدی تالیف کتب سیر گشت فوتش احدی وخمسین ومائة **ربیعۃ ابن ابی عبد الرحمن** فقیه مدینه
وصحبت بسیار صحابه دیده روزی مجلس نهاده سخن میگفت اعرابی آمده ایستاد پنداشت او را سخن خوش آمده
گفت یا اعرابی نزد شما بلاغت چیست گفت ایجاز با صابت معنی گفت گران زبانی چیست گفت آنچه امروز در تو
می بینم **یمامه** منسوب به یمامه بنت مره طولش قبل عرضش الحها خدمتگاری در آن ولایت بسبب
کثرت حسن صد هزار دینار می ارزد از عجائبش گندم طاساری ست که آنرا بیضاء الیمامه گویند از غایت سنگینی بعد فرود شدند
از مردمش **جریر بن عطیہ** از مشاهیر شعرای عرب کنیت او ابوجریره فوتش اثنا عشر ومائة **فرزدق** هشام نام
کنیت ابو فراس پدرش را مالک بن صعصعۂ تیمی گفتندی وصعصعه در جاهلیت بغایت عظیم القدر بود
اول از قبیله او ایمان آورده ابن عبد البر در کتاب استیعاب ویرا صحابه شمرده فرزدق عالی همت صاحب احتشام
بود مردم با حترام بوی سلوک کردندی **گویند** وقتی که تمیم بن زید از جانب حجاج سفر ایالت سند شد وبه بصره
حکم جمع سپاه آورده پسر پیرزالی جنین نام در لشکرش افتاده فرزدق بخاطر پیرزال سفارش خلاصی آن پسر بوی
نوشت تمیم سیصد نفر بسوم بآن اسم رها کرده **مرویست** در حبیب السیر که هشام بن عبد الملک در ایام
ایالت پدر با برادرش ولید بحج آمده از انبوهی خلق استلام حجرش میسر نمیشد در خلال حال امام زین العابدین پیدا شده
خلائق بجبر در جوع آنحضرت سر راه گذاشتند ونیاز بجا آوردند یکی از اهل شام هشام را پرسید که این کیست که از خوف آن
مبادا اهل شام مائل امام شوند تجاهل کرده فرزدق حاضر بود قصیدۂ غرا در منقبت برخواند هشام برآشفته حبسش کرد
امام ده هزار درم صله اش فرستاد او نمیگرفت که نه بجهت صله گفته ام خاص محبت بوده آخر امام رضی اللہ عنه
فرمود صلات نزد خداست ما اهل بیت داده را باز نستانیم پس بگرفت **مرویست** در فصل الخطاب که اگر
فرزدق را بدرگاه حق غیر این عملی نباشد به بهشت میرود **مرویست** در کتاب کامل که روزی حسن بصری رح
وفرزدق بجنازۂ میتی حاضر شدند فرزدق گفت میدانی مردمان چه میگویند که این جنازه بهترین مردم وبدترین
مردم حاضر اند حسن فرمود حاشا که من در بهترین مردم باشم وتو بدترین مردم باشی لیکن از برای این روز چه
آماده ساختهٔ گفت شصت سال ست که کلمه طیبه ورد دارم بعد فوتش دیدند گفت ببرکت ورد کلمه
نجات شد وی بسن صد سالگی در اثنی عشر ومائة فوت کرده قصیر القامت حقیر الجثه بود از آن بفرزدق که

بمعنی ریزه است از هر چیز اشتهار یافته **گویند** روی پر شکنج داشت شخصی بهزل گفتش شکنجهای رویت بقعر جهای عمیق ست می ماند گفت فرج ما درت را ملاحظه نما که کدام پر شکنج تر ست زر فا که مذکور شد و نمرود و چندی از فراعنه مصر از یمامه نوشتند و مسیلمهٔ کذاب هم آنجا بوده **افریقیه** شهری طویل عریض بار و س از سنگ مرمر بوده از غایت خوشی آنرا بهشت روی زمین میخوانند در یکی از بلاد افریقیه قومی را در معرفت اقدام مهارت تمام ست بمرتبهٔ که اثر غریب را از متوطن و زن را از مرد و بنده را از آزاد باز شناسند **کذا** ر ولاتیست در جبال افریقیه با آنکه بعضش داخل اقلیم سیوم گفتند اینجا بمناسبت ولایت مرقوم شده در مجمع الغرائب آورده که هر که یک من گندم در آن ولایت کارد پنجصد حاصل برد مجرب ست **فاس** شهری بزرگ در بلاد بربر قصبهٔ طنجه طولش یح تا عرضش لب با سیزده دروازه دارد بر جانب غربی آن شهری که هزار طاحونه درو دائر ست و بر داخل شهر سفیدهٔ بر در هر بستانی چشمهٔ آبی گویند آن شهر در عالم بیمثلست در مجمع الغرائب آورده که در حدود بربر طاحونه مربعی ست در آن مردی مثل درخت خوابیده هر دستی چون ستونی هر کرا تب آید در آن خانه رود تب او زائل شود و هر جا که در باافتد خاک این گور برند و بام مرتفع گردد **تبت** ولایتی معروف میان هند و چین مردمش همیشه شادان و فرحناک اند آهوی مشک آنجا باشد معدن کبریت احمر هم دروست گویند آنجا کوهی ست هر که از و بگذرد ضیق النفس پیدا کند پس مرد یا گنگ شود و هم در و کوهی ست که اگر یک فریاد در و کنند چندان باران بارد که سیلها روان گردد **هرموز** از امهات بحر فارس ست طولش صب تا عرضش له تا آردشیر بابکان بنا کرده چون در زد ان خرابش کردند ملک قطب الدین بندر جرون که ثانی الحال بهرموز موسوم شد متوطن گردیده در مجمع الانساب آمده که ایاز نام ترکی از غلامان امیر محمود قلاقی بندر جرون را دار الملک کرده و در زمان سلطان شهاب الدین بن سلغرشاه که معاصر سلطان یعقوب بوده بامداد رئیس نور الدین هرموز بتصرف فرنگیان کوره آمده و اهل هرموز به بندر کشم گریخت فرنگیان بشرط آنکه زکوة سه حصه فرنگیان و یکحصه هرموزیان را باشد سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان توران شاه که در آن ولا به سلطنت برداشته بودند آورده در هرموز نشاندند از آن زمان ملوک آنجا در غایت بیچارگی مانند نسب شان بملک محمود قلاقی می پیوندد هم در مجمع الانساب ست که چون سلطان شهاب الدین آخرین سلاطین هرموز بغایت بی کار آنجا شد ملک رکن الدین بدست خاتونش زهر داده در سال ششصد و چهل و هفت بی منازعی هرموز را مستقر گشته پس بیس و بحرین و جلفار را نیز اضافه کرده سی سال حکومت کردند از مردمش **رئیس نور الدین** بفصاحت بیان و طلاقت لسان بر اقران رجحان داشته گاهی بشعر هم پرداختی فهمش خالی از فهمی نبوده شعر نیکو می گفت

قطیف بحرین طولش عدنا و عرضش لدنا و لحصا طولش فح نا عرضش له نا هر دو سند داخل اقلیم دویمند مخفی نماند که ممالکت هندوستان مشترکست میان اقلیم اول و دویم و سیوم و چهارم و چون دکن و گجرات و دیگر ولایات داخل اقلیم دویمند ازان ولایات بیان نموده باقی را در تحت هر اقلیمی که بدان تعلق وارد مذکور خواهد کرد

دکن ولایتی ست نزه و با طراوت از سلاطین دهلی سلطان علاء الدین خلجی براو مستولی شده دیگر با توابع تا زمان سلطان محمد تغلق بسلاطین دهلی داشته در آخر ایام تغلق حسن کانگویه از جمله ملازمانش استیلا آورده خود را سلطان علاء الدین خواند تا آنگاه که هفصد و چهل و هشت بود تا هزار و یکسال بعضی در گلبرگه و برخی در بیدر و جمعی در احمدنگر و چندی در تلنگ و قومی در برار ملک راندند.......

طبقهٔ اول ملوک گلبرگه شریف بهمنیه - اول علاء الدین حسن

در عیون التاریخ به بهمن بن اسفندیار رسانیده لهذا به بهمنی ملقب اند بعد از رحلت سلطان محمد شاه گلبرگه را حسن آباد نام نهاده دار الملک ساخت و پس از بست سال قبل یازده سال پس هفصد و پنجاه و نه درگذشته بعد پسرش سلطان محمد شاه قائم مقامش شده بعد هژده سال و هفت ماه پسرش مجاهد شاه و بعد یک سال و یک ماه و نه روز داؤد شاه محمود لقب بعد یک ماه و سه روز سلطان محمد شاه بن محمود بن علاء الدین حسن شاه بعد نوزده سال سلطان غیاث الدین بن محمد شاه دو ماه بعد سلطان شمس الدین بسعی تغلچی غلام در هفصد و نود و نه بحکومت نشست یک ماه و بیست روز حکم راند بعد فیروز شاه در سال هشتصد هجریه متمکن گردیده با رای بیجانگر بر کنار دریا بمصاف روبرو شده قاضی سراج الدین که یکی از مخصوصانش بود در حیله زده با چندی اقارب بلباس مغنیان عبور کرده در لشکر رای رفت و در خلا کار رای و سردارانش تمام ساخت مدت حکومتش بیست و پنجسال بعد احمد شاه بن داؤد شاه بتاریخ هشتصد و بیست و پنج بسلطنت نشست و دوازده سال و چند ماه بود بعد پسرش سلطان علاء الدین بسریر نشست بامرش هزار و دویست سید صحیح النسب شهید شد گویند او خود خطبه خواندی و خود را باین القاب ستودی که السلطان العالم الحلیم الکریم الرؤف علی عباد الله الغنی علاء الدنیا والدین احمد شاه بن احمد شاه الولی البهمنی شخصی روزی در اثنای خطبه خواندنش برخاسته گفت والله انت کذاب تقتل الذریة الطاهرة و تتکلم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین

خجل شده فرود آمده و بآن غم بیمار شده عنقریب در نهصد و شصت بعد بیست و سه سال و نه ماه حکومت در گذشت
بعده همایون شاه بسلطنت برآمده چون بشبه گرفت بر عروس را با مرش گرفته می بردند تا پس از رفع بکارت رد کرد
آخر بدست غلامی بچوب کارش تمام شد نظیری گفته **شعر** همایون شاه مردود و خوش گشت ؛ تعالی الله
زهی مرگ همایون ؛ جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش ؛ هم از ذوق جهان آید برون ؛ **بعده** در نهصد و
شصت و پنج پسرش نظام شاه در هشت سالگی شاه شد و در نهصد و شصت و هفت فوت گردید **بعده** برادرش
محمد شاه نوزده سال و چهار و نیم ماه خرابی دکن تاریخ فوت وی ست **بعده** سلطان محمود پسرش سی و هفت سال
و نسق وی درست نبوده جز اسمی نداشت **بعده** سلطان احمد دو سال **بعده** علاء الدین محمود ولد او
بعده ولی الله بن محمود یک سال **بعده** کلیم الله و این آخرین آن دو دمانست پس امرا بمصادقت همدیگر هر یک هر جا کامروا بوده

طایفهٔ ثانی

طایفهٔ بریدیه هفت کس **اول** ملک قاسم برید در قلعهٔ او سه و قندهار او دکیر خطبه بنام خود خواند حکومتش
دوازده سال **بعده** امیر برید بن قاسم چهل سال **بعده** علی برید چهل و پنجسال **بعده** پسرش
هفت سال **بعده** قاسم برید سه سال **بعده** شخصی دیگر از نیها چهار سال **بعده** امیر بریدیه **طایفهٔ ثالث**
عماد شاهیه و ابرار چهار کس **اول** فتح الله عماد الملک در سال هشتصد و هفتاد خطبه بنام خود کرده **بعده** عماد الدین
پسرش **بعده** عماد الملک پسرش **بعده** برهان عماد الملک **طایفهٔ رابع** عماد الملکیه یازده تن **اول**
نظام الملک بحری حکومتش استقلال نداشت **بعده** احمد نظام الملک بن نظام الملک بحری قریب چهل سال
احمد نگر از وست **بعده** برهان نظام الملک بن احمد چهل و هشت سال **بعده** حسین نظام الملک بن برهان سیزده سال
بعده مرتضی نظام الملک بن حسین قریب بیست و شش سال **بعده** حسین نظام الملک بن مرتضی یکسال **بعده** اسمعیل
بن برهان دو سال **بعده** برهان نظام الملک بن حسین چهار سال ساقی نامهٔ ظهوری بنام اوست **بعده** ابراهیم نظام الملک
بن برهان پنجسال **بعده** احمد نظام الملک هشت ماه **بعده** بهادر نظام الملک بن ابراهیم **طایفهٔ پنجم عادل خانیه**
هفت تن **اول** یوسف عادل خان **بعده** اسمعیل عادل خان بن یوسف بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادلخان
ابن اسمعیل بیست و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن ابراهیم بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادل خان بن طهماسب زیاده
از چهل و پنجسال **بعده** محمد عادل خان سی و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن محمد **طایفهٔ ششم**
قطب الملکیه شش تن **اول** قطب الملک سلطان قلی همدانی بیست و چهار سال **بعده** جمشید قطب الدین

بن قطب الملک ہفت سال بعده ابراہیم قطب الملک برادرش بیست و پنج سال بعده
محمد قلی قطب الملک بن ابراہیم سی سال بعده سلطان محمد بیست سال و کسری بعده عبد اللہ قطب
الملک گویند ملوک دکن را ہمیشہ بسلاطین صفویہ اعتقاد بود و خطبہ بنام شان میخواندند احمد انگر
احمد نظام الملک بن نظام الملک از طبقہ عماد الملکیہ آباد کرده بحسب آب و ہوا ممتاز شہرہای دکن است
تنبیہ از شہرہای نامی دکن سکنہ اش صنعت نساجی خوب تتبع کرده اند از مردمش قاضی عبد الوہاب در علم
فقہ و اصول مہارت تمام داشتہ در عہد فردوس آشیانی خدمت قضای قصبہ سونگی تنبہ کہ مولد وی است
داشتہ وقتی کہ عالمگیر بانتظام صوبہ دکن مامور بود قاضی مذکور بخدمتش شتافتہ رعایت و احترام
یافت پس از ابتدای جلوس عالمگیر قضای عسکر یافتہ میر ہاشم مضمون تخلص کاہی شربی تخلص میکرد
شاگرد میر معز موسوی خان بوده میرزا عبد القادر بیدل اصل پٹنہ در شاہجہان آباد توطن گرفتہ از اکابر شعرای
متاخرین است در سن ثلث و ثلثین و مائۃ و الف در گذشتہ کلیاتش قریب صد ہزار بیت است از منثوراتش
چہار عنصر بغایت مشہور دولت آباد در قدیم بدیوگیر مشہور در سال ہزار و چہل و دو ہجری مطابق ششم
جلوس شاہجہانی فتح خان ولد عنبر حبشی بعد از فراوان محاربات بتدابیر صائبہ خانخانان و تردد ات
شائستہ نصرتخان مقالید قلعہ با ولیای دولت ابد مدت داد ند ارتفاع اساسش باشرفات چہار دو
گز و عرض ده گز قطعہ سنگیست دور آن با آب رسانیده چنان ملساتر اشیده اند کہ گذر مور بران دشوار
دورش ہنر ار گز شرعی و ہمہ ارتفاعش صد و چہل زراع و بگردش خندق بعرض چہل زراع و عمق خندق
سی زراع درون خارا حفر کرده و اندرون کوه راہی تاریک پر پیچ و تاب چون راه منار کہ در روز روشن
بی چراغ پی بآن نتوان برد و ران زینہا از سنگ تراشیده اند و مابین کوه دروازه آہنی و درازی صد ذراع آن
راه در آمده کہ بوقت کار آتش افروزند گرم کنند تا پرنده نتواند پرید گویند در سال نہم جلوس وقتی
کہ شاہجہان آباد از دولت آباد عزیمت دار الخلافت داشتند معتمد خان مولف اقبالنامہ جہانگیری
کہ خدمت بخشیگری آنجا داشت نہ سال دختر زیبا منظر باپسر عجیب پیکر از نظر گذرانید کہ در دو نیم سالگی
پستان بر آورده بود و در ہفت سالگی بی شوہر حاملہ گردیده و در ہشت سالگی پسر زائیده
از مردمش میرزا اکبر دولت آبادی شاعر متین بوده و دو مثنوی در سلک نظم کشیده شیخ عبد السلام
بیانی تخلص شاعر نامی آنجاست جونیر شہری معروف از دکن است جیول بر ساحل بحر عمان

بندر گزیده است تلنگانه ولایتی معمور است گلکنده مستثنی از جمیع شهرهای دکن همه
دکن سیصد و شصت قلعه بی نظیر دارد کلیانی از امهات قلاع دکن است در ششم جلوس
عالمگیری در تالابی که متصل اوست از جو هوا ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد بر سان رفت
آتش تا دو پهر در جوش بود جونپور از شهرهای معروف دکن است حکامش که باستقلال
فرمانروای کردند شش تنند اول سلطان الشرق خواجه سرور شانزده سال بعده مبارکشاه
پسر خوانده اش یک سال و چند ماه بعده سلطان ابراهیم برادرش چهار سال و کسری بعده
سلطان محمود بن ابراهیم یک سال و چند ماه بعده سلطان محمد شاه بن محمود بیست و پنج سال بعده
سلطان حسین بن محمود نوزده سال بعده که در سن هزار و هشتاد هجری در موضع لادلی پور متعلقه سرکار
جونپور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد و باد و صاعقه پدید آمد و از جو هوا
شوری و غریوی مسموع گردید و پس از ساعتی گلهای رابیل با آنکه موسمش هم نبود در موضع مذکور برنگ
باران باریده توده توده گلها بر ان گل زمین ریخت روز دیگر اعیان و حاکم آنرا ملاحظه نموده اند بسیار خوشبود
از گل رابیل در رنگ و بو و شباهت تفاوت نداشت از مردمش افضل الزمان شیخ دانیال
از مصحبان خضر منتسب سلسله سهروردیه صاحب مقامات علیه است سید الاولیای سید محمد الملقب
بمیران مهدی بن میر عبدالله المعروف بخان که نسبتش بامام موسی کاظم می پیوند و سید محمد از مریدان
شیخ دانیال است بسال هشتصد و چهل و هفت تولد کرده در هفت سالگی حفظ قرآن نمود و در دوازده
سالگی بجمیع علوم ماهر شده سید العلما لقب یافت و از خضر بهره یافته شد آنچه شد عالمی ویرا
مهدی موعود خوانده بعنوان سیر از مکه شده بگجرات آمد و در زمان جام نظام الدین بسند رسیده
سوی قندهار شتافت و در ریج نوبت یافته بفراه مدفون شد در حالت و خوارق الشنهای
علیحده است با اهل الله نسبت مریدش رسیدند بانچه رسیدند ذکر برخی بمحل باید شیخ
شاه محمد جونپوری فاضل کامل اکمل وقت خود گذشته شیخ محمود نبیره شیخ شاه محمد از کمال فضلای
جونپور است علم از جد خود آموخته در آگره آمده آصفخان بسیار رعایتش فرمود تا بوطن مراجعت
کرد کتاب شمس بازغه در حکمت از وست شعر هم می گفت ملا حامد جونپوری در عنوان شباب
از وطن برآمده اکثر متداولات نزد مرزا محمد زاهد دیده و بعضی علوم در خدمت دانشمند خان

استفاده نمود در وقت شاهجهان بسلک روزینه داران منسلک بود در عهد عالمگیر داخل مولفین فتاوی عالمگیری شد و بتعلیم بادشاهزاده محمد اکبر سرفرازی یافت ملا محمود از فضلای نامی است با دانشمند خان صحبت داشته در اواخر عصر شاهجهان درگذشته ضیائی باجهانگیر قلیخان ولد خان اعظم بسر می برد صاحب دیوانست قاضی محمد حسین از علم و فضل نصیبی وافر داشته در عهد فردوس آشیانی قضای جونپور داشت در اوایل عهد عالمگیر بقضای اله آباد ممتاز شد در سن هفتم جلوس عالمگیری بحضور آمده باضافه منصب و احتساب لشکر سرافراز گردید در فتاوی عالمگیری سعی نموده شیخ محمد ماه بعلم صوری و معنوی آراسته سلسلهٔ ارادتش بسلطان المشائخ میرسد عالمگیر بادشاه باوی ارادت می نمود و مابین مراسلات اخلاص جاری بوده شیخ شمس الدین برادر خورد شیخ محمد ماه است در جونپور بدرس علوم و سلوک اشتغال می ورزید محمد عیسی صفری تخلص شاعر فکرش برجسته بود شیخ عبد الکریم عطائی تخلص در تصوف دستگاهی داشته شعر می گفت و معنوی هم تخلص میکرفت شیخ عبد العزیز عزیز تخلص برادر شیخ عبد الکریم مسطور در تصوف دستگاهی داشته شادابی در موسیقی هندی دستگاهی داشت شعر پاکیزه می گفت میر خسرو از شعرای عهد محمد شاه بادشاه است شاهجهان آباد را میگذرانید اکبر آباد وطنش تقید ماعرضش موهوم راقم اقبالنامه جهانگیری نوشته که جهانگیر بادشاه را در حین سیر در یکی از پرگنات اکبر آباد دختر باغبانی بنظر آمد باریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریشش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان نداشت چندی از عورات را اشاره شد تا کشف حالش کنند مبادا خنثی باشد ظاهر کردند که هیچ از عورات جز این علامات ظاهر تفاوت ندارد برهانپور از شهرهای نامدار دکنست از مردمش شیخ برهان شطاری خرقه خلافت از شیخ علی سندی داشت عالمی معتقدش بوده عالمگیر را در ایام شهزادگی با وملاقات دست داده در سن هزار و هشتاد و سه بسن ما فوق هشتاد در برهانپور گذشته قاضی نصیر الدین ولد قاضی سراج الدین از مشاهیر فضلای عصر است در هژده سالگی که خان خانان بدیدن پدرش آمده و مقدمات علمی در پیش آمد شکر الله خان مخاطب بافضل خان شیرازی را ملزم کرد و شیخ علم الله که علم علمای آن عصر بود و خرمنش می شد با و بر بنا مدی چون هر قسم حدیث را بر قیاس ترجیح میداد و انکار قیاس می نمود و حدیث علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل را موضوع می گفت شیخ علم الله با وجود

نسبت داماد پیش مثنوی بسوختن وکشتن وی داده محضری نوشت غیر از شیخ محمد فضل الله و
شیخ عیسی که از اعاظم مشایخ آنجا بودند همه علما بر آن مهر کردند چون خانخانان محمد قاضی بود و آن
دو عالم مهر نکرده محضر نیش نرسیده پس وقتی که جهانگیر بادشاه بر خانخانان اعتراض فرموده مدعیان
آن ماجرا بعرض رسانیدند بطلب قاضی نصیر و شیخ علم الله طلب رسید شیخ علم الله نزد ابراهیم
شاه به بیجاپور رفت و قاضی بعربستان شتافته بطوف حرمین و زیارت اماکنه شریفه فائض
شده بعد پنجسال عزم وطن نمود جهاز بدست فرنگیان رفت فرنگیان کمالات قاضی شنیده نزد
بادشاه بردند آدابی که می بایست بجا نیاورد گفتندش چرا خدمت سلطان نکردی گفت آدابی که شما بجا می آیید
از ما نمی آید و آداب بکار شما نیاید پس از آنجا رهائی یافته به بیجاپور رسید ابراهیم عادلشاه دو سه کروه
استقبالش کرده جهانگیر بادشاه این را شنیده فرمان طلب فرستاد و حکیم خوشحال پسر حکیم
همام را تقید فرمود تا دیدار روانه اردو کنند طوعاً و کرهاً روانه شده ببرهانپور رسید و عزم جزم
کرد که از خانه برون نیاید درین خلال حال شاهجهان از طرف والد بصاحب صوبگی دکن رسیده وارد
برهانپور شد و مکرر حکیم بحکیم که بدیگر امرا آنجا بود دبیر رسیده در پنولا بدیدن شاهزاده آمده در خانه
قاضی رفت قبول ننمود آخر بحیله حواله نزد بادشاهزاده آمد و آداب بجا نیاورد شاهزاده آنرا بخاطر
نسنجیده فرمود قاضی مشتاق تو بودیم گفت بچه جهت فرمود کمالات ترا شنیده گفت آنحالت
در من نمانده صحبت بملال کشید قاضی را جبراً روانه درگاه نمودند بمستقر الخلافه آگره رسیده در راه
که سواری بادشاه از باغ سوی دولتخانه می شد ملازمت نمود اراده تسلیم کرد بادشاه دستش گرفته
در آغوشش کشید پس بعد چند روز رخصت برهانپور یافته بقیه عمر در مرضیات الهی
بسر برده در سن هزار و سی و یک درگذشت پسرش **قاضی عباس** عالم
و فاضل بر آمده شاهجهان بعزاوان اعزازش طلبیده تا عنایت شاهی بوطن شده درگذشت
شیخ قطب فاضل متورع حافظ جید تیرانداز مقرری بود و اشعار عرب بسیار
بخاطر داشته و خوب میخواند و با وفور فضل کل غریب و مسکنت معزفا داشته در ماه رمضان
به پیش امامی عالمگیر بادشاه معزز شده و معلمی بادشاهزاده معظم مقرر بوده در پنجم جلوس عالمگیری
در دار الخلافت برحمت حق پیوسته **شیخ عبد اللطیف** بختاورخان در ده ساله نوشته

که عالمگیر در ایام شهزادگی بدیدنش رفته مردی بگوشه در ساخته خداپرست بود در هزار
و شش هجری فوت کرده در برهانپور مدفون گردید وصیت نموده بود که در محوطه مرقدش
بام بنا نشود تا مردم قبرپرست نشوند تاریخش آه زان شیخ کامل یافته اند شیخ بایزید
عالم متورع فاضل متشرع بوده خرقه خلافت از شیخ محمد معصوم سرهندی داشت شیخ محمد
قادری متقی و متورع بوده بختاور خان در ده ساله آورده که ویرا در ایام شهزادگی بخدمت عالمگیر
بار باعزاز بوده در خلوت استفاده داده و در اسفار حاضر بوده در برهانپور بعزا و ان رعایت
سکونت گزید قدوه علمای کرام شیخ نظام نزد فاضل نحریر قاضی نصیر تحصیل کرده
در مرتبه اول که عالمگیر بنظم صوبه دکن در عهد والد آنجا شد شیخ را با خود ملازم گرفته
قریب چهل سال بخدمتش مانده بمنصب هزاری پانصدی سرافرازی داده در فتاوی عالمگیری
وی فراوان سعی نموده از کورنش و دیگر تکالیف معفو بود با آنکه سنین عمرش از ثمانین تجاوز داشت
در قوی تفاوت نداشته محمد یوسف نکهت تخلص مخاطب بسخنور خان بخدمت مظفر خان
بخشی سیوم محمد شاه بادشاه باعزاز تمام می برد صاحب چند مثنوی و دیوانست اورنگ آباد
از شهرهای جدید دکن موسوم باسم اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است بختاور خان
در ده ساله آورده که در نواحی اورنگ آباد زنی از قوم برهمنان مسلمان شده بحباله سیدزاده
آمده حامله شد و در عرض یک پهر بعد مدت معهود حمل یک پسر و چهار دختر زائیده یک دختر
از آن باقیماند و چهار ولد بعهد عدم غنودند تمثیل راقم الحروف گوید بسال هزار و صد و
هشتاد و سه در بلده ته میان محله مکلی در دانه زنی بیک بطن دو پسر و یک دختر زائیده یک پسر
و یک دختر در چند گاه در گذشت و یک دختر زنده ماند از مردمش سید فیروز شاه درویشی مرتاض
از اهل مجاهده بوده عالمگیر در اورنگ آباد بحضورش طلبیده در باغ دولتخانه منزلش داد اکثر شبهای
جمعه بخدمتش صحبت معنوی میداشت از ثمر رعایتهای شاهی در وطن خویش گذرانده بیجانگر شهریست
در نهایت معموری و عظمت وسعت مملکتش از حد سراندیب تا بندر گلبرگه و از ناحیه ملیبار تا حدود بنگاله زیاده
از هزار فرسنگ هفت شهر در بند و حصار گرد اگرد در عرض پنجاه گز همه سنگ بقد آدمی نصفی در زمین
و نصفی بالا همیان هم قایم کردند میان حصار اول و دویم و سیوم بساتین و مزارع و عمارات و از سیوم تا هفتم

دکان و بازار بسیار قصر پادشاه در حصار هفتم و در حصار پادشاه چهار بازار برابر یکدیگر بر سر هر بازار
طاقی و رواقی رفیع و بدیع و همه اسواق عریض و طویل و دکان گلفروشی فراوان دارد مردمش
بی بوی گل صبر نتوانند در بارگاه پادشاهی جوهای آب صافی فراوان پلها از سنگ تراشیده اند
جانب یمین ایوان پادشاه دیوانخانه بغایت وسیع چهل ستون در زیر ایوان کرسی زیاده
از قد آدم سی گز طول شش گز عرض دفترخانه و نویسندگان آنجا می نشینند در میان آن چهل
ستون خواجه سرای ملقب بمدنانک بر دکانچه بکمال استقلال در دیوان نشینند پایان دکان
چوبداران صفها کشیده ایستاده هرکسی مهمی دارد میان ایشان در آمده تحفه گذرانیده رو بر زمین
نهاده به خاسته عرض مدعا کنند و نانک مذکور موجب عدالت حکم نماید کسی را مجال مداخلت
نه در شکار فیل آن طرف بسیار طریقش آنکه در راهی که تاب میرود چاهی کشاد
می کنند و سرش بخس و خاشاک می پوشند چون فیل در او افتد و سکر رود کسی
گردش نگردد بعد از آن شخصی آمده چند چوب بر او محکم زند ناگاه کسی دیگر آید و شخص سابق را
دور اندازد و چوب را از او گرفته پرتاب دهد و قدری علف پیش فیل اندازد و بازگردد
چند روز برین وطیره عمل نماید تا فیل با نیکس انس گیرد پس باهستگی نزد فیل رود و میوهای
مرغوبش بخوراند و او را مالش و خارش کند رفته رفته باین ریاضت رام شود گویند
فیلی از بند گریخته بجنگل رفت فیلبان در عقبش رفته چاهی کند فیل که سابق
محنت چاه دیده بود چوبی عصا آسا در خرطوم گرفته پیش پیش خود به زمین نهاده اول احتیاط
کردی بعده راه رفتی فیلبان لاچار شده خود را بدرختی رساند و چون فیل از زیر آن
درخت گذشت به پشتش افتاده آن رشته که بر پشت فیل بندند او را هنوز بسته بود سخت گرفت
فیل هر چند خود را جنبانیده و خرطوم بر او حواله کرده فایده نداد آخر به پهلو غلطیدن
شروع کرد فیلبان هر دو بچابکی خود را از پهلوی که می غلطید به پهلوی دیگر می کشید
و پی هم چند چنگک حواله اش کرده تا بلاچار منقاد گردید در جامع الحکایات آورده
که زبان فیل کثری دارد لهذا نطق نکشاید والانه از نیرنگ ندارد و چون آدمی گویا بودی
عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی که در رمضان سنه خمس و اربعین و ثمانمائه از جانب میرزا

شاشخ برسالت آنجا رفته بود روایت کرده که در نزدیکی آنجا عجیب سانحه رو داده بود تفصیل
آنکه برادر رای را با امر الضیافت خوانده در خانهٔ خویش برد چون عادت آنجاعه آنست که
مزدا فردا طعام خورند اعیان را در ایوان بزرگ نشانده هر دم کس میفرستاد که فلان بزرگ آید و طعام
خورد درین حال چندان نقاره و کورکه در شهر بودند می نواختند و هر کرا انجانه میهود می بردند از
جان سیر می ساختند بعد سیری همه اعیان خود پیش رای آمده بتضرع و ابتهال درخواست تشریف
سوی جان تناول نموده رای تمارض کرده چون برادرش مایوس شد چند ضربت کتاره حواله اش کرده
رای خود را پس تخت افگند آن خونی رای را مرده انگاشته کس معتمد آن جا ماند و آنکس را گفت تا سرش
بگیرد پس خود بر بام برآمده ندا زد و فلان و فلان خود رای را کشتم واکنون رای منم معتمد مذکور که پس
تخت رفت بادشاه بیک لگدش بر زمین افگنده یکی از مقربان که دران فرصت آنجا استوار بود
اشاره کرد تا سرش برداشت پس خود رای بحجرم شتافته خلائق را از حیات خود خبردار گردانید
خلائق و لشکر جمع شده برادرش را بقباحت بکشتند احمدآباد دار الملک گجرات طولش
تخ م عرضش کج ما بنای سلطان احمدشاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه منقولست در طبقات اکبری
که سلطان احمدشاه باستصواب جناب شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشائخ بود بر کنار آب
صابرمتی تعمیر شهری نهاده مسمی باحمدآباد نمود و سلطان محمد ثانی در دوازده گروهی او محمودآباد
آباد کرده مابین بازاری دو رویه آباد و مرتب گشت و در حقیقت یک شهر گردیده اکنون
آن خراب و این بقدر یک عشری آبادی دارد گویند در زمین گجرات مانک ناته نام جوگی
صاحب دستگاه عظیم بوده عجیبه بوده چون سلطان احمدشاه تعمیر شهر میفرمود از اینکه جوگی
مسطور روادار نبود هر چه روزانه بنا می یافت شب باز منهدم می گردید بعد تفحص معلوم شد
که جوگی مسطور صاحب این تصرفست که روزانه رشته ها در خرقه میزند و شب بر دن می کشد
نزد او آمدند و گفتند ترا چه قدر قدرتست گفت از اخبارات زمین و آسمان بیاگاهم در کمینه
امتحانم اینکه ازین کوزه سر تنگ بسر میتوانم گذر کرد و برای تکلیف آن امتحان کردند چون خالی
ذهن درون کوزه رفت سرش مضبوط کردند جوگی گفت برمن غالب شدید اراده تعمیر شهر
نداشتم حالا اگر چیزی در و بنام من موسوم کنید پا دار ماند از ان ابتدای چوک مانک مشهور است

و در بارهٔ تکون آب صابرمتی نقلی غریب مشهور است والعهدة علی الناقلین گویند پیش از آبادی این احمدآباد بازیگری صابر نام در حضور والی آن زمین لعبتی ساخته این آب از کوههای دراز دور آورد ندمای مجلس والی گفتند چون چنین آب اینجا بقدرت الله روان گردیده اگر صابر لعب باز اپیش از کم کردن آب کشته شود همین جا می ماند و برنمیگردد بران قرار صابر را کشتند و بقدرت الله آب پایدار ماند پسر صابر مذکور بعد چندی بلباس لعب بازان آمده بازی چند نادره انگیخت و خربوزه کشت در دم رویید و بثمر رسانیده بآن ندمای ملک که در کشتن ملک پدرش تحریک کرده بودند دادتا ببرند و بخورند هرگاه شان کارد بخربوزه انداختند سرهای شان بریده گردید پس لعب باز والی را گفت بقصاص پدر چنین کردم و از بادشاه دیده دانسته گذشتم که هرچه با پدرم کردند اینها کردند چون والی دید که منتقم حقیقی که قصاص آن مظلوم این نحو بستاند از سر خویش گذشته بسر فرازی رخصت داد گرنار قلعه که بود بالای کوهی بارتفاع چند کرده رای دیاج که در مجلد ثالث میان شجره سمه مذکور شود دربوده از دیرباز ویران افتاده کوهش برنفاست کلی و صفای تمام معروف لبا ارباب ریاضت برو میان شعبهای نزدی جوگیان سمر که بضبط انفاس و مجاهده عمرهای دراز یافته اندوران کوه میان غارها مقیم می باشند آنطرف کوه ارضیت موسوم بکره درو قومی است حیوان سیرت که زبان شان مفهوم نشود و مثل حیوانات معیشت دارند زبان اغلب کوتاه قامت پستان دراز با بوالعجب الهیولی سالی یک بار مجمعی بزرگ از هنود بران کوه معین در روز مجمع البته یکی از جهال ضال خود را از بالای کوه خود را بزیرانداز د و جان را وقف کند و آنرا عمده مثوبات شمارد جهوناگده قلعه ایست در دامن کوه گرنار متضمن شهری بازینت حاکم نشین آن ولایت سابق متعلق مملکت گجرات بود و اکنون که هر بومی را قومی بتصرف کشیده است افغانان بابی درو تصرف دارند ملکش موسوم بسورٹھه واقع محاذی جبل گرنار کوهی دیگر است چله گاه شاه جبل گرناری المسمی لسید وجیه الدین که در سواد ٹهته آسوده ست و مذکور شود سلاطین گجرات برین نسق انداول سلطان مظفر شاه در ثلث و تسعین و سبعمائة از طرف سلطان محمدشاه بن فیروز شاه بسریر حکومتش

نشست و در اربع عشر و ثمانمائه در گذشت بعده شاه محمد بن محمد شاه بجالیش نشست بعده در سن اثنی و اربعین و ثمانمائه پسرش محمد شاه بن احمد شاه سریر آرا گردیده و در سن خمس و خمسین و ثمانمائه در گذشته بعده پسرش از طرف سلطان قطب الدین والی شده در ثلث و ستین و ثمانمائه در گذشت بعده عمش داود خان بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر یک هفته بعده ابو الفتح محمود شاه بن احمد شاه بن مظفر شاه بکامرانی بر آمد و در سبع عشر و تسعمائه بعد پنجاه و چهار سال و یک نیم ماه فوت نمود بعده پسرش سلطان مظفر شاه قایم مقام گردید بعضی سلاطین گجرات را یازده تن بر اینوجه نوشتند ا مظفر خان بن وجیه الملک هفت سال ۲ سلطان احمد شاه بن مظفر سی و دو سال و هفت ماه ۳ سلطان محمد شاه بن احمد شاه هشت سال و نه ماه ۴ سلطان احمد شاه بن محمد ۵ سلطان محمود شاه بن محمد قلعه کرنار که جهوناکرش گویند او فتح نموده پنجاه و پنج سال ۶ سلطان مظفر شاه بن محمود چهارده سال و نیم ۷ سلطان سکندر بن مظفر ۸ سلطان بهادر بن مظفر یازده سال ۹ محمود شاه نبیره مظفر هژده سال و دو ماه ۱۰ سلطان احمد هشت سال ۱۱ سلطان مظفر بعد حکومت سیزده سال ملک او بتصرف ملازمان اکبر بادشاه در آمده

گویند در شهور الف و مائه و ثلثین در ایام ایالت سید رقلی خان آنجا غریب سانحه رو نموده آنکه سپاهی را زن حامله شبانه بزائید سپاهی مفلوک تمام بوده قدرت روغن چراغ هم نداشته چون ناف مولود بریدند و احشای ناف بریده باو دادند که جای دفن نماید از اتفاقات یاری طالع از زمین طشتی مسی پر از اشرفی بر آمد سپاهی جهت حوائج ضروری آنوقت طشت را بر دکانی برده صاحب دکان از جدش نوشته داشت مضمون آنکه چندین اشرفی در طشت گذاشته بجوالی سرا مدفون کردم هرچند ورثه او تلاش دفینه پدر کردند نیافتند این طشت را بهمان علامت و نشان دیده در سپاهی در آویخت آخر ماجرا الجید رقلیخان رسید هندوی دکاندار را گفت چند برهمن خبردار را فرد احاضر کن تا به کیش شما حکم کنم فردا ایش برهمنان را گفت در کیش شما تناسخ اعنی نقل روح باجساد مخالف هم می شود گفتند بلی پس هندو مذکور را گفت درین مولود روح جد تو نقل کرده که دفینه خود در اکشید

برهمنان هم این را التصدیق داده هندو را ناکام ماندند از مریدش شیخ وجیه الدین عارف
کامل آندیار در گاهش مطاف امرا و اخیار سر دیار واقع فیض یافته جناب شیخ
محمد غوث بود یکی از فضلای وقت شیخ را گفت از شما مستبعد می نماید که مرشدی امی اختیار
گردید گفت الحمد لله که پیر من مثل پیغمبر من امی است فوتش تسعین و تسعمائه هجری است بعد او
پسر شیخ عبد الله که درویش مرتاض بود جانشین گردید و پس فرزندش شیخ
اسد الدین جانشین شده در زودی درگذشت انگاه برادرش شیخ حمید صاحب
سجاده به آمده فرقه اهل ارادت را فائض ارشاد کردی جهانگیر بادشاه در هزار و بیست و
شش بزیارت شیخ وجیه الدین مستعد شده ویرا بنظر ارادت دیده بود شیخ محمد غوث
چنانچه مذکور شد مرشد شیخ وجیه الدین است با وجود بی سوادی در وادی عرفان گوی سبقت از
همعصران در ربوده بود شیخ احمد کهتو کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور مولد شیخ از انجا بوده
در زمان سلطان احمد بانی گجرات تشریف آورده سلطان را اعتقاد دائی بوی حاصل شد و احمد باد
بفرموده شان بنا فرمود مردم آن ملک شیخ را از اولیای کبار دانند و هر شب جمعه بزیارتش
شتابند غریب مجمعی وست دهد سید احمد کبیر بخاری ولد سید جلال بزرگ بخاری پدر بزرگ
مخدوم جلال جهانیان او سود اوچه که مذکور شد بیرون گجرات روضه منوره اش مطاف
اهل الله واقع شیخ برهان الدین عبد الله قدس سره ویرا کنیت ابو عبد الله
کنند و لقب قطب العالم بن ناصر الدین محمود بن مخدوم جهانیان مرید و خلیفه پدر خود است و لصحبت اکثری
از مشائخ وقت رسیده ولادت در چهاردهم رجب سال هفتصد و نود هجری سن شریف شصت
و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز وفات وقت طلوع هشتم ذی حجه سال هشتصد
و پنجاه و شش هجری قبر در بتوه از مضافات گجرات سید محمد مشتهر بشاه عالم ولد سید
برهان الدین قطب العالم بن سید جلال بخاری الملقب بمخدوم جهانیان که نسبتش بحجة الاولیا امام
علی رضا میرسد از بس شهرت مستغنی از وصف است مرقدش در رسول آباد
زیارتگاه مردم آن دیار سید محمد ثانی نبیره سید محمد مشتهر بشاه عالم مذکور بصباحت
وجه و فصاحت زبان موصوف بوده فردوس آشیانی شاه جهان دو بار ایشان را

دیده بودند در سنه هزار و چهل و پنج در گذشته در گنبدی که نزدیک مقبره
شاه عالم است مدفون گردیده تاریخ ولادت خود را باین مصرع ملهم شدع من دوست
دوامان آل رسول * سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بصفات مرضیه و اخلاق سینه
موصوف بوده مضامین رنگین و معانی دلنشین می نگاشت و رضا تخلص میکرد در سن هزار
و پنجاه و دو شاهجهان ایشان را از احمد آباد طلبیده بمنصب شش هزاری و خدمت
صدارت کل ممتاز فرموده بودند و اکثر بزبان مبارک می فرمودند که سید از جانب و فرط
کمال لایق صحبت است در غره جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و هفت در گذشت تاریخ
ولادتش وارث رسول و تاریخ وفاتش ع جانشین حیدر کرار بوده یافته اند
دو پسر مانده مهین پورش سید جعفر و دیگر رضویخان صدر الصدور سید جعفر
صاحب فضل و کمال جانشین والد خود اشعار دلاویز و نکات حکمت آمیز حالت بخش
ارباب حال دارد دو دیوان ترتیب داده صفا تخلص میکرد کتابی محتوی بر احوال سادات
عظام تالیف نموده روضات نام نهاد مکرر بحضور عالمگیر رسیده مشمول عواطف شاهی
گردیده مراجعت نمود و بسجاده نشینی تمکن ورزیده سید رضویخان صدر الصدور عالمگیر
بادشاه باخلاق پسندیده موصوف در نهم ذی حجه هزار و هشتاد و پنج در گذشته سید احمد
الجوی شیرازی ولد سید جعفر برادر سید علی و سید مراد ولدی شیرازی سید
احمد که در ذکر تته مذکور شود می باشد سید جعفر از تته بر آمده نخست بنهروالۀ اکاه بگجرات
افتاد فرزند رشید سید احمد مذکور را در سن رشد جانشین خود مانده بوطن نزد برادران
مراجعت فرمود و آنجا در گذشت سید احمد در گجرات بغزاوان رشد زیسته درگاهش
مرجع اہل اللہ واقع از اولادش بسا بزرگوار صاحب حالت و کرامت آنجا برخاستند
سید قاضی میان از اولاد سید موالیه اکنون از چندگاه بعلاقه خدمت قضا و
خویشی با ناظم آنجا متوطن بهروچ مردی بکمال انسانیت متصف است سید حمزه
بی بی نورانی از اولاد سید احمد جعفر در سال هزار و صد و شصت و پنج در صورت جندرن
دیده شد بعنوان سیر آنجا وارد شده بود صاحب کمالی از جبهه اش حالی می شده

اکنون ہم آنجا مسموع دیگر دو سہ نفر ملبباس سپاہگری از اولاد آن بزرگوار ہم بنظر آمدند **مولانا غوثی** صاحب مدرسہ و افادہ عموم بود بنابر تکمیل فنون بلاغت گاہی بشعر نیز پرداختہ **سید فاضل** بورع و تقوی موصوف در امر معروف و نہی منکر تقید کلی داشتہ مکرر بدرگاہ اکبر بادشاہ رسیدہ روایت یافت و مراجعت نمودہ بوعظ خلائق گذرانید **شاہ حافظ اللہ** از اولاد حضرت غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی اجل معارف آنجا است از مریدانش خلیفہ ابو البرکات و شیخ یعقوب در تتمہ مذکور شوند **حقیقی محمد بیگ نام** شاعر نامی آنجاست منہ

درحقیقت دگری نیست خدائیم ہمہ ٭ لیک از گردش یک نقطہ جدائیم ہمہ ٭ **محمد فاروق** در جوابش گفتہ

قطرہ بگریست کہ از بحر جدائیم ہمہ ٭ بحر بر قطرہ بخندید کہ مائیم ہمہ ٭ **حاجی مینا** شاعر رسائی طبعیت آنجاست **ملک محمود** بفضائل و کمالات آراستہ از ذوق و حال باچاشنی بود و سخنی بذوق سوز و سودائی خالی از نداقی نبودہ شعر بحالت می گفت **نیاز محمد رضا نام** از مستعدان زمان خود بودہ و شعر نیک می گفتہ **سید عبد الفتاح** از کمالات انسانی نصیب وافر داشتہ مثنوی مولانا روم را درس کما ہو حقہ دادی عالمگیر ویرا از گجرات طلبیدہ باعزاز ماندہ رخصت فرمود تا رفتہ در وطن بیاد خدا گذرانید **اعتماد خان** نامش ملا عبد القوی مولدش احمد آباد در برہانپور نشو و نما یافتہ در علوم دینی حظ وافر از راستی و دیانت نصیب متکاثر داشتہ از ایام شہزادگی در حضرت عالمگیری بودہ و بخدمات عمدہ رسیدہ بمنصب دو ہزاری لقدی ممتاز شدہ بادشاہ بلفظ آخوندش خطاب فرمودی در ہفتم جلوس امیر خان نائب صوبہ کابل جمعی را کہ والی ایران بجاسوسی فرستادہ بود بحضور روانہ نمودہ بخان مذکور حوالہ شدند کہ استفسار نماید آنہا انکار کردند گفت شب نزد کوتوال بازدہید کہ استفسار نمودہ خواہد شد از حیات خود مایوس گردیدہ یکی از انہا ویرا بشہادت رسانید **شیخ محمد غوث** مشائخ حال ساکن انجا صاحب سجادہ شاہ وجیہ الدین است **خلیفہ محمد صلاح** خلیفہ شیخ محمد غوث از مدت ممتد سکونت دائمی اختیار داشتہ **شاہ عبد الرسول** خدا نما مظہر شہود دائم بودہ

آئینهٔ ارشادش عکس عرفان مربی اهلال ساختی پسرش شیخ احمد در جهوناگر حالیات و
میان شیخ محمد پسر دیگرش در گجرات سلسله دار پدر باقیست سید محمد شاه
رسول‌نما صاحب حالات باهره بوده درس مثنوی خوب میداد و فتوحات و
مقام عالی داشت و احمد شاه صوفی بوضع ملامتیان متصف از معمران و
خفیف بابان شاه عبد الرسول خدانما است شاه عبد الرزاق مشایخ
حال صاحب غلغله بوضع قلندران معتقد علیه خلائق است میر الیاس ولد
سید بدر الدین درین وقت مشایخ عمده است پدرش و این از اجله صاحب حالان موصوف
طریقهٔ قادریه اند محمد صلاح فاضل جید حالست درس مثنوی محققانه میدهد بندر
سورت نامدار بنادر گجرات است منقولست در طبقات اکبری که صفر آقا نام غلامی از
غلامان سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت
قلعهٔ سورت را بر ساحل بحر عمان جهت رفع فساد فرنگیان ساخته چه پیش از ان فرنگیان
انواع ایذا بمسلمانان میرسانیدند در وقت تعمیر قلعه بارها کشتیها سامان کرده بجنگ
می آمدند و پیش نبرده خداوندخان چوکندی بر زیر دروازه که برغم فرنگیان برنگاله است
شروع نموده مبلغها کلی قبول نمودند که چوکندی نسازد نپذیرفت عرض قلعه پانزده
ذراعست وارتفاعش بیست ذراع بنا بر رعایت استحکام سر دو سنگ را بقلابهای آهنین
محکم ساخته سرب را گداخته در فرجها و درزها ریختند و کنگرها سنگ انداز را بنوعی ساخته
که دیده از دیدنش خیره ماند از مردمش میر سعد الله پوربی عالم متبحر در فضیلت بی‌نظیر
در معقولات بیعترین گذشته پسرانش میر عبد العلی و میر عبد الولی است طرفه آنکه در اسم
خود و پسران غریب کنایه مضمر داشته چه هرگاه اوائل هر سه اسم موقوف داشته علمها را
بهم ربط داده آید کلمهٔ علی ولی الله صورت ظهور می یابد معلوم باد که سواد راقم چون در
شهور سنه هزار و صد و شصت وارد بندر سورت گردید از اتفاقات غریب این
اسما مطلع گردیده بخود نذر کرده که اگر فضل ایزدی فرزند کرم کند همچنین در اسمای شان
رعایت کرده شود از حسن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و یک فرزندی بوجود آمده

علاوه رعایت مذکور پاس وقوع تاریخ در اسم ناخن زن دل شد برکت ولای جناب اطهر حضرت
شاه ولایت که بنده قانع غلامی آنذرم غلام علی اسم آن ولد برعایت مذکور مطابق سال میلاد
واسوطبع شده حالی بخود آن عزم را تصمیم بتجدید داده غلام ولی الله نام دیگر فرزند که وجودش
هنوز منحصر شهور سال هزار وصد وهشتاد وسه بود در دل نگاهداشتم واز جناب ایزدی مسئلت
آنگونه حسن اتفاق نمودم لله الحمد که در آن اتفاق در سال هزار وصد وهشتاد وسه فرزندی
دیگر کرامت شده نامش غلام ولی الله مطابق سال میلاد درست آمده اکنون چون مکرر هر دو
اسما محذوف نموده شود درست کلمه علی ولی الله عیانست باجمله مخدوم محمد معین تتوی نهایت
معتقد کمالات علی سید مذکور بوده در رای او را بر اکثر راهها التفوق دادی و گاه گاه حاجت
در ضمن مراسلات استمداد حل دقائق جستی میر عبد الولی ولد میر سعد الله مسطور در
کمالات علمی ثانی پدر برآمده ماورای علوم در شطرنج یادبازوصف شطرنج کبیر جدید است
در شاعری ید بیضا العمل می آورد و غزلت تخلص میگرفت مولوی محمد صادق تتوی در معقولات
از وبهره وافر برداشته بنده محرر را اتفاق شرف دیدار صحبت آن برگزیده ابرار مستعد
گردیده وضع آزاد مشربان داشت اکنون طرف دکن مسموع است قاضی ولی الله خان
اصل از سادات مکان بروده متعلقه گجرات شاگرد محمد رحیم متولیست که در سورت بندر
درس افاده گرم داشته سید یکچندی بقضای سورت بندر علم استغنا برافراشته بگذشت
از پسران اوست میر امین الدین خان داروغه جواهر خانه که پیش ازین چند
سال درگذشت و میر قاضی شرف الدین که مدتی قضای سورت بندر کرده
و چون درگذشت پس میر ابو الحسن بخدمت پدر رسیده میر کمال الدین خان
اصل برهانپوری در تاراج گهیا قاضی آنجا شده میان جنگی شربت شهادت چشیده
مولوی عبد الحمید و مخدوم خیر الدین و شیخ محمد طاهر از صاحب
فضیلتان نامی آنجا اند مونسی شاعر صاحب قریحت آنجا بوده شاه خیر الله
مشائخ نامی آنجاست سید علی رفاعی و سید عبد الله صاحب سجاده پیر
عیدروس هر یک در سلک بزرگان با حالت آنجا منسلک اند مکینی شاه و سید

بساولنشاه اصل برهانپور صاحب حال و قال بسند **کنبایت** ایضاً از بنادر نامدار
گجرات است **بهروچ** شهری قدیم معروف به پیران تیکریست مشایخ بسیار در وی آسوده اند
واهل فضل وکمال را در وی وجود **گویند** نامش اصل براوج است زیرا که قلعه اش
بر بلندی واقع بیرون شهر **محوطه** چتر پیر از عجایب است بر سر قبری و گردا
گرد قبه بالای چبوتره مزار آبی صافی العمق دو وجب که منفذ معلوم ندارد از قدرت همیشه
لبالب است گیهادا ماجی کایک مرهته آنجا وارد شده شنید که این آب بتصرف
کمی نپذیرد امتحاناً لشکر خود را گفت تا دواب و مردم از آن بیاشامند هزاران مردم
و دواب آنجا خوردند از آنچه بود قطره کمی نیافت در درگاه **گنج روان** برنیم گروهی از
چتر پیر جای باصفا وحضور است **سومنات** شهریست بر ساحل بحر عمان
کیفیت بتخانه اش در ذکر قید اروله اسماعیل ع در مجلد اول مذکور **گویند** چون سلطان
محمود غزنوی را فتح سومنات ضمیمه سایر فتوحات شد خواست سالی در آنجا باشد
چه مملکتی مشحون بنوادرات دیده امرا بعرض رسانیدند که عرصه خراسان که بچندین مصاف
مصفا شده دوری افتد پادشاه را خوش استشاره بتجویز کسی که بضبط آن مملکت برسد
فرمود گفتند هیچ طائفه در حسب و نسب بداشلیمیان نمیرسد و امروز از آنها یکی مانده در
کسوت براهمه مرتاض میزید سلطان وی را طلبیده مقرر فرمود گفت از اقوام من دا
بشلیم دیگریست دور نیست که بعد سلطان بر من لشکر آرد و چیره گردد باید او را بدام کشید
سلطان آن طرف عزیمت فرموده ملکش مسخر و وی را بدست آورده بداشلیم مرتاض سپرد
وی گفت در کیش ما کشتن روا نیست و قدرت ضبط این هم ندارم مبادا هواداران بعد
عزیمت سلطان خود جبر کرده ببرند چه طریق حبس اینجا عمده آن بود که زیر تخت خانه تاریک ترتیب
دادندی و او را بر مسندی نشاندندی یک سوراخ منفذ گذاشتندی و از آن طعام رساندندی و
باز استوار کردندی سلطان وی را با خود برده چون داشلیم مرتاض مستقل شد و تقویت
گرفت خزائن و جواهر بسیار فرستاده طلب او نمود چون آن داشلیم رسید طبق رسم
این باستقبالش شد و وی را طشت و آفتابه خاصه بر سر پیاده پا تا محبس دوانیده

رساندن بشرطا بود قضارا دابشلیم مرتاض صاحب ملک چون چندی راه باستقبال
دابشلیم اسیر رفت هوای صیدش عنان کشیده بآن شغل گرائیده بود که آمدن اسیر
فرصتی داشت بنابر گرمی هوا و یکی باستراحت درسایه درختی نزول نموده بخواب
رفت و رومال سرخی بر رو کشید یکی از جانوران سخت چنگال تیز منقار رومال را
سرخ و قطعه گوشت پنداشته چنگال و منقار زد از صدمه آن هر دو دیده دابشلیم
دالی کور شدند چون دیگری قابل ریاست نبود و معیوب را والی کردن رسم نبوده
دابشلیم اسیر را بریاست منصوب کرده این را چون اسیران آشنا به وطشت
بره داده تا محبس دوانیدند **گویند** سلطان محمود در یکی از بتخانهای سومنات
بتی دیده در هوا معلق تا بکنهش خوض فرموده جدار و سقف و زمین همه از سنگ مقناطیس
مرتب کرده بتی آهنین درمیان داشته بودند که بجذب مساوی اطراف همچنان معلق مانده بود
چون یک دیوارش انگندند بر زمین افتاده **ناگور** شهری نامی است سکانش سقرلاط
را تتبع نموده بهتر از شهرهای دیگر هندوستان می سازند انجاست شیخ حمید الدین
رئیس الاولیا امام الاتقیا لقب ده سال خدمت خواجه خضر؏ دریافته و صحبت شیخ
شهاب الدین دیده و بسیاری از بزرگان را ملازمت نموده خرقه از خواجه معین الدین
سجزی گرفته در سیر الاولیاست که وی در خطه دلکشا ناگور یک بیگه زمین ملک داشته نیم
آن خود می کاشت و از ان قوت میکرد و از لباس بیک فوطه و چادر سالی قناعت کردی
موزون مولانا بکهاری نام معاصر اکبر بادشاه از خط و معماگشی داشته نسبت خود را به
سلطان السالکین شیخ حمید الدین منسوب می ساخت و گاهی شعری می گفت بنگاله ولایتی
درغایت وسعت طول فرسخش از بندر چاگام تاکدهی چهارصد و پنجاه کرده و
عرضش از کوههای شمالی تا سرکار مدارن دوصد و بیست کرده دارالملکش **راجحل**
مشهور باکبر نگر و ڈهاکه معروف بجهانگیر نگر است محمد یوسف هروی برخی امور غریبه هندرا
جمع کرده رساله ساخته از وست که در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه را در ربیع داشت
بلکه آنرا برداشته بربالای بر آمد و از هم کشوده باقی پارچه تا یک . باعث چون غبار در هوا

السناده و چون سفید کرده صبح محسوس بود و هم از دوست که تاج خان برادر سلیمان افغان
حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی سندیلی بیست و هفت ذرع طول و یک نیم ذرع عرض همه در شست
پنهان شدی گویند بنگاله منقسم است به بیست و دو تومان منجمله تومان اودنبر و شریف آباد و بعضی مضافات شریف آباد
عورات برابر ذکر مرد چیزی از سفال ساخته بعد فراغت از استنجا بقبل و دبر استعمال نمایند
حکام بسیار سعی کردند بر طرف نشده و مدان در یکی از منسوبانش هیرپور نام کان الماس که
میباشد در انجا نمک بیکارند و گاه آنرا در سر سبزی میسوزند و خاکسترش میجوشانند تا نمک
حاصل می شود و در یکی از مضافات محمود آباد و از توابع تومان سلیم آباد و بلبل در از بهای کارند که
بدست درشت و ضخیم سود و ستار کالون و جنت آباد و مالاه و کوراست و کوده
کات و مارنگ آباد سلاطین بنگاله از ایشان اول ملک محمود بختیار خلجی از غور در زمان
ملک قطب الدین که از قبل سلطان معز الدین نائب دهلی بود در هندوستان افتاد و بواسطه
وفور شجاعت روز بروز ترقی در احوال او ظاهر شده تا او را ببهار فرستادند انجا را
مسخر کرده اکثرش مسلمان ساخت بعد از ان بفتح لکهنوتی که دار الملک بنگاله است پرداخته
و از انجا تا شهر بردهن که سرحد چین است بتصرف آورد اهالی بردهن نه زبان فارسی
دارند نه ترکی نه هندی پس بعضی از ولایت تبت بتصرف آورده در همان ماه که سلطان
معز الدین ابو المظفر از دنیا در گذشت او مریض شد ملک معز الدین محمد خلجی بعبادتش آمده
در اثنای و ننشوانه شهیدش ساخت بعده خود والی شده باموری مملکت پرداخت
ایام مملکت بختیار دوازده سال و ایام مملکت ملک معز الدین محمد چهار سال بعده برادرش
ملک علاء الدین علی بفرمان سلطان قطب الدین والی گردید و بعد فوت سلطان چتر
بر سر نهاده مخاطب بسلطان علاء الدین دو سال حکومت کرد بواسطه ظلمش بکشتند
بعده حسام الدین عوض غوری بجایش نشسته ملقب بسلطان غیاث الدین گردیده
او نیک سیرت عادل باذل بوده بنا های خیر در ان دیار نهاده پانزده سال ایالت
کرد مسطور است در مدار الافاضل از روضة السلاطین که سلطان را وزیری
بود غاله نام و وی سه پسر داشته صاحب جمال یکی را اسم سرو و دیگری را اسم گل و

سیم را اسم لاله نو بتی در حالت تجرع هر سه در حضور سلطان بودند کسی بدیهه این مصرع
خواندند ه ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود ه سلطان خوش شده بدست سفیری
سه مصرع ایاد ر شیراز پیش خواجه حافظ فرستاده خواجه به امصرع غزل معروف ارسال
نموده بعده دیار بتصرف سلطان شمس الدین التمش در آمده وی شانزده سال
وچند ماه بعده پسرش سکندر نه سال وچند ماه بعده غیاث الدین پسر
سکندر هفت سال بعده سلطان السلاطین بن غیاث الدین ده سال بعده سلطان
شمس الدین پسرش سه سال و چند ماه بعده راجه کانس قریب هفت سال بعده
پسرش لباس اسلام پوشیده خود را سلطان جلال الدین لقب کرده قریب هفت سال حکم رانده
بعده سلطان احمد پسرش هفده سال بعده ناصر شاه دو سال بعده باربکشاه هفده سال بعده یوسف شاه هفت
ونیم سال بعده فتح شاه هفت سال وچند ماه بعده خواجه سرا باربکشاه دو ونیم ماه
بعده فیروز شاه سه سال بعده محمود شاه پسرش یک سال بعده مظفر شاه حبشی
سه سال وچند ماه بعده سلطان علاء الدین بیست وهفت سال بعده نصیب شاه
بن علاء الدین یازده سال بعده بدست شیر شاه افتاد بعده سلیم شاه بعده سلطان
بهادر بعده سلیمان کرانی بعده داود خان آنگاه بدست خانان داخل تصرف ملازمان
حضرت اکبری شده از مردمش مولانا سراج الدین عثمان خرقه از شیخ نظام اولیا داشت
درباب او شیخ فرموده که اگرچه مولانا سراج ماست اما آئینه هندوستانست در سیر الاولیا
که شیخ نظام او را بخلافت گزید گفت درجه اول علم است و او ازان بی بهره مولانا فخر الدین زراد
شنیده گفت در شش ماه او را دانشمند گردانم پس بادشاه شیخ تصنیفی در صرف و نحو
نموده وی در کبرسن شروع بخواندن کرده در اندک ایام کارش بالا گرفت بعد فوت شیخ
بلکهنوتی رفته جمله ملوک آنجا مریدش شدند عباسی شاعر نامی آنجاست در خدمت
قاسم خان جهانگیری در بنگاله بسر برده فوجی شاعری با نام آنجاست ملا محمد جان در عهد
شاهجهان در بنگاله بخدمت بعضی امرا بسر می برده و شعر نیک می گفته منعم ملا عبد الباقی
شاگرد ملا محمد . . . . و شاگردی آن عالم دانشمند بر آمد بعد

رحلتش در جونپور ماند در اکثر علوم علی الخصوص معقولات یگانه بوده و از علمای آنجا گوی سبقت
می ربوده یک مرتبه بدرگاه عالمگیر رسیده موضعی بمبلغ هشتصد و نه صد روپیه بطریق سیورغال
یافته مراجعت نموده و در انجا بدرس اشتغال ورزید **اودیسه** ولایتیست مشتمل بر
برده و سه کار شکار فیل در انجا بسیار کنند اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمی بوده
و بر برگ تار از آهن چیزی که یکسرش چون مقراض و سر دیگر چون درفش میبود بآن
می نوشتند آن رقم سالها ماندی **گویند** قبل از استیلای افغانان والیش رای مکند
نام بود چهار صد زن را جاهای علیحده جای داده و یکدست رخت و حجامی و وظیفه خوار بخانه
ساخته که اگر غریبی وارد شود آن حجام غسلش داده رخت پوشانیده آن منزل بردی و شب
آنچه در خلوت باید کردی علی الصباح خرج راه داده رخصت نمودی رای مکند این را از مثوبات
شمردی و در حین سواری هزار کس تختها و سبدها پر گل و ریاحین بر دوش و سر در پیش و پسایش
بردندی و هر جا منزل ساختی علی الفور بیلداران باغچه در کمال لطافت ترتیب نمودندی و اودرا
اودیسه کهی گفتندی **گویند** در موضع پرسوتم از اعمال اودیسه کهتنی بتخانه ایست برکنار
دریای شور شکر قرین اصنام را جگناته نامند نیکان آندیار در وقت کدخدائی زن خود را
سه روز وقف جگناته می سازند اگر بکارت دران دو سه روز وقف گردد بعصمت و الا شوهرش
دانند درین بتخانه هندوان بجود زخمهای سنگ ریز زنند و زبان می برند پس جای زخم بران بت
میمالند التیام می یابد و هر که بآن بی ادبی کند رنجور و هلاک شود **مرویست** از مولانا لطف الله
نیشاپوری که سیاح بحر و بر بود که گفت با جمعی داره انجا شدم و بالتماس براهمه بشرط
عدم وقوع بی ادبی درون رفتیم شخصی آب دهان سوی بت انداخت در حال جان داد
مولانا گوید مرا حیرت دست داد که از بت باطل اینچنین تاثیر چرا وقوع یابد درین فکر بخواب
رفتم شخصی در واقعه گفت این مشکل تو در نجف حل شود بعضی زمانی آنجا رفتم در خواب
شخصی گفت سالهاست که توجه نفوس بآن بت متعلق شده از همه توجه نفوس آن اثر هست
گویند دران ولایت برادر خورد زن برادر بزرگ را از آن خود دانند و برادر کلان
از آن ممنون باشد **کوچ** ولایتی مابین شرقی و شمالی بنگاله است یک حدش بولایت

ختا و حد دیگر کورکات از سرحد ختا که آن موضع را آشام می گویند تا ولایت کوچ بیست
روزه راه است پیوسته مردم بدانجا آمد و شد نمایند حاصل کوچ ابریشم و فلفل است و اسپ
تانگن آنجا شود و در آن ولایت غاری است بعقیده ایشان منزل دیو آنی نام یک روز
در سالی آنجا عید کنند و از هر قسم جانور را نذر قربان او کنند و بهوگیا نرا در آن روز بقتل
می رسانند بهوگیان جماعتی اند میگویند ما را آنی طلبیده از روزی که بهوگی میشوند هر چه میخواهند
می کنند و با زن و دختر هر که رغبت شان شود گرد آیند و بعد سال آن روز کشته می شوند
مالوه ولایتی است معروف طول ارضش از ولایت کوته تا بانسواره دویست و چهل پنج کروه
عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی ولایت باندهو و
شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بگلانه غربی ملک گجرات هوایش بغایت خوش نهرها بسیار جاری
دارد راجه بهوج قلعه از سنگ ساخته کوئی از یک پارچه تراشیده اند و قلعه مانڈو پای تخت
راجهایش بوده سالی دو بار انگورش بار آرد یکی در اول حوت شیرین تر دیگر در ابتدای اسد
قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده دور آن ده کروه از گل و ریاحین مالامال آثار سلاطین
ماضی درو بسیار منجمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن
سلاطین خلجیه حکام مالوه از هنگام ظهور سلطان محمود غزنوی اسلام دران ناحیه شایع
گشته از زمان سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد فیروزشاه ملک مذکور در تصرف
سلاطین دهلی بوده و ازو تا جلال الدین محمد اکبر بادشاه یازده تن در آن حکومت کردند اول داؤد
داؤد خان غوری قریب بیست سال بعده پسرش سلطان هوشنگ سی سال بعده پسرش سلطان محمد شاه یکسال و چند ماه
بعده سلطان محمد خلجی سی و شش سال بعده سلطان غیاث الدین محمود سی و دو سال
گویند او پانزده هزار زن در حرم فراهم آورده شهری از زنان ترتیب داده بود
مشتمل بر جمیع اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه آنچه در شهرها سزد از زنان
مقرر کرده و هر جا خبر زن صاحب جمال شنیدی بدست آوردی فنون صنایع بکنیزان
آموخته آهوخانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع ساخته با زنان و
اهل حرم خویش بسیر و شکار میگذرانید و در مدت ملکرانی بطرفی سواری نکرد و سی برش

نرسیده پسرش در عمر هشتاد سالگی او دو بارش زهر داده بزهرمهره که در بازو داشت دفع کرد سیم بار پسرش کاسه شربتی مسمومه آورده گفت البته باید خورد گفت عمر بعشرت گذرانده‌ام و آرزوی در دل نمانده پس خود زهرمهره مکشاد و کاسه را درکشید بعده سلطان ناصرالدین ولد سلطان غیاث‌الدین یازده سال و چند ماه بعده سلطان محمود شاه پسرش بیست و نیم سال بعده سلطان بهادر گجراتی چندی بعده ملک قادرشاه شش سال بعده شجاعت خان دوازده سال بعده بهادرخان بن شجاعت خان چندی از دست تصرف جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه آمده و خود ملازم آن درگاه شده بعده مرزایان آنجا دوازده تن حکومت شان قریب دویست سال بعده ملک راجه بن خان جهان فاروقی بعده نصیرشاه آنملک بسته حکومتش بیست و نه سال بعده نصیرخان پسرش چهل سال و نیم بعده میران عادلخان پسرش سه سال و هشت ماه بعده میران مبارکخان برادرش هفده و نیم سال بعده عادلخان پسرش چهل و شش سال و هشت ماه بعده داؤدخان برادرش هشت سال و کسری بعده عادل خان بن احسن خان بن نصیرخان بعده میران محمد شاه بعده مبارک شاه برادرش سی دو سال بعده میران محمد شاه بن مبارک شاه بعده راجه علیخان بیست و یکسال و چند ماه حکومت کرده باج گذار اکبر بادشاه بود بعده بهادرخان پسرش ۳ سال و کسری از ملک بدست امرای اکبری افتاده

مقالهٔ ثالث متضمن ذکر بلاد متعلقه اقلیم سیوم منسوب بمریخ مبدا این اقلیم موضعی است

که عرض آن بیست و هفت‌ونیم درجه باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت ۳ ربع مساحت ارضش چهارصد شصت و هشت هزار و چهارصد و نود و یک فرسنگ است ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر بلاد یاجوج و ماجوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و بلاد مکران و سیستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط

بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد و پس بر بلاد مصر
و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود طول بحر از ترک
تا خالدات دو هزار و نهصد و بیست فرسنگ و عرض تا خط استوا یک صد و
سی و شش شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت و نه باشند و شهرهای
کوچک سه هزار و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد مخفی نماند که ایران
مملکتی است بوسعت در وسط اقالیم سبعه متعلق باقلیم سوم اکثر بعضی بکیومرث نسبت
داده و گفتند که او را ایران نام بود و بعضی بهوشنگ که او نیز ایران نام داشت اما اصح آنکه بایرج فریدون منسوبست چون
عراق را دل ایران خوانند ابتدا از وصف او و نخست بذکر عراق عرب پرداخت
صاحب صور الاقالیم آورده که عراق عرب در قبله عراق عجم واقع بنا علیه شروع از قبله
و الی و لیکه در زمان اسلام معظم ترین شهرهای عراق عرب بغداد بود آغاز آن
از آن انسب **بغداد** طولش فه عرضش لج تا سابق مذکور شد که منصور دوانیقی
آنرا در سن خمس و اربعین و مائه بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان
در نواحی آن باغی ساخته بود مسمی بباغداد بغداد مخفف آنست در عجائب
البلدان مذکور که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود
دلیل بر آنکه خلیفه در و نمیرد همچنان شد از جمله سی و هفت نفر بنی عباس یکی در
در آن پهلو خاک هلاک بر بستر ننهاد دور بغداد چهارده فرسنگ و شصت هزار
حمام پنج مسجد عرض اسواق چهل گز عمارات خلیفه و توابع در دو فرسنگ که
در و مضجع اولیاست بی شمار و الحال از آن بغداد اثری نیست در لب التاریخ
آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی بر آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی
بر وی خروج کرده میان ایشان محاربات کثیر واقع شده آخر بعراق عرب رفته
بغداد نو را بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان در نواحی آن
باغی ساخته و بغداد در اندک زمانی چنان معمور شد که بسبب آن کوفه خراب
گردید و حالا همان بحال است در و اکثر ارزانی غله باشد و غلا نادر در مجمع الحکایات آمده

که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف چون شوهر قوت کرد آلت مردان
در میان فرجش ظهور کرده پس کدخدا شد و فرزندان آورد صاحب حبیب السیر
آورده که در چهارصد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد تولد نموده او را دو سر و سرین
بر یک بدن بود **ایضاً** در بغداد زنی ظاهر شده که روی و دستهاش پر مو بود مانند خرس
و دندان زیرین نداشت سخنش کسی نمی فهمید مردم می گفتند که خرس با مرد این جمع
شده **ایضاً** مثل این حکایت صاحب جامع الحکایات آورده که این نوع کسی را
در ایام سلطان تکلش دیدم و او را دختری شد بر سیاست او سلطان او را مستنجد عباسی
ببغداد فرستاده **ایضاً** در تاریخ یافعی مذکور است که در مشهور ثمان و خمسین واربعمائة
در بغداد عورتی دختری آورد دو سر داشت و دو گردن در یک بدن **ایضاً** مولانا
قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از جمال الملة والدین صاعد بن محمد
مصدق السعدی الاصل الکاشغری المولد که موصوف بجمال الدین ترکستانی شنیدم که از دختر
نجم الدین حفص که از فحول علمای کاث خوارزم بود فرزندی تولد نمود سرش سر آدمی و
بدنش چون بدن ماری که دو ماه که در حیات بود نزد مادر آمده شیر خوردی و بعد از ان خود را
در برکه آبی که در حوالی بود انداخته شناوری نمودی باز بدستور نزد مادر آمده بشیر خوردن
مشغول گشتی آخر بفتوای فقهای معهوم مقتول گردید مردمان نیک آنجا برون از احاطه
شمار اند بنابر اختصار بچند نفر عظیم مشهور اکتفا رفته **ابو عبدالله**
احمد بن محمد الشیبانی المروزی یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است هزار
هزار حدیث یاد داشته بخاری و مسلم نیشاپوری از وی نقل حدیث نموده اند هشتصد هزار
رجال و شصت هزار نسوان مشایعت جنازه اش کردند **معروف کرخی** در تذکرة الاولیا
آمده که والدینش ترسا بودند این را بمعلم فرستادند گفت بگو ثالث ثلثة گفت
قل هو الله احد هرچند معلم زد و تکرار نمود همین بر زبان راند و گریخته بدست امام علی بن موسی
الرضا مسلمان شد و بدا و وطای پیوسته عنقریب مشار الیه گردید مثل مولی امام علی
بن موسی رضا بوده و خدمت بوابی داشته روزی در بار عام حضرت بانبوهی مردم

زیرا و لکد زیرا پا نوت کرده بهر تقدیر استاد سری سقطی است از سری نقل است که وی مرا گفت چون بخدا حاجتت افتد سوگندش ده که یا رب بحق معروف کرخی حاجت من روا کن اجابت افتد فوتش ماتین هجری بد فرسشش دعا مستجابست سری سقطی خال جنید شاگرد معروفست اول او در بغداد سخن حقائق و توحید گفت نود و هشت سال پهلو بر زمین ننهاده مگر در بیماری مرگ خواهرش دستوری خواست که پیشش بیاید روا نداشت یکروز پیر زنی را که بخانه درون رفت و دید ه گفت ای برادر مرا رخصت دادی اکنون نامحرمی آمده گفت این دنیا است در عشق من سوخته و محروم مانده اکنون از خدا دستوری خواست جاروب حجره من با و دادند گویند هر که سلامی دادمش رو ترش کرده جواب دادی از سر آن پرسیدند گفت از پیغمبر صلعم منقولست که هر که سلام کند بر مسلمانی صد رحمت فرود آید نود بد بهنده سلام دهند تازه رو بود و من از و ترش می کنم تا این عطیه رحمت هم او را بود فوتش در دویست و پنجاه و سه شیخ المشائخ جنید اصلش نها وند مولد و منشا بغداد از ابو جعفر است که اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی چون روز اول مجلس وعظ نهاد چهل تن حاضر بودند هژده جان دادند باقی بیهوش شدند گویند روزی سخن می گفت یکی از مریدان نعره زد و فرمود اگر بار دیگر نعره زنی مهجور کردی او خود را ضبط نمود تا هلاک گردید و دیدند مشتی خاکستر در دلق است گویند یکی از بزرگان در واقعه دید که در خدمت رسول صلعم جنید نشسته شخصی فتوی آورد آنحضرت صلعم بجنید دادند و گفت یا رسول الله در خدمت گرامی دیگری چرا فتوی دهد گفت مرا تنها در آمست بجنید فخر است یکی از و پرسید که دل کدام وقت خوش بود گفت آنگاه که دل بود یکی پانصد دینار پیشش آورد پرسیدش غیر از این چیزی گفت دارم فرمود دیگرت باید گفت باید فرمود تو اولی تری فرمود بر دار فرمود من هیچ ندارم و هیچ نباید گفت بلا چراغ عارفانست و بیدار کننده مریدان و هلاک کننده غافلان گفت غایت صبر توکل است و صبر خوردن تلخیها است در رضا آنکه بلا را نعمت شماری

ابوالحسن نوری صوفی بقصد زیارتش چون بدر شهر رسیدند یکی زبان حیوانات می فهمید دو گربه
باهم چیزی گفتند گفت انا لله و انا الیه راجعون ابوالحسن مرد و چون بدر خانقاه آمدند متعجب شده ماجرا گفت
فرمود بلی لحظهٔ از یاد خدا غافل مانده بودم نوری ازان لقب یافت که وقت تکلم از دهانش نور برآمدی و تمام خانه
روشن شدی بعد فوتش جنید گفت ذهب نصف هذا العلم بفوت النوری **ابوسعید خراز** از عارف باری
نقلست که اگرچه او خود را استاگرد جنید وا نمودی اما بار خدای جنید بود و هم او گوید که میگویند بایزید رضی الله
سید العارفین حقست و از بندگان محمد مصطفی و ازین طائفه ابوسعید خراز **شیخ ابومحمد بن احمد** دوم
مذهب ملامتیان در نیشاپور ازو منتشر شده بر امانتش و بزرگیش همه متفق بودند گفت بیست سال است
بر دل من هیچ طعام لذت نکرده که نه در حال حاضر شده گفت توبه آن بود که توبه کنی از توبه گفت رضا آن بود که
اگر دوزخ بر دست راست بدارند نگوئی سوی چپ باید گفت اخلاص در عمل آن بود که بهر دو سرا چشم
عوض نداری سمنون محبت او را بر معرفت بخلاف طائفه تقدیم می داد گویند وقتی به تکلیف در حجاز
بوعظ نشست چون مستمع نیافت رو بقنادیل کرده گفت بشما میگویم قنادیل رقص کنان بهم خوردند
و پاره پاره شدند گفت تصوف آنست که هیچ چیز ملک تو نباشد و تو ملک هیچ چیز نباشی **ابو
عبدالله قلانسی** از کرام قوم ست گفت بسیاحت در کشتی بودم بادی برخاست اهل کشتی بتضرع
آمدند و نذرها بستند و مرا گفت تو هم نذری به بند گفتم اگر نجات یابم گوشت بچه فیل نخورم اهل کشتی حمل بر استهزا و خبط
کردند قضارا کشتی شکست و جماعهٔ بر تختها بخشکی افتادند گرسنه بودند هیچ نیافتند الا بچه فیل آنرا کشته خوردند
من مطابق نذر نخوردم چون بخواب شدیم مادر بچه فیل آمده بو همه را کشت و مرا اشاره کرد تا برو سوار شدم
بشتاب روان شد و شبا شب مرا بموضع آباد رسانیده اشاره فرود آمدن نمود فرود آمدم و در آن
شب مسافت بیست روزه طی شده بود **ابو احمد قلانسی** از اقران جنید ست گوید روزی میان
قومے بودم گفتم آزار من در میان سخن آن جماعت از من بریدند که تو گفتی آن من شیخ شروانی گوید که چون
صوفی گوید که نعلین من یا آزار من باید که در و نگری یعنی ایشان را ملک نباشد **ابوعبدالله بن الجلا**
نام وی احمد بن یحیی جلاست مادر و پدر را گفت مرا در کار خدا کنید گفتند کردیم پس غایب شد بعد مدتیے
باز آمد شبی باران باریده بود در خانه بزد پدر گفت کیستی گفت پسر شما گفت پسر را بخدا دادیم
داده باز نستانیم و در نگشادند پس جانب مدینه شد گرسنه بزیارت نبی رفت و گفت مهمان توام

یا رسول الله در خواب گرده نان با و حواله نمی خورده نیمی در دست بیدار گردید از وی پرسیدند که مردگی مستحق فقر گردد گفت آنگاه که از وهیچ نماند گفتند چگونه گفت آنگاه که او مرا و را بود و چون نه او را بود فقیر نیست **محمد بن الحسن الجوهری** شاگرد ذوالنون از استاد نقل کرده که شخصی پیش آمده گفت مرا دعا کن گفت ای جوان مرد اگر ترا در سابق تقدیر حق پیش شده باشد غرق شده را در آب بانگ چه سود جز غرق شدن و زیاد آب بگلو رفتن **شیخ ابو بکر کتانی** شیخ مکه بود او را چراغ حرم گفتندی سی سال زیر ناودان حرم گذرانده و در شبانروزی یکبار وضو کرده و از اول تا آخر شب نماز گزارده و قرآن ختم کرده و در طواف دوازده هزار ختم خوانده گفت صوفی کسی ست که طاعت او نزد او جنایت بود که از آن استغفارش باید شبی هنجاه و دو بار پیغمبر را در خواب دید گفت یا رسول الله دعا بیاموز تا دل من بمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت او را شاگر رسولی گفتندی یکی از وی وصیتی خواست گفت چنانکه فردا خدا ترا خواهد بود امروز تو خدا را باش گفت تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر گفت حق تعالی را بادیست که آنرا باد صبحی گویند در زیر عرش مخزونست و در هر سحر وزیدن گیرد و ناله و استغفار را بحضرت جبار رساند **ابو العباس ابن عطا** او را سلطان اهل تحقیق و برهان ارباب توحید گویند در تفسیر و حدیث حقائق کمالی عظیم داشته مرید جنید بود ابو سعید خراز جز او کسی را در تصوف مسلم ندارد روزی بصومعهٔ او گذشتند آب زده دیدند پرسیدند گفت در جوانی کبوتری از شخصی گرفته بودم و هزار درم بوا ثانش داده دلش بیادم آمد می گشتم و می گریستم این آن آب ست گفت آنکه بیست سال در نفاق قدم زند و یک قدم برای نفع برادری بردارد فاضلترست از آنکه شصت سال عبادت کند با خلاص و از آن نجات نفس خود طلبد گفت همت آن بود که در دنیا نبود **ابراهیم فاتک** صاحب جنید و شاگرد حلاج بوده شبی که روزش حلاج را بردار کردند **خدا** را بخواب دیده پرسید گفت سر خود با وی آشکار اکردم بخلق گفت در نفحات است از عبد الله انصاری که کشته شدن حلاج نقص ست اگر تمام بودی افشای راز نکردی **عباس بن یوسف الشکلی** از مشایخ قدیم بغداد بوده گفت هر که بحضرت مشغول ست از ایمانش نباید پرسید **ابراهیم بن ثابت** با سری معاصر بود شخصی از و وصیت خواست گفت کاری کن که از آن پشیمان نشوی **جعفر بن محمد الخلدی** صاحب جمع حکایت و سیر مشایخ بود وقتی گفت دو هزار پیر را می شناسم و دویست دیوان از شان دارم گفت عجائب عراق سه چیزست شیخ شبلی و نکتهٔ مرتعش و حکایات من

ابوزکریا یحیی بن معین در علم حدیث امام وقت بوده ششصد هزار حدیث جمع کرده میان
او و احمد حنبل الفت و شرکت در اشتغال حدیث بسیار بوده احمد میگفت هر حدیثی که یحیی صحیح نداند و تجویز
ننماید اعتماد را نشاید محمد بن علی الوزیر از کبار صلحا بوده صد هزار غلام آزاد کرده در هر حج صد هزار دینار
تصدق میکرده حال بساتین او هر سال چهار هزار هزار دینار بوده و همه را براه خدا ایثار می نموده.....
ابوبکر محمد بن عبدالله الصیرفی از فقهای عظام بعد شافعی داناترین مردم با صول بود علم شروط را
اول او پیدا کرده ابو عبدالله القاهر بن طاهر در فقه شافعی بی مثل زمان ست
ابوالحسن محمد بن ابوالبقا المعروف به ابن النحل ورع بسیار داشته اول او
بر تنبیه شرح نوشته و آنرا توجیه نام کرده ابوالحسن محمد المشهور ابن شنبوذ از مشاهیر قراء بود
جمعی سعایتش کرده باین مقدار رسانیدند که او حرف را را در قرات تغییر میدهد فرمود تا محبوسش کردند
و هفت دره زدند در عین ضرب گفت دست وزیر بریده باد بعد از چند وقت چنانچه در احوالش مذکور
دستش بریده شد ابوالعباس محمد بن زید المبرد در لغت و نحو امام بوده در یکی از تالیفات خود
آورده که منصور دوانیقی یکی را مقرر فرمود تا هر جا که نابینائی و یتیمی و بیوهٔ باشد جمع ساخته خبرگیری کند
طامعی پیشش رفته گفت مرا در عورات شمر و نفقه مقرر کن گفت مرد چگونه زن شود گفت نابینا بنویس گفت بخشم
چشم دلت کورست که چنین اختیار سکنی گفت پسرم را یتیم بنویس گفت بلی پسری که پدرش توئی البته یتیم ست
ابوالحسن محمد بن طاهر در شاعری اشعر و در فضیلت افضل بوده در سن ده سالگی نزد ابن سیرابی
شروع نحو نموده سیرابی روزی سوال کرد که در رأیتُ عمرواً علامت نصب چیست گفت بغض علی
دیوان شعرش چهار جلد و مدون ست ابوالحسن بن علی بن هلال المعروف با بن بواب
در خط از بی بدلان زمان بوده در خدمت خلیفه همیشه بکتابی اشتغال داشته فوتش چهار صد و سیزده ۴۱۳
ابوالحسن محمد بن عبدالله مخزومی سلامی در عراق از بی نظیران زمان بوده عمرها در
خدمت عضدالدوله بسر برده وی میگفت که هرگاه سلامی را در مجلس بینم گمان برم که عطارد از آسمان آمده
ابوبکر محمد بن بهروز الطبیب بقراط زمان خود بوده شخصی را وجع ساق پا چنان شد که مرگ را بر حیات
رجحان مید اد گفت تا به عمودی محکم بستند و بخاری را طلبید تا استخوان هر دو ساقش سوراخ کرد و ۳ قطره
آب سیاه برون چکید پس خشک بند فورا صحیح ساخت جمال الدین المشهور به یاقوت

زر خرید مستعصم بوده خط را بچند قلم مینوشت حرفی از خط وی بیک تنگه و کلمهٔ بدو تنگه و سطری به پنج تنگه
وصفحهٔ بصد تنگه و جزوی به پانصد تنگه و مصحف به بیست هزار تنگه خرید و فروخت می شد
شعرهم نیک سیگفته **ملک الکلام بهاؤ الدین محمد بن مؤید** فضل محض بوده سالها منصب انشای
سلطان خوارزم شاه من حیث الاستقلال متعلقش بوده برادرانش ابو نصر و ابو المظفر
از ارباب فضل و دانش بودند خصوص ابو نصر که از عاملان خیر و صلاح می زیستند و از غایت
رفعت عرش الله لقب داشته و الد ایشان نیز عارف بوده در ضرب و حساب ضرب المثل ست
بهاؤ الدین را تصنیفات ست چون بحور مملو از درر معانی و چون معادن مشحون بجواهر الفاظ که هیچکس از فضلا آنرا
قدح نکرده بلکه هر یک از آن جهت خویش پایهای شگرف نهاده و با این فضل پیوسته کوفتهٔ صدمات
بوده شمس الدین مسعود که آصف عهد و وزیر وقت بوده از وی خاطر بد کرده چند کرت او را رنجانید
و در قید آورده در حبس فی سنه خمس و اربعین و خمس مائه بعالم بقا شتافت **شمس الدین محمد**
بن مؤید المعروف بجاله از منشیان خواجه نظام الملک طوسی بود وقتی خواجه را درد پا بهم رسیده
این رباعی بدیهه گفت **رباعی** گر در دکند پای فلک فرسایت * سر نیست در آن عرضه کنم برپایت
چون از سر دشمنت بجان آمده درد * آمد بتظلم که فتد در پایت * تا آخر عمر سلطان سنجر در حیات بود
ابو المظفر بن ابراهیم از اعیان زمان طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت **فضولی** در فضل و
دانش قصب السبق از همگنان ربوده دیوان ترکی او متداول این رباعی در شرافت خاک کربلا از وست
رباعی آسوده کربلا بهر حال که هست * گر خاک شود نمیشود قدرش پست * بر میدارند سجه اش میسازند
میگردانند از شرف دست بدست **کوفه** طولش عط آل عرضش لاآل در قدیم بنای هوشنگ
پیشدادی بوده که خراب شده و معدوم گردیده پس در سال هفدهم از هجرت چنانچه مذکور سعد وقاص
رضی بفرمودهٔ خلیفهٔ ثانی بنا نهاد حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه آنجا سکن گزیده و خط کوفی آنجا از خط
معقلی اختراع نموده مسجد کوفه عظیم متبرکه است در تاریخ اعثم کوفی مذکور که مردی نزد حضرت امیر کرم الله وجهه آمد
و گفت میخواهم به بیت المقدس روم فرمود زاد بخور و راحله بفروش و درین مسجد ساکن شو
تنور آهن آورده حضرت جبرئیل از بهشت که از آن طوفان نوح علیه السلام جوشید چنانچه مذکور شد
آنجاست که حالا محراب مسجد آنجاست و حضرت علی کرم الله وجهه را بر آنجا زخم زدند آنحضرت کرم الله وجهه

دست وستونی زد حالا آن محل بجهت کثرت مس دستهای مردم گوی شده امیرالمومنین علی رضی الله عنه
دران شهر چاهی کنده غیر آن چاه آبی شیرین در کوفه وجود ندارد آن شهر را دل زمین گویند و دورش
هژده هزار گز وابراهیم خلیل ادریس و نوح آنجا نماز گزارده اند و عصای موسی علیه السلام آنجا نهاده بود
و هزار ولی و هزار وصی درین مسجد نماز گزاردند چندین هزار خلق را روز قیامت آنجا حشر شود که
نه حساب دارند و نه عقاب در میان این مسجد مرغزاری از بهشت خواهد بود و در وی سه چشمه است از چشمهای جنان
که در آخر الزمان ظاهر شوند اما مردمش وفا ندارند چنانچه الکوفی لا یوفی مشهور در عجایب المخلوقات آورده
که در سن تسعین و مائتین در وی تگرگی بارید هر یک بوزن صد و پنجاه درم و بر اثر آن سنگی باریدن گرفت چون گوش
آدمی در هم کشیده مردم خوب هم از وی جد برخاسته اند بنا بر التزام بچند نفر اکتفا میرود **اسود بن**
یزید النخعی در فنون علوم و حسنات اعمال بی نظیر بوده بقولی ششصد و بقولی هفتصد رکعت نماز هر شبانه
روز میگزارد **ابو هاشم صوفی** اول کسی ست که او را صوفی خواندند و جهت صوفیان خانقاه
ساخت در نفحات اول ذکر اوست سفیان ثوری گفت نمیدانستم که صوفی کرا گویند تا ابو هاشم رضی الله را دیدم
ابو عمر شعبی عبد الملک ویرا برسالت نزد والی روم فرستاد و صحبت شعبی با خوش آمده
مدت مدید نگاه داشت و نامه سر بمهر داد که بوقت خطاب بصاحب دهد در آن نوشته بود که عجب از حماقت قومی
که چنین مرد میان ایشان باشد و دیگری را بخلافت گزینند ابو عمر گفت هرگز مرا خبر نیست عبد الملک گفت از برای
آن نوشته که من ترا بقتل رسانم و میخواست مثل تو نزد من باشد والی روم شنیده گفت مدعایم
قتل شعبی بود پانصد صحابه را ملازمت کرده از انجمله جناب شاه ولایت ست **ابو یوسف یعقوب**
بن ابراهیم اول کسی ست که او را قاضی القضاة گفتند در زمان مهدی و هادی رشید بقضا پرداخته است
منقولست در طبقات محمود شاهی که شخصی در پهلوی ابو یوسف بمجلسی نشسته بود و اصلا دم نمیزد یوسف گفت
چرا سخن نمیگوئی گفت صایم را وقت افطار کی باشد گفت وقت غروب گفت اگر تا نصف شب غروب
واقع نشود چکند ابو یوسف خنده گفت که سکوت تو بصواب تو و تکلم تو بخطا منقولست از مناظرة الانسان
که اگرچه ابو یوسف از تلامذه ابوحنیفه است اما در مسائل با وی اختلاف بسیار کرده در اصول فقه مذهب
ابوحنیفه رح اول او تصنیف کرد و علم ابو حنیفه رح از او انتشار یافته در یک شب از ممر قضا صاحب پنجاه هزار مثقال طلا شده
چنین که هارون رشید بر یکی از کنیزان برادرش ابراهیم بن مهدی مفتون شده بمبلغ سی هزار دینار

خریداری می نمود ابراهیم سوگند خورده که نه بخشد و نه فروشد آخر از بخشش رشید ترسیده بقاضی
گفت نصف بفروش و نصف بخش تا حانث نگردی رشید سی هزار دینار وا براهیم سی هزار دینار
بوی داد هارون خواست همان شب با وی گرد آید استبرا مانع شد گفت بغلامی عقد کن و طلاقش
بستان غلام بطمع افتاده طلاق نمیداد بده هزار دینار تطمیعش کردند راضی نشد قاضی گفت اورا بکنیزم
بخش تا عقد بر طرف گردد چنین کرد و آن ده هزار دینار بقاضی داده پس چون از کنیز محظوظ شد صد هزار
دینار بطریق رونمائیش داد کنیز ده هزار از آن بقاضی داده در **شرح مقامات حریری** بذیل ابراهیم
بن مهدی عیسی بن جعفر آورده و عوض غلام بجهت استبرا آزادی کنیز و نکاح او ذکر کرده حمد الله مستوفی
گوید که از جمله متروکات ابو یوسف چهار هزار تنبا بوده که بر بند هر یکی اشرفی بسته بودند....

ابو محمد سلمان بن مهران الاعمش در سلک دانشمندان انتظام یافته همواره میان او و امام اعظم
ابواب طیبت مفتوح می بودی **منقولست** در مجمع الحکایات که روزی امام بدیدن وی رفت از وی
طیبت پرسید که هر کرا حقتعالی بینائی از چشم باز گیرد در عوض چیزی از آن بهتر میدهد ترا چه چیز داد
گفت نادیدن گرانان و تو از آن جمله هستی **تمثیل** کوری چراغ بر سر شبی از کوچه میرفت کسی پرسید
ای کور تو که چراغ نه بینی بچراغ چه بینی گفت از برای مثل تو کوردل چراغ همراه دارم تا صدمه نخورم

ابو علی حسن المعروف بابن زیاد ابتداء مروارید فروختی آخر در خدمت امام اعظم رفته طلب علم کرد
گفت از تو مسئلهٔ پرسیم اگر جواب گوئی تعلیم کنم و الا لا پس گفت گوسفندی دو بچه زائید نه مرده نه زنده نه سیاه
نه سفید نه نر نه ماده ساعتی فکر کرده جواب نتوانست شب مهلت خواست در خانه بخاطرش آمد
که یکی مرده باشد و یکی زنده یکی سیاه باشد و یکی سفید یکی نر و یکی ماده بامام گفت در تعلیمش متوجه شد تا امام
وقت گشته چون ابو یوسف اورا دیدی گفتی صندوق علم آمد **عبد الرحمن بن حسن المشهور بابو الفرج
بن جوزی** در تفسیر و حدیث و فقه و طب تصانیف دارد مصنفاتش از حصر برون همه مصنفاتش جمع کردند
و بر مدت عمرش قسمت نمودند هر روزه کراز که نه جزو باشد در حساب آمده هر چند عقل باور ندارد ولی آنچه
دیده نوشته تراشه قلم را که بدان حدیث نوشته بود جمع سیکرد و وصیت نمود که آب غسل بآن گرم کنند چیزی باقی
ماند اورا در مجلس وعظ جواب های نادرست چنانچه وقتی در میان اهل سنت و شیعه در باب تفضیل مخالفت افتاد
از وی پرسیدند گفت من کانت بنته تحته هر دو طائفه بمدعای خود کشیدند قیل افضلها من بنته فی بیته

فوتش پانصد و نود و هفت مسلم معاذ استاد کسائی ست شیعی مذهب بوده عمری دراز داشت
اولاد او همه بحد کمال رسیده پیشش مردند مردی از سن عمرش پرسید گفت شصت بعد سالی دیگری پرسید
گفت شصت یاری که مصاحبش بود گفت بیست و یکسال ست که بخدمت تو هستم هر که از تو
سوال عمر میکند همین میگوئی گفت اگر بیست و یکسال دیگر مانی همین شنوی ابوالحسن علی بن حمزه کسائی
در نحو سرآمد و از قرای سبعه است و او را کسائی بدو وجه گفتند یکی آنکه روزی بکوفه آمد کسائی در خود پیچیده
دیگر آنکه در وقت احرام حج کسائی بر دوش گرفته بود ابوزکریا یحیی بن زیاد المعروف بالفرا
در نحو و لغت اعلم و اکمل بود از ابوالعباس ثعلب مرویست که اگر فرا نبودی عربیت ناقص ماندی تصانیف
بسیار دارد منجمله کتاب المثانی در وقت درسش اسامی طلبه شمرده نمیشد از جنس قضاة هشتاد کس حاضر میشدند
در نقل تصانیفش مردم چنان مبالغه کردندی که اجرت کتابت پنج ورق یکدرم شد حال آنکه پیش از آن بیست ورق
بیکدرم بود در دویست و هفت فوت کرده ابو عماره حمزه بن حبیب التیمی از قراء سبعه است
گفته قرآن سیصد و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف است ۳۷۳۲۵۰ ابوعبدالله شریک
فقیه وقت بود و قضای کوفه در وقت منصور داشت ابوالمنذر هشام بن عروه
از مشاهیر اهل حدیث و عرض سه روز قرآن را حفظ نموده تصانیفش از صد و پنجاه متجاوز منجمله کتاب الجمهره در معرفت انساب
متنبی از فحول شعراست روزی از راه میگذشت سگ گرگین در راه خوابیده بود نفطویه برادر سیبویه
که چهل سال در علم نحو مشقت کشیده بود بطریق طیبت گفت اگر متنبی اینست این سگ از و بهتر پرسید نامت چیست
گفت نفطویه گفت احرق الله قضارا شب برات بود جوانان بآتشبازی قیام می نمودند این از راه گذشت
سوخته شد ابن رشیق در کتاب عمده آورده که وی بجنگ قطاع الطریق با پسر و غلام مفلح نام بقتل رسید فی
اربع و خمسین و ثلثمائة الصدر الاجل العالم برهان الملة والدین محمد بن عبدالعزیز در
فضیلت بوحنیفه ثانی و شیخ الاسلام بود به نیشاپور و برهان الدین صدر بلند قدر شد وقتی یکی از ملوک
تیغی و دستارچه فرستاد برا تراو این قطعه نوشته قطعه پیش تخت تو شها تیغی و دستارچه میفرستم خجل
شدم کن از مختصری ؛؛ تا هر آنرا که بجان بنده درگاه تو نیست ؛؛ به یکی چشم به بندی بدگر سر ببری ؛؛
زمانی ملک طغانشاه را درد پا حادث شده بود این رباعی فرستاد رباعی گر پای فلک سای ملک رنجور است
نزدیک خرد نه از حقیقت دورست ؛؛ او هست جهان فروز و جهان ست بپای ؛؛ پائی که جهانی بکشد معذور است

نجف اشرف در دو فرسنگی از کوفه طرف قبله واقع در سه فرسخش متعین است که مشهد مطهر
حضرت امیر در وست و ذکر آن در فوت حضرت ... مبین از مردمانش **میر سید محمد عتابی** رح
صحبت میر حضوری قمی را لازم گرفته بشعر گفتن رغبت کرد و بعد کسب فضایل حمیده وارد دکن شده
در خدمت عادل شاه رتبهٔ ندیمی یافت بعد قتل او نزد شاه ولی ممتاز ماند بنا بر سوی مزاج پادشاه
محبوس قلعه گوالیار شد بعد از هفت سال این رباعی گفته **ر** در بند شهان پادشهی میباید
لشکرکش و صاحب سپهی میباید ؛ من خود چه کسم در چه شمارم چه کنم ؛ زندان ترا شهنشهی میباید
بخرج راه رخصت حج یافته در اثنای راه میان احمدنگر پیش برهان الملک شد و قربت یافت
عریان میرزا اسد نام بهند وارد شده شعر برجسته میگفت **امینا** پدرش مولانا محمود نام
کلیددار روضه علیه بوده شاعر باتبرکست **سرمن رای** بعضی در اقلیم رابع شمردند اینجا بربط قرش
به بغداد مرقوم گردیده مشهور بسامره است **گویند** چون معتصم در تربیت غلامان ترک
کوشید اهل بغداد حضرت میرسید روزی جمعی سر راه براو گرفته گفتند یا ابا اسحق از شهر ما بیرون رو
والا با تو حرب کنیم پرسید بکدام استطاعت گفتند در دل شب بانگشتان درشت و دلهای ریش
متاثر شده در موضع قاتول شهری ساخت و سرمن رای نام نهاد یعنی سر ور گردد آنکه بیند
پس بتدریج سامره شد در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر بود مسجدی عالی
در و باحوضی از یکپارچه سنگ که قطرش بیست و سه گز و ارتفاعش هفت گز و ضخامتش نیم گز و منارهٔ
بطول صد و هشتاد ذراع ساخت بمرور دهور جز دیهی نماند مزار فیض آثار امام علی نقی و امام حسن عسکری
رضی الله عنهما درو ست که مطاف خاص و عام ست **منقولست** در مجمع الغرائب که در ولایت سامره
درخت سیبی از یک اصل بدو شاخ برآمده از شاخی سیب خورند خواب آرد و شکم راند و از شاخ دیگر سیب خورند
بیداری آرد و شکم به بندد **منقولست** در تذکرهٔ دولت شاهی از خود دولتشاه که سلطان سنجر
بعد فتح بغداد بسامره رسید دید که شیعه شب جمعه اسپی بر در غاری که صاحب الزمان در و غیبت فرموده
نگاه میدارند تا چون ظهور فرماید سوار شود آن اسپ از شیعه بستد که نزد من امانت ست باین سوء ادب
عنقریب محبوس گردید از مردمش **شیخ محمد بن اسمعیل خیر النساج لقب**
در نفحات از جعفر خلدی مذکور که خیر النساج را پرسیدم ترا چرا نساج گویند گفت با خدا عهد کرده بودم که

رطب نخورم روزی بغلبهٔ نفس یک رطب خوردم ناگاه شخصی بمن نگریسته گفت ای خیر گریز پا
ظاهرا اورا غلامی خیر نام گریخته بود من صورت او یافته بودم مرا بگرفت هر چند گفتم خیر نیم مردم گواهی دادند
که خیر توئی وی مرا بخانه برد و گفت کاری که پیشتر میکردی بکن و بکار جولاهگی مشغول کرد بعد چهار ماه از
خدا خلاص بخواستم باز بصورت اصلی شدم در قزوین بسال دوصد و شش وفات یافته عمرش صد و بیست سال بود
گفت خوف و بیم تازیانه ایست مر بندگان را **مداین** طولش عب عرضش لح بعضی برآنکه اول بنای
اسود بن سام علیه السلام بود و بعضی برآنکه ابتدا طهمورث پیشدادی همت بر بنای آن گماشته گردآباد خواند
جمشید با تمامش رسانید از ین که معظم ترین مداین سبعه بوده مداین خواندند **شش دیگر** یکی ۱ قادسیه ۲ رومیه ۳ حیره
۴ بابل ۵ حلوان ۶ نهروان – از هر هفت شهر جز نامی باقی نه سالها دار الملک اکاسره بود انوشیروان در انجا ایوانی
ساخته بود که در جهان عالی تر از و عمارتی از گچ و آجر ساخته نشده صحن خانه صد و پنجاه گز در صد و پنجاه گز در عرض ایوانش
هر طاقش چهل و دو گز ارتفاع شصت پنج گز در اطراف خانها و عمارتهای فراوان با نواع تکلفات بودند و آن عمارت
تا زمان ابوجعفر دوانیقی راسخ و استوار بود مزار سلمان فارسی در محاذی ایوان کسری واقع **بابل** بعضی به اقلیم چهارم
نوشتند از مداین سبعهٔ عراق ابتدا قینان بن انوش بن شیث یا مهلائیل جد ادریس بنا کرده هرمس بابلی بعد
طوفان نوح بنا ساخت پس طهمورث بتجدید عمارت نمود نمرود در آن شهر سالها بسر برد بعد از و ضحاک دار الملک گردانیده
و قلعهٔ بنا نهاده موسوم بکلنگ دژ پس سکندر عمارت ساخت باز خراب شد از توابع حله است در حین معموری دوازده
دوازده فرسنگ عرض آبادانی داشت و دوازده هزار قصر در و بود در آن چاهی ست بنام دانیال علیه السلام هاروت
و ماروت که قصه اش در مجلد اول گذشت در آن مقید اند **منقولست در عجایب المخلوقات** که در ازمنهٔ سابقه
هفت حصن داشته در حصن اول خانهٔ مشتمل بر صورت ربع مسکون آبها و جوبها پدید کرده هرگاه ناحیتی عصیان ورزیدی
آب انهار در شهر دیگر افگندندی بطاعت باز آمدی و در حصن دوم حوضی عظیم که مردم قبیله در آن شراب ریختندی
و هر یک از آن خویش خوردندی که در دیگر نیامیختی در حصن سوم طبلی تعبیه کرده بودند معلق که احوال صحت و موت از آن
مفهوم شدی چنانچه اگر آواز دادی صحت یافتی و الا لا در حصن چهارم آئینه از آهن ترتیب داده بودند که حال غائب از آن
معلوم شدی یا مرده است یا زنده در حصن پنجم مرغابی ساخته بودند از مس اگر جاسوسی در آن رفتی آواز دادی و در حصن ششم دو
قاضی بودند بر آب نشسته دو کس که بدعوی آنجا رفتندی و هر کس از آن هر دو قاضی یکی را اختیار کردی هر که مبطل بودی قاضی او
غرقه شدی در حصن هفتم درختی از مس کرده بودند کنجشکان بسیار بر و تعبیه هر چند آدمی که در زیر سایهٔ آن درخت رفتی سایه دادی

تا هزار مرد اگر یکی بر هزار افزودی تمام مردم در آفتاب ماندی **بصره** طولش فدنا عرضش لا بعضی در اقلیم چهارم بیش نوشته
شرح بنای آن در احوال خلیفه ثانی مرقوم اسپان نیک آنجا بهم رسند و نوعی پرورش یابند که اگر یکهفته آب نخورند اثر تشنگی در ایشان محسوس نشود
گویند در حدود بصره کوهی ست مردم آنجا گل آنکوه بکنند و بنهند باد سموم در آن وزد گوگرد شود بعراق و خراسان
برند و فروشند گوگرد فارسی همان ست نزدیک آنکوه موضعی ست معمور خلق بسیار آنجا ساکن جامها بی تکلف و نیاز و نخست
بر میبرند و هیچ کار و کسب نکنند الا تجارت گوگرد مذکور **ایضاً** در یکی از جبال بصره غاریست که زبانه آتش از آن غار بیرون
می آید و شعلهٔ آن آتش تنخواهی آدمی بیرون می اندازد و پیوسته چنین ست **مرویست** از امیرالمؤمنین علی که زمینی به
آسمان دورتر از بصره نیست و از همه شهرها زود خراب شود و میقات مهبط ابلیس از مضافات اوست تربت صحابه در آن دیار
بسیار مثل طلحه و زبیر و انس و غیرهم مردم نیک از آن شهر بسیار برخاسته اند بنابر رفع اطالت بذکر بعضی اکتفا رفته
خواجه حسن بصری مادرش مولی ام سلمه در طفلی از کوزهٔ پیغمبر آبخورد آن سرور فرمود چندانکه حسن آبخورد علم من در او
سرایت میکند همیشه ام سلمه گفتی بار الها او را مقتدای و امام خلق گردان صد و سی تن صحابه را دریافته و هفتاد بدری را
ملازمت نموده خرقه از علی یافته هرگاه دعا گفتی حبیب عجمی دامن برداشتی و گفتی اجابت همی بینم **گفت** گوسفند از مردم
آگاه ترست که یک شبان چندی از ایشان را از چرا باز میدارد و مردم چندین زجر خدا از مراد باز ندارد **گفت**
مسکین فرزند آدم راضی شده برای که حلال آن حساب ست و حرام آن عذاب **گویند** بر جماعهٔ گذشته که خنده میکردند
گفت عجب از کسانی که حقیقت کار خود ندانند و خنده کنند **گفت** هرچه بنده بر مادر و پدر نفقه کند آنرا حساب است
مگر طعام که پیش مهمان نهند **حبیب عجمی** عجمی ازانکه قرآن ندانستی روزی حسن بصری وقت نماز شام بصومعهٔ
حبیب آمده خواست که اقتدا کند الحمد را الهمد خواند لهذا ازو بریده تنها نماز گزارد شب **حق** را در خواب دیده گفت
بار الها رضای تو در چیست ندا آمد که رضای ما را دریافته بودی اگر اقتدا بحبیب می نمودی آن نماز بهتر از تمامی عبادات تو بود
گویند وقتی کسان حجاج حسن را طلب میکردند بصومعهٔ حبیب پنهان شد تعاقب کرده آمدند و پرسیدند گفت درون رفت
دیگر ندانم کسان حجاج درون رفته ندیدند حسن گفت هفتاد بار دست بر من زدند ندیدند بعد رفتن شان حسن حبیب را پرسید
حق شاگردی عجب نگاه داشتی گفت راستی بس ترا نجات داد و الا مرد و گرفتار بودیم گفت چه خواندی گفت ده بار آیة الکرسی
و ده بار آمن الرسول و ده بار اخلاص و ترا بخدا سپردم مالک دینار با حسن بصری و حبیب عجمی معاصر بود چون آیه
ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار گریستی و گفتی اگر نه از کتاب خدا بودی هرگز نه خواندمی **مالک دینار**
ز یافعی کلنه ابوالقاسم اندلسی نقل کرده که روزی یحیی نزد مالک آمد و گفت یا ابا یحیی دعا کن در حق ضعیفه که از چهار سال

حامله است و حالا بجنت زائیدن گرفتار دست بدعا برآورده گفت اللهم هذه المرأة ان کان فی
بطنها جارية فابدلها غلاما فانك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب
بعد ساعتی آمرد باز آمد بر گردن پسری چهار ساله **عتبه بن العلام** خرقه از خواجه حسن داشته هر سال قدری جو بدست
خود کشتی و آرد آنرا بآب تر کرده در آفتاب خشک کردی و در هفته یکبار از آن خوردی و گفتی از کرام الکاتبین شرم دارم
که هفته یک مرتبه پیش بمتوضی روم **رابعه العدویه** پدرش فقیر بی چیز بوده در شب ولادت رابعه روغن نداشت
که نافش بدان چرب کند چون پیشتر سه دختر داشته این را رابعه نام کرده زنش صدا زد که از فلان همسایه قطره چند روغن بخواه
تا چراغ روشن کنیم او عهد داشت که از مخلوق چیزی نخواهد بیرون آمد و دست بدر همسایه نهاد و باز آمده گفت در باز
نکردند از اندوه پیغمبر را بخواب دیده فرمود غمگین مباش هزار است در شفاعت دختر تو خواهد بود صباح با میر بصره چیزی بنویس
بدان نشانه که هر شب جمعه چهار صد بار بر من صلوة میفرستادی و درین شب فراموش ساختی چهار صد دینار بکفارت آن بدین
شخص ده امیر دیده چهار صد دینار باو داد هرچه میبایست بخریدند بعد چندی پدر و مادر رابعه مرده اند خواهران متفرق شدند
رابعه بدست شخصی افتاد بشش درهم بفروخت رابعه همه روز روزه میداشت و شب تا صباح بر پا می ایستاد شبی خواجه از
روزنش دید که بعبادت ایستاده و قندیلی از بالای سر آویخته که همه خانه از نور آن روشن گردیده برخود بلرزید و صباح او را
بنواخت و آزاد کرد رابعه بخدمت خواجه حسن بصری رفته توبه کرد و صومعه نشین شد **گویند** وقتی بمکه رفت در راه کعبه را
دیده که باستقبالش آمده **گویند** ابراهیم ادهم در عرض چهارده سال بکعبه رسید از آنکه در هر قدم دو رکعت نماز گزاردی چون
بمقصد رسید خانه را ندید گفت آه چه حادثه است مگر چشمم را خللی رسیده هاتفی آواز داد که کعبه باستقبال ضعیفه رفته
چون رابعه را دید گفت اینچه شور است که در جهان افکنده گفت شور تو در جهان افگنده که در عرض چهارده سال این راه
طی کرده فرق آنکه تو در نماز طی کردی و من در نیاز **گویند** شبی خواجه حسن با چندی بخانه اش آمد چراغ نبود دل
ایشان روشنی خواست رابعه سر انگشت را بدهن کرده تف کرد آن شب تا روز انگشت او چون چراغ می افروخت
گفتندش خدا را دوست داری گفت دارم گفتند شیطان را دشمن داری گفت نه گفتند چرا گفت از محبت
دوست پروای عداوت دشمن ندارم **گفت** اگر صبر مردی بودی کریم بودی **گفتند** وقتی چهار درم
سیم بیکی داد که گلیمی برایش خرد زیرا که برهنه بود آن مرد رفت و باز آمد که چه رنگ خرم گفت چون رنگ در میان آمد
بمن ده از و گرفته بدجله انداخت **حارث بن اسد المحاسبی** عالم علوم ظاهری و باطنی بوده چون دست
بطعام شبهه ناک زدی رگ انگشتانش کشیده شدی **گفت** خدا را باش و الا خود را مباش

ابو الحسن خضری شاگرد شبلی بوده و شبلی بغیر او شاگردی نداشته وی گفته که سحرگاهی مناجات کردم و گفتم الهی از من راضی هستی که من از تو راضیم ندا آمد که ای کذاب اگر تو از ما راضی بودی رضای ما طلب نمیکردی **ابو بکر محمد بن سیرین** امام معبرین و مقتدای متبحرین بوده سی کس از اصحاب بدر و دوازده کس از سائر صحابه را دیده و سی پسر داشت در باب تعبیر خواب از و حکایتهای غریب منقول **حکایت** شخصی بوی گفت از صراحی آب میخوردم دو سوراخ داشت از یکی شیرین و از دیگر آب تلخ برون آمدی گفت از خدا بترس که بر خواهر میروی همچنان بود **ایضاً** شخصی گفتش در واقعه دیدم که روغن را میان زیتون میریزم گفت جاریه داری و آن مادر تست همچنان بود **ایضاً** زنی گفتش گربه سر خود در شکم شوهر من آورده خون از شکمش کشیده خورد گفت امشب در دکان شوهرت دزد آید و سیصد و شانزده درم بعد دستبرد **ایضاً** شخصی گفتش دیدم مردی را هر دو دست بریدند دیگری را بر دار کردند گفت امیر شهر معزول و دیگری منصوب شود **ایضاً** شخصی گفت چهل خرما در خواب یافتم گفت فردا همانجا چهل چوب زنند و چنان شد بسال دیگر همان شخص گفت امشب بر در سرای سلطان چهل خرما یافتم گفت چهل هزار درم یابی آنمرد گفت پارسال همین خواب یافتم چنان گفتی و شد تفاوت چرا باشد گفت آنوقت موسم خرما نبود بچوب تعبیر شد و امسال موسم خرماست این تعبیر باشد **ایضاً** شخصی **گفت** زمین با من سخن سگفت گفت اجلت نزدیک رسیده بیماری آمده گفت در خواب کسی بمن آمده گفت لا و لا بخور تا شفا یابی گفت زیتون بخور تا شفا یابی چراکه حقتعالی در شانش لا شرقیه و لا غربیه افتد **ایضاً** یکی از صلحا گفت کبوتری سفید بر کنگره مسجد نشسته دیدم ناگاه بازی پیدا شده آن کبوتر را بربود گفت حجاج دختر جعفر طیار را تزویج کند **ایضاً** عورتی پیشش آمده گفت دیدم ماه بثریا آمده و منادی از پس من ندا کرد که برو نزد ابن سیرین و واقعه را بیان کن شنیده رنگش تغیر یافت و برخود لرزید خواهرش گفت چه شد گفت گمان دارم که بعد هفت روز بمیرم و چنان شد **یحیی بن یعمر العدوانی** در سلک قرای بصره انتظام و بصحبت عبد الله عباس رض و عبد الله عمر رض و دیگر صحابه رسیده و قضای مرو داشته همواره اهلبیت را ستودی حجاج با آن معارض شد و گفت حسن حسین اهلبیت نیند زیرا که نسبت از مادر نباشد گفت پس خدا در قران چرا عیسی ع را ذریت ابراهیم گفت حال آنکه پدر نداشت **ابو عبد الله مالک بن انس** علم از ربیعه و قرات از نافع و حدیث از زهری کسب کرده هرگاه حدیث روایت کردی وضو ساختی و جامه پاک پوشیدی و هرگز در راه ایستاده با کسی حدیث روایت نکردی و با وجود ضعف شیخوخت در مدینه پیاده تردد کردی و گفتی در شهری که جسد اطهر نبوی است سوار نشوم بعضی او را استاد شافعی دانند سه سال در شکم مادر بوده در نود و پنج متولد گردیده و در هشتاد سالگی فوت گردیده منصور دوانیقی هفتاد تازیانه بر بدن برهنه اش زد

که شانه اش از جا برآمده بآن درگذشت **خلیل ابن احمد امام علم نحو** و واضع عروض عروض را بر پنج دائره بپانزده بحر اخراج کرد و اخفش بحر مجتث بر آن افزود **گویند** خلیل در کعبه از خدا خواسته تا علمی باو عطا شود که پیش از و نباشد علم عروض روزیش گشت این علم را نه از کسی گرفت و نه بر شاگردی رفت از پیش دکان صفاران بگذشت ضرب مطرقه بر طشت دیده از آنجا اختراع کرد مردی صالح و عابد بوده جمیع حروف تهجی را در یک بیت در جگر ده زکاوکیاست بمرتبه داشت **گویند** حکیمی دار وی چشم داری که مجرب بود چون بمرد نسخه اش نیافتند این نظر فهاش بقوت شامه پانزده ادویه اخراج کرده دار و ساخت بعد مدتی نسخه بخط حکیم یافتند شانزده ادویه داشت پانزده همان در سنه سبعین و مائة فوت کرده **ابو فید موزج بن عمر سدوسی** از اخفش منقولست که از تلامذه خلیل نضر بن شمیل و سیبویه و موزج ثقه بودند اما موزج برشان غلبه کرد از مصنفاتش کتاب الانوار و جواهر قبائل و کتاب المعانی ست فوتش صد و نود و پنج واقعشد **ایاس بن معاویه** قضای بصره عمر با بوی تعلق داشته روزی گفت بخواب دیدم که من و پدر بر اسپان سواریم و هریک بر دیگری مسابقت نداریم تعبیر آنکه عمرم با پدر یک بوده در سال صد و بیست و یک پدرش فوت کرده وی غسل نموده بعبادت نشست و درگذشت **ابو محمد یحیی بن مبارک المعروف بایزیدی** شاگرد ابی عمر بن علاء بخاری بصری بوده یزید بن منصور خال مهدی را درس دادی از آن یزیدی لقب یافته هارون مامون را بوی سپرده با کسائی استاد امین بحث نشستی مذهب اعتزال داشت کتاب النوادر و کتاب المقصور والممدود و کتاب النطق والشکل از وست وقتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر وساده نشسته و برادر برابر جا داد هم برآمده گفت جای مولانا از آمدن من تنگ شد خلیل گفت هرجا دو دوست بنشینند جا تنگ نباشد اما دو دشمن را تمام روی زمین تنگ است فوتش در دوا بست و دو **ابو علی محمد بن یحیی النحوی المعروف به قطرب** در علم ادب شاگرد سیبویه و بتدریج از ائمه عصر گشته کتاب معانی القران و کتاب الاشتقاق و کتاب القوافی و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد و کتاب العلل و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس تصنیف اوست فوتش دوایست و شش **ابو الحسن نصیر بن شمیل المازنی** در حدیث و فقه و نحو سرآمد علمای زمان بوده یافعی نوشته که وی از قلت معیشت مضطر شده رو بخراسان نهاد سه هزار علما مشایعتش کردند و بآن جماعه کرده گفت اگر در بصره یک قلیچه باقلا یافتمی مهاجرت از شما نکردمی آزانجمله یکس را قوت نبود که متعهد معیشت او شدی پس بخراسان آمده مقیم گردید و غنا بسیار یافت فوتش هم در سالی که امام ابو الحسن علی بن امام موسی الرضا بجنان خرامید **ابو بکر محمد بن حسن درید سی** در علم لغت و ادب و شعر امام عصر بوده

بعضی وی را در شعر و لغت دوم خلیل دانند در بصره کسب کمال کرده بسیاحت شد و وزارت فارس یافت بنام عبید الله بن میکال قصیده گفته هزار دینار صله یافت بسی فضلا بر آن شرح نوشتند و کتاب الجمهره را تالیف نموده هنگام شیخوخت استغفار کرده در بغداد ماند در سیصد و بیست فوت نموده همدران روز **ابو هاشم عبد السلام** مغربی جهان بدرود کرده مردم فریاد میکردند که امروز علم لغت و کلام بمرد **ابو عبیده نحوی** صاحب تصنیف دویست کتاب ست اما بدسلوک بحدی بود که بمشایعت جنازه اش احدی از وضیع و شریف نرسیده **ابو العینا محمد بن قاسم** از ظرفا بوده روزی نزد وزیر رفت گفت چرا دیر کردی گفت مرکبم دزد برده گفت کجا برده گفت من همراهش نبودم که خبر دهم **شخصی** را براه استاده دید پرسید گفت مردی از بنی آدمم گفت مرحبا گمانم آن بود که نسل آدم منقطع شده باشد الحمد لله که هنوز چیزی باقیست **روزی** در مجلس وزیر ذکر احسان برامکه میرفت وزیر گفت اینها را شعرا دروغ بافیندی روزی در مجلس وزیر شخصی سرگوشی میکرد وزیر گفت باز هم چه دروغ می بافید گفت مدح شما میکنم **در ایام جوانی** نابینا شده چهل سال در کوری گذرانید متوکل عباسی قصری ساخته بود و در آن جشنی کرده ابو العینا را طلبید و گفت چه گوئی در حق این قصر گفت مردم خانه در دنیا کنند تو دنیا در خانه کردی متوکل خرسند گشته تکلیف ملازمت نمود گفت هرکه در مجلس سلاطین آید باید شرط خدمت کرد من از دیدار مهجور و محتاج قائدم چگونه خدمت توانم کرد **ابو محمد قاسم بن علی خرامی حریری** صاحب کتاب مقامات بعضی را اعتقاد آنکه تصنیف غیری بدست او رسیده بنام خود کرد جلال الدین عمید الدوله ابی علی حسین بن صدقه وزیر که بنام او مقامات نوشت برای امتحان گفت یک مقام در حضور بنویسد عاجز آمده از خجالت ببصره رفت و در آنجا ده مقام دیگر نوشته بوزیر فرستاد **گویند** او به نتف ریش مانوس بود امیر بصره منعش کرد خیلی به تنگ افتاد روزی امیر را خوش کرد **گفت** بخواه آنچه خواهی **گفت** از خیال ریشم بگذر **خندیده** گفت تو دانی و ریش تو بغیر از مقامات چند تالیف دیگر هم دارد مثل درة الغواص فی اوهام الخواص و ملحة الاعراب و شرح آن فوتش پانصد و شانزده **عباس بن عبد العظیم** حافظ کلام الله و بی نظیر القرآن بوده **معمر بن راشد الازدی** در سلک محدثان ست مصنف جامع **ابو عمرو بن علا** از جمله قراء سبعه بوده **ابو النظیر سعید بن ابی عمرویه العدوی** در بصره اول او به تدوین علوم مشغولی نموده **ابو سعید القطان** بیست سال هر شب یک ختم قرآن کرده و چهل سال پیش از زوال بمسجد حاضر شده از جمله فضلاست **ابو الادیان** هرگاه بحج رفتی از خانه خود احرام بستی **ابو الحسن الصبیحی** قریب سی سال از خانه خود برون نیامده و کس ندیده که او چیز خورده باشد **احمد بن وهب** سالها به مسجد شونزیه بتوکل نشسته **گفت** هر که بطلب قوت

وانه برداشت نام فقرا زو برخاست **ابوعبدالله سالمی** از خلفای سهل تستری است ازو پرسیدند که کس بچه چیز
اولیا را شناسد گفت بلطافت زبان وحسن اخلاص وتازه روئی وقلت اعتراض و پذیرفتن عذر .....
ابونصر محمد بن حسن از نیکو طبعان زمانه است **ابویعقوب الرسی** استاد ابویعقوب نهرجوری
در ریاضات وخوارق عادات مشار الیه بنیر ریسته **اُبَلَة** بضم همزه و بای موحده ولام مشدده شهری متنزه
بچهار فرسنگی بصره است طولش فطاها عرضش لب ال شهری در غایت لطافت ونزاهت است خواص وعوامش از
ذکور واناث در هفته سه روز بمسرت وبهجت پردازند عمارات پرزیب وزینت در آن خطه بسیار خصوص تفت
که از جاهای نیک یزد است از یزد تا تفت چهار فرسنگ درمیان دو کوه رفیع واقع ورودخانه درمیان و دو محله
بر دو طرف آن یکی را گرمسیر ودیگری را سردسیر گویند تفاوت درمیان هوای این دو محله بدان مشابه است که مزروعات
محله گرمسیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زود رسد **یزد** از قاضی میرحسین یزدی در شرح دیوان حضرت امیرالمومنین ع
نقلست که از جمعی مردم مقبول الروایت شنیدم که میگفتند طفلی در یزد متولد شد بر طبق تکلم الناس فی المهد انواع سخنان میگفت
وقرآن واشعار بر مردم میخواند واز احوال خفیه خبر میداد چون دو ساله شد وفات یافته و پدرم اورا دیده بود از مردمش
خطیر الملک ابومنصور اگرچه از حلیه فضایل نفسانی وپیرایه کمالات انسانی عاری بود وعاطل نیز بسته
اما بسبب مساعدت بخت مدت چهل وپنجسال در خدمت سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف واستیفا بوی متعلق بود
ودر زمان دولت سلاطین سلطان محمود بن ملکشاه بمرتبه وزارت رسید **منقولست ع** جوی طالع زخرواری هنر بهتر
امیر شمس الدین وولد امجدش **امیر رکن الدین** از اشراف ونقبای آن مکانند در زمان
سلاطین مغول صاحب اختیار واعتبار گشته آثار بسیار ازو بیادگار ماند مشهور است که چهارصد وچهل وچهار عمارت
از مساجد وخوانق وکاروانسرا در یک روز چهارشنبه که ساعتی سعد بود بنا نهادند مدرسه شمسیه ومدرسه رکنیه ومدرسه
وقت وساعت وچهار منار که در اصل شهر یزد واقع از آنجمله اند **وایضاً** از یزد تا تبریز هر کاروانسرا که هست مثل
نه گنبد وچوکند ونیستانک وداتک وحاجب وغیر ذلک از آثار آن پدر وپسر است **سید غیاث الدین علی**
در امر وزارت امیر شاه ابواسحق انجو استقلال موفور یافت **صفی الدین** در حضرت ملک طغانشاه قرب تمام داشته
شاعر برجسته بود **سراج الدین** بشاعری سراج قلوب همگنان را افروخته داشت **سید جلال عضد** از وزیر
زادگان آل مظفر شعرش پاکیزه است **مولانا شرف الدین علی** اشرف فضلای ایران است مصنف ظفرنامه
که بوسیله اهتمام میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ در ثمان وعشرین وثمانمائه باتمام رسیده وحل مطرز ومنتخب آن در فن معما

وشرح قصیده بزدرع و کنیة المراد در علم وقف اعداد از نتایج طبع اوست اشعار آبدار هم دارد **قاضی کمال الدین میرحسین** از افاضل علمای عراق ست از مولفاتش شرح دیوان مرتضوی وحاشیه بر کافیه و هدایه حکمت وطوالع وشمسیه و گاهی زبان را بشهد شعر آلودی در شرح دیوان مرتضوی از شیخ محی الدین آورده که افراد جمعی اند که قطب در ایشان تصرف نتواند کرد و عدد ایشان طاق باشد وقطب که او را غوث هم گویند یک شخص بود که محل نظر حقتعالی باشد وامامان دو شخصند یکی بریمین غوث و نظر او بر عالم ملکوت ست و او را عبد الرب گویند و یکی بر یسار غوث و نظر او بعالم ملک ست و او را عبد الملک گویند افضل ست از عبد الرب واوتاد چهارند در چهار رکن عالم وابدال هفت شخصند **مقررست** که یکی از ایشان هر روز از روزهای هفته ماه در یک جهت اند چون کسیرا حاجتی بجیتی باشد که او در آن جهت ست رو بآن جهت کرده بگوید السلام علیک یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة واعینونی بقوته ونجباهشت تن اند که مشغولند بحمل اثقال خلایق ونقبا دوازده شخصند که مطلع اند بر اسرار نفوس وبدلا هم دوازده اند و در عینی چهل شخص اند شیخ کمال الدین عبد الرزاق گوید که نجبا چهل اند ونقبا سیصد وملامتیه قومی اند که نگذارند که مردم ایشانرا بلباس ولایت شناسند **امیر نظام الدین عبد الباقی** از احفاد شاه نعمت الله ولی ست بدینموجب امیر نظام الدین عبد الباقی بن شاه صفی الدین بن امیر غیاث الدین بن شاه نعمت الله وی ابتدا بمنصب صدارت شاه اسمعیل ماضی مقرر بود وچون امیر نجم ثانی بدان سلسله ارادت داشته در حین عزیمت ماوراء النهر به نیابت خویش تعین فرمود پس از فوت وی در امر وکالت مستقل گردیده روز بروز می افزود تا در جنگ چالدران بشهادت یافت در تفت مدفون ست **سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** بن امیر نظام الدین عبد الباقی خسروایران شاه طهماسپ صفوی همشیره خود خانم خاتون را بعقد ازدواجش در آورده در همدان فوت کرد صاحب تاریخ الفی آورده که متروکات وی زیاده بر چهل لک روپیه هندوستان بوده که در میان ولد امجدش امیر غیاث الدین محمد میرمیران وصبیه اش پری پیکر خانم قسمت شده **امیر غیاث الدین محمد میرمیران ابن سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** از صنادید صاحب سعادات ایران ست در احداث عمارات و باغات بی نظیر بوده **شاه غیاث الدین عبد العلی** از اولاد امیر طاهر الدین محمد شهید ست که در بم کرمان بوده شعر نیکو گفتی تاریخ فوت شاه طهماسپ صفوی دوازده امام یافته اعنی لفظ امام دوازده کرت شمرده که سال نهصد وهشتاد وچهار **مولانا شرف الدین علی بافقی** در سلک فضلا انتظام داشت و در روزگار بغایت احترام ماند اشعارش اکثر قصاید بر مثل بنام شاه طهماسپ صفوی

وقتی شاه بوی سخن میگفته آواز گران گوش نمی شنید بعد از ان که اطلاع یافت این دو بیت بدیهه گفت ؎
از گرانی نشد صدف گوشم ٭ قول شه را که بود در ثمین ٭ جای آن بود کز گرانی گوش ٭ پای تا سر فرو روم بزمین
مولانا عبد الله بدرس وافاده لوای سبقت بر اقران بر افراشته حاشیه بر مختصر معانی و حاشیه بر خطائی دارد در فقه
بغایت ماهر بوده می گفت اگر متوجه بآن گردم بتوفیق الله برهان دلائل عقلی بر مسائل فقهی گفته چنان مدلل سازم که مجال
چون وچرا نماند مولانا محمد شرقی از اقارب مولانا شرف الدین علی مخدوم است صاحب رتق وفتق سرکار جناب حقائق
ومعارف آگاه بود شاه نعمت الله ثانی بوده این رباعی در طیبت از وست ؎ تا در دهنم دو ره است و در بوقم باد
سیکایم و مینوازم سیتم ولشاد ٭ چون باد ز بوق رفت دندان افتاد ٭ گر زن طلبی جان طلبد خواهم داد ٭ مولانا محمد
بجودت طبع وسرعت فهم متصف بوده ودر طلاقت لسان مخول از روزگار بنیرسیته در نهصد وهشتاد وهشت
در گذشت کسوتی اکثر در هزل شوگفتی شوقی از اولاد خواجه رشید وزیر بوده در هرات بسن ثلث وستین
وتسعمائة در گذشت در جوار مزار خواجه عبد الله انصار مدفونست شاعری بود همیشه بعشق گلرخان ساخته مولانا
مومن حسین فاضل مدرس شاگرد مرزا جان در ثلثین والف در گذشته مولانا وحشی بلطف طبع مانوس طبایع بوده
مثنوی فرهاد وشیرین خوب گفته خواجه غیاث نقشبند منظوماتش بیشتر در هزل واقع ؎ ای قلتبان ز سیم ملامت
پیچ سرم ٭ انگشت گیر را چو نهادی بکاف کس ٭ خواهی و مفلسی وز بون قیل وقال ٭ یکسر نهاده دست قضا در شکاف کس
روزی قبای زربفت پیش عباس شاه ماضی برد این رباعی در و بافته بود ؎ ای شاه سپهر قدر خورشید لقا ٭ خواهم
ز لقا بقد عمر تو قبا ٭ این تحفه بنزد چو تو شاهی عیب است ٭ خواهم که بپوشی ز کرم عیب مرا ٭ شاه فرمود بچشم پیوستم
مولانا شمس در سخن روشن بیان بوده ؎ دل گفت بیار رفته جز جان نرسد ٭ جان رفت ولی بیار بستان نرسد
اکنون تن خسته بر جناح سفر است ٭ ترسم که بجان رسد بجانان نرسد ٭ مولانا آگهی ندیم خوش محاوره بوده ؎
در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهی ٭ گر تصور کردن آن می شود کس بی حضور ٭ زهد فاسق ناز عاشق بذل
ممسک هزل زاهد عشوه معشوق بدشکل ونظربازی کور ٭ لحن صوت بی اصولان بحث علم ابلهان ٭ میهمان ره تقلید عکدائی پر زور
میر محمد باقر بافضیلت موهوب رکنیت تمام داشته وشعر نیک می گفته عشرتی در شاعری لب ساحری موصوف بوده
؎ کجاست قابل داغ غمت دل همه کس ٭ نگاهبان نیک نمیرود دیا ز گل همه کس ٭ الفتی علم ریاضی را نیک میدانسته
وبا خان زمان بسر می برده شعر پاکیزه می گفته بخاری ومولانا اسیتی ومحمد باقر هر کدام از شعرای
نیک آندیار اند میر عیسی بهندوستان آمده مراجعت نمود نشو ونمایش تتر است منوقی

از سادات یزد است بهند آمده در حضرت اکبر انتظام یافته **ایتی یزدی** شاعری لطیف طبع بوده **اختری**
از یزد بهند آمده با میر جمله شهرستانی بسر میبرده **اوائی** میر محمد مومن نام بایهام الحاد از یزد بهند گریخته **ملا**
حسن علی از ندمای ملا مومن حسین یزدی مذکور است سیاحت بسیار کرده و بهندوستان رسیده طبعی بجودت داشت **ملا حیران**
از شعرای مشهور آنجا است **درویش حیدر** شاعر نیکو زمانه است **زمانی** مذهب تناسخ داشته و خود را اشیخ
نظامی گفته درین باب گوید ؎ در گنجه فرو شدم بی دیده ✻ از یزد بر آمدم چو خورشید ✻ هر کس که چو مهر سر برآید
هر چند فرو رود بر آید ✻ **زرکیا** شاعر معروف بوده **سعید النقشبند** اصلش از یزد اما در صفاهان اقامت داشته
سالک یزدی در شاعری قرینه سالک قزوینی است در شیراز شانه را رنگ میکرد مدتی باصفاهان نیز گذرانده
آخر بدکن افتاده و خدمت قطب شاه لازم گرفته چون اخوام موغل را اخراج کردند بدهلی آمده اقامت گزید **کاسب**
از سخنوران کسب کمال کرده است در یزد **ناظم** مدتی در سند بوده در نظم خوش سلیقه داشته **وقاری** ملا امیر نام
شاعر پر قوت بوده **اجری** از سادات حسینی یزد است شاعر خوش بیان بود **امینا** مشهور بدقاق شاعر دقیق
البیان است **حافظ محمد حسین** حافظ کلام الله و قاری و محدث و مفسر بود در احدی و ثمانین و تسعمائه در دهلی فوت
شد کان فضل تاریخست از مؤلفات اوست شرحی منثور بر شمایل النبی ابی عیسی ترمذی و ترجمه منظوم شمایل
میر معز الدین از سادات یزد فاضلی کامل است در عهد جهانگیر بادشاه بهند آمده خدمت شاهزاده پرویز
گزیده در خمس و ثلثین و الف بدست معاندین بقتل رسید شعر هم خوش میگفت **دانشمند خان** موسوم بمحمد شفیع
و مشهور بملا شفیعا یزدی در عصر شاهجهان برسم تجارت وارد سند شده در وقتی که بوطن مراجعت میکرد از سورت
بندر بادشاه دیرا طلبیده با ملا عبد الحکیم سیالکوئی مباحثات علمی ممهد فرمود پس منظور نظر عاطفت شاهی شده در سلک
ملازمان منتظم گردید بمنصب سه هزاری و بخشیگری رسید آخرها استعفا خواسته در شاهجهان آباد منزوی گردید باز در عهد عالمگیر منصب چهار
هزاری آنگاه پنجهزاری رسید بخشیگری یافت مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم بپادشاه درس داده **طبس گیلک** شهری
کوچک ازین اقلیم است بقول صاحب صبح صادق بنای ضحاک است از مردمش **شمس الدین محمد بن عبد الکریم** شاعر با نام است **میر کمال الدین حسین**
در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس بآذربایجان شده چندی در ظل تربیت شاه گذرانده پس بهرات آمده صدارت
یافت شرح منازل السائرین و منازل العشاق از مؤلفات وی است **ملا حاجی** از فضلای زمان بوده از طبس
اراده هند کرده در عین راه بموضع فراه درگذشت شعر نیک می گفت **ابرقوه** سابق داخل فارس
بوده الحال در عراق است اول آن بر زیر کوه ساخته بودند و بر کوه می گفتند چون خراب گشت در زمینی که

حالا معموریست ساخته اند همان نام بگفتگوی عوام ابرقوه شد گویند کیکاوس پسر خود سیاوش را آنجا سوخته
و تل بزرگی که حالا هست خاکستر اوست از جاهای متبرکه آنمقام مزار **طاوس الحرمین** ست و در نفحات
آمده که او غلام حبشی بوده مر خواجگان جرجان را کنیتش ابوالخیر است چون خواجه از وی خوارق دید آزاد
ساخت بقصد شیخی رو ببغداد آورده چون آنجا رسیده شیخ مشرف بموت بود چون سلام کرد گفت و علیک
السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم ترا لقبی هست شریف در حجاز بان مشرف خواهی شد ابوالخیر شصت سال
مجاورت حرمین کرد و از هیچکس هیچ چیز طلب ننمود هرگاه بروضه مصطفویه آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول
الثقلین جواب آمدی که علیک السلام یا طاوس الحرمین **مولانا عبدی** بلطف طبع موصوف و در طیبت مرجع
همکنان **منه** شب با مه دلربا نشستیم ۰ تا ماه نشست با نشستیم ۰ زلفش که زدیم طوق گردن ۰ تا گردن در بلا
نشستیم و هجو کافی نامی گفته **ه** میخواستم که بینم تا چون کسیست کافی ۰ کلبی براه دیدم چون بر درش رسیدم ۰
دل گفت باش عبدی شاید که بینی او را ۰ گفتم چه بینم او را کافیست آنکه دیدم ۰ **میر برهان** از مریدان قاضی اسد
کاشی بوده شعر نیک بهم رسانیده **میر عطا** در عهد شاه عباس ماضی بوده و شعر نیک می گفته **دار الجرد** محلیست
در غایت نزهت در تاریخ بناکتی مسطور که بنا کرده رشتین وزیر داراب بهمن است قبل بهمن بنا کرده و در صبح
صادق بنای کی داراب مذکور در یکی از جبالش مومیائی میرسید در عهد فریدون یکی کبش کوهی را تیر زده
در مغاره کوه شد اتفاقات از آن شکاف آبی متقاطر بود چون کبش از آن خورد شکستگی او درست
گردیده در شب اینواقعه رو داده بود صبحی همان شخص آن کبش را صید کرده نزد فریدون آورده و کیفیت
گفت او پای مرغی را شکسته از آن آبش خورانید نیک شده آنگاه در خیر ضبط در آورده این مومیائی
را معدنی گویند و دیگر مومیای عملیست چنین که کودک سرخ موی را محافظت مینمایند تا سی ساله
شود بعد از آن ظرف سنگینی را که آدمی در گنجد پر عسل کرده آن شخص را در وی انداخته سرش را استوار
می سازند بعد مدتی آن آدم مومیائی می شود و این قسم از آن بهتر می شود قبر دحیة الکلبی که بسیاری از فارس
بسوی او کشود در دار الجرد است از مردمش **مولانا عالمی** است پاره طالب علمی داشته در عهد شاه
طهماسب بشیراز میگذرانیده **منه** هدهدی کز ستم دهر لبش یاد بود ۰ تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود
ملا شاه محمد بسیر سند آمده تذکره شعرای عهد خود جمع کرده **ایج** شهری مختصر است از فارس
من مضافاتش بدره نام موضعی منزه از مردمش **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین** با خواجه رشید و ولد

ارشدش خواجه غیاث الدین محمد طریق مصاحبت سلوک می داشته شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف
در کلام و فوائد غیاثیه در معانی بیان از مصنفات اوست حمد الله مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر هر صد
سال فاضلی ظهور می نماید که جامع محاسن شمائل و حاوی انواع فضائل و کمال می باشد چنانچه در صد اول عمر عبد العزیز
و در دویم شافعی و در سیم ابو العباس احمد بن شریح و در چهارم ابو بکر طیب باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزالی
و در ششم فخر الاسلام امام فخر الدین بن عمر و در هفتم لاشک وجود مبارک مولانا عضد الدین تواند بود **عارف**
شاعری معروفست تبریز بحسب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیاری از جاهای با نام و نشان رجحان
دارد بر جنوبیش موضعی است موسوم بجنت چرنداب که محفل صحبت احبا و جای معاشرت اهل صهبا است از مردمش
مولانا مالکی ست علم سیاق را نیک میدانسته و بر دیگر کمالات مطلع بوده در حینی که مرزا احمد کفرانی
بمتصدیگری خالصات فارس مامور گردید اهل آن از و تظلم بدرگاه شاه طهماسب رفتند این قصیده معروض
کرد مستحسن افتاد سی تومان صله و مبلغی که برسم مصادره بر اهل تبریز نهاده بود بر میرزا احمد تنخواه یافت **اصطخر**
طولش مح ل عرضش ل ما دار الملک پادشاهان عجم بوده بر طبق آیه غدوها شهر و رواحها شهر سلیمان ع صباح
در بعلبک و شام در اصطخر بسر میبرده و آتشکده که فرو مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت صلعم بوده است
دران شهر بوده در هفت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را بنا نهاده از وجز قلعه و چهار منار باقی نمانده چون
نوبت بجمشید رسید قصری در و ساخته نوروز در انجا احداث کرده از آثار آن چهار ده ستون باقی دروازه
آن عمارت از دو تخته سنگ هر تخته تخمیناً سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت از مردمش **عبد الرحیم**
که طریقه خاصی داشته متخصی و برا گفت مرا نصیحتی کن گفت همت همت همت که همت مدار جمله اشیا است
بیضا در ازمنه سالفه شهری با نام بوده بنا کرده گشتاسب قبیل دیوان بفرمان سلیمان ع بنا کردند در حدود ان
مرغزاری بوده ده فرسنگ در ده فرسنگ آنجا هر دانه انگور ده مثقال وزن داشت و سیب آموضع دو دست
الحال برطرف شده از اینکه تربتش بغایت سفیدی دارد بیضا گویند از مردمش **حسین بن منصور الحلاج** شاگرد
عمر بن عثمان مکی است مشائخ اکثر ویرا رد کردند مگر چندی چون ابن عطا و عبد الله حنیف و شبلی و ابو القاسم نصر آبادی
و ابو العباس شریح بکشتن او رضا ندادند شیخ ابو القاسم کرکانی شیخ ابو علی فارمدی امام یوسف همدانی
ابو القاسم قشیری در کار او متوقف شدند برخی ساحر و برخی از اصحاب حلولش میدانند قبل آن دیگر است
و این دیگر در تذکرة الاولیا است که ویرا دوستی حلاج بود او را انکاری فرستاده بانگشت اشاره جانب

پنبه کرده انداز پنبه یکسو شده از آن حلاج گفتندش چون بدارش کردند هرکس سنگی بوی انداخت دم نزد شبلی
گلی زد آهی بکشید پرسیدند گفت آنها ناواقف بودند و این واقف چون دستهایش بریدند خنده کرد و گفت مرد آن
باشد که دست صفات ما را که تارک عرش می کشد قطع کند پایش بریدند تبسم فرمود پای دیگر دارم که هم اکنون
سفر هر دو عالم کند چشمهایش برون کردند و خواستند زبانش ببرند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم پس رو
سوی آسمان کرده گفت بدین رنج که از برای تو میبرم محروم مگردان الحمد لله که دست و پایم در راه تو شد اگر سرم بزنند هم براه تست پس
گوش و بینی بریدند و بحکم خلیفه سرش جدا کردند در میان سر بریدن خنده زد از هر بند بندش اناالحق برآمد چون سوختندش از
خاکسترش اناالحق برآمد در دجله انداختند همان شنیدند تا مادام که خرقه اش بدریا انداختند دجله از اناالحق گفتن بس نکرد در عجایب البلدان
که بعد قتل وی در بغداد تگرگی بارید بوزن یک رطل و نیم و بر اثر آن ریگ زردی بارید شبلی گفت آن شب بگور او شدم
خدا را بخواب دیدم پرسیدم ندا آمد که چرا سر ما بغیر گفت گویند روزی با چهار صد صوفی ببادیه بود اصحاب را
گرسنگی گرفت دست از پس برمی آورد و دو نان گرم بهر یک میداد تا همه بخوردند ایضاً وقتی اصحابش گفتند ما را
رطبی می باید خورد گفت مرا بیفشانید در وقت افشاندن چندان رطب ریخت که همه سیر شدند یکسال مدبرا بر
خانه کعبه برهنه در آفتاب بایستاد تا روغن او بر سنگ رفت و پوست از وی باز شد شیخ ابواسحق شهریار بیست
و چهار هزار گبر و جهود بر دست او مسلمان شدند گفت هیچ گناهی بآن نرسد که برادر مسلمانرا حقیر دارند قاضی
ناصرالدین بیضاوی پسر قاضی امام بدرالدین عمر بن فخرالدین علیست که بدو واسطه بحجة الاسلام می پیوندد تفسیر
و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و متن طوالع و مصباح در کلام و مرصاد در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار
مجلد و شرح منتخب و شرح محصول تصنیف اوست در ششصد و هشتاد و [illegible] فوت کرده میر ابوالقاسم قاسم
تخلص در شعر بیضاوی داشته گازرون طولش فزا عرضش لط بنا کرده قباد بن فیروز است همیشه منبع فضلا و معدن
علما بوده از مردمش خواجه امین الدین بالنکه در روزگار اتابک مظفرالدین تکله بن زنگی انتظام داشته اهل فارس
دست ارادت بوی داده از جمله اولیایش می شمارند و خوارق عادات از وی نقل می کنند در همت و سخا از حاتم و
معن گذشته بود شیخ امین الدین در زمان شاه شیخ ابواسحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنابر لطف طبع
شعری می گفت شیخ سعیدالدین محمد معاصر امیر مظفر بوده از مصنفات اوست شرح مشارق الانوار و سند
الابرار که بسیر گازرونی اشتهار یافته مولانا جلال الدین محمد دوانی نخست نزد مولانا سعدالدین
اسعد والد خود و آنگاه مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال کسب کمال کرده پس در خدمت

امام الدین کلناری که بر مطالعه شرح عقید دارد مطالعه بعضی متداولات نموده در عین شباب کمال یافت در حبیب السیرت
کردی در اواسط ایام بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور شود بر آن حاشیه نوشت
پس مولانا بهتر از و حاشیه دیگر کرده میر صدر الدین هم بران حاشیه رد نوشت همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر
همدیگر نوشتند اول را قدیم و دویم را جدید و سیوم را اجد میگویند از وست رساله زوراء که در روضه حضرت شاه
ولایت بر پا ایستاده تصنیف کرد پس جهت حل شرحی نوشته و شرح هیاکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین
سهروردی و رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور میر معصوم
بهکری در تاریخ سند نوشته که مولانا را در آخر ایام محاسن اوصاف جام نظام الدین شنیده اراده انکو شد میر
شمس الدین و میر معین الدین از اجل تلامذه اول فرستاده چون برعایتهای اصناف اصناف جام مذکور رسیدند
و شوق جناب مولانا در وجد کمال دیدند معه حرج راه و نوشتهای جام مذکور بطلب مولانا رفتند قضا را مولانا
پیش از رسیدن ایشان بمنزل اصلی رسیده بود تا مبردنا که انگوشه را پسندیده بودند لسبند معاودت کردند از
اشعار مولانا است ع منه خورشید کمالست نبی ماه ولی * اسلام محمد است و ایمان علی * گر بینه براین سخن می طلبی *
بنگر که ز بینات اسماست جلی * شیخ ابوالقاسم از فضلای روزگار و شعرای فصاحت شعار بوده صاحی
در عهد شاهجهان بادشاه بهند آمده بخدمت جعفر خان بسر سپرد و شعر می گفت شیراز طولش مح ما عرضش الطول
محمد قاسم بن عقیل عمزاده حجاج در هفتاد و چهار هجری بنا نهاده چون بتصرف عمر لیث در آمد مسجدی در انجا
ساخت مسمی بعتیق گویند هرگز آن مسجد از اولیاء الله خالی نیست در زمان عضد الدوله دیلمی معموری بنوعی رسانید
و سور و باره کرد شهر شد ملک شرف الدین اینجو در برج و باره آن سعی بسیار بتقدیم رسانیده بهترین آبهای
شیراز آب کاریز رکن الدین ابن بویه دیلمی است که بآب رکنا آباد و رکنی مشهور مردمش ایام هفته سر روز
بسیر بسر برند و نزهه ترین جاهای سیر از مصلا زمین است دیگر سیر خلجانست که از شهر تا کوه در انک
قریب بدو فرسنگ باغچه و باغست و مزار نور بار پنج نو باوه امام همام موسی کاظم ع سیر از واقع بر سر
قبر هر یک عمارات عالی ساختند در ده فرسنگی شیراز چشمه است موسوم بچاشت که در فصل ها تیز آب آن چشمه
خاصیت جلاب دهد در ان ایام از خاص و عام هزاران هزار آنجا روند و سه روز مانند صبح و شام از ان
آشامند رفع فضلات شود عجیب اینکه در وقت خوردن در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع شود
از همه منفذ دفع گردد گویند هر که در وسالی اقامت نماید امر معیشت بر او آسان گذرد چنانکه سببش ندانند و

و در آنجا تفاحی شود که نیمه اش بغایت شیرین و نیمه اش بغایت ترش از مردمش **شیخ ابوالحسن** کرویه شصت
سال از خانه جز بادای نماز جمعه و عیدین بر نیامد با خضر صحبت داشته **ابوالعباس احمد یحیی** استاد ابوعبدالله
خفیف است هرگاه بصحرای رفتی با شیر باز کردی **بندار بن الحسن** شاگرد شبلی و استاد ابوعبدالله خفیف گفت
نه آزادیست که بار خود را برسی از کجا می آئی و در چه کاری **گفت** تصوف وفا بعهد است **شیخ عبدالله خفیف**
از کمل مشائخ فارس است خفیفیان جماعتی اند متصوفه که تولا بدو کنند در ابتدا در رکعتی ده هزار قل هو الله خواندی
و از بامداد تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی بیست سال پوشیده بود و هر شب بهفت دانه مویز افطار
کردی از آن خفیف لقب یافت در سالی که از دنیا رفته چهل چله پیاپی داشته بود و چهار صد زن را نکاح کرده موجب
آنکه وی از ابنای ملوک بوده چون بکمال رسید مردم بتبرک دختران بوی دادند او پیش از دخول طلاق
دادی چهل زن خادم فراش وی بودند از آنجمله یکی را که چهل سال در عقد نکاحش بود پرسیدند که شیخ در خلوت چگونه است
گفت خبر ندارم از جمیع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را شاید خبری باشد از وی پرسیدند گفت چون بخلوت آمد
ساعتی در من دید و در آن طعامها که ساخته بودند نگریست و دست من در آستین کشیده بگرفت و بر شکم خود مالید از
سینه تا ناف پانزده عقد افتاده بود گفت اینهمه از هیبت شدت صبر است که از چنین روی و چنین طعام گره بسته و دور
فوریه خاست و رفت **شیخ مومن** از نیکان طبقه صوفیه بوده است خواجه عبدالله انصاری از اسمعیل دباس نقل نموده
که چون احرام طوف کعبه بسته بشیراز وارد شدم ویرا در مسجدی نشسته دیدم و رزی کری میکرد و از من پرسید که چه نیت
داری گفتم نیت حج گفت مادر داری گفتم دارم گفت باز گرد و پیش مادر شو چون دید که مرا خوش نیامد گفت چه می پیچی
من پنجاه حج سر و پا برهنه بی زاد و همراه گذارده ام جمله بتو دادم تو شادی دل مادر بمن ده **ابو محمد نصر**
البقلی المشهور بشیخ روزبهان در حال وجد و غلبه از وی سخنان سر میزد که فهم هر کس بآن نرسیدی در
اکثر علوم ماهر بود و قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بنصائح و تصنیف پرداخته تفسیر عرائس و شرح شطحیات
عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از وست در کشف الاسرار گفته قوال خوب رو باید که عارفان
در مجمع سماع بسه چیز محتاجند روائح طیبه و وجه صبیح و صورت ملیح و تنها عارفی را مسلم که بکمال طهارت قلب
رسد و چشم از دیدن غیر حق بپوشد در عرائس آورده که من دو چیز را پسندیده ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر **شیخ**
ابوبکر طمستانی تربیت از شبلی و ابراهیم دباغ شیرازی **گفت** جمله دنیا یک حکمت است هر یک را از آن نصیبی قدر
کشف اوست گفت وصل بی فصل است چون فصل آید وصل نماند گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید نه از فزونی دست

برادر گفت سر کرا در خاموشی وطن نیست در فضولی است گفت زندگانی در مرگ است یعنی مرگ نفس
و حیات دل **شیخ نجیب الدین علی بن بزغش** والدش در سلک امنا و صلحای بخارا انتظام داشته امیر المومنین
علی ع در خواب دید به پسرش بشارت داده چون بوجود آمد علی نام کرد ملقب به نجیب الدین ساخت هرچند بجهت
وی لباسهای فاخره و طعامهای لذیذ دادی التفات نکردی بداعیه طلب سوی حجاز شد و بنابر خوابی که دیده بود
بخدمت شیخ شهاب الدین رسید و سالها گذراند آخر باشاره شیخ در شیراز آمد و بارشاد پرداخت از وی پرسیدند که سر توحید را
تمثالی روشن کن گفت دو آئینه و سیبی **ظهیر الدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش** چون مادرش حامله شد شیخ
شهاب الدین پارهٔ از خرقهٔ خود فرستاد که مولود را پوشاند در بزرگی از آنجناب ارشاد یافت و اول خرقه همو پوشیده
ترجمه عوارف از وست **شیخ عبداللہ ماکو** در اکثر علوم متبحر بود بعد سیاحت بشیراز در مغاره کوهی انزوا گزید از
خواجه عبدالله نقلست که ابوعبدالله سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر داشت آنچه از وی من انتخاب کرده نوشته ام
سی هزار حکایت و سی هزار حدیث است **احمد بن عبدالصمد** نخست صاحب دیوان التونتاش حاجب بود
چون خواجه بزرگ احمد بن حسن میمندی فوت شد سلطان محمود غزنوی او را از خوارزم طلبیده وزارت داد در
فصاحت و کتابت و شجاعت و تیر انداختن بیهمال بود و بیست سال بوزارت سلطان مسعود و دو سال وزارت
سلطان مودود بنوعی پرداخت که دستور العمل وزرای جهانیان گشت آخر بقید موسوم گردید **عبدالحمید بن عبدالصمد**
فاضل عادل بوده بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت ولدش سلطان مسعود گزیده
بطول عمر و امتداد دولت از وزرای ماضی درگذشته ابوالفرج رونی مداحش بوده در زمان سلطان بهرامشاه بن مسعود
درجه شهادت یافت **نصر الله بن عبدالحمید** وزیر خسرو ملک بن نظام شاه شده در فصاحت از حاجب و ابن العمید در
گذشت ترجمه کلیله و دمنه ساخته اوست از جور زمانه محبوس گردیده این رباعی نزد خسرو ملک فرستاد **ع** ای شاه
مکن آنچه مبر پسند از تو هر و زی که تو دانی که نه پسند از تو به خرسند نه بملک و دولت زخدا ٭ من چون باشم بنید
خورسند از تو ٭ موثر نیفتاد آخر قتلش کردند در وقت قتل گفت **ع** از مسند عزاگرچه ناکه رفتیم ٭ الحمد لله که نیک
اگر رفتیم ٭ رفتند و شوند نیز آیند شدند ٭ ما نیز توکلت علی الله رفتیم ٭ **الصاحب الکبیر** قوام الملک
نظام الدین هبة الله در وزارت سلطان رضی ابراهیم کارهای بانام کرده در وداع اصفهان پر نزاع گفت
ع دریغا گوهر فضلم که در صندوق بال آمد ٭ بچشم حاسدان فضلم همه سنگ و سفال آمد ٭ چو کلک اندر بیان من بدید خاطری
نحوی مراتب راخبر دادی که ان عز و جلال آمد ٭ **ابوالقاسم مسلم بن محمود** در خدمت ملک ناصر در مصر بسر میبرده

کتاب عجایب الاسفار و غریب الاخبار بنام او تصنیف شده **تاج الدین وزیر** مظفر بن خضر بن مودود بود چند وقت با مر وزارت سلطان محمود سلجوقی قیام نموده **خواجه قوام الدین** صاحب عیار بنام امور ملک و مال جلال الدین شاه شجاع در قبضهٔ اختیارش بوده **خواجه غیاث الدین احمد سیدی** وزیر میرزا شاهرخ بوده **ضیاء الدین فارسی** یگانهٔ عصر و نادرهٔ دهر در دولت آل سلجوق رایت تفوق برافراشت ممدوح او بیغو ملک ست بیغو ملک شاهی بود فاضل و شاعر دوست **رفیع مرزبان** جمعی معاصر حنظلهٔ بادغیسی و ابوسلیک گرگانی که پیش از زمان رودکی بودند دانند و گروهی از شعرای آل سلجوق شمارند و ثانی اصوب ست **بدر الدین** بدر آسمان فصاحت ست زمانش معلوم نشده **شیخ مصلح الدین بن عبد الله السعدی** در اول حال بمدرسهٔ نظامیه بغداد و در حلقهٔ درس ابو الفرج بن جوزی بتحصیل اشتغال داشته بعد از آن بعلم سلوک مشغول گردیده مرید شیخ عبد القادر گیلانی شد و بصحبت شان عزیمت حج نمود **گویند** چهارده حج اکثر پیاده گزارده با شیخ شهاب الدین در یک کشتی سفر نموده جهت عزم جهاد تا سومنات رفته و بت بزرگ را شکسته اقالیم سبعه گشته از مشایخ کبار بسیاری را دیده در بیت المقدس سقائی کرده بخضر رسید و فقیه و پیر از سادات گفتگوی واقع شد آن سید حضرت رسول را بخواب دید که عتاب کردند بیدار شده بخدمت شیخ رسید و عذر طلبید یکی از مشایخ منکرش بود شبی در واقعه دید که در آسمان گشاده ملائکه با طبقهای نور فرود می آیند پرسید چیست و برای کیست گفتند برای سعدی صلهٔ بیتی ست که گفته **بیت**

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ❊ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ❊ هم در شب بدر وازهٔ شیخ رسید دید چراغی فروخته با آن بیت در زمزمه است صد و ده سال قیل صد و بیست سال عمر داشته سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف سیاحت و باقی در ریاضت و خلوت گذرانده اکثری در بقعهٔ شریفهٔ عبد الله خفیف در روزگار اتابک سعد بوده و چون بحد کمال رسید ابوبکر بن سعد بر سریر سلطنت تکیه زده فوتش در زمان حکومت اتابک محمد سلغر شاه شب جمعه ماه شوال تسعین و ستمائة قیل صدی و تسعین و ستمائة خاص تاریخ اوست طریق غزل اول او نموده از بس ملاحت دیوانش را نمکدان گویند **خواجه مجد الدین همگر** در عهد اتابکان فارس ملک الشعرا بوده حمد الله مستوفی از ندیمان خواجه بهاء الدین صاحب دیوان نوشته و از ظرافتهای او آورده که خواجه مجد الدین را زنی پیر بوده در یزدگند استه باصفهان شتافته بود زن از عقبش آمد ملازمی مژده اش رسانید که خاتون در خانه فرود آمد گفت سزاوار آن بود که خانه بر خاتون فرود آمدی این سخن بزن رسید گله آغاز نهاد که پیش من و تو لبل و نهاری بوده گفت پیش از من شاید حاشا که پیش تو لیل و نهاری باشد **فرید فارسی** در شعر فرید روزگار خود **تا صر بجه** بجای موضعی ست از شیراز معاصر شیخ سعدی بوده شعر نمکین شگفته **مولانا قطب الدین علامه** در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده از زمان دولت هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده بود از معتقا

حضرت سعدی قدس سره

تحفهٔ شاهی در هیئات و شرح کلیات قانون و شرح مفتاح العلوم ست گویند اندان پیش کسی بر مفتاح شرحی ننوشته
میان او و شیخ سعدی ابواب طیبت مفتوح بوده روزی با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان عمارت میکرد رفته
اتفاقاً در آنوقت اندکی گلی بر رخسارهٔ بادشاه که هنوز ساده بود رسیده مولانا خواند یا لیتنی کنت ترابا بادشاه پرسید
علی البدیهه گفت یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا **قطب محی** صاحب ریاضات و مشاهده و مکاشفه بوده از وارداتش
مکتوبات ما بین جمهور مشهور و دیوانش متداول **فضل الله صادق** اوصاف سلطان محمد خدابنده بوده و تاریخی بنام
وی در قلم آورده موسوم بتاریخ معجم **ابن نصوح** در زمان سلطان ابوسعید خان بوفور عقل و فراست و کثرت علم و
کیاست از همگنان برتر بوده گاهی بنظم پرداختی **شمس الدین محمد حافظ شیرازی** لسان الغیب و ترجمان الاسرار است
بسیار اسرار غیبیه و معانی تحقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده مولوی جامی در نفحات گفته که در هیچ کتاب دیده نشد
که وی دست ارادت بکسی داده هر شب جمعه در صحن جامع شیراز تردد کردی و قران خواندی و ختم تمام کردی حافظ تخلص ازینجهت ست
چون صاحبقران امیر تیمور گورکان فارس را مسخر ساخته بتحریک ساعیان خواجه را بخواند و گفت ربع مسکون را بر انداختم تا
سمرقند و بخارا را آباد سازم تو آنرا بخال هندو بخشی و میگوئی **مطلع** اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا * بخال هندوش
بخشم سمرقند و بخارا را * عرض نکرد که ازین بخشندگیهاست که بدین حال رسیده‌ام صاحبقران بخندید و بنواخت و صبح صادق
آورده که در عهد سلطان محمود شاه بهمنی والی دکن میر فضل الله انجو شاگرد علامه تفتازانی که صدر سلطان بود نامه بخواجه نوشت
و بدکن خواند در کشتی نشسته بسبب باد مخالف بشیراز باز رفته و غزلی در معذرت نوشت میر مذکور بعرض سلطان رسانید
فرمود ارادهٔ دیدار اگر وه نشاید بی نصیب نماند پس هزار توله طلا بهمراه او فرستاده در اثنی و تسعین و سبعمائه
درگذشت و در خاک مصلی مدفون گردید خاک مصلی یک عدد تاریخ ست **السید الجلیل امیر**
اصیل الدین عبد الله الحسینی الدشتکی الشیرازی در علم تفسیر و حدیث و
انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بهرات تشریف آورده هر هفته یک نوبت
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظهٔ خلق می پرداخت در ماه ربیع الاولی بربیان میلاد حضرت رسول صلعم
مواظبت نموده از مولفاتش شرح درج الدرر به سیر سنیهٔ خیر البشر و رسالهٔ مزارات هرات مشهور هفدهم ربیع الاخر
ثلث و ثمانمائه وفات کرده دو گوهر نامدار ماند **صفی الدین محمد و برهان الدین محمد**
خاقان منصور سیورغالات و الایجالی داشته **السید الاجل امیر جمال الدین عطاء الله**
بن فضل الله المحدث الدشتکی الشیرازی عمر گرامی مصرف تتبع و حفظ اقوال و افعال هدایت مآل نموده

فنون عقلیه را از علوم شرعیه حلهٔ ترتیب و تدوین پوشانیده جواهر و لآلی حدیث مصطفویه را بانامل
تلقیط در سلک انتظام داده صحاح و حسان سخنان عالمگیرش تحفة الاحبار و ریاض السیر و روضة الاحباب ست
صاحب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سایر علوم دینیه یقینیه
از محدثان باستحقاق درگذشته شاگرد عم خود است چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که در مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است
و در خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته در هفته یک نوبت در جامع هرات بموعظه پرداختی سلاطین
احکام خدمتش واجب دانستندی ولد ارشدش **امیر نسیم الدین محمد المشهور بمیرک شاه** برهٔ
در تکمیل علوم سیما حدیث یگانهٔ زمانه بود سوجب تعیین سلطان در مقبرهٔ مذکور قایم مقام پدر بزرگوار بوده خلف رشیدش **سید عربشاه**
بجای آبا نیک جا گرم کرده بعد از وی پسرش **سید نعمت الله** باوصاف آبا متصف زیسته از وی **سید وجیه الدین** یادگار
و قایم مقام مانده فرزند رشیدش **قاضی سید شکر الله** که در مجالس احوال شان مذکور گردد **سید الحکماء المدققین امیر**
صدر الدین محمد الشیرازی از بنی اعمام امیر اصیل الدین مذکور را باعث جدّ با حضرت ائمّه با همگی علوم عالم احادیث نبوی بوده اند
میر با آن جامعیت باندک توجه مطالعه علوم حکمیه و شرعیه بمرتبه اعاظم حکما رسیده در خدمت میر استفاده کثیر در شرع غیاث
پسرش میر غیاث الدین منصور که مذکور شود و پسر عم **میر نظام الدین احمد** شطری از علوم عربیه و فنون غریبه را بر پسر عم خود
میر حبیب الله که وحید زمان بود قرأت فرموده و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمت و کلام از سید فاضل مسلم فارسی
وجیهه و دیگر اقتباس نموده که سلسله تلمذ بعضی تا رئیس الحکما ابوعلی سینا میرسد مثل ملا قطب الدین علامه شیرازی و سلطان المحققین
خواجه نصیر الدین محمد طوسی **و سلسلهٔ** بعضی دیگر منتهی میشود به بعضی از ارباب کلام مانند حجة الاسلام غزالی و فخر الدین رازی
و شیخ علامه جمال الدین حسن المطهر الحلی و حضرت میر را با مولانا قوام الدین کرمانی که از اعاظم تلامذه سید المحققین قدس سره الشریف است
مباحثات و مناظرات بوده و بسیاری از مسایل به سخنان استاد او را با او تمام نموده هرگز هیچکس از اقران الزامش نداده
علامه دوانی چون در بحث مجلسی خود را حریف میر نمی دید در اکثر تصانیف خود متوجه دفع سخنان میر گردیده و سخنان از
جانبین بتطویل انجامیده چنانچه از حواشی تجرید و حواشی مطالع ایشان ظاهر شود حضرت غیاث الحکما میر غیاث الدین منصور
در رساله که بر اثبات واجب الصدر عالیمقدار نوشته ذکر نموده که مولد شریفش در صباح شنبه دوم شعبان سنه ثمان و عشرین
و ثمانمائة بود در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائة در دست قسقه فجرهٔ ترکمان پاینده که در اصل ساکن بابکر
بوده شهید گردیده از جملهٔ آثارش مدرسهٔ رفیعه منصوریه در شیراز است و حاشیه قدیم و جدید تجرید و این دو حاشیه
تا اثنای بحث اعراض رسانیده و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شرح شریفیه و این دو حاشیه قدیم او

بر تجرید و شرح مطالع مقدم است بر تالیف حواشی قدیمهٔ علامه دوانی دیگر حاشیه شرح شمسیه و حواشی شریفیه که تا آخر موجهات
رسانیده دیگر حاشیه بر اوایل شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شریفیه شریفیه در آنجا متوجه اعتراضات ملا علی عمران از
حواشی سید المحققین قدس سره الشریف شده دیگر حاشیه بر کشاف و حواشی آن دیگر رساله در حل مغالطه مشهوره بجذر اصم دیگر
رساله در علم فلاحت دیگر رساله فارسی در معرفت قوس قزح دیگر تعلقات بر تیسیر فقه شافعی **خاتم الحکما غوث العلما امیر غیاث الدین**
منصور شیرازی ولادتش تسعمائه در خدمت پدر بزرگوار امیر صدر الدین محمد مذکور تحصیل علوم نموده در چهارده سالگی داعیه مناظره
علامه دوانی در خود یافته و مسائل حجت در بیست سالگی از ضبط جمیع علوم فارغ گردیده مدتی منصب صدارت پادشاهی مغفور
بوی متعلق بود در مرتبهٔ ثانی که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبد العالی از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت شد بعضی مفسدان
نقار بمیان آوردند تا مباحثه علمی ممهد گردید و بخشونت انجامید پادشاه حمایت مجتهد الزمانی کرده میر برنجیدند و بعد روزی چند
از منصب صدارت استعفا نموده جانب شیراز شدند و در سنه ثمان واربعین و تسعمائه فوت یافته صاحب حبیب السیر گفته
که از مصنفاتش آنچه بنظر رسیده کتاب حجة الکلام است و در آنجا متوجه اقاویل حجة الاسلام غزالی شده دیگر کتاب محاکمات میان تحریرین
علمین الدخرد میر صدر الدین محمد و ملا جلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تجرید مطالع دیگر محاکمات میان ایشان
در حواشی اوایل شرح مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب هیاکل النور دیگر شرح بر رسالهٔ اثبات واجب پدر خود
و کتاب تعدیل المیزان بر منطق که خلاصه منطق شفاست باسوانح طبع نقاد ایشان و کتاب معیار الافکار خلاصه
تعدیل المیزان و کتاب لوامع و معارج در علم هیات که در محاذات کتاب تحفهٔ شاهی است و آنرا در هفده سالگی تصنیف فرموده
دیگر کتاب تجرید بر حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را بعبارت موجز و مجرد از دلایل ذکر نموده دیگر رساله در معرفت قبله
دیگر کتاب معالم الشفا در طب دیگر مختصر آن که مسمی بشافعیه است دیگر کتاب سفرویه در هیات دیگر حاشیه بر الهیات شفا
دیگر حاشیه بر اشارات دیگر حاشیه بر شرح حکمت العین دیگر رساله در باب خلافت فرزند ارجمند میر صدر الدین محمد
دیگر رد بر حاشیه شمسیه علامه دوانی دیگر رد بر حاشیه خلاصه التخلیص دیگر رد بر حاشیهٔ تهذیب معز الیه دیگر رد بر انموذج مشار الیه
دیگر رساله در تحقیق جهات دیگر رد بر رسالهٔ زوار مشار الیه دیگر رساله مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاق منصوری
دیگر حاشیه بر اوایل کشاف تفسیر سوره دیگر کتاب مقامات العارفین در تصوف و اخلاق که باسم فرزند ارجمند میر شرف الدین علی
نوشته و رسالهٔ قانون السلطنت **سوای آن** از تصانیفش آنچه در کتب ایشان بتقریبی اسامی مذکور و بعضی علما از آن خبر
دادند کتاب ریاض الرضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیر آن **ایضاً** صاحب حبیب السیر نوشته که غرض
از تفصیل تصانیف حضرت امیر و اظهار تشرف بمطالعه اکثر آن رد کلام بعضی از افاضل عصر است مثل ملا ابو الحسن کاشی و ملا میرزا جان

شیرازی که مصنفات حضرت میرزا که اکثر بواسطهٔ نفاست متداول شده بودند بدست هرکس می افتاد سخنان خوب را از آنجا میدزدیدند و میگفتند که از میر غیاث الدین است و بعضی کتب که در مصنفات متداوله خود نام آنرا مذکور ساخته اند وجود خارجی نیافته اند و اگر احیاناً یکی از آن کتب بدست طالب علمی افتاد و بر دزدی ایشان مطلع شده دعوی توارد میکنند و از حضرت استاد تحریر رحمه الله شنیده که میفرمودند ملا ابوالحسن ششدیبیل از جمله آنکه در رساله اثبات واجب ذکر کرده و آنرا از خواص فکر خود شمرده از شرح هیاکل حضرت امیر انتحال نموده بود و در ایامی که بالتماس بعضی عزه ری رساله او می نوشتم اظهار سرقه و انتحال او نمودم آن رساله متروک ساخته رساله دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سرقه نیست از اثر مهارت میر در فنون ادعیه و طلسمات قتل ذوالفقار خان ظالم بغداد است که با پادشاه دین پناه بغی میورزید و تفصیل آن بر السنهٔ جمهور مذکور و مجملی از آن در رساله قانون السلطنت مسطور انتهی خلاصه کلام حبیب السیر است حضرت میرزا دو خلف ارجمند بودند **یکی** میر شرف الدین که اکبر و اورع واتقی بود **دوم** میر صدرالدین که اصغر و اذکی و افصح و افهم بوده احیاناً فکر شعر نیز فرمودی **سعد کل** از نیکو طبعان آن مکان است **مولانا شمس الدین علی المشهور بفارسی** اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابوسعید میرزا بوده در مدرسه غیاثیه درس میداده بامر سلطان ابوسعید چندگاه بنوشتن تاریخ وقایع ابوالغازی سلطان حسین میرزا اشتغال داشته آخر بحصار شادمان رفته فوت گردید **مولانا نظام الدین ابویزید** در عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضائل نفسانی قیام می نموده در زمان سلطان یعقوب درگذشته **مولانا شرف الدین علی سیفنگی** از اشراف علماست همواره بوعظ خلائق می پرداخته تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح ارشاد از جمله مصنفات اوست **خواجه جمال الدین محمود** بعد از جلال الدین محمد دوانی و میر صدرالدین محمد توفیق درس دوام یافته از تلامذه او بینه مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبدالله شستری و مولانا عبدالواحد شستری و مولانا عبدالله یزدی و خواجه افضل ترک و مولانا احمد کرد و امیر فخرالدین سماکی و شاه ابومحمد شیرازی و مولانا میرزاجان شیرازی و امیر فتح الله شیرازی **مولانا لسانی** اکثر ایام در تبریز بسر برده و هم آنجا در سنه احدی و اربعین و تسعمائه فوت نموده دیوانش متداول است **بابافغانی** پادشاه ملک سخندانی است کلامش همه ذوق در تذکره سامی آمده که وی در اول سکاکی تخلص میکرده در اثنای سیر به تبریز رسید سلطان یعقوب مشمول عواطفش کرده خطاب بابائی داد بعد فوتش بخراسان رفته و هوای ابیورد را موافق یافته بیکس شراب و کمین گوشت در رسته با حاکم آنجا صحبت میداشت تا در سنه خمس و عشر و تسعمائه درگذشت **مولانا اهلی** از وطن بهرات آمده و از امیر علیشیر در صله قصیده مصنوعه رعایت جزیل یافت بعد از معاودت بمدة سنیه شاه اسمعیل ماضی ملازمت

گرفته باعزاز گذرانده تا درگذشت «بادشاه شعرا» تاریخ است **مولانا پاری** در علم تذهیب و تحریر بی بدل بود در زمان
ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته تربیت بسیار یافت مهر پادشاه دیوانیان را تقلید کرده نشانها باطراف
فرستاد حکم به بریدن دستش رفته امیر علیشیر شفاعتش فرموده شعر خوشی میگفت **کمال ابن غیاث** موزون خوش
بیان بود گاهی شعر هم گفتی **مولانا معینی** از شعرای زمانه سلطان حسین میرزا بوده شعر از صد سخن بحیله یکی گوش میکنی
آنهم بگفتم که فراموش میکنی ؛ **مولانا مانی** در آخر عمر ملازمت شاه اسمعیل ماضی گزیده محسود همگنان گشت میر نجم زر
گر در آن اوان صاحب اقبال بود بقتلش رسانید در آن روز غزلی گفت مطلعش این بیت **مطلع** مرا بظلم بکشتی طریق داد این
بود ؛ زبادشاهی حسن تو ام مراد این بود ؛ **ملک قاسم نقاش** اکثر خطوط خوب مینوشت و در تصویر بی نظیر بود
حافظه بمرتبه داشت که بیت بیت را بیک مرتبه شنیدن یا خواندن از بر میگرفت و شعر رنگین میگفت **امیر سید
شریف الدین علی** صبیه زاده امیر شریف الدین علی جرجانیست مشهور بمیر شریف ثانی بعد از واقعه
قاضی محمد شانی منظور نظر شاه اسمعیل ماضی گردید و صدارت یافت عنقریب بسوء مزاجی میر نجم ثانی دریافته رخصت
زیارات عتبات عالیات گرفت بعد فوت نجم ثانی بازآمده صدارت یافت و در جنگ چالداران شهادت یافت
امیر سید شریف باقی ولد امیر سید شریف ثانی چندگاه وزیر شاه طهماسپ شد آخر از آنجا
قضا و کلانتری شیراز بافراغت بنا بر اغوای اهل عناد میان او و ابراهیم خان والی فارس نزاعی بهم رسید بوزارت
دار الحجر فائز گردید و بعد از آن چندگاه باز بوزارت رسید و ابراهیم خان را ماخوذ و معزول ساخت در یک صحن طعام
دوازده هزار دینار صرف می نموده دو پسر عالیقدر ماند امیر معین الدین اشرف مشهور بمیرزا مخدوم و امیر میرزا
امیر میرزا ولد امیر سید شریف باقی فارغ البال روزگار بگذرانید تا در زمان سلطان شاه محمد بنا بر عداوت
میرزا سلیمان در قلعه اصطخر محبوس و فوت گردید **امیر معین الدین اشرف ولد امیر سید شریف الدین باقی**
در زمان شاه طهماسپ بامر تدریس قیام داشت و در ایام شاه اسمعیل مصاحبت بهم رسانید
بعد واقعه شاه بودن صلاح ندیده در عرض چهار روز ببغداد رسید و در ولایت روم اعتبار بهم رسانیده قاضی عسکر گردید
بس قضای مکه معظمه یافت و آنجا درگذشت **امیر محب الدین حبیب الله** برادر امیر سید شریف ثانی
مدتی بامر قضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغول داشت او آخر ایام استعفا جسته بگوشه در ساخت و گذشت
بقعه جدید امامزاده امیر سید احمد از محدثات اوست و کاروانسرا و حمام خانه و دکاکین و نقارخانه متصل
بقعه است هم از وست **شاه وجیه الدین خلیل الله ولد امیر محب الدین حبیب الله**

ازساده‌گیش سخنان بسیار مذکور منجمله شبی فریاد برآورد که دزد دزد جمعی حاضر بودند رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد
چگونه معلوم شد گفت از پدر شنیده‌ام که دزد آنچنان بجای چنین آید که آواز پای او را کسی نمی‌شناسد و نمی‌شنوم هرچند گوش کردم
آواز پای نشنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد آمده باشد ولد ارشدش **امیر شرف الدین ابرهیم**
بر وساده آبا تکیه زده چو فور مکنت و سامان بر همگنان رجحانی داشت **شاه حیدر نیز** برادر اعیانی امیر شریف
ثانیست در ایام شاه طهماسپ صدارت خراسان داشت و در زمان سلطان محمد چند وقت قاضی عسکر و چند وقت قاضی القضاة فارس بوده
میر مرتضی شریفی در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع برآمده از احفاد دختری سید شریف علامه بود
لهذا شریفی تخلص کرده علم از مولانا عبدالصمد بغدادی که تلمیذ علامه دوانی آموخته و از میرک شاه محدث سند حدیث
حاصل کرده از شاه اسمعیل ثانی صدارت خراسان یافت و از آن استعفا نموده در وقت رفتن حج از شیخ ابن حجر
مکی مفتی حرمین دقایق علم حدیث افاده نموده حین مراجعت بهند افتاد از اکبرشاه تعظیم بلیغ یافت و مدتی در آگره
درس گفت و در اربع وسبعین وتسعمأة فوت کرده نعشش یکچند در دهلی بجوار امیر خسرو امانت نهادند آنگاه بمشهد مقدس
نقل کردند از واردات اوست کافیه منظومه و دیوان غزل ست **شاه ابو محمد** در ریاضی وطبیعی عدیلی نداشت
مولانا میرزا جان عمده علمای زمان بوده از مصنفات اوست حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه
بر شرح مختصر اصول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات واجب
و حاشیه بر مطول **میر شاه فتح الله** در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت لوای انا ولا غیری می‌افراشت
نخست بخدمت میر شاه میرم که از منزویان کوی توحید بوده بسر میبرد و نیز بمجلس خواجه جمال الدین محمود رفته حاشیه میر شروع نمود و در آن روز چندان
سخنان نیک از وی سر زد که باعث تحیر همگنان گشت بعد فراغ خواست که تعظیم خواجه کند خواجه سبقت نموده دست بر سینه
نهاد که خدمت میر امروز ما را مستفیض ساختی پس از اندک روز منتهی شد و بعد چندگاه بدکن رسید و نزد والی
بیجاپور منصب و خطاب عضدالدوله یافته آخر در خدمت اکبر بادشاه پیوسته باوی رفیق سیر و شکار بوده از مخترعات
اوست که یک کس بیست تفنگ بالتی که ساخته بود یکبار پر از باروت ساختی و آسیا سنگی بر گردون تعبیه کرده
که در راه از منزل تا بمنزل دگر چند من آرد خود بخود آس می‌نمود و سر ریسمان بپای خروسی می‌بست و چهل کس
سر دیگر ریسمان میگرفتند و میکشیدند نمی‌توانستند حرکت داد و چون رهنی اسکر و خروس می‌پرید و آن چهل کس را
بر زمین میکشید فوتش نهصد و نود و هشت **میر تقی الدین محمد نسابه** در سلک جلهٔ سادات منتظم و در علم عربیت
و اصول حکمت انگشت نماست **حکیم عماد الدین محمود** در اقسام فضایل خصوص حکمت بطلیموس ثانی و مثل

فیثاغورس یونانی بوده از مصنفاتش رساله ایست در فایدهٔ چوب چینی و رساله ایست در خواص افیون و رساله ایست در تشریح و در بعضی از مباحث قانون شرحی نوشته و ناتمام مانده **حکیم کمال الدین** در تشخیص امراض خاصیت انفاس مسیحا داشت از مصنفاتش شرحیست بر رسالهٔ طب امیر غیاث الدین منصور **میرزا محمد حکیم** در معرفت و شناخت اقسام علل ید بیضا داشته **قاسم بیگ** در عهد خود بر سایر اطبا رجحان داشت برهان نظام شاه بتعظیم تمام او را طلبیده و تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود **شاه منصور** روزگاری بوزارت گذرانده آخر جمعی حسّاد خطی مزوّر از جانب او بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل ارادهٔ تسخیر لاهور نموده بود برآورده بقتلش رسانیدند تاریخش ثانی منصور حلاج یافتند **عبدی بیگ** در شیوهٔ ترسل و علم سیاق شهرهٔ آفاق بوده در سلک نویسندگان شاه طهماسپ انخراط داشته در شعر تتبع خمسه نموده و دیوانی زیاده از دوازده هزار بیت مانده **خواجه شیخ محمد** برادر خواجگی لشکرنویس بوده و در علم سیاق مهارت داشته **خواجگی شریف** طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته از محرران مجالس خاص خاقانی بود و در نثر و نظم خیال بدیع داشت **مولانا سید محمد عرفی** در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون آنجا ترقی ندید متوجه هند گردید مسیح الدین حکیم ابوالفتح به تربیتش سرافراز ساخت تا شد آنچه شد چون حکیم مذکور گذشته سپه سالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و رفته رفته ببارگاه شاهی پیوست آخر بمرض اسهال درگذشت **امیر فارغی** پایهٔ از مبتدا اولات دیده در جفر و اعداد مهارت اندوخت **و میر علی اصغر** ثمر آن شجره است در حکمت و ریاضی افزون مهارت داشته شعر پاکیزه دارد **مولانا درویش حسین** تردی هنرمند والاخرد بوده بنابر لطف طبع شعر سنجیده گفتی **مولانا قیدی** شاگرد غیرتیست بهند آمده منظور نظر اکبر بادشاه شد آخر از بیجایی زمان از ترقی باز مانده مطرود بفتح پور سیکری درگذشت **عنایت الله** در کتابخانه همایون و اکبر شاهی بامر کتابت مشغول بوده و ترقی نموده در سلک خدمتگاران منسلک گردید **ابن نصوح** از فضلای زمان و شعرای گزیده دوران است ده نامه بنام خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر بنظم آورده **ابن عماد** از شعرای روزگار بوده ده نامه اش مشهور **اسیری پسر صحیفی** شاعری نکته سنج بوده **اسحق مشهور باطعمه** نامش احمد کنیتش ابواسحق اسحق مخفف آن پدرش حلاجی کردی این چرب زبان شیرین بیان برآمد صاحب دیوانست در تمام اشعار رعایت اصطلاح اطعمه لازم گرفته **قطعه** نرگس که شبیه ست بچشم خوش دلبر؛ گوید طبق وار دارد از سیم پر از زر؛ در دیدهٔ اسحق نه زر دارد نی سیم؛ ششش نان تنک دارد یک صحن مزعفر؛ **پرتوی** از اطبای زمان و شعرای خوش بیانست **بیخودی شاه** نامه خوان شاه عباس ماضی بوده و مثنوی بر وزن شاهنامه گفته **حاجی محمد باقر** بامر جراحی دستگاهی تمام می نموده

بخدمت امرا تقربی میداشت و شعر میگفت **ملا باقر** بهند آمده در خدمت ابراهیم خان ولد علیمردان خان میگذرانید شعر میگفت
دوائی تخلص حکیم شمس الدین مخاطب بحکیم عین الملک از امرای قدیم اکبرشاهی ست نبیرهٔ علامه دوانی بوده در
فنون حکمت خصوص کحالی ید بیضا داشته اشعار برجسته میگفت **ملا روزبه** شاعر خوش فکر ست از وطن بهند
افتاده درگذشت **رضی** میرمرتضی نام شاعر پاکیزه طبعست **زنگی** از شعرای اتابک مظفرالدین زنگی بوده
ازین جهت زنگی تخلص کرده **میر شریف معروف به دیار** پاکیزه اشعارست **شمس ششی**
قش یکسر تا سپش درلباس سپش بسیار بهم میرسید لهذا این لقب یافت از موسیقی باخبر بوده و شعر می گفت
صفی شیخ محمد نام برادر خواجگی شریف مذکور در فن سیاق مهارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعمائه بدکن آمده
درگذشت **صحیفی** در امر صحافی ماهر بوده بوسعت مشرب اتصاف داشت و شعر نیک می گفت **میرزا صادق**
ابن عم میرزا نظام دست غیب از چاشنی فقر و استغنا بهره وافی داشت روز وفاتش غزلی از زادهٔ طبع او پیش جنازه
میخواندند حالتی غریب روداده بود مقطعش اینست صه از ازل صادق بدنیا میل آمیزش نداشت ؛ چند روزی آمده
یاران خود را دید و رفت ؛ **شیخ صیدا** از اقربای شیخ سعدی علیه الرحمه بوده درزی درویشان میگذرانید تهمت فسق براو
کردند قضیب خود را قطع نموده شعر درست میگفت **عرفی** میرزا جانی نام از اعیان آنجا بود مدتی لشکرنویس الله وردیخان بوده و بعنایت شاه عباس ماضی وزارت
ایران یافت آخر همه را پشت پا زده در عتبات عالیات بعبادت گذرانید در مشهد مقدس بجوار رحمت پیوست بوادی نظم
خوش جولان بود **عارف** پسرخاله عرفی شیرازی بود **نسیمی** میسح نام خرده فروش امی بسلیقه طبع شعر می گفت
حاجی عرب بسیر ولایت هند هم آمده و شعر میگفته **غیرتی** در فن سخن طرازی غیرت اندوز ارباب سخن بوده
و در تیراندازی هدف شهرت حکم اندازان در عهد اکبرشاه بهند آمده **غیاثا حلوائی** سخنور چرب زبان شیرین بیان بود
از وطن باصفهان رفته میگذرانید در آخر عمر ضریر گردیده دیوانش قریب سه هزار بیت ست هنگامی که آبله
برآورد این بیت گفته صه ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون ترم ؛ از تو اختر وز بیابان ریگ از ما آبله ؛
غروری شاعر معروف صاحب مثنوی و دیگر اشعارست **خواجه محمد حکیم دهدار فانی تخلص** از
متاخرین علمای صوفیه است علم از شاه فتح الله آموخت چون او بعد فوت عادلشاه بدرگاه اکبری شتافت خواجه محمد
به احمدنگر رفته در خدمت برهان نظام شاه اعتبار یافت و ناظم مملکت گشت در آن اوان شیخ حسن نجفی باحمدنگر
رسید خواجه محمد معتقد او شده هژده سال بخدمتش بسر برد و کتب خوانده را بار دیگر تکرار کرد و آداب صوفیه آموخت
پس چون نظام شاه نبیره نظام شاه مسطور بسلطنت نشست حکومت برار یافت و بعد فوت او به برهانپور و از آنجا

بصورت بندر رفت وهمه را ترک داده منزوی گردید خانخانان بغایت معتقدش بود شصت و نه سال عمر یافت
در ست وعشر والف درگذشت «خدا شناس» تاریخش یافته اند از تالیفات اوست شرح گلشن راز وحاشیه نفحات
وحاشیه فصل الخطاب وخطبة البیان ودیوان شعر وغیرها پسرش **محمد تقی نام واقف تخلص** بحکم ارث علم صوفیه
نیک میدانسته اول با عبدالرحیم خانخانان بسر می برد ودر اوایل عهد شاهجهان امارت بنگاله یافت بعد چندی معزول
شده بدرگاه شاهی معزز بسر می برد اشعار خوب دارد **فسونی** محمد بیگ نام اصلش شیراز اما در تبریز نشو نما
یافته اول در ملازمت شاه عباس ماضی وسلطان حمزه میرزا اندراج داشت پس بهند آمده بخدمت اکبر بادشاه
پیوست وبعد فوت او بشاهزاده پرویز ابن جهانگیر رسیده ودر سبع وعشرین والف در شهر الهٰ آباد درگذشت
دیوانش متداول ست **قربی** پسر خال شاه فتح الله شیرازی بوده در تهذیب دستی تمام داشت در هند آمده
ملازم اکبر بادشاه شد وانجا درگذشت **قدری** برسم تجارت بدکن آمده هنگام مراجعت براه در دریا غرق گردید
قیصر بیگ در عهد شاهجهان بهند بسر می برده شعر برجسته میگفت **کامل جهرمی** شعر خوب می یافته
آزرم میر ابوالکرم نام خوش فکر بوده **مکتبی** علم از علامه دوانی یافته بمکتب داری قیام می نمود لهذا مکتبی تخلص گزیده
از شعرای متاخرین لیلی مجنون را به از دیگران گفته **منعمی** شاعر سحر ساز بیست مسلم طائفه **محنا** بهند آمده با ملا صبوحی
هم صحبت گردیده درگذشت **ممتاز** از وطن به پتنه آمده در خمس واربعین والف درگذشت **محنا** از وطن بهند آمده
در عهد قاسم خان به بنگاله میگذرانید **مالی** شیخ ابوحسان نام طبیبی حاذق بوده وشعر میگفته **مقیما** شاعر خوش فکر ست
میرزا از وطن بهند افتاده اشعار خوب دارد **نظام** از سادات دست غیب ست معاندی شجره ایشان
طلبید دستی از غیب با شجرهٔ ایشان پیدا شده لهذا باین لقب شهرت یافتند شاعری والا مقام ست در سی سالگی فوت
کرده در جوار مرقد خواجه حافظ مدفون دیوانش متداول **نویدی** کلامش نوید لطافت میدهد **فعیما** درزی خیاطان میدوخته
اما جامهٔ شعر را خوب میدوخت **نادرا** در فن سیاق شهرهٔ آفاق زیسته شعر برجسته میگفته **نجیبا** دو حد سخنش
نجیب وزاده طبعش عجیب واقع **نصیر** ملا ابراهیم نام در قصاید بجز مدایح ائمه زبان نکشوده **نکهت** از ولایت
خود بهند آمده کلامش رنگ وبوی خوشی داشت **وهمی** مردی ظریف وندیم بوده وشعر بران روش میگفته **واحد**
میرزا باقر نام در عهد شاهجهان به اسلام خان حاکم بنگاله بسر می برد ودر شعر یگانه زیسته **مولوی میرزا محمد جعفر**
باراده سیر هند وارد ٹھٹھه گردیده چندی در خدمت مخدوم محمد معین مستفید شده بمعائنه جوهر ذاتی وی
مخدوم مذکور بدست شیخ شکر الله ناظم ٹھٹھه احوالش بصاحبزادهٔ محمد خدا داد خان رسانید تا به اعزازش طلبیده

سالهانزد خود ماند و چون ادبا بدره آزرده جانب هند شتافت و برادرش محمد مراد یابجان از سفر ایران مراجعت نمود بتهمت خون شیخ شکر الله از نظر نواب خدایار خان الموصوف بمیان نور محمد والی سند افتاده مغضوب گردید و دران اندوه نور باصره درباخت و عنقریب درست شد پس از چندی نواب مذکورش باز باعزاز طلبیده درخدمت ماند و برای وی بتحریر جعفر جامع مشغول شد قضا را چون نواب نامی بگذشت پسرش مراد یابجان برصدر ایالت جلوس کرده و برا بیش اعزاز داد و چندی نگذشته بموجبات چندی از نظر عاطفتش فرو افتاده رخصت زیارت عتبات عالیات گرفت چون بکربلا رسید انجا هم فلک مخالف یافته باز بسوی بندر کراچی معاودت کرده چون در انوقت محمد مراد یابجان بهم جام کلراله وارد کهات ته بوده و در این معاودت حاسدان بغرض عرض کرده بجرم روانه کوی عافیت که ابدش کردند فی سبع و ستین و الف ادام الله در اکثر علوم شافی وافی و در جعفر و تکثیر و عزیمت کافی بوده **آقا محمد رضا نکهت** در سال هزار و صد و هشت و پنج هجری وارد ته شده بعد چندی جانب هند شتافته یکچند در محمد آباد آباد کرده میان نور محمد بخدمت مولوی جعفر مذکور هم اوتاق بودیم جوانی شایسته خوش فکر بود **جور** شهری از بلاد فارس جوهای بسیار درون شهر دارد اردشیر آنرا بنا کرده در مجمع النوادر مذکور که آنجا چاهی است در قعرش دیگ سنگین سرنگون دران ثقبه ضیق آب گرم از ان بیرون می آید چندانکه چاه پرآب شود تا مردمان بی دلو و رسن آب گیرند **لار** طولش صل عرضش الکوم از شهرهای قدیم است بانیش و بتاریخ صحیح صادق بلاش بن نرسی اشکانی مرقوم لسب سلاطین لار بگرگین میلاد که در زمان کیخسرو بوده میرسد **گویند** چون کیخسرو خواست بدرون غار در رود و هریک از ولایت ایران را بیکی از پهلوانان داده از انجمله لار را بگرگین میلاد اما صاحب تاریخ جهان آرا گفته که این گرگین میلاد غیر انست چه بدین نسق که او ذکر کرده از زمان گرگین میلاد تا زمان کیخسرو تفاوت فاحش ظاهر چنانچه مثبت ابراهیم خان بن محمد بیگ الوشیروان بن امیر ابوسعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد بن علاء الملک بن سیف الدین نصرت بن کالنجار ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین موید ثانی بن کالنجار بن امیر قطب الدین موئد یا قوی بن امیر وهب زنگی بن امیر عز الدین حسین بن امیر اسد الدین بن امیر بهاء الدین ابو القاسم لنک بن امیر وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر جلال الدین بن ایرج و جلال الدین بن ایرج اول حکام اسلام است در عهد عمر بن عبد العزیز مسلمان شده و ایرج پسر گرگین است و گرگین پسر لاد بن گرگین بن طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فیروز بن بهرام بن بهمن بن نرسی بن قباد بن لاد بن گرگین بن میلاد از امیر

قطب الدین یاقوتی تا ابراهیم خان تاریخ جلوس و وفات معلوم شده مرقوم میگردد **انکه** امیر قطب الدین الملقب بیاقوتی در پانصد و نود و چهار جلوس کرده و در ششصد و چهل و هشت درگذشت **بعده** امیر کالنجار بجای پدر بحکومت رسیده در ششصد و هشتاد عزلت گزید و درگذشت **بعده** امیر قطب الدین مؤید ثانی بن کالنجار والی شده در ششصد و نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده بعده علاؤالدین بجای پدر نشسته در هفتصد و سی فوت کرد بعده کالنجار ثانی جلوس کرده در هفتصد و پنجاه درگذشت **بعده** حاجی سیف الدین نصرت بن کالنجار جلوس نموده در هشتصد و شانزده درگذشت **بعده** علاؤالدین رکن شاه جلوس نموده در هشتصد و بیست و سه فوت شده **بعده** مبارزالدین محمد نشست و در هشتصد و چهل و سه درگذشت **بعده** قطب الدین مبشر بن مبارزالدین محمد بتفویض پدر بسلطنت رسیده در هشتصد و پنجاه و نه بعالم باقی توجه نمود **بعده** امیر جهان شاه بن مبشر مسند پدر رینتی گردیده در هشتصد و هشتاد و سه فوت کرده **بعده** امیر علاؤالدین بن جهانشاه بسلطنت آبا سریر آراشده بچند سال وفات کرد **بعده** امیر هارون بن علاؤالدین جانشین پدر شده تا نهصد و بیست و هفت کامران ماند **بعده** انوشروان بن امیر ابوسعید بن علاؤالملک بعد عم بجایش نشست عادل تخلص داشت و گاهی شاهی تخلص کردی در نهصد و چهل بدست مجهولی کشته شد **بعده** ارکه دیوانه همیشه کارد و دست گرفته در بازارها و برزنها گردیدی و میگفت که کاو کلانی را خواهم کشت پس روزی برسم دادخواهان پیش رفته بزخم کارد کارش تمام ساخت **بعده** ابراهیم خان بن محمد بیگ بجای عمزاده قائم شده از دست **ه** پانی تحصیل یاروبار ردل بوده هست که حاصل تحصیل با تحصیل حاصل بوده است مردم نیک از و بسیار برخاسته اند مثل **مولانا کمال الدین حسین** ابتدا کسی که بر حاشیه قدیم نوشت او بوده **مولانا علاؤالدین** ولد مولانا کمال الدین حسین بر شرح عقائد مولانا سعدالدین حاشیه دارد **مولانا عبدالغفور** عالمی متبحر برخاسته حاشیه بر شرح ملا نوشته بنابر ادب استاد شاگردی اصلا اعتراض نکرده و اگر سخنی بخاطرش رسیده بطریق لالیقة آورده **مصلح الدین** بغایت دانشمند متبحر بود مدتی بدرس مرزا شاه حسین قیام داشته در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمائة بمکه رفته از وست شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح فارسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت وغیره **صدرالدین محمد** از فضلای کمل است بدکن وارد گردیده مخاطب بافضل خان شد کلامی تخلص میکرد **شمس الدین محمد** برادر صدرالدین محمد جندی در طرشت ری قاضی بوده بحرمین شده بدیدن برادر سوی دکن مراجعت نمود بهکر رسیده ر وانشد چند مرحله سوی برادش ماند

مانده بود که سفر آخرت گزید فی خمس و سبعین و تسعمائه علمی تخلص میکرده **محی** از شاگردان علامه دوانی بوده در ولایت
هند وغیره بسیاحت گذشته شعر برجسته دارد **حریفی** پسر موالی همچو پدر در شعر خوش سلیقه بوده **خضری** از
شعر است در اربعین و الف درگذشته **خوزستان** در صبح صادق منسوب بغیلام پسر سام نوشته ولایتیست
حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و استان و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی
آورده که در سن اربع و اربعین و اربعمائه بخوزستان و توابع آن زلزله دست داده که خلق کثیری هلاک شده
و کوهی منفرج گشته از میانش نامزد بائی ظاهر شد از آجر و گچ که گویا ان در میان کوه پنهان کرده بودند از امیر
المؤمنین علی رض منقول ست که دجال از اصفهان بر آید و مقدمه وی مرده باشد مهران نام از خوزستان در عهد
خلیفه ثانی هرمزان حاکم آن امصار قبول اسلام کرده **اهواز** طولش فه عرضش لا مذکوره معتبر خوزستانست
چنانچه توابع را بنام او خواندندی هوایش را کمال بدی و گرمی بوده آورده اند که هر که سالی در انجا مقام کند
در عقل خود نقصان بیند بانیش اردشیر بابکان ست **شوش** از شهرهای خوزستان ست بنای جهلائیل جد
ادریس ع از این مقنعت که اول بنای که بعد طوفان نوح ع در جهان بنا شده سور شوش است و سام ع همت بر بنای
آن گماشت ابوموسی اشعری در زمانه خلیفه ثانی آنشهر را فتح نموده سیصد خزینه از انجا پدید آمد پس از ان بخانه رفت
دیده که پرده بر در ان آویخته اند چون قصد درون کرد بوابش بگریست و سوگند یاد کرد که درون خانه مالی
نیست مگر تابوت دانیال ع چون در بگشادند سریری بود شخصی بران خوابیده اصلا خللی در جسمش راه نیافته بفرموده
خلیفه ثانی دانیال ع را در قعر آبی دفن کردند ماهیان آن آب چندین سال بماندند که کس را زهره صید کردن آن
نبود در عجائب البلدان آمده که هر زمانی که دران شبه بودی ماهیان بدان التفات ننمودندی **عسکر مکرم**
طولش فدل عرضش لا نه شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهورث دیو بند در انجا شهر بزرگ ساخته و از ان لشکر
خواندگرت دیگر ره بویرانی نهاد مکرم در حینی که از جانب حجاج بخوزستان رفت و رخناد را بجست و آن شهر
را آبادان ساخت موسوم بعسکر مکرم گردانید این سه شهر مذکوره الحال خرابند و از شهرهای سابق خوزستان
و زمول و ششتر وغیره است **دزفول** از ابنیه اردشیر بابکان است شهری کوچک است با مضاف بسیار
شامح و مطران دو قرای معمور مضاف وی اند در حدودش درختان زرین اند که شگوفه زرد بسیار
بقا است و ثمره نمی دهند **ششتر** بعضی بشوشتر و برخی بتستر تعبیر کردند طولش فدل عرضش لال دار الملک
خوزستان است بعضی بنای شاپور بن شاپور دانند صاحب نزهة القلوب بنای هوشنگ پیشدادی نوشته

پس اردشیر تجدید بنا کرده وبنایش بصورت اسپ نهاده مردم نیک ازو اولیا برخاسته اند سهل بن عبدالله
تستری از مجتهدان صوفیه است گفت یاد دارم که حق تعالی فرمود الست بربکم در شکم مادر بودم گفتم بلے
در بیت روز یکبار افطار کردی وگاه بودی که در چهل شبانروز یک مغز بادام افطار نمودی شیخ محمود
از اعیان صوفیه بوده شاهد حالش کتاب گلشن راز است در عشرین وسبعمائة درگذشته ابوالوفا در شاعری
مشار الیه زکیة مولانا عبدالله فضیلتش بمرتبه اجتهاد رسیده مولانا عبدالله ثانی در تحصیل علوم دینیه و
معارف یقینیه بر اقران فائق بود قرب بیست سال در نجف اشرف مثوبات آخروی اندوخته قاضی نورالله
صاحب مجالس المومنین مولانا بیکسی مدت سی سال در هرات باشعرا وفضلا گذرانیده آخر خبطی بر مزاجش رسیده
در هرات درگذشت رازی ونیازی ونشاطی ونجا از شعرای معروف آن ولایت اند امیر علاؤ الملک
مرعشی معلم شاهزاده شجاع در اصناف علوم تجر داشت از مصنفات اوست مهذب در منطق وانوار الهدا در
الهیات وصراط الوسیط در اثبات واجب وغیرها شعر هم می گفت امیر ابوالمعالی برادر امیر علاؤ الملک
در ست واربعین والف در بنگاله درگذشت از مصنفات اوست تفسیر سورة الاخلاص ورساله عدالت وآموزخج
العلوم ودیوان امیر علاؤ الدوله برادر امیر علاؤ الملک شعر خوب می گفت تقیا از فضلای عصر بود در تاریخ مهارتے
کامل داشته از وست کتابی در هیئت اول ملازم عبدالرحیم خانخانان بعد ازان منظور نظر اکبر بادشاه شده ودر عهد
جهانگیر ترقی نموده بصدارت رسیده مورخ خان خطاب یافت بعد از عشرین والف درگذشته الفت ملا داود
نام شاعری خوش کلام است آقا اسد از شیرین بیانانست ملا حسن علی از لطیف طبعان انست نسبت محمد صالح
نام صافی طبع بوده کرمان ولایتی است وسیع کرمان بن فارس آباد کرده در گزیده مسطور که چون اردشیر بر ملوک
طوائف دست یافت متوجه کرمان شده ودر آنجا مردی بود هفتواد نام سپه سالاری داشت موسوم به بخت کرم
که کسی را باو مقاومت نبوده اردشیر باو جنگ کرده مغلوب شد آخر بحیله یکی از بیشه کاشران او را بفریفت
تا بخت کرم را هلاک کرد گویند کرمان باو منسوبست در صبح صادق بنای خسرو بن بلاش بن نرسی اشکانی
مرقوم نموده گویند بعد از کشته شدن بخت کرم اردشیر شهر گواشیر را بنا نهاده که سالها دار الملک کرمان بود حمدالله
مستوفی در نزهة القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد واکثر آن شهرها را هوای معتدلست وشهر کلان
آن جرفت وسرجان است اورنام موضعی است از مضافات کوه بابان در ده که درخت انجیرش سالی
نه ماه بار دهد در حوالی کوه بابان لبنه است که خاکش عوض صابون بکار آید در عجائب البلدان آمده است که در

جبال کرمان سنگهاست که چون برهم سایند باران اید و ایضاً سنگی است که چون هیزم می سوزد و هیزمی است که بآتش
نسوزد و بحدود انجا معدن طوطیا است و محاذی کرمان کوهی که چون سنگ آنرا قدری بسایند و در ظرف پر آب
کنند البته صورت آدمی در ظرف قرار گیرد موسوم است الجبل بجبل الصوره و ایضاً چون از قهستان بکرمان
روند بر دست راست پانزده فرسنگ بیابانی ست موسوم به بیابان مغضوبه سابق آبادانی در انجا بوده
سنگ گشته گهواره در انجا یافتند سنگی و در آن کودک سنگی ایضاً در حدود کرمان چشمه ایست موسوم بعین سلیمان در میان
قلعه در سوابق ایام هر شاهزاده که در آن قلعه آب آن چشمه خوردی البته شاه می شد از سلجوقیان یازده نفر در
کرمان ایالت کردند اقبال ایشان صد و پنجاه سال اول ایشان قاوردین چغربیگ بن میکائیل بن سلجوق است
که در سن ثلث و ثلثین و ثلثمائة از قبل عم خویش طغرل بیگ حاکم فارس و کرمان بوده بعد از وی اولادش ده کس
چنانچه در مجلد اول مذکور قدم بر سریر سلطنت نهاده در سن ثلث و ثمانین و خمسمائة فلک زمام ملک داری از ایشان
گسسته ملک دینار که از قوم غز بودان مملکت را متصرف گردید مردم نیک از دل بسیار برخواسته اند مثل **شاه شجاع**
بزرگ و محتشم روزگار بوده گویند چهل سال نخفت و نمک در چشم می انداخت چشمهایش چون در کاسه خون شده
بودند شبی بعد از چهل سال بخفت خدا را جل و علا بخواب دید گفت بار خدایا ترا به بیداری می جستم در خواب یافتم
ندا آمد که این بهره آن بیداریهاست **شیخ اوحد الدین حامد** بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ محی الدین
در کتاب فتوحات و دیگر رسائل از وی حکایات بسیار کرده چون در سماع گرم شدی پیراهن امردان چاک زدی
و سینه بر سینه ایشان نهاده مالیدی چون ببغداد رسید المستنصر بالله پسری خوب صورت داشت احوال شیخ
شنیده گفت مبتدع و کافر است اگر چنان کند بکشمش و بدیدنش شد شیخ دریافت گفت سهلست مرا بسر خنجر بودن
در پای مراد دوست بی سر بودن * تو آمده که کافری را بکشی * غازی چو توئی بجاست کافر بودن * خلیفه عذر
خواسته مرید شد **امام شمس الدین محمد بن الطفان** در دریای طریقت غواص بحر حقیقت بوده چند کتاب
در بیان حقیقت و طریقت از نثر و نظم ساخته **طیان بمی** از شعرائی متقدمین است طیان بالفتح والتشدید
کلکاره را گویند مشتق از طین دیم **بم** از شهرهای کرمانست در نثر و نظم بیهمتا بوده **فضل الدین** افضل شعرای
عصر بوده **کمال الدین** خواجه از اکابر آن دیارست کنیتش ابو العطا و اسمش محمد بن علی نخل بند شعرایش
گفتندی خمسه در اثنای سیاحت نظم نموده دست ارادت بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی داده مرید شد
عماد فقیه در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و مکرم بود شاه شجاع اعتقادش فراوان داشت در

حبیب السیر آورده که وی گربه داشت باوی نماز میکرد شاه شجاع این را از خوارق او دانستی خواجه حافظ اشارا
بآن کرده ای کبک خوش خرام که خوش میروی بالیست ٭ غره مشو که گربه زاهد نماز کرد ٭ شیخ آذری در جواهر الاسرار
آورده که در سخنان متقدمین و متاخرین مینوانید بود که حشوی و خطائی سرزده باشد الاسخنان **عماد فقیه** که از آن
مبراست **خرمشاه** شاه دیار هرمی بوده از حطام جهان بداچه ضروری بود خرسند گشته گاه گاه شعری گفت
قاضی شهاب الدین محمود از سلسله قضات آن شهر و بمزید علم و تقوی درج و سکنان طبع رنگینی داشت
خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی در حبیب السیر آمده که وی در چمن دولت ابوالغازی
سلطان حسین مرزا نشو و نما یافته در ریعان جوانی منصب صدارت یافت بعد از چند گاه قدم بر تر نهاده جای
امیر علی شیر بانتقش خاتم تزئین داد بعد فوت سلطان انزوا گزید تا درگذشت اشعار آبدار بیادگار دارد **شاه**
جهانگیر هاشمی از جانب پدر بچهار واسطه بشاه قاسم انوار میرسد و از جانب مادر بشاه نعمت الله نوربخش
می پیوندد برسم سیاحت بسند آمد مرزا شاه حسن ارغون بغایت حرمت باوی سلوک کرد بعد چند سال مراجعت
فرموده در حوالی کیچ مکران بدست قطاع الطریق شهید شد مظهر الآثار در تتبع مخزن الاسرار گفته و دیوانی بانام
شعر دارد **میر فضل بمی** و عمه زاده اش **امیر صامی** که از وطن بجز آسان آمده استعداد کلی داشت در رفتن
عبید الله خان بقتل رسید **و شیخی و واحد** که بمیر اقتلو شهرت داشته از مستعدان و افضل شعرای آنجا اند
حافظی حکاک نود سال عمر یافت در عهد سلطان حسین میرزا سی سال در هرات تحصیل علوم کرد و
بوطن آمد سی سال وعظ گفت و سی سال بطاعت در گوشه گذرانید از مولفات اوست تحفة العارفین و مرآت
العاشقین و خلاصة الکبیر و مناظرت الکبیر و العالم و مناظرت السیف و القلم و دیوان شعر **افضل الدین** از
افاضل شعر است **امانی ملا عبد الله** نام بهند آمده ملازمت میر جمله شهرستانی گزید صاحب دیوانست
بیانی تخلص خواجه عبد الله مروارید است که از اعاظم امرای سلطان حسین میرزا بوده در اثنی عشر و تسعمائة
فوت کرده از وارد اتش دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات موسوم بمونس الاحباب و تاریخ و منشات
و دیگر تاریخ منظوم و شیرین و خسرو است **تائب صاحب** درد و ذوق بوده روزی قوالی رباعی وی
میخواند بگریست و گفت باز بخوان پس کیفیتی رسید که دیگر روز درگذشت رباعی اینست **یارب ز نیاز**
و ناز مستان الست ٭ تائب راکن ز جام هشیاری مست ٭ آن لحظه ببخشای که به هم سائیم ٭ ما پای بپای
دوستان دست بدست ٭ **صوفی** اصلش کرمان اما در شیراز نشو و طن داشته اکثر رباعی میگفت **علا** از صاحب

طبعان علامت عارف اسمعیل نام معروف بصحافی است از مشرب صوفیه خوش بهره داشت و رباعی خوب
می گفت عرب آقا کاسه گر انجاست کاسه طبعش مالامال سخن آبدار بوده قیدی از وطن بعراق عجم رفته
گذرانید خواجه کلان از خوش طبعان نجاتی از بافق من اعمال کرمان است شاعری صافی بیان بوده همتی
محمد افضل نام از بافق شاعر و خوشنویس بوده خدمت استیفای موقوفات یزد داشت شعر خوب می گفت
جنبص بلده از بلاد کرمانست در صور الاقالیم نوشته که از عجایب او آنکه درون شهر هرگز باران نبارد
و در حوالی بارد تیج از مکران طولش صط عرضش لب مکران بعضی از اقلیم دوم پیش هم شمرند شهری
نزدیک بزمین سنگ واقع در تحفة الغرائب آورده که در نواحی مکران شهریست و دران قنطره ایست اندر یک
سنگ هر که بران قنطره بگذرد قی بسیار کند ولهذا هر که بقی حاجت آید بران بگذرد الغیه در حدود مکران کوهی است
ملنکان نام چون از وی کلوخی گرفته بشکنند بموضع شکستن او صورت آدمی پیدا شود نشسته یا ایستاده یا خفته
بحالت شکستن و اگر آن کلوخ را کوفته با آب گل سازند و بعد خشک شدن بشکنند همان صورت آدمی پدید آید سیستان
آنرا سجستان نیز گویند چه سجستان بن فارس آباد کرده و بزالستان و شهر نیمروز نیز شهرت دارد اهل آن دیار
را سکزی نیز میخوانند عرب معرب ساخته سجزی نیز کردند در مجمع الغرائب مرقوم که اول قلعه اش گرشاسب
ساخت بعد از ان بهمن تجدید عمارت نمود و سکان نام نهاد عوام سکستان خواندند از ان سجستان شد هوایش
گرم واقع قتال در و پیدا شود در زمان بنی امیه که در اکثر بلاد بر منابر هجو شاه ولایت میکردند اهل این شهر
با وجود جفاها آنرا اختیار نکردند صاحب مبارک شاهی آورده که در همه سجستان یک کوهی هست ماری که از بهشت
آمد بران کوه افتاد و هنوز زنده است و دو جناح دارد سبز و سرخ از عجایب آن دیار ریگ روانست نزدیک
نزدیک اوق و قلوگاه و آن کوهی که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد دیگری و او ریگ روان گرفته و در انجا چند
مزار متبرک است مردم شبهای جمعه بزیارت آن مقام میروند و چون بسر کوه میرسند خود را بروی ریگ رها کرده سیل پایان
می کنند و در آنوقت آواز نقاره و نفیر و کورکه از میان آن کوه بنوعی مسموع شود که گویا پنجاه جفت نقاره و کورکه
را یکبار در خروش آورند عجیبتر آنکه چون بپای کوه می رسند هر ریگی که به پایان آمده باز میگیرد و در هرگز تخلف نمیکنند
از صاحب فتوحات در نگارستان مرقوم است که در سنه خمس وعشرین وستمائه طایر بهادر نوجی از رجال الطال
مغول را بولایت سیستان فرستاد و نا قلو بزرگ را که بر رکن شمال و مشرق شهر واقع شده محاصره نمودند ایام محاصره
امتداد یافته در میان مسلمانان وبای بانبوجه که نخست دهان درد کردی و دندانها را جنبانیدی و روز سیم

بمیراندی حادث گشته حاکم قلعه شبی مقرر کرد که فردا هفصد مرد بر در دروازه شمال در کمین ایستند و جمعی اندر دروازه
شرقی متوجه غزا شود و هرگاه آواز طبل از پشت دروازه برآید ایشان از کمین گاه بیرون آمده از عقب مغول
در آیند بر آن قرار چون فردا دروازه شرقی مفتوح گشته غازیان بجنگ شدند و بوقت طبل نواختند کسی از کمین گاه
بیرون نیامده و دو سه نوبت مکرر گردید کسی ظاهر نشد ملک شخصی جهت اخبار فرستاده دید همه خود بخود مرده اند گویند
دران آوان عورتی مرض مذکور رسید اگر ده شب سیم بیقین مرگ کرده دختر خود را که از جان عزیز داشت حنابست
و در حنابستن چنانچه رسم است انگشت خود را بآب دهان تر کرده آخر از دختر و جمیع عزیزان وداع کرد و خفت
و مرگ را آماده ماند صبحی چون از خواب بیدار شد خود را صحیح و دندان را مستحکم یافت این خبر بمردم رسید بعد خوض
ظاهر کردند که سبب حیات و استحکام دندان همان انگشت بآب دهان تر کردن وی وقت حنابستن بوده پس همه بآن دوای
صحت یافتند از مردمش ابو عبدالله سجزی بارها بر توکل راه کعبه طی کرده خواجه عبدالله طاقی در زهد و
عبادت شهره آفاق بود خواجه معین الدین سجزی شیخ الشیوخ طریقت است بخط وی نوشته یافتند که در بغداد
بمسجد جنید بملازمت خواجه عثمان هارونی رسیدم گفت دوگانه بگذار گذاردم فرمود رو بقبله بنشین نشستم فرمود
سورة البقر یکبار و کلمه سبحان الله بیست بار خواندم گفت بیاتر انجدا رساندم پس مقراض برگرفت و کلاه چهار
ترکی برید و کلیم خاص خود عطا فرمود آنگاه گفت بنشین و هزار بار سوره قل هو الله بخوان خواندم گفت در خانواده
ما همین یکروز و شب مجاهده است برو و یک شبانروز زنده دار دوم روز بخدمتش رسیدم گفت نظر بالا کن سوی آسمان
دیدم فرمود چه می بینی گفتم هژده هزار عالم دیدم پس فرمود برو کار تو تمام شد ابوالحسن علی بن جولوغ
الفرخی رشید وطواط گفته که فرخی در عجم چون متنبی در عرب است از شعرای آل ناصر می باشد پیش سلطان محمود
غازی آسایشها دیده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فرخی پسر جولوغ غلام امیر خلف بود و بشعر رغبت
پس بمطربی افتاد خدمت دهقانی از دهاقین سیستان کردی هر سال دویست کیل گندم و یکصد درم وظیفه
داشتی چون زن گرفت نخواست قصه بدهقان کرد او رعایتش نکرد مایوس شده از صادر و وارد نشان ممدوحی
می جست تا شنید که امیر ابوالمظفر ناصرالدین چغانی که از جانب سلطان محمود حاکم بلخ است این مردم را تربیت
می نماید در راه قصیده گفته بدو پیوست در اول ژولیده حالیش دیده امتحان کرده آخر جا یافت و
تجمل بسیار اندوخته متوجه خدمت سلطان محمود غازی شد در نزدیکی شهر بدست قطاع الطریق مقتول گردید
ابوالفرخ شاعر حسته در زمان ابوعلی سیمجور بوده شمس الدین محمد مبارک شاه فخر مدبر وزیر بوده

اشعار روشن دارد **امام شمس الدین محمد بن نصر** از زادهای بحر فرحبخش مجمع البحرین است که میان شریعت و حقیقت ازدواجی داده **فرید الدین جاسوس الافلاک علی المنجم** فرید عصر و وحید دهر بوده برادر او که **نصیر الدین** شروانی وزیر مملکت نیمروز بوده اما فرید الدین برادر التفات نکرده همواره با اهل فضل صحبت میداشت **اجل العالم نصیر الدین محمد** عوفی در تذکره خود آورده که از سیستان وی برسالت غور رفت سلطان غیاث الدین وی را بسیار نواخته **زین الدین السنجری** با وفور علم و سرعت فهم موصوف صاحب دیوانست **بدیع الدین** ترکو شاعر نادر سخن بوده **ملک جلال الدین** از ملوک آن ملک است نسبتش بکیخسرو میرسد مضامین برجسته می بسته **امیر کمال الدین** امیری صاحب کمال است وکالت ملوک آن دیار داشت شعر نیکو می گفت **فرد** از بسکه شدم همه تقاضا ٭ از خاموشیم سوال خیزد ٭ **قاضی احمد المشهور بقاضی الاعز** از مستعدان آن زمانه است چون در سیستان قاضی دیگر برادر تنبل نام بود و جسم بزرگ داشت این را الاعز گفته اند در علم فقه بی بدل بوده در شعر و معما سلیقه خوب داشت وقتی از حاکم آن دیار رنجیده بقندهار رفت و قاضی شده این ابیات در معذرت نوشت **منه** شهنشها ز کرم عذر بنده را بپذیر ٭ ز صحبت دو سه روزی اگر کناره کنم ٭ ز خدمت تو مرا مانع است امر قضا ٭ تو خود بگو که بامر قضا چه چاره کنم ٭ در ثمان و خمسین و تسعمائة در گذشت **قاضی بصیر** برادر قاضی الاعز است در سن چهارده سالگی مکفوف البصر شده بسیاری از متداولات را بقید ضبط داشت و شعر می گفت **عاشقی** از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده حج گذارده و در خدمت بدیع الزمان میرزا صفوی حاکم سیستان بسر میبرد **ابو الفتح** از ملک زادگان آنجاست شعر خوب می گفت **بیکسی** مرد فاضل از تقید و تکلف معرا بود در هرات مانده بسواد گذشت **زین الدین** از فضلای شعراست **شجاع** و **طبعی** میر کمال الدین حسین نام و **غافل** ملک خسرو نام از شعرای نامداران آن دیارند **فراه** ولایتی است مختصر در یک فرسنگیش کوهیست مارندگی نام و در آن طاقیست از سنگ که دائم از وی آب میچکد مردم بزیارتش آیند و دست بدعا بردارند اگر چکیدن آب زیاده شود بر آمدن مطلوب امید است والا مایوس باز گردند **شاهان فراه** قوم بزرگ بودند بعضی از ایشان بمرتبه ولایت رسیدند **ابونصر** صاحب نصاب الصبیان از آنجاست **و امام الدین محمد بن محمد** از شعرای آنجاست **قاضی** یکه از فضلاست **بیخودی** بغایت کریه منظر و مضحک بوده یکطرف رو دیکچشم و یک سوراخ بینی و یک نصف دهان نداشته فاضل کرشمه خواندندی **قندهار** طولش قزم عرضش لح شهربندی استوار داشت هرکه محاصره کردی در نظرش شهر بند نه نمود باز تا آمدی در قلعه چاهی عمیق از سنگ خارا بود کسانی که خوض کردند آب آنرا جاری دیدند چون آب می کشند برگهای درختهای

گیاه بر می آید در صبح صادق مذکور که در اربع وثلثمائة هجری برجی از برج قندهار بیفتاد از آن میان هزار سر
آدمی ظاهر شده همه را بیک دیگر بسته بودند و در گوش بیست و نه سر رقعها بود به ریسمان بسته نام آن کس بدان نوشته
و از آن اسامی است شریح بن سنان حسان بن زید خلیل بن موسی و آن رقعها مورخ بودند بتاریخ سبعین هجری
از مضافاتش داور زمین دار الملک سوری جد سلاطین غور دیگر بست طولش قتا عرضش لح ما شهری
بعظمت بوده در ناحیه اش گنبدی در آن دو قبر است که ایشان را شهزادهای گنبد سبز باز میگویند مکرر آن
سقف آن دو گنبد را پوشانیدند صاحبش شگافته یافتند و اصلا از آن گل و خاک چیزی درون گنبد نیفتاده
و دیگر مزار **شیخ احمد نوقانی** است **نوقان** از قریات بست است در تاریخ مبارک شاهی آمده که روی
شیخ همچنان برجای نماز بجانب قبله بود و بعد از چهار سال که از عالم رفته همچنان نشسته بوده است قاضی آن دیار از
کمال شفقت شیخ را تکیه داده عنقریب وفات یافت و بسیاری از اهل و عشایر قاضی نیز مرده اند که تا مادام که
شیخ را بحال سابق ننشاندند آن انقلاب رفع نشد میر معصوم نامی تخلص بهکری در تاریخ خود بعضی از اثبات آنجا
معاینه کرده نوشته آنرا مندرج مینماید **انگه بیجوانی** نام موضعی دو کروه مغرب رویه قندهار است قریب آنکوه است
و در آن غاری که چون مردم در آن در می آیند بعد اندک رفتن بایوان و منازل که از سنگ تراشیده اند میرسند
شپرکهای کلان برابر موش گیر و ریزه بسیاری بینند بیشتر که میروند منزل دیگر پیدا می شود در وی مشعل نتوان
رفتن و چون مشعل افروزند شپرها خود را بر مشعل زنند و گل کنند و بر آدم شور آرند که رفتن نتوانند گویند آنجا طلسمات
و چرخی ساخته اند و آنجا خشتهای طلا با حسن ابدال تخته بران چرخ انداخته از آنجا گذشته یک خشت طلا برآورده
بود و عمارت بیشطاق است باسنیش بابر بادشاه در کوهی موسوم بسبر بوزه از سنگ بریده اند طاقی در غایت
ارتفاع مشرف بر آب ارغنداب اکثر باغات و مزروعات آن دیار بر آن آیند در ایام بهار مردم بر روند
اما بسیاری از دهشت نتوانند بالا رفت در آنجا کتابخانه بنام بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و
میرزا هندال پسران بابر است میر معصوم نام همایون پادشاه و اکبر بادشاه و نام شهرهای ممالک محروسه ان
افزوده و از سابق نزه تر ساخته نزدیک مابین کوه که طاق مذکور در آن واقعست غاریست انتهایش بغبار
خشتهای طلا مابین ملحوق هفت هشت کروه و کوهی که در دامنه قندهار روانع در مخلصه بسیار سیر دید که تریاق
زهرهای مارست بالای آنکوه آتشکوه قدیم عمارتش از خشت خام طول و عرض دو گز وسطری یک وجب گویند
در قندهار هر سال بیماری و با ر و وادی شاه طهماسب سلطان حسین میرزا را که حاکم قندهار بود امر فرمود تا

تا بر کنار جوئی که در حوالی شهر جاریست و مردم آنش بیخو رند بید بکار ندفی الجمله تخفیف در آن رفته از بزرگان صاحب مقامات که در آن دیار آسوده اند یکی **شاه مسعود ابدالست** کوهی در دامن قبر متبرک اش و باغ انگور وسیب و بهی و انار و اکثر میوه بسیار در وخود رو ست و چشمهای آب جاری ست و این دیار منحصر آنجاست چنین مذکور که آن برگزیده کردگار در حیات خود تاکی نشانده بود الی یومنا باقیست و قریب بآن کوه زمینی است که آنرا تنبل سیگویند خربوزه و هندوانه در و بسیار خوب می شود از انکاریز آب سید هند و غیر از تنبل هر جا که خربوزه میکارند دران نصف و یا بیش و کم کرم می افتد و آن طرف که در و کرم است همچو سنگ سخت می شود دیگر **باباحسن ابدال** از سادات صحیح النسب سبزوار او در مبداء حال که ذوق یافته بزیارت حرمین رسیده چند سال گذرانده در زمان سلطنت میرزا شاهرخ بسبزوار تشریف آورد و شاهرخ میرزا نسبت ارادة بخدمتش بهم رسانیده و بسفر هند مکلف همراهی شد در حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته مرید از افزود که ازین زمین بوی محبتی می یابم پس آنجا مانده در گذشت مزار ایشان در جامع رفیع که مشرفست بر ارغنداب واکثر موضع واقع شده روز جمعه از زن و مرد آنجا غریب اجتماعی می شود خوارق باباحسن از احاطه بیان بیرونست در پیش آستانه ایشان گنبدی ست رفیع مخروطی شکل که از سنگهای نا تراشیده که هر یک بوزن پنج من قندهار بوده باشد بی گچ و آهک و گل ساخته اند **گویند** آن چله خانه بابا بوده است در یک شب آن عمارت را بایک خادم بر آورده اند چنان سنگها را بالای یکدیگر نهادند که از هیچ در زآن قطره آب نمی چکد و هر کس که درون در می آید از فرجهای سنگها از همه جانب آسمان می نماید دیگر بر قله وی گنبدی ساخته همانا از کرامات ایشانست والا هرگز بیننده را باور نیاید که آدمی بران کوه راه برده مصالح عمارات بالا رسانده دیگر **سید حسین زنجیرپا** ایشان نیز از سادات سبزوار اند بنوزده واسطه بامام همام موسی کاظم میرسند والده سید همشیره باباحسن ابدالست که بابا بعد مراجعت از حجاز بسبزوار در حباله سید عین الدین یکی از اجله سادات سبزوار بوده داده بی بی فاطمه نام بعد نوزده سال سید حسین زنجیرپا از و بعالم وجود آمد پس از هفت سالگی از نظر والدین غائب گردید خدام سید عین الدین هر طرفش جستند پی نبردند لاجرم مصیبتی درغایت صعوبت بسید عین الدین رو داد بعد هفت روز سید حسین ناگاه بر در خانه والدین رسیده ظاهر نمود که مرا طائفه جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام اند باشاره باباحسن ابدال بدیار هند برده اند در انجا قریب یک سال وازحال رخصت حاصل نموده مرا بانجماعه سپرد آنها بخانقاه درویشان رسانیدند شش سال بتعلیم سنن و فرائض اسلام در انجا یافتم پس بعد

ویدن والدین بسیر و سفر پرداخت از خرمن خوشه یافته طالب مرشد کامل گردید پس بآن ملهم شد که بخدمت
باباحسن شتافته صباح روزی که چاشتش سید حسین میرسد باباحسن را حالتی دست داده مریدان را فرمود بوسے
کسی می یابم که بدیدنش روشنی دیده حاصل شود باستقبالش بشتابید اندک راهی رفته بودند که بسید حسین پیوسته در خدمت
باباحسن رسیدند سر و رویش را بوسیده بر تکیه گاه خود جا داده مشائخ قندهار این را شنیده رسیدند باباحسن فرمود
که فرزند سید حسین جمعی کثیر از اعزه آمدند ایشان را در باب و برای ایشان بطبخ اغذیه مهیا نمائی پنج سیر گوشت و ده سیر
آرد قندهاری در دیگی بار کرده از ثقات منقولست که سید حسین از آن دیگ مختصر یکصد و پنجاه طبق بغذا پیش
درویشان کشیده همه را سیر کرد و کرامات و خوارق سید از حد افزون ست صاحب طبیر و سید محمد المشهور
بسید شیر قلندر فرزند سید حسین زنجیر پا در صغر سن بسیر و سلوک و ریاضات شاقه گذرانده خود را بدرجه علیه
رسانید وجه لقب شیر آنکه بمیر ذوالنون ارغون از وسخنان نا ملائم خاطرنشان نمودند تا بران آمد که سید را طلبیده
بمحبس نگاه داشت و پس از اندک وقت پشیمان شده چند طبق طعام بدست مردم معتبر بخدمتش فرستاد
چون در محبس خانه بگشادند دیدند شیری عظیم بر روی نمدی غلطد میر ذوالنون شنیده گفت اینها ترسیدند
دو کس دیگر از مقربان فرستاد همان حال دیده بمیر ذوالنون گفتند پس خود با جمع فرزندان آمده آن صورت دید باستغفار
و اعتذار در آمد تا سید باز بصورت اصلی شد امیر ذوالنون دست و پا بوسیده رخصت فرمود کرامات و حالات
سید افزون است که درین مختصر گنجایش نیابد دیگر **خواجه ملک** مزار ایشان در کنار ارغنداب واقع شده
عجب جای با فیض است سکنه دیار قندهار ایشان را پیر ولایت میگویند و از مزروعات خود حصه وقت کاشتن
برای اولاد ایشان مقرر می نمایند و حاصل آن میرسانند اگر حصه معین نکنند بیشتر آفت رسد دیگر **خواجه علی نیاز**
صاحب خوارق عادات بوده در موضع کندکان آسوده فی تاز انش گویند که او یکبار بر نی سوار شده
در جای مهمان شد و صاحب خانه را گفت که این اسپ را جو بده وی از روی تمسخر در انبار خانه انداخت صباح
آن شب دید که انبار خالی است و سرگین در وافتاده دیگر خواجه **ایوب انصاری** برادر عبدالله انصاری
در روز دوشنبه مردم بسیار بر آستانه ایشان جمع میشوند دیگر **پیر یکشنبهی** قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع
و اکثر مردم قندهار التزام نمودند که شب یکشنبه چراغی انجا روشن کنند بدین تقریب هر شب یکشنبه چراغ
بسیار بر سر قبر این بزرگوار روشن می شوند صدر الافاضل **ابو الفتح البستی** ابتدا در سلک منشیان
نوح بن منصور سامانی انتظام داشت چون امیر ناصرالدین سبکتگین آن مملکت بگرفت وی را بمنزل عالے

رسانید و در تازی و پارسی اشعار رنگین گفته امام الاجل شمس الدین مذکری لطیف طبع عالی سخن بوده
محمد شاه انسی گاه بسملی و گاهی وافی هم تخلص میکرده و در خدمت خانخانان بسری برده در لاهور بسال تسع و
ستین و تسعمائة درگذشت جنوبی از قندهار بعراق عجم رفته بر کرده جوهری از شعراست خواجه حسن از آبا
زادهای قندهار و اعیان آنجاست شعر خوب می گفت عبد الله بدرگاه اکبری میگذرانید و شعری گفت هاشم
قندهاری برادرزاده محمد شاه انسی مذکور است بیهق شهرچه ایست از ضمائم قندهار نزدیک ابقلات و آنرا مقر نیز
گویند مردم نیک از آنجا برخاسته اند مثل ابو بکر بیهقی استاد سلطان محمود غازی سنن کبیر از تصنیفات اوست
دیگر میمند است طولش فانه عرضش لح اک الحال بقدر دیهی مانده از آنجاست حسن میمندی از زمان امیر
ناصر الدین سبکتگین در بست بضبط اموال دیوانی مشغول داشته احمد بن حسن رضیع سلطان محمود بوده نخست صاحب
دیوان انشا پس از آن منصب استیفای ممالک و عرض عساکر ضمیمه آن شد پس ضبط اموال خراسان بر آن افزوده
از عهده تمامی امورات کما هو حقه برمی آمد بعد عزل ابو العباس اسفرائنی مدت سیزده سال وزارت باستقلال
کرد و در زمان سلطان مسعود نیز چند سال بضبط امور ملک و مال قیام نمود عبد الرزاق بن حسن بعهد سلطان
مودود وزیر گردید او بعد هفت سال با سپاه شاهی بصوب سیستان شد و آن ولایت از سلجوقیان ستاند و غیبتش سلطان
مودود وفات یافت ارکان دولت علی بن مسعود را که در یکی از قلاع محبوس بود در حرکت آوردند بار
عبد الرشید بر نیامد سر آئینه ملک بعبد الرشید ماند او وزارت بعبد الرزاق داد محمد شاه انسی و خواجه حسن و
جنوبی و جوهری و هاشمی که در قندهار مذکور شدند اهل ازین زمین اند غزنین تختگاه سلاطین سبکتگین بوده دوازده
هزار مسجد و مدرسه داشته صاحب تاریخ مبارک شاهی از کتاب عجائب العالم بیان می سازد که در زمان سلطان محمود
هر روز دوازده هزار خرواره گنجشک صیادان بشهر می آوردند و در واقعات بابری آمده که در زمان تابستان غزنین
و قندهار را از زابلستان می گفتند مردم نیک بسیار دارد استاد الحکمای مجد الدین امام السنائی
در نفحات نوشته که وی از کبرای شعرای طائفه صوفیه است کتاب حدیقه شاهد بس که مثل مولانا روم کلامش
باستشهاد گرفته در ایام جوانی از اشتغال دنیا دامن چیده بحج شد و مراجعت کرده بخراسان آمد و دست
ارادت بابو یوسف همدانی داد و کارش بجای رسید که برهنه گردیدی و دوستان بر حالش گریان شدند بپاس خاطر
اقربا طلب کفشی کرده روز دیگر کفش را بحضور دوستان افگند و گفت آن سنائی که دیروز بنظر شما آمد
آن من نیستم وفاتش بقول اصح پانصد و بیست و پنج شیخ رضی الدین علی لالا از کمل مشائخ است

پدر روی شیخ سعید پسر عم شیخ سنائی ست شیخ رضی الدین بعزم حج بخراسان آمده صحبت شیخ یوسف همدانی
دریافت پس در خوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و بسلوک مشغول گردید آنگاه بصحبت بسیار مشایخ رسیده از
صد و بیست و چهار شیخ کامل خرقه یافت در سفر هندوستان ابوالرضا رتن را دیده امانت رسول ازو گرفته
السید الاجل **شرف الدین حسن بن ناصر العلوی** دولتشاه در تذکره خود آورده روزی که سید
حسن مجلس نهادی و مذکری کردی قریب هفتاد هزار کس در مجلس او جمع گشتی چون این خبر به بهرام شاه
رسید دو شمشیر برهنه با یک غلاف نزد سید فرستاده سید غرضش فهمیده و سفر اختیار نمود چون بمدینه رسید
ترجیعی که گفته بود در آنحضرت که خواند حمدالله مستوفی در گزیده آورده که چون باین بیت رسیده مه
لاف فرزندی نیارم زد درین حضرت ولی مدحتی آوردم اینک خلعتی بیرون فرست خلعتی از روضه
منوره بیرون آمده مردم از هر طرف برو باعتقاد گرد آمدند چون ببغداد رسید سلطان مسعود بن محمد بن
ملکشاه محفه زر اندود جهت او سامان نموده بعزت و مکنت جانب خراسان روان نمود چون بجوین رسید
در قصبه آزادوار مرغ روحش از قفس عنصری آزاد گردیده **جمال الدین محمد بن ناصر العلوی** برادر بزرگ سید حسن است
در سخن کلام از افراد امجاد بوده بهرام شاه ویرا محلی عالی داده بود حکیم **عثمان بن محمد المختاری** از اقران حکیم
سنائی است و حکیم را عقیده با او مفرط بوده مختاری بیشتر اوقات در عهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی در کرمان
می بوده و بعد او بهند افتاده بهرام شاه بازش بغزنین برد مدح ارسلانشاه بن کرمانشاه بسیار گفته در اربع
و خمسین و خمسمائة درگذشته **شهاب الدین شاه ابو علی رجا** از مداحان سلطان بهرامشاه بوده ضیاء الدوله
والدین **محمد بن ابی النصر** فاضل کبار غزنین بوده در عنفوان جوانی از دنیا معترض گشته شعر پاکیزه گفتی **اسمعیل
بن ابراهیم** طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت **ابو حنیفه اسکافی** ابتدا حرفه کفشگری کردی پس حضرت سلطان
مسعود بن محمود را ملازم گرفته والی ولایت نظم گردید سدید الدین **علی بن عمر** از مداحان خسروشاه بن بهرامشاه
غزنوی بوده **ابوبکر بن المساعد الخسروی** در دولت خسرو ملک بن خسروشاه آخرین سلاطین غزنویه
آسایشها دیده از اینکه منسوب بوی بود خسروی تخلص میکرد **علی بن محمد الفتحی** مفتاح خزاین سخن است شعر را
در غایت جودت می گفت **جمال الدین ناصر معروف** بکاوهٔ غزنین طبع بهزل و ظرافت مائل داشته
بیشتر هجو گفتی **مولانا یعقوب چرخی** از اصحاب خواجه بهاء الدین و خواجه علاء الدین عطار بود خواجه
ناصر الدین عبید الله در خدمتش کسب کمال نموده مولانا یعقوب همیشه میفرمود که طالب چون خواجه عبیدالله باید

چراغ صهبا ساخته و روغن و فتیله آماده کرده همین کوکر و بانجامی بالست مصرع تا زنده بوی وصل جانی جانی٭
تا مد طلب گوهر کان کانی ٭ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو٭ هر چیز که در جستن آنی آنی٭ چرخ از تومان
لهوکر غزنین است منه مولانا عثمان مشهور بمولانا زاده فضیلت تمام داشته سجاوند نیز از
تومان لهوکر است منه خواجه یونس و خواجه احمد از مشاهیر وقت خود اند ملک الکلام مجد الدین
بن احمد بن محمد صاحب مصنفات غریب است عین المعانی تفسیر کلام الله گواه عدل کمال اوست میر محمد خان
از جمله اتابکان حضرت شاهنشاهی بوده یکی از آثار جلادت او فتح قلاع آدم گهکر است که هیچیک از سلاطین
سابقه میسر نشده و دیگر فتح کابل از نو لارا از میرزا سلیمان والی بدخشان صاف گردانید میرزا عزیز
کوکه تاش المخاطب بخان اعظم ولد شمس الدین محمد خان انکه است که ثانی الحال باعظم خان مخاطب
گشت باصابت رای خدمات نیک بتقدیم رسانیده محرم الاسرار حضرت اکبری گردیده بمحاسن حمیده موصوف
بمطالعه کتب اخلاق و سیر و تواریخ رغبت وافر داشته احیاناً متوجه وادی نظم شدی مولانا بیکسی از فاضلان
وقت است ابتدا بکابل در خدمت میرزا محمد حکیم هنگامه افاده را گرمی میداد پس بهندوستان با امرا مصاحبت
گذرانیدی بعد مراجعت در اثنای راه بموضع پرساور هادم اللذات بر سرش تاخت آورده مولانا میری
از علم عروض و قافیه بخشی تمام داشته شعر پاکیزه گفتی قنوج طولش قد عرضش کوله بلده معروف سند تخت گاه رایان
ماضی است از مردمش میر سید محمد قنوجی است همواره بدرس علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال داشته
شاهجهان بادشاه در آخر ایام سلطنت بخواهش و اعزاز تمام طلبیده بتقریب خویش اختصاصش داده داد
عالمگیر بجمال نیاز از اکبرآباد طلبیده بشرف تخصیص اعزاز مختص فرموده مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم
پیشش دیده و بهفته سه روز بمذاکره علوم در خدمت شاهی مجلس افاده گرم داشتی و در فتاوی عالمگیری سعیها کرده
همین پورش سید محمد بخدمت احتساب اردوی عالمگیر در کمال استقلال اشتغال داشته خلف دیگرش
سید عبدالکریم بخدمت لایقه مخصوص شده بدرس کتب متداوله مشغولی می ورزید صدر جهان از سادات
رفیع الشان بوده بامر فتوی قیام داشته و شعر نیک می گفته بلگرام موضعی است بفاصله پنج کروه از قنوج بجانب
شمال مسکن ارباب استعداد و کمال می باشد منه شیخ سلیمان از علمای اکبر بادشاه است صاحب استعداد شایسته ضمیری
شیخ نظام نام از قبیله قریش بلگرام در صغر سن پدرش گذشته عمش شیخ سلیمان مذکور پرورشش کرده در صناعت
چیزی نمانده کلامش طرزی تمام دارد فوتش ثلث و الف آه آه نظام تاریخست شاهدی عبدالواحد نام بن

ابراهیم بن قطب عارف ربانی محرم حریم سلطانی بوده اصل قدیمش بلگرام مگر بعض اجدادش بباری رفته اقامت
کردند این در بلگرام آمده سکونت دوام گزید از ذریتش یک محله معمور گردیده نسبت ارادتش بسید حسین سکنده
میرسد مصنفات بسیار در حقائق و معارف دارد منجمله کتاب سنابل و شرح نزهة الارواح و حقائق هندی و حل
شبهات و شرح کافیه ابن حاجب تا بحث غیر منصرف که آنرا الطریق معانی التصوف کشیده اکبر شاه بتعظیم تمام ویرا
طلبیده زمینی و رسیور غال مرحمت فرمود صاحب نفائس المآثر ویرا از اکابر سادات منتج شمرده الحق بالکرام مضاف
سرکار قنوج ست وفاتش سبع عشر و الف عزیزی در تاریخش گفته ع برفت واحد صوری و معنوی گفتم ه هذا وفقد
و شب جمعه ماه صوم سیوم ه واحد صوری نوزده و واحد معنوی یک جمله بیست عدد چون از جمله عدد مصرع ثانی رفت
باقی تاریخست قبرش در بلگرام زیارتگاه انام از منظومات مناظره انبه و خربوزه بغایت شیرین و باچاشنی است
حافظ ضیاء الله از سادات واسطی بالگرام و فضلای عالیمقام است عالم کامل و حافظ و قاری بوده همیشه بدرس
اشتغال داشت در نثر و نظم عربی و پارسی درجه عالی اندوخته نشانش بعد فوت در دو دفتر ترتیب یافت میر عبدالجلیل
که مذکور شود بران دیباچه نوشت وفاتش تسع و مائة و الف پسرش سید قادری ناصل حافظ و قاری قرآن و حاجی
بوده در وطن گوشه گرفته بعبادت اشتغال داشت تا درگذشت فی اربع و اربعین و مائة و الف میر احمد برادر
کلان سید معین الدین والد میر عبدالجلیل از طرف مکرمخان عالمگیری فوجدار موضع سند به ولیدانه ان بها سوپس داشته
بوده و همراه برادر امینی هر یک جا داشت فوتش اربع و مائة و الف در شهر ملتان **میر عبدالجلیل** علامه نادره
دهر و عجوبه روزگار بود تعریفش برون از احاطه شمار در هر علم تبحر داشته کتاب قاموس اللغت تمام در حفظش
بود و دیگر هم هرچه دیده در مخزن سینه داشته در تواریخ طرزی خاص بکار بردی چنانچه اقسام آن مشهور گاهی
واسطی تخلص میفرمود عالمگیر صحبتش را پسندیده و نظام الملک معتقدانه در خورده وقایع نگاری گجرات شاه دولا
و بخشیگری و سوانح و وقایع بهکر و سوستان داشت در ثمان و ثلثین و مائة و الف بدهلی درگذشته نعشش
به بلگرام بردند شاعر سید **محمد** نام پسر عبدالجلیل مذکور به همه علوم ماهر شاگرد پدر است خدمت بخشیگری و وقایع و
سوانح نگاری سرکار بهکر و سوستان که از عهد عالمگیر تا محمد شاه نامه پدرش بود چون پدر در حین حیات بنام پسر
کرده بود جه احسن میراند مثنوی مسمی بناز و نیاز در قصه عشق سید حسن علی ترمذی بلگرامی که عاشقش شاه فیاض
بود خوب گفته مرید شاه لدهاست که مذکور شود **سید معین الدین** برادر خورد میر احمد مذکور در فنون هنر
و شناختن جوهر و عیار طلا و سیم مهارت عظیم داشته تا آخر عمر پیش امراء اکرم محترم زیسته **میر جان محمد**

عجیب برادر خاله زاده حقیقی میر عبدالجلیل است نامش سید قریش است حیثیت علمی چندان نداشت اما بسلیقه
طبعی شعر خوب می گفت همراه نواب سربلند خان بعلاقه نوکری بگجرات رفته در سن اربعین و مائة و الف خود با اسپ
غائب گردید سید **غلام مصطفی** برادر زاده و مرید شاه لدها با فقر آشنا بوده همراه نواب سربلند خان بجنگ راجه
ابی سنگ زمیندار مارواړ در سنه ثلث و اربعین و مائة و الف با شیخ اله یار بخشی فوج و جمعی سادات و شیوخ
بلگرام شهید گردید حسبش یافته نشد استعداد خوب داشته سید **نجابت** برادر سید غلام مصطفی صالح متقی مرید شاه لدها بوده
و در جنگ مذکور شهید گردیده سید **غلام نبی** بن سید باقر خواهر زاده میر عبدالجلیل در عربی و پارسی و هندی ماهر بود
در نظم هندی و موسیقی و ساز هندی دستگاه عالی داشته **قابل** سید عبدالله نام در عربی و پارسی و هندی ماهر
بوده خط بهفت قلم نوشت در فنون سپاهگری اپلی بدل و در اکثر صناعت علی الخصوص بریدن کاغذ و ساختن گلها وغیره
ید بیضا داشت همیشه عمده روزگار بوده بخدمت نواب سربلند خان میگذرانید آخر به بلگرام در اثنی و ثلثین و مائة
و الف فوت نموده **قاضی ولی** از یاران میر عبدالجلیل با وجود کم سوادی سلیقه زبانی چندان داشت که هزاران اشعار
پارسی و هندی در تضیق ایشان مینمود اگر کسی اجنبی غزلی یا بیتی پیشش میخواند میگفت من به ازین گفته ام و فی الفور
همان قسم شعر بزبان می راند و اگر کسی استدعای تکرار میکرد می گفت من مدت العمر شعر مکرر نخوانده ام اگر بگوی دیگر خوانم
میر غلام علی بن سید محمد نوح بن سید فیروز اصل بنده از سادات حسینی واسطی بلگرامی شاگرد علامه میر محمد طفیل
و میر عبدالجلیل علامه که جده مادری او هست می باشد بهمه کمالات موصوف علامه وقت برآمده صاحب دیوان
رنگین و مصنف تذکره ید بیضا در سیوستان با سید محمد مذکور میگذرانید و چون سید محمد بوطن یا دهلی می شتافت
بخدمات نا سپرده می پرداخت بعد آمدن نادر شاه بادشاه بسند طرف حرمین رفته آنجا فیضها یافته دیوان
عربی لصنایع اهل فرس و معانی اسلوب فارسی فکران تصنیف نموده که منظور نظر ارباب فضل و کمالست نقلش
از حرمین شریفین بخدمت محمد هاشم در ته رسیده از آنجا بدکن مراجعت نموده بیش ازین بر چند سال مسموع بود
که در آنولایت بر تنه قبل نشینی اوقات در کمال حرمت میگذراند **روح الامین خان** از مردم نامور آنجاست
از طرف نواب عزیز خان شاهجهان پوری نیابت صوبه اوده کرده و از جانب نواب سربلند خان هنگامی که صوبه دار
کابل بود حکومت تبت و دو محال خطه پنجاب ضمیمه کابل داشت در عربی و پارسی و هندی باستعداد کلی بوده قوت حافظه
اقصی غایت اندوخته از مریدان شاه لدها و چاشنی یافته تصوف داشت اکثر در منقبت اشعار می گفت **لاهور** طولش
قط الف عرضش لاه از شهرهای معروف هند است لاهور و لهاور و لوهاور مسعود سعد سلمان لوهر نیز آورده

در عجائب المخلوقات است که دو استخوان زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را انبار غله و دیگری را
قطره آب گردانیده بودند در عجائب البلاد است که بهادر در زمان باستان با وفور آبادانی و معموری هزار رستاق
داشته هر یکی را حاکمی علیحده بود در رساله بختاورخان از واقعه لاهور بعرض عالمگیر رسید که یار محمد کودک پسر محمد شفیع
ساکن موضع شفیع پور عمله پرگنه تبارهین که از مادر متولد شد کلمه طیبه بر زبان رانده تا چهار ماه بعد از آن حق الله ورد
زبان کرده الحال که عمرش شش ماه است اسمش ذکر دارد از مردمش مخزالزما و محمد بن عبد الملک از مشائخ
کمل بوده افضل العجم سراج الدین منهاج سراج محفل همگنان و منهاج طریق عرفان بود ابو جعفر عمر بن اسحق بعقل و
دانش در جهان طاق و در زهد و تقوی شهره آفاق بوده از منتسبان آل ناصر است در شاعری مشارٌ الیه
زکیة الحمید الاجل ابوالفرج بن مسعود الرونی از کمل شعراست حقتعالی وی را قبول عام بخشیده بود مسعود سعد
او را ستوده و انوری پیوسته دیوانش بنظر داشته در عهد سلطان رضی ابراهیم بوده منصور بن مسعود بن احمد
میمندی که عارض سپاه بود همواره با وی اکرام کردی ابو عبد الله روزبه بن عبد الله النکتی در لطف طبع
یگانه زمانه بود حمید الدین مسعود بن سعد شالی کوب حمید دهر و وحید عصر بوده مولانا شیری مولودش
قصبه کوکووال من اعمال سرکار پنجاب پدرش عبد الحی نام قاضی بود حبشی از صاحب طبعانست قاضی صدر الدین
در علوم نقلی و عقلی مهارت داشته مولا اسعد الله با وجود فضیلت موفوره بصحبت صوفیان پیوست و آخرش
بروش ملامتیه برآمد مولانا جمال مردم نیک بشاگردی وی بکمال رسیدند قاضی صوفی مرد باکمال بوده مولانا
منور روانه روش نادان آنجاست شیخ محمد بن عبد الملک از فضلای نامور بوده بحج رفته از علمای حجاز تفسیر و حدیث
و فقه آموخته بوطن مراجعت نمود و بتدریس روزگار گذرانید گاهی شعر هم گفتی ملا عبد الحکیم اصل از سیالکوت
من اعمال لاهور در مضمار فضائل قصب السبق از همسران ربوده از عهد عالمگیر چند ده برسم سیورغال یافته هرگاه
بدرگاه می آمد مرحمت لفتو نامحدود کامیاب میگردید و دو بار بزر سنجیده شده مبلغی گران یافت در فنون علوم بنام
عالمگیر تصانیف مردم غریب پرداخته از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه مطول و حاشیه خیالی و حاشیه شرح
ملا الغایت مشهور در سن هزار و صد و بیست در سیالکوت رحلت نمود شیخ بلاول مرید شیخ شمس است
همواره صائم الدهر و قائم اللیل بوده هر که بخدمتش رسیدی برای وی مائده کشیدی خوانش هزار و چهل کس
شیخ محمد اشرف شطاری مرید شیخ فرید که در وال که سلسله ارادت بشیخ غوث گوالیاری دارد می باشد
بصلاح و فضیلت اتم بوده عالمگیر وی را آرزو طلبیده چیزی بطریق مدد معاش او داد و لادوش داده بلاهور معاودت

کرده مسجد عالی نزد حویلی خود احداث نموده همانجا اقامت ورزیده با پادشاه رسل و رسایل داشته
ملا عبدالله خلف گرامی ملا عبدالحکیم بگرداوری علوم از پدر فایق تر برآمد بسیورغال پدر متصرف و بعزت متصف
زیسته ملا محمد اکرم متداولات را بارها درس گفته بحلم و بردباری و صلاح و پرهیزگاری موصوف معلم پادشاه
زاده محمد کامبخش بوده نوعی خوشانی نوع کلامش عزیب بخدمت شاهزاده دانیال ولد اکبر شاه بسر برده مثنوی
سوز و گداز او مشهور محمود معاصر اکبر پادشاه بوده میر سیادت از شعرای نامدار آنجاست مدهوش میر سیادت
موصوف شاعر خوش فکر بوده ساسج میرزا نام از سیالکوت بوسعت مشرب الصفا مداشته قلندرانه میگذرانید
ریاضی ملا امام الدین نام اصل از لاهور را مادر شاهجهان آباد توطن گرفته در علوم ریاضی دستگاه تمام داشت
رضوان از شعرای نامدار است منیر ابوالبرکات نام مولد و منشاش لاهور در عهد شاهجهان بخدمت
سیف خان بن امانت خان حاکم بنگاله بعد از آن بخدمت اعتقاد خان حاکم جونپور بسر برده در نظم و نثر کارها
کرده صاحب هزار بیت بلند است منشاتش مسمی بکارنامه وغیره و شرحی بر قصاید عرفی مشهور اشرفی
مولانا محمد نام از اکابر علماست مولف صبح صادق نسبت تلمذی با درست کرده یک چند با شیخ ابوالفضل
بسر برده در عهد شاهجهان قضای بنگاله داشت ملا عبدالسلام از افاضل دوران و مدرسه آرای آنمملکت
معاصر شاهجهان بود آفرین محمد شاهی است اقسام شعر خوب گفته منجمله مثنوی هیر رانجها احسنی از سادات
بتاله مضاف لاهور بپاکیزه طبعی موصوف بوده رسائی محمد ارشد نام از نواحی پنجاب شاگرد میرزا بیدل است سرخوش
محمد افضل نام اصلش لاهور را مادر شاهجهان آباد گذرانیده تذکره او مسمی بکلمات الشعرا مطبوع بطبع اهل
طباع واقع خوشتر پسر سرخوش اول بر قاسم قناد بسری و آخر بر یوسف نام بسبب مائل گردیده در ان
باب گفته ــــه ازبسکه العشق اعتبار است مرا * هر دم لبی بکر لبی مدار است مرا * از قاسم تنها گذشتنم نتوان تشنه
با یوسف مصری سری کار است مرا * ملا الواله از شعراست سلطان شادمان از قوم گکهر زمینداران نواحی
پنجاب است دودمان ایشان از پیشگاه خلافت خطاب سلطانی دارد شعر برجسته می گفت شهید میر غازی
نام از قبیله قضات موضع بجیوری من اعمال لاهور است در تازگیها تازه مقالی معروف شاگرد میر محمد زمان راسخ
و از یاران احمد یار خان یکتاست وفاتش بعد ثلثین و مائه و الف در جواب سبحه سیار زلالی هفت مثنوی رنگین
گفته راسخ میر محمد زمان نام از سادات معتبر لاهور در انجا ببدایع سخن مشهور عارف مثنوی
خوبی دارد مسمی بمهر و فا فایق نام برادر سیادت مذکور است یکتا مخاطب باحمد یار خان اصلش

قوم برلاس اجدادش در قصبه خوشاب من اعمال لاهور توطن گرفتند پدرش الہ یار خان بحکومت لاهور و ملتان رسیده آخر حال قریب چهلسال بغو جداری غزنین قناعت کرده احمد یار خان در اوائل عهد عالمگیر صوبدار ته بود پس بپاره اقطاع در وطن بقناعت گذرانده جامع الانواع استعداد بود خط و غایت جودت می نوشت و در اقسام نثر خصوص مثنوی مهارت عظیم اندوخته از وست مثنوی آئینه حسن و عشق مفصل در نظر در دیوان سه اقسام شعر در لاهور محمد عاقل نام یکتا تخلص گرفته شنیده ما یکتا نشدیم بلکه دوتا کردیم پس اشعار جمع کرده طرح غزلی افکند و از ان یکتا بیشی برده محضر بمهر و دستخط شعرا در یکتائی خود نویسانیده گرفت یکتا محمد عاقل نام بسرقه لشعرا القصائد داشته نگرکوٹ از مضافات لاهور است آنجا در کوه سنگ پارهٔ است اهل هنود را بدان اعتقاد موفور ه می باشد در سالی دو بار چندین هزار آدمی بطوف آنجا میروند بعد طوف بعضی که حاجتی دارند زبان خود را بریده قریب پاستان آنمکان دفن می کنند و زبان بی زبانی طلب حاجت می نمایند برکت صاحب عقیده ایشانرا زبانی تازه شمع دار میرویده و کام دل حاصل می شود آنگاه مراجعت می کنند کانگره قلعهٔ است قدیم بسمت شمالی لاهور در کوهستان بمتانت معروف از تاریخ اساسش هیچ مورخی مخبر نشده اعتقاد هنود آن پنجاب آنکه قلعه مذکور گاهی از قومی بقومی منتقل نشده بود و بیگانه بروتسلط نیافته در زمان اسلام حدیرایه دوست نرسیده سلطان فیروز شاه مدتها محاصره کرده چون افتتاحش متعذر دید راضی بمجاودت شد راجه خود و ملازمتش رسیده رسم ضیافت ممهد نمود و حسب التماس سلطانرا بتماشای قلعه درون برد سلطان اندرون رفته راجه را گفت از حزم دور باشد که در همچو حصاری مثل من سلطان ذی شانرا درون بردی راجه اشاره کرد و سپاهی فوجی آمده از گوشه قلعه برآمده و دیده سلام سلطان کردند سلطان دانست که مکری بخدعه مرا درون آورده حالا هفت صبدوی ستم راجه آنرا دریافته بعرض رسانید که مرا جز بندگی غرضی نیست اینها بنابر احتیاط عند بارگاه سلطان برمن حرف کرد روشن کردم پس سلطان از قلعه برون شده راجه را بنواخت و بدستور مالک حصار بود و از ان پس کسی دیگر ضابط آن حصار نشده تا در سنه اربعین و ربک هجری بفرمان جهانگیر بادشاه بدست منصور مفتوح گردیده قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقعست و سه برج و هفت دروازه داشت و در درون آن یک کروه ما ارتفاع یک صد و چهارده ذراع حوضی کلان در درون آن واقع بتخانه درگاکه بهون مشهور است در حوالیش معبر سنگ هنود نزد بتخانه در دامن کوهی ظاهر اکان کوکردست که از اثر حرارت آن پیوسته آتش شعله می کشد اربـاب ضلالت آنرا جالاکهی نام نهاده یکی زخود از بت قرار داده اند هنود میگویند که چون زن مهادیو راعمر بسر آمد مهادیو از

غایت وابستگی که باوی داشت لاشش بر دوش گرفته سر در جهان نهاده چون چندی بر او گذشت ترکیب لاش متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در هر جای که افتاد در خور شرافت عضو آن موضع را حرمت میدارند چون سینه که نسبت بسایر اعضا شریف است در این مقام افتاده آنرا عظیم متبرک دانند بعضی گویند که این سنگ حالا معبد هنود است سنگ قدیم غیب لشکر اسلام سنگ مذکور را در آب انداخته بود سنگ در قعر بحر ژرف نایاب افتاده مدتی در حلقوم ضلال آن حسرت مانده مگر برهمنی مزور جهت دکان آرائی سنگی را در جائی نهان کرده براجه گفت مرا نمودند که سنگ مذکور در فلان جاست راجه کسان فرستاده از آنجا آن سنگ را آورده باز نصب کردند والعلم عند الله سهرسند را سهرند نیز تعبیر کردند سابق داخل سامانه بوده سلطان فیروزشاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید از مردمش **شیخ بدرالدین** معتقد علیه خاص و عام بوده **شیخ محمد** بوعظ خلائق پرداختی **شیخ حاجی فتح الله** ابخدا پرست بود **شیخ عبدالصمد** بن حاجی فتح الله برادر بزرگ شیخ زلیخا **مولانا جوهر** و مولانا از فاضلان صاحب درس است **مولانا صفائی** تتبع متداولات کرده شعر نیک می گفت **مولانا خاکی** خوش سلیقه نیکو کلام است در عهد اکبر بادشاه بوده **شیخ محمد سعید** مرید والد خود زبده ابرار **شیخ احمد** سرهندیست فاضل متشرع عالم متورع بوده پیوسته بارشاد خدا طالبان و درس علوم اشتغال داشته حاشیه بر حاشیه خیال نوشته بصحبت عالمگیر رسیده رعایتهای کلی یافته ولد رشید **شیخ عبدالله** جد مشهور **میان گل** که بفضل و کمال ظاهری و باطنی موصوف و ایضاً از فرزندانش **شیخ محمد فرخ** و **شیخ سعدالدین** و **شیخ عبدالاحد** است که هر یک بفضائل و فضائل همت امتیاز داشت و مکرر بملازمت عالمگیر بادشاه رسیده مراحم موفوره یافته **شیخ محمد معصوم** خلیفه و الد بزرگوار **شیخ احمد** است که تربیت مریدان و حل مشکلات ایشان از برادران و سائر شیوخ امتیاز داشت صاحب مقامات علیه و احوالات سنیه بود از تصانیفش سه جلد مکتوباتست که بسی اسرار مکنونه و نکات غریبه و علوم عجیبه دران اندراج یافته بنا بر استدعای عالمگیر بادشاه چهار بار بدیدن بادشاه رسیده انواع توقیر و تعظیم یافته در سن هفتاد و هزار و نه در گذشته تاریخ اوست ع رفته زجهان امام معصوم ع مریدان و خلفای ایشان بسیارند منجمله پسرش **شیخ محمد نقشبندی** که بفضائل صوری و معنوی اتصاف دارد و عالمگیر بادشاه انواع مراحم مبذول فرموده و **شیخ عبدالله** که حاوی فضائل ظاهری بود و عالمگیر را تعظیم کلی دیده و **شیخ سیف الدین** که معارف باطنی را با علوم ظاهری جمع کرده عالمگیر باستدعای دیدنش نمود چون بحضور رسید بادشاه بمجالسش بسا شفقت فرمود مگر در خانه اش رسید **شیخ محمد یحیی** ابن شیخ احمد بتقوی و صلاح موصوف اکثر اوقات بدرس علوم متداوله مشغولی ورزیده مشمول عواطف عالمگیر بادشاه بود و اشتیاق **ولی الله** نام

شعرا است حیران محمود نام تخلصش چون نامش شامل طبایع بوده وحدت عبدالواحد نام معروف بشاه گل
از فرزندان شیخ احمد معروف مرد درویش و شعر خوش سلیقه بوده ناصر علی تخلصش سرهندی در شاهجهان آباد
میگذرانید لیاقت بلند حوصله اتفاد انشاء مخالفش نشه فقر درویشی مستفاد میگردد طرزی که در اشعار خود تراشیده
و شوخی الفاظ و معانی بکار برده هیچ سخنور از کم دست نداده در اشعار اکثر معاینه باعجائب کرده و گاهی تعریف نموده
اشعارش در حیات شهره آفاق بوده علی عظیم پسر ناصر علیست بلطف طبع القافه داشته در شاهجهان آباد
میگذرانید فیضی الهداد نام از قبیله انصار ساکن سرهند مصنف فرهنگ مدار الافاضل دیوان دارد و مثنوی
شیرین خسرو هم گفته هالنسی در جوار حصار واقعست صاحب اقلیم می آرد که وی از شخصی شنیده که در
مضافات هالنسی عورتی را چهار کرت وضع حمل شده هر کرت چهار پسر و هر شانزده پسر یکجا زمانی دراز ماندند
از نیکان آن مکان است شیخ جمال الدین خطیب خلیفه شیخ فرید شکرگنج بوده دوازده سال بمنت
در هالنسی گذرانیده از شیخ نظام الدین اولیاست که چون شیخ فرید مرا خلافت داد مولانا جمال الدین برای من قیام
نمودی در حال آنکه پیش از آن قیام میکرد مرا بخاطر افتاد مگر این معنی موافق مزاجش نیامد بکرامت دریافته گفت چنان
نیست که بخاطر آورده چون دوی معدوم شود تکلیفات نماند شیخ قطب الدین منور شیخ نظام الدین اولیا
اول خلافت بوی داد مولانا مغیث از شعرای مشهور است تهانیسر شهری مختصر است در زمان سابق
بتخانه بزرگ داشته و دران بتی بود موسوم بجگرناته سلطان محمود آنرا شکسته در غزنین فرش آستانه مسجد کرده از
مردمش شیخ جلال معتقد علیه خاص و عام دیار بوده شیخ نظام بن شیخ عبدالشکور با آنکه تتبع متداولات ننموده
و از کتب صوفیه مطالعه نکرده بود چنانچه نسخه در تصوف تصنیف نموده که جمله پسند عارفانست و ایضاً تفسیری املا کرده
که معنی آن همه در قالب تصوف ریخته فردی مطالعه بعضی از متداولات کرده روزمره درست داشت و شعر هموار
می گفت نسبتی شاعری خوش خیال بلند مقالست وحشت عبدالواحد نام شاعر خوش تلاش است پانی پت
از جاهای معروفست بختاورخان در ده ساله نوشته که در یکی قصبات پانی پت سیدی متوکل اوقات بعسرت کلی گذرانیدی
مگر وقتی سه چهار روز بفاقه روزگارش رسید هرگز تفاوت نخورد و بتلاوت قرآن مشغول داشته خبرش آمده
از گرسنگی جزع کرده و بیتابی نمود در حال دید که از زیر طیلسانش روده می رسد [illegible] چهار رکابی پلو قورمه
گرما گرم ظهور یافته با عیال بخورد از آن باز هر روز پنج و نیم آثار برنج سفید و پنج آثار گندم از جو هوا در خانه اش
می بارید جملة الملکی جعفرخان این را بعرض بادشاه رسانید محمد اسحق چیله حسب الامر آمده معائنه کرده آگاه بادشاه

در هشتم ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و پنج بجنان خرامیده بدر الدین اسحق در دهلی باستفاده و کسب علوم
مشغولی داشته چند مسئله مشکل یافته عزیمت بخارا نمود در اثنای راه بجودهن رسید بخاطر آورد که بخدمت
شیخ فرید رسد شاید مقصدش بر آید شیخ مقصودش را ساخته بخادمی و امامی معزز ساخت صاحب سیر اولیا
آورده که ویرا هیچکس بی گریه ندیده و از کثرت گریه در چشمش گلی سفید افتاده بود **مولانا شمس الدین یحیی**
فاضل متبحر بوده اکثر علمای دهلی تلامذه او بند در آخر دست ارادت بشیخ نظام داده انه التفات تغلق بکلی دامن
برید مفتوح نام خادمی داشت که اگر کسی بدیدنش آمدی وی گفتی چنین بگو و چنان بگو و الا او را از مشغولی هیچ خبر
نبودی **مولانا فخر الدین زرادی** از خلفای شیخ نظام اولیا است بعد فوت شیخ در کوههای و صحراها بسر بردی
او را رساله ایست در اباحت سماع که مقدمات اصول فقه تمام کرده **مولانا علاء الدین نیلی** از خلفای شیخ نظام است
اما هرگز مریدی نگرفت و دخل بخلافت نکرد ملفوظات شیخ را جمع کرده فوائد الفواد نام نهاد **مولانا برهان الدین**
غریب مرید شیخ نظام است هرگز پشت خود بغیاثپور که مضجع شیخ در آن سمت نداد **امیر خسرو** و آبائه هزاره بلخ بوده
پدرش امیر لاچین بهند وارد و در پتیالی متاهل گردید امیر خسرو با دو پسر دیگر در آنجا بوجود آمد چون امیر خسرو متولد
شده والدش در خرقه پیچیده نزد دیوانه مجذوبی که بجوار او بود برد و دیده گفت شخصی را آوردی که دو قدم از خاقانی
پیش خواهد برد والدش فوت کرده خالش تربیت نمود بعد بلوغ مرید شیخ نظام اولیا گردیده روزی در مدح شیخ
شعری گفت خوش شد. هر چه پرسید تا چه دهم گفت شیرینی کلام فرمود طاس پر شکر از زیر چارپایه ام برداشته بر خود
نثار کن و تا ریختن چنان کرد و شد آنچه شد با وجود شغل ملازمت و شاعری چهل سال بصوم دهر گذرانیده هر شب
یک ختم قرآن نمودی بر شفقتی که شیخ بوی کردی جمع کرده کتابی ساخت از دست که روزی شیخ بمن فرمود از همه تنگ
آمدم از تو نیستم باز اعاده نموده که از همه به تنگم تا بحدی که از خود هم به تنگم از تو نیستم هم در آن کتاب آورده که روزی
فرمود امشب از عالم غیب این خطاب آمد که خسرو نام درویشان نیست او را محمد کاسه لیس خوانند باید که از این نام
امیدوار باشی که در ضمن آن نعمتها است و نیز آورده که آنحضرت بنده را ترک الله خطاب داده از زمان سلطان
غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان تغلق شاه در حیات بوده و هفت بادشاه را خدمت کرده سلطان غیاث الدین
تغلق شاه بجانب لکهنوتی خسرو را بتکلف برده چون پس آمد که شیخ رحلت بعالم بقا برده از گرد راه رو سیاه کرده
پیراهن را چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بخاک می غلطید و نوحه و زاری میکرد تا بعد شش ماه درگذشت
عدیم المثل و طوطی شیرین مقال تاریخش و دولتشاه در تذکره خود آورده که میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ اشعار

تاج الدین ریزه مرد حقیر الجثه بود لهذا این لقب یافته فاضل کامل و شاعر نامی است در خدمت سلطان
شمس الدین ایلتمش قربت داشته **حیدر علی اظهر** تخلص در اواخر عهد اکبر بادشاه بود و تا عهد جهانگیر زیسته
شاعر صافی بیان است **میر حبیب الله امام** تخلص و **ابو الفیض معنی** تخلص از خوشگویان صافی فکر آنجا اند
امیر ابو الفیض است تخلص صلاح سخن از بیدل که شهرت می گرفته آخر در خواب دید که صلاح سخن از سعدی با می
گیرد بنا بران خود را شاگرد سعدی خوانده **مخفی نماند** که بنده علی شیر قانع مسوده این اوراق نیز در سال
هزار صد و هفتاد و چهار در شاهپور شبی در خواب شیخ سعدی علیه الرحمة را دیده که کتابی از دست وا کرده
اشاره بسیف مو فرموده اند که چنین گفته شود از ان پس عنقریب در سرکار فیض آثار میان غلام شاه خان توسل
ملازمت جهت تالیف تاریخ حالات بزرگان آن خاندان وقوع یافته و بعد از ان توفیق تدوین
این اوراق دست داده درین صورت اگر خود را شاگرد آن بزرگوار قرار دهد بجاست **شده بیقین** در بعضی
مستجمع اخلاق حسنه در کهلو کهری از موضع سواد دهلی دائره فقرایانه ساخته میگذرانید صاحب دیوانست
شیخ عطا ساکن امروهه مضاف دهلی شاگرد بیدل بوده شوخی بنهایت داشت سید جعفر زمی گفته غزلی به
ردیف میخیزد در خدمت بیدل خواندم عطا گفت میخیزد چه معنی دارد گفتم مگر بیمی زد آگر طولش قید تا عرض الوح
در زمان باستان شهری با نام و نشان بود صاحب طبقات اکبری آورده که ابتدا از مضافات بیانه بود سلطان
سکندر لودی معمور کرد و شیرخان و سلیم خان هم بران افزودند **شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الفضل** ولدان
شیخ مبارک که حاجت بشرح حال شان نیست و بعلو قدر بین الجمهور مشهورند در انجا متولد شده نشو و نما
یافتند **میر محمد طفیل** از سادات معتبر شهر است و هن اعمال آگره سبق اول عربی بخدمت سید حسن رسول نما شروع کرده
تا شرح ملا دیده در سن ثمانین و الف ببلگرام تحصیل نموده در هفده سالگی از مطول گذشته حافظه بحدی داشت
که هرچه میخواند در ذکر داشته پس شد آنچه شد در وادی شعر و انشا و عروض و قافیه مهارت کامل داشت
مطلع میر محمد علی نام از بهتر امصاف آگره است شاعر خوش فکر بوده **متهرا** معموره اش نویسند شهریست
مشتمل بتخانه عظیم مولد کشن بن بسدیو که او را کفار محل حلول واجب تعالی دانند **لکهنو** شهری با نام است
از مردمش **سید شاهی** با وفور فضیلت شعر در غایت جودت می گفت **آورده اند** که ویرا برادری بود ناگاه
در رهگذر هندو زنی را دیده دل از دست داد از نصیحت بفضیحت کشید و زینده به ابتلا افتاده زن را آن حال او بدل
سرایت کرده گاه گاه پنهان بدیدنش رسیدی بعد چندی اقربای زن خبر یافته او را مانع شدند مدتی بگذشت

سید زاده مایوس شده در مهاجرت بناکامی جان داد هندو زن آنرا شنیده بهانه برون آمد و بر رسم
هانمردگان متوجه آن افتاده شد چون وی را بدرد مهاجرت خود مرده یافت رو بر دلیش نهاده درگذشت
تمثیل در هندانه قضات پسری داشت بکمال استعداد رسیده قضارا بر سر چاهی بدام هندو زنی
آویخت و حالتی بهم رسانید که مادر و پدر مایوس شده صلاح دران دیدند که وی را بدست یکبار آنرا هندو زن
بنمایند شاید تسکین یابد تا بالتماس اقربای زن وی را بخانه زن بردند هندو زن را درد او بدل سرایت
کرده بود بدیدنش شتافت بمجرد دیدن قاضی زاده بیهوش افتاده جان داد زن آن افتاده را درکنار گرفته
شیوه اتحاد حقیقی بجا آورده رو بر دلیش نهاده از هستی واپرداخت **میر محمد** مراد مردی متقی و متدین بانواع
قابلیت موصوف در عهد عالمگیر قریب سی سال سوانح نگاری لاهور بوی تعلق داشته جواب خمسه نظامی گفته
و بشوق دیدن صائب پیاده پا بایران رفته صائب بنهایت تکریم پیش آمدش کرده در دیوانخانه خودش جا داد
و فکرش را پسندیده گفت هیچ وقت مرزا را درباره شعر بفکر ندیدم مگر روزی پرسیدم تبسم کرده گفت درینوقت
بیت فردوسی بیاد مده ع بفرمود تا رخش را زین کنند ٭ دم اندر دم نای زرین کنند ٭ و شفای جواب داده
بفرمود تا زین براپرش کنند ٭ چه زین همه بالای آتش نهند ٭ میخواهم جوابی خوب بهم رسانم عرض کردم که این فکر را
بمن واگذارند از راه مهربانی قبول فرمودند تمام شب غور کرده بیت بهم رساندم شنیده تحسین فرمود ع
بفرمود تا زین بر ادهم نهند ٭ به پشت صبا مسند جم نهند ٭ محرر الحروف راحین مطالعه این ابیات این بیت بدیهه
بخاطر رسید اگرچه نسبت باشعار استادان شبه پیش درست فاما بلحاظ اصلاح اهل سخن بسمت تسطیر معروض
صاحبان صافی ضمیری نماید ع بفرمود تا بر فرس زین کنند ٭ فلک را بماه نو از زین کنند ٭ **شیخ پیر محمد**
بفضل و کمال و بی تعلقی اتصاف داشت مرید شیخ عبد الله زنده پوش از متوطنان کوه لبنان است که نسبت
ارادت سلسله چشتیه داشته شیخ را آنچه بایدی داده قایم مقام کرده بعربستان رفت پس شیخ پیر محمد
باشاره پیر در لکهنو بدرس علوم دینی و کسب و تکرار کتب سلوک اشتغال داشت تا سن هزار و هشتاد و پنج
درگذشت بخدا پیوست تاریخش یافتند **شیخ عبد الرحمن** صاحب عرفان باخلاق حسنه موصوف همت
عالی داشت با اغنیا و فقرا یکسلوک می ورزید کتابی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین تالیف نموده
مرات الاسلام نام نهاده در قصبه دهشتی که از توابع سرکار لکهنو است بر کنار نهر گومتی عمارات مرغوب ساخته
و مکرر بحضور عالمگیر رسیده مخصوص مراحم خسروانی گردیده در قصبه مذکور بارشاد خدا طالبان میگذرانید

روحی سید جعفر نام از اعیان سادات رنگپور من اعمال لکهنو بلگرام در قبیلهٔ شیوخ بانی پتی که خدا شده سید پاک نهاد
درویش وضع در لشاء توحید بخدمت شاه لدها بلگرامی گذرانده حسرت محمد اشرف نام از معارف سندیله مضاف
لکهنو است و شاگرد میرزا بیدل انتظام داشت اوده شهری بانام است از مریدش شیخ نصیر الدین
خلیفهٔ دوم شیخ نظام الدین اولیاست او را چراغ دهلی میگفته اند گفت النفس آدمی بمنزله درختی است که بدو
هوای شیطانی در ذات انکس پیچ میکرده محکم می شود امیر سید علاء الدین همیشه سالک طریق مراقبه بود وگاهی
شعر می گفته بعد موسیقی هندی مهارتی کامل داشت کالپی سرکاریست صاحب تحفة الغرائب آورده که در آنجا
ستونی ساخته اند از روی و در پیش ستون چشمهٔ آبی است که چون روز عاشورا شود آن بط با لها بگشاید و
منقار خود را در آن چشمه درآورده آب آنرا فرو برد بعد از آن از آن عمود آب برون آید که تا یک سال
مردم را کفایت نماید محمد یوسف هروی نوشته که در حدود کالپی بزمینی رسیدم جماعتی دیدم سرها برهنه موها
ژولیده که هم بر طریق کفر بودند و هم بر جادهٔ اسلام گاهی به بت وگاهی به قبله سجده میکردند هم تسبیح بر زبان
و هم زنار در میان داشتند اگر ایشان را با هم سوء مزاجی پیدا می شد سرکرام بخانه خود رفته آتش در خانه
میزدند و مادر و پدر و فرزند خود در القتل آورده جلای وطن میگزیدند و هرگز یاد دیار و دیار نمیکردند از مریدش
شیخ ابو سعید عابد مرتاض مرد با خدا از اکابر بوده شعر می گفته صغانی اصلش هیچ اما در کالپی نشو و نما یافته
شاعر خوش فکر بود قطب الاقطاب میر سید احمد ولد سید محمد کاشفی تخلص میکرد حالتی داشت که طرف هر که میدید بوجد می آمد
شاه لدها بلگرامی که مذکور شد مرید ... روزی در بلگرام حافظ ضیاء الله در خطبه خواند لکان جنة نصیب العاشقین بدون
جماله هو او بلاه و آن کان بالنار نصیب العاشقین مع وصاله هو اشوقاه نعره زده از هوش رفتند با ثر حالت وی
خطیب از منبر و جمیع مردم بیهوش افتادند دیگر بعد دیری که خود بهوش آمد همه را بیدار کرد عالمگیر بر قدر دیدارش
خواست قبول ننمود اکثر معانی و حقائق در لباس نظم کشیده مخفی نماند که هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض متنوع الحیوان
اهلش همه بت پرست و در میانشان هم اختلاف بسیار حیوانات عجیب الشکل از طیور و دواب و جانوران آبی در وی بسیار است
صاحب مجمع الغرائب نوشته که گوسفندی در هند است که شش دنبه دارد یکی در موضع معهود و یک بر سینه و دو بر کتف و دو
بر دو ران و در انجا مرغیست که فیل را بمنقار برد و در آثار البلاد مذکور که از هند بجهت خلیفه حیوانی آوردند سر مانند آدمی تن
مانند زاغ بزبان فصیح تکلم می نمود در مسالک الممالک آورده که در بعض جزائر هند در رنگ حیوانیست با دو سر یکی چون سگ
یکی چون آدمی و باقی تن چون آدمی قامت طویل دارد در نزهة القلوب آورده که در یکی از جزائر هند نوعی حیوانست ...

مانند آدمی تن چون سنگ‌پشت و او را دو پشت باشد و او را دو پر باشد در عجائب المخلوقات آورده که در یکی از جزائر بحر
هند آدمیانند که اگر یکی از قوم مار روی شان ببیند خنده بر او غلبه کند تا باشد که در خنده بمیرد ایضاً در جزیرهٔ صنعی از
حیوانست بشکل آدمی رو در سینه ایضاً در بعضی جزائر هند مرغیست عظیم چون بمیرد بعض منقارش را مردم در دریا صبر کنند
و آمد و رفت بر او نمایند ایضاً در عجائب المخلوقات آورده که سیوایس نام مرغیست در جزیره هند و سر دارد بر دو شعبه
سیان همه مجوف و در هر یکی سوراخی چون باد در آن در آید آوازی نیکو دهد وقتی باشد که رفت آرد چنان حزین آوازی دارد که
طیور و حیوانات استماع نمایند ایضاً در آن کتابست که شاوه نام حیوانی در یکی از جزائر هند است دوازده سوراخ در
بینی دارد چون نفس زند آواز مزمار دهد پیوسته بر سرش مرغان و بیشش حیوانات جهت استماع آوازش جمع
باشند ایضاً ققنس نام مرغی است در هند بقول صاحب مجمع الغرائب با گردن دراز و هزار سال عمر دارد و سر خورد و جثه مقدار
اسب و در گردن طوق طوق سر بهم پیچیده چون کندی بزرگ دو بال سیاه و منقار سرخ دارد و در منقار سوراخ تا از هر سوراخ آواز
دیگر بر آید چون در صفیر شود از خوش آوازی هیچ جاندار از پیشش نتواند دوری گزید آنرا توالد نیست بوقت حمل نزد ماده
هیمه بسیار جمع کند و منقار بر هم بندد و پر باز زند از صدمه پرهاشان آتش در هیمه افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند باران
بر خاکستر بارد و گرمی از سکون شده بخوردن خاکستر بزرگ گردد و ققنس شود گویند ساز ارغنون بر آواز او ساختند بعضی نام
آن مرغ موسیقار بیان کردند که ساز موسیقار بران وضع شده معادن و نباتات نافعه در زمین هند لا تعد و لا تحصی است
منقولست از عبدالله سلام که شادی را ده جزو آفریدند نه جزو بهندوستان و یک جزو بتمام جهان داده اند لهذا آنچه
جوانان هوا پرست را باید همه در هند میسر منجمله راگ و رنگ که دران باب بر همه آفاق ترجیح دارد عجائبات وی از حد
حصر افزون کشتن زنان زنده برای مردان خود در او بکمال استقلال جز آنجا وقوع ندارد خلیل وار آتش را بهار دانند
و پروانه وار گرد اسپرید تیغ نثار روح دلدار سازند بعضی از مرتاضان آنجا که بآئین خود ضبط انفاس را بتکمیل
رسانده اند گوی بیشی از سایر مجاهدت آئینان ربودند گویند در بنارس جوگیی باین صفت موصوف بوده
خانزمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت ثانی دوازده روز در آتش گذاشت
اصلا ضرری نیافت ایضاً در پنجاب شخصی از الجماعه گوشه زمین را شگافته پهلوی جیب دران شگاف نهاده
دست از خوردن کشیده بوده و چشم از غنودن پوشیده محمد یوسف هروی نوشته که من آن شخص را دیدم
از مردی که نزدیک او بودند شنیدم که بیست و دو ساله است تا اینمرد برین نسق افتاده است و درینمدت نه پا کشیده و نه دست
افگنده و از غذا بوی طعام قناعت کرده آورده اند که برهمنان هندوستان که جمهور اهل هند تابع اعمال و اقوال ایشان اند گویند که مدار گردش و نگاهداشت

دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف ست ستجگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاح است و عموم ناس راستی پیشه صرف مرضیات الهی باشند عمر طبعی شان یک لک است و دور دویم مسمی به دُوَاپُرْ بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفی می باشد درین دور سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبعی مردمان این دور دوازده هزار سال باشد دور سیوم که بنام ترِیتیا اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال ست درین دور دو حصه از چهار حصه روشن جهانیان متضمن راست کرداری باشد عمر طبیعی مردمش هزار سال دور چهارم مسمی به کَلجُگ مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال مردم حال تعلق باین دور دارند درین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان مخصوص ناراستی و نادرستی است عمر طبیعی مردم این دور صد سال این گروه جزم دارند که پدید آرندهٔ عالمیان بزرگی را که واسطه آفرینش همواست از ساعت غیب یکچندی بجلوه گاه شهود می آرد نامش برهما باشد عمرش صد سال که هر سالی ازان متضمن سیصد و شصت روز ست و هر روزی مشتمل چهار هزار دور مذکور و هر شبی بدستور روز محتوی هزار ادوار مذکور ست و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمدند علم البشری احاطهٔ آن نمیکنند و میگویند آنچه از ثقات شرح احوال برهما بما رسیده ست برهمای حال هزار و یکم ست چون شرح حالات بلاد هند که از حصر متجاوز اند مافوق احاطه خامه و نامه است محرر الحروف آنچه در کتب دیده بدان قناعت کرده زیادتی را طالب نشد محمد یوسف هروی در رساله عجائب و غرائب هندوستان چیزهای چندی را نوشته که باطالت موجب ملال سامع تواند شد ازان درگذشته بذکر ملوک هندوستان خصوص دهلی وغیره علی الاجمال اشتغال مینماید. ملوک هندوستان از غزنویان و غوریان و غیرهم غزنویان اول از بادشاهان اسلام امیر ناصر الدین سبکتکین بعد فتح و بست قندهار بر جیپال والی هند ظفر یافته عهد بست که پنجاه زنجیر پیل با چند لک تنکه سالیانه داده باشد چون امیر مراجعت کرده جیپال نقض عهد کرده آلوجه نفرستاد امیر ناصر الدین باز بجهت انتقام آمده مظفر گردید و تا لمغانات بتصرف آورده پس بمعاونت امیر نوح بن منصور سامانی بخراسان رفته بعد معاودت در سیصد و هشتاد و هفت درگذشت پسرش سلطان محمود سبکتکین بر برادر بزرگ امیر اسمعیل غالب آمده بادشاه شد و سیستان بضمیمه خراسان متصرف گشته در سال سیصد و نود بر راجه جیپال در پشاور غالب آمد راجه با پانزده نفر از پسر و برادر اسیر و پنج هزار لشکر قتیل شد در گردن راجه حمائلی بود مرصع قیمت یکصد و هشتاد هزار دینار کرت دیگر در نود و سه بهندوستان وارد گردید

خلق کثیر را کشت و دویست و هشتاد پیل غنیمت گرفت حاکم ملتان از ملاحده بود بمحاصره تنگ آمده احکام شرعی را
تعهد نموده و توبه کرد و هر سال صد هزار هزار درم قبول نمود دیگر بار بهندوستان آمده انندپال را هزیمت داده
سی زنجیر فیل با دیگر غنائم گرفته معاودت فرمود باز در چهارصد و یک بملتان رسیده متصرف گشت در چهارصد
و چهار بر بترو جیپال مسلط گشته در چهارصد و نه بر قنوج شتافت اهل بربرنه و دو لک و پنجاه هزار روپیه
با سی زنجیر پیل پیشکش کردند از انجا بقلعه مهاون رفته هشتاد و پنج پیل با غنیمت موفوره بسته از انجا بمتوره
رسیده شهر را غارت فرمود لشکر بتخانها را سوختند از یک بت زرین نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر آمد
و یاقوت کحلی یافتند چهارصد و پنجاه مثقال وزن چندرای از راجهای معتبر هندوستان فیلی داشت بغایت
قوی هیکل سلطان آنرا بکرّه بیبهای گران خریداری میکرد راضی نشده آخر فیل بی فیلبان گرفته پیش سلطان آمد
خداداد ش نام نهادند چون بغزنین رسید سوای نقد و جنس پنجاه و سه هزار برده غنیمت بشمار آمد
پس در چهارصد و ده بر نندرای متوجه هندوستان برکنار آب جون پتر و جیپال بمعاونت نندا لشکرگاه
ساخته هشت نفر از غلامان سلطان از آب گذشته بران لشکر ریخت و همه را پریشان ساخته شهری که در انحوالی
بود بتصرف آوردند پس سلطان در ملک نندا آمده وی صف آرا شد روزی سلطان بر بلندی برآمده لشکر نندا دیده
و هراس یافته از آمدن پشیمان شد رجوع بحضرت الهی آورد شب خوفی در دل نندا افتاد با چندی از مخصوصان
گریخته عالم عالم غنیمت شد دیگر پانصد پیل نندا غنیمت سلطان گشت پس مراجعت کرده باز در چهارصد و سیزده
بر ولایت نندا توجه فرمود حاکم قلعه گوالیار امان طلبید و کالنجر محاصره شد نندا سیصد پیل با فراوان نقد
و جنس داده زنهار جست و شعری در مدح سلطان بزبان هندی عرض کرد سلطان مضمون آنرا پسندیده
حکومت پانزده قلعه دیگر را نوشته صله بوی فرستاد نندا زر و جواهر بسیار ایثار کرد سلطان بغزنین آمد
و بعد چند وقت با پنجاه و چهار هزار سوار و سیصد پیل بر تسخیر سومنات رفت و فتح نموده بعراق شتافته
ری و اصفهان را گرفته به پسر خود امیر مسعود داد وقت مراجعت بمرض دق در چهارصد و بست و یک
در گذشت مدت سلطنتش سی و پنج سال از خواجه ابوریحان در مجمع الغرائب نوشته که در خزانه سلطان محمود
دُری سه مثقال و دو دانگ وزن پیدا شده جوهریان ماهر صد هزار دینار قیمتش کرده بودند بعد ازو
سلطان محمد بن محمود جانشین شد چون در ایام سلطنت او بهند نیامد از ذکر وی درگذشته شروع
در ذکر مسعود بن محمود مینماید او پس از ضبط مهمات عراق و خراسان و خوارزم در چهارصد و بیست و چهار

بهندوستان شتافته قلعه سرستی که در دره قلعه کشمیر واقعست گرفته در چهارصد و هفت باز قلعه هانسی را
کشاده به پانی پت شد و امیر ابو المحمد بن مسعود را طبل و علم داده در لاهور ماند و بغزنین رفت سلجوقیان
بر بعض خراسان مستولی شده بودند در چهارصد و سی و یک خواست که از هندوستان لشکر جمع کرده آنسو
رود برباط ماریکله رسیده بود که جمعی از امرای با جمله غلامان متفق شده در چهارصد و سی و دو تقبلش
رسانیدند و برادرش سلطان محمد را که در آنوقت از قلعه برآورده همراه داشتند بسلطنت برداشتند و خزانه
سلطان مسعود عقدی پنجاه دانه از در شاهوار بود و قیمت هر دانه مبلغ بیست هزار دینار مقرر کرده بودند مودود
بن مسعود عبد الرشید بن مسعود فرخزاد بن مسعود را فرصت آمدن هندوستان نشد نائبان ایشان در لاهور
و دیگر پرگنات حکومت میکردند تا نوبت بسلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود رسید وی با سلجوقیان صلح کرده
بهند آمد و بسیاری از بقاع و قلاع گرفته از انجمله شهری در غایت آبادی مسخر ساخت گویند افراسیاب چون
گرفتن ایران جمعی از مردم خراسان را اخراج نموده بهندوستان فرستاده بود و ایشان در آن مکان ساکن شده بودند
و ایشان را خراسانیان میخواندند راه آن شهر از وفور اشجار مرئی نمی شد سلطان در اندک روز شهر
بکشود پس بغزنین شد در چهارصد و هشتاد و یک فوت نمود مدت حکومتش چهل و دو سال پسرش مسعود
شانزده سال نشسته ولدش ارسلانشاه جمیع برادران را مقید نمود مگر بهرامشاه که گریخته نزد سلطان سنجر رفت
و بمدد وی بغزنین آمده ارسلان شکست خورده بهندوستان آمد و الولایت بهرامشاه مقرر کردید پس ارسلانشاه
از هندوستان جمعیت کرده بهرامشاه را از غزنین بیرون کرد بهرامشاه باز بمدد سلطان سنجر آمده ارسلان را کشت
مدت سلطنتش سه سال پس بهرامشاه بکامرانی نشسته با فضلای صحبت داشتی شیخ سنائی حدیقه بنام وی کرده و
کلیله و دمنه نیز بنامش مرتب شد او چند کرت لشکر بهند کشیده ولایتی که اسلافش نکشوده بودند بدست آورد و یکی
از امرا را گذاشته بغزنین رفت بعد زمانی آن امیر بغی کرده بدفعش آمد و در حدود ملتان خیلی صعب شد
امیر باغی بقتل رسید و بشامتش عالمی ته تیغ شد پس مجدداً هندوستان را اضافی نموده در پانصد و هفت و چهل گذشت
مدت سلطنتش سی و پنج سال آنگاه خسروشاه بعد پدر بسلطنت رسید چون شنید که علاء الدین غوری متوجه
غزنی است گریخته بهندوستان رفت و در لاهور حکومت مینمود تا در پانصد و پنجاه و پنج درگذشت مدت حکومتش
هشت سال خسرو ملک بن خسروشاه در لاهور فرمانروا شد بسبب عیش در ملکش خللی کلی رسیده چون
سلطان معز الدین محمد سام غزنین را تختگاه ساخت لشکر بهند کشید و خسرو ملک را در پانصد و هشتاد و سه

بدست آورده حکومت او بیست و هشت سال بود اکنون دولت غزنویان سپری گردید غوریان سلطان معزالدین محمد سام المعروف بشهاب الدین به نیابت برادر غور در پانصد و هفتاد بحکومت غزنین رسید در پانصد و هفتاد و چهار اوچه را از قرامطه کشیده ملتان را بگشود پس خواست بگجرات شود رای بهیم او را منهزم ساخته تا بهمت تمام بغزنین رسیده پس از یکسال بر لاهور آمده خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر فیل پیشکش فرستاده مراجعت نموده سال دیگر بطرف دیول که عبارت از تته باشد سواری کرده تمامش بضبط کشیده در پانصد و هشتاد و دو باز بلاهور آمده خسرو ملک را گرفته نزد برادر خود بفیروزه فرستاد و غیاث الدین او را در یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد که آنجا درگذشت، در پانصد و هشتاد و هفت با رای اجمیر جنگ داده شکست خورد و کرت ثانی در همان موضع وی را با برادرش بقتل رسانید و اجمیر با سرستی و هانسی و دیگر پرگنات بتصرف آورده ملک قطب الدین ایبک به نیابت در هندوستان گذاشته بغزنین رفت در سن مذکور قطب الدین ایبک دهلی و میرٹھ بدست آورده در پانصد و هشتاد و نه دهلی را دار الملک ساخت از این تاریخ دهلی تختگاه شده در همین سال معزالدین آمده قنوج را بعد محاربه و شکست والی او مفتوح ساخته بغزنین رفت ملک قطب الدین در غیب او گوالیار و بیداون را مسخر ساخته لشکر بنهر واله گجرات برد و انتقام سلطان از رای بهیم دیو کشید درین سال معزالدین سال خبر فوت برادرش غیاث الدین که نام شاهی بر او بود شنیده سوی بادغیس رفت و ممالک برادر بر آل سام قسمت کرد در الوس لاکهوکران نواحی لاهور عصیان ورزیده بود و بتنبیه ایشان باز بهندوستان آمد و مالش داده معاودت نمود در دمیک نام دهی از توابع غزنین بدست فدای نام کهوکر شهید شد ایام سلطنتش از ابتدای فتح غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه خزائن بسیار گذاشته منجمله پانصد من الماس در نگارستان هزار و پانصد من دیده شد سلطان قطب الدین ایبک غلام برگزیده سلطان معزالدین بوده و از اینکه انگشت خنصر او شکسته بود ایبک میگفته اند بعد از شهادت سلطان معزالدین سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد که سلطنت یافته بود از فیروزه کوه جهت وی چتر و امارات پادشاهی فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت او بلاهور در تخت نشست نام برآورد و قطب الدین لک بخشش می گفته کارهای با نام و بسیاری از ولایات بضبط آورد در ششصد و هفت از اسپ افتاده قالب تهی کرد حکومتش از ابتدای فتح دهلی تا آخر عمر بیست سال و ایام سلطنتش چهار سال پس پسرش آرامشاه از عهده ملکداری برنیامد جمعی ملک التمش را که بنده و پسرخوانده قطب الدین

بود از بداوان طلبیده سلطنتش دادند سلطان شمس الدین التمش شجاع باتدبیر بود در اوایل سلطنتش
تاج الدین یلدوز پادشاه غزنین بهوس تسخیر لاهور بهند آمده کشته شد و همچنین او را با ملک ناصر الدین قباچه
که داماد سلطان قطب الدین بود و سند و ملتان و اوچه و بهکر و سوستان را بتصرف داشت مکرر محاربه اتفاق
افتاده و سر کرت فتح یافته مستاصل ساخته و ولایتش بضبط کشید پس لکهنوتی و بهار از تصرف غیاث الدین خلجی
برون آورد و در ششصد و سی و یک اجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سیصد سال تعمیر یافته بود خراب
ساخته تمثال بکرماجیت راجه که هنود تاریخ از وی نویسند آورده در پیش جامع دهلی در زمین فرش گردانید
پس از آن در وقتی که متوجه ملتان بود بال ششصد و سی و سه در گذشت مدت سلطنتش بیست و شش سال
پس پسرش رکن الدین فیروز شاه مالک تخت شد او را از عیش کار ملک باز داشته امرا بسلطان رضیه
دختر بزرگ شمس الدین التمش بیعت نمودند وی این را شنیده در حرکت آمد و بحبس افتاده مرد مدت سلطنتش
شش ماه و چند روز سلطان رضیه در همه باب تمام بود و پدرش نیز ولایت عهد ویرا داده قبای مردانه در
و کلاه بر سر نهاده از پرده برون آمد جماعه مخالف شده انها را نهزیمت داد و ترک معز الدین بهرامشاه
بن شمس الدین التمش را بپادشاهی بر داشته او را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس گردانیدند حاکم تبرهنده
او را بعقد خود آورده باز میدان بسیار سوی دهلی شد بکرات جنگ داده بقتل رسید سلطان معز الدین
بهرامشاه در ششصد و سی و نه بر تخت جلوس نموده بعد یکسال فوج چنگیز خان بهند آمده لاهور را بتصرف
کشید و غارت کرد نظام الملک وزیر بدفع شان رفت وی در راه امرا را بر غلاینده بقصد سلطان بدهلی آمد
و بعد اندک بمحاربه بدست آورده کشت مدت سلطنتش دو سال و چهل و پنج روز پس سلطان علاء الدین
مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه بن شمس الدین التمش را که بقصر سپید محبوس بود بر آورده بر تخت نشاندند
نخست عدل پیشه ورزید و ولایت میان امرا قسمت کرده آخر از آن گذشته روش اخذ و قتل پیش گرفت ارکان
دولت سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین را که در بهرائچ بود و خوردترین همه بهت طلبداشته او را مقید
ساختند تا در گذشت کامرانیش چهار سال و یکماه و یکروز ناصر الدین محمود عادل خیر صلح و امرا علما را دوست
داشتی طبقات ناصری بنام او تالیف شده وزارت بملک غیاث الدین بلبن که بنده و داماد پدرش او بود داد
خطاب الغخان بخشید در وقت تفویض مهمات وی را گفت کاری نکنی کو حضرت بی نیازنه بجواب آن در مانی و مراد
خود را شرمسار گردانی سالی دو مصحف نوشتی و بهای آن بصرف خاص رسانیدی هیچ کنیز و خادم نگداشت منکوحه اش

طعام پخته روزی بسلطان گفت از نان پختن دستهای من برنجند اگر کنیزی بخری ثواب باشد گفت بیت المال حق من نه صبر کن که در آخرت جزا یابی پس از نوزده سال و ۳ ماه سلطنت در ششصد و پنجاه و چهار رحلت فرمود چون فرزندی نداشت و وارثی نماند امرا الغخان بلبن را که بعدل و داد موصوف بود بسلطنت برداشتند سلطان غیاث الدین بلبن لقب یافته او کار مملکت را جزیا کابر و دانا نسپردی و اراذل دخل ندادی همواره بمجلس وعظ حاضر شدی و امر و نهی را کما ینبغی رعایت کردی مهابت و عظمت آنقدر داشت که کم کسی را تاب دیدنش بود دو پسر داشت یکی سلطان محمد قاآن خطاب ولیعهدی او را داده معه مضافات در اقطاعش سپرد دیگر ناصر الدین بقراخان که در لکهنوتی حکومت مینمود سلطان محمد بکمال صوری و معنوی آراسته همه وقت با اهل فضل مجالست داشتی امیر خسرو و امیر حسن نجیال در خدمتش بسر بردند دو کرت بطلب شیخ سعدی کس فرستاد و مبلغها بشیراز ارسال داشت شیخ بواسطه ضعف پیری نرسید و دیوان خود را بخط خود فرستاد امیر تیمور نام موغل بالشکری عظیم بهند آمده سلطان محمد قاآن بمحاربه اش شده در مابین لاهور و دیپالپور بشهادت رسید عمر سلطان بلبن از هشتاد متجاوز بود این مصیبت علاوه ضعف شده عنقریب بجوار رحمت پیوست ایام سلطنتش بیست سال و چند ماه چون بقراخان در لکهنوتی بود معز الدین کیقباد پسر وی را امر السلطنت برداشتند او بجوانی راغب حظوظ نفسانی شده بقراخان آنرا شنیده اراده ملاقات نمود بعد رسل و رسائل شوق از طرفین متحرک شده هر دو لشکر بر کناره آب سرو بر دو جانب فرود آمدند قران السعدین امیر خسرو داستان ملاقات این پدر و پسر است القصه ۳ روز در باب چگونگی ملاقات سخنان گذشت آخر بر آن قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده پس چون پدر سه جا شرائط زمین بوس بجا آورده برابر تخت رسید پسر را طاقت نمانده از تخت فرود شده پدر را در کنار گرفت و گریه بسیار کرد بعد از آن با پدر بر زیر تخت بر آمده در غایت ادب نشست بعد ز مانی سلطان ببارگاه خود رفت چند روز پدر متواتر بخانه پسر آمد و هر دو پادشاه صحبتها کردند چون روز وداع شد پدر پسر را گفت برای آن آمدم که ترا نصیحت کنم تا از هوای جوانی محترز کردی و کلیه آنکه شراب نخوری دیگر نظام الدین را بقتل رسانی مباد ا ترا بقتل رساند موجب فرموده پدر نظام الدین را از میان برداشت و شراب نگذاشت آخر بمرض لقوه و فالج مبتلا شده امرای بلبنی جهة دفع فساد پسر او را که خورد سال بود سلطان شمس الدین خوانده بر تخت نشاندند و امرا را باهم اختلاف رو داد بعده سه سال و چند ماه از سلطنتش سلطان جلال الدین جلوس نمود چون مردم شهر بپادشاهی راغب نبودند در کیلوکهری بساختن قصری اشارت کرد و امرا و ملوک نیز خانها ساختند در چند گاهی شهری شد موسوم

بشهر نو دهلی نو عبارت از وست چون عدل و خدا پرستیش معلوم کرده شد مردم شهر آمده بیعت کردند و نوازشها یافتند در سال دوم جلوسش ملک چهجو برادرزاده سلطان بلبن بالبیاری از ملوک بلبنی سوی دهلی حرکت کرده ارکلی خان پسر خود را فرستاد وی ملک چهجو شکسته بالبیاری اسیر کرده مغول بر شتران نشانده نزد پدر فرستاد سلطان بندها چند کس که نزد سلطان بلبن قدر و منزلت داشتند برداشته بحمام فرستاد و خلعتهای سلطانی پوشانیده ملک چهجو را بملتان فرستاد تا او را بحرمت تمام نگاهدارند و اسباب عیش آنچه خواهد مهیا کنند و باقی را در رفتن و ماندن مختار ساخت پس ملک علاء الدین را که داماد و برادرزاده او بود اقطاع داده رخصت فرمود او بر بهیله رانده غنائم بسیار آورده و مورد مراحم شده ولایت او ضمیمه اقطاعش گشت پس وی تا دیوگیر که عبارت از دولت آباد دکن است رفته رام دیو ضابط آنجا را مطیع ساخته از زر و نقره و جواهر و اقمشه و پیل چندان غنیمت بهم رسانید که عقل از ضبط و حصر آن عاجز آید چون آن خبر انتشار یافت ملک احمد چپ هر چند سلطان را نصیحت نمود که او را استیصال نماید و نگذارد تا خود را راست سازد صورت نیافت علاء الدین بکره آمده عرضداشت نمود که فیل و مال بسیار آورده ام میخواهم همه را بدرگاه آورم اگر امانی متضمن تسلا رسد و بی دغدغه بیایم غرضش آنکه سلطان را فریفته استعداد رفتن لکهنوتی نماید سلطان جلال الدین لباده لوحی عهدنامه بخط خود نوشته با مردم معتبر فرستاد آنمردم را محافظت نموده عرضداشت دیگر بسلطان نوشت و به برادر خود الماس بیگ که او نیز داماد سلطان بود نامه نوشت که ابنای روزگار مرا متهم ساختند چون من سلطان را بنده و فرزندم اگر بایلغار آمده دست مرا گرفته ببرد جز بندگی و خدمت چاره نیست و الا زهر هلاک شوم یا در عالم سر نهم الماس بیگ آن نامه بسلطان نمود فرمود تو زود رفته تسلیش نما که من بر اثر تو رسیدم چون سلطان را اجل رسیده بود گفته دولتخواهان نشنوده با چندی از خواص و یکهزار سوار بکشتی در آمده روانشد و احمد چپ را با باقی لشکر براه خشکی روان ساخت چون سلطان بکره رسید علاء الدین برادر خود الماس بیگ بخدمت سلطان رسیده معروضداشت که اگر علاء الدین سلطان را با اینجماعه مستعد بیند قصد آوارگی کند سلطان فرمود تا مردمش سلاحها دور کنند قصه کوتاه باین حیله سلطان و امرا او را بکشت و در عین برسات از کره متوجه دهلی شد خلق را اموال و زر بذل بفت رکن الدین ابراهیم که خوردترین پسران جلال الدین بود بتحریک دیگران صف آراشده شکست خورده جانب ملتان شد سلطنت جلال الدین هفت سال و چند ماه پس سلطان علاء الدین

درسنه ... صدر نمود و پنج بر تخت دهلی جلوس نموده بمراتب و اقطاع مردم افزود و غیر از مواجب تمام حشم را ششماهه انعام فرمود برادر خود الماس بیگ را که الف خان خطاب داشت بدفع پسران سلطان جلال الدین بملتان فرستاد او با امرا شان را گرفته آمد چشم شان را میل کشیده در حصار ہانسی محبوس کرد و امرای جلال الدین که از بیوفائی بوی پیوسته بودند هم میل کشیده محبوس ساخت در سال سیم الغخان را با نصرتخان جالیسری بگجرات فرستاد ایشان آن الولایت را نهب و غارت نموده دختر رائی کرن ضابطه نهرواله دولت رانی نام با خزانه و پیل بسیار آوردند بعد چندی متوجه رهتور که از قلاع مشهوره هندست شده در راه روزی بشکار قمرغه باچندی در گوشه نشسته بود ناگاه اکتخان برادر زاده سلطان جلال الدین بر سرش ریخت و چند تیر زد و خواست که سرش ببرد جمعی پایگان که در خدمتش بودند گفتند کار او تمام شد بقول شان اعتماد کرده خواست بدرون حرم رود ملک دینار صاحب اختیار دروازه حرم از درون رفتن مانع آمده درین ضمن سلطان از بیهوشی برآمده جانب سراپرده خود روان گردید مردم چون او را دیدند اکتخان را گذاشته بخدمت پیوستند و سلطان بر تخت نشسته اکتخان را کشت درین سال برادرزادهای سلطان در بداؤن بغی ورزیدند و کور شدند چون در مملکت بتواتر حوادث رو داد سلطان فرمود تا هر دیهی و پرگنه که در ادرار کسی باشد بخالصه ضبط نمایند و هرکس که زر داشت از بهر صورت اخذ کرده در خزانه داخل و حکم نمود که امرا و دولت بهم اختلاط نمایند و منع شراب در اطراف مملکت کرد و فرمود تا از روی مساحت نصف محصول را از رعایا بستانند و چودری و مقدم او باقی رعایا را برابر دانند تا تسلط چودری و مقدم بر رعیت نماند و همچنین در قیمت غله ضابطه چند نهاد که باوجود امساک باران تفاوتی در قیمت غله راه نیافت و در قیمت اسپ نیز ضابطه چند نهاد و هر چیز را که در بازار فروختندی سلطان آنرا ملاحظه فرمودی و نظر بر حقارت جنس مثل شانه و سوزن و کفش و موزه و کاسه نکردی بعد از انکه اسباب معاش و آلات انتعاش سپاه ارزان شد نوعی الواب درآمد مغول مسدود ساخت که هر که بعد او در هندوستان آمدی بقتل رسیدی یا منهزم گشتی چنانچه یکمرتبه علی بیک نبسه چنگیزخان با چهل هزار سوار بجانب کوه سوالک آمد و سلطان ملک نانک را نامزد ساخته اکثر ایشان را بقتل رسانید و باقی را زنده گرفته با بیست هزار اسپ نزد سلطان آورد و دومرتبه دوم کبیک نام آمد و او را نیز با اتباع بقتل آورده از سرهای ایشان مناره ساخت و ایضاً قریب سی هزار سوار در زمین سوالک آمده دست بغارت کشادند مردم سلطان راه بازگشت ایشان گرفته جمعی کثیر را عرضه تیغ

تلف گردانیدند و اولاد و اتباع شان را فروختند بعد ازین خوف او در مغولان افتاد پس شروع تسخیر بلاد دور دست نمود ملک نایب کافور هزار دیناری رفته رای دیوگیر را با پسرانش و مال کثیر روانه دهلی ساخت پس از انجا بارنگل رفته از ضابطه انجا صد زنجیر فیل و هفت هزار اسپ پیشکش گرفته هر ساله پیشکش بست پس از ان بجانب معبر یقین شده از رایان آنجا پیشکش کلی گرفته با سیصد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ و نود و شش هزار من طلا و صندوقها جواهر و مروارید و دیگر غنائم معاودت نمود آنقدر فتوح که او را میسر شد کسی را از سلاطین دهلی دست نداده آخر بمرض استسقا در گذشت مدت سلطنتش بیست سال و چند ماه دوم روز از وفاتش ملک نایب **سلطان شهاب الدین** را بتخت نشاند چون خورد سال بود خود نیابت کردی و هر روز یک دو ساعت طفل را بر تخت نشانده بجرم فرستادی و در بر انداختن خاندان سلطان علاؤالدین با خاصان خود مشورت نمودی شبی جمعی از بایکان بخرگاهش آمده پاره پاره کردند صباحش امرا صاحبزاده مبارک خان را از زندان بر آورده بنیابت سلطان شهاب الدین نشاندند و شاهزاده امرا و ملوک را از خود کرده **سلطان قطب الدین** بر خود لقب نهاد در هفصد و هفده بر تخت دهلی جلوس نمود پس زندانها را بتمام خلاص فرمود و کشم بخشش بابه انعام واده در اقطاع ملوک و امرا اضافه گردانید و علما و فضلا را در رار و وظیفه زیاده کرد در مدت سال چهار ایام سلطنت او غیر از عیش و کامرانی و بخشش کاری دیگر نکرد آخر عزوری بهم رسانده در اجرائی احکام و پرداخت امور بکس مشورت نکردی و اگر کسی بدولت خواهی سخنی گفتی اعراض کردی و دشنام دادی و اکثر اوقات خود را بزیور زنان می آراست و در مجمع حاضر می شد و زنان هزاله را امیر نمود تا بامرای کبار بطریق مطایبه اهانت می رسانیدند و عریان شده برابر ایشان می آمدند و بر جامه ایشان بول میکردند و حسن نام بچه را خسرو خان خطاب و صاحب طبل و علم ساخته وزارت داد و مستقل شده اراده سلطنت نمود و جمعی مفسد با خود یار کرده شبی بدرون قصر آمد خواسته بجرم گریزد از عقب مویش گرفته بخود کشیده یکی از خویشان خسرو خان بخنجرش هلاک کرد و سرش از بام قصر برانداخت پس بحرم سلطان آمده فرید خان و شگوف شان پسران سلطان را گردن زدند و هرچه بود تاراج نمودند پس از ان امرای معتبر را به بهانه طلبیده خطبه خود خواند و **سلطان ناصر الدین** مخاطب گشت خویشان خود را بخطابهای ممتاز ساخته حرمهای سلطان را درمیان شان تقسیم نمود غازی ملک را که امیر دلیر خدا ترس بود غیرت درکار شده با امرای اطراف نامه و پیغام نوشت و خود متوجه دهلی گردید آن کافر لعنت لشکر را ... نموده موجب

و هند و چون این حکم را پیش رفت ندیده فرمود هر که تنکه مس داشته باشد بخزانه داده عوض نقره
بردارد، چون خود رواج نیافت و خزانه تهی گردید بواسطهٔ تسخیر عراق و خراسان سه لک و هفتاد هزار
سوار نگاهداشت و دو سال وظیفه داد چون فرصت آن نشد که حشم را کار فرماید در خزانه چیزی نماند
خواست کوه هماچل که مابین دیار هند و دیار چین است ضبط نماید و جهت این لشکر گران نامزد
فرمود چون مردم بدرون کوه در آمدند زمینداران تنگیها را مضبوط ساخته اکثر توانستند بقتل
رسانیدند و بقیة السیف را گذاشتند سلطان بسیاست رسانید چون روز بروز تکلیفات
شاقه میفرمود مردم از تحمل آن عاجز آمدند و ناچار ملک از نظام افتاد و فتنها پیدا شد هر کس
هرجا بود دم استقلال زد حسن کاکویه در دیوگیر چتر بر سر کرده و بتخت نشست و خود را سلطان
علاء الدین خطاب داده سالها سلطنت در آن سلسله ماند چنانچه مذکور شد سلطان خواست بدفع
حسن کاکویه بدیوگیر رود سببی پیش آمد بالضرورت متوجه سند شد در سی کروهی تته بیمار گردیده
در محرم هفتصد و پنجاه و دو فوت گشت مدت سلطنتش بیست و هفت سال پس بموجب وصیت عمزاده اش
سلطان فیروز شاه بسلطنت رسید سکنهٔ سوستان را بعنایت مخصوص ساخته متوجه هند
گردید و در راه شنید که احمد ایاز نایب سلطان در دهلی طفل مجهول النسب را بپادشاهی برداشته
مستعجل رفته او را بدست آورده بلکهنوتی شد از الیاس حاجی که سلطان شمس الدین خطاب خود کرده بود
پیشکش گرفته پس آمد و شهر فیروزآباد دهلی را بنا کرده وجوی از آب جون جدا کرده هفت نهر دیگر
بهانسی و راسین برده و در آنجا قلعه بنا فرمود سوم بحصار فیروزه و نهر دیگر از آب کهکر جدا کرده از پای
حصار سرستی بگذرانید کرت دیگر بجانب لکهنوتی رفته باز بصلح برگشت در آن وقت تمام بلاد هند
در تصرف او بود الا لکهنوتی و دکن پس زان سرهند را از سامانه جدا کرده پرگنه علحده ساخت
در هفتصد و هشتاد و هفت بهفت کروهی بدرون حصاری برآورده فیروزپور نام درین
سال بنا بر ضعف پیری شاهزاده محمد خان را وکیل مطلق العنان ساخته مهام ملک بدو سپرد
پس از چند روز باغوای جمعی مفسد رنجیده معامله بحرب انجامید پسر ره فرار
گزید در آن زودی سلطان فوت کرد ایام سلطنتش سی و هشت سال و چند ماه بود
گویند سلطان فیروزشاه مزاج موافق حاصل و قوت رعایا طلب داشتی و عمال متدین

گماشتی و شریر را حاکم نکردی مسجدی که در فیروز آباد دهلی ساخته بشمن و به هر طرف آن بعضی از وقایع احوال خود در سنگ نقش کرده از انجمله آورده که در ازمنه سابقه بواسطه اندک جریمه اقسام تهذیب مثل بریدن دست و پا و کوفتن استخوانهای اعضا و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه و کشیدن پوست و دیگر چیزها بعمل می آوردند من جمله را منسوخ کردم و دیگر بعضی وجوهات نامعقول را که ظلمه داخل مال واجبی کرده بودند مثل چرائی و گلفروشی و ریسمان فروشی و نداف و کوتوالی و دیگر چیزها همه برطرف کرده و معذر بر داشتم که هر مالی که خلاف سنت پیغمبر است نگیرند و جامه حریر پوشند و استعمال طلا و نقره که مردانرا عادت شده بود برطرف کردم و عورات که بمزارات و بتخانه میرفتند و انواع فساد از ان میزاشید منع کردم جماعتی که مخدوم من سلطان محمد جهت سیاست گشته من فرزندان و وارثان ایشانرا بانعام وادار خوش دل ساخته خط براو مه گرفتم عمارتی که سلطان فیروز ساخته بدینموجب است مسجد چهل مدرسه سی خانقاه بیست رباط دو دیست شهر سی حوض صد بند آب چهل کوشک صد چاه صد و پنجاه پل صد و پنجاه حمام ده دار الشفا پنج مقبره صد مناره ده باغات از حد حصر زیاده طبع شعر نیز داشته چون وفات یافت **سلطان غیاث الدین تغلق شاه** بن فتح خان بن فیروز شاه بسلطنت نشسته بعیش کار ملک مهمل مانده از روی بیخردی برادر حقیقی را محبوس کرد برادرزاده اش ابوبکر پسر ظفر خان از واهمه گریخته امرا را بخود کشیده بدهلی شتافت و آن بار و دو باره دیگر بهزیمت پس رفته آخر بعضی امرای ابوبکر وی را طلبیدند ابوبکر شاه دست پاچه شده راه فرار پیش گرفت مدت سلطنتش یک سال و نیم **محمد شاه بن فیروز شاه** در رمضان هفصد و نود و دو بدهلی رسیده جلوس نموده لابدمع ابوبکر بکومته بهادر ناهر رفته بعد محاصره بدست آورده بقلعه سیرت جهت حبس فرستاد فوت کرد وبی موانعی سلطنت سپرانده در سال هفصد و نود و شش وفات یافت پسر دویش همایون خطاب را **سلطان علاؤ الدین سکندر شاه** خوانده بر تخت نشاندند بعد یکماه و شانزده روز در گذشت پس پسر خورد محمد شاه سلطان محمود شاه را قائم مقام نمودند **ناصر الدین محمود شاه** خطاب کرد او هر یک از امرا را خطابی تازه داده اقطاعات مضاعف کرد خواجه سرور که خواجه

جهان شده بود ملک الشرق خطاب داده از قنوج تا ولایت بهار بدو داد و سلطان الشرق
جونپور را دار الملک ساخته جمیع زمینداران نواحی را مطیع ساخت و از رای جاجنگر و
بادشاه لکهنوتی هدایا و پیشکش گرفت و از ان سلسله چند نفر کردند که بسلطنت مذکور شدند
و مقرب الملک را مقرب خان و ولیعهد ساخته بجای خود در دهلی گذاشت و خود با سعادت خان
بجانب گوالیار حرکت نمود ملوی افغان با چندی دیگر غدری اندیشیده چون سلطان بدان
واقف شد ملو پناه بمقرب خان برد سلطان بسرعت مراجعت کرد مقربخان از غبار خاطر او اندیشیده
خود را بشهر انداخت و رایت مخالفت بر افراشته سلطان با سعادتخان محاصره فرمود مقربخان
فریبش داده با چندی از خدمتگار بشهر آورد سعادتخان مضطرب گردیده نصرت شاه بن فتح خان
بن فیروزشاه را از میوات طلبیده در فیروزآباد بر تخت نشانید آخر امرا از سعادتخان بریده نصرت شاه
را جدا کردند او سراسیمه شده نزد مقربخان رفت و بقتل رسید پس از دهلی تا فیروزآباد دو بادشاه
بهم رسید و امرای دور دست هر ولایتی را که داشتند از خود کردند تا سه سال برین منوال بود بتدریج
ملو اقبالخان خطاب یافته بود مقربخان را بقتل آورد سلطان محمود را نمونه ساخته خود سلطنت
میراند درین اثنا صاحبقران امیر تیمور گورکان از آب چون گذشته بفیروزآباد نزول فرمود و ملو روز
دوم بحرکت المذبوحی نموده در اول حمله ترک عیال و اطفال داده بقصبه برن رفت سلطان محمود نیز
باقلیلی از نزدیکان و مختصان خود راه گجرات گرفت دو ماه دهلی خراب بوده سلطان محمود و ملوخان
یکجا شده بحرب سلطان ابراهیم روان گردیدند سلطان محمود از ملوخان واهمه کرده شبی تنها بلشکر سلطان
ابراهیم پیوست و بواسطه بدسلوکی از انجا فرار کرده بقنوج آمده بدان ولایت قناعت نمود ملوخان
میان دواب تا ولایت پنجاب بتصرف آورده عزیمت ملتان داشت که بر دست خضرخان که از طرف
صاحبقران حکومت می نمود بقتل رسید محمود را کرت دیگر از قنوج طلبیده بر تخت نشاندند خضرخان بعد
کشتن ملوخان بسیاری از ولایت محمود شاه بتصرف کشید و دو مرتبه آنرا محاصره کرده بی نیل مقصد
برگردید محمود شاه بدین نهج بود تا در هشتصد و چهارده فوت نمود ایام پادشاهیش که جز نامی نبود بیست سال
و دو ماه پس ازان چون کسی قابل شاهی ازان سلسله نماند بخضرخان منتقل گشت **رایات اعلی خضرخان** در زمان سلطان فیروزشاه
حاکم ملتان بود صاحبقران در حین مراجعت هم آن ولایت بدو ارزانی فرمود با وجود استعداد سلطنت

و اسباب ملکداری اسم بادشاهی بر خود اطلاق نکرده به رایات اعلی مخاطب بود سکه و خطبه ابتدا بنام
امیر تیمور و آخر بنام میرزا شاهرخ مقرر داشت در اندک ایام هندوستان را از مفسدان پرداخته
بعدل و خداپرستی گذرانید تا در جمادی الآخر هشتصد و بیست و چهار درگذشت ایالتش هفت سال
و دو ماه و دو روز پس ولد ارشدش **سلطان مبارکشاه** شاه شد در ایام او از اطراف خللها
رو نمود و کارش بجنگ و پیکار ماند اول شیخا کهوکر بهوای سلطنت دهلی اکثر پرگنات را تاخت
و لاهور را خراب کرد و براثر آن سلطان هوشنگ بقصد گوالیار از مالوه بحرکت آمد و در ضمن سلطان
ابراهیم شرقی کالپی را متصرف شد مبارکشاه آن نوشت تافت بعد از دو شبانه روز جنگ بی آنکه
کسی در میان آید هر یک مراجعت بولایت کرد و بعد ازین قضایا شیخ علی بیگ که ایالت کابل
داشت بطمع دو لک تنگه که در غزو لا ده ترکچه برو قبول نموده بود بولایت سند در آمده از قتل
و غارت چیزی نماند سال دیگر حوالی ملتان را تاخته سکنه تلنبه را اسیری گرفته علم مراجعت
برافراشت دکرت اخیر لاهور را گرفته تاراج نمود و چون مبارکشاه نزدیک رسید بگریخت
مبارکشاه درین یورش ملک کمال الدین را که ملک سنجیده کاردان بود مشرف دیوان ساخته
با سرور الملک وزیر شریک نمود و وی بسلطان در نفاق زده بسال هشتصد و سی و هفت وقتی
که سلطان باتمام عمارت که در کنار جون بنا نهاده بود میرفت بقتل رسانید ایام سلطنتش سیزده
سال و سه ماه و نیم پس **سلطان محمد شاه بن مبارکشاه** بتخت نشست در بی سری سودای
بهم رسانید سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات را متصرف شد و سلطان محمود خلجی از مالوه آمده
قصد دهلی نمود و چون شنید که سلطان احمد گجراتی قصد مالوه نموده حرف صلح در میان آورده
معاودت کرد ازین صلح در نظرها سبک آمد بهلول لودی تعاقب نموده پاره اسپ و اسباب
غنیمت گرفت محمد شاه ازو خوش شده بفرزندی خواند حکومت مالوه و دیپالپور را انعام فرمود ملک
بهلول را هوای سلطنت بسر افتاد در اندک مدت جمعیت کرده محمد شاه را مدتی محاصره نموده روز بروز
سلطنت محمد شاه در تنزل گرائید تا در هشتصد و چهل و هفت درگذشت ایام سلطنتش ده سال و چند ماه
پس پسر او **سلطان علاء الدین** بر تخت نشست ملک بهلول دیرا دست یافته قوی شد
علاء الدین آب و هوای بداون را خوش کرده مقیم شد و بعیش گرائید بسخن اهل فساد قصد حمید خان

وزیر کرده بود گریخته بدهلی رفت و ملک بهلول را سلطنت طلبید علاء الدین آنرا شنیده بملک
بهلول نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده و مرا سر و برگ سلطنت نیست بهمین بداؤن قناعت
کرده سلطنت را بتو گذاشتم ملک بهلول سلطان بهلول خطاب کرده علاء الدین در لهو و لعب
عنقریب فوت گشت مدت حکومتش سال و چند ماه **گویند** ملک بهلول قبل از امارت روزی
بسامانه رسیده سید ابن نام درویشی در آن پرگنه بود بزیارتش اشاره بجمع که او در آن بود کرده
گفت کسی هست که بادشاهی دهلی بدو هزار تنکه بخرد ملک بهلول یکهزار و ششصد تنکه در خدمتش
نهاد قبول کرده گفت بادشاهی مبارک باشد ملک بهلول این اراده همیشه در خاطر داشت تا در
هشتصد و پنجاه و پنج بر سر حکومت نشست سلطان بهلول متابعت شرع در کل حال ورزیدی
و داد و عدل مبالغه نمودی و بیشتر اوقات بمجالست علما و فقرا گذراندی و تفقد حال محتاجان
و بینوایان لازم داشتی القصه چون سلطان بهلول بدهلی آمد حمید خان قوت و مکنت تمام داشت
بنابر صلاح بسلام او هر روز میرفت و بوی مدارا مینمود تا وقتی که او را بدست آورده سکه و خطبه بنام
خود کرد و او را اکثر با سلطان محمود شاه و محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده چون نوبت
بسلطان حسین شرقی رسید صلح بدین نسق قرار گرفت تا چهار سال هرکدام بولایت خود قایم باشند بعد سه سال
سلطان حسین با هزار پیل و لشکر عظیم بدهلی توجه کرد پس از نزاع جانبین باز مصالحه شد سلطان حسین اردو
را بخاطر جمع گذاشته ایلغار نمود سلطان بهلول تعاقب کرده چهل نفر از سران سپاه که از الجمله قتلغ خان
وزیر بود اسیر کرده با چند پیل پربار زر معاودت فرمود سلطان حسین جهت تلافی بالشکر عظیم پیش آمده
منهزم رفت اموال بیقیاس بدست لودیان آمد سلطان بهلول سال دیگر بر سر وی رفته چند ماه
در کالپی مقابله گذشت آخر سلطان حسین منهزم بجونپور رفت تعاقب کرده از آنجا هم بجایش کرده
تا قنوج پیش تاخت بعد جنگ سلطان حسین فرار گزید خاتونش دختر سلطان علاء الدین و نبیره خضر خان
با جمله اسباب و حشم بدست آمد سلطان بهلول جونپور را به پسر خود باربک شاه داده بدهلی روان
گردید چون نزدیک سکیت رسید در هشتصد و نود و چهار وفات یافت مدت سلطنتش سی و هشت
سال و هفت ماه و هشت روز شاه زاده نظام خان ارشد اولادش از دهلی خود را بقصبه جلالی
رسانیده بادشاه شد **سلطان سکندر** خطاب کرد ابتدا عالمخان برادر خود را که در

افتاده حصاری شده بود بدست آورده باز با او لایت مخصوص گردانید و بر پسران بر سر برادر دیگر بار بکیشاه رفته بکارزار در جنگ آورده بدستور جونپور بدست او داده و پس بضبط ولایت پرداخت دو کرت بواسطه استیلای زمینداران بجانب جونپور در حرکت آمد کرت ثانی که اسبان مردم ضایع شدند سلطان حسین جمعیت نموده با صد زنجیر فیل از بهار بر سر وی آمد در حوالی بنارس جنگ دست داده سلطان حسین هزیمت یافت سلطان سکندر تعاقب کرده ملک بهار بدست آورد و از آنجا بلکهنوتی بر سر سلطان حسین شد و با سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله محاربه داد آخر صلح بدین شد که مخالفان یک دیگر را پناه ندهند و در مملکت یکدیگر مزاحمت نرسانند بعد صلح چند ماه در بهار توقف کرد بواسطه قحط بدهلی معاودت نمود در نهصد و سیزده قلعه نرور را که در غایت محکمی بود در هشت گروه طول آنست بدست آورده بجای بتخانهای مساجد بنا فرمود پس بقلعه رنتهور رفته بی نیل مقصد باز گشت در حین معاودت بمرض خناق درگذشته ایام سلطنتش بیست و هشت سال و پنج ماه بجمال ظاهر و کمال باطن آراسته بود و هر روز بار عام داده خود داد رسیدی و هر سال دو باره اسم فقرا و مساکین ولایت را نوشته بنظر او آوردند و او شش ماهه فراخور حال بهمه کس عنایت کردی و هر که بجهت ملازمت بنزدش آمدی از نسبتش پرسیده فراخور آن بدو پرداختی و تعصب اسلامش بحد افراط رسیده در متوره کسی را مجال غسل نبودی و در هر زمستان جامها و سالها جهت فقرا فرستادی و هر روز طعام پخته و خام چند جا در شهر تقسیم نمودندی و خبرداری احوال سپاه و رعایا بجای رسانیده بود که خصوصیات خانهای مردم بالتمام بوی رسیدی و هر روز نامجات نرخ و واقعات پرگنات و ولایات بنظر او آمدی و همه وقت بسر انجام ملک و رفاهیت خلق مشغول بودی و شعر فارسی نیکو گفتی و گلرخی تخلص کردی بعد فوتش پسر بزرگ او **سلطان ابراهیم** بتخت سلطنت بر آمد و ولایت جونپور به برادر خود جلال خان داد و وی در اندک ایام سکه و خطبه بنام خود کرد سلطان ابراهیم اطلاع یافته و پنج برادر خود که پیشش بودند مقید بهانسی فرستاد خود جهت دفع جلال خان بحرکت آمد وی از کالپی با سی هزار سوار باستقبالش جانب آگره روان گردید سلطان ابراهیم ملک عادل را با چند امیر دیگر بضبط آگره فرستاد و خود کالپی را محاصره کرده مسخر ساخت و تاراج نمود جلال خان در آگره کاری نکرده بجانب سلطان محمود

حاکم مالوه رفته وچون از انجا بولایت خود بازگشت در راه بدست کوندان گرفتار شده نزد سلطان
ابراهیمش فرستادند تا بقتل رسید پس از چند وقت با امر سوء مزاجی بهم رسانده میان بهوه و اعظم
همایون سروانی راکه امیر الامرا بود گرفته مقید نمود تا هر دو وفات یافتند ازین سبب دریاخان
لوحانی حاکم بهار سر از اطاعت پیچیده لوای مخالفت برافراشت درخلال حال دریاخان درگذشت
پسرش بهارخان بجایش نشسته بسلطان محمد مخاطب گشت وقریب یک لک سوار جمع ساخته تا
ولایت سنبل بتصرف آورد و دولتخان لودی حاکم لاهور نیز از قهر و سیاست سلطان ابراهیم
واهمه کرده بکابل رفت و فردوس مکانی بابر پادشاه را بهندوستان آورد اگرچه درا ثنای
راه دولتخان فوت شد و اسباب تسخیر هندوستان بکلی مرتفع شود انکه اما حضرت بادشاه محض توکل
بتائید الهی نموده رایت محاربه برافراخت درحویلی پانی پت با سلطان ابراهیم جنگ داد سلطان
ابراهیم با جمعی از امرا کشته گشته سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغان بدین دودمان انتقال یافت ایام
سلطنتش هفت سال و چند ماه **ظهیرالدین محمد بابر پادشاه** بن مرزا عمر شیخ بن مرزا سلطان
ابوسعید بن سلطان محمد بن مرزا امیرانشان بن امیر تیمور صاحبقران بادشاهی بود بزیور فضائل
وکمالات آراسته و بهرهٔ سخاوت وشجاعت پیراسته وقتی در مجلس میفرمودند که تاریخ تولد
ما شش محرم است شیخ زین العابدین خوافی برسبیل بدیهه گفت که شش محرم شش حرفست ولفظ
شش حرف نیز تاریخ است در دوازده سالگی بولایت فرغانه بادشاه شد میان او
و میان میرزا بایسنقر وسلطان علی میرزا پسران سلطان محمود مرزا مخالفتها دست داد آخر سمرقند
را بدست آورده درین ضمن شنید که جهانگیر برادرش را امرا بادشاهی برداشتند از سمرقند بفرغانه
شتافت و بخجند رسید و شنید که تسخیر آن مملکت ممکن نیست لاجرم متوجه کابل گردید چه درین وقت معاودت
محمد شیبانی آمده سمرقند را محاصره داشت و محمد مقیم پسر امیر ذوالنون از کابل برآمده بعد اندک
زد و هزیمت یافته رخصت قندهار طلبیده و کابل مسخر شد پس از چند وقت لشکر بقندهار کشیده
از شاه بیگ پسر امیر ذوالنون مستخلص فرموده بپسر نر بخش کرد پس از معاودت قندهار جمعی
از مردم خسرو شاه عبدالرزاق بن الغ بیگ کابلی را که پسر عم آن حضرت می شد بپادشاهی برداشته
لوای مخالفت برافراشتند با آنکه در خدمت بادشاه زیاده از پانصد کس نبود بهمان جماعهٔ مضاعف

از سنه ہزار فائق آمد و خود با ہیچکس مقابل شده ہر یک را لعبی از اسب افگند پس بواسطه تسخیر ملک موروثی خان میرزای حاکم بدخشان پسر عمش نزد خسرو ایران بخراسان فرستاده شاه اسماعیل میرزا را موزه گرفته احمد بیگ صوفی اوغلی و شاه بیگ افشار را ہمراه داد خود پیش از ان بالشکر قندهار و کابل زابلستان متوجه گردیده بود حکام حصار با جنود موفور بکارزار آمدند در حوالی رخش برشان رسیده حمزه سلطان و مهدی سلطان اسیر و قتیل شدند و حصار شادمان با ولایت ختلان و قندز و بقلان ضمیمه گشت درین اثنای خان میرزا رسیده متوجه سمرقند گردیدند حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان مراکز دولت را خالی مانده جانب ترکستان شدند بدولت در سمرقند مستقل گردیده احمد بیگ و شاه بیگ را رخصت فرموده و باقی سپاه را بجهات ولایات متفرق ساخت بعد هشت ماه سلاطین اوزبک بتسخیر ماوراء النهر سوی بخارا شتافتند این را شنیده بیحرف و صوت با قلیلی که حاضر بودند متوجه مخالفان گشت در حوالی بخارا شنید که سلاطین اوزبک چند منزل باز پس نشستند ولت شده عنان استکامش الی النعطاف داد بعد طی دو سه منزل سپاهی بیکران پیدا شد طاقت تقابل ندیده راه کابل گرفت کرت دیگر با امیر نجم بیگ بماوراء النهر در آمده بی نیل مقصد برگشت و عنان بتسخیر هندوستان تافت از زمان فتح کابل چهار بار بهندوستان رسیده بنابر قلت سپاه مطلبش بحصول نه پیوست تا در مرتبه پنجم بتاریخ نهصد و سی و دو چنانچه گذشت بر سلطان ابراهیم افغان مستولی گردیده چندان خزائن و دفائن یافت که محاسب خرد و کیتیش عاجز آمده آنهمه را انعام لشکر کرده بعد یک سال اراده تسخیر بنگاله نموده چندان زر در خزانه نبود که بعلوفه تو بچیان دفا کند شاهزاده محمد همایون را باکر فرستاده تا خزائن انجا را ضبط نماید در آگره بکرماجیت از احکام گوالیار الماس پیشکش کرد هشت مثقال وزن جوهریان قیمتش نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته اند و چون بآن منزل نزول بادشاهی گردید راناسنکا باسه لک سوار پیاده آمده مصاف داد بعون الله تعالی ظفر یافته من بعد بخاطر جمع تمامی هندوستان صافی نمود تا بنهصد و سی و هفت بعد سلطنت سی و هشت سال که از انجمله پنجسال در هند سلطنت داشت در پنجاه سال متوجه جهان باقی شد بعضی خصوصیات این بادشاه از غرائب امور است با موزه دو باشانه بر روی کنگرهای قلاع چون صبا و شمال میگذشته دگاه بود که دو کس را در بغل گرفته از ربضی بر بضی می جسته در علم هیئت بغایت ماهر بوده در موسیقی داد و ارسا آمد میر نیسته از مولفاتش رساله ایست

در عروض و رساله ایست در فقه حنفی و تاریخست در وقایع احوال خود و صحبت علما و فضلا را بسیار دوست
میداشته و شعر پاکیزه می گفته چهار پسر مانده محمد همایون میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و هندال میرزا
بحکم وصیت از سنبل بآگره آمده بر اورنگ سلطنت متکی گردید خیر الملوک تاریخست **ابوالغازی محمد**
همایون بادشاه ولادتش نهصد و سیزده لفظ بادشاه صف شکن و کلمه خوش باد تاریخست ولایت
پنجاب و کابل و غزنین بمیرزا کامران و سنبل بمیرزا عسکری و میوات بمیرزا هندال داد و چون دراز روز
بکشتی تقسیم میکرد نو کشتی نه تاریخ شد اول جانب کالنجر و جونپور که سلطان محمود بن سلطان سکندر با بسیاری امرای لودی
آنجا لوای استیلا افراخته بود شتافته بظفر معاودت فرمود و جشنی عظیم کرد و دوازده هزار کس
بتشریف خلعت رسیدند منجمله دو هزار بالاپوش زردوزی پتکه مرصع بود میرزا محمد زمان بن میرزا بدیع
الزمان بن سلطان حسین میرزا فرار نموده بسلطان بهادر در گجرات پیوسته بود لاجرم متوجه گجرات
شده هراول سلطان بهادر شکست خورد و لشکر بهادر شاه را دو ماه محاصره کرده آخر بهادر با پنج کس از
امرای معتبر بمندو گریخت ذل بهادر تاریخست بعد چند روز سپاه ظفر دیده قهرا قهرا بر قلعه استیلا یافته
سلطان بهادر مضطرب گشته با شش هفت سوار بچاپانیر رفته هر جواهری که دران قلعه بود برداشته جانب
احمدآباد رفت بادشاه از عقب وی رفته احمدآباد را بتصرف آورد و بی آنکه مضبوط سازد بتکامشی وی
در حرکت آمد و سلطان بهادر از کنبایت اسپان تازه زور گرفته به بندر دیب رفت بادشاه از کنبایت
مراجعت کرده چاپانیر بگشود و چندان زر و مال بدست آورد که دران سال احتیاج بتحصیل ولایت گجرات
نشد درین ضمن عماد الملک غلام سلطان بهادر با پنجاه هزار سوار آمده احمدآباد را متصرف گردید بادشاه
در حال چاپانیر بتردی بیگ سپرده متوجه وی شد میرزا عسکری با چندی امرا که هراول بودند بجلدی ول
اورا شکسته مجددا بتصرف آوردند پس احمدآباد بمیرزا عسکری و نهرواله بمیرزا یادگار ناصر و بهروچ
را بمیر هندو بیگ داده باقی ولایت را تقسیم کرده خود بمندو سکونت نمود پس از چند وقت مردم گجرات
اتفاق کرده میرزا عسکری را از احمدآباد بیرون کردند بادشاه چون شنید که بخیال مخالفت بگجرات گذشته
بجانب آگره در حرکت آمده متوجه آگره گردید در غیبت بادشاه شیرخان افغان ولایت بهار و بنگاله را
متصرف شده قلعه چنار را محکم کرده بود بادشاه دفع او اهم دانسته اول قلعه چنار فتح نمود پس سوی
شیرخان جانب بنگاله رو نهاد وی تاب نیاورده از جهارکند طرف رهتاس رفت آنحضرت بعد سه ماه بنگاله را

بجهانگیر بیگ سپرده باگره خرامید چه شنیده بود که میرزا هندال خطبه خود خوانده دران یورش بواسطه
بدی هوای بنگاله و امتداد سفر اکثر اسپان تلف شده چون بچوسا رسیدند شیرخان بر پریشانی لشکر مطلع
شده با جنود نامعدود رسید بعد سه ماه شیرخان شیخ خلیل مرشد خود را نزد بادشاه فرستاده درخواست
بنگاله کرد تا دیگر آنچه گرفته بگذارد و آنرا پذیرفته شرائط احتیاط فروگذاشته شیرخان غافل ریخته بسیاری را
بقتل آورده و پل را شکسته کشتیها را کشیده لشکر بر آب بود گذاشته بود تا هر که خود را باب میرساند بنیزه
و تیر غریق بحر فنا میگردید بادشاه لاچار خود را بر آب زده نزدیک بود که غرق شود نمد سقای از ورطه
برآمده باگره شد دران وقت میرزا کامران در آگره و میرزا هندال در الور بود بعد از شش ماه کنکاش میان
برادران نفاق بهم رسیده میرزا کامران با مردم خود جانب لاهور رفت و شیرخان دوباره گشته بکنار گنگ
آمد و بادشاه نیز قریب یک لک سوار بهم رسانیده متوجه وی گردید متفرق می گشت تا آنکه محمد سلطان میرزا ابو الغازی
سلطان حسین میرزا که رکن رکین سپاه بود طریق بیوفائی مسلوک داشته با پسران راه فرار گرفت و بنابرین نقصان
کلی بلشکر راه یافت و چون برسات بود بادشاه خواست بر بلندی مسکن گزیند در وقت کوچ شیرخان از اطراف برلشکر
ریخت اکثر لشکریان مضطرب شده فرار نمودند کار از دست رفته بادشاه اسب را بآب گنگ رانده از اسب
جدا شد شمس الدین محمد غزنوی که ثانی الحال بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود بادشاه را برون آورده بسیاری
از گردنکشان و مبارزان و امرا و غریق شدند بعد ازین قضیه ملک هندوستان چون نگین سلیمان در دست
افغانان ماند این واقعه در روز عاشورای نهصد و چهل و هفت روی داد چون بادشاه باگره رسید توقف را
صلاح ندیده متوجه لاهور گشت کرت دیگر برادران صلاح کردند صواب در رفتن بهکر و تته دیدند چون بنواحی بهیره
رسیدند میرزا کامران و عسکری جدا شده بکابل رفتند و در بهکر میرزا هندال نیز جدا گشته بجانب قندهار روان گشت
بادشاه در اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر کوشیده با آنکه بغیر از بهکر ولایتی نداشت آنرا نیز بوی عنایت نمود و
چون از مرزا شاه حسین ارغون والی تته غیر از نفاق ظاهر نشد قصد ولایت مالدیو نمود چه مکرر عرایض
وی رسیده بود و چون بعد محنت بسیار بولایت مالدیو رسید شنید که شیرخان او را از خود کرده و
الحال قصد گرفتن او دارد و معاودت صواب دانست گویند در اثنا اسب بادشاه سقط شده بود
چند وقت بشتر سواری نمود و با آنکه امرا اسپان متعدد داشتند مضائقه نمودند و سپاه درین
سفر بنابر کمی آب محنت بسیار کشید تا بولایت تته درآمد و درین کرت مرزا یادگار ناصر طریق مخالفت

پیموده دیگر بادشاه را ندید پس عزیمت قندهار صلاح شد میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که بقدم
ممانعت پیش آمده خیال گرفتن بادشاه کرد بادشاه مجبر گردیده با قلیلی رفقا سوار شد بتعجیل روان شد
شاهزاده اکبر شاه را که یکساله بود در اردو گذاشته میرزا عسکری بعد لحظه باردو رسیده بضبط اموال
کوشید و روز دیگر شهزاده را گرفته بقندهار شد بادشاه با بیست و دو کس بی تشخیص راه روان گردیده
بلوچی قائد شده بمحنت فراوان در سیستان رسانید از سیستان صورت حال بشهریار ایران شاه
طهماسپ صفوی قلمی فرمود چون مکتوب مذکور بشاه ایران رسید اظهار بشاشت کرده فرامین و احکام
بسلاطین هر مرز و مقام نوشته بدست سرعان فرستاد تا بلوازم بندگی و خدمتگاری پردازند بادشاه
چون بهرات رسید سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسپ با محمد خان شرف الدین اوغلی که منصب
اتالیقی داشت باستقبال آمده بلوازم تعظیم و تکریم دقیقه فرو نگذاشت و محمد خان ما یحتاج اسباب سلطنت
بادشاه را نوعی سامان داده که تا بوقت ملاقات شاه احتیاج بچیزی نشد و چون جمله باغات و منزهات هرات
که قابل تماشا بود بنظر حضرت درآمد متوجه عراق گردید و در هر شهر و مقام که میرسید حکام شرائط استقبال بجا
آوردند و خدمتگاری میکردند تا در ییلاق سوریق ملاقات واقع شد شاه ایران مقدم بادشاه گرامی داشته در
غایت تعظیم و تکریم درخور ر نمود پس از چندگاه در مقام روانگی بادشاه آمده شاه مراد نام یکی از فرزندان
خود را که شیرخواره بود با تالیقی بداغ خان با ده هزار سوار بکمک آنحضرت تعین فرمود بادشاه بعد از سیر
تبریز و اردبیل متوجه قندهار گردید قلعه را محاصره نمود در خلال حال جمعی از میرزا کامران جدا شده بادشاه
پیوستند و از قلعه قندهار نیز چندی گریخته بپایین آمدند میرزا عسکری مضطرب شده بعد از سه ماه امان
خواسته ملازمت نمود بادشاه قندهار را گرفته به بداغ خان سپرد و چون اوس جغتائی را دران زمستان ماسمنی
نبود هر آئینه در بحر حیرت افتادند قضارا در همه روز شاهزاده مراد فوت کرد مرتزبان دانند که قندهار
را از قزلباش بحکم ضرورت باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر باره بدیشان باید داد و بداغ خان چون
چاره نداشت قلعه را تسلیم نموده رخصت عراق یافت بادشاه قندهار را به بیرمخان سپرده متوجه کابل شد میرزا هندال و
میرزا یادگار ناصر و مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند و چون حوالی کابل مخیم جاه شد لشکر تمامی از میرزا کامران بریده
بملازمت شاه رسید میرزا کامران شبانه گریخته سوی تته رفت ع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی مه
بادشاه بشهر آمده دیده بدیدار شاهزاده جلال الدین محمد اکبر که در عمر چهار سال و دو ماه و پنج روز بود منور گردید چون

میرزا سلیمان باوجود طلب بملازمت نیامده بود عزیمت بدخشان تصمیم یافت بوقت کوچ مرزا یادگار ناصر
باز خیال خلاف بخاطر راه داده بقتل رسید وقتی که رایات شاهی از عقب هندوکش بگذشت مرزا سلیمان
لشکر بدخشان جمع ساخته در حملهٔ اول انهزام یافته بکوهستان در دست گریخت مرزا کامران در غیبت
پادشاه آمده کابل را گرفت همچنین مکرر او را با پادشاه مقابله و مقاتله رو داده چنانچه مذکور گردد پس چون
مرزا کامران فراغت دست داد ارادهٔ هندوستان نمود آورده اند که روزی پادشاه سوار شده فرمود
چون عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته می شود
اول شخص دوستخواجه نام داشت دیگر مرادخواجه فرمود چه خوش باشد اگر نام سیوم سعادت باشد بعد ساعتی
شخصی پیدا شد نامش سعادت خواجه بود ازین قضیه عزیب تعجب کرده بشاشت نمود و بر فتح هندوستان
امیدوار شد پس در ذی الحجه نهصد و شصت و یک عازم هندوستان گردید در پشاور بیرم خان رسیده
باتفاق خواجه خضر خان و تردی خان و اسکندر سلطان برسم منقلا روانشد و پادشاه کوچ بکوچ تا لاهور عنان
باز نکشیده اسکندر افغان از قضیه مطلع شده تاتارخان و حبیب خان را با سی هزار سوار از پیش روان ساخت
امرای منقلا در جالندر با بهار رسیدند افغانان فرار نمودند فیل و اسب بسیار بدست سپاه چغتا افتاد تا سر
هند بتکاسشی پرداختند آنجا رایات عالی پادشاه ملحق گردیده اسکندر افغان هشتاد هزار سوار و توپخانه بسیار
گرفته روانشد بعد محاربه شدیده شکست یافت شمشیر همایون تاریخست پس جمعی از سلاطین و خوانین بحکومت و
حراست ملتان و پنجاب تعین شد پادشاه متوجه دهلی گردیده کرت دیگر خطبه بنام همایون در اکثر سواد هندوستان
خواندند و چون سکندر بجوه سوالک گریخته جمعی بوی همراه گشته بود و لاجرم بیرمخان با تالیقی شاهزاده محمد اکبر بدفع
سکندر روان ساخت و بقیه آنسال را بعیش و فراغت پرداخت تا در جمعه نهصد و شصت و سه بر بالای
کتابخانه بلحظ درآمده بالیستاد در حین فرود آمدن موذن شروع در اذان نمود جهت تعظیم در زینه دویم
بنشست بوقت برخاستن پای مبارک لغزیده بعد دو روز جان بحق داد ع همایون پادشاه از بام افتاد
تاریخست دیگری گفته ع همایون کجا رفت اقبال وی ۰ چون این خبر بکلانور پیش بیرمخان رسید بعد تقدیم تعزیت
جشن جلوس ترتیب داده شاهزاده جلال الدین محمد را بر مسند فرمانفرمای نشاند ایام زندگانیش پنجاه
و یک سال بود و بیست و پنج سال کسری سلطنت کرده چون ذکر تغلب شیرخان و سلیم خان در ایام حضرت
جلال الدین محمد اکبر مقدم است بالضرورت تقدیم زمانرا منظور داشته **شیرخان المعروف بشیرشاه** فرید نام

از طائفهٔ سور است جدش ابراهیم در زمان سلطان بهلول از روه مسکن افاغنه بهندوستان آمده در
خدمت امرا گذرانید و پدرش حسن در کومکی جمال خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته
بسر می‌برد سهسرام و خواصپور بجاگیر مقرر داشت او را دوازده پسر بود مادر با فرید خوب نه آمده
فرید از پدر رنجیده بجونپور شد بعد دو سال که حسن بجونپور آمد خویشان در میان آمده فرید را با پدر
خوش کردند حسن داروغگی جاگیر خود بدو سپرد با او پیاده چند بودند و مردم پرگنه متمرد متفکر افتاده تا چه سازد
دویست زین ساخته از مقدم هر موضع اسب بعاریت گرفته پیاده ها را سوار کرده جمعی دیگر نگاهداشت
و هر روز سواری میکرد تا جمله را مطیع و منقاد ساخته با این نیکو خدمتی پدر جاگیر از و ستده بدیگر برادران
داد فرید ترک خدمت کرده ملازمت دولتخان را که از کبار امرای سلطان ابراهیم بود ملازم گرفت چون
حسن فوت کرد دولتخواهان اقطاع حسن بنام فرید کردند فرید بسرانجام سپاه در غیبت مشغول بود
تا خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بابر بادشاه رسید بملازمت بهادرخان لوحانی که خود را سلطان
محمد خطاب داده بود ملازم گردید روزی در شکار شیری از پیش سلطان محمد برخاسته فرید بزخم شمشیر
هلاک کرد بخطاب شیرخان سرافراز شد پس از چندگاه رخصت جاگیر یافته از میعاد زیاده ماند سلطان
از و رنجیده حکم کرد که بعضی اقطاعش جدا کرده به برادرش سلیمان دهند محمد خان که از امرای بزرگ بود
و بادی نفاق داشت خواصپور را از و کشیده حواله سلیمان کرد چون با او بسر نرفت ناچار بخدمت سلطان
جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت کره مانکپور مینمود رفته ملازم گردید و پس از چندگاه فوجی
از مغول گرفته بر سر محمد خان آمد محمد بجنگ هزیمت یافته بکوهستان رهتاس متواری گردید و شیرخان
پرگنات محمد خان را با پرگنات خود بتصرف کشیده کومکیان را با تحف و هدایا نزد سلطان جنید فرستاد و بمحمد خان
پیغام داد که غرض من انتقام برادران بود شما جای پدرید از تنگی بر آمده پرگنات خود را متصرف شوید وی
مرهون منت گردیده جاگیر خود را متصرف شد پس از چندگاه برادر را بجاگیر مانده در خدمت سلطان جنید
رفت اتفاقاً دران ایام وی بخدمت بابر بادشاه میرفت او را نیز همراه برده ملازمت فرمود شیرخان
داخل دولتخواهان شد و چون چندروز روش سلوک مغلی را مشاهده کرد بیاران گفت هندوستان از
مغولان گرفتن بغایت آسانست گفتند بچه دلیل گفت بادشاه ایشان بمعاملات کمتر میرسد و مهمات را بوزرا
میگذارد و ایشان بمقتضای رشوت حق سلطنت بجا نمی آرند القصه روزی در مجلس بادشاه طبق ماهیچه پیش

شیرخان نهاده بودند واو در خوردن آن خود را عاجز سید یده در کافور کاردی کشیده آنرا ریزه ریزه
ساخته بکار برد بادشاه دیده بمیر خلیفه گفت که این افغان عجیب کاری کرد و بر فرد بزرگی او اشارت
کردند شیرخان ازان رمز بابی آگاه گشته از واهمه که داشت همانشب بجاگیر خود در رفت وچون از جانب
مغول متواهم و مایوس بود سر آئینه بازپیش سلطان محمد رفت سلطان محمد او را نوازش فرموده اتالیق خود
پسر جلال خان ساخت درهمان ایام سلطان محمد فوت کرده جلال خان قایم مقام پدر شد و شیرخان بوالده اش
حکم میراند تا قضا مادرش را نیز هم آغوش پدرش ساخت وحکومت من حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت در
خلال آن حاکم بنگاله را مخدوم عالم که حکومت حاجی پور میکرد نقار خاطری بهم رسید قطب خان نامی را باسپاه
موفور جهت استیصال وی فرستاد و مخدوم عالم ملتجی بشیرخان شده در صلح زد و ملا همت نمود فایده نکرد آخر
دل بمرگ نهاده چند ان کوشش نمود که منظفر شد وقوت تازه گرفت لوحانیان از استقلال او در حسد بودند
جلال خان را بر داشته نزد سلطان بنگاله رفتند وولایت بهار بدو پیشکش کرده خود ملازم شدند
سلطان بنگاله ابراهیم خان بن قطب خان مذکور را بالشکر موفور همراه لوحانیان ساخته بر سر شیرخان
درین کرت هم فتح کرده ابراهیم خان را بقتل آورده تمامی افیال و توپخانه بنگالیان را متصرف شد و رخلال
آن تاج خان حاکم چنار گشته شده قلعه چنار هم بوی منتقل گردید و بادشاه بعد شکست دادن سلطان محمود
بن سلطان سکندر رهبذ و بیگ را پیش وی فرستاده طلب قلعه چنار نمود شیرخان قطب خان پسر خود را فرستاده
اظهار عبودیت و دولتخواهی کرد وچون استیلای سلطان بهادر گجراتی مکرر بمسامع عز و جلال همایون رسیده بود
درینوقت مدارا الائق دانسته زیاده درین باب گفتگو ننمود و بادشاه بعد از مراجعت گجرات چنانچه نوشته بود
قلعه چنار را گرفته از عقب وی به بنگاله در آمد و شیرخان بنگاله خالی کرده بجهار کند رفت و براجه قلعه رهتاس
پیغام داده که چون مغولان از عقب من میرسند توقع دارم که لنای مراد رقلعه جا دهی و یکهزار دولی ترتیب داده
در هر دولی یکجوابی انتخابی افغانرا باسلاح در آورده فرستاده در چند دولی اول عورات را در آورد چون
دربانان قلعه تجخص مشغول شدند و چند دولی راکه دران عورات بودند دیدند شیرخان پیغام داد که دیدن عورات
سبب کسر عزت ست راجه منع تفحص فرموده بعد ازان که ڈولیها درون قلعه در آمدند افغانان حرب ناگرفته چندی
متوجه راجه گردیدند و چندی بدروازه آمده باقی سپاه را بدرون رسانیدند تاقلعه بدان محکمی بدین آسانی متصرف
شدند پس از سه ماه که بادشاه در بنگاله گذرانید خواست باگره رود شیرخان در گذرجوسا سر راه گرفت چنانچه گذشت

کس بسیار را بقتل رسانیده بعد از آن به بنگاله رفت و جهانگیر بیگ را با پنج هزار مغول تیغ تلف ساخت و بر اثر آن
با بادشاه جنگ کرده مظفر گردید و چون خاطر از جانب پنجاب جمع ساخت در نهصد و چهل و نه متوجه جهتور گردید و آن
قلعه را نیز بصلح گرفته باگره آمد و همچنین بسیاری از ولایت را مفتوح ساخته بجانب قلعه کالنجر که محکم‌ترین قلاع هندوستان است
نهضت کرده در حینی که محاصره کرده بود و می‌گفت که از اطراف حقه‌ها را پر از باروت تفنگ کرده باندرون می‌انداختند
اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده در میان دیگر حقه‌ها افتاد و آتش درگرفت شیرخان را با چندی از خصوصانش
بسوخت گویند که تا نفس و رمقی در او بود لشکر را بر جنگ تحریص و ترغیب می‌فرمود در آخر از خبر فتح
شنیده جان داد و در آتش مرد تاریخست پانزده سال بامارت و پنج سال بفرمانروائی هندوستان گذرانیده از
اقصای بنگاله تا آب نیلاب که یک هزار و پانصد کروه است بر هر کروهی سرائی ساخته بود و چاهی و مسجدی از
خشت پخته بنا نهاده و مقری و امام مقرر فرموده و بر یک دوازده سرای آب و طعام پخته و خام
جهت مسلمانان و بر دوازده دیگر جهت هندوان مقرر کرده بود و در هر سرای دو اسب برسم ڈاک چوکی بسته
که هر روز خبر نیلاب به بنگاله می‌رسید و مابین هر دو سرا حکم کرده بود که خیابانی از درخت میوه وغیره بنشانند که خلائق
در سایه آن آمد و شد میکرده باشند و همین طریق از کوه تا مندو در سر گروه سرا و مسجد ساخته بود و امنیت بمرتبه کرده
که اگر زالی سبدی پر از طلا داشتی در صحرا تنها خواب کردی حاجت پاسبان نبودی چون آئینه دیدی گفتی حیف
که نماز شام بسلطنت رسیدم بعد فوتش عادلخان پسر کلان و والی عهدش در قلعه رنتهنبور که در اقطاعش
بود اقامت داشت و جلالخان پسر خورد نزدیک بوده امرا چون دیدند که آمدن عادلخان در نیستکشد و
وجود حاکمی ضرورست جلال خان را طلب داشته در نهصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب
باسلام شاه گردانیدند اما در شهرت موسوم بسلیم شاه و سلیم خان شد سلیم خان چون قائم مقام پدر
شده مکتوبی از روی مهر بعادلخان نوشته طلب ملاقات نمود او در جواب نوشت که هرگاه قطب خان و
عیسی خان و خواص خان و جلال خان جلو آمده مرا تسلی دهند بملازمت می‌آیم وی هر چهار را فرستاده بعهد و
قول نزد برادر آمد بعد ملاقات بیانه مع مضافات در اقطاع یافته رخصت حاصل کرد و بعد دو ماه سلیمخان
غازی محلی را که از محرمان بود فرستاده تا عادلخان را مقید سازد وی از آن آگاه شده نزد خواصخان بمیوات
رفت خواصخان لوای مخالفت افراشته متوجه سلیم خان گردید بعد تقابل سلیمخان مظفر گردید عادلخان از
جنگگاه برون رفته دیگر کسی از وی نشان نداد خواص خان با عیسی خان جانب میوات و در کت

آمد و سلیم خان لشکری بکامشی تعین نمود منهزم برگردید پس سلیمان چهارده کس از امرای معتبر خود را بمظنه آنکه در فتنه عادلخان مداخل بودند گرفته در گوالیار محبوس کرد اعظم همایون نیازی حاکم لاهور در هم کرده سر از اطاعت بپیچید چون سلیم خان جانب وی در حرکت آمد خواصخان را با خود متفق نموده تا انباله استقبال نمود و در شبی که صباحش جنگ می شد در باب نصب حاکم میان ایشان نزاع بهم رسیده خواصخان بی جنگ راه فرار پیش گرفت و نیازخان حسب المقدور تردد کرده جانب رنکوت که نزدیک برده است روان شدند و سلیم خان خواجه اویس سروانی را از عقب ایشان فرستاده خود بدهلی مراجعت نمود در خلال احوال شجاعتخان حاکم مالوه را خنجری رسانیده او آنرا بر اغوای سلیم خان حمل نموده بمالوه گریخت و سلیم خان تا مندو تعاقب کرده چون اثری از وی نیافت عیسی خان را به بیست هزار سوار در مالوه گذاشته مراجعت کرد و خواجه اویس که بتعاقب نیازیان رفته بود شکست خورده برگشت کرت دیگر لشکر بدفع ایشان نامزد گشته در این مرتبه شکست بر نیازیان افتاده پناه بکهکران بردند و سلیم خان بالشکر گران آمده مدت دو سال با کهکران محاربه داشت و پس از آن ایشان را مغلوب ساخته نیازیان بکشمیر آمدند و حاکم کشمیر در تنگیها بسر راه بر ایشان گرفته جمله را بقتل رسانید سلیم خان بجمعیت خاطر بدهلی رفت قرار گرفت در این اثنای خبر رسید که همایون بادشاه بکنار نیلاب آمده گویند در ان ساعت سلیم خان خون کشیده بود چون این خبر شنید فی الحال سوار گردیده بجانب لاهور روان شد چون گاوان ارابه حاضر نبودند حکم کردند تا پیاده رجاله بجای گاوان ارابه می کشیدند و چون بلاهور رسید و شنید که همایون بادشاه برگشته او نیز معاودت نموده در گوالیار قرار گرفت و چندی از امرای خود را که بقوت و غلبه گمان برد گرفته مقید ساخت تا در نهصد و شصت و نیلی بر سعقدا بر آمد از شدت وجع آن درگذشت مدت سلطنتش نه سال و در همین سال سلطان محمود گجراتی و نظام الملک بحری نیز وفات یافتند تاریخ آن زوال خسروان یافتند چون سلیم خان درگذشت که خواهرش در خانه سلیم خان می بود و محل خواهر آمده قصد فیروزخان نمود خواهرش چند شفاعت پسر کرد و زاری نمود بجای نرسید و آن طفل بیچاره را با تیغ وجهی کشته باتفاق وزرا و امرا بر سریر ایالت نشست

سلطان محمد عادل خطاب یافت عوام الناس عدلی خواندند روزی در دیوانخانه نشسته تقسیم جاگیری نمود بر سر جاگیر میان سکندرخان فرملی و سرمست خان سربنی گفتگو شده سکندرخان خنجری بر سرمست خان زد که بهاندم از دست رفت پس از ان بر عدلی حمله کرده او خود را بدرون حرم افکند مانند

دیوانگان بهر جا که میرفت میزد و می کشت از اطراف و جوانب مردم در آمده بقتل رسانیدند و در اندرون
تاجخان کررانی از دیوانخانه برخاسته عازم بنگاله شد و برادر خود عماد و سلطان سلیمان و خواجه الیاس
که پرگنات گنگ داشتند ملحق شده در مقام مخالفت آمد عدلی از عقب در آمده بر کنار دریا تلاقی
فریقین دست داده در خلال احوال ابراهیم خان ولد غازی که از بنی عم شیرخان می شد و خواهر عدلی که
در حباله او بود و اهمه کرده نزد والد خود به بیانه و هندون رفت و در انجا مردم بسیار بدو جمع آمده بدهلی
رفته خطبه خواند و تا آگره بدست آورد عدلی از کررانیان قطع نظر کرده بر سر ابراهیم خان رفت
و چون در آب جون رسید ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاده که اگر رای حسین جلوانی و بهار خان
سروانی را جهت عهد و میثاق فرستید بخدمت می آیم عدلی آنها را فرستاد ابراهیم خان آنها را
با خود متفق ساخته پس عدلی تاب معاودت در خود ندیده بجانب چنار رشد درین اثنا احمد خان
که او نیز بنی عمام شیرخان بود و خواهر دویم عدلی در خانه داشت بمعاونت و امداد تاتارخان کاسی و
چنار امرای دیگر خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد برپا کرده و بر سر ابراهیم خان
رفته در ده کروهی آگره مقابل شد و چون شنید که با ابراهیم خان هفتاد هزار سوار همراه است و جمیع
مردم وی بده هزار نمیرسید در صلح آمده التماس نمود که پنجاب را باو گذارد ابراهیم خان بر کثرت جنود
اعتماد کرده التفات ننمود عاقبت اسکندر غالب آمد و وی بسنبل گریخت سکندر آگره و دهلی متصرف شده
درینوقت خبر رسید که همایون بادشاه از کابل بهندوستان آمد سکندر با لشکر آراسته متوجه شد
و در سرهند چنانچه مذکور شده منهزم گردید و ابراهیم خان در سنبل لشکری فراهم آورده متوجه کالپی گردید
درینوقت عدلی هیموی بقال ساکن میوات را که از شحنگی بازار بوزارت رسیده بود با لشکر
بسیار و پانصد فیل بجانب دهلی فرستاد و چون هیمو بنواحی کالپی رسید دفع ابراهیم خان را اهم دانسته
بمقابله او شتافت بعد از جنگ عظیم غالب آمده ابراهیم خان به بیانه گریخت و هیمو تعاقب کرده
بیانه را محاصره نمود و سه ماه کشید عدلی هیمو را جهت محمد خان سور حاکم بنگاله که با لشکری موفور متوجه تسخیر
جونپور و کالپی و آگره شده بود طلب داشته چون لشکرش گروهی آگره رسید ابراهیم خان از قلعه برآمده
بجنگ پیوست پس از اندک تردد شکست یافته دیگر کمر نبست تا آخر در اوڈیسه سلیمان کررانی
بعهد آورده بقتل رسانید هیمو بعدلی پیوسته با محمد خان سور در پانزده کروهی کالپی صف قتال

آراسته محمد خان مقتول وعدلی بفتح مخصوص گشت وبجانب چنار رفت وهیمو را باگره ودهلی فرستاد
اسکندر خان اوزبک وقباخان کنک وتی امرای حضرت شاهنشهی که در آگره بودند تاب مقاومت
نیاورده متوجه دهلی شدند وهیمو در دهلی با تردی بیگ خان که در سلک دولت اولیائی قاهره
انتظام داشت جنگ کرده غالب آمد وآخر بدست بندگان حضرت شاهنشهی بقتل رسید وعدلی
در نواحی چنار بپسر محمد خان که سکه وخطبه بنام خود کرده بود وسلطان بهادر لقب نهاده رفته بقتل رسید
ودولت افاغنه سپری شده کوکب ابهت وعظمت شاهی ممالک هند را فرو گرفت ایام حکومت
سه سال بود پوشیده نماند که اگر جمیع حالات حضرت جلال الدین چون دیگر مورخان به بیان
آورده آئینه از مطلب اصلی که اختصار است باز ماند وتالیفی براسه صورت پذیرد علی الخصوص
در حالات سائر سلاطین این خاندان چه دفترها که سمت سیاق نیابند لاجار بقلیلی از روی
تبرک اکتفا میرود بالجمله چون جنت آشیانی متوجه جهان جاودانی شد در ربیع الثانی نهصد و
شصت وسه بطالع جوزا در قصبه کلانور جلال الدین محمد اکبر بادشاه جلوس فرموده نصرت
اکبر تاریخیست وی از کریوه هندوکش تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع گردن کشان وسرداران
را استقلالا در ظل عاطفت آورده خصوصاً تنبیه افغانان سباع سیرت که در راه کابل وقندهار سنگ
راه بازارگانان وخار پای مسافران بودند واعظم فتوحاتش استخلاص ولایت کشمیر است که از زمان
آبادی تا آنروزگار بجهت استنداد طرق وتراکم اشجار وفوه کریوه ومغاک هیچ بادشاهی بر ان
مملکت دست نیافته سوطنان هندوستان را از آفرینش جهان تا آنزمان این دولت ورفاهیت
رو نداده اهالی بمناصب ارجمند ممتاز شدند وسائر الناس از علت جزیه وزکوة ودیگر اخراجات
مرفه وفارغ البال گردیدند آنقدر شاهان وشاهزادگان وبزرگان ودانشمندان که بر این آستانه
گرد آمدند عشر عشیر ان سلاطین سالقه را نبود هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک ومال بر لوح
ضمیری نگاشت موافق نسخه تقدیر آمدی وهر اندیشه که درباب انهدام مبانی مقرنه ندگانی اعدای
دولت بر ورق خیال تصویر نمودی مطابق اقتضای قضا افتادی در چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخر
سنه اربع عشر والف درگذشت فوت اکبرشه تاریخیست از علم تاریخ با خبر بود شعری گفت
ع دوشنبه بکوی میفروشان • پیمانه می بزر خریدم • اکنون ز خمار سر گرانم • زر دادم ودرد سر خریدم

هر چند اینجا ذکر اعاظم و امرای والا مقام حضرت شاهنشاهی الیق بود اما چون سلسلهٔ سخن را بانتها رساندن اهم تر از آن دیده اول ذکر سلاطین این خاندان تا اختتام بانجام رسانیده بدان مقصد مطلوب رجوع می نماید آنکه بعد از فوت حضرت شاهنشاهی خلف ارشدش جهانگیر بادشاه روز پنجشنبه بستم جمادی الاخر بر تخت نشست بادشاه کریم شجاع بلند حوصله بود در احسان و اصطناع ید طولی داشت پیوسته بسیر و شکار و عیش مولع بوده گویند او در ملوک گورکانیه چون خسرو پرویز است در اکاسره احیاناً متوجه شوری شد بستم و هفتم صفر سنه سبع و ثلثین والف درگذشت پسر اعلای او شاهجهان بادشاه جلوس فرموده شهریار برادر را مکحول ساخت وی در حق خود گفته منم ز نرگس گلاب انچه نتوان کشید مکشیدند از نرگس من گلاب مه چه پرسد کسی از تواریخ من مه بگو کور شد دیدهٔ آفتاب مه او پادشاهی عالیشان صاحب شوکت و اقتدار بود ملوک طوائف دکن را منقاد ساخته اورنگ زیب را ببلخ و بدخشان فرستاد تا آن ولایت را از نذر محمد خان در ست خمسین والف انتزاع نمود در اواخر عهد داراشکوه را ولیعهد ساخته بر تخت نشاندی المفتر اماثل بوده صاحب رسائل کثیره در تصوف قادری تخلص میکرد اورنگ زیب پدر را نشانیدند او را برانگند و خود صاحب اختیار ملک گردیده آخر چون شاهجهان درگذشت در سن تسع و ستین الف اورنگ زیب عالمگیر بادشاه جلوس نموده ظل الحق تاریخ تخت وی هر سه برادر اعنی داراشکوه و شاه شجاع و مراد بخش را برانداخت از اعاظم سلاطین با صاحب رای و اصابت تدبیر و جد در صلاح و تقوی و امر معروف و نهی منکر موصوف بود ملوک طوائف دکن را استیصال نموده تمامی آن ولایت باستقلال در تصرف کشیده در بست و ششم ذی قعده سنه ثمان عشر و مائه والف درگذشت از غرائب اتفاق آنکه تاریخ تولدش آفتاب عالمتاب بود و هنگام جلوس خود آفتاب عالمتاب ام تاریخ گفته در وفاتش میر عبد الجلیل فی آفتاب عالمتاب یافت بعد از خلعت معظمش بهادر شاه شاه عالم در غرهٔ محرم سنه تسع عشر و مائه والف جلوس فرمود در غره آفتاب عالمتاب من خود را خود تاریخ گفته بادشاه سخی صاحب خیر بود در فنون علوم خصوص حدیث شان عظیم داشته هژده هزار حدیث با اسناد در حافظه اش بود در اربع عشرین و مائه والف درگذشته بعد از وی پسرش معز الدین جهاندار شاه

برادران خود عظیم الشان و رفیع الشان و جهانشاه را بر انداخته بادشاه شد و نه ماه تمشیت مهمات
سلطان کرد پس در ربیئه **فرخسیر بادشاه** بن عظیم الشان مذکور بمعاونت سادات بارهه لوای
مخالفت برافراخت و بعد از محاربه غالب آمده معز الدین را گرفته بقتل رسانید و در اربع عشرین
والف و مائة قابض سلطنت گردید او در آخر عهد خود در ازاله سادات بارهه کوشیده سادات
از خوف جان متواهم شده شهیدش کردند و **رفیع الدرجات** بن رفیع الشان را در سن احدی
وثلثین ومائة والف بر تخت نشاندند او بعد چند ماه بقضای الهی در گذشت پس برادرش رفیع الدوله
را شاهجهان لقب داده بسلطنت بر آوردند او هم بچند ماه باجل موعود در گذشت پس در سال مذکور
نیر اعظم حضرت ظل سبحانی **محمد شاه بادشاه** خلف الصدق شاهجهان مرقوم مرحوم طلوع نمود در
تهنیت جلوسش میر عبد الجلیل بلگرامی چند تواریخ از آیات قرآن بر آورده اول انکه علی صراط مستقیم
دویم و الله یقضی بالحق سیم انا جعلناک خلیفة فاحکم چهارم له الملک فی الاولی و الاخرة این بادشاه
سادات بارهه را بر انداخت و سی سال سلطنت کرده خلیق کم آزار واقع گردیده و عشرت دوست
افتاده امرا بهم یار شده رخنه در سلطنت انداختند تا انکه در پنجاه و صد و هزار نادر شاه بادشاه
از ایران آمده مسلط گردید و بعد تسخیر از لاهور تا سند بنام خود کرده تاج بخشی فرموده
پس رفت و ده سال دیگر وی زیسته اکثر ولایتش بدست امرا وقف مانده آنگاه **احمد شاه**
پسرش در هزار و صد و شصت هجری بر تخت نشست بعد فوت نادر شاه احمد شاه درانی بر
او دست یافته جز نامی نماند بعد او در سال هزار و صد و شصت و هفت **اعز الدین**
عالمگیر ثانی نام جهانبانی یافته از ان باز سلطنت هندوستان در فترت واقع اکثر هندوستان
را افاغنه متصرف شدند و امرا هر جا که هستند دم انا و لا غیری می زنند راجها بطور خود
کامرانی دارند و **الاگهر ولد** اعز الدین که پدرش طرف بنگاله فرستاده بود از مدت سر شاهی
دارد و دران سوا دست و پا میزنند بنفاق امرا هنوز کارش برا نیست من بعد از هر چه
اراده حق باشد بعمل آمد چون اینجا ذکر این خاندان باتمام رسید تتمه ذکر شاهزادگان
بابریه امرای همایون و اکبر وغیره بتحریر آورده رجوع بر تعریف بلاد که اصل مدعاست میپردازد **میرزا**
کامران ولد بابر بادشاه در زهد و تقوی بمرتبه بود که فردوس مکانی بابر بادشاه در فرامین بدو

فرزند شیخ محمد جی نوشت در حیات والد حاکم قندهار بود و باوجود قلت سال بخودی من حیث الاستقلال بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت و دران حال آنجناب جنت آشیانی همایون بادشاه لاهور را با کابل بدو عنایت فرمود و دو مرتبه جهت دفع لشکر قزلباش بقندهار رفته یکمرتبه باسام میرزای پسر شاه اسمعیل صفوی جنگ نموده غالب آمد عزیور را که از امرای عظیم الشان بود بقتل رسانید و کرت دیگر بداغ خان را بیرون کرده قندهار را متصرف گشت و چون امر ناگزیر حضرت جنت آشیانی پیش آمد مخالفت را بموافقت بدل کرده از حوالی سهره بجانب کابل رفت و چون شنید که قراچه خان میرزا هندال را طلبداشته سر مخالفت دارد بقندهار نهضت نموده بعد شش ماه بران قلعه دست یافت خواجه حسین مروی تاریخ فتح را هفد هم جمادی الثانی یافته پس ازان میرزا عسکری را در قندهار گذاشته میرزا هندال را بکابل برده جلال آباد را باقطاع او داد و بجهت آثار خلافی که از میرزا سلیمان بظهور رسیده بود بدخشان را ازوی گرفته بپسرش میرزا ابراهیم عنایت فرمود و چون جنت آشیانی از عراق آمده قندهار را متصرف گردیده ازانجا بجانب کابل در حرکت آمد میرزا گریخته متوجه ته شد میرزا شاه حسین ارغون دختر خود را بعقدش داده روزی چند آنجا بسر برده در وقتی که بادشاه جانب بدخشان رفته بود بیخبر بکابل آمده آن شهر را متصرف گشت برین خبر بادشاه متوجه کابل شد میرزا شیر افگن را برزم فرستاده او در دست افغانان بقتل رسید بادشاه آمده محاصره کرد و میرزا کامران از روی بیمهری نفرمود تا شاهزاده محمد اکبر را بر کنگره قلعه جای که توپ و تفنگ بسیار میرسید نشانیدند حقتعالی وی را محافظت می نمود پس چون طاقتش طاق گردید دیوار قلعه را سوراخ کرده بیرون رفت و پس از محنت بسیار ببلخ رسید پیر محمد خان حاکم آنجا بدخشان آمده غوری و بقلان را گرفته بوی تسلیم نمود و در اندک روزی باز جمعی بوی همراه شده تمام بدخشان را متصرف گشت قراچه خان و دیگر امرا که خدمات نیک بتقدیم رسانیده بودند سو ورشده و توقعات غیر مقدور از بادشاه نمودند چون بحصول نه پیوست با دو هزار سوار ملحق مرزا کامران شدند بادشاه ببدخشان شد میرزا کامران بطالقان گریخت و چون آنجا هم نامون نماند رخصت مکه التماس کرده در فرسنگ رفته باراده ملازمت پیش آمد مورد مراحم شده کولاب را باز باقطاع یافت پس هم بکرات بنابر

اداهای ناملایم نهاده از فتنه باز نماند آخر بادشاه نظر بر دفع شور و آسایش الوس چغتای دو چشم او را
میل کشیده پس بحج شده در نهصد و شصت و چهار درگذشت ع بادشا کامران بکعبه بمرد ء تاریخیست دیگری گفته
ع بکوشاه محروم در مکه ماند ء و در مضمار شاعری کمیت فکرش خوش جولان بوده یک پسر مانده موسوم بمیرزا
ابوالقاسم در غایت فطنت و ذکا در قلعه گوالیار ازین جهان غدار چشم پوشیده نماند از کامران نام و
نشانی تاریخیست بشعر گفتنش میلش تمام بوده و شوکتی تخلص میکرده ؎ قضا بکشتن من اینقدر شتاب مکن ء
بخواهم از همت مردد اضطراب مکن ء میرزا عسکری بن بابر بادشاه بوفور جلادت و تهور و سخاوت و
تکبر موصوف بود باتفاق میرزا کامران همیشه لوای مخالفت حضرت همایون می افراشت و چنانچه مذکور
در وقت توجه حضرت بعراق بقدم مخالفت بلکه مقابلت پیش آمده و ناکام شده چون آنحضرت از عراق
قرین فیروزی آمد و قندهار را محاصره فرمود بعد سه ماه مجرم وار متوقع عفو شرف ملازمت دریافته
مشمول عواطف گردید دیگر عصیان ورزید معتقد و محبوس شد و از انجا گریخته اراده حج نمود و در وادی
که میان شام و مکه است درگذشت ع عسکری بادشاه دریادل ء تاریخیست سلیقه شعر نیکو داشت
میرزا هندال بن بابر بادشاه حمیدة الخصال بود پیوسته در انقیاد جنت آشیانی مانده مورد
نوازشات می زیسته وقتی که تمامی قبائل افغان مهمند و خلیل بمرافقت مرزا کامران بر عسکر جنت
آشیانی شبخون آورده بودند بتاریخ نهصد و پنجاه و هشت در موضع جربار بشهادت رسید مولانا امانی
ع سروی از بوستان دولت رفت ء تاریخ یافته شاعری و انشا خوب داشت الامیر الاعظم
میر محمد بیرمخان الملقب بخان خانان بنفائس خصائل انسانی آراسته و بنشر الف محاسن روحانی
پیراسته از حفاد علی شکر بیگ بهارلوست بدین ترتیب محمد بیرمخان بن یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن
پیر علی بیگ بن علی شکر بیگ امیری بوده در غایت جلادت و شجاعت آداب لشکرکشی و سرداری را
نیک دانستی در زمان ارتفاع دولت بهارلو بر مسند دولت تکیه زده ولایت همدان و دینور
و کردستان و توابع باقطاع او مقرر بود چنانچه آن ولایت تا حال به قلمرو علی شکر مشهور است و بهار
لو از اعاظم طوائف ترکمان قراقوینلو بوده و چندکس از ایشان بپادشاهی رسیدند چنانچه قرا یوسف و پسرش
قرا سکندر و پسر عطا دیگرش مرزا جهانشاه اند و در زمان شاه اسماعیل صفوی یار بیگ
با ولد یوسف علی بیگ جد و پدر بیرم خان از عراق بر آمده در بدخشان

سکونت نمودند و قولی آنکه پیر علی بیگ در زمان حسن پادشاه بحصار آمده شادمان در خدمت سلطان محمود میرزا روزی
بسر برد و پس ازان در فارس او را با حاکم شیراز محاربه دست داده منهزم برگشت و بنا بر آن بر دست امرای سلطان حسین میرزا
بقتل رسید یار بیگ بقندهار رفته با امیر خسروشاه می بود و بعد او ملازمت فردوس مکانی لازم گرفته پیرمحمد خان در بدخشان
متولد شد و بعد فوت پدر ببلخ افتاده در آنجا تحصیل نموده در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده تربیت
یافته بمرتبه مصاحبت رسید چون جنت آشیانی بسند شده وی در گجرات بوده و خود را از آنجا در خدمت جنت آشیانی
رسانیده در رفتن و آمدن عراق ملازم بود شاه طهماسب لقب خانی با طبل و علم بوی کرامت فرمود و بعد معاودت
از عراق حکومت قندهار یافت و در تسخیر هند حاضر رکاب شده سپهسالاری عساکر بوی متعلق گردید چون در فتح باجیواره
و فتح سهرند نهایت مردانگی بظهور رسانید بخطابهای عالیه مثل یار وفادار و برادر نیکوسیر و فرزند سعادتمند
و خان خانان با تشریف اختصاص یافت و بدین نحو در کمال دولت خواهی روزگار گذرانده مگر در اواخر ایام در بیستم
جمادی الثانی نهصد و شصت و هفت جهة بعضی امور منحرف شده بهانه شکار بدهلی رفت شهاب الدین احمد خان
آنحضرت را بقلعه آورده در استحکام کوشید چون خاطر نشین مردم دور و نزدیک گردید که از اطراف خان غباری
بر خاطر شاهی رفته سپاه بکلی از وی جدا شده در دهلی گشتند خان مذکور نیز اسباب سلطنت از مصحوب حسین قلی بیگ
ذوالقدر روانه درگاه ساخته خود متوجه ناگور شد که تا از راه گجرات بمکه رود از راه باغوای جمعی کوته اندیش
مراجعت نموده خود را بدامن کوه لاهور کشیده بادشاه خان اعظم را با جمعی از امرا بسرش تعین فرموده خود نیز از
عقب روان شد جنگی عظیم روداد بمجاهدت که باعث این فتنه بودند کشته گشت خان مذکور با بعضی مخصوصان
بدرون کوه در آمد کسان شاهی رفته او را بملازمت خواندند بلا توقف بخدمت روان گردید حضرت جمیع امرا را باستقبالش
فرستاده بتمام اکرام شرف ملازمت دریافت بعد ده روز رخصت حج یافته چون بنهرواله که عبارت از پتن است
رسید روزی در کولی که سهلنگ اشتهار دارد بر کشتی نشسته سیری نمود و مبارک نوحانی که پدرش در یکی
از حروب بدست مغولان کشته شده بود بانتقام پیش آمده در وقت مصافحه خنجری بوی رسانید که بدان در
گذشت فی ثمان و ستین و تسعمائة تشهید ع شد محمد بیرام تاریخ سلیقه شعر گفتن خوب داشت امیر جلیل سپهسالار
عبدالرحیم میرزا خان المخاطب بخان خانان ولد بیرم خان پدرش چهار ساله گذاشته محمد امین دیوانه و بابا زنبور
وحیدی از خدمتگاران او را برداشته بدرگاه جهان پناه آوردند تربیت یافته روز بروز منظور نظر شفقت می شد
کارهای عمده کرده فتح گجرات به پنج هزار مرد بمقابلت پنجاه هزار مرد باهتمام وی شده در ازای آن بخطاب

خان خانان و منصب پنجهزاری سرفراز شد و مثل تسخیر سند که مذکور شود بسیار کارهای گزین کرده محامد او
یارای خامه نیست با شعرا و فضلا اشتغال داشت و از امرای هند کم کسی بجود و همت گذرانده کتاب مآثر رحیمی شاهد حال ستایش
کافی است در شعر خویش دستگاه داشت علی قلی و محمد سعید مخاطب بخانزمان و بهادر خان دو برادر بودند بزیور شجاعت
و سخاوت آراسته ولدی حیدر اوزبک که در جنگ جام بقزلباش درآمده امارت یافت در حین
مراجعت جنت آشیانی از عراق اینها در رکاب ظفر انتساب آمدند و در جنگ هیمو که مذکور شد مساعی جمیله
بظهور رسانیده اند و بعد فتح هیمو ولایت سنبل باقطاع یافتند در آن ولایت با افغانان بکرات محاربه داده
غالب آمدند بجلادوی این خدمت جونپور بجاگیر شان مقرر شد آنجا رفته با افغانان محاربات صعب داده
و مستولی گشتند همچنین در قلع و قمع اعادی ساعی بودند بعد روزگاری مرغ فتنه در خاطر شان بیضه داد تا سالک
طریق بغی گردیدند جنت آشیانی بتادیب شان توجه فرمود مخبر شد والده را بشفاعت فرستاده اظهار ندامت
کردند پادشاه جرم بخش از کار شان اغماض کرده بعد چندی باز دبار عاید حال شان گردید پادشاه کرت
دیگر سوی جونپور نهضت فرمود و از راه بیرونی ایلغار بر سر ایشان برده در موضع سکراول من اعمال الهاباد
که بفتحپور مشهور است هر دو برادر بدست آورده بقتل رسانیدند و خون شده تاریخ است هر دو برادر
شعر نیک می گفتند خانزمان سلطان تخلص میکرده زین خان کوکلتاش بعلو قدر و رفعت شان بر بسیاری
از خواتین بلند مکان رایت امتیاز می افراشته بعنایت طبل و علم و صوبه کابل که جای یک بادشاه است سرفراز بود در راگ
و کتب هندوی مهارت تمام بکار می برد و اکثر سازها را نیک می نواخت و شعر برجسته میگفت قلیچ محمد خان از طائفه
جانی قربانیست آبا و اجداد وی در خدمت سلاطین جغتای صاحب نسبت بودند خصوص جدش که در خدمت
ابوالغازی سلطان حسین میرزا مرتبه بزرگ داشت این در سلک امرای عظام اکبری منسلک و در مرتبه قدم
بر مسند وزارت نهاده با وجود شغل وزارت و امارت هنگامه درس و بحث را گرمی داده نقش افاده بر الواح
طلبه می نگاشت و گاهی شعر می گفت الفتی تخلص داشته خان عالم در سلک شجاعان زمان انتظام داشته
و در اکثر معارک دلاوریهای شگرف بعمل می آورد در جنگ داود افغانان بانگ بشاطگی تیغ آبدار عروس معرکه
را از خون مخالفان گلگونه بخشیده خود بزخم تیغ یکی از مخالفان سرخروئی ابد اندوخت شعر در غایت سلامت
می گفت ثانی خان از بندگان قدیم الخدمت درگاه اکبریست آخر بمرتبه امارت رسیده بنابر لطف طبع
شعر می گفت عشقی خان از حفاد قدوة الاولیا اسماعیل نامی است که در میان اتراک شهرت تمام دارد چندی

بخشی درگاه جنت آشیانی بوده بنا بر لطافت طبع شعر میگفت **سقای چغتای** بخردمنشی بوده و غریب حالی داشته در آخر عمر شوریدگی بهم رسانده متوجه سراندیب گردیده در ان راه درگذشت از شیخی که در آن سفرش همراه بود نقلست که بعد رحلت وی شخصی بر جنازه حاضر شده گفت سه شب است که رسول صلعم در واقعه بمن اشاره نموده که در فلان منزل یکی از دوستان من وفات یافته خود را بنماز جنازه او رسان چون نماز گذارده شد و از نظر غایب گردید متین بودن اشعارش همین باشد **خواجه محمد رحیم احدی** اولا در سلک برواچیان حضرت شاهنشهی انتظام داشته بعد زمانی از دلیران مضمار وغا گردیده بدان نام برآورده شعر هم گفت **بهروز محمد خان بن قطب الدین** محمد خان از امرای اکبریست صاحب طبع بوده همیشه با صاحب طبعان صحبت داشته **صدر الدین محمد مسیح الزمان** خطاب کهی تخلص در حکمت و سائر علوم ماهر درگاه جهانگیر و شاه جهان گیر و شاه جهان منزلتی عظیم داشته بکرتیج رفته **میرزا احسن الله ظفر خان** خطاب احسن تخلص از اعظم امرای جهانگیر و شاه جهان است ایالت صوبه کشمیر داشته میرزا صائب چون بهند آمد پیش او آمده چندی بسر برد **میرزا محمد طاهر** اول عنایت خان بعد از ان خان زمان خطاب یافته بسیار قابل بوده و پیوسته با ارباب فضل صحبت میداشت ابوطالب کلیم و غیره شعرای وقت بخدمتش میرسیدند در صعوبت راه کشمیر مثنوی رنگین گفته **میرزا امان الله** امانی تخلص پسر مهتاب خان شاهجهانی اول عنایت خان بعد از ان خان زمان خطاب یافته شعر بغایت خوب میگفت **محمد احسن ایجاد** از مستعدان زمان بوده در نظم و نثر سلیقه احسن داشت از فرخ سیر بادشاه بخطاب معنی یاب خان سرفراز گردیده **رفیع خان باذل** برادرزاده وزیرخان عالمگیر است **مولانا یادگار** حالتی در سلک مستعدان زمان انتظام داشته شعر هموار میگفت **محمد حسین** ولد یادگار حالتی بقائی تخلص میکرده هنوز از باغ زندگانی برنخورده بود که خبط بر مزاجش غالب گشته منجر بجنون گردید و پدر خود را بجرعه زهری مسموم گردانیده خود بعوض کشته شد **مخفی نماند** که بعد فراغ احوال هندوستان ذکر شام و مصر میرود و ختم بلاد اقلیم سیوم بران مینماید **شام** ولایتی وسیع است حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده **مرویست** از حضرت صلعم که نیکوئی را ده قسم باشد نه قسم نصیب شام و یک قسم بهره تمام جهان است از خواص شام یکی آنکه هرگز از ولی خالی نباشد و ابدالان که هفتاد تن اند در شام می باشند **نقلست** در عجائب المخلوقات که یک ارش زمین در شام نباشد که جبرئیل دران نزول نکرده و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از ان دیار برخواسته اند بهترین و دیت شام

فلسطین است و ابتدای شام هم از و دار الملکش **بیت المقدس** طولش سو له عرضش لا ن مهبط وحی و مسکن
انبیای بنی اسرائیل بود آن شهر را بعبری ایلیا و اورشلم می گفتند در عجائب المخلوقات است که در آخر الزمان
تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه و بیت المقدس و حشر در آن موضع کنند بنی اسرائیل بعد از دخول از کنعان هجرت
کرده آنجا توطن گزیدند داود علیه السلام در صدد آبادیش گردید و چنانچه مذکور شد پسرش سلیمان ع اتمام فرمود مسجدش اول مسجد است
که در عالم ساخته شده ابن عباس گفته که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین نیست که دران پیغمبر نماز نگذارده باشد یا فرشته مقام
نکرده در عجائب المخلوقات است که یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر درو نماز گذاردند هفتصد فراش و پنجاه خم زرین و چهار صد
منبر داشت و صحنش مصطبر و دران قبه عظیم مثمن مسمی بقبة الصخرة در رو سنگی که اثر قدم پیغمبر بر یکطرف آن ظاهر
از آنجا آن سرور بمعراج رفته و یکطرف سنگ را از زمین برافتادت بر خاسته چون قف فرمودند بحال ماند محراب
مریم محراب زکریا و کرسی سلیمان ع که در وخدا را یاد میکردند در بیت المقدس است و محراب داود ع بیرون شهر و معتبر
ترین محرابهاست مقام خلیل در سیزده میلی او صاحب صور الاقالیم آورده که در دو فرسنگیش دهی است مسمی بناصرة
الخلیل ولادت عیسی ع آنجا است ازان ترسایان را نصاری خوانند قتیل عیسی ع در بیت اللحم که بر شش میل بیت المقدس
واقع تولد یافته و از آنجا باسمان رفته قبر ابراهیم ع و اسحق و یعقوب و یوسف ع و ساره آنجا است در عهد اسلام خلیفه اول
محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه درست ساخته در چهار صد و هفتاد و نه فرنگیان مستولی شده محرابهای اهل اسلام
خراب کردند و نود و یکسال در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار
مسلمانی آشکارا کردند ازان باز در تصرف سلاطین اسلام است حضرت داود و سلیمان ع و ادریس ع و شعیا و ارمیا
و دانیال ع و عزیر و زکریا و یحیی ع و عیسی ع علیهم السلام در بیت المقدس متولد شدند در مجمع الغرائب نوشته
که در بیت المقدس یکدانه انگور پانزده مثقال یکخوشه انگور هزار دری بود برای هارون رشید در مکه بر یک شتر یکخوشه
انگور آوردند در عجائب المخلوقات آورده که دو کس را دیدم چوبی بر دوشها نهاده یکخوشه انگور می آوردند و آنجا
چشمه ایست مسمی بعین العقاب چون عقاب پیر شود بآن چشمه آرند و شسته در آفتابش دارند بعد از
لحظه پرهای کهنه ریخته پرهای نو برآرد و بقوت جوانی باز آید در بیت المقدس بر در کنیسه سنگ چوبین است
اگر فاسق یا جادوگری آنجا رفتی بانگ بروی زدی و هر که تیری سوی او انداختی بازگشته وی را کشتی گویند ملکی در آنجا
گوری یافت در و شخص خفته دو دندان وی بر [illegible] دو ستر نهاده نزد خلیفه فرستاده خلیفه در جوابش عتاب
کردی که ای کافر از خدا که چنین کسان را هلاک کرد نترسیدی **دمشق** طولش [illegible] عرضش [illegible] دار الملک

بلاد شام است تخت ارم بن سام در آن حدود بنای ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم همانست قیل دمشق بن قانی بن مالک ابن
ارفخشذ بن سام همت بر آبادی آن گماشته قیل پدر ابراهیمؑ احداث نموده اسکندر در صدد معموریش
افتاد و قیل از محدثات ضحاک پور پر است حضرتؐ چند کرت از نزدیکش گذشته قدم در آن شهر نه نهاد و فرموده
که بهشت دنیاست قدم من آنرا نسپرد و در آن شهر هیچ منزل و برزن و اسواق بی آب روان نیست و عمارت
عالی و اسواق بتکلف و حمامات نیکو چندان دارد که بحساب در نیاید در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار
سرخ صرف آن عمارت شده و شصت هزار مثقال زر سرخ صرف بقول و خوراک استاکاران از عجایبش آنکه اگر کسی صد
سال در او ساکن باشد هر روز چیزی نو بیند قابیل هابیل را در آن زمین کشته بود اثر خون هنوز پیدا است و بدروازه‌اش
یحیی پیغمبر را شهید ساخته بود و سرش بر دار کرده و قبر هاشم بن عبد مناف در آنجاست در جامع دمشق خانه مربع
ساخته بود و بیست و چهار آبگینه در و نهاده هر روزن بروی بگردید ساعتی مهره در طاسی می افگند ساعات
شبان روزی از آن می شناختند از جمله عمارتش مسجد ولید بن عبد الملک است چنانچه مذکور شد بعد مسجد اقصی
مسجدی بآن عظمت در دنیا ساخته نشده بعضی پنجساله و برخی هفت ساله خراج شام خرجش نوشته‌اند و طبقه است و
تمام فرشش و ستونهای سنگ رخام سقف و جدار از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه و تصویرات عجیبه حاصل اوقافش
هر روزه هزار و دویست دینار سرخ بود و هرشب دویست دینار صرف روشنائی آن می شده در ظاهر دمشق
کوهی است از مقابر انبیا و اولیا پر است و در آنجا مغاره مسمی بمغارة الجوع گویند چهل پیغمبر از گرسنگی در آنجا مرده‌اند و
ایوب پیغمبر در یکی از مضافاتش بوجود آمده آن موضع بدیر ایوب شهرت دارد و چشمه که باثر قدمش ظاهر شده جاریست
محمد بن جریر الطبری آورده که وی در یک سال سه صد و سی بدان چشمه رسیده و خورده و آبش شفای هر بیمار است از مردمش
شیخ عبد الرحیم دارانی از غایت لطف ریحان الفقرایش گفتندی و در تذکرة الاولیا از وی نقل است که شبی
حوری بربام از گوشه می خندید در روشنی رویش بحدی بود گفتم این روشنی از کجاست گفت شبی قطره چند
از دیده باریدی از آن آب روی من شستند اینهمه بهار کمال از آنست که آب چشم شما گلگونه حوران است
گفت چون آدمی سیر شود همه اعضای گرسنه گردد گفت رضا آنست که از خدا بهشت نخواهی و از دوزخ
پناه نطلبی گفت هر ساعت که در دنیا ذوق ندهد در آخرت ثمره نبخشد ابو عمر از اجله مشایخ شام بود وی
گفت چنانچه فریضه است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه است بر اولیا پنهان کردن کرامات
تا خلق در فتنه نیفتد ابراهیم بن داود و قبله اتقیا و قدوه اصفیا بود نقلست که درویشی در وادی

میرفت شیری قصد او کرد چون چشم شیر بر خرقه او افتاد روی بر خاک نهاده برفت درویش بر جامه خود نگاه
کرد پاره از خرقه ابراهیم دید که بر جامه خود دوخته بود دانست که برکت آنست **گفت** آنچه کفایت است
بتو میرسد اما جمله مشغولی و رنج تو در زیاده طلبی است **گفت** راضی آنست که سوال نکند **گفت توکل** آنست
که آرام گیرد بر آنچه خدا ضمان کرده **کفیشری** بسیار بزرگ بوده از وی نقلست که در تیه بنی اسرائیل میرفتم
مرا نان و باقلا آرزو شد آواز باقلا فروش شنیدم خواجه عبدالله گوید این نه کرامات است بلکه بیچاره ایست که
در طریق تصوف از درویشی نقل کرده که روزی در بادیه نشسته بود دید از آسمان قدحی آمد زرد و در وی آب
سرد بود درویش گفت بعزت و جلال تو که آب نخورم مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آبی
دهد و گرنه بکراماتم آب نباید از بیم غرور که کرامات ظاهر از مکر این نبود **شیخ سلیمان ترکمانی** اگرچه در رمضان
روزه نگرفته و نماز نگذارده اما از مغیبات خبر میداد علمای ظاهر بخدمت او میرفتند و با دب بادی سلوک
میکردند **شیخ علی کردی** از عقلای مجانین بوده از وی انواع کرامات و خوارق ظاهر می شد اهل دمشق
همه مرید و معتقدش بودند **داود بن احمد دارانی** و **احمد بن ابی الحواری** در همه علوم عالم بودند
و در طریقت بیانی عالی داشتند **ابوعبدالله مکحول هذلی** عمرها بفتوای قضا مشغولی داشته
محمد بن حسن الشیبانی پسر خاله فرا بوده سالها منصب اقضی القضاتی داشته **شمس الدین**
عبدالله المعروف بابن اللسان مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشته **جلال الدین محمود**
تخت بخطاب بلده دمشق اشتغال داشته و در زمان ملک ناصر قضاء القضات شام گشته **ابوالقاسم علی**
بن الحسن بن عساکر محدث وقت بوده تاریخی نوشته هفتاد و دو مجلد **ابوالمعالی محمد بن ابی الحسن**
خداوند فقه و ادب و شعر و دیگر فضائل بوده قضای دمشق همیشه بوی تعلق داشته **علاء الدین علی**
بن الحرام القرشی در تمام مصر و شام بلکه تمام امصار جهان مثل او طبیبی نبوده از مصنفاتش موجز
متداول است **طبریه** طولش سح عرضش لب شهریست نزدیک بدمشق در آنجا حمامها
است که بر چشمهای گرم بنا کرده اند تا احتیاج بآتش نباشد و در تحفة الغرائب آورده که در طبریه نهریست
عظیم نصفش آب گرم و نصفش آب سرد و عجب آنکه بیکدیگر آمیخته نشوند قبر لقمان حکیم آنجا است در مجمع
الغرائب نوشته که هر که چهل روز آنرا زیارت نماید حکیم شود و در آنجا چشمه ایست که هفت سال متصل در وی آب
باشد و هفت سال متصل خشک گردد **موصل** طولش عز عرضش لدل شهری معروف است

زنیش هرگز بهبود را نجو و نگیرد اگر قبر کنند بیرون افگند و زنان آن شهر بعد ولادت باز بکارت عود نماید ابن
جوزی گوید که در شهور اثنی و خمسین و ثلثمائه نزد ناصر الدوله حاکم آنجا دو شخص توام آوردند معده هر دو
بهم اتصال داشت و دیگر جوارح و اعضا هر یک علحده بود و پدر شان همراه بود یکی را موی زنان در سر و دیگر
را مهر خویش ایشان در سینه قضا را یکی مریض شده بمرد بعد چند روز بوی بد کرد و دیگری بحیات در عذاب آن
بوده تا آنکه عنقریب بمرد همچنین در جامع الحکایات از تاریخ دیالمه مذکور که دو کس توام نزد ناصر الدوله در موصل
آوردند قریب ببیست و پنج سال عمر داشتند اکل و شرب و خواب و بیداری هر کدام مخالف هم بوده
نینوی شهر یونس نزدیک موصل بوده بنای اسود بن سام بعضی در اقلیم چهارمش نوشتند در آن
شهر آسیای بود چون کسی میگفت بنام یونس ع بگرد میگردید و چون میگفت خاموش شو خاموش می شد
غزه بلطافت آب و هوا و نضارت کوه و صحرا زیادتی بر بسیاری از ولایات شام دارد از حضرت صلعم
نقل است که شما را بشارت دادم بدو عروس یکی غزه دیگری عسقلان از مردمش **ابو عبد الله محمد**
بن ادریس مشهور بشافعی در سیزده سالگی بحرم گفته که سلونی ما شئتم در پانزده سالگی فتوی نوشته
احمد حنبل که سیصد هزار حدیث از بر داشت بشاگردیش میرسید از ثوری نقل است که عقل شافعی را اگر وزن
کنند با عقل یک نیمه جهان راجح آید هارون شنید که وی حفظ قرآن ندارد بنا بر امتحان در رمضان امامتش
فرمود هر روز جزوی از قرآن مطالعه کرده در تراویح خواندی تا با تمام ماه حافظ شد بمذهب احمد
حنبل هر که نماز ترک کند کافر شود و در مذهب شافعی نه امام احمد را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون
کسی نماز گذارد و کافر شود چکند تا مسلمان شود گفت نماز کند گفت نماز کافر چون درست باشد احمد خاموش
ماند گویند مادرش زاهده بود مردم امانتها را بوی سپردندی دو کس جامه دانی بوی سپردند بعد چندی
یکی آمد بستد دیگری آمده طلب کرد و گفت شرط آن بود که هر دو یکجا آمده بستانیم وی شرمنده شد در حال
شافعی شش ساله از مکتب آمد گفت امانت بر جا است چون میگوئی هر دو یکجا آمده گرفتن شرط بود آن را
بیار و بر عاجز خجالت زده پس رفت در صد و پنجاه روز وفات خلیفه تولد در دو صد و بیست و چهار فوت
کرد **حلب** طولش عب ی عرضش لو م از مشاهیر بلاد شام است چون ابراهیم خلیل ع در روزهای
جمعه گوسپندان خود را در آن موضع می دوشیده و شیران بفقرا قسمت می نموده بحلب موسوم شد چه در
لغت عرب حلب دوشیدن شیر است در نواحی آن شهر چاهیست که هر کرا سگ دیوانه بگزد و قبل از چهل

رونان آب با شام شفا یابد در ششصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده فرسنگ
از تف نفسش گیاه نمی‌رسید تا آنکه بقدرت الهی ابری پیدا شده آن اژدها را در هم پیچیده از نظر مردم غائب
ساخت **براق** قریه ایست از قرای شهر حلب و در آنجا معبدی است که چون بیمار شبی در آن معبد باشد
در خواب بیند که کسی او را می‌گوید که شفای تو از فلان چیز است بسیار تجربه کرده‌اند مردم حلب است **موفق**
الدین نحوی ابو البقا کنیت از کمل فضلا بوده شرح مفصل زمخشری و شرح تفسیر ملوک از مؤلفات
اوست **منبج** میان حلب و فرات واقع شده بعضی از اقلیم چهارمش دانند طولش عب به عرضش لوه انوشیروان
همت بر بنای آن گماشته و هارون رشید نیز در تعمیر آن کوشید **ابو عباده ولید بن عبیدة المعروف**
بحتری صاحب مناظر الانسان از وی آورده که وقتی مدحی جهة ابی سعید محمد بن یوسف گفته بگذرانیدم خوش شده
تحسین بسیار فرموده مردی در حاشیه مجلس نشسته بود نزد بعد اتمام قصیده از اول تا آخر خواند از دست
شدم ابوسعید در صدد دلجوئی آمده گفت صله این شعر تو خواهم داد گفتم یا امیر این کیست گفت ابن عم تست ابوتمام
برخیز و ملاقاتش کن معانقه کردیم گفت من با تو مطایبه کردم پس وصف شعر من کرد بعد از این در خدمت او می‌بودم گفتی روزی
بیتی چند از خود با بوتمام خواندم در فور بگریه شد و پس از گریه گفت عمر من باخر انجامید گفتم حق تعالی ترا سالها دارد چرا
چنین میگوئی گفت عادت بنی تمیم است که هرگاه شعری تازه در مضمار شاعری قدم زند مقدم البته بمیرد الحال
که همچو توئی بر خواست زیستن من صورت ندارد و آخر چنان شد پس از ابوتمام ملک الشعرای بحتری قرار گرفت
بوعلی مصری را پرسیدند که میان ابوتمام و بحتری و متنبی اشعر کیست گفت ابوتمام و متنبی حکیم اند و بحتری شاعر شعر
بحتری را شعرای عرب بسلسلهٔ زر تشبیه کرده‌اند بعرب بن قحطان طائی حی پیوندد فوتش صد و هشتاد و شش **عسقلان**
طولش سول عرضش لب به بر ساحل بحر شام واقع بعضی گویند مشهد سر امام ابی عبدالله الحسین ع در آنجا است
و آن مقام زیارتگاه خاص و عام است عبدالسلام گوید تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر نقل است که هر که
از عسقلان بنیت غزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد **ابو یعقوب** خراط
و **شیخ ابو الخیر** هر دو از نیکان آن مکانند **طرسوس** بفتح طاء و راء مهمله و ضم سین مهمله و سکون
واو شهریست بساحل دریای شام بعضی از اقلیم چهارمش دانند مهدی عباسی در صد و شصت و هشت
آنرا بنا نهاده از مردمش **ابو عبید الله بن القاسم** بن سلام است در مناظر الانسان است آورده
که اول کسی که در غرائب حدیث چیزی نوشته وی بوده طلال علاق گوید خدایتعالی بر این امت بچهار نفر منت

نهاد یکی شافعی که فقه را از حدیث پیغمبر اخراج کرده دوم احمد حنبل که در خلق قرآن محنت از امامان کشیده سیوم یحیی
بن معین که کذب را از حدیث پیغمبر دور کرده چهارم ابو عبید بن قاسم که غرائب احادیث را تفسیر کرده اسحق بن راهویه
آورده که ابو عبید در علم اوسع از من و در ادب اکثر از من و در جمیع تصنیف زیاده از من است **بعلبک** شهریست
از شهرهای شام طولش ع ه عرضش لج مه اهل آن اصل بعبادت بعل نام بتی قیام نمودی و بک یعنی شهر لهذا
مجموع آن اسم شهر شده عمارت قلعه اش از سنگ کرده اند هر تخته بطول چهل و پنج گز عرضش بیست گز عجب آنکه
سنگهای بآن بزرگی را بهم چنان وصل کرده که سوزنی در درز آن راه ندارد **مصر** طولش سج مه
عرضش ل ال بمصر بن ابیم بن حام بن نوح ع منسوب در عهد ابراهیم ع آن شهر بر غربی نیل بوده از شهر تا نیل یک
فرسنگ بُعد داشته اکنون آن شهر در ریگ پنهان شده مصر کهنه اش گویند قلعه حالا معمور که مردم نشین است
بقول صاحب مجمع الغرائب تعمیر ملک صلاح الدین ابن ایوب در سنه اثنی و ستین و خمسمائة می باشد و در باره
بیست و نه هزار و سی صد گز شش هزار مسجد و یکهزار و دویست حمام دارد و در بعضی از اینش چون باران
بارد زراعت ضایع شود و در بعضی چون باران نبارد ضعیف گردد در تاریخ مغرب مسطور که از عهد ابراهیم بر غربی نیل عزیز
مصر و دیگر حکام شهری کرده بودند آن مقام اکنون در ریگ است عمارت فرعون در آنجا بوده گویند مسجدی داشت
از سنگ مرمر و رخام که مقصوره آن از سنگ سفید بر آورده بودند و تمامی قرآن بر آن نوشته در آن مسجد چهار
هزار قندیل هر شب روشن میشد ندالضاً در تاریخ مغرب نوشته که در حدود مصر صحرای ریگ روان بوده بخوف
آسیب در زمان سابق طلسمی ساخته اند یعنی شکل مردی از سنگ رخام بسیار مهیب نامش ابوالهول حکمت
آنکه ریگ را از آمدن اینسو باز داشته والا نه اذیت مجال آباد اینها بوده اهل مصر را مقیاسی بوده که بآن مقادیر زیادت
و نقصان آب را معلوم کنند و آن در میان نیل موضوع است بخطی چند که از ان دستور کفاف اهل مصر معلوم میشود
چون بشانزده رسد خیر و نفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده بهیژده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود بمصر مضرّ الی
راه یابد گویند این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق ع است دیگر از ندرتش احرام است که عبارت از سه گنبد باشد
که حکمای سلف ساخته اند در عجائب المخلوقات از ابن غفیر نقل است که احرام را حمیر المؤتفکی بنا نهاده در مدت
هفتاد سال که هفتاد هزار مرد در آن کار کرده با تمام رسید بعضی گفته اند ادریس ع را بوحی معلوم شده بود که در عهد نوح ع
طوفانی خواهد شد قبر چندی از آبا و اجداد خود را با زر و جواهر بسیار در آن مکان دفن نموده و بر زیر آن قبها ساخت
گویند هیچ چه آهن و فولاد در آن اثر نکند بادشاهی بطمع زر جواهر سعی موفور در خرابی آن کرده فایده نبخشید

قبیل آن طلسم است که هر کرا از آن بهره باشد بخشش یابد گویند شخصی از بزرگ زادگان مصر را پریشانی
رسید بمظنهٔ آنکه شاید نصیبه بر وی بهره رسد زر بسیار خرج کردی و نظر کردی تا روزی نوشته یافت که از فلان طرف قبه کوچک
چون هشت ذرع به پیمایند البته چیزی بیابند وی بدان سراغ صندوقی یافت از آهن چون سر آن
باز کرد کاسه ظاهر شد که قرص طلائی در میان آن بود صندوق رها کرده کاسه را با قرص طلا بگرفت و بشهر آمد
و طلا با صراف داد و زر گرفت چون بخانه آمد طلا را در میان زر خود بیافت همچنین هر بار که فروختی باز بخانه یافتی
و کاسه آن خاصیت داشت که اگر آبی در وی کردی شراب شدی که در مصر مثلش نبودی وی بر کنار نیل
خانه ساخت و خمرفروشی اختیار نمود بازار دیگر خمرفروشان کساد افتاده در تفحص حالش آمدند و معلوم کرده بملک
مصر گفتند ملک کاسه و طلا از وی بستد در آثار البلاد آورده که شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست آمد در حوالی
قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر شد که هر که در آن افگندی چندین اژدها بنظرش در آمدی او طلسم
کشا در آن چاه افگندند ناپدید شد پس با ده تن از خواص بیرون چاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در هر
صفه دو خم زرین پر زر نهاده و بر سر هر خمی شیری از زر نشسته هر که دست بر آن بردی شیران به پنجه
دستش مجروح ساختندی در گوشه هر صفه خرمنی از جواهر بود شخصی جرأت کرده دانه از آن برداشت
در عوضاً از نظر آنجماعت غائب گردید پس از ساعتی دیو خانه شگافی بهم رسانیده بر اثر آن سر بریده مرد ظاهر
شد آنجماعت چون طریق تصرف ندانستند بمحرومی باز گشتند صاحب تاریخ ازین کثیر شامی نقل کرده که در عهد
ملک عادل پانصد و شصت و هفت در مصر قحطی رو داد که در عرصه یک ماه دویست هزار کس از گرسنگی هلاک
شدند و ملک عادل آنرا از مال خود کفن داد جمعی که احوال ایشان بملک نرسیده از قیاس بیرون بود آخر کار بجائی
انجامید که در مصر گربه و سگ نماند بعد از آن مردم فرزندان خود میخوردند و چون فرزند نماند شروع در خوردن
اطبا نمودند چه ببهانه بیماری هر طبیبی را که بخانه می بردند از اطراف و جوانب کاردها کشیده هر عضو آن بیچاره را مانند
گوشت قربانی از هم می ربودند در تمام مصر آب روان جز رود نیل نیست باران در واحیاناً بارد هرگاه بسیار بارد
علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوشیده گردد در بعضی جاها در گیاهی است که ریسمان کشتیهای کلان
از آن کنند و آن مانند شمع روشنائی بخشد و چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن گردد و ایضاً حوضی است و چشمه که
آب آن چشمه بدان حوض آید هرگاه حائض و جنب دست بآن چشمه کنند باز ایستد و آب حوض بد بوی گردد تا آن آب
از حوض بیرون نکنند آب چشمه روان نشود و ایضاً در نواحی مصر عزاریست و چشمه سوم موسوم بعین الفار را گر خاک

آن مرغزار بآب این عین کل کسند موش از ان گل شکون کردند در بادیه عرب در آن درختیست که اوراق آن طیور باشند
مثل چکاوک و این حال تا چهل روز استداد می یابد بعد از ان منقطع می شود جبل طور کوه کنعان و مصرش نیز
گویند از انجا تا مصر هفت روزه راه باشد میان شام و وادی القری افتاده در عجالة الطالبین از شیخ جعفر بوکانی منقول
است حدیث عبد القادر بن ابراهیم بن محمد بن ائمه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم سنة تسع و خمسین و ثمانمائة فی مکة

المشرفة ان عالما جاء من جبل طور سینا من موضع مناجات موسی علیه السلام مع حجارة بحجر کلما کسرناه وجدنا فی داخله مکتوبا بالابیض
الخلقی علی لون احمر لا اله الا الله محمد رسول الله ففی قطعة الکبیرة وجدنا کلمة تامها و فی الصغیرة بعضها و انه قال ان احجار الموضع

المذکور جمیعها بهذه الصفة فقلت فلعل هذا من سر قول تعالی اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی گویند منتها زار پیغمبر
بر سر آن کوه بکر سنگی میبرند و قبر هارون آنجاست قسطاط بر شمال نیل واقعست و صحرای آن مغاریست که مردگان
در آنجا افتاده و کتانهای سطبر کفن دارند او بهادران مالیده که پاره و پوسیده نشده گویند نوبتی جامه یکی از ان مردگان
باز کردند که اصلا تغیر بدنش راه نیافته بود و اثر حفا در دست و پا باقی داشت و در عجائب البلدان مسطور که مومیائی مصر
از آن مردگان حاصل می شود و آن بهترین مومیائی هاست و در نزدیکی قسطاط کوهی است که آنرا مقطم خوانند و از آن کوه
زبرجد حاصل شود در حضور مصر سنگی است نامش باغض الخل چون او را در سرکه اندازند در اضطراب آید و خود را از سرکه
بیرون اندازد شهر کهری از بلاد مصر بر شرقی نیل از قدیم بسبب اعمال بد همه سنگها شده است صورت زن که با
زوج خود خفته و قصاب گوشت پاره می کند و کودک در گهواره و نان در تنور همه از سنگ مشاهده می شود الحال
دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر آمده که در زمان المعز لدین الله اسماعیل جوهر خادم که در سلک
غلامانش انتظام داشت در سیصد و پنجاه و هفت مصر را بتصرف آورده میان قسطاط و عین الشمس شهری
این شهر بنا نهاده و در سیصد و شصت و یک المعز لدین الله از افریقیه در آمده آن بلده را دار الملک ساخت و در
وقت آمدن پانزده هزار شتر زر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق از زر پیش بارگاه وی
می نهادند که او بسکان آن شهر داد و چون نوبت بآل ایوب رسید در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار
ساخته شد و قاهره بر کنار نیل واقع است عمارتش از رخام الوان در قرب پنج فرسنگ دیگر اسکندریه
طولش سه عرضش یک لخ بر کنار نیل بریک در دروازه اش درخت سدری در زمان سکندر مانده است
در آن شهر بلیناس حکیم بفرموده ذو القرنین میلی ساخته بود و آئینه بقدر هفت ذراع در آن نشانده که هر کشتی
که در قسطنطنیه حرکت کردی در آئینه پدید آمدی این بر مردم فرنگ بسیار دشوار بود تا عاقبت اعیان فرنگ

جمعی را باسکندریه فرستادند و در لباس تقوی در نظر خلق مقبول افتاده آوازه دادند که اسکندر در پیش آئینه
گنجی نهاده عمرو عاص فرموده تا آئینه را از آن موضع برکندند چون مکر آن مردم معلوم شد باز آئینه را بر آن موضع نصب کردند
آن خاصیت ندیدند و دندان شخصی یافته بودند سی من وزن داشته از مردمش قدوة العارفین شیخ
علی بن عبد الله الشاذلیست از کمل علما و زهاد بود و صاحب کرامات و خوارق عادات نسبش بامام حسن رض
بن علی ع میرسد در آواخر عمر باسکندریه اقامت داشت در صحرائی که آب شور داشته فوت کرد از آن پس آب
شیرین شد **انطاکیه** که بعضی از اقلیم چهارمش دانند طولش عا و عرضش لدل شهری با باغات بسیار راست
درخت نارنج و ترنج و عنبره در خانها چون باغات ثمره دهند تفاوت همین که در باغات آب دهند و اینجا ندهند
در آثار البلاد مذکور که در نواحی عراریان انطاکیه از دهانی بچه منادی سیه فام همه روز در آخر ربیع الاول سنه
تسع عشر و ستمائه پیدا شده آتش از دهانش برون می آمد و بهر موضع که رسیدی سوخته شدی یکبارش
گذر بر تراکمه آنجا برافتاد از آدمی و مواشی آن زمین اثری نگذاشت اهالی دیار استغاثه بدرگاه الهی بردند
ابری ظاهر شده که آنرا از زمین برداشته بهوا برد و نایاب گشت در اراضی انطاکیه عینی است که اگر چوبی در آن
افگندی فی الحال بسوزد و گویند چون نوشیروان آنشهر را دید بصورت آن شهری در عراق موسوم برومیه بنا نهاده اهالی اینجا را
کوچانیده خانهای رومیه چنان مشابه خانهای انطاکیه بودند که هر یک خود بخود در خانه خود رفت و هیچ تفاوت نیافت
مگر بر در خانه گازری در انطاکیه درختی بوده و اینجا نبود **حمص** شهریست از دیار شام طولش عا عرضش لدا هوای
نیک دارد مار و کژدم در و بسیار گویند بر در مسجد حمص صورتیست که در نصف اعلی الصورت آدم و نصف اسفل کژدم
چون قطعه از گل پاک بر آن صورت بنهند و آنرا در آب اندازند و کژدم گزیده از آن آب خورد شفا یابد **اخمیم**
در بیابان واقع شده از واست **ذو النون مصری** پیشتر دیار اهل مصر زندیق میدانستند و بعضی در کارش
متحیر بودند تا وفات نکرد کس واقف نشد وقتی در کشتی بوده در و گوهری از بازرگانی گم شد همه اتفاق کردند که نزد
اوست میرنجانیدند و استخفاف مینمودند چون از حد بگذشت دیدند که از دریا هزار ماهی سر بر آورده هر یک گوهری
در دهان ذو النون یکی از آنها گرفته بدان بازرگان داد اهل کشتی این را دیده بپایش افتادند و معذرت طلبیدند **گفت**
در سفر زنی را دیدم سوال کردم که غایت محبت چیست گفت محبت را نهایت نیست گفتم چرا گفت از اینکه
محبوب را غایت نیست **گفت** دوستی بکسی کن که بتغیر تو متغیر نشود **گفت** خوف آتش در جنب خوف فراق بمنزله
یک قطره ایست که در دریا اندازند پرسیدندش که عارف کیست گفت مردی باشد از انسان و جدا از انسان **گفت**

عبودیت آنست که بنده او باشی بهمه حال چنانکه او خداوند تست **گفت** توبهٔ عوام از گناه است و توبهٔ خواص از غفلت
گفت توکل ترک تدبیر باشد گفتندش اندوه کرا بیشتر گفت بدخوی ترین مردمان را گفتندش دنیا چیست
گفت هر چه ترا از خدا مشغول کند شخصی ازوی وصیتی خواست گفت همت خود را پیش و پس سفر نیست گفتند این راه چی
باید گفت از هر چه گذشت و از و هر چه باید اندیشه مکن و نقد وقت را باش در دویست و چهل و پنج از عالم رفت آنشب
هفتاد کس پیغمبر را بخواب دیدند که میفرمود امشب ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمدیم و چون جنازه وی برداشتند
گروهی مرغان پر در پر بافته بودند چنانچه خلق در سایه میرفتند و تا آنزمان کسی چنان مرغی ندیده بوده و در راه که
جنازه او می بردند مؤذن بانگ نماز می گفت چون بکلمهٔ شهادت رسیدند انگشت را برداشت مردم را ظن
شد که زنده است جنازه را بنهادند و انگشتی که برداشته بودند هر چند خواستند فرو گیرد گرفته نشد چون وفات
یافت بر پیشانی او بخط سبزی نوشته دیدند که هذا حبیب الله مات بسیف الله فی حب الله در نفحات آمده که
روز دیگر بر قبرش نوشته یافتند که ذوالنون حبیب الله من الشوق قتیل الله هرگاه نوشته را تراشیدند باز نوشته
یافتند **ابو طالب** در سلک مشائخ عظام انتظام داشت از ابو عثمان مغربی منقول است که وی همیشه با مرغان
سخن گفتی و سخن مرغان فهمیدی در مناجات گفتی الهی اگر نه فرمان بودی کرا زهره بودی که نام تو بر زبان راندی
عین الشمس در جنوب فسطاط واقع دار الملک فرعون جای یوسف مصری که زلیخا جهت یوسف علیه السلام
ساخته و پیراهن یوسف آنجا پاره کرده درین شهر بود از عجائب آنشهر مناریست از یک پارچه سنگ سرخ که نقطهای
سیاه دارد طولش زیاده از صد ذرع و بر سر آن صورت انسان از سر و بر زمین ولیسار دو صورت دیگر که پیوسته
آب از آن نشانها ترشح کند و بهر جا که رسد سبزه روید دیوان در زمان سلیمان ع این را ساخته اند درخت
بلسان درین موضع و از چاهی که عیسی علیه السلام دران غسل فرموده بلبسان آب میدهند **حمص** از دار الملک
احمد طولون آنجا نوعی خرما است که آنرا مرجوسی گویند یکی پیش از دیگر خرما یافته و درختش راست نبوده و خم نخورده
گویند مرجوس نام درویشی بود که از اثر ولایت او این صفات بهم رسانیده **فرما** شهری کوچک در نهایت
خضرت است قبر جالینوس در وی واقع **تلیس** شهری بر زمین رفیعی واقع شده و بر یکطرفش تلی ترکوم نام
است بر بالای همه گر مردم را دفن کرده تا بدان مرتبه رسیده این رسم پیش از زمان موسی ع شایع بود **قیوم**
شهری در غربی نیل زمینش مسطح افیون آنجا حاصل شود و خشخاش آن سیاه است **صعید** ناحیتی
است از ولایت مصر در جبال آن غارهاست که در آن موتی از آدمی و مرغ و سگ وغیران همه بحال خود هیچ تغییر

دران ظاهر شد در سنگها نقش سکهٔ دراهم و دنانیر گویند بدعای موسی سنگ شده کما قال ربنا اطمس علی اموالهم مخفی نماند
که چون کربلا و مصر بقدر ترتیب مرقوم شده به بیان بعضی رجال اشهر آن اشتغال مینماید **شیخ کامل عمر بن علی**
المعروف بابن الفارض روزی از مدرسه برون آمد پیری را دید که بغیر ترتیب وضوی ساخت گفت
با این سن هنوز وضو نمیدانی پیر گفت ظاهرا ترا در مصر کشادی نخواهد شد ابن فارض را حالتی بهم رسید گفت پس کجا خواهد شد
پیر گفت در مکه ابن فارض گفت رسیدن من بمکه دشوار است گفت دشوار نیست همه انگشتان خویش بکشاد و گفت اینک
مکه برو ابن فارض در ساعت بمکه رسید و دوازده سال اقامت کرد و کشاد کار بدو رو نمود و در علوم حقیقت درجه کمال
رسید پس از دوازده سال شنید که ای ابن فارض بر موت من حاضر شو ابن فارض برو حاضر شد همان پیر مبلغی
داد که بتجهیز و تکفین من کن و در فلان محل بنه و منتظر باش چون بجایی که گفته بود مردی از هوا بیامد و با او نماز کرد ناگاه
هوا از پرندگان سبز پر شد یک پرنده بزرگ از میان شان شیخ را فرو برده بپرید او را دیوانیست مشتمل
بر فنون معارف از ان قصیده ایست لبی نکات حقائق دران درج تا حال کسی را چنان نظم دست نداد و بسیاری
از صوفیه بران شرح نوشتند هر وقت که او را جذبه رسیدی روزها و هفتها کما بیش از حواس خود غائب شدی
و چون بخود باز آمدی بیتی چند املا کردی و باز ترک نمودی تا چنان حالت عائد شدی **ابو علی کاتب** از کبار
مشائخ است هرگاه چیزی برو مشکل شدی جناب رسالت ص الجواب دیدی وصل نمودی **ابو علی ستولی**
یگان زمان خود بودی او گفت که شبی پیغمبر را بخواب دیدم گفت یا ابا علی درویشان را دوست میداری ترا
بوکالت هم ایشان باز میداریم گفت یا رسول الله رب عصمت پس از ان بیکاری برخاست درویشان بسوی او نهادند
شیخ معمر بنده بود حبشی جذبه اش رسید شش ماه نه طعام خورد و نه شراب دیوانه پنداشته بزندان کردند
بعد ساعتی بیرون دیدند بقدم اعتذار پیش آمدند چند مرغ بریان کرده آوردند اشارت بمرغان کرده زنده
شده پریدند **ابو شعیب المقنع** هفتاد حج پیاده گذارده هر حجی را از صخرهٔ بیت المقدس احرام بست و بتوکل
در بادیه رفته در حج آخرین سگی را دید که از تشنگی زبانش برون آمده فریاد می کند گفت کیست تا هفتاد حج بیک
شربت آب بخرد شخصی یکشربت آب بوی داد آن بسگ خوراند **ابو الحسن قرافی** یگانه دنیا بوده گویند ابو سلیمان
نیلی بقرافی آمده بوی نگریست و گفت میان دو ابروی تو حکومت می بینم چندی بگذشت که بمنصب حاکم شد هم ابو بکر درحجی
بقرافی آمده گفت یا ابا الحسن امروز در جهان از تو مجردی تری نیست امروز در گهواره می بینم بعد چندی زنی خواست و فرزندان آورد شیخ
بدر الدین در وقت خود قبلهٔ طالبان بوده در نفحات است که در خدمت شیخ جمال الدین یوسف کورانی دیر در کنار داشت روزگار بنظام رسیده و اجازة

ارشاد یافته و در اجازت وی برادر نوشته زیرا که عمر او در شیخ ابو العباس نهاوندی بسیار بزرگ بود وی می گفته که دریا در
دست راست من است و بیابان در دست چپ من ابو عبید الله البری بزرگ وقت است وقتی بیمار بود و شربت آب
بوی دادند نخورده گفت در مملکت حادثه افتاده پس از آن سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم
افتادند و خلق را کشتند و حجر الاسود را شکستند و بازگشتند بعد از آن خورد ابو جعفر حداد و شاگرد
ابن عطا بوده و در نفحات آمده که ابو جعفر حداد دو اند یکی کبیر که در بغداد بود و یکی صغیر که مصری است از ابو ایوب نقل است
که روزی ابو جعفر را بر سر چاهی دیدم نشسته بر آب می نگریست گفتم چه می کنی گفت شانزده روز است تا آب
نیافته ام الحال که رسیدم نشسته ام میان یقین و علم تا هر کدام غلبه کند بر آن جانب روم عارف با یدی گوید یقین آن بود
که اکنون نشسته ام و آب حاجت نیست و صبر می توانم کرد و علم آن بود که خدا تعالی را می باید پرستید و روا نبود که در
خون خود باشم آب بر باید گرفت شاید که آب نیابم ابو جعفر سعاد گوید که از ابو جعفر حداد پرسیدم که تصوف چیست
گفت تصوف اشارت است بر زمین گاه آشکارا کند و گاه پنهان سازد اخی علی در روم و شام بسیار بوده و مرید بسیار
داشته اما پیری و مرشدی ندیده چون آوازه شیخ علاء الدوله عالمگیر شد با مریدان خود رفت و در حلقه مریدان
وی داخل شد روزی حکایت منصور حلاج در افتاد اخی علی از حال وی استفسار نمود شیخ فرمود که مرا حالتی
کرم بود به زیارت وی رفتم چون مراقبه کردم روح او در اعلی علیین یافتم مناجات کردم که الهی فرعون انا ربکم الاعلی گفت
و منصور انا الحق هر دو دعوی خدائی کردند تفاوت چیست ندا آمد که فرعون در خودبینی افتاد و همه خود را دید و ما را
گم کرد و منصور ما را دید و خود را گم کرد پس فرق بسیار است ابو بکر رقاق استاد ابو بکر رقاق صغیر است و ابو بکر مغازلی
استاد سیروانی است و شیخ عمران ثلثی که چیزی که با مهمان نخوردی هست از مشایخ آن دیار اند ابو ابراهیم
اسماعیل بن یحیی المازنی در مصر مجتهد بوده در مذهب شافعی تصانیف دارد و شافعی در حق وی
گفت که او ناصر مذهب منست از جمله مصنفاتش مختصر است ابو العباس سریج گفته که مختصر مزنی از دنیا بکر رفت
و او هر وقت که مسئله در آن کتاب درج کردی اول دو رکعت نماز گذاردی محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم
در فقه شافعی نهایت مهارت داشت از ابو ابراهیم مازنی نقل است که هرگاه پیش شافعی جهت سماع حدیث
میرفتیم بر در می نشستیم تا هنگامی که بر می آمدم بخلاف محمد که چون می آمد شافعی بدرون می طلبید و دیری
باهم می بودند و طعام با یکدیگر میخوردند و در وقت رفتنش نزدیک طلبیده سوار کرده بعد از آن بشغل دیگر مشغول
می شد و همیشه می گفت که کاش مرا هیچو محمد پسری بودی و هزار دینار قرض من بود جه داشتی و لا دنش سه و ستا د

سال عمر داشت **ابو یعقوب یوسف بن یحیی البویطی** بعد از وفات شافعی در درس و فتوی قایم مقامش شد
شافعی را بوی عنایت خاصه بود و همیشه می گفت که سزاوار صحبت من بغیر از یوسف بن یحیی کسی نیست و امروز
در اصحاب من اعلم اوست در مناظرة الانسان آمده که الواثق بالله عباسی معتقد بخلق قرآن بود بویطی را از مصر طلبید
تا قرآن را مخلوق گوید او امتناع آورد خلیفه ویرا زنجیر چهل رطل آهنی در پا کرد از ربیع بن سلیمان نقل است که روزی من و
بویطی و مزنی در خدمت شافعی نشسته بودیم ناگاه شافعی نگریسته اشاره کرد که در خدمت میری و مزنی را اگر شیطان
با وی مناظرت نماید مقطوع گردد و بویطی در قید زنجیر بمیرد آخر همچنان شد بویطی در دویست و سی و دو در
حبس بغداد وفات یافت **ابو بکر محمد بن احمد بن جعفر کنانی** المعروف بابن حداد در فقه شافعی نظیر و عدیل نداشت
در عمرها قاضی و مدرس بوده سلاطین تعظیمش میداشتند از مصنفاتش یکی کتاب الفروع است اندک حجم بسیار فایده که بسیاری
از فضلا مثل قفال مروزی و قاضی ابو طیب طبری و شیخ ابو علی سنجی بر آن شرح نوشتند **عبد الملک**
بن ابو القاسم المعروف بالمسبحی در خدمت حاکم بن عزیز اسمعیلی قرب عظیم داشته مقدار سی کتب تصنیف
کرده از آنجمله تاریخی متضمن سخنان غریب و عجیب بمقدار سیزده هزار ورق و کتاب الغرب والشرق دویست
ورق و قصص الانبیا هزار و پانصد ورق و کتاب المفاتح والمناکح در اصناف جماع هزار و دویست ورق و ولادتش
سیصد و شصت و شش فوتش چهارصد و بیست و **سلیم بن یحیی** قاضی مصر و زاهد عصر بوده در زندگی بی نظیر بلیته در هفتاد و
پنج بحکم قضا از منصب معزول شده **هبة الله بن علی** در حدیث سماعات عالیه و روایات منفرده وارد در
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری از تصانیف اوست در هفتصد و سی فوت
کرده **ابو الحسین بن یحیی بن ابی علی** در خط و سیاق و انشا ید بیضا داشته و منصب انشاء ملوک مصر همواره
بدو متعلق بوده شعر در غایت جودت می گفته **ابو العز مظفر بن ابراهیم عیلانی** در سلک شعرای
مشهور انتظام داشته با آنکه اعمی بود در علم آداب و عروض شهرت زیاده از حد داشت در ششصد و بیست
در گذشته **احوال بعض سلاطین مصر** آورده اند که پیش از زمان اسلام میان اهل فارس و روم بر سر مصر
مکرر محاربات روی داده آخر بر آن قرار یافته که خراج آنرا بالمناصفه تصرف نمایند پس از چندگاه حاکم
روم مصر را من حیث الاستقلال متصرف گشت و مقوقس نام مردی را به نیابت خویش بمصر فرستادی تا زمان خلیفه
ثانی در آن دیار حکومت می نمود عمرو عاص در حوزه اسلام آورد چنانچه مذکور شد تا نوبت بخلفای بنو عباس
رسید روزی هارون رشید در تلاوت قرآن بآیه رسید که قال یا قوم الیس لی ملک مصر الی آخره ترک تلاوت

گروه ببارگاه آمد واعیان مملکت را طلبیده گفت فرعون عجب دولت بهمتی بوده که بمصر ورود نیل مباهات
کرده دعوی الوهیت نمود باید آنرا افروترین مردم دهم بعد تلاش تولون نام مردی آوردند که همیشه باسگان
همکاسه وهمخواب بودی وهرگز ناخن نگرفته وسر وتن نشسته بجامش فرستاد وخلعت ملوکانه
پوشانید باجهابت ومتانت ظاهر شد نشان حکومت مصر بنام او نوشته او را بمصر فرستاد
مدتی حکومت آنجا کرده رسمهای نیکو بعدل داد نهاد پسر او احمد بن طولون بجای پدر نشست
امور ایالت چنانچه باید بجا آورد گویند او هر روز جامه پوشیدی که بهای آن هزار درم بودی و آخر روز
ترا انجشیدی وکالا از سامان آن نوع جامه عاجز آمده از کسی که بادنجشیدی خریدندی اطلاع یافته انگشت
در دوات زده نقطه سیاهی بران جامه زدی تا آن کار نکنند پس پسرش ابوالجیش
نیز در زمان معتضد بالله سالها حکومت کرده در رعایت رعایا کار از پدر وجد گذرانید وچون
نوبت بالمقتدر بالله رسید محمد نام مردی را از منجنده خود ایالت ولایت دمشق داد وچون القاهر
بالله پای بر مسند خلافت نهاد حکومت مصر را نیز باقطاع او منضم ساخت وچون الراضی بالله رشید
امامت حرمین شریفین ومملکت جزیره را بوی داده اخشید لقب داد چه والد وی که طغج نام
داشت از ولایت فرغانه بود واهالی فرغانه بادشاه خود را اخشید میگفتند یعنی بادشاه بادشاهان
حشمت ومکنتش بجایی رسید که هشت هزار غلام زرخرید پیدا کرد بعد شصت وشش سال
عمر بتاریخ سیصد وسی وچهار درگذشت دو پسر صغیر ماند یکی ابوالقاسم ودیگر ابوالحسن بعد ازوی
ابوالمشک کافور که غلام حبشی الاصل بوده بمنصب اتابکی ابوالقاسم سرفراز گشته در مصر متصدی
امور سلطنت گردید بنابر وفور کیاست وشجاعت جمله امرا معتقدش شدند در سیصد وپنجاه وچهار
ابوالحسن نیز وفات یافت کافور بغایت مستقل گشته در جمله بلاد مصر وشام خطبه اش خواندند در
سی صد وپنجاه وشش درگذشت بعد از کافور در سیصد وشصت ویک مصر ببنی فاطمه منتقل گشت حبیب السیر آمده که چون خاطر
المعز لدین الله اسماعیلی از ضبط ممالک موروثی مغرب زمین فراغت حاصل کرد ابوالحسن جوهر بن
عبدالله را که بکاتب رومی اشتهار داشت تربیت کرده باقصای بلاد مغرب فرستاد جوهر
تا سواحل دریای اوقیانوس وجزائر خالدات که انتهای معموره جهانست وحکمای ابتدای
اقالیم را از آنجا گرفته اند رفته آن ولایت را تحت تصرف آورد وپس بمصر فرستاد مصر را نیز متصرف

گشته نام عباسیان را از خطبه افکند و اسماء ائمه اثنی عشر چنانچه در مجلد اول مذکور داخل خطبه نمود
و پس از آن لشکرها باطراف فرستاده تا اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه و فلسطین و
دمشق از تصرف عباسیان برون آورد در سیصد و شصت و یک المعز الدین الله از افریقیه بتجملی
که سابق مذکور شده بقاهره آمده چهار سال بدولت و اقبال بگذرانید و پس از آن پسر خود نزار را
ولیعهد ساخته فوت گشت و نزار بر سریر سلطنت نشست العزیز بالله لقب یافت بعد او الحاکم
بامر الله پس الظاهر باعزاز دین الله پس المستنصر بالله پس المستعلی بالله پس الآمر باحکام الله پس الحافظ لدین
الله پس الظافر بالله پس الفائز بالله پس العاضد لدین الله چنانچه در مجلد اول ذکر یافته بمعاضدت ارکان
بخلافت نشست در ایام او کفار فرنگ قاصد تسخیر مصر گشتند عاضد از نور الدین بن عماد الدین زنگی
که والی شام بود طلب امداد نمود و او اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار بجانبش فرستاد
فرنگیان شنیده پس رفتند همچنین توجه اسد الدین جهت فرنگیان مکرر رو داد و نوبت سوم شیرکوه در پانصد
و شصت و چهار و سرانجام ملک و مال عاضد را از پیش خود گرفت اما زیاده از شصت و پنج روز دران مهم
دخل نموده درگذشت پس از روی صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ایوب که برادرزاده اسد الدین بود خلعت
وزارت پوشیده دران امر مستقل گشت در ضمن عاضد در پانصد و شصت و هفت فوت گشته صلاح الدین
بفرموده نور الدین خطبه و سکه بنام المستضئ بالله عباسی کرده بعد ازان صلاح الدین بر مملکت مصر مستولی
گشته هفت نفر از اولادش سلطنت کردند ایام ملک ایشان از پانصد و هشتاد و یک تا شصت
و چهل و هشت بود چنانچه بیاید و طبقهٔ اسماعیلیه که در ممالک مصر و افریقیه و مغرب سلطنت کردند چهارده نفر
بودند و مدت دولت ایشان دویست و شصت و شش سال استداد داشته و ازین جمله دویست و
هشت سال خطهٔ مصر دار الملک ایشان بوده و اول کسیکه ازان طبقه مالک زمام جهانبانی گشته
ابو القاسم محمد بن عبد الله ست که در مجلد اول مذکور ست او را مهدی می گفتند و مهدی خود را
منسوب باسماعیل بن جعفر صادق ع میداشت حمد الله مستوفی آسامی آبای او را بدین موجب نقل کرده
که المهدی محمد بن الراضی عبد الله بن المتقی قاسم بن الوفی احمد بن الوصی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع
و اکثر اهل سنت و جماعت و مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله ابن السالم البصری شمردند و زمرهٔ از خراقیان
او را از عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کردند و زعم اسماعیلیه آنکه مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله

مذکور است و از حضرت روایت می کنند که فرموده علی راس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و گویند لفظ شمس درین حدیث کنایت از محمد بن عبدالله است و مهدی بقول یافعی در سنه تسع و تسعین و مائتین و بروایت روضة الصفا در سنه ست و تسعین و مائتین در ولایت افریقیه خروج کرده گماشتگان خلیفه را از ان ولایت اخراج نموده و مملکت اندلس و قیروان و طرابلس ملکه اکثر دیار مغرب را مسخر ساخت و چون بیست و شش سال بدولت و اقبال بگذرانید در سنه اثنی و عشرین و ثلثمائة در قلعه مهدویه که بنا کرده او بود بعالم آخرت توجه نمود اوقات حیاتش شصت و دو سال بعد از فوت وی القائم بامرالله احمد بن محمد قائم مقام پدر گشته در ایام مکتب داری ابویزید نام جمعی را بخود متفق ساخته رایت مخالفت برافراخت قائم بمحاربه او قیام نموده منهزم بقلعه مهدیه شتافت و ابویزید از عقب رفته محاصره نمود و در گزیده آمده که اسماعیلیه را عقیده اینست که دجال کنایه از ابو یزید مذکور است و حدیثی روایت کنند که دجال بمهدی خروج خواهد کرد اما پیش از انکه فتنه ابویزید مندفع گردد قائم در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائة فوت کرد اما امرا ارکان وفاتش را پنهان داشته با پسرش اسماعیل بیعت نمودند مدت دولت قائم دوازده سال بود و پس المنصور بقوة الله اسماعیل بن القائم بامرالله چون علم حکومت برافراشت از قلعه برآمده با ابویزید مصاف داده او را منهزم ساخت و پس از ان او را بدست آورده در قفس آهنین با بوزینه اش قرین کردانید و بعد روزی چند بنیاد حیاتش برانداخت و منصور حکومت میراند تا در سیصد و چهل و یک وفات یافته زمان حیاتش سی و نه سال مدت خلافتش هفت سال بوده المعز لدین الله ابوتمیم بن المنصور بقوة الله در روز وفات پدر بر تخت نشسته بسیاری از ولایات مسخر نمود و بعد از انتظار کافور اخشیدی چنانچه قبل ازین نوشته آمد خورشید دولتش از افق مملکت مصر باعانت جوهر خادم طلوع نموده و در حبیب السیر آمده که جد ملک صلاح الدین شادی نام داشته و در زمان سلطان مسعود سلجوقی کوتوال تکریت بوده و بعد از فوت وی پسر بزرگترش نجم الدین ایوب بجای وی نشسته بواسطه خونی که کرده بود از تکریت گریخته با برادر خود اسد الدین متوجه موصل گردید عماد الدین زنگی ایالت بعلبک او را داد و نجم الدین و برادرش اسد الدین بعد از فوت عماد الدین نزد پسرش نور الدین اعتبار بهم رسانیده هریک بمنصبی لائق ممتاز گشتند و در حینی که عاضد التماس

امداد از نور الدین نمود وی اسد الدین را که منصب سپهسالاری داشت بمصر روان ساخت
و چنانچه گذشت اسد الدین در مصر مانده وزیر عاضد گردید و برادرزاده اش صلاح الدین بدان خدمت
قیام نمود تا وقتی که اقبال خلفای اسماعیلیه بنهایت انجامید وی بر سریر سلطنت تکیه زده در تاریخ امام
یافعی مسطور است که از جمله منسوخات عاضد که بدست صلاح الدین افتاد عصای بود از زمرد و صد
هزار کتاب از کتب نفیسه در پانصد و شصت و نه نور الدین فوت شد صلاح الدین استقلال
تمام یافت در اندک زمانی مملکت شام بدست آورده پادشاه فاضل عادل باذل بود فضلا و علما را دوست
میداشته چند نوبت با کفار فرنگ محاربات نموده بیت المقدس و قدس خلیل را از تصرف بازکشیده
گویند در آنزمان زیاده بر شصت هزار مرد از نصاری در بیت المقدس اقامت داشتند چون آثار
فتح ظاهر شد صلاح الدین فرنکیان را امان داده مقرر گردانید که هر یک از رجال بیست دینار
هر فرد از نسا پنج دینار جواب گفته مطلق العنان گردد هر که از عهده آن بر نیاید در دست اهل اسلام
اسیر باشد و این نیازها در میان سپاه و علما صرف کرد بر این نحو بود تا در پانصد و هشتاد و نه فوت
کرد در سخاوت بدان مرتبه صرف زرها کرد که با وجود آنهمه وسعت ملک وقت فوتش در خزینه زیاده از چهل و هفت درم موجود نبود و برادرها
بود ابوبکر نام که حکومت در حلب می نموده و دیگر برادرش عمر نام ایالت حماة داشته سوم علی در دمشق چهارم عثمان در مصر بنیابت چون
وفاتش نزدیک رسید از وصیت خواستند گفت بعد از خود ابابکر و عمر و عثمان و علی میگذارم
پسرش ملک عزیز ابو الفتح عثمان چند روز بر مسند نشسته در پانصد و نود و پنج در گذشت او در ایام حکومت
دمشق را از برادر خود ملک افضل انتزاع داده حرخد رابوی عنایت نمود و ملک افضل بعد فوت برادر
بدمشق آمده بر مسند عزت متکی گردید پس از ملک عزیز عمش ملک عادل ابی بکر با سپاه موفور
آمده او را از دمشق بشمیاط فرستاد تا در انجا عمرش سپری شد پس ازان مستقل شده مصر را
بولایت دیگر ملک معظم تفویض نمود و مملکت جزیره را بپسر سوم ملک اشرف داد و مملکت
قسطاط را به پسر چهارم اوحد که ایوب نام داشته سپرد و خود بفراغ بال سلطنت میراند تا در پانصد
و نود و هشت فوت نمود منقول است در تاریخ یافعی که در عهد وی بسال پانصد و نود
و هفت در دیار مصر و توابع بلای جوع بمثابه بود که چهار دانگ و نیم عرصه فنا گشتند و این قضیه
تا نیمه سال دیگر کشید و در قاهره مصر آنچه بقلم آمد صد و پانزده هزار بود سوای آنانکه در خانها و سراها

مرده بودند وکسی از عهده وفی انها نتوانست برآمد وگوشت بمرتبه معدوم شده بود که چوجه مرغی بصد مثقال
نقره رسیده بود و یافته نمی شد و در شعبان این سال زلزلهٔ عظیم در اکثر روی زمین روی نمود چنانچه یافعی
از ابوشامه نقل می کند که در مصر جمعی کثیر در زیر عمارات مردند و خرابی تمام شده فوجی در زیر خاک ماندند و چون
شمارهٔ خلقی که درین قضیه فرو رفته بودند کردند هزار هزار و صد هزار بحساب در آمد الحاصل بعد او ملک کامل
بن ملک عادل بادشاه شد با علما و فضلا نشستی و در شبهای جمعه بنفس نفیس با آن طائفه
مباحثه و معارضه کردی در ششصد و بیست و پنج یمن را و حجاز را نیز ضمیمه مصر و شام دمشق را از ملک معظم
ناصر الدین [illegible] ه بملک اشرف عنایت نموده و ولایت کرک و شوبک و نابلس باقطاع ملک
ناصر الدین ملک مقرر گردید ملک اشرف بادشاهی بود در غایت حلم و کرم و واقع اساس عدل
قامع ستم سالها باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت تا در ششصد و سی و پنج مرکب بعالم
دیگر تاخت و ملک کامل نیز در همین سال درگذشت پس از و ملک عادل در مصر بسلطنت
رسیده بعد از یک سال امرا و اعیان مملکتش از طاعت متفرق گشتند و به برادرش
ملک صالح را که ایوب نام داشت بپادشاهی نشاندند و ملک عادل را بقلعه فرستادند ملک صالح
از روی استقلال کار خود تمام کرده بجانب دمشق توجه نمود و عم خود اسماعیل را که ملقب بملک صالح
بود از بعلبک طلب داشت او اطاعت ننموده از مجاهد حاکم حمص استعانت جست و بامداد او از راه
غیر معهود غافل بر سر ملک صالح رفته او را هزیمت داد ملک صالح با قلیلی بجانب کرک توجه نمود جمعی
از ملازمان حاکم کرک بملک صالح باز خورده او را نزد ملک صاحب خود ناصر برده مقید ساختند
درخلال حال ملک عادل از حبس برآمده کرت دیگر بمصر بادشاه شد و قاصد نزد ملک ناصر فرستاد
که اگر ملک صالح را بمن سپاری صد هزار دینار خدمت کنم ملک ناصر آن التماس را رد کرده بملک صالح
بیعت نموده با او بجانب مصر رو آورد و امرای مملکت بملک صالح راضی شده نوبت دیگر عادل را محبوس
ساختند تا درگذشت و ملک صالح حکومت میراند تا در ششصد و چهل و هفت وفات یافت
پس از وی پسرش ملک معظم را قائم مقام پدر ساختند غلامان ملک صالح بر ولینعمت زاده
خروج کرده بقتل رسانیدند و عز الدین نام ترکمانی را مقدمه سپاه ساختند ملک ناصر حاکم کرک
از قضیه واقف گشته لشکر بجانب مصر کشید و امرای مصر استقبال کرده بعد از جنگ هزیمت

یافتند ملک ناصر بقا بهر به آمده خطبه خواند و غلامان بعد از شکست بجانب شام گریختند و در اندک روزی
جمعیت بسیار بر سر ایشان جمع شده ملک اشرف بن عادل را که حاکم حمص بوده با برادرش
ملک صالح که حکومت دمشق مینمود از میان برداشته در آنولایت مستقل گردیدند چون این اخبار بملک
ناصر رسید در مصر مجال اقامت ندیده بحدود بعض از ولایات شام تاخت و در سال ششصد و پنجاه
و دو امرای اعز الدین ترکمانی را که مملوک صالح ایوب بود بسلطنت برداشتند و ملک معز لقب دادند
از آن تاریخ بادشاهی تعلق بغلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار صفت انقطاع پذیرفت
و عز الدین و غلامی چند که بعد از او در مصر بر سریر حکومت نشستند با سلاطین چنگیزیه معاصر بودند و همیشه
با هلاکو و اولاد او مقاتله و مجادله می نمودند و ایشان را چراکسه نیز گویند اول ایشان ملک اعز الدین ایبک
بوده و ابتدای ملک ایشان ششصد و چهل و دو مدت ملک شان دویست و بیست و یک
بوده و سیزده نفر حکومت کردند منجمله ملک بندقدار که **گویند** وی بمزید تهور و پردلی معروف بوده داعیه
تسخیر ممالک روم نموده تن تنها در آن مرز و بوم شتافته از روی بصیرت مداخل و مخارج اهالی و عساکر
آنجا را ملاحظه نموده بنا بر تصدیق اینحال انگشتری خود در دکان طباخی مرهون ساخت بعد از مراجعتش
این معنی مشهور ادانی و اقاصی شده با بقاخان رسید بغایت از او در حساب شده درین اثنای بندقدار
با لشکری بیشمار بصوب روم شتافته بعضی از امرای مغول را گوشمال داده بقاخان بعزم انتقام
بدانجا نهضت نموده معین الدین پروانچی باشی که سالهای دراز در آنجا بحکومت گذرانیده بود به تیغ سعادت
اثر اول تیغای شهادت رسانیده عنان مراجعت متصرف گردانید و در حین انصراف فوجی از امرا را
بتسخیر قلعه بیره روانه داشت ایشان قلعه را محاصره نموده کار بر اهالی آنجا تنگ آوردند مردم آنجا مصحوب
کبوتر نامه مشتمل بر شدت احوال خود به بندقدار انها نمودند وی در جواب نوشت که در روز هفتم ازین
تاریخ منتظر موکب همایون ما باشید پس فرمود که دوازده هزار سوار مستعد پیکار گشته خود با هفت
غلام بر اسپان یام نشسته بر سبیل استعجال تدارک آنحال قیام نمود آورده اند که از مصر تا بیره بیست
و هفت مرحله یام بسته بودند اما وی در چهار شبانه روز طی مسافت نموده روز چهارم با دویست سوار
که از سپاهیان بدو پیوسته بودند در حوالی قلعه بر سر تلی که آب فرات در وسط بود بر آمد و بنصب رایت اهالی قلعه را
که از شدت عسرت بتنگ بودند آگاه ساخت مغولان اگرچه نمیدانستند اما متردد خاطر گشتند تا آنکه بعد از

شش روز عساکر مصر و شام در رسید و چون عبور بی کشتی متعذر بود فرموده که بیکبارگی و پنجهزار شتر در آب انداختند و لشکر از زبر آن گذر کرده لشکر مغول جنگ نادیده فرار نمودند بالجمله بندقدار در ذی الحجه سنه ست و سبعین و ستمائه در دمشق وفات یافته گویند وی در ایامی که بر سریر سلطنت می نشست شبی حضرت رسالت را در خواب دیده که بدو شمشیری عنایت فرمودند و چون وفات میکرد هم دیده که آنحضرت شمشیر را از و گرفته بسیف الدین قلاوق مشهور بالفی مکرمت نمودند بیدار شده در حین صحت بالفی را طلبداشته بسلطنت نوید داده باز مانده کار را سپرد نمود و عنقریب در گذشت و سیری چند دیگر هم نوبت کامرانی خویش بپایان رسانیدند تا در نهصد و بیست سلطان سلیم بن سلطان بایزید در حوالی حلب با قانصو غوری که آخرین سلاطین جراکسه است صف قتال آراسته قانصو با اکثری از امرای کشته گشته مصر و شام بتصرف سلیمان سلطان سلیم در آمد و تصرف آل عثمان باستقلال شد چنانچه در مجلد اول مذکور **صقلیه** جزیره بزرگ از جزایر مغرب طولش سه روز عرضش لری معادن طلا و نقره و نحاس و ازبرزاج و نوشادر و سیماب و در صحرایش زعفران بسیار در انجا کوهی است که شب آتش و دود در روز ظاهر شود با وجود انکه قلعه آن هرگز از برف خالی نیست **مقاله رابع متضمن ذکر** بلاد اقلیم چهارم منسوب بآفتاب این اقلیم وسط جهانست مبداء ان از موضعی است که آنهار را طول آن چهارده ساعت و ربعی باشد مساحت سطحش سیصد و هفتاد و هشت هزار و سی و شش فرسنگ ابتدایش از مشرق از شمال یا تبت و ختا و ختن و جنوبش بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خورستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد شام گذرد و از انجا بحر روم را قطع کرده بر جزیره قبرس و سقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و طنجه و نوبه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود طولش بجزایر خالدات دو هزار و صد و شصت فرسنگ و عرض و صد و هشتاد و پنج تا خط استوا بلاد بزرگ این اقلیم دویست و پانزده و کوچک چهارده هزار و پنج کوه عظیم و دو نهر بزرگ درین اقلیم واقع منه **خراسان** در همه روی زمین عرصه از ان وسیعتر نیست در عهد میمون عباسی روم را پیمودند ثلث خراسان رسید **مرو شاهجهان** طولش صه عرضش لزم نام اصلش برجالوس از بلاد معظم خراسان است آنشهر را اسکندر ساخته قیل شاپور ذوی الاکتاف اصح انکه طهمورث بنا کرده در مجمع الغرایب مرقوم که قلعه کهنه مرو را طهمورث بنا نهاده و قلعه نو را ام سکندر رومی ساخته دران غله بسیار نیکو شود در نزهت القلوب آورده که یک من غله که انجا زراعت کنند در سال اول صد من در سال دویم از خودروی سی من و سال سوم ده من انجا کوه کمتر و ریگ بسیار رود عام از انجا دوازده فرسنگ دور است ابو اسحق طالقانی گفته یک کله در مرو یافتند که یک دندان او دو من وزن بود و اکثر دران شهر ارزانی باشد مدتها دار الملک سلطان سنجر بود و چون حشم غز بر سلطان مستولی شدند شبانه

روز بیست شهر را غارت کردند و جهت طلب مخفیات اشراف و اعیان را موخذه نموده در تعذیب شکنجه کشیدند خرابی بسیار بهروراه یافت پس بتدریج رو بآبادی نهاده در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشته که دیگر بحالت اصلی نیامد حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت پسر خورد تر تولی خان را با هشتاد هزار سوار بطرف خراسان روان ساخت و تولی نخست بمرو رفته محاصره کرد مجیر الملک که در سلک امرای سلطان محمد خوارزم شاه منتظم بود ناچار با پیشکش بیقیاس بملازمت تولیخان رفت لشکریان چهار روز متوطنان مرو را بصحرا رانده چهار صد نفر از محترفه و پسران و دختران را امان داده بقیه را بلشکریان قسمت نمودند هر مغلی را چهار صد کس بحصه رسیده که بکشتند سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرده هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد چنانچه زیاده از چهار کس زنده نماند و همچنان خراب شده بود تا زمان میرزا شاهرخ فی الجمله جمعیت دست داده و سلطان سنجر در معموری انسعی موفور کرده مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و مدینه شد یکی نود و یم کهنه در بعضی جاهای وی مگسی پیدا شد برابر زنبوری مردم از عذاب آن سه ماه تابستان به ییلاقات میروند از نیکان الجناست بشر حافی بشر از انچه گفتند که از شدت مجاهده هرگز کفش در پا نکرده عبد الله مبارک او را امیر قلم و بلارک و امام الاسلام نوشتندی روزی در مقامی میگذشت سفیان ثوری گفت تعال یا رجل المشرق فضیل عیاض حاضر بود گفت والمغرب و ما بینهما وقتی بمنزلی فرود آمد اسپی گران مایه داشت در کشت زار رفته همان جا گذاشته یکسال حج کنداردی و یکسال تجارت نموده منفعتش بر اصحاب صرف کردی گفت داروی دل دو رب بودن از مردم است فتح الله بن سخرف وقت فوت چون در راحی شستند بر پای وی برگ سبز دیدند بر جاسته که الفتح الله شیخ منصور بن عماد و شیخ ابو علی سیاه و ابو علی شبوی و ابو العباس سیاری هر کدام در سلک اولیای آنجا انتظام دارند قفال مروزی در زمان خود افقه بوده ابن خلقان در تاریخ خود آورده که سلطان محمود از قفال وقتی اختیار مذهب خواست آب پاک کنده وضو ساخت و نیت غسل وجه و یدین و مسح سر و غسل رجلین کرده دو رکعت نماز گذارده در آنچه می بایست از نیت و جهر و قرأت و اطمینان و تشهد و سلام مرعی داشت پس اقل ما یجوز بمذهب نعمان بخرما وضو ساخت و پوست سگ را که مدبوغ بود و ربع آن بنجاست آلوده و ملوث گشته بود مصلا کردانید و بی نیت و ترتیب وضو ساخت چنانچه اول پا شست و بعد از ان دست و روی بجای الله اکبر الله بزرگ گفت و آیتی قصیر مثل مدهامتان بترجمه خواند و در رکوع و سجود اطمینان نکرده و بی تشهد بادی رها کرده گفت اول مذهب شافعی و ثانی حنفی است هر کدام خواهی اختیار کن سلطان مذهب شافعی گزید محمد بن نصر قدوهٔ اهل فقه و ارباب حدیث شیر بیته عباس مروی در تاریخ صبح صادق آورده که او اول کسیست که بعد بهرام گور در زبان پارسی شعر گفته چون مامون عباسی بمرو رفت قصیده بعرض رسانید و بشرف ندیمی مختص گردید روزی در مجلسی بمامون مزاحی کرده برنجید و فرمود تا بچوبی بسته شب رها کنند گفت این اول رفعتی از خلیفه بمن رسید آزار و توان کرد خلیفه شنیده

او را بخوانده ده هزار درم صله بخشید ابراهیم بن احمد امام عصر بوده و بر مختصر مزنی شرحی نوشته عیسی بن محمد اللغوی امام علمای ادبیه عربیه
بوده ابو منصور عماره بن احمد در دولت آل سامان و آل ناصر بقبول گذرانده و در شاعری مسلم بوده در مقامات شیخ ابوسعید ابو
الخیر مذکور که روزی قوال این بیت خواند صنمه اندر غزل خویش نهان خواهم کشتن تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی شیخ را رقت
شد پرسید شعر کیست گفتند عماره فرمود برخیزید تا بزیارت وی رویم با جمعی از مریدان بزیارتش رفتند حکیم کسائی در زهد و فقر یگانه
بوده اشعارش در موعظه و مناقب اهل بیت است معاصر سلطان غازی یمین الدوله معلوم شده در احدی و اربعین و ثلثمائه متولد
و در احدی و تسعین و ثلثمائه فوت شده ابونصر عبدالعزیز بن منصور العسجدی در حضرت یمین الدوله اعتبار تمام داشته کان بلاغت
و اختر آسمان فصاحت بوده شیخ الاسلام حارثی نعمان ثانی و کان معانی بوده بحال نمرود بزرگی او از آن برتر است که کس او را بشعر
نسبت دهد مگر بنا بر تشحید خاطر گاهی ازو نظمی وارد می شده فخرالدین مبارک شاه در حضرت سلطان غیاث الدین غوری از جمله
صاحب سعادت و منظوران لازم دولت پیوسته شاعر گزیده است شمس الدین محمد دقایقی بلاغت با فصاحت در ذوقش چون
راح با روح مونس بوده بختیار نامه و سندباد نامه را لباس عبارت او پوشانیده شعرش بدو نسبت حکیم محمود بن علی سیمائی عماد عالم
نظم و محور فلک نثر بوده در حضرت سلطان سنجر آسایش ها دیده و از شاعران لازم دولت پیوسته شهاب الدین ابوالحسن طلحه
در سلک شعرای سلطان سنجر انتظام داشته سید ابوعلی بن الحسین از نادره کلامان است اثیرالدین الفتوحی از استادان نیکو
بیان است با ادیب صابر و انوری مشاعرات و مناظرات داشته خواجه حسین در معقولات از تلامذه مولانا عصام الدین
ابراهیم بوده و در شرعیات از شاگردان شیخ ابن حجر مفتی ... بستان و حرمین شریفین در شاعری مشار الیه و در مصنوعات شعری
یگانه بوده مولانا شفقی اصلش در مرو اما در بخارا نشو و نما یافته در قصیده سلمان عصرش می گفتند خدمت عبدالله خان
ازو یک پسر میبرده اخر دریست و ثمانین و تسعمائة بهند آمده همانجا در گذشت و حسنی درویشی مجذوب بوده بر سور اخمای معزان
قناعت و حبت اطفال میوه بردی و هرچه یافتی بمستمندان دادی وفاتش ثمان و ستین و تسعمائة است ... مسلم
گذشت بنر می و ملازمت همایون پادشاه بوده با موسیقی آشنائی داشت و شعر نیکو می گفت ... بیت گفته نیست ... دشت
خاوران از مضافات اوست شیخ ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر پادشاه عهد بوده و در انواع علوم ... گرید از مریدان
پیر ابوالفضل سرخسی بوده اما بفرموده پیر خرقه از دست شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده ... که یکی ... سال
در کنجی نشست و پنبه در گوش نهاده شب و روز گفت الله الله می گفت تا وقتی ... داشت ...
از خلق گم شده در بیابان گل گیاه میخورد و با سباع می نشست تا او را چندان قبول پیدا آمد که پوست خربزه که از وی
افتادی به بیست دینار خریداری نمودندی یکروز ستورش فضله انداخت مردمان برسر ... آن نیز از وی افتاده است ...

کار بدانجا رسید که تا بهای خود را از زیر خاک کردم و جهت خود دکانی ساختم هر آینه ما را با نمودند که ان ما بنودیم تا بدان جا که اتهامی
شدند و بکافری بر ما گواهی دادند و زنان بر بام آمده نجاست بر ما ریختند لاجرم مرا تقاضای شیخ ابوالعباس پدید آمد چه
ابوالفضل وفات یافته بود و بعد از خدمت بسیار دیدم آنچه دیدم گفت هر که بخلق عالمتر بحق جاهلتر گفت درویش
بود که اگر درویش بود درویش نبود گفت درویش نه ایشانند اگر ایشان نه ایشان بودندی درویشان بودندی گفتند شیخ
صوفی کیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی درویشی گفت او را کجا جویم گفت
کجا نجستی که نیافتی اشعر بسیار دارد احمد شادان وزیر سلطان طغرلبیک بن میکائیل سلجوقی بوده اسعد مهنه از فحول علما و کمل
فضلا است دولتشاه در تذکره آورده که وی روزی در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با امام محمد تحرانی مناظره
کرد اول سؤالش این که تو مذهب حنفیه داری یا شافعی امام گفت من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات
مذهب قرآن نه ابوحنیفه بر من حقی دارد و نه شافعی بر من براتی اسعد گفت که این سخن خطا است امام گفت ای
بیچاره اگر تو از علم الیقین شمه میدانستی نمیگفتی که من خطا میگویم اندر قید ظاهر مانده و معذوری اگر حرمت پیری تو
نبودی با تو مناظره کردی و راه تحقیق نمودی اوحد الدین انوری از وهی بود بدنه نام در حیب مهنه و عنفوان
جوانی همت بر کسب فضائل گماشت تا از امثال و اقران درگذشت و چون بمرتبه کمال رسید و رئیس الشعرا آمد
در ملازمت سلطان سنجر را ملازم گرفت و بجایی رسید که سلطان دو کرت بمنزل وی آمده در شهور پانصد و هشتاد
و یک سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از بروج هوائی است قران کردند منجمان گفتند در این سال بادی پیدا شود که تمام
عمارات خراب کند و انوری از سایر منجمان مبالغه نمود مردم از بیم جان و مال سردابها ساختند و اموال خود را در آن
نقل کردند بنا بر مشیت حضرت عزت در ایام حکم ایشان چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند از نیمه و نظر سلطان
خفیف افتاد فرید کاتب که از حسود انش بود این دو بیت نظم نمود ~ گفت انوری که از سبب بادهای سخت
ویران شود عمارت و کهسار سر بسری ** در روز حکم او نوزیده است هیچ باد ** یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ** انوری
از آنجا رفته در نیشاپور بسر میبرد بعد چندی فرمان طلبش رسید عذر کرد بعد چند سال عزیمت بلخ نمود اکابر آنجا متهم بهجو
بلخش کرده معجر بسرش افکنده گرد بازار گردانیدند اقضی القضات حمید الدین شفاعتش کرد و عمرها نجا بگذرانید پس
در پانصد و هشتاد و قیل در پانصد و چهل و هفت درگذشت خواجه بوئید از اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر است همواره
بوعظ و ارشاد پرداخته شعر هم گفته شیخ ابونصر هم از احفاد سلطان الطریقه شیخ ابوسعید بوده شعر را نیک گفته ابیورد
باورد نیز گویند بانیش باورد طعام باورد اختراع انشهر است مرقدش فضیل عیاض از کبار مشایخ است و در میان

مرد و با و در راهزنی کردی اما مروت داشتی زن و مرد کم مایه را مال نستدی و از هر که مال ستدی جزوی باو گذاشتی
تا آنکه حال بروی گشت و توبه نمود و خصمان را خوشنود گردانید بسیاری از اولیا را دریافت گفت مرد در
دوستی حق وقتی بکمال رسد که منع و عطا و ذم و ثنا بروی یکسان بود و بعد آنکه مهدی و شیخ احمد نصر که بیست حج گذارده
بود و احرام را از خراسان بسته در سلک اولیای آن دیار انتظام دارند بابا سودائی ابتدائی دیوانه وار در دشت
خاوران بسر میبرده پس بخدمت میرزا بایسنغر منتظم گردید دولت شاه در تذکره آورده که روزی میرزا بایسنغر
بن میرزا شاهرخ در حمام چندی نعره را طلبیده بمجلسه بابا سودائی بود و بعد ساعتی بگوشه رفته بنسبت مشغول شد قضارا
میرزا آنجا وارد شده از روی طیبت گفت که درویش عجب وصله داری بابا بی تامل گفت که شاه درویشان چون نظر است
میرزا آشفته خاطر که داشت ببرش زد بابا آشفته از حمام برآمد در گوشه نشست چون میرزا از حمام برآمد همان جامه خاص جلد را
نزد او فرستاده عذر خواست بابا جواب داده که چون میرزا وصله ما را قبول نکرده ما نیز صله وی را قبول نداریم مولانا احمد
در عنفوان جوانی بماوراء النهر رفت و در خدمت متبحر منشان بخارا کسب کمال نمود پس عزم عراق کرده در کاشان اقامت
گزید و بفرموده شهریار عصر تدریس آنجا بوی متعلق گشت چون امیر جمال الدین استرآبادی بصدارت نشست
بنابر اغوای اهل فساد منع وظیفه مولانا نموده بشیوه قناعت گذرانید روزی تاجری صره زر آورده نزد مولانا نهاد
و گفت نذر شاه اولیا کرده بودم سه شب است که در واقعه بمن میفرماید که چون وظیفه مولانا منع شده باید
این زر را برسانی امیر جمال الدین چون دید که مولانا پروای منعش نشد متهم بامر قبیحی ساخته شخصی را تعین کرد تا مقید
بحضور آورد قضارا شیخ جان برضای ایزدی داده بود شعر بسیار نغز و مرغوب است مولانا ابو الحسن ولد مولانا احمد
مذکور است در حل معضلات و توضیح خفیات و تنقیح جلیات از مشهوران زمان خود بوده از زمان قدیم سیزده نکته از علم
ریاضی مانده بود خواجه نصیر شش را حل کرده باقی شیخ ابو الحسن باندک غوری حل نموده ملا یحیی نام نهاده در
چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی افاده نموده در بیست و پنج سالگی درس مجسطی گفته در هر کتاب یکبار نظر
افکندی عبارت آن هرگز از خاطرش نرفتی از وی است که اگر جمیع نسخ متداوله از عالم برافتد عبارت آنها را تمامی
چنان تقریر کنم یک حرف خلاف ظاهر نشود و با اینهمه کمال زمزمه عشق و کیفیت ذوقی نبوده تصنیفاتش
بسیار منجمله کتاب [illegible] در علم طبیعی و کتاب مشارق و کتاب مرآة الافلاک در حکمت ریاضی و حاشیه شمسیه و حاشیه
تهذیب در منطق و رساله واجب و شرح فرائض منه سوزم چو من کرم که مبادا این بروفا یادگری دشتبانی
تا هر کس که با ما سرگران کرد بار غم سبکباری نه بیند مولانا قنبری در سلک [illegible] عبید المؤمن سلطان ولد عبد الله خوش

والی توران انتظام داشته باستعداد موفور منیر بیست و شعر پاکیزه می گفت ناطقی از سادات ابیورد است در سمرقند
تحصیل علوم کرده شاعر والاقدر بحیث برآمده اسمشهور است که دوازده هزار ولی از آن ولایت برخاسته اند در نفحات
است که در برابر خانقاه استاد ابوعلی دقاق گورستانیست که تربت چهار صد پیر است از کبار مشایخ بدین سبب نام
خوردش گویند آمامه ظهیر الدین شوری از فصحای نامدار و افاضل روزگار بوده قاضی امام مجدالدین از مشاهیر فضلا است
وقت احتضار گفته منشه تعلیم حیاتم سبقی بیش نماند * ور دفتر عمرم ورقی بیش نماند * ای بیهیی خبرت نیست مگر *
کز روح طبیبی رمقی بیش نماند * شمس الدین محمد مؤکد بفضل و هنر یگانه و در وجود و کرم نشانه بود منه ولدا همه گرد دل
دین کرده * تنکه هیچ بیرخویشتن بین کرده * گفتم سخنی تلخ مگو گفت خموش * آن خود چو لب سید شیرین کرده * محمد
بن بدیع در عهد ملک الامرا اعماد الدین دیوان انشای نسا بوده بعد چندی استغفار خواسته هرچند دیوان اعلی خوارزمشاهی
طلبش کرده قبول ننمود و همچنین ملک مازندران تلاشش کردند نپذیرفت بشیوه خداپرستی گذرانده درگذشت باکمال فضل
گاهی متوجه شعر هم شدی مجدالدین محمد الباری از شعرای زمان سلطان سکندر است او را مثنویست موسوم بشاهنامه
در وقایع حالات خوارزمشاهیان مولانا سعدالدین مسعود عمر التفتازانی در سن شانزده سالگی آغاز تصانیف
کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم ساخت بعد از آن مطول را باسم ملک حسین کرت انگاه در خوارزم متوطن شده مختصر
تلخیص را بنام جانی بیک در انشا آورد امیر تیمور گورکان از خوارزم همراه گرفته بسمرقند آورد و خوش بیحو شید در وقت
وداع تا سر طناب پیشخانه مشایعت سیفر بود در سنه اثنی و ستین و سبعمائه درگذشت قبرش در سرخس
عزیزی از روی طیبت بمولانا گفت مردم را منظنه انکه ایشان از نسا اند جواب داد که آری الرجال من النساء
پس پسرش مولانا شمس الدین محمد بجای پدر تکیه زده در سلک علمای صاحبقرانی منتظم شد خلفش
مولانا قطب الدین یحیی افضل زمان خود بوده از اواخر دولت شاه رخ میرزا تا اوان استقلال سلطان میرزا
سلطان حسین میرزا بشیخ الاسلامی مباهات داشت سرخس طولش صد ال عرضش لو ها مابین مرو و هرات
واقع شتر نجتی و نمک سرخ انجا مشهور محمد خان شیبانی حین فتح خراسان صد و هفتاد هزار خانه در سرخس بقلم آورده
چون شاه اسماعیل ماضی بمقابله او جانب خراسان حرکت فرمود محمد خان مردم نیک بخارا را بماوراءالنهر کوچانیده
بابنجست رو بخرابی آورده بیست و پنجسال چنان ماند شاه طهماسب بر ایران چون بر عبیدالله خان والی
توران مستولی گردید در صدد معموریش آمد و همان آبادی ماند مردم نیک از آن اولیا و فضلا در و برخاستند
شیخ ابوالفضل پیر شیخ ابوسعید ابوالخیر مرید ابونصر سراج بود آورده اند که وقتی از هوا درآمد و بر درختی نشست

یکی آن بدید بوی گفت ترا این می باید گفت الهی باید گفت ازان نمی یابی که می باید در تذکرة الاولیا آمده
که چون شیخ ابو الفضل از دنیا رفت یاران مرقع در روی پوشانیدند روز دیگر در مسجد نشسته بودند که کسی در
مسجد باز کرد و مرقع در مسجد انداخت و گفت مرقع بیگانه را نخواهم شیخ لقمان از عقلاے مجانین بوده جمعی
از وی پرسیدند که این چه بود و از چه سبب روی داد گفت هر چند بندگی بیش کردم پیش در ماندم گفتم الهی چون
بادشاهان را بنده پیر شود آزاد کنند تو بادشاهی و من در بندگی پیر شدم آزادم کن ندا شنیدم که ای لقمان آزادت
کردیم نشان آزادی وی آن بود که عقل از وی برگرفتند شیخ ابو سعید همیشه میگفته که لقمان در امر و نهی آزاد کرده
خداست خواجه احمد حمادی از نیکان آن مکان است احوالش در کشف المحجوب و نفحات بتفصیل مذکور سید
الاجل ظهیر الدین تاج الکتاب کان سیادت جان سعادت بوده با ملک تاج الدین خوش میگذرانید الصدر
الاجل تاج الدین از رؤسای سرخس و فضلای خراسان بوده شعرش مدون استاد ابو الحسن علی البحرانی از شعرا
آل ناصر است در زمان دولت سلطان محمود غازی آسائشها دیده خجسته نام نسخه بی نظیر در عروض از منشات
اوست امام الاجل فخر الدین محمد الرخالی شعر را در غایت جودت می گفت مولانا قطب الدین قطب فلک
فضل بوده شعر نیکو می گفته بلخ طولش قا عرضش لو ما از ابنیه کیومرث است گویند کیومرث را برادری
بود بیک چشم زاده چون شهر بلخ بنا میکرد و هنوز نا تمام بود برادرش بدیدن آمد فرزندانش او را دیده دیو پنداشتند
کیومرث بحرب تیار گردیده تا نظر کرد شناخته گفت ندا بل اخ لی ازان باز نام شهر بلخ قرار یافته بعده
کیکاوس آب آورده تا ازان معمور گشت در زمان اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید نصر سیار
بموجب فرمان یکی از خلفای بنو امیه کرت دیگر آن شهر را عمارت نموده چون قلعه آن شهر را غلامان نصر تعمیر نمودند
هر آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید در مجمع الغرائب نوشته که بنای اولش در زمان قابیل ابن آدم
بود پس ایوب گشتاسب را فرمود که امر الهی است تا بلخ را بنا کنی او در ده سال قلعه اش تمام ساخته در تاریخ
مذکور که بیست و دو نوبت بلخ ویران شده و عمارت یافته این قلعه حال در زمان ابو مسلم مروزی شده
مشهور است بقلعه هندوان و دیوار شمالیش مانده بود امیر حسین گورکان در هفتصد و شصت و پنج آنرا
تعمیر فرمود و چون در تاریخ هفتصد و هفتاد و یک امیر تیمور سلطان حسین را کشته بلخ را مسخر ساخته قلعه قدیم
را از مردم تهی کرده قلعه نو آباد فرمود از جمله عمارات قدیم در وی ده ستون پیدا است از سنگ مرمر دورش پانزده
گز بلندی ستون چهل گز دیگر عمارتش برین قیاس در شهور نهصد و پنج کیستن قرا سلطان اوزبک قلعه جدید ساخته

در تاریخ حافظ ابرو مرقوم که در تاریخ دویست و شش در بلخ ابر سرخی پدید آمد و از آسمان خون بارید
آب اسواران تا چهل روز سرخ بود گویند در کوههای بلخ دره‌ایست موسوم بدره کیومرث آنجا بجنگ
دیوان شده بود و برادر کیومرث دیوان آتش زدند کیومرث دیده گفت خود را برود افکن وی برود افتاده
برست دیوان بر او سنگی انداختند آن سنگ در آب ماند آب از یک سر سنگ داخل شده از سر دیگر خروج
می کند قبل آن زنی بود پادشاه هر شب مردی آورده کام خود گرفتی و صبحش بکشتی ایزد تعالی برو قهر کرده سنگش
ساخت آب بدهن او داخل شده از راه فرج برآید از عمارات عالیه بلخ یکی نوبهار است گویند برامکه از رؤسای
آن مملکت بودند بتخانه در مقابل کعبه نهادند و بر زبران قبها بسته علمها برافراختند از تفاخش صدارش در عهد
خلیفه ثالث خالد بن برمک که صاحب اهتمام آن خانه بود مسلمان گردیده خود را عبد الله نام نهاد و مردم را از
عمارت آن خانه مانع آمده لاجرم ملک ترخان بطیش آمده لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بکشت
مگر یک پسرش برمک نام گریخته در کشمیر رفت و بعد از چند وقت آمده بر جای پدر تکیه زده برمکیان که مذکور شدند
از نسب اویند در یکجا از قرای بلخ سنگ است که بقدر یک سوار چون مردمان بیایند و از دو جانب سنگ نشینند
آن سنگ غریدن آغاز کند چنانچه اگر همه مردم فریاد و افغان کنند یا دهل نوازند بصدای سنگ آواز مردم یکطرف سنگ
بطرف دیگر سنگ مسموع نگردد در حبیب السیر آمده که چون چنگیز خان ببلخ رسیده در شهر و قرا هزار و دویست جامع
جمع می گذاردند و هزار و دویست حمام داشت از خواجه ابو نصر پارسا نقلست که در وقت استیلای چنگیز خان
پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند و با هدایا باستقبالش رفتند اما اطاعت فائده
نداد همه را خراب کرد بتدریج باز آبادانی یافت ایضاً در حبیب السیر است که در هشتصد و هشتاد و پنج میرزا بایقرا از جانب
برادر خود سلطان میرزا ایالت آنجا داشته عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش با بویزید بستامی می رسید از کابل به
بلخ شتافته تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند در آن کتاب مرقوم بود که مرقد شاه
اولیا علی مرتضیٰ در قریه خواجه خیران در فلان موضع است میرزا بایقرا با جمیع اکابر و اعیان آنجا که تا شهر سه فرسخ است
شتافته در آن موضع چنانچه در آن کتاب نوشته گنبدی ظاهر شد که قبر در میان آن موجود بود چون حفر کردند لوحی از
سنگ سفید پیدا شد بر او نوشته هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایقرا بر او نوشت علی الفور آمده
عمارتی بغایت رفعت و وسعت طرح انداخته و بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از انهار که حالا
بنهر شاهی منسوب است وقف ساخته بتدریج آباد شد خلایق ممنا بشد که هر سال قریب صد تومان کپکی نقد جنس نذر

می آمد تا غایت آن استان مطاف طوائف از خلائق دور و نزدیکست میر حسین یزدی گفت در بلخ گوسفندی دیدم
که هشت دست و پا داشت ولیکن چهار از آن کوتاه تر بود و بزمین نمی رسید از بلخ مردم نیک بسیار برخاسته اند شیخ ابو اسحق
ابراهیم بن ادهم جنید گفت کلید علمای این طبقه ابراهیم ادهم است خرقه از دست فضیل عیاض پوشیده روزی بر کوه قبیس
نشسته بود با اصحاب گفت اگر ولی کوه را بگوید روان شود گویند بمجرد این سخن کوه در جنبش آمد بعده پای
بر کوه زد که ساکن شو مثل میزنم ساکن شد در تذکره اولیا است که چون وی در چهارده سال بر هر قدم دوگانه گذارده نزدیک
مکه رسید پیران حرم استقبالش کردند ابراهیم خود را در پیش قافله افکند تا کس نشناسد خادمان پیش از
پیران بوی رسیدند پرسیدند که ابراهیم ادهم نزدیک است که پیران حرم باستقبالش آمدند گفت
چه میخواهید از آن زندیق خادمان وی را سیلی گرفتند که زندیق توئی گفت من نیز همین میگویم گفت تا
عیال خود چون چه کان نکنی و فرزندان چون .. یتیمان و شب بر خاک چون سگان نخسپی طمع مدار که در صف
مردان نشینی گفتند شش گوشت گرانست فرمود که ما ارزان کنیم گفتند چگونه گفت نخوریم گفت ابوعلی شقیق
یگانه وقت و شیخ زمان بوده از ابراهیم پرسید که در معاش چه میکنی گفت اگر می یابم شکر و الا صبر میکنم گفت
که سگان خراسان نیز چنین می کنند ابراهیم پرسید تو چه می کنی گفت اگر می یابم ایثار می کنم و اگر نمی یابم شکر میکنیم گفت هلاک مردم
در سه چیز است گناه می کنند بامید توبه و توبه نمیکنند بامید زندگانی و توبه ناکرده می مانند بامید رحمت گفت مرگ را ساخته باید بود
که چون بیاید باز نگردد گفت من از گناه ناکرده بیش از آن میترسم که از گناه کرده چه میدانم که چه کرده ام اما ندانم که چه
خواهم کرد شعر هم ایشان مرویست حاتم اصم مرید شقیق و پیر احمد خضرویه است بعد از بلوغ یکنفس بی مراقبه
و محاسبه از وی نیامده و یک قدم بی صدق و اخلاص برنداشته جنید گفت حاتم اصم صدیق زمانست روزی
زنی بیامد که از وی مسئله پرسد مگر بادی از وی جدا شد حاتم گفت آواز بلند کن نمیشنوم آواز بلند کرد همچنین میگفت
تا زن را معلوم شد که کر است گویند آن زن سی سال دیگر زنده بود حاتم درین سی سال خود را کر ساخت از نخست
او را اصم گفتند گفت هر چیز را زینت است زینت عبادت خوف است گفت چون عمل کنی یاد دار که خدا ناظر است
و چون سخن گوئی یاد دار که خدا شنواست و چون خاموش باشی یاد دار که خدا میداند که چگونه باشی احمد خضرویه هزار
مرید داشته که هر همه بروی آب میرفتند و در هوا می پریدند ابوحفص گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت پیدا نگشتی
شیخ ابوبکر وراق عمرهای از روی صحبت خضر داشت بدین نیت هر روز بگورستان رفتی و در آمدن و شدن
یکسیپاره قرآن خواندی روزی براه پیر نورانی را دید سلام کرد و با او روان شد تا گورستان در راه سخن گفتند و باز

کشتند چون بدروازه خانه رسید پیر بازگشت وگفت عمری خواستی که مرا ببینی من خضرم فائده صحبت من همین بود که از خواندن یک سیپاره
وآن محروم ماندی نکته چو امر دراهرگاه صحبت خضر چنین بر یا انکار باشد صحبت دیگران چگونه خواهد بود گفت زهد سه حرف است ز از ترک زینت
ترک هوا و دال ترک دنیا شیخ بهاءالدین ولد صبیه زاده محمد است که عم سلطان محمد خوارزمشاه بود حضرت رسول وی را در خواب گفته که دختر
فلان خود را بجلال الدین حسین خطیبی خطبه نما بفرموده عمل نمود بهاءالدین ولد از ان دختر متولد شده چون بتحصیل علوم دینی و معارف
یقینی مشغول گشت شبی حضرت رسول بخواب جمعی از اهالی بلخ آمده که من بعد بهاءالدین ولد را سلطان العلما گفته باشند مرتبه
اش بجایی رسید که محسود همگنان گشت و سلطان محمد نیز ملاحظه کرده وی را عذر خواست سلطان العلما عزیمت حج نموده چون ببغداد
نزدیک شد شیخ شهاب الدین سهروردی استقبال نموده از اسپ پیاده گشته زانویش را بوسید و در وقت فرود آمدن موزه
از پای وی بیرون کشید مولانا بهاءالدین بعد از مراجعت مکه جانب روم توجه نموده بقونیه اقامت فرمود و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا
جلال الدین محمد المشهور بمولوی الرومی در خلاصة المناقب آمده که چون سلطان العلما العارفین در ششصد و بیست و هشت رو
بخطه آخرت آورد سلطان علاءالدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع آمده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانید
مولا بهاءالدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی که جوانی مرید شده مراد رسیده در وقت هجرت غائب بوده بعد
از چند وقت متوجه قونیه شده پیش از ان که یکسال مولانا از دنیا رحلت کرده بود چون بمولانا جلال الدین پیوست وی را در علم ظاهر کامل
یافت گفت اگرچه بظاهر جای پدر گرفته اما از علوم باطن بهره نداری آن از پدرت بمن رسیده اگر مرید شوی مراد یابی مولانا در حال
برغبت مرید شد نه سال در خدمت او بسر برد چون سید فوت نمود بعد پنجسال بشمس الدین تبریزی پیوست بعد از ان ملازمت صلاح الدین
زرکوب لازم گرفت پس در خدمت چلبی حسام الدین نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید تاریخ ولادتش ششصد و چهار
در ششصد و هفتاد و دو رحلت فرموده گفت آزادمرد آنست که بر نجانیدن کسی نرنجد و مستحق رنجانیدن را نرنجاند در
نفحات است که بخط مولانا ولد نوشته یافتند که جلال الدین محمد در بلخ شش ساله بود که در روز آدینه با چند کودک بر بامهای خانه ما سیر کردند
یکی از کودکان گفته که بیائید تا ازین بام بران بام بجهیم جلال الدین گفت امثال این حرکات از سگ و گربه و جانوران دیگر زشت
بیائید که سوی آسمان پریم و در حال از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد برآوردند بعد لحظه رنگ وی دگرگون شده چشمش متغیر گشته
باز آمد و گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم جمعی از سبز قبایان در رسیدند و مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و
عجائب ملکوت نمودند چون آواز فریاد و فغان شما برآمد باز مرا برین جایگاه فرود آوردند گویند در ان سنه هر سه چهار روز یکبار افطار
میکرده وقتی که همراه والد بزرگوار از بلخ متوجه مکه بود در نیشاپور بصحبت شیخ فریدالدین عطار رسید شیخ با وجود کبر سن پاس حرمت
و رعایت او که در غایت صغر سن بود بجا می آورد و هنگام وداع نسخه اسرار نامه خود را بوی داده

وبه نکات سودمند گوش هوشش گرانبار ساخته مولانا سراج الدین قونیوی صدر زمان و بزرگ دوران بخدمت مولانا
خوش نموده روزی پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته است که من با هفتاد و سه ملت یکی ام یکی از نزدیکان خود را گفت پیش
جمعی از وی بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را برنجان و بحرمت سازد آن کس بیامد و پرسید فرمود یکی و دشنام داد
و سفاهت آغاز نهاد بخندید و فرمود با این نیز که تو می گوئی یکی ام آن شخص خجل شده باز آمد **شیخ ابو علی سینا** در مجمع الغرائب
است که ولادت ابو علی بن عبید الله بن سینا در قریه آفشنه که از قرای مشهوره بخارا است در سه صد و هفتاد و سه واقع
شده **گویند** وی چون باصفهان رسید در بازار شخصی را گرفته گفت در بخارا آختی که من طفل در گهواره بودم گهواره
پوش مرا در روز غارت ترکان تو دزدیده بودی آن کس بعد تامل تمام معترف گردید از وی نقل است که چون از مادر
بزادم چنان دیدم که در ظلمتی رفتم و بعد از آن بروشنائی آمدم چون بمعلم آمد بیکسال علم اصول و ادب و قواعد عربیت
را کما ینبغی ضبط نمود آنگاه در فن حساب و منطق و اقلیدس و مجسطی و فقه و علم طبیعی و الهی و طب مشغول گردید در دوازده
سالگی فتوی داد و در سیزده سالگی در جمیع فنون علوم مهارت کامل اندوخت و در شانزده سالگی قانون تصنیف کرد در
بیست سالگی پدرش وفات نموده بخوارزم رفته نزد علی بن مامون خوارزمشاه اعتبار یافت سلطان محمود را جمعی از
محسودانش گفتند او بمذهب بطلیش حسن بن میکائیل را نزد خوارزمشاه فرستاد و خوارزمشاه مطلع شده پیش از
آمدن حسن شیخ را مطلق العنان ساخت تا بجرجان رفته بطبابت مشغول گردید سلطان محمود تصویر وی را باطراف عالم
فرستاد قابوس شیخ را شناخته در غایت عزت سلوک نمود حین آمدن و رفتنش استقبال و مشایعت بجا آوردی
بعد چندی وقت شیخ جانب عراق شد شمس الدوله بن فخر الدوله والی وزارتش داد بعضی سپاه راضی نشده در صدد قتلش
افتادند و خانه اش را غارت نمودند شمس الدوله از آن آگاه شده بقدم اعتذار پیش آمد و کرت وزارت سپرد
همدران نزدیکی شمس الدوله وفات یافته پسرش هر قدر خواست وی وزارت نپذیرفت و در خفیه میگذرانید
تا بدست افتاده در یکی از قلاع محبوس کرد تاج الملک که از ارکان پسر شمس الدوله بود پس از چندگاه از حبس خلاص داد
فرصت یافته بصورت صوفیان باراده اصفهان برآمد چون بطبرستان رسید خواص علاء الدوله بن کاکویه استقبال کرده
بعزاز تمامش در شهر آوردند باقی عمر در صحبت علاء الدوله بسر برده لیالی جمعه بمجلس وی رفته دیگر ایام بوضع
خود بپایان آوردی تا در چهار صد و بیست و هفت بمرض قولنج در گذشت **گفت** در دبستان زمانه یکشبه چون شمع اندر یکرزه
چون لاله و یک ساعت چون خوابند در گذر اند چون آب بر قند که بخندند و نمانند و عده که بگویند و نیایند از وی پرسیده آمد که فلان کس
چگونه است گفت یک عیب دارد دیگر همه هنرست گفتند عیب کدام گفت آنکه هیچ عیب ندارد **رباعی** مائیم بعیوب تو تولا کرده

در طاعت و معصیت تبرا کرده ــ آنجا که عنایت تو باشد ـ ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده **شیخ ابو الحسن شهید** جمله شعرا
بالخصوص رودکی بتقدیم او اعتراف نموده شعرش درین عصر حکم کبریت احمر دارد **ابو القاسم حسن عنصری** در عصر خود
ملک الشعرا بوده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که یمین الدوله محمود در شبی زلفین ایاز را دیده بخیال حظ نفس افتاده ولی
گفت حق را بباطل ممزوج نباید کرد متنبه شده فرمود تا زلفین را ببرد و در سحرگاهی که بران اطلاع یافت برخود پیچید و بی
آرام شد گرچه از دستش برآید کسی را یارای تفتیش نشد علی صاحب عنصری را گفت سلطان را بجال از وی حاضر شد این
رباعی بدیهه رسانیده ـ گر عیب سر زلف بت از کاستن است ـ چه جای بغم نشستن و خاستن است ـ جای طرب و نشاط و می خواستن
است ـ کاراستن سرو به پیراستن است ـ شه بار دهانش پر جواهر کرد و مطربان رباعی را بترانه سرودند و را چند مثنوی
است چون بهر عین و وامق و عذرا و خنگ بت و سرخ بت و دیگر اشعار مدون از هر قسم **القاضی الامام حمید
الملة والدین عمر بن محمود** بر مسند قضا چون شریح و ایاس و در نظم و نثر چون صابی و بونواس بوده چند
رسائل در نثر پرداخته منجمله مقامات الوری در صفت مقاماتش گفته ـ هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی ـ از
مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات ـ اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع ـ پیش آن دریای مالامال از آب حیات ـ عقل کل
سخنی تامل کرد از و گفتی عجب ـ علم اکسیر سخن دارد گر اقضی القضات ـ میان الوری و وی همیشه مشاعرات بوده و چون الوری
در بلای اهل بلخ گرفتار گردیده بود به دستیاری وی رهائی یافته بود **ملک الکتاب رشید الدین وطواط**
عمری صاحب دیوان انشاء سلطان اتسز بوده ابیات نزدیک او رسانیدن پسر اتسز ببرده مشهور است که تدوین
علم معما از پیش او شده و در معانی بیان تصانیف دارد و حدائق السحر نیز از و متداول است سال عمرش نود و هفت در
پانصد و هفتاد و هشت درگذشت **شمس الدین** البالغانی در فضل از اقران گذشته و فصاحت او بساط ذکر
حسان در نوشته وقتی صاحب اجل خواجه نظام الملک را علت حرب حادث بود این رباعی بگفت و او را ان جمله شعر را
بشست منه دست تو که ابر نوبهار کرم است ـ زو گردن چرخ زیر بار کرم است ـ بر دست تو گر نیست بگویم آن چیست ـ
آن گلبن جود و خار خار کرم است ـ **سراج الدین** در حضرت خوارزمشاه نیکو حال عالیجاه بیزلیته
اشعار نیکو دارد **ظهیر الدین** علم هیئت و حکمت را نیکو میدانسته چنانچه او را صدر الحکما نوشتند در اوائل مدح ملوک
مازندران می گفت پس ملازمت جهان پهلوان محمد ابن ایلدگز را ملازم گرفت بعد از ان منظور نظر قزل ارسلان گشت
و روزگاری با وی بسر برده در آخر از وی گریخته با اتابک ابوبکر پیوست و قزل ارسلان بر عم وی محمد را که
محسود او بود تربیت داد در آخر عمر استعفا از ملازمت نموده بطاعت و عبادت روزگار میگذرانید تا در مشهور

بالفصد ولو دود و مرکب حیاتش بسر بر آمد قبرش در گورستان سرخاب تبریز در جنب تربت خاقانی واقع است شورش
بسیار است **باقی** اصل نامش باقر چون مخرج را نداشت **باقی** قرار یافت در علوم دانشمند بوده در شعبازی
میگذرانید **ترابی** شاعر معروف بوده امام قلیخان والی بلخ او را بزر کشیده بود **حکیم لایق** شاعری فایق بوده
ملا مفید بهند آمده مدتی در ملتان گذرانید شاه خوش فکر بود **نظمی** از نواحی بلخ است شاعری خوش تلاش بود
کل بابا شاعر نامدار بلخ است در معما و عروض و قافیه بهره تمام داشت **اندخود** ولایتی پر منفعت است مسافران ازانجا
تمتع بسیار از مردمش **سید جلال الدین** برکه است که پیر و مقتدای امیر تیمور گورکان بوده **الامام الاجل افتخار
الائمه مسعود بن محمد بن علی** از اکابر و اعیان آن مکان است شعر برجسته بسیار دارد و پسرش **محمود بن مسعود**
زینت الزمان از مؤلفات اوست که داد سخن از پارسی و تازی در وی داده **بیخودی** از شعرای آنجاست **ترمذ** گشتاسب
بنا کرده داخل ماوراء النهر است و در آنطرف جیحون واقع چون از مضافات آن اقلیم است دران درج شده در زمان سابق
شهری با نام بوده چون چنگیزخان استیلا یافت ویران گشت الحال بقدر شهرچه آبادی دارد از مردمش است **شیخ
محمد علی حکیم** در شرح معانی قرآن و احادیث دران عصر کسی مثل وی نبوده و ترمذیان جماعتی اند متصوفه که اقتدا بدو
کرده اند وقتی اراده سفری نمود که طلب علم نماید مادرش رضا نداد ازان غمگین شده روزی در گورستان زار میگریست پیری
پیش وی آمده گفت اگر میباش من ترا هر روز سبق گویم آن پیر هر روز آمده او را سبق گفتی تا سه سال بگذشت بعد ازان
معلوم شد که خضر بود **گفت** تقوی آنست که در قیامت هیچکس دامن تو نگیرد و جوانمردی آنکه تو دامن هیچکس نگیری
گفت عزیز آن کسی است که او را معصیت خوار نکند و آنکه او را بنده نسازد **ابوبکر وراق** توریت و
انجیل و زبور را نیک میدانسته و شعر خوش میگفته **گفت** فرخ آن کسی که سلطان او در دنیا بر وی خراج نیست و سبحان
او در عقبی با او حساب نه **گفت** صاحب وقت باید تاسف نخورد بر ماضی و امید ندارد در مستقبل تا حال را ضایع نکند
اگر سلطان در پهلوی تو نشسته باشد مگس را از خود دور مکن که مبادا از تو برخاسته برود گویند بجهت آن اکثر وقت
گوشه نشین بوده و کس نشسته ندیدند **قدوة الشعرا ابو الحسن المعروف بمنجیک** در شاعری ثقه زمان و
در لطف طبع خلاصه دوران **شهاب الدین ادیب** صابر در منشا و مولودش اختلاف کرده اند اصح ترمذ است
سلطان سنجر پیوسته مشمول عواطف خسروانه اش داشتی با ضارت چراغ دولت امیدوارش میداشت دران ایام
که اتسز با سلطان سنجر مخالفت ورزید و دو سفاک بیباک را بقتلش گماشت اطلاع یافته عریضه بسلطان کرده صورت
حال را وانمود تا هر دو را کشتند ادیب در خوارزم پیش اتسز بود این رشنید ادیب را دست و پا بسته بدریا افگند و چهل

در آب جیحون غرق نمود ادیب را جمله شعرا پسندیده اند **شاه ناصر خواجه** در اوائل جوانی بهبد آمده صاحب
علم وحشم گردید و با خان زمان در هنگام عصیانش حق تربیت حضرت شاهنشاهی فراموش کرده همراه گردید بعد روزی
چند که خان زمان بمکافات رسید او کشته شد **میر سید علی مصور** جدائی تخلص از بلبلان زمان بوده در حضرت جنت آشیانی
بخطاب نادر الملک همایون شاهی ممتاز گشته و در خدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه هم بدان آب و رنگ گذرانده رخصت
حرمین یافته در مکه معظمه برحمت ایزدی رسید شعر پاکیزه دارد **میر ابو المعالی شهیدی** تخلص سید ترمذی الاصل
از امرای اکابر عهد همایون بادشاه و اکبر بادشاه است در عهد اکبر بارها فساد انگیخته بنابر ان در کابل لسال احدی وسبعین
وتسعمائه بقتل رسید **حصار** کوهستانی با نزهه و طراوت است دار الملک حصار شادمان **مولانا عیشی** از
ده نو است که بدان خیف و هوا در تمام حصار جای نیست ابتدا محنتی تخلص میکرد چون بشرف کورنش جلال الدین محمد
اکبر بادشاه مشرف گردید آنحضرت فرمودند ما ترا ازین محنت خلاص داده عیشی تخلص دادیم در قضای سهرند را بتو ارزانی
داشتیم بعیش و عافیت آنجا گذرانید تا فرمان عزلش از بارگاه قضا صادر شده بجگه آن سراخر اسد **فتحی** باره ازسند اولات
مطالعه شاعر خوش بر آمد **میلی** معمار نیک میدانست گاهی شعر هم می گفت **غزنیتی** بهند آمده در آگره آمده فی سنه ست و
تسعین وتسعمائه وفات یافت **ختلان** مردمش در شجاعت و پیکار ثانی رستم و اسفندیار اند دار الملکش **کولاب**
است که حصارش در غایت حصانت واقع مزار فائض الانوار میر سید علی همدانی در جوار کولاب است در جواهر نامه
مرقوم که در قدیم الایام کان لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر نام و نشان نبود تا آنکه در ختلان در زمان یکی از بنی عباس
زلزله تندی دست داده در یکی از جبال آنجا که آنرا شکستگان خوانند سنگ سفیدی که ادعای لعل است بصحه ظهور افتاده
بعد تفحص کان لعل عیان گردید از مردمش **مولانا عالی** و **مولانا باقی** شاعر شیرین زبان معروفند **بدخشان**
طولش فذکه عرضش لوی صاحب صور الاقالیم آورده که شاه ناصر خسرو وقتی که درین مکان من اعمال بدخشان بسر
میبرد حمامی ساخت از عجائب عالم چنانچه جامه کن آن خانه مربعی بوده که بیست و چهار حلقه داشت هر حلقه را که می کشیدند
دری باز می شد و قبه می آمد بر مثال جامه خانه اول الا آنکه بر دیوارهای هفت حلقه بوده و باز هر حلقه را که ازین هفت حلقه
می کشیدند در حمام پیدا می شده و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر حمامی دیگری آن هفت حلقه را می کشیده خود را در
جامه خانه اول میدیده و عجائب دیگر آنکه همه خانه های این حمام بیک جام روشن بوده **گویند** هنوز آثار آن عمارت باقی است
نسبت شاهان بدخشان باسکندر فیلقوس میرسد و سالها حکومت در ان سلسله بود و هیچ یک از سلاطین مزاحم احوال
ایشان نمی شدند و بقلیلی خراج و باج از ایشان قانع گشته مرزبانی آن ولایت را با ایشان مسلم میداشتند چون سلطان

ابوسعید خان کورکان بر تخت سلطنت جلوس فرمود و نزهت و لطافت بدخشان را احساس نمود و در صدد استیصال
بنای شاهان بدخشان گردیده سلطان محمد را که آخرین سلاطین آن مملکت بود بدست آورده مع اولاد و اقربا بالقتل
رسانید در همان زودی عازم آذربایجان گردیده در عوض بقتل رسید مرودش **علی بن اسد** از کمل شعرا است
مولانا شمس الدین از مستعدان زمان خود بوده و آثار بسیار بیادگار گذاشته در حبیب السیر آمده که مولد مولانا
از موضعی است که آنرا اکنبن گویند در شاعری اشعر بوده **میرزا ابراهیم** ولد میرزا سلیمان در شجاعت تمام
و در سخاوت رشک غمام بوده شعر برجسته می گفت **محمد قاسم خان** موجی از اوان صبی تا زمان نشو و نما با جنت
آشیانی اکبر بر ده بسته بیج بخطاب خانی سرافراز گشته بشعر گفتن رغبت تام داشت در سنه تسع و سبعین و
تسعمائه در آگره فوت کرده مثنوی یوسف زلیخا موازی شش هزار بیت از وست مشهور **میرزا علی بیگ** در درگاه اکبری
بمرتبه ایالت رسیده احیانا شعری گفته **حافظ خطیب** بوفور فضیلت و حسن محاورت موصوف شعر خوش می گفته
مولانا ابتری بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشته بالتصوف آشنا شده بعض اقوال شیخ محی الدین عربی
که نزد فقها تاویلات وارد دیده بظاهر آن رفته در ایمان فرعون مبالغه بحدی رسانیده که خویش طبعان وکیل
فرعونش لقب داده بودند **مولانا بدخشی** از قریه اشکمش بوده و شعر رانیک می گفته **مولانا نیازی** از
شجاعت بخشی تمام داشت ابتدا در بندگی حضرت اکبر منتظم بوده آخر بنا بر سوء اختر اقبال بگجرات رفته با میرزایان که لوای
مخالفت برافراخته بودند همراه گشت و بقید افتاد و سالها زندانی محبس عنا بود و بعد از نجات در کابل بسر می برده
تا در وقت میرزا شاهرخ چندی با وی بود و پس از و با یوسف خان همراه شده بکشمیر رفت شعر خوب می گفت
مدامی بدخشی قبوز خوب می نواخت در اوائل بخدمت همایون بادشاه بسر می برد و در عهد اکبر خدمت میرزا
عزیز کوکه لازم گرفته **ندیمی** ایضا از شعرا است **ملا شاه بدخشی** از خلفای قدوة الاولیا شیخ میر قادری است
دارا شکوه بوی اعتقاد مفرط بود پیش از انتقال میر زمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذرانید ازان باشاره
مرشد در کشمیر رحل اقامت افگند و برعایت دارا شکوه عمارات عالی طرح انداخته شاه جهان بادشاه یکبار بخانه اش
رفته او آخر عمر بلاهور آمده در چهارم جلوس عالمگیری در گذشت و در مقبره پیر خود مدفون گردید اشعار عارفانه دارد
نقابی بدخشی در تبریز بسر می برده **کابل** از شهرهای قدیم جهان است بعضی از ولایت هند شمرند و بعضی از
ولایت زابلستان در تاریخ نه صد و چهار میرزا کامران ابن بابر بادشاه قلعه جدید گرد قلعه قدیم بنا نهاد
از جانب شمال مایل بمشرق [illegible] افغانستان [illegible] افتاده اطرافش تمام کوه است [illegible]

جای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از انجا بدو ساعت جای میتوان رفت که هیچوقت برف نباشد و ضحاک و بامیان
سرحد کابل کوهی است مدفن خواجه تابوت دران از غرائبات است در سال دوم جلوس جهانگیری وقتی که پادشاه در کابل
تشریف داشت راقم اقبالنامه جهت زیارت وی نامزد شده در کوه دری دید مقدار دو ذراع و نیم از زمین بلندتر
مردی را بر فراز آن کرده تا او دست دیگران گرفته بر شد درون آن دالان سه ذرع در طول و یکنیم در عرض درون
آن دری دران خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و میان خانه دری
یک لخت چون آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد چون تخته از تابوت برگرفت میتی روبقبله خوابیده بود دست چپ
جهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم ذرع کرباس بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوست پوسیده و آنچه
جدا بوده موی سر و مژه و ابرو تمام ریخته تلبند بینی و پرهای بینی درست چشمهای برهم از میان لبها دو دندان نمایان
انگشتها و ناخنها درست پوست خشکی بر استخوان کشیده خط زنگاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان
آن درست بنشیند از دیرینه سالی که ناقل از اسلاف بود مسموع یافت که وی در جنگ چنگیزخان و سلطان جلال الدین
منکبرنی شهید شده بود چهارده تومان دارد و معظمترین تومانات نیک نهار است دیگر تومان علیشنگ قبر مهتر لوح
آنجا واقع در واقعات بابریست که او را ملک عملکان نوشته چون مردم آن ناحیه عین را کاف تلفظ می کنند ازین جهة
آن ولایت را ملغان گویند دیگی از تومانش کز نور کلست و در سرحد کافرستان واقع شده ازین تومان تر سرحد سواد
و بجور رسم است که هر زن که بمیرد او را بالای تخته انداخته از چهار طرف بر دارند اگر ازان زن عمل بدی صادر شده
باشد آن باعث بی سعی و خواهش در حرکت آیند والا حرکت نتوانند مگر بدشواری و دیگر تومان نجراو است چراغ
مردمش از چوب چلغوزه است که چون شمع همیشه نور میدهد و درین کوهستان روباهی است که درمیان سر و دست و سر ران
او پرده ایست بر شبیه بال شپره که از درختی بدرختی قریب بیک گز انداز می پرد و آنرا روباه پران میگویند اگر بذکر جمیع
تومانات آن پرداز سخن بطول انجامد لاجار اختصار کرده آمد از مردمش **ابو حنیفه نعمان بن ثابت**
کابل الاصل است بکوفه واقع شده ابو حنیفه آنجا تولا یافته بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و
با امام جعفر صادق صحبت داشته فواید بسیار اخذ کرده بتدریج منتهی گردید و در تذکرة الاولیا آمده که وی
استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طائی و بشر حافی ابو جعفر منصور خواست که از چهار کس یکی را قاضی کند
ابو حنیفه سفیان ثوری مسعر بن کدام شریح هر چهار را طلبیده در راه میرفتند ابو حنیفه گفت که من در هر یکی از شما فراستی
بکار برم گفتند صواب باشد گفت من بحیلتی قضا از خود دور کنم سفیان بگریزد و مسعر خود را دیوانه سازد و شریح قاضی

شود چون اندک راه رفتند سفیان بگریخت و آن سه پیش منصور رسیدند اول ابو حنیفه را تکلیف قضا کرد جواب داد که من
مردی ام نه از عرب سادات عرب بحکم من راضی نشوند گفت کار بنسبت نیست ابو حنیفه گفت من نشایم و درانکه گفتم نشایم اگر راست میگویم
نشایم و اگر دروغ میگویم قضای مسلمانان را نشایم و تو که خلیفه خدائی روا مدار که دروغ گوئی را خلیفه خود کنی این بگفت و نجات یافت
و مسعر پیش رفت و دست خلیفه بگرفت و گفت چگونه و فرزندانت چگونه اند منصور گفت دیوانه است پس شریح را گفت ترا
قضا باید کرد گفت من مردی ام سودائی و دماغ من ضعیف شده گفت معالجه کن پس شریح قاضی شد نقل است که ابو حنیفه هر شب سیصد
رکعت نماز گذاردی روزی از راه میگذشت زنی با زنی می گفت این مرد پانصد رکعت نماز میگذارد امام شنید نیت کرد که
هر شب پانصد رکعت نماز بگذارد روز دیگر شنید که کودکی بکودکی می گفت این شخص است که هر شب هزار رکعت نماز میگذارد
بعد از آن هر شب هزار رکعت نماز گذاردی و وقتی شاگردی با وی گفت که مردمان میگویند که ابو حنیفه در شب نمی خسپد گفت
نیت کردم که دیگر نخسپم بعد از این سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن گذاردی روزی توانگری را تواضع کرد بکفارت آن
هزار ختم قرآن گذارد از داود طائی نقل است که بیست سال پیش ابو حنیفه بودم در خلوت و ملا سر برهنه نشسته از برای
استراحت پا دراز نکرده گفتم چه شود اگر در حال خلوت پا دراز کنی گفت با خدا ادب بجا آوردن در خلوت اولی است روزی در گرما
شخصی را دید بی ازار و لنگی در عور چشم بر هم نهاد آمرد گفت یا امام روشنائی از تو کی باز گرفتند گفت آنگاه که ستر از
تو بر داشتند تولدش سال هشتاد و عمرش هفتاد وفات صد و پنجاه **ضیاء الدین محمود** فاضلی بوده که مشعل خورشید
پیش اضاءت علم او چون سها کم نما بودی شعر برگزیده دارد **حاجی محمد** از تربیت یافتهای همایون بادشاه
بود شهامت و نصفت تمام داشته و بتدریج مرتبه ایالت یافته و چند خدمات نیک بجا رسانید جمع موزونان داشت
مولانا تالم استاد در کابل بر مسند مولویت تکیه زده و آخر بهند آمده در بندگی اکبر بادشاه روزگار بنهایت
آورد شعر خوب دارد و اصلی خالی از درویشی و شوریدگی نبوده هر چه بدست آوردی بدرویشان مستحقان
دادی و همواره بر سر راهها موجودات شاندی در مکتب خانه رفته تلاوه و اثمار صبیان دادی و جمع
کردن شور و گفتن آن زینت [illegible] **ناشی نخیمه** [illegible] در سلک [illegible] **محمد** [illegible] بود بعد فوت او بهند آمده داخل نوکر
اکبری شد و منصب یوزباشی امتیاز پذیرفت در یکی از معارک بسر در آمده ساکن [illegible] خاموشان گردید شاعر
نیک سلیقه بود **میرالهی** در شوق تاریخ گوئی تمکین کامل [illegible] نهصد و هشتاد و یک در جهنبور از اسپ افتاده
در گذشت **خواجه زاده** دریا و را ماء النهر کابلی رسم بود اختر حسن به که به رتبه کمال رسید ظرفا بدو گرویده
با پادشاهیش بر سید اشتند هر یک بر خود منصبی و شغلی مقرر ساخته فرمانش را بر خود مستحب بلکه واجب

سید داشتند مرتبه حسن او در عنفوان جوانی بد انجا رسیده بود که او را با پادشاهی بر داشتند چون مرتکب این امر
مردم بفهم می شوند هر آئینه آن منزلت را غنیمت دانسته در صحبت ایشان کسب کمال نمود و در اندک زمانی از دهکده
جاهلیت بشهرستان قابلیت رسیده اشعار نیک بمنصه ظهور رسانید و در سلک مستعدان وقت انتظام یافت و پدری ابراهیم حسین
نام مقرب شاهزاده پرویز بود و خوشخبر خان خطاب داشت بعد فوت شاهزاده بدرگاه شاهجهان پیوست و رحمت خان
خطاب یافته در اربعین و الف درگذشت سروری علی بیگ در اردوی جهانگیر بادشاه بود در کشمیر
از شاه میر بلاد عالمست از بهار و هوایش چه نویسد در موضعی است سندبراری نام و در آن موضع حوضی از سنگ
بسته شده و قعری مثل کاسه دارد آن که اصلا منفذی و رخنه در آن محسوس نیست چون آفتاب بثور آید هر روز پیش
از طلوع صبح اثر ترشحی ازو ظاهر شود و بتدریج غلیان کرده از زیر آن سیلان نماید و بعد پنج و شش ساعت در
تخفیف میکوشد تا وقتی که هیچ آب در آن نماند قریب یک ماه چنین عجایب در آنجا مرئی است هنود در آن ایام آمده غسل
می کنند و مجمع غریب میشود و دیگر دیوسر از محال معتبر آن کشور است و در آنجا چشمه ایست در غایت وسعت هر کرا مطلبی
باشد پاره برنج را در ظرف کرده سر آنرا محکم ساخته در آن چشمه اندازد اگر مقصود حاصل است آن ظرف بعد چند روز
پخته بر آید قابل خوردن والا متعفن بیرون آید و گاهی بجای برنج گل ولاتی ظاهر گردد و دیگر جایی است موسوم بکیله
و موله در آن قطعه زمینی است که هر حاضری که آنرا حفر کند و آب رساند هر قدر که خواهد ماهی صید نماید و دیگر درختان
قوی و پر سال هست که هر که با بستگی غصنی از اغصان آنرا حرکت دهد تمام آن درخت متحرک گردد در زمانی که حسین بیگ
خان خویش علی مردانخان حکومت آنجا داشت قطعه برف بطول و عرض بیست ذراع و ارتفاع دو یا چهار گز از هوا
در زمین افتاد ایضاً در حوالی سندبراری در کوه دالانی است و صفه مطبوع از سنگ کنده اند سقفش در ایام تموز
قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بمجرد رسیدن بزمین یخ می بندد و شکل انسان کامل با دست و پا و دو چشم و
بینی و گوش و سر و موی انگشت و ناخن صورت می یابد و این جمله در عرض هژده روز وقوع پذیرد پس همچنین بتدریج
در فرصت هژده روز اندک اندک آب شده اثری از آن تمثال نماند در مجمع الغرائب مرقوم که در حدود کشمیر و تبت دو
کوه هست بر یکی بتی نهاده اند آنرا خنک بت گویند و بر کوه دیگری بتی نهاده اند آنرا اسخ بت گویند هرگاه آفتاب
برآید بخندند و چون آفتاب غروب شود بگریند بعضی کشمیر را آباد کرده حضرت سلیمان ع دانند و برخی میگویند که عابدی بوده کاش نام
جای عبادت کردن خود بخلوت از باریتعالی طلبید و ایزد تعالی فرشته را فرستاد تا زمین کشمیر را که زیر آب بود خالی
کرده بوی داد و بنسبت نام وی بکاشمیر موسوم گشته بعد چندی هندوان بران مستولی شدند و چهار هزار سال بهدا

و دو کامروا بوده در سنه اربع و خمسین و ستمائه بعهد سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش که بادشاه دهلی بود شعار
اسلام در آن دیار شایع گشت و از زین حسن نام مردی بران دیار دست یافت و ده کس از اولاد او در مدت صد و
شصت سال پادشاهی کردند و یکی از ایشان سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال پادشاهی کرده هیچ وقت کشمیر بلطافت
و معموری زمان وی نبوده گویند او هیچ نظر بر کفر و اسلام نمی‌انداخت و کسان باطراف و جوانب فرستاده مردم هنرمند را
طلب داشته و بعضی برآنند که همیشه اوقاتش بخداپرستی مصروف نموده و بهاتش بسعی و کلام تشی می گشته و برخی برآنند که وی دین
جوکیان داشته بهر تقدیر بعد از فوت او مردم آمدند با جمعی حکومت نمودند تا در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه بتصرف بندگان حضرت اکبر
شاهی در آمد و در روضة الصفا مسطور است که محمد بن بختیار خلج که رستم وقت از معارف ملازمان سلطان شهاب الدین غوری
بود لشکر بر سر رای کشمیر که مدت هشتاد سال بحکومت شرق آن ولایت گذرانیده کشید و آن ملک را از تصرفشان بیرون آورد
گویند رای مذکور را مادر چون اثر وضع حمل خود مشاهده نمود منجمان را طلب داشته پرسید گفتند اگر در فلان ساعت تولد یابد
بادشاهی باستقلال و پایداری یابد آن شیرزن فرمود تا هر دو پایش در هم بسته سرنگون آویختندش و چون منجمان وقت را خبر
دادند بمجرد فرود آوردن پسر زائیده خود در گذشت رای مذکور در اوان سلطنت عدل و داد فراوان کوشیده عطایش
هرگز کمتر از لک نبودی میرزا حیدر در تاریخ خود آورده که شمس الدین نام مردی در زی قلندران بکشمیر در آمد در آن زمان
زنی فرمانروا بود شمس الدین خود را در سلک ملازمانش منخرط [illegible] بتدریج کارش بجائی رسید که آن زن [illegible] جیش
[illegible] و کارش بالا گرفت سرکشان آن سرزمین را رام ساخت و بعد وی پسرش علاء الدین پس از آن سلطان قطب الدین
[illegible] سلطنت متمکن گردید و در زمان او سید علی همدانی [illegible] رونق [illegible] قطب الدین سلطان
سکندر [illegible] تکیه زده او دین اسلام را [illegible] رواج داده اکثر بتخانها را [illegible] پس سلطان زین العابدین
بحکومت نشست [illegible] آباد [illegible] چنانچه نوشته شد [illegible] و دو سال
حکومت کرد [illegible] سال [illegible] پس سلطان [illegible] حیدر [illegible] پسرش
دوازده و نیم سال پس سلطان [illegible] پس سلطان سکندر
پسرش [illegible] و دو سال [illegible] پس سلطان علیشاه پسرش [illegible] پنجاه
[illegible] سال پس سلطان حسن [illegible] پسرش [illegible] پس سلطان حسن پسرش [illegible] و دو سال و هفت ماه
پس [illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible] دو سال [illegible] پس سلطان [illegible] محمد شاه
پس میرزا حیدر [illegible] دو سال [illegible] بدرگاه اکبری آمده [illegible] یوسف [illegible] چکان

النشهر و مکان است گویند از حکام آن ولایت چند کس بایالت رسیدند یوسف خان نیز سالها حکومت کرده در حینی که بندگان
جلال الدین محمد اکبر شاه متوجه تسخیرش شدند از روی صدق اخلاص رو باستان نیاز آورده مشمول عواطف بادشاهی شد در
موسیقی مهارت کلی داشت و ساز را نیکو می نواخت و شعر پاکیزه می گفت مولانا صیرفی نامش یعقوب سخنش مرغوب از علم
تصوف چاشنی خوب داشته مولانا محمد امین از روشن طبعان آنجا است مولانا مظهری بعد فتح کشمیر میر بحری آن دیار که
معظم ترین مهام آن خطه است سرافراز گشته حمیدی داوجی و تاهری و مولانا ناجی از نامداران حمیدة الاوصاف ماهر
عروج سخنوری آنجا اند مستغنی شاعر مستغنی الوصف معاصر اکبر بادشاه است در لاهور سکنه رانید جامع خواجه معصوم شاگرد مرزا
عبدالغنی مقبول اکثر ایام در جهان آباد بسر برده جویا مرزا داراب نام از معروفان آنجاست دو برادر بودند جویا و گویا تخلص از
کسی پرسید در کشمیر شاعری هست گفت بلی دو کس جویا و گویا هر دو برادر پرسنده گفت گویا طالب کلیم را دوباره ساخته این
دو برادر پرسید اگر نه چه معنی طالب جویا و معنی کلیم گویا است کم گو مرزا کامران نام برادر مرزا داراب جویا است گرامی پسر مرزا
عبدالغنی مقبول در شاعران معقول و گرامی بوده دوست محمد در ملازمت بعض ملازمان شاهجهانی بسر میبرد در شطرنج باختن
مهارت کامل داشته غنی از شعراء عالی مقام و فصحای بلاغت نظام است شاعری باین فصاحت و بلاغت بعد مرزا صائب کم
برخاسته تمام عمر در شهر خویش گذرانید و دست احتیاج بدامن ارباب دول دراز نکرده فانی شیخ محمد محسن نام از اهالی کشمیر
مصاحب دارا شکوه بوده و مشرب صوفیه داشته ملا ساطع از خوشگویان آنجاست طغرای محمد ابراهیم نام شاعر خوش فکر است
فرد غنی از روشن طبعان کشمیر معاصر بادشاه عالمگیر است فرحت و نافع هر دو شاعر نامی آن دیار اند **غرجستان** ولایتی معروف است
اهل آن کوه جان سخت و درشت خو اند از نیکانش بدیع الزمان عبدالواسع جبلی است وی از کمل شعرا می باشد چون بسن شعور
رسید جهت کسب و کمال بهرات رفته پس از کسب و کمال در غزنین ملازمت بهرامشاه را ملازم گرفت بعد از چهار سال که
سلطان بجاونشت بهرامشاه بغزنین رفت قصیده جهت سلطان گفته در صحبت اول مزاج سلطان بخود کشید تا که حین مراجعتش
بخود در مرو آورد اما حمدالله مستوفی آورده که عبدالواسع برزگر دهقانی بود در روزی سلطان سنجر را گذار بر پنبه زاری
افتاده دید که عبدالواسع شتران را از خوردن پنبه مانع می آید و این بیت میخواند مه اشتر دراز اگردنا دانم چه خواهی کردنا
گردن درازی مسکینی پنبه بخواهد خوردنا سلطان ازین گفتار لطف طبع فهم کرده ویرا ملازم گرفت و بتدریج کارش بجائی رسید که
محسود همگنان است در بهارستان آمده که شعرا را اتفاق است که هیچکس از عهد جواب قصیده مشهوره که در عنفوان دیوان وی
واقع شده بر نیامده مطلع آن اینست مصنه که دارد چو تو معشوق نگار چابک دلبری بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله روی و نسرین بر
غور در قدیم الایام عظیم معموره آبادان بوده عمارات رفیع و قصور بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز از آنجا مستدعی و

بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار در زمان خلافت امیر المؤمنین علی ؑ مسلمان شدند و حاکم ایشان از نژاد ضحاک بوده
و منشور حکومت را بخط امام عالیمقام حاصل کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن منشور در میان ایشان بود و در بنی امیه در جمیع
ممالک اسلام بر منابر اهل خاندان رسالت را ناسزا می گفتند الا مردم غور که بدان راضی نشدند و والیان بنی امیه بدان
ولایت راه نیافتند از عجایب غور چشمه ایست مسمی بچشمهٔ بانگ نماز آب آن ایستاده است هرگاه کسی بانگ نماز
میگوید روان می شود و نزدیک بیک سر تیر میرود و چون بانگ نماز تمام می شود می ایستد و ایضاً مسجد ارباح عجایبش
آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست بابام میرسد و از درون پنج گز ارتفاع ظاهر می شود حال آنکه زمین بیرون و درون
برابر است و ستونهایش هر قدر بشمارند از چهل یکی کم یا زیاده می شود و هرگز عدد آن مشخص نشده و همچنین در یکی از
مضافاتش چشمه ایست سالی یکبار اهل حاجت میروند و در شب هر یک بر تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند
و صبح میروند هر کرا مطلب می برآید بر سر پیکان تیرش ماهی یا حیوان دیگر چسپیده می شود و الا لا و مجمع الغرایب از عجایب
المخلوقات نوشته که در یکی از بلاد غور میان دهی ترکان ساکن اند آنجا چون زن و مرد پیر میشوند گرگ میشوند و چهارپای ایشان
حکم گرگ دارد این سخن را پیش ملک خراسان گفتند ابو العباس گفت بلی چنین است در بیخد دو گرگ ماده یافتم در دست او دستواره
طلا بوده ایضاً در حد غور کوهی است چون آفتاب بر آید سیاه نماید و چون فرو رود صد هزار صورت نیکو نماید بامداد
که آفتاب بر آید ناپدید شود باز فرو ایش اعنی روز در میان نماید از قلاع منیع آن قلعه حصار بوده و در تاریخ مبارکشاهی آمده که از
زمان سلیمان ؑ هیچ صاحب سریری بر فتح آن کامیاب نگشته جهت آنکه راهی دارد بس باریک و در رفعتی بس رفیع غور مابین غزنین
و خراسان واقعست از نیکانش فخر السادات و العارفین حسین بن حسن الحسینی است بعضی مرید شیخ رکن الدین سهروردی دانند
وجه توبه اش اینکه روزی تیری بهوا انداخت آهو بسخن آمده که ای حسینی تیر بر من می افگنی خدا تعالی ترا از بهر معرفت و بندگی
آفریده نه بهر اینکار و در عوارا از نظرش غایب گردید متنبه گردید از هر چه داشت بیرون آمده شد آنچه شد وفاتش ستصد و
هفت در نفحات الانس ثمان عشر و سبعمائه است مطابق و در شراه و در هرات بیرون گنبد سید لب و ت مدفون اند و [illegible]
کنز الرموز و مسمی نامه و نزهة الارواح و زاد المسافرین و طرب المجالس و صراط مستقیم و دیوان غزل مملو باشعار
عارفانه و عاشقانه ملک شمال الدین از بنی اعمام ملوک کرتست در فصاحت و سخنوری اشعه زیبنده **باد غیس** و لایتی است
بغایت وسیع و عریض در صحرائیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ که همه درخت پسته است عجایب آنکه اگر کسی پسته چیده و دیگری
بذرد و در آنشب مار او را گزد **گویند** در آن صحرا سلطان محمود بشکار بود ناگاه از لشکر جدا مانده بخانهٔ پیرزالی افتاد
پیرزال پسر را گفت تا بزی را کشت و آشی پخته مهمانی سلطان کرد چون لشکر از طرف رسید سلطان پیرزن را گفت

پسر را فردا از دمن بفرستید تا انداک حالش کنم پسر روز دیگر صبحی بر در سلطان رفت سلطان بدواب نشان داده بود که چنین کس را
چون بیاید بنظر آرید اتفاقاً در آن وقت سلطان بوظائف و مناجات مشغول بود بواب گفت ساعتی باش تا سلطان از دعا و
مناجات فراغت یابد پسر بجوش گفت کسی که در تمشیت مهام خود محتاج در الهی باشد از وی چه کشاید به آنکه بهمون خدا التجا برم
پس نزد مادر آمده همان را گفت و تیشه بر داشته بکار کنی که شغلش بود شتافت تیشه اش بر سنگی خورده تا بر داشت گنجی
نمایان شده پسر بصلاح مادر آمده سلطان را آگهانید سلطان امینی را گماشت تا خزینه تمام وقف پسر و پیرزال کردند از مردمش
صاحب چاه نخشب و رافع بن هرثمه اند که هر دو مذکور شدند و حنظله از شعرای آل طاهر است و آل طاهر صاحب جود وافر بودند
اما ایشانرا از لغت پارسی و دری ذوقی نبوده و دران عصر شعر و شعر پارسی کمتر خوض میکردند و بغیر از حنظله که بزبان پارسی
شعری گفته کسی دیگر در خراسان نبوده **اسفرار** صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان ولایت
اسفرار بوده کلاغی را رسانیده بود که کاتب و آهو را شکار میکرد مردمش امام رشید الدین محمد بن محمود قدوه عشایر و آل
و عمدۀ اقران و امثال بوده گاه گاهی شعری گفت مجد الدین الرشدی العزیزی ناظم سلک کلام و سالک مسالک هنر و کمال بوده
مهذب الدین سید الکتاب منصور بن علی از افاضل خراسان و اماجد دوران بوده شاعر نیک سخن نامدار است **فوشنج**
از اغنیهای قدیم است پشنگ بن افراسیاب همت بر آبادانی آن گماشته و رباطی و مسجدی دران قصبه است که آنرا
از انبیه ابراهیم خلیل علیه السلام دانند و هر سال مردم از هرات و خراسان بزیارت آن رباط و مسجد آیند و کوهی بر جوار رباط
واقعست که دران نشانهای قدم آدم است از مردمش شیخ ابو الحسن از جوانمردان خراسان بود کسی از وی پرسیده
که چگونم گفت و ندانم فرسوده شد از نعمتهای خدا و زبانم از کار رشد چندانکه از حقتعالی ثنا تیت کردم از وی پرسیدند
که مروت چیست گفت دست باز داشتن از آنچه بر تو حرام است تا مروتی بکرام الکاتبین کرده باشی گفت توبه آن
بود که چون ذکر گناهی کنی از ان ذکر هیچ حلاوتی نیابی از وی پرسیدند که توکل چیست گفت آنکه زبیش خود بیش خوری و لقمه را
نیک بخایی و بدانی که آنچه تراست از تو نشود و شیخ ابو اللیث بسیار بزرگ و عارف بوده از محمد بن عبد الله گاذر نقلست
که اینهمه نیکوئی که در خود می بینم سبب آنست که لیث فوشنجی بمن نظری کرده مظهر الدین شاعر متین بوده **هرات** طولش صد و
عرضش لدل و مفاخرت بلده و دیگر صفات ترجیح بر باقی جهات دارد و همیشه باد شمال در وی وزد و شیخ عبد الرحمن فامی که
تاریخ قدیم هرات از جمله تالیفات اوست چنین آورده که ابو العباس عمری روایت کرده است باسناد تا حذیفه
بن یمان که حضرت صلعم فرموده که بهترین خراسان هراتست و هفتاد پیغمبر بر هرت دعای خیر کردند و ابو علی بن زرین متصل باسناد
خود تا انس بن مالک روایت کرده که بهترین خراسان هراتست و بدترین سجستان در بنیاد و اسم بانی آن اسم اختلافست

لیکن بنابر تفصیلش موجب تطویل دیده باین رباعی اکتفا کرده شد لهراسب نهاده است هری را بنیاد گشتاسب دگر در و بنائی بنهاد
بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد اسکندر رومیش همه داد بباد شهر بندش مستطیل است پنج دروازه و دو فصیل فاصله
میان هر دو ده گز صد و چهل و نه برج دارد دورش هفت هزار و سیصد قدم قطر شهر از درب ملک تا فیروزآباد و از درب
خوش تا عراق هزار و نهصد و هزار و نهصد قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز عرض دارد و در درون شهر چهار بازار است
از هر دروازه تا بچهارسو یک بازار که بنام همان دروازه منسوبست الا دروازه قبچاق که بچهارسو بازار ندارد و مسجد جامع در
مابین دروازه خوش و قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین جانب شمال سر باوج
فلک کشیده و در درون بلده بغیر از یکجوی آب دیگر آبی نیست و در بیرون قریب سه چهار فرسنگ تمام باغ و بستان دارد **مرویست**
از صاحب نزهة القلوب که هرات در زمان سلاطین غور چنان معمور بوده که دوازده هزار دکان و شش هزار حمام و هزار کاروانسرا
و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتشخانه داشت و [illegible] و چهارصد و چهل هزار خانه مردم نشین بودند و در زمان پادشاه
مغفرت نشان سلطان حسین میرزای بایقرا آن جمعیت بحد کمال رسیده انجمله اندرون شهر یکصد و بیست جنازه هر مرتبه بود که
بقول رواة ثقات هر روزه موافق بیست و یک خروار تخم برروی نان میکردند و یازده هزار طالب علم موظف بودند از عمارات
نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاهی است که [illegible] غازی سلطان حسین میرزا ساخته شده دیگر خیابان و گازرگاه است و
ذکر باغات و عمارات دیگرش موجب اطناب کلی است و در روضة [illegible] مسطور است که [illegible] طاهر ذو الیمینین [illegible]
در قریه مالان هرات مردم [illegible] آورده [illegible] پیرو [illegible] خلاص مسعود [illegible]
عبدالله مطابق [illegible] سلطین [illegible] چهار هزار [illegible] ریش سفید [illegible]
[illegible] بود **منقولست** از میر حسین [illegible]
که چهار چشمه [illegible] رسته [illegible]
در مجلس شیخ الاسلام [illegible]
ملک الیضادی [illegible]
و یک پسر الیضا و می گفت که در زمان سلطان حسین میرزا [illegible]
حلقوم او [illegible] مجمع الغرائب آورده که [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
اکثر ساکنان [illegible] شیخ [illegible]

در نفحات هر جا که شیخ الاسلام مطلق بیان کرده کنایت از آنجنابست از فرزند ابو منصور ست انصاری صاحب رحل رسول صلعم بوده در نفحات از وی آورده که مرا ششصد هزار شعر تازیست و صد هزار بیت از اشعار عرب بخاطر دارم و حق سبحانه مرا حفظی داده که هرچه قلم من نبوشتی مرا حفظ شدی و سیصد هزار حدیث یاد دارم و سیصد هزار هزار اسناد و آنچه من کشیدم در طلب احادیث هرگز کسی نکشیده بود در مجالس العشاق آمده که خواجه عبد الله مرید شیخ ابو الحسن خرقانی بوده شیخ فرموده که عبد الله مردی بوده بیابانی در طلب آب زندگانی ناگاه رسید با بو الحسن خرقانی چنان کشید آب زندگانی که نه عبد الله ماند و نه خرقانی و از خواجه عبد الله نقلیست که چون بخدمت رسیدم از صباح تا پیشین اقتباس انوار از مشکات جمعیت او نمودم اگر تا شب این صحبت برداشتی امر منعکس گشتی و او از من فیض گرفتی از تصانیف وی یک تفسیر قرآن است و دیگر کتابی موسوم بمنازل السائرین محمد چرخ گر از ابدالان بوده در نفحات آمده که روزی در مسجد خفته بود کوزه آب ریخته شد خادم بول پنداشته وی را برنجانید چرخ گر آهی زده برفت در روز آتش پیدا شد و مسجد بسوخت و از آنجا ببازاری که جمله فروشان گفتندی افتاد سلطان مجد الدین طالبه را که یگانه عصر بود خبر کردند از عقب وی روانشد و چون بدو رسید گفت ای چرخ گر شهر مسلمانان را چرا می سوزی چرخ گر باز گشت آب چشم خود بر آتش آگند آتش فرو مرد این رباعی بخواند

رباعی آن آتش دوشین که برافروخته بود * از سوختن از دل من آموخته بود * گر آب دو چشم من ندادی یاری * چه جمله فروشان که همی سوخته بود * شیخ عمو مشائخ بسیار دیده بود و خدمتهای نیکو کرده شیخ ابو العباس نهاوندی او را عمو لقب نهاده بود دیگر خواجهای چشت که همه خداوندان ولایت و کرامت بودند احوال ایشان ترک ریا بود و هیچگونه سستی در شرع روا نداشتند و تا ایشان حیات بودند از قسم ترک هیچکس بخراسان نیامده اول ایشان خواجه ابو احمد ابدالست که پسر سلطان بوده آورده که پدرش را خمخانه بوده روزی فرصت یافت و بدانجا در آمد و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر وی زند آنروز نه فراهم آورده و سنگ را بگرفت چون پدرش آنحال مشاهده کرد بر دست وی توبه نمود و از خمر خوردن باز آمد ابو الولید احمد بن الرجا بخاری در صحیح خود از وی حدیث بسیار روایت کرده یکی از دوستانش بچهار هزار درم محتاج شد آنوجه را در صره کرده بوی فرستاد بعد چند وقت دوستش آن چهار هزار درم باز فرستاد با وجود پریشانی نگرفت روز دیگر آن دوست پیشش آمده سلام کرد گفت اگر نه رد سلام واجب بودی جواب ندادمی چهار هزار درم چه بود که باز فرستادی ابو عبد الله مختار از بزرگان زمان خود بوده **گفت** طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو خوری همه نور شوی و اگر او ترا خورد همه دور گردد حکیم شرف الزمان ابو المحاسن ابو بکر ازرقی از کمل فصحا و فحول شعرا بوده از مخصوصان شمس الدوله و الدین طغانشاه از ملوک آل سلجوقست که معاشرتش همه با شعرا و ندیمانش

همه شاعر بودند چون عبد الله قریش و شجاع نسوی و احمد بدیهی و ازرقی حقیقی و نسیمی در چهار مقاله آمده که روزی طغانشاه
سه مهره در شش گاه داشت و احمد دو مهره در یک گاه و کعبتین در دست طغانشاه بود انداخت تا سه شش زند سه یک
آمد سخت تیره شد هر ساعت دست به تیغ می برد و ندیمان چون بید می لرزیدند ازرقی این رباعی بگفت و به نزدیک مطربان
رفته بساز و نوا آورد ~~ گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد ٭ تا ظن نبری که کعبتین داد نداد ٭ آن شش چون
نگریست عظمت حضرت شاه ٭ در خدمت شاه روی بر خاک نهاد ٭ طغانشاه در اثنای خشم بنشاط آمد و فرمود تا پانصد دینار
آوردند و دهن او را پر زر ساختند گویند طغانشاه را علتی حادث شده که بسبب آن فتوری در قوت مباشرت یافت
و چندانکه اطبا معالجه کردند مفید نیفتاد ازرقی الفیه شلفیه را بنظم آورده فرمود تا آنرا مصور کردند و غلامی را با کنیزکی
صاحب جمال عقد بسته نزدیک حرم سلطان جای دادند و منظری مشبک گردانیدند و بادشاه را فرمود که صحبت ایشان
را بنوعی که آگاه نباشد ملاحظه نماید و آن کتاب را پیش ایشان نهاد تا با نواع مختلفه داد معاشرت بستانند بادشاه را
بنظاره آن حرارت غریزی ماده فاسده را منقطع گردانید و آن زحمت بکلی زائل شد فخر الدین خالد از ندمای سلطان سنجر بوده
ابو منصور عبد الرشید از معارف خراسان و مشاهیر زمان بوده عبد الرافع بن الفتح تهان فضل بحر علوم از ندیمان محمد سام بود
ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان الدامی در عهد اباقاخان بوده و در کرمان اکثر بسر میبرده مجد همگر که ملک الشعراء زمان بود
وی را در شاعری مسلم داشته مولانا سعید در تذکره دولتشاهی آمده که وی مداح خواجه عز الدین طاهر فریومدیست که در زمان
سلاطین چنگیزیه سالها وزارت خراسان داشت مولانا رکن الدین المشهور برکن صاین ساحر امیر مظفر بوده بخدمت طغا تیمور خان
پیش نمازی کردی و در شاعری مشار الیه رستی ابو الفضل عثمان از نکته سنجان مشاهیر است مسعودی شوری در غایت عذوبت
می گفته مولانا حسن شاه شاعری شیرین کلام بوده در حبیب السیر آمده که مولانا در ابتدا ملازمت سلطان محمد بن میرزا بایسنقر
میگزرانید روزی ذکر معایب ملوک رسید مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعیبی منسوب گردانید میرزا در آخر مجلس
گفت که من چه عیب دارم مولانا گفت در شما غیر کاهلی عیبی نیست میرزا گفت از کجا بر تو ظاهر شد گفت از انجا که میتوانی گفت
تا ده هزار دینار بمن دهند و نمیگوئی در خنده افتاد و پنج هزار دینار بوی بخشید مولانا گفت این یک کاهلی دیگر که ده هزار دینار
نفرمودی اشعارش بیشتر در غزل و صحبت است مولانا بنائی پدرش معمار بود و بنابرین این تخلص داشته بنابر طبیعتی که جبلی
طبیعتش بود امیر علیشیر با وی خوش نبوده نوبتی قصیده بنام ایشان گفت و صله نیافت نزا بنام سلطان احمد میرزا کرده این قطعه
بگفت ~~ دختران که بکر فکر منند ٭ هر یکی را بشوهری دادم ٭ آنکه مهری نداشت ممکن نبود ٭ نه کشیده بدیگری دادم ٭
امیر علیشیر شنیده در صدد آزار وی آمد سفر کرد که شاید متوجه شده پس طلبید چون آن نشد در سیان تبریز بملازمت سلطان

یعقوب لازم گرفت و بعد فوت وی بجانب وطن شد هنوز نقارا امیر علیشیر باقی دیده با در آن النهر رفت و در خدمت
ملوک آن مملکت روزگار گذرانید و در نهصد و هژده قتیل در ثمان و عشرین و تسعمائه در استیلای نجم ثانی و قتل عام قرشی بنای
هستیش منهدم گردید او را کتابی است گلستان ارم نام که بجمیع حقائق و احوال خود و در نظم کرده میرم سیاه مرد وارسته
نیک نهاد پاکیزه اعتقاد بود و گفتن اشعار هزل آمیز میل داشت ؎ فلق علم کیر برافراخته اند ؛ نگاه بکون کس در انداخته اند ؛
این گیر حرامخواره سخت مرا ؛ گویا ز مثانه کردنش ساخته اند ؛ باباعلیشاه از ابدالان زمان بوده عجیب حالتی داشت
در اوان سلوک بنا بر جذبه حالت رجولیت خود بر سنگ نهاده سنگ دیگر بران چندان زد که ریشه ریش شده بعد از ان
آستانه کرده روزی سلطان حسین میرزا را بر تخت روان دیده گفت این چه مرغیست که در قفس کرده اند گفتند پادشاه خراسان
سلطان حسین میرزاست جواب داد مگر شاهرخ میرزا مرده ازین معلوم شد که بابا از زمان میرزا شاهرخ تا ایام میرزا
سلطان حسین در استغراق بوده روزی مولانا عبدالرحمن جامی و شیخ الاسلام و چند علمای دیگر در مجلس بابا حاضر بودند
وقت نماز شد بابا بالقصد اقامت و پیش رفت این مصرع خواند ع ای پری گر می پری بر بام قصر او پری ؛ جامی بلاتوقف اقتدا
کرد و شیخ الاسلام تخلف نمود و لیکن میگفت که از نمازهای مدت عمر اینقدر امید قبول نداشتم از ان دو رکعت از رعایت
کردن احکام شریعت ظاهر پسندیده تر است میر شاذی حجازی نوشته که باباعلیشاه نیت نماز باین بیت کردی مصرع
ای کبوتر گر پری بر بام قصر آن پری ؛ چون نسیم نامه ور گردی کانجا پری ؛ و بجای فاتحه افتتاح باین رباعی میفرمود رباعی
راه تو بهر قدم که پویند خوش است ؛ وصل تو بهر صفت که جویند خوش است ؛ روی تو بهر دیده که بینند نکو است ؛
ذکر تو بهر زبان که گویند خوش است ؛ شیخ عبدالواحد فارغی سالکان طریقه زهد و تقوی و طالبان رشد و هدی با وی
و غایت ارادت سلوک مینمودند حیاتی منتظم رغبت مینمود میر سید محمد جامه باف معروف بمیر رباعی در اختراع معانی و افزای
الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشت چنانکه اغلب شعر رباعی گردی بمیر رباعی مشهور شد در نهصد و شصت در حضرت اکبری اسائش
داشت در نهصد و هفتاد و سه درگذشت معزی از سادات طباطبا است در تخلص هم مکتب میرزا کامران بوده در هند
قریب پنجاه سال بسر برده در رجب اثنی و ثمانین و تسعمائه فوت شد ستائی میرزا اتلی نام از قبیله اتراکست در تسع و سبعین
و تسعمائه بهند آمد بعد چندی درگذشت دقوقی مشهور بمیر اعظا از طبقه اعیان سادات تولدش در هرات است و بدخشان
توطن گرفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده درگذشت شنائی طبیب از سادات نجیب مرید شیخ زین الدین خوافی است تاریخ
تولدش رهبر عشق در هرات دهم صفر سنه تسع و خمسین و تسعمائه درگذشت دیوانش پر از اشعار محققانه یادگار -
رجائی حسین علی خراس لقب بصراف بسری بدکانش در خراسی بود میل داشت بنابران باین لقب اشتهار یافته

از اعیان فضلا و شعراست بخدمت مولوی جامی وغیره اکابر رسیده علم حدیث از میرکشاه محدث آموخته آخر عمر قصد
بیت الله کرده بقزوین وارد شده با میرزا اشرف جهان صحبتهای رنگین نموده ببلده زنجان رسیده در جستن و رستن و ستمانه متوجه
عالم عقبی شد قبرش در جوار مزار شیخ ابوالفرج زنجانیست صاحب نفایس المآثر گوید مولانا در خواب باشاره شیخ نظامی
این تخلص گرفته **صالحی منشی** خوشنویس از نبایر خواجه نظام الملک وزیر بوده بدرگاه اکبری منصب انشا داشت اشعار بسیار
در مدائح شاهی گفته **میر دوری** در تحریر نسخ و تعلیق ید بیضا داشته در حضرت اکبر شاه بخطاب کاتب الملکی ممتاز گردیده این رباعی
ازو مشهور است ؎ تا از نظر آن یار پسندیده برفت * خون دلم از دیده غمدیده برفت * رفت از نظر و ز دل نرفت این غلط است
کز دل برود هر آنچه از دیده برفت * **غزالی جنگ** از نقادان رشته لطافت بوده همواره با همکنان مشاعرات و مناظرات
داشته در تحفه سامی گفته که با آنکه هیئت یوز داشت خود را غزالی نام کرده **نوری وندانی** مولانا حسن شاه است که مذکور شد
بحسب ارشاد مالک ممالک مزاج گشته از غایت ظریفی انصاف را بکار برده هجو خود کرده ؎ بزرگوار خدایا بسی پریشانم *
که وضع صورت خود را نکو نمیدانم * بیقین شدم چو در آئینه روی خود دیده * که کس به بنده و بنده بکس نمیمانم * مرا نه صورت
حیوان نه سیرت انسان * چه مظهرم که نه انسانم و نه حیوانم * وصیتی است که بعد از مرا زین یاران * کنند لوح مزارم ز سر
دو دندانم * بود بشهر بدن سینه ام چون سنگ انداز * که من به پشتی این شهر را نگهبانم * دو کفش من چو دو کشتی بود
ولی سی سال * بود زیاده که کشتی بخشک میرانم * سخن چگونه کنم پیش خلق کین دو لبم * بیکدگر نرسد که بلب رسد جانم * **مولانا
خاتمی** از آغاز جوانی تا انجام پیری بسیاحت گذرانده آخر احرام حرم بسته اراده نمود که بقیه عمر آنجا بگذارد در راه درگذشت
مولانا فتح الله بلطف طبع موصوف وی را باشتغلی مواد نزاع در میان بوده **مولانا آنی** شاعر نیکو طبیعت قریب شصت
سال در کشمیر بود **مولانا فرقتی** تتبع اشعار سلف کرده شعر بسیاری در خاطر گرفته تلاش طبابت میکرد **مقصود تیر گر** شورش
نهایت ذوق و جزالت داشته **شادی رمال** در ضمیر دانی و جنی گوئی مهارت تمام داشته شعر هموار میگفت **اسمی**
در شاعری همین اسمی داشته **میر جعفر** از سادات با نام است در خدمت بعض امرای اکبری بسر می برده در شعر و معما
سلیقه نیکو میداشت **خصالی** حیدر نام بهند آمده خدمت مهابتخان خانان جهانگیری گزیده آخر در سلک ملازمان شاهجهان
سخنها گردید **فصیحی** از اعیان سادات هرات و مشاهیر فصحای بلاغت آیات است بخدمت حسنخان حاکم دیار خود تقرب
داشته چون شاه عباس ماضی در احدی و ثلثین و الف در هرات نزول نمود وی ملازم رکاب گردیده **ولی قلی بیگ**
از شعرای شاه عباس ماضی است حالات شاهی بنظم آورده و مثنوی در محاربه افواج ایران با قندهار گفته **وفا هرمزی**
در عهد شاهجهان از بنگاله بهند آمده **رنائی سعدالدین** نام از نبایر شیخ زین الدین خوافی بود طبعی بنظم موافق داشت

میر حسن شیخ در آغاز شعور بهندوستان آمده بخدمت ملا عبدالسلام لاهوری در لاهور کتب متداوله دید و بحرمین شریفین
رسیده علم حدیث سند نمود پس مراجعت کرده در حضرت شاهجهان بتعلیم بادشاهزاده محمد داراشکوه رسید و منصب دو هزاری
یافت و بصدارت کل ممتاز گردید در هزار و هفتاد در گذشته **اعجاز ملا اعطا** نام از شعرای اعجاز کار است عینی از شعرای
نامی است این بیتش بغایت مشهور است ع نکند رحمت عام تو در آمرزش ما ٭ آن قدر صبر که از کرده پشیمان کردم **میر امانی**
اکثر ایام در کابل بسر برده **باخرز** مزارع دلکشا دارد از مضافاتش نابیالست که هر سال دوازده هزار من انگور در صرف
دوشاب می شود منه **مولانا زین الدین ابابکر** وی از مکان آنمکان بوده در نفحات ویرا اویسی نوشته که تربیت
از روحانیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی یافته و دیگر کاریز است که جزیره با نام دارد **شیخ سیف الدین** از
مشاهیر زمان خود بوده و بعد تحصیل و تکمیل علوم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفته مرید شد در اربعین دوم شیخ انگشت بر در
خلوت وی زده گفت برخیز و برون آی و پس از چندی وقت خلیفه اش ساخته جانب بخارا فرستاد بعضی گفتند
شیخ در عصر هلاکو خان بوده و در ششصد و چهل و هشت در گذشته و برخی بر آنکه با منکوقاآن معاصر بوده و والده منکوقاآن
با آنکه متابعت ملت مسیحا نموده در ایام دولت پسر خود هزار بالش نقره به بخارا فرستاده تا در انجا مدرسه ساختند
و تولیت آنرا بشیخ تفویض فرموده شهر باذورق بسیار دارد **ابوالقاسم علی بن الحسن بن ابی الطیب** کاتب
حضرت سلطان رکن الدین طغرابیگ بوده و بعد چندی عزلت گزیده در آخر حیات با والی انجا که نام او ماه بود بعاشقی دل
داده عاقبت سر در کار دل کرده اشعار عاشقانه دارد **تاج الدین اسمعیل** تاج افاضل بوده اشعار نیکو مانده **خواف**
همیشه منشای سلاطین باداد و مخول مشائخ علما و وزرا بوده در تاریخ هرات منقول است که شیخ ملاحده حسن صباح پیش از
ظهور عقیده نکوهیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بر موزن رسید در آن موضع
اشجار کمست از کنیزکی پرسید که اشجار کم چراست در جواب گفت که رجالنا اشجارنا و بموضع دیگر رسیده بکودکی گفت
که چهار آنچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت من حاصل شود و بقیه را بفروشم همان چهار آنچه حاصل برم کودک گفت که
شلغم بخر و حشو های آنرا بخور و باقی را بفروش بعد از آن بر کمال دانش و فطنت آن مردم استدلال نموده از آن دیار
هجرت کرده دهنهای معتبر بسیار دارد مثل برآباد و بهدان و خرجرد و زوزن مسجدی است از محدثات ملکان آنمکان
و در پیشطاق آن بسنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه پیدا شد و برفی باریدن آغاز نمود که هفتاد جفت
گاو که خرمن می کوفتند از شدت سرما مردند و روز دیگر بنوعی غلبه کرده که همه آن مردگان متعفن گشتند و دیگر سنجان است
که شهبازی چون **شاه سنجان** از وی ظهور نموده از او طوائف ساکنان آن زمین در جا که افتادند بعلو همت و سمو مرتبت

و نفاذ امر و ارتفاع قدر ممتاز بودند از انجمله سلاطین آل مظفر اند که در خاطمه مجلد اول بیان رفت **شاه سنجان** لقب **رکن الدین محمود** نام تربیت از خواجه مودود چشتی یافته خواجه مودود وفرموده که او را شاه سنجان می گفته باشند مراتب و معارف او عظیم مشهور و اشعار فصاحت شعارش در نسخ صوفیه مسطور **شیخ زین الملة والدین** طنطنه صیتش از هفتم فلک گذشته و غلغله هدایتش در همه روی زمین سائر **امیر قوام الدین** دست خود را وقف مسلمانان کرده هرکس کاغذی باو دادی کتاب فرمودی در مجالس محاورت سخن بسیار گفتی وقتی خاشاکی از زمین برداشت و شبانه روز در باب آن سخن گفت خواجه **غیاث الدین** پیر احمد مدت چهل سال وزیر صاحب اختیار شاهرخ میرزا بود پس از آن وزارت علاء الدوله و میرزا سلطان محمد کرده در ایام سلطنت میرزا بابر فوت شد **خواجه مجد الدین محمد** ولد خواجه غیاث الدین در زمان سلطان حسین میرزا بوزارت رسید حکم شد که مهر بر فوق احکام و منشورات زند و هرگاه که بادشاه بر تخت برآید خواجه در پایان تخت نشسته مهمات ملکی و مالی معروض دارد و این نشستن از وزرا مخصوص باوست **مولانا مجد** از نیکو طبعان است کتاب روضة الخلد در معارضه گلستان از مصنفات اوست جواهر اللغت جار الله علامه را نیز نظم نموده **مولانا مظفر** در زمان ملک غیاث الدین کرت بوده مولانا معین الدین در مبارکشاهی آورده که وی وقتی از ملک رنجیده بجانب شاه شجاع رفت او تجملا جمعی کثیر از فضلا را جمع کرده جهت مولانا مکانی معین ساخت مولانا بدان التفات نکرده بر کنار دیلوچه شاه بنشست و در میان شاه وی دیلوچه و تکیه ماند شاه گران خاطر شده پرسید میان خرو خراسانی فرق چیست گفت دیلوچه و بالش شاه از کمال بگذرانیده گفت تا آتش کشیدند اکثر ظروف زرین و سیمین بود شاه از مولانا پرسید که ملک خراسان را امثال این تکلفات رسم هست یا نه گفت اگرچه این تکلفیات از قسم طبق و کاسه نیست اما در کاسهای آنجا آتش بیشتر می باشد شاه را این سخن که خوش آمد گفت خوش آمد بعد از عنایت و رعایت بسیار رخصت معاودت فرموده مولانا مظفر در خراسان اعتبار تمام داشته او را خاقان دویم می گفتند دیوان خود را وقت مردن در آب انداخته که بعد از مظفر کسی قدر سخن مظفر نخواهد دریافت **خواجه مجد الدین** بمکارم اخلاق اتصاف داشته و دولت حضرت جلال الدین اکبر بخدمات متفرقه مفتخر و مباهی گردیده تا در گذشت **ع** مجنون بزبان حال هایم در دشت لیلی گویان بگرد وادی میگشت ** می گشت همیشه بر زبانش لیلی ** لیلی گفت تا زبانش می گشت ** **ع** پیوسته بیاد لعل شیرین فرهاد ** میکرد ز تلخ کامی فریاد ** جان داد نیافت کام دل از شیرین ** شیرین میگفت جان بتلخی میداد **قاسمی** چند وقت در هرات بسر می برد پس متوجه سیستان گردیده صحبت ملوک آنملک آسایش دیده بهم قران ایام مولانا والی بان و یار و اردشده در جوش گفت **ع** بیچاره دل چو نقل بر موزون کرده از خرش غایت صد مضمون کرد

چون مهره حقه باز هر نکته که دیده و در گوش نهاده و از دهن بیرون کرده جمعی از معتقدان مولانا حلی شبی سر راه بروی گرفته بزخمی چند مجروحش ساختند چون رمقی چند داشت فرار کرده رو بفراه آورد و در آن ولایت روزگار رهنا یافت و باجل طبیعی درگذشت **ابن احسام** در تذکره دولتشاه گفته که اهل از خواسنت و در هرات مسکن داشته تاریخ جلوس ملک شمس الدین کرت خلد ملکه یافت طرفه آنکه وی پیش از دو ماه نماند جام مقامی یا نام است در یکی از کوههای وی چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در زمستان آبش در غایت گرمی است از شگفتان امکان است **شیخ الاسلام احمد جامی** قطب عارفان بوده شیخ ظهور الدین علیسی که در سلک فرزندان آنجناب انتظام داشت در کتاب رموز الحقایق آورده که بر دست پدرم ششصد هزار کس توبه کردند و او را ایزد تعالی چهل و دو فرزند کرامت کرده بود سی و نه پسر اکثر ایشان بصفت علم و عمل آراسته با آنکه امی بود چهار صد کتاب تصنیف کرده مشتمل علوم شریعت و طریقت مثل رساله سمرقندی و انیس التائبین و سراج السائرین و مفتاح النجات و کنار الحقیقت و کتاب الاشعار و اینجمله در میان درویشان و صوفیان موجود باقی در فترت چنگیز خان فوت گشته شیخ در سراج السائرین آورده که من در بیست و دو سالگی الحمد را است نمیتوانستم خواند خدا تعالی از فضل و کرم خود چندان علوم کرامت کرد که در عصر خویش هیچ عالم بر من حرفی نمیتوانست گرفت و سیصد تا کاغذ تصنیف کرده ام که در پیش هیچ استاد درس نخوانده ام از اخی علی اصغر عابدی نقلست که شیخ الاسلام وقتی بکوه بایه نامق بود دید روی خواجه ابو الحسن نا توانست خبرش کردند تا آمد فوت شده بود در حوز وضو تازه کرده نماز پیشین بگزارد و بر بالین پدر نشست و حالش متغیر گشت و در مناجات ایستاد و گفت خداوندا از درگاه تو مرا این توقع نبود که پدر مرا در غیبت بری و حال او بر من ظاهر نباشد و در مناجات تا نماز دیگر همچنان بود و بعد از آن دست دراز کرده زنخ پدر باز کرد برنشست و بسخن گفتن آمده گفت بدیدم احوال انجهان و کار بهمه آن باید کرد که بسر سکند و گفت ای پسر چه باید کرد گفت اول توبه کن و کلمه شهادت بگو خواجه چنان کرد و شش روز دیگر زیسته درگذشت **پور بها** شاعری با قدر و بها بوده آغاز کار در خدمت خواجه وجیه الدین طاهر فریدوندی بسر برده احوال مائل بوسطی داشت سند بیج از منظوران خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گردیده و آسایشها دیده اشعارش اکثر در طیبت واقع **الامام الاجل نظام الدین الکتاب** با وجود فضل همیشه ریاض فصاحت از زلال قریحت او نضارت یافتی **مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی** پس از وصول سن رشد و تمیز بتحصیل کمال مشغول گشته در اکثر علوم لوای مهارت برافراخت و بنا بر لطف طبع ریاض فصاحت نظم را صاحب نضارت گردانیده مقامی از آن بالاتر تلاش می نمود تا در طلب دامنگیر همتش شده دست ارادت بشیخ سعد الملة والدین الکاشغری داده مرید گردید

وریاضات نکو کشیده برادر رشید صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده
منسوب بمحله دشت اصفهان بنابر نوائب زمان از وطن برآمده در جام توطن گزیده مولانا در خرجرد جام متولد گشت
و در سن هشتاد و یک سالگی بسال هشتصد و نود و نه انتقال نمود مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف
کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و ارادت مولانا از آن بیشتر است که درین مختصر گنجد مولانا عبدالله هاتفی
خواهرزاده مولانا نورالدین جامی بوده در نظم مثنوی از شاعران عصر گوی سبقت ربوده تمام خمسه را تتبع نموده در برابر
سکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورده در نهصد و بیست و هفت نموده تاریخش عزیزی چنین گفته ؎ تاریخ فوت
او طلبیدم ز عقل گفت ع از شاعر شهان و شه شاعران طلب ع دیگری جامی ثانی چه شد یافته مولانا ذوقی شاعر
با ذوق مایل بو اسطی است تربت حصاریست در غایت حصانت رضا فاتش در نهایت نیکوئی است مثل زاده و
جنید که همواره مردم نیک از آن و مکان برخاسته اند شیخ قطب الدین حیدر قطب وقت بوده حیدریان
بوی منسوبند ابدال سبحان شاه سبحان این رباعی در حق وی انشاد نموده ؎ رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر نه اسلام و نه دنیا و نه دین ع نه حق نه حقیقت نه طریقت نه مجاز ع اندر دو جهان کرا بود زهره این ع در تاریخ
مبارکشاهی است که وی را شاه ابدالان می گفته اند مظهر آثار عجیبه و امور غریبه بوده در تابستان با آتش در می آمده و
در زمستان میان برف می نشسته گاه وی را بالای قبه یا شاخ درختی می دیدند که صعود طیور بران مشکل بودی از شیخ
نظام اولیا نقلست که شیخ حیدر بابا این خود می گفته که ای عزیزان از مغلان بگریزید که با چنگیز خان درویشی است
از درویشان خدا که مرا با وی تاب مقاومت نیست و این مغلان بجمعیت وی بسیاری از ولایت خواهند گرفت
و چون این سخن بگفت در ششصد و هژده ناپدید گشت ابوعبدالله محمد بن عبدالله الجندی در سلک افاضل
عصر انتظام داشته و از کمل فصحای دهر میزیسته شمس الدین جندی شمس فلک بلاغت قمر آسمان سعادت بود
ریاضی در جمع شعرا با نام ایام ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشخص بود و باشاره اش وقایع زمان او را نظم کرده
در حینی که ابوالمظفر شاه اسماعیل صفوی فتح خراسان نمود تاریخ را امیرالمومنین حیدر علی بن ابی طالب یافته و فتوحات
زمان ایشان را نظم آورده فردی نهایت کرم سخن و چرب زبان بوده و حتی تتبع خواجه حافظ کرده نابینا شد نویدی
همیشه بسیاحت گذرانیدی و ملازمت عاقلی از لازم گرفتی ظهوری باوصاف حسیده متصف و شاعری خوش فکر بود
بعضی از شیرازی نوشته اند از مشاهیر شاعرین در وادی نظم و نثر سحر آفرین بدین آمده در خدمت ابراهیم عادلشاه تربیتی
عظیم یافته او و ملک قمی هر دو خواجه تاش بوده و باهم بکمال موافقت داشتند و اکثر کتب بمشارکت یکدیگر تصنیف

کردند چنانچه مولانا ظهوری در دیباچه خان خلیل سهیم و عدیل ملک الکلام است و این هر دو نسخه منشآت بنام
ابراهیم عادلشاه است و ساقینامه بنام نظام شاه والی احمدنگر گفته و چند زنجیر فیل بر بار از نقد و جنس صله یافته گویند
وقتی نظام شاه صله باو رسانیدند در قهوه خانه بود در رسید طلبداشته قلم برداشته بر شقه کاغذی نوشت تسلیم کردند
تسلیم کردم و خاکش در دکن است امیر حسین کفری در شکسته نویسی هنگامه بسیاری از شکسته نویسان درهم شکسته در
شعر نیز مضامین تازه بکار برده مولانا سلطان حسین در سلک مردم صاحب ادراک انتظام داشت و گاهی
شعری می گفت مشهد مقدس از اعظم بقاع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است این ولایت در ازمنه سابقه بطوس
اشتهار داشته طولش صبل عرضش لوما در مجمع الغرائب مرقوم که بنواحی طوس بر قله کوه چشمه ایست شب جمعه آوازهای هائل
ازان برآید درویشان شب جمعه آنجا احیا کنند بعضی شتر و گاو و اسپ آبی را دیدند که ازان چشمه برمی آمده و باز در و میرفته
و الیفا در حدود طوس زمینی است که یکسفر جل او صد و پنجاه من ثمر دهد باعث آبادانی طوس طوس بن نوذر بوده چنانچه در شاهنامه
منظوم است و امروز آنجا که مشهد منور امام است شهری بوده سناباد نام از توابع طوس در احادیث آمده که هرکس از
سر ارادت زیارت آن مرقد معطر کند ثواب هفت حج دریابد در جوار شهر مزار فیض آثار میر علی آموست که هرکس بران مرقد
سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد منقسم بدوازده بلوک است منجمله بلوک اخلومد و البشاران نیز از جاهای نیک آنجا است
از مردمش احمد بن مسروق از اقطاب بوده و با قطب المدار صحبت داشته گفت تقوی آنست که بگوشه چشم لذات
دنیا ننگری و بدل نیز تفکر نکنی ابونصر سراج در الطاوس الفقراء گفتند در فنون علوم کامل بوده از وی نقلست که هر جنازه
از پیش قبر من بگذرانند مغفور باشد بحکم این اشارت اهل طوس جنازها پیش خاک وی آورند و زمانی بدرنگ آنگاه ببرند
معشوق طوسی از عقلای مجانین بوده و نماز نمیگذارده امام محمد غزالی میفرمود که روز قیامت صدیقان را این تمنا بود که
کاشکی خاک بودندی که محمد معشوق قدم بران نهادندی روزی در جامع طوس آمد شیخ ابوسعید مجلسی میداشت بندی بر قبا زد
شیخ ابوسعید خاموش ماند بعد از ساعتی گفت ای سلطان و ای سرور بند قبا بکشا که بند بر آسمانها و زمینها نهادی
شیخ ابوبکر بن عبدالله النساج از اصحاب شیخ ابوالقاسم گرگانی است از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه
توان دید گفت بدیده صدق در آئینه طلب گفت توکل آنست که منع و عطا را جز از خدا نه بینی حجة الاسلام محمد بن
احمد الغزالی شافعی مذهب بوده اوحال پیش شیخ احمد رادکانی کسب علوم نموده پس ازان صحبت امام الحرمین ابوالمعالی
جوینی را لازم گرفت تا در جمیع علوم کامل گردید چنانچه وقتی کتاب منخول تصنیف کرده بامام الحرمین عرض کرد گفت مرا زنده
در گور کردی چه تالیف تو تصنیف مرا پوشید و چون آوازه منتشر شد خواجه نظام الملک وزیر وی را باعزاز تمام

طلبیده تدریس مدرسه نظامیه تفویض نمود و آخر ترک همه گفته سالک شد و تفرید گشت آورده‌اند که او هفتاد و دو نوع علم خوانده
بود که شاید کشاد کارش در یکی از آنها باشد و چون از هیچکدام مطلبش بحصول نانجامید رجوع باهل تصوف کرده در خدمت
ابو علی فارمدی یافت آنچه یافت پس عازم حج گردید در حین معاودت بدمشق چند وقت بسر برده احیای العلوم و جواهر
القرآن را تصنیف آنجا کرده و به بیت المقدس شد و قصد مصر فرموده بعد از آن بوطن خویش آمده مدرسه جهت طلبا و
خانقاه بواسطه صوفیه بنا کرده روزگار خود را بمثوبات اخروی صرف مینموده تا در پانصد و پنج هجری از معمورهٔ فنا بدار البقا رحلت
فرموده تاریخ ولادتش چهار صد و پنجاه بوده آورده‌اند که ویرا نهصد و نود و نه تالیف و تصنیف بوده و گاهی بنابر جودت طبع شعر میگفته
شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابوبکر نساج تصانیف معتبر و رسائل بسیار دارد یکی از آنها سوانح است که لمعات شیخ
فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع یکی از فصول سوانح این است که معشوق بهمه حال خود معشوق است و هیچکس در نمی یابد که
خود را دارد لاجرم صفت او استغنا باشد و عاشق بهمه حال خود عاشق است و همیشه معشوقش در نیابد پس افتقار صفت
او بود و در شرح دیوان آمده که با امام احمد گفتند تو خود را درویش پنداری و چند طویله اسپ و اشتر داری فرمود راست
اما میخ طویله را در گل زده‌ام نه بدل آورده‌اند که اگر اولیا میل مال کنند برای راحت فقرا است چنانچه آبی که بقوت از چشمه
جوشد و گاهی که بر او افتد آن آب کی گذارد که گاه بچشمه راه یابد نور یقین بمثابه آب است و دل عارف بمثابه چشمه و دنیا
بمنزله گاه مجاری احوال خود را بنظم بیان می فرمود **ابو عبد الله ترغیدی** از اجله مشائخ طوس نام وی محمد بن
محمد بن الحسن با ابو عثمان حیری صحبت داشته پس در سنه ثلثمائه فوت کرده **قال** طوبی لمن لم یکن له وسیلة غیره
قال حب الدنیا للدنیا من جمع الدنیا **قال** الله تعالی بنده خود را از معرفت خود چیزی بدهد و بآن مقدار بلا بر وی
گمارد تا بقوت آن معرفت بلا را بر می دارد **گفت** دور باش از تمیز در خدمت کسانی که ایشانرا در خدمت ممتاز گردانی
تا اثر نمانده اندیش همه از خدمت کن تا مراد حاصل شود و مقصود فوت نگردد **بابا محمود طوسی** از مریدان شیخ
عبد الله بوده وقتی شیخ عبد الله جمعی درویشان را در اربعین نشانده بود یکشب خادم خانقاه را گفت که امشب دو
درویش را در وی قوی خواهد رسید واقف باش که بیخودی نکنند و از خلوت بیرون نروند خادم حاضر بود ناگاه
بابا محمود نعره زنان بیرون جست و یک درویش دیگر که نام وی هندو الیاس بود در عقب وی بیرون جست خادم
در پی ایشان دوید هندو الیاس را رسیده گرفت و بابا محمود رو بکوه و صحرا نهاد هندو الیاس بحسن تربیت و سیاست
شیخ فی الجمله بحال آمد و بابا محمود همچنان مجذوب ماند از وی خوارق بسیار ظاهر شده **خواجه نظام الملک** از اعیان
زمان و دهاقین دوران بوده در یازده سالگی حفظ قرآن کرد و بابن شاذان روزی چند بپایان رسانید آن

از وی رنجیده بخدمت چغربیگ سلجوقی پیوست وی مشیر صاحب تدبیر الب ارسلان که برادر زاده اش بود گردانید
الب ارسلان چون شاه شد امیر الملک کندری را کشته وزارت باو داد تا مدت سی سال بدان قیام داشت
منقول است از خود خواجه که گفت در بدو حال که ملازم الب ارسلان گشتم او را سفری پیش آمده مرا که استطاعت
استعداد سفر نبود ماندم و در حین غلبهٔ فکر وضو کرده بمسجدی که در آمدم کوری فریاد برآورد که درینجا کیست من مشغول
نماز بودم جوابش ندادم ویرا چون خاطر جمع شد که کسی نیست بنزدیک محراب آمده کوزهٔ مملو از دراهم بیرون آورده
درمی چند بران افزوده باز در انجا دفن کرد بعد از لحظه که بیرون رفت من آن نقود را برداشته در وجه ضروریات
سفر بکار بردم چون بوزارت رسیدم روزی در بازار کور مذکور را دیدم گفتم تا بخانه اش بردند پس بخلوت طلبیده
بتقریب پرسیدم که زر گم کرده را یافتی یا نه گفت حالا یافتم گفتم چگونه گفت واقف آن زر جز خدا کسی نبوده
که من باحدی نگفتم چون ایشان حالا یاد دادند یقین است که اطلاع داشته باشند پس یافتم آنچه گم شده بود وزیر گفت
آنچه او را بزر داتند دادم القصه در اواخر خاتون سلطان ترکان خاتون بنابر نفاری در خفیه بسلطان گفت نظام الملک
دوازده پسر دارد ولایت با ایشان داده مزاج سلطان برگردید پیغام داد که اگر ترا در مملکت شرکتی باشد باز نما والا بی
اجازت من بعض ولایات به پسران چرا دهی اگر ازین شیوه بگذری فبها والا دوات از پیش و دستار از سر بردارند
خواجه جواب داد که وزارت من بسلطنت سلطان وابسته است سلطان در غضب آمده فرمانداد که دیوان خاتون
تاج الملک قمی بتحقیق مهمات خواجه پردازد مقارن آن حال سلطان از صفاهان جانب بغداد در حرکت آمد خواجه
نیز از عقب وی توجه نمود در اثنای راه یکی از فدائیان حسن صباح زخمی جان گزای بوی رسانید در بیست چهارم
رمضان سنه خمس وثمانین واربعمائه که سلطان ببغداد رسید از فوت خواجه خبر یافت زمام امور وزارت را بخواجه
تاج الملک داده خود بشکار رفت و در سیوم شوال سال مذکور مریض گشته ببغداد معاودت نمود و در منتصف ماه
بعد از شهادت خواجه بهجده روز در گذشت معزی در آن روز این قطعه گفت ع رفته در یک مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر ع کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار ع قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نگر ع فردوسی
از ذهی بوده شاداب نام ومنصور اسم داشت کنیتش ابوالقاسم چون متولد شد پدرش فخر الدین احمد بخواب دید که منصور
بربامی بلند بر شده بهر چهار طرف نعره زد و از هر طرف آوازی شنید که تعبیرش این کردند که آوازه بچهار رکن عالم
رسد در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی بنظم شاهنامه پرداخته کشته گردید چون نوبت بآل ناصر رسید ونوبت
بسلطان محمود آمد بنظم آن کتاب میل فرمود عنصری بتکلف وتکلیف هرچند وقت حکایتی انشا میکرده چون آوازه خواهش

سلطان بهر جهت رسیده فردوسی از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند بنظم آورده همه کس پسندید سلطان شنیده
فرمان طلب فرستاد فردوسی چون بشهر درآمد قضارا به بابک ندیم سلطان بازخورده بمنزل او فرود آمد و در همانشب
داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده به بابک داد سلطان دیده پسندید و باحضارش فرمان داد چون بمجلس رسید در بدیهه
گفتن امتحانش فرمود و مورد قبول گردید بحکم شد تا در پهلوی قصر سلطان جای برای فردوسی بیارستند هر داستانی که بنظم می آورد
بنظر سلطان می رسانید نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فردوسی شاه نامه را در طوس گفت و صله آنرا میخواست
که جهاز دختر خویش سازد آن کتاب را بغزنین آورد و بپای مردی خواجه بزرگ احمد حسن آنرا بگذرانید سلطان جهت
صله آن با منازعان خواجه اندیشیده چه گفتند که پنجاه هزار درم کافیست نیز آنکه فردوسی مرد رافضی و معتزلیست
چون سلطان تعصب غالی داشت این تکلیف در وی گرفت و از پنجاه هزار درم سی هزار موقوف کرده فرمود بیست هزار
درمش فرستاد او آن مبلغ را بحمامی و فقاعی داده چنانچه در اکثر کتب مذکور بیتی چند در هجو بگفت و بطبرستان شد
و سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت این کتاب بنام تو کنم چه همه آثار و اخبار اجداد تست شیرزاد
وی را بنواخت و گفت محمود خداوند منست شاهنامه بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد
و گفت هجو او بمن بفروش و دل خود با وی خوش کن پس آن هجا را بشست فردوسی چند بیت در عذرخواهی گفت
اکثر شعرا وی را ستوده اند زیاده شرح حالش موجب اطناب دیده از اقوال دیگر مختلف احتراز کرده برینقدر اکتفا نمود
اسدی بعضی استاد فردوسیش میدانند و میگویند که چهار هزار بیت آخر شاهنامه متضمن حال استیلای عرب بر عجم
وی باشاره فردوسی گفته اما چندان صحت نه پیوسته شاید شاعری اسدی مثل شعر گرشاسب نامه نیست که
از نخست تا انجام چیده و سره است خواجه منصور در سلک کافیان زمان انتظام داشته و در خدمت امیر خدائی
داد بسر برده بعلت مصادره اسفید گشته در حینی که محبس موت بر او عارض گردید این بیت بدو فرستاد شعر
رمقی بیش نمانده است ز بیمار غمت ٭ قدمی رنجه کن ای دوست که در میگذرد ٭ امیر بنا بر رقت بدیدنش شد صاحبش
بر سر دیوان احوالش از عزیزی برسید این بیت وی میخواند شعر منصور ز غم بیست و راحت ٭ از جور تو و
جفای مردم ٭ مولانا سلطان علی در خط نسخ و تعلیق از مشهوران جهان بوده گاهی بشعر گفتن میل میکرده مولانا
عبدالصمد اکثر خطوط را در غایت جودت تحریر مینمود و شعر را نیک می گفت میرزا اصغر خواجه تاش نظم و نثر
بوده مولانا مانی از منظوران ابوالحسن میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقرای بوده نظم خوشی می بست
اشرف خان میر منشی نامش محمد اصغر از سادات حسینی ست بدرگاه اکبری بمسلک در هند در رنگ نشسته در خوشنویسی

مهارتی داشته و گاه گاهی شعر گفتن را علاوه کمالات کرده احمد میرک صالحی از نیکو طبعان آن شهر و مکان بل از
اعیان خراسان بوده در سلک ملازمان شاه طهماسب رسیده اوائل حال مائل بوسطی داشت تا آنکه مکتوبی از ملک
روم رسید ممزوج بعبارات مشکله تازی و ترکی هیچیک خواندن نتوانست مشارٌ الیه بی عذر از بر خواند پس بکتابی خاص
ممتاز گردید پس از چند وقت بوزارت ولایت خود سرفراز گردید احیاناً بشعر برداختی محمد میرک صالحی برادر اعیانی
احمد میرک است و بمدرسه آدمیت تکرار درس مردمی کرده گاهی بشعر هم تلاش میکرد مولانا غزالی ابتدا بدکن وارد شده
چنانچه بابدا اختر مرادش صورت ننمود علی قلیخان زمان شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه لوی فرستاده بمصاحبتش
درخواست نمود و این قطعه که عین سر غزالی اشاره بهزار است نوشت ؎ ای غزالی بحق شاه نجف ٭ که سوی بندگان
بیچون آی ٭ چونکه بیقدر گشته آنجا ٭ سر خود گیر و زود بیرون آی ٭ پس سالها بادی بود نقش بدیع را در زبان نظم
آورده در عوض بهر بیتی یک علائی صله یافت وقت گشته شدن خانزمان بدست ملازمان اکبر شاهی افتاده از
منظور النشد و بخطاب ملک الشعرائی رسید بعد چند بمرگ مفاجاة درگذشت و در سرکنج گجرات مدفون است ؎
بود کنجی غزالی از معنی ٭ مدفنش خاک پاک سرکنج است ٭ بعد یک سال سال تاریخش ٭ احمد آباد و خاک سرکنج است
عدد اشعارش هفتاد هزار بیت از منشور الشمس اسرار مکتوم و رشحات الحیات و مرات الکائنات مولانا ابن علی
واقفی تخلص در دکن آمده بایالت رسید ؎ شد مکرر بهم اوضاع جهان پیش نظر ٭ جز غم عشق که تا حشر مکرر نشود ٭
شیخ رباعی بکمالات صوری و معنوی محلی بوده کلامش از نظم و نثر در نهایت عذوبت واقع میر عرشاه بسیر رضیه
و شیم مرضیه موصوف بنابر موزونی طبع شعر میگفته میر باقر ولد میر عرشاه بر مطالعه بعضی متداولات گذشته حسن کلام
استعداد تمام در نثر و نظم بهم رسانیده مولانا عبد العلی نجاتی در سلک خوش طبعان زمان انتظام داشته در اشعار کر
مطائبات خوش بکار میبرد منه ای کاسه تو سیاه و دیگ تو سفید ٭ از آتش و آب بریده امید ٭ آن شسته
نمی شود مگر از باران ٭ و این گرم نمیشود مگر از خورشید ٭ ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است ٭ بر خوان
تو هرگز کسی ننشست است ٭ نان مگر لشکر چنگیز خان است ٭ کز ا بهمه عمر کسی نشکست است ٭ درویش نظام
از مردم بانام آنمقام است بشیوه درویشی روزگاری گذرانید گاهی شعر هم میگفت قاسم ارسلان از مستعدان
زمان بوده در دقائق خط نویسی و خوشنویسی فائق بر همگنان و در شیوه تاریخ گوئی و شعر رائج بر اقران وجه
تخلصش آنکه پدرش ارسلان نام داشت یا از اولاد ارسلان جاذب ست که از جانب سلطان محمود حاکم
طوس وغیره بوده این از ملازمان درگاه اکبر است محمد هاشم مردمی مردم دیده هنر ورزیده مردم صاحب نظر بوده

گاهی زبان بشعر آشنا میکرد **مولانا محمد رضا** الطبع سلیم لوای شاعری خوش افراشته **اقدسی** بلطف طبع و دقت سخن ممتاز از همگنان **تقی پیرزاده** مزاج دوست شیرین گفتار بود در هند بروش ملازمت و تجارت بسیار گذرانده **میر عزمی نسبتی** و **میر عرب** بدیهی از سادات رضوی **والفتی** و **نادری** که در عهد اکبر بهند هم وارد شده از جملهٔ شعرای آن دیار اند **ثنائی** خواجه حسن نام بصفات حسنه اتصاف داشته در اختراع مضامین دقیقه بطور قصائد انگشت نمای روزگار بوده حکیم ابوالفتح از روی ظرافت او را انیکی مادرزاد می گفت در اوائل بخدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی تخلص بجا هی پسر میر پس بهند افتاده از درگاه اکبر بادشاه نوازش یافت **مشرقی** مرزا ملک نام شاعر کامل مترسل بود چندی با حسن خان شاملو بسر میبرده آخر باصفهان در خدمت شاه عباس ماضی انتظام یافته **حاصل شاه** باز نام از اعیان سادات مشهد است خادم روضه رضویه بوده در عهد جهانگیر بهند آمده اعتبار بهم رسانید **حسینی محمد حسین** از اکابر سادات مشهد است نوکر شاهجهان بادشاه بود در بنگاله میگذرانید با مرزا صادق مصنف کتاب صبح صادق اخلاص داشته **دانش میر رضی** نام زبانی ملیح و کلامی فصیح داشته بهند رسیده از شاهجهان بادشاه و بادشاهزاده دارا شکوه نوازشها یافته صد تومان صله این بیت یافته ~~بیت~~ تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار * قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود * تا چندی در دکن بخدمت قطب شاه پیوست و آخر با میران مراجعت نمود **راقم مرزا اسعد الدین محمد** نام پدرش حاجی غیاثا بهند بتجارت میکرد و مرزا اسعد الدین محمد بخدمت اسلام خان شاهجهانی حاکم بنگاله در غایت اعتبار و حرمت بسر برد بعد مدتی بخراسان رفته وزیر هرات گردید **میر سیری** ملقب بنیا یافته از سادات رضوی مشهد است ابراهیم خان صاحب شیراز او را ملک الشعرا کرده بود مولانا حسین کاشی روزی مطلعی پیش میر خواند میر گفت این چیزی بود که ما را از جا در برد مولانا گفت چیزی شما را از جا در برد دوال چوب ساربان است **تمثیل** عزیزی شعر پیش ممدوحی خوانده بی بها التفاتی گفت این کلام ناخنی بدل نزده گفت من غزل برای شما آورده‌ام نه ببر و پلنگ که ناخن زند **حجت مرزا محمد** نام شاعری معروف صاحب دیوان است **صالحا** مشهدی شاعری بوده که دیوانه‌وش میگذرانید **میر عرشی** شاعر معروف آنجاست **قسمت محمد قاسم** نام در فن ملاگوئی ماهر بود **قاسم دیوانه** شاعر پر جودت شاگرد مرزا صائب است **احسان مقیما** نام از فصیح البیان آنجاست **رضا صالح** سنقی شاعر نیک طبع بود **رازی** در اصفهان متوطن بوده زبانی ملیح داشت سائر ملتی در صفاهان بکسوت درویشان گذرانده **مرزا صالح** شاعر همان طبیعت بعلاقه تجارت وارد هند شده بود طغرا از مستعدان زمان و منشی سرکار شاهزاده مرادبخش بن عالمگیر بادشاه بوده در نواحی نثر ید بیضا داشته

منشآتش عالمگیر و اشعارش دلپذیر عارف از شعرای مشهور مشهد است نظیر از بی نظیران آنجا است و اصف
ملا ابراهیم نام از شاعران نامی است میرزا احمد ابیات انگد در مشهد بامر قضا قیام داشته و شعر نیکو میگفته نشاپور
طولش صب ل عرضش لو لا از شهرهای مشهور خراسان است بعضی از ابنیه ظهورث نسبت میدهند اما این شهر آنکه شاپور بن
اردشیر بنا کرده صاحب گزیده آورده که اردشیر بنا را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور بحکم رغبت آنرا
از وی درخواست او مضایقه نمود و فرمود که تو نیز شهری بنا کن نشاپور ساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه وشاپور
میگفتند تا بمرور ایام نشاپور شد نه بزبان فرس شهر است در عجائب المخلوقات آمده که نیشاپور را ایران شهر خوانند
و صاحب عجائب البلدان آورده که در از منه سابقه آنرا امهات البلاد می گفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا
در تمام خراسان مثل او جائی نیست مکرر بزلزله خراب گردیده در مجمع الغرائب مرقوم که در آنجا اسیائی بوده که پیوسته
بادش میگردانید و هیچ استاد در صلاح محتاج نبود هرگاه گفتی بحق یونس ع نایست نایستادی تا مقصودش حاصل شدی و چون
باز گفتی بحق یونس ع بایست ایستادی در مسجد جامع آن حوض سنگین ساخته بودند که چهار صد کس گرد آن می نشستند و وضو
می ساختند در پانصد و پنج از دست حشم غز فتور عظیم دران شهر راه یافته در ترجمه یمینی مذکور است که بسال چهار صد و یک
در دو بیرسته قحط شد که صد هزار آدمی از پیر و جوان بگرسنگی گذشته یکی از معارف پیر شیخ ابوطیب که یکی از دانشمندان
آن بلده بود در آمد و گفت دران ایام شب هنگامی از فلان کوچه میگذشتم ناگاه حلقه کمندی در حلق من بند شده کار
بسر حد اختناق رسید یکبار عجوزه دو دیده بر دو زانوی خود را چنان بر خصیتین من زد که مدهوش شدم آنوقت بهوش
آمدم که جمعی بر سر من آمده آب بر رویم پاشیده ظاهر آنجماعه سر وقت من رسیده بودند بیست روز صاحب فراش بودم
چون بقدری صحت یافتم بقصد ادای فریضه صبحگاهی سوی مسجد شدم و بنا بر اقامت اذان بر منار بر آمدم نگاه بکمندی
گرفتار شدم دستارم و تا به حیات شده عوض سر دستار داده جان بردم در غلبه چنگیز خان چنان خراب شد که دیگر بحالت
اصلی نرسید دوازده روز شماره مقتولان آن شهر کردند هزار هزار و هفتصد و چهل هزار کس بحساب آمد از نفائس آن شهر گان
فیروزه است دیگر ریواجی که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند مولانا معین اسفزاری در تاریخ مبارکشاهی
آورده که وقتی جهت از خلفا بنو عباس ریواجی از و برده اند که بوزن هفده من بود و در یکی از کوههای نیشاپور چشمه ایست
شیخ ابوالقاسم کره کانی روزی بر مادیانی سوار شده بران چشمه رفت و مادیان را بسته بنماز مشغول گردید اسپی
از چشمه بر آمد با مادیان جفتی خورد و از ان بمدت معهود کره عجیب بی نظیر بوجود آمده شیخ بآن طمع دیگر باز مادیان را
بران چشمه برد یک تاک اسپی از چشمه بر آمده کره را با خود را انده بچشمه در رفت و ناپدید شد شیخ هر چند کره را فریاد

فائده بخشید باین وجه تفتیش کرده کان مانده مردم نیک نیشاپور از حد و عد بیرون‌اند بنا بر التزام فائده بذکر چندی که عظیم
مشهورند شروع می کند ابو حفص حداد بادشاه مشایخ بوده گفت خوف چراغ بود که خیر و شر آن توان دید
گفت فقر درست نیاید تا دادن دوستر از گرفتن نداری گفت از معصیت کفر آید همچنان که از تپ مرگ
گفت معاصی برید کفر است چنانکه زهر برید مرگ عثمان حیری اهل طریقت گفته اند در دنیا چهار مردند که پنجم ندارند
ابو عثمان حیری در نیشاپور جنید در بغداد ابو عبد الله جلا در شام عبد الله در ری گفت مرد تمام نشود
تا در دل او چهار چیز برابر نگردد منع و عطا و عز و ذل گفت عاقل آنست که از هر چه میترسد پیش از آنکه در آن افتد
کار آن بسازد حمدون قصار در تقوی چنان بود که شبی بر بالین دوست بود در حالت نزع چراغ بنشاند و گفت
این ساعت از وارثست روا نباشد سوختن آن گفت من نیکو خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم
الا در بخل ابو علی دقاق امام وقت خود بوده آورده‌اند که امیر علی حاکم کرمان از وی پندی درخواست گفت تو
مال دوستر داری یا دشمن خود امیر گفت همه کس مال را دوست دارد شیخ گفت چرا مال خود را در دنیا گذاری و مظلمه
که دشمن تست با خود بآخرت بری ابو القاسم نصر آبادی شیخ اهل حقائق بوده گویند چهل حج بر توکل کرده بود
یکروز در مکه میرفت سگی را تشنه و گرسنه دید گفت که میخرد چهل حج بیک نان یکی آمده نانش داد و حجها بخرید و گواه
گرفت وی آن نان پیش سگ افگند صاحب واقعه آن بدید از گوشه بر آمد و مشتی چند بر شیخ زد و گفت ای
احمق پنداشتی که کاری کردی گفت پدرم بهشت بهشت بدو گندم بفروخت و در یک نان هزار دانه بیش است
گفت هر که شکر نعمت زیاده کند نعمت او زیاده کنند و هر که شکر منعم بجا آورد محبت منعمش افزون کنند احمد
حرب زبده زهاد قبله عباد بوده یحیی معاذ رازی وصیت کرده که مادرش وقتی مرغی جهت وی بریان کرده بود احمد
گفت این مرغ روزی بر بام همسایه که لشکری بوده رفته و دانه چیده حلق مرا نشاید ابو احمد مرتعش از اکابران
اهل تصوف بوده روزی اصحاب از وی وصیتی خواستند گفت بر کسی روید که او شما را بهتر از من باشد و هر کس
گذارید که مرا به از شما بود از وی پرسیدند که بنده بچه چیز دوستی خدای تعالی حاصل کند گفت بدشمنی آنکه خدا دشمن
داشت گفت تصوف حسن خلق است ابو حمزه در تذکرة الاولیا آمده که روزی جنید ابلیس را دید که برگردن
مردم می جست گفت ای مرتد شرم نداری از این مردمان ابلیس گفت مردمان کدامند مردم آنها اند که در شونیزیه
بخلوت نشسته‌اند که جگرم بسوختند گفت بیامدم تا شونیزیه ابو حمزه آواز داد که کذب الملعون زیرا که اولیای خدا
از آن نزدیکترند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع افتد گفت توکل آنست که بامداد برخیزی از شب یادت

نیاید و چون شب شود و روز از یاد رفته باشد گفت عجیب آنکه از الفت متوحش باشد ابو بکر فرا از اجله
مشائخست شیخ عمر گفت اگر من ابو بکر را ندیده بودمی صوفی نبودمی ابو عمر نجید از اکابر مشائخ بوده گفت
هر که راست با ایستاد هیچکس با وکژ نشد گفت تصوف صبر کردن ست در تحت امر و نهی میره نیشاپوری پیری بود
بزرگ از صوفیان ملامتی با خادمی جای رفت میرا آنجا قبولی عظیم شد و مریدان بسیار پدید آمدند از ان برنج آمد
لب بالای شده بند آزار بگشوده بول آغاز کرد و چنانچه جامه اش و جامهای آنجمع بیالود و همه از و جدا شدند و
انکار کردند پس بحیثیت رفت و خود را شست و آنخادم را گفت که انکار نکنی که بیک بول آنهمه هجوم را از خود رفع
کردم که موجب رعونت شده بود خالوی نیشاپوری احمد نام و برادر وی بو محمد حسن نام همه دنیای خود در وی
پاشیده بود وقتی که از دنیا میرفت کار سازی کفن وی کرد گفت من کفن شما را نخواهم که او خود مرا در کنار
عنایت گرفت این بگفت و جان داد حسین بن محمد بن موسی السلمی از کبار مشائخست با عبدالله منازل
و ابو علی ثقفی صحبت داشته و شبلی را دیده بود و جامه که داشت هر چه داشت بفروخت و بصدقه داد گفتندش برای
پسر هیچ نماندی گفت اگر صالحست هو یتولی الصالحین و اگر مفسد من آلت فساد نگذارم شیخ ابو عبدالرحمن سلمی
نام وی محمد بن حسین بن محمد موسی السلمی است مصنف تفسیر حقائق و طبقات مشائخست و غیر آن مصنفات بسیار
دارد مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی و خرقه از دست وی دارد صاحب کتاب فتوحات مکیه گوید در محرم سنه
سبع و ستین و خمسمائة بر من وحشتی تمام طاری شد بخانه دوستی رفتم شاید موانست یابم از ان حیرت و وحشت
با وی سخن میگفتم ناگاه دیدم سایه شخصی ظاهر شد از جای خود برجستم که کسی باشد که مرا نزدیک وی فرجی حاصل
آید مرا معانقه کرد چون تأمل کردم که شیخ ابو عبدالرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسدانی متمثل شده است
با وی گفتم که ترا در این مقام می بینم گفت در این مقام روح من قبض کردند توفی اثنی عشر و اربعمائة ابو علی ثقفی نام
وی محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیده بود در نیشاپور امام و مقدم زیسته اکثر علوم
شرعی را فرو گذاشته بعلم صوفیان مشغول گشت وفاتش ثمان و عشرین و ثلثمائة شیخ فرید الدین عطار
در نفحاتست که وی ابتدا ای عطاری کردی روزی درویشی از و طلب چیزی کرده عطار ملتفت نشده گفت ای
خواجه با این ولوع خواهش و تعلق بگونه خواهی مرد عطار گفت چنانچه تو درویش گفت تو همچو من نخواهی مرد و بر غور
کاسه چوبین که داشت بزیر سر گذاشته الله گفته جان بداد مشاهده الصورت عطار را حالت حاصل آمد از سر دکان
برخاست و هر چه داشت ایثار کرده ملازمت شیخ رکن الدین اکاف را ملازم گردید چند سال گذرانید پس بریاضت [illegible]

بسیاری از مشایخ را دید و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا مجد الدین بغدادی پیوست و خرقه پوشید صاحب مجالس
العشاق آورده که شیخ در اوان طفولیت نظر تربیت از شیخ قطب الدین حیدر یافته و حیدر نامه بنام وی نظم فرمود
بعد از کسب کمال قریب هفتاد سال بجمع ساختن حکایات صوفیه پرداخت هیچکس از اهل طریقت را این مرتبه دست نداده
شخصی از بزرگی که عارف طریق طریقت و واقف وادی حقیقت بود پرسید که در شیوه مجاهدت و معاملت فرق
میان شیخ عطار و مولوی روم چه بود گفت مولوی چون شهبازی بوده که بیک طرفة العین خود را از تخت طریقه بقلهٔ
حقیقت رسانیده و شیخ عطار مانند موری باهستگی آن طریقت پیمودی و بر جزو جزو حقیقت آن راه رسیده آورده اند
که وی را چهل رساله نظم است از مثنوی و غیره و دیوانش چهل هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و آنقدر اسرار توحید
و اذواق موحدید که در اشعار وی اندراج یافته معلوم نیست که در سخنان هیچیک از طائفه یافته شود و کلام او تازیانه
اهل بیت سلوک گفته اند کتب مثنوی وی بدینموجب است که الهی نامه اسرار نامه مصیبت نامه وصلت نامه بلبل نامه پند نامه
جواهر نامه بیسر نامه خسرو نامه ولد نامه حیدر نامه اشتر نامه جواهر نامه الذات مظهر العجایب منطق الطیر گل و هرمز شرح القلب
و از منثوراتش تذکرة الاولیاء و اخوان الصفا امروز متداول خونش در قتل عام نیشاپور بهنگام چنگیز خان و در تذکره دولتشاهی
آمده که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را مکش که خون بهای وی هزار درم میدهم
شیخ گفت مفروشش که بهتر از این خواهند خرید دیگری گفت این مرد را مکش که بخون بهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت
بفروشش که بیش از این نمی ارزم مغل بقهر رفته شهیدش ساخت در ششصد و بیست و هفت قتیل ست و ثمانین و خمسمائة
مطابق این قطعه تاریخ ع شیخ عطار آنکه بد روزگار ع مرشد شاهان و شاهنشاه فقر ع شد شهید راه فقر آن رهنما ع
سال تاریخش از آن شد راه فقر ع سن شریف صد و چهار ده سال ولادتش در روزگار سلطان سنجر ثلث عشر و خمسمائه
نوشته اند بر تقدیر صدق این قول قول اول در وفات صحیح مینماید و الله اعلم بالصواب و نفحات از مولوی روم نقلست
که نور منصور بعد صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت امام الائمه محمد بن یحیی بخاری و مسلم
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از وی حدیث روایت کرده اند سلطان سنجر رحمه و درای صاحب اوند
مصیبت دانسته از غز مویدش تجاوز نمودی در حینی که حشم غز از اطاعت سلطان تجاوز نموده مخالفت ورزیده
محمد یحیی فتوی در باب قتل شان نوشته غزان بعد مستولی شدن وی را بشکنجه خاک هلاک کردند گاهی زبان الشهید سجع
می آلود امام العالم محمد بن احمد ولدش احمد بن محمود در زمان خوارزمشاه بوده در معنی آیه و فی انفسکم
افلا تبصرون صد دفتر تالیف کرده پنجاه در خلق و پنجاه در خلق انسان در حینی که سلطان سنجر بقصد تادیب همراه امنا

متوجه غزنین گردیده و بهرامشاه را طاقت مقاومت نبوده بر آئینه امام محمد را برسم رسالت نزد سلطان فرستاد
وی بعسکر رسیده بعد تقدیم آداب خدمت بعرض رسانید که بهرامشاه که شاهی ازین درگاه یافته مقام خدمت می بوسد
ومیگوید بیت گر آب دهی نهال خود کاشته ئی ور پست کنی بنای خود افراشته ئی من بنده همانم که تو پنداشته ئی از دست
میفگنم چو برداشته ئی سلطان را وقت خوش گشته بسبب رسالت وی از سر آن اراده درگذشت نقشبند عبارت رنگین ادای
ارای که ترجمه عزرویس است وصحیفة الاقبال که معارضه تیغ و قلم است ساخته و پرداخته اوست محمد بن عبد الله المشهور
بابن البیع امام اهل حدیث بوده و عمر باسعر کرده و بسیاری از فضلا را ملازمت نموده چنانچه عدد مردانی را که دیده
واخذ کمال کرده بهزار نفر میرسیده وتصانیفش از هزار و پانصد جزو زیاده بوده که یکی از انجمله صحاح است مسلم
بن حجاج القشیری در حدیث و فرزت بر اقران و امثال غالب بوده صاحب تاریخ یافعی آورده که مسلم
صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموعه تصنیف نموده و در باب علمای سنت در باب تفضیل صحیح بخاری و
مسلم اختلاف است مشهور آنکه کتاب بخاری افقه و از آن مسلم احسن است ابو نصر اسماعیل بن حمادی الجوهری
صاحب صحاح اللغت است وحفظ خطوط را در غایت جودت تحریر مینموده اسحق بن راهویه حنظلی هفتاد هزار
حدیث بخاطر داشته وگفته است که هیچ نشنیدم که یاد نگرفتم و هیچ یاد نکردم که فراموش کرده باشم ابو اسحق
ثعلبی تفسیری نوشته که بر سائر تفاسیر مرجح است و قصص الانبیا نیز از تالیفات اوست از ابو القاسم
قشیری مرویست که حضرت عزت را بخواب دیدم و باو سخن میکردم تا آنکه از انجناب که آوازی شنیدم
که مردی صالح آمد چون نگاه کردم احمد ثعلبی بود ابو المعالی مسعود بن محمد صاحب کتاب الحاوی و محمد بن
مسیب الاعیانی و محمد بن ابراهیم فقیه و ابو الحسن علی بن احمد صاحب تفسیر بسیط و واسطی و شرح
اسماء الله عبد الملک صاحب تیمة الدهر در سلک فضلای آن دیار انتظار داشتند استاد الائمه
رضی الدین از فحول رجال بوده چه از ابتدای وجود آدم و حدوث عالم تا اینده م بر فلک عالم خورشیدی
از و تابنده تر ننماید و چون طبع لطیفش را بواسطه استنباط دقائق فقه و استخراج نکات و حل
معضلات سلامتی رو دادی جهت تشحیذ خاطر قصیده گفتی یا قطعه پرداخته در طبقات محمود شاهی آمده
که روز درس رضی الدین از غایت کثرت هفت صف راست شدی و هم همه ساختی قلیچ طمغاج خان
بادشاه سمرقند همواره غریق بحر انعام و اکرام گردانیده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمودی اکثر
اشعار وی مدح آن خسرو عادل است ملک الشعرا افتخار السادات امیر معزی در خدمت

سلطان ملکشاه و سلطان سنجر بغایت محتشم و محترم بود، چهار مقاله آورده که معزی پسر برهانی است که در زمان الپ ارسلان امیر الشعرا بود، معزی بعد فوت پدر سالها بی ادرار در کلفت می گذرانید، روزی التجا بامیر علی که داماد سلطان می شده برده که از سلطان دستوری خواهد تا به نیشاپور رود، وی بتوجه گفت نماز شام بدرگاه آی چون شب عید است شاید بهم تو کفایت شود، چون آفتاب زرد شد سلطان ماه می جست اتفاقاً اول کسی که ماه دید سلطان بود عظیم شادمان شد، درین وقت وی آمده گفت ای پسر برهانی درین وقت چیزی بگوئی که بدان وسیله حرف تو مذکور سازم این رباعی گفت ؎ ای ماه چو ابروان یاری گوئی ٭ یا گوشۂ سپهر گوشواری گوئی ٭ نعلی زده از زر عیاری گوئی ٭ یا نه چوگان شهریاری گوئی ٭ امیر علی تحسین نموده بهر سلطان خواند خوش شده گفت هر اسپی که دلت بخواهد از طویله باز کن اسپی بی بها برد، این رباعی گفت ؎ چون آتش خاطر مرا شاه بدید ٭ از خاک مرا بزبر ماه کشید ٭ چون آب یکی ترانه از من بشنید ٭ چون باد یکی مرکب خاصم بخشید ٭ هزار دینار صله یافت و بترقی آمد و خطاب سلطان معز الدین معزی لقب یافت بملک الشعرائی ممتاز شد، در عهد سلطان سنجر از سابق برافزود، گویند از شعرا سه کس دولت آسانش بها دیدند رودکی در عهد سامانیان عنصری در دولت آل ناصر معزی در خدمت سلجوقیان درین دیگر گوئی باختن سلطان سنجر از اسپ خطا شده، معزی حاضر بوده گفت ؎ شاها ادبی کن فلک بدخو را ٭ کو چشم رسانید رخ نیکو را ٭ گر گوی خطا کرد بچوگانش زن ٭ ور اسپ خطا کرد بمن بخش او را ٭ سلطان اسپش بخشید بر بخور گفت ؎ رفتم بر اسپ تا بجرمش بکشم ٭ گفتا که نخست بشنو این حرف خوشم ٭ نه گاو زمینم که جهان برگیرم ٭ نه چرخ چهارمم که خورشید کشم ٭ روزی سلطان سنجر در شکارگاه تیری انداخت، معزی متوجه ملازمت بود و بقضا آن تیر زجاده جست خطا خورده نشانه از جگر وی ساخت که در زمان جان داد، و **سید الاجل صدر الدین** از افاضل خراسان تقدیمش اشرف داشتند، تاریخ خوارزمشاهی که هیچکس انگشت قدح بر آن نگذاشته از وست شعر را در غایت جودت می گفته **امام شمس الدین محمد الذاقی** از فحول جماعت شعر در غایت عذوبت سیگفته **حجة الحق امام عمر خیام** از حاظم حکمای اسلام استعظی و در انظیر بو علی سینا گفته اند سلطان سنجر سلجوقی و شمس الملوک خاقان والی بخارا او را بر برخویش بر تخت می نشانیدند، در حبیب السیر آورده وقتی که نظام الملک در پیش امام موفق بتحصیل علوم دینیه مشغول بوده امام عمر و حسن صباح هر دو هم درسش بودند، چون شهرت عظیم داشت که شاگردان امام موفق البته بدولتی میرسد باتفاق یکدیگر عهد کرده بودند که هر کدام ازین سه کس بمراد رسد دولت مشترک باشد و صاحب دولت خود را مرجح نداند، درین ضمن که خواجه نظام الملک بوزارت رسید خیام از نیشاپور بملازمتش آمده خوجه مقدم وی را گرامی داشته، حسن صباح نیز ...

عهد بجا آورده بنابر معاهده که در میان بود خواست در خدمت ملک شاه او را بمنصب رسانند امام ابا نموده گفت خواهم
فراغبال در گوشه وطن بنشینم هر ساله هزار و دویست مثقال طلا بر املاک نشاپور نوشته دیرا رخصت کرد از وجز رباعی
شعر دیگر مسموع نیست فوتش ثمان عشر و خمسمائه صاحب مجمع النوادر گوید که در شهر سنه خمس و خمسمائه حکیم خیام و حکیم
مظفر اسفزائینی ببلخ تشریف آورده در کوی برده فروشان درخانه ابوسعید حمزه فرود آمدند و من بملازمت شان
بهره مند شدم روزی در اثنای محاورات از حکیم خیام شنیدم که گفت قبر من در موضع خواهد بود که هر بهار نسیم
شمال از ما بر آن ایثار کند من تعجب داشتم بعد مدتی مدید در سال پنجصد و سی بهاری به نیشاپور رسیدم بزیارت
حکیم شدم قبرش در پای دیوار باغی یافتم و درختان شگوفه دار سر در بهم آورده چندان برگ شگوفه ریخته بود که مزارش
در پنهان شده بود شاهفور اشهری تخلص بغایت نیکو سخن و خوش آرا بود در عالم انشا و استیفا ید بیضا داشت
رساله شاهفور رسیده در علم انشا و استیفا بوی منسوبست اول منشی سلطان محمد خوارزمشاه بود پس بخدمت جلال الدین
منکبرنی پیوسته فوتش سبعین و سبعمائه در تبریز خبازی نان سخن را در تنور بلاغت خوب می‌پخت کاتبی در خوشنویسی
مهارت داشته بنابران این تخلص گزیده شاعر قوی گفتار بود لاجرم پهلوان سخن لقب یافته اول حال در خدمت بایسنقر
میرزا ابن شاهرخ میرزا بسر برد و قصیده ردیف نرگس حسب اشاره گفت وقت گذرانیدنش معاندان بسخریه
انگلندند استغفا جسته سفر شروان کرد سالها در خدمت امیر ابراهیم بسر برده رعایت یافته پس از معاودت در
استرآباد بمرض طاعون درگذشت ابن جلال با فضیلت بسیار مشرب وسیع داشته و گاهی شعری گفته جلال الدین
طبیب در نظم و نثر طبع عالی داشت مولانا لطف الله صنایع شعری را هیچکس چون او رعایت نکرده و از تصوف بخشی
تمام داشته در مدح میرانشاه بن صاحبقران اشعار بسیار دارد در آخر عمر از خلق انقطاع گزیده در اسویرا اقامت
گزیده درگذشت فی سنه عشر و ثمانمائه روز وفات تنها بود این رباعی در کاغذ پاره نوشته بدستش یافتند س
دی شب ز سر صدق و صفای دل من * در میکده آن روح فزای دل من * جامی بمن آورد که بستان و بنوش * گفتم نخورم
گفت برای دل من * سیفی از شعرای تکلش خوارزمشاه است عنبری امی بوده و شعر پاکیزه میرسانده مولانا
امیر حسین با وفور فضیلت در فن معما بغایت ماهر بود مولانا جامی گفته اگر میدانستم که اینچنین شخصی در معما پیدا خواهد شد
هرگز فکر نمیکردم میرزا جان بزیور استعداد محلی در سلک منتسبان حضرت اکبر شاه منسلک شد بجودت داره خواجه
حسین ثنائی بشرف ذات و محاسن صفات متصف در فراهم آوردن الفاظ غریب و معانی دقیق نظیر نداشت
محمد مومن علم موسیقی را نیک میدانسته خصوص در فن راگ و کبت هندی شعر هم بغایت غدویت دارد

امیر محمد شریف وقوعی بحسن خط و لطف طبع موصوف در فن تاریخ لوای مهارت می افراشته شورش غایت
عذوبت داشته بهند وارد شده ملازمت شهاب الدین احمد خان کرده پس از وی با سپه سالار عبد الرحیم خانخانان
همراه شده آخر بنظر بادشاهی رسیده در روزگاری بزرگ یافت میر صوفی در امر معروف و نهی منکر غلوی تمام داشته
سالهای لوای احتساب ولایت کرمان می افراشت نویدی بجودت طبع نوید تشحیذ خاطرهای سخن سنج بوده
بهند آمده بعد چندی قصد بیت الله کرده در اجین رسیده و شب جمعه بیستم رمضان ثلث و سبعین و تسعمائه درگذشته
والهی نیکو بیانست همیشه اشعار بزبان دیار خود گفتی و باعث انبساط خاطرها شدی آگهی نیز بلطف طبع اشعار بزبان
دیار خود می گفته محشری استادی نظیر است نظری استادی بی نظیر وقت بود بهند آمده با عبد الرحیم خانخانان پیوست
و در تسع عشر و الف درگذشت مذاقی نظام نام در جوانی ملازم سلطان حسین میرزا بوده در تذهیب و وصالی
دستی تمام داشته بیگانه میرزا ابو الحسن نام و منوچهری و لطفی داماد ملا نیدی که ظاهرا بهند آمده با وی صحبت داشته
بوده واثق که سیم از وطن بهند آمده با وی صحبت آمده از شعرای نامدار نیشاپور اند سبزوار از طوس صال عرضش بوده
پیکار رستم و سهراب در موضعی واقع که الحال در عین شهر بدیو سپید مذکور است در تاریخ جهانگشای آورده که متوطنان
آنمکان بمذهب شیعی مشتهر ند سلطان ملکشاه یا سلطان محمد خوارزمشاه وقتی متوطنانش را در رفض مخاطب و معاتب
ساخت و ایشان انکار کنند فرمود بصدق قول خود ابوبکر نام کسی از ولایت خود پیدا سازند بعد جستجوی فراوان
ابوبکر نامی در غایت ضعیفی و نحیفی یافتند و در زنبیل نهاده پیش سلطان آمدند سلطان در خشم شد و گفت این چیست
نه مرده نه زنده گفتند معذور فرمائی که در ولایت ما ابوبکر بیش ازین نمیشود مولوی روم درین باب سخت مطبوع
بیان فرموده امیر یمین الدین طغرائی مردم معتبر ترکستان بوده بنا بر تصاریف ایام با مکنت تمام بخراسان آمده فریومد را
متوطن گزید با خواجه علاء الدین محمد که در زمان سلطان ابوسعید وزارت فریومد مصاحبت می نمود تا درگذشت شعر
خوب می گفته امیر محمود بن امیر یمین الدین که عبارت از ابن یمین بوده باشد جز دوان کلمتۀ نفاست ذهن سلیم
و سلاست طبع مستقیم اتصاف داشته پیوسته همت بر نظم قطعه می گماشت و در وادی علم تفوق می افراشته امیر
شاهی دولتشاه در تذکره خود آورده که نسبت امیر شاهی بملوک سربداریه منتهی می شده وقتی که آفتاب دولتشان
در خسوف و بال آمد املاک و رقبات آن جماعه تحت تصرف سلطان عصر در آمده چون نوبت بامیر شاهی رسید بوسیله
نزدیکی و شیوه شاعری ملازمت میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را ملازمه گرفته منظور نظر گردید روزی بیت خاص توجه
التماس پاره از املاک موروثی نمود جمیع املاک سربداریه بوی عنایت شد پس بجمعیت گذرانیده درگذشت

امیر سلطان مسعود بجودت طبع و وفور سخاوت و کثرت شجاعت القاب داشته احیاناً بترکیب شعر گفتن می گشته امیر
سلطان مسعود بن امیر شمس الدین نبیره شمس الدین علی النقیب النخعی الکوفی است بکثرت خیل و خدم وی دیگری از عراق
برنیامده والده اش صبیه میرزا محمود پسر عمه سلطان ابوسعید خان بوده این سلسله از سادات مختاریه اند که نسبت ایشان
بامام زین العابدین امیر شمس الدین علی ثانی بعلو قدر و رفعت شان بر تمامی اکابر آن شهر بل جمیع اعیان خراسان
رجحان داشته و قرب چهار دانگ سبزوار ملک زرخرید وی بود و پس از آن صاحب طبل و علم گشته تمام الولایت مع
شئ زائده باقطاعش مقرر گردیده بر نهجی که چون عبید الله خان والی توران بر هرات مستولی گردید اکابر و اهالی
جمیع خراسان گردن باطاعت او دادند مگر امیر شمس الدین علی که انقیاد نیاورد و خان مذکور رقعه مشتمل استمالت فرستاد
و این بیت نوشت ؏ درختی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد، نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد، میر مزبور بی اندیشه
جوابش باین بیت حسن مطلع آن غزل فرستاد ؏ چو رندان خراباتی بعزت باش با رندان، که درد سرکشی جانان
گزین هستی خمار آرد، عبید الله خان را جرات وی پسندیده آمده مزاحم وی نشد خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی
این را شنیده بخطاب سلطانی سرفراز ساخته ولایت سبزوار را بدو ارزانی داشت امیر محمد کیسکی در سلک
سادات رفیع الدرجات انتظام داشته باختیار نظر بر مال دست از مهمات دنیاوی کشیده بطاعت و عبادت
اخروی اندوخته درگذشت در نظم خوش سلیقه داشت امیر حسین کربلائی والد ماجدش از نقبای کربلا است بنابر
تصاریف زمان بخراسان وارد شده در سبزوار توطن گزید میر مزبور در انجام حیات بنابر توجهی که حاکم هرات محمد خان
را بدو رسید از سبزوار بدان نقل فرموده رعایت و اعتبار کلی یافته بعد مدت درگذشت میر علی فکری عرب
برادر امیر حسین قدسی بوده همکنان در خوش سلیقی او معترف و ارادت خود بمیزان طبع او سنجیدندی شعر بسیار گفته
نوای میر محمد نام شریف نام برادر زاده قدسی کربلائی است بهند آمده در درگاه اکبری راه یافت و همانجا
درگذشت فکاری خواهر زاده امیر حسین کربلائی است بحسن خلق و لطف طبع موصوف بوده بنظم نیکو مهارت داشت
شهودی باجودت طبع و عذوبت بیان از می عشق خوبان مدام چشم گریان و دل نالان داشته برباعی بیشتر
متوجه بوده محمد تقی جوان خوش صورت بوده در عین جوانی بچشم زخم اجل درگذشته شعر صاف می گفته کامی
بلطف طبع و حدت ذهن متصف در خدمت عبد الرحیم خانخانان بمزید اعتبار گذراندی اشعارش پاکیزه است
کمالی المشهور بافصح در قصیده بر همکنان راجح و در شعر فهمی مشارٌ الیه زیسته فکری میر حسین نام از منظوماتش
عباس نامه مشهور است حاجی محمد کمال خوش طبع و نیکو قریحت بود بطبیبت بسیار میل داشت لوای مشهور

به پیرزاده در شعر و موسیقی دستگاهی داشته از موائد دولت اکبری بهره‌مند بود در آخر چهارشنبه صفر سنه خمس
و سبعین و تسعمائه در لاهور دیواری بسرش افتاده پیرزاده از جهان رفت تاریخ مقیمی بخدمت خان اعظم اکبری
بسر برده ناطقی و حیدری از شعرای نامدار آنجا اند سید محمد از مرکلهپزی معیشت کردی و بوسعت مشرب اتصاف
داشتی از نادره گویان معروف بود بسملی کلهپز سبزوار بوده در قزوین توطن داشت و صحبت درویش دهکی یافته صاحب
دیوانست میرزا بدیع از سخنوران بدیع الفکر است سید علی تخلص شاعر پرکار عمری در صفاهان بحسرت هندوستان
گذرانیده مشهوری عالم رمل بود پیوسته بتختهٔ عشق خوبرویان قرعه میزدی میرزا امیر حج شاعری خوش بیان
در هند هم آمده نقیب میرزا محمد نام از شعرای نامی است اسفراین ولایتی از غایت وسعت چه در تمام خراسان دو
سرکار است یکی اسفراین و دیگر قاین در اصل شهر چنارهای دیر سالند که از غایت سالخوردگی مجوف شده چنین شهرت
دارد که از زمان نوشیروان آن چنارها را نشانیده عین لطیف میان جرجان و اسفراین است آب بسیار از و بر آید
بعضی اوقات که منقطع گردد جمعی کثیر آنجا رفته باسباب ملاهی رقاصی کنند تا جاری شود مزار فیض آثار شیخ سعد الدین
حموی و شیخ علی لالای غزنوی آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آن شهر واقع از مردمش شیخ نور الدین عبدالرحمن
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی فرموده که اگر در آخر الزمان وجود شیخ نبودی بنای سلوک بکلی محو گشتی اما چون
حقتعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت بذات وی مجدد گردانید الصدر الاجل عماد الدین مؤید بن احمد
کاتب از افراد عهد و امجاد دهر بود چه در کمال فضل و بزرگی و رفعت منزلت بمثابه بود که امرا و وزرای اطراف بعنایت
و رعایت وی احتیاج داشتند شعر پاکیزه گفتی شیخ آذری حمزه نام ولادتش در آذر ماه لهذا آذری تخلص
کرد والدش خواجه علی ملک در هنگام حکومت ملوک سربداریه در اسفراین صاحب اختیار و اقتدار بود شیخ کسب کمال
کرده در شاعری سر آمد زمان گردید میرزا شاهرخ ملک الشعرائش نموده بغایت اعزاز و احترام می داشت در آخر بطلب
الهی همه را سوخته در خدمت شیخ محی الدین طوسی ریاضتها شگرف کشید پس از فوت وی بسید نعمت الله بیعت و خرقه
پوشید و بسیاحت اقتدا بسی اولیا خدا را دریافت دولتشاه در تذکره آورده که چون شیخ "زبیت الله معاودت نموده
بدیار هند رسید سلطان محمد جونه پنجاه هزار دینار در صحبت اول عنایت فرمود چون وکلای سلطان خواستند که وی
مانند سائر مردم بتعظیم و تواضع که رسم آن دیار است مبادرت نماید ازین خفت گران دیده زر را بر کرد بنده در قصیده
اظهار بدان کرده ؎ من ترک هند جیفه جیپال گفته ام * بادی برو و جونه بیک جو نمیخرم اما در طبقات اکبری
آمده که چون احمد شاه بهمن شهر بیدر را بنا نهاد جهت دار الاماره قصری عالی طرح انداخت بعد اتمام شعرای

همراهی بواسطهٔ کتابش اشعار ابدار گفته اند شیخ آذری در هند بسر برده بیتی چند بگفت منجمله ؎ حبذا قصر مشید که
ز فرط عظمت ٭ آسمان سدهٔ از پایهٔ این درگاه است ٭ آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است ٭ قصر سلطان جهان
احمد بهمن شاه است ٭ از مؤلف تاریخ بهمن نقلست که سلطان بصلهٔ آن دوازده هزار البته قماش بشیخ عنایت فرمود
بعد از سفر هند پای در دامن همت پای کشیده سی سال بر سجادهٔ طاعت بنشست تا در هشتصد و شش و شصت
بعمر هشتاد در قصبهٔ اسفراین واصل راه ابرار گردید از بزرگی نقلست که گفت شبی حضرت رسالت را بخواب دیدم که
با اصحاب بجائی میرفت خواستم از شخصی سبب توجه استفسار نمایم ناگاه حضرت خود متوجه شده فرمود بزیارت آذری
میروم جهت صلهٔ بیتی که در مرثیهٔ فرزندم گفته ؎ سوراخ می شود دل ما چون گل حسین ٭ هر جا که ذکر واقعهٔ کربلا رود ٭
شیخ معز الدین پور حسن موحد روزگار بوده و گاه گاهی بخوارق مستفیض میگشته و شعر می گفته عز الدین رافعی
از معارف خراسان در هر هنر ماهر و رنگین شاعر بوده سیف الدین شاعری پاکیزه فکرست امیر همایون و قاضی احمد
غفاری از صافی طبعان آن مکانند جوین در زمان سابق داخل بیهق بوده اگرچه خود ولایتی است همواره مردم نیک
از وی برخواسته اند احمد بن حمویه در نفحات از عین القضات آورده که کم کسی ازین طائفه علوم ظاهری داند مگر
ابوبکر حامد غزالی و برادرش احمد و خواجه محمد حمویه که از این جمله است او را کتابی است موسوم بسادة الطالبین و درانجا
بسی حقائق و دقائق جمع ساخته شیخ سعد الدین حموی در علوم ظاهری و باطنی یگانه بوده مصنفاتش بسیار چون
کتاب محبوب و سجنجل الارواح وغیر آن و در آن تصنیفات سخنان مرموز و کلمات مشکل که عقل و فکر از کشف آن عاجز آید
بسیار درج کرده و گاهی بیتی و رباعی هم گفته ابو المعالی المشهور بامام الحرمین از بزرگان زمان خود بوده سلطان
ملکشاه سلجوقی بوی عنایت بسیار اظهار کردی میان او و امام قشیری مواد نزاع در میان بوده در عجائب المخلوقات است
که وقتی امام قشیری بر بام خانهٔ ابو المعالی بر آمد دید که چنگ را ساخت میدهد و تار را بیکدیگر وصل می سازد
چند کس را آورده گواه گرفت روز دیگر در مجلس سلطان پرسید که چنگ زدن حلال است یا حرام گفت حلال گفت
چگونه گفت چنانچه میان دو چنگی اختلاف افتاد یکی بسه طلاق سوگند خورد که تو خطا نواختی و آن دیگر نیز سوگند خورد که
راست نواختم رجوع بمفتی کردند اگر مخطی بخطا و صواب ایشان نداند چگونه حکم کند سلطان بخندید افتاد این قضیه بدین لطیفه
بگذشت و قشیری را جای سخن نماند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان سالها بوزارت هلاکو خان من حیث الاستقلال
پرداخت اباقا خان سیورغامیشی بیشتر از پسر بوی عنایت کرد و ایضاً رتق و فتق مهمات سلطان احمد برای رزین
وی مربوط بود تا آنکه شاهزاده ارغون بمدد بوقا که بنهایت رتبت و عزت در خدمت سلطان احمد داشت از قید بیرون آمده

سلطان احمد را بقتل رسانید و صاحب دیوان را نیز باغوای بوقا در سال ششصد و هشتاد و سه شربت احمد وار چشانید گاهی بنابر
تشحید خاطر شعر گفتی مولانا معین الدین مرید شیخ سعد الدین حمویه است از مؤلفاتش یکی نگارستان است که بر طرز
گلستان نگاشته شده و در آنجا سخنان حکمت آمیز بسیار درج کرده خبوشان از جاهای نیک خراسان است
هلاکو خان بتجدید در صدد آبادانی آن گردیده و نبیره اش ارغون خان نیز بران عمارت افزوده در نزهة القلوب آمده که خبوشان
را در زمان قدیم استوا می خوانده از مردمش ابو البرکات الملقب بنجم الدین با ورع و ورع افقه زمان
خود بوده سلطان صلاح الدین بنابر اشاره وی مدرسه در جوار قبر امام شافعی بنا فرموده تدریس آن بوی مفوض
گردانید بعد فوت در قبه شافعی مدفون شد الصدر الاجل زین الدین ساعد از غایت سخاوت در خراسان
ملقب حاتم الزمانی نام بر آورده آثار نیک بیادگار گذاشت و شعر خجسته می گفت شیخ حاجی محمد نسبت ارادتش
بچهار واسطه بمیر سید علی همدانی می پیوندد و سی و هفت خلیفه صاحب ارشاد داشت منجمله یکی شیخ عماد الدین فضل الله
مولانا دیگر محمد زاهد که سالها در بلخ بارشاد خلق عباد پرداخت همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ باز ارشاد خلق
عباد پرداخت همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ بازار ارشاد گرم داشته و شیخ نور الدین محمد خوافی که بکثرت عبادت
بر اسوار رجحان داشت و نبیره ایشان شیخ عبد اللطیف که در خوارزم جمیع سلاطین غاشیه مریدی او بر دوش داشتند
گاهی شعری گفته مولانا نوعی بلطف طبع و حدت فهم بنوع کمال اتصاف داشت در سلک ملازمان شاهزاده دانیال
منتظم بوده در شعر مطبوع همگنان زیسته ترشیز طولش صه عرضش لو بهمن بن اسفندیار آباد کرده از مضافاتش
یکی از قندست که آثار طلسمی آن بانام است دیگر کشمیر که در زمان سلف سروی در آنجا بوده که وقت فرو رفتن
و بر آمدن آفتاب یک فرسنگ سایه آن میرفته حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانده
قیل زردشت و همدران کتاب آورده که در کشمیر هرگز زلزله بوقوع نپیوسته از مردمش خواجه شیر علی در خدمت
محمود جوکی بهادر بن میرزا شاهرخ بسر میبرده اشعارش جمله مذیل بنام او گردیده اهلی از اهالی آن دیار بوده اما همواره
قدم در کوی عاشقی داشته تا بند پیچ سلطان عشق بر ولایت وجودش تاخته از مهر روی فرزند حسین میرزای ابن
سلطان حسین میرزای بایقرا از پا افتاده بعد انقراض دولت بایقرائیه بتبریز رفت و وفات یافت مولانا طوطی
در زمان دولت ابو القاسم بابر با جمع خوش طبعان و نکته پردازان میزیسته وقت نزع مرثیه خود گفته از آنجمله

وقت آنشد که دل از دام هوس باز رهد ٭ طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد ٭ امیر علی شیر تاریخی گفته

چو طوطی برفت این عجب طرفه بود ٭ که تاریخ شد فوت او را خرد جنابا بعضی بجنابد و برخی بگوناباد اعتبار کردند

از انبیلسپه کو درست معود النوکی شاعری نام آور حضرت بهراشاه است **میرزا قاسم** از معارف سادات آن دیار است آبایش کلانتری آن ولایت داشتند این آن شغل به برادر گذاشته قریب دو هزار تومان املاک موروثی وقف روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا نموده با دخار مثوبات اخروی می پرداخت تا لوا بالم خلد افراخت شاهنامه در حالات شاه اسماعیل صفوی خوش گفته و ایضاً شاهرخ نامه از منظومات وی است **مولا عبیدی** از مشاهیر خراسان بود اقسام شعر خصوص مثنوی برجسته می گفته **میر عبد الباقی** با وفور فضل و نجابت ذات موصوف است از اقسام شعر برباعی بیشتر تلاش داشته **شبابی** شاعری بجودت طبع و وسعت مشرب نامی است **تون** ولایتی معمور است مردمش **مولانا معین علامه** اشرف فضلای خراسان و الطف علمای زمان است بعد کسب کمال بوطن مالوف مدرسه و خانقاهی ساخته بافاده عموم می پرداخت **مولانا حسن** گویند در عین امل و ولوع بر امور دنیا اشاره بدو شده که بالکلیه از همه بریده بشیوه عزلت و ریاضت ایام بپایان رسانید شعر وی اکثر در نعت و منقبت است بعد فوتش حین غسل برنگ کبود نقش یا علی بر سینه او دیدند **میر حاج** در ایام خود مقبول انام و منظور خواص و عوام بوده چهل سال تبرا از خلق کرده باعث آنکه روزی گذر امیر علیشیر بمسکن وی افتاد جای بی رونق دیده فرمود تا جایش بصفا ساخته اند چون میر حاج منزل خود را نه بر قانون پیش دیده و رساعت رو بصحرا نهاده بکوهی در غاری خزیده بهانجا توقف کرده تا هنگامی که جان بقابض ارواح سپرد اشعارش عالی بسیار دارد **مولانا حیرتی** بفصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف از وطن بعراق آمده غزلی گفت این بیت از وست ؎ از حسد امروز زاهد منع ما از باده کرده ورنه که آن ناسلمان زاغم فردای ماست **شاه طهماسب** در امر و نهی غلو داشت جمعی این را بعرض کردند نامبرده به ترس فرار نموده خود را بگیلان رسانید و بعد از چند سال قصیده در منقبت گفته روح مطهر آنحضرت را شفیع آورده عرض نمود تا ویرا طلبداشت بعضی گفتند امیر مومنان را بواقعه دیده که بتجریه قصیده حیرتی مشغول دارند اورا طلبیده بعلم سیر آل محمد مخاطبش گردانیده لوای عزتش باحسن وجهی برافراشت **سوالی** در طبابت بحذاقت نام برآورده اکثر اوقات در یزد بمصاحبت شاه نعمت الله باقی بسر گذرانیده و احیاناً شعر هم گفته **مولانا ساری** در علم نجوم و هیئت بیشتر از علوم دیگر مهارت می نمود دارا دیش مثنوی است سرو و تذرو نام و دیوان **سوائی** طبعی در غایت درستی داشته ؎ هر روز که میرسد شبی دنبالش چون نیک همین کنی تفحص احوالش مرگست که میرسد ز اقلیم وجود عمریست که میرود باستقبالش **ذوقی شاعری** با ذوق است اسمش محمد امین طالب العلم مستعد بود در خمس سبعین و تسعمائه بگیلان وفات یافت **آفتی** شاعری بوده بشیوه قناعت معروف **ملکی طوفی سرکانی**

در وطن بحسب زراعت بسگذرانید آخر بهند افتاده چندی در بنگاله بخشیگری و زمانی در کشمیر دیوانی یافته در اربعین و الف
درگذشت **مشتاق تونی** سرکاری اسمش نصیر و زبانش خوشتر تقریر بوده **قهستان** ولایتی وسیع است مردم
کافی بار تربیت از اینجا بسیار برخاسته اند اگرچه بعضی را بالحاد منسوب دارند اما مردمش نیک بسا نیک اند مضافاتش نه کوست
منجمله **بیرجند** و **دشت بیاض** افضل شهروی **قاین** طولش صح اعرضش لح م قال آنشهر بانام است مزار **ابوذر غفاری**
در بیرون شهر بر دامن کوهی واقع هفته یکروز خلائق بند در آنجا روند و دیگر از مواضع قاین کوهی موسوم بحیشت است
و غاری در آن که هیچکس بغور آن نرسیده و در پیشگاه غار صفه ایست که در زمان سلف چندی از سادات با کافران مقاتله
دست داده و حین هزیمت رفته درین غار مختفی شدند و ازان باز همان نوع ماندند که اصلا شه پوسیدگی و ریختگی ایشان
مفهوم نمی شود چنانچه بعضی نشسته و بعضی خوابیده اند و یکی ازان بر سر زخمی دارد که هرگاه دستارچه بران زخم لبسته اند
باز می کنند خون در سیلان می آید الحال آن موضع بغار سادات مشهور است جمعی مجاوران ... باشند که سالی یکمرتبه آنها را
لباس می پوشانند مردمش **شمس الدین امین الدین** از مشایخ کبار و اولیای روزگار بوده در هرات بجوار رحمت
حق پیوست ه خلق خوش تو بهار باغ تو بس است ٭ تسلیم و رضا چشم و چراغ تو بس است ٭ ... آنکه شغوف باشد آن
دیعت تو نیست ٭ محرومی ازین صفات داغ تو بس است ٭ **نزاری** نسبتش بعلاء الدین ... حضرت سید
بعضی موحد و عارفش شمارند و بعضی از طبقه اسماعیلیه اش میدانند چنانچه در حبیب السیر ... مستنصر بالله اسماعیل
نخست پسر بزرگ خود المصطفی لدین الله نزار را ولیعهد خود گردانیده بود و بعد از چندگاه ازو رنجیده وصیت فرمود
که برادرش المستعلی بالله قایم مقام باشد بنابران بعد فوتش دو فرقه شدند مردم با امامت نزار قایم گشتند و بنام
او خلق را دعوت کردند مثل حسن صباح و اتباعش و نزاری نیز آن مذهب داشته و اینکه نزاری تخلص کرده باعث این بوده
بهر تقدیر در شاعری بساحری نام برآورده از نیکو طبعان این طبقه است و شعرش حمله در لفوف و موعظه موسومی
در نهارستان در ترجمه خواجه حافظ گفته که مثنوی نزدیک بسلیقه نزاری قهستانی است و نوشتن حدیث حشرین
و سبحانه گوشگکی ازندهای سلطان ... و در نوع دستخوان و غریب و نکتهای غریب زنگدارست نخاطر میزدود
و حینیکه ... سلطان از جماعت ترکان شکست یافته گفت ه بادگیر ازین جنگ ... لشکر سلطان علم
بعز افتند ... چون ... تیر ترکشان ... همچنا باکت ... اندر ... **حسن صباح** ...
در باب فضیلت ... گاه گاه را شور گفتی علامه کمالات گردیدی **مولانا محمد بن حسام** مشهور بابن حسام از اخیار
انام بوده منظوماتش یکی خاورنامه است که حالات و کرامات مظهر العجائب علی بن ابیطالب را بیان فرموده دیگر دیوان

متضمن اقسام شعر و فاتش خمس و سبعین و ثمانمائة مولانا فصیح الدین نظامی در علم ریاضی و هیئت سرآمد علما است شرح بر
چغمنی نوشته مولانا جلال محمد واعظ و مولانا جمشید در سلک صدور ابوالغازی سلطان حسین میرزا انتظام داشتند
مولانا عبد العلی برجندی جامع معقول و منقول بوده در نجوم مهارتی کلی داشت جهت معیشت اولاد خود هشتاد ساله
تقویم اخراج نموده مولانا فضل از فحول علمای عصر بوده آصفی ولد خواجه نعمت الله است که چندگاه وزیر سلطان
ابوسعید بود و مشار الیه ذهن سلیم داشت در سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسر برده و گاهی همت بر ملازمت بدیع
الزمان میرزا می گماشته دیوان غزلش متداول است در سنه ثلث و عشرین و تسعمائة فوت شده در گازرگاه هرات دفن
گردید این رباعی که هنگام احتضار و تاریخ وفات خود گفته بود بر قبرش نوشتند ٭ سالی که رخ آصفی بهفتاد نهاد ٭ هفتاد
تمام کرده از پا افتاد ٭ زین مرحله رفت گشت تاریخ وفات ٭ بیهوده ره بقا بکام هشتاد ٭ مولانا ولی مردم
خراسان خصوصاً اهل سیستان از نزد تائبین در مقام اعتقادی وی بودند دیوانش متداول است خسروی در سلک ملازمان
شاهزاده سلیم منخرط گردیده اکثر خطوط را در غایت جودت می نوشت و در تیر اندازی مهارت تمام داشته و شعر برجسته می گفت
بقائی در اشعارش معانی خاص بسیار است بسطام طولش و فال عرضش لزی شهر مختصر است از خواصش آنکه کس در وی عاشق نشود
و درد چشم نه بیند و در آن ولایت آب تلخیست که کند ذهن و بواسیر را زایل کند و از آن شهر همیشه بوی خوش بمشام
رسد در یکی از مضافاتش چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند البته باعث باد و طوفان گردد تا مادام که برنیاورند
تخفیف نیابد از عجایب بسطام درخت خشک قبر شیخ المشایخ ابو عبد الله دهستانی است چون فرزندی از فرزندان
شیخ را اجل در رسد شاخی از درخت شکسته شود و فرزندان شیخ بان معاینه در وصیت و تهیه وداع شوند
گویند عصای رسول ع دست بدست بامام جعفر صادق ع رسیده بود آنحضرت بابایزید وصیت فرمودند که بعد از و
بدویست سال درویشی از دهستان خیزد عصا بدو دهد چون شیخ ظهور کرد عصا بدو رسید شیخ وصیت کرد تا در پیش
روی مرقدش بزمین نشاندند درختی شد و شاخهای کشید در قربت معمول شاخی از وی بریدندی هم در روز هلاک شدندی
مرقد شیخ ابویزید طیفوری بن عیسی بن سروشان جنید گفت بایزید در ما چون جبرئیل ع در ملائکه است
شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت هژده هزار عالم را از بایزید پر می بینم و بایزید را در میان نمی بینم گویند روزی
از بازار بگذشت طبیبی ندا زد که داروی هر درد دارم فرمود داروی درد عصیان داری گفت بلی لیکن بسیار تلخست
بیخ درویشی برگ صبر بلیله حلم بابابه علم هر چهار را در هاون معرفت با دسته توفیق بکوب و از پارچه تسلی صاف کن و در دیگچه دل
بینداز و بچمچه عشق بگردان و بر آتش شوق بجوشان چون بقوام وحدت آید در کاسه تسلیم بینداز و بنوش تا شفا یابی

شنیده ذوقی عظیم یافته چون مرحله چند از عمرش بگذشت بود در راه ریاضت گرفت و سی سال در بادیه شام می‌جوالید و
گرسنگی کشیده و صد و سیزده پیر را خدمت کرده بعد از آن بملازمت امام جعفر صادق رسید و هرچه یافت از آنحضرت یافت
چون بروضهٔ مطهره رفت گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد که علیک السلام یا سلطان العارفین و چون کارش
بلند شد و سخنش در حوصله اهل ظاهر نگنجید هفت بارش از بسطام بیرون کردند شیخ گفت چرا مرا بیرون کنید گفتند تو بد
مردی گفت نیکا شهری که بدش بایزید بود یکبار در خلوت بر زبانش رفت سبحانی ما اعظم شانی چون بخود آمد مریدان
گفتندش گفت خدا تان خصم و بایزید تان خصم اگر دیگر بار از من چنین بشنوید مرا پاره پاره سازید هر یکی کاردی جهت
آن داده بعد چند وقت چنان گفت اصحاب قصدش کردند خانه از شیخ پر شد اصحاب خشت از خانه باز میکردند و کارد
میزدند کارد چنان می‌گشت بعد ساعتی آن صورت خورد شد و بایزید پدید آمد در محراب چند صعوه گشته دیدند چون
حال گفتند گفت بایزید این است که می‌بینید آن بایزید نبود نقلست که هزار مرید با احمد خضرویه بود که بر هزار
بر روی آب می‌رفتند و در هوا می‌پریدند با این جماعت بدیدن بایزید رفت بایزید گفت ای احمد تا چند سیاحت کردن
احمد گفت آب که یکجا ماند گنده شود گفت چرا دریا نباشی پس بایزید در سخن آمد احمد گفت فرود آی تا فهم کنیم و این تا هفت
بار گفت آنگاه فهم کردند شخصی از امر معروف و نهی منکر پرسید گفت در ولایتی باش که اینها نباشند و این هر دو در ولایت
خلق است نه در حضرت خالق گفت بنده را هیچ به از آن نیست که بی هیچ باشد چون بی همه باشد گفت سوار دل باش
و پیاده تن گفت آتش دوزخ با کس آن نکند که غفلت کند **ع** گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش و اندر پس و پیش
خلق نیکو باش **ع** باید که چون صبح صادق الفعل شوی و خورشید صفت با همه کس یکدل باش **شیخ ابوالحسن خرقانی**
دوازده سال در خرقان چون نماز خفتن بگذاردی ببسطام رفتی و برسر تربت سلطان العارفین روی نهادی و
گفتی بار خدایا از آن خلعت که بایزید را داده ابوالحسن را نیز قلیل ده و بازگشتی نماز صبح را بخرقان باز آمدی بعد دوازده سال
از تربت بایزید آوازی آمد که ای ابوالحسن گاه آن است که بنشینی گفت ای بایزید همتی بلند داری [illegible]
آواز آمد که ای ابوالحسن آنچه مرا دادند از برکات تو بود [illegible] گفت [illegible]
چون بخرقان نظر کردمی نوری دیدمی که از خرقان به آسمان می‌شد و سی سال بود تا با خداوند حاجت درمانده بودم سر
ندا کردند که بایزید آن نور را شفیع آور که حاجت برآید گفتم خداوندا آن نور چیست ندا آمد که آن نور بنده ایست
خاص که او را ابوالحسن گویند آن نور را شفیع کردم مقصود حاصل شد شیخ گفت [illegible] چون بخرقان رسیدم در بیست و
چهار روز جمله قرآن بیاموختم در روایتی گر بایزید گفت فاتحه آغاز کن چون بخرقان رسیدم قرآن ختم کردم [illegible] چون

ابوسعید بصحبت شیخ رسید گفت دستوری هست تا چیزی برگوید شیخ گفت مرا پروای سماع نیست ولیکن بموافقت تو بشنوم چون چیزی بگفتند شیخ سه بار آستین بجنبانید و هفت بار قدم بر زمین زد جمله دیوار خانقاه بموافقت در جنبش آمدند ابوسعید گفت باش تا بنا ما خراب نشود پس گفت بعزت الله اگر منع نکردی آسمان و زمین بموافقت را در رقص می آمد نقلست که چهل سال سر شیخ ببالین نرسید و درین چهل سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن گذاردی آورده اند که شبی نماز میگذاردی آوازی شنید که هان ابوالحسن خواهی آنچه از تو میدانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند شیخ گفت بارخدایا میخواهی تا آنچه از رحمت تو می دانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا هیچکس دیگر سجودت نکنند آواز آمد که یا ابوالحسن نه از تو و نه از ما **گفت** آنچه در دل من است اگر قطره بیرون آید جهان چنان پر شود که در عهد نوح ع پر شده بود نقلست ابوعلی سینا باوازه شیخ عزم خرقان کرده که چون بوثاق شیخ رسید شیخ بصحرا رفته بود پرسید که شیخ کجاست زنش در جواب آمد که آن زندیق کذاب را چه میکنی همچنین بسی جفا بگفت چه زنش منکر وی بودی ابوعلی عزم صحرا کرد شیخ را دید می آمد و خرواری در منه بر شیری نهاده ابوعلی از دست برفت گفت شیخا اینچه حالتست گفت تا بار چنان گرگی که زنست نکشی چنین شیری بار نکشد پس بوثاق آمدند و بوعلی در نشست و سخن آغاز کرد چون پاره بگفت شیخ گل در آب داشت گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت کنم چون بر سر دیوار رفت تیشه از دستش بیفتاد ابوعلی برخاست تا تیشه بوی دهد تیشه برجسته بدست شیخ شد ابوعلی یکبارگی از دست رفت و مایل طریقت شد **ضیاء الدین عمر بسطامی** با بزرگی ظاهر بحر فضل او بس طامی بود و خال خال بنا بر علاوه فضل و کمال گل نظمی از بوستان طبع می شکفانید **دامغان** طولش فخ نه عرضش لوک در جوار بسطام واقع شده بنای هوشنگ و در روی یالش هشت هزار گام هوایش بگرمی مایل در آنجا چشمه ایست باد خانی نام که هرگاه رکوی را چون حیض آلوده ساخته دران چشمه اندازند هوا در حرکت آید و هر که ازان آب بخورد شکمش منتفخ گردد بعضی گفتند که چاهی است باین خاصیت ایضاً دریکی از مواضع او چشمه ایست اگر زنبور در آبش افگنند سنگ منقش و لطیف می شود و همچنین چشمه ایست در نواحیش که چون آبش دور بند سنگ شود مردش **ابوجعفر** از بزرگان صوفیه در نفحات آمده که یکی از اولیا گفته در مدینه بودم ناگاه مرد عجمی بزرگ سر دیدم که وداع حضرت پیغمبر کرده بیرون رفت من نیز از عقب وی بیرون رفتم چون اندک راهی برفت مرا دید گفت چه میخواهی گفتم اراده آنست که با تو همراهی کنم گفت ممکن نه باشد الحاح بسیار کردم التفات فرمود و گفت چون لابد است در پی آی باید که قدم نهی الا جای که من می نهم گفتم چنین باشد در راه غیر متعارفی پیش گرفت چون پاره از شب بگذشت روشنائی ظاهر شد گفت این مسجد عایشه است تو پیش

سیر وی با من گفتم هرچه فرمائی بعد از ان وی برفت و من بخواب شدم سحر بمکه درآمدم و طواف کردم و برگشتم و بخدمت ابوبکر کتانی رفتم جماعتی از مشائخ پیش وی نشسته بودند بدایشان سلام کردم شیخ ابوبکر مرا گفت کی رسیدی گفتم همین ساعت گفت از کجا می آئی گفتم از مدینه گفت چند وقت است گفتم دوش آمدم ایشان در یکدیگر نگریستند من احوال را با شیخ گفتم گفت او شیخ ابوجعفر دامغانی است و این در جنب حال وی اندکیست **منوچهری** از شعرای زمان یمین الدوله سلطان محمود غازی بوده و چون از حد شهرت رسیده و کلام بسیار داشته نسبت کلام اشتهار داشته دیوانش مشهور است **بسمل حاجی محمد تقی** نام در قطعه گوئی سلیقه عالی داشت **نهاوند** طولش فح م عرضش لوله شهر بزرگ است آباد کرده نوح در بعضی آن جبال سنگ بزرگیست چون کسی را غایبی یا مریضی یا دزدی باشد شب نزدیک آن سنگ خواب کند احوال همه در خواب بیند و نزدیک وی در شعبه کوهی چشمه است چون کسی محتاج آب شود در شعب آن کوه درآید و با واز بلند احتیاج خود وا نماید و بجانب زراعت برگردد آب همراه وی جاری شده و تا زراعتش آید پس چون اورا بقدر کفاف رسیده باشد باز آمده بگوید که بس کن کافی شد بس شود **نصیبین** شهر معمور معروفیست از خواص وی آنکه در وی عادل بباید بتاثیر زمین ظالم شود مخفی **نماند** که در ذکر رفته تعلق بخراسان داشت مگر چند شهری در بین اقلیم واقع شدند بمناسبت آن اقلیم در جنب آن مذکور نشد بعد هرچه نوشته می شود اکثر تعلق به **عراق عجم** دارد **اصفهان** طولش فوم عرضش لب له از بلاد معظم ایران است اگرچه بعضی از علمای انراکب جول عرض از اقلیم سیوم شمرده اما اصح اقلیم چهارم است چنانچه شیخ اوحد الدین بران اشاره فرموده بعضی گفته اند که اصبهان بن فلوج بن لوطی بن یونان بن یافث بنا کرده و برخی از ابنیه اصبهان بن سام بن نوح میدانند خاکش مرده را دیر پوساند مردمش خوش صورت و خوش فهم باشند در مجمع الغرائب نوشته که در اصفهان مسجدیست که هر که دران سوگند دروغ خورد عضوی از اعضای او خلل کند در صبح صادق افتادن مار از بهشت آنجا مرقوم بین ورید گفته اصبهان لفظ مرکب است از اصب که بمعنی شهر است و از هان بمعنی سواران معنی این شهر سواران جمعی اصبهان نام تمام کشوریست در عجائب البلدان آمده که این شهر را بر قدیم یهودیه خوانندی باعث آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برداشته گرد عالم میبردند چون خاک بیت المقدس یافتند در روی شهری بنا کرده موسوم بیهودیه ساختند صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را سکندر بنا نهاده و صاحب نزهة لقوب آورده که صفاهان ابتدا چهار دیه بوده کران و کوشک و جوزباره و دشت و چند مزارع نیز داشته بعضی از آن طهمورث پیشدادی و چندی از جمشید ساخته بود چون کیقباد دارالسلطنت آنرا دار الملک ساخته آن چهار ده دست بهم داده شهری بحصول پیوست در محال آن دیها هر کدام باو موسوم کرده چون

رکن الدوله حسن بن بویه بران شهر استیلا یافت فرمود تا روزی که قمر در قوس بود آنرا بارو کشیدند و آن بجالست
نیکان آنجا بیرون از حد نه بعضی عظیم مشهور اکتفا رفته **سلمان فارسی** رض از موالی حضرت رسالت ص و آن حضرت در حقش
فرموده که سلمان منا اهل البیت نسبتش بمنوچهر میرسد نامش ماهیه بن بوخشان بن آذرجشنس در یکی از مضافاتش بسر می برده
عبد الله روایت کند که سلمان با من گفت که من نزد دهقان بودم که به پرستش آتش قیام می نمود روزی متوجه ضیعی از
ضیاع پدر خود بودم بکنیسه رسیدم دیدم که جمعی بعبادت حق مشغولی دارند اطوار شان پسندیده دران ملت درآمدم پدرم
واقف شده مرا مقید ساخت بحیله خود را اخلاص کرده با کاروانی متوجه شام شدم در کنیسه بجانب اسقفی قیام نمودم او وقت
فوت مرا براهبی که در موصل بود نشان داد وقتی پیش او رسیدم که در نزع بود او هم مرا براهبی که در عموریه بطاعت قیام
داشت حواله فرمود مدتی پیش او بودم چون وقت گذشتنش رسید ازو سراغ پرسیدم گفت آن ظهور پیغمبر آخر الزمان در
عرب نزدیک است باید که باو رسی پس بعد او همراه کاروان حجاز شدم پس از وصول بوادی القری کاروانیان مرا
بیهودی فروختند به پسر عمش فروخت با او بمدینه رفتم دران ایام ورود پیغمبر دران سرزمین وقوع یافته در محله قبا نماز
شامی بخدمت آنحضرت رسیدم و کلمه توحید بر زبان راندم و سرگذشت خویش معروض داشتم فرمود که خود را ازان یهود
بازخر از مالک خود التماس نمودم گفت سیصد نهال خرما نشان و بپرور و چهل اوقیه طلا تسلیم نمائی این را عرض حضرت کردم
سیصد نهال از اصحاب گرفته بدست مبارک نشاند جمیع آن در همانسال بار آورده بعد ازان اثنا از اموال غنیمت مقدار بیضه
زر سرخ بنظر انور آوردند حضرت مرا طلبداشته فرمود این طلا را بان نخلستان بدان یهودی داده خود را از وی
خلاص کردان آنوجه بیهودی داده نجات یافتم و در ملازمت خواجه کونین آوردم آنحضرت همراز با میر مومنان علی
علیه السلام فرمود تا آزاد نامه من بقلم آورد عمر سلمان رض بروایت اقل دویست و پنجاه سال و بروایت اکثر سیصد و
پنجاه سال گفته اند در سال سی و شش هجری وفات نموده **شیخ علی سهل لبسی** بزرگ بوده و سخاوت تمام داشت وقتی
عمرو عثمان مکی در صفاهان شد سی هزار درم وام داشت وی پیش از انکه بایشان خبر کند جمله وام ایشان بداد گفت
توانگری در علم و فخر در فقر و عافیت در زهد و راحت در نومیدی یافتم **شیخ نجم الدین** سالها مجاور مکه بوده از عالمی
نقلست که پدر خود را بیمار گذاشته بحج رفتم چون بمکه رسیدم خاطرم از جهت پدر پریشان بود با شیخ گفتم چه شود اگر در
وقت مکاشفه بر احوال او مطلع کردی در حال نظر بیست و گفت از بیماری صحت یافته ست بر بالای سجاده سلوک می کند و کتابهای
خود را گرد خود چیده و صورت لباس او چنان گفت و نشانهای راست داد و هرگز او را ندیده بود **ابراهیم بن عیسی**
که بر روی آب سیر رفته و **ابو عزیب** که صاحب خوارق عادات بوده و **ابو عبد الله** که چهل سال سر از زمین

برداشته آسمان راندیده در سلک اولیا آن دیار انتظام داشتند **ابوجعفر محمد بن علی الملقب جمال الدین** ابتدای
ملازمت درگاه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه را ملازم گرفته پس ازو چون اتابک زنگی بن آقسنقر والی موصل و مضافات
آن گشت وی را وزیر ساخته همراه خود به دیار بکر برد و بعد او پسرش سیف الدین غازی بوزارت خویش ممتازش ساخت
دست بخشش و عطا چنان کشود که بجواد ملقب گشته وقتی در موصل قحط و غلا افتاد آنچه داشت ایثار نمود تا روزی شخصی
ازو طلب چیزی نموده چون هیچ نداشت دستار خود را انجا دم داد تا فروخته بدو رساند گفت صاحب را بعد ازین برسانی
ملبست چه فرمایند تا جهت او چیزی سامان کرده شود گفت دستار بسیار شود و اینوقت بدست نیفتد و سال چهار
صد و شصت و شش اراده نمود که خانه کعبه را جامه پوشاند دران سفر مقرر نمود که آنچه خرج اهل حاج شده باشد از
سرکارش سامان نمایند و در مکه و مدینه چندان زر بمستحقان تصدق فرمود که سنجیدن آن بمیزان بیان محال می نمود خاقانی
دران سفر همراه بوده اظهار شکرش در تحفة العراقین بسیار نموده بعد ازان دروازه بکمال تکلف بزینت ساخته در
کعبه نصب نموده دروازه کهنه را بمدینه برده جهت خود تابوت ساخت وقت فوتش دران نهادند در زمان سیف
الدین غازی عشر حاصل از جمیع موصل بوی تعلق داشت بعد غازی برادرش قطب الدین مودود را اقطاع
جمال الدین گران آمد بنا بر تقصیری وی را مقید ساخت تا بیک سال در پانصد و پنجاه میان حبس درگذشت پسرش
ابوالحسن الملقب بجلال الدین نیز نسبت در حق خود علم نموده تخم احسان در مزرع خواطر طوایف انسان می کاشت
تا لوای جهانبانی برافراشت ابن اثیر کاتب کتاب الجواهر واللآلی را در انشا بنام او نوشته **ابوعبدالله محمد بن**
صفی الدین الملقب بعماد الدین کاتب در ایام جوانی ببغداد رفته کسب کمال نمود چون در همه علوم ماهر گشت
ملازم وزیر عصر یحیی بن هبیره نمود و یحیی او را ناظر بصره و واسط گردانید بعد یکسال بدمشق شده منشی ملک العادل
نورالدین گشت و در آن لوادی نام برآورده چندین رسائل نوشت بعد فوت وی استعفا گرفته در موصل ماند
در خلال احوال سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت شام از مصر حرکت آمد تا مدین در حلب بملازمت
رسیده قصیده که گفته بود بگذرانید او در اندک روزی بمنزلتش پرداخته مشرف دیوانش گردانید چون سرحد
پیری بر وی مستولی شده بود بعد فوت صلاح الدین در بار زحمت ندیده بتصنیف و تالیف پرداخت تا درگذشت
مصنفاتش کتاب جریدة العصور و کتاب جریدة العصر و کتاب البرق الشامی در هفت مجلد کتاب الفتح در دو
مجلد کتاب السیل علی الذیل کتاب النصرة الفترة در اخبار دولت سلجوقیه دیوان رسائل و دیوان شعر چهار مجلد **لیث بن**
سعد الفهمی در حدیث ثقه بوده از شافعی منقول است که لیث از مالک افقه بوده گویند هر سال حاصل لیث هشتاد هزار

دینار بوده و هرگز زکوة بر او واجب نشده چه بحد نصاب نرسیده ایثار مینموده هر روز سیصد و شصت مسکین را طعام
خورانیدی بعد از آن خود طعام بخوردی **ابو سهل بن سلیمان بن محمد المعروف بصعلوکی** در عصر خود افقه بوده و در
لغت و نحو و کلام مستثنی میزیسته صاحب عباد گفته که مثل ابو سهل دیده نشده ولادتش در دویست و نود و شش فوتش
در سیصد و شصت و نه **حافظ ابو نعیم** در اجرای شرع پروری مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و احادیثی که در باب فضیلت
اهلبیت واقع شده نسبت صحتش بوی میرسید **ابو عبد الرحمن نافع** یکی از قرای سبعه بوده و فضیلت تمام داشته در
سال صد و شصت در گذشته **داود بن علی الطاهری** از محدثان زمان بوده در طبقات محمود شاهی آمده که چهار صد
نفر با طیلسان اخضر هر روزه در مجلس افاده او مستفید شدندی **ابو بکر بن داود** فقیهی کامل بوده شعر نازیرا در غایت
عذوبت انشا می نموده گویند چون خبر فوت او با بن شریح رسید در کتابت بود فی الحال کاغذ و قلم از دست بیفگند گفت
مرد کسی که من بجهت مناظره او کوشش میکردم کتاب الزهرا و کتاب الوصول الی معرفة الاصول و کتاب الانذار و کتاب الاعتذار و
کتاب الابصار از تصنیفات اوست **یحیی بن عبد الله** یگانه روزگار بوده صاحب مناظرة الانسان و دیر احمد بن المحدث
بن المحدث نوشته از تصنیفات او تاریخی است در احوال اصفهانی شهرت یافته فوتش چهار صد و چهل و پنج **شمس الدین**
محمود در سلک اعاظم علما انتظام داشته از مصنفاتش شرح مختصر ابن حاجب سنت و شرح مطالع و شرح تجرید
و شرح منهاج البیضاوی و شرح طوالع **ابو الفرج علی بن الحسین القریشی** در نحو و لغت و طب و نجوم و شعر و موسیقی و
اخبار و آثار و حدیث نظیر و عدیل نداشته از جمله مصنفاتش یکی کتاب آغانی است که در مدت پنجاه سال جمع کرده **احمد بن**
عبد الله از مشایخ حجاز و خراسان راوی بوده و فضیلت بسیار داشته کتاب حلیة الاولیا از تصانیف اوست
و تاریخ اصفهان را هم او نوشته فوتش چهار صد و سی و شش **ابو عمر موسی بن عبد الملک** از روسای
اهل کتاب است ابتدای در خدمت خلفای بنی عباس بمناصب مناسب ممتاز میبوده و بعد از آن در ولایت
سوزب نزد امیر یتیم سعد الدین الله بغایت معزز و محترم گشت و همدر انجا فی سنه ست و اربعین و مائتین در گذشت
محمد بن عمر الفقیر الهاشمی علوم جزئیه را نیک میدانسته و صاحب حشمت میزیسته **حکیم ناصر خسرو** از دانشمندان
زمان بوده بعضی عارف موحدش دانند و برخی طعن کنند که مذهب تناسخ داشته در رساله از خط خود دستش مرقوم
بوده میگوید ابو المعین ناصر بن خسرو بن حارث بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رض که در اوان طفولیت و در سن تمیز چند مدت مشعوف بودم بتحصیل انواع
کمالات تا مشرف شدم بحفظ قرآن و در سن سالگی بعلوم لغت و صرف و نحو و عروض و حساب و سیاق متوجه شدم

و پنجسال در آنها مشغولی نمودم بعد از آن بعلوم نجوم و رمل و هیأت و اقلیدس در آمدم و در تتبع طرق مختلفه در عبره
و روم و هند و یونان و بابل قریب سه سال اوقات صرف نمودم بعد از آن بفقه و احادیث نبوی روزگار گذرانیدم
و قرائت کردم کتب متداوله را در فقه و احکام تفسیر قریب بهفتصد مجلد و در پانزده سال بدانستم آنچه بایست از توریت
و انجیل و زبور و شش سال بعد از آن بعلم ایمان و اسلام و شرایع و مذاهب منطق و حکیمان جاماسبی و الهی و طبیعی و
قانون اعظم و ریاضیات و تسخیرات و سحریات و آنچه متعلق بدین علوم است به اختلاف حکمای اهل عالم اولین و آخرین و
گذشت از عمر من درین علوم شش سال و بغایتی رسید که در خاطر گذشت که هیچ علمی نماند که نخواندم و ندانستم
بعد از چندگاه در وزارت عزیز مصر القائم افتاد و در فتوی و تذکره علوم با فقهای عصر و صفهای و مجادلان مدارس
در هر مباحثه نقلی و عقلی سبق بردم و گوی از میدان اکابر و مشاهیر زمان ربودم تا آتش حقد و حسد در خرمن
جمعی نواصب افتاد و در غیبت من بعداوت برخاستند و نزدیک عزیز مصر تکفیرم کردند و بقتلم فتوی نوشتند
یکی از معتقدان رسولی فرستاده خبرم کرد با برادرم سعید در دل گفتم و بتوکل عزیمت بغداد کردم و ملازمت
مستنصر بالله نموده و در اندک فرصتی وزارتش یافتم آنگاه برادرم همراه داده بدیار ملاحده فرستاد تا
بیعت از ایشان بستانم نمیدانستم که ایشان طالب من بودند حاکم ملاحده نامم پرسید گفتم ناصر گفت نه پسر خسرو علوی
گفتم نه کتابی حاضر کردم از تصنیفات من کسیر اعظم نام در منطق آنچه ندانستم گفتم شخصی از در درآمد نعره زده
مدهوش شد ناطوس مغربی بود که در بابل مرا تلمذی کردی چون بهوش آمدی که گفت این ناصر خسرو است حاکم
برخواسته دستم بوسید و شرائط خدمت بجا آورد و گفت الحمدلله که طالب بمطلوب رسید چون جواب
و سوال مستنصر و اجازت مراجعت خواستم ناسر باز کردند و تکلیف وزارتم نمودند چون چاره نبود تن
دادم تصرفات مالی و ملکی حواله من و برادرم سعید شد میخواستم کناره گیرم میسر نشد آخر فرار نمودم بعد چندی
مرا یافتند بندی بر دست و پایم نهادند و بزندان دادند مدت نه سال زندانی ماندم پسر حاکم در خدمت شاگردی
من بود و کمالی حاصل کرده گفت کتابی در مذهب پدرم تصنیف نما تا خلاص یابی برعایت نفس با آنکه اعتقاد
من چنان نبود تصنیف کردم موافق رای ایشان آن خود سبب خلاصی نشد و کتاب در آفاق منتشر گشته
علما و فقها مطالعه کرده مرا بزندقه نسبت کردند حق گواه که اعتقادم آن نبود بصحبت حاکم راضی بودم لاچار هیچ چاره
برادرم سعید گفت از علوم تسخیرات و طلسمات چیزی بکار آر در این فکر بودم روزی نزد حاکم رفتم و گفتم یا میر ابن میر
شدم مرا از رکن و برادرم سعید عوض من بندگان موجب دعاگوئی گردد بترحم شد زمین برگرفت بر دعانیات

رجوع کردم گفتند حاجت بقتل است یا بتعریض گفتم تعریض حاکم را مرضی حادث شد و روز بروز برافزود و از من علاج پرسیدند گفتم در زمین دمشق گیاهی است که دوای مرض حاکم است من و برادرم برویم آنرا بشرط اخذ کنیم پنجاه سوار از ملاحده همراه دادند بعد از آنکه سیزده منزل رفتیم عملی از اعمال نیرنج ظاهر کردانیدم آتشی آمد و سواران را باد و آب سوخت بایکی از شاگردان و برادرم سعید بنیشاپور آمدم و بای افزار خود را گرفتم و بدکان کفش دوزی رفتم که پاره شده بود برادرم و شاگرد که با من بودند ازین حال و توقف نداشتند ناگاه شور و شغف در بازار پیدا شد و برادرم تنها می آمد و کفش دوز بتعجیل از دکان برآمده بر سر در رفتش پاره از گوشتی آورد گفتم این چه شور است و این گوشت چیست گفت جوانی از شاگردان ناصر خسرو با فقیهی بحث کرده بود فقها از جهت ترویج دین او را پاره پاره کردند و هر یک وصله از گوشتش بترکی بردند من نیز وصله گرفتم تا ثوابی یابم گفتم ای برادر کفش مرا بده که میروم چه جای که نام خسرو برند و شوا و خوانند خیر و خبریت او نخوانند پس عزم بدخشان کردم و در بدخشان دو سال وزارت نمودم مردمش اهل مروت و دوستدار اهل بیت بودند مگر جمعی فقهای متعصب که دعوی ایمان میکردند و بهره از آن نداشتند بهتانی در حق من گفتند تا حالم باضطرار رسید از آن بقریه یمکان آمدم و اهل این قریه من بگرویدند مگر اندکی از حساد با خود اندیشه کردم که مبادا از مکر ایشان بمن آسیبی رسد بن غار را اختیار کردم و بطلسماتی که دفع دیدن و ملاقات ایشان باشد مشغول شدم و بیست سال درین غار بسر بردم و خدای واحد را عبادت کردم تا حال بجائی رسید که بوی از طعام قانع شدم و در بیست و پنج روز یک نوبت طعام خوردم الحال یکصد و چهل سال از عمر من گذشت و عمر بانجام رسید و امل کوتاه شد و عقل نقصان یافت و تقصیرات در عبادات واقع گردید ای برادر صباح روز جمعه دوازدهم ربیع الاول ازین غار بمکان زمانی که مرا هیچ نگهبانی غیر از کرام الکاتبین و هیچ مونسی جز رب العالمین نباشد روح از بدن من مفارقت میکند با یمان انشاء الله و در آن زمان باید که هیچکس از علما و حکما و عوام الناس را خبر ندهی تا وقتی که غسل داده باشی و چون مشغول باشی در کفن از علمای جن بعد منزه تو حاضر شوند تو امامت کنی بعد از نماز عذرخواهی نمائی تا بروند و بعد از آن برگیر و دفن کن و بگو بسم الله وعلی ملة رسول الله بنده گناهکار ترا آوردم برو رحمت بعد از من درین غار مباش چون خواهی که بیرون شوی آن قاروره را بگیر قدری آب از و بر در غار بپاش و مرا حق بسیار موجب وصیت عمل نمو و بمددگاری جنیان برفت تا ناپدید شدند چون باز آمده دیدم که در غار سنگ عظیم محکم شده دانست که خاصیت آن آب پاشیدن این بود گفت با ناصر خسرو این توئی که در همه چیز حیله و چاره پیدا آوردی چه حاصل که موت را چاره نکردی اشعارش بسیار مشهور ابو المعالی نحاس کاتی کاشغران صاحب فراست نیکو فر است بوده بعد محمد غیلان دی نائب عرض سلطان ملکشاه شده در آخر ایام

سلطان ملکشاه عارض سپاه سلطان برکیارق و سلطان محمد گشت بعد نزاع برادران بجلادت حاکم تربیتش کرده
زمام مهام ملک و مال المستنصر بالله را بکف کفایت او نهاد بعد چندی معتمد گردیده از محبس گریخته بمعسکر سلطان بر
کیارق رفته بی مهم روزگاری گذرانید تا باجل طبیعی درگذشت اشعار خجسته دارد صدرالدین خجندی از رؤسای
اصفهان بل از صدور دوران بوده خاندان خجندیان در صفاهان ملاذ ارباب فضل است و مجمع کاملان جهان بوده اول ایشان
ابوالمظفر است نسبتش بابی مهلب بن صفره می پیوندد و صدرالدین قضا القضات اصفهان بوده دولتشاه در تذکره آورده
که چون آوازه رفعت و جلال صدرالدین مسموع اهل کمال گردید ظهیر بعقد صحبتش بجانب عراق در حرکت آمد پیش از انکه
کسی گذارش او نماید بمجلس صدرالدین آمد وی چنانچه باید بدو نپرداخت لهذا آزرده برخاست و قطعه هجو گفت از
اشعار صدرالدین است ؎ زلف سیهت که مشک با دم زده ٭ مشاطه فطرتش خم اندر خم زده ٭ یکره بمنش سپار
تا یکباری ٭ برهم زنمش که عالمی برهم زده ٭ ولد ارشدش جمال الدین خجندی بهمه وجوه مصداق معنی الولد سر لابیه
بوده امام العالم شرف الدوله والدین محمد بن شرزده در حضرت سلطان ارسلان بن طغرل بزیادتی حکمت و جاه
از سایر فضلا درگاه برسر آمده بالتماس سلطان هر روز جمعه تذکیری در غایت تاثیر میگفته و گاهی بنظم صافی می پرداخت
و داد لطافت و عذوبت میداد ظهیر الدین عبدالله شرزده پسر عم شرف الدین است و ارادتش بجودت کلی مذکور
جمال الدین عبدالرزاق از اکابر طبقه شعراست بغیر نثر و نظم صفت نیکو بسیار داشته اشعارش جمله در موعظه
مگر چند قصیده در مدح صاعدیان و در [illegible] صاعدیان مردم عالیشان صاحب ثروت و سامان بسیار بوده
اند و صلهای شگرف بمداحان خود میدادند کمال الدین اسماعیل خلف الصدق جمال الدین عبدالرزاق است دولتشاه
در تذکره آورده که جمال الدین عبدالرزاق را دو پسر بوده یکی معین الدین عبدالکریم و دیگر کمال الدین اسمعیل معین الدین فاضل کامل بوده
کمال الدین شاعر ماهر و کمال الدین صاحب ثروت و مکنت بوده همیشه محتاجان را مدد نمودی حتی تا خلف وعده کرده
را بیازردند این چند بیت گفت ؎ ای خداوند هفت سیاره ٭ پادشاهی فرست خونخواره ٭ تا در و دشت را چو دشت کند
جوی خون آورد ز کهساره ٭ عدد مردمان بیفزاید ٭ هر یکی را کند بصد پاره ٭ بمجرد رسیدن ایام لشکر اوکتای قاآن مستولی شده
اصفهان را غارت کرد و اهل آن دیار را از پیر و برنا و عاقل و رشید علف تیغ ساخته کمال الدین به شربت شهادت رسانیدند
بر این وجه که وی در آن ایام گوشه عزلت اختیار کرده بوده و پیش از انکه مغولان برسند جمیع زر و جواهر اموال خود در میان
چاهی که در صحن مدرسه حفر شده بود جای داده بود انگشتری یکی از مغولان در میان آن چاه افتاد در آن شغل تا سبب
بران اموال ره نمود بر در جهت یافته دیگر دفینه را بشکنجه اش هلاک ساختند و این رباعی در آن حین سروده ؎ در حضرت او کمینه بازی اینست

دل خون شد و جان گدازی اینست ع با اینهمه هیچ نمی یارم گفت ع شاید که مگر بنده نوازی این است ع رفیع الدین مسعود
لبنانی از اقران کمال الدین اسمعیل بوده در عنفوان جوانی در گذشته اشعارش بعذوبت رفیع بر صفحه روزگار
مثبت فرید احول عزیز اقران و امثال بوده و در سلک مداحان صاعدیان انتظام داشته شیخ اوحدی موحد
و عارف بوده بعضی وی را از مراغه دانند اما اصح آنکه از اصفهان مرید شیخ اوحد الدین کرمانی از منظوماتش یکی مثنوی
جام جم است بتتبع حدیقه دولتشاه در تذکره خود آورده که چون آن نسخه باتمام رسید چنان مرغوب خاطرها گردید که در
یک ماه چهارصد نقل از آن کتاب گرفتند و دیگر دیوان شعر ظهور شیخ در روزگار ارغون خان بوده وفاتش در اصفهان
بعهد دولت سلطان محمود ابن غازان خان در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه قاضی نوری از موضع اندنان من اعمال بر آن
اصفهان است علم از خواجه افضل ترکه و میر فخر الدین سماکی اکتساب نموده و در شیوه نظم عطارد طفل با تتبعش بود و مشتری
جنس بلاغت او را خریداری آرزو کردی ظفر الاسلام صاعدی بلطف کردار و حسن گفتار سرآمد خویش و تبار
بوده امیر جلال الدین صلاحی از اعیان آن شهر و مکان طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته مولانا نقی الدین محمد
الخزلی بوفور علم و حدت طبع و جودت ذهن و وسعت مشرب بر تمامی ظرفا هنرپرور و فضلای آن کشور فائق می بود چون
سنین عمرش از خمسین در گذشت خاطرش را بحرکت انتعاشی پدید آمده در موضع رسول آباد من اعمال انجاب در گذشت
مولانا ضمیری شاگرد میر غیاث الدین منصور در کبر سن موفق بتحصیل خواندن گردیده از طب و ریاضی نصیبی وافر
اخذ نمود پس از آن در شعر گفتن ساعی شده سرآمد گردید بنا بر آنکه والدش معمار باغ نقش جهان بود ابتدا باغبان تخلص
می نمود و بعد چندی حسب الامر شاه طهماسب بسبب کشیدن میل ضمیری تخلص نموده و از ابیاتش صد هزار بیت است
سی و هفت هزار در غزل و دوازده هزار در قصیده که تمامی مذیل بمدح ائمه معصومین گردیده و تتمه مثنوی ناز و نیاز و
وامق و عذرا و بهار و خزان و لیلی مجنون و سکندرنامه و جنة الاخبار و دواوین اکثری از متاخرین را تتبع نموده هر کدام را
نامی نهاده دیوان شیخ سعدی را صیقل ملال و دیوان امیر خسرو را معشوق لایزال و دیوان خواجه حسن را حسن مآل و شیخ
کمال را احیای کمال و خواجه حافظ را عیون الزلال و مولانا عبدالرحمن جامی را معراج الکمال الآمال و بابا فغانی را آئینه
خیال و شاهی را سحر حلال و بنائی را فر اقبال و صالح را در مثال و آصفی را سحاب جلال و شهید را خجسته فال و همایون
را لوامع خیال و میرزا اشرف جهان را ترانه وصال مولانا محمد شریف سرمدی بن الهکنان از نیکو طبعان است
بهند آمده سالها ملازم درگاه اکبری شد و بدرجه امارت رسیده با راجه مانسنگ بعهده بخشیگری بنگاله قیام نمود و در سنه
عشر و الف در گذشت امیر روزبهان صبری شطرنج خوب میدانسته و شعر نیک می فهمیده و صاحب عیار علم موسیقی

داد و از بوده از شباب تا شیخوخت بصحبت فضلا گذرانده و در اختتام همه را ترک داده در جامع صفاهان بافاده و
قرائت کلام الله مشغولی ورزیده تا درگذشت شعر برجسته دارد **مولانا شکیبی** اصفهانی و مسلم سخندانان است برسم
سیاحت در هند آمده سپه سالار عبدالرحیم خانخانان قدرش دانسته بشناخت ساقی نامه در مدح خان مذکور گفته ده هزار
روپیه صله یافت **آقا شاپکی تتبع** پاره از متداولات کرده بجودت ذهن و صفای طبیعت برآمده شعر را خوب رسانید
شفائی شرف الدین حسن نام ولد حکیم ملا است که طبیبی حاذق بوده نسبت پدر از طبابت بخشی و از انی
اندوخته شعر در غایت عذوبت می گفت میر باقر داماد می گفت که شاعری فضیلت شفائی پوشیده است در تنها بخدمت
شاه عباس ماضی و ارکانش روزگار گذرانیده در رمضان سنه سبع و ثلثین و الف درگذشت **کاشف آقا اسمعیل نام**
اسلافش همواره درگاه سلاطین صفویه بودند وی باستانه شاه عباس ماضی ملازم بوده در هجوگوئی سلیقه خوب داشت **مولانا**
باباشاه کاتب کتابت نسخ تعلیق در غایت عذوبت تحریری نمود و هزار بیت را سه تومان که صد روپیه باشد اجرت میگرفت
و احیاناً شعر می گفت **باباطالب** قریب سی سال در کشمیر توطن داشت شمیم عافیت از احکام آن دیار بمشام حالش
میرسید تا بنظر تربیت حضرت اکبر رسیده در عهد جهانگیر هم روزی زمانده در ثلثین و الف درگذشت **ابوالقاسم**
امری از علوم غریبه بخشی تمام داشته با اتمام تناسخ شاه طهماسب صفوی وی را معتقد ساخت و چشم جهان بینش از
نور عاری ساخته این رباعی گفته مه شاها ز عباس نور عور م کردی ٭ وز درگه خود بجور دور م کردی ٭ سی سال که
مداح تو بودم شب و روز ٭ این جائزه ام بود که کور م کردی ٭ بعد از آنکه در حبس مایوس گردید قطعه در ظرافت عرض
کرده خلاصی یافت مه بخل قدم راست بار سبیلش ٭ بر سر موی او سنر ارسبیلش ٭ آستین را اگر برافشاند ٭ میرود تا بقندهار
سبیلش ٭ امینی و صفیا که از دل آگاه بوده **مولانا وفا و مولانا غیاثا و مولانا دخلی و داعی** ولد مولانا
ضمیری و حرفی خواهرزاده بیکسی همه از شعرای صافی روانند **ابوعلی** شاعری صاحب طبیعت بوده رحیق و اندیشه
حکیم خباز گفته مه گفتم از روی نصیحت بحکیم خباز ٭ جهد کن تا که مریض از تربت آید در رود ٭ نه که بر عاجز بیمار باسید شفاء
شادمان آید و ناشاد ز درگاه رود ٭ گفت بابا تو مدان که گناه از من نیست ٭ صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ٭ ا
وفائی کور شاعری بافطنت و شعور است **میر امانی** نامش میر شریف در عهد اکبر بادشاه بهند آمده قریب سی سال
گذرانیده درگذشت **مولانا مذاقی** از پاکیزه گویان است **مولانا علی صورت خان** اول حال همت بصنعت چرخگری
می گماشت پس از ان بسبب مصاحبت اهل درک خلع صنعت کرده بچیز خواندن گرائیده شاعر برآمد در فوت پسرش
رضا نام گفته مه پسر داد ایزدم ز قضا ٭ هم قضا نام او نهاد رضا ٭ عاقبت هم قضا رضا را برد ٭ چه کنم داده ام بدان قضا

میر نظیر زمانی مردم هواری بموزونی طبع موصوف در حق شمس دده گفته منه شمس دده آنکه کرد پستی پستش ◊
دارد فلک از شراب هستی مستش ◊ یکروپیه گر بدست پیش افتد ◊ چون کله بسی نزد دار ز دستش ◊ میر علی بخار
از مردم هموار آندیار است او نیز از روی طیبت این رباعی جهت شمس دده گفته منه شمس دده را دید چو شیطان در راه ◊
برگشت ز راه تا نگردد گمراه ◊ شمس از پی او دوان و شیطان میگفت ◊ لاحول و لا قوة الا بالله ◊ کلامی و سلامی
دو برادر بودند که همیشه رخسار بیان خود را بدوده طبع تیره و دیده فصاحت را بالغبار قباحت تیره می داشتند خواجه محمد شریف
هجری در حق شان گفته ع دو چیز است بدتر ز تیر حرامی ◊ سلام کلامی کلام سلامی ◊ مولانا بذلی با وجود همراهی
خاطر کمال بی تعلقی داشت گاهی شعر هم می گفت کمال الدین زیاده از صاحب کمالان زمان بوده شورش جمله در مذمت دنیا
و نکوهش جهالت شمس الدین فخر الدین در عصر خود شمس فلک اقران و قمر آسمان همکنان بوده بنام شاه
ابو اسحق انجو فرهنگی نوشته شعری که در مدح شاه مذکور گفته قافیه آن لغات غیر مشهور آورده حمزه اصفهانی شهسوار
مضمار نکته دانی از فحول رجال است اگرچه بنهایت علم و فضل داشته اما بنا بر آنکه تاریخی در غایت لطافت و بلاغت
نوشته اهل خبر در سلک تاریخ و سیرش میشمارند و بغیر آن تصانیف دارد گفت دنیا بچهار چیز خوش گذرد
ایمنی و توانگری و صحت مزاج و فراغدستی و بچهار چیز ناخوش گذرد ترس و فقر و رنجوری و مهجوری خواجه
امین الدین حسن از بزرگان آنشهر و مکان بوده حافظ در وصفش گفته منه ببندی شهره شد حافظ پس از چندین
دریغ لیکن ◊ چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم ◊ مرزا یار احمد مشهور بنجم ثانی ابتدا مصاحبت امیر نجم گیلانی
که وکیل السلطنت بود روزگار میگذرانید بعد امیر نجم شاه اسماعیل صفوی وی را وکیل ساخته بنجم ثانی ملقب گردانید و
بر جمیع وزرا و امرا التفوق بخشید در حبیب السیر است که قرب صد گوسفند غیر دیگر جانور هر روز صرف شیلان او
می شد در سفر ماوراء النهر با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب جیحون نگذرانیده بود هر روز سیزده من یک نقره
در مطبخ او بار می شد و ده دار چینی و زعفران و فلفل و غیر آن در آنسفر هر روزه بکار میرفت چون کوکب جاهش بدرجه عالی
ترقی نمود بکثرت حشم مغرور گشته بی رخصت شاه متکفل فتح ماوراء النهر گردید و پس از عبور آب آمویه ابتدا بجانب قرشی
نهضت فرموده بعد از دو سه روز قهراً قهرا دران بلده استیلا یافته شیخم میرزا با تمام اتباعش قرب پانصد کس بقتل رسانیده
عازم بخارا گشت و در غجدوان سلاطین ازبکیه جمع شده مصاحبش اراده جنگ نمودند و چون سپاه توران در میان
کوچه بند و حصار بودند و میدان جولان قزلباش نبوده از یک نیزه آوردند و لیکن امرای کوکی نسبت بوزیر سوء
مزاجی داشتند در محاربه تساهل ورزیدند نجم پای ثبات افشرده گرفتار گردید در سیوم رمضان نهصد و هژده هجری بقتل موده

عبیداللہ خان بقتل رسید **میرزا کمال الدین شاہ حسین** چون نجم ثانی از عالم فانی درگذشت خلعت وزارت بقامتش آراسته روز بروز سواد جاهش برافزود جمعی از حساد بعرض شاه رسانیدند که وی مبلغ پنجاه هزار تومان از عین المال برداشته در ضروریات خود صرف نموده ما متعهد می‌شویم که هرچه را خاطر نشان نسازیم مضاعف بوجه تقصیرانه بدهیم شاه سخن‌پیشه شنیده مسرور و مبتهج گردید که الحمدلله مرا چنین وزیر است و همان ساعت جهت اطمینان خاطرش آنچه پوشیده بود برآورده بوی فرستاد القصه بعد از آن عرض بیوتات گرفته بر مهتر شاه قلی تحویلدار رکابخانه هفت هزار تومان باقی کشیده وی استیصال نهال زندگیش در دل کرده وقت صحبت شبی در اثنای معاودت از خدمت شاه منجری بهلویش رسانیده فریاد برآورد که حکم شاه چنین است که وی را پاره پاره سازید در تکفیف آن حادثه فضائل النانی را از دار فانی وا بریدند بادشاه فیض‌بخش قاتلان و ساعیان را بیاسا رسانیده تابوتش بکربلای معلی فرستاده دو پسر عالی‌گوهر باقیماند یکی **میرزا اسماعیل** که همیشه در اصفهان بوده بصید و شکار زیاده بر دیگر مستلذات اشتغال داشته و دیگری **میرزا ظهیرالدین ابراهیم** که همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می‌نگاشت و اکثر اوقاتش بتنگدستی و پریشانی میگذشت و اما اظهار نمی‌نمود خط نسخ و تعلیق را پاکیزه می‌نوشت و احیاناً شعر لطیب می‌گفته **میرزا سلیمان** از کفات صفاهان بود بنور عقل و فراست اتصاف داشت در فن انشاء و سیاق علم برتری می‌افراخت ابتدا بنظارت کل کارخانجات شاه طهماسب صفوی ممتاز گردید چون شاه اسمعیل ثانی بانی جهانبانی گردید بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز گشته پس از آنکه شاه سلطان محمد شاه شد من حیث الاستقلال بسرانجام ملک و مال پرداخت و رفته رفته بمهم یورش خراسان پیش نهاد همت ساخت چه در آن زمان علیقلیخان مردم را به بیعت شاه تو ینق اساس شاه عباس ترغیب مینموده چون اطراف هرات مضرب خیام عساکر شاهی گردیده میرزا سلیمان در چاره مخرج مخلص قلعه منطقه جد و جهد بر میان بسته نزدیک بود که قلعه را مفتوح گرداند که بعضی از امرای که بفتح قلعه راضی نبودند بقتلش رسانیدند قریب ایام قتل خود غزل گفته مقطعش این

شعر

خوبرویان جو سر کشتن سلیمان دارند
به که بتر آن است که اندیشه از دو دکنید

بجدت طبع و لطف بیان اتصاف داشته منظوماتش در غایت عذوبت و مو ایست در را دو خلف ارجمند بودند یکی **میرزا عبیدالله** که جمال صورتش بکمال لطافت آراستگی داشت گاهی بموزونی طبع شعر رنگین میگفته دیگر **میرزا نظام الملک** که در تحصیل کمالات و اسباب بزرگی از اقران و امثال مستثنی بوده رحابی **سیف الدین** نام از عشیرهٔ کمال اسماعیل است مردی ظریف و لطیف در حساب و هندسه ماهر نزبر سیاستش برنامه در مشهد بسال اثنی و ستین و تسعمائه بدست رنود تراو باش بقتل رسید **خواجه فضل الدین محمد** ترکه بنداد رکاشان بخدمت

مولانا ابو الحسن کسب علوم کرده بعد از ان در مشهد عزو به عمر اسم بتصحیح عقاید دینیه و تنقیح مسائل یقینیه مشغولی فرموده پس
از تجرمستان شام و حجاز اخذ فواید کرده بوطن آمد شاه طهماسب صفوی قضای عسکر حواله اش نمود پس ازان تولیت مزار
فیض آثار امام علی بن موسی الرضا قریب دو سال نموده در زمان دولت شاه سلطان محمد کرت دیگر منصب نظارت سرکار مع
تدریس یافت و تا زمان استیلای لشکر توران بر ایران دران دیار گذرانید پس اوقات آخر در عبادت و طاعت صرف
نموده شعر هم نیکو میگفته **خلیفه اسد الله** از سادات صاحب سعادت است مدتی بتولیت مشهد مقدس سعادت اندوز بود
در سن تسع و ستین و تسعمائه درگذشت **خلیفه سلطان** نبیره خلیفه اسد الله وزیر شاه عباس ماضی بوده و از مصاهرت شاه
ممتاز گردیده بعهد شاه صفی از منصب وزارت معزول گردید رباعی بیشتر میگفت **امیر شجاع الدین** بن خلیفه اسد الله
والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر و اهالی آن دیار انتظام داشته شاه طهماسب وی را بخلیفه سلطان مخاطب ساخته صاحب طبل
و علم گردانید **امیر تقی الدین محمد الشهیر بمیر شاه** در بدو حال بکسب فضل و کمال توجه فرموده بهند و دکن وارد گردید و نزد
ابراهیم قطب شاه بوکالت رسید و مدتی بآن گذرانیده چون محمد قلی قطب شاه بانی مبانی ملکداری شده بسعایت معاندی معزولش
گردانید پس رخصت بیت الله گرفت و دران سفر درگذشت نظم برجسته علاوه وفور فضل می گفت **امیر شمس الدین**
در بیجاپور وارد گشته بخطاب صدر جهانی مخاطب گردید و بواسطه موزونی طبع گاهی در صدد انتظام نظم در آورده هاشمی
تخلص می کرده **خطائی تخلص شاه اسماعیل** بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن
شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین علیه الرحمه که در اردبیل مذکور شود و هر چند در سابق مسطور میان مجلد اول
تحت ذکر سلاطین عالم این طبقه مذکور شده مگر جهت مزید فایده بتقریب ذکر اهل کمال تبرک بذکر آن خاندان برگزیده
آل مینماید شاه معز الیه در سن اثنی و تسعین و ثمانمائه متولد شده و در خمس و تسعمائه خروج کرده ممالک شروان
و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و غیره مسخر ساخت در روز شنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه
درگذشت طاب مضجعه تاریخ است پادشاه قابل بوده در فارسی و ترکی شعر می گفت بعد از وی پسرش **شاه طهماسب**
جلوس نموده باحسن وجهی ملک راند رعایا و برایا در عهد او آسودگی تمام حاصل آمد در شب شنبه پانزدهم شهر صفر
سنه اربع و ثمانین و تسعمائه درگذشت پانزدهم شهر صفر تاریخست گاهی متوجه شعر می شد بعد از وی پسرش **اسمعیل ثانی**
جلوس نمود شهنشاه روی زمین تاریخست در سال دیگر وفات کرد شهنشاه زیر زمین تاریخ شد پادشاه قابل
دوست بود عادل تخلص میکرد بعد از وی برادرش **سلطان محمد بن شاه طهماسب** جلوس نمود چون در مباحره اش
فتوری راه یافته بود کار سلطنت خوب پیش نمیشد تا در سن خمس و تسعمائه پسرش **شاه عباس** ماضی از خراسان

حرو جگر بود بقزوین رفت ناچار سلطان محمد از اصفهان بقزوین در خدمت فرزند آمد و تاج از سر خود برگرفته بر سر او
نهاد شاه عباس هشتم ذی حجه سنه مذکور جشنی عظیم کرد و او از اعاظم سلاطین روزگار بوده در ایام خود کارهای بانام
کرد و در ثمان و ثلثین و الف درگذشت گاهی متوجه نظم می شد بعد از و فرزندش سام میرزا ابن صفی میرزا ابن شاه
عباس جلوس نمود و بنام پدر خود شاه صفی ملقب گشت ظل حق تاریخست بدیع الزمان میرزا بدیعی تخلص ابن شاه اسمعیل
صفوی در عهد شاه طهماسب حکومت سیستان داشت شاه اسمعیل ثانی کس فرستاد تا آنجا مقتولش کردند میرزا
داود از شاهزادهای صفویست کلامش بلطافت مخصوص زین العابدین میرزا از شاهزادهای صفوی سلیقه
شعرخوانی داشته عرفانی میرزا عبد الله نام از شاهزادهای صفوی و سلطان مصطفی و میرزا علاء الدین محمد
فائض تخلص و میرزا ابو القاسم قاسم تخلص که چون شاه صفی او را مکحول کرده این رباعی گفت منه آزرده زنادیدن
روی پدرم ¤ در رنجه از اینکه زمان اشاد ترم ¤ مقطع نظر از مردم چشم کردند ¤ تا منت مردمان نباشد بسرم ¤
هر یک دوجه آن حدیقه مثمر ثمرات فضل و شاعری بودند میرزا ابراهیم پسر میرزا شاه حسین وزیر شاه اسمعیل بوده
بفنون قابلیت اتصاف داشت در علم لغت لوای مهارت می افراشت فرهنگ میرزا بوی منسوبست اعظم علی قلی خان
نام اعظم امرای شاه عباس است صاحب دیوان بود اسیر میرزا جلال نام از سادات معتبر شهرستان من اعمال
صفاهان است شاه عباس ماضی بمصاهرت خویش او را اختصاص بخشیده بود از اجله شعرای وقت آخرین است میرزا باقر
وزیر قورچی از منتسبان صفویه است شاعری خوشگو بود اوجی از شعرای بلاغت آئین است چندی در خدمت حسن خان
که در عهد شاه عباس ماضی حاکم هرات بود بسر برده شمس الدین هاشمی تخلص بولایت دکن آمده در خدمت عادلشاه
اعتباری یافت و بصدر جهان مخاطب گشت منصف غیاثا نام از وطن بهند افتاد و چندی بخدمت امرای عهد بسر برد
آخر بخدمت رستم میرزای صفوی که در مجلد ثالث مذکور شود ملازم گردید بسببی خود را بزهر مسموم گردانید احمد بیگ
در سلک ملازمان شاهجهانی منسلک بوده شعر نیک می گفت ابراهیم از شعراست در سلک ملازمان شاهجهان منسلک
و با بعض امرای گذرانده محمد علی بیگ افسر تخلص در عهد عالمگیر بهند آمده معز زخان خطاب یافت و در بنگاله
فوت شد محمد ابراهیم فارغ تخلص برادر عشرتی در عهد شاهجهان بهند آمده کامیاب گردید باقیا از نائن من اعمال
صفاهان است در عهد جهانگیر بهند آمده در بنارس اقامت نمود پس پیش شاهجهان آمده نوازش یافت
آخر عمر بحرمین رفته با ایران بازگشت شاعری لطیف طبع بوده در موسیقی ساز مهارت می نواخت فتحا که بهند آمده
و فدرتی که هم بهند وارد شده ولوحی که مدح حضرات ائمه بوده و حاجی محمد علی که ایضا بهند آمده مراجعت کرد

و**مست علی** کوچک درویش که اصلا سواد نداشت وبسلیقهٔ طبعی شعر خوب می گفت مشابه که باحکیم شفائی همطرح می شد و بهند آمده مراجعت میکرد و**ملی صفاهانی** حاجی محمد نام که بهند آمده وباعتقاد خود مثنوی مولانا روم را جواب گفته و**آقا رضی** و**زمانا** **ترکش** ترکی تخلص که در وطن خود ترکشی میکرد و بهند آمده مراجعت نمود و**سکونی** اسمٰعیل نام که اصلش صفاهان و در هند نشو ونما یافته از اقربای مصنف کتاب صبح صادق است و در خوشنویسی هم دستگاه داشته و**شوکتی** که دو مرتبه بهند آمده کرت اول با ظفر خان بسر برده مراجعت نمود و کرت دویم عاشق راجپوت پسری گردیده ظاهر القتل رسید و**شفیع الله** و**صلائی** از اعیان سادات و**صادق** مشهور بکاو و**صباحت** حاجی صادق نام که دو مرتبه برای تجارت بهند آمده و**طبعی** از نواحی صفاهان که نامش عبد ابود و باین مناسبت اول عبدی تخلص میکرد و**عشرتی** که از وطن بهند آمده بعد چندی بعزم مشهد راهی شده بدست قطاع الطریق شهید شد و ملا **علی رضا** که در قطعه گوئی مهارت تمام داشت و **آقا علی** و**عارف** مرزا ابراهیم نام که بسیر هند هم آمده و**غازی** قلندر و**فائق** اسینا نام و**عرفانی** ترکش دوز و**نظیرا** و**مرزا نور الله** از نواحی صفاهان و**نصیب** حاجی طالب نام که بولایت هند هم آمده و**صابرا** از اقارب مرزا اسلیمان مذکور و ملا **باقر** از بعض قرابات ماهر بلغز و معما و **آقا تقی** و**تجرید** شریف نام و**تقی** بیگ و**حفظی** حاجی محمود نام که بسیر هند هم آمده و**حسین** صراف و میرزا حسین و**خصمی** که بهند آمده قلندرانه گذرانده مراجعت نمود و **راهب** که ایضاً بهند آمده مراجعت کرد و**شیدا** از تبارزه عباس آباد که در فن زرگری و میناگری ید علیا داشت و بسیر هند آمده مراجعت کرد هر یک از صاحب طبعان نامی آن خطهٔ گرامی اند **مشرب** **حکیم** سید عبد الرزاق نام از اعیان سادات صفاهان است در جمیع علوم خصوص علم جفر و اعداد شانی عظیم داشته در طبابت بقراط زمان زیسته در عهد عالمگیر بهند آمده در مقام بریلی توطن گرفت و با سادات آنجا خویشی کرد و چندی در لکهنو گذراند در زمانی بخدمت نواب شیخان رومی صوبدار کشمیر ماند آخر عمر بولایت سند نزد داود خان ولد میان یار محمد المخاطب بخدا یار خان روزگاری گذرانده در سبع وعشرین الف ومائة در گذشت **مرزا عبد الهادی** حکیم از ولایت به تته رسیده محمد خدا داد خان ولد میان نور محمد المخاطب بخدا یار خان والی سند خریدار کمالش شد بتعظیم ماند پس از رفتن او بهندوستان در سرکار نواب خدا یار خان مذکور باعزاز ما فوق از سابق متخر گردیده چون وی مدا اوائل سال هزار وصد وشصت وهفت در گذشت تا سال هزار وصد و هفتاد و پنج ظرف هندوستان گذرانده بنابر خواهش نواب غلام شاهجان ولد نواب مسطور باز بسند وارد گردیده در کمال تحریر انسلاک یافت و در اعزازش دران سرکار عدیلی نیست د. طبابت علم حذاقت نیکوجی افزاز و خصوصیات

قربت این سرکار بوجه اتم مختص میرزا محمد معز بسال هزار و صد و شصت و شش از ولایت وارد ته شده و علوم
غریب و جامعیت محامد انسانیت نادره روزگار بوده احمد یار خان ولد میان نور محمد بخت خواهش وی کرده اما چون در
تازگی محمد مراد یاب خان بعد فوت پدر بمسند ایالت جلوس نموده وی را باعزاز مالاکلام خوانده قضا را او را با مولوی محمد
جعفر شیرازی که مذکور شد بواسطه شخی مواد نقار دست داده بعد از آنکه مولوی مسطور بدست اندازی بیمهری روزگار فانی گردید
این را هم دل از اقامت این دیار و انسلاک آن در سرد شده عنقریب رخصت یافته از راه بندر بمبئی متوجه طرف
دکن شد و آن نظر تا بحال اختر اقبالش در کمال ترقی اجلال است میرزا محمد علی جوانی دعویدار اکثر کمال
بسال هزار و صد و هفتاد و نه وارد ته گردیده بنوع استعدادش مذکور دربار محمد سرفراز خان ولد نواب
میان غلام شاه خان والی سند گردیده بطلب آنفرقه باصره ایالت روانه و باعزاز در زمره ندمای منخرط
گردیده در علوم اکثر موقوف دارد و بشاعری هم خود را شاگرد مشتاق صفاهانی میخواند رهی تخلص و از چند گاه
نسب خود بخاندان آل میر سانده میرزا عبدالله از ولایت وارد سورت بندر بوده وکلای سرکار والی سند وی را بمعاینه
فرط جامعیت علوم بتخصیص طبابت و نجوم بنا بر خواهش سرکار عرض کرده بسال هزار و صد و هشتاد و بآن درگاه انسلاک
یافته الحق ذات مستجمع الکمالات بود اکنون در دربار ثانی میرزا عبدالهادی مذکور است نطری ولایتی منزه و باطراوت است
قریب سی پاره ده دارد از مریدش شیخ نور الدین بن عبدالصمد از نجیب الدین علی بن بزغش تربیت
یافته و شیخ عز الدین محمود و شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی مرید وی بودند خواجه امیر بیگ از حفاد شیخ
محمد کججی تبریزی و از خویشان امیر زکریاست که سر دفتر ارباب سیاق بوده والد وی از تبریز و منشاء الیه در نطنز
متولد شد در علم ترسل و شیوه نویسندگی در رسم کفایت شبیه نداشت در زمان شاه طهماسب صفوی چندگاه بتولیت
آستان صفویه پرداخت و وزارت در ضمن متعلق وی بود بعد چندگاه معزول گشته در غایت عزت و اعتبار جهان
ناپایدار راند گاهی شعر هم پاکیزه گفتی میرزا حسابی از اعیان است از هر هنر و هر علم نصیبی داشته و بکمال نرسانیده
از آن ظرافتش بکاران بس کوچه گفته اند در فن موسیقی داد دارد و مهارت بکمال داشته چند صوت و عمل و کار از او
انتشار یافته اشعارش هم سامی است آشوبی شاعر مائل بوسطی است و در خط نسخ تعلیق بسیار جودت داشت زواره
سی پاره دیده دارد زواره برادر رستم آبادش کرده مریدش مولانا محمد مرشدی در البیات و حسابات
واعداد بخشی تمام داشته هفته و روز در اردستان بمعقه میر علی عراقی هنگامه افاده گرمی داده شعر پاکیزه میگفت
میر سنهی بین اقران از مستعدان بوده شعر نیک میگفت صابر از سادات زواره در عهد عالمگیر

بادشاه بهمن آمده از اهل اعتبار گردیده رباعی بیشتر می گفت **اردستان** ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده حمدالله مستوفی گوید که بهمن بن اسفندیار در انجا آتشخانه ساخته بود که عالمی از اطراف به پرستش آنجا آمدی از مردمش **مولانا محمد** از عجائب جهان بوده در علم نجوم و رمل و هیأت و ریاضی مهارت تمام داشته در روضة الصفا از مولانا علی قوشچی ست که روزی من و مولانا محمد بخدمت سلطان شهید میرزا الغ بیگ بودیم میرزا بمولانا گفت که رملی کشیده از ما فی الضمیر اعلام ده گفت نیتی از جانب حرم در خاطر دارید دیگر پرسید گفت یک خاتون را شحنهٔ قهر شاهی بکشد و دیگری را که دختر بادشاه ترکستان است حضرت میرزا طلاق دهد میرزا از طلاق دادن که بغایت عفیفه بود استبعاد نمود و بعد از چند روز یک خاتون را بکشت و دختر خان چندان شماتت کرد که بضرورت او را طلاق داد همچنین نوبتی میرزا ایلچیان بجانب خطا فرستاده بود و بنا بر دیر شان میرزا از مولانا پرسید گفت مضمر آنست که بادشاه نگران فرستادگان خطا دارد ایلچیان در فلان وقت می آیند و خان خطا چندین شنقار فرستاده چندین زنده اند و چندین مرده الا آنکه زندگان چنین و لون مردگان چنان و چنانچه گفته بود وقوع یافت هم در کتاب مذکور از عبدالباریست که وقتی از سمرقند جهت ترس طاعون با خویشان و تابعان باتفاق دیگر مردم مهاجرت اختیار کرد در راه مرا بمولانا ملاقات دست داد گفت از خوف وبا گریخته میتانی بتو هیچ ضرر نرسد اما مردم توابعت سیزده نفر بعلت هلاک خواهند شد **قاسمی** بصفای ذهن شعر رنگین می گفت **مولانا غباری** بلطف طبع موصوف بوده **کاشان** طولش نونا عرضش لا ما شهریست آراسته از شهرهای جدید زبیده خاتون منکوحه هارون رشید از بطالع سنبل بنا نهاده بود مردمش هر هفته سه روز حرف سیر و صحبت میدارند و در هر سال دو سیر مشخص دارند یکی سیر ربیع و دیگر سیر کلفین در فین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بر می آید اکثر زراعت و باغات کاشان بر این آب اند از حشرات عقرب قتاله در ان شهر بسیار عجیب اینکه بغریب مضرت نرسانند مردم نیک از و بسیار بر خواستند **شیخ عزالدین محمود** صاحب ترجمهٔ عوارف و شرح و قصیدهٔ تائیه فارضیه بسی حقائق بلند در ان هر دو کتاب درج کرده و قصیده را شرحی مختصر نوشته و کشف معضلات و حل مشکلات آن بمقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود کرده بی آنکه رجوع بشرح دیگر نماید منه دل گفت مرا علم لدنی هوس است ؏ تعلیم کن گرت بدان دست رس است ؏ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ؏ در خانه اگر کس است یک حرف بس است **شیخ کمال الدین عبدالرزاق** جامع بوده میان علم ظاهری و باطنی وی را مصنفاتش بسیار است چون تفسیر تاویلات و کتاب اصطلاحات صوفیه مثل شرح فصوص الحکم و

شرح منازل السائرین وغیر آن با شیخ رکن الدین علاء الدوله معاصر بوده میان ایشان در قول بوحدت مناقشات
ومباحثات واقع و دران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند چنانچه بعضی ازان در نفحات مذکور است **ناصح الملوک**
عزیز الحضرت ابو طاهر اسماعیل در زمان سلطان ملکشاه ولایت کاشان باتمام سیورغال داشت چهار
ساله خراج برعایا بخشید واصحاب بیوتات قدیم را بالصلات وتفقدات گرانمایه بنواخت وقروض رانده وام
داران اداکرده در کاشان وابهر وزنجان وگنجه وغیره ابواب البر بسیار بنا کرده در زمان سلطان برکیارق
ایاز بطمع اموال کاشان وی را بجوار حضرت رحمان فرستاد **معین الدین ابو نصر احمد** انشی ومستوفی سلطان
محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده چون سلطان سنجر از عراق بازآمد حکومت بلده ری بوی داد وبعد عزل سلطان
محمد بن سلیمان تکفل امر خطیر وزارت بوی رسید آخر فدائیان حسن صباح بزخم کارد وی هلاک کردند **مجد الدین**
طاهر بن معین الدین در ایام سلطنت الب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بر مسند وزارت تکیه زده در
عنفوان جوانی باصابت عین الکمال جهان فانی را وداع نمود **شرف الدین نوشروان الخالدی** چنانچه مذکور
وزیر اول مسترشد عباسی بوده بعد خود بخدمت سلطان محمد سلجوقی رفته هفت سال وزارت کرد در صدر
دیوان از برای هر کس بی تحاشی برخاستی یکی از ظرفا درین باب گفته مصرع مرا ایست بی نرم ومعاند ٭ ولی را
باز نشناسد ز حاسد ٭ برای هر کسی برپای خیزد ٭ تو گوئی هست نوشروان خالد ٭ **صدر الامام الاجل الفاضل**
افضل الدین محمد محمد عوفی آورده که چون سلطان یمین الدوله محمود غازی بر ولایت ایران دست یافته خواجه
افضل را بقربت مخصوص ساخته همراه برد بعد چندی بنابر سخن حاسدان در حبس افتاد قصیده در مدح سلطان
بتوقع اخلاص ایاز گذرانده آزاد شد پس باجازت رخصت وطن یافته عمر صرف ادخار مثوبات اخروی کرده در
گذشت ترجمهٔ مدار الکمال وانجام نامه وجاودان نامه وعرض نامه وانشا نامه وغیره از وارادات اوست از اقسام شعر بامی
بیشتر میل داشته **السید الاجل شمس الدین محمد بن علی** از دودمان سادات است وی را در اقسام شعر ابیات است
که حاکی سحر حلال است **راس الائمة ناصر الدین** در زی صوفی بطریقت زندگی نموده باوجود علم وکثرت استعداد
همواره دل شکسته بسر برده از افراد عصر وحسنات دهر است اشعار بکمال دارد **اقضی القضات مولانا عماد الدین**
در نگارستان است که وزیر غیاث الدین محمد دستور سعید شهید خواجه رشید بوده بنابر علاوه علم وکمال گاهی بشاعری
مائل می شده **سید الکلام سید اشرف** جامع فضائل صوری ومعنوی بوده نثر ونظم بنهایت پر فصاحت داشت
افضل الشعرای رضی الدین الخشاب شاعری رفعت نصاب بوده اشعارش جمله مطبوع ومقبول **سید جمال الدین**

معاصر القابی خان بوده تتبع اشعار سعدی بسیار کرده **مولانا کمال الدین** از صاحب کمالات است نثر و نظم کم بلند رسانید **مولانا کمال الدین حسن** از جملهٔ مداحان شاه ولایت بوده و بغیر نعت و منقبت شعری نگفته وقتی بعتبهٔ بوسی شاه اولیاء رسیده منقبتی گذرانیده هم آن شب در رویا دید که آنحضرت پیش وی آمده بر زبان الهام بیان گذرانید که ای کاشی مسعود بن افلح صرهٔ زر نذر ما کرده آنرا بصلهٔ منقبت بتو دادیم گویند هنوز صبح ندمیده بود که مسعود در رسید و آن صره تسلیم نمود **مولانا شمس الدین** صاحب تاریخ غازان است در مدح خواجه بهاء الدین ولد دیوان قصائد گفته **فاخته زین الدین** نام کتاب نصائح الاولاد از منشآت اوست در سلک شعرا انتظام داشته **مولانا غیاث الدین جمشید** و **مولانا معین الدین** در علم هیئت و نجوم و ریاضی بی‌نظیر خود بودند چون مرزا الغ بیگ گورکان همت بربستن رصد گماشت مولانا جمشید را باحترام طلبیده مصاحب گرفت بآنکه مولانا از رسوم ادب عاری بوده بنابرآنکه معامله زیج بی وجودش اختتام نمی‌پذیرفت در تجرع سخنان تلخش صابر بود و همیشه میگفت که کی ازین کار فارغ شوم تا از اطوار گفتار ناهنجار مولانا خلاص شوم و بعضی باعث فوت مولانا میرزا الغ بیگ میدانند **مولانا محتشم** از شعرای معروف اشعار هنرمیش بخصوص قصائد در غایت جودت و همواریست در تاریخ عالم آرا آورده که مولانا محتشم قصیدهٔ غرا در مدح شاه طهماسب و قصیدهٔ دیگر در مدح پریخانم صبیه شاه گفته از کاشان باصفهان فرستاد که بوسیله پریخانم از نظر شاه گذشت فرمود من راضی نیم که شعرا زبان بمدح من آلایند اولی آنکه مدح ائمه گویند و اول از روح مقدسه بعد از ان از من توقع جویند مولانا هفت بند مشهور گفته فرستاد و جائزه لایق یافت **امیر محمد تقی مرواریه** جوانی پر استعداد در احراز بی‌مثل بود خط نسخ تعلیق در غایت عذوبت می‌نوشت و شعر برجستگی میگفت عمرها در دکن اقامت داشته **مولانا ضیاء الدین** فاضلی بجود لست نزد حکام و عامه موقر بود پیوسته بلوازم درس و بحث پرداخته گاهی قطعه و رباعی گفت **رکن الدین مسعود** در شعر و طبابت از معروفان است در کنف دولت شاه عباس معزز بود **میر حیدر رفیعی** بمتانت طبع و لطافت کلام فائق در فن تاریخ و معما ماهر اشعار خوش میگفت با میرزا جعفر قزوینی که دران ایام وزیر انجا بود ارتباط داشت و چون وی بهند آمده در درگاه اکبر بادشاه بمرتبه اصفخانی رسید وی بدیدنش شتافت در وهلهٔ اول سی هزار روپیه رعایت یافت و در سلک بندگان اکبری منتظم گشته جهت تفسیر غیر منقوط فیضی سوره اخلاص تاریخ برآورده ده هزار روپیه صله یافت بعد مدتی بحج رفته بکاشان مراجعت نمود از شاه عباس ماضی رعایتها یافت تا درگذشت عمرش قریب صد سال الفاظ متساوی الاعداد استخراج کرده میر حیدر مشهور اند ۵ رحمن مهربان - رسول رهنما - عالم فانی - خواب راحت - محبوب ناز - شاه قهار - طهماسب جهان پناه

شاه عباس شاه نجف. مست سشر. عاق عاصی. سقری شیطان. میر غلامی آزاد بالگرامی این الفاظ یافته چمن صبا. روضه بلغچه
غنچه حرم نشین. صباح سا. مهندی سبز. مژه ملک. محبوب دل اویز. سراج پروانه. کاس کلال. فرهنگ دانش
بزید بیحیا. مشرک لعنتی. آفاق اقالیم. قلعه بیج. والدام. اهل هوس. توقف تعویق. تطویل تمادی. دریا جواهر
صلح نزاع. سنگ لعل. نیشکر شیرینی. آتش شرار. الوف مانوس. عشرت خوشنودی. **امیر محمد ہاشم**
سنجر تخلص والد میر حیدر رفیعی است در تاریخ و معما براه پدر رفایق و در اشعار بیدپیر رواج **افسر** خلف میر سنجر کاشی مذکور
میر حسینی خواهرزاده میر حیدر رفیعی بمضمون الولد الحلال یشبه الخال عمل نموده شعر هموار ه می گفته **حکیم رکنا مسیح**
تخلص مسیحا و مسیحی نیز تخلص میکرد شاعر کامل طبیب حاذق بوده سالها بخدمت شاه عباس ماضی بسر برده کم توجهی دیده
آخر بهندآمده در ملازمت اکبر پادشاه منخرط گردید چندی باله آباد بس بگولکنده شد میر محمد مومن استرآبادی بدنیش
آمد حکیم تاجی گلاب نی بسرش از غلط ریخته از ان انفعال به بیجاپور آمد و با جهانگیر پادشاه پیوست در با جهانگیر ملازم
گردید چون شاهجهان در آگره جلوس کرد بعد چندی بمشهد از انجا بحج رفته باز بمشهد مراجعت نمود اشعارش قریب
صد هزار بیت است **میر رفیع الدین** مرد آهسته نیکو اطوار بود بنابر امتحان شعری میگفت **مولانا طیفور** بسعت
فهم وسعت مشرب بین الجمهور مشهور بود خود را از ناظران سلطان مصطفی میرزای صفوی می انگاشت و بقم بوده
الشهرزاده اشعار آبدار می نگاشت **واعی** برادر ملک است محل بزیور استعداد بوده شاید لیهمی اثریت و شعر را
نیک می گفت **مولانا فهمی** بجودت بیان و عذوبت کلام موصوف و شاعری معروفست **مولانا حاتم** ز نیکو طبعان
غزل بابستگی میگفته رنگ سفته بل زیاده از ان میگذرانده بسکه سبز چهره بود نظر فاش میشد و گفتندی در زمین لبوزش
آمدی **شجاع** بر همگنان در شاعری تفوق داشته بنابر هجوی که حاکم کاشان را کرده بود بجانب اصفهان فرار کرد
و در انجا خفیه میگذرانده تا رخت بوادی خاموشان کشید **مولانا حیدر** ذهبی عمرها در دکن اقامت نموده در قسام
قمار خصوصاً بازی نرد بغایت معرکه مکرر را مایوف خود در انرد گرفتند باخته و هرگز منفعل نشده شعر نیکو می گفت
رضائی تمام عبارت را بمخرج سیحون خنانچه قاری روز مرش می گفته نه بدست شکر تو ران معقول شده
ه ز کرسیهای دوشین تو امشب یاد میکردم سپند آسا نه جا بجستم و فریاد میکردم ه **ادہم** در شطرنج بازی نهایت تمام
داشت گاهی شعرهم میگفت **شریف** قدرت بر شعر گفتن بسیار داشته با ممزوج بر طب و یابس بود **مقصود** سنگ
بر زه کرده ن دبی باکان سنجیده بوده و شعر می گفت **میر محمد قاسم** کسری نسبه اهل شیراز میبود بحکم رشد شعر می گفته
حیاتی بزبان کاشان شعر بسیار گفت و در شعر مروج هم دستگاهی داشته **صانعی** زستفرقان زمانست امانه

دنیا بهره برنداشته شعر نیکو میگفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده در لاهور درگذشت **باقر خورده** کاشی بدکن آمده
در خدمت عادلشاه قربت یافت بعد چندی بزیارت بیت الله رفت و در ثمان و ثلثین و الف در شهر
برهانپور مراجعت کرده درگذشت **میر عزوری** از سادات کاشان است اولادش در ته مذکور شود
میر یحیی در سلک ملازمان شاهجهان بادشاه منسلک بوده داروغگی کتابخانه داشت **سرمد محمد سعید** نام پدرش
یهود بود این مسلمان شده بدرجه عرفان رسید در عهد شاهجهان بهند آمده در ضمن سفر بکیچند بته بود چون بجهان آباد
شد داراشکوه را بوی عقیده کلی رو آورد آخر علما بجنون آنمنصور وقت فتوی دادند در سبعین و الف بقتل رسیده
بود مقتول سرمد مقتول تاریخست **تجلی** کاشی محمد حسین نام که در گجرات وارد شده درگذشت **باقیا** و
تشبیهی میر علی اکبر نام بهند وارد شده درویشانه میگذراند و **یقینی** جلال نام که بهند وارد شده گذرانیده
و **حافظ تقی** کاشی که در فن موسیقی قانون بمهارت می نواخته بعد لبیب کاشی اشتهار داشته و **ثابت** و **حلمی** ملا مقیما
نام که بهند آمده ملازم داراشکوه گردیده و **خلیل** که نامش باقر بوده و **رمزی** محمد هادی نام و **سروری** محمد قاسم
نام که بهند آمده بسر برده شرح عربی بر گلستان شیخ سعدی نوشته و فرهنگ مسمی مجمع الفرس از مؤلفات اوست و در و
بسیار غلطهای نوشته چنانچه صاحب رشیدی متعرض آن شده و **شعوری** و **صاحب** که در نظم عربی سلیقه عالیه داشت
و در شعر فارسی درجه وسطی و **علوی** محمد طاهر نام که در کشمیر وارد شده وفات یافت و **میرزا کاظم** که ملازم عالمگیر
بادشاه بوده و **فهمی** کرباس فروش و ملا **فاضل** و **فارغ** آقا سیب نام که باصفهان رفته مدتی گذرانید و **قانعی**
میر سید علی نام که باصفهان رفته در غایت اعتبار گذرانید و **کامل** خواهر زاده تقی که تذکرة الشعرا جمع کرده و گرجی
که از اتراک است و خمسه را جواب گفته و کلیاتش پنجاه هزار بیت است و **مظفر** مظفر حسین نام که درویش وضع بوده
و **نقاش** که صنعتش از تخلص ظاهر است و **نجیب** نورا نام که کسب بزازی کردی هر یک شاعر نامدار آن خطه مسکن
ابرار است **جربادقان** از ابنیه همای بنت بهمن بن اسفندیار است که حمد الله مستوفی گفته که چون همای آن شهر
را باتمام رسانیده موسوم بسمره گردانیده چه نام همای سمره بوده و کرت آخر که آبادان گشت بگلبادگان اشتهار
یافت عرب معرب ساخته جربادقان خوانند و از مردمش **نجیب الدین** بنجابت ذات شاعری معروفست صاحب
گزیده آورده که وی مداح امرای تلوه و ساق بوده و در ایام سلاطین سلاجقه درگذشت **میر محمد یوسفی** یوسف
تخلص یوسف مصر استعداد خوش اندیشه بود شعر بفصاحت می گفت از شعرای شاه عباس ماضی است نقلست که
چون بادشاه شانی تکلو را بزر کشیده یوسفی بدالطبع افتاده قصیده گذرانید بادشاه در طویله بود فرمود ما در خزینه

بودیم که شان قصیده خواند بزرگ شیده شده اکنون که در طویله هستیم مگر ترا البرکین وزان کرده آیده سید اسمعیل
غیر از رباعی دیگر قسم شعر نگفته افسری از نواحی جربادقان شاعر نیکو بیان است شکوهی و لطائف محمد علی نام
و میر عین علی که مردی درویش بود و اکثر رباعی میگفت و علیخان و فضلی شاگرد شفائی و گنجی هر یک شاعر نامدار
جربادقانند مکرد محقر جایی است از مردمش مولانا علی نقی از مستعدان با وفور فضل و شعر در جودت انشا کردی
الفتی برادر علی نقی در غایت درستی سخن گفتی و بنهایت آهستگی موصوف بوده خوانسار دره ایست قریب چهار
فرسنگ تمام باغ و باغچه از مردمش شاه کرم الله از طبقه سادات صاحب کرامات طائفه اکراد در اثبات سلسله
اعتقادی موفور است شاه کرم الله با وجود آنکه از قیود عاری بود و مضمار شعرش بس وسیع افتاده شعر را نیک
میگفت زلالی در اختراع عبارات و خیالات بطرز مثنوی مسلم فیه ارباب فن است سبع سیاره او مشهور در مدت بیست
سال آن مثنویها با تمام رسانیده و ترتیب ناداده درگذشت شیخ ابوالحسن در هندوستان ترتیب داده و
ملا طغرا دیباچه نوشته بخدمت میر حبیب الله صدر شاه عباس تقرب داشت تابعی با درستی اندیشه درویشیش زیاده
بر دیگر صفات بود و شعر نیک میگفت طاعتی در طاعت مولع پس موقع بود سرودی در موسیقی داد و از مهارت بسیار
داشته و تصانیف نیک از صوت و کار بر صفحه روزگار بیادگار گذاشته باباشوقی خالی از خبطی نبوده اما از صنایع
بخشی تمام داشته خصوصاً در سنگتراشی که آثار بسیار در آن کهسار بیادگار گذاشته بر شبر بط سازی اختراع
کرده همیشه می نواخت و شعر می گفت شاه مراد گوینده نیک بود و تصنیفات نیک مانده و شعر نیک گفته تاجی ولد مولانا
حسن که مذکور و معتقد فیه اهل کاشان بوده در فرمانفرمائی سلطان محمد صفوی طبقه قزلباشیه ملوک الطوائف شده
بودند ولی جان بیگ ولد محمد جان ترکمان کاشان باقطاع داشت با جمعی از قزلباش که در کاشان بحراست بودند خواست
بیاید یزد و مستخلص نماید مولانا حسن بکاشانیان و قزلباش گفت من دعای دارم و میخوانم که هزیمت بخورید مردم ساده
کاشان با آن فریفته بجنگ بیرون شدند قضا را دعای وی موثر نشد و هفتصد نفر چهار صد کس زن بزیور سیادت
محلی بودند شهید گردیدند تاجی در هجو پدر خود گفت ع بابا که همیشه هرزه کاری فن اوست * حسبی که ز عقل دور باشد فن او
بر گردن اوست هجو بر گردن من * خون شهدا تمام در گردن اوست * بابا تو را گردن افراخته * دائم علم شید
برافراخته * مانند بنی امیه بر منبر وعظ * صد نقل دروغ بر نبی ساخته * نصیبی ماهر موسیقی و با صنعت تصنیف ز
هنر بخشی داشته خود گفته منم تصنیف به بزم دوست محرم نشدی * مقصد قبول اهل عالم نشدی * خواندند و شاعر و
مصنف نقاش * این جمله شدی و لیک آدم نشدی * خضری میان توزان ابواب ظرافت مفتوح بودی درویش

احمد از شعرای نامدار است بابا شفیعی سنگتراش معروف خانلار است آثار رنگینش در کهسار آن ولایت بیادگار مانده شعر
خوب میگفته شعیبا و صبوری محمد هاشم نام و صبوحی حسین نام که اول درویش و آخر حال مانند تعلق گردیده شاهنامه
خوب می خواند و در شعر و موسیقی مهارت داشت و هفت مثنوی در سلک نظم کشیده و طلوعی و کوثری و محشری
و یوشعا و قاضی امین و احسنی که بکسب خیاطی اشتغال داشت و جندبی و حقی که بخطاب آنجا مشتهر و
حشمتی ملا علی بیگ که متقی پرهیزگار بوده و آقا حسین و حسین قاضی هریک بشاعری نامدار آن دیار بوده تفرش
ولایتی است اطرافش کوهستان از هر طرف که در روند گریوه دارد یکی از کوههای او مغاریست که کسی بنهایت آن
نرسیده و وقتی گاوی بر وی رفته و از فرمان بیرون آمده لهذا نامش گاو خل نهادند خل بزبان ایشان سوراخ را گویند از مردمش
امیر قدسی از سادات رفیع الدرجات بوده بوفور فضیلت و حدت طبع مرجع اکثر میر عبد الغنی بمکارم اخلاق و وفور فضیلت
وحدت طبع بر همگنان رجحان داشته شعر نیک می گفته مولانا وجیهی در سلک احدیان درگاه اکبر شاهی منتظم بوده و شعر
هموار می گفته تائب فخر نام در عهد شاهجهان بهند بسر گذرانید و در همین جا درگذشت غنی میر عبد الغنی نام
از سادات نامی با اخلاق درویشی موصوف بوده اشعار بسیار گفته ظهیر از شعرای تفرش بانام است قم میان ساوه
و کاشان طولش قدم عرضش له م از شهرهای معظم عراق بوده اکنون چندان آبادی ندارد از چهار شهر که طول
و عرض آنرا صد در صد گرفتند یکی قمست صاحب عجائب البلدان آورده که حجاج آنرا آباد کرده است قم را خاک
فرح میخوانند تربتی بس مبارک دارد و چهار صد و چهل و چهار امام زاده و ولی دران دیار آسوده اند منجمله مزار فائض الانوار
ستی فاطمه است که همشیره امام همام علی بن موسی رضاست گویند دران ولایت عود بوده در عجائب المخلوقات
آمده که در قم آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب خاک را عجین کرده طائری ساخت بعد ازان خاک مرده زنده
گردانید از مردم آنجاست شیخ نظام الدین در نفحات آمده که شیخ از بدایت ایام شباب تا نهایت شیب بقناعت
و عزلت گذرانیده و هرگز چون شاعران پیرامن اصحاب جاه و سلاطین نگردیده بلکه پیوسته ارباب حکم و فرمان بملازمتش
میرفتند خمسه و لبید بر گفته مخزن اسرار بنام سلطان بهرامشاه رومی تصنیف نموده بهرامشاه رومی از طبقات
حکامی است که سلاطین سلجوقیه معزز کرده بودند از انجمله یک طائفه منکوجکیه اند که حاکم آذربایجان و کماخ و کوغونیه
و بعضی از دیار بکر و ارزن الروم بوده بجائزه مخزن اسرار پنج هزار دینار زر رکنی که چهار صد تومان عراق باشد
و یک قطار استر و انواع پارچه و اقسام اقمشه جهت شیخ فرستاد و شیخ اگرچه بگنجه منسوبست اما ظاهرا تولدش
در قم بوده چنانچه خود بآن اشاره فرموده ؎ چو در گرچه در بحر گنجه گمم * ولی از قهستان شهر قمم *

حکیم تقی الدین از مشهوران عراق و بفضل و کمال شهرهٔ آفاق بود گاه گاه مایل نظم گردیدی **خواجه مسعود** از
صناد یدآنجا است در زمان ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته در احوال ان قریب ده هزار بیت گفته پس
از ان مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم منظوم گردانید و دیوان غزل ترتیب داده **شهیدی** در خدمت سلطان یعقوب
مرتبه ملک الشعرای داشته چون دیگر امرا بخود پرستی و فقری نبرداری بعد سلطان حذار کرده بهند افتاد و در دکن بخدمت
اسمعیل عادلشاه قربت یافت بعد چندی بگجرات شد و در خمس و ثلثین و تسعمائة رخت بعالم باقی کشید عمرش قریب
صد سال بوده **گلخنی** خواهرزادهٔ شهیدیست بوفور استغنا و عدم تعلق و بیباکی عدیل نداشته روزی ابوالغازی
سلطان حسین میرزا بنابر عارضه بر محفه نشسته سیر خیابان هرات می نمود در راه بگلخنی رسیده پرسید آخوند در چه کارید
گفت الحمد لله که دو پای روان دارم و سیر میکنم و چون مرده نیم که بر چهار پا بندند میرزا از غایت خلق بشگفتگی گذرانید
دیوانش متداولست **وحیدی** از مستعدان است در آغاز پیری بگیلان رفته در خدمت حکام آنجا زیسته
تا در گذشت فی اثنی و اربعین و تسعمائة شوخ گویی معارض حیرتی بوده **قاضی زاده** نامی که رو و از نظیران
عصر اند قاضی علا که درة التاج فضلای آنجا بود شجرآن دوثمر است احیاناً بشعر گفتن پرداختی دان دو در حبش
در اندک روزی از افادهٔ علوم فراغت یافتند بعضی حساد بعرض شاه طهماسب رسانیده که برادر بزرگ موسوم
بقاضی جهان نسبت بشاه اولیاء بی ادبی نموده حسب الحکم از هرات بقزوین آوردند چون تحقیق نه پیوست
از سر خونش گذشته در یکی از قلاع محبس نهاده و سجاد در گذشت برادر کهتر قرار بر فرار اختیار کرده متوجه نجف
اشرف گردید قصیده در شکایت روزگار نوشته بعراق عجم فرستاد **امیر حضوری** ولد سید علی محتسب از علائق
دنیوی بری بوده مدت سی سال در عتبات عالیات بطاعت گذرانید و در ایام جلوس شاه اسماعیل ثانی در
قزوین آمده جهت امضای فرمان وظیفه خود این رباعی که مشتمل ست بر مبیت و چهار تاریخ از نظر انور گذرانیده
منه الحمد آباطبع وفاگستر ما که مدبه یوسف منش آن دبیر شاه اسمعیل نمرد خدف بعلم طهماسب منش مه
همایون فرما **میراشکی** برادر حضوریست آوازهٔ ترقی سوده غزالی دو بار در هند آورده اما میان ایشان
ملاقات واقع نشد در آگره رسیده در گذشت اشعارش از دوازده هزار بیت متجاوز لیکن در مرض موت
دواوین خود را بجیبه ای داده که مربوط سازد بعد فوتش میر مذکور نسخه خوب دید بنام خود کرده باقی را در آب
انداخت طریق ساوجی در ان باب گوید **ه** شکی نمرد و کشتی عقل حیران خون خفته دست بتو داند
چار دیوانش بشوده مانده نو گفته دست **مولانا ملک** در دوران جوانی بی تعلق و آزاد بر آمد و در ملک دکن

افتاده در خدمت ابراهیم عادلشاه قربتی یافته وی و مولانا ظهوری یکجان و دو قالب بودند و اکثر نسخها بشرکت
گفتند هجری شمشیرگر شاعری باکره و مزبوده اقا محمد ولد میر یکی جوانی شجاع خوش خلق نیکو طبع موزون شاعر بوده
غضنفر کره جاری کنام معارضه و مشاعره را غضنفری کره جاری لقدرت بوده دیرا مثنویست موسوم به پیر و جوان قریب
چهار هزار بیت و دیگر دیوان غزل و کتاب پیش آمد احوال میر فداهی ذهن سلیم و طبعی مستقیم در انتظام شعر دارد بهاری
شاعر همواره لیست حسن ویلمی از منظوران جمیع ایران منظوماتش مفرح غمگینانست حیرانی قمی بهدانی اشتهار یافته
از ندمای سلطان یعقوب بوده رکن الدین دعویدار پیوسته با اقران خود در مقام بحث بوده لهذا این لقب یافته
صرفی قاسم نام پدرش صراف بوده لهذا این تخلص گرفته با حکیم شفائی ارتباط داشت عبد الحق از سادات تتست با ملا
مشفقی همطرح بوده لوای بابا سلطان نام قلندر مشرب بود وقتی که سلاطین اوزبک بر خراسان استیلا یافتند
در آخر تیم خان و باقی خان از شاه عباس گریختند در راه تیم خان بدست ادیمان قبچاق بقتل رسید گفته منه صد شکر که نسل اوزبکان شد معدوم ؛
از باطن فیاض امام معصوم ؛ گویند سگی ماند از ایشان باقی ؛ باقی معلوم قدر باقی معلوم ؛ میر یحیی پدر میر هاشم از سادات
موسویست در عهد جهانگیر دیوانی و بخشیگری اودیسه و در عهد شاهجهان دیوانی و بخشیگری کابل داشت و همانجا درگذشته
میر هاشم ولد میر یحیی ایضاً از قم در هند بسال ثلثین والف درگذشت امین که بحسب بزازی اشتغال داشته
اطلس سخن را برگان بیان خوب می کشید و آصف محمد قلی نام که از اتراک بوده در هند می گذرانید و بسمل حاجی
محمد نام و ملا پیره که بوالعجب خیالات می تراشیده و سامعان را بشگفت می آورده و تنها میرزا سعید نام
و تابع میر محمد باقر نام و در کی که در بدو حال بصفاهان رفت و باز بوطن شد و دیوانی قریب بیست هزار بیت
دارد و سید عبد الرحمن و قسمت ملا علی نقی نام که معمار قم بوده و بدست چپ کار میکرد و کاظم و مشرب از سادات
آنجا مردی متقوی زصلاح موصوف بکاشی بوده و مفرد و مستغنی و میرزا عبد صانع و نافع طباخ و الهی از سادات
آنجا که در موسیقی ماهر بوده و واحد که مشرب وسیعی داشت هر یک از نازک بندان سحرکاران دیار ند فطرت میرزا معز نام
مخاطب بموسیخان از سادات موسوی قم است معز و موسوی هم تخلص کردی از امرای عالمگیر بود در فضیلت درجه علیا داشته
شاعری دون مرتبه او بود گویند چون عالمگیر مولوی عبد الله بن مولوی عبد الحکیم سیالکوٹی را طلب داشت روزی موسی خان
در حضور پادشاه بادی در مقدمه علمی الزام خورده بآن عالم درگذشت آقا تعظیما شاگرد بلا واسطه میرزا صاحب
بوده در هند آمده مدتی گذرانید حین مراجعت به تته وارد گردیده چندی نزد میر کمال الدین خان احمد رضوی گذرانیده
بوطن شتافت خزامان طولش صد عرضش لز تا ولایتی آباد است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی

لب خود داشت در حوالیش بحیره چهار فرسخ است در ایام خریف که مردم آن قریه مستغنی از آب باشند آب دران بحیره
سر بسته و چون در بهار محتاج میشوند آب را ازان باز دارند آب آن نمک میشود عجب آنکه اگر از نمک منع کنند آب بر زمین
فرو رود و نمک نشود از مردمش **جلال الدین بن جعفر** نزد سلاطین و عامه معزز بودی بار در هفتت گذراندی و حاصل
را صرف اهل فضل و فهم کردی و بشعر و شاعری میل داشتی **میر ابوالحسن** از سادات فراهان و علمای زمان بود بنیابت
امام قلیخان ولد الله وردی بیگ خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم فارس بود منزلتی عالی داشت آخر در اربعین و الف
بعلت گناهی مقتول شده **عینی** عبدالقیوم نام بخدمت قاسم خان جهانگیری بسر میبرد **امینا** اصلش فراهان اما در نجف
توطن داشته شاعر نیکوبیان بوده **ساوه** از شهرهای قدیم است طهمورث بنا کرده از جاهای متبرکه اش مزار فیض
آثار سیدی اسحق بن امام همام موسی کاظم است ع و در چهار فرسنگی وی جانب غرب مسجدی بشموئیل پیغمبر منسوب است
در سوابق ایام برکنار شهر بحیره بوده که الحال علامتش پیدا در شب ولادت پیغمبر خشک شده و در مضافاتش کوهیست
دران کوه غاری بر مثال ایوان و در سقف آن چهار سنگ بسان چهار پستان آدمی برون آمده که همیشه آب از انها که
متقاطر مگر یکی وقت کافری مکیده از ان زمان خشک شده مردمش **شیخ عثمان جاوجی** از رسوم عبودیت
بهره وافی و در کرامات و خوارق بهره عالی داشته بعهد غازانخان در سال ششصد و نود و پنج دعوت حق را اجابت
کرده قبرش مشهد مقدس سیدی اسحق جای با نام است استاد ابوالبشر عقل هادی عشر **خواجه نصیر الدین**
ابوجعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود ساوه اما چون در طوس متولد گشته بطوسی مشتهر در حکمت شاگرد فرید الدین
داماد است و او شاگرد صدر الدین سرخسی و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بی واسطه شیخ ابوعلی سینا در وقتی که امام
فخر الدین رازی از عالم گذشته خواجه نصیر نه سال و پنج ماه بود ولادتش یازدهم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمائة و در
قلعه الموت وزارت اسماعیلیه روزی چند بزجر و عنف کرده و در قهستان مدتی محبوس بوده موجب آنکه در زمان مستعصم
عباسی روزی چند در قهستان ساکن شده حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم بادی خوش بود و اخلاق ناصری بنامش نوشته
در خلال احوال قصیده عربی در مدح مستعصم ببغداد فرستاد ابن علقمی در پشت قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که
مولانا نصیر الدین بخلیفه آغاز مکاتبات نموده ازین اندیشه غافل نباشند ناصر الدین دیده خواجه را بقلعه میمون در حبس
نمود تا در شهور اربع و خمسین و ستمائة که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع ملاحده بتخصیص الموت فارغ گشت متوجه قهستان
رفت خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان شتافت بلوغ عنایات اختصاص یافته حکم شد که ندیم او باشد
هلاکوخان در سوانح مملکت از رای خواجه استشارت می نموده و او هم بر قانون حکمت مصلحت ملک و دولت میداد

تا در حضرت ایلخانی مرتبه رفیع یافت نقطه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد بتحریک خواجه بود در مراغه
حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین وغیر ذلک را در انجا جمع آورده هنوز باتمام نرسیده بود که در اثنی و
سبعین وستمائه درگذشت در روضه امام موسی بن جعفر که آنرا کاظمیه متبرکه گویند مدفون شد از مصنفاتش شرح اشارات
ومتن تجرید ونقد محصل وزبده وتذکره در حکمت وزیج خانی ومعینیه و اوصاف الاشراف در سلوک وتنسوقنامه ایلخانی
واخلاق ناصری در معاش مشهور است در جامع رشیدی مسطور که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار موسی
کاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد آغاز حفر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شده بعد التفحص معلوم گردید که ناصر
خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر خلاف وصیت پدر را در رصافه دفن نموده از عجایب حالات آنکه آن سردابه
در روز شنبه پانزدهم جمادی الاول سنه ثمان وتسعین وخمسمائة تمام شده بود و خواجه نصیر همان روز تولد نموده احیاناً بشعر
میل می فرمودی ؎ موجود بحق واحد اول باشد ٭ باقی متوهم متخیل باشد ٭ هر چیز جز او که آمد اندر نظرت ٭ نقش دویی
چشم احول باشد ـ **خواجه سلمان** ولد خواجه علاء الدین محمد که در علم سیاق مرجع همگنان بود بمضمون الولد سر لابیه
عمل نموده عامل خوش تقریر کار نیکو تدبیر بسر رسته و تحصیل فضائل نمود و شاعری را علاوه کرده سرآمد شعرای عصر گردید
و در خدمت سلاطین از مخصوصان سلطان اویس ایلکانی در مدح گوشش زیاده بر دیگر مداحان کوشیده چنانچه بشروت
وی کم کسی از متاخرین پهلو زد آخر عمر انزوا گزید سلطان در ری و ساوه سیورغالش مقرر فرمود یکی از قریات التماسی
خواجه سلمان ایرین است و سلطان در حاشیه عریضه این بیت نوشته ؎ ده ایرین که در حد ری است ٭
بخشیدمش که التماس وی است ـ **مولانا جامی** در بهارستان آورده که وی در سلامت عبارات و دقت اشارات
بی نظیر افتاده اگرچه بسیاری از معانی استادان خصوص کمال اسمعیل را در اشعار خود آورده اما محل طعن نیست واین
بابیات باستشهاد آورده ؎ معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن ٭ که بهر وجه در جامه دگرگون پوشند ٭ کسوت عاریه را
باز بسپر خلعت او ٭ که نه در خور بیش از بیشتر افزون پوشند ٭ هنرش آنکه اگر خرقه پشمین ز برش ٭ بدرارند و در و اطلس و
اکسون پوشند ٭ دو مثنوی دارد جمشید و خورشید و فراقنامه دیوانش متداول **منتخب الدین** اهل شهور بوده
اشعار خوش میگفته **قاضی مسیح الدین عیسی** صدر و استاد سلطان یعقوب بوده پیوسته پادشاه را امر را
بامر معروف ونهی منکر ترغیب مینموده در گفتن کلمه الحق از هیچکس نمی اندیشید مشهور است که نوبتی ایلچیان سلطان
مصر و روم بتبریز آمدند سلطان یعقوب روز بار شان مجلس را بغایت حشمت آراسته و کلاه زردوزی پوشیده
بر سریر نشست و ایلچیان را طلبید چون در محل خود نشستند قاضی بمجلس آماده گفت پوشیدن کسوت زردوزی

حرامست آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کار را از کتف سلطان برگرفت سلطان طریقهٔ اطاعت
مرعی داشت صاحب مجالس النفائس آورده که هیچ پادشاه اهل علاقه را اینقدر تعظیم که آن پادشاه او را کرده نکرده
بعد فوت سلطان صوفی خلیل که امیر الامرا امیر نسبت او بکفر متهم ساخته بقتل رسانید در سال ست وتسعین وثمانمائة
احیاناً طی وادی شاعران نمودی طریقی در آئین مجالست طریق نیکو داشته قرب پانزده سال ملازم حضرت اکبری مانده
در انجام مرخص بیت الله گردید وبمقصد رسیده انجا رحلت نمود واحیاناً شعر میگفت حرمی در شعر گفتن تمام قدرت داشت
ودر هر نوع سخن که امتحانش میکردند در عهد بگفتی ودر تاریخ مهارتی داشت که هرچه در مجلس بر زبان گذشتی در حال
تاریخی از آن بر آوردی بدکن شد وازانجا بلاهور آمده قصیده در مدح حضرت اکبرشاه گفت اما فرصت گذرانیدن
نیافته باز بدکن مراجعت نمود وازانجا باحرام بیت الله بسته متوجه انطرف شد ودر انجا بود تا درگذشت صاحب
دیوان است معتقدی دعهدی وحریفی که نامش علی فراش واول معرفی تخلص کردی وآخر بذی نعر آمیختی
بطیب سخن زدی والفتی که در ولایت دکن بملازمت قطبشاه روزگار میگذاشت ورساله در فن عروض نام بنام
او تالیف کرده وجعفر برکدام سخنور ظاهر آن دیار زند همدان طولش صح عرضش لدی در آثار البلاد آمده که همدان بن
سام بن نوح علیه السلام آنرا بنا نهاده وصاحب نزهة القلوب آورده که جمشید بطالع حمل ساخته گویند بختنصر که
دران شهر رود شده ویران کرده ولیکن مردمش بلاهت نامی اند خاقانی در تحفه بسیار ستوده نزدیک همدان موضعیست
که اهل تواریخ گفته اند انجا قبادبن فیروز تختی بنا کرده صد گز در صد گز ارتفاعش بیست گز از سنگ تراشیده وسنگها را
بمیخهای آهنین ترکیب کرده بروجهی که مفصل محسوس نشدی گفته اند که از مطبخ کسری تا این تخت چهار فرسنگ بوده
غلامانش از مطبخ اینموضع صفت برکشیده طبق بدست یکدیگر میدادند تا پای تخت میرسانیدند کوه الوند بر یک فرسنگش
واقع دور گردش دوازده فرسنگ گویند دوازده سرچشمه از اطراف جریان دارد ودر هیچ وقت برف از زیر آن خالی نباشد از عجیبه قصه
جعفر طیار نقلست که در جبل لو سرچشمه ایست از چشمهای بهشت جوشه قریه ازقرای همدانست قصر بهرام گور آنجا از
عجائب دنیاست این قصر از یک سنگی است متضمن حجرات وبیوت وغرف بسیار هر که از هوش بدیدنش حیران شود
شهر روز موضعی است بهمدان آنجا باغهاست که یکسال انگور بار آرند ویکسال میوه دیگر بر ندهند ومغز جوزی
باشد بغایت سرخ مردمش خواجه همدانی در بغداد ملازمت شیخ ابو اسحق شیرازی کرد تا کاردی یاد گرفت وبر
اقران در علم فقه وغیر آن فائق آمد شیخ ابو اسحق در صغر سن ویرا بر بسیاری از اصحاب خود تفوق میداد پس از آنکه منتهی شد
بطریق صوفیان گرائید وراه ریاضت گرفت ورسید بجائی که رسید خانقاه ویرا کعبه خراسان میگفتند نسبت بسیاری از اولیا

بوی می پیوندد و در خمس وعشرین وخمسمائة وقتی که از هرات بمرو میرفت درگذشت در مرو مدفونست **عین القضات**
ابو الفضائل عبد الله بن محمد المیانجی از وی در نفحات است که پدرم و من با جماعتی از ائمه در خانه صوفی رقص کر
میکردیم و ابو سعید ترمذی بیتکی می گفت پدرم بنگریست وگفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و نشان
لباس او میداد ابو سعید گفت مرگم آرزو است من گفتم بمیر در حال بیفتاد و بمرد مفتی وقت حاضر بود گفت چنانچه
مرده را زنده میکنی مرده را زنده می توانی کرد گفتم مرده کیست گفت ابو سعید گفتم خداوندا اسعد را زنده گردان در حال
زنده شد در حبیب السیر مسطور است که قوام الدین ابو القاسم درگزینی وزیر سلطان سنجر بقتل عین القضات مبادرت
نمود بسبب اندک سخنی که در باب فساد اعتقاد از وی نقل کردند جمعی از فقهای حمل بر ظاهر کرده فتوی دادند علی الفور
فرمود تا در پانصد و سی و سه از مدرسه که در و درس میگفت از حلقش آویختند و بعد از ان جلدش را سوخته
بباد دادند آورده اند که عین القضات پیش از قتل خود کاغذی را مهر کرده باصحاب سپرد که بعد از نماز جمعه فلان تاریخ
باز خواهید کرد اتفاقاً همان روز بدرجه شهادتش رسانیدند چون مهر از کاغذ برداشتند این رباعی دیدند ؎
ما مرگ شهادت بدعا خواسته ایم ؏ وانگه بسه چیز کم بها خواسته ایم ؏ گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم ؏ ما
آتش و نفط و بوریا خواسته ایم ؏ **گفت** هر چه دل پسند تو است خداوند تست و هر جای تو خدائیو **گفت** گفتن
و دانستن که الله یکیست چه سود که تو پیش هزار بت سجده می کنی **گفت** نشان همت آنست که هرگز در حاصل و خاسر
نظر نکند بلکه نظر او مقصود بود بدانچه ندارد و آسایش جز در قناعت نیست **گفت** صاحب همت را در رد
چنانچه ابو الحسن خرقانی گفته است حال جور را در دلیست که تا فدای او بر جا خواهد بود این درد بر جا نیست جوانمرد
را ابد الآباد چندان استعداد باید کردن که زمستان را کنی بجز لیف نان و نان تا ترا فروا الی الله نفرستد که خواندن
ایشان هم از برای راندن بود اشعار پر ذوق و حالت بسیار دارد و دیگر کمالات از مصنفاتش ظاهر چه آن قدر
کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده دیگری نکرده **شیخ فخر الدین ابراهیم المشتهر بالعراقی** در صغر سن
حفظ قرآن کرده چنان میخواند که جمله اهل همدان شیفته آواز او بودند پس بتحصیل گرائید در سن هفده سالگی مدرسه آراست
جمعی قلندران بهمدان رسیدند با شان پسری بود صاحب جمال عراقی دل باو داده همراه قلندران وارد هندوستان
شد و شیخ بهاء الدین زکریا وی را از انجماعه جدا ساخته در خلوت نشانید چون یک عشره از اربعین گذشت غزلی گفت
مطلع این ؎ نخستین باده کاندر جام کردند ؏ ز چشم مست ساقی وام کردند ؏ و همیشه آنرا باواز بلند میخواند
و میگریست چون طریقه ایشان در خلوت ذکر و مراقبه بود جمعی آن زهدی انکار بشیخ رسانیدند فرمود شما را ازینها

مسخ است این را نه لبه چند روزی یکی از مقربان شیخ را گذر بخرابات افتاده شنید که آنرا خراباتیان با چنگ و چغانه میخوانند او نزد شیخ رفته تمام غزل خواند چون باین مقطع رسید ؎ چو خود کردند راز عشق را فاش * عراقی را چرا بدنام کردند * فرمود کار او تمام شده پس برخاسته بر خلوت عراقی آمده گفت مناجات در خرابات می کنی بیرون آی عراقی بیرون آمده سر در قدم شیخ نهاده شیخ سرش را برداشته خرقه از تن کشیده بپوشانید بعده صبیه خود را بوی نکاح کرده پسری زائید کبیر الدین لقب بعد از بیست و پنج سال شیخ خلیفه خودش کرد حاسدان بسر عن سخن وقت بحاکم آن شهر رسانیدند لاجرم عزیمت حرم نموده بعد زیارت بجانب روم توجه کرده بصحبت شیخ صدر الدین قونیوی رسیده در خدمتش استماع نموده در اثنای آن لمعات را نوشت معین الدین پروانه که از امرای عظام و والی روم بود مرید وی گشته خانقاهی باخت شیخ درانجا بحسن قوال سیل بسر ساندہ پس از فوت معین الدین متوجه مصر شد سلطان مصر نیز معتقد گردیده شیخ الشیوخ مصرش گردانید درانجا نیز بسر کفشدوزی عشقبازی آغاز نهاده و مدتی با اصحاب بر دکان او نشسته اشعار خواندی و گریه کردی بعد از ان بجانب شام روان گشت چون در دمشق شش ماه بگذرانید پسرش کبیر الدین از ملتان بیامد و باقی در خدمت پدر بسر برد و تا در سال ششصد و هشتاد و هفت یا ششصد و هفت عارضه بر مزاجش استیلا یافته پسر را با اصحاب خوانده وصیت فرمود و این رباعی بر زبان آورده جان بجانان داده در قفای مرقد شیخ محی الدین عربی مدفون شد ۔ در سابقه چون قرار عالم دادند * مانا که نه بر مراد آدم دادند * زان قاعده و قرار کان روز نهادند * نه بیش بکس دهند و نه کم دادند * در نظم و نثر سخنان عارفانه دارد دیوانش متداول

امیر سید علی بن شهاب بن محمد در اوائل ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی مینمود اما از شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت مینموده بعد فوت تقی الدین باز رجوع بشرف الدین کرده و گفت فرمان چیست فرمود که را تسا بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون گردید و بصحبت هزار و چهار صد ولی رسید مجلس چهار صد ولی را در یک مجلس دید مصنفات بسیار دارد از انجمله کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک اشتهار دارد و وفاتش ... مقصد و مقتدا ... ولایت کابل ... مدفون گردید آورده اند که ایام سلطان ... در سلطنت ... شیخ خود ... فضل و اکابر و اعیان و علما و سادات و مشایخ نافذ گشت ... گنجینه خاطر ... بر صفحه ظهور رسانند ... محل ... میر سید علی ... و خانقاه ... مجلس حاضر ساخته هر کدام ... و بعد از ان

بهم ترتیب داده موسوم باوراد فتیحه گردانیده از انتخاب اشعار بسیار مذکور شیخ ابو بکر که بزرگ وقت بوده عین
القضات آورده که برکه جز فاتحه و سوره چند نداند و آن نیز بشرط نتواند خواند لیکن سید ائمه که قرآن او درست
سیداند و من نمی دانم الا بعضی و آن بعض هم از راه خدمت او دانم ابو بکر بسیار بزرگ بوده گفت که طمع بجزی
مکن و چون بستانی جمع مکن و اگر چیزی بتو آید منع مکن ابو عبد الله جاده پاره صوفی از بزرگان این طبقه است
گوید از شیخ ابو بکر دقاق پرسیدم که صحبت با که دارم گفت بآنکس که سر الله تعالی باوی بگوئی از تو نزد احنف
از کبار مشائخ بوده وی آورده که در بادیه مانده شده دست نیاز برداشتم و گفتم خدایا ضعیفم و برجای مانده بر خود دیده
کا اعرابی بر شتر سوار از پس پشت من در رسید و گفت ای عجمی توان این شتر را غمخواری کنی گفتم آری از شتر فرود آمده
زمامش بمن سپرده از نظر غائب شد شیخ حافظ ابو العلی حسن بن احمد عطار از گزیدگان طبقه صوفیه بوده خاقانی در تحفه
وصف کرده ببدیع همدانی از بدایع اسامی دوست پرور در حضرت سبحانی بوده گفت مرد را البلاس نتوان شناخت
چنانچه شمشیر را در غلاف ابو الحسن بن الجهضم از مشائخ نیک آمدیار و صاحب کتاب بهجة الاسرار است زیاد الکبیر مستجاب
الدعوات بود کهمس بسیاری از مشائخ دیده بود حافظ تیمی در حدیث از صاحب کمالات است بر قبرش دعا مستجاب
میشود مسروق بن الاجدع در فقاهت و عبادت از همه اعلی و اعلم بوده ابو الفضل جعفر بن علی الاسکندرانی در
فتوی و حدیث عدیلی نداشت العمید الاجل سعد الدوله مسعود بن سعد سلمان از نوادر ایام و افاضل انام است
در جوانی با ولد متوجه غزنین گردیده بتدریج در خدمت سلاطین آل ناصر معزز گشت و عمرها در ولایت هند رایت ایالت افراخته
زندگانی به نیکنامی و دوستکامی گذرانده اکثر ویرا از غزنین خوانند اما غیر واقعست چنانچه خود در قصائد اظهار بدان کرده
منه گر دل بطبع بستم شو است صناعت منه ور احمق کردم اصل از همدانست محمد عوفی در تذکره آورده که اگرچه مولد وی
همدان بود اما کارش در ولایت مشرق طراوت یافت در حین هم و کفایت بیک رباعی و قطعه کار را انهای اسباب نعمت
بمردم دادی و رعایت فضلا و فصحای بسیار نمودی با سیف الدین محمود بن سلطان ابراهیم که شاهزاده عادل باذل
نیکو طبع بود بسر برده در چهار مقاله آمده که در بار تصدد و صاحب غرضی بسلطان ابراهیم که رسانید شاهزاده نیت کرده
که نزد سلطان ملکشاه بعراق رود بدینجهت پسر را محبوس کرد و مصاحبانش را هم بقید آورد از انجمله مسعود سعد سلمان را القلعه
نا حی فرستاد بعد چند وقت این رباعی گفت ؎ در بند تو ای شاه ملکشه باید تا بند تو پای تاجداری شاید آنکس
که ز پشت سعد سلمان آید گر مار شود ملک ترا نگزاید ۞ و چند قصیده دیگر در سوز و حزن فرستاد فائده نشد تا آنکه
سلطان فوت کرد و آن آزاد مرد را در حبس دوازده سال کشید چون سلطان مسعود فرمانفرما گشت هشت سال دیگر

در حبسش داشته این قصائد غرائش در استدعاش خلاصی نشنید بعد بیست سال حبس ثقة الملک طاهر مشکانی او را
بیرون آورد و این بدنامی در خاندان ایشان بماند از سلطان غیاث محمد ملکشاه نقلست که خصم را در حبس
داشتن نشان بددلیست زیرا آنکه از دو حال برون نیست یا مصلح یا مفسد مفسد را زنده ماندن ظلم و مصلح را در
حبس داشتن از ان ظلم تر مسعود با ابوالفرج رونی معاصر بود و ابتدا این الجانبین اتحادی محکم بود بعد چندی
بر عکس افتاده حکیم ثنائی و ادیب صابر و جمال الدین عبد الرزاق و پس شعرای دیگر ویرا ستودند در مدح سیف الدوله
محمود بن ابراهیم قصیده گفته و با و میم حذف نکرده وقت خواندن لب ملب نخورد در تذکره محمد عوفی آمده که او را
سه دیوان بوده تازی و پارسی و هندی ابوسعد بن مسعود بن سعد سلمان جزوی آن گل و برگ آن گل است
هنوز صغر سن داشت که در مجلس بهرامشاه شاعریش را امتحان کردند بر بدیهه رباعی پاکیزه گفت سلطان فرمود تا دهنش
پر زر کردند الاجل الکافی ظفرالدین در فضل و کمال معروف در عهد ملکشاه سرآمد زیسته اشعارش به برجستگی
مشهور اثیرالدین اومانی اومان قریه ایست نواحی اعلم و اعلم از پنج ناحیه همدان یکی اعلم است قبل از استیلای هلاکوخان
بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر میبرد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ
گزیده منظور که اثیرالدین او اخر در او اخر ایام زندگانی از قاضی الدین همدان مجدالدین طویل برنجید و هجو کرد قاضی
که مرد متقی بود چهل نوبت سوره انعام خوانده نفرین کرد هم دران نزدیکی اثیرالدین درگذشت صاحب دیوانست
بیت الله بن ابراهیم صاحب ذهن درست و طبع مستقیم بود شعر بعذوبت می گفت میر مغیث محوی در درویشی
آزاد و بی تعلق گذراندی همواره صحبتش در تحصیل و تحصیلش صحبت بود اقسام شعر رباعی بیشتر گزیده در بعضی نسخ نوشته هند
مذکور است ضمیری ولد حیرانی چند حیرانی چند مثنوی دارد مثل ناهید و بهرام و شمع پروانه و آسمان و زمین هلالی
در اقبال عمر ملازمت سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای را ملازم گرفته با وجود عدم سوادی بسلیقه طبع
اشعار گزیده گفتی و بدان فن چندمایه از انعامش برگرفت که باقی عمر را بخوشی و فتی گذرانده دیوانش مشهور است
صبوری در عهد اکبر پادشاه در هند آمده بخدمت خانزمان بسر می برد و چون وی کشته شد نیم جانی بکنار زد در شکی
اگرچه شعر و رجودت می گفته اما بخلافت سر خود را عیب کرده خواجه آقا میر از نیکو طبعانست شعر سلاست می گفت
عبد الغنی صاحب نشه می استعداد بود عمرها در هند بتجارت و ملازمت گذرانده شعر بجودت تمام می گفته ملکی توهی
سرکانی با وفور قابلیت همت بر کسب زراعت از امر معیشت میداشت و شعر رنگین همواره انشا می نمود قیصری بلطف طبع
موصوف بوده لسنجی نیک میرسید و از طیبت بخشی داشت مدتی در هند گذرانیده شراری خواهرزاده بیدل است چندگاه در درگاه

اکبری ملازم شده آخر از خواهش نفس دامن برچیده در زی درویشان بر سیاحت متکی گردید حیدری در دیار خود بداعی
تخلص می کرد در عهد اکبر بهند آمده ابتدا بنده میر محمد خان انکه را ملازم گرفت و روزگارها یافت بعد فوت خان بوطن
رفته رخت بدار القرار کشید شعر هموار میگفت مشربی شاعر مایل بوسطه بود بناهی بتقلید راه شوای می پوئید و بنابر اخذ اجری
شوی می گفت صبحی بخدمت مهابتخان جهانگیری لب میبرد پس بعلتی از وگریخته بدرگاه شاه جهان پیوست میر الهی از اسدآباد
مضاف همدانست سیدی پاک نژاد درویش نهاد بود در عهد شاهجهان بهند آمده بنهایت اعتبار روزگار گذرانید اشعار
برجسته دارد ادهم میرزا ابراهیم نام از ارتیمان مضاف همدان است در عهد شاهجهان بهند آمده سودای بر مزاجش
طاری اکثر حرکات ناموزون میکرده حکیم داود حبسش کرد تا درگذشت کلیم همدانی نامش ابوطالب دو بار بهند آمده
کرت اول با شاهنواز خان و بعد فوت او با میر جمله بسر برد و کرت ثانی مشمول عنایات شاهجهان شده ملک الشعرا
خطاب یافت ظفرنامهٔ شاهی بنظم آورده بموازنه آن بزر سنجیده شده گویند خوندکار روم بپادشاه نوشته که تو
پادشاه یک اقلیمی شاهجهان چرا لقبت باشد کلیم گفت هند و جهان در عدد مساویست پادشاه محظوظ شده بما نرا در آخر
ایام برخصت در کشمیر توطن گرفت و از آنجا درگذشت کلیاتش بیست و چهار هزار بیت است رونقی از وطن بهند آمده
با کلیم و اختری مشاعره کرده بوطن مراجعت نمود مرتبه دویم بهند آمده درگذشت نصیرا در فضائل و کمالات درجه
عالی داشته از شیخ بهاء الدین وغیره علما کسب فضائل کرده شاعری دون مرتبه او بود ملا مع میرزا نورا نام پسر نصیر همدانی
که بخدمت امرا عهد بتقریب داشت محشری و موسی رضا و آشوب از سادات و میرزا ابراهیم و ملا زکی
و شکوهی شاگردان میرزا ابراهیم و ایما شاه میر نام و میر جمال الدین و حسبی و رونقی و وشتی و عزیز که در
موسیقی دستگاهی داشته و کوثری که ابتدای نزمی تخلص داشته میر عقیل نام صاحب مثنوی شیرین و فرهاد و همایون
پسر ملا شکوهی و میرزا ملک هر یک نکته پرور از صاحب اعجاز آن دیار اند مادرستان موضعی نزدیک حلوان آنجا ایوان عظیم
و در پیش ایوان اثر باغ عظیم محسوس است گویند این باغ بهرام گور بوده و قصور هفت پیکر آنجا بوده از عجائب آنکه
یکنصف ایوان جانب کوهی که برف بسیار در و می افتد واقع و در نصف دیگر هرگز برف نیست عبد الله آباد
موضعی است میان قزوین و همدان در آن چشمه آب گرم که از آن آب میجوشد بمقدار قد مرد چون تخم مرغ بر سر عمود بر آب
نهند و بایستد پخته شود بیماران از آن غسل کنند و شفا یابند نهاوند شهریست نزدیک بهمدان طولش فح م عرضش
لو له در کوهش چشمه ایست موسوم بعین نهاوند هر کسی را حاجت آب جهت زراعت شود گویند مرا آب باید آب
جاری گردد و باز چون گوید بسته شود ری طولش فو ال عرضش له ما در مسالک و ممالک آمده که از خراسان

و عراق بغیر بغداد هیچ شهری بزرگ و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عرصه‌اش فراختر واقع اصمعی آورده که الری عروس الدنیا بعضی گویند ری را رازی بن تغلان بن اصبهان بن فلوج بنا کردی و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی از هوشنگ نیز دانند احمد الله مستوفی گوید شهر ری شهر شیث پیغمبر است علیه السلام در زمان المهدی بالله عباسی مدارس و خوانق ششهزار و چهارصد و طاحونه هزار و دویست کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد مناره پانزده هزار و سی و پنج و یخچال هزار و چهارصد و پنجاه عصارخانه دو هزار و هفتصد قنات جاریه سیزده هزار و نود و یک رودخانه نیز بسیار بوده و محلات نود و شش در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار مسجدی و در هر مسجدی هزار چراغ و آن از طلا و نقره وغیره بود که شب روشن میکردند مجموع خانهای هشت بار هزار هزار و سیصد و نود و شش بوده که مردم در وی می‌نشستند و در معجم البلدان آمده که ری در زمان بهرام چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان پیوسته بیکدیگر بوده و اصحاب تواریخ آورده‌اند که بکرات آن شهر بقتل عام و زلزله خراب شده دوباره عمارت یافته تا آنکه در زمان خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی عمارت بر اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادانی آن می‌افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع پیوست و کرات بقتل عام ویران گردید شیخ نجم الدین دایه رح در کتاب مرصاد العباد از تألیفات اوست آورده که چنین فتنه از شهری که مولد و منشاء این فقیر است هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت رسیدند ولایت ری ابتداء ده بلوک بوده ۱ غار ۲ فشابویه ۳ بهنام ۴ سیورزج ۵ خوار زرند ۶ اسفجان ۷ شمیران ۸ شهریار ۹ ساوج ۱۰ ابلاغ در نزهة القلوب آمده که رودبار قصران نیز از توابع ری بوده در عهد غازان خان بولایت مستقل گرفت و درین ایام بلوک چهار نخستین را ری اعتبار کرده باقی را علیحده ساختند چنانچه بتقریبات احوال بعضی نوشته خواهد شد حق تعالی آنقدر خیر و برکت بآن ولایت داده که [illegible] ربات قزوین که قریب چهل سال محل اقامت سلاطین صفویه بود از آن ولایت بحصول می‌پیوست و [illegible] بحصول می‌پیوندد و اهل رستاق و ساده قم هم از آن شهر بخشش [illegible] در فصل [illegible] زیاده از دو سه ساعت نیست هر چه میخواستند میخوردند [illegible] با یکدیگر برای [illegible] می‌رفتند یکی را تب آمده [illegible] التماس نمود که ساعتی توقف کنید تا رفته [illegible] افراط میوه است که [illegible] آنجا [illegible] باین حالت [illegible] آورده که اصفهانی [illegible] گفت خاک اصفهان مرده را تا چهل سال [illegible]

صاحب گزیده از نزهة القلوب آورده که در عهد سلطان ابوسعید خان در بلاد ری زنی پیدا شده که رو و دهانش پر مو بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت کلامش را کسی نفهمید لاجرم می گفتند که خرس با مادرش جمع شده و در اکثر کتب است که اهل ری همیشه مخالفت همدیگر باشند و بدوستداری پیغمبر و خاندان او مبالغه بکار برند اهل شهر ری چنانچه مذکور در حادثهٔ چنگیز خان چنان خراب شد که نقش آبادی بالکلیه از و زائل گردیده امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگر ورامین است که مذکور گردد طهران در زمان شاه طهماسب صفوی بزینت باره و زیور اسواق محلی گردیده شهرت پذیرفت بر شمالیش کوهستانی است موسوم به شمیران که در ایام سابق شمع ایران می گفتند مردمش شیخ العارفین ابو زکریا یحیی بن معاذ از نیکان اهل طریقت و در حدیث یگانه اهل ری و همدان و خراسان از وی روایت کردند در مناظر الانسان است که خطیب در بغداد و تاریخ آورده که چون یحیی به بغداد آمد مشائخ صوفیه التماس نمودند که مر ایشان را سخنی گوید بر کرسیش نشانده خود دست بسته ایستاده سخن می شنودند جنید دران مجلس حاضر بود در رفت حرفی بگوید یحیی گفت خاموش باش جائی که مردان سخن کنند ترا می رسد که سخن کنی و باز بر سر سخن رفت آورند که وی را در ری دام بسیار بهم رسیده قصد خراسان کرده ابتدا ببلخ رفت و آنجا مدتی سخن گفت پس از ان بهرات افتاد دختر امیر هرات بمجلس او آمده صد هزار درم داد التماس نمود که چهار روز مجلس نهد یحیی ملتمس را مبذول داشته روز اول ده جنازه روز دوم بیست و پنج جنازه روز سیوم چهل جنازه روز چهارم هفتاد جنازه برداشتند روز پنجم از ان شهر سفر کرده جانب ری در حرکت آمد و چون از طوس بگذشت هر چه داشت دزدان گرفتند او مجرد بنشاپور آمد در همه حال عزیز می بود تا دویست و پنجاه و هشت درگذشت حسین بن یوسف رازی گفته که در صد و بیست بلده بخدمت علما و حکما و مشائخ رسیدم هیچکس را قادرتر بر سخن از یحیی ندیدم صاحب کشف المحجوب گفت من کلام وی سخت دوست دارم که اندر طبع رقیق و اندر اصل دقیق و اندر سمع لذیذ و اندر عبادت مفید است گفت عجب دارم از آنکه پرهیز کند از طعام جهت علت و پرهیز نکند از گناه به بیم عقوبت گفت زهد سه حرف است زا ترک زینت ها ترک هوا دال ترک دنیا گفتندش مرد متوکل کی رسد گفت آنگاه که بوکیلی حق تعالی رضا دهد گفت نشان محبت آنکه به نیکوئی زیادت نشود و بجفا نقصان نگیرد شاهباز کونین قطب وقت یوسف بن حسین از کبرای همه وقت و مشائخ زمان بوده از شاگردی ذو النون کسب کرده در تذکرة الاولیاء آمده که بازرگانی کنیزکی بهزار دینار بخرید و عزم تجارت نمود در نیشاپور بر کسی اعتماد نداشت که کنیزک پیش وی گذارد پیش ابو عثمان حیری آمد وی بعد از شفاعت بسیار قبول نموده بازرگان برفت ابو عثمان را روزی نظر بر کنیزک افتاد و از دست شد شیخ نزد ابو حفص حداد رفت و ماجرا گفت فرمود ترا بری می باید رفت پیش یوسف بن حسین در حال روان گردید بری

رسیده مقام یوسف بن حسین پرسید گفتند آن زندیق سیاحی را چه می پرسی تو اهل صلاح مینمائی و ترا صحبتش زیان ابوعثمان
باز گشت ابوحفص گفت یوسف را دیدی گفت نه و حال باز راند فرمود باز گرده او را ببین که این مشکل تو در پیش او
حل شود ابوعثمان کرت دیگر باز بری آمد و هر که هر چه گفتند نشنید در خانه اش رسید پیری دید با پسری صاحب جمال نشسته
و صراحی و پیاله پیش خود نهاده ابوعثمان در آمد و سلام گفت و بنشست شیخ در سخن آمد و چندان سخنان عالی بگفت که
ابوعثمان متحیر شد پس گفت ای خواجه از برای خدا با چنین کلمات و چنین مشاهده اینچه حالت که تو داری گفت این امرد
پسر منست قرآنش می آموزم و در این گلخن صراحی افتاده بود برگرفتم و پاک نشستم و پر آب کردم تا هر که خواهد از و آب
بخورد که کوزه نداشتم ابوعثمان گفت از برای خدا چنین مسکینی یوسف گفت از برای آنکه هیچکس بر من اعتماد ننماید و کنیزک
نسپرد ابوعثمان چون این بشنید در پای شیخ افتاد و دانست که هر که بصلاح مشهور نیست در کار اوست که از ملامت است
فوتش دویست و پنجاه و هشت شیخ نجم الدین المعروف بدایه از تربیت یافتگان شیخ مجدالدین بوده در کشف
حقائق قوت و قدرت بسیار داشت در واقعه چنگیز خان از خوارزم بروم آمده مدتی ماند و صحبت مولانا جلال الدین
و شیخ صدرالدین قونیوی را دریافت وقتی در یک مجلس جمع بودند که نماز شام قائم از وی التماس امامت کرد شیخ
در هر دو رکعت سوره قل یا ایها الکافرون خواند چون نماز تمام شد مولانا جلال الدین با شیخ صدرالدین بر وجه طیبت
گفت که ظاهرا یکبار برای شما و یکبار برای ما خواند وفاتش در ششصد و پنجاه و چهار بوده در شونیزیه بغداد بیرون
مقبره سری سقطی مدفون گشته از تالیفاتش مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقائق در میان صوفیه متداولست و خال خال بواسطه
احوال شوری گفت ابوبکر بجلی از نیکان زمان بود وقتی در کار کودکی مبتلا شد و بر هجو رساختند آخر چون معلوم شد که
خلافست باز او را قبول جامع نشسته بود و شیخ بندار صفی با وی گفت ایها الشیخ آنچه بود که واقع شد گفت ای پیر اگر عزم
ابراهیم و صدق موسی و عصمت عیسی و صبر احمد عربی کسی را بود و نگاه داشت وی نبود چون با و فتنه بجهد همه را ببرد
و مرد در میان آن بود ظاهرا شوری نیز می گفت چنانچه در مرصاد العباد صاحبش دو رباعی از وی باستشهاد
آورده شیخ ابوبکر در میان مشائخ وقت کسی از وی گرانتر نبوده شیخ ابوالقاسم چهار چیز در وی بود که هیچ کس
در آن زمان جمع نبود جمال کمال زهد بجمال سخاوت زهد ابوعبدالله بن جدا و از بزرگان وقت خود بود عبدالله
بن عبدالرحمن ریاضت سترگ کشیده گفت دنیا آنست که ترا محجوب کرد [illegible] عبدالله بن محمد
خراز از کبار مشائخ بوده سالها در مکه مجاورت نموده یوسف بن حسین گفته که من مثل عبدالله ندیده و عبدالله نیز مثل
خود ندیده شیخ ذرعه همیشه طیبت کرده و می گفته که من هیچ مایه ندارم مگر آنکه درویشان سخن من خندیده باشند

از جمله مشایخ مشهورست **ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم** حنظلی امام حدیث و تفسیر و عابد و صالح بوده گویند در زمان او حصار طرطوس بشکست و هزار دینار جهت مرمت آن می بایست ابو محمد با اهل مجلس خود فرمود که هر که این حصار بهزار دینار راست سازد من ضامن میشوم که خدا تعالی قصری در بهشت جهت وی بنا کند مردی عجمی برخاست و گفت این هزار دینار بگیر و خط ضمانت برای من بنویس شیخ خط ضمانت بنوشت اتفاقاً پس از چند اوقات وفات یافت بموجب وصیت آن خط با وی در گور نهادند قضا را در آنحین بادی برخواست و آن رقعه را از گور بر آورده نزد ابی حاتم انداخت چون مطالعه نمود بر پشتش نوشته بود که بدانچه ضامن شده بودی وفا کردیم اما باید که دیگر این اراده ننمائی **ابو زرعه عبید الله بن** عبد الکریم القرشی در طبقات محمود شاهی آمده که ابو زرعه در عهد خود اعلم اهل مشرق و مغرب بوده **ابو مسعود احمد بن الفرات** در حدیث ماهر چنانچه اهل هرات بروایت شیخ جزری هزار هزار و پانصد هزار حدیث بقید آورده در سال دویست و پنجاه و هشت ازین مطموره فنا بمعموره بقا خرامید صاحب **کافی اسمعیل بن عباد** ابتدا وزارت مؤید الدین بن رکن الدوله حسن بن بویه پس فخر الدوله کرده و بجانب طبرستان آمده بفتح چند قلعه معتبر قیام نموده مراجعت کرده و بجرجان فرمود تا زری که بوزن هزار مثقال طلا بود زدند و در یک جانب آن هفت بیت و بر جانب دیگرش سوره اخلاص و لقب فخر الدوله نقش نمودند در سال سیصد و هشتاد یا پنج یا سیصد و نود بمرض موت افتاد فخر الدوله بعیادتش رفته معروض داشت که اگر پادشاه بدستور معهود بعد من عمل نماید به نیکنامی اشتهار یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد نزد عالمیان بوضوح پیوندد که این قواعد من بوده و اساس دولت را زبان دارد فخر الدوله اگرچه در آنوقت قبول نمود اما ازپیش نتوانست برد فخر الدوله با تمامی اعیان و دیلم بمشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفته و گریه و زاری می نمود و در ری کسی نماند که با جنازه اش نرفت چند روز دکانها باز نکردند و مردم بسوگواری نشستند پس از آن تابوتش باصفهان بردند و دفن نمودند و قبه عالی ساختند در نسخه بنظر آمده که وی اثنا عشری و در اصول معتزلی بوده و در چهار مقاله وی را عدلی مذهب نوشته و عدلی مذهبان بغایت متقی می باشند از جمیع علوم بهره مند بوده و شعر عربی در غایت جودت نظم می نموده چهار صد شتر کتابخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک در هر علمی دارد صاحب مناظر الانسان آورده که اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که بصحبت ابن العمید پیوسته می بود و ابن العمید وزیر رکن الدوله بن بویه بوده و در شیوه انشا عدیل و نظیر نداشت چنانچه ثعلبی آورده که انشا از ابن العمید شهرت داشت و بعبد الحمید وزیر بهرامشاه ختم گشت نقل ست که از قبل وی قاضی در قم بود و بنا بر تقصیر بوی منشور نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم** در قابوس نامه آورده که ربیع ابن طاهر کاتبی محتشم بود و در دیوان صاحب خط نزد وی

کردی صاحب بر عایت فضلش نتوانست بر دیش گفتن و معزول نمودن هم دشوار است اتفاقاً در آن خلال مریض گردید بربیع طاهر بعبادت آمده پرسید چه چیز میخورید فرمود آنچه تو می‌کنی دریافت که دریافته است گفت ای خداوند بر تو که دیگر نکنم هم در قابوس نامه است که وقتی دو روز بنشست و لب انبار مردکس را بار نداد فخر الدوله کس فرستاد که خبر دلتنگی تو شنیدیم مشغول گشت اگر از مملکت مشغولی داری باز نما تا مصلحت آن کار بر دست گیریم و اگر از ما دلتنگی رسیده بگو تا عذر آن بخواهیم گفت معاذ الله که از خداوند بنده را دلتنگی باشد و حال مملکت بدولت خداوند بنظام است اما از کاشغر منهی من نوشت که خاقان با فلان اسپهسالار سخنی گفت نتوانستم فهمید که چه گفت مرا نان بگلو نرفت که چرا باید خاقان ترکستان سخنی گوید و من از ان آگاه نباشم امروز ملاطفه دیگر رسید که ان چه حدیث بود دلم خوش گشت افتخار العلماء المتکلمین امام فخر الدین ابو عبد الله محمد بن عمر بن الحسین القریشی التیمی البکری در سال پانصد و چهل و سه یا پانصد و چهل و چهار در ری متولد گشته و نزد والد خود بتحصیل علوم مشغول گشته چون پدریش فوت شد پیش کمال سمنانی کسب کمال کرده آنگاه بخوارزم شتافت و یرا با علمای آن دیار در باب اختلاف مذاهب مناظرات بوقوع پیوست از آنجا بماوراء النهر رفته با علمای آن دیار نیز او را مباحثات اتفاق افتاد چنانچه در بخارا وقتی هزار دلیل در ابطال مذهب اشعری و هزار دلیل بر ابطال مذهب معتزلی بگفت که هیچکس را قدرت جواب نماند جمعی بهم برآمده خواستند که فتنه انگیزند بعضی از دانشمندان بشان گفتند که وی اظهار قدرت خود کرده الا در نفی و ابطال سخن ندارد و هزار دلیل بر اثبات جزء لایتجزی و هزار دلیل بر نفی آن گفته و ایضاً هزار دلیل در تفسیر سورهٔ فاتحه از ایشان بوقوع پیوسته پس از ان بهرات رفته مقیم شد تا در ششصد و شش وفات یافت نزد اصحاب منطق و کلام و حکمت ملقب بامام بنهایت با وقار و محتشم بوده هرگاه سوار شدی سیصد نفر از طلبه در رکابش پیاده رفتندی در اصناف علوم و انواع فنون تصانیف دارد مانند تفسیر کبیر و مطالب عالیه و نهایت المعقول و کتاب الاربعین و محصل و کتاب اللسان والبرهان و مباحث مشرقیه و مباحث عمادیه و تهذیب الدلائل و عیون المسائل و ارشاد النظار و اجوبة المسائل البخاریه و تحصیل الحق و کتاب الزبده و معالم و ملخص و شرح اشارات و شرح عیون الحکمة و شرح اسماء الله و شرح مفصل و شرح وجیز و شرح کلیات قانون و غیر ذلک من الکتب والرسائل و گاه گاه قطعه یا رباعی گفتی محمد بن ذکریا از مصنفاتش یکی کتاب حاویست که از نفائس جهانست و دیگر کتاب الجامع و کتاب الاقطاب کفایت المنصور که بنام ابو صالح منصور بن اسحق که در زمره میر اسمعیل گفته قیل بنام ابی صالح منصور بن نوح بن النظر بن اسمعیل نوشته در مناظر الانسان آمده که محمد ابتدا در علم موسیقی دانا خلاصه روزگار و در عود نوازی مهارت تمام داشته بعد چندگاه میل بخواندن کتب طب نموده در خدمت حکیم ابو الحسن علی بن زین طبری مصنف فردوس الحکمت سالها ریاضت کشیده تا از هم‌سلان زمان خود گردید گفت اگر توانی بغذا معالجه کنی زنهار بدوا مکن و گر دارو می

معروف توانی بمرکب بکن واز حذاقت و فراست وی سخنان غریب بسیار است در چهار مقاله مسطور که امیر منصور بن نوح بن نصر
سامانی عارضه افتاد که مزمن گردید و بر جای بماند اطبا عاجز آمدند محمد زکریا را بخواندند تا به اموَیه رفت جیحون دیده برگشت و گفت
در کشتی ننشینم که دیده و دانسته خود را در تهلکه افگندن است و حکیم چنین روا ندارد آخر بامر امیر بسته در کشتی انداختند و از دریا چون
عبور کرد عذر ساخته ایمی با ساخت از سواریش دادند آمده بمعالجه امیر پرداخت فایده نداد گفت معالجه مفید کنم بشرط آنکه فلان
اسپ و استر را بمن بخشی و آن دو مرکب موجود نمودند و چهل و سی فرسنگ بدویدندی پس دیگر روز امیر را بگرمابه برد و آن
مرکبان بر در گرمابه داشتند و حکم شد که از خدم و حشم احدی نماند حکیم شربتی که کرده بود بامیر داد تا بخورد و چندانی بداشت
که اخلاط را در مفاصل نضجی پدید آمد پس رفت و جامه در پوشید و برابر امیر بایستاد و سقطی بگفت که یا فلان تو فرمودی که مرا
ببستند و در کشتی افگندند اگر مکافات آن از بر نیاورم پسر زکریا نباشم امیر بغایت خشمگین گشته حکیم اثری پدید آمد در
دشنام افزود امیر از جای خویش بر آمد تا لبسر زانو بنشست محمد زکریا کارد برکشید و تشدید بیش کرد امیر یکی از خشم و دیگر از
بیم جان بر پا خواست حکیم چون امیر را بر پا دید برگشت و از گرمابه بیرون آمد و با غلام بر اسپ و استر سوار شده روی بآموی
نهاد و نماز عصر از آب بگذشت و تا مرو هیچ جا نایستاد و بعد از آن نامه بامیر نوشت که زندگانی پادشاه بصحت بدن و نفاذ حکم
دراز باد چون بعضی بی ادبی در حین علاج از بنده نسبت بپادشاه صادر شد صواب ندید که دیگر میان من و پادشاه صحبت باشد
اما چون امیر برخواست و محمد زکریا بیرون شد بنشست و حالی او را غشی دست داد چون بهوش آمد خدمتکاران را آواز داد و
گفت طبیب کجا شد گفتند از گرمابه سوار شده با غلام بیرفت امیر دانست که مقصود چه بود بپای خویش از گرمابه بیرون آمد
خبر در شهر افتاد و خدم و حشم شادیها نمودند در هفتم روز غلام محمد زکریا برسید و اسپ و استر باز آورد امیر تشریف بسیار از
اسپ و غلام و کنیزک بدو ارزانی فرمود و چند موضع در ری بسیورغالش مقرر فرمود **ابو بشر محمد بن حماد انصاری**
رازی دولابی عالم بحدیث و اخبار و تواریخ بوده و تصانیف مفیده در تاریخ موالید و وفات علما دارد و ارباب این
فن را بر او اعتماد بسیار است **دولاب** قریه‌ایست از اعمال ری متصل طهران که الحال شهر ری عبارت از انست و
ایضاً دولاب شهریست در یمن که آنرا سوق العرج خوانند و نیز دهی است در نواحی طائف که عبد الله بن عمر بن عثمان شاعر
منسوب بدانست و دیگر قریه‌ایست میان مکه و مدینه و همچنین دهی است در ولایت اهواز و در بغداد و نیز محلتی بوده **فوت
محمد بن احمد سنه عشرین و ثلثمائة** **افضل المتقدمین ابو زید محمد الغضایری** امیر شعرای عراق و قدوه فضلای آفاق بوده
بعضی وی را غضائری تصحیح کرده‌اند که پدر وی کاسه گر بوده و غضائر کاسه گر را گویند بهر تقدیر وی اول در ملازمت بهاء الدوله
دیلمی ترتیب یافته و هر سال قصیده در مدح سلطان محمود گفته از ری بغزنین ارسال داشتی و سلطان صله هر قصیده هزار دینار

بوی میفرستاد آخر بغزنین آمد و قصیده گذرانید که صلهٔ آن هفت بدره زر مشتمل بر چهارده هزار درم یافت **املح الشعرا**
عمادی الشهریاری اکثر متتبع کنندگان بر بینند که عمادی غزنوی الشهریاری یکی است و اعتقاد بعضی اینکه غیر
عمادی غزنویست محمد عوفی در تذکرهٔ خود عمادی را در سلک شعرای غزنین انتظام داده و بذکر عمادی شهریاری نپرداخته
اما اشعاری که در تحت اسم او نوشته در بعضی نسخ معتبر باسم عمادی شهریاری یافته شده شهریار ری یکیست از بلوکات
ری متضمن قریات معمور آبادان از اشعار عمادی چنان مفهوم که در زمان سلطان طغرل سلجوقی بوده **امام الاجل**
علاء الدین خواری کل فضلای عراق در مقابل او بقصور اعتراف نمودندی نظم کم گفته و نثرش هر نکته عالمی الیست
ملک الکلام فضل الله الخواری بزرگی بوده که وصفش هر قدر نویسند کم است معاصر خوارزمشاه می نماید چنانچه در
ستایش قصائد دارد تکش خان چون بر ری مستولی گردید وی مدحش گفته رعایتها یافت **بندار رازی** از مشاهیر
متقدمین در زبان عربی و پارسی و دیلمی اشعار گفته صاحب بن عباد وزیر بسیر گویند او مردی متوسط الحال بوده ناگاه
گنجی یافت شب بر خانها ای زر افشانده مردم خیال کردند که از آسمان بارید جمعی را باین سبب سرمایه بدست رسید و بندار
بفراغ بال زر خرج کردن گرفت و ضیاع و عقار بسیار خرید و بندار ری شد بنابران باین لقب اشتهار یافته **مفخر الشعرا**
ابو المفاخر رازی در عهد سلطان محمد بن ملکشاه بوده میان وی و خاقانی مراسلات اتفاق افتاده از شعرای با نام است
در صناعت تمام در مدح سلطان الانس والجن ابو الحسن علی بن موسی الرضا قصیده گفته در غایت دقت و صنعت که
درک هر کس بان نرسد **شرف الشعرا بدر الدین** القوامی چون بقوام الدین منزوی مختلط و مربوط بود بنسبت قوامی تخلص
کرده شاعر عالیقدر مفخر همگنانست **مسعود** از ندماء سلطان محمود غزنوی بوده حرمت تمام داشته **وه خدای**
ابو المعالی بو فور فضل و ذکاء در عصر دیگری چون او نبوده بلکه چنینش دیگر در نزاد دستان کمان شدی از شعر ای
آل سلجوقست و در آن دولت از جمله مخصوصان منزلت **مولانا قطب الدین** در عصر سلطان ابو سعید بهادر خان
بوده شرح شمسیه بنام وزیر صاحب خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید
خواجه رشید نوشته **سید محمد نوربخش** از سادات عالیه رجانست در ایام شباب بری در قریه سلطان من اعمال
ری توطن گزید بسیاری مردم از آن دیار بمتابعت وی داده مرید شدند تناسل و توالدش را نده در آن دیار
شیوع یافت **سید جعفر** پسر بزرگتر سید محمد نوربخش بوده در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته امرای
عظام و صدور کرام جهت مدد معاش وی سالی پنج هزار دینار کپکی و دو صد خروار غله مقرر ساختند سر آن نیاورده
عزیمت عربستان نمود و در آن نور بیت با دخار مثوبات اخروی کوشید تا بعالم تخلد توجه نمود و بر سوز و نشیع و شعر کم گفتی

شاه قاسم نیز جزو آن کتاب در زمان سلطان حسین میرزا بخراسان تشریف برده بادشاه در تعظیمش اقصی غایت کوشید پس از چندگاه رخصت معاودت حاصل کرده شاه اسمعیل ماضی نیز از تمامی سادات بمزید انعام و اکرام با وی سلوک کرد از وی دو پسر نیکو سیر بوجود آمد یکی **شاه شمس الدین** و دیگر بهاء الد **شاه بهاء الدوله** بمزید علم و دانش از سائر سادات ممتاز بوده ابتدا بجانب هرات تشریف برده منظور نظر سلطان حسین میرزا گردید پس از وی در ملازمان شاه اسمعیل صفوی منسلک گردید **شاه قوام الدین** بن شاه شمس الدین ابن شاه قاسم بعد از فوت جد خود بر وساده بزرگی تکیه زده مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت بتدریج خلق کثیری مریدش گردید **مولانا امیدی** بواسطه باغی که داشت موسوم بباغ امید شاه نامی را از پا درآورد چون شاه اسمعیل در آنوقت فوت کرده بود بازخواست آن خون بتعویق افتاد پس شاه طهماسب شنیده که مولانا امیدی قلعه در کمال حصانت بنا نهاده بعد و براندختنش شده عنقریب براندخت اغلب بشعر گفتن میل میفرمود **شاه صفی الدین** پسرزاده سید محمد نوربخش رازی و برادر شاه قوام الدین محمد در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار سرآمد اهل دیار زیسته در کبر سن نذر فرموده بود که از طرشت پیاده بزیارت مشهد مقدس رضویه رود بموادی یوفون بالنذر و یخافون وفا بنذر نموده هنوز چند منزل طی نشده بود که متوجه مرحله و الیه یعود شد صاحب دیوانست **شاه قاسم بن شاه** قوام الدین بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بعد از قضیه والد خود در طرشت رحل اقامت افگنده روز بروز بسواد جاه و جلالش بیفزود تا هنگام که درگذشت در انشا نهایت صنعت بکار بردی و شعر پاکیزه گفتی **امیر سید محمد** ولد شاه قاسم جوانی بود بانواع هنر موصوف بحسن خط و لطف گفتار معروف در عین شباب درگذشت اشعار آبدار دارد **امیر شاه رضا** منتسب بسلسله نوربخشیه است بغایت خوش صحبت و نیکو تربیت بود در شطرنج ماهر و شعر هم نیکو گفتی **فکری** از سادات نوربخشیه در زمان شاه طاهر بدکن رفته منفعت بسیار یافته در ایثار مبالغه کلی داشته طبع شعر خوب داشت **قاضی محمد** از سادات ورامین است ورامین در زمان سابق حاکم نشین بوده و قلعه در غایت حصانت داشته بعد از طهران در ری محلی از ان شکرف نیست مضافات نیک دارد مثل **خاوه و حسن** آباد قاضی چند سال باستقلال کلانتری آن دیار داشته بعد ازان در خدمت سلاطین صفویه مقداری عظیم یافت بحسب لطافت طبع و طلاقت لسان و علم بر تاریخ و قوت بدیهه انیس مجلس می بود **قاضی عطاء الله** برادر قاضی محمد بذله گو شیرین کلام بوده در حینی که میان شاه طهماسب و خوندکار روم مصالحه شد الصلح خیر تاریخ یافته وقتی که امیر تقی الدین صدر بسببی عالی از صدارت معزول گشته تاریخ گفت ع برون کن از شریعت حرف علت

قاضی عبدالله ولد قاضی محمد در فنون فضل و شعر و موسیقی عدیم المثل بود ابتدا بشیراز شتافته استفاده علوم نمود پس
متوجه مکان اصلی گشته بنابر توارث شعر می گفت قاضی سدید نیز ولد قاضی محمد است بشگفتگی طبع و وسعت مشرب
و حسن کردار و لطف طبع متصف بود میر رکن الدین در تحصیل و تکمیل کمالات ممتاز همگنان است گاهی بنظم هم رسیدی
میر محمد قاسم اصفهانی ذهن شعر پاکیزه می گفت زمانی با آصف خان وزیر بوده مراجعت کرد قاضی عهدی از نسخ
سنداو گذر کرده مردی مستعد برامد شعر سلیقه می گفت امیر عنایت الله باعث جد از متولیان مزار امام زاده
عبدالعظیم بوده در شعر ممتاز است امیر علیشاه ولد امیر غیاث مستجمع صفات کمال بوده شعر خوب می گفت امیر
نورالله در تولیت مزار امام زاده عبدالعظیم صاحب دخل بوده همواره سفره ضیافتش گسترده بوده بوفور عزت
و مکنت بر همگنان راجح شعر بجودت می گفت امیر ظهیر الدین ابراهیم بمزید علم و رفعت بر سائر سادات آن
آستان مختص زلیسته جلیسه خوان نوال گسترده داشتی امیر مجدالدین اسمعیل ولد امیر ظهیر الدین ابراهیم از افراد
عهد است مجدی تخلص میکرد و نسبت بزرگان هر چه می یافت صرف ضیافت می نمود شیخ شهاب الدین
علی باعث جد از متولیان امام زاده ابوالحسن است که در قریه اندرمان آسوده است و از بنای امام همام موسی
کاظم ع می شود شیخ شهاب الدین علی در اصناف فضل و کمال شد آئیه محفوظاتش از شعر پارسی و تازی بر صد هزار
بیت زیاده بود گاهی شعر شگفته شیخ ابوالقاسم ولد شیخ شهاب الدین علی موضع اندرمان مکان آبا را بشغل
نیک نامی روشن داشته گاهی شعر شگفته آقا غیاث گل آن چمنست سوز رنگبوی از گلشن عمر نیافته بود که بصرصر
اجل پژمرده شد شعری گفته قاضی مسعود در سلک سادات سیفی انتظام داشته والد جدش قاضی عبدالله
از قزوین بری آمده قاضی شد قاضی مسعود بعد فوتش قایم مقام گردیده در طهران دلپسر آورده بر یک ماه آسمان
هنر بود چنانچه مذکور شود و انه و کتابی شهیر موسوم بدستور رتق و فتق منظوماتش نبوت نیکو قاضی بیگ پسر بزرگ
قاضی مسعود است منظور نظر شاه طهماسب گردید و بعد از آن بدکن رسیده وکالت یافت آخر بوطن رفته در جده
لار وداع جهان ناپائدار نموده بوفور فضل و دانش متصف بود امیر عبدالقادر نیز بر تون قم است بصفت تقوی
موفق گشته در زمان سلطنت شاه طهماسب پنج سال قاضی حدث تبریز بوده بر گرد ابو ب بر وجهات آن
دیار نکشود تا حدی که رنود و اوباش غلو آورده حاکم خود را بکشتند و بوی اصلاحی هم نشد از فضیلتش در نحو و
صول در جه داشت که مدت پنج سال من حیث الاستقلال در شب غازان تبریز افاده فرخته و آخر
بغلط در ری بدست تبعی شربت شهادت چشیده شهید میر عبدالقادر نایافت امیر معز الدین ملک شعاع

آن چراغ بوده چه در یکره هم غنی و هم محتاج و هم مستغنی بودی سالهای قضای آن ولایت داشت **امیر تاج الدین**
حسن نیز گل آن چمن است ابتدا در شیراز بتلمیذی مرزاجان بهره اندوخت بعد از ان کربلا و نجف در خدمت مولانا احمد
اردبیلی اخذ علم نحو و اصول نموده منتهی شده بوطن رسید و بافاده عوام پرداخت از مولفاتش حاشیه ایست بر علم مولا
امیر جعفر هم ثمره آن شجره است خرقه تلمذ از علامه دوران مرزاجان داشت در حفظ و اعداد لوای مهارات
می افراشت اسیری **امیر قاضی نام** ولد قاضی مسعود از هر علم بخشی داشته بهند وارد شده در درگاه اکبری
مفتخر گردید و بعد چندی بصوب دکن شد برادر اعیانیش قاضی بیگ چنانچه گذشت بپیشوائی آنجا بود و بعد چندی
از انجا با برادر متوجه وطن شد احیاناً شعری گفت **امیر زین العابدین** ولد قاضی مسعود اگرچه استعدادش
بخلعت فضیلت محلی نگردیده اما از امور دنیوی بخشی وافر داشته گاهی شعری گفته **امیر شمس الدین علی**
ولد قاضی مسعود ابتدای جوانی اوقاتش بعشق و عاشقی صرف شده اواخر ایام بخداشناسی راه طاعت گزیده شعر
هم می گفت **مولانا امیدی** ابتدا الشیراز آمده فنون فضائل از فحول افاضل بخصوص علامه دوانی اخذ نموده منتهی
گردید و بشعر گفتن افتاد بسبب میلان خاطر امیر نجم ثانی پایه اش از اقران گذشت صاحب ثروت گردید در سال
نهصد و بیست و هفت دو درویش خان بدارالملک خراسان رفته با اصحاب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده
بعد دو سال حرکت بری کرد از ریخ راه نیاسوده بود که بدرجه شهادت رسید چنانچه در احوال شاه قوام الدین
مذکور مولانا نامی شاگردش آه از خون ناحق من آه تاریخ یافته **خواجه محمد طاهر** ولد مولانا امیدی همواره
همت بسرانجامی امور نویسندگی می گماشت و گاهی شعر هم گفته **خواجه محمد شریف هجری** ابتدا بخراسان آمده
بوزارت تاتارسلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی مخصوص گردید و مطلق العنان بانی مبانی ملکداری
شد پس از فوت محمد خان ولد ارشدش عراق خان بجانشیش مانده بعد از منظور نظر شاه طهماسپ صفوی گردیده
بولایت هفت سال یزد و ابرقوه و بیابانک سرافراز گردیده پس بوزارت اصفهان رسیده بود تا درگذشت
صاحب دیوان شعر است دو پسر مانده خواجه محمد طاهر و **خواجه غیاث الدین** محمد خواجه غیاث الدین محمد گاهی
از بحر اندیشه در آبدار نظم می کشید اما بسلک تحریری آورد و جواهر نثر بسیار بردی روزگار مانده و خط پاکیزه
داشت صاحب. رتق و فتق معاملات شاهی بود و مهمات بیوتات را خوب بامضا میرسانیده **خواجه محمد طاهر**
وصلی از علم سیاق و وسعت مشرب بهره کافی یافته اگرچه در دبستان وقوع چندان تعلیم ندیده اما در سلامت
و متانت نهایت لطافت دارد شورش برجسته است **خواجه مرزا احمد** برادرزاده مولانا امیدی برادر

خواجه محمد شریف هجری پدر امین احمد رازی مصنف هفت اقلیم شاه طهماسب صفوی را بوی عنایتی خاص
بوده چند سال کلانتری مع تصدی خالصات بدو تفویض داشته شاه سلطان محمد نیز نسبت سلف عملکرده مهمات
مذکوره باو حواله داشت بنابر تقریب گاهی شعری گفته **خواجه خواجگی** برادر خواجه محمد شریف بوده در شیرین
مقالی و بذله پردازی یگانه زیسته احیاناً بوادی شعر خوب پویه داشت **خواجه شاپور** ولد خواجه خواجگی
طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشته در موکب نظم فارسی قوی قدرت بود فریبی هم تخلص میکرد بواسطه قرابتی که با اعتماد الدوله
جهانگیری داشته بهند آمده کامروا شد و مراجعت نمود **خواجه عبد الرضا** همشیرزاده خواجه محمد شریف
بوده بجودت خط و لطافت طبع از امثال امتیاز داشته در سیاق و ترسیل نیز لوای مهارت می افراشت شعر
خوب می گفت تاریخ وفات شاه قاسم را وفات شاه قاسم یافته و تاریخ عروسی محمد بیگ نامی را الهی عاقبت
محمود گردان یافته **خواجه محمد رضا** ولد خواجه عبد الرضا بخصال حمیده اتصاف داشت دار داتش خیلی لاویزه
از جوانی برخورده آنجهانی شد **خواجه محمد حسن** همشیرزاده خواجه محمد رضا است محلی بزیور بلاغت و انسانیت
بوده شعر پاکیزه می گفته **خواجه نظام الملک** که از اعیان آنجا بوده بلطف طبع و حسن خلق موصوف گاه گاه
در سخن را بسلک نظم انتظام میداده **خواجه جعفر** از فنون کمالات بخشی داشته خصوص در طبابت و
سیاقت باره از متداولات دیده در همه مهارت کامل داشت شورش بی قصور بوده **مولانا افضل نامی**
طبعی بغایت راستی و درستی داشته از عنفوان جوانی تا هنگام پیری در خدمت **مولانا امیدی** بسر برده
صاحب دیوانست **خواجه هدایت الله** مشرف از معزمان شاه طهماسب صفوی طبعی رنگین داشته اما بیشتر
اوقات در نظم اشعار مسلوب المعانی همت می گماشته بدین شیوه تتبع چند کتاب نموده **میرزا اعلی خلقی**
در مهمات کدی وجدی بلیغ داشت هر کرا مشکل روی دادی بدرد دلها رسیدی و کار دلها ساختی گاهی شعر هم می گفت
مولانا فهمی در نثر و نظم سلیقه لائق داشته همواره میان او و فهمی بخاری مواد معارضه و مشاجره و هیجان بوده
مولانا محمد سیری عم زاده مولانا فهمی برسم تجارت معیشت رشته منه رقیب تا بزدن بود وصلش به
بجای پا بهمه جا سر نهاده آمده ام **مولانا غفوری** با وجود خوش و سخن دلکش موصوف بوده شعری گفته **مولانا
حاجی** مرد همواره کم سخن بوده آنانکه دل بغیبت من شاد می کنند بازی باین خوشم که مرا یاد میکنند **مولانا حسابی**
بغایت مضحک و طرفه گو بوده شعر موزون هرگز بر زبانش نمیگذشت مگر گاهی که غلط می کرده **رضائی نوربخشی**
رندی قابل بود شطرنج خوب می باخت **میر رکن الدین** رازی مردی پاکیزه روزگار سنجیده [illegible] بوده

سلیمان طهرانی چون در وطن پریشانی کشیده بهند آمد **میر صیدی** از سادات طهران شاعر یگانه صیاد معنی بیگانه بوده در عهد عالمگیر بهند آمد مقبول طبایع شد **ضیا** از روشن طبعان طهرانست **طرزی** از طرشت ری بوده بشوخ طبعی اشتهار داشت **میر عرفان** از سخن سنجان طهرانست **فدائی** طهرانی محمود بیگ نام از اویماق تکلو بوده با خلاق درویشی اتصاف داشته **منصف** طهرانی شاعری رقیق الخیال رشیق المقال بوده بهند آمده مراجعت کرده **مهدی** طهرانی نامش میر عطاست **دماوند** جای منزه با طراوتست اول شهری که در عالم بنا شده دماوند بوده کیومرث در ایام خود سه شهر بنا نهاده اول دماوند دویم اصطخر سیوم دماوند کوهستانست و پنج منزلش بی آب روان و سردابستان نیست جبل دماوند کوهست در غایت بلندی که هرگز برف از سر آن خالی نشود و از صد فرسنگ پدیدار بود بعضی گفته اند که سلیمان ع صخر جن در انجا محبوس کرده برخی گویند که فریدون ضحاک را در انجا مقید ساخت گویند بر ذروه وی معدن کبریت احمر است در عجائب البلدان از محمد بن ابراهیم ضراب نقل میکند که پدرم خواست که چیزی ازان کبریت احمر بردارد معرفهاست که دنبال آن دراز بوده چون معرفها آهن نزدیک آن می رسید گداخته می شد و گفت شنیدم که مردی از خراسان بیامد با و معرفها بوده پدیدار و تا اندوده ازان کبریت چندان که خواست برگرفت محمد بن ابراهیم گوید در خدمت امیر موسی ابن حفص بودم قاصد مامون عباسی رسیده گفت حکم خلیفه است که بکوه دماوند شوی و احوال محبوس دماوند را معلوم نمائی امیر برخواست و بدانموضع رفت و از احوال آن محبس پرسید پیری بیاید که سال او بیش از نود بود گفت این محبوس را نتوان دید اما اگر خواهی دستی آن شما را معلوم کنم امیر را سخن آن پیر پسندیده آمد آنگه چیزی پیر بر کوه می رفت و مردم از پس وی تا بجای رسیدند گفت این مکانرا حفر کنند حفر کردند خانه پیدا شد از سنگ کنده در انجا مثالی بر صورت عجیب دیدیم بر دست او مطرقه و در پیش او سندانی وقتاً بعد وقت آن مطرقه را بران سندان میزد انگه گفت تا آنرا باز بطریق اول ساختند و گفت این طلسمی است و بجهت همین ساخته که مادامی این طلسم باقی باشد شر این محبوس مندفع شود بعد ازان فرمود تا نردبانها بیاوردند و بریکدیگر بستند تا مقدار صد گز شد انگه آنرا برافراشتند و بران بر رفتند دری از آهن پدید آمد و بران در نوشته یافتند که بر قله این کوه هفت درست و بر هر دری چهار قفل و بر عصارة نوشته بود که در اینجا چیزی است که شرح آنرا نهایت نباشد باید که در را نگشایند و الا هرگاه این در گشوده شود این اقلیم را آفتی رسد که رفع آن ممکن نبود امیر گفت همچنین بخلیفه باید نوشت مامون منع کرد تا دیگر

متعرض نگردد مردمش **امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف** از شکر آب و شکراب موضعی است
از مضافات دماوند میر مذبور را ابتدا نزد عم خود فخر الدین بعضی مقدمات را دیده پس در خدمت مولانا
سیف الدین تفتازانی آمد شد کرده تا سرآمد علما گردید در زمان میرزا تدریس یک صفه از مدرسه باو مفوض گردید
پس از فوت وی محمد خان شیبانی در ترتیب وی کوشیده شاه اسماعیل صفوی نخست زمام قضای شرعیه تمام ممالک
خراسان بوی سپرد پس از آن امارت بر صدارت افزوده صاحب طبل و علم ساخت امیر خان امیر الامرای خراسان
حسد برده بقلع اختیار الدین فرستاده متعلقانش را مصادره نموده روز دیگر شخصی را فرستاد تا هلاکش نمود
ضیاء الدین میرم در تاریخش گفته ؎ چون میر محمد خلف آل عبا زین دار فنا رفت بدان دار بقا تاریخ شهادتش
رقم کرد ضیاء والله شهید هو یحیی الموتی ۰ از غایت حسن خلق خلقی تخلص میفرمود عمرش پنجاه و شش سال **مولانا سائل**
از موضع آه است من مضافات دماوند در آغاز جوانی از وطن بر آمده بهمدان ساکن گردید و انجا در اربعین تسعمائة
فوت گردید میان حیرتی و مولانا سائل همواره معارضه و مناقشه روی داده و جلد در شاعرات طیبت و ظرافتی میگذشته
مولانا سیف الملوک شجاعی تخلص دماوندی اصل سخندان مزاح امیر فرح انگیز بسیار داشته در طبابت بوی
حذاقتی بود **مولانا فرخی** مردی آهسته از تکلفات وارسته مائل مجالست دوستان بوده در شعر سلیقه درست
داشت **فکری** دماوندی در عهد اکبر بهند آمده بملازمت بعض امرا گذرانید **نوروز** پسر **محمد حسین** نام که چندی بخدمت
میرزا صاحب بسر برده **و نشاطی** حاجی محمد نام از نامداران سخن گذاران دیار **سمنان** طولش فح عرضش لو
مردمش بکافی از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی بوده و خانقاه سکاکیه در سمنان جائی با نام است شیخ العارف **رکن**
الملة و الدین علاء الدولة از اجله اولیا است مرید جنید اوست در نفحات است که وی در ابتدا بحضرت بادشاه
وقت مشغول داشته در یکی از حروب جذبه بوی رسیده که ترک همه کرده بسلوک گرائید در ششصد و هشتاد و ده از سفر
حجاز مراجعت بوطن اصلی نموده در سکاکیه مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورده و در صوفی آباد مدت صد و
سی اربعین دیگر بسن هفتاد و هفتصد و بست و شش درگذشت و آخر حیات در یک دفعه دیده که وقتی است
شده و تمه احوال و اذکار و توجهات و مراقبات ایشان سنجیده عادت مشائخی که در ایام ... نموده بود ...
رایج آمد مولانا نظام الدین هروی از دانشمندان زمان شیخ را تکفیر کرده نوشت که تو کافری شیخ دیده زار بگریست
و بخود نگریسته گفت ای نفس دون هفتاد سال تراگفتم کافری باور نکردی اکنون هیچ شبهه نماند که مسلمانان و
مفتی جهان بکفر تو حکم کرده گردن بنه و مرا بعد ازین مرنجان مدین رباعی گفته منه اغنی ... ست مرا که غیر شیطان نیست

وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست * ایمانش هزار بار تلقین کردم * این کافر را سری مسلمانی نیست * **ابوالبرکات تقی الدین** علی الدوستی از اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدوله بوده روزی شیخ باصحاب میفرمودند که حق تعالی امسال یک نوبت بر تقی الدین علی دوستی در صورت کل موجودات تجلی کرد و بعد از آن بجوهر خود از وی پرسید که مرا دیدی گفت نه ندا آمد اینها که دیدی چه بود گفت آثار افعال و صور صفات تو و تو از همه صور منزهی حق تعالی ویرا ثنا گفت و تحیتی از پسندیده داشت **خواجه عماد الدین** مسعود مدتی بوزارت امیر تیمور گورکان قیام نمود **خواجه غیاث الدین** سالار در زمان امیر تیمور متصدی عظام امور دیوان بود دار الفتح یزد بنا کرده اوست **خواجه شمس الدین** علی وزیر شاهرخ میرزا بود **خواجه قطب الدین** طاوس در زمان میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان سعید مدتی بامر وزارت قیام نموده **خواجه قیام الدین** بختیار در اوائل دولت سلطان حسین میرزا در امر وزارت دخل نمود **نجم الدین** نجم فلک فصاحت بوده گاهی متوجه نظم شدی **امیر یمینی** از شیوه مردمی نصیبی وافی داشت و شعر را نیک میگفت **امیر سید علی** با وفور حسن خلق و لطف طبع از هر کمال بخشی داشته حسب تکلیف اکبر بادشاه تاریخ دکن تصنیف نموده **فرقتی** شاعری خوش سلیقه بوده **میر فزونی** از شیرین سخنان زمان است

استرآباد طولش مطابق عرضش بوده در زمان سابق هفت تومان داشته الحال نه بلوکست مثل کبود جامه و سدن رستاق و فخر عماد و غیره شش راه دارد و حمله جهت تر آمد آنجا به ... کریوه و مغاک بنهایت شدت و محکمی دارند در سوابق ایام تختگاه **جرجان** بوده که بعضی از اقلیم خامسش دانند طولش صه عرضش لو صه در آن طرف رود گرگان الحال از آن شهر جز تلی باقی نمانده حضرت امام محمد جعفر صادق در جرجان بگور سرخ اشتهار دارد و اهل جرجان بی حرب اسلام آوردند و بنای دار الملک جارکه موسوم باسترآباد است یزید بن مهلب نهاده احوالش بجای مذکور شده **منقولست** از شیخ ابوعلی در تاریخ قوام الملکی که روزی در حوالی جرجان آهن بارید که وزن آن **یکصد و** پنجاه من بوده از هوا در افتاده اهالی آنحوالی آوازی عظیم شنیدند چون نزد والی جرجان بردند سلطان محمود شنیده قدری طلب داشت هرچند خواستند چیزی جدا نشد آخر بتدبیر آهنگران هر قطعه از آن جدا ساخته نزد سلطان فرستادند وی خواست تیغی از آن ترتیب دهد صورت نبست چه اجزای آن بسان دندان جاورس بهم اتصال یافته بود در غایت صلابت ابتدا از مردم استرآباد قابوس که صاحب سریر آن مملکت بود و ستایند **شمس المعالی قابوس** بمکارم ذات و محاسن صفات از امثال و اقران مستثنی بود هرگاه چشم صاحب بر سطری از خطش افتادی گفتی هذا خط قابوس ام جناح الطاوس رسائل تازی و قصائد عربی که او پرداخته دیباجه دفتر فضائلست مشاعرات با بو بکر

خوارزمی مشهور در یتیمة الدهر ستوده ذکر او بسیار کرده و شعر پارسی اندو بسیار نوشته از تصانیفش کمال البلاغة مشهور
اگرچه بفضائل معروف است اما نسبت بامرا و لشکریان بسیار درشتی مینمود امرا و اعیان جرجان ویرا محبوس ساخته پسرش
منوچهر را بر تخت نشاندند در اثنای راه قابوس از آن کسان که ویرا می بردند پرسید که موجب خروج شما چه بود گفتند که
چون تو در قتل ما افراط میکردی با پنج کس اتفاق کرده ترا گرفتیم گفت این سخن غلط است بلکه این قضیه بسبب قلت خون
ریختن است اگر شما را می کشتم بدین روز نمیرسیدم مدفنش گنبدیست نزدیک استراباد که خود ساخته بود از افاضل جهان
ابو منصور ثعالبی معاصرش بوده کتاب سیر الملوک از تصانیف اوست گویند قابوس از اولاد زیار است و زیار در عهد
که در زمان کیخسرو والی گیلان بوده ملحق میشود اول کسی که از اولاد زیار بسلطنت رسیده مرداویج است چنین مشهور
که مرداویج چون بر سریر استقلال متمکن شد از کمال غرور می گفت روح سلیمان بن داود در بدن من منتقل شده و دیالمه که شیاطین اند
در تحت حکم من اند لهذا بتاریخ ثلث و عشرین و ثلثمائة او را بقتل آوردند و گفتند که ما شیاطینیم احیاناً چنین حرکات
نیز از ما صادر می شود و آخرین ایشان گیلانشاه است که ولد کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بود و جمعی از آل
زیار پادشاه شدند هشت نفر اند مدت دولت ایشان صد و پنجاه سال بوده امیر عنصر المعالی کیکاوس ابن اسکندر
بن قابوس پادشاهی بود در بزرگی اقتدار بجد خود کرده در تربیت افاضل کوشیده گاه گاه شعر نیز گفتی او را تصنیفی است
در اخلاق که جهت فرزند خود نوشته نکات متین و فقرات دلنشین در آن جمع نموده امیر المعظم نصرت الدین
کبود جامه در شجاعت و سخاوت عدیم المثل بوده و در فضائل و کمالات بی نظیر در حضرت سلطان تکش درجه علیا داشت
و چند سال من حیث الاستقلال فیروزکوه با چند محال دیگر در اقطاعش مقرر بوده و فتوحات موفور از او بظهور
پیوست حسادان در حضرت سلطان چند گاه تخلیط کردند که سلطان بقتلش فرستاده و دزمو و سرش بیارند و وی
آنجماعه را باموال فریفته زنده آمد و آخر به سلطان جشنی عظیم داشت ویرا دیده خوست تا مگر ان را سیاست فرماید
کردار ایشان جزا خبر کردند این رباعی بدیهه بعرض رسانید *سے* من خاک تو و چشمه خرد نی آرم حدرت نه یکی بنده که صد
می آرم هر سر خواسته بدست کس نتوان داد سر می آیم و بر گردن خود می آرم عفو فرموده نزدیکش ساخت و سرو
رویش بوسید رخصت مراجعت داد والامیر الکبیر فخر الدوله منصور بن نصرت الدین نتیجه اسپهبد کبود جامه بود در تازی
و فارسی شعر برجسته گفتی ابو علی جرجانی از جوانمردان طریقت بوده گفت تجمل سه حرفست بی او بیا خانی جسر نان
لام او لوم پس تجمل با الیست بنفس خویش و حاسبست در انفاق خویش و ملومی هست و تجمل خویش شیخ ابو القاسم
کرکانی عالمی بوده صمدانی عابدی عدیم الثانی در دی سلک معانی گفت نزد کتاب سار معنی عقل بهوش ...

خود هست الا در خمر که چون خورده شود سلیمان عقل را از تخت فرود آورد و معزول نماید همچنان که چون سلیمان
معزول گشت دست نهب و غارت دیوان بملکش دراز کردند و درج و مرج افگندند همچنین عقل که در بدن بجای
سلیمان است چون بسبب شراب زائل می شود از تخت دماغ بزیر می آید دیوان قوای غضبی و شهوانی که در جوش
و خروش می آیند و تمامی ولایت انسانی را خراب می سازند **سید الحکما سید اسماعیل** از فضلای روزگار بوده
کتاب اغراض و خفی علائی از تصنیفات اوست که بنام ایل ارسلان خوارزمشاه نوشته در طب کتاب فارسی مفیدتر از
اغراض نیست و اغراض انتخاب ذخیره خوارزمشاهیست **حکیم بالیت** از ناظمان مناظم سخندانی بوده اینکه در مدح که
شعر گفته و درجه عصر بوده معلوم نگشته **ابو ذراعه** امیر خراسان با و گفت که چون رودکی شعر توانی گفت گفت حسن
نظم من از ان پیش است اما احسان و بخشش تو در می باید **فخر الدین اسعد** فخر روزگار بوده قوت فضل و ذوق
شورش از کتاب ویس و رامین ظاهر لامعی شاعری بوده روشن طبع **فصیحی** از جمله ملازمان عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر
بن قابوس بوده او را مثنویست موسوم بوامق و عذرا **امیر سید شریف الدین** علی بعد از ترک لهو رشد و تمیز آغاز
تحصیل نموده در اندک زمانی سر آمد محققان عالم گردید در سال هفتصد و هفتاد و نه بصحبت شاه شجاع رسیده منصب
تدریس دار الشفای شیراز باو مفوض گردید و قریب ده سال در فارس بافاده پرداخت دران ایام حواشی
بر مطول نوشت و در هفتصد و هشتاد و نه که امیر تیمور شیراز را کشود وی را بسمرقند تکلیف کرد تا زمان فوت صاحب
قران در ما ورا النهر بسر برد میان او و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات رو داده بعد فوت صاحبقران دیگر بار
بشیراز آمد تا در هشتصد و شانزده درگذشت تولدش در قریه طاغون من اعمال استرآباد در هفتصد و چهل و عمر و
هفتاد و شش بر اکثر کتب متقدمین و متاخرین حواشی نوشت بدین تفصیل حاشیه شرح کشاف و شرح مفتاح و
حواشی شرح هدایه حکمت میرک و حواشی شرح حکمت العین میرک حواشی تلویح و شرح مواقف حاشیه شرح تجرید اصفهانی
و حواشی شرح طوالع اصفهانی و حاشیه بر شرح مطالع مولانا قطب الدین رازی و حاشیه بر شرح شمسیه مولانا قطب الدین
رازی و حاشیه شمسیه مولانا و شرح تذکره و شرح چغمینی و حاشیه شرح اشارات حواشی رضی حواشی متوسط فارسی
بر کافیه و منطق و صرف هر دو فارسی و این همه در سمرقند تصنیف نمود و بعد مراجعت از و حاشیه شرح مختصر ابن حاجب و
شرح فرائض سراجی را در شیراز نوشت **امیر جمال الدین** در سلطنت شاه طهماسب صفوی بامر صدارت قیام می نمود
امیر سیف الدین محمد ثمره ان شجره است و وفور علمش بغایت که هرگاه در مجلس شاهی در آمدی شاه بجهت تواضع
قیام نمودی برادرش **امیر امین الدین حسن** استعفا از خدمت خواسته همت باذکار مثوبات اخروی

ثالث المعلمین می گفتند در اثنی واربعین والف فوت شده در نجف اشرف مدفون است تصانیفش عالمگیر گاهی بتوجه
بشعر هم می شد **میر ابوالقاسم** از میر محمد باقر داماد علم آموخت و مستوفی گشته مدتی درس گفت و چند بار بهند آمده رجعت
نمود و **فانی** شاگرد غزالی است در هند سکندر انید مادی فاضل مدرس بود اکثر تتبع اشعار حیرتی میکرد روزی شعر
خود بر حیرتی خواند گفت این مضمون نیست کسی بر تقدیری که چنین باشد خوب بسته م حیرتی گفت که اگر دستار
را خوب بندی از تو بیشود **مصلح** محمد صالح نام در عهد شاهجهان بدکن آمده میبرد **ناطقی** فاضل و شاعر بوده سالها
با ماکن شریفه بسر برده در کبر سن بهندوستان آمد و حین مراجعت در گذشت **بیاضی** در هجو گفتن دستگاه
داشت **نسلی** میر معصوم نام در علوم خصوص رمل مهارت عالی داشت چنانچه رساله درین فن نوشته **خضری**
گریه می بود السلیقه طبعی چهار دیوان ترتیب داده دیوان غزل دیوان مدح دیوان اطعمه دیوان هزل **مازندران**
ولایتی نزه با طراوت است **طبرستان** هم گویند در مجمع الغرائب نوشته که یکی از ملوک عجم را در زندان
از امکان بسیار شدند گفت رفته جنگل را بشگافته آبادان سازند بهر یک تبری داده این زمین را صاف کرده شهری
بستند بدین اسم یافته گویند درانجا درختی است چون قطعه از ان در آب اندازند ماهی که در رود بود بمیرد از انگه
بعضی چیزها ستاهی بهم دارد در هند سفیدنش می نامند در ازمنه سابقه شهرها نیک داشته مثل **طمیش** که الحال
ویرانست وانچه امروز معمور است شهرت سرکیانی نزدیکی **ساری** دیگر **بادفروش** شهری با طراوت
وبیابانش در نزدیکی شده **روحی** روح الله نام در علوم خصوص ریاضی کسب کمال کرده در عهد جهانگیر و شاهجهان در
هند بسر میبرد **میرزا شفیع** از سادات مازندران بوده تاریخی جمع کرده مشهور بعلاقه بند حاوی اخبار انبیاء و اولیاء و
سلاطین و دیگر احوالات احیا تا شوقی گفت **دانش** ملا علی اسم مشهور ببابا ال میرسد در اول حال دیده تخلص میکرد
میرزا تقی از نیکو طبعان است **ملا حسین** بهند آمده بسر میبرد و شاعر نامی است **سرعت** محمد حسین نام صاحب فن
معانی بود **سابق** ملا علی نقی نام در رشید آمده ملازمت درگاه عالمگیر شده مثنوی در [illegible] ساخته منتقرا **دکوسا** نام
قلعه ایست در ولایت طبرستان هر چند برخی واقع اقلیم سیوم داخل اند [illegible] با بیولایت [illegible] در مجمع
الغرائب از مولانا عبدالله [illegible] صاحب عجائب البلدان مرقوم کرده [illegible] نسبت که مرغ [illegible]
نیز [illegible] قلعه [illegible] مرقوم [illegible]
با تخم افسانه [illegible] **آمل** شهر طبرستان [illegible]
بلاد قدیم است [illegible] نسبت [illegible]

سیدانا[1] دولتشاه از کتاب مسالک و ممالک علی بن عیسی کحال آورده که از روزگار افریدون تا زمان بهرام گور تختگاه ربع مسکون آمل بوده و در اصل شهر گنبدیست اقسام اشجار بران روئیده گویند قبر ایرج بن فریدون بست مردمش ابوالعباس القصاب شیخ آمل و طبرستان بوده بانگ چیزی نخوانده نکتهای عالی از و سر میزد چنانچه یکی از ائمه طبرستان گفته که یکی از فضائل حق تعالی این است که کسی را بی تعلیم و تعلم چنان سازد که هرچه مارا در اصول دین و دقائق توحید مشکل شود آسان سازد و در نفحات آورده که ابوالفوارس کرمانشاهی کس نزد شیخ ابوالعباس فرستاده که افتاده اینجا قحطی دعا کن شیخ سیبی در دست داشت بوی فرستاد باران بارید و قحط برخاست شیخ محمد قصاب مرید شیخ ابوالعباس است همیشه در دامغان نشسته مذکری کردی چون سال بران بگذشت شیخ ابوالعباس ویرا از مجلس داشتن باز داشت چه سخن وی عالی گردیده بود و فهم کس بدان نمیرسید ابوجعفر بن جریر الطبری صاحب تفسیر کبیر و حدیث و فقه و تاریخ است تاریخ او را صحیح ترین تاریخها گفته اند شیخ ابواسحق شیرازی در طبقة فقها او را از جمله مجتهدان نوشته محمد بن محمود آملی همیشه بتوالیف و تصانیف پرداخته شرح بر کلیات قانون و نفائس العیون در معارضه درة التاج نوشته شیخ عز الدین آملی بصلاح و سداد موصوف مدتی در جبل آمل فنون فضائل از فحول افاضل اخذ نموده تا حدی که شیخ علی عال که مجتهد زمان بود کرات مراسلت کرده که اگر دعوی اجتهاد خواهی کرد اشاره نما که من طریق موافقت دارم از مصنفاتش یکی حسنه است که بنام حسن نامی از ملوک مازندران نوشته ابوالفتح از استادان زمان بوده اما تاریخ وجود و عدمش بنظر نیامده که در چه عصر بوده مدح که گفته مولانا محمد صوفی اکثر ایام با کتاب نفائس علمی صرف نموده و تتبع بسیاری از کمالات صوفیه کرده بخواندن و جمع کردن اشعار و سخنان سلف مولوع بود شعرش در غایت جودت واقع مولانا قائمی عمرها بهوا و هوس پشت داده رو در معموره عبادت داشت صاحب مثنوی و دیوان است رفیقی شاعری هموار بوده اعجازی از مداحان طغرل ارسلانست بهائی تخلص شیخ بهاء الدین در عجائب و غرائب علوم مهارت وافی داشته جهت طلب علم بعراق عرب و شام و حجاز رفت و بزیارت حرمین مستعد گردیده معاودت نموده در خدمت شاه عباس ماضی منزلتی یافت اکثر شاه بوثاقش رفتی نعشش بمشهد بردند وفاتش ثلثین و الف تصانیفش در انواع علوم مشهور اشعار عربی و پارسی بسیار دارد طالب آملی از شعرای بلاغت آئین و فصحای نزاکت آفرین است بهند آمده خدمت میرزا و قاری غازی نام ولد میرزا جانی بیگ والی ته که مذکور شود لازم گرفت و بعد چندی بگجرات رفته ایامی با عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بسر برد و از انجا بدرگاه جهانگیر شتافت و ملک الشعرا خطاب یافت در اواخر جنونی بر مزاجش طاری شد در عین جوانی در ست و ثلثین و الف در گذشت آشوب محمد حسین نام

بهند آمده در ملازمت ظفرخان میگذرانید اشرف محمد سعید نام از وطن بهند افتاده معلم زیب النسا بیگم صبیه عالمگیر شد
اثر محمد زمان نام از صاحب بیانانست مهری سید علی نام بهند آمده شنید که اینجا زن را مهری میگویند از تخلص بیزار شده
مثنوی او در تعریف سراپای محبوب مسمی بآئینه بدن نما شهرت تمام دارد رستمدار قریب صد پاره ده دارد ازوست مولانا
محمد سالها در مشهد مقدس بنقش افاده بر خاطر الواح طلبه می نگاشت در منطق و حکمت ماهر برای استجماع کمال گاه گاه
بشعر گفتن خیال می آورد جاجرم شهری نامی است در حوالیش دو روزه راه زهرگیاست باین سبب لشکر بیگانه
باو نرسد در آن شهر قلعه ایست در پای آن دو درخت چنار گویند هرکه هر صباح چهارشنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز
او را درد دندان نشود جشت پنجاه دیه دارد سیب بزرگ انجا بسیار شود جرد شهری معروف در زمین او
زعفران خود رو بسیار اصحاب تواریخ گویند در قدیم لشکری بران شهر آمده چون صباح شد حضرت حق سبحانه همه را
سنگ ساخته بود آثار شان تا این زمان باقیست گیلان ولایتی است نزدیک قزوین دختران آنجا خود را ببازار و
برزن جلوه میدهند تا کسی بنظر قبول در آرد و هرگاه یکی نظر خواستگاری بیکی از آنها افگند دیگری بر نمی آید مرشد
شیخ محی الدین عبدالقادر را از روی نقل نفحات بهشت پشت بامام حسن ع میرسد تولدش در چهار صد و هفتاد
یا هفتاد و یک در سن هیزده سالگی ببغداد رفت و بدرجه کمال ترقی نموده خوارق عادات از وی بظهور آمد از جمله
عبدالله صومعی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که ویرا هرگز ندیده بودم در طفلی بروز رمضان هرگز
شیر نخورده یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده ماند از مادرش پرسیدند گفت عبدالقادر شیر نخورده مرا معلوم گشت
از وی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که هرگز ویرا ندیده بودم گفت صحبت میخواهی گفتم آری گفت بشرط
آنکه مخالفت نکنی گفت اینجا باش تا من بیایم بعد از یکسال بیامد همانجا بودم ساعتی نزدیک من بنشست و برخاست
و گفت از اینجا نروی تا من باز آیم بعد از یکسال باز آمد و ساعتی دیگر بنشست و باز برخاست و گفت نخواهی
رفت تا من بیایم بعد یکسال باز آمد و با خود نان و شیر آورد و گفت من خضرم مرا فرموده که با تو طعام خورم بعد
از آن باتفاق در بغداد آمدیم خوارق آنحضرت کتابها علیحده باید بنابر اختصار از آن درگذشته بذکر گوهرهای
کان و گلهای آن گلستان بزرگ می پردازد در درج کرامت داشت شیخ سیف الدین عبدالوهاب بزرگترین فرزندان
علوم ظاهری و باطنی از خدمت پدر بزرگوار کسب نموده بعد پدر در مدرسه وعظ میفرمود ابواب رشد بر طلبه گشود
گفت شجاعت صبر یکساعت است در سال ششصد و سه فوت نمود شیخ شرف الدین عیسی علم از پدر
آموخته بعد پدر درس حدیث و فقه میفرمود حضرت غوث کتاب مفتاح الغیث را برای ایشان تصنیف کرده

از تالیفاتش کتاب جواهر الاسرار است ۳ شیخ شمس الدین عبدالعزیز ابوبکر کنیت از صحبت والد بزرگوار
فیض بتمام یافته جانب سنجار رفته توطن گزید ۴ شیخ سراج الدین عبدالجبار کنیتش ابوالفرج از پدر کسب کمال
نموده مفتی عراق بوده ۵ شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق از کمل اولیا بوده علوم ظاهری و باطنی از پدر استفاده
کرده ۶ شیخ عبدالحق ابراهیم از پدر کمالات صوری و معنوی یافته ۷ شیخ ابوالفضل ۸ شیخ ابوعبدالرحمن
عبدالله علم فقه و حدیث از پدر دیده ۹ شیخ ابوذکریا یحیی فاضل کامل بوده ۱۰ ابونصر موسی در حیات
پدر کسب کمال کرده بدمشق رفته توطن گزید عین الزمان جمال الدین کیلی کیلکی نام موضعیست وی از خلفای شیخ
نجم الدین کبری است در قزوین می بود یکی از سادات قزوین را عزیمت شیراز شد از شیخ التماس سفارش بادشاه شیراز
که معتقدش بود کرده شیخ پاره کاغذ طلبیده بران نوشت که عسل و رازیانه بوی داد چون بشیراز رسید و قصد ملازمت بادشاه
کرد گفتند وی درد شکم دارد و در حمام است و عظیم مشوش است پیشتر رفت و سلام کرد گفت از کجا می آی گفت از
قزوین حال شیخ پرسید کاغذ حواله کرده بگشاده دید که عسل و رازیانه در وسند رحبت گفت شیخ بنور کرامت بما علاج
ماکرده در حال بخورد و شفا یافت و آن سید را رعایت کرد و علاءالدوله که از ملاحدهٔ الموت بود بشیخ ارادهٔ تمام داشته
چنانچه در وقت مستی شخصی مکتوب شیخ بوی داد در غضب شده فرمود تا آن شخص را صد چوب زدند و گفت ای جاهل صبر
می بایست کرد تا من هشیار شده بحمام میرفتم و غسل میکردم تا آن مکتوب بمن میدادی دائم علاءالدین بمردم قزوین گفت که اگر
شیخ دران بلده نبودی من خاک قزوین را در توبره کرده به الموت می بردم و هر سال علاءالدین پانصد دینار سرخ برسم
نذر در خدمت شیخ فرستادی خواجه تاج الدین علیشاه وزیر سر برشح بوده ابتدا الجایتو خان منصب
وزارت بشرکت خواجه رشید باو تفویض فرمود و سالها آن دو وزیر بمشارکت گذراندند در زمان سلطان ابوسعید خان
خواجه رشید شهید گردید وی من حیث الاستقلال ماند در سال هفتصد و بیست و سه از دنیا گذشته در عهد مغل
غیر از وی وزیری متوفی نشده از آثارش رشیدیه است در تبریز خواجه نجم الدین محمود المشهور بخواجه
جهان در جوانی سیاحت را بر اقامت تفوق داده بسیاری از شهر و کشور گردید تا در خدمت سلطان محمد
لشکری سریر آرای دکن در اندک روزگار اعتبار کافی بهم رسانیده بخطاب خواجه جهانی رسید و بتدریج محسود همگنان
گشت خط مزوری بنام حاکم اوڈیسه مضمون ساخت ماوی بسلطان نمودند سلطان بر آشفته وی را طلبیده
هواخواهان حال گفتند و مانع رفتن شدند گفت سالهاست تا درین دولت کامرانیها کردم بجرم بدگمانی به
بیوفائی منسوب نگردم پس تنها بدرگاه رفت سلطان تحقیق ناکرده بقتلش فرمان داد گفت قتل من موجب خرابی

ملک بوده الا کار من که به پیری رسیدم سهلست تامل درین کار اولی سلطان گوش نفرموده و بقتلش رسانید قضارا
آنچنان که وی گفت بعد از وی مملکت از نسق رفت و سلطان زیاده بر سه ماه نماند از ان وزیر صافی ضمیر
رساله ایست در انشا در طبقات اکبری آمده که خواجه محمود در ایام دولت خود افاضل عراق و خراسان را همیشه هدیه
و تحفه میفرستاد از انجمله بود مولوی عبد الرحمن جامی امیر نجم الدین مسعود از اشراف و اعیان رشت بود در
حینی که شاه اسمعیل صفوی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم مراسلت بر باعی مدح کرده و چون موکب شاهی ازان
مملکت در حرکت آمد بدرگاه شتافته منظور نظر و وکیل مطلق گردیده بابا نصیبی از نیکو طبعان گیلان بوده ابتدا به
تبریز رفته بابا افغانی بدیدنش خوش شده بمجلس سلطان یعقوب برده آشنا گردید تا بتدریج از مخصوصان گردیده و هم انجا
درگذشت کارکیا خان احمد بصنوف قابلیت و استعداد موصوف بوده در سلک افراد سلطان امور انتظام داشت
بعد سی و یک سال از سلطنت شاه طهماسب صفوی در نهصد و هفتاد و چهار ولایت را مسخر و ویرا در قلعه قهقهه محبوس گردانید
سلطان محمد پس از دوازده سال حبس آزاد کرده باز گیلانش داد رعیت بمصادره و تجار بمطالبه رنجانیده شاه
عباس ویرا طلب نمود توقف کرده اظهار عبودیت در عرائض بخوندکار روم وا نمود لاجرم شاه عباس بر آشفته بدانجانب
حرکت نمود وی با چندی مخصوص در کشتی نشسته جانب شروان در حرکت آمد و با خوندکار روم هم آمیزشش نماند
در نجف اشرف و کربلا معلی اوقات بحزن صرف ادخار مثوبات اخروی کرده این رباعی از قلعه قهقهه بشاه فرستاده
بود منه از گردش چرخ واژگون می گریم * وز جور زمانه بین که چون میگریم * با قد خمیده چون صراحی شب و روز *
در قهقهه ام ولیک خون میگریم * شاه این رباعی در جوابش نوشت ه آنروز که کارت همگی قهقهه بود * وزرای
تو بر مملکت صدمه بود * امروز درین قهقهه تو با گریه بساز * کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود * شیخ زاده مذاقی
تخلص خلف الصدق شیخ محمد لاهیجی است که از مولفاتش یکی شرح گلشن راز است شیخزاده در خدمت بحر نشان
شیراز کسب کمال نموده از هر علمی بخشی گرفت و پس بشعر رغبت کرده آن شیوه را بکمال رسانید قاضی عبد الله
یقینی از جانب پدر بسلسله نوربخشیه میرسد و از جانب مادر خواهرزاده شیخ احمد لاهیجی میشود در فضل و هنر مرجع
آن شهر و شوکت شعار خوب دارد و قاضی یحیی برادرزاده قاضی عبد الله یقینی در رای فضیلت در امور شاعری
حالات پسندیده و صفات ستوده دارد در عنفوان جوانی بزی اهل التصوف آمده چند اربعین و ریاضات شگرف
کشید مولانا یحیی خان طالب تخلص ولد مولانا احمد طبیب ست که در زمان شاه اسمعیل ماضی یک خروار زر برسم
حق العلاج در یک مجلس گرفته مولانا یحیی خان سالها در عهد خان احمد بمنصب صدارت گیلان قیام داشت و دو سال

نهصد و شصت و هفت از جانب خان احمد برسالت قزوین رفته بنابر خبطی که در رسالۀ بکار برده بود نقد حیات بمقراض اجل در باخت اشعار خوشی دارد قاضی شمس الدین ابتدا معلم شاه اسماعیل ماضی بود و در زمان شاه طهماسب صدر گردید مولانا نظام الدین احمد از مشاهیر خواست حکیم نعمت الله ویلمانی در ازالۀ علل برایا خاصیت مسیحا ظاهر می ساخته سیصد غلام ترک و هندی داشته و بعلیه فقیه از افاضل زمان چند سال صدارت گیلان داشته حکیم صدر الشریعت در سلک حکمای حذاقت دستگاه و علمای فضیلت پناه انتظام داشته مولانا لطف الله حکمت و منطق از وی در گیلان انتشار یافته مولانا محمود سر برهنه در معقول سرآمد بوده حکیم شمس الدین در خدمت بادشاه اکبر بخطاب حکیم الملکی ممتاز گردیده حکیم علی در فنون علم خصوص طب و ریاضی مهارت نامحصور داشت قرب دویست تومان هر ساله صرف ادویه کردی و سبیل راه خدامی ساخت حکیم علاء الدین با فر فاضل در طبابت ید بیضا داشت مولانا عبد الوحید فرید و حید زمان خود بوده در گیلان با مولانا میرزا جان لوای معارضه برافراخته نور الدین محمد قراری برادر حکیم ابو الفتح ولد مولانا عبد الرزاق که در علم طبیعی و الهی سرآمد آن شهر و زمان بود سالها صدارت آن ولایت کرده برادران وی یکی حکیم مسیح الدین ابو الفتح است که در حضرت اکبری سخن همه کس عرض کردی و مهم جمله بواجبی بساختی و هرچه از وظهور یافتی بمیزان عقل سنجیده بودی و دیگر حکیم همام که از محسنات روزگار بوده و در استعداد کمالات مثل خطاشناسی و شعرفهمی و دیگر صفات ثقه بینر بسته حکیم حاذق ولد حکیم همام از اکابر امرای بادشاه جهانگیر بوده در شاعری رتبه بلند داشت دیوانش متداول حکیم دوائی بلطف طبع و حسن خلق موصوف عمر نادر که معظم صرف تحصیل مثوبات اخروی گذراند آخر ایام برفاقت خان اعظم کوکلتاش بدرگاه اکبری رسیده مخصوص سلک بندگان شاهی شد گاهی شعر می گفت مولانا حیاتی بلطف طبع و شگفتگی خاطر و وسعت مشرب و گرمی هنگامه متصف ابتدا مسیح الدین حکیم ابو الفتح بگرد و بتحویش برآمد پس از آن پرتو التفات حضرت اکبری بر وجنات حالش تافت در خدمت شاهزاده های عالیقدر و امرای والاشان خصوص عبد الرحیم خانخانان روزگار بهنا انداخته اشعار لطیف می گفته در خمس عشر و الف درگذشته با باعبدی پاره از مراتب و مقامات صوفیه تتبع نموده در زی درویشان روزگار گذرانید بعد سی سال سیاحت در قندهار بر سر قبر باباحسن ابدال اقامت نموده باقی حیات بسر آورد در عروض و قافیه و معما بخشی تمام داشته و شعر بعذوبت می گفته حالتی در سلک سادات منتظم در تحریر نسخ تعلیق مهارت تمام داشت احیاناً شعر هم گفتی قریبی بجودت

طبع وحدت فهم مخصوص شعر هموار می گفته قابلی از آنچه بود خود را افزون می دانسته در سن الف بهند آمده
حسب الاشاره حکیم همام غزلی گفت **فدائی** همیشه در شیراز بسر میبرد و انجا درگذشت طبیعت بجودت داشت
و شعر بعذوبت می گفت **عنایت** زرگر از منظوران قاضی یحیی بوده **میر محمود** در زمان اکبر بادشاه بهند آمده مراجعت نمود
صاحب طبع صافی بود **بابا نصیبی** از وطن خود به تبریز رفته حلوا فروشی میکرد بابا فغانی از چاشنی سخنش محظوظ شده
بملازمت سلطان یعقوب رسانید از آن باز در سلک مقربان منتظم گردید در اربع و اربعین و تسعمائة درگذشت **نجاتی**
از شعر و معما بهره مند بود در عهد اکبری بهند بسر میبرد **مولانا عبد الخالق** از ارشد تلامذه مولانا عبد الله یزدی است
در اوائل اثنی و سبعین و تسعمائة از قندهار بهند آمده بعد مدتی در تربیت طلبه را بهره مند کرده در اواخر ایام بدکن شده آنجا
عمر باخر رسانید **عشرتی** بهندوستان آمده در خدمت محمد امین خان سپه سپر حالا بسر میبرد **میر هاشم** دوازده سال
در حرمین کسب علوم نموده بهندوستان مراجعت کرد و علم طب و ریاضی پیش حکیم علی ریاضی پیش حکیم علی گیلانی دیده در
احمد آباد گجرات اقامت ورزید شاهجهان بادشاه وی را در غیبت بصدارت و طبابت احمد آباد سرفراز فرموده بعد زمانی
بتقریب در حضور رسید و بتعلیم بادشاهزاده اورنگ زیب مامور شد در آن ایام حاشیه بر بیضاوی نوشته نام شاهجهان
بادشاه سطر زگردانید و با بادشاه زاده در سفر دکن همراه رفته در اورنگ آباد بعمر بافوق هشتاد در هزار و شصت
و یک درگذشت **نامی** از نواحی لنکرود من اعمال گیلانست **عارف** شاعر معروف آنجاست **آقا علی** و **ملا**
حاجی محمد و **راهب** و **شفیقی** هر یک سخن طراز والا دستگاه آن خط است **قزوین** طولش فه عرضش لواز
شهر ایست قدیمیست صاحب گزیده از کتاب البیان نقل می کند که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است
و در لب التواریخ آمده که چون شاپور ذو الاکتاف از زندان قیصر بدکنیزکی که بر وی عاشق شده بود بگریخت تا زمین
قزوین هیچ جا آرام نگرفت در آن وقت باغی کوچک و صومعه یزدان پرستی بود چون در آن زمین شکر او پیوسته مبارک
دانسته فرمود تا شهری بنا نهند آغاز عمارت قزوین در ماه یا چهار صد و شصت و سه سکندری بوده بتاتج حمدزار
حمزه اصفهانی در زمان بهرام گفته و بعضی گفته اند که یکی از اکاسره لشکری بجنگ دیلمان فرستاده بود در صحرای
قزوین صف قتال دست داده سپهدار اکاسره در صف لشکر خود خلل دیده با یکی از اتباع خود گفته که آن کش وین
یعنی آن گنج نگر و لشکر را است کن چون از آنجانب فتح روداده در آن موضع شهری بنا کرده موسوم بکشوین گردانیده
عرب معرب ساخته قزوین گفته اند و جمیع الغرائب مرقوم که آن شهر دو سور دارد صغری و کبری صغری بنای شاپور و کبری
بنای هارون رشید آنجا مساجد بسیار خصوص چهار مسجد که در آنها دعا مستجاب میشود در آن قصبه مقابر بود

عمران است آغاز آزارش کردند فریاد برآورد که ای عزیزان من عمران نام دارم نه عمر چرا میرنجانید گفتند تو عمری با الف
و نون عثمان **ابو علی شرف شاه** از اولاد جعفر طیار اجدادش قریب شصت سال حکومت قزوین داشتند این را
ثروتی کلی از ایشان مخلف بوده حاصل باغات و قصبات وغیره وجوهاتش هر ساله سیصد و شصت و شش هزار دینار زر
سرخ می شد راتبه مطبخش هر روز سیصد من نان و یک صد و بیست من گوشت بوزن قزوین بود با وجود اینهمه قدرت در لباس
تکلف نفرمودی وفاتش اربع و ثمانین و اربعمائة جز یک دختری نمانده عجب آنکه اسباب و املاکش که مخلف بدختر شدند
در اندک روزگاری تلف گردیده او وفاتش بگدای رسانید **شیخ ابوبکر شادان** قطب وقت بوده پیوسته بصوالح
اعمال و حسنات افعال مبادرت می نموده امام الدین رافعی در تدوین آورده که شبها از پس گردن او نوری تافتی چنانچه
اطراف خانه روشن شدی وفاتش بالقصد و سی و یک **شیخ نور الدین محمد بن خالد** از عظمای مشائخ بوده صاحب
آثار البلاد آورده که شیخ بغایت مهیب بود وقتی در اسفار به رباطی رسید مردم آن حوالی گفتند که آمدن شیخ درین
سرا نباید چه شیری هر شب درین می آید و جانداری را زنده نمیگذارد شیخ توکل کرده بسرا درآمد و بنماز مشغول گشت
بعد ساعتی شیر آمد تا نزدیک شیخ رسید بخوابید **شیخ علق** با وجود فضل و فرط کمال بسیار بی قید و بی تکلف بود **گفت**
چهار گروه بهترین مردمند عالم عامل حکیم گویا عابد مجرد واعظ بی طمع **شیخ ابو علی ابو بابان** در گزیده مسطور که در
دمشق یکی از فدائیان نهال عمرش از پا درآورده مردان حق کالبدش بقزوین رسانده مردم قزوین بر آن موضع
که در واقعه دیدند مزاری ساختند **شیخ سعد الدین قتلق خواجه خالدی** بسیار بزرگ بوده و برکت وی خلق بسیاری
از بت پرستی باسلام آمدند **شیخ شرف الدین طویل** ابتدا اعمال بوده در خلال احوال بصلاح و سداد و تقوی موصوف
گشته مقتدای جهان گردید ابو سعید بهادرخان را بوی ارادت تمام بهم رسیده همیشه بزیارتش رفتی و از صوابدیدش
تجاوز ننمودی **ابو الحسن** زاهد **سی سال** صائم الدهر بوده فطاریش نان و نمک در سیصد و چهل و پنج رخت بعالم بقا کشید
محمد بن زید بن ماجه در علم حدیث و تفسیر و تاریخ ماهر بوده سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته است **شیخ نجم الدین عبد الغفار**
الشافعی مصنف حاوی فقه و لباب و شرح لباب است در ششصد و شصت و سه درگذشته **عبد السلام بن**
محمد از اعظم علمای معتزله بود تفسیر کبیر در سیصد جزو تالیف نموده در چهارصد و هشتاد و هشت بجهان جاودان شتافته
امیر الدین نصیر بن عزیز الدین در عهد سلطان محمود سبکتگین بشغل استیفا مشغول داشته و استیفای عراق بدو
مفوض بوده مستوفیان قزوین بدو میرسند آخر استعفا خواسته بکنج رفت و روزگار بطاعت گذرانید تا در استیلای
مغول بقتل رسید **امام الدین ابو القاسم عبد الکریم** رافعی ربانیست . از تصنیفاتش شرح کبیر و صغیر و محرر و

قزوین بین الجمهور مشهور است سدید الدین عالمی متبحر بوده نسبتش بقبیله مرزبان می پیوندد در تدوین مسطور که شبی
از منارکه در جوار خانهای ایشان بود آوازی برآمد که حلقی با اهل المرز چهل دانشمند معتبر دران شب از قبیله ایشان
درگذشتند و بعضی ابن ماجه را از نسل وی میدانند امام سعید بابویه رافعی بسیار بزرگ عالیقدر بوده خاقانی مدح وی
کرده در تازی و فارسی اشعار بسیار دارد مولانا نجم الدین عمر کاتبی در حینی که خواجه نصیر بر صد بستن مشغولی داشت
او را امر اعانه طلبید تا امداد کند و صحبتش خوش کرده و دیباچه زیج نام وی را در غایت احترام ذکر کرده از تصنیفاتش متن
شمسیه است که بنام خواجه شمس الدین محمد نوشته و حکمت عین که کشف است که شرحی است بر مخلص امام فخر و جامع
الدقایق افتخار الدین محمد بکری فاضل صاحب ورع بوده از احفاد ملک سعید محمد ابی نصر چون در ترکی
مهارت تمام داشت هر آئینه در دولت مغل بسیار بزرگ گشت و کتاب کلیله و دمنه را بر زبان مغلی و سند
بادنامه را بر زبان ترکی نقل کرده بخدمت اوکتائی قاآن شد و در آنحضرت منکو قاآن با برادران و عمزادگان
پیش او تعلیم گرفتند چون بادشاهی بمنکو قاآن رسید حاکم تمام قزوین شده املاک مفرط بهم رسانیده از برادرانش
امام الدین یحیی ابتدا حاکم تومان قزوین گردید پس بر تمام عراق عجم حاکم شد آخر قرب ده سال بر عراق عرب
نیز حاکم گردید و برادر دیگرش عماد الدین چند سال حکومت مازندران نمود و برادر دیگرش رکن الدین
در کرجستان سالها حکومت نمود ملک رضی الدین بابا بوفور فضل و شجاعت در حضرت ایلقای خان بسی
معزز زیسته سالها حکومت دیار بکر کرده بعد چندی معزول شده امیر جمال الدین اخشی بجایش رسید شاعر
پرکار بود جمال الدین رشیق القطنی در ایام سلطنت اباقاخان بسن نود سالگی وفات یافته شعر

ای زر توی آنکه جامع اللذاتی ❊ محبوب خلایق بهمه اوقاتی ❊ بیشک نه خدای تو ولیکن بخدا ❊ ستار عیوب
قاضی الحاجاتی ❊ قاضی نظام الدین عثمان در عهد ارغون خان احوالش بطراز فهم و فضیلت مطرز بوده
شعر نیک می گفته فخر الدین فتح الله مستوفی در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین و ولدش
خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و گاهی شعر می گفته حمد الله مستوفی برادر فتح الله فخر الدین
اباعن جد این سلسله یعنی نویسندگی و سیاق دانی نام او راست از تالیفاتش تاریخ گزیده است که بنام
خواجه غیاث الدین محمد وزیر نوشته و مورخان او را باستشهاد آورند و دیگر نزهت القلوب است
احیاناً شعر نیز گفته سراج الدین قمری اغلب سراجی هم تخلص میکرد دانند در سلک ملازمان ملوک خراسان
و ماوراء النهر منخرط بوده چون بوطن مراجعت کرد از ندیمان محفل سلطان ابوسعید خان گردید دیوانش

ستاد اول بهاء الدین شاعریست که نزد بهای سخن او کالای سخن دیگران بی قدر و واقع عماد الدین عماد
شاه روان نثر و نظم بوده عبید زاکانی دولتشاه در تذکره آورده که وی ابتدا رساله در علم بیان بنام شاه ابو اسحق انجو
تالیف نموده خواست که بگذراند میسر نشد کرت دیگر بدین مقصد متوجه گردید صورت گذرانیدن ندید بنابر رواج هزل
گفتن رجوع آورده منه مگس چون همی بردم این کیر راست ✽ بدو گوش همی گفت ای یار چیست ✽ سرت سیر باد و تن و
جان درست ✽ سیادت کیانی کمرگاه ست ✽ مگس گفت که کیر را خوش انگیخته اند ✽ وآن خایه بزیر او خوش آویخته اند ✽
گویی که مگر ز فرق سر تا پایش ✽ در قالب آرزوی ما ریخته اند ✽ گیرم که زره در کون شده تاب زده است ✽ سر خوش
زده است و بادهٔ ناب زده ✽ در حجرهٔ کس همی برش کان خلوت ✽ جای است فراخ و خنک آب زده ✽ ایضاً دیش
سخنان شیرین و نکات نمکین دارد که مذکور شنیع است مولانا مجد الدین کرجی جامع فضائل صوری و معنوی بوده ،
بنابر راستی سلیقه و درستی اندیشه شعری گفته درویش دهکی دهک محله ایست از قزوین اگرچه بخت مالی مشغولی
داشته اما شعرش در غایت جودت بوده امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفائس آورده که تا مرا مجال شعر و
شاعری شعور واقعست از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام مولانا عزیز الدین سامی قزوینی
با پدرش ملّا احمد ترک شعر گفتن کرد که از سبب آن مستغنی گرده گذاشت در جوار استاد خشت مال است شعر می‌آید
که از شعر کمتر گویم سلطان یعقوب آوازه اش شنیده طلب داشت و بتقریب ندیمی خصوصیت گردید در تاریخ صبح صادق
آورده که وقتی درویش بهرات رفته سلطان حسین میرزا باغی مجلس داشت درویش از مراتب خود را بباغ رسانیده پنهان
بایستاد سلطان گفت کیستی گفت آنم گفت مسخره کی می باشد گفت چون شمار دیدم یکی نیستم **میرزا اشرف جهان شرف**
سیفی حسینی قزوینی ولد قاضی جهان که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی در کف او بود [illegible]
یکی جریان نهر کرده است که ابو نصر حسین بادشاه [illegible] صرف نمود و بدان موفق نشد میرزا اشرف جهان شرف جهان بوده
از فنون فضائل واقف ولادتش صبح چهارشنبه بیست دهم [illegible] آخر [illegible] در شام [illegible]
و در وفات یافت آه آه اشرف ز جهان شد تا [illegible] شده خلف [illegible] امیر [illegible] محمد [illegible]
بشموع نیکنامی روشن داشته بغرض قابلیت مخصوص در علم موسیقی و [illegible] در شعر [illegible]
قاضی روح الله برادر قاضی جهان با دو فرزندش [illegible] در قزوین مشهور [illegible] بوده گاهی شعر گفته
میرزا قوام الدین جعفر المخاطب با صفی خان [illegible] بدیع الزمان [illegible] مشهور است [illegible]
آمده [illegible] عم خویش میرزا غیاث الدین علی [illegible] منصب [illegible] یافت [illegible]

- - - - - - - - - - - - - - - - - - - -

صاحب دیوان و چند نسخه است مثل گل و مل و وجه القناعت و صحیفة العشاق و رساله منظومه رمل در عهد اکبر بهند آمده
متصدی اشتغال دیوان شده بسبب آن سالها محبوس مانده درگذشت **میر عزیز عزیزی** در قزوین عیار شعر میگفته
مدتها از مخصوصان و مجلسیان میرزا اشرف جهان میزیسته بادرویش دهکی صحبت کرده نوتش تسع و ستین و تسعمائة **قاضی احمد**
غفاری از فرزندان امام نجم الدین عبد الغفار صاحب حاویست که مذکور شد ازین سلسله همیشه مردم فاضل نیکوطبع
برخاسته اند نامبرده فاضل و مورخ خوش طبیعت بوده کتاب نگارستان و جهان آرا از دست در پایان عمر سیر حجاز
نموده بعد از مراجعت بسال نهصد و هفتاد و پنج در بندر دیبل متوجه عالم باقی گردیده اجباناً بشعر پرداختی **شاه قاسم**
فهمی خلف الصدق مولانا عزیز الدین جبلیست که آثار فضلش که چون شعاع آفتاب تابان بود و طائفه جبلیه از اولاد
قزوین از اولاد مرشد السالکین شیخ نور الدین محمد بن خالد اند که ذکرش گذشته مولانا عزیز الدین مدت اقبال عمر شعری
می گفته و پس از ان تارک شده بعضی سبب ترک را پرسیده در جواب داد که استاد خشت مال در جوار من از من بهتر شعر
میگوید مرا شرم می آید غرضش درویش دهکی بود در تسع و سبعین و تسعمائة درگذشته **مولانا ادهم منشی** از موضع خیارج مضافات
قزوین و در سلک اهل انشا منتظم بوده در اکثر خطوط غایت جودت داشت گاهی شعری گفت منشی درگاه شاه اسماعیل ماضی بوده
در دست قزلباش بمظنه تسنن مقتول شد **مولانا هلال** بدری بوده به آسمان کمال بر حسن اشعار لطیفت و هجو طبع خوب
گفته **مولانا اسماعیل** بخشی تخلص بوفور فهم و حسن قریحت مخصوص بوده از مستعدان زمانه است شعر هموار می گفته
میر محمد کرد بطلاقت لسان و حدت طبع اتصاف داشته روزگار بفراغت گذرانده اشعار بغایت جودت انشا می نمود
و در راه طیبت هم میرفت **اسد بیگ** بلطف طبع و شگفتگی خاطر موقع مجالست اهل طبع و اصحاب فهم بوده اشعار برجسته میگفت
در هند آمده سالها بدرگاه اکبری ماند در سلک ملازمان جهانگیر انخراط یافت و در اواخر حال به شیر و خان خطاب یافت
مولانا مراد درویش نهاد بوده در حق هر که هرچه گفته تیر بهدف خورده در حق مولانا احمد سعیدی که در مجلسش قیام
نموده گفته **مصرعه** ای مولوی از کبر و فراغت کنده هر که کند بر تو سلام این بنده هر چند ان حرکت کنی که ز روی قیاس
معلوم شود که مرده یا زنده **سید نور الله** متقی و پرهیزگار بوده بحکم ارث شعر گفت **خواجگی** بلطف طبع و حسن
محاوره مخصوص بوده همواره نکات شیرین میزد **خضری** بجودت طبع سلیم شاعری با نام است **فروغی عطار** شاعر لسیت
روشن ضمیر میش و کالش مجمع ارباب نظم می شد **جذبی** از شاعران مشهور است گاه گاه شعری در غایت عذوبت انشا
میکرده **حافظ صابونی** بزبان قزوینی اشعار بسیار گفته **محمد شریف ایزدی** طبیعتی داشت و بنظم اشعار
می پرداخت **سک لوند** از اهل قزوین اسمی با مسمی داشته گویند خالی از حالتی هم نبود و با وجود بدرودت نهایت

قزوینی صاحب دیوان معروف که تصویر خوب می کشید تبلاش تماشای تصاویر پری طلعتان فکر معنی میکرد و رساله ترتیب
داده نامش صورت و معنی کرده و **جعفر** و **حیرتی** و **سالم بیگ** که در شیراز تحصیل کرده به تبریز می نشست و مثنوی
مهر و وفا و یوسف و زلیخا و شاهنامه گفته و **شرمی** که خیاط پسری صاحب جمال بوده و بمقتضای حیا شرمی تخلص می کرده
و معاصر شاه عباس است و **شفیع** و **طبخی** که طباخ بوده و شاعران مفلس را که بدکانش میرسیدند از دست پخ طباخی خود
بهره میرسانید و **طبقی** شاگرد حکیم شفائی هریک از شیخ کلامان نمکین بیان آن زمین رنگین اند **ابهر** طولش نال عرضش لومه
شهر قدیمی است کیخسرو بن سیاوش آباد کرده قیل شاه پور ذوالاکتاف است بنا نهاده دارای بن داراب قلعه از
گل بنا کرده ما اسکندر با تمام رسانید و لایتش بیست و پنج پاره ده دارد مردم خوب از و برخاسته اند **ابو بکر**
بن طاهر از اقران شبلی و کبار مشایخ است از وی پرسیدند که حقیقت چیست گفت همه آن علم است پرسیدند
علم چیست گفت انهمه حقیقت است هم از وی پرسیدند که درین راه بچه طریق زیم که رستگار باشم گفت آنچه گفتند
مکن مکن و آنچه گفتند مکن مکن وفاتش سیصد و سی **کمال الدین ابو عمره** الطهارت اصل و نسب معروف بفضل و ادب
مشهور بوده سالها وزارت سلطان ارسلان و ولدش سلطان طغرل سلجوقی نموده **نظام الدین بن سعد الدین**
باصابت رای و صفای ضمیر مخصوص وزارت سلطان تکش گردیده **سعد الدوله** یهود وزارت ارغونخان نموده
اثیر الدین فاضلی بوده که از رشک حدت طبعش فلک اثیر چون گندم در تابه تفتیده اشعار روشن دارد **رفیع الدین**
در سلک اعاظم علما منتظم همواره بتالیف پرداخته متن اقلیدس و رساله حساب از تصنیفات اوست در گزیده آمده
که وی چندی مخصوص مجلس غازانخان بوده آخر استعفا نموده بعافیت و عزلت بکرمان عمر بسر آورد و بشعر گفتن و
شنیدن مولع زیسته **کمال الدین** نیکو تربیت بوده تا بال فصاحت از مشاطه استعارات او زینت والای می یافته
نرگسی بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف همیشه در هرات بخدمت احتساب همت بر تمشیت امر معروف و نهی منکر
می گماشته و گوهر نظم خوش می سفته آخر بهند ارفته در ثمان و خمسین و تسعمائة درگذشت مولف گوید چون بهر نام نرگس
آمده گر این صاحب طبع باین نسبت بر تخلص گزیده باشد زهی موافقت **تغری** وی خواهر زاده نرگسی است و بدایت
حال بر دم شد و با خوندکار موافقت نداده عمر را بسر برده پس بهندوارد شده با خانخان بیرم خان در خود پس ازد
منظور نظر خان اعظم شده بدرگاه کبری پیوست مدح خان اعظم و ولد امجادش بسیار کرده مثنوی در تتبع ده نامه ابن
عماد بنام اعظم خان کوکلتاش و دیگر حسین یوسف بنام یوسف محمد خان گفته **فائض** ز خوش گویان آنجا است
زنجان نخست شهری با نام و نشان بوده اردشیر بابکان بنا کرده در استیلای مغول خراب گردیده الحال،

شهری کوچک است او صد پاره ده دارد از مردمش اخی فرخ مرید شیخ ابو العباس نهاوندی بوده در سال
پانصد و پنجاه از دنیا رفته قبر وی در زنجانست گربه داشت هر گاه جمعی مهمانان بخانقاهش آمدندی بعدد هر یک بانگ
کردی خادم خانقاه بعدد هر بانگ کاسه آب در دیگ انداختی یک روز عدد مهمانان یکی از عدد بانگ زیاده
بر آمد تعجب کردند گربه در مجلس آمده یکیک را بو میکرد پس بر یکی از انها بول کرد چون تفحص کردند از دین بیگانه بود
گویند روزی خادم مطبخ مقداری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیر و برنج پزد ماری از راه دودکش
در دیگ افتاد گربه آنرا دیده گرد دیگ میگشت و بانگ میکرد و اضطراب می نمود خادم بیخبر زجر میکرد و دور می انداخت
چون خادم بهیچ وجه متوجه نشد گربه خود را در دیگ انداخته بمرد چون شیر و برنج بر ریختند ماری سیاه از دو بر آمد شیخ فرمود
چون این گربه خود را فدای درویشان ساخت ویرا در قبر کنید و زیارتگاه سازید صاحب هفت اقلیم گفته که هنوز قبر آن گربه
ظاهر است و مردم زیارتش می کنند خواجه صدر الدین از قاضی زادگان آنولایت است در اوائل ملازمت
طغاجار نویان نموده هر چه بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف می نمود چون کیخاتون بر صدر
دولت نشست ویرا بعالی منصب صاحب دیوان و صدر جهان مخصوص فرمود و انعام آل طمغا رزین و توق و کورکه و
یک تومان لشکر بر آن منصب افزوده وقتی جمعی از بدگویان بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال بمقتضای
رای خود صرف می کند آن پادشاه ذو العاطفت آنرا نشنوده بتازگی حکم یرلیغ نفاذ یافت که از کنار آب آمویه تا حدود
مصر باختیار صدر جهان باشد قطب الدین احمد برادر صدر جهان بوده در زمان کیخاتو تخان اقضی القضات و تولیت
موقوفات ممالک محروسه بدو حواله رفته کیخاتو تخان سخی ترین اولاد هلاکو بوده سه سال سلطنت کرده قاضی بهاء الدین
با فراط فضل رای رزین و شعر مانند شیرانگبین داشته کمال الدین از صاحب کمالان آنمکان است از قصیده که در مدح
خواجه نصیر الدین طوسی گفته مفهوم میشود که معاصرش بوده سجاس و سهرورد که طولش فنج ا و عرضش لزم
می باشد در اول دو شهر معمور بوده در فترت مغل خراب شده اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده قبر ارغون خان
در کوه سجاس بولایت الجزد واقع و چنانچه عادت مغل بوده پنهان کرده بودند دخترش زن الجائتون خان گور
پدر آشکارا کرده آنجا خانقاه ساخت الجزد از مضافات سهرورد است در جنوب سلطانیه بیک روزه راه
و مغول آنرا سقورلوق نام کرده کیخه و همت بر بنای آن گماشته و در آنموضع سه ای است و در صحن سرا چشمه ایست
بقدر دریاچه هر قدر سعی کردند بقعرش نرسیدند و در جوی آب بزرگ هر یک بمقدار آسیا گردی از انجا بیرون می آید
چون پیش آنرا می بندند آب حوض زیاده میشود و چون میگشایند بر قرار خود جاریست و در هیچ موسم کم و زیاد

می‌باشد مردمش. شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی در ظاهر و باطن تمام بوده نسبتش
در طریقت بامام احمد غزالی میرسد از اصحاب وی نقلست که روزی با شیخ در بازار بغداد بدر دکان قصابی
رسیدیم گوسفندی آویخته بود شیخ ایستاده گفت این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب از آن سخن بیفتاد
و بیهوش شد چون بهوش آمد بپای شیخ افتاده توبه نمود. **عمدة السالکین شیخ شهاب الدین ابوحفص**
عمر بن محمد البکری السهروردی از بزرگان اولیا بوده و انتساب وی بعمش ابوالنجیب میرسد بسیاری از مشایخ
را دیده و مدتی با ابدالان در جزیره عبادان بسر برده و در آنجا بصحبت خضر ع رسیده شیخ عبدالقادر گیلانی ویرا گفته
که انت آخر المشهورین بالعراق او را تصانیف بسیار است مثل عوارف و رشیح النصائح و اعلام التقی وغیره وی
در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بوده و ارباب طریقت از بلاد و امصار نزدیک وی آمده کشف مسائل مشکل مینمودند گزیده
آمده که مستنصر خلیفه را گفتند که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز ختم قرآن میکند و هر روز چهار ختم وظیفه دارد
خلیفه استادان قرائت حاضر ساخت و از موذن وی نمود در کم از سه ساعت ختم قرآن کرده چنانچه از شرائط قرائت
هیچ فرو نگذاشت تاریخ ولادتش رجب پانصد و سی و نه فوتش ششصد و سی و دو اکثر شعرا در مدائح وی قصائد پرداختند
شیخ شهاب الدین المقتول سهروردی یحیی بن حسین نام در حکمت مشائیان و اشراقیان کامل بود
و در هر یک تصانیف لائقه دارد از وست مثل تنقیحات در اصول فقه و تلویحات و کتاب هیاکل در حکمت اشراق بعضی
ویرا منسوب بسیمیا داشتند چنانچه حکایت کنند که روزی در سفری بترکمانان رسید خواست گوسفندی بخرد مضائقه کردند
اصحاب را گفت شما گوسفندی ببرید چون یاران رفتند وی عزم دویدن کرد ترکمانی دستش گرفته کشید دستش از شانه
جدا شد و خون روان گردید ترکمان دست با چه شده دست را انداخته بگریخت شیخ با دست درست برفیقان
پیوست در تاریخ امام یافعی آمده که ویرا باعتقاد حکمای متقدمین متهم داشتند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی
دادند و کشتند قتل ویرا در حبس بخناق جان گرفتند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و قول آنکه طعام از وی باز گرفتند
تا جان داد عمرش سی و شش یا هشت بوده در سنه خمس و ثمانین و خمسمائه. **شمس الدین طاهر سجاسی** شمس فلک
هنروری شب چرخ خضرا بوده اشعارش پر عالی و از عیوب ابنای جنس خالی طارم محلی نزده باطراف وقست بر جانب شمال
سلطانیه یکروزه راه مسافت دارد **مولانا علی طارمی** تخلص برادرزاده **مولانا صادق محدث** که
صیت او بر صبا سبقت داشته مولانا علی در ابتدای جوانی از وطن بر آمده عمرها در هند و کابل بسر برد و بعد بطبرستان
رفته نه سال در اماکن شریفه کسب علوم متداوله و اسناد عالیه حاصل کرد کرت دیگر مراجعت بهند نموده در خدمت

همایونی روزگار بکام گذرانید و در گذشت **میر دوست** نیز فارسی تخلص میکرد همایون بادشاه بوی عنایتی خاص بود **قاضی محمد دوست** نام پسر میر دوست فارسی است از مداحان اکبر بادشاه بوده **سنجار** از عجایب البلد آنست که سلطان جلال الدین ملکشاه چون باین موضع رسید کنیزک داشت حامله و بوقت نزع رسیده منجمان گفتند امروز نظرات بد نه اگر ولادت فردا شود فرزند بادشاه عظیم القدر باشد سلطان فرمود و تا کنیزک را معلق داشتند روز دیگر بوقت معهود سلطان سنجر بوجود آمد لهذا آنجا مسمی بسنجار شده در آنجا حمامها اند که هیچ جا حاصل مثل آن نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک آنست **سلطانیه** از ابنیه الجایتو خانست آنرا مربع وضع کرده طول هر دیوارش پانصد گز قرار داده و دیوار قلعه از سنگ تراشیده چنان عریض گردانید که چهار سوار بعز اقبال تردد بروتوانند بصحن آن بادشاه گنبدیست هرمان صورت قطرش صدگز ارتفاعش صد و بیست گز اینچنین گنبد بانهایت تکلف در عرض چهل روز باتمام رسیده بعد اتمام عمارت گفت تا اکابر و افاضل و سادات و مشایخ هر بلاد از ممالک محروسه جمع آمده در مجلس سازند که بسبب قدوم و نفوس شان آن عمارت را شرفی حاصل شود و شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ علاء الدوله سمنانی از انجمله بودند چون طعام کشیدند شیخ علاء الدوله میل فرمود و شیخ صفی الدین تناول نکرد و بعد فراغ گفت در بزرگی هر دو تان شک نشان ضلالت است اگر طعام من حرام بود علاء الدوله چرا میل فرمود و اگر حلال صفی الدین چرا نخورد شیخ صفی الدین گفت ایشان بجرند و بجر بملاقات هر چیز از بحریت نرود شیخ علاء الدوله فرمود که حضرت ایشان شهبازند شهباز بر طعمه نمی نشیند بادشاه از اعتقاد هر دو بهمدیگر خیلی محظوظ گردید **شاه طاهر** از سادات خوندیه سلطانیه است بخدمت شمس الدین خفری علم آموخت از نیکان عصر بوده آبا و اجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه معزز بودند و حسب فرموده بادشاه وقت در سلطانیه اقامت گزیدند شاه طاهر در سلطانیه متولد شده در مبادی رشد بکاشان آمده در اندک زمان جامع علوم ظاهری و باطنی گردید شاه اسمعیل خواست که صدارت بوی تفویض فرماید جمعی حسد کرده بمذهب باطله اش متهم ساختند بادشاه بحال وی متغیر گردید خواست بیحرمت نماید وکیل السلطنت میرزا شاه حسین که از معتقدان بود ویرا خبر کرده در سال نهصد و بیست و سه از کاشان بدکن آمد و در خدمت برهان نظامشاه بتدریج منصب وکالت یافته و خطاب نظامشاهی از جانب سلطان بهادر گجراتی باسم بسبی او بحصول پیوسته بآن شغل از صحبت فضلا و اهل کمال خود را معطل نماند نظم و نثرش چون نظم جوزا و نثر نثره روشن آفاق است در اثنی و خمسین و تسعمائة در گذشت **آذربائجان** ولایتیست مشتمل بر بلاد مشهوره منسوب بملک آذرین ایران بن اسود بن سام صاحب گزیده از حمزه اصفهانی

آورده که بعهد شاپور ذو الاکتاف مردی آذرباد نام در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد و کسی بسیاری از اهل دیار
بدو گرویده متابع گشتند شاپور او را بگرفت و بعضی از فلزات بر سینهٔ او گداخت ضرری باو نرسیده بیشتر از پیشتر
مردم معتقدش شدند او مردم را بر سیاست تحریص میداد و اباحت میفرمود بعضی آبادانی آذربایجان بنام
او دادند نهر ارس در میان ولایت آذربایجان جریان می یابد آورده اند که هر کس پیاده از ان نهر بگذرد و پای
خود بر شکم باردار نهد وضع حمل بر او آسان شود ایضاً در نواحی آذربایجان چشمه ایست آب صافی از ان بیرون
می آید و چون کسی را حاجت بخشت سنگی افتد قالب خشت انجا برد و آب در قالب می کند خشت سنگی تکون گیرد
دار الملک آذربایجان اول مرقه الحال تبریز است تبریز طولش فب نا عرضش لح نا اعظم ترین شهرهای آذر
بایجان است و ملک ایرانست چنانچه مذکور زبیده خاتون زن هارون رشید و دختر ابو جعفر منصور دوانیقی
در شهور سنه تسع وماته آنشهر را بنا کرده و بعد از چندی که بسبب زلزله خراب گشته در زمان متوکل عمارت یافت
و باز رو بویرانی نهاد و همچنین چند کرت می ساختند و خراب می گشت تا در عهد الواثق بالله بقرار داد حکیم مصری بطالع عقرب آنشهر
را بنا نهادند از ان باز تا حال از زلزله خراب نگشته بعضی گفته اند چون کاریز بسیار در اطراف شهر احداث
شده و منافذ زمین کشاده گشته بخار آتش محتبس نمیگردد که زمین را بحرکت آرد در نگارستان نوشته که ابوطاهر
منجم شیرازی در ایام حکومت امیر سودان ابن محمد البراوندی که از طرف القائم بالله بود در تبریز وارد شده
حکم کرد که شب آدینه چهارم صفر ثلث وثلثین واربعمائه میان شام و صبح زلزلهٔ عظیم می شود و این شهر خراب میگردد
اکثر مردم در آنشب بکوه سرخاب رفته نظارهٔ شهر میکردند که بیکبار مقارن وقت معهود زلزله شد امیر ناصر خسرو
در سفرنامهٔ خود آورده که وی دران تاریخ در تبریز بود و جمعی بیرون نرفته و زیاده از چهل هزار کس تلف شدند
پس از سنه اربع وثلثین واربعمائة تا خمس بطالع عقرب آنشهر را بنا کردند حکیم مذکور گفت تعهد خرابی زلزله میکنم
اما تعهد سیل نیستم تا حال همان بناست و تبریز در عهد سلاطین چنگیزیه دار الملک گشته بتدریج چندان عمارت
از مساجد و مدارس و اسواق و حمام وغیره ساختند که خامه در کتابت آن عاجز است غازان خان
عمارتی عظیم جهت مضجع خود در آنشهر ساخته و خواجه رشید الدین بموضع ولیان میان کوه ابنیه رفیعه پرداخته و
پسرش خواجه غیاث الدین محمد دیگر عمارات بر ان فزوده و خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی نیز مسجدی در نهایت
تکلف ساخته و دیگر عمارات بسیار دارد مثل مسجد حسن پادشاه و مسجد جهانشاه و قیصریه و دولتخانه وغیره که مردم
در خوبی تمام بلاد اند که چون سلطان سلیمان پادشاه روم تبریز مسخر کرد اوضاع تبریز وی را خوش آمده

مردم را از قتل و غارت منع فرموده چه در میان آل عثمان رسمیست که بر هر ملکی که مسلط گردند لشکر تنکچری سه روز آن شهر را غارت نمایند از آنجهت بادشاه مبلغها بدان جماعت داده تبریز را از ایشان خریدار نمود تا خراب نشود با این احسان تبریزیان هر کسی را که در خلوت می یافتند بقتل میرسانند خونکار بر اوضاع ایشان اطلاع یافته در روز کوچ کرده مراجعت نمود که مبادا از خشم رفته حکم بقتل و تاراج نماید آن بادشاه از جمیع سلاطین آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت چنانچه مذکور شده از شهریار ایران شاه طهماسب صفوی نقلست که سلطان سلیمان جای هفده بادشاه صاحب سکه و خطبه را متصرف بوده و هفصد هزار علوفه خوار داشته در مقابر تبریز مزارات اولیا و اتقیا و فضلا بسیار است چنانچه بتقریبات مذکور شود مولانا شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد در نفحات از وی نقلست که هنوز در مکتب و مراهق بودم که از عشق سیرت محمدی مرا از روی طعام نبودی و بعد چهل روز اندک طعام خوردمی مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزیست قبل مرید شیخ رکن الدین سجاسی یا مرید اوحد الدین کرمانی یا بابا کمال خجندی و می شاید که بصحبت همه کس استفاده گرفته باشد در آخر حال پیوسته سفر کردی و نمد سیاه پوشیدی و هر جا که رفتی در کاروانسرا فرود آمدی چون بخطه بغداد رسید و شیخ اوحد الدین کرمانی را دریافت پرسید در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم مولانا شمس الدین فرمود که اگر بر گردن دمل نداری چرا بر آسمانش نمی بینی گویند در آنوقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال بوده شیخ فرید الدین عراقی نیز بموجب فرموده شیخ بهاء الدین زکریا آنجا بوده است و هر فتحی و کشفی که او را روداد در لباس نثر و نظم اظهار میکرد و بنظر بابا کمال میرسانید و شیخ شمس الدین از آن چیز هیچ اظهار نکرده روزی بابا کمال گفت فرزند شمس الدین از آن اسرار حقائق که فرزند فخر الدین ظاهر میکرد بر تو هیچ لائح نمی شود گفت بیش از آن مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی مصطلحات ورزیده میتواند که آنرا در لباسی نیکو جلوه دهد مرا آن قوت نیست بابا کمال فرمود که حق تعالی ترا مصاحبی روزی کند که معارف حقائق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کند آورده اند که مولانا در اثنی دار بعین و ستمائه در اثنای مسافرت بقونیه رسید و در آن خان شکر ریزان فرود آمد مولانا جلال الدین رومی در آنزمان بتدریس علوم مشغول بود روزی بجماعتی از فضلا از پیش خان شکر ریزان می گذشت شمس الدین پیش آمده عنان مرکب مولانا بگرفت و گفت یا امام المسلمین بایزید بزرگتر است یا محمد مصطفی صلعم مولانا گفت از آن کلام هیبت عظیم بر من رسید پنداشتم هفت آسمان از هم جدا شده بر زمین ریخت و آتشی عظیم از باطن من بر دماغ زده در آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمد بعد از آن جواب دادم که محمد مصطفی ام بزرگترین عالمیانست

چه جای بایزید گفت پس چه معنی دارد که مصطفی میفرماید ماعرفناک حق معرفتک و بایزید میگوید سبحانی ما اعظم شانی
و انا سلطان السلاطین نیز گفته است گفتم که ابویزید را تشنگی از جرعه ساکت شدم از سیرابی شد و محمد مصطفی
را تشنگی در تشنگی بود و سینه بشرح الم نشرح لک صدرک ارض الله واسعه گشته لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در
استدعای زیادتی قربت بود مولانا شمس الدین نعره زد و بیفتاد و مولانا فرود آمد و شاگردان را فرمود تا او را
برگرفتند و بمدرسه بردند و سر وی را بر زانو نهادند تا بخود باز آمد بعد از ان دست او بگرفت و روانه شد مدت
سه ماه در خلوت لیلا و نهارا بصوم وصال نشستند که اصلا برون نیامدند و بعضی گفته اند که چون مولانا بقونیه
رسید و بمجلس مولانا در آمد مولانا جلال الدین بر کنار حوضی نشسته بود و کتابی چند پیش خود نهاده پرسید که این
چیست گفت این را قیل و قال گویند ترا با این را چه کار دست فراز کرده همه را در آب انداخت مولانا بتاسف
گفت ای درویش چه کردی بعضی از ان فوائد والدین بود که دیگر یافته نمیشود شمس الدین در آب کرده یکان یکان
کتابها را برآورد و آب هیچ اثر نکرده بود مولانا گفت اینچه سر است شمس الدین گفت این ذوق و حال است ترا ازین
چه خبر بعد از ان با یکدیگر صحبت کردند چنانچه گذشت شبی مولانا شمس الدین با مولوی در خلوتی نشسته بود
شخصی از بیرون در شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید فی الحال برخواست و با مولانا گفت برای کشتنم می خوانند
در آنوقت هفت کس در کمین بودند و کاردی راندند شیخ نعره زد آنجماعت بیهوش بیفتادند و یکی از ان علاءالدین
محمد بود فرزند مولانا که بداغ انه لیس من اهلک اتسام داشت و چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره
خون هیچ ندیدند از ان روز باز نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست کان ذلک فی شهور سنه خمس و اربعین
وستمائه و آن ناکسان در اندک زمانی هر یک مبتلا ببلائی شده هلاک گشتند علاءالدین محمد را علتی پیدا شد همدران
ایام وفات یافت بعضی گفته اند که شیخ شمس الدین در جنب مولانا بهاءالدین ولد مدفون است قبل ازین نعش
او در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد در خواب دید که شیخ شمس الدین اشاره کرد که در فلان چاه خفته ام
نیمشب یاران را جمع کرده او را از ان چاه برآورده در جائی مناسبی دفن کردند شیخ محمود شبستری در مجالس
العشاق آمده که شیخ بیکی از قربای شیخ اسماعیل سیسی علاقه خاطری بهم رسانیده رساله شاهد نام او نوشت و
در وقتی که گلشن راز انشا می نمود مطمح نظرش که بخوان بوده و بغایت دردمند و دلشکسته در جهان و در سال هفصد و بیست
درگذشت قبرش در شبستر من مضافات تبریز شیخ کبیر موحد و سالک مدقق بوده در روزگار سلطان حسین
ولد ارشدش سلطان اویس شیخ الاسلام آن دیار بوده و پس نزدیکی تا زمان دولت میر تیمور گورکان آن منصب

علیه با حلاوه وی متعلق بوده بحکم لطف طبع گاه گاهی در نظم از بحر خاطرش بغواصی اندیشه برمی آمد **شیخ ضیاء الدین**
مستجاب الدعوات بوده با وفور زهد و تقوی گاهی زبان بشهد شعر شیرین می ساخته **شیخ بابا فرج مقبولی**
وا فر داشته بسیار از سرگشتگان ادبار را بزیارت گوری برده که در و مرده نبود و بنور کرامت دریافته
گفت بر سر گور تهی پیش از آن نتوان نشست **شیخ ابو اسحق ابراهیم بن یحیی شیخ امام جعده** نیز از نیکان
آن شهر و مکان بوده‌اند **امیر سید قاسم** انوار از سراب تبریز است در حبیب السیر آمده که وی با جازت صفی الدین
اردبیلی تشنگان طلب را بزلال عرفان میرسانیده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا آورده که وی مرید قطب
الاولیا صدر الدین موسی ابن شیخ صفی الدین بوده و نام اصل او معین الدین علیست چون در خواب دیده بود که قسمت
انوار می کنند و صورت واقعه را بعرض شیخ صدر الدین موسی رسانیده بموجب اشاره بقاسم انوار مسمی گشته در نفحات
ویرا از مریدان شیخ صدر الدین اردبیلی نوشته بعد از آن بصحبت علی یمنی مرید شیخ اوحد الدین کرمانی رسیده بهر تقدیر
در زمان دولت میرزا شاه رخ سالها در هرات بارشاد عباد مشغولی میفرمود و دو بار پیاده باحج گذارده بنابر رنجیده
خاطر مرزا بایسنقر بماوراء النهر رفته ایامی در سمرقند بسر برده و پس از معاودت در موضع خربرد نام رحل اقامت افگنده
بتاریخ هشتصد و سی و هفت رحلت نموده دیوان اشعار مشتمل اسرار بمانده **حکیم بن الاجل قطران بن منصور اجلی**
از کمل شعرای آن شهر و دیار بوده اکثر از شعرای ویرا ستوده‌اند رشید الدین وطواط گفته که من در روزگار خود قطران را در
شاعری مسلم دارم و توسنامه یکی از منظومات اوست که بنام امیر محمد بن امیر قماج والی بلخ انشا نموده در ایام شیخوخیت
استعفا از ملازمت خواسته حین مراجعت در یکی از دهبهای عراق هادم اللذات بر سرش تاخت آورده ویرا چند
مثنوی دیگر است **امین الدین** مداح طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت خواجه همام در علم شعر و حسن کلام تمام با شیخ سعدی
معاصر بوده و تتبع روش وی کرده **ایرج** در مملکت بیان کوس انا و لا غیری میزده **قطب الدین عتیقی** قطب
سپهر فطنت محور آسمان عزت بوده از سرچشمه ضمیر همیشه اشعار لطافت آثار منشرح می ساخته **جلال الدین**
عتیقی با فزا فضل و لطف نظم همواره نقش تالیف و تصنیف بر الواح روزگار می نگاشت در خدمت دستور سعید
خواجه رشید اعتبار و اختیار بسیار داشته بدیعی از شعرای خوش فکر است **خواجه غیاث الدین** با فنون فضایل
شعر چند می گفته **ملک محمود** پسر ملک مظفر الدین که از اعیان آن مکان بوده و خود با صفت عقل و کیاست طبعی در گفتن
و فهمیدن اشعار نیکو داشته **شمس الدین عبیدی** با فضائل علمی و عملی آراسته بود **خواجه علی** حافظ و محدث
بوده **مولانا معین الدین** با صنوف علوم صدارت میرزا سلطان ابو سعید داشته **مولانا میر علی** واضع خط نستعلیق

بود **مولانا جعفر** در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشته **امیر عبدالوهاب** در زمان سلطان یعقوب
بوده **قاضی عبدالرحمن** در دولت شاه اسمعیل صفوی سی سال اقضی القضات تبریز بود و رجوع بوده **شیخ صنع الله**
از اوائل دولت سلطان یعقوب تا زمان سلطنت شاه اسمعیل ماضی بر سجاده تقوی و پرهیزگاری متمکن بوده جمعی کثیر از
درویشان طلب ارشاد از وی می نمودند **مولانا عبدالصمد** بجودت طبع سرآمد علمای آذربایجان بوده **مولانا
میرک کتابی** در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل داشته **شریف** شاگرد مولانا لسانی بوده اما بعضی ابیات
لسانی را برآورده نسخه ساخت و سهو اللسان نام نهاده استاد رنجیده نفرینش کرد بجودت طبع و حدت ذهن موصوف
در عنفوان شاعری جهت غیاث کهره که در سلک مستوفیان شاه طهماسب صفوی انتظام داشته قصیده گفته چون صله
نیافت ترکیبی در هجو وی انشا نمود شاه ماجرا شنیده بقتلش فرمان داد این اراده فاش شده بعرض رسانید که مستوجب قتلم لیکن
از آن سر نکشم اما از مرحمت شاهی امید دارم که یکبار بشنوند حکم خواندن یافته بخواند بادشاه محظوظ شده فرمود که شریف
رفته از خواجه غیاث عذر بخواهد و او سی تومان صله بدهد بعد اخذ صله قصیده در معذرت گفت در تحفه سامی هم چنانچه
مذکور او را شاگرد لسانی نوشته **حیدر بیگ انیس** از مستعدان زمان خود بوده بشیوه انشا پردازی مهارت داشته
بدان وجه از مخصوصان شاه طهماسب صفوی گردیده بانیس مجلس خاص مخاطب گردید چون قاضی محمد مسافری که باعانت و تقویت
انیس که وزارت تبریز می نمود لوای جور و اعتساف برافراخت وی را بامری که عبارت از حیدر بیگ است بهر قهرمان
در قلعه الموت محبوس کرد همانجا درگذشت شعر هم می گفته **حسن بیگ شکر اغلی** از جانب پدر نبیره زاده علی شکر است که
از اعاظم بهارلو بوده است و از جانب مادر بسلسله جهانشاه بادشاه می پیوندد بلطف طبع و حدت ذهن موصوف در
شعر فهمی و خط شناسی و علم موسیقی و دیگر صفات از تعریف بی نیاز شعر می گفت و مقیمی تخلص می نمود **کمال الدین
چلبی بیگ** فارغ تخلص در غره ماه جوانی جهت کسب فضایل نفسانی بقزوین رفته مدتی در خدمت خواجه
افضل الدین ترکه استفاده نموده پس بشیراز در خدمت مولانا میرزا جان رسیده در همه علوم تفوق حاصل کرده خصوص
در علم حکمت و بخطاب علامی ممتاز گشته اشعار بکمال جودت می گفته بخدمت شاه عباس ماضی رفته قربت یافته بهندوستان آمده
ملازمت اکبر بادشاه گزید و در عشر و الف چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید **محمد بیگ مشوقی** اصل شیرازی نشو و
نما اینجا کرده بلطف طبع و حسن خلق یگانه برآمد در خط و شعر و نجوم و علم سیاق بخشی وافر اندوخت **مولانا محمد علی**
نتیجه برگزیده مولانا عنایت الله است که مدتها شیخ الاسلام آذربایجان بوده این نیز بعد پدران بر سجاده تکیه
زده همواره پرهیزگاری مطمح نظر سعید داشته و گاهی شعر می گفته **مولانا محمد حسین** ولد مولانا عنایت الله بوده با وفور

فضل ولطف طبع خط نستعلیق را بجای رسانیده که بر همه گوی تفوق میبرد گاهی بانشاط طبع شعر گفتی **مولانا نثاری**
وقتی که قاضی محمد مسافری در تبریز رایت وزارت برافراشته قصیده جهت وی گفته چون صله نیافت هجوش کرد
و قطع **نظر** از منشاء مولد نموده بعراق شده با اکابر آن دیار مختلط میگذرانید تا درگذشت **امیر عبدالباقی** از تلامذه مولانا
میرزا جان است چون مولانا بتوران توجه فرمود همراهیش گزیده پس بهند وارد گردید و در خدمت عبدالرحیم خانخانان بود
در اکثر علوم خصوص عربیت وکلام ماهر بوده گاهی متوجه شعر شدی **مولانا حیدری** در بدو جوانی بهند وارد شده
از محمد خان نیشاپوری رعایت وافی یافت و پس رفته کرت دیگر آمد مدح خان اعظم کرده بوسیله میر محمد خان انکه بارگاه
اکبری راه یافت و قصیده گذرانده اکرام یافت بطلاقت لسان وگرمی هنگامه زیسته دیوان غزل دارد و مثنوی
در تتبع بوستان گفته **سامری** ولد حیدری بشیوه تجارت معیشت می نمود و بلطف طبع شعر درستی می گفت
وقوعی ولد حداوی ست بعد کسب کمال بسیاحت بر آمده جاروب کشی عتبه علیه اباعبدالله الحسین اختیار
می نمود شعر پاکیزه می گفت **فصیحی** بسخن نیک میرسیده و شعر را فصیح می گفته **صبوری** ولد قرابیگ زرگر در نثر
و نظم وا السلیقه بوده **مولانا عرفی کمانگر** قصیده در مدح شاه طهماسب گفته و بواسطه گوی و چوگان که هم بنام نامی
آن بادشاه مزین گردانیده صله وافی یافت **مولانا لطیفی** ولد مولانا کمانگر است بلطف طبع همواره نکات شیرین
و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت **مولانا طوفی** سراج بسر بوده ما حصل
اوقات صرف هوس کیمیا نمودی منظوماتش در غایت همواریست **خواجه فانی** درویش وش خوش زندگانی بوده
گاهی شعری گفته **حقیری** بورع و تقوی متورع بوده گاهی شعرهم می گفتی **فقیری** خیالات نیک داشته در اسالیب
نظم طبعش موافق افتاده **سهوی** خط نسخ تعلیق خوب می نوشت و شعر هموار می گفت **نظمی** در سلک ناظمان مناظم
سخنوری انتظام داشته **جعفری** در علم استخراج و رمل بخشی داشته گاهی شعر نیز می گفته **ظریفی** همه بر کسب پیله وری
می گماشت و شعر می گفت **حشری** از شعرای شاه عباس ماضی است فتوحات شاهی بنظم آورده **شکیبی** ترک نژاد
بود در عهد شاه طهماسب بقزوین آمده مایلی در شعر و سیاق مهارت کامل داشت در عهد شاه طهماسب میرزا احمد متصدی
خالصات فارس دست تطاول دراز کرده **مایلی** با طائفه رعایا بدرگاه آمد و قصیده متضمن اظهار ظلم بعرض رسانید
شاه سی تومان صله از میرزا احمد وا نید و وجوهات رعایا مسترد فرمود **ملهمی تبریزی** شاعری برجسته بود و بنظر بازی
اماده فریفتگی داشت حاکم تبریز از صحبتش بسیار محظوظ بوده اما چون در حضور او با ساده رویان شوخی میکرد ناچار هنگام
مجلس پوست بر ریش می کشیدند از مسخ شدن عاجز آمده بشیراز گریخت و از امام قلیخان حاکم فارس التفات یافته

حدادی آهنگر بود لهذا این تخلص گرفته والد وقوعی است که مذکور شد سخنش در تمامی محکمی بوده **صالح** در عهد
شاهجهان بهند آمده بخدمت معتقد خان که از امرای بنگاله متعینه بنگاله بود بسر برده **صائب میرزا محمد علی نام** سلطان
اصحاب فصاحت و برهان ارباب بلاغت بوده از ابتدای ایجاد سخن مثلش کم برخاسته در عهد شاه جهان بهند آمده بخدمت
ظفر خان بن خواجه ابو الحسن تربتی صوبه دار کشمیر رسیده و باعزاز کلی بماند احوالش معروض حضرت شاهی شده از روی
بادشاه بر احضارش بسیار رفت وی استدعای خطاب ملک الشعرائی نمود چون کلیم از ان پیشتر بان لقب مستثنا
شده بادشاه را تبدیل خطاب کلیم دشوار آمده فرمود تا ما ورای ملک الشعرائی هر خطابی که صائب گزیند کرم شود
درین اثنا بعد هفت سال عزیمت میرزا صائب آمده و برا بعراق برد تا آخر عمر پیش سلاطین و امرای صفویه مکرم
زیسته **عارف** از یاران میرزا صائب بوده عنایت بهره از فضیلت داشت در عهد شاه طهماسب مدتها
شیخ الاسلام تبریز بوده **ساکت تبریزی** نامش میرزا امین بهند آمده در سلک نوکران عالمگیر بادشاه انتظام
یافت و همراه شائسته خان در بنگاله بسر می برد **ارفع** شیخ محمد نام و **احمد بیگ** و **ایمان** ملا مومن نام که
صوفی مشرب و سیری بفقر بود و **افلاکی** که پیوسته بعشقبازی گذراندی و **میرزا باقر** قاضی زاده تبریز و
خروشی حسن بیگ نام و **خازن** محمد امین نام ملقب باقا شیخ و **درویش** کاهن که بوحدت مشرب موصوف بوده
و **راغب** کلب حسین نام و **راضی** محمد رضا نام که دوبار بسیر هند آمده و **رفعتی** میرزا ابراهیم نام که بهند آمده و **شاکر**
محمد قلی نام که بشیوه زرگری و نقاشی کسب معاش میکرد و **میرزا طالب** و **ملا عصری** که در اصفهان بکسب
زرگری گذراندی و **عنوان** محمد رضا نام و **عجزی** حسن بیگ نام و **قاسم خان** که از نجبای اهالی است و بهند هم
آمده بود و **کاظما** که در کاشان نشو و نما یافته و **واحد** ملا رجب نام و **میرزا مقیم** و **مثال** تقی نام و **مبدع**
و **میرزا محسن** و **مطیعا** که مردی تاجر بوده و بهند هم آمده و **ناظم** صادق نام که بر یک روش بیانان سخن پردازان
خط ممتاز زند **قوسی** که در قامتش خمی شده بود و لهذا این تخلص گزیده و **معلوم** محمد حسین نام که بهند هم آمده
و **نظمی** که بارۀ طالب علمی داشته و **ناجی** که شاعر کم بود. ایضاً بلبلان آن بوستان اند! **اردبیل** خوش قبل عرضش
لح ۸ بکثرت درختان و آبهای روان و لطافت اسواق و نزاهت تمام ممتاز از بسیار شهر و مقام است
جبل سیلان که از اعاظم جبل های جهانست بر جبهای گروهی ادو واقع بر زبر کوه قلعه سوم بدژ بهمن که بعضی بر زمین
ورنامش اعتبار کردند چون میان کیخسرو و فریبرز برادر کیکاوس جهت سلطنت نزاع افتاد بدان قرار دادند
که هر که فتح دژ بهمن نماید بادشاهی یابد چنانچه در شاهنامه مذکور فریبرز با لشکر بطوس رفته بعد هفت ماه ناکام

برآمد وخسرو فتح نموده بادشاهی یافت فرمود تا اردبیل را عمارت کردند از ان زمان آباد است قریب صد پاره
ده توابع دارد در عجائب المخلوقات آورده که بر کوه سیلان چشمه ایست دیک مسین بر ان ساخته اند سطبری
دیک یک ارش مردمان چون گشت را آب دهند گرد بر گرد وی رقص کنند تا بانگ رعد از ان برآید و در جویهای
آب روان شود بعد سیری کشتها رئیس ولایت آید و گل سرخ بر سر آن نهد و بگوید تمام شد آب بایستد در معجم البلدان
آورده که در سال دویست و هفتاد و هشت در ولایت اردبیل شب چهاردهم ماه گرفت آخر شب روشن شد بامداد
و دنیا تاریک بود تا وقت نماز دیگر پس باد سیاه برآمد تا دانگی از شب برفت پس زلزله برآمد شهر برگردید کس نماند را
صد هزار کس دفن کردند باز زلزله دیگر آمد صد و پنجاه هزار کس را از زیر گل برآوردند مضجع شیخ صفی الحق والدین مع اولادش
دران مکانست در زمان سلاطین صفویه هر که گناهی عظیم و خیانتی وخیم کرده التجا بدان حضرت بردی از باز خواست سلطانی
معفو گردیدی شیخ صفی الحق والدین ابوالفتح اسحق نسبتش با امام هفتم موسی کاظم ع به بیست و یک پشت منتهی میشود چه
میر سد شیخ صفی الحق والدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن
محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه بن شرف ماه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن
محمد بن احمد اعرابی بن ابومحمد القاسم حمزة الامام الهمام موسی کاظم ع چون محبت الهی درو اثر کرده طلب مرشد
نموده به بهانه ملاقات برادرش صلاح الدین رشید بشیراز رفت در خانقاه شیخ ابو اسحق ابو عبدالله خفیف
نزول فرمود هر چند برادرش خواست بخانه برد نپذیرفت دران بلده بصحبت شیخ سعدی و بسیاری از مقربان
بارگاه احدی رسیده آخر لقاعدی امیر عبدالله فارسی بخدمت شیخ زاهد گیلانی رسیده آنجا همش بجای رسید که
در ماهی زیاده از یک کرت چیزی از ماکول و مشروب نچشیدی پس در اندک زمانی بمقامات علیه رسید و بعد فوت
شیخ زاهد در اردبیل بتلقین سالکان پرداخت تا حدی معتقد علیه شد که روزی امیر چوبان از انجناب پرسید که
مریدان شما بیشتر اند یا لشکریان ایران گفت در ایران تنها برابر یک اصحاب جلادت صد نفر از ارباب ارادت
بوده باشد در صفوت الصفا از پیر محمد داردری منقولست که در یکروز قریب بیست هزار کس بر دست
ایشان توبه کرده در سلک سائر مریدان دست انتظام یافتند و از مولانا عبداللطیف که پیش نماز وی بوده
نقلست که وقتی میفرمودند که مرا اکنون ده هزار مرید صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کردند و قریب سی
سال عتبه آن قدوه اولیا خیر البریه مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال و مطاف طوائف مجرد جلال بوده در تاریخ
هفدهم ذی حجه هفتصد و سی و پنج منصب ولایت عهد ارشاد عباد بولد ارشد خود صدر الملة والدین موسی به شیخ

زاهد بود داده متوجه جهان جاودان گردید شیخ صدرالدین موسی بعد از پدر بسجاده تقوی و طهارت متمکن
گردیده سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و پسرش بردی بیگ خان و امیر تیمور گورکان بقدم نیاز از آنجناب تیمن
و تبرک می جستند در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله
نکاح شیخ صفی در می آورد در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند
فرمود که فرزندی از بی بی فاطمه بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم چون
شیخ صدرالدین رحلت سفر نمود شیخ خواجه علی را قائم مقام کرد شیخ خواجه علی در اواخر ایام زندگانی
عازم حج شده شیخ ابراهیم را بر مسند ارشاد نشاند و با طائفه صوفیه قدم در راه نهاد و بعد ادای حج در راه
مریض شده رحلت فرمود شیخ ابراهیم منصب خلافت به پسر خود سلطان جنید داده در گذشت سلطان جنید
چون بر صدر ارشاد بر شد در اندک روزی ازدحام خاص و عام بر سده اش چنان شد که میرزا جهانشاه فرمانروای
عراقین و آذربایجان از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم کرد که آنجناب ترک وطن نماید سلطان جنید بجانب دیار
بکر توجه فرموده ابونصر حاکم دیار بکر دختر خود خدیجه نام از دواجش داده بعد چندی وقت طائفه از صوفیه را
بخود متفق ساخته جهت غزا جانب گرجستان حرکت نمود چون بولایت شروان آمد امیر خلیل الله والی شروان
سر راه بر وی گرفته هم بجدال انجامید چون خورشید صبح سلطنت صفویه را هنوز طلوعی نبود آنجناب بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید چون از آن صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که رشید ولد سلطان جنید و
خواهر زاده امیر حسن بیگ بوده زده وی را بر مسند خلافت نشاندند سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر
دوازده ترک بوده بر تارک می نهاد و هر که بارادت با او می پیوست از همان جنس افسر باو میداد چون امیر
حسن بیگ بر میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله حسن عقیدت که نسبت باین دودمان
داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید و سلطان حیدر را از وی سه پسر
عالی گهر حاصل شد از انجمله شاه اسمعیل ماضی است بسبب وصلت امیر حسن بیگ مواد جاهش برافزود و
برسنت والد مثوبات ارباب جهاد مطمح نظر همت داشته تا در اواخر اوقات بجانب دربند شروان رایت
برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بمدد سلطان یعقوب والی آذربایجان
در حرکت آمده بعد تلاقی فریقین در وقتی که شروانشاه بنا بر عجز قصد گریز داشت قضا را بزخم تیر جان
فرسا در گذشت پس ممالک شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس وغیره مسخر ساخته در روز

دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین وستمائة درگذشته ذکر طبقه اولادش سابق مذکور شده شیخ ابوزرعه باشیخ
عبدالله خفیف در راه حجاز تا مدینه همراه بوده در نفحات آمده که شیخ عبدالله وقتی عازم سفری بوده نزد ابوزرعه
آمده ابوزرعه مقداری گوشت پخته بوی گرفته آمده شیخ نخورده چون بسفر بیرون رفت در بیابان راه گم کردند و
وچهار روز گرسنه ماندند شیخ اصحاب را گفت طلب کنند شاید صیدی بیابند ناگاه سگی دیدند جلدی و تردد بسیار کرده
وی را گرفتند و بکشتند و بر مذهب امام مالک قسمت کردند سر وی پیش شیخ افتاده بود هر کس نصیب خود بخورد
شیخ در خوردن آن تفکر بسیار کرده تا شب بگذشت چون سحر شد سر آن سگ بسخن آمد و گفت این سزای آنکه گوشت بوی
گرفته شیخ ابوزرعه نخوردی شیخ برخاست و اصحاب را بیدار کرده گفت بیائید که پیش ابوزرعه رویم پس بشیراز بازگشت
و از وی عذری خواست آنگاه بسفر بیرون آمد مولانا حسین از متقیان عتبه سلطان حیدر بوده و باشاره آنجناب
جهت تحصیل علوم متوجه خراسان گردیده و پس در خطیره بافاده مشغولی داشته تا فوت نمود گاهی بروش صوفیه شعر میگفته
مولانا احمد بعد کسب فضل و کمال در عتبات عالیات توقف نموده و از همه چیز درگذشته بعبادت پرداخته
خان میرزا در اکثر علوم خصوص فقه قصب السبق از همگنان می ربوده گاهی شعری گفت رازی شاعر نیکو
طبیعت بوده چون همواره طیبت بر مزاجش استیلا داشته نرد مصاحبت با هر کسی می باخته و اشعاری گفته
مولانا یعقوب باوجود فضیلت آداب سپاهیگری را نیک میدانسته و بچند زبان شعری گفته وارثی شاعر
مائل بوسطی بوده فردی هم شاعری بود والهی شاعر معروفست همت محمد زمان بیگ نام از طبقه اتراکست
خلخال اگرچه شهرتش چندان نیست اما ولایتش در کمال آبادانی بحد و دیه کوهی چشمه ایست که آبش در ابتدای
یخ می بندد و بر طرف قناره که خزاد آن لساخوانند نیز چشمه ایست که در آبش بیضه می پزد و در یک فرسنگی خلخال کوهیست
همچون دیواری دویست گز ارتفاع که بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمده و از آن مخرجه
لایزال قطرات فرو میریزد مولانا شیخ احمد فنائی نبیره شیخ ابوزید خلخال که وحید عصر بود و مولانا احمد در خدمت
علامه امیر غیاث الدین منصور و مولانا احمد ابیوردی و مولانا شمس الدین محمد خفری و مولانا کمال الدین حسین لاری
کسب کمال نموده در انواع علوم درجه والا حاصل کرد پس در قزوین بافاده طلبه پرداخته تا در نهصد و هفتاد و پنج
درگذشت گاهی بجودت طبع شعری گفت مولانا فضل برادر مولانا شیخ احمد بحلیه کمالات صوری و معنوی محلی بوده
گاهی شعری گفته مولانا ملک سعید در طالبعلمی تمام بوده خصوص در معقولات نصاب کامل حاصل داشته در اواخر
در یکی از منزهات شیراز رحل اقامت افکنده اما در آخر خبطی بر مزاجش مستولی شده ذوق شعر گفتن بیشتر داشته

امامی در سلک اهالی منتظم در شعر گفتن و جمع کردن و لوعی تمام داشته مولانا حسین از دانشمندان زمانست تصانیف
مستحسنه مثل حاشیه بر تهذیب و حاشیه بر اثبات واجب پرداخته اردوباد از شهرهای نزهه آذربایجان است
سیب سلطانی آنجا می شود پیش از برآمدن سهیل اشعار مناسب بران نقش کرده میگذارند چون سهیل بر می آید متن آن
سپید مینماید و باقی سرخ می شود آنرا برسم هدیه ببلاد میبرند از مردمش میرزا کافی منشی الممالک بوده همیشه توقیع
افضالش بطغرای سعادتمندی مزین خواجه حاتم بیگ عم زاده میرزا کافی در مبادی حال بوزارت [illegible] خان
حاکم کرمان سرفراز بوده چون شاه عباس [illegible] کرد استیفای ممالک محروسه باو سپرد و بعد عزلش میرزا لطفی بخدمت وزارت
قد افراخت میرزا صادق برادرزاده میرزا کافی بلطف طبع و محاسن بزرگی آراسته بود و قریب ده سال [illegible]
مائل بوسطی داشته پس ترقی کرده چون صلابت خان رایت وکالت مرتضی نظام شاه برافراخت بمناصب و
اقطاع لایق ممتاز شده چندی افسر کامت بر سر نهاده عنقریب معزول گشته در قضیه غریب کشتی [illegible]
تلف شد مولانا ظهوری از مخصوصانش بوده گاهی شعر هم گفتی قاضی محمد بلطف طبع و حدت ذهن مخصوص بود شعر را نیک
می گفته فکری تتبع پاره از استادان کرده از نیکو طبعان برآمده میرزا ابراهیم از مشاهیر آنجاست در عهد شاهجهان
بهند آمده در سرکار جعفر خان بعلمی گذرانیده آخر همه [illegible] تغیر شد شعر نیکو گفت مراغه خوش هوا [illegible]
[illegible] در هفت اقلیم نوشته که در مراغه چشمه ایست چون آبش اندک راهی جریان یابد سنگ شود [illegible] یافته
آنرا مرمر خوانند بسبب وسعت فضا و لطافت کوه و صحرا بر سائر [illegible] ترجیح [illegible] در تمام ایران هشت صد [illegible]
بهتر از مراغه یافته نشد که خواجه نصیر چنانچه مذکور [illegible] رصد بسته [illegible] الدین [illegible] لطیف [illegible] بوده [illegible]
اما مولد و منشاش کاشغر اشعار خوش گفتی [illegible] طرفانج [illegible] دو کوه [illegible]
در عجائب البلدان آورده که در میان دو کوه یکراه تنگ دارد که بضرورت زنان باید گذشت زنان و مردان آن
ولایت [illegible] زنان تازه [illegible] دو چشمه [illegible] دیگر شور [illegible]
در یک غدیر جمع می شوند و از غدیر دو جوی آب روان میگردد یکی شیرین دیگر شور کرکان [illegible]
بسیار بوده [illegible] حکیم [illegible] آنجا طلسمی ساخته [illegible] ندیده [illegible] آنجا را
کسی بجای دیگر نقل نماید [illegible] نگردد [illegible] اگر همه [illegible]
گیرد ضرر نیابد غزنه ولایت وسیع [illegible] اقلیم [illegible] آب و هوای نیک [illegible] عقبه ایست [illegible]
دیگر هوای سرد آنجا امراض کمتر باشد [illegible] دیگر از حشرات [illegible] نباشد آنجا چشمه ایست که اگر نجاست در آن

افتد برف و باران شود تا برون نکشد تا لیسته **مقاله خامس مشتمل بر ذکر بلاد متعلقه اقلیم خامس** که مربیش
زیرست مبدا این اقلیم موضعیست که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت سطحش دویست و نود و نه
هزار و چهارصد و نود و سه فرسنگ ابتدا از جانب مشرق از بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذرد و آب جیحون را قطع
کرده بر شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه
و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس از بلاد اندلس گذشته ببحر اوقیانوس منتهی شود طول این اقلیم تا جزائر خالدات
دو هزار و دو صد و پنجاه و پنج و عرض تا خط استوا یکصد و هشتاد فرسنگ درین اقلیم دویست و پانزده شهرها بزرگست
و دو هزار و هفتصد شهرهای خورد و سی کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد **شروان** بیشتر نام شهری بوده حالا بالحاق چند
شهرها نام ولایتیست از کنار آب کر تا دربند باب الابواب انوشروان بمصالحه با خاقان باب الابواب بسنگ رخام
عمارت کرده در آهنین بران ترتیب داده جمعی بمحافظت گماشته تا سد آمد شد لشکر همدیگر باشند در بعضی کتب اصل
شهر شروانرا که از ابنیه انوشروان است و بقرب باب الابواب واقع از اقلیم ششم شمرده اند و باقی توابع او را
اقلیم پنجم چون الحال آنچه از شروان شهرت دارد باکو و شماخی و ارش وغیره است سر آمینه شروان را از اقلیم پنجم گرفته اند
باکو از شهرهای مشهور شروانست برکنار رود دریای خزر واقع اطرافش قریب ده فرسنگ یک مثقال خاک هم
نرسد و گیاه و درخت در آن زمین نروید هر گاه دو گز حفر کنند بخاک سیاه برسد در بعضی جاهاش سنگ را بجای هیزم
بکار برند از مضافاتش غیلان است که قریب پانصد چاه دارد از جمله نفت سیاه و سفید حاصل شود و درهمین موضع
زمین است که هر جای آن را جهت طبخ حفر نمایند و دیگ بران گذارند و بعد ساعتی یا کمتر طعامی پخته بحصول پیوندد سید ذوالفقار
از اعیان سادات شروان و افاضل زمان بود قصیده مصنوعه در مدح وزیر شروان گفت و هفت خروار
ابریشم صله یافت آخر بعراق شد و از سلطان خوارزمشاه رعایت یافته بنظم وقایع خوارزمشاهیان مامور گشت
عنقریب درگذشت **عبیدی** از دیار خود بسیر کابل آمده مراجعت نمود و از خان احمد گیلانی رعایت یافت
و در خمس و ستین و تسعمائه بقزوین رفته درگذشت در شعر و خط نستعلیق و بازی شطرنج مهارت داشت **ارش**
از ابنیه انوشروان است در مجمع الغرایب نوشته که هر که آنجا بمیرد تا تکبیر نگویند جنازه اش روان نشود قلعه
گلستان از توابع آنجاست **شماخی** قصبه شروان طولش ند ل عرضش لد با مختصری نهایت آبادی دارد قریب
بیست هزار خروار ابریشم هر سال آنجا بیع و شرا می شود **قبله** از ابنیه قباد بن فیروز ساسانیست آب و هوای
نیک دارد از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و آبی دارد در حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گذ زنده

وسوزنده است و چون قومی چنچرایان پذیرد و در منافذ احجار فرو رود بمقدار یک تیر پرتاب باز ظاهر شود و در نهایت خنکی و
گوارندگی شود **سلطان الشعرای** حسان العجم افضل الدین بدیل الخاقانی نام وی افضل الدین ابن علی الشروانیست
هر قصیده که بحضرت بادشاه فرستادی هزار دینار صله آن بودی و تشریف و انعام آن فراخور یافتی مبدا
سخن سنجی طراز کلام وی خاص است پیش از وی کسی برین روش نرفته مولوی جامی در نفحات می آرد که هرچند وی
بشعر شهرت یافته اما ورای طور شاعری وی را طور دیگری بوده است که شعر در جنب آن کم باشد وی در حضرت
خاقان کبیر منوچهر نسبتی قوی داشته و از جمله مخصوصان میز بسته چون سالی برین نسق بگذرانید ناگاه ذوق فقرش
از هم کشید بی رخصت شروانشاه اراده بیلقان نمود گماشتگان بادشاه از سر راه گرفتندش بادشاه هفت ماه بقلعه
شابران حبس کرده آخر بوسیله والده خاقان خلاص یافته عازم مکه گردید و در آن سفر فتوحات کلی دید و بصحبت خضر
و بسیاری از مشائخ دین رسیده چنانچه در تحفة العراقین اظهار بعضی از آن نموده پس از معاودت در تبریز
بشیوه عزلت اقامت اختیار نمود و همت بر کسب مثوبات اخروی گماشت تا در پانصد و هشتاد و دو سوی
عالم بقا شتافت و در سرخاب مدفون گردید خاقان کبیر منوچهر که خاقانی مدح وی بوده بکثرت فضیلت و هنر
پروری از جمیع بادشاهان شروان امتیاز داشت در نظام التواریخ آورده که ملوک شروان از نسل بهرام
چوبینه اند و او بچند پشت بامیر شیرابکان میرسد ما در تاریخ جهان آرا است که نسبت ایشان با نوشروان
می پیوندد و ابو المظفر منوچهر بن کسری بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن افریدون بن فرامرز بن
سالار بن زید بن حون بن مرزبان بن هرمز بن انوشروان و بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی
در شروان حکومت نمودند **سلاطین شروان** بعد از منوچهر مذکور ولد **فرخ زاد پس کشتاسب**
پس ملوک نسبی بود منوچهر به ثروت **فرامرز بن کشتاسب** بن زوی **فرخزاد بن فرامرز** عقب او
کیقباد پس ولدش **کاوس** در هفتصد و هشتاد و چهار درگذشته پس **هوشنگ** بن کاوس در هفتصد و هشتاد
و چهار درگذشت هوشنگ ایالت **بشیخ** ابراهیم بن سلطان محمد در زمان امیر تیمور گورکان معاصر بوده و در اکثر
معارک همراهی کرده در هشتصد و بیست وفات یافته **سلطان خلیل** ابن شیخ ابراهیم بعد پدر نشست حسب اتفاق
کلمه سلطان خلیل تاریخ است و نیز پسر دوم پدر با شاهرخ تیمور مصادقت ورزیده در جنگ کشته شد قرا سکندر
ترکمان بنا بر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک لشکر کشیده و کشته شده تبیه شد نادر... تاریخ
نمود و در هشتصد و سی برادرزاده اش کیقباد و سپس ... خروج کرده تخت ... رسانیدند و آخر بعد

میرزا شاهرخ شر ایشان مندفع گردانیده در هشتصد و شصت و هفت درگذشت پس **شروانشاه** المشهور
بفرخ یسار بن سلطان خلیل بر تخت نشست شروانشاه تاریخست در عهدش سلطان ابوسعید از خراسان بقصد
آذربایجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروانشاه طریق مصادقت می پیموده جنود خراسان
از ممر خوراک و علیق چهارپا مرفه الحال بودند چون بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب
ویران و پریشانی آن لشکر گردید ملخص کلام آنکه در سنه نهصد و شصت و شش بدست شاه اسمعیل چنانچه
گذشت کشته گردید **بهرام بیگ** بن فرخ یسار متمکن شده در همان و سنه فوت نمود آنگاه **شیخ ابراهیم** المشهور
بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت در ملازمت شاه طهماسب صفوی
آمده نوازش یافت در نهصد و سی فوت گردید پس **سلطان خلیل** بن شیخ شاه بعزت مصاهرت شاه
طهماسب من حیث الاستقلال بامور ملک پرداخته در نهصد و چهل و دو وفات نمود پس **شاهرخ** بن سلطان فرخ
بن شیخ شاه بعد فوت عم بحکومت نشسته در وقتی که شاه طهماسب فتح شروان عزم کرد بقدم مخالفت پیش آمده
در نهصد و چهل و پنج بدست افتاده آن سلسله منتهی گردید **افصح الدین فلکی** حمدالله مستوفی وی را استاد
خاقانی میداند اما شیخ آذری در جواهر الاسرار آورده که خاقانی و فلکی هر دو شاگرد ابوالعلا گنجه بودند و از
کلام خاقانی مفهوم است که شاگرد فلکی باشد بهر تقدیر شاعر استاد است و شعرش بمتانت مطبوع عموم عباد
عز الدین شاعر معجز بیان سحر آفرین بوده با وفور فهم و فرط فصاحت فضیلت بسیار داشته **ابو طاهر** از نیکو
طبعان در فضل و کمال قدوه همگنان بوده **سید حسن** واعظ با کثرت فضیلت خطوط را در غایت جودت
تحریر می فرمود و سخن نیک میرسید **مولانا مستی** از شعرای ابوالغازی سلطان حسین **عبیدی** مردی
ظریف طبع پاکیزه اعتقاد بوده و با جودت طبع خط و شعر و شطرنج خوب میدانست شعر زبان از سوز دل شد
همچو آتش در دهان من ٭ مکن انکار این کاری که افتی بر زبان من ٭ **امیر جلال الدین** وزیر امیر علی پادشاه
و **مولانا کمال الدین مسعود** که در کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان بوده و حاشیه بر شرح حکمت
عین نوشته و **مولانا پیر محمد** که با کثرت فضل سخاوت بسیار داشته و در خدمت اکبر پادشاه صاحب طبل
و علم و خیل و حشم گردیده هر روز صد صحن طعام می کشیده و مکرراً در یک روز پانصد اسپ بخشیده از نیکان
و سخن پردازان آن خطه اند **بدر شروانی** ساحر کاتبی بودی و بادی شاعرات و رزیده اران ولایت
مختصر ایست در برابر موغان واقع در عجایب المخلوقات آمده که دران گیاهی است بر شکل آدمی که گیسوها دارد

و حکما آنرا داخل سمیات شمرده‌اند حدودش تا ولایت ارمن و آذربایجان و بحر ارمن و خزر پیوسته صاحب مسالک
و ممالک شروان و ابخاز را نیز داخل آن شمرده و در اران چند شهر است مثل **تفلیس** و بیلقان و شابران
و گنجه و بردع اما دار الملکش بردع بوده بردع طولش فج ها عرضش مل از ابنیه اسکندر رومی است و قباد بن
فیروز نیز مجدداً آنرا عمارت کرده **شیخ عباس** که نام وی احمد بن محمد هارون الصوفی بوده از آن شهر است
تفلیس از شهرهای مشهور اران است بانی آن نوشیروان بوده در آن شهر چشمهای آب گرم بسیار است و حمامی
بر سر چشمه بنا یافته بغایت گرم احتیاج بآتش ندارد در عجائب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمها را خاصیتی است که
اگر ده بیضه در وی اندازند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود گنجه شهری نزه و خطه دلگشا است مردمش **ابوالعلا** در
روزگار شروانشاه کبیر جلال الدنیا والدین اخستان منوچهر ملک الشعرای شروان بوده و در فرامین و منشا
شیروانیه استاد الشعرا می نوشتند حمد الله مستوفی در گزیده آورده که چون ابوالعلا دختر خویش بخاقانی داد
فلکی را نیز سودای مصاهرت استاد در سر افتاده چون مطلبش صورت نیافت بر عزیمت سفر عراق مصمم
گردید ابوالعلا بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت این بهای چندین کنیزک است که هر کدام بهتر از
دختر ابوالعلا تواند بود فلکی آن وجه گرفته عزیمت نمود چون درجه خاقانی عالی گردید بر نسق سابق با وی سلوک نکرده
ابوالعلا از آن خفت بجوش گفت **ابن خطیب** معاصر سلطان محمود غازی بوده و مناظرات وی با **مهستی**
که معشوقه وی بود زبان زد جمهور است آورده‌اند که ابن خطیب مهستی را پیش خواست بمعاشقت دعوت نمود
مهستی اجابت نکرده رباعی بدیهه بوی فرستاد بعد چند وقت ابن خطیب بمکر و حیل بنام دیگر خوانده مراد
خود از وی حاصل کرده مهستی بعضی در پرانیش پوستی میل [illegible] گنجه بوده در لطف طبع و حسن معاشرت
و وسعت مشرب کسی همو بود و شعر را خوب می گفته **بیلقان** طولش [illegible] عرضش [illegible] از ابنیه قباد بن
فیروز بوده و قصبه در نهایت متانت داشته هلاکو خان بر آن دست یافت و مردمش را [illegible] عمر
آباد گشت در صور الاقالیم آمده که [illegible] محاصره فرمود و بسیار کوشید فتح شهر ننمود چه جهت
منجنیق سنگ یافته نمی شد با خواجه [illegible] که همراه بود استشاره نمود گفت تا درختان شهر را [illegible] سنگ تراشیده
درون [illegible] ساخته بدرون قلعه افکنده فتح نمودند [illegible] است که صاحبقران [illegible]
از روم [illegible] آبادان بیلقان گردید [illegible] در حبیب السیر است که [illegible]
که آن شهر را عمارت نماید [illegible] گفتند [illegible] اشارت فرموده [illegible]

و آبادانی بیلقان از ان بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز بقدر دیهی آبادانی دارد مجیر الدین از منشیان اتابکان آذربایجان بوده قزل ارسلان زیاده بر دیگران شفقت با و نموده پس از چند وقت از ملازمت استعفا خواسته سده سنیه سلطان طغرل را ملازم گرفت و قزل ارسلان برغم وی اثیر الدین اخستگی و جمال الدین اشهری را ملازم ساخته ارباب عنایات بر وجنات احوال ایشان کشود مجیر از رشک قطعه بحضرت سلطان عرض کرده پس در آخر عمر بنابر التماس وی او را جهت تحصیل وجوه دیوانی باصفهان فرستادند در هوای دکفایت و کاردانی با کابر آن دیار نقشش ناگوار نشست باعانت سلطان تنگی شده در صدد هجو ایشان افتاد شرف الدین شفروه بنابر اغوای مردم دیار بمعارضه اش رباعی گفت و بر سر آن جمال الدین عبد الرزاق هجوش کرد پس از قیل وقال بسیار روزی که مجیر بحمام رفت رنود وا و باش غلو آورده او را بقتل رسانید ند قیل پوست خربزه او را هلاک کرده هزار تومان کبکی عوض خونبهای جواب کرد ند امیر خسرو در دیباچه غرة الکمال او را ترجیح بر خاقانی داده و اظهار کرده که خاقانی طرز سخن از و اخذ نموده خوارزم اسم ولایت است گویند یکی از ملوک باستان بر جمعی غضب کرده فرمود تا در تیه از آبادی بغایت دور شان را بگذارند آن جماعه را در ین مرز گذاشتند نقد عافیت را غنیمت شمرده از انجماعه هر یکی غربیانه روبکاری آورد بعد چندگاه ملک از احوال ایشان یاد نمود وکسان بتفحص فرستاد چون بدان مکان رسیدند دیدند که جهت خود خانها ساخته و هیزم بسیار جمع کرده اوقات بگوشت ماهی میگذرانند چون بزبان آنجماعت خور نام گوشت و رزم نام هیمه بوده بهر آئینه بخوارزم اشتهار یافته ملک رقت کرده بعد و آنجماعه چهار صد زن ترک فرستاد از ایشان توالد و تناسل از حیز شمار بیرون آمد اهل خوارزم اکثر لشکری اند واز شجاعت بخشی تمام دارند چه مشهور است که وقتی سلطان محمود بن تکش شکست یافته بشهر در آمد صباحش هزار هزار سوار بوی همراه شده هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر صباحها از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پا و بینی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود در هر کس پاره زمینی را که خار شتر خار دران باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده شگاف نموده تخم خربوزه دران شگاف گذارد خربزه در غایت شیرینی و پاکیزگی و تازگی حاصل آید و این نوع خربوزه احتیاج بآب ندارد در عجائب المخلوقات آمده که شجره ایست در حدود خوارزم که چون سوراخ دران کنند صمغی از وی برآید مانند عسل که از بسیاری خوردن سستی بدن و بنیه حاصل شود قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از ملک علمای دوران جمال الملة والدین صاعد بن محمد بن مصدق السعد بن الاصیل الکاشغری که معروفست بجمال الدین ترکستانی روایت کرده که از وی استماع نمودم که از دختر نجم الدین حفص که از علمای خوارزم بود فرزندی تولد نمود

که سرش بطریق سر آدمی و بدنش مانند بدن مار بوده یکدو ماه که حیات بود نزد مادر آمده شیر خوردی و بعد از آن
خود را در برکهٔ آبی که در حوالی خانه بود انداخته شناوری کردی و باز چون گرسنه شدی نزد مادر آمدی و شیر خوردی تا
آخر بفتوی علما مقتول شد از مضافات خوارزم یکی اورگنج کبری است که دار الملک بوده و الحال شهر خوارزم عبارت
از آنست و دیگر اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند جرجانیه طولش صه عرضش لو از امهات بلاد جیحون است ابن
مسعود روایت کرده که رسول ص فرمود شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم در حوالیش قنادیل بود آویخته
از جبرئیل پرسیدم گفت این شهریست نزد جیحون که امت تو در انتقام خواهد کرد پرسیدم جیحون کدام است گفت نهریست
در خراسان که هر کس در گرد آن به فراش میرد روز قیامت شهید برخیزد در جبال آنجا غاریست که آب از سقفش
میچکد و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند بعدد [illegible]
ایشان متقاطر گردد ایضاً بر اسش چشمه ایست و نزدیکش بیک تیر پرتاب غدیری و درو درختی که هر سال چهار ماه
غایب گردد یکی از ملوک فرمود تا درخت را بمسامیر و سلاسل استوار کردند چون ایام رسید همه را شکسته ناپدید شد
غواصی را جهت تحقیق در قعرش فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت هزار گز در آب فرو رفتم بحقیقت
درخت اطلاع نیافتم آخر در ایام معهود برسم مستمر ظاهر شده و دیگر **کاث** و **وزغان** و **خیبوق** که مقام قدوة الاولیا
شیخ نجم الدین کبری بوده دیگر **هزار اسب** هزار اسب شهریست در غایت محکمی طولش **صه** [illegible] آب آمو آنرا
احاطه کرده یک راه پیش ندارد اتسز خوارزمشاه عمرها آن حصن حصین را مأمن خود ساخته سلطان سنجر مخالفت ورزید
و لشکر مغل پنج ماه محاصره نمود تا دست یافت و در حبیب السیر آمده لشکر مغل زیاده بر دو دست هزار بودند
چون فتح نمودند هر نفر را بیست و چهار کس حصه رسیده بود تا بقتل رسید **حکایت** [illegible]
امروزی نقلست که من قصه دختر ابراهیم [illegible] نام هزار اسپی شنیده بودم بشهر رسیده [illegible]
[illegible] روی خوب خوی بود استفسار حال نمودم گفت من زن بچگی بودم [illegible]
جزع کردم و گفتم بار الها تو میدانی که شوهرم کاسب بوده [illegible]
مرا که رسا [illegible]
دیدم که در زمین درشتی [illegible]
شوهر خود را دست دراز کرده گفت [illegible]
قصرها دیدم که هرگز ندیده بودم [illegible]

بهتر نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده و از سر فرق حلهای نور زبانها کشیده و سفرها در پیش نهاده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم جمعی را دیدم که در ان قتل شهید شده بودند و یک ایشان رفته در روی هر یک می دیدم از شوهر خود آوازی شنیدم که یار حیمه دیدم با جماعه طعام میخوردند بعد از ان رو بجلسیان کرده گفت عورت گرسنه را اگر رضا باشد قدری ازین طعام و هم اجازت داده ند مرا پارچه از ان نان که در دست داشت و او نانی بود در غایت سفیدی و نرمی بطعم از عسل شیرین تر و چرب تر از مسکه چرب تر آن نان بخوردم گفت برو تا در دنیا باشی بیازت بخوردن نباشد و شراب و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را اسیر یافتم و از ان روز تا حال که سی سال گذشته مرا بآب و نان حاجت نیست از بوی طعام آزرده می شوم **تمثیل** در تاریخ گزیده از مولانا جمال الدین ترک که عالمی مقبول القول بود نقل می کنند که در سال وفات سلطان محمد خوارزمشاه از شهر سیکی مردی فراهاد در نام جنگ تکار شهید شده بعد مدتی ناگاه از گوشه خانه که فرزندان او در انجا بودند آوازی آمد که منم فراهاد رمرا در فلان روز در فلانجا شهید کردند و مرا اینجا حالی خوش است و با هفتاد هزار روح باستقبال روح که درین دو سه روز خواهد مرد آماده ام چون خاطر متعلق بشما بود آمدم تا بنگرم که حال شما چیست اکنون باید که اهل شهر را گویید که آفت و بلای عظیم متوجه این شهر است برای دفع آن بلا صدقه بدهید اهل فراهاد در فی الحال متوجه آنکو شده بنیاد شگافتن کردند مجلس را انجا نیافتند ناگاه از گوشه دیگر همان آواز آمد مردمش گفتند که اهل این شهر از ما باور نخواهند کرد گفت با ایشان بگویید که در میان میدان چوبی نصب کنند که من از انجا با ایشان حکایت کنم چون این خبر بمردم شهر رسید در میان مجتمع گشتند از چوبی که در انجا نصب کردند آوازی بر آمد که تصدق کنید و این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال وکفی کرمک عن السوال و تا سه روز آن آواز را از ان موضع مختلفه شنیدند **قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری** کنیتش ابو الجناب و نام احمد بن عمر کبری از ان جهت لقب یافته که در آوان جوانی بمباحثه بر همه کس غالب آمدی و ولی تراش هم لقب داشته هم از آنکه بر هر که در غلیات وجد نظر افتادی ولی شدی روزی بازرگانی بسبیل تفرج بخانقاه در حالت حالتش در آمد بمرتبه ولایت رسید و اجازت ارشاد گرفته بمقام خود رفت روزی در هوای باز صعوه را دنبال کرده ناگاه نظر شیخ بر صعوه افتاد برگشته باز را گرفته بپیش شیخ افتاد روزی سخن از اصحاب کهف میرفت یکی از مریدان بخاطر آورد که آیا اکنون کسی باشد که صحبت وی در سگ اثر کند شیخ دریافته بدر خانقاه شد ناگاه سگی بگذشت نظرش بوی افتاده بایستاد و دم جنبانیدن گرفت پس بیخود شد رو از شهر بگردانید و بگورستان رفته سر بر زمین می مالید هر جا میرفت دمی آمد از عقب و سگان

دیگر متابعتش بودند و در گرد وی حلقه زدندی و دست پیش دست نهادندی عاقبت در نزدیکی ممر دو شیخ فرمود تا
وی را دفن کردند و بر قبرش عمارتی ساختند نقلست که در خواب از حضرت رسول ع التماس کنیت کرده ابو الجناب
ارشاد اول حال در همدان رفته اجازت حدیث حاصل کرد و در اسکندریه از محدثی هم اجازت یافت حین معاودت
بخوزستان وارد شده شیخ اسمٰعیل قصری را ملازمت نموده وی بخدمت شیخ عمار دش فرستاده چون در علم ظاهر
کامل بود شبی بخاطر گذرانید که علم من زیاده از علم شیخ است از وچه حاصل شود صباحش شیخ عمار فرمود بمصر رو که این
هستی را روزبهان از سر تو بسیلی برارد بمصر رفته شیخ را دید که بآب اندک وضوی سازد از وی نقلست که مرا در
خاطر گذشت که آیا شیخ روزبهان نمیداند که از اینقدر آب وضو جائز نیست چون وضو ساخته دست بر روی من افشاند از خود رفتم دیدم
قیامت قائم شده و دوزخ نمایانست مردمانرا گرفته بآتش می اندازند و در ان مابین پشته ایست و شخصی بر سر
آن پشته نشسته هر که میگوید من تعلق بوی دارم رها می کنند من نیز گفتم که مرا رها کردند بر پشته بالا رفتم و دیدم شیخ روزبهانست
در پایش افتادم و عذر خواستم سیلی سخت بر قفای من زد چنانچه از شدت آن بر و در افتادم در ان افتادن
از غیب باز آمدم شیخ سلام نماز داده بود در پایش افتادم در شهادت نیز سیلی بر قفای من زد و فرمود اهل
حق را انکار مکن بعد از ان امر کرد که باز گرد و بخدمت شیخ عمار رو و مکتوبی نوشت که هر چند مس داری بفرست
تا زر کرده بفرستیم پس بخدمت شیخ آمده مدتی بودم چون سلوک تمام کردم رخصت خوارزم فرمود نقلست که چون
کفار تتار اراده خوارزم نمودند شیخ بعضی اصحاب مثل سعد الدین الحموی و رضی الدین علی لالای غزنوی را طلب فرمود
و گفت برخیزید و ببلاد خود روید که آتشی از جانب مشرق بر افروخته اند که تا نزدیک مغرب خواهد سوخت و
این فتنه ایست که در این امت مثل آن نشده اصحاب عرض کردند که شیخ هم با ما موافقت فرماید فرمود مرا اذن نیست
چون لشکر بکنار شهر آمد شیخ خرقه در پوشید و میان را محکم بربست و بغل خود را پر از سنگ کرد و نیزه در دست
گرفته بیرون آمد و سنگ در ایشان انداختن گرفت کفار روی بتیرباران کردند تا بزخم تیر از جهان رفت گویند در وقت
شهادت پرچم کافری را گرفته بود بعد از شهادت خلاص نتوانستند کرد آخر پرچم را بریدند این قضیه در ثمان عشر و
ستمائة واقع شد شیخ مجد الدین بغدادی و سعد الدین حموی و کمال جندی و رضی الدین علی لالای و سیف الدین باخرزی
و نجم الدین رازی و جمال الدین گیلی و مولانا بهاء الدین ولد از تربیت یافتگان شیخ اند در گزیده مسطور است که
لشکر تاتار چون بحوالی خوارزم رسیدند کس نزدیک شیخ فرستادند که تو از میان بیرون آ مبادا آسیبت رسد
جواب داد که هفتاد سال در زمان خوشی با ایشان بودم الحال در وقت ناخوشی چگونه گذارم که نه مروت و دیانت

هم دران کتاب مذکور است که قبر شیخ ناپدید است احیاناً در غلبات رباعی چند بر زبانش جاری می شد منه
صافی شده یکشبی عزیزان گریان ٭ برخیز بحضرت خداوند جهان ٭ اشکی بره آلوده و گنجی برگیر ٭ آهسته بزن آهی
و ملکی برگیر ٭ **شیخ مجدالدین بغدادی** کنیتش ابوسعید و نامش مجدالدین شرف بن المؤید است بعضی گفتند
اصل وی از بغداد است و سلطان محمد خوارزمشاه از خلیفه پدر ویرا که طبیبی حاذق بود التماس نموده و برخی ویرا
از بغدادک خوارزم میدانند شق ثانی اقرب بوقوع است محمد عوفی در تذکره آورده که مجدالدین نخست خدمت
ملوک کردی و در حضرت خوارزمشاه قربت تمام داشتی ناگاه بطلب حق همه را هشته خدمت شیخ نجم الدین را لازم
گرفت ریاضتهای سخت کشیده بعد پانزده سال شیخ الشیوخ خوارزم گردید و با آنکه پانصد هزار دینار وقف
صوفیه کرده بود هر سال خرج مائده خانقاهش دویست دینار زر سرخ بوده در نفحات مسطور است که روزی شیخ
مجدالدین با جمعی نشسته بود سکری بر وی غالب شد گفت ما بیضه بط بودیم بر کنار دریا نجم الدین مرغی بود بال
تربیت بسر ما فرود آورده تا از بیضه بیرون آمدیم ما چون بچه بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ بر کنار دریا بماند شیخ بنور
کرامت آنرا دریافت بر زبان آورد که مجدالدین در دریا میراد شیخ مجدالدین آنرا شنیده ترسید پیش شیخ سعدالدین
تضرع نموده شیخ را چون وقت خوش بینی مرا خبر کن وی در وقت سماع و حالت مجدالدین را خبر کرد پای برهنه
طشتی پر آتش بر سر آمده بجای کفش بایستاد شیخ دیده گفت چون بطریق درویشان عذر میخواهی ایمان و دین بسلامت
بردی اما سرت برود و در دریا بمیری و ما نیز در سر تو شویم و سرهای سروران و ملک خوارزم در سر تو شود
و عالم خراب گردد باندک فرصتی سخن شیخ بظهور آمد گویند شیخ مجدالدین هر جمعه مجلس وعظ نهادی مادر سلطان محمد
گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی در حین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب حنیفه در نکاح
شیخ آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته حکم کرد تا شیخ را بدجله انداختند چون خبر بشیخ نجم الدین رسانیدند متغیر شده
سر بسجده نهاد و بعد از زمانی سر بر آورده گفت از حضرت درخواستم تا بخونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستانند
سلطان چون این خبر یافت بشتابان شده پیاده بحضرت شیخ آمد و سر برهنه ساخته در صف نعال بایستاد و طشتی پر زر
نهاده و تیغ شمشیر و کفنی بر سر آن نهاده گفت اگر قصاص می فرمائید اینک شمشیر و اگر دیت می ستانید اینک زر شیخ در جواب
فرمود که دیت فرزندم چون ملک تست و سر تو برود و سر بسی خلق و سر ما نیز در سر او شود سلطان نومید شده بازگشت و
عنقریب چنگیز خان خروج کرد و رفت آنچه رفت شهادت شیخ مجدالدین بقولی در سبع و بقولی در سنه عشر و ستمائه این رباعی
پیش از شهادت فرموده منه ٭ در بحر محیط غوطه خواهم خوردن ٭ یا غرق شدن یا گهری آوردن ٭ این کار مخاطره است خواهم کردن ٭

پاسخ گفتم روی زنو پا کردن شیخ علاء الدین از تمام باقی در تلفیق انست کردی دوازده روز بیک وضو نماز
گذارده و پانزده سال پهلو بر زمین ننهاده همیشه روزه داشتی و بعد چند روز باندک جو شانیده افطار کردی نصیر الدین
محمود در فنون عقلی و نقلی خصوص در فقه شافعی متبحر بوده و بدانستن فن استیفا و سیاقت مباهی و مفتخر زیسته پیوسته برعایت
اهل فضل و کمال اقدام می نموده قاضی عمر بن سهلان ساوجی بصائر نصیری را در علم حکمت و منطق بنام او تصنیف نموده در جامع
التواریخ مسطور که نصیر الدین در اوائل حال بامر اشراف مطبخ و اصطبل سلطان سنجری می پرداخت و بتدریج وزارت یافت
و بواسطه مشرب طالبعلمانه مهام وزارت را تمشیت نتوانست ساخت پس مشرف جمع و خرج ممالک گردید در خلال احوال
میان او و جوهر خادم غبار نقار برخاست آخر جوهر مزاج شاه برگردانیده بموجبات چندی با پسرش شمس الدین علی
بمجلس زندان گرفتار گردانید صاحب محمود یلواج در زمان دولت اوکتای قاآن و کیوک خان و منکو قاآن در
ولایت ماوراء النهر و ترکستان اسم حکومت داشت چون الغو نبیره جغتای خان بران مملکت استیلا یافت وزارت
بوی تفویض نمود بعد الغو براقخان رایت ایالت برافراشته بدستور معهود وی را ماند و در سنه ستین و ستمائه
براقخان وی را برسالت نزد اباقاخان ارسال داشت تا بجهت ممالک مخالفت کرده ضمنا تجسس لشکر نماید او در وقت رفتن جهت حزم دو اسب
صبارفتار گذاشته بود چون بمقصد نزدیک رسیده خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باتفاق امراء تومنیان برسم
استقبال استعجال نموده خواجه جهت آنکه مرکب بارکشی در زیر ران داشت در حین ملاقات و تعانق از پیشقدمی بازمانده
پیاده شد و مسعود بیگ همچنان سواره او را در کنار کشید و بسبب آن استخفاف گفت صاحب دیوان تو از توجه بر جای خود
بمرتبه آصف برخیا می پنداشت از دیدن بغایت آزرده گشت و مصلحت وقت دم در کشید چون مسعود بیگ بمجلس
اباقاخان درآمد منظور نظر عنایت گشته بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب ادای رسالت بجای آورده
بر بنای آنکه مهم او مبنی بر حیله و دستان بود بعد روزی چند اثر بدگمانی در خود مشاهده نموده درخواست رخصت مراجعت
کرد و اباقاخان شرف اجابت بخشیده مسعود بیگ بی توقف دمان بر کاوه بر رفتار سوار گشته در عرض چهار روز
بکنار جیحون رسیده چون ابر و باد از آب گذشته بخدمت براقخان پیوست و هر چه مشاهده نموده بود معروض داشت
براقخان خیال فتح عراق و خراسان را در خاطر قرار داده خواست که جهت احتیاج لشکر و هزینه رایات سفر سمرقند
و بخارا را غارت کند مسعود بیگ گفت ولایت خود را بتصور تسخیر مملکت موهوم تاراج کردن از خرد دور است که اگر
نعوذ بالله چشم زخمی رسد باری آنقدر باشد که رعایا بر ترتیب نزول قادر باشند براق غضب شده فرمود تا هفت چوب
زدند لیکن از آن عزیمت متقاعد گشت بعد از آنکه میان براقخان و اباقاخان محاربه شد و براق شکست یافت

مسعود بیگ از وی روگردانده نزد عبید خان رفت و بالاخره براقخان نیز نزد عبید خان رفته کشته گشت
آنگاه میان عبید خان و اولاد براقخان نزاع خواست بدان سبب ولایت ماوراء النهر خراب گشته خواجه شمس الدین صاحب
دیوان بنابر غباری که از مسعود بیگ داشت بادشاه را بایران آورد که جمعی سپاه را بماوراء النهر فرستد آقا بیگ نامی
با فراوان لشکر از آب آمویه گذشته آتش بیداد بخطه بخارا برافروخت و مدرسه مسعود بیگ را که معظم ترین بقاع
بخارا بوده با کتب نفیسه بسوخت و بدین کثرت خرابی آن ولایت بمرتبه رسید که مدت هفت سال کسی دیار نبوده آنگاه
عبید خان مسعود بیگ را اینجا فرستاد تا در تعمیر بلده سعی نماید او بکفایت و درایت رعایای متفرق را جمع
آورده استمالت داد و بار دیگر بخارا مجمع اشراف و منزل علما گشت **افتخار الافاضل ابوالقاسم محمود بن عمر جار الله
الزمخشری** زمخشر دهی است از اعمال خوارزم در جوانی تحصیل فضائل نفسانی نموده بزیارت بیت الله شده
عمرها آنجا کسب کمال نموده اکمل زمان گردید از آنجهت که در مکه مجاور گشت جار الله لقب یافت پس از تحصیل آغاز
درس کرده تصانیف عالی پرداخت مثل کتاب مفصل در نحو و اساس البلاغة در لغت و ربیع الابرار و فصوص
الاخبار و الرائض در علم فرائض و روس المسائل در علم فقه و شرح ابیات سیبویه و مستقصی در امثال عرب و سهم العربیه
و سوائر الاسلام و دیوان التمثل و شقائق النعمان و القسطاس در عروض و معجم الحدود و منهاج در اصول و مقدمة
الادب و دیوان الرسائل و دیوان الشعر و غیر ذلک و کشاف که عمده تصانیف اوست در مکه بنام یکی از سلاطین آنجا
نوشته گویند سابق از وی بتفسیر آنچنان تصنیف نشده بود و چون از حجاز معاودت نمود به بغداد آمد اهل بغداد را
دید که عجمیان استخفاف میورزند و در عربیت ناقص می شمارند روزی در مجلسی که جمعی از فضلای عرب حاضر بودند
زبان بر گشوده عجمیان را ستود و بعد از آن گفت من کمترین ایشانم دعوی میکنم که در تمام عرب کسی عربیت برابر
من نمیداند اگر کسی را در خاطر خدشه است اینک حاضرم هیچ کس را مجال نطق نماند و در بحث حرفی نزدند و لادتش
سبع و ستین و اربعمائة بموضع زمخشر و فوتش ثمان و ثلثین و خمسمائة هم در زمخشر او مذهب اعتزال داشت و آنمذهب
آشکار می نمود چنانچه در خطبه کشاف الحمد لله الذی خلق القرآن نوشت گفتندش این لفظی است که ترا مردم
بجهت همین رغبت نمایند بجای خلق القرآن جعل القرآن نوشت و جعل و خلق نزد ایشان یکی است و اینک بعضی
نسخ انزل القرآن نوشتند تصرف دیگر آنست گویند وی یک پای نداشته و باعانت عصا مشی میکرد وقتی فقیه دامغانی
از وی باعث قطع پرسید گفت در ایام کودکی گنجشکی گرفته در پای او رسنی بسته بودم و گنجشک از من پریده
بسوراخی رفت و من رسن را بکوه کشیده پای او جدا گشت مادرم را دشوار آمد گفت پای تو بریده باد چون

بسن نشو و نما رسیدم و حسب طلب علم سوی حجاز میرفتم در راه مرکب من رمیده از اسپ بر زمین افتادم و پای من
شکسته شد چنانچه بغیر از بریدن علاجی نبود **ابو الفتح ناصر بن المکارم مطرزی** در فقه و نحو و لغت و شعر معرفتی
تمام داشت و در اعتزال داعی خلق بوده در سن عشر و ستمائة بخوارزم وفات یافت گویند شعرا در مرثیه او زیاده بر
سیصد قصیده گفتند و اهل خوارزم او را خلیفه زمخشری میخواندند شرح مقامات حریری و کتاب المعرب در لغت و
کتاب ازهری از مصنفات اوست **ابو بکر محمد بن عباس** خواهرزاده ابو جعفر محمد بن جریر الطبری است پدرش
خوارزمی و مادرش طبرستانی بوده بعراق برای دیدن صاحب عباد رفته بدروازه اش رسیده یکی از بواب را گفت
بصاحب عرض نمائی که شاعری از راه دور بملازمت آمده حاجب چون آنها کرد صاحب فرمود شرط نموده ام که هر که
هزار بیت از عرب یاد داشته باشد با وصحبت کنم ابو بکر شنیده گفت که هزار بیت از شعر مردان میخواهد یا ابیات زنان
صاحب عباد از قیاس دانست که ابو بکر خوارزمی است او را طلبیده تفقدات بسیار نمود گویند صد هزار بیت در ذکر
داشته فوتش سیصد و هشتاد و سه **امام الدین** مذکری شیرین سخن بوده **خواجه ابو الوفا** از کبار اولیاست و علوم
ظاهری و باطنی بخشش تمام داشته مردم خوارزم بسیار معتقدش بودند و از غایت صفات ملکی بفرشته اش می گفته اند
در تصوف تصنیفات نیکو دارد و از علوم غریبه نیز با خبر بوده فوتش در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائة شعر هم
بلطافت گفتی **مولانا حسین** از مریدان خواجه ابو الوفاست معتقد فصوص تصنیف و هست شرحی بر قصیده
برده نوشته که پسند جمله فضلا گشته بنا بر تتبع مرشد گاهی بنظم متوجه شدی **پهلوان محمد بوریا** [illegible]
داشته بنابر ستر احوال بشیوه کشتی گری اشتغال می نمود صاحب مجالس العشاق [illegible] تصنیف [illegible]
کنز الحقائق است **حسامی قراکولی** اصلش از خوارزم است [illegible] قراکول بخارا نشو و نما تمام یافته [illegible]
بامر سرکه فروشی اشتغال می نمود و شعر هم گفته گویند سلسله نسل [illegible]
خوارزم یافته **قونیه** شهری بزرگ است قلیچ [illegible] سال در [illegible] قلعه از سنگ تراشیده ساخته [illegible]
کیقباد سلجوقی فرمود تا عمق خندق را به بیست گز رسانیده [illegible] خندق با دیوار سنگی [illegible]
زیاده از هزار کام ارکان دولت عمارات بلند در آن بنا کردند [illegible]
عالی هوایش مائل باعتدال [illegible] باغ و بستان [illegible]
جلال الدین رومی در آن دیار آسوده است [illegible]
بطرف صحرا [illegible] **ماوراء النهر** ولایتی است [illegible]

در جانب شرق از سیحون و این ولایت را ما وراء النهر به یک نهر موسوم به این اسم گشته شرقیش فرغانه
کاشغر غربیش خوارزم شمالیش تاشکند جنوبیش بلخ در عجائب البلدان آمده که بدریای جیحون از ارض ما وراء النهر گویند
و به آن وجه که مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی به زمین بوده بعد از آن بقدرت الله مرغی شده
طیران نماید دار الملک ما وراء النهر سمرقند است لهذا ابتدا از ذکر آن مینماید **سمرقند** طولش صط عرضش لط لز از بلاد
معظمه توران است در آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بن کیقباد بنهاد و پس از آن سکندر رومی محکم بر آن
ساخته و رصد معموری آن خطه گردیده در روضة الصفا است که در زمان سابق سمرقند قلعه داشته که مسافت
دورش پنجاه هزار گام بوده و بمرور منهدم گشته چون گرشاسب آنجا رسید گنجی یافته فرمود تا از آن گنج آن قلعه را
ساختند پس از آن گشتاسب بن لهراسب بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته و دیواری در میان ولایت ما وراء النهر
و ترکستان کشیده و چون نوبت بسکندر رومی رسیده در وسعت آن افزوده تا شمر نام ملکی از تبع یمن آن شهر را
ویران کرده اثری نگذاشت پس شمرکند اشتهار یافته عرب معرب ساخته سمرقند گفتند و برخی گویند که چون ابوکرب
شمر بن افریقیش بن ابرهه بجانب مشرق نهضت نموده بتخریب بلده سغد که در آنوقت آبادانی تمام داشت امر
فرموده و در برابر آن شهر دیگر احداث نموده ترکان آن شهر را شمر کند گفتندی یعنی ده شمر چه کند بزبان ترک نام
ده است بمرور ایام سمرقند گردید در حبیب السیر آمده که در زمان ولید بن عبد الملک قتیبة بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده و بعد از پنج ماه عوزکن حاکم آنجا طالب صلح شده قبول نمود که هر سال دو بار هزار
هزار درهم و سه هزار برده ارسال نماید قتیبه بعد مصالحه بسمرقند در آمده مسجدی ساخت و هر بتی که یافت
در آتش انداخت اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند در زمان خلیفه ثالث مسلمان شده اند و از تابعین
قثم بن عباس بر آنولا دست یافته و بعضی قثم را داخل صحابه شمرده اند قبرش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین
بمزار شاه شهرت دارد در زمان صاحبقران نوعی آبادی یافت که بر جمیع بلاد اعظم ایران و توران رجحان
پذیرفت بعد از آن الغ بیگ گورکان در آبادی آن باقصی غایت کوشیده در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی
منیع بنا فرموده در ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورکانی از آن بحصول پیوسته و الحال تقاویم را از آن
مستخرج مینمایند چه قبل از این زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که ابتدا بطلمیوس حکیم در رصد
مهندسین شده و پس در هند بزمان راجه بکرماجیت در اوجین و دهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوان
[illegible] در زمان اسلام [illegible] رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بوده و زیج مامونی از آن

نوشته آمده و بعد از آن تا زمان هلاکو دیگر رصدی نبسته بود در خاتمهٔ روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جائی است که آنرا دشت قطوران خوانند روز قیامت هفتاد هزار شهید از آنجا برخیزد که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کند چون در آن همیشه کفار می بودند حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه می بود تا سلطان سنجر را با کفار قراختائی در آن موضع محاربه دست داده خلق کثیر و جمی غفیر از لشکر اسلام به درجهٔ شهادت رسیدند و در زمان تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند ابو القاسم بن سماش از بزرگان وقت خود بود یکی از وی پرسید که ادب چیست گفت آنکه خود را بشناسی ابو القاسم الحکیم او در سوالات و عیب نفس و آفات اعمال سخنان نیک از و بسیار است معتقد ابوبکر وراق بوده تا غایتی که گفته اگر پس از مصطفیٰ صلعم پیغمبری بودی ابوبکر وراق بودی هاشمی سعیدی از مریدان ابوبکر وراق بوده گوید که با شیخ در راهی میرفتم بر گیسوی ردای او حرف خا دیدم و دیگر سو حرف میم یکی پرسید گفت از آنجهت نوشته ام که هرگاه خا بینم اخلاص بخاطرم گذرد و هرگاه میم مروتم یاد آید از خواجه عبد الله انصاری نقلست که اخلاص آن بود که در معاملت با او کس دیگر نبینی و با خلق مروت برای آن باشد که ناگوار نباشی حافظ ابی عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی از کمال فضل است و در علم حدیث مرتبه داشت که در یازده حدیث میان او و حضرت زیاده از سه کس واسطه نبوده و صحیح وی داخل صحاح است در سن احدی و ثمانین و مائة بوجود آمده و در خمس و سبعین و مائتین در سمرقند درگذشته شیخ ابو منصور ماتریدی از ائمهٔ کلام است ائمهٔ کلام دو فرقه اند یکی ماتریدی و دیگر اشعریه ماتریدیه به شیخ ابو منصور منسوبند و ماترید محله ایست از محلهای سمرقند فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از شعرای متقدمین بوده در زمرهٔ انام از عجائب ایام اگرچه اکمه بوده با خاطرش غیرت خورشید درخشان بوده اگرچه بصر نداشته بصیرت داشته تولد وی در رودک سمرقند است از مادر نابینا زاییده در هشت سالگی قرآن تمام حفظ نموده بعد از آن بشعر رغبت کرده و بعلوی آواز خوب تر بین و چنگ بربط نواختن در آن حقیقتی و آوازی خوش داشته بود در آخر بصحبت استاد در بربط نواختن نیز سعی کرده بکمال رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود در شهر جود بقربت خویش مخصوص گردانیده بمرتبهٔ ندیمی رسانید و دویست غلام زرین کمر در پیش او بودی و چهار صد شتر در زیر بنه وی میرفته گویند در آن طاهر آل لیث شاعری چون حنظلهٔ بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابو سلیک گرگانی برخاستند چون نوبت بآل سامان رسید رتبهٔ سخن بالا گرفت قدر و قیمت اشعار در زمان رودکی بود و اول کسیست از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده در ترجمهٔ یمینی مذکور که شعر رودکی صد بیست بار صد هزار بیت رسیده و بعضی شیخ آورده که سعادتی

صد و غز بوده از شعرای عهد آل سامان عدل پرور فضل گستر بودند همواره تام نیک را خریداری میکردند ملک
ایشان از دیار ترک تا حدود سند و فارس و عراق بوده و اکثری از اهل تواریخ برین اند نه نفر بودند مدت ملکشان
صد و وسال و شش ماه چون شمه ازان در طبقهٔ سلاطین میان مجلد اول مذکور اینجا باین دو بیت اکتفا رفته ۵
نه تن بودند ز ال سامان مذکور گشته با مارت خراسان مشهور اسمعیل و احمدی و نصری دو نوح دو عبدالملک
دو منصور و بعضی که ده نفر شمرده ابوابراهیم اسمعیل بن نوح را که بمنتصر اشتهار داشته داخل بادشاهان شمرده
آورده که چون ایلک خان از کاشغر آمده بر عبدالملک مسلط گشت منتصر برادر وی را گرفته مقید ساخت و از
حبس گریخته چند سال در اطراف ماوراءالنهر و خراسان تک و پو کرده سه کره با ایلک خان جنگ نموده یک مرتبه
مظفر گشت اما آخر بدست ابن نهیج اعرابی که از جانب سلطان محمود بود بقتل رسید از ان دو دمان کسی که شعر گفته وی بوده
آورده که او همیشه بر بالای اسپ بسر می برده و پیوسته بازره می خوابیده ظهیرالدین الکتاب محمد بن علی الکاتب
سوار مرکب بلاغت بوده از مولفاتش سندبادنامه است و اعراض السیاست و سمع الظهیر در نظم خوش دستگاه بود
ملک الکلام عمر بن محمد الغزالی الجرنابادی مذکری نام آور است از سمرقند بنجارا آمد و در بلخ سکونت نمود
و در انجا درسها دید گاهی بشعر توجه فرمودی ابوسعید احمد بن محمد المنشوری در زمان سلطان یمین الدوله لوای
فصاحت می افراشته شاعری بنامش نیک نوشیخ داشت سید الشعرا استاد ابومحمد الرشیدی رشید
تو م و استاد سخنت با مسعود سعد سلمان مکاتبات و مشاعرات داشت در چهار مقاله آمده که وی در خدمت
سلطان ابراهیم خاقان عظیم محترم بوده عمعق در آنحضرت ملک الشعرا بوده بالضرورت شعرای آل خاقان مثل
لولوی و کلامی و نجیبی و سپهری و جوهری و سعدی و علی شطرنجی و علی تاتیدی و یحیی فرغانی و نثاری ساعرچی تمام
خدمت وی مینمودند رشید بسر خود بوده و توجه بادشاه رخیل و خدم برفزید داشته سید الشعرا لقب یافت
از مولفاتش یکی زینت نام است که در علم شعر آنرا بزینت عبارت فصیح آراسته نظام الدین احمد بن علی
العروضی در مثنوی از متعدمان صنعت است و چند تالیف دران پرداخته مجمع النوادر و چهار مقاله در نثر از
مصنفات اوست نورالدین محمد عوفی در تذکره خود وی را در سلک شعرای سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی نوشته
اما در چهار مقاله خود را از منتسبان ملوک غور شمرده چنانچه در جای می آرد که بنده مخلص احمد بن علی النظامی چهل
و پنج سال است که در خدمت این خاندان به بندگی موسوم است و خداوند ملک الجبال علاء الدین ابوعلی بن حسن
بن الحسین که زندگانیش دراز باد در حق من بنده اعتقاد تمام داشت حمید الدین الجوهری المستوفی

از صنادید آن شهر با اعیان تمام ماوراء النهر بوده همواره میان او و حکیم سوزنی مشاعرات **مؤید الدین** استاد
زمان و مقتدرهٔ دوران است سخندانان بفضیلتش اعتراف نمودندی از منظوماتش پهلوان نامه است ممدوحش پهلوان
جلال الدین بوده **اجل الافضل شهاب الدین احمد بن المؤید** شهاب سمای معالی و خلاصه ایام و لیالی بوده
جهان فصاحتش فصحتی داشته که پای کمان آن زانسبردی **اجل المحترم بهاء الدین الکریمی** ز اعیان سمرقند
و نتایج ضمیرش همچون شکر و قند از وطن بخراسان توجه کرده در مملکت نیمروز کمالی یافت ملک شمس الدین ملک آنجا غایت
سرور بمجالسش مبذول فرمود روز در روز در روزش جنیبت خاص جهت سواریش فرستاده دیگر مراحم ازین قیاس توانکرد
ملک الکلام سید حسن اشرقی در لطیفه گوئی و لطیفه پردازی همال نداشته با آنکه سبکروح و آهسته بوده
صدای صیت فضلش بجا بسماع رسیده اشعارش عالمگیر شده **اجل الحکما ابو علی شطرنجی** چون در شطرنج ماهر بوده
این تخلص گزیده از شعرای آل خاقان بوده و در آن حضرت رونق تمام داشت محمد عوفی در تذکره خود آورده که در اوان
روز تحویل حوت البته لکلک در آن دیار آید و خلق بآمدنش شادی کنند چه او را مبشر قدوم بهار دانند زیر عصر و سقانی
علی را امتحان کرد که قصیده بگوید که ردیف آن لکلک باشد حسب الامر دستور قصیده غرا ببدیهه گفت **افصح
الکلام امیر روحانی** از سالکان مسالک سخندانی بوده چندی در خدمت سلطان بهرامشاه غزنوی بسر برده
بعد از آن ملازمت اتسز خوارزمشاه ملازم گرفته بمر کتابی مشغول داشته تا درگذشت در تاریخ صبح صادق نوشته
که در ثلث و عشرین و ستمائة سلطان شمس الدین التمش صاحب دهلی تهتهه را گرفت و بگرفت بسیار بهندو رفت و استیلا
یافت حکیم روحانی از بخارا بخدمت او پیوست و قصیده گذرانیده صله جزیل یافت **مولانا جمالی** در فضل کمالی داشته
و در هنر جمالی **خواجه کریم الدین** در سلک مریدان و مخصوصان شیخ نظام اولیا انتظام داشته و بعد از فوت شیخ
سلطان محمد تغلق در دیه الخطاب انوار الملکی مخاطب ساخته شیخ الاسلام مملکت محروسه گردانید **مولانا نصیر الدین**
ابراهیم که چندگاه رایت صدارت میرزا شاهرخی افراخت و **خواجه عبد الملک** که بر تجرید حاشیه نوشته
و براتمام آن موفق نگشته و **مولانا فاضل** که بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف کرده و **خواجه فضل الله** که در فقه
ابو حنیفه ثانی و در عربیت ابن حاجب دوم بوده و **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** که کتاب مطلع سعدین گفته
از نیکان و بزرگان آن شهر و مکان بوده اند **بساطی** شعرباف بوده در ابتدا حصیری تخلص میکرد در زمان سلطان خلیل بن
میرانشاه کورکان بوده هر دو بنا صله این بیت یافته صنه دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش نه سنند مباد که
بنا کشکنندش **ریاضی** اگرچه بنا و ضمیر صافش تبعیت بوده ... نظرا افتاده میرزا است **جوهری**

عروض و قافیه را خوب میدانسته سیر النبی بفرموده امیر علی شیر بنظم آورده **امیر قریشی** از محرم صحبان همت بر کسب
معیشت می گماشته و شعر می گفته **خواجه حاجی محمد** از خوش طبعان آن مکان است در آخر عمر که ضریر شده این بیت
بگفت بیت از شوق نرگس تو که بستیم مست از و ٭ چندان گریستیم و شستیم دست از و ٭ **مولانا ابو الخیر** در انواع
فضائل نصاب کامل داشته در حکمت ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابو الغازی
سلطان حسین میرزا بهرات رفته تا زمان استیلای محمد خان شیبانی آنجا می بود محمد خان بعد مراجعت وی را بماوراء النهر
آورده و بغایت تعظیمش داشت چون کرت ثانی یورش خراسان دست داده کسکن قرا سلطان والی بلخ بشفاعت
تمام مولانا را از خان مذکور طلب داشت در آخر ناسبتش با سلطان بجایی رسید که هرگاه مولانا را رجوعی بودی کس
بطلب سلطان فرستادی اشعار گزیده دارد **مولانا یونس سمرقندی** قدوه ارباب علم و عرفان است از ماوراء النهر
بسند آمده درس شرح مواقف و علوم دیگر بمیرزا شاه حسن داده در سنه احدی و خمسین و تسعمائة درگذشته **مولانا
قاسم کاهی** از اعیان سادات نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم بوده در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن
جامی دریافت پس از آن در بهکر بصحبت هاشمی کرمانی که مذکور شد و شاه جهانگیر نام داشت رسیده منفعت بسیار
یافته حق تعالی وی را چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی بد ننمودی با وفور علوم ظاهری از ابطال رجال بودی
چه مکرر با یک تنه با مبیت مرد و بیشتر مجادله کرده فائق آمدی و در دویدن بر بسیاری از جلدوان سبقت بردی
هیچ روشی و نسقی اختیار نکردی اگر برهنه داشتندی برهنه بودی و اگر پوشانیدندی پوشیدی در بدخشان میرزا عسکری
بمژده کرده رخش نه خود را بوی بخشید نظر نکرده ایثار درویشان و مستحقان نمود طریق خواجها داشت و آن چهار کلمه است
هوش در دم نظر بر قدم خلوت در انجمن سفر در وطن در زمان اکبر بادشاه از راه بهکر بهند افتاده تفقدات و انعامات
بسیار یافته بواسطه یک قصیده یک لک تنکه یافت و حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پای مژده دهند
دیگر بدین مجلس در نشد در نارنول بتعشق بهادر خان زمان بسر برد و پس از آن باکره افتاد و عمر بپایان رسانید دفنش
در جوار [illegible] نزد مزار جای ما نام است عمرش مشهور صد و ده ساله بوده از روی ظرافت می گفته که من از خدا ده سال
خورده‌ام مسیح قیصر تاریخ فوتش دوم از ماه ربیع الثانی یافته مولانا قاسم بخاری از شاگردانش رفت ملا قاسم
گاهی یافته میر یوسف استرآبادی خوش طبع گفته مولانا در فن موسیقی و ادوار فائق بر نادره طبعان روزگار
بوده چند صوت و عمل و کار از وی شهرت یافته **مولانا صادق حلوائی** فاضل چرب سخن شیرین گفتار است
بنابر آنکه پدرش شمس الائمه حلوائی بود بحلوائی شهرت یافته از اکمل تلامذه احمد جنیدی است بعد تحصیل فنون فضیلت

بعزم بیت الله وارد هند شده بسابقه تربیت بیرم خان مدتها در لاهور بتدریس و افاده پرداخته مگر بزیارت
بیت الله رفت و پس از معاودت نیز روزی چند بمعلمی خان اعظم میرزا عزیز کوکه بپایان آورده عزیمت سمرقند
نمود محمد حکیم میرزا نگذاشت و بعضی تداولات در خدمتش بگذرانید و بتدریج زمام مهمات مالی و ملکی باو سپرد
مولانا سالی چند بران نسق گذرانده بوطن مراجعت نموده درگذشت گاهی متوجه شعر گردیدی بدیعی مشهور بمولانا
زاده در وسعت مشرب و اطلاع بر علم تاریخ و وقوف در علوم غریبه از هنرمندان آن خط و مکان بوده گاهی بگفتن شعر
پرداختی تردی روده پدرش در هرات بزمره نویسندگان سلطان حسین میرزا انتظام داشته وی بهند آمده
ممتاز ماند در شعر نیکو طبیعت بوده فگاری از زمان عبدالله خان تا ایام عبدالله خان مشارٌ الیه میزیسته
بموفور فضل شعری می گفت اما درویشیش ترجیح بر دیگر صفات داشت منظری منظور نظر بیرم خان بوده و در ضمن
معروفان انخراط داشته شعر هموار می گفت میر هاشم محترم در هند وارد بادامت افیون حافظه بغایت
داشت که تمام کتاب عجائبات را که مستجمع اسامی غریبه و حکایات عجیبه است در ذکر داشت و شعر صاف می گفت
صالح ندائی با شاه قلی بابای کوکلتاش عبدالله خان مثنوی موسوم بعبدالله خان نامه در سلک نظم کشیده
افکار سمرقندی از سمرقند است اعلی شاعری از ولایت ماوراء النهر است ملا بدیع از اکابر آن دیار و شعرای
روزگار بوده سهائی از سادات ماوراء النهر در شعر و تاریخ گوئی مهارت داشته تخلصش [illegible] عرضش
لعل در جنوب سمرقند واقع شده بنابر آنکه اطرافش در غایت خضرت و سرسبزی می باشد عجب نیست اگر او شهر
سبزش نیز میخوانند مضافات فیض بسیار دارد در نجد کتاب ترغانی که مسقط راس میر تیمور گورکان است
امیر تیمور سعی موفور نمود که آنرا دار الملک سازد بنابر آنکه سمرقند بخصوص نپیوسته اصل امیر خسرو نیز از
شهر کش بوده مرقد شیخ ابواسحق [illegible]
پریشان ساخته بود [illegible] خود
ملامت کردی و گفتی [illegible] خواجه ابو البرکه
از مستعدان آن شهر بل تمامی ماوراء النهر بوده و شعر برجسته شگفته دلپسند داشت خواجه بهاء الدین بسیار
باقدر و بها بوده و ترقی بها گفتی دیگر خواجه ایوب [illegible] وسعت مشرب [illegible] و حسن
طبیعت عدیل و نظیر نداشته [illegible] نسف [illegible] سلف [illegible]
حوادث خراب شده بتدریج باز رو بآبادی آورد [illegible] عبدالله خان [illegible] باکرد

که تا حال همان آبادی است نسف را بعضی نخشب و قرشی نیز گویند ظاهراً این اسم بعد از تسلط چنگیز خان یافته
و بعضی آن هر دو بلده علیحده دانند نخشب بهر دو تقدیر عطا بن مقنع خراسانی که در مجلد اول مذکور شد در انجا
بچاه ماهی مصنوع ساخته که چهار شهر پرتواش رسیدی قراشی بر جنوب سمرقند واقع شده تا سمرقند سیزده
فرسنگ است در ما وراء النهر جائیست که ترکان آنرا بازی قراسی گویند چون قراشی آمرغ بسیار
می باشد بمرغک قرشی نام برآورده مردش الصدر الامام شرف الملة والدین حسام الائمه محمد بن ابی بکر
در فنون فضائل یگانه و در شیون بزرگی و جلال یکه بوده هر بامداد آدینه در نجار المجلس وعظ نهادی و متعطشان زلال
طلب را سرخوش کیفیت زلال علم و ایقان ساختی قصیده ردیف نشکند که در آغاز گفته بود شهره آفاق است محمد عوفی
در تذکره خود آورده که شرف الدین حسام در آن وقت که بسفر قبله رفته چون بری رسید خاقان هم آنجا بود و بدیدنش
رغبت فرمود و عمر نوقانی هم آنجا بوده چون بمجاوره یکدیگر انسی گرفتند خاقان پرسید که مولانا را لقب چیست عمر نوقانی
گفت مولانا شرف الدین حسام که بحسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند گفت صاحب نشکند اشاره بهمان
قصیده است مولانا ازین سخن سخت بشکست چه او در انواع علوم دینی استاد بود و بیرا شعر پارسی نسبت کردن لائق
منصب نبوده گفت در اوائل ایام جوانی خاطر بان شیوه رغبت داشته اما دیر وقت است تا از ان استغفار میکنم
خاقان گفت ای مولانا بایست که تمام دیوان من ترا بودی و آن یک قصیده تو مرا چه انگه اکثر عمر من برین شیوه
صرف رفت تا یک بیت بآن نسق بگویم خاطر مساعدت نکرد پس از ساعتی غلامان زر در آمدند و پیش هر یک یکتاس
اطلس و یک مهر زر بود پیش حسام الدین بنهادند و معذرت خواست قلیج تمغاج خان ابراهیم بن الحسین
ممدوح شرف الدین حسام بوده از خانان ترکستان است چون در مملکت مستقل شد بادو نوبت بسمرقند آمده تصرف
کشید و سالها در ان دیار بسر برد و علما و نقبا را رعایت نمود گویند قوتش از کتابت بود و پیوسته مصحف نوشتی
و بدست مجهول دادی تا بفروختی و خورک خود از ان ساختی در دربار چون گاهی بیتی و رباعی انشا میکرد السید
الاجل مفتی العصر شمس الدین الداعی الحسینی شیخ الاسلامی نخشب همیشه بآن سلسله تعلق داشته در عصر خود
مرجع آن شهر و کشور بوده ... بنظم پرداختی تاج الشعرا محمد بن علی السوزنی فاضل لطیف طبع شیرین سخن
بوده و همگنان در حد هزلش ... ند وقتی جهت تحصیل علم به بخارا رفته خواست معاودت نماید ناگاه نظرش بر
پسر زرگری ... سوزن گری ... فتاده عاشق شد با آن فضل و کمال چون سوزن عشق در دامن دلش خلید رفته
شاگرد استاد سوزنگر شد بدین نسبت این تخلص گزیده اول بهزل مائل بود آخر از ان انابت نموده در تتبع

وستین وخمسمائة درگذشت **حکیم حلیبی** در عصر خود بر ملایت بیان قهرمان و بر خط فصاحت نافذ الفرمان بوده
معاصر و ندیم عصر علاء الملک **بخارا** طولش صد ل عرضش لط ه از شهرهای معتبر توران است در صور الاقالیم آمده که
در زمان قدیم بخارا دیواری داشته که قطرش دوازده فرسنگ بوده بعد از آن یکی از جبابره آن قلعه قدیم را که شهر است
ویران ساخته در شهور نهصد و پنجاه و یک عبد العزیز خان ابن عبید الله خان قلعه جدید گرد قلعه قدیم محیط ساخته [illegible]
نقلست که حضرت ﷺ فرموده زود باشد که در ماوراء النهر شهری مفتوح شود که مردمش مستغرق رحمت الهی باشند و بخارا را
از آن فاخره گویند که روز قیامت بکثرت شهدا فخر بر دیگر شهرها کند از آن شهر چندان اولیا و فقها و فضلا برخاسته‌اند که
بتحریر در نیاید چنانچه در یک عصر چهار هزار فقیه در آن شهر بودند که سر یک لوای فضیلت می افراشتند بنا بر التزام این
چند نفر که از هزار یکیست و از بسیاری اندکی اختصار می نماید شیخ المحدثین **ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم** در ده
سالگی قدم در وادی استفاده نهاده جمیع بحر نشان عراق و حجاز و مصر و شام را دریافت در اندک روزی رتبت
رجحان بر اقران افراخت گفت صد هزار حدیث یاد گرفتم و صحیح خود را در شانزده سال تصنیف کردم و حدیثی ننوشتم
که پیش از آن غسل نکردم و دو رکعت نماز نگذاردم گویند او همچنان که بدست راست می نوشت بدست چپ نیز کتابت
میکرده ولادتش در اربع و تسعین و مائة فوتش در ست و خمسین و مائتین در تنگ از مضافات سمرقند مدفونست **ابو خالد**
یزید بن هارون همیشه بوضوی خفتن نماز صبح گذاردی یکی از ثقات گفت وی را در خواب دیدم پرسیدم حق تعالی
با تو چه کرد گفت اگر چه مرا بیامرزید اما از عتاب نیز بسیار فرموده گفتم بچه سبب گفت از من پرسید که تو از جریر بن عثمان
روایت کردی گفتم بار الها من او را نیک میدانستم گفت بغض علی بن ابی طالب داشت نیک نباشد و هر که او را نیک
داند نیک نباشد **ابو بکر محمد بن عبد الله اورنی** زاهد ترین وقت خود بوده در فقه شافعی امام بیزسته فوتش
خمس و ثمانین و ثلثمائة بکلاباد محلتی از بخارا حافظ **ابو نصر احمد بن حسن** یکی از ائمه حدیث است متوطن کلاباد بوده
جمال الدین محمود بن احمد نصیری از حقایق علم و علوم حقایق بهره موفور داشته در دمشق مدرس مدرسه نوریه
بوده و هم در آن دیار بسال ششصد و سی و شش درگذشته **دقیقی** از قدمای شعراست در عهد امیر نوح بن منصور
سامانی پیشوای آن طایفه بود در اکثر کتب مسطور است که چون خراسان و توران بآل سامان رسید خواستند احوال
سلاطین عجم منظوم شود و چون هنوز در آن وقت مرتبه نظم ما نگشته بود در این شیوه چندان شیوع نپذیرفته
از حیز قوه بفعل نیامد امیر نوح بن منصور سامانی در زمان خود دقیقی را باین کار برگزید بقولی [illegible] بیست
هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب نظم کرده بوده که بر دست غلامی کشته شد چنانچه در شاهنامه

فردوسی بان اشاره کرده امیر ابو الحسن علی الاغاچی ممدوح شعراء محمود و فضلا بوده محمد عوفی در تذکره خود آورده که دقیقی و وی هر دو همعصر بودند تفاوت آنکه دقیقی شاعر مادح و این شاعر ممدوح میزیسته و اینکه من حیث الاستقلال حکومت میکرده یا از جانب سلاطین سامانیه بر مسند امارت متمکن بوده بنظر نیامد الشیخ الاجل سعد الدین اسعد بن شهاب شهاب ثاقب علمش دیو جهل سوختی و اختر سعد فضلش شمع هنر همکنان برافروختی در پیری بالکل از طمع دنیا بریده شاعری با ولایت توام و ولایت شاعری منظم داشته الصدر الکبیر برهان الاسلام تاج الملة والدین عمر بن مسعود آسمان مجد و آفتاب احسان بوده معاصر سلطان ابراهیم و پسرش ارسلانخان بوده در وقت آن و جلوس این اشعار غرا گفت الصدر الاجل نظام الملة والدین محمد بن عمر بن مسعود در ان درج است در دقائق مشکلات فتوی بر مشائخ کبار فائق آمده بود و در غوامض علوم حساب و هندسه و مقابله کسی با او مقابله نتوانستی و معضلات اقلیدس افلاطون پیش او چهره نکشتی با این فضل و هنر از دولت پدر نابرخوردار روزگار بوده است بسبب آنکه پدرش زنی از معارف خواست و وی بدی وی اکثر با وگفتی و بجائی رسانید که از پسر بیزار شد آخر بجائی وقت یافته درصینی که پدر نبود و زنش هم نبود صندوقچه زرین بدست آورده تمامی زر این پسر گو آتش محرق ساخته جای داد و این ابیات نوشت و بگذاشت منه غافل ز جفای چرخ گردیده هر بد که * بیند آن ز خود بیند * اینواقعه را اگرچه نپسندد * آنکس که بدیده خرد بیند * صد تیر بریش انگه بد گوید * صد ایر بکون انگه بد بیند * پس از انجا بامیر و رفت فخر الدین ملک آموی او را طلب نموده چند وقت آنجا بسر برده عریضه منظومه در معذرت و بندگی به پدر فرستاد وی خوانده لب برضا آمد و بخط خود اشفاقنامه نوشته پسر را طلبید سلطان العلما صدر الشریعة از اعیان و صناديد آن شهر و دیار بوده بنابر علاوه فضل و کمال متوجه عالم خیال شده گاه وقتی اشعار در رشتال میگفت الاجل شهاب الدین عمعق مهر سپهر فصاحت سلطان دیر ولایت بلاغت فرمان بوده جزالت عرب را با لطافت عجم در نظم خود فراهم آورده و معانی دقیق را با الفاظ رقیق امتزاج داده قصه یوسف زلیخا را نخست او در نظم کشیده و آنچه ذوبحرین واقع رشید لغایت معتقد وی بوده در حدائق السحر سخن او را باستشهاد آورده محمد عوفی در احکت شعرای آل سلجوق نوشته اما نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که وی از شعرای آل خاقان است در روزگار سلطان خضر بن ابراهیم که بادشاه عاقل خردمند ملک آرای بوده بسر می برده او را جمله ترکستان و ماوراء النهر مسلم بوده از جمله تجمل او یکی این بود که در هنگام سواری نه کرز زرین و سیمین بغیر از دیگر سلاح پیش اسپ او بردندی

داد و شاعر از اعظم داشتی استاد رشیدی یحیی فرغانی و علی سپهری جوهری دیگر در حضرت وی لب بر دندی و
عمعق ملک الشعرا بوده و از آن دولت صاحب چندین غلامان زهره جبین و کنیزکان چون حور عین و اسپان
رهوار و دیگر تجملات گردیده بهره در لقد میتوانند بود که عمعق در بهره و حضرت خدمت کرده باشد امیر عمید
کمال الدین جمال الکتاب وهم نادره ماوراء النهر بودی چون خط نبشتی دبیر فلک شرمسار شدی و چون
بربط نواختی زهره از چنگ رفتی در سلک ندمای سلطان سنجر انتظام داشت و شعر نیک میگفت معزی از متقدمین است
و اشعارش مانند شیر و انگبین الاجل سعد الدین شرف الحکما کافی البخاری علمی وافی و فضلی کافی داشته اگرچه
در زمان خوارزمشاهیان بوده اما به تحقیق نپیوست که در خدمت کدام از سلاطین آن طائفه بسر برده شعرش بغایت
عذب و جزیل سعد الدین اسعد از مستعدان زمان خود بوده و شعری در غایت هموار می گفته حکیم شمسی الاجل
از لطیف طبعان بوده در نظم طبیعت در معارضه و مشاعره لوای زیادتی بر همگنان برافراشته بهائی بخاری در ضمن شعرای
نیکو بیان مذکور جوهری اگرچه بخاری الاصل بوده از اقران اثیر الدین اخسیکتی نوشتند اما در عراق نشو و نما یافته بدولت
آل سلجوق آسایشها دیده باشاره سلیمان شاه سلطان محمد بن سلطان ملکشاه حکایت امیر احمد و مهستی را بنظم آورده
سلطان سلیمان بعد از فوت سلطان محمد بن محمود در سال پانصد و پنجاه و پنج بر تخت نشست بنابر افراط شرب مدام و ولوع
بر صحبت جوانان گل اندام از سلطنت متخلع آمد و رسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بجایش نشست سلیمان شاه شش ماه و
کسری بوده سعد الدین مسعود و لیثارا از شاعران نیکوگفتار بوده و اندکی گرچه در خدمت [illegible] بسر می برده و
مردی با نام و نشان بوده اما این را خداوند کرامت کرده نامردی لطیف طبع نیکوبیان گردید جمله کار بر دانائی بجد و ره
او موافقت جستندی و رفیقی طبعی صافی داشته شعر پاکیزه و شگفت و پاکیزه کامران بسر می برد بعد از آن بخدمت
میرزا ابراهیم پسر شاهرخ پیوست و در اربع و ستین و ثمانمائه درگذشت مجد الدین فهمی گرچه امی بوده قدرت در شاعری
داشت مجلس انگشت بر سخن او نتوانست نهاد شاگردی از متقدمین است مندرش در فرهنگ خود و شعرش باستشهاد
آورده خواجه عبد الخالق غجدوانی سر دفتر طبقه خواجگانست و اند ثبات عبد الجمیل در سلسله مقتدای
عصر بوده بنابر نوبت در غجدوان اقامت گزید خواجه آنجا تولد یافت در شش سالگی به عبد الجمیل به حضرت خضر علیه السلام
مکرر صحبت داشته و از بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نام نهاد و نیز گفته که خواجه در رجوع
سبق ذکر دل از حضرت خضر بوده و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا رسید شرف صحبت ایشان دریافته ملازم گرفته بعد
ریاضت کارش بجائی رسید که در هر وقت نماز بکعبه سیر کرد خواجه عبد الخالق را چهار خلیفه بوده اول خواجه

احمد صدیق ۲ خواجه اولیای کلان ۳ خواجه سلیمان کرمینی ۴ خواجه عارف ریوگری که نسبت ارادت
و خواجه بهاؤالدین بدو میرسد ریوگر دیهی است در شش فرسنگی بخارا و او را نیز چهار خلیفه بوده که یکی ازان خواجه
علی رامینی است که لقب ایشان عزیزان بوده و عزیزان از صنعت بافندگی همت بر کسب معیشت می گماشته آورده اند
که روزی سید آتا که از اجل اولیاست نسبت بخواجه بنائی طریق سلوک کرده اتفاقاً دران ایام جمعی از ترکان آمده یک پسر
سید آتا را باسیری بردند تنبه شده بعذرت نمود و ترتیب سفره کرده عزیزان را خواند چون سفره آوردند و نمکدان نهادند فرمود
علی انگشت بر نمک نزند تا فرزند سید آتا بر سفره حاضر نشود حاضران منتظر ماندند ناگاه یک پسر سید آتا از در خانه بدرون
آمده چون پرسیدند گفت پیش ازین مرا جماعتی بسته بدیار خود می بردند اکنون که می نگرم پیش شما حاضرم سن شریف
عزیزان یکصد و سی سال بوده مرقدش در خوارزم جائی بنام ست گفت در دو وقت خود را نگاه دارند وقت
سخن کردن و هنگام خیر خوردن گفت مرشد چون سیر شکار میباید که حوصله هر مرغی را دانسته طعمه در خور آن سید اده
باشد گاهی شعر هم گفتی خواجه محمد بابا سماسی خلیفه عزیزان است و خواجه بهاؤالدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان
بوده و بارها که بر قصر سندوان گذشتی میفرمودی که ازین خاک بوی مردم می شنوم تا روزی بان طرف متوجه بودند
فرمودند که آن بوی زیاده گشته چون تحقیق نمودند از ولادت خواجه بهاؤالدین سه روز گذشته بود جد ایشان بخدمت
بابا برده فرمودند این فرزند ماست و توجه باصحاب کرده گفتند که این آن مردیست که بوی آن پیشینه می شنودم عنقریب
مقتدای روزگار شود و امیر سید کلال را فرمودند که در حق فرزندم بهاؤالدین می باید که شفقت دریغ نداری سید
امیر کلال خلیفه خواجه محمد باباست و کلال ازانجهت گفتندی که والدش بداش کری اشتغال داشتی و اهل بخارا داش
کر را کلال گویند والده اش میفرمود که تا امیر کلال بسن شباب رسیده کشتی میگرفت و گرد وی معرکه می شده روزی در انمعرکه
شخصی را بخاطر رسیده که چه لائق دارد که سید زاده را در بازار رفته کشتی گیرد دران اثنا ویرا خواب ربوده دید که قیامت
قائم گشته و وی در میان گل و لای فرو رفته ناگاه امیر کلال پیدا شده هر دو بازوی او را گرفته از گل و لائیش بر آورد
چون بیدار شد امیر و را انمعرکه روبوی کرده فرمود که ما زور آزمائی برای چنین روز میکنیم گویند روزی خواجه محمد بابا از
کنار معرکه میر می گذشته بجانب وی نظری افگنده روان گردید میر بیطاقت شده از عقب وی روان گردید و مرید شد
پس ازان خواجه ویرا بفرزندی قبول نموده سالها بخدمت محمد بابا بوده و خواجه بهاؤالدین را تعلیم آداب سلوک و تلقین
ذکر از ایشان است خواجه بهاؤالدین فرید روزگار و وحید لیل و نهار بوده در نفحات آمده که اگرچه تعلیم آداب
طریقت بحسب صورت از امیر سید محمد کلال گرفته اما بسبب حقیقت تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی

یافته از خدمت مولانا جلال الدین خالدی پرسیدند که نسبت سلوک و طریقهٔ خواجه بهاء الدین از متاخرین مشائخ
بطریقه که مناسبت دارد فرمود که سخن متقدمین گویند چه دویست سال زیاده است تا این نوع ظهور آثار ولایت که
بر خواجه بهاء الدین بعنایت الهی شده است به هیچکس از مشائخ طریقت نشده از و طلب کرامات کردند فرمود که کدام
کرامت زیاده برین است که با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت دیگر فرمودند که حضرت عزیزان من
گفته اند که زمین در نظر این طائفه چون سفره ایست و ما میگوئیم چون روی ناخنی که هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست از انجاب
شوم مرویست خواجه علاء الدین عطار از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین بوده در ایام حیات خود تربیت بسیاری از طالبی
حواله بایشان میکرده که بکمال میرسیدند خواجه حسن عطار فرزند خواجه علاء الدین عطار بوده جذبه قوی داشته چنانکه
در هر که میخواسته تصرف میکرده خواجه محمد پارسا ایضاً از اصحاب کبار خواجه بهاء الدین بوده و خواجه در حق وی فرموده
که حقی و امانتی که از خلفای این خاندان باین ضعیف رسیده آنرا بشما سپردیم می باید بقبول تمامی که بخلق رسانی و در مرض
اخیر بحضور اصحاب و احباب فرمودند که مقصود از ظهور ما خواجه محمد است از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی فصل الخطاب
که بسی نکات لطیفه در ان درج خواجه ابونصر پارسا ثمرهٔ آن شجره ایست در نفی وجود و بذل موجود کارنامه الدخول
گذرانیده بود سید برهان خاوندشاه بر هیچ وسط نسبد حل انتظام می یابد بعد فوت والد خود ببلخ آمده تحصیل فرمود
تا در سلک اعاظم دانشمندان انتظام یافته پس بسلوک راه آخرت مشغول گشته بسیاری از مشائخ هرات را ملازمت
نموده شیخ بهاء الدین عمر را بوی محبت بنهایت شد چنانچه در عین مرض فرمود که پسر خداوندشاه برمن نماز گذارد
پس از فوت بهاء الدین عمر از هرات ببلخ آمده در سن ششصد هفتاد و یک وفات یافته در پیش روی احمد خضرویه
مدفون شد از وی سه پسر ماند نخست امیر خواند محمد و امیر خواند محمد جد مادری خواندمیر صاحب حبیب السیر است
دویم صدر نظام الدین که صدر بدیع الزمان میرزا بوده سیوم سید نعمت الله که مجذوب از مادر متولد شده امیر خواند محمد
از باقی اولاد بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و بوفور فضل و کمالات عقلی و فنونش
در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که کتاب روضة الصفا شاهد بس در آخر حیات از خلا و خلاق دمن در چیده
در سنه نهصد و سه در گذشته خواندمیر چنانچه گذشت نبیره میرخواند بوده شاهد کمالش تاریخ حبیب السیر پس از
زمان الغازی ابوسلطان حسین میرزا تا زمان یالت و دورش خان در هرات بسر برده پس در هند بخدمت
همایون بادشاه روزی چند گذرانده و بگجرات رفته آنسوی عدم شتافت ناصر بخاری اگرچه در زی شعر تکلف با
روزگار می گذرانید اما از عاشقان درگاه الهی بوده چنانچه خواجه محمد پارسا او را بنگی از کرامت دیده تعظیم کرد

اصحاب تعجب نمودند فرمود بر مستی او مبینید که بنفاذ نوبت منصب ولایت را باو عرض کردند قبول نکرده در رتبهٔ خود که فوق آن متصور نیست صاحب دیوانست وقتی ببغداد رسید سلمان را در کنار دجله دریافته سلمان حالش پرسید گفت شاعرم بر سبیل امتحان مصرعی گفته پیش مصرع خواست ناصر ببدیهه مصرع رسانده محظوظش ساخت وچون معلوم کرد که او ناصر است تعظیمش اقصی غایت بعمل آورد **خواجه عصمت** ولد خواجه مسعود است که از اعیان آنمکان بوده نسبش بجعفر بن امیر المؤمنین علی میرسد بحلیهٔ فضل وکمال محلی بوده بر شاهزاده خلیل سلطان بن میرانشاه کورکان شغف باطنی داشته سلطان رعایتش بسیار کردی آخر ارباب حسد خواجه را از شهزاده بریدند وفاتش تسع وعشرین وثمانمائة مولوی جامی فرموده که وی در غزل تتبع میرخسرو می کند **مولانا برندق بهاءالدین** نام از تربیت یافتگان میرزا بایقرا برادر سلطان حسین میرزا بوده شعر تمام فصاحت گفتی **مولانا خیالی** از مستعدان عصر است شاگرد خواجه عصمت بخاری میشود اشعار برجسته دارد **مولانا سیفی** جهت تحصیل بهرات رفته در ظل تربیت امیر علی شیر قرار گرفت پس از معاودت بشرف استادی میرزا بایسنغر بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید ممتاز گشت بعد شهادت میرزا مدر بخارا بهمت بر کسب مثوبات اخروی گماشت تا رحلت کرد شعر نیک می گفت **فاضلی** از نیکو طبعان آنشهر شاعر نیک بیانست **خواجه هاشمی** نتیجه خواجه عصمت و نبیره خواجه محمد پارسا اجداد امجاد ایشان همیشه شیخ الاسلام وصاحب سجاده وفقیه ومحدث بودند این نیز اوصاف مستحسنه بسیار داشته اشعار پاکیزه می گفته **نیازی** ابتدا گذارش بهرات افتاد باستاد شاه محمد سرنائی که از بهره وَرَان موسیقی دادوار بوده استیناسی بهم رسانید پس از وشکسته بیگوفته متوجه بلخ گردید مدتی بلخ بیتی چند گفت که اهل دیار باستیصال بنابرش ساعی شدند گریخته بکولاب شد آنجا نیز بنابر اظهار تعشق میر حیدر علی بن سلطان اویس بودن را صلاح ندیده ببدخشان گشت از آنجا سرونندیده بکابل افتاد و در مرض متهم گردیده خود را بقندهار افکند در صحبت اول میرمحمدخان خاطر ازوی بدکرده پس بسند رسید میرزا شاه حسن ارغون جهت بار دادن وی بدیوان جامی که در پیش داشت تفاول نمود این بیت برآمد ** چرخ را جامی نگون دان کز وی عشرت تهی است ** باده از جام نگون جستن نشان ابلهیست ** وآنجا بار ندادآخر کام ناکام بامسکنه آنمقام در ساخته اوقات در غایت عسرت میگذرانید بعد شاه حسن ومیرزا عیسی ترخان میرزا باقی بانعام افلاس از وی برداشت شاه خواجه ولد دوست خاوند پس از معاودت که متبرکه بسند وارد شده از احوال او آگاهی یافته در وقت عتبه بوسی حضرت همایون اکبر بادشاه مجملی از احوال وی معروض داشته فرمان طلبش بتحریر آمد قضارا پیش از ان فرمان تقضا بنامش صادر شده متوجه آنجهان گردید در علم معما وعروض نصیبی وافر داشته از هر شعری نامی بطرز معما برآوردی واز آیات قرانی اسماء

استخراج نموده چنانچه اسم عرب را از آیه انما حسابه عند ربه برآورده کشیری شاعری نیکو طبیعت بوده بتجارت
معیشت کردی درویش مقصود تیرگر از مردم نیک آنشهر و کشور است همواره دستی بکردن خیشتی حایل
و خاطری بذکر حق مایل داشتی دخال خال بواسطه سنر احوال زبان بشهد شعر شیرین میساختی مولانا عهدی
تراگولی بسیار صاحب فطنت تیز بحث زیرک بود شعر را خوب میگفت رحیمی شاعر ندیم شیوه عاشق پیشه بوده
هاشمی از اعیان بخارا و شیخ الاسلام آنمقام بوده در خدمت عبید الله خان منزلتی عالی داشته وفاتش خمس
و اربعین و تسعمائه جانی بخاری بکابل در خدمت همایون بادشاه اعتبار یافت غلامش زهر در طعام داده تا در
گذشت فی خمس و تسعمائه سهمی پدرش تیرگر بود لهذا این تخلص اختیار کرده و در سن ده سالگی شعر گفته و رساله بطرز
سبحة اطهر ترتیب داده بهند آمده بعنایت خان اعظم میرزا عزیز کوکه کارش رونق یافت حاجی بهرام جامع
فنون کمالات بود از سلطان عصر خطاب ملک الشعرائی داشت والی میرزا فضل نام منشی امام قلیخان بادشاه بوده
تخلی بخدمت امام قلی خان بسر میبرد موالی بخدمت بادشاه عهد خود بسر میبرده مقیما از ملازمان عبد العزیز خان
بوده باتفاق ایلچی سوی صفاهان شده غزلی در تعریف عراق گفته شوکت بخاری باستقامت طبع و باریکی اندیشه
موصوف در لطافت عبارت و نزاکت معانی و صنعی خاص تراشیده از وطن بخراسان آمده مدتی با میرزا سعد الدین محمد
ناظم طوس بسر میبرده و آخر بیدماغ شده بوطن مراجعت نموده مسکین و مانع و منظور و ناکام و مانوس و آگاه
ملا قدرت نام و یوسف خواجه از سادات جوبار بخارا و شریف و شفیع و کرام میرزا عبد اللطیف نام
و واهب هریک سخن طراز سحربیان آن خطه و مکانند فرغانه در کنار معموره عالم واقع شده بعضی داخل اقلیم
ششم دانند شرقیش کاشغر غربیش سمرقند جنوبیش کوهستان بدخشان شمالیش سابق آبادان داشته مثل المالیغ
هم باعتقاد گروهی واقع اقلیم ششم طولش قبل عرضش درما . المالیغ ایضاً بقراره دیگر داخل اقلیم ششم و بالکی که
در تواریخ آنرا طراز می نویسند مذکور شود و در واقعات بابری . و کیرتی نشینیه که آنرا مغربیه خوانند و فرغانه
نمی باشد ، ما دیده نشده ، نه فرغانه مردم نیک بسیار برخاسته اند بعضی از ایشان که مولد و منشأ معلوم نشده ابتدا
در تحت فرغانه مذکور می سازد پس شروع در مضافات نموده مردم هر بلده را در ذیل آن درج می کند شیخ محمد سیاحی
از ابدال جهان بوده در نفحات آمده که روزی بحرم مدینه در آمد گفت مهمان تو ام یا رسول الله مرا سیر سازند لقمه‌ها
در شکم سیر خوردی بوی خوانند خورده که ساخته بود خوردید پس از خوردن گفت شب حضرت بخواب فرمود
فرزند مارا مهمانی رسید در سیر سازد بکو تنهای ... احمد جو الکر زیارت شیخ محمد بود شیخ ما اسلام

از شیخ عمو گوید که وقتی بمکه تنگی افتاده بود از صوفیان قومی متاهل شدند و ولیمها بدادند تا حال فراخ گشت شیخ
چو الکه هم زن خواست چون گذشت روز دیگر بصوفیان بطیبت گفت نه بحل آید از جانب من که این کار چنان خوش
نبوده و چندین کاها با من نگفتید وی تنها نان خوردی گفتندش چرا تنها خوردی گفت برای آنکه روزی با پیر هم کاسه
بودیم پاره گوشت برداشتم بپسند نیامد بر جای نهادم وی بانگ بر من زد و گفت چیزی را که برای خود نه پسندی چرا دیگر را
پسندی در وقت من نه از آن باز تنها طعام میخورم تا ادب شوم **باب فرغانی** صاحب کرامات بوده اهل آن دیار
مشائخ کبار را خواندی در نفحات از شیخ عمو نقلست که روزی جمعی پیش وی آمدند و گفتند که سرکب بارا رادهٔ آمدن
نموده و سرکب امیری ظالم بوده که هر چند وقت آمدی و اطراف آن ولایت را غارت کرده رفتی باب بر کنار آتش
نشسته بود و آفتابه در پیش او نهاده پای بر آفتابه زد و گفت افگندمش چون سرکب بدر شهر رسید فی الحال از اسپ
بیفتاده گردنش بشکست صاحب کشف المحجوب آورده که بقصد زیارت وی کردم پرسید که بچه سبب آمده گفتم بدیدن
شیخ آمده ام گفت از فلان روز من ترا می بینم آن روز را حساب کردم روز ابتدای توبهٔ من بود **شیخ سعد الدین**
از کمل ارباب عرفان بوده مناهج العباد الی المعاد از وی مشهور است **عبد الله محمد العبیدی** در فقه حنفی و
شافعی مهارت تمام داشته پیوسته بتالیف و تصنیف می پرداخته شرح طوالع مصباح و منهاج قاضی ناصر الدین
بیضاوی از مولفات اوست **پوشیده نماند** که در فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد است از انجمله پنج بجانب جنوب
و دو بطرف شمال دریا واقع شده از شهرهای جنوبی یکی **اندجان** است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش
در غایت حصانت و محکمی است مرغ دشتی که ترکان قیرغاول و فارسیان تذرو گویند در اندجان بسیار می باشند در
واقعات بابری آمده که در اندجان از فربهی یک مرغ دشتی وقتی چهار کس سیر شدند آشوب چشم در آن ملک بسیار بوقوع
می پیوندد و آن علتی است که اطبا آنرا اقرب گویند از مردمش **سید شمس الدین محمد** ملقب بمیر سر برهنه
بحسن کردار و لطف گفتار از سائر فضلا امتیاز داشته در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا
بهرات آمده بمنصب تولیت مزار شیخ لقمان پرنده منسوب بوی گشته و مدت بیست سال در انجا ماند آخر معزول
گردیده و منصب صدارت یافت بعد چندگاه استعفا خواسته بعزلت درگذشت **امیر نظام الدین کلان خواجه**
طبع در غایت شگفتگی داشته در مجلس وی بغیر از سخنان خوب و نغمهٔ نای و عود نبود در مردی رستم ثانی و در سخاوت
حاتم زمانی زیسته شعر هم پاکیزه گفتی **سپاهی** نبیرهٔ خواجه کلان در هنر تمام و در شجاعت پسندیده خاص و عام
در عین بهار جوانی بصرصر اجل پژمرده گردیده فی ثمان و سبعین و تسعمائة احیاناً شعری گفت **صفائی** در اکثر از کمالات

بخشی داشته و شعر هموار می گفته **هجری** عروض و قافیه را نیک میدانسته و شعر می گفته **قاضی عبدالسمیع** از شاگردان
مولانا احمد جند است نسبتش بصاحب هدایه منتهی میشود و شرح مواقف و حاشیهٔ مطول را نیک میدانسته در درگاه اکبر
بادشاه اقضی القضات عسکر ظفر اثر بود **حاجی محمد حسین** نام اصل از اندجان و مسکن و مولد سندوستان شاگرد
ناصر علی بوده و از بلگرام شده از حضرت میر عبدالجلیل علامه بلگرامی استفاده بر داشت **اوش** طولش قول
عرضش ما بعضی از اقلیم ششم دانند مابین شرق و جنوب اندجان واقع چند حدیث در فضیلت آن شهر وارد
شده اند از مردمش **خواجه قطب الدین بختیار** خلیفهٔ خواجه معین الدین سنجری بوده و در سلک اکابر اولیا
انتظام داشته از وی می آید که با یکی از عزیزان مسافر بودم تا بکنار دریای رسیدیم گرسنگی در ما اثر کرده گوسفندی
دو نان جوین در دهن کرده پیدا شد چون بپیش ما رسید بنهاد و بگذشت و هم بر اثر آن گرد می رسیده خود را در
آب انداخته با یکدیگر گفتیم که درین حکمتی خواهد بود بیائید تا ما نیز دنبال برویم چون دست دعا برداشتیم بفرمان حق
تعالی دریا شق شده زمینی خشک پیدا گردید تا بگذشتیم زیر درختی مردی خفته دیدیم ماری در آمد تا او را در هلاک
کند این کژدم از جا بر جست و مار را هلاک کرد و از پیش ما ناپیدا شد نزدیک شدیم تا آن مرد را دریابیم که البته
بزرگ کسی خواهد بود دیدیم مستی خرابست قی کرده و افتاده ما شرمنده شدیم که این مرد اینچنین بعجز ما لست خدا تعالی
چنین نگاه داشت هاتف آواز داد که ای عزیزان اگر ما همین مصلحان و پارسایان را نگاه داریم مفسدان و گنهگاران را
که نگاه دارد هم درین بودیم که آن مرد بیدار شد کیفیت باو گفتیم نادم شد و توبه کرد و از واصلان گشت از
شیخ فرید شکر گنج نقل می کنند که وقتی بخدمت شیخ قطب الدین مردی از بینوائی شکایت کرد شیخ فرمود که
اگر بگویم که نظر من در عرش عذابی افتد استوار داری گفت آری فرمود چون این مقدار رسید اتفاق آن هشتاد
تنگه نقره که در خانه داری بگور بعد از ان شکایت کن آن مرد شرمنده شد و رو بر زمین نهاد و عذر خواست آورده اند
که چند وقت هر شب بزیر مصلای وی یک نان قرص که همه خانهٔ شیخ را کافی بودی پیدا شدی چون مردم خواجه آن سر
آشکارا کردند دیگران بوقوع نه پیوست در سیر الاولیا آمده که روز عیدی شیخ قطب الدین ز نماز بازگشت چون
بمکانی که درون مدفنش شد رسید بایستاد و متامل شد و گفت زین زمین بوی دل می شنیدیم و در زمان صاحب زمین
را طلبداشت و قیمت زمین داده فرمود که این موضع مدفن من خواهد بود و صفه در میان حقیق وی ابا زید پس بخانقاه
شیخ علی سکری رسید و در آنجا سماع بود و قوال این بیت میگفت ~ کشتگان خنجر تسلیم را ❊ هر زمان از غیب جان دیگر است
شیخ را آن مضمون درگرفت و بخانه آمد مدهوش و متغیر گشته میفرمود که همین بیت بگویند قوالان این بیت می گفتند

و او در کشمیر بود تا چهار شبانه روز شب پنجم در سنه ثلث و ستین و ستمائة رحلت نموده احیاناً بطریق نظم هم پویه می فرسود
بهاء الدین از معارف آن خطه بوده بفضل و دانش معروف اکثر ایام در هندوستان گذرانیده و در سلک مجلسیان
سلطان قطب الدین ایبک انتظام داشته گاهی شعر هم میگفته امنیا از شعرای نامی آنجاست مرغینان در غربی اندجان
واقع مردمش اکثر جلف و زشت زن باشند و بعضی که نیک بر آیند بغایت باشند از انجمله شیخ ظهیر الدین ابو العلاء
شعبه از نسب سید ابو العلا محدث میرسد در عصر خود بر جمیع فضلا اشتی زیسته ولادتش پانصد و یازده و در پانصد و
هفتاد و سه فوت کرده هدایه در فقه حنفی از وست ملک الکلام بهاء الدین درهای آبدار نیز در گفتهای
او بی بها بوده احوالش دیگر یافته نشد اشعارش خیلی با بها اوقع اسفره کوهستانست مابین غروب و جنوب مرغینان
واقع و تا مرغینان نه فرسنگ است در کوهستانش جانب جنوب پارچه سنگیست ده گز عرض و ده گز ارتفاع که هر چیز در آن
منعکس و نقش میگیرد مانند آئینه و بدین سبب بسنگ آئینه موسوم است از مردمش ملک الکلام سیف الدین
در جوانی عزم خوارزم نموده در خدمت ایل ارسلان خوارزمشاه مدتها بسر برده و آسایشها دیده و در اول صحبت شاه
طهماسب بنابر امتحانش گفت قصیده در تتبع خاقانی گو بدو بشعر قافیه گفت دولتشاه در تذکره آورده که شاه
نپسندید که چرا موافقت قافیه خاقانی نگفته پس قصیده دیگر بقافیه خاقانی رسانید که مطبوع شد خجند طولش فزله
عرضش ماه بجانب غربی اندجان واقع شده و تا اندجان پنج فرسنگ است صاحب صور الاقالیم این را عروس عالم نوشته
بر شمال رودیه اش جبلیست موسوم بموغل که فیروزه و دیگر چیزها در آن یافته می شود از مردمش شیخ کمال در
نفحات آمده که وی بسیار بزرگ بوده و اشتغال وی بشعر جهت ستر حال است در بهارستان آمده که شعر شیخ در لطافت
سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که زیاده بر ان نباشد بحرهای سبک و قافیهای و ردیفها غریب که سهل ممتنع
نما است تتبع حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف آورده که در اشعار حسن نیست و اینکه وی را دزد حسن
میگویند بنابر تتبع است مشهور است که کمال التزام سگ بسیار نموده و حسن حلبند بشخصی هر دو دیوان را در یک جلد
دیاری دیده گفت اینها را از یکدیگر جدا کن مبادا سگان کمال حلبندهای حسن را بخورند شیخ از وطن مالوف بمکه شده
در تبریز اقامت کرد تقتمش خان از راه دربند قصد تبریز کرده شیخ را همین مراجعت بدشت قبچاق برده بشهر سرای
جای داد بعد چهار سال رخصت معاودت گرفته تبریز آمد سلطان حسین بن سلطان اویس جهت وی عمارتی طرح انداخت
و جهت مریدان وظیفهای تعین ساخت و املاک وقف نمود گویند خواجه حافظ بوی عقیدتی موفور داشته همه وقت
مکتوبات نوشتی و استدعای اشعار نمودی شیخ اشعار با و فرستادی عارفان که بصحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده اند

گفته‌اند که صحبت شیخ کمال به از شعرش بوده و شعر حافظ به از صحبتش وفات شیخ کمال در ثلث و ثمانمائة در تبریز بر لوح قبر وی
این بیت مرقوم است منه کمال از کعبه رفتی بر در یار ** هزارت آفرین مردانه رفتی عجیبی بغایت نیکو طبیعت بوده
و شعر پاکیزه می گفته دیگر احوالش معلوم نشد شهابی غزالی شهاب آسمان فصاحت است اخسی در شمال وی
سیحون واقع در تمام فرغانه بعد اندجان ازان وسیعتر جائی نیست افضل المتقدمین اثیر الدین دولتشاه
در تذکره آورده که چون وی بر خاست و آوازهٔ خاقانی شنیده آهنگ عراق نموده در همدان سلطان ارسلان بن
طغرل را ملازمت نموده از ندما گردید میان او و خاقانی مناظرات بسیار واقع شده و در آخر انقطاع از همه گزیده
در خلخال پای اقامت افشرده و بکسب سعادت اخروی اشتغال ورزیده تا درگذشت شاش از شهرهای قدیمست
و به بناکت نیز اشتهار داشته اما امروز بنا شکند و تاشکنت معروفست در آن ولایت چاهی است که هر که آب آنرا
بیاشامد هر خلط فاسد که در معده اش باشد دفع شود و اگر آن آب را بجای برند خون شود و اگر بمسافتی بعید برند سنگ
شود و اگر رکوی بخون حیض آلوده ساخته دران چاه افگنند صاعقه پدید آید که دیوارها
بیفگنند و عمارات ویران سازد و چشمه ایست که همیشه بی آب باشد چون اندک سحابی بروی هوا ظاهر گردد بر فور از آن
چشمه آب در سیلان آید و در نهایهای آن ولایت جبلیست که از اجبال اسفر گویند آهن و فیروزه ازو حاصل شود و
همچنین قریب همان کوه کوهیست که سنگش چون انگشت آتش در گیرد و بسوزد و خاکسترش بجای صابون بکار آید
از مردمش حسین بن علی بن اسمعیل القفال فقیه و محدث و شاعر و امام عصر بوده و از فقهای کسی که بتصنیف او
پرداخته وی بوده و فقه شافعی در ماوراءالنهر و شام ازو انتشار یافته شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات فقهای
صفتش بسیار کرده فوتش در سیصد و سی و ولادتش در دویست و نود و یک نوشته ابو بکر محمد بن احمد بن حسین
بن عمر المعروف بالمستظهر الملقب بفخر الاسلام از فقهای شافعی است ابتدا پیش عبد الله کازرونی و ابی
منصور طوسی فقه خوانده پس ببغداد در خدمت شیخ ابو اسحق آنچه خوانده بود اعادت نموده و کتاب الشامل در فقه
نزد مصنفش ابی نصر بن صباغ ببغداد شنیده و بعد شیخ ابو اسحق ریاست شافعی بوی رسیده تصانیف نیک از وی
بحصول پیوسته از انجمله یکی کتاب حلیة العلماست در مذهب شافعی و آن کتاب را مستظهری نیز گویند از انجمله
که بنام المستظهر بالله عباسی تصنیف نموده بعد از آن در بغداد مدرس مدرسه نظامیه گردیده ولادتش در چهارصد و بیست
فوتش در پانصد و هفت فخر الدین بناکتی در سلک فضلا انتظام داشته و معزز بوده سلطان ابو سعید خان
تاریخی نوشته که در انساب سلاطین و خلفا و احوال ایشانست و در فن سخن بسیار کرده گاهی شعر نیز می گفته

دادم اصل ابونصر ترک در اول حال عربی نمیدانست ببغداد رسیده زبان عربی آموخت و در آن فن بکمال رسید و در پیش
ابوبشر بن یونس کتاب ارسطاطالیس بخواند و بخط خود بر آن کتاب نوشت که این کتاب را دویست بار خواندم و همچنین کتاب
سماع طبیعی که اهم از تالیف ارسطاطالیس است چهل بار خواندم هنوز بقرائت دیگر بار محتاجم از وی پرسیدند که تو عالم تری
یا ارسطاطالیس گفت اگر او را دریافتمی برآئینه بزرگترین شاگردان او بودمی در کتاب اخلاق الحکما مسطور که کافی الکفات
صاحب الاعظم اسمعیل عباد را هوس ملاقات او استیلا آورده هدایای وافر و صلات متکاثر نزد او فرستاد ابونصر در لباس سپاهیان
و درشتی هیئتی رسیده در مجلس عباد متنکروار درآمد چون هیات لباس صفائی و تکلفی نداشت حکما و ندمای حقیر مجلس شمرده زبان باستهزا
گشودند بر ایذای ایشان تحمل نمود تا مجلس شرب افتتاح مهد گردید ابونصر آلت غنا از آستین برآورده لحنی آغاز نهاد علی الفور همه
بخواب رفتند بعد از آن بر کاسه بربطی که در آن مجلس بود نوشت که ابونصر فارابی آمد شما استهزایش کردید رفت و ایشان را در خواب
ماند و عزیمت شام نمود چون صاحب عباد و حریفان بزم سکر بکمال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند عظیم مضطرب شدند
و صاحب بیش از همگنان متاثر شد تا حدی که جامه خود چاک زد و سرعان در عقب فرستاد پس آمدند صاحب بقیه العمر تاسف
گذرانیدی در بعضی از تواریخ مسطور که ابونصر چون بعزم حرمین بدیار شام رسید بمجلس سیف الدوله بن حمدان حاکم آنجا آمد
فضلا باهم مباحثه داشتند ابونصر ایستاده تفرجات بلیغ نمود سیف الدوله بجلوسش اشاره فرمود گفت کجا نشینم گفت هر جا که
لایقت باشد بر گوشه تخت بنشست متغیر شده بزبان خاص یکی از غلامان را گفت این ترک بی ادبی کرده چون بیرون شود او را بکش
اصلحها الامیر خان الامور مرهونة باوقاتها سیف الدوله گفت مگر لغت ما میدانی گفت من همه لغات عارفم پس با فحول علما مناظره
کرده بر همه غالب شد سخنان او را بر جرائد نوشتند و مدت العمر با نقدر تلمذ مباهات نمودند سیف الدوله مقدمش غنیمت دانسته خلوت
نمود و همت بر حفظ روحانی گماشت در آن وادی دخلها بکار فرموده سازندها را ملزم ساخت و خریطه از میان کشاده قطعه آلات
غنا برآورده بوجهی نواخت که هر همه هایهای گریستند پس آن موضع را گذاشته وضع دیگر گرفت همه بی اختیار بخنده افتادند مرتبه
ثالث نوایی زد که همه بخواب شدند سیف الدوله شیفته او شده چندی ماند و بعد اخراج کرد و همیشه مفتون وی بوده در راه
جمعی از قطاع الطریق با وی باز خورده تا تیر در ترکش داشت جنگ کرد بعد از آن تیری بمقاتلش رسید از پا درافکند قتل چون دزدان
تمام اسباب او بردند پناه بجوهری برده فریاد برآورد که آنچه بردید سهل است من هر چه دارم بسینه دارم و آن مرا حاصل است غرضش
علم بوده دزدان بگمان آنکه مگر جوهری نفیس در سینه اوست هر چند آنرا بتصریح گفت قبول نکرده سینه اش بشکافتند فی
ثلث و اربعین و ثلثمائة در زمان طایع عباسی ظهیر فاریابی شاعر شیرین تقریر و رفاقت وسلامت سخن ممتنع النظیر است فاضل
سلف تصحیح دیوان انوری اختلاف کرده‌اند علم حکمت و هیئت خوب میدانست حکما صدر الحکمائش میخواندند در مبادی حال

به نیشاپور آمده از طغانشاه بن مؤید نوازش یافت پس به مازندران شتافته ملوک آنجا را مدح گفت و از آنجا به آذربایجان
رفته جهان پهلوان محمد بن ایلدگز او را تربیت کرد بعد فوت وی منظور نظر قزل ارسلان گردید و از آخر از آنجا رنجیده به اتابک
ابوبکر بن جهان پهلوان محمد پیوست و اعزاز و اکرام یافت و در صلهٔ یک رباعی هزار دینار سرخ به وی ایثار کردند و در تاریخ صبح صادق
رفتن ظهیر به شیراز و این حکایات نسبت با اتابک ابوبکر والی آنجا نوشته و از دیگر تواریخ جهان ظاهر می‌شود که این اتابک
متأخر العهد ممدوح شیخ سعدی بوده در ثمان و خمسین و ستمائة درگذشته والله اعلم ظهیر آخر عمر از ملازمت کشیده و به تبریز
گوشهٔ طاعت و عبادت گزید تا در ثمان و تسعین و خمسمائة درگذشت **اسمعیل بن حماد الجوهری** صاحب صحاح اللغة و
اسحق ابن ابراهیم از ائمه علمای عربیه بودند **جند** بفتح جیم و سکون نون شهر معروف بوده و خراب گشته **بابا کمال** از مریدان شیخ
نجم الدین کبری و **شیخ مؤید** شاگرد شیخ صدرالدین جامع میان علوم ظاهری و باطنی از آن شهر اند **کاشغر** طولش [illegible] و عرضش
[illegible] ولایتی است پر نضارت و در میان شهر مزاری است موسوم به حسین فضل خواجه اهل آن دیار را به آن مزار اعتقاد
بسیار است و در محاذی آن مزار قبری است و سوراخی در آن گذاشته‌اند که اهل دیار صاحب قبر را منظور می‌دارند گویند در
جلد دومی او اصلاً قصوری راه نیافته میرزا حیدر در تاریخ خود آورده که علمای کاشغر هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت
را نوشته در آن سوراخ گذارند و روز دیگر که کاغذ بیرون آرند جواب در حاشیه به ضمن نوشته یابند **یارکند** شهری است
[illegible] خراب کلی آورده بود میرزا ابوبکر که یکی از سلاطین آن ولایت است مسکن خویش کرده در ممالک ساخت
عمارات عالی و جوی‌های جاری بنا کرد گویند در زمان وی در اصل شهر و مضافاتش [illegible] باغ [illegible]
ساخته ارتفاع دیوارهایش سی ذرع در تمام کاشغر بهتر از یارکند جای نیست و آبش بهترین آبهای آن [illegible]
آب آن یکی آنکه اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبهاست نهایت تلخ [illegible] چون آفتاب به [illegible] غایت
غلبه و شدت پیدا کند **ختن** طولش [illegible] و عرضش [illegible] هست [illegible]
در عرض چهارده روز سیر [illegible] آبادی بود که [illegible]
صد منزل است سنگ یشم از آنجا به اطراف برند [illegible]
و دیگر [illegible] از دیگر حیوانات [illegible]
[illegible] میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که [illegible]
[illegible]
ثلثش باقی مانده بود **سلاطین کاشغر** از نسل افراسیاب ترک بودند از جمله ساتوق بغراخان [illegible]

بشرف اسلام مشرف شده و چون بسلطنت رسید تمام کاشغر را مسلمان ساخت چند نفر از اولاد او در کاشغر و ما وراء النهر
سلطنت نمودند و ساتوق جد یوسف قدرخان است و این حدیث در باب او مرویست اول من سلم من الترک ساتوق و پس
از آن کورخان قراختائی آن ولایت را از کماشتگان ایشان بیرون آورده و پیش از استیلای چنگیز خان کوشلک پسر
تایانگخان از چنگیز خان گریخته آن ملک را از اولاد کورخان قراختائی انتزاع نمود و بخاطر دختری بت پرستی اختیار کرد و
خواست که جبراً و قهراً مردم ختن را بت پرست سازد خرابی موفور بحال رعایا یافته چنگیز خان جبه نویان را بدفع وی نامزد ساخت
کوشلک جنگ ناکرده از کاشغر گریخت در کوهستان بدخشان تعاقبش کرده کشتند جبه نویان منادی کرد تا هر کس
بطور دین که خواهد باشد در اندک زمان آبادی شد در تاریخ رشیدی آمده که از زمان چنگیز خان تا ایام دولت توغلق تیمور خان
حکومت کاشغر هر چند وقت بیکی از ملازمان آن سلسله مقرر بوده توغلق تیمور خان از سلاطین مغول در ایام خانی امیر
تولک را منصب الوس بیگی داده ولایت کاشغر سپرد او با سپاه صاحبقرانی بکرات محاربه کرد چنان قوی هیکل بود که
در کفش موزه اش طفل هفت ساله جا میگرفت و بعد فوتش برادر او امیر بولاجی و چون او نماند جای او به پسر او امیر
خدای داد تفویض گردید اما چون توغلق تیمور خان درگذشت امیر قمر الدین مستقل شده فرزندان توغلق تیمور خان را
کشت امیر خدای داد یکی از فرزندان خان را که شیرخواره بود و خضر خواجه نام داشت با والده اش گریزانیده بکوه
بدخشان پنهان ساخت و بعد فوت امیر قمر الدین بر تخت خانی جلوسش داد و چون بسن رشد رسیده امیر خدای داد را برافروخت
امیر خدای داد نود سال امارت کرد و تمام کاشغر و ختن و اقسو و تای و کوس بوی تعلق داشت چار نفر از خانان مغول اول
خضر خواجه خان دوم محمد خان سیوم شیر محمد خان چهارم اویس خان در خدمتش بودند و شصت و چهار هزار خانه وار در
ظل اطاعت داشت با اینهمه گاهی اسپ سواری نداشت چه همه بخشیده او در راه خدا ایثار مینمود در زمان مردم مغول
اطراف ترکستان و فرغانه و تاشکند را می تاختند و مسلمانان را باسیری می بردند امیر خدای داد مسلمانان را از ایشان خریده زاد
راحله داده رخصت میداد در تاریخ رشیدی آورده که او در آخر عمر اراده سفر حجاز نمود و پس از طواف مکه بمدینه رسید بعد از طواف روضه
متبرکه در جبهه اش پیدا شده در همانشب فوت کرد صباحش اشراف مدینه با خلق کثیری رفته پرسیدند که امشب از غریبان
که فوت نموده که حضرت صلعم در واقعه خبر داده که مرا مهمانی از راه دور رسیده فوت کشته باید که او را برده در زیر زمین قبر عثمان
جائی که نرخنه نمود است دفن نمایند بعد تجهیز و تکفین باتفاق بجائیکه نشانه شده بود و بر اثر خط او را دفن نمودند پس از وی
امیر محمد شاه بجای پدر نشسته کاشغر و ختن از تیمور ... دستی برده پس از وی ولدش امیر سید علی بدان منصب رسید یکبار
بر کاشغر تاخته حاجی محمد را که ... بلغ هیلک آنجا بود هزیمت داده پس آن سال دیگر بر امیر محمد برلاس که بعد حاجی محمد

آنجا رفته تاخته مراجعت کرد و کرت سیم رفته جنگ کرده پیر محمد را کشته کاشغر را بتصرف کشید و در آبادی ملک کوشیده اضعاف مضاعف
معمور گردانید وی بغایت شجاع تنومند بوده میر حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی امیر سید علی در خدمت ایسن خان
با جنود قالیماق بمحاربه رفت در اثنا گیر و دار اسپ ایسن خان از رفتار ماند اسپ خود باو داده در میان کشتگان پنهان شد
چون بر سرش آمده خواستند که برهنه کنند برجسته یکی از اعیان قالیماق را گرفته چون کفار برو غلبه کردند قالیماق را بجای سپر
در برابر تیغ و تیر داشته قرب یک فرسنگ در یکدست قالیماق و بدست دیگر جنگ کرده تا آب ایله رسیده قالیماق را در آب
انداخته بشنا از آب آمد بالجمله بعد فوتش پسرش سانسز میرزا بجایش ماند و هفت سال بعدل و داد گذرانید در هشتصد و
درگذشت بعد او برادرش پسر حیدر میرزا بیست و چهار سال حکومت نمود پس از و میرزا ابوبکر برادر زاده اش قرب
چهل و هشت سال ملک راند و مصدر فتوحات کلی گردیده تبت تا سرحد کشمیر و هزارجات بدخشان گرفت در زمانی که محمد خان
شیبانی کار بر اهل ماوراء النهر و خراسان تنگ ساخته بود همیشه مردم او را در تاشکند و اندجان کارد باستخوان رسانیدم
و همچنین تمام مغولستان چنان ساخت که هیچ مغل در مغولستان بفراغت نتوانست بود و بسیاری از ایشان کوچانیده باشغر
آورده مردم قطع اوطان نموده سلطان ابوسعید خان ولد احمد خان ویرا انداخت قالیماق ویرا الاچی خان همی خواندندی یعنی
قتال کشنده با نواع فضائل آراسته بود و باخلاق حمیده پیراسته از غایت همت خلش بخرج کفایت نمیکرد در تیر انداختن
نظیر نداشت و خط نستعلیق را خوب می نوشت و در املا و انشاء ترکی و فارسی مهارت تمام بهم رسانیده و در سازها از عجمک و چهار
تار نیک می نواخته و در استخوان تراشی و بیلدوزی و دیگر صنعات نیز بخشی داشته در نهصد و سی و ... وفات یافت پس از وی
عبدالرشید خان در نهصد و پنجاه و بر سریر سلطنت متمکن گردید خوش محاوره نیکو روی بوده و از همت و شجاعت بخششی تا
محصور داشته در تیر اندازی آرش انگیزه شاگردانش بوده از آثار عداوت او استیصال اوزبکان قزاق بوده که هیچگاه مغل
برادر رنگ قزاق مستولی نشده بلکه معامله برعکس بوده و وی در جنگ صف آن جماعت را منهزم ساخته اکثر خطوط و سازها را نیک
تتبع کرده و در نثر و نظم ماهر بود پسر کلانتر وی بعد وی عبداللطیف خان قائم مقام گردیده وی بغایت شجاع سیر سینه پندگاه
در مغولستان حکومت نموده مکرر او را باز بر و قزاق محاربه دست داده مظفر و منصور گردیده آخر الامر بقتل رسید پسر دیگر
عبدالرشید خان عبدالکریم خان قائم مقام شد بر سنت آبا تتبع اکثر از صنعتهای و هنرها نموده خصوص در علم ... و ادوار و
موسیقی مهارت کلی یافت عبدالرحیم سلطان پسر سیوم رشید خان بی رخصت والد بولایت تبت رفته حکومت نمود ... عبدالعزیز
پسر چهارم عبدالرشید خان در سن چهارده سالگی درگذشته پسر پنجم عبدالرشید خان ادهم سلطان که بصوفی مشهور است بحکم پدر
شانزده سال حکومت کاشغر نموده ششم پسر عبدالرشید عبداللطیف خان محمد سلیمان در کاشغر حکومت نموده هفتم محمد باقی هشتم قرلش سلطان

که از عبدالکریم خان رنجیده بهند آمده و در حضرت اکبر بادشاه منظور شده و در هند پنج پسر ماند نهم ابوسعید سلطان دهم عبدالله
سلطان او نیز بهند آمده رعایت بسیار یافته از دختر دو پسر باقیماند یازدهم الوس سلطان دوازدهم عارف سلطان سیزدهم
عبدالرحیم سلطان الحال آن ذکر بزرگان آنجا رسیده جمال الملة والدین صاعد بن محمد المودود مولانا جمال الدین ترکستانی
زبدهٔ علمای دوران و قدوهٔ حکمای زمان بوده در حق مولانا ابویزید گفته که ویرا بجز اشتغالی کاری نیست سرکاری که هست
خدا را با اوست و در حق شیخ بهاء الدین عمر فرموده که آئینه وی محاذی ذات افتاده است غیر ذات هیچ چیز مشهود نیست
و شیخ زین الدین را بکمال شرع ستایش کرده مولانا علاء الدین از کبار آنجا بوده میرزا حیدر بن میر حیدر میرزا که ذکرش
در سلاطین کاشغر گذشته با وجود لطف طبع و درستی املا و سنجیدگی انشا و حسن نظم بغایت شجاع و مردانه بوده و آداب سپاهیگری را نیک
میدانسته چنانچه یکمرتبه باشاره سلطان ابوسعید خان از راه کاشغر و تبت بکشمیر در آمده رایت استیلا برافراشت و کرت دیگر از راه
هندوستان بآن ولایت در آمده قریب هفت سال من حیث الاستقلال حکومت نموده و آخر در شهر کشمیر بقتل رسید تاریخ رشیدی که بنام رشید خان
حاکم کاشغر نوشته از وست بین الجمهور مشهور است امیر احمد حاجی بصنوف فضائل صوری و معنوی محلی بوده چند سال در دار السلطنت
هرات بسر نموده ابوالغازی سلطان حسین میرزا حکومت نموده و در سمرقند نیز لوای ایالت برافراشته بعیش و نیک نامی درگذشت
گاهی بنظم هم می پرداخت ظرافت طبعش و صلاحیت عرضش مدّ الشهری بانام بوده و آنرا بابکی نیز خوانده اند پس بواسطه عبور جنود
اوزبک خراب شده از مردمش تغار بیگ بن محمد سلیمان اول حال در بلاد ترکستان تجارت کردی بعد از آن بوزارت یکی
از حکام رسید پس بتدریج خلعت وزارت سلطان سنجر در پوشید و بشکرانهٔ آن هزار هزار دینار پیشکش نمود تا بر در خانه او نقاره
زنند و رانزه و ناکتری از شعرا مدح وی کردند بعد دو سال معتد گشته مبلغی برسم مصادره جواب گفت پس از آن بضبط اموال بعضی
از ولایت ترکستان تعیین یافته در راه فوت کرد مولانا سعد الدین ابتدا بتحصیل علوم اشتغال داشت و تتبع بسیاری از کتب
متداوله کرده پس صحبت مولانا نظام الدین خاموش را ملازم گرفت باشاره ایشان بخدمت شیخ زین الدین خوافی رسیده از آنجا
سفر حجاز اختیار کرده بسیاری از نیکان را دریافته و در آن سفر با چند نفر شرط مرافقت بجا آورده مثل قاسم انوار و بوزنجیر
بوزانی و شیخ زین الدین خوافی و شیخ بهاء الدین عمر چیگل بکسر جیم و کاف مسکن ارباب حسن و ملاحت بوده چنانچه در افواه
ناظمان مناظم سخنوری مشتهر سکانش سهیل وجوه و از بنات النعش را معبودی پرستیده اند و خواهر و دختر نزد ایشان حرام نبوده که
خلخ اندک تباعتی بوده اند خواهر را زن میکردند زن زیاده بر یک شوهر نمیکرده مهر زن جمیع مملوکات شوهر بوده پادشاه ایشانرا
زن نبوده اگر زن میکرده برفور بقتل میرسیده تاتار در شرق این اقلیم باشند در عداوت و خصومت مشهور دانکند حلال و حرام
را مقید نیستند و آفتاب را می پرستند و زبان مخالف ترک دارند تاتار چنانچه مذکور شد بیافث اغلان می پیوندد که عبارت از

ترک بن یافث باشد او بعد از دویست و چهل سال که فوت نمود النجه را قائم مقام گردانید و بعد خود دیب یاقوی
را بر سریر نشانید دیب جاه و منصب دیاقوی بزرگ را گویند بعد از کیومرث او پسر خود النجه خان را جا ماند در زمان این
ترکان بزور کثرت مکنت و سامان دین و ملت خود گذاشتند از کیومرث دو پسر متولد شد تاتار و موغل و ولایت
در میان بر دو قسمت نمودند برادرانه سلوک کردند بعد تاتار پسرش بوقوخان قائم گردید بعد از و ایلنجه خان پس پسرش
ایلخان پس استز خان پس اردو خان پس ... خان بر آمده با حکومت اردو خان میان تاتار و موغول
موافقت بود چون حکومت بایدو خان پس بردو خان رسید میان دو دودمان موغل مخالفت ظاهر شد در زمان سلطنت سونج
خان بن ایدو خان که هشتم سلاطین تاتار بود آتش فتنه و فساد در میان التهاب پذیرفت دیگر باب بعلو لطف نیافت سوس
گروهی عظیم در رای شان بقدر استطاعت حقیقی از نقره و چوب سازند و از غلی بر پستانها بندند تا جمال خود باشند و کلان
نشوند و هر که هزار دینار دارد زینتش طوق طلا در گردن نماید و هر قدر هزار دارد طوقها اندازند گوشت خوک
عزیز دارند چنانچه که مسلمانند هم تبعیت شان می کنند ملک ایشان همیشه در قصری مرتفع میگذرد چهار صد مرد سنگی پیوسته
ملازمش باشند و هر یک با کنیزک خود در پایان سریرش میخوابند و معاشرت می کنند و ملک را نیز چهار جاریه است بر تخت
کلان مرصع ... می نشینند و مجلس ... و هرگز از تخت
فرود نیاید هرگاه سوار شود اسپ بر تخت ... شود ... وقت ... کارهای بزرگ
از شهرهای مشهور حرمک و حرقه ... ایشان ... برند و قدری ... پیش
گذارند از ... یافت ... پیش شان آید ... خوشان ... مرده
بیرون از ... می گیرند و چون بمیرد بسوزانند ... ممنوع ... نیند
دختران و زنان ... جهت پوشش ... رنگ
که خود را با ... سوخت ... در ... دو
... در میان کشتی ... نوع ...
قیمتی ... اقسام گل ... بیرون ... یک
خویشان ... اطراف ... می سازند ... خود ... صحب قبه
صحبت بیگیرد ... گویند ... خود ... عسی ...
فرو ... کرده و میان کشتی ... منند ... زن

جمعی که با کنیزک صحبت داشته اند دستهای خود را فرش راه کرده کنیزک را بران بر کشتی میرسانند و ماکیان بدست او میدهند
سر او را کنده در میان کشتی می افگند و قدحی شراب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پائین می آید و همچنین پا بر کف آن جماعت
نهاده و بالای کشتی میرود و چیزی چند میخوانند و دران قبه که شوهرش را گذاشته اند میرود و شش کس از خویشان به نزدیک شوهرش
در درون قبه با کنیزک مجامعت می کنند پس پیرزالی که باعتقاد شان ملک الموتست رفته آن زن را بپهلوی شوهرش می خوابانند
و از شش کس دو کس دو پا و دو کس دو دست کنیزک میگیرند و پیرزالی چادری را تاب داده در گردن او می افگند و بدست
دو نفر دیگر میدهد چندان تاب میدهند که جان از بدن کنیزک میرود و پس دو کس از خویشان آتش گرفته در کشتی میزنند
که آن مرده و کشتی خاکستر میشود اگر در آن وقت بادی پیدا می شود و آتش را تیز کرده خاکستر را پریشان سازد آن مرده
بهشتی است و الا لا و هرگاه میان دو کس خصومت قائم شود و ملک ایشان از صلاح عاجز آید حکم میفرماید که بشمشیر با یکدیگر
جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب اوست بغراج قومی بزرگند اصل اهل دیار را ریش و سبلت نباشد بلاد شان
بکیماک ماند است وقتی آن قوم را ملکی بود از اولاد یحیی بن زید اولاد او را بادشاه میدانند و نهایت اخلاص و اعتقاد
بآن سلسله دارند و حضرت علی ع را بخدائی می پرستند علامت بادشاهی ایشان ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای
کلان است از رعایا هر چه باشد خراج ده یک گیرند بز و گاو در ایشان نباشد و نزدیک کیماک قومی اند از اتراک
ایشان را کیماس نیز گویند وسعت ملکشان از کیماک زیاده است پوست حیوانات لباس ایشان است علم بیده را
خوب میدانند طلا دران دیار بسیار و الماس هم در رودخانهای آن ولایت بهم رسد معبدی ندارند و بادشاهی
در میان ایشان نیست هر که از هشتاد سال درگذرد مرشد و پیر دانند و او را می پرستند و در آن ولایت سنگیست که
چون در آب اندازند البته باران آید و در یکی از برزنهای آن دیار حفره ایست که مقدار یک شبر آب دارد اگر لشکری
از ان بخورد کم نشود و خزریم از بلاد ترکست مردمش بنجابت حسین و جمیلند چون بادشاه شان از چهل سال بگذرد بکشند
و اعتقاد شان آنکه روز و شب و زمین و آسمان را معبودی علیحده است و معبود آسمان از دیگران بزرگتر باشد
اسفیجاب از شهرهای مشرق و ثغور ترکستان طولش صط ا عرضش مح و دران شهر طائفه از خداوندان عقل و دانش می باشند
همیشه بر آن شهر بغارت استیلا داشتند بدست سلطان محمد رومی آن شهر بغزا دران عهد مفتوح گردیده قسطنطنیه
شهری مشهور است بعظمت آن شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده و پس دار الملک
سلاطین عثمانیه شد باستنبول شهرت دارد و بنایش مدور نهادند حصاری استوار دارد سه باره بر روی یکدیگر کشیده اند
و میانش بخاک انباشته چندان عمارت دارد که محاسب عاجز آید نزدیک بدار الامارتش مسجدیست بنا کرده حضرت

سلیمان ع و در اطراف آن عمارتیست موسوم باسم بابا صوفیه عظمت شهر چه نویسد گویند درون شهر هفت کوه است بجهت
تضییق مردم بالای کوههای منزل ساختند هیچ از آن کوهها جز بلند پیدا نیست از شخصی که در سنه الف دیده روایت کرده اند
که هفت هزار دکان قهوه فروش داشت از ابنیهٔ قسطنطین ابن متوریوس پیدا اند قبل بامنش سام بن نوح ع در عجائب
البلدان آورده که آنجا مناره از آهن و ارزیز ساخته اند چون باد عاصف شود آن را بجنوب و شمال و مشرق و مغرب
میل دهد و آنجا بجهت معرفت ساعات موضعی ساختند که دوازده در دارد هر ساعتی از شب و روز که بگذرد دری
باز شود و شخصی بیرون آمده برپا ایستد بر همین مثال دیگرها جواب باز شوند و کسان بدر آیند قبر ابو ایوب انصاری رض آنجا است
قبهٔ او را چون باران نباید سقف وا کنند بدعا باران شود در قدیم قسطنطنیه دو صد و شصت و شش دروازه داشته
یکی زرین یکی سیمین یکی برنجی یکی آهنی صاحب تحفة الغرائب آورده که در حدود قسطنطنیه قریه ایست در آن قریه بتخانه
از سنگ که در و تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر نهاده هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود عضو آن
بر عضو صورتی مشابه بمالد بر فور صحت گراید از عقب قسطنطنیه بیابانی است از عبدالله بن عمرو عاص مرویست که بر سر
بیابان اسپی از مس و بر وی صورت آدمی ساختند انگشتان خود باز کرده بر کف دست او نوشتند که هر که زینجا بگذرد
به بیابان مور افتد و هلاک گردد این بیابان اندلس مذکور است روم شهر بزرگیست طولش یکهزار و دو صد و پنج
میل دارد و بازار مرغ او یک فرسنگ در یک فرسنگ در وی شصت حمام در بین بازار نهریست بتخته های سیمین پوشیده اند و تخته ها
دو هزار عمق نهر بود و شش ذراع بعضی جا چشمه سیاب کرفی روان اند از مس و زر شاه [illegible] و جمع کبوتر
که دور محیط آن سیزده فرسنگ در سه فرسنگ [illegible] نهری که در نما دخانها دارد [illegible] غربیست و سه گز [illegible]
دری باب الذهب و دری باب الملک و مابین آن بازاری که ستونهای آن مس و سقف نیز مس [illegible]
بازار دیگر و در وی کنایس عالیه تا بکنیسه ست که در وی [illegible] دویست ستون [illegible] هزار و دویست ستون زمرد و ستونها
روی از ذهب ساختند و چهل در از زر سرخ و دیگر از عاج و آبنوس [illegible] از زر سرخ [illegible]
بسته اند طول یک فرسنگ عرض یک فرسنگ مورخان گفته اند که [illegible]
[illegible] از مس ساختند [illegible] سقف [illegible]
هزار و دویست ستون مس [illegible] طول هر ستون پنجاه و شصت گز [illegible] دویست [illegible]
بتنکه طلا و نقره گرفته اند ابواب [illegible] عمارت [illegible]
بن مسلم نوشته که در شهر [illegible]

که حرافان در وی نشسته بودند چون پاره از آن سپرده شد با نه زینه بدید آمده فرود آمدم فضای دیدم که قریب شش میل که مردم
در روی به بیع و شرا مشغول میداشتند و کنیسه میان آن فضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت
و برین در و از ها دیباهای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده **اماسیه**
از بلاد روم است بغایت وسیع و عریض مشتمل سوری و انهار کثیر نهر اماسیه از میان این بلده می گذرد **فرنگ** دیارش
داخل سه اقلیم نوشتند پنجم و ششم و هفتم رعایت قطع اختلاف کرده بلحاظ اوسط در ذکر بلاد اقلیم ششم نوشته بلندی
باروی او هفتاد و دو گز است و عرض دو از ده گز یک هزار و دو صد و بیست و پنج برج دارد بر هریک رهبانی ملازم و
ارتفاع باروی بردن چهل و دو گز عرض هشت گز در آن شهر کنیسه ساختند طولش سیصد گز عرضش دو صد و بیست گز ارتفاع
دیوارش صد گز سقف و روی دیوار درون از مس ساختند درین شهر عمارت بسیار و زیاده از چهار هزار حمام
دارد **ابولد** و شهر بزرگیست از بلاد فرنگ بنای آن سنگ بانی آن وصیت کرده که زنان در آن شهر در بنا یا انجا
زر سرخ و نقره بسیار می باشد چنانچه جمیع اوانی ایشان از زر سرخ و نقره بود **اشت** شهریست که از بلاد فرنگ
اهل آن متاعی که فروشند ثمن آن بران بنویسند چون کسی را آن متاع باید ثمن آنجا گذارد و متاع بردارد صاحبش
بر دکان نشسته باشد خود بخود خریدار مصر متاع را از دکان بردارد و ثمن آن بگذارد و بی ثمن برداشتن رسم نیست
در مسالک ممالک آورده که در جزیره که به بحر فرنگ درختان اند و مرغ بار می آرند آنچنانکه بوقت شگوفه مثل انبانی از آن
درخت بیرون می آید مرغی در آن انبان از منقار معلق کرده بوقت رسیدن میوه مرغی در آن انبان متولد شده انبان را
بمنقار سوراخ می کند و بیرون می آید بمدت ده سال کلان می شود بقدر بطی گوشت مردم آن نواح از آن مرغ است
در معاودة الآفاق فرنگ را هژدهم بلاد منجمله شصت و یک بلاد ربع مسکون قرار داده و گفته که آن سی و یک شهر است
بزرگترین آن **پرتکال** دیگر **کرش** دیگر **کوده** که بندر معروفست می باشند **شلشوین** شهر بزرگست بعضی شلشوق و
بعضی شلشون نیز خوانده اند بر کنار محیط واقع بلاد یاجوج و ماجوج مردمش مذهب نصاری دارند پیش ایشان اختیار
طلاق در دست زن باشد **قرشنه** بعضی کرشه نیز گفته اند در آنجا صنفی از مردم می باشند که نصف روی ایشان در
غایت سپیدی و نصفی در غایت سیاهی است **زره گران و تبر سران** دو ولایت است در طرف باب الابواب
اهل آن دیار قامتهای طویل و رونهای پهن و چشمها کبود دارند بغیر از زره ساختن هنر دیگر نمیدانند بغایت غریب دوست
می باشند اگر شخصی بخانه شخصی مهمان شده باشد و کسی اراده او رد شود و خواهد که بجای دیگر منزل گزیند میان میزبانان
بسبب مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل از این نداشتند قریب پانصد هجری بشرف اسلام مشرف گشتند و مذهب

شافعی دارند **خان بالق** که خان بالغ هم نویسند طولش قکد تا عرضش مو تا صاحب مطلع السعدین گوید که چون میرزا
شاهرخ ایلچیان بجانب ختا ارسال داشت در شانزدهم ذی قعده سنه اثنی وعشرین وثمانمائه از هرات برآمده شانزدهم
شعبان سنه ثلث وعشرین بحد ختا رسیدند از انجا منزل بمنزل هشتم ذی قعده بخان بالغ پیوستند شهری بود بغایت
بزرگ و چهار حصار بر دور از حصاری تا حصاری یک فرسنگ وسعت سواد اعظم ممالک چین است در ختا نیز گویند دورش
بیست و چهار فرسنگ طول است بازارش سه فرسنگ از جمله اهل حرفت سی و سه هزار دکان رنگریز در وی بود و هفصد
هزار کس در و لشکری ساکن و چهل هزار عسس محافظ شهر در میان شهر چندین رود دیدند و سیصد و شصت پل چوبین
وقنطره و کشتی بیشمار آمد و رفت میکرد و فرش کوچها و محلات همه از خشت و آجر چون برین قیاس عظمت شهر و شاه مفهوم
بر تمامی حقیقت بطولی داشت پرداخته **مقاله سابع ذکر بلاد متعلقه اقلیم هفتم** که مرشیش قمر است مبداء این
موضعی است که نهار اطولش پانزده ساعت و سه ربع ساحت سطحش صد و هشتاد و هفت هزار و هفصد و بیست
و یک فرسنگ ابتدا از مشرق کند و بر بلاد یاجوج بگذرد و بر بلاد کیماک و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و تا
بحر اعظم منتهی شود از این اقلیم جزیره چند آباد است باقی خراب از غایت سرما کسی نمی تواند بود و بزعم اکثر حکما آخر
قلیم نهایت ربع مسکون است والله اعلم طول این اقلیم با جزائر خالدات چهار هزار و صد و پنجاه و چهار عرض تا خط
استوا یکصد و شصت و دو فرسنگ درین اقلیم پنجاه شهر بزرگ و نه شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل و نه رود است
بعضی گفته اند در تمام این اقلیم بیست و سه شهر بزرگ است و از شهرهای مسلمان یکی بلغار است **بلغار** از بنیه بلغار
پسر کهمال بن یافث است بر ساحل بحر مانطیس عمارتش از چوب صنوبر و شوریش از چوب بلوط سرما بغایت [illegible]
و تابستان [illegible] این آن منقطع نگردد و در نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول و عرض است نزدیک
رود آتل [illegible] ابو حنیفی مذهب باشند از غایت برودت در انجا درخت مثمر نباشد در فصل صیف شفق در [illegible]
غایب شود و کوتاهی روز چهار ساعت میرسد و شب بیست ساعت [illegible] میگردد [illegible] ناحیه [illegible]
ضعف [illegible] علاج [illegible] جانب یمین [illegible] وقت [illegible] میکردند
گوشت و [illegible] مرض [illegible] باشد بخصوص [illegible] گردد [illegible] چون [illegible] برف [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] قوم [illegible] ایمان [illegible] بلغار [illegible] زمین [illegible] عظام
[illegible] ظاهر [illegible] بجمیع العرب مرقوم [illegible] قریب [illegible]
بلغار [illegible] چندان [illegible] شود [illegible] وقت [illegible]

دریا بکنار آمل رسیدند قضا را دید برآمد که شخصی بر سر آب ظاهر شود ملاحظه کردند شخصی دوازده گز بالا سر بزرگ ریشی بمقدار دو وجب ندرا از سخن پرسیدند جواب نداد بعد از ان جماعتی رسیدند گفتند این مرد را از فلان جزیره آب آورده صاحب تاریخ مغرب گفته که در شهر بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد قدش زیاده از هفت گز بوده بادشاه بلغار او را راضی داشتی و سلاحها در خور او داده تنها با هزار مرد مقاتلت کردی از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار مردی دیدم از نسل عادیان که بغایت طویل القامت بوده در خدمت بادشاه بلغار تقرب داشت در هر لشکری که او بودی فتح میسر شدی وقتی یکی از صلحای که در طبابت بخشی داشته در آن دیار وارد شد قضا را بادشاه آن دیار را عارضه مهلک مبتلا کرد بسعی آن صالح شفا یافته مسلمان شد بتبعیه مردمش نیز مسلمان شدند از آنگاه اسلام دران دیار عام گردید از نیکان آن شهر **خواجه احمد** است که در غزنین می بوده حکیم سنائی غزنی نامه بنام او کرده قبرش بالای قبر سلطان محمود واقعست **دیار یاجوج و ماجوج** بلاد ایشان اندک و صحرا فراوان از جمله ثغور آن سرزمین حصنی ست بغایت حصین که محافظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا باشند وصفت سد و قوم یاجوج سابق مذکور لهذا بتکرار نه پرداخته **قرقره** قلعه ایست بغایت منیع بر سر کوهی وسیع واقع شده وسعت آن کوه بمرتبه ایست که گنجایش اهالی و موالی آن نواحی دارد قرقر بلغت مغلی چهل مرد را گویند مدینه عظیم کرسی مملکت تاتار در جانب شمال واقع **صواوق** بعضی در خارج اقالیم هم شمرده اند در دامن کوهی واقع سکانش مسلمان تجار و مسافر آمد و شد در رو دارند از قسطنطنیه به بیست روز در دریا و بخشکی توان رفت **سقینا قوا** مدینه جلیله از بلاد جلایقه میان این شهر و بحر محیط یکروزه راه باشد در حوالیش نهرها از جبل برنجل دارند **صقلاب** در عزبی اقلیم سادس افتاده اگرچه داخل سابعست پاره از ان که باقلیم سادس دخل داشت دران اقلیم مرقوم شده **صقلا** چند قوم‌اند از غایت شدت و صولت هر قومی را بادشاه علحده هست همواره لوای منازعت بیکدیگر می افرازند اگر اختلاف در ایشان نبودی هیچ کس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آنجماعت بعضی مذهب نصاری دارند بعضی آفتاب را معبودی می پرستند پسران ایشان چون بحد بلوغ رسند تیر و کمانی بدست او داده رخصت نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهم رسانند و دختران ایشان سر و پا برهنه بیرون آیند و گرد برزن و بازار گردند هر کرا میلی بهم رسد بعجری آورده بر سر وی اندازند و نام زنی بر او گذارند دیگران دختر از منزل بیرون نرود تا وقتی که بشوهر رسد در مذهب ایشان تا هست زن جائز و شایعست و در نزدیکی ایشان موضعی است که قوم آن موضع از صنف یاجوج و ماجوج‌اند چنانچه یک گوش را بجای فرش کنند و یک گوش بر خود افگنند و قد ایشان یکشبر و نیم است و در رنگ سباع چنگلها دارند و مانند سگ فریاد کنند باقی تعریف یاجوج و ماجوج بجای خود مذکور شده **یالحق** بلده ایست از بلاد روم مردم آن بیکدیگر

مشفق و مهربان باشند و چون بکسی دزدی متهم شود و یا امری دیگر قدری آهن باتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند
و دو چوب پاره بر دست متهم نهند و آن آهن بر زبر چوب پاره گذاشته بالای آن دو چوب نهند متهم آن آهن را بر داشته و چند
قدم بر داشته بیفتد از پس و بر آن موکل دهند و در روز سیم باز کنند اگر دست او آبله زده باشد مجرم و گناهکار بود و در
اما بیگناه **باطن الروم** موضعی که جمیع اهل نصاری در و متوطن اند و با یکدیگر دوستی و محبت دارند ایشان اگر کسی متهم
بگناهی گردد دست و پای او را بسته در آب می اندازند اگر آب در رود گناهکار است **جابلقا** شهریست در نهایت
مغرب اهل آن از اولاد عاد اند یهود را اعتقاد آنکه چون اولاد موسی از بخت نصر بگریختند حق تعالی ایشان را
جانب جابلقا انداخت حضرت امیر المؤمنین علی ع از جناب رسالت ص پرسید که حدود خلق تو جابلس و جابلقا چند است
فرمود که شهریست که ده هزار دربند است و بهر دربندی هزار مرد نوبت دارند بعد سالی بجماعه نوبت دار اول
نوبت رسد و اهل نوبت داشتن ایشان از برای آنست که در آن ما بین قومی تاقیل نام با مردم جابلسا و جابلقا
تعصب دارند و شب و روز با ایشان کارزار می کنند باز حضرت امیر پرسید که این خلائق جابلس و جابلقا از
فرزندان آدم اند باز حضرت پیغمبر فرمود که ایشان نه آدمی اند و نه جن و نه فرشتگان اند لیکن طاعت ایشان بر مثال
فرشتگانست و روشنی ایشان از شعاع کوه قافست سنگ و سفال ایشان چون نقره است که می تابد و خورش
ایشان از نباتیست که از زمین روید چیزی می پوشند و ایشان را تولد و تناسل نیست زیرا که همه فرزند و ماده در
میان ایشان رجوع نکرده همه مسلمانند و دین شریعت [illegible] بهشتند مرا شب معراج بنزد ایشان بردند ایشان ایمان
آورده شریعت من اختیار کردند و همه بر آن باشند **خاتمه** مشتمل بر **شمول وصل** ذکر مساحت ما بین بلاد
ما بین امصار **پوشیده نماند** که چنانچه احوال بلاد و وضع آن پیوست در قدر مساحت تقسیم معلوم گردد شرح مسافت
ما بین بلاد و تقسیم مساحت میان امصار [illegible] مصنف مجمع [illegible] بلخ [illegible]
و تنقیح برخی مخصوص [illegible] خاتمه [illegible] موصول شود [illegible] بلخ تا هرات یکصد و بیست
فرسنگ [illegible] **بلخ** تا مرو یکصد و بیست فرسنگ و
از مرو تا هرات [illegible] فرسنگ از **مرو** [illegible] **شصت** و [illegible] فرسنگ [illegible] مرو [illegible] نیشاپور [illegible]
یک فرسنگ از **نیشاپور** تا جاجرم [illegible] فرسنگ از **بسطام** تا جاجرم **شصت** و دو فرسنگ از [illegible]
تا جاجرم [illegible] فرسنگ و [illegible] تا جرجان [illegible] سمنان [illegible] فرسنگ [illegible] تا [illegible] شصت و [illegible]
[illegible] تا خوارزم شصت فرسنگ از [illegible] سمرقند [illegible] فرسنگ از سمرقند تا [illegible] سی فرسنگ [illegible]

تا ترکستان سی فرسنگ از سمرقند تا اترار هفتاد و پنج فرسنگ از سمرقند تا کاشغر صد و بیست و پنج فرسنگ و از کاشغر
تا چین صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از سمرقند تا خطای دویست و شصت و پنج فرسنگ است هکذا حققه مولانا شرف‌الدین
علی یزدی مصنف ظفرنامه از بلخ تا سمرقند شصت فرسنگ از بلخ تا شبرغان چهارده فرسنگ از شبرغان تا اندخود
فرسنگ از بلخ تا کابل هشتاد فرسنگ از کابل تا لمغان چهارده فرسنگ از کابل تا غزنین بیست و پنج فرسنگ از کابل
تا قندهار صد و بیست فرسنگ از قندهار تا هرات صد فرسنگ از غزنین تا لاهور صد و شصت فرسنگ از بلخ
تا قندز سی فرسنگ از قندز تا طالقان پانزده فرسنگ از بلخ تا ترمذ دوازده فرسنگ از نیشاپور تا ترشیز بیست
و هفت فرسنگ از مرو تا خوارزم صد و بیست و چهار فرسنگ از دهستان تا خوارزم صد و ده فرسنگ و از خوارزم تا درمین
دویست و بیست و دو فرسنگ از خوارزم تا سلطانیه دویست و هفتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیه تا تبریز چهل و هشت
فرسنگ از تبریز تا روم هشتاد فرسنگ از سلطانیه تا زنجانیه صد و چهل فرسنگ از زنجانیه تا سیواس چهل و هفت فرسنگ
و از زنجان تا روم هفتاد و یک فرسنگ و از تبریز تا زنجان صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیه تا زنجان نود و شش
فرسنگ و از سلطانیه تا ساوه چهل و دو فرسنگ از ساوه تا اصفهان شصت و چهار فرسنگ و از اصفهان تا شیراز
هفتاد فرسنگ از کاشان تا شیراز هفتاد و شش فرسنگ از شیراز تا هرمز نود و پنج فرسنگ از شیراز تا کرمان صد و
بیست و پنج فرسنگ از کرمان تا نجف صد و چهل فرسنگ از یزد تا کرمان پنجاه و هفت فرسنگ از نجف تا بغداد بیست
و شش فرسنگ از بغداد تا مدینه منوره دویست و شصت و نه فرسنگ از مدینه تا مکه هشتاد و چهار فرسنگ از بغداد
تا موصل شام هفتاد و دو فرسنگ از بغداد تا بصره هشتاد فرسنگ از بغداد تا اصفهان صد و پنجاه فرسنگ از
بصره تا بحرین هشتاد و چهار فرسنگ از بحرین تا عمان دویست فرسنگ از اسکندریه تا مصر شصت فرسنگ
از مصر تا اقصی عمارت مغرب نهصد فرسنگ از صفین یمن تا شهر سمرقند یک هزار فرسنگ از استرآباد تا
سمرقند دویست و هشتاد فرسنگ از بغداد تا روم سیصد و هفتاد فرسنگ از بغداد تا مصر پانصد و
هشتاد فرسنگ از بغداد تا کوفه بیست و چهار فرسنگ از بغداد تا بصره هفتاد فرسنگ از بغداد تا دجله
سیزده فرسنگ از شیراز تا سراندیب چهارصد فرسنگ از اصفهان و کاشان تا سراندیب پانصد و هشتاد
فرسنگ از ساوه تا سراندیب پانصد و چهل فرسنگ از سراندیب تا سلطانیه پانصد و چهل فرسنگ از سلطانیه
تا مکه معظمه براه بغداد سیصد و هفتاد و هشت فرسنگ از تبریز تا مکه معظمه سیصد و هشتاد فرسنگ از بغداد
تا مکه هم براه نجف دویست و شصت فرسنگ از دهلی تا مکه معظمه هشتصد و پنجاه فرسنگ از ولایت چین

وخطا تا مکه یک هزار و شصت فرسنگ از قندهار تا مکه معظمه هفتصد فرسنگ از ماوراء النهر تا مکه ششصد فرسنگ از خراسان
تا مکه هفتصد فرسنگ از بلخ تا مکه هفصد فرسنگ از کابل پانصد و بیست فرسنگ از ولایت فرغنی تا مکه ششصد و پنجاه فرسنگ
از دیار یاجوج و ماجوج تا دیار مکه هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ از مصر تا مدینه منوره صد و پنجاه فرسنگ از مصر
تا مکه براه مدینه دویست و سی و هفت فرسنگ از بلاد حبشه تا مکه معظمه هفتصد و پنجاه فرسنگ از دیار مغرب تا
مکه معظمه هزار و دویست فرسنگ از طائف تا مکه هشت فرسنگ از مکه تا عمان صد و چهل فرسنگ از سراندیب
تا مکه سیصد فرسنگ باقی بلاد را بر همین طریق قیاس توان کرد این فرسنگ مذکور دوازده هزار گز ست هر گزی
مقدار بیست و چهار انگشت از دهلی تا لاهوری بندر چهار صد سی و هفت کروه شاهجهانی است و از دهلی
تا تهانه بنداسال پانصد و پنجاه و هفت کروه و از دهلی تا سرحد تبت سیصد سی کروه و از دهلی تا شولاپور سیصد
چهل و دو کروه از لاهوری بندر تا تته بیست و پنج کروه از تته تا بهکر یکصد و سی کروه از بهکر تا ملتان نود و نه
کروه کسری از ملتان تا لاهور هفتاد و پنج کروه از لاهور تا دهلی یک صد و هفت کروه از تهانه بنداسال تا
سلهت سی کروه از سلهت تا ڈهاکه که جهانگیرنگرش هم گویند هشتاد و هفت کروه از ڈهاکه تا راج محل که اکبرنگرش
هم گویند یک صد و هشت کروه از راجمحل تا مونگیر چهل و هشت کروه از مونگیر تا پتنه تا الٰه آباد نود و شش
کروه از الٰه آباد تا اکبرآباد یک صد و هفت کروه از اکبرآباد تا دهلی بیست و چهار کروه از دهلی تا برهانپور
یک صد هفتاد و هشت کروه از برهانپور تا اورنگ آباد چهل و دو کروه از اورنگ آباد تا شولاپور هفتاد و هشت
کروه هر کروه بادشاهی پنج هزار ذراع است و هر ذراع چهل و دو انگشت و هر دو کروه شاهجهانی سه نیم
کروه معروف سائر هندوستان می شود چنانچه معلومة الآفاق هند حیث از اقصای بنگاله تا پنجاب یک
هزار و پانصد کروه از بندر چاٹگام تا گڈهی که دروازه ولایت بنگاله است سه صد و پنجاه کروه از کوهستان تا سرکار
مدارن که عرض بنگاله است دو صد و بیست کروه از ولایت کوچه تا بالا گهاٹ که جوان [illegible] است
دو دویست چهل پنج کروه از پرگنه چندیری تا پرگنه نندربار دویست و سی کروه می شود انتهی دویم در بیان ذکر
خارج از اقالیم چون احوال اقالیم و خصوصیات مشروح گردید پاره از خارج اقالیم نیز معروض
نوادرات ذکر کردن لازم آمد بدانکه آنچه جانب شمال تا آخر عمارت ست مبدء آن موضعی است که نهار را
طولش بیست و چهار ساعت تمام بود و مساحت قطع این خارج هفتصد و پنجاه و هزار و سی دو فرسنگ است و این قطعه منقسم است به ششماهه روز و ششماهه شب [illegible]
موضعی که داخل اقالیم سبعه نیستند و تقسیم قسم اول آنچه زیر خط استوا ست آنرا باصطلاح حکما طرق خطا استوا گویند عرض آن شانزده درجه

تقریباً باشد از شهرهای مشهوره این مواضع یکی را اسفالة الریح
و دیگری را سریره نامیده‌اند که معدن کافور است و دیگر کوه‌هاست
و بعضی از بلاد بربر و جزیره کنکابوس که اهلش مردم‌خوار باشند تجار خود را با سلاح مکمل گردانیده نزدیک آن جزیره روند و آهن داده
عنبر گیرند و جزیره سنگلدیپ و جبال القمر که عود قماری از آنجا آرند و ناحیه کهکند که اهل آن ناحیه مسخر بوزینه نمایند
و خراج با ایشان و هند چنین که هر روز سلبی مزیج اطعامها کنند تا بوزینها آمده بخورند اگر در راتبه شان تاخیر رود مضرت
رسانند خالطو که در شهر چین است و هر یک ازین بلاد مشتمل قری و مدائن صغار و سوادات و جبال‌اند که شرح آن مستلزم
تطویل باشد قسم دویم آنچه داخل اقالیم سبعه نیست مواضعی چند است که آنرا ماورای اقالیم سبعه خوانند عمارت آن
از پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرند از شدت
سرما و برف نتوان رفت حیوانات و نباتات آنجا پدید نیایند از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البیواست که
اهل بلغار بازرگانی آنجا روند و دیگر یوره که اهالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند سنجاب و سمور متاع
این شهر باشند و این جمله در عرض پنجاه و شش و پنج و شصت و یکدرجه باشد و روزهای دراز این مواضع
بهفده و هژده و نوزده ساعت رسد و در عرض شصت و سه درجه عمارت بزرگست سکان آنجا از شدت
سرما مدت شش ماه در حمامها بسر برند نهار اطول ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه
غارهای عظیم است اهل آن مواضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر و کلو و طیران کنند فاما از مقام بیرون
نتوانند بیرون آمد که اگر برآیند بمیرند نهار اطول ایشان بیست و دو ساعت باشد و در عرض شصت و شش درجه نیز
قومی هستند که در طبیعت مشابه وحوش باشند و تمیزی ندارند نهار اطول ایشان بیست و سه ساعت بود و در عرض شصت و
و هفت درجه و ربعی انهار اطول یک ماه باشد و در عرض شصت و هشت درجه روزی دو ماه باشد تقریبا و در عرض هفتاد و سه
نیم درجه روزی سه ماه باشد و چون عرض به نود درجه رسد که ربع دور گردش فلک است یکروز شش ماه و یک شب شش ماه باشد که شبانه روزی
تمام یکسال بود و ساحت سطح ما بین عمارت تا آخر ربع مسکون چهار صد و بیست و دو هزار و هفت فرسخ است و درین قطعه موضعی است که چون
آفتاب به بیست و هفتم درجه جوزا رسد تا سیم درجه سرطان وقتی که
آفتاب غروب کند هنوز شفق تمام فرو نشده بود که اثر صبح صادق ظاهر شود فقط

تمت

الحمد که مجلد ثانی تحفة الکرام باحسن الوجوه از حلیه طبع آراسته و پیراسته گردید در سنه ۱۳۰۴ھ

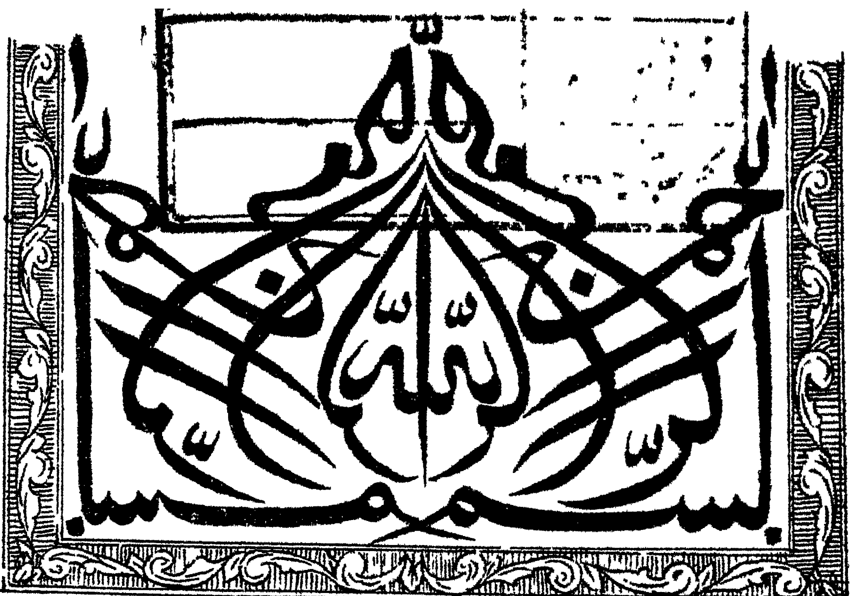
ذکرِ الانبیاء [illegible] و ذکرِ الصلحاء [illegible]

جلد

تاریخ تحفة الکرام

سوم

مطبعِ ناصری واقعِ [illegible] طبع شد



بعد حمد احد بیچون تعالی شانه عما یصفون که این بیچمدان خوشه چین ارباب خبر را بتالیف دو مجلد
تحفة الکرام موفق نموده و نعت سید سند المبعوث بالاحمر والاسود که بفیض غلامی درش مخبر
گزین اخبار اسلاف اخیار گردیده معلوم اهل خبرت مینماید که چون در هیچکدام کتب سلف و خلف
ذکر کلیه ولایت سند خصوص تته بنظر نیامد و الحق آن زمین مردخیز بوجود اهل ایقان و علم مزین
در سعی آن افتاد که از کتب شتی قدری از آنچه متمنی بود بدست آورده پاره مسموعات موثوقه
بآن ضم نموده مجلد علیحده هدیه محفل اصدقا سازد و باشد بدعای خیر یاد آورند و نظر اصلاح دریغ نه
فرمایند هرچند بنابر تخالف ایام و عدم عبور احدی باین وادی بر کلیه مطلوب پی بردن متعذر
مع هذا چون برای یادگار رشتت نمونه جزو ارسم سند است بآنچه میرسد میرسد و هرکه بعد ازین
بعز اندیشت را شاید لمؤلفه قانع این تازه راه دور و دراز نه میکند طی بکام عجز و نیاز ه
هرکه گردد دلیل مقصد اوست باد بر دامن نبی بدا او **مقدمة الکتاب** در تعریف ولایت و
خصوصیاتش **سند** موسوم باسم سند برادر هند ولد حام بن نوح ع اسم جامعست مر ولایت
را چهل و سیم از شصت و یک ولایت ربع مسکون است اقلیم اول از شمالیش و اقلیم دوم از
وسطش بگذرد و مشترکست میان اقلیم اول و دویم و سیوم و چهارم و پنجم چنانچه منشرح جایش باید
اما اکثرش زیر خط اقلیم دویم ابتدا بارض مقدسه مکه مطهره و مدینه منوره قرب حقیقی این زمین ثابت
گویند درست نیم اما یاد مشتری در جبال کوه جو الی سند گم شده بسه روز سر از حجاز بر آورده

بوده و در حینی که محمد بن قاسم بغزای سند رسیده در هفت روز رسولان از بغداد ورود میکردند
و میر فتنه ظاهرا بنابر تصادم حوادث و تراکم جبال و بحار آن راه مسدود و مفقود گردیده جبل کوه
پیرامن غربیش واقع و کوه کیکانان داخل حدودش بیابان قلیس واقع طول بیست فرسنگ که
بی آبی و دشواری راه معروف در رو بکنار محیط که بحر عمانش گویند منتهی نهر سند ابتدا از جبال
کشمیر آید و نهری دیگر از جبال کابل بدر و پیوند و در حدود ملتان نهر سیحون التصاق یابد و با تلک
آمیزد و بمحیط ریزد آب بنهایت صافی و روشن دارد در تابستان نهایت سرد باشد بزبان ولایت نهر
مهران موسوم امروز پایین دریای سند که معبر سند است تحت این ولایت بجا نامی علیحده یافته و تا پنجاب
بسیار نامدار و زمینش بسبزیست آب و هوا معروف و بلطافت صبح و شام هرچه بالاست طرف پنجاب بحرارت
و آنچه نزدیک بمحیط یعنی دریای شور ببرودت مخصوص اگرچه همه گرمسیرست زمینی مردم خیز دارد و مسکنت و اهلیت
اهلش ممتاز ارباب علم و ایقان و فقر و عرفان ازو بسیار بوجود می آید چنانچه از سوق تسطیر عنقریب معلوم شود
ان شاء الله تعالی از قدیم باز در بومیان سند رسوم چند معروف هرچند عادات جهالت است مخصوص بندرت
دیده آنها می کند آنکه چون بکسی تهمت عصیان بزرگی نهند و او خود را بری الذمه کند خود را عرض
آتش بلندی نماید تا سمندر کردار پاک بر آید و خلیل آسا از نار بی عار بگذرد چنانچه در احوال
سستی و ماروی باید و دیگر امتحان برداشتن بیل تفته که تاکنون در جهال مستمر پیشه [illegible]
ذکر رود چنین که متهم را برگ سبز از درخت بنا رخام ریسمان بسته بیل در آتش سرخ کرده برکف دهند
و او چند گام بتانی بردارد و اکثر معاینه شده که سبب بنا رخام و برگ بهم نرسیده و چون بیل بر زمین
زده اند خاک را چون ریگ [illegible] بجوش آورده تا برکت صدق ست دلالت [illegible] آتش
چگونه دست نسوزد **حکایت** در تاریخها از ثقه مسموع که زنی جفت سوار زن و زنده دیده منکر شد
چون نوبت برداشتن بیل آمد زن حیال آن جفت سوار را در زنبیلی پر از پنبه داشته بنمود تنبیه گویا
در آن حین باشتغال مصروف است در معرکه آمد و زن مدعیه بکف داد که نامی امتحان بر هم تا بیت
گیر و گفت بصدق آنکه جفت سوار فلانی یافته بودم و او را سپردم بیل بر سپیدار م هرگز نبیا
نیافته پاک بر آمد زن مدعیه بغصه زنبیلش بر تاک زد از بجا که آخر حق حق است صورت حسد آن
محتاله برده زن شده و دیگر چوبی بزرگ در آب عمیق نصب کرده متهم را بجویش تا بوقتیکه چوب بزنگ رفته

کمک کنند و تیر را پرتاب نمایند و کسی رفته تیر بیارد آنگاه چوب را حرکت دهد ... تا اکنون
بضبط النفس ساعتی با مکث باشد و باشاره برآید والا هرگز در تنگ آب ماندن نتوانند دیگر صنایع
چند در مردم آن مرز و بوم بدیهت چنانچه سکه از ماست غیری بجاست خود دزدیده آورند حکایت از ثقه مسموع
گردید که گفت در دیهی مهمان زنی بودم ماست شیر یک ماده گاو داشته حین سکه گرفتن بهانه آوردن آتش بخانه همسایه
رفت همسایه ظرفی بزرگ از ماست برای سکه برآوردن پیش خود داشت این زن نیز نگی کرده برگردید
و از ماست شیر یک ماده گاو خود در حال سکه ده چند برآورده دیگر علم شانه معروف بعض مردم
کوهست که شانه را مانگه نامند از خطوط شانه تازه هرچه خواهند دریابند در ریاست بواقعه اختر حکایت جمعی از
مردم کوهی بترس مخالف خانه بکجچ جای سیر رفته بعد اندک راهی مانگه شانه دیده گفت در پی ما فوجی تاخت
سپر سد جز حیله رهائی نیست گفت تا هرچه آب در مشکها باشد بر زمین ریزند و از میان بگذرند اتفاقاً
در فوج حریفان مانگه بانه مستفسر کیفیت شان شده دید که ایشان از دریا عبور کردند پس مایوس
برگشته اند چنین حیله موجب رهائی ایشان شد این اندک است خبرهای بسیاری ازین قوم از شانه سید هند
دیگر دستی چند بهم درهم کرده بر زمین میکشایند و مغیبات بران می یابند دیگر زنان جگرخوار اند که
هم از اخبارات غیب می آگاهانند چنانچه در بیان حال مرزا باقی مبین گردد دیگر علم جوگی است که غالب
میان زنان صورت یابست ماصدق آن در حال راجه داهر ظاهر شود دیگر قومی است ملقب بورتیه
بعنوان گدائی میگردند و از ضمیر و حالات گذشته چیزی میخوانند و مردم را بدان سیفر میبندد و حالات آتیه
بیان می سازند که کم در فوج یاب شود دیگر درفن قدم شناسی بعض مردم بحدی ماهر می برآیند که از
نقش قدم رجال تا نساء بیگانه و آشنا فرق مینمایند و با سایر کوه و صحرا گم نمی کنند و اغلب از آب نشان
براست سید ارند دیگر جمعی است بزمین کهچ که با آواز دراج بر نیک و بد می آگهند و همچنین از دیگر طیور
و حیوان بر خیر و شر سایران خبر سید هند حکایت شخصی گفت با جمعی سیر رفتم مردی گفت زود
سیر دم شاد رعقب بیایید که از صدای طیری خبر رسد و مهمانان بخانه یافتم و فلان عزیز در سوقت
رسیده است آخر چنان بود که گفته دیگر بعضی عجایب این ولایت ضمن بیان آیته بر جاهای خود مذکور
گردند در خاتمه نوادرات کوه به بیان آید ذکر حکام تعین طبقات از آنچه در کتب مبسوطه مذکور
بذکر اسامی و ایام اکتفا رفته پاره حالات مایعرف بعلی الاجمال بران افزوده تا بمقابله آن مذکورات طرزی

خاص و انما باید مخفی نماند که چون اهل سند سابق از زبان پارسی عاری بودند تصنیفی در احوال ملک و
ملوک وجود نگرفته مگر در سال ثلث عشر و ستمائه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ساکن اوچه درین وادی پوینده
بلده بهکر و الور افتاد و بزرگان خاندان و اماندهای عرب را دیده استفسار نمود تا باشد که بر احوال
فتح اسلام من وعن آگاهی یابد قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی را دریافت
نزد آن بزرگوار سوادی از تذکره بزبان حجازی که اجدادش در تفصیل وقایع سند و فتح آن پرداخته
بودند دیده ترجمه آن بپارسی کرده از آن پس میر معصوم بهکری و بعده میر محمد طاهر نسیانی در زمان
اکبر و جهانگیر تالیفات ساختند همچنین ارغون نامه و ترخان نامه و بیگلر نامه بسبوق بنظر رسیده فرود تر زانها
کسی مبین حالات نشده مسوده اوراق بحول الله و قوته تا زمان خود باستنباط کتب متفرقه علی الاختصار
کامی بکامی میزند و در تحقیق برخی حالات تازه تکامشی میکند امید که مطبوع خاص و عام افتد
رب یسر و تمم بالخیر باید دانست که چون بتقریر مذکور آنکه سند بنام سند مسمی و منسوب
گردیده اولادش طبقه بطبقه دران مملکت حکومت میکردند و طوائف لاتعد و لاتحصی ازانها
بظهور پیوست که ضبط آنها مذکور کتب نشده منجمله طائفه نفیه و مردم تاک و قوم موسیه نوبت
کامروا بودند تفصیل ایشان نیز مبرهن نگردیده لهذا بذکر آخرین طبقه راین می‌پردازد و زبان
پس شرح دیگر طبقات می‌کند طبقه رایان که دار الملک شان شهر الور بود حدود ممالک
ممالک از مشرق تا کشمیر و قنوج و غرب تا مکران و کنار محیط عمان اعنی بندر دیول و شمال تا سرحد
سورت بندر و جنوب تا حدود قندهار و سیستان و کوه سلیمان و کردان و کیکانان بوده
رائی دیوانج ملکی عالیقدر بوده حکمش در حدود مسطوره مستقلانه نفاذ داشت ملوک
هند بجملگی رشته اخلاص و خوشی بهش بودند و در تمام ملک بدست دولت کاردان
کارهای دلخواه گرفته چون درگذشت پسرش رائی سهیرس مالک تاج و افسر شده
بقدم پدر مدت در تعیش و فراغت و رفاه گذرانده از تخت تخته رخت کشید پس
ولد نامدارش رائی ساهیسی بر مسند دولت دست در مملکت تکیه بکام زده روزگاری
بسر برده روزی بموجب دشمن احتساب کرد بعد پسرش رائی سهیرس ثانی
جانشین گردید بادشاه نیمروز برو لشکر کشیده بمجرد این خبر ... باستقبالش ...

میدان مقاتله بسیار است از صباح تا نیمروز لهبات وغا در اشتعال مانده قضا را
تیری بگلو خورده جان داد باد شاه نیمروز از دو وش غارت کرده مراجعت نمود و لشکرش
سهیرس خود را جمع کرده پسرش ساهیسی را بر تخت نشاندند رای ساهیسی
ثانی زیاده بپاسبان گزیده اوصاف بر آمده در اندک زمان حدود مملکت را بند و بست کرده در
دار الملک باسودگی اقامت نمود و بر رعایای عوض خراج حکم فرمود تا از بلین شش قلعه
آوچه و ماتیله و سیورائی و مؤد آلور و سیوستان بخاک انباکشتند گویند وی را حاجی
بوده رام نام و وزیری بد بهمن اسم روزی برهمنی چچ نام بن سیلایج از مشاهیر
براهمه نزد رام حاجب آمده چون صحبت کرد حاجب از وی بغایت محظوظ گردیده بوزیرش
رسانید از اتفاقات بعد چندی کی چچ مخصوص شد وزیر بیمار شده و طلب
رائی جهت خواندن مکاتیب اطراف رسیده بس که چچ را در فنون انشا بمهارت
کامل دیده بود از طرف خود بفرستاد رای درون محل بوده وی را درون خواند زنش رانی سوهندی نام
بحجاب در آمد ساهیسی گفت از برهمنان کدام سر است و چون برهمن درون آمد ساهیسی از
بلاغتش بغایت محظوظ شده حکم تحریر جوابها بوی کرد و چون کمال او در انشا محقق رای
گردید فرمود تا پس بعد حجابت مخصوص وی گذراند تا جواب و سوال ضروری درون محل
آمده میکرده باشد درین ضمن رانی را دل باو مائل شده بی اختیاری کشید
هر چند پیغامهای وصال فرستاده چچ نپذیرفت تا آنکه کار چچ بالا گرفت و صغیر و کبیر ممنون و
مرهون احسان و کار دانیش گردید از اتفاقات یاری طالع رائی ساهیسی بمرض موت
مبتلا شده رانی چچ را طلبیده گفت حال رای چنین و فرزندی ندارد لابد اقربایش وارث
ملک شوند و مرا و ترا نمانند تدبیر کنم تا ترا رای مسلم گردد وی قبول نموده رانی امرا را پیغام
فرستاده که رای ساهیسی بقدر افاقه یافته فاما قدرت بر آمدن ندارد چندین
ایام گذشته است که جواب و سوال ممالک معطل مانده اکنون امر فرموده است وانگشترین
خود بچچ داده تا بجایش بر تخت نشسته مهام ملکی را نیابتاً برسد شما هر همه حاضر آیید انقیاداً
للامر هر همه امرا و اعیان حاضر شده چچ را سلام کردند و زانو زدند عنقریب ساهیسی

درگذشته رانی اول اهتمام آن کرد که خبر مرگ شوهرش بگوش کسی نرسید پس اقربا را
که دعویدار ملک بودند بهانه وصیت یک یک بخواند و مسلسل نمود آنگاه اقربای
مفلس را طلبیده گفت سران دعویدار ملک را جهة شما بحبس کشیدم باید هر یک
یکی از آنها که حریف خود دانند در محبس رفته بکشد و خانمان و منصبش را متصرف شده باطاعت
چچ در آید تا کارهای خود را بجملگی بیابد اقربای مفلوک این را غنیمت دانسته در حال چنان کردند
پس هر یک را طلبیده بنواخت و چچ بسیرد و نعش شوهر برون کشیده سوخت مدت حکومت
این پنج راجه مذکور یکصد و سی و هفت سال مذکور شده آنگاه حکومت براهمه عائد گردید طبقه اول
اول ایشان چچ بن سیلائج چچ وقتی که بقرار مذکور وارث ملک شد بگفته رانی در خزائن
را گشوده خاص و عام را بدام احسان درکشید پس رانی کار وی را خاطرخواه دیده اعیان براهمه و امرا را
طلبیده گفت مرا حلال چچ کنید تا بآئین در حباله اش کشید ندرانا مهرت جیت پوری که خویش ساهسی
بود این را شنیده لشکری بیشمار فراهم آورده بجیلم رسید و نامه بچچ نوشت که برهمنان را از
ریاست و ملکداری چه نصیب باید که بر خود ببخشای و دست از ملک برداری تا بمنصب قدیمت
جا داده آید چچ بکار خود درمانده نزد رانی شد و گفت خصم قوی آمده چه صلاح رانی گفت صلاح جنگ را
مردان دانند اگر تو بجای من بنشینی در تخت خود مرا دهی بروم و بکار خصم پردازم چچ منفعل و متاثر شده
رانی بدلجوئیش گفت خزینه تراست تجدید اول لشکر بدست آر تا ظفر یابی چچ در حال بتهیه لشکر پرداخته
زرهای کثیر بخشید و مستعد شد درین ضمن رانا مهرت پیش آمده گفت مقصود من نزاع ما و
تونیم عالم چرا ناحق تلف شود برآ تا هر دو باهم دست و بازو بیازمائیم چچ گفت من مردی
برهمنم سوار جنگ ندانم از اسپ فرود آ تا بهم دست آزمائی کنیم رانا مهرت اسپ را بگذاشت
چچ جلودار را گفت آهسته آهسته اسپ بمن رسانی رانا مهرت غافل ازین اسپ را دوانده
سبقت جسته بچالاکی باز بر اسپ برآمد و بیک ضرب کار خصم تمام ساخت لشکر رانا منهزم
و منهوب پس رفت چچ ظفر مالور مراجعت نموده این واقعه قرین سال اول
هجرت نبویست علیه الصلوة والسلام بالجمله بعد الظفر بر رانا مهرت چچ باید همن وزیر مشورت
کرده برادر خود چندر را بنیابت در الور نشانده جهت ضبط حدود متوجه گردید متّه نام والی سوستان سر

اتفاق کرده او را بدر انداخت پس بران نتراز خروج کرده سعید را کشتند و مکرانرا
متصرف شدند و بعد چندگاه از هراس سر بخراسان نهادند وقتی که مجاعه بن سعر بمکران
جهت تهیه تسخیر خراسان آمد و عبدالرحمن بن اشعث را روانه نمود علافیان ویرا سر راه
کشته بسند گریختند و نزد داهر آمدند داهر ایشانرا برای کار بکارداری غنیمت دانسته نزد خود ماند
علافیان مذکور تا آمدن محمد قاسم و فتح سند در اینجا بودند آخر امان نامه یافته بمحمد
قاسم پیوستند بالجمله طائفه ملوک هند استقلال داهر شنیده باهم گفتند پیش
از تنگدستی روبدینطرف آورد لشکری باید برد باشد که ملک وی هم بدست بیاید
باتفاق رای رن رای قنوج لشکری کشیده رو بداهر نهاد و بالو پیوست
رای داهر یکبار خصم در رسانده به بدیمن وزیر رای ری را داد تا تدبیر کند گفت کار جنگ را عرب
خوب دانند ایشانرا تکلیف نما داهر سوار شده پیش محمد علافی آمد و یاری جست محمد علافی
گفت بجز جمع لشکر به پیش دشمن بفرستد تا در یکطرف سنگ خندق عمیق بکنند
و پس پوشش کرده بگذارند تا با جمیع همیشه بمحاربه بدچون داهر چنان ساخت محمد علافی
با پانصد مرد عرب و سندی انتخاب کرده با خود گرفت و در شب بلک رن شبخون زد لشکریان
غافل مغرور بخواب رفته بودند تا بدیگر افتند و بندوکی خود خود کردند آنگاه سپیده دم
محمد علافی بشان نمودار شد از جنگ گریزانده چون دانستند که یقینا تقلیل
چنین نمود برپا آورده تعاقبش کرده خندق افتادند اکنون داهر بفوج خود
سوار شده هشتاد هزار مرد و پنجاه سلسله فیل بدست گشتگان بقبید آورده علاقه صلاح
بدیمن وزیر همه را آزاد کرد بکه بدیمن دیرین فتح دلیل لعوب بر بده داهر ویرا نوشت
بلیغ فرموده حسب استدعایش مرکز بر یکطرف تنگ دامش نقش زده باشند
بعد این فتح کار داهر قوی تر شده بر همه ملوک اطراف چیره دستی یافت بعضی ... ان
و تمرد و تعند برافزوده بیست ... دیگر دیگر ... ملک ... مکافاتش زوال
ملک است که معه موجبات دیگر مذکور گردد . ماجرای اسیر شدن کنیزکان سراندیب
گویند ملک سراندیب از جزیره یواقیت چند کنیز و خدام حبشی مع بسی تحفه و اجناس

عجیبه چوبت خلیفه و حجاج همراه کسان معتمد در هشت منزل کشتی فرستاده بود قضا را در دریای
محیط عمان بسبب طوفان وارد ساحل بندر دیول شدند و دزدان ساکن دیول از قوم
نکامره آنجمله ضبط آوردند و هرچند معتمدان شاه سراندیپ گفتند که هدیه خلیفه مسلمین است
نپذیرفته گفتند اگر فریادرس دارید خود را واخرید دران زمره جمعی نسای معصومه مسلمه باراده
حج و دیدن دار الخلافة و حجاج داخل بودند زنی از انجمله منسوب بقبیله بنی غزیر ستم بار بانگ
گفت اغثنی یا حجاج این خبر بحجاج بردند چون شنید که آن زن ستم یا راغثنی زد جواب لبیک گفته
در صدد تدارک افتاد **کیفیت شهادت بذیل** چون حجاج بن یوسف برای تدارک
اسیران اسلام بخلیفه عرض کرده و رسولی مشعر تهدیدات جانب ڈاهر فرستاده خلیفه
بتغافل پرداخت و ڈاهر گفت مرا خبر نیست جماعه دزدان که بفرمان من هم نیستند برده باشند
شما دانید بعد ورود این جواب حجاج باز بخدمت خلیفه مکرر عرض کرده اجازت حاصل
نموده عبدالله سلمی را بمکران نصب کرد و بذیل را فرمود تا بمکران رسیده سه هزار
مرد بگیرد و بسند رود بذیل بقلعه نیرون رسیده جانب دیول حرکت کرد ڈاهر آنرا شنیده
جیسیه نام پسر خود را با لشکر بسیار بدیول فرستاد از صباح تا آخر روز جنگ صعب
روداده بذیل بعد ترددات کلی بشهادت رسیده و بسی مسلمانان اسیر شدند گویند
والی حصن نیرون سمنی نام داشت بخوف افتاده که من سر راه ورود عسکر عربم امروز تنها
راه گیرم با لشکر عرب وا گردند سبب دانسته در میان پامال شوم بران کسان معتمد نزد
حجاج فرستاده اطاعت پذیرفت و امان نامه حاصل نمود عامر بن عبدالله حجاج را گفت
این مهم بمن سپار تا بسند و بند روم گفت این کار مقسوم تو نیست از منجمان دریافته ام که سند
دهند بدست محمد قاسم بکشاید بخاصه چون ایام افول ستاره دولت کفار و حین طلوع
نیر دین محمدی درین سرزمین رسیده بود اینواقعه علاوه واقعه سابقه موجب
ورود محمد قاسم گردیده و آن عنقریب از اول حال ذکر کرده آید اینجا بالتزام اسم
جیسیه شرح کیفیت غریب ولادتش سپرده گویند رای ڈاهر روزی بشکار
بوده ناگاه شیری از بیشه بیرون آمده هرچند مردم دویدند ڈاهر همه را منع کرده خود بجنگ

شیر آماده شد زنش ده ماهه حامله از نطفه محبت که با وی داشت این را شنیده
بی اختیار نعره زد و بیفتاد و آخر ذابر شیر را کشته سالم مراجعت نمود زن او را
دیده مرده و بچه اش در شکم حرکت می کند فرمود تا شکم او را پاره کرده طفل را
برآوردند و این نام که معنیش شیر شکار است نهادند الحق وی چون بزرگ شده در
بهادری اسم با مسمی برآمده **بیان تمهید ورود عسکر اسلام بفتح**
سند در مرویات صحیحه منقول شده که در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض چون
عثمان بن عاص ثقفی نامزد بحرین شده و بعمان رسیده چند کشتی حشم آراسته همراه
مغیره بن ابی العاص بر دیول روان کرده و در آن وقت از جانب چچ برادرش سامه بن سیلایج
آنجا حکومت داشته بجنگ لشکر اسلام برآمد بعد کشت و خون موفور
مغیرة بن ابی العاص شهادت یافت و جماعه کثیره بقتل رسید و این خبر رسیده ابو موسی
اشعری که در مکران منسوب بود احوال عرضی خلیفه رسانیده خواست
تدارک بعمل آید ممنوع شد کشتی تصرف شده پس در وقت خلافت
امیر المؤمنین عثمان رض عبد الله بن عامر بن ربیعه که حاکم مکران گردیده مامور شد که سمت
معتمد بسند فرستاده حالات عرضه نماید وی حکیم بن جبله را فرستاده
تا مخبر شده خبر برد و گفت آب تیره و میوه ترش و قاتل و زمین سنگلاخ
و شور دارد خلیفه پرسیده مردمش در وفا چگونه گفت غدارند برین جواب
لشکر کشیدن آنطرف موقوف شده تا که در خلافت امیر المؤمنین علی رض لشکری از مکران
گذشته مظفر و منصور بکوه پایه کیکانان که حد سند است رسیدند بیست هزار کوهی
بجنگ شان سر راه گرفتند لشکر اسلام تکبیر زنان حمله جویان تکبیر رعب
هراس خورده ثانی و تتمه فراری گردیدند از آن وقت در ایام حرب زنان کوه در ز
تکبیه مسموع است و درین ضمن خبر رحلت خلیفه رسیده و فتنه منتشر شده
لشکر مذکور بمکران پس آمد هرگاه معاویه استقلال یافت عبد الله بن سوار را
با چهار هزار مرد نامزد سند کرد و قضا را بکوه کیکانان رسیده از دست کف

راسن ذمه دارم خلیفه بطوع وکره تا در شهور اثنی وتسعین محمد بن قاسم بن عقیل ثقفی
عمزاده وداماد حجاج یوسف که در عمر هفده سالگی بود هزار مرد مخصوص از روسازاده
از شام وعراق انتخاب کرده همراهش دادند بشیراز آمده تدارک کار بدید آنگاه
حجاج بجعد و منجنیق معه اسباب قلعه کشائی در کشتیها نهاده با مغیره و خزیمه بجمعیت
گزیده فرستاد تا بر ساحل دیول بوی ملحق کردند بالجمله محمد بن قاسم با جمعیت
سابقه ولاحقه همگی شش هزار سوار اسپ وشش هزار سوار جمازه وسه هزار
شتر بختی بارکش روانه مکران گردید محمد هارون از مکران حسب اشاره حجاج
باوجود نقاهت همت مزاج رفیقش گردیده چون بارمن بیله رسیدند هارون
بقضای الهی درگذشته انجا مدفون شد گویند دران ایام جیسیه ولد داهر در قلعه
نیرون بوده خبر آمدن محمد قاسم بپدر نوشت وی از علافیان استفسار کرد گفتند
عمزاده حجاج با لشکر جرار میرسد زنهار مقابل نشوی بالجمله محمد قاسم ارمن
بیله مفتوح ساخته سوی دیول حرکت لشکر نمود مغیره وخزیمه با جمعیت خود باهم
درین ضمن بر ساحل بندر دیول رسیده بوی رفیق شدند محمد قاسم در سواد دیول خندق زده بیفتاد
واحوال ورود خود بحجاج نوشت گویند در هفت روز خبر بار رسیدی حجاج کسان جلد رو
راهی هم چنان دوانیدی که مابین زمین تا بغداد در هفت روز طی کرده هر روزه خبر
بهم دیگر میرسانند گویند در قلعه دیول بتخانه بود چهل گز ارتفاع وبران گنبدی همچنان
مرتفع بنا یافته و برسر گنبد رایت حریری رزانه منصوب کافران بی بیم وهراس بدی
ثبات مقاومت پیش کرده صدای جنگ در دادند وروزی چند بگذشت برهمنی
از درون حصار بر آمده امان طلبیده پیش محمد بن قاسم آمد وگفت مرا از کتب خویش
معلوم شده که اینولایت مفتوح اسلام شود و زمانه اش همین و بیقین گشاینده اش
توئی آمدم تا ترا راه بنمایم پیشینیان در رایت این بتخانه طلسمی بسته اند تا آن شکسته نشود
هرگز نگشاید تدبیری فرما که اول او را بشکنی محمد بن قاسم در اندیشه آن کار آمد جعونه
منجنیقی گفت اگر مرا ده هزار درم انعام دهند شرط می کنم که هر آئینه بسه ضرب کار ره سیت

نماو دربار ابکشا سمنی در قلعه را کشاده مقالید بدست بار مغانی لائق آمده قدمبوس کرد
و نوازش یافت و از قسم مایحتاج همه چیز بسر لشکر اسلام داخل قلعه شده بتخانه
را شکسته مسجد و منار طرح انداخته مؤذن و امامت کرده شحنه را بجا راست آنجا نصب
فرموده سمنی را با خود گرفته روانه بیشتر شد چون بسی کروهی از نیرون در موضع سوج رسیدند
سمنی طرف بچهرا بن چندر والی سوستان نامه فرستاده که ما مردم ناسکیم و در کیش ما کشتن
ناروا است تو در کوشک نشسته این لشکر عرب نور آور کسی قابل مقابلت شان نباشد
باید بر حال خود و خلائق بخشوده باطاعت برای که قول محمد قاسم قول قویست هر آئینه صرفه
درین است بچهرا ازین اطاعت نداده بپای مجادله ایستاد پس ازان لشکر اسلام جلو کرده
بقلعه سوستان آویخت یکهفته محاصره و جنگ گذشت آخر بچهرا عاجز آمده فراری
شد و نزد بودهیه بن کاکه بن کوتک که در حصار سیسم حکومت داشت رفته محمد قاسم
در حصار سوستان درآمده بضبط کشید و کسانی را که سمنی آورده نوازش کرده رو به سیسم نهاد
جماعه بودهیه و بچهرا بمجادله ایستادند کفار نزد کاکه پدر بودهیه جنه رفته و گفتند ما را امر کن تا بر
لشکر اسلام شبخون بریم کاکه گفت از اهل تنجیم مرا خبر است که لشکر اسلام این ملک بستانند
و زبانش همین زمان زنهار این اندیشه بخاطر نسنجید انها ممنوع نشده رو بشبخون
آوردند از اتفاقات راه برایشان گم گردید و جابجا فرقه منتشر شدند هر چند
تمام شب راندند صبحی مانده خود را بدر حصار سیسم یافتند بکار حیران شده نادم نزد کاکه
چنه رفتند و حال را گفتند گفت مرا دلیری از خود نمیتر نگیرید ما یقین [illegible] که با این مردم جنگ
بهبود ندارد پس خود کاکه در حال روانه ملازمت شده نوازش یافت و جماعه متابع
خود را با امان کشید محمد قاسم عبد الملک بن قیس الدمیقی را بهمراه او [illegible] داده تا هر که
باطاعت بیاید بیارد و آنکه تخلف ورزد بسزا رساند خدا تعالی وی را بر شکان ظفر
روزی کرده تمه مخذول بجهت بلطور و [illegible] و قندابیل رفتند و [illegible] طلبیده
باج بر خود پذیرفته بملک آمدند در ضمن فرمان حجاج رسیده که محمد قاسم بقلعه
نیرون مراجعت کرده [illegible] از آب مهران عبور کنند و بیست [illegible]

چنانکه در آنولا گرهی رنگ بود از مواضع متفرقه جمع گردیده شخصی را بخبرگیری فرستادند او وقتی رسید که همه لشکر در پس محمد قاسم اقتدا نماز داشتند ملاحظه نمود قیام و رکوع و سجود و حرکات و سکنات جمله بمتابعت امام دیده بقوم گفت آنجا که یک کس را هزاران در همه اوضاع بلا فاصله بالاتفاق چنین منقاد باشند برگشته بخت آنکه مخالفت ورزد بنابران رجال تمام قوم مذکور با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند وقتی رسیدند که محمد قاسم مجلس مانده کشیده بود و سفره بود اینجماعه مرزوق است از انقرار قوم چنه مرزوق لقب یافته انگاه اطاعت و مالگذاری قبول نموده مراجعت کردند فقهای اسلام زمین آنروی آب که در تصرف مردم چنه بود بنابران عشری نویسند همچنین بر زمین نیرنکوت که خود با طاعت آمده نسبت بدیگر زمینهای ابواب کست **بالجمله** حسب اشاره حجاج محمد قاسم مراجعت کرده بمعبر مهران بجدود قلعه راور و جیور رسیده به موکه بن بسایه والی آنجا فرمان فرستاده تا آمده بملازمت کند وی گفت اگر همچنین بیایم زیر عتاب ڈاهر افتم فلانوقت در فلان مقام با چندی از فوج می برایم لشکر خود را بفرمائید تا بر سرمن تبازد و من در ظاهر خود را بجنگ آرم و آخر بعجز گرفتار گردم انگاه بر اینوضع موکه بملازمت رسیده مورد نوازشات شد و دلیل راه گردید **مرویست** که رای ڈاهر خبر تغلب فوج اسلام شنیده با لشکر گران آن کنار رسیده در صدد ممانعت عبور آب بوده جمعی از لشکر اسلام میخواست عبور کند خود ڈاهر یکی را به تیر دوخته پس جاهین بده را از طرف خود مانده خود بستر نشست جاهین گذر عبور را سخت محکم کرده کار عبور مشکل افتاد درین ضمن چند سوار را که از لشکر اسلام در سوستان بودند چند را هم هاله کیش از ان وقتی والی سوستان بود برون کرده قلعه را بضبط کشید محمد قاسم آنرا شنیده مصعب بن عبدالرحمن را با هزار سوار و دو هزار پیاده بسوستان فرستاده چندرام بجنگ بر آمده شکست خورده خواست بحصار پس رود درونیان در ها را بستند و آنمخذول در دست لشکر اسلام واصل جهنم شد پس لشکر اسلام قلعه را بتجدید بضبط کرده باز بمحمد قاسم پیوستند رای داهر جیسیه پسر خود را

بحصاربت فرستاد تا راه بر لشکر اسلام گیرد قریب پنجاه روز در آن میان بگذشت و لشکر اسلام
را حال به تنگی رسید هر اسپ که بسبب نیافتن کاه رنجوری شدی گشته میخوردند داهر پیغام کرد که حال
لشکر شما چنین مسموع اگر برخود بخشائید من متعرض نشوم و مدد کنم تا واپس روید محمد بن
قاسم فرمود ان شاء الله این ملک ملک اسلام می شود تا باطاعت نیائی و مال چندین
ساله ادا نکنی هرگز از تو دست بردار نشویم گویند حجاج بن یوسف بشنیدن خبر هلاک
اسپان دو هزار اسپ روانه نموده تاکید کرد که در سیهر داهر متوقف مشوید
و زود از دریا گذشته اول کار وی بسازید برسیدن آن تاکید محمد بن
قاسم بزمین جهم رسیده فرمود تا جهت عبور کشتیها فراهم آورند و پل ببندند
موکه بسایه چند کشتی موجود کرده آنرا پر ریگ و سنگ ساخته میخهای قوی در پل دیگر
بستند بر اثر این خبر داهر به پسر خود نوشت که بنحوی موکه را بدست بیار که چنین
جرأت می کند راسیل برادر موکه نزد داهر بود و با برادر سابقه نفاق داشته گفت
این فرمان مرا است که رفته به برادر آرم و ذمه دار ممانعت عبور لشکر باشم
در ضمن تائید ایزدی لشکر اسلام کشتیها را تیار کرده سوار شدند و به تیر باران
کفار مانع ساحل را برطرف کرده گروهی بزرگ آن طرف رسیده ساحل
را از خصمان پاک کرده قدم استوار کردند تا باقی لشکر سر با عبور نموده و بیست
کروه از لشکر کفر سواران جیدر و بهمه شب تاخته وقت صبح رسیدند صبح بلشکر
داهر برای خبر رسیدند داهر هنوز بخواب بود که اینها فریاد زدند حاجبی رفته داهر را بیدار ساخت
چون از خواب شیرین برخواسته این خبر تلخ شنید از شدت رنجیدن طبانچه زد که در حال
جان داد پس داهر بتوسل افتاده ندانست چه کند گویند محمد قاسم چون لشکر
همگی از دریا عبور نموده مشاوره بلشکر فرموده که اکنون دریا بر پشت و خصم در مقابل
روست هر که رو به جانب سپاهی که متفرق شد و دست و ... به ... شد ... و غرق دریا ... که
ثانی مکان تاب خصم نیارد و برگرد و چون راه مفر باقی نیست به آئینه بدست گرفته
خواهد رفت یا بآب خواهد غرق شد از ننگ و عار ما به ... دین و دنیاست

به که حال امرخص گردد که مرا یا سر داد نیست یا سر گرفتن سه کس یکی به بهانه
بیکسی مادر و دیگر بعلت فکر یتیمی دختر و سوم برای ادای دین تخلف گزیده
تتمه همه جان برای غزا ایثار کرده گفتند ما را جز جنگ سری نیست **بالجمله**
محمد بن قاسم چون لشکر را یکدل دید از انجا کوچ فرموده از حصار بت طرف حصار
راور ساخته بموضعی رسید که آنرا جیور گفتندی میان راور و جیور خلیجی بود بر گذاره
اش لشکر داهر بنظر آمده محرز بن ثابت قیسی با دو هزار و محمد زیاد العبدی بیک هزار بعبور
انطرف شده جمله را برانداند درینوقت محمد حارث علافی را طلبیده گفت
که تربیت کردن من شما را برای همچو روز بوده اکنون باید کوشید و طلایه بذمه خود باید گرفت
محمد حارث جواب داد که فی الواقع ما را لبر و جان در خدمتت کوشیدن واجبست
فاما انطرف مقابله با مسلمانان نیست مفت مرتد شدن و ماخوذ خون مسلمانان گردیدن
و مردن بجهنم رفتن ازین تکلیف معاف باید فرمود و سوای آن در هر خدمت بجان حاضر دولت
داهر نیز به شده خاموش ماند و جیسیه را با لشکر از مقابله فرستاده بعد قتل
اکثر لشکرش منهزم پس شد روز دیگر راسل برادر سوکه معین نموده وی نهانی پیغام
کرد که مرا هم مثل برادرم از جنگ گرفته بیرید و چنان شد **الحاصل** ده روز برانوجه
فوجهای کفار بجنگ می آمدند و منهزم پس میرفتند درین ضمن لشکر اسلام غلبه
کرده داهر را در حصار دائره کشید روز پانزدهم که پنجشنبه دهم رمضان سنه ۹۳ ثلث و تسعین
بود با وجود هیجان خود داهر با فوج قوی هیکل ده هزار سوار جوشن پوش و سی هزار پیاده و چند حلقه
فیلان جنگی بر عماری فیل با دو دختری خوبرو که یکی پانش دادی و دیگر شرابش
رساندی بمقابلت برآمد از صباح تا آخر روز جنگی رو داد که بشرح در نیاید مسلمانان
بحقه بازی و تیر باران پای جلادت بنحوی افشردند که مزیدی بران متصور نباشد
اول لشکر اسلام زیر و زبر گردید و محمد بن قاسم حیران کار شده بدرگاه ایزدی رجوع
آورد فضل خدا درحال بیاری آمده اسباب نصرت را تمهید داد **گویند**
داهر چرخی آهن داشته بهر سواری که می انداخت سرش بریده بخود می کشید پس در

حین قرب غروب که میخواست فریقین از جنگ بیاسایند بحقه بازی جماعه
مسلمانان فیلان جنگی رم خورده در لشکر خود افتادند و موجب پریشان
شان شده و جماعه از کفار بامان آمده گفتند لشکر داهر چیره و غافلست فوجی
بمبارزین کنید تا از عقب در آییم و گروه پیشینیان بشکنیم بآن سبب عمده
جمعیت اعدا شکست خورده محمد بن قاسم معائنه آنوقت کرده لشکر را به تیر
باران امر فرمود بقدرت الهی تیری بگلوی داهر رسیده جان بداد فیلش را
پس کشیدند قضا را فیل در خلاب درماند برهمنان برای ستر حالش در خلاب
نهان کردند لشکر کفار بیکلگی هزیمت خورد لشکر اسلام بجوی گذرها را گرفته که پرنده و روشان
در بنالیست برهمنان بدست قیس افتادند و برای جان بری سراغ کشته شدن داهر دادند
درین ضمن دو دختر داهر بدست لشکریان افتاده محمد قاسم بگمان آنکه مبادا داهر گم شده
باشد در لشکر منادی فرمود تا در صدد تعاقب نیایند که شاید حریف کمین کند
قیس منادی را شنیده تکبیر زد و محمد قاسم مخبر قتل داهر شده با چند مبارز بر کنار خلاب
آمده بدلالت برهمنان جسد پلیدش برون آورد و سرش را بریده بر نوک سنان
کشیدند بچشم دختران جلوه داده تا تصدیقش کردند آنگاه فرمود بشکر آن موهبت
تمام شب تسبیح و تهلیل احیا داشتند صباحی روز جمعه سر داهر با دختران بدر قلعه
فرستاده متحصنان تکذیب کردند لاوی زن داهر بدیدی فصیص معائنه سر شوهر کرد بی اختیار
نعره زده خود را از برا فگند پس اهل حصار در باز کشودند و فوج اسلام در قلعه
رفته در سپاهیان تیغ نصرت براند ختنه غار جمع نمود و خزائن و اموال و
دفائن بضبط کشیده بحجابت قیس فرموده در و بل شور سپرده الیه بعد بند و بست
تمام حدود سر داهر معه دختران و اسیران و غنیمت به دویست سوار مصحوب
روانه دار الخلافه کرده مدت حکومت داهر سی و سه سال و تمام ایام کامرانی طبقه برهمنه
نود و دو سال است و نیست که بعد قتل داهر مردم سمانجه ای تهری جمعیت نموده با دهل
و سرنا آمده ملازمت کردند و تعظیم نمودند محمد قاسم پرسید چه میکنند گفتند

ما را رسم ست که چون بادشاهی مظفر شود شادی وی بانوحه کنیم انگاه مقطعی بر خود گرفته پس رفتند و مردم بهاتیه و لوهانه و سعته و چندر و ناچی و کوریجه هم باستصواب علی محمد بن عبد الرحمن سلیطی آمدند و همه سر و پا برهنه بودند بعد امان مقرر گردید که هرگاه مردم اسلام از دار الاسلام بیایند و با آنطرف روند اینها بدرقه و دلیل باشند انگاه محمد بن قاسم خواهر داهر که برای خوف زوال ملک بحبالهٔ خویش کشیده بود با جازهٔ حجاج در عقد خود در آورده متوجه تسخیر بعض اماکنه گردید در اینضمن در اوائل سنه اربع و تسعین مسموع شده که پسران داهر در قلعه اشکنده فراهم آمده دم استقلال میزنند محمد بن قاسم متوجه آنطرف گردیده بتضییق حصار کوشید و بعد محاربات کلی مسخر فرموده بتخانها را شکسته اساس مساجد افگند و بر سکنه آنجا جزیه مقرر فرموده همچنین برهمنا باد را فتح کرده گویند روزی محمد قاسم نشسته بود که جماعه براهمه بقدر هزار نفر سر و ریش و بروت تراشیده در آورده در آمدند متفحص حال گردیده دریافت که اینها در تعزیه سردار بنا بر آئین خود چنین کرده‌اند همه را طلبیده بمشورت لاوی زن داهر بر عمل دیوانی جهات ملک بقرار قدیم بگماشت وقتی که مستمال شدند بعرض رسانیدند که ما قوم بت پرستیم و بمجاورت بتکده‌ها معیشت سایر قوم ماست هرگاه اطاعت پذیرفتیم و جزیه بر خود لازم گرفتیم باید رخصت بدهند تا معبدهای خود را بمکانهای دیگر بنا نهیم و دعا بدولت خلیفه کنیم محمد قاسم بعد عرض حجاج و اجازه از خلیفه شان را رخصت داد که بکیش قدیم آنچه رسم ست بعمل آورده باشند پس فرمود تا جهت امتیاز از دیگر هنود ظرفهای برنجی کوچک برای گدائی وضع کنند و هر صبح آنرا بدست کرده از هر در بکدیه گذشته باشند از ان قرار رسم مانده که کاسه در دست برایمه با غفدوان بر هر در بگردند تمتع یابند مرویست که چون حجاج بر فتح قلعه اشکنده و برهمنا باد مطلع شد طرف محمد بن قاسم نوشت که چون بفضل ملک و خود داهر بدست آمده دار الملک دیرا باید بدست آورد و دیگر باینقدر اکتفا نکرده متوجه جانب شرقی شد و رو بهند نهاد برکت دین محمدی همه جا ناصر مسلمانان خواهد بود بر آن نوشته محمد قاسم عزم

الور بسته درخلال حال خبر رسید که فوفی نام پسر داهر در الور مستقیم شده انکار کشته
شدن داهر شده میگوید وی از لشکر گم شده رو بهندوستان نهاده عنقریب
با لشکر رسیده انتقام میگیرد و چنان بیقین بر آن دارد که هر که پیشش ذکر کشته گردیدن
داهر میکند بقتل میرساند و لهذا کسی پیشش اظهار این معنی نمی‌نماید و حبیبیه و دیگر
برادران خود را که درین تفرقه متفرق شده بودند نزد خود خوانده است درحال متوجه آنطرف شده
حصار الور را محاصره فرموده لادی زن داهر را بدر قلعه فرستاد تا اظهار مردن شوهر نماید او را
تکذیب کرده بسنگ کلوخ زد و گفت که با گاوکشان تو ساخته پس محمد قاسم بتضییق کوشید
خلق الور در اندک ایام بتنگ آمده در فکر برآمدن شدند فوفی دانست که کارش بجائی ماند اما
بتوهم غلط دست بردار شدن مشکلش افتاده گویند زنی ساحره آنجا بوده التجا باو آورده
تا از حال داهر خبر کند زن ساحره که در آن وقت جوگنی نام داشت مهلت یکشب خواسته
بعد مضی آنشب دو شاخ سبز یکی از درخت جوز و دیگر از درخت فغا ساخت کرده پیش فوفی آمده گفت
تمام اندیب و جیب زمین را ملاحظه کردم و این تحفها آوردم اگر داهر زنده بودی البته
مرا منظر آمدی نه خیال زندگی او پیرامون دل میار و خود را مفت بهلاکت مده چون فوفی
از زن ساحره یقین مردن داهر کرد شبا شب از قلعه برآمده نزد برادران مذکور که پیش خود شان
را خوانده بود و هنوز نرسیده بودند بگریخت صبحی علافیان این ماجرا بمحمد بن قاسم نوشتند و امان نامه
خود طلبیده باج حصار را بکشودن حصار رهنمود محمد بن قاسم با لشکر مظفر بشهر درآمد و دید که خلقی انبوه
بر در معبدی بسجده افتاده‌اند پرسید که اینها چه کنند معلوم شد که بت را سجده می‌کنند درون بتخانه
درآمده دید صورت انسان کامل بر اسپ سوار است شمشیر آخته تا نزد مجاوران گفتند که این
بت است نه زنده و از پیش محمد قاسم رم خوردند نزدیک بت رفته دستوانه گشته نموده نزد
مجاوران رسید که بت را یک دستوانه در دست بست از وی رسید چه کرد گفتند بت را ازین
چه خبر گفت عجب معبودی را می‌پرستید که از حال خود خبر ندارد بشنیده بخجالت بزمین دوختند
نقاش است که شخصی از جمله اسیران در وقتی که امر بکشتن شان شده گفت من عجیبی نمایم که هرگز ندیده
باشند فاما بشرطی که مرا و تابعان مرا امان نامه نوشته بدهید گمان بردند که مگر دفینه مینماید

مطابق نمودش امان نامه ودو صد کس نام بنام نوشته داوند چون امان نامه را حاصل نمود در حال ریش را بدهن کرده موهای سر را پریشان نموده سر دریا با به پیچ و خم انگنده انداز رقص عجز آغاز ید و بدهان صدا های غریب زدن گرفت حالتی کرد که هر همه بیننده ها بخنده قاه قاه افتادند و چنگ بس کرد محمد قاسم فرمود آخر این لعبها چیست عجیبه گفتی بما گفت که این عجیبه کم ست عجیبه من همین که کردم محمد قاسم را یاران گفتند این هزال بنماید عهد نامه ازو باید گرفت فرمود حرف حرفست هر چه بزبان راندیم ازو عدول نیست بالجمله چون الور هم که دار الملک بود بضبط آمد دیگر بکلی از ملک خاطر جمع شده طوائف انام را باحسان مرهون فرموده بشغل و پیشه خود و احنف بن قیس بن رواح اسدی را حکومت الور و قضا و خطابت بموسی بن یعقوب بن طائی بن شیبان بن عثمان ثقفی و وداع بن حمید النجدی را ایالت برهمنا باد و نوبه بن دارس را بحصار رادر و ولایت گورج بهذیل بن الازدی و دهلیله بحنظله بن اخی نبانه کلابی داده متوجه بملتان گردید در عرض راه حصار بابیه را بگشوده والی بابیه ککسه بن جندر بن سیلایج عمزاده داهر که از پیش داهر هزیمت خورده آنجا افتاده بود آمده ملازم رکاب گردید پس حصار سکه مفتوح نموده عتبه بن تمیمی آنجا ماند و ملتان مع نواحی و قلاع بضبط کشیده خزیمه بن عبد الملک بن تمیم بحصار سه پور و داؤد بن نصر بن ولید عمانی بملتان منصوب فرموده طرف دیالپور شتافت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده درینوقت سوای افواج معینه اماکنه مسطوره زیر لوای وی حاضر بوده پس تا سرحد قنوج و کشمیر مفتوح فرموده ها ند و سر و نشانده داهر را حد مشخص نموده جا معتمدان مانده مراجعت کرده در اُدیپور رسید که قضا قائد حیاتش شده کیفیت واقعه رحلت محمد بن قاسم چنین که چون پرمل دیو و سورج دیو دو دختر داهر که در عماری پیش وی بودند در خدمت خلیفه رسیدند و حسن بی نظیر دیده برای خود پسندید اما برای دفع وحشت و بیدلی چندی در حرم بدایگان داهیه سپرده بعد زمانی تا از انها بفراش طلبیده از آنجا که ناسور قتل پدر خونچکان داشت گفت ما خلیفه را نشائیم که محمد قاسم ما را سه شب تصرف خود کشید خلیفه این را شنیده برآشفت و در حال بخط خود مثالی روان نمود که محمد قاسم را باید بجرد دیدن این امر خود را بچرم خام کشیده بحضور رساند و این در اُدیپور بمحمد قاسم رسیده بسکه حکم حکم الهی بود امتثالا للامر خود را بچرم خام کشیده روان نمود و در راه بسه روز درگذشته آنگاه نعشش در صندوق نزد خلیفه بردند در حال آن دو خواهر طلبید

نمود و گفت ببینید حکم مرا بی اختیار خنده زده در روانی حکم خلیفه ترددی نیست لیکن در عدل و عقل
تمام فساد بنظر آمد زیرا که همچو مردی که بمنزله پدر و برادر ما بود بمجلس بحرف ما کینه طلبان بی تحقیق صدق و کذب
ضایع فرموده مدعای ما قصاص پدر بود و هم کلی عقل محمد قاسم ظاهر شد زیرا که می بایست حسب فرمان در پوست
شده بر یک منزل خود را بجرم کشیدی تا زنده رسیدی و چون ما بصدق گواهی دادیم جان بر شدی
خلیفه ندامت خورده فرمود تا هر دو را در دیوار چیدند قبل بپای فیل بسته کرده بازار گردانیده سوختند

طبقه گماشتگان خلفای بنو امیه چون محمد قاسم سند را مفتوح نموده بقرار مذکور حنیف
بن قیس بن رواح اسدی در الور بایالت مانده و کسان مذکوره دیگر بقرار هر جا قائم بحکومت
شدند بعد دو سال اهل هند در مقام بغی آمدند و از سرحد دیبالپور تا آلشور متصرف گماشتگان اسلام
مانده بعد زمانی **ابو حفص قتیبه** بن مسلم از طرف حجاج آمده بر انهای که مشرف بایمان نشده
بودند جزیه نهاده گماشتگان مانده بخراسان شد و عنقریب آن **تمیم** بن زید الیفراز طرف حجاج آمده سنه
ست و تسعین از طرف سلیمان خلیفه **عامر** بن عبد الله ایالت سند یافته و در مایه از طرف
عمر بن عبد العزیز **عمر** بن مسلم بغزای هند آمده بعضی ازان دیگر دیار بگرفت و طائفه از ملوک
سند را اسلمان ساخت در زمان هشام خلیفه مرتد شدند سلیمان بن هشام چنانچه بجلد اول مذکور
از لشکر مروان گریخته بسند آمد و فسق گزیده کرده در سند بود تا سفاح بخلافت نشست بی بخدمت
سفاح شتافته و در آیالت گماشتگان طبقه خلفای بنو امیه تا سنه ثلث و ثلثین و مائه بود و کلی
مدت این طبقه از قرار ابتدای ثلث و تسعین الی انتهای مذکور چهل سال است چون بمدد بقدر اسامی
گماشتگان خلفای بنو امیه ایالت سند کردند و اکنون نوبت ذکر گماشتگان بنو عباس آمد و
ذکر برخی حالات لاحقه زمان گذشته ضروریست تا نسخه جمع الجامع نقیه تطهیر مقدمات مقصود بیاید
پوشیده نماند که چون گماشتگان بنو امیه در سند تصرف کردند برخی در جود سمه سند بنو لغد مطلقه دادی
اطاعت صاحب حشمت باقی بودند منجمله بورای ننثاد ایان در سته لو که بباشش مسمی ست بود و
بهنبورای در بهنبور که آنشهر ابانی بهنبو بود و ان ایام ماجرای غریب رود داده بجهان نوشش می نماید
کیفیت سرگذشت سسی و پنون [illegible]
بهانیر واه که بحکومت [illegible]

قضارا در طالعش دیدند که وی جفت مسلمانی خواهد شد بنا بر عار کیش با دل ریش آن در یتیم را در صندوق
صندوق جا داده ببحر سر دادند اتفاقات صندوق را آب طرف شهر بهنبور کشیده در آن شهر
منهیه نام یا لارا اسم کاذری بود خداوند پانصد شاگرد که فرزندی نداشت چون صندوق از پیش شاگرد
شاگردانش گذشته آنرا نزد او ستاد بردند تا بکشود ماهی از برج قدرت جلوه کرده نامش سسئی بمعنی
ماه نهاده بفرزندی گرفت وقتی که بسن کمال رسیده نشتر محبتش در دل زهره جبینان خلیده هر نظاره کی را
مشتری خود کرد عموم خلائق دل بمهرش داده در هر جا نشستی پیرامونش چون ثریا عقد بستندی و مانند طائر
بشوقش پر پریدندی در آن اوقات قوافل کیچ و مکران بعنوان تجارت وارد آن کران می شدند وصف آن
مه پاره بسمع پنون نام پسر والی کیچ رسانیدند شنیده دل از دست داد و بلباس اهل قوافل وارد
بهنبور شده سسئی را دیده دل بداد حسب اتحاد مزروقه طالب در دل مطلوب جا یافت آنگاه بتوسل
وصال شاگردی پدرش کرده لباس کاذران ببر نمود و بتضمن ماجراها ست که بخوف اطالت عطف عنان
ازان بیان می نماید بالجمله سسئی زیاده بر پنون شیفته شده چنانچه رسم ست زنی زرگر بغرض میل خود در فکر مفارقت
این دو طالب مطلوب افتاده پنون را بغیرت افگند و بر سسئی دل گران ساخته سسئی که در عشق بی
غش بود چون طلای کامل از آتش بلند خود را پاک برون کشیده عبرت جهانیان گردید و بعد بعضی زمانی
طالب بمطلوب را حسن ازدواج رو داده پدر پنون واقف آنحال شده با پسران دیگر گفت که آن دل
داده را بجوی بیارید آنها رسیده با پنون ملاقات کردند و مهمان شده شبانگاه بی خبر سسئی
مسلسل رشته سوار کرده راه دیار پیش گرفتند آخر شب که سسئی از خواب برخاست دیده دولت
بیدارش تاخت لشکر خواب رفته بی اختیار جامه جان را چاک زده دنبال مطلوب بتنهائی گرفت
و جبال شاقه بقدم شوق طی کرد بعد طی مسافت اندازه چهل کروه از تشنگی بیتاب افتاده با مار مثل
کسی که در وقت جانکنی بر زمین ساید بر زمین زد بقدرت آلهی در زمین کوئی پر آب پیدا شده تا ازان
بخورد و توانائی تازه یافت از ثقات مسموع که آن کو هنوز پر آب می باشد و هیچ وقت خشک نمیگردد و اگر همه خشک
سالها گذرد و قبل این واقعه سسئی را در شب حنا رو داده بود شاخ حنا که علی الرسم در دست کرده خفته بود
بعد بیداری همچنان در دست داشته و با خود گرفته آنرا برین کو نشاند بقدرت آلهی ازان شاخ
درخت سبز شده و تا هنوز نشان آن خونین دل باقی سخن مختصر بعد یافتن توان تازه سسئی اینجا بیشتر شتافت

واندرش عقب گروه دیگر هم راه جبال طی نموده بازبتشنگی مبتلا گردید قضارا شبانی از دورش دیده چشم
طمع بدوخت و نزدیک رسیده خواست باخود برد گفت ای نا انصاف من تشنه بیتاب و تو نصیب
من در اضطراب باید اول مرا سیراب کنی شبان بتعجیل در رمه رفت تا قدری شیر دوشیده بدو آرد
سسو در غیبت او که ناامید سراغ یار بود و خود را بابتلای چنین مبتلا یافت از درد
دل بدرگاه ایزدی که چاره ساز بیچارگان است بنالید و پناه از آن غول بیابان
درخواست نمود و حال بقدرت الهی کوه از هم منشعب شده آن خونین دل سیم
چون لعل در سنگ جا داده و بر عبرت و سراغ مطلوب کنج مقنعه اش
برون مانده است شبان چون شیر گرفته آنجا رسید قدرت الهی را معاینه کرده پاره را
خورد و آنجا بعلامت مدفن چنانچه رسم است از سنگها ترتیب داد القصه کاروان
سینه افگار عشق و محبت چنین آورده اند که چون پنون را بکیس نزد پدر بردند بیقراری
بمرتبه آغاز نهاد که پدرش را خوف هلاکتش شده لاچار برادرانش را بازبوی داد
تا بهرگونه که توانند مطلوبش هم بیابند در حین معاودت پنون مدفن بجای سسی رسید
نشان تازه دیده حیران ایستاده جاذبه قلبی سراغ معشوقش داده بنابر جستجو راه
ظاهر متفحص حال شد ناگاه شبان مذکور در آن وقت رسیده من وعن سرگذشت
بیان کرد فی الحال از شتر فرود آمده برادرانرا گفت ساعتی صبر کنید تا زیارت
این مدفن بعمل آرم پس خود را بر مدفن افگنده بدرگاه حق نالید و وصال مطلوب
درخواست نمود بس که درگاه احدیت ناامیدی ندارد هرگز صورت پذیرفت بقدر
قدرت یکجان دو جسم گور از هم شق یافته وی را چون بادام مغز در یک پوست
جا داده این قصه ندرت طراز زبان بزبان سینه عموم جهان و در باب تحقیق احوال
این ماجرا از زبان آن عاشق و معشوق که درحقیقت هرکدام عاشق و هم معشوق بودند
در ابیات سندی بمقام حسینی می سرایند و از آن مجاز راه بحقیقت میجویند و می یابند
الحاصل تا بیدلان دو وصال ادب وعید و سمات غریب حالتی دست میدهد کذا قیل
بهمکری این قصه را در مثنوی سسی پنون نظم بسته و نخبه مرتضی سبزواری ساکن ته ته

کتبیانه در عهد محمد شاه بادشاه بطرز خاص نظم کرده از و نقلست که درویشی اسماعیل
نام ساکن ملتان بزیارت این دو محبوبه کشور عشق و عاشقی آمده شتر خود را در گذاشت
سه روز بفاقه نشست و طمع دیدن هر دو بسته بعد سه روز پیرزالی با چند نان و قدری
آب بر او ظاهر شد گفت هرگز چیز نخورم تا سسئی و پنون را نه بینم گفت سسئی منم و طمع پنون
بگذار که اعتماد بر زمانه نمانده و من از دست اخوان رنجه ام و این حال بغم شانست درویش
گفت چگونه باورم آید که سسئی نوجوان صاحب جمال بوده و تو پیرزالی در حال خود را
بآن جمال و جوانی جلوه داد گفت چیز بخور درویش گفت چیزی بی دیدن شما هر دو
هرگز نخورم اگرچه بفاقه بمیرم که این عهد بسته ام بعد مبالغه و قسم اقسام سسئی
بگور در شده پنون را تا کمر برون آورد فاما خود آنجاه مثال جوزا در رو بهر دو دست در بر و آغوش
او تنیده ماند بخوف آنکه مبادا چون سابق کسی راهش زند بالجمله برین وتیره بسیار
بزرگان اهل صفا و پرا دیدند شتر سوار راگذر از انکو بهو دندهد هر که بر قبر شان شب احیا
نماید یا انکه اکنون همه ویرانه ست مهمان غیب باشد چون این ماجرا مجملا اداشد باز
بذکر مقصد اصلی میگراید طبقه گماشتگان بنو عباس چون سفاح که
اول خلفای بنو عباس ست بخلافت رسیده در سن ثلث وثلثین ومائه اول فوجی را
فرستاده سند از گماشتگان بنی امیه انتزاع نمود بعد چهار سال دیگر ابو جعفر منصور
عباسی لشکری بهند و سند تعیین نمود و در زمان هارون رشید موسی
برادر فضل برمکی بایالت سند آمده هرچه می آمد می بخشید لهذا معزول گردیده
علی بن عیسی بن ماهان بجایش آمد قلعه نهره که حصن حصین واقع ارض ساکوره
بوده و شهر بکار و برخی مواضعات آن زمین غربی سند درین زمانه بدست شیخ ابوتراب
اجل تبع تابعین که جزارش معه شهدای دیگر تا هنوز زیارتگاه اهل ست و بر سر گنبد
تاریخ بنا از ان قرار سال صد و هفتاد و یک مرقوم مفتوح گردیده و شهر بهنبور
و دیگر مواضع مذکور رو بخرابی نهاده نقل در اماکنه دیگر کردند پس ابو العباس بایالت
سند رسیده مدتی مدید در انجا ماند در زمان مامون بعضی از هند زیادتی بتصرف

گماشتگان ایشان آمده پس چند اسامی دیگر از بعد او آل تمیم منصوب بایالت سند شده اند تا در خلافت عبدالقادر بالله ابوالعباس احمد بن اسحق بن المقتدر بالله در مصنف ماه رمضان سنه ست عشر و اربعمائه سلطان محمود غازی از غزنین بملتان رسید وا و هم را بدست آورده گماشتگان القادر بالله از ملک سند اخراج نمود مدت ایالت گماشتگان خلفای بنو عباس بقرار ابتدای مذکور همگی دوصد و هشتاد و سه ساله پوشیده نماند که قوم سومره در حقیقت دوصد سال بیشتر بعضی بوم و بر دیار سند بہ تغلب داشتند فاما چون باج گذار بودند بقصد اطاعت حکام اسلام در ربقه حال بسته داشتند ذکر از انها نکرده و بعد فراغ از ذکر طبقه گماشتگان غزنین و غور سلاطین دهلی در ذکر ایالت برآمده بعضی اسامی و احوال ایشان مذکور خواهد ساخت طبقه گماشتگان غزنین و غور سلاطین دهلی بقرار مذکور اول عبدالرزاق وزیر سلطان محمود غازی در سنه عشر و اربعمائه از سنجر بهکر پرداخته بسوستان و ته رسیده و امانده های عهد بنو امیه و بنو عباس و آنمر نمانده مگر جماعه قلیل باشند عقایه عیال و اطفال بوده ته حالی و فضیلتی داشتند بمناصب و اوارات شرعیه ساکن شدند و از ان شمرده قبیله ارباب و انساب تحقیق کروند منجمله ثقفیان تعیه قضات اهل بهکر او از اولاد موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبان بن عثمان ثقفی که قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی ضابط اصل تذکره فتح سند زبان حجازی از ایشانست و جد بزرگش موسی بن یعقوب را محمد بن قاسم بعد فتح حصار الور بقضا و خطابت انجا مانده بود و تمیمیان و آل مغیره که بتغیر لهجه آل تمیم و این موریه شده و عباسیان صدیقیان و فاروقیان و عثمانیان اند تا بنو امیه ایشان و تمام سند ساکن و متوطن شده و بنوت و قوم مکی از شعب تمیم و قبیله صبریه که از ایشان شیخ طائی در . . . ست و قبیله بنی ... که از ایشان شیخ ... بوده و قبیله ال عتبه که از ایشان قاضی ... باب سمه در فتح بود و قبیله بنوالی صوفیان که از ایشان بعضی در ... اند و ... قوم با جبر عرف جانکار و آولاد حبریه ... که یک پا از ایشان قوم سپه ارباب

سند آمده و ساکن آنجا شده یا پیشتر فرش اقامت باین زمین گسترده باشند بیان
شجرهٔ قوم سمه که ضمن شرح شان احوالات کلی لازمهٔ این تاریخ خصوصهٔ
محروسهٔ سند جلوه ظهور یابد سام بقولی پسر عمرو ولد هشام بن ابی لهب است و بقولی
پسر عمر بن عکرمه بن ابی جهل یا پسر عکرمه بن هشام بن ابی جهل علی اختلاف اقوال
نسابین باشد و اقرب بصحت از اولاد جمشید بود چنانچه لقب جام بر آن مشعر
یا اصل اولاد سام بن نوح چهار پسر داشت بدّها و لادت بدّه سوره و سته
دداکهیل و آونا و آمره و بتیره و نیره جمله شانزده پسر بودند بلقب راتهور شهرت سنگا جهر
بهاگرت منجمله بهاگرت راسیری شد و نیره لقب و او راسیری آمد چیپارو و سیری شد
دسرت گوبند دسرت رستن بودند یکی تسید و دیگر نیپیه سیوم تمیا از سید
دو پسر یافته رام لکهمن و از نیپیه یک پسر بهرت نام و از تمیا یکی چتر سن اسم سنگا
ولد سامه او راوی مانده و بهمهر ولد سام را اولاد موسوم بتود بست برت ولد دسرت
را نوب و رون مانده موسوم بیر بهوجا نسیب گویند فرجه چتر سن ولد دسرت را اولاد نیست لقب
به چاره لکهمن ولد دسرت را عقبی نماند رام ولد دسرت لیسه و مانده دو آت نام او لپری
شرافت اسم وی یا اولادی ماند تنت لقب وی را خیفی آمد نگنت پسر نرمنت گتن سمه سته بنام وی معروف
شده پسر گتن ستنبوت ... لقب یافت سنبوت راجا راجپال فرزند سمه
شاه بر گرد دشت و او سمه گویندش نهرت ... سمه گویند ماده محمد ساهر ولد بت
راجا ایسرین آمد جام نام جام و ولد سام بن سنهت راجپ رسید یکی بست
اولادش سند سمه اند دوم کهجیت ولادش جیغد سوم بهبت اولادش قوم
بهتی چهارم چوپا سمه اولاد او رای دیج است دوالی کرنال قلعه و قلعه ...
... بوده بسمت معروف نامه باجد سر او اتفاق کرده ... و سوڑه اسمه بوده فیه
شغفی وسته ... شوق بشغف ... وشوی و بعد دن سرتی در مقدمه حسین
سوده ابل حال رهوت ... سیت و ... بن ... سنهوت
راجا پیری ... نیت نام او ...

پسری آمد لاکهه نام و بعد مردنش پسری دیگر از و بوجود آمد مسمی بکاهه همنام پدر
گردیده لاکهه بن کاهه برادر کاهه مذکور را و وازده پسر بودند منجمله یکی جام جونه
که اولادش سمهای سلاطین سند ساکن ساموئی و بجای خویش مذکور
شوند دویم اُنر او در بهریه سلطنت کرده و اولادو نماند سوم ابلی نام اولادش پل سمه چهارم
کاهه اولادش سود یاری سمه پنجم اوڑھه اولاد او صاحب سمه و اوده سمه و سیکارت
سمه ششم جیسر اولادش بهیه پریا هفتم منکر از و اولادی نماند هشتم
ابره اولاد او قوم ابریچه نهم هنگورو کوتر دوسی نامی سهیجه از اولاد رائدن مرید قدوة
الاولیاء امام الاصفیاء سید خیر الدین نبیره حقیقی اولاد امام المتقین قدوة العارفین
حضرت پیر دستگیر رحمة الله علیه دهم سلطان اولادش سلطان یازدهم
رائیدن دوازدهم لاکهه منجمله هنگوره کوتر را سه پسر آمده اول ڈیسر
دوم مناهیه سوم مرادیه منجمله ڈیسر را پنج پسر بود کابه هاکره رکن هنگوره جونه
جوته پسر لاکهه تن کاهه مذکور را هم پنج پسر بودند کهوریه تاجیه آبره بلوچ بانبینه
ذکر اولاد بانبینه آنها که سلطنت سند کردند در طبقه سلاطین سمه که عنقریب
بیاید مشروحاً مندرج پوشیده نماند که بقدر این مذکورات
اولاد سمه در سائر سند تا گجرات الی حال اکثر بومیان زمین
اندو سندی بیشتری با نجماعه آباد و سوای ان قوم بلوچ و جت
و قبائل مرقومه دیگر عبارت از قدیم سکان این مرز ند و دیگر طبقات
وارد متاخرین ما تقدم اینها را توان شمرد چون طول کلام اصل
مدعای این وثیقه نبوده بقدر ما یحتاج که بای تشریح برخی حالات بسنده
بود اکتفا و اختصار بعمل آمد اگر کسی بزیاده تحقیق برسد گو برسد
بالجمله پس از گماشتگان سلطان محمود پس گماشتگان سلطان مسعود پس
گماشتگان سلطان مودود و گماشتگان سلطان مجدود پس گماشتگان سلطان قطب الدین
بگماشتگان سلطان آرام شاه که احوال هر کدام در مجلد اول و ثانی مذکور الکه

سند تصرف کشیدند در ایام سلطنت سلطان آرام شاہ سلطنت چہار بخش گردیدہ مجملہ ملتان واوچہ وتمام سند بفرمان ناصر الدین قباچہ سمت نفاذ پذیرفت درانولا در زمین سند با مکنہ کہ مذکور شوند ہفت رانا باج گذار ملتان بودند رانا بہتر سعت راٹھور ساکن ڈیرہ تعلقہ وبہیلہ رانا سیز ولد وہماچ کوریچہ سمہ ذات ساکن ٹونک وتعمہ صدود روپاہ جیسر ولد جبہ ماچی سولنگی متوطن مانکتارہ وکہیہ ولد پنون چنون مقیم درہ سیوی چنون بن ڈیہٹہ چنہ ذات ساکن بہاک نی جیہ بن وریاہ ساکن جہم اعنی بہیمہ کوٹ جسودہن اگرہ ساکن مین مکر تعلقہ بہانبرواہ الحاصل چون لاہور را گماشتگان تاج الدین یلدوز مسخر کردند ملک ناصر الدین قباجہ در شہر ملتان تحصن نمود ودر آخر سنہ ثلث وعشرین وستمائۃ ملک خان خلجی واتباع او بر بلاد سوستان مستولی شدند سلطان ایلتمش وزیر خود نظام الملک محمد بن اسعد را بمحاصرہ اوچہ فرستادہ خود بدہلی رفت فنظام الملک در سنہ خمس وعشرین وستمائۃ اوچہ را بصلح گرفت جانب بہکر شتافت ناصر الدین فرار کردہ کشتی حیات را بگرداب ممات راند سلطان شمس الدین مالک سند گردیدہ نور الدین محمود در ثلثین وستمائۃ بایالت سند ماندہ در ثلث وثلثین وستمائۃ سلطان ایلتمش در گذشت ومسعود شاہ وارث گردید در خلال حال لشکر مغول از آب سند گذشتہ اوچہ را احاطہ نمودہ وبتوجہ سلطان مسعود منہزم بخراسان رفت سلطان مسعود بجای نور الدین محمد ملک جلال الدین محمد بایالت سند ماند ودرضمن ناصر الدین محمود عم سلطان مسعود وارث تخت وتاج شدہ در تسع واربعین وستمائۃ از لاہور وملتان واوچہ وبہکر وسائر سند گذشتہ ملتان واوچہ وسائر سند بہ ملک سنجر دادہ مراجعت کردہ در شہور اثنی وستین وستمائۃ سلطان غیاث الدین تخت دہلی نشستہ ناحیہ لاہور وملتان وسند بسلطان محمد ولد خود دادہ وی بعد سہ سال بملازمت پدر در دہلی میرفتہ وبعد یکسال می آمدہ در ثلث وثمانین وستمائۃ سلطان محمود بدست لشکر چنگیز خان

مقتول شد و پسرش کیخسرو بدستور معتمد ماند، سلطان جلال الدین خلجی در ثلث و تسعین و ستمائة بلاهور رسیده ملتان و اوچه را بولد خود ارکلی خان سپرده نصرت خان را بحکومت سند ماند پس در سنه خمس و تسعین و ستمائة سلطان علاؤ الدین برادر خود الغ خان را بدفع ارکلی خان فرستاده بدستور نصرت خان مذکور با ده هزار فوج ضابطه ملتان و اوچه و بهکر و سوستان و تته مانده در اوائل سبع و تسعین و ستمائة صلدای مغول از سید... خان بسوستان رسیده قابض گردید نصرت خان بکروفر آمده مستخلص نمود در آخر سلطنت علاؤ الدین غازی ملک را بدفع مغلولان چنگیز خانی با ده هزار سوار بدیپالپور فرستاده خطه ملتان و اوچه و سند در جاگیرش گذاشت در خلال حال خسرو خان سلطان علاؤ الدین را از طرف کرده مالک تخت شد غازی ملک با لشکر سند و ملتان رفته خسرو خان را از تخت انداخته بتخت نشست و سلطان غیاث الدین لقب کرد درین فترت مردم سومره خروج نموده تته را متصرف شدند سلطان غیاث الدین ملک تاج الدین را بملتان و خطیر خواجه را ببهکر و ملک علی شیر را بسوستان تعین نمود بعد چندی که کشلو خان بملتان بغی ورزید سلطان محمد شاه ولد سلطان غیاث الدین در ثمان و عشرین و سبع مائة بملتان رسیده بر او مظفر گردید پس مردم معتبر در بهکر و سوستان تعین نموده مراجعت نمود در سنه احدی و خمسین و سبع مائة بتعاقب طغی غلام از گجرات و کچ گذشته بملک تته رسیده در سوضع... بمکن... تب نزدیک نمود و بنا بر عارضه تپ از انجا کوچ کرده بمکند... رسیده صحت یافت و باز بتته رسیده بیمار گرد... تته معسکر... نمود و بعود... درگذشت سلطان فیروزشاه وارث سلطنت شد و طغی که در تهته بود آنرا شنیده با مردم سومره و جام... بجنگ شتافت و هزیمت خورده... بغره صفر سنه... کوچ کرده بر دریای سانکره ام قلعه... نمود و امیر نصر... رسوا... انجا ماند...

بسته نصرپور نامش شد و ملک بهرام را حکم کرد تا حوالی حدود و فوجدار باشد بهرام پور منصوب با وست و ملک علی شیر و ملک تاج کافور را سیوستان گذاشته پس بهکر رسیده ملک رکن الدین را نائب و ملک عبدالعزیز را دیوان ساخته با جماعت معتمد حارث قلعه گذاشت و ملک رکن الدین را بخطاب اخلاص خوانی نواخته مالک مهام ولایت سند ماند و بدهلی شد بعده در اثنی و سبعین و سبع مائة عزیمت نگرکوٹ کرده به تته رسید جام خیرالدین والی تته بقلعه آب متحصن شد لشکر را نگاهداشت سلطان بواسطه قلت غله و کثرت پشه بازبه تته شد جام خیرالدین بامان آمده ملازمت نمود و پرا باسائر زمینداران بدهلی برداشت و چون در حوالی سوستان اراده فرار جام معلوم نمود مسلسل و مغلولش فرمود بعد مدتی جام جونه خیرالدین را خلعت داده بحکومت فرستاد در تسعین و سبع مائة فیروز شاه درگذشته سلطان تغلق شاه وارث تخت گردید بعد او سلطان ابوبکر پس سلطان ابوبکر پس سلطان محمد شاه پس سلطان سکندر شاه پس سلطان ناصرالدین بر تخت دهلی برآمد وی سارنک خان را جهت ضبط دیبال پور و ملتان و سند فرستاده در سنه ثمانمائة میرزا پیر محمد نبیره امیر تیمور از آب سند گذشته حصار اوچه را محاصره نمود و ملک علی که از جانب سارنک خان آنجا بود تا یکماه جدال کرد و سارنک خان ملک تاج الدین را با چهار هزار فوج مددش فرستاده میرزا پیر محمد اوچه را گذاشته ویرا بهزیمت داد و ملتان را محاصره فرمود بعد شش ماه سارنک خان ملازمت کرده ملتان تسلیم نمود و عنقریب صاحبقران در سنه احدی و ثمان مائة بملتان نزول کرده ازین تاریخ سلاطین دهلی را تسلط از حکام سند مرتفع گردیده و حکام سند رایت استقلال برافراختند چنانچه ذکر سیر و طبقه سومره تغلب حقیقی برخی ازین گروه و بعض زمین بعد از مذکور پیشش ازین هم بود چنانچه همگی ایام با این ایام استقلال برسه پنجصد و پنج سال

نوشتند ولهذا البعد آل تمیم آخرین گماشتگان بنو عباس و خلل
پیشتری اینها دیده جماعه تاریخ دان عهد این قوم مرقوم نمودند بلکه در ضمن آن ایام
چنانچه مذکور شد حکمرانی اکثر سند بدست طبقه گماشتگان غزنویه و غوریه بطریق
مسطور بر آمده طبقه این مردم استرار تصرف بی مشارکت غیری قسمت
پذیر میکرد و اصل این طایفه متحقق نگردیده مگر آنکه قدیم بومیان
این مرز بند و ظاهر النسب شان بآل سند منتسب باشد والعلم
عند الله بالجمله حسب سوق کلام سابق چون در سنه عشرین و سبع مائة غازی
ملک لشکر سند و ملتان جمع نموده بدهلی برد و بر خسرو خان مستولی گردیده وارث
تخت و تاج شده سلطان غیاث الدین تغلق شاه خطاب یافت
و آنطرف مشغول گردید مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام مردی را
بمسند ایالت نشاندند وی حوالی دیار صافی کرده دختر سعد نام زمیندار که دم استقلال
میزد بحباله تزویج کشید از وی بهونگر پسری بوجود آورد چون سومره درگذشت
بهونگر قائم مقام پدر شده پسرش دودا نام تا نصرپور متصرف آورده
پسری ماند سنگهار نام صغیر تاری دختر دودا زمام ملک داری بدست آورده
و چون سنگهار بسن رشد رسید وارث ایالت گردیده بصوب کچ براند
و تا نانک فی متصرف آورده چون فرزندی نماند بعد او زنش هیمو نام برادران خود را
بحکومت شهر طور و تهری تعیین نموده بعد اندک ثانی دودا نام سومره که در قلعه
دهک حکومت میکرد برادران خود را از نواحی جمع کرده برادران هیمو را مستاصل نموده
درین اثنا دادو پهتو از اولاد دودا خروج کرده جمعیتی غریب کرد آورده و اجتهد
گاه بحکومت پرداخت پس از وی خیرا نام صاحب ملک گردید انگاه ارمیل نام
متکفل ایالت شد چون مردم از وی برآمده بودند بسمه خروج کرده ویرا کشته
کان ذلک فی شهور اثنی و خمسین و سبع مائة و موجب زوال انقطاع عهد سومره گردید.
اسم مرویست اول بناء وجوه بعضی این قوم که سوای سران مرقومه مالک بعض از

بودند پرداخته خاتمه شان بمعه اطوار و اوضاع ناهموار آنها بان روایت می آراید
عمر سومره قلعه عمرکوٹ منسوب باوست در ضمن احوال وی دو ماجرا
غریب است که مذکور می شود **قصه ماروئی** ماروئی نام زنی عفیفه وجیه از قوم
مارویان ساکن ملها بود والدینش ویرا به پهون نام مردی نامزد کرده بدیگری از عزیزان
دادند پهون از فقدان آن محبوبه دل خون شده نزد عمر استغاثه برد و گفت
زنی چنین صاحب حسن خدا داد نامزد من بنزو تیج دیگری آمده من از و
امید برگرفتم اگر بهبیند البته لایق محلست عمر تغیر لباس کرده برجمازه
سریع السیر نشست و در مزرع ماروئی رسیده ویرا دید و شیفته گردید چون تیر کاری
طلبش دلنشین بود بوقت قابو ویرا بر شتر نشانده بروز در مکان خودش آورد و هر چند
زر و زر و زیور و اسباب سایر تنعم بروی عرض کرده تن برضا در نداد و همیشه در یاد شوهر
شب و روز نالان و زاری کنان بخواب و خورش ماند بود مضی یکسال کامل بل بیشتر
عمر صداقت و پاکدامانی وی دیده شوهرش را طلبید و با زر و زر این بسیار تسلیم
نمود شوهرش بظن تصرف عمر ویرا اسیر و مسیر نخواهند و قوم بر و طعن
و طنز میکردند و نام عمر بوقت راحت میبردند عمر چون از آنها بری بود شنیده طیش و
تاب شد و عزم کشیدن لشکر بر آنقوم مصمم نمود ماروئی را چون خبر رسید که بر قومش
بسبب وی بلا میرسد قوم را تسلا داده نزد عمر آمد و گفت خطا از تو سر زده است که زن بیگانه
مدتی در محل ماندی اگر مردم حرف نزنند چکنند و شوهرم چون بظنه نیفتد حالا این
فتنه علاوه خطای سابق بل تائید بدنامی ابد باشد عمر متاثر شده ازان عزیمت
درگذشت و شوهرش را طلبیده گفت این زن عفیفه را من طلبگار بودم مقاما
هرگز رضا نداده چون صداقتش بمرتبه تحقیق رسیده ویرا خواهر خواندم و ترا دادم اگر سینه
و تسلا بر صدق اینحال از من طلبی اینک موجود و هرگونه دلت اطمینان یابد بگو و بکن تا
این عار از من و ماروئی مرتفع کرد و ماروئی گفت تقصیر جانب من عائد میشود
آهن تفته بدستم دهید تا بصدق بردارم اهالی و موالی جمع شده آهن تفته

که از حدت تپش دیده بیننده می سوخت بدست گرفته هیچ آسیبی نیافت آنگاه گفت
دیگر امتحان بزرگ هست هم پس گفت تا آتشی بلند افروختند و چون
خلیل آن زن جمیل از آن آتش برنگ جمیل کسی که نقش نبندد باغ گند بستانی
و تامل بکرامت آمد شد که وه بقدرت الهی و برکت صداقت آسیبی بتار مو از تن
و ملبوسات ندید اکنون منظنه شوهر و پدر مردم از عمر و ماروی بکلی مرتفع
گردید هر چند آفرین بر صداقت و عصمت ماروی ست اما هزار تحسین بر صیانت
نفس و شرم عمر که چنین مفت بدست آمده را با وجود حکومت بی صرف گذرانیده
حکایتی بر سبیل تمثیل یاد آمده چون لایق مقام بود مندرج میگردد **تمثیل**
شخصی مایل زنی بوده و مدت مدید بطلبش سرگردانی دیده تن نمیداد مگر وقتی ببهانه
و حیله ویرا در خانه خالی آورده در بر بسته زن عفیفه که مدت مدید خود را از فسق نگاه
میداشت اکنون بدام لاچارگی افتاده بجز درماند و چون تعجیل مرد
کارگر نگردید گفت حالا که خاطرت جمعست اضطراب مکن و یک سوال
مرا جواب بانصاف بده پس هرچه خواهی آن کن گفت بگو زن گفت عقل را چند
بخش قرار داده اند منجمله سی و نه بخش حصه مردان مرد تصدیق نمود زن گفت هر که
انفعال با وجالت شد مرا عجب است از تو که از طایفه مردانی که با وجود آن سی و نه بخش
عقل بیک بخش شهوت بی اختیار شدی و در نگاهداشتنش عاجز افتادی و من بیک قسمت
عقل چندین کثرت شهوت را دافع مانده انصاف گو از آنجا که کلام آن شیرین منبعث
از پاکدامنی و خصایص نفس بود مرد را تیر تاثیر بهدف دل نشاند تا در حال بپای زن افتاده
عذر ما معنی در خواست و دست از وی باز داشت **الحاصل** قصه ماروی
و عمر در زبان سندی منظوم و مشهور بابیات مخصوصه بسته در ترنم
سرایند و از آن مجاز بحقیقت پی می برند و وجد و حال بهم رسانند و از وضع پرستان
بمحض صوت و صدای عشق و ولوله تا تبرع دست داده سید محمد طاهر نسیانی این قصه
در نظم فارسی کشیده اند و نیز از نامزدان دست **حکایت دیگر** گنگا نام دختری از قوم تیم

در ایام صبی بعمر نامزد کرده بودند ظاهر او بیار روزی در حالی که بسبب صغر سن گل حسنش نمو نکرده بود
منظر مکروه افتاده گفت تا نسبتش بهر که خواهند بکنند موجب اجازه اش منصوب مردی
از تمیم که ندیم عمر سومره بود شده بمرور دهور کنگا صاحب حسن بی مانند بر آمده
شهره آفاق گشت عمر شنیده خواست ویرا ببهانه ببیند در اینضمن در اثنای شکار
گذری بر کاذرش افتاده که رخت‌ها را شسته خشک میکرد یکان رختی معطر بر درختی
معطر نظرش افتاده از کاذر استفسار نمود معلوم شد که رخت کنگا است در حال
متوجه خانه اش شده دریافت که شوهر در خانه نیست کنگی بکبوتری انداخته بهانه برداشتن
تیر درون در شد و کار دیدن در شد چنانچه خواست کرده بدام طره تابدارش اسیر شده بیقرار مسکن
آمد و در صدد چاره جوئی افتاده باندیمان مشورت کرد حسب صلاح تمیمی مذکور را در اعزاز بیشتر افزودن
گرفت چون وی توجه عمر بحال خود صد چند از سابق معائنه نمود از ندما استفسار کرده که موجب اینهمه
نوازش مافوق توقع چیست گفتند عمر ترا پسندیده ست میخواهد خواهر خود بازدواج تو در
آرد این ابله باین فریب از دست رفته راغب آن توسل شد روزی عمر صحبت شراب
کرده ویرا مست نمود ندمارا گفت تا کار خود بگیرند ندما تمیمی گفتند عمر در دادن خواهر تو راغب تامل
دران دارد که تو سابق زن داری و گرویده محبتش هستی اگر در حال ویرا مفارقت دهی و بعمر
بخشی که بهر که خواهد بدهد در حال خواهر خود تو در حباله ازدواج درمی آرد مرد ساده بی نصیب
دران مستی که لغزش گاه هوش و حواس است هرچه گفتند بعمل آورد همتیکه
زن تمیمی بضبط عمر مطابق گذاشتن و بخشیدن شوهرش در آمد ندیمان گفتند تا آن مست
مالایعقل را بصباحت و خواری تمام از گوشه بساط پای کشان برون افگندند
و گفتند تو که چنین منکوحه قدیم را بحسب جاه بی صدد خطا بهل کردی طریق
وفا که خلاصه اعمال مردانست بکلی از دست دادی کجا لایق خویشی سردار باشی
بیچاره صباحی آنشب از ان مستی بهوش آمده از وقوع آنوقعه جامه بر تن چاک
زده باستغاثه نزد سلطان علاؤالدین صاحب دهلی شد و نشان طلب عمر از
حضور فرستاده و فقیه رفته این امر موجبات دیگر که مذکور شوند سبب زوال تسلط

آن قوم گردید حمیر سومره ایضا در بعض زمان و در بعضی زمین ضابط با عدل و داد بود پیش
تقدیم و تاخیر وی بر عمر مذکور و تعیین زمان از کتب محقق نشد از تواریخ ایشان
واقعه مومل و میندره است بدین رنگ که ذکر میرود **قصه مومل و میندره**
مومل نام زنی از نژاد ملوک کوجر بعد فوت پدر ایالت حدود خویش میکرده قصری
رفیع بر کنار شهری بنا نهاده در ظاهرش بطریق طلسم وضع دریاچه بر معبر دروازه
قصر از سنگ نموده و بر در دو شیر مهیب موهوم از سنگ تعبیه کرده و درون مقر
در صفه هفت سریر ملبوس بفرشهای یک قسم گسترده ششش از ریسمان
خام بافته و در زیر هر سریر چاهی عمیق کنده مقرر کرده بود که هر که ازین دریا و شیرها
بگذرد و ازین هفت سریر بر سریر درست بفراست نشیند بشوهریش اختیار نماید
بسا مردم بآن هوس رفتند و کامی نشدند بلکه بچاه عدم رهروندگان شدند و حمیر
سومره باستماع آن رفتند و از آنجمله رانا میندره خسرو عمرکوت وزیرش بشکار بود جوکی سیاح
بوی در خورده وصف حسن مومل و ترغیب دیدنش نمود حمیر سومره بی اختیار با همراه رفیق
متوجه آنطرف شده چون بآن نواحی رسیدند در ظاهر قصر مکان کردند مومل مخبر شده کنیزی را
که هوشمند بود روانه نموده حال آنها را دریافت یکی ایشان که بزرگ باشد بدست
بیارد نخست حمیر همراه کنیز رفت تفصیل کنیز بیشتر شده بود و از این هر بهر جنب بوقو
بی نیل مقصد برگشت و بنابر انفعال هیچ نگفت شب دیگر کنیز آمده یکی برد بهمچنان بر
گشت شب سوم همچنین رفته هم آمد شب چهارم رانا میندره با کنیز روان گشته کنیز بدست
علی الرسم پیشتر رود دامنش گرفته بپس کرد و گفت کنیز زن برآقایان سبقت
نشاید پس بدریای موهوم رسیده حیران که نیزه را در دست داشت بعمق آب
برای معلوم کردن در آن جا زد چون آن آب وجود خارجی نداشت در حال نزد رگذشت نیزه
بدروازه دید اول نیزه را روان کرد چون آن هم صورت را اصل نداشت درون سرا در
رفته داخل صفه خانه شد هفت سریر یک قسم را دیده بخود سنجید که آخر مخصوص نشستن
یکی بوده باشد مبادا در زیر آنها تعبیه باشد نیزه بر یک خلاند و بسریر سالم پی برده بر آن نشست

کنیز از حال و دانش وی سومل را خبر کرده در حال برون آمد و صحبت هر دو راست افتاد هم عقد از دواج مربوط کرده هر کدام طالب و مطلوب همدیگر شدند میدره شب را بعیش و عشرت بپایان رسانیده صبحی بخدمت حمیر و یاران رسید و سرگذشت بیان نمود حمیر گفت چون وی خاص تو شده باید یک دیدن بما هم تجویز کنی شب دیگر میدره حمیر را بلباس شبانان با خود برده حمیر نسبت آن سوی ادب بر او انا دل گران کرده با خود برداشته بشهر خود آورده و نظر بند داشت از انجا که میدره دل داده سومل بود بساخت چارسان نهانی شبا شب بر جمازه سریع السیر که در شبی راه پنجروزه رفتی و پس آمدی نشسته از دیدار مطلوب بهره برده پس می آمد قضارا سومل شبی بدیدن خواهر شده بود میدره رفته برگردید و بگمان فاسد افتاده دلگران کرد و دیگر رفتن ترک داده سومل بی تقصیر از ان رنجش میدره بیتاب گردیده جلای وطن اختیار نمود و در شهر میدره آمده برابر قصرش قصری بنا نهاد و دریچه سوی دریچهٔ قصر میدره اساس داد تا مگر گاهی بنگاهی از و دیده روشن کند میدره بان غبار دلگرانی دریچها می آن سو را بسته سومل طرف دیگر قصری بنا نهاد و دریچه سوی دریچهای قصر میدره بنا نهاده و همچنان هر چهار طرف قصرها مرتب ساخت و از دیدار ناکام گردیده آخر کار در حینی که توجه میدره بهمه وجوه از خود مرتفع دید از سوز درون آهی زده جان مجروح بنا کامی داده خبر بمیدره کردند از انجا که طالب را در دل مطلوب اثر کلیت و کشش و قلبی در عالم اتحاد بیک قسم ثابت بمجرد شنیدن بیهوشی زده جان بجانان رسانید این ماجرا در مقام معروف میان ابیات سندی می سرایند و اهل حال از ان مجاز پی بحقیقت برده شوق و شغف بر مزیدی یابند ملا مقیم نام مردی این قصه را بنظم فارسی کشیده ترنم عشق نام نهاده **واقعهٔ چنیسر**

ولیلا داستان طراز ان نوادرات ایام باستان در احوال زمان ماضی چنین آوردند که کونرو نام دختر رانا کهنکار که صاحب حشمت نامدار بوده

باغبانزاده خود نامزد داشته چون در حسن نظیرش همواره با همچشمان در
کمال شوخی بسر بردی در ان والا چنیسر دیول بحسن و دولت و بسطت ملک
و فرط قدرت نظیری نداشت و وصلت او تمنای خاطر
خوبان بود روزی کونرو را چمنی نام خستری از همچشمان بطعنه گفت
ازین ناز و بیباکی که داری مگر هوای وصال چنیسر در سر تست قضا
را این طعنه بخاطر کونرو خلیده نادیده روی چنیسر از دل داد کاهش
شد و بخود بیخودی کشید مرکهین نام مادرش آگاه گردیده برانا کهنگار رسانید
ازانجا که وصلت چنیسر فخر روزگار بوده و آن جز حیله
صورت تیسر نداشت رانا کهنگار مرکهین را گفت پیش ازانکه کونرو خود
آواره کوی ناکامی شود تو ویرا بنا دانست اغیار بلباس اهل تجاران
کو ببر و حیله کن باشد که آن صید خودکن کام رام تدبیرت شود بر انقرار
مرکهین دختر را معه سامان اسباب با خود گرفته از جوی پربت
و زمین ٹهٹه که مسکن شان بود گذشته در اندک زمانه وارد ارض
دیول شد و بشهر چنیسر رسیده معرفت زن باغبانی طرف
حبکره نام وزیر چنیسر رسیده پیغام وصلت کرد چنیسر دلبسته لیلا
که در حسن و ادا رشک لیلی بوده جواب داد که جز لیلا دیگری را نخواهم
زنهار دیگر این حرف بزبان میار و آینده را بنزد ان مباد لیلا
شنیده آزرده خاطر گردد مرکهین این جواب را شنیده بسبب
تجارت بغیر و دخت و بعنوان غریبان روزی ناآشناسا
نزد لیلی رسیده گفت من و دخترم از حوادث زمان از وطن دور
افتاده ایم در زیستن میش ندایم اگر غریب نوازی فرموده بکنیزی
گیرید بهر آئینه خدمت کنیم که پسند عالم شد لیلا هر دو را نگاهداشته
خدمت شان پسندید و رفته رفته کونرو بخدمت چنیسر نیز راهی جست

خواب مخصوص شده بعد مرور زمانی شبی کونرو را از ملک و حشمت خود یاد آمد آب در دیده کرد چنیسر آنحال را دیده استفسار نمود گفت فتیلهٔ چراغ بدست بر داشتم و باز چشم را بآن وست خاریدم آب از چشم رفت لیلا این را شنیده بر در مبالغه زد کونرو بعد فراوان تکرار گفت راست اینست که من در اصل دختر صاحب دیاری هستم که پیش وی بجای چراغ گوهر شبچراغ میداشتند اینجا دود چراغ دماغم را پریشان ساخته یاد از ان ایام کرده بر فوت آن گریستم لیلا بر هان صدق این دعوا طلبیده در حال دیبای نفیس که لیلا هرگز ندیده بود معه نه لکهه هار کشیده در نظرش جلوه داد لیلا شیفته انگونه عجیبه شده درخواست نمود کونرو و مرکهین گفتند بشرطی بدهیم که یک شب چنیسر را بما بخشی از انجا که بیشتر زنان ناقص العقلند لیلا ان بشرط داده شبی در مستی چنیسر را حواله کونرو کرد چنیسر تمام شب در مستی به بیخبری گذرانده صبحی که بیدار گردید حیران بماند که در بر کیست مادر کونرو تمام شب متفحص حال کونرو بوده چون صبح شد و ناکامی دختر دید از پس پرده آغاز فسون نموده گفت عجب حال لیلا است که همچو چنیسر شوهر را العوض هاری فروخته و خود چنیسر از ان بیخبر و الا نه مردانرا کی سزد که دیگر متوجه چنین جفت شوند چنیسر این را شنیده مائل کونرو گردید و از من و عن ماجرا و آغاز تا انجام حال آگاهی یافته گفت هرگاه حال چنین ست دل خوشدار که دیگر از لیلا نیم و ترا بجان خواهیم لیلا آنرا شنیده هر چند حیلها کرد کارگر نیفتاد از وصال دوم بمهاجرت تمام گرفتار گشته بعد مضی زمانی دراز به رخصت نزد آبا بوده رفته همیشه در فراق می گداخت بیشش از ان جکهره وزیر در قبیله لیلا بدختری نامزد بوده بعد وقوع ماجرای لیلای عزیزان دختر تن بمناکحت ندادند چون جکهره دران نسبت بسیار مائل بود حیلها میکرد وراه نمی یافت لیلا بدو پیغام فرستاده که اگر چنیسر را بنجوی با خود آری

من مستکفل خویشی تو شوم بر این پیغام چکهره بهزار سماجت چنیسر را
با خود بر داشته وارد ده لیلا شده لیلا تبدیل رخت کرده بلباس زنانی
که به پیغام وصلت آیند پرده بر رو بسته در مجلس چنیسر رسید و عتاب
چندی در عقوق حقوق محبتش با لیلا بر زبان راند و در اثنای گفتگو غمزه چند
بکار برده دل چنیسر بی آنکه داند کیست مائل خود کرده ازانجا که چنیسر از همه رو پوشی
و بی توجهی بغیرت کرده بود دل بجان بسته لیلا داشت بیاد حقوق
عهد مواصلت لیلا از خود بیخود گردیده پس ناس حیپا را گفت ای
دختر پاکیزه گفتار تو خود اعجوبه خوبانی حرف لیلا چند بر زبان رانی
باری از خود آگهی ده که دل بتو بسیار مائل افتاده گفت با چو تو بیوفائی کرا میل
وصلت بخاطر آید چنیسر از ادای مقال وی بی اختیار شده خواست
تا پرده از رخ بر افگند لیلا که خود قاصد کار خود شده بود در عین گرمی طلب
پرده از رخ فرو بسته چنیسر چون خود که همون لیلاست بیکبار آهی
سرد از دل پر درد بر آورده ازدم جان بداد لیلا این حال را دیده
بیک ناله عجب بر زبان افتاده هر دو با هم [illegible] در
آتش سوختند این واقعه غریب یادگار زمانه مانده [illegible]
حال آن ماجرا را در مقام [illegible] بسته اند
بسته اند و طرفه حالی از سماعت بهم
رسانند [illegible] بیک [illegible] قصه [illegible]
کشیده [illegible] خوف [illegible]
بهمین قدر ترجمه اکتفا کرده [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] عهد [illegible]
با وصف [illegible]
بدست [illegible]

الور خسف بما نبراشهر چون هر دو ماجرا آثار عبرت اند علی الاجمال بذکر آن می گراید واقعه خرابی شهر الور ان ظالم بیداور از رسم چنان بود که هر تاجری که از هند وارد شدی در ابواب خراج و گذر نصف مالش در ضبط می کشید و زن خوب هر کس بزور می ستد تاجری نامدار صاحب اقتدار که نامش سیف الملوک اشتهار دارد و برخی را عقیده آنکه اصل ملوک زاده بلباس تجارت عازم بیت الله بوده بیخبر کردار آن نابکار وارد گذرش گردیده زنی جمیل بدیع الجمال اسم با خود داشته در انوال آب مهران در قرب شهر الور جریان داشت خبر حسن بدیع الجمال شنیده طمع در اخذش بست و تاجر را بعلت ابواب گذر ما خوذ ساخته تاجر بیچاره بمیعاد سه روز آن ظالم را تسلا داده شبانه تمام شب بدرگاه الٰهی بنالید از انجا که تیر دعای اهل عجز البته بهدف اجابت جاگیر شود در خواب ملهم بآن شد که صباحی مخفی از مردم جماعه سنگتراش فراهم دست بمبالغ خطیر راضی نموده تا در پرده شب بنیان کوه حائل آب راه گذر کشتی تراشیدند و بطرف دیگر سدی قوی بستند هر چند آن هر دو کار کار بشری نبود فاما بتائید ایزدی جهت عبرت یادگار در یکشب همه صورت تمشیت یافته و تواند بود که کارپردازان قضا و قدر بانی ان کار شده باشند علی ای حال تاجر معه کشتی ها ازان ره پاک گذشته و آب مهران راه قدیم هشته براهی که امروز جاریست جاری گردیده صبحی اهل شهر خبر بد بورا روند هر قدر سعی کردند تدارک آن عبارت از تبدیل قضا باشد صورت نبست خرابی شهر الور ازان ابتدا است گویند سیف الملوک معه محبوبه اش

بدیع الجمال هنگام مراجعت از سفر کعبه باز در زمین مابین ڈیرہ غازیخان و سیتپور دار و گردیده ساکن شد و در گذشت بدیع الجمال از و اینجا دو پسر آورده رفته و چند نام اکنون مزارش معه دو پسر مذکور درین مسطور زیارت گاه انام واقع قلعه رفته که در قدیم شهرستانی معمور عالیشان داشت و تا هنوز اثارش پیدا در همان زمین تخت حکم دلورای مذکور بوده واقعه خسف شهر بهانبرا المعروف به برهمن باد گویند دلورای مذکور بعد خرابی شهر الور دران شهر مسکن گزیده بود برادری داشت چهوته نام امرانی لقب حقتعالی در خور دنش توفیق اسلام داده که ازان شهر بیرون رفته قرآن را حفظ نمود و عقائد اسلام آموخت چون بشهر باز آمد عزیزانش تکلیف کدخدائی کردند نپذیرفته کسی بطنز و طعن گفتش این ترک مگر و عرب رفته دختر فلان عرب نامدار بحباله کشد زحسن اتفاقات ویرا در همان ایام صغر اراده حج مصمم شده چون انجا رسید روزی زنی را بر دکان دید که بتلاوت قرآن مشغول بوده این برای استماع بایستاد زن بگفت چه میستادی گفت بشنیدن قرآن اگر کرم کنی و قرائت بیاموزی بنده بشوم زن گفت استاد من دختر فلانیست اگر تبدیل رخت کرده بکسوت دختران درآئی ترا انجا برم برا اینموضع ویرا نزد آن دختر بتلاوت قرائت قرآن مشغول ساخته با دختر قاریه را در نجوم مهارت کامل بود روزی زنی نزد وی آمده از طالع دخترش که جائی کدخدائی نمود پرسید چند فراغ ازان چهوته بدختر گفت چون حال دیگر دانی باری از حال خود هم اگاه خواهی بود دختر وی گفت خوب بیاد دادی و در حال نظر در طالع خود افگنده گفت من بجفت شخصی از سکان سندشوم گفت کی گفت در نزدیکی گفت آنشخص کجا ست دختر ویرا بعد استخراج گفت آنشخص توئی چون برده

از کار چهوٹه مرتفع شده دختر رفتار یه گفت من بعد برو و دیگر میا و
ازین رخصت خود را برکش و طلب مناکحت من بنما که مقسوم تو ام آنگاه حالرا
بو الدین گفته عنقریب بصفت زوجیت چهوٹه در آمد چهوٹه بعد زمانی بوطن
مراجعت نموده زن کف فاطمه اسم داشت بخود بر داشت چون بشهر دلورای
رسید آن ظالم را و تیره چنان بود که دختر هر که کدخدا شدی بجبر
طلبیده تصرف میکرد و ردی نمود چهوٹه همواره بموعظتش سعی
کردی هرگز از اعمال شنیع باز نیامد تا آنکه روزی تعریف
فاطمه شنیدی در وقتی که چهوٹه برون بود جهت دیدن بخانه اش
در آمد چهوٹه بصفای ضمیر آن حال را در غیبت معاینه کرده در حال
بخانه رسیده زن را با خود گرفته از حال برون شد و ندا افگند
که این شهر را بشوی والی امشب سرنگون بزمین در می روند هر که درین
فرصت خود را ازین دام مرگ در کشد اختیار باقی دارد کم کسی
بحرفش اعتماد نموده شب اول بسبب بیداری پیرزالی که بچرخه میرسید
و شب دوم بواسطه کنیکری آن بلد از آن شهر مرتفع شده آخر شب
سوم تمام شهر مع سکان سرنگون بچاه عدم در رفته یک منار جهت
عبرت و یادگار باقیماند **شرح برخی اطوار عموم روستائی آنقوم**
گویند این مهولان برعایا و برادران داغ میدادند و می گفتند که بندگان ما هستند
و خود دستارها را بر سر می بستند و مردم را امر کرده بودند که تان نابافته بر سر
می بستند و ناخنهای دست و پا را ازین میگرفتند و می گفتند همین
قدر تفاوت در میان ما سران و سائر مردم است و زن زائیده را دیگر
کرد نمی گشتند و ناکاره می ماندند و رختها را اول شو پوشیده و در می ساختند گویند
زنی دانا حامله گردیده بسکه با شوهر دل داشت بفکر درمانده شده که چون بزاید
مگر دور شود بصفائی طبیعت حیلهٔ آن یافت که باری چدرهای متروک شوهر را بگاذر داد

تا خوب شسته آورد و معشوقان تازه تازه در وقتی که شوهرش غسل کرده چادرها خواسته بود بداو آن ساده مرد چادرها را پوشیده خوشبو و ملائم دیده پرسید که این از آنکه کرپاس است که بغریب بوو طرفه ملائمت دیده شده گفت این همان چادرهای ردکرده نست حق تعالی ایشان حوصله تنگ داده که از چنین ملبوسات پاکیزه عاطل ماندید شوهر حرف معقولش را پسندیده دیگر از وضع سابق دست بردا‌شت و دیگران هم آنرا پسندیدند زن عاقله چون دید که ان حیله اش درست افتاد گفت زن زائیده را هم همین شافت بسکه آنمرد تا پنج معقولیت وی اشده بوده این را نیز امتحان کرده به پسندیده دیگر انرا خبر کرد و رفته رفته آن رسم قبیح اکثر سومره برخاست گویند مردم سومره اکثر شراب با گوشت گاومیش میخوردند روزی بچه گاومیشی بزور از خانه سمه کشیده بمهرت بردند زنش بشوهر گفت امروز چنین بچه گاومیش بردند فردا زن ترا هم نمانند آنمرد بغیرت آمده قوم را جمع کرد و چند سر سومره را کشته خانه کوچ ترک وشهر و مسکن کردند هرچند مردم سومره بدپی ایشان دویدند و خواستند بمصالحه یا جنگ برگردند صورت نیافت

کیفیت آمدن ولایت کچ بدست قوم سمه

قوم مذکور چون در زمین کچ ساکن شدند والی کچ شان را مراعات و دلجوئی بسیار کرده بعد چند گاه اینجا مه گفتند که ما قوم کثیر در ظل امان شما جا گرفته ایم تا کی شما را تصدیع داده باشیم برای ما بد زمین غیر جمعی مفرر شود تا تخم خرج خود آباد ان کرده باج گذار باشیم والی کچ از راه مهربانی زمینی وسیع بشان داده بنجمصد را به علف و قصلانه برایشان مقرر فرمود جماعه سمه بدستور آنرا ادا می کردند و در اندک ایام واقف طرز و طور حاکم و رعایا شده بخود دوبخش سبب ملک افتادند و به در قلعه حاکم نشین کچ برهمنی منجم نمواره جا داشتی وصادر و وارد

وران متواری شده بودند آورده قضا را کوه در حال از هم منفجر گردیده آن مستورات را که
سابق هرگز روی نامحرمی ندیده بودند از دست لشکر پناه داده درون خود جا داد و گوشهای مقنعه
شان بنا بر عبرت و یادگار برون مانده از آن تا حال آنمکان زیارتگاه مردم است **الحاصل**
بعد قوم سومره قوم سمه خروج کرده وارث آن زمین شدند و بسکه شهر محمد طور بورود
عساکر شاهی ویران و خراب شده شهر ساموئی و دیگر مواضعات نو آباد آن کرده از زمین شهر محمد طور
را که واقع ارض پرگنه ورک بود بنحوست متروک شمرده توره تازه پیدا کردند چنانچه مرقوم شود

طبقه جامان سمه بسبب این طایفه را گروهی بعکرمه بن عصام بن ابی جهل میرسانند
چنانچه مذکور شد اما از تقریر مذکور سابق که در وقت ورود محمد بن قاسم ثقفی اینجا مه آمده اطاعت
اسلام گزیده بودند و شارح آن سیر معصوم از چچ نامه است بعیدی کلی بصحت مینماید چه اولاد
عکرمه کی در حدود سنه اثنی و تسعین هجری اینهمه اقوام خارج دین اسلام درین زمین
دور دست بهم رسیده حال آنکه خود عکرمه معاصر آن عهد یا قریب بآن زمان بوده باشد
و انتسابش بسام بن عمر بن هشام بن ابی لهب هم برای قیاس مهجور پس آنکه گفت
منسوب بجمشیدند و لقب جام مشعر بآنست بصحت اقرب توان انگاشت از بزرگی منقول
که اصل اولاد سام اند که از اولاد سام بن نوح بود چنانچه در شجره تیم بیان جهت لقب شان است والعلم
عند الله **جام انر** بن بابنیه چون دست تغلب قوم سومره مرتفع گردید مردم سمه که سابق
از زمی رعایا بگذیوری زیست میکردند تبعیت کرده ویرا بلقب جام ملقب ساخته صاحب
و سالار خود قرار دادند کان ذلک فی شهور اثنی و خمسین و سبع مائه و در اندک روزی
جام مذکور استقلال کمال یافته ملک رتن بقیه عمال ترک را که بعنوان ریاست
داشت رفته بجنگ بکشت و بعد سه سال و شش ماه حکومت درگذشت فیل
کاهه بن تماچی و کیاش سنقاری که از دو داشته علی شاه و ملک فیروز را از بهکر به
بهرامپور آورده ویرا مقتول ساخت و بعد سه روز مردم آخر ملک فیروز را کشتند
جام جونه بن بابنیه بعد برادر وارث ملک شده با جمعیت تمام از برابر تلهتی عبور نموده
بقتل و غارت قصبات بهکر پرداخت مردم ترک دست پاچه شده بهکر را گذاشتند ازانگاه

باستقلال در سند گذرانیده تا آنکه سلطان علاء الدین برادر خود الغ خان را بنواحی ملتان
تعین نمود وی ملک تاج کافوری و تاتار خان را بدفع جام جونه بسند فرستاد پیش ازان
جام جونه بدستیر واجل رفته ایام حکومتش سیزده یا چارده سال لشکر شاهی بهکر را گرفته
چشم بر سهوان دوخت بعد جام جونه جام تماچی بن جام انر بر مسند حکومت جلوس
نموده لشکر سلطان با عیال وی برادر دستگیر کرده بدهلی برد و طائفه سمه در تهری سگذرانیدند و جام
جام بانبینه بن جام انر پانزده سال ریاست شان کرده بقول میر معصوم جام خیر الدین
ولد تماچی بعد فوت پدر حسب الامر شاهی از دهلی بسند آمده تصرف نمود سلطان محمد شاه
بتعاقب طغی غلام چنانچه مذکور گردیده وارد ارض تته شده درگذشت و سلطان فیروز بجایش
نشسته بدهلی رفت جام خیر الدین بتعاقبش تا حوالی سن رفته چند بار زد و خورد
کرده برگشت و رعایا را بعدل بیاسود نقلست که روزی وی بتماشا برآمده استخوانی
چند در مغاکی دیده زمانی بایستاد و رو بحاضران کرده گفت داد خواهی چنند که داد میخواهند بعد
تفحص معلوم شد که هفت سال پیش ازان قافله گجرات بغارت رسیده
و مردمش مقتول شدند مال متخلص فرموده بوارثانش فرستاد قاتلان را
بقصاص رسانید بعد خیر الدین پسرش جام بانبیه بایالت نشست سلطان
فیروز شاه یکبار آمده پس رفت و بار دیگر وی را اسیر برد و بعد مدت بمعائنه نیکو خدمتیها
چتر عنایت کرده بحکومت سند فرستاد تا پانزده سال بحکومت راند و درگذشت
شهر سامو ئی راوی بنا نهاده قبل بنای بانبیه بن انر است و این بران افزوده پس
جام تماچی برادرش بکامرانی برآمده سیزده سال بفراغت گذرانید آنگاه پسرش جام
صلاح الدین قایم مقام گردیده او بعد بند و بست سند جانب کچ شتافته مظفر گشت
نموده و بعد پانزده سال از تخت بتخته برشد صاحب حدیقة الاولیا در کرامات شیخ حماد جمالی رح
نوشته که جام جونه جام تماچی و پسرش صلاح الدین را مقید بدهلی فرستاده بودند
و بتصرف شیخ نامبرده از قید بند خلاص شده بسند رسیدند و جونه را برانداخته
وارث ملک شدند و اول پدر بعده پسر نوبت کامرانی خویش بکامرانده از استرا

مذکور اول که از معصومی است تفاوت نیکی ی والعلم عند الله قصهٔ نور ئین از ما بیگران
کولاب کهنجر کندره ذات عمارتها لای صبر و شکیب جام تماجی برآمده ماجرای شوق
و شغف جام تماجی نسبت بوی در زبان سندی میان ابیات بمقام مخصوصه
معینه مشهور جام وی را انده آنغوم گرفته بر تماجی حسرتها تشوف داده و برایش قصوری
عالی بر کولاب کهنجر بنا نهاده قبور هر دو در مکلی میان مقصوره معلوقه پائین گنبد
شیخ حماد جمالی بیادگار باقی بالجمله بعد صلاح الدین پسرش **جام نظام الدین**
بر سریر دولت برآمده عمهای خود سکندر و کرن و بهاء الدین و امرا از قید بر آورده
هر یک را بناحیه فرستاد و امور ملکی ببعض نویسندگان گذاشته بعیش گرائید بعد
دو سال و چند ماه اعمالش وی را غافل دیده بجمعیت داخل شهر شدند جام
نظام الدین بگجرات رفته در راه درگذشت اعیان شهر که آن برهم زدگی دیدند
جام علیشیر بن تماجی را از گوشه انزوا بر آورده بر صدر ایالت جلوس دادند
وی ضبط و ربط ملک خوب کرده بفراغت پرداخت و شبها بسیر ماهتاب
با معدودی می برآمد سکندر و کرن و فتح خان ابنای تماجی که در صحرای سرگردان بودند
ازین حال جام علیشیر مخبر گردیده شبها راه طی میکردند و روزها در بیشه گذرانده بشهر
نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را بخود متفق کرده در شب جمعه که سیزدهم ماه بود
جام علیشیر در زورقچه بطریق معهود سیر میکرد انها قابو کرده وی را کشتند ایام حکومت
علیشیر هفت سال پس **جام کرن** بر مسند ایالت برآمده نسبت با اعیان
و اشراف ناخوش بود قضا را بهمان روز یا روز دیگر باشاره فتح خان بن سکندر وی را بر در
طهارتخانه بکشتند پس **جام فتح خان بن سکندر** پانزده سال آنگاه **جام تغلق**
بن سکندر بر سریر ریاست نشست قلعهٔ تغلق آباد عرف کلان کوت وی بنا نهاده
ناکام ماند **جام سکندر** بن فتح خان بر سریر کامرانی برآمده بسکه خورد سال بود حکام بوستان
و بکر بحکمش سر فرود نیاوردند وی از تته برآمده تا نصرپور رسیده بود که مبارک نام شخصی پرده دار
جام تغلق خروج کرده جام مبارک خطاب خود ساخته اعیان تته وی را در سه روز بر انداخته سکندر را طلبیدند

سکندر بعد حکومت یکنیم سال درگذشت پس که جام رائدنه در زمان جام تغلق در گجرات بود وبا تمردم وصلت کرده جمعیتی گرد آورده بخبر فوت سکندر در شهر رسیده گفت بداعیه ملک نیامده ام بلکه آمده ام که عرض وناموس مسلمانان نگاهدارم وهرکه را بسریر نشانید اول من بیعت کنم اعیان همون را بایالت گزیدندوی در مدت یکنیم سال تمام ولایت سند را از آبشور تا موضع کابسریلی وکنبهی که سرحد ماتیله واوپاره است صافی نموده بعد هشت سال ونیم حکومتش جام سنجر که مخصوص بوی بود بهوای سلطنت پیدا کرده زهر در شراب‌ش داد تا به سه روز درگذشت

پس جام سنجر صاحب سریر ایالت شده گویندوی بغایت حسین دوجیه بوده در درویشی صاف دل را باو شغفی باطنی بود روزی بدرویش گفت میخواهم که سلطنت کنم گو هم هشت روز باشد درویش گفت هشت سال بادشاهی بود بدعای درویش چون وی بسریر بر آمد خود بخود مردم اطاعتش اختیار کردند و در زمانه اش رفاه خلایق بمرتبه اتم رسیده روز جمعه خیرات کثیره بفقرا دادی وارباب شرع را ادرارات لایقه مقرر نموده آخر بعد هشت سال درگذشت

پس جام نظام الدین المعروف بجام بنده بن بانیه بن ازبن صلاح الدین بن تماجی بر سریر دولت متمکن گردیده از تته ببهکر شتافت ویکسال آنجا نشسته بندوبست عدو وازقرار واقع بعمل آورده مراجعت نمود ودولتخانه را در انجا مانند اعدل وادفق واجل واطول کامرانی این طائفه بر آمده در زمانش علما وساوات وصلحا وعموم خلق الله برفاهیت کلی گذرانیده احیای سنن بنوعی شیوع یافت که احدی بدون صوم وصلوة نبوی با حاکم ملتان طریقه مخالصت مضبوط انداخته بود از هیچ طرفی بزمانه اش فتوری برنخاسته هر هفته باصطبل میرفت ودست برپیشانی اسپان مالیده می گفت ای غازیان نمیخواهم که برشما سواری واقع شود زیرا نکه در حدود اربعه حکام اسلام اند دعا کنید تا بی سبب شرعی بجای نروم و موخوذ خون مسلمین نکردم در صلاح تقوایش و داستانهای غریب مذکور واز صفای باطنش آیات باهره مشهور نقل است که نعش بزرگی که بقول اصح قاضی عبدالله است که در پشت مقبره شیخ حماد جمالی مدفن مشهور دارد بغیب از جای در کوه مکلی در مدفن گاه ظاهر گردیده ودر مرایای بزرگی آمد که بر نعش من کسی امامت جنازه کند که در عمر شعور بقولی بیوضو طرف آسمان ننگریده باشد وبقولی

بستر خویش ندیده وانگرده تا بستر نخیره سید علی ای حال بعد جستجوی کلی از انقسم مردی جز خود جام
نظام الدین کسی پیدا نکرده دیده و هموا امامت جنازه کرده ایضا در رساله قطبیه ضمن احوال سید مراد
شیرازی رح مسطور کرده روزی از طرف صحرای مگلی گذشت یکی از اهل قبور پیراهنش بر آمده گفت
مرا اینجا دزدان غارتیده و شهید ساختند جمعی ایتام در گجرات دارم بدادم برس همانجا استاده حال او دریافت
و مال وی را استرداد کرده بگجرات فرستاد و قصاص قاتل کشید این نقل با نقل سابق مذکور در ذکر جام
جنید الدین بسیار تطابق دارد والعلم عند الله وی در ابتدای حکومت از شهر ساموئی نقل کرده عوضش
در زمین حال چنانچه بر وقت مذکور رکرده شهری بسته دار الملک نموده و آخر سلطنتش لشکر شاه بیگ
از قندهار آمده موضع اگری و چندوکه و سندیچه و موضع کوت ماچیان را تاختند دریاخان تعاقب شان
تا سیوی دویده بعد جنگ صعب ابو محمد میرزا برادر شاه بیگ بقتل رسانیده مظفر مراجعت نمود و دیگر در
زمانش باز شاه بیگ لشکری بسند نفرستاده ایام کامرانیش هفتاد و سه و شصت و سه و چهل و سه هم گفته اند اما
اصح آنکه از پنجاه کم و از چهل و سه افزون است مطابق نهصد و چهارده هجری چنانچه از مبدا ابتدای
دولت این طبقه تا این سال مستفاد شود پس از وی جام جام فیروز ولد جام نظام الدین که خورد سال بود
با تالیق و مدار المهامی دریاخان پسر خوانده جام نظام الدین مطابق وصیت بر سریر دولت جلوس کام
کرده جام صلاح الدین نبیره جام سنجر دعویدار ملک بر آمد دریاخان و سارنگخان و دیگر وجوه بداد ندادند نزد
سلطان مظفر گجراتی که دختر عمش در حباله او بود رفت فیروز بعد استقلال تمام بنشه میشوری هوا و هوس
بر آمده با اختیار دریاخان نماند دریاخان بکاهان که جاگیرش بود گوشه گیر گردیده جام صلاح الدین فرصت
یافته بمدد سلطان مظفر آمده مالک ته شد مادر فیروز پسر را نزد دریاخان برده توبه از تقصیرات کرده
مدد طلبیده دریاخان بحیله و حرب صلاح الدین را بر انداخته جام فیروز را بتجدید مستقل گردانیده تا وقت
هم باز بدریاخان خوب بر آمده جماعه مغل دولت شاهی و لوکاهی و کبیک اعوان کرده از ملازمتش شاه بیگ
جدائی گزیده وارد ته شده بودند نگاه داشته بمحله مغولواره سکونت داد و توقع آنکه این جماعه در بدا
بکار آیند و از دست تسلط دریاخان وا رهانند غافل ندانست که آن جماعه چه رخنه در بنایش آرند الحاصل چون
بخلوط نفاق بجنبر اند ملکت اپگان افتاده میر قاسم کبکی اوضاع ملک را دریافته نزد شاه بیگ رسانیده و ترغیب
به تسخیر نمود در عهد نهصد و عشرین و تسع مائة شاه بیگ هزار سوارانی رستم وار سفندیار از سیوی بسند

فرستاده که موضع گاهان را باغبانزا تاختند مخدوم جعفر بوبکانی از میرزا عیسی ترخان نقل کرده که
درین تاخت هزار اشترا از چرخهای باغات که شب کار میکردند لشکر شاه بیگ بدست آورده بود و باقی بر بقیه
توان کرد ازان بعد چون حین زوال ملک طبقه سمه رسیده بود مادر فیروز بمعاینه تسلط دریاخان که از پسر
جز نامی نمی دید در شهور اربع وعشرین وتسعمائة رفته شاه بیگ را خواند از پیش شاه بیگ بترغیب میر قاسم
مذکور درمثنیه کار بوده اکنون اقبال در صدد کام دیده عنقریب بعد بندوبست آمده و مسکن در سنة
وعشرین روبتته آورده جام فیروز و مادرش ازان چاه خود کنده ندامت خوردند ولی چه سود که
خود کرده را علاج نباشد دریاخان جمعیت کرده باستقبال لشکر شاه بیگ شتافت بر کنار عالیجان که ناله
پائین تته است التقای فریقین روداده مردم سندی و اسپان ایشان بمهابت مغولان طاقیه پوش
یکبارگی رم خورده هزیمت یافتند دریاخان خود با معدودی دست و پا خوب کرده بی سر گردید فیروز نیز به زن و
عیال و اطفال را در تته مانده به پیر آر گریخت شاه بیگ کوس ظفر نواخته بتاریخ یازدهم محرم سنه سبع
وعشرین وتسعمائة داخل تته شده ایام کامرانی فیروز نا پیروز مع چند ایام جام صلاح الدین دوازده
سال و کسری است خرابی هند شته ۹۲۷ تاریخ اینواقعه نوشتند و جملگی ایام کامرانی سمه از قرار مرقوم یکصد
و هفتاد و چند سال بالکم و کاست مذکور هرچند چندگاه جام فیروز ازان پس هم بعض ملک ماند و لیکن چون
ریاست براسش نگردید [illegible] است طبقه جامان اینجا تمام است گویند لشکر شاه بیگ از یازدهم تا بیستم
شهر را بتاراج و اسیر مبتلا داشتند اطفال قاضی قاضن و اخل اسار شده بود و مثل دیوانگان سراغ
گم شده ها را جویان بهر کوی و برزن میگردید آخر عرضی بواسطه محمد شریف حافظ پیش امام میرزا شاه بیگ
بگذرانید و در استخلاص اساری فرمان نافذ یافت امرای عهد جامان همه پوشیده نماند که پیش از
نظام الدین خودسران همه مردم وحشی نژاد بودند و امرای عهد شان نیز ازین قبیل مگر عهد جام
نظام الدین مجمع الانسانیت بوجود آمده و چند سر نامدار و امرا انش محلی بزیور پر آراسته شده اند
مجمل حال آنها دلشاد وزیر جام نظام الدین چنانچه مذکور در اوائل سلطنت وی را بهکر نشانده بود و شعور
بندوبست واقعی آنجا بعمل آورده موصوف فرط شجاعت و انسانیت برآمد با آنکه اصلا از غلامان
خانه زاد بوده اما جوهر عالی ممدوح اهالی و موالی زیسته در نهصد و دوازده آخرین ایام جام ننده
بتقریبی از تته رو دیده وجه ناخته آمد و واقعه فوتش معلوم نگردید دریاخان اول مقبول نام غلام

لکهدیر یا لکهیر دیوان جام نظام الدین بوده گویند اصلش سیدزاده است که بحوادث زمانه به تهته آمده و لکهدیر
خریده و اسمی همین سعدی جام نظام الدین بشکار در عین حرارت رفته و تردد بسیار تشنه شده آب طلبید عجله
آبدار لکهدیر جام آب آورده خسی وسو انداخته تا جام آب بتانی بخورد و گفت خس بجهت آن انداختم که جام درین
حرارت دفعةً آب بخورد مبادا زیان یابد از لکهدیر همانجا گرفته در پایه پیش خواند و بعنایت جوهر ذاتی
تربیت یافته عنقریب بمرتبهٔ بلند تصاعد نموده به دلشاد وزیر و سائر امرا تفوق یافته مدار المهام
و امیر الامرا گردیده مبارکخان خطابش شد چون میرزا سید محمد جونپوری وارد تته گردیده بانکه جام
بتحریک علما معتقدانه پیش آمد وی نکرده این تصمیم ارادت آن بزرگوار کرده بست و بصر واق از نیات
خاطر آن صاحب زمان یافته بالجمله جام وی را اسیر ساختند و بعد فوت پسرش چنانچه مذکور شد بوی سپرده
بود بدست فوج شاه بیگ در سنه سبع و عشرین و تسعمائة درگذشت و مکلی مدفون و زیارتگاه اهل الله
واقع پسرش علاء الدین هم در زمرهٔ علما امراء انسلاک داشته بدست شاه بیگ افتاده بنوازش یافت
محمود خان و متن خان سردو فرزند دیگر دریاخان بعد واقعه پدر رنجیده در جاگیر خود برابر تالهتی و کاهان
کرو فر کرده و آخر پیش بزرگان ... ساکنخان ایضاً امیر نامدار عهد جام نظام الدین و جام فیروز بوده
کاتهی قوی بهت شجاعت و کیاست ... و همتی مشکور ... طبقه ارغون ارغونیان اولاد
چنگیز خان اند بدین تفصیل ارغون خان و ... قاجان ابن ... بن تولی خان بن چنگیز خان صاحب
کتاب تذکره آورده که ارغون خان در روزگار اباقاخان پدرش پادشاه خراسان بود و غازان خان پسرش
بعد از پدر بر تخت خانی نشسته حق سبحانه نور اسلام در دلش برافروخت مصلح الدین در کتاب الابرار آورده
که چون ارغون خان پادشاه خراسان شد ... غازان خان بسپرد بشرف رویت حضرت سید الانبیا رسیده با حضرت
امیر المومنین علی و امام حسین بامر آنحضرت معانقه کرده بنا بران در احترام سادات مبالغه می نمود
و بجهت مشهد امام حسین ... جاری ساخت مرتبه عرش ... گشتی از جمله ... کربلا میرفت
قاضی غیاث الدین هروی در تاریخ خود آورده که سلطان محمود غازان ولد ارغون خان تا ... شعبه
و نود و چهار در تبریز بسلطنت نشسته ... کلمه توحید بر زبان راند آنگاه ... مغولان اسلام ساخته
در سکه کلمه طیبه و در حاشیه کلمه اللهم صل علی ... نقش فرمود والی ... شاه بیگ ولد امیر ذوالنون
بن ... حسن بصری از اولاد ارغون خان ... چنانچه مرقوم گردید چون بمرتبه ... شد

و بنهب و غارت و قتل و اسر از کار آنجا وا پرداخت جام فیروز که در اماندهاش همه اسیر شده بودند جز
اطاعت چاره ندیده بملازمت رسید شاه بیگ نوازشش کرده پسر خود خوانده تا سوستان بوی
ماند و کوه لکی حد بسته مراجعت نمود و میر علیکه ارغون و سلطان مقیم بیگ لار و کپک ارغون
و احمد ترخان نزد فیروز مانده در حوالی سوستان از کار پسران دریاخان پرداخته بشال و سیوی رفت
جماعه سمه که درین فترت باطراف رفته بودند بجام صلاح الدین پیوسته از گجراتش بر داشتند و سی
باده هزار جاریجه و سوده بکومکی رای کهنکار والی کچ از نژاد سمهای مذکوره عزیمت ته کرده باینخبر و
استدعای فیروز مرزا شاه حسن ولد شاه بیگ بچهاردهم محرم سنه الیه از شال برآمده در عرض
بیست روز با فوج آراسته بدو رسیده در برابر چون صف جنگ آراسته گردید از طرف صلاح الدین
هیبت خان نام پسرش که داماد سلطان مظفر گجراتی می شد مقدمة الجیش بوده و ازینطرف میرزا
عیسی ترخان میر علیکه و سلطان قلی بیگ لاابرسیم منقلا برشان ریخته هیبت خان را باب یاری مردم
کاری بخاک مذلت افگند صلاح الدین از قتل پسر مخبر شده بطیش و تعصب کلی بر جنگ آمده از نظر
مرزا شاه حسن برادر رسیده داد مردی کماینبغی داد و شیرازه جمعیت اضداد شکسته برخی را قتیل
و بقیه را ریخته منظفر شد آمرا امراق برادر رای کهنکار بجماعه کثیر نشان تیر تقدیر شده چون آینده
منهزم بگجرات شدند بعد سه روز از آنجا مراجعت نمودند شاه بیگ خود در ربیع الثانی بحوالی باغبان
رسیده فرمان طلب بنام مرزا شاه حسن فرستاد و جماعه ماچیانه که دم از طغیان میزدند معدوم ساخته
قلعه مسکن ایشان مستاصل نمود مرزا شاه حسن بقدمبوس پدر مشرف شده حسب الامر بسوستان
آمده در قلعه مردم معتمد مانده قسمت منازل شان که تازه تعمیر کننده کرده امر ذخیره نموده باز بخدمت
پدر مشرف شد شاه بیگ طرف جام فیروز نوشته که اراده تسخیر گجرات بتصمیم خاطر است هرگاه آن تمنا
جلوه ظهور یابد مملکت سند بغیر از اصل تمام ترا داده شود و خود جانب بهکر عزیمت فرموده چون
آنجا سید سادات ساکن درون قلعه را بلوهری جا داده از خشتهای شهر الور بنای قلعه مجدد نهاد
مردم گفتند که این دو کوه عربی قلعه بکوهی انداخته اول فکر بر انداختن آنها ضرور گفت چون دریای
عظیم محیط قلعه است ازین کوهها دغدغه چه پادشاهان متوجه تسخیر همچو قلعه محکم نخواهند شد و از دیگران
چه کشاید الحاصل چون دو سال کامل بنائی قلعه موسیٰ گردید بجی مراتب میر فاضل کوکلتاش

و ملک محمد کوکه و میر محمد ساربان و سلطان محمد مهردار دران نشانید و درباره مردم حشام که بلوچ و غاث در نواحی بپای افتاد تنگ دو میکردند تدبیری اندیشیده افواج را معرز نمود تا جا بجا بر ده زدن آن واحد بجز از سران آنجماعه دمار نقار بواقعی برآوردند بعد فراغ ازین کار بشال و سیوی شده بازمراجعت نموده در ثمان و عشرین بهکر رسید و باینده محمد ترخان را حکومت آنجا ماند متوجه گجرات شده در موضع اکهم تا آمدن جام فیروز متوقف گردیده قضارا در بیست و دوم شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمائة شرف بموت گردیده حافظ شریف پیش امام را فرمود تا سوره یسین خواند چون وی بآیهٔ و مالی لا اعبد الذی رسید گفت باز اعاده کن کرت ثانی حافظ مذکور وقتی که بآیهٔ یالیت قومی یعلمون بما غفرلی رسید جان بحق تسلیم فرموده شهر شعبان تاریخست میر طاهر و فاتش بقولی در قندهار و بقولی در ملتان نوشته و بر او و بعد الوقعه است :- آنکه چون بابر بادشاه قندهار را از وی سلب نموده بود این بشال و سیوی افتاده قابض سند گردیده و باز درین اندک مدت فیتنش بقندهار چگونه صورت یاب باشد و ملتان خود هرگز گذری نکرده که فوتش در آنجا قرار گیرد و هرگاه اراده گجرات داشت راه گجرات از ملتان معلوم بهر حال الغرض پس از وی در بدایت بملازمت خواجه عبدالله رسیده و شباب بتحصیل کمالات کرده بمرتبه علیه تصاعد نموده وقتی که بملازمت پدر در هرات بود بموادهٔ مجلس علما نشستی و دو بفته دو نوبت آنجماعه را بمنزل خود طلبیدی و خدمت کردی و استفاده بردی از نتایج طبعش شرح کافیه و حواشی بعض مسائل مشهور میرزا شاه حسن بقول میر معصوم بعد فوت پدر در نصر پور جلوس کرده خطبه بنام بابر بادشاه خواند بر چند بعضی مواخواهان راضی نشدند فرمود بوجود بادشاه ولی نعمت قدیم ما را النسبه کنام ماهی دیگر از خطبه برانداز جام فیروز بمجرد فوت شاه بیگ خوش شده قطع نظر از عزا پرسی میرزا نموده گی بتافت میرزا شاه حسن بیان آگاه گردیده اراده استیصالش جام فیروز را شنیده حافظ رشید خوشنویس و قاضی قاضن مفتی را معه دیا بعد تفتیش فرستاده اما در نهان تهیه جنگ می پرداخت میرزا آمده بافته متوجه ته گردید جام فیروز تاب مقاومت در خود ندیده مانک وزیر و شیخ ابراهیم را مدار جنگ ماند از آب آنطرف پذیرا شده بر چند انهار دیگر کشادند و چند کشتی پر از توپ و پیاده و تیراندازان به سر راه آورده ممانعت نمودند شکر میرزا همه

از پیش برداشته مظفر داخل تته گردید جام فیروز نابیروز در حدود کچ افتاده استعداد لشکر دیده
عنقریب با جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده در حدود چاچکان ورا هان رسیده جنگ طلب گردید مرزا
شاه حسن جمعی را بحراست تته مانده استقبالش کرد چون التقای فریقین دست داد مردم سندهی
و کچهی دستارها از سر وا کرده گوشهای چادر علی الرسم بهم بسته از اسپ پیاده شده آماده جنگ ایستادند
و این رسم است که مردم هند و سند وقتی که قرار مردن بخود دهند بچنین جنگ آغازند گویند مرزا
شاه حسن آن حالت را معاینه کرده امرا را ابا رکابا گفت که اینها خود خود را بسته پیش ما جلوه دادند انشاء الله
چنین شود و در فوراً از اسپ پیاده شده وضو کرده دوگانه به نیت مناجات ادا کرده از حضرت عزت
ظفر را مسئلت نمود تو گوئی حالی تیر دعا بهدف اجابت رسیده لشکر بامر شاول به تیرباران اشتغال داشتند
و چون مرزا از مناجات برآمده به اسپ سوار گردید و اشارا بجلو نمود از صباح تا آخر پیشین معرکه قتال
آراسته بود و قریب بیست هزار آدمی بر خاک و خون افتاد جام فیروز مخذول و منهزم بگجرات شد و تمام
مرگ آنجا بوده مرزا سه روز در آن زمین توقف فرموده غنائم و اسپان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود به مردم
خود قسمت کرده بشهر خود تته نزول و در تغلق آباد سکونت نموده بعد شش ماه از راه نالهٔ کندی اول بسیوستان
رسیده پرگنه دریله بمیر فرخ داده شکار کنان بموضع بیرلو که سه گروهی بهکر است تشریف آورده و دو راه
بربومی و احشام را بطاعت کشیده و حدود داپاره جماعه بیروماچی را لشکرش قهر کرده اپاره بدست آورد
آنگاه در نهصد و سی داعیه تسخیر ملتان نموده اواخر ربیک هفته بسیوی شده قلعه وی را مجدداً تعمیر داد و چنین
مراجعت بلوچان رند و مگسی انقیاد کرده بهکر آمد و با ظهیر السلطنه بابر بادشاه طرح مخالصت و خویشی
افگند و در احدی و ثلثین و تسعمائة متوجه ملتان شده قلعه سیوراهی را در راه قهر کرده مستاصل نمود پس
قلعه موشد بواسطه قطب العارفین شیخ روح الله از و درگذشت رحمو بنده هزار شجاعان ملتان آمده ملازمت
کردند و رای زادهای لنگاهان و بلوچان که باستقبالش آمده بودند شکسته اوچه را گرفته قلعه را خراب کرد
سلطان محمود لانگاه لشکر بلوچ و جت و رند و دودائی و کورائی و چاندیه همگی هشتاد هزار جمع کرده بجنگ آمد
آخر بمصالحه حد آب گهارا مقرر کرده مردم معتبر باوچه مانده سوی قلعه دلاور حرکت نمود و آن قلعه متین
واقع زمین شوزار که بصعوبت شهره آفاق است در عرض اندک روزگار مفتوح شد گویند لشکر مرزا
سبب الامر فوجه یکدفعه باخود برداشته در فرصت سه روز سیصد چاه گرد قلعه تا آب رسانیده خود را

از تلواسهٔ بی آبی رنجیده بودند و غازی خان درون قلعه درمانده شده دست و پائی داشت گرده آبی
گردید سخن مختصر لب پیاسی از اهل قلعه مقتول و مجروح ساخته بقیه را دستگیر نموده غنائم موفور بدست
آورده در پانزده روز بهکر رسید کرت ثانی بنا بر عصیان ملتانیان در اواخر ثنی و ثلثین و تسعمائة متوجه
آنطرف گردیده بعد محاصره سال کامل بقتل و غارت شهر را کشود و دختر و پسر سلطان محمود لانگاه را
بسکین ترخان داده تا هر دو را به پیوند جگری و فرزندی مختص ساخت و بعد از اقامت دو ماه خواجه
شمس الدین را بملتان نشانده بهکر آمد و عنقریب ملتان را پیشکش بابر بادشاه فرمود که ملتان را
بپسرش مرزا کامران داده و درین ضمن رای کنکار والی کچه که در کمک جام صلاح الدین آمده منهزم
رفته بود اراده ته کرده نامه باین مضمون فرستاد که امرای امرائی برادرین بدست شما بقتل رسیده
اقربایش اراده ته دارند به ملک خالی آمدن جائز نداشته اطلاع داده شد اگر بارزه ولایت ته بوتهٔ
آن مقتول بدهند بهتر و الا مائی ایم مرزا در جواب نوشت که خون آمر هنوز از جوش ننشسته باشد ما را
آنجا رسید نیست تو بتصدیع کشش قبل خود مرزا ابدایت کرده بوی نوشت که ملک برادران شما را تمام
بضبط آورده ام عجب که آن غافل درین نزدیکیها گاهی به ارسال تحف و هدایا رسم انقیاد و اتحاد که بهبود
حال و مواد دهست احیا نداشت اکنون داعیه تسخیر گجرات مصمم بهتر آنکه خود را در ظلال راه مفت پامال
نکند و بقدم اطاعت سبقت کرده اسپان کچهی که طبیعت از مدت مائل سواری آنهاست پیشکش نماید
و الا جنگ را آماده باشد علی ای حال چون رای کهنکار به حشمت و جمعیت خود نازان و به پانزده هزار
سوار بوده بتعجیل عزیمت آنجانب و اداده لشکر چون بجوانب چاچکان رسید تعات عده لشکر بمرتبه اتم
رسیده لشکر با نزاولنگ نمود مرزا چهار دسته فوج معین کرده فرمود هر یک از آن جانب رو بهنگام نهب
و از حال همدیگر غافل نمانند و چنان نمایند که حریف وجود فوجی دیگر را گمان نبرده بوی آویزند
دسته اول با اهتمام سلطان محمود خان اختصاص داشته دسته دیگر مخصوص امیر فرخ و خود مرزا
شاه حسن بود و دسته سیوم خاصه شاه حسن بگذرد دسته چهارم بامیر عیسی و میر علیکه لنهکه را اخبر رسید که مرزا شاه حسن با سعدی
پایه آورده بجنگ آماده با ده هزار سوار و پیاده بیشتر مقابلت برآمده سلطان محمود خان با دسته خود مخبر آمده
کهنکار شده سر راه بر او گرفت و بمرز خبر کرده سر در جانب میر فرخ رفت بنوعی که کهنکار مغرور به هم بسته با سپاهیان
پیاده شده سپر بفکندند و بنیزه بازی و شمشیر کشودند از بنظر تیز زدن چنانچه رسم مغولست بر قاعده ساعت نجوم جمل آمده

بتائید الهی هم از فوج سلطان محمود خان تنها شکست خورده وقت فرار بفوج میر فرخ رسیده و اکثر لقمهٔ اژدر حسام خون آشام شدند چون ظفر دلخواه نصیب لشکر مرزا شد شب همان جا نزول فرموده صباحی سپاه بتاخت قرای و قصبات روان نموده تا اسپان و اسباب و اسیران و مواشی بیشمار بدست آورده مظفر و منصور مراجعت نمودند کیفیت چاه جهرکی جهرکے میر طاهر نسیانی نوشته که مرزا شاه حسن درین سفر حین مراجعت بچاه جهرکی رسیده احوال طلاپرس که در آنجاه از عجائبات الهی مخفی بود شنیده خواست برآرد چاهی برا بیش کنده بدولاب آبش کشیدند چون آب خالی شد طلاپرس از دیده بچاه پر آب تازه افتاد و هر قدر ریگ برات اینچاه و آنچاه را از آب تهی میکردند از و باین و از آن بآن میرفته آخر شنید که قسم طلسم است لاچار باید گذر کرد لهذا چاه مذکور را انباشته و اماندند چون احوال آن خالی از عجائبات الهی نیست بشرح آن مبادرت می نماید کیفیت تکون طلاپرس و خاصیت آن گویند در زمان لاکهه بن فل سای جوگی واقف خواص نباتات در طلب نباتی بود که چون از بخش کنده میان آتش بلند با دم افگنده شود آن آدم زرین گردد و هر عضوی که از وی برید عضو نو بجایش بروید اتفاقاً گذری جوگی بر روزی برمهٔ افتاده که دهان بزی از آن کله سرخ بود در پی آن بز گردیده آن نبات را دریافت و از بیخ بر کنده شبان را گفت اراده پرستش آتش دارم رفاقت کن و هر دو بهم همهٔ خس و خاشاک انبار کرده آن نبات در و افگنده آتش زده شبان را گفت پیش شو طواف کنیم از حسن نصیب شبان را خوف عظیم بر دل استیلا یافته جوگی را پیش کرده چون از اوضاع جوگی استنباط می نمود که ویرا در آتش خواهد افگند سبقت کرده ویرا در آتش آفگنده گریخت جوگی بقدرت الهی در آتش سوخته مرد طلا شد روز دیگر شبان جهت معاینهٔ حال بر آن تو ده خاکستر رسیده دید که اندام جوگی همه از طلا شده دست عضوی را بریده تتمه بخاک مدفون ساخته سوی شهر شد و روز دیگر برای بریدن عضو دیگر آمده عضو بریده را بحال اول سالم یافته همچنین روزی چند عضوی میبرید و باز سالم می دید بسکه شیر و خوف از اظهار آن حالت درویش ناخن زده رفته ماجرای دیدن چنین عجائب پیش لاکهه گذرانده وی آنجا رسیده طلاپرس یعنی آدم طلا را باخود برده بهمان خاصیت جز منافع کلی کرده غنای اندوخت که هر روز با یک لک و بیست و پنجهزار روپیه صرف فقرا کردی بکار دنیوی نزدیک نیامدی گویند حین مرگ وی از خدا درخواست تا آن دولت مخصوص وی باشد و معاینه اثر اجابت در چاه متواری ساخته باز آن عجائب در پرده اخفا بود و کلید آن

طلسم بست کسی نیفتاده سخن مختصر آنکه مرزا شاه حسن بعد ظفر که بنگاریسته آمده عزیمت مرزا طرف پتن و
مراجعت بنصرت چون مرزا شاه حسن از کثرت شوکت انجح نصرت معاودت فرموده مدتی بکام دل دید
بگذرانید در شهور اثنی و اربعین و تسعمائة همایون بادشاه از دهلی متوجه جیتپور شده بود و سلطان محمود بهادر
گجراتی مکتوبی درشت در استخلاص راجه جیتپور نوشته موجب کدورت خاطر آنحضرت گردید چنانچه بایلغار متوجه
حد و سلطان مذکور شده ویرا بهزیمت داده بطرف مرزا شاه حسن حکم رسید که طریقه یکجهتی مرعی داشته از سند خود با
پتن رساند تا اره قرار بران منهزم بسته گردد و مرزا شاه حسن بنابر نوشته از نصرپور براه رادهن پور بسبیل تعجیل بالشکر
آماده به پتن رسیده خضرخان حاکم پتن را محاصره کشیده اموال و مواشی حدود و نهب و غارت آورد و سلطان محمود خان
حاکم بهکر مقدمه لشکر بوده جنید وجونه وایچه راد پتن نزد خضر خان فرستاده که آمده ملازمت مرزا کنند گفت سلطان
محمود بهادر که زبان سلامت نشسته مرا چه واقع شد که بی امر او قلعه را تسلیم کنم فرستادها نزد او در تش شده بقهر شدید
کردیک الک فیروزشاهی بمرزا شاه حسن و همچنین سلطان محمود خان پیشکش کند تا انتکار از نواحی پتن کوچ گفتن
پیشاش مرزا حقیقت آمدن خود بعتبه العلیه بادشاه عرضداشت کرده پانزده روز نواحی پتن توقف نمانده
در خلال آن ایام سلطان محمود خان تا محمودآباد در نهب و غارت کشیده اموال [illegible] گجراتیان [illegible]
بدست آورد میر فرخ بمرزا شاه حسن گفت اگر مرزا را بادشاه دارد بخواند چه [illegible] شکست [illegible]
و سندی جمعیت و سامان و داد و دهش سلطانی دیده لاعلاج پیش [illegible] مصلحت آنکه [illegible] اندیشیده از همینجا
مراجعت نمیکنم بنابران مع مرزا قاسم بیگ عرضداشت فرستاده که حسب [illegible] با تمامی لشکر [illegible]
الحال از امرا [illegible] و بهکر نوشتجات که رسیده که [illegible] وجتوئی [illegible] جمعیت نموده [illegible]
غارت می کنند بضرورت آنطرف معاودت شده [illegible] خمس و تسعین [illegible]
در راه مردم جاریجه و سموده را نهب و غارت و کشیده [illegible]
را بتهیه گجرات و بنگاله جنتمو همایون بادشاه فرستاده و میر [illegible] محمد [illegible] فتح [illegible]
نزد مرزا کامران [illegible] نموده و میر علیکه [illegible] گفت [illegible]
غفلت چنان یافتم که عنقریب بیگانه بر بادشاه غلبه کند [illegible] آن خبر [illegible] عنقریب [illegible]
خبر شکست همایون از شیرخان [illegible] مرزا شاه حسن بر [illegible] میر علیکه [illegible] آنکه [illegible]
قرار بران یافت که از اوچ تا بهکر هر دو [illegible] آب [illegible] کشت [illegible]

کیفیت ورود همایون پادشاه بسند در اواخر شعبان سنه سبع و اربعین و تسعمائه اردوی شاهی
باوج رسیده بختو لنگاه بنیابت خطاب خان جهانی و علم و نقاره و خلعت فاخره سرفرازی یافته خود نیامد
ولی چند کشتی غله بخرج لشکر فرستاده آنگاه در بیست و هشتم رمضان قصبه لوهری مضرب خیام جاه و جلال و
چارباغ ببرلو که نزهت و لطافت عدیل نداشت مسکن همایون شد سلطان محمود خان استحکام قلعه بوجه
اتم نموده کشتیها را بطرف خود کشیده داشت و در جواب منشور طلب شاهی عرضه کرد که من نوکر مرزا شاه حسنم
هرگاه او فرماید قلعه را تسلیم کنم و چون قلت رسد در اردوی شاهی شنید موازی پانصد خروار غله خدمت کرده
و تحسین افتاد و پادشاه امیر طاهر صدر و سمندر بیگ را سمع مواعید احسان موفوره و یاد حقوق سابقه نزد
مرزا شاه حسن فرستاده مرزا آمدن ما را چنانچه باید مراعات نموده و قرار بران داد که چون بندگان شاهی
تشریف فرمایند از ماله کندی تا بوره آنطرف آب را بقریات بخرج نمایند و بعد تمهید عهد و پیمان مشرف بملازمت
گردیده با لشکر خود در تسخیر گجرات در رکاب الاعلی باشند و از انجا بعد فتح مراجعت کنند و برین قرار جناب شیخ
میرک پورانی و مرزا قاسم طغائی را با پیشکش لائق فرستاده و عریضه نوشته مضمون آنکه زمین بهکر کم حاصل و
اراضی چاچکان بنهایت آبادان اگر خود بدولت تشریف آرند خدمت را بجان کوشیده آید هواخواهان
پادشاه گفته اند اگر او از صمیم قلب فدویت دارد چرا قلعهای خود را پیشکش نماید چون شیرخان در لاهور
بر سر نشسته جای عاقبتی بدست باشد این استدعای مرزا محمول بر خدعه مینماید لهذا پادشاه متوجه محاصره بهکر
شد و مرزا شاه حسن را فراموش از ان مواعید برگردانیدند پادشاه در باغ ببرلو نزول اجلال داشته قریب
دو لک آدم با وی بود تنگی و قحط بمرتبه رسید که نان بجان میسر نشدی بعد شش ماه بپاتر نزول شد و چون آنجا
در لشکر تعفن رو داد باز بجانب بهکر شدند و بعد چندی در غره جمادی الاول سال نهصد و چهل و هشت خود پادشاه
بصوب سوستان نهضت فرموده یادگار ناصر مرزا را به بهکر ماند پیش از رسیدن پادشاه میر سلطان قلی بیگ و
میر شاه محمود ارغون و میر محمود ساربان و علی محمد کوکلتاش و میر صفرا ارغون باغات و عمارات حوالی قلعه را
ویران ساخته میدان کردند پادشاه کار بر اهل حصار تنگ ساخته مرزا شاه حسن از تته بند آمده خندق زده
کشتی بسیار جمع نموده اقامت کرد و میر علیکه ارغون را بسوستان بتعیین نمود و وی در اردوی معلی آمده از راه
باز بقلعه رفت لشکر پادشاهی از طرفی نقب زده آتش در داده چون آن دیوار بیفتاد و از ان پیش متحصنان
دیواری نو قائمتر از ان بنا نهاده بودند پادشاه از ان مخبر شده بسبب استحکام و عدم وجود اسباب قلعه

دعای موفور فرموده باثر آن دعا چنانکه باید با وجود بودن امرای بزرگتر از وی وی وارث ملک گردید و مرزا شاه حسن را با پدر اش سوی ادب با ولینعمت همان معاملت از دست نوکران پیش آمد الحاصل درین سه سال ورود شاهی قحط عظیم بدیار سند رو داده بود نقل عجیبه دران حادثه زنی با چند پسر بسبب غله بعد چند فاقه جلا وطنی اختیار کرده در صحرائی تاب و توان افتاد هلاک پسران بفرط گرسنگی معاینه کرده گفت نتوانم شما را باین حال دیدن خون خود بحل کردم مرا کشته بخورید و بقیه گوشتم زاد راه سازید باشد بجای سلامت برسید هر چند پسران حاشا و کلا بزبان آوردند اما آخر بتکلیف مادر چنان کرده پارهٔ گوشت را پختند در ضمن قضا را جماعه کاو گم کرده بر شان رسیده بکشتن کاو ماخوذ کردند بیچاره گان برای ابرای ذمه حال من و عن را گفته اخشا و علامت مادر نمودند درینوقت آنجماعه سخت تر گرفته اینها را بستند و گفتند ممکن نیست که کسی مادر را بکشد و بخورد کسی دیگر را کشته باشید هر قدر نالیدند فائده نبخشید سر انجام آنها را بدرختی بسته خواستند زیر تازیانه کشند تا نفس الامر وا نمایند رودهای مادر مقتول حالی از جا جنبیده در پای زنندها پیچیده مانع زدن شده نگذاشت قدم بیشتر بردارند پیری در انمیان بود گفت دست مادر خود را با جازه اش کشتند که اکنون بشفقت مادری شما را مانع زدن پسران می شود ما نا مصدوقه ولادتا اکبادنا اینجا جلوه ظهور یافت بالجمله بخشوی لانگاه دران فترت در حوالی ملتان در برابر جون پور قلعه ساخته ملتانیان را کوچانده باین قلعه آورد و جمعیتی موفور بهم رسانیده بهکر تا خت مرزا شاه حسن میر شاه محمود ارغون را بحراست بهکر فرستاده در خمس و خمسین و تسعمائه مرزا کامران از هزاره بسند افتاده مرزا شاه حسن از موضع پاتره برای نزولش مقرر نموده صبیه خویش بحباله ازدواجش و بعد سه ماه هزار سوار کومکی داده روانه کرده بار دیگر مرزا کامران در سن سبع و خمسین و تسعمائه بعد از انکه همایون بادشاه سیلش کشیده بهکر آمد مرزا شاه حسن برادر کوچه شادبیله که مغرب دیه بهکر در میان دریا واقع جا داده و بعد ازان پرگنهٔ تروه بخرج مطبخش مقرر نموده فتح باغ نزول گاهش فرمود بعد چند گاه و تیج رفته گویند مرزا شاه حسن ازو خواست که دختر خود را بخود آرد آن معصومه گفت مردم مرا خواهند گفت که در بینائی پیش شوهر بوده در کوری ازو خود را برید و بعد اینواقعه برنجش خاطر همایون پادشاه احوال مرزا دگرگون افتاده به پرورش مردم دون متوجه شده طائفه ارغون و ترخان را آزرده و خود بمرض فالج مبتلا گردید علاجش منحصر آن ماند که بهوا از بهکر بته و از ته به بهکر در کشتی آمد شد کردی امرای ارغون در اوائل محرم سنه اثنی و ستمائه به مرزا

عیسی ترخان که نواخته دعای رضای ولی نعمت پادشاه شده آگاه بود متابعت کردند میرزا شاه حسن این را شنیده بحضور طلبید
و تدارک تاکید تیر بخشش بخاطر شاهی بخشان کافی بود که پس تدبیر از نشان اجابت مهر و انعقاد آخر و فرزند کیش
سلطان محمود خان و میرزا عیسی با هم سند را بانتصاف کردند از کوهکی پتن بمیرزا عیسی و بالا بمحمود خان تقرر یافته
درین باره عهدنامه استوار نوشتند تا حیات میرزا شاه حسن که مفلوج بیکار بود باطاعت ظاهر گذرانند قضا را
پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور میرزا شاه حسن در شجاعت عدیل نداشت از صغر سن تا اوان مرض جمله
معارک مظفر شده ولادتش سنه ست و تسعین و ثمانمائه و شصت و شش سال حیات یافت در علم منقول نهایت
تمام داشته گاه گاهی شعری گفت و سپاهی تخلص مینمود رعایت فضلا و سادات کما حقه بجا آورده سی
و چهار سال حکومت نمود و نسلی نگذاشت نعشش بمکه برده دفن نمودند ایام این طبقه از جد و پسر سی و شش سال است

طبقه ترخان چنانچه در مجلد اول مذکور حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در سن بیست سالگی وقتیکه در
شکار راه گم کرده سرمای عظیم بود و شب تاریک با همراهان در بیابان افتاده تا نگاه سیاهی خانه چند بنظر شان آمد
چون نزدیک شدند پیرزنی با دو خیمه نشین رسیدند بجا عذر شان زده گمان بیگانگی برده آخر شناخته
درون خانه زیر زمین جا داده آتش افروختند و خدمتی ما فوق طاقت بتقدیم رسانیدند چون صاحبقران
در سن سی و چهار سالگی بتخت سلطنت جلوس نمود او آنجماعه را طلبید و نوازش موفور کرده و خطاب ترخانی
اعنی از خدمت آزاد اشته شده در وجه ترخانیه او اولادش نسلاً بعد نسل سرفرازان بگونه ترشده ابد الآباد
ترخون لقب یافته رفته رفته ترخان شدند میرزا عیسی ولد میرزا محمد بن میرزا عبد العلی ترخان در اوایل حال
سنه اثنی و ستین و تسعمائه بر وساده حکومت جلوس نموده بصفات حمیده رعایا و سپاه را ممنون و مطیع نمود
امرای دولت ارغون مثل کبک فرخ و تیمور که خود هم بالت گزیده بودند شراب خورده
برخویش می تاختند و بسبب طیش پا از رکاب فرود می آوردند میزده در وقت
طلب قسمت خزانه میرزا عیسی نمیکردند بتوافقت شان پرداخت گفت خزانه مملکت است
اما ما را در ورود ملک اجنبی ذخیره کرد بوقت کار آید شب
تا در هر محله نام ارغون ساکن منادی میکردند رفته
پسرانش میرزا محمد باقی و میرزا محمد صالح و جان بابا و غالب جمعیت کردند
ملاحظه نمودند و سپهسالار و فتح خان آخر ارغون

میر بلوچ بموجب کینهٔ خویشان و پدر که مرزا صالح اسیر آورده کشته بود و در قبیله دم زده که دستار بسر
نبندم تا کهین پدر نگیرم پس بان عزیمت کاردی در کف بشهر وارد و در هر کوچه و برزن میگردید و میگفت
تان ای کار دبر بوکار دارم مسکین یا نه و تان ایدل و لیر باش اطفال مثل دیوانگان بدنبالش تقلیدان مرغات
میکردند و خورده بزرگ بشان از خایی او مجمل داشتند تا وقتی که مرزا صالح سوار گشته متوجه محل بود کارد
در کاغذ پیچیده داد و داد ره بعنوان مستغاثیان پیشتر رفت هرچند خدمتگاران بگرفتن کاغذ آمدند گفت من
خود میدهم و عرض زبانی هم میگذارم مرزا نزد و یکش خوانده بمجرد رسیدن نزدیک حواله شکمش کرده
از کارش واپرداخت و ویرا نیز پاره پاره کردند الحاصل خواهر مرزا محمد باقی که بهواه نزغا المخفی از
برادر و پدر در بهاکه بندوان بخرمدین روغن آنطرف معبر ستادند پیراهن خون آلود برادر رسانیده
اکنون مرزا عیسی بسلطان محمود خان نوشت تا ویرا به تهته فرستد و چون به تهته رسید مرزا عیسی علیحده عیش
کرده آخر ایام خواست تا عهد مجدد برای حق از سلطان محمود خان بگیرد **کیفیت قتل فرنگیان** چون مرزا
عیسی بان اراده از تهته برآمد سلطان محمود خان شنیده بفکر خود افتاد که مبادا در ضمن این آمدن
مرزا عیسی مقصد دیگر باشد و فی الحقیقه مقصود مرزا ترخان آن بود که پرگنهٔ بهلیه هم داخل سیوستان
کند پس چون از سیوستان بگذشت سلطان محمود خان تدارک نمود دیده باستقبال شتافت در
خلال حال فرنگیان از بندر کوده وارد بندر لاهوری شدند ملک ابن حدادند دیده بشهر زدند و در جمعه
بوقت نماز در جامع مرغ و دیگر جاها قتل موفوره کردند گنج شعبان با زار امیر بیگ جوز جامع
مرغ و دیگر متفرق فرار شدند انتهاء یه مرزا عیسی با خبر زدند ملک با محمود خان بسته متوجه تهته شد
سیل فرنگیان از موجود بهتهه که مطلبیده بود کار نیایند دید و دیدند چنین کردند بعد حال فرنگیان
خبر آمد مرزا عیسی شنیده تهته را ساخته با سرعت در کوچ زدند انگیخته آتش زدند و باب نهفتند
مرزا عیسی آمده قلعه حویلی خود را از ساباط محکم ساخت و گرد شهر شهر پناه ترتیب داده چون
از سر خور بندر لاهوری تا نفیدند برای سری نالا تا نار وسیع عمیق بوده مشتمل بزرگ بی تأمل از سر
خود تا فراضه میرسیدند تجویز داد نایان امر نمود تا سنگهای کلان انباشتند که دفعه بیگانه بی دلیل
راه درون آمدن نیابد و قلعهچه محکم بستن باین و فیروز بیتی بنشستن شاد بندر را ساحل داده
سرانجام در نهصد و هشتاد و بعد حکومت هژده سال درگذشت و در این طبقه بهزا انت را

ومتانت فکر و گزیدگی اوصاف ممتاز و مستثنی زیسته در امرای ارغون با وجود از کهتری از مهتران
بفرط جوانمردی نامی بوده مدفنش در کوه مکلی مرزا محمد باقی چون مرزا عیسی بگذشت سران ارغون که
از ریاست مرزا عیسی نادم بودند در صدد ممانعت جانشینی مرزا محمد باقی آمدند و بحکمت عملی طائفه
ارغون را امیدوار احسان و منت بزرگان خود کرده دیگران را بتوقع تقسیم خزینه فریفت ارغون
خان که دو طایفه شدند از کنکاش و ممانعت شان راه بدبختی نبرده آخر کار مرزا بکام بر سریر دولت
جلوس نموده بفکر استیصال کار افتاد و بسکه سران ارغون از عهد مرزای ماضی برین نو رئیس چیره تر
بودند بتدبیر خود را جمع میکرد و عنقریب جمعیتی نهان و عیان گرد آورده بخدعه جمله سرکرده ارغون را به بهانهٔ
تقسیم خزینه بالای ارک طلبید و در صندوقها دو دو مرد مسلح تعبیه کرده جمعی دیگر منتظر وقت مانده گفت شما
سران همه وقت طلبگار خزینه آید من و پدرم ملحوظ وقت حاجت آنرا نگاه میداشتیم حالا که شما دست از آن
بر نمیدارید لاچار تسلیم شما می کنم اندیشه آنست که مبادا در تقسیم بهم مناقشه کنید اگر اجازه دهید من
رفته فرو نشینم و شما با خود این زرها را تقسیم کنید یا بغیر از خود دور آمده بند و بست کرده در حال
مردان مسلح از صندوقها و نهان و عیان بر آمده آن جمله را علف تیغ کردند و خورد و ریز را در پایان
بانجام رسانید لشکری بر حویلیهای شان فرستاده متنفسی نماند بل اطفال را از شکم بر آورده چون کار
بریدند قلیلی جان بر شده باطراف آواره افتاد و بعد ازین کار مرزا محمد باقی کوسها و لاغیری زده شورش
مرزا جان بابا مرزا جان بابا که از دست مرزا صالح که در ایام پدر آواره میان مردم سیجه خویشی
کرده مقیم بوده سلطان محمود خان بتقریب فاتحه خوانی پدر با خود برداشته به ته رسید و بعد ادای تعزیه میرا
واسطه گرفته طلبگار حصه ملک و ورثه پدر شد مرزا محمد باقی که کارش تمام نسق بود سلطان محمود خان را
گفت ما و شما از عهد پدر عهد و پیمان داریم چنانچه در مخاصمت من مرزا صالح دخیل نشدند امروز هم دخیل نگردند و تقسیم
حصه و اموال جز تاج بخشی گاه نزانند ملک داده خداست اگر برادرم راضی شده بنشیند آخر برادر
خدمتش بواقعی میکنم و این محال که ویرا صوبه علحده داده پهلوکوب خود سازم برای ملک چه روزها
که ندیده شده چون سلطان محمود خان آنرا بشنید دیگر حرفی نزد رخصت انصراف گرفت و جان
بابا باندیشه اینکه مبادا برادرش تلف کند باز میان مردم سیجه رفت باقی مانده ارغون مثل شاه قاسم
و علی شیر و چند تای متفرق متفق گردیده لشکر مواس گرد آورده به ته ایلغار محمد باقی بلنگربان و خاصه

خلیل گفت امروز روزیست اگر پیش بردیم ملک ملک ماست والا همه وزنهای گذشته در پیش و دیگر هیچ
جا بری فراغت نه میان میرزا مشکلی و شهر جنگی عظیم افتاد و ملا بهبود که میرزا باقی یکی از محلهای خویش بوی
داده بود بقتل رسیده و لشکر میرزا محمد باقی تردد دانی بعمل آورده جان بابا را هزیمت دادند جان بابا نزد جام دوشن
والی گگرالد رفته استمداد نمود و بمقصد نارسیده باز در مردم سیجه خویشان خویش افتاد و کرت ثانی جمعیتی بهم
کرد آورده رو بمیرزا باقی نهاد میرزا باقی باستقبالش بر آمد چون بار شد کیفیت شبخون شاه قاسم ارغون و فتح
کردن میرزا محمد باقی بمقابلت جان بابا رسیده فوجش بعزم بنصرت سابق جابجا بفراغت مقام کرده خود میرزا
در اندیشه مکر و حیله بود که بی جنگ از کار برادر برادرزاده ناگهان شبی شاه قاسم ارغون با فوج بجهت شبخون
آورده لشکر میرزا که غافل بودند هم بهزیمت منتشر گردید و خود شاه قاسم که بجوانمردی یکتای زمان و مشهور
بوده بر کشتی میرزا باقی بانده باشد که انتقام برادران از وی گیرد و میرزا باقی با منکوحه‌اش درون حجره بخواب
چون بدروازه حجره رسید زنش بیدار شد نقد روی گرفت که میرزا باقی از خوف جان خود را براه دیگر در دریا
انداخته و آن شیرزن مردافگن شمع بر داشته بر سر شاه قاسم خان زد که تا زنده بود نشان یادگار
داشته عاقبت شاه قاسم وی را در تاریکی میرزا باقی تصور کرده بکشت و لشکر تمام تاخت و تاراج خوار و رسوا
ساخت میرزا باقی که در آب افتاده خلیل خدمتگارش که هم از هول جان در آب نهان بود وی را دریافته بمراد یک
ملاح خبر کرده کشتی کوچک آورده تا بکنار آمده از قریه علی پوتره چون نقاره بهم رسید و بطلبیده نواختند
تا لشکر پراگنده باز جمع شد حریفان خبر سلامتی میرزا و باز جمعیت آمدن وی شنیده پس رفتند در اینجا
تعاقب شان کرده کلی هزیمت داده مظفر بمراجعت نمود خلیل را از ازای این خدمت صاحب جلیل
وحشم و مهردار خاصه گردید و مراد بخدمت میر بحری یافت الحاصل چون میرزا محمد باقی جان بابا را
شکست بفراغت نشست برادر کوچک غالب انتر مغلوب تیغ فنا ساخته بی وسوسه غیری و نزاعی
برادران تظلم و بیداد گزیده در براندازی اختر ساس حیثیت بزرگان کوشید منجمله برکه لنگاه و برشما
را که صفتش مذکور گردد ونهاق گشته و شیخ میرک عبدالوهاب پورانی که پیر آنجماعه بود و صادر و وارد از خوان
احسانش بهره بردی بگمان اینکه وی را خواهش آن باشد که از صادر و وارد رو توده ریاست بدست آرد
با وجود آنکه شیخ مذکور جانشینیش سی موقوف کرده بود گفت و بعید چون نسل تن برگزیده بود و فی نفسه سعادتیش شهید
نمایند و خلیفه سید عبدالوهاب پورانی که معتقد بیداد هم بوده بدست خلیل مهر بر او ببایی دار سوختی والدار الاخره

خیره‌روان نموده گویند صادق نام پسر خلیفه مقتول بقتل پدر شمشیر حواله خلیل کرده که بینیش یک بریده
تا زنده بود بینی از موم تعبیه کرده پارچه کرپاس رنگ زرد بر چشم چون کسیکه چشمش آشوب کرده باشد
بجهة ستر حال آویختی و ویرا نیز ردیف راه پدر کردند و فرزند دیگر محمد هاشم نام مع اسپ و یراق در آب
افتاده و اثری ازو پدید نگردید بسکه در خانه خرابی بزرگان ساعی افتاد اهالی و موالی را از شهر کوچانیده
بیرون جا داد و گفت بدخواهان دولت ما در شهر ما نباشد و از انجمله جناب سید جلال خلف سید علی شیرازی
را که داماد برادرش میرزا محمد صالح بود هم بشهر نماند و هر که از اطراف وارد شدی اگر لایق دیدن میدانست
طلبیده آشکارا بوی خوب در خورده همراه به میر بحر سپرده بود که ایشانرا در کشتی نشانده تفنن دریا کنانده
کشتی خاصه بعنوان تکلف بسواریش داده کشتی حیاتش بگرداب اجل می افگند تا کسی از حال ملک خبر نبرد
و هر کرا لایق دیدن ندانستی بیرون بیرون بکارش رسیدندی و از هر که چیزی یافتی قهرا و جبرا بستدی آخر
و غله در حصن قلعه بینداد و با آنکه غله ضائع می شد و می سوخت هرگز تصرف نیاوردی ملک کمتر خالصه
ساخته نوکران را سر فصل بر غلات برات میدادی روزی وکلایش بعرض رسانیدند که در قلعه جای داشتن
غله نمانده و بسکه نو بالای کهن انباشته می شود اکثر سوخته شده است اگر امر شود قدری بمساعده داده
آید تا سر فصل ازو انتفاع کلی بهم رسد گفت جوابش شب بگیرید شب نموده تا پاره نانها از گل ترتیب داده مع
نانهای آن غله سوخته بر خوان کشیدند و آن جماعه را بمایده خوانده نامبرده آنگونه مایده دیده دست بنانها غله سوخته
بردند گفت چرا میل نانهای گلی نمیکنید گفتند آدمی چگونه میل نانهای گلی نماید گفت هرگاه در وقت هیچ غله هم بکار آید
چرا مرا تکلیف کشیدنش میکنید مگر ایام دردناک دوره همایونی بیادتان نمانده است بر عاملی که غضب میفرمود
ویرا پرکند پر کرده ساخته در خانها نهاده بخانه اش فرستادی همچنین دست بیدادش چها که بعالم نکردی بعد
چندگاه خبر رسید که مجاهد خان نام امیری از جانب جلال الدین اکبر بادشاه بهکر آویخته است صبیه خود را
مع سید جلال شیرازی بکنیزی آن بادشاه فرستاده تا خود را بآن حیله مامون نماید قضارا بادشاه
یک صحبت بوی کرده فرموده دختر باقی خونیست ویرا بیرون حرم جا دهید جماعه ارغون که آنجا آواره مسکن
داشتند به تنگ هم الوسی وسائل جسته ویرا بدر به پدر فرستادند میرزا باقی از شان بسیار ممنون
گردیده نزد خود طلبید و اعزاز داد سلطان محمود خان مجاهد خان بمحاصره کشیده فوجی از بهکر بسوستان متعین
نموده میرزا باقی پاینده میرزا پسر امع فرزندش جانی بیگ و شمس کشمیری نامزد سوستان کرده میرزا

جانی بیگ را وجود خورد سالی کار بزرگان کرده آمخورد را چنانچه باید نگاه داشت آنگاه شاهرخ پسر خود را
مع سنجر علی کوکه نصیر پور نشانده پسر میرزا مظفر ترخان را و علیخان کوکه سرکار چاچکان و صوبه بدین داده
و میرزا احمد ترخان و قاسم علی سلطان سارنبا را بطرف نیرن کوت سپرده خود به تته نشست و معتمدان به
تبادر نشسته چنان ضبط و نسق کردند و جاسوسان باهوش بهر طرف معتمد کرده که هر هفته خبر از سلوک
امرا و پسران و رعایا بوی رسانیدندی گویند در اولا ایلچی معه نشان اکبری و چند جفت کبوتر بوی
رسیده ند ما را گفت مراد از فرستادن جفت کبوتر آنکه آنحضرت از من تنخواه و آنهای ایشان طلبند
بعد چندی ایلچی را با اعزاز رخصت کرده چند حبوبات خورد مثل تخم نیلوفر و بیخ ملخ و خربطها انداخته
فرستاد و بکمال عجز و نیاز عرضداشت کرد که حضرت اعلی این کمبخت نحیف را بنوازش جفت کبوتر
رتبه شهباز بخشیده اما در فکر در انشان حیرانم زیرا که درین زمین آنچه پیدا میشود لائق و از انها نیست
چنانچه از نظر انور بگذرد توقع از بنده نوازی آنکه من بعد مخصوص توجهات اعلی حضور بوده چیزی بجهة قوت
درین گوشه ویران مرحمت فرمایند نقل میر محمد طاهر در تاریخ خود از مولانا جمال الدین که بمیرزا قرب داشت
آورده که روزی روزنامچه بنظر میرزا آمده مولانا میرغله درست کرد از سرگین اسپان بر آمدی اندوهی طبیعت
میرزا و بتنخواهی دانسته بمیراخوران چند خر از انفصال بسته بود و وی بان خدمت مخصوص نظر میرزا شده
چند هزار توپچی و توپخانه را سرگشته آتشخان خطاب یافت غرضه کوتاه اعمال شنیعش و استانبادارد
تا که بتصدیع سامعان شود بعد بند و بست حدود و بفراغ نشسته او را چه آمدنی و خرج ملک میش خود داند
روزی از سیاست ریش کندن و گوش و بینی بریدن و در پای بسته بکوچه و بازار گردانیدن خالی نمیماند
دستها بر آسمان و دلهای بریان بخدا نالان شده ناگهان خبر مرگ پسرش شاهرخ رسیده عورات
محل او را پارچه کرپها انداخت و پستانهای بریده و میرزا را در پای پا بسته در کوچه و بازار گردانید
وگفت اینها فرزند مرا از من جدا کردند ناگهان سپاه سوخته و ساخته بجایش قاسم ارغون نصیر پور
فرستاد و بسکه دودها بر آسمان تیغ البته و آن سهام اجل بر وی نزدیک آمد بجوف جان افتاده بر آب و
طعام مهر ملک احمد که معتمد خاصش بود و وی شد هر چند بضمانت نفس سپاه کوشیده از انجا که قضا کار
و سفاک دماء عالمیان نشتر شریان حیاتش شده بی از جبار پایه بی اختیار جسته شمع آلشت و شمشیر
خاصه را از قراب کشیده تو کش شکم و قبضه بطاقچه نهاده آنقدر زور زد که بسانش تیر دعاهای مجروحان

از پرستش صاحب گذشته چون کار خود خود کرده احشا را بدست گرفته در دیوانخانه چند قدم گردید افتاده
درگذشت و مرگ مجهولش بسبب مردم سوورت ماخوذ و متهم شدند این نیز از آثار تظلم اوست که بعد
مرگ هم ازان نمانده کان ذلک فی ثلث و تسعین و تسعمائة مدفنش در کوه مکلی بر اینک سوورت شایع
ایام حکومتش سیزده سال امرا بعد کشتنش پاینده بیگ ولد بزرگش را بایالت گزیدند و چون
وی دیوانه طور بود و فرزندش مرزا جانی بیگ جوانی رشید آنرا توره کرده کار ملک باین اهتمام تجویز کردند
و بدین قرار داد هر دو را از سوستان طلبیدند مرزا مظفر خان بیگ و نیز از بدین رسیده امرائش بیرون
شهر ماندند تا بعد سیم روز پاینده بیگ و جانی بیگ رسیده مرزا جانی بیگ چون بقرار داد امرا مثل خلیل
مهروار و خسرو چرکس و ملا محمد فراحی و شمس الدین سلطان و ملا جمال الدین و غیره هم بوجود بدرحل و
عقد امورات ملک داری را متکفل شده بنا بر سیاست متهمان خون مرزای خود گشته را بحضور
طلبیداشته در پای ابدار ریلوارهٔ پیچیده سوختند و شخصی قورچی را داره کشیده از سر تا قدم دو پاره
کرده هر پاره را پرکنده پرکنده نموده در بازار و برزن انگندند و چند مرد و زن را سنگسار نمودند و ملک احمد
را در بازار نشانده از پای تا سر پوست برآورده پرکاه کردند و تنش پرچه پرچه نموده پیش سگان
انداختند گویند زهی جرئت و دلاوری ملک احمد که چون پوستش از ناخن پاکنده به پوست بدین
رسانیدند هرگز دمی برنیاورده از جا نجنبید مرزا مظفر را که بیرون شهر بر عالیجان افتاده بود علی خان
ولیلس که اسب مستی بجهة سر را آرای آورده بود از ان سیاست ترسیده با خود گرفته چنان بتعجیل سوی
بدین شد که اکثر اسباب و فراشخانه همین جا ماند و در بدین رسیده به تهیه لشکر کشی نشست **ظفر یافتن
مرزا جانی بیگ بر عموی خود مرزا مظفر ترخان** چون مرزا جانی شنید که عمویش در بدین
استعداد لشکر کشی می بیند امرا را گفت تا این فتنه از پا نشیند ملکداری محال پس تدارک آنهم
دیده روانشد مرزا مظفر مع علیخان کوکه ماده صف جنگ گردیده آن کار بر فردا ماندند شبانه
مرزا جانی بیگ بمغلان بدین نوشت که چون مرزا مظفر دست تسلط یابد سرآمد خویشان خود قوم
راجپوت کچهی را بر همه شامی گزینند بودن ایشان زیست بر شان تنگ کرده بالفعل وقت
خدمت است ان شاء الله تعالی از نظر سرا حول شان صورت تمشیت پذیرفتی اگر از وی بدین
صلاح نه بینید فردا وقت جنگ خود را بجمعیت خاصه خویش بر کران گیرید همچنین بمواعید موثقه

آن جماعه را از خود کرده فرداوقتی که نوبت کین نواخته شده ولهبات آتش و غا از طرفین بلند کردید جماعه میرزا جانی بیگ
بهمراهیان میرزا مظفر را که اکثری راجپوت کیچ بودند بدست و تیغ ستوه کرده میرزا مظفر مغلان بدین را قدری
بحرب تحریص کرد سود مند نیفتاده آخرکار بمعاینه نفاق لشکر و غلبه فوج میرزا جانی بیگ جماعه خود را گفت که
مشغول جنگ باشید تا اوله و متعلقان مع اسباب خویش را از پیش نمایم پس تعجیل خود هم منهزم نقاره کوچ نواخته راه
کیچ گرفت میرزا جانی گفت تا اسباب که از وو همراهیانش و غنایم مردم مانده باشند هم برده اسب بسته به
عقبش فرستادند و خود داخل قلعه شده دست ترتیب بر سر مغولان مذکور نهاده زیاده به مواعید نواخت و جاگیرات
اضافه داده بجا بار ایمر تمام القیام جراحات زبان میرزای ماضی فرمود میرزا مظفر نزد رای بهاره والی کیچ رفته
پناه جست و میرزا جانی بیگ مظفر و منصور آمد خزینه میرزا باقی هرچه بود بلشکریان و امرا بخشیده عنایات را تمام صرف اهل استحقاق
نموده زخم آسیب بانه میرزا باقی بر حال عام خیلی انگور بسته و عالمی بر رواج کرم و احسانش چون بوستان از نسیم بهاران
شگفته بعضی مردم خاصه خیل مثل عرب کوکه و یعقوب علی کوکه و رستم بیگ را بمرتبه اتم نواخت و ملا گدا علی ولد
مهتر علی را بهای خان خطاب داده حل عقد خود فرمود گویند پیش از آن در تته خزانه جات وجود نداشته اکثر
بهم فرنگی اشرفی تنگی رواری و لارانج بود که میرزا عیسی فلوس از مس احداث نموده که آنرا عیسائی میخواندند
جانی بیگ آنرا کم کرده میری نام نهاد و در پیمانه غله نیز تصرفی کرده اند یا آن آنها و بدار رفته و نیا شده

آمدن صادق محمد خان چون خبر مردن میرزای باقی و منسوب کردیدن میرزا پاینده بیگ مدار المهامی
میرزا جانی بیگ پسرش معروض حضور جلال الدین محمد اکبر شده فرمان قضا جریان صادر گردید مضمون آنکه چون
از قدیم خطبه این خاندان لازم دارید بهتر آنکه من بعد سکه و ارسال هدایا و پیشکش ضمیمه ساخته خود را به بندگی نامی
نمائید و برا اثر فرمان صادق محمد خان با فوج قوی نامزد این الکه کردید میرزا جانی بیگ جواب نوشت که قدیم
بندگانیم چنانچه خطبه اعاده چهره اختصا میدانیم سکه را نیز سرمایه نقش و الاالی خود دانسته مشکک من بنایه
کالاالی اعتبار فقد نیست بهر ان برکردن اطاعت فی نهیم اما چیند ساعت که ملک نیچی تباهی بوده اند لوازم پیش
فرستی فرمایند تا به نتیجه لوازمه بکیست شد که رستو الاحقه دیده صوب برادر خود میرزا شاه رخ تسلیم
حضور کنند در خلال حال صادق محمد خان آمده بقلعه سوستان که بخت طلب ان والی کبوتر و غیره کرد بقلعه بودند
چنان جنگ انداختند که تنگ آمده صف جنگ پیشرفت ندیده درپی تا نهایی شبه جعفر نقب مر فرمود
کمانش اینکه اندرونیان آگاه نبند اندرونیان بمجرد خبر دیوار نقب و تقصیر از ان دست کردند دو

که صادق محمد خان نقب بآتش زدن فرموده دیوار بیرون افتاد و دیواری نو توشیر ازان تازه پیدا شد سپاهی
اهل حصین آفرین گفته تسخیر قلعه را فوق طاقت تصور کرد و چون مرزا جانی بیگ متوجه آنطرف شد بکلی مأیوس
پس شتافته تا بهکر از ترس تعاقب نیاسود مرزا جانی بیگ مرزا شاهرخ مع ارمغانی لائقه بحضور فرستاده خود
بغفلت خاطر جمع کرده نشست **آمدن نواب خانخانان** حضرت جلال الدین محمد اکبر از بازگشتن صادق محمد خان
بر آشفته عبدالرحیم خانخانان پسر بیرم خان را در سال تسع و تسعین نامزد فرموده مرزا جانی بیگ بر اثر آن خبر
لشکر تری و خشکی گرفته در موضع بوهری تعلقه نصرپور خندق عمیق کنده قلعچه استوار بنا نهاده نشست و
رستم بیگ را مع فوج دیگر بسیوستان فرستاد تا آن قلعه را مضبوط تر نماید و جاهای بیرون قلعه را میدان سازد
هرچند اینهمه کرد اما الک کوه لکی که دره اینطرف همایون بود بخاطر نیاورد بلی چون زوال آید هوش را هواس
منتشر و خطا در رائی رو نماید خان خانان بر کوه لکی رسیده آنجای قلب را که جز یک سوار بمشقت بی هم
معبری نداشته اگر چندی مضبوط کردندی بسنگ و کلوخ هم یکی حریف هزاران بودی دیده تعجب نمود و گفت هرگاه خدا چنین
همچو راه در آمد برما واگذاشت ان شاء الله کارش زود کشاید اول خواست بتسخیر قلعه سیوستان مشغول
گردد اما آخر بخیال اینکه ازین خاک توده چه گشاید تا دار الملک و صاحب ملک بدست نیاید بخود مصمم نمود که
نخست متوجه تسخیر دار الملک و صاحب ملک شود پس جمعی را بمحاصره قلعه سیوستان نامزد فرموده از ان جای
قلب با جمیع لشکر عبور کرده متوجه مرزا جانی بیگ گردید مرزا جانی از گذشتن آن راه در آمد ندامت بسیار
خورده ولی چه سود که کار از دست رفت و دست از کار رفته بود مرزا خانخانان مظفر نشان گزین و شوکت
مبین عنقریب محاذی قلعچه مرزا جانی بیگ معسکر مقرر نمود گویند خانخانان چون نامزد این مهم صعب
گردیده برگردیدن صادق محمد خان وی را بتوهم افگنده بود هر جا از صاحبدل استمداد همت نمودی فیروزی
خود درخواستی از ثقه منقول که بزرگی از اهل الله وی را خبر داده که درین ایام جناب کرامت مآب
شیخ الشیوخ مخدوم نوح هالکندی علیه الرحمة در هالکندی درگذشته اگر شما بفاتحه خوانی وی
سبقت برید مظفر گردید و اگر مرزا جانی بیگ پیشتر رسد پیش برد از اتفاقات تائید ایزدی مرزا
جانی بیگ با وجود آن قرب هنوز بشرف فاتحه خوانی آن مفتاح از کنوز بخشایش رحمانی نرسیده بود
که این گوی دولت از میان در ربوده **کیفیت جنگ** چون عسکرین پهلو کوب هم افتادند چند
ماه جنگ خشکی و تری در میان بصورتی که از لوامعش کام نهنگ و زهره پلنگ ترقیدی میرفت و

هر دو طرف مردان کاری بکار می آمد آخر صلا العیف جنگ داده از فرط کثرت سپاه جانبین امتیاز از میدان
و سر چه جامه تیرها خلاندند و سندیان شاخهای سبز بر سینه و سر انداختند جنگی رو داده که کمیت و کیفیتش
بمقیاس قیاس در نیاید در وقتی که کفه بکفه سنجیدند پله لشکر مرزا جانی بیگ سخت گرانی آورده خانخانان
کسر احوال عسکر خود دیده رجوع بحضرت احدیت و تائید اقبال شاهنشاهی آورد از آثار عنایت احدی
و تائید اقبال سرمدی در عین غلبه لشکر مرزا فیل مست از پیش لشکر رم خورده فوج خود بر هم زده باد
تندی بروی شان وزید ناگاه پریشانی رو داده در عین غلبه مغلوب بهزیمت رفتند و مصداق یوم
یفر المرء من اخیه بظهور پیوست جز پانزده کس پیش مرزا جانی احدی نماند مرزا را در جانسپاری استاد
اماشاه قاسم ارغون بهزاران مبالغه و ابرام برگردانیده بکشتی رسانیده فوج مرزا در اثنای پریشانی بسیاری
تلف گردید قریب وقت ظهر مرزا بنصرپور رسیده چون بلیدا بهم نرسید و زمین ریگزار بود بوریاها را بهم
دوخته بر ریگ ساخته تا شام بقدر آدم محوطا درست کردند خانخانان هم تعاقب شتافته روبروی خندق
زده افتاد و راه آمد رفت از وقته بند ساخت مرزا جانی بیگ بیدر نوشت تا ششماه کوچانیده خراب
کرده در قلعه کلانکوت که برای همین روز درست یافته بود نشست و بجنین در قصبه رده حکم خرابی نموده خود
آماده جانبازی نوشت و جمعیت اندک گرد آورده گویند در یک ماه خرابی تمام رو داده شهربان
برنگه را آتش زده ماندند و فتنهای مردم قطاع الطریق کافته می بردند کرایه حمل اثقال بنرخ نصف متو
رسیده خانخانان این را شنیده صوبه داران اطراف را بهر ناحیه فرستاد و تا قلعه نیرنکوت را از دست محمد امان ترخان
و قاسم علی وکیل متخلص ساختند و شاکره را شاه بیگ خان از تصرف ابوالقاسم ارغون برآورده و سهوان را
چاچکان نیز الضبط داماد درست آوردند درین ضمن پاینده بیگ پدرش و مرزا ابوالفتح پسرش عمر در ملک
بباد دادند مرزا جانی اینهمه را شنیده بآن تنگی اوقات خویش که لشکر خانخانان مورچال بدر بندش انعق کرده
بودند و کار بجایی رسیده که لشکریان طرفین به یکدیگر سخنان میکردند و سنگ و چوب می انداختند از پای مردی
دقیقه فرو نگذاشته همچنان بر پای جانبازی آماده استاده بود و کیفیت مصالحه و تسخیر ملک خانخانان
چون دید که مرزا جانی بیگ تا جان دارد از عرض و ناموس نخواهد گذشت و ماندن اوش معلوم نیست
بچه رنگ رساند بهتر هر دام مواعید موثقه بیرا بر راه صلح و دلالت کرده شود بنا برعلیه ایلچی صاحب هوش
جانب مرزا جانی روانه نموده پیغام کرد که ما و تو اصل همه یک الوس بندگان صاحبقران ایم و خواجه اش

یک خاندان چه شد که بتقدیرات خلقی بعد العد بمیان واقع درین جنگها آنچه از دست و دل شجاعت آن شجاع بی مانند برآمده یادگار روزگار تواند بود اما معلوم باشد که طرف ثانی اقبال لایزال خدیو گیهان وارث چار دانگ هندوستان که بنده کیش سرمایهٔ ننگ و نام شجاعان درستان دورانست بر سرکار که باین درگاه سر نهاد و سر بر دلبسیار گذشت زیاده برین در سفک دماء خلائق کوشیدن دست از جان عزیز خویش شستن است و چون جان عزیز ببطالت عصیان اثر زمین و زمان کاولو الامر عبارت از انست بمبرد و عرض و ناموس و سیرت و صولت که اینهمه مقدمات اهمد عائید کجا باقیماند من ضامن کار و اعتبار شما ام همان به که کار از دست رفته را بدست آرید گویند در لشکر مرزا جانی که قلیلی باقیمانده بود درینوقت عسرت و تنگی اقتضا غایه بوده و همه در ماتم مردگان جامه در نیل زده بلباس سوگواری آماده جانسپاری بودند و خود مرزا هم بداغ پدر و پسر و تلف لشکر و کشور چگویم بچه روز نشسته چون ایلچی آمد نمود را تکلفات چندی بروی کار آورده که خانخانان از شنیدن آن تعجب کرد آخرکار بعد رد و کد محمد علی کابلی را برفاقت ایلچی نزد خانخانان فرستاد گویند برخی لشکریان مرزا در انزمان در نهان عرائض امان طلبی بخان خانان فرستاده بودند بهرکیف بعد اخذ مواعید موثوقه قرار بران شد که یکچند بهمدیگر راه آمد و شد ارمغانی وا باشد و لشکریان بهمدیگر اختلاط و آمیزش در آمد شد کرده زنگ کین از دل بزدانید و مرزا مردم خود را ازجا بجا طلبیده مقالید قلاع تسلیم کند تا کسان خانخانان تصرف نماید و ازان باز در جوبار که ناف ملک تته است دیدن سردو امیر صورت یابد گویند بعد ادای شروط مذکوره اول مرزا بعده خانخان جانب تته ره سپر اکر دیدند حسب تقرر در جوبار قبل سردو سواره بمصافحه قبل سردو پیاده بمعانقه دیدن کردند و دمی نشسته و سوار گشتند مرزا بتغلق آباد جهة تهیه برآمدن بحضور خانخانان در تته باستمالت رعایا نشست مصالحه مذکوره هزار هجری بود و مدت حیات مرزا پاینده بیگ والد مرزا جانی بر مسند ایالت هفت سال تا واقع مذکوره استقلال بها مه مرزا جانی بعد پدر یازده روز که بعد ازان چنانچه مذکور شد که ملک از دست رفت همگی ایام کامرانی برا سه این طبقه سی و هشت سال بعد ازان در سلک امرا منسلک شدند چون خانخانان از تیمارداری رعایا و ضبط و نسق حدود خوب وا پرداخته بخاطرش آمد که سیر دریای شور قدری نماید بناء علیه مرزا جانی را با خود

گرفته بر سر خود بندر لاهری میان کشتی بنشست در آنجا واهمه بخاطرش استیلا یافته که چه بد کردم خود را بدست
حریف در چنین جا آوردم مرزا اثر تغیرش را بفراست یافته گفت خاطرخان جمع باشد ما مردم از آن
قبیل نه ایم که در عهد و خدعه بنشینیم پس خانخانان از آنجا مراجعت کرد. گویند روزی خانخانان مرزا را
گفت دیدی بچه حیله ترا بدست آوردم مرزا گفت بلی حیله خود را خود مقر شدید الحمد لله که از ما حیله
نشد نقلست که خان خانان میگفت که مرا در مدت العمر هیچ انفعالی برابر انفعال جواب مرزا نشده

روانه شدن خانخانان معه مرزا جانی بیگ بحضور چون خانخانان دید که مرزا تهیه سفر
خود دیده است و خود از ملک خاطر جمع کرده حسب الامر شاهی دولتخان لودی بحکومت ته مانده بسوی حضور
روان گردید هر چند صحبت مرزا با خانخانان خوب افتاده بود ولی از حضور همواره اندیشه داشته
تا چه پیش آید از اتفاقات حسن طالع چون بعز بساط بوس اقدس اعلی رسیده خدیو عالم و عالمیان
سایه مرحمت بر وی گسترده ولایت ته اعنی سیوستان و ضمائم آنجا و بندر لاهری همه بوی
مسترد فرموده بحضور ماند و لودی خان را امر شد که حرم مرزا را برسم سائر امرا بر دولی (?)
در حضور رساند مرزا باستماع این واقعه هر چند سابق از نشات موفور یافته بود بخود در ماند خانخانان
دلاسایش داد و گفت این آئین رسم است مرزا گفت ما که تا هنوز این رسم ندیده ایم چگونه تاب
متحمل اینهمه بی ناموسی که مستورات از چنین در دست زمین بمانند توانیم شد. مگر خود را خویف
کرده آید خانخانان بحضور عرض نمود که بودن نزدیک رسیده و آمدن قبائل مرزا درین مدت بینجامد
اگر این بار موقوف مرحمت کرده می شاید پادشاه از راه فرط کرم از آن داعیه گذشت و امر شد
که مرزا جانی بیگ وکلا را نزد پسر فرستد تا بکار ملک شما رسد. بدین بنا شاه قاسم ارغون و
خسرو خان چرکس و بهادرخان و عرب کوکه و جمال الدین دیوان در خدمت مرزا غازی بیگ
صغیر بود روانه شد. دختر مهارا از بیکر گردانیده در ته رسیده بکار ملک آن پرداختند مرزا
جانی بیگ هشت سال تا هزار و هشت در بندگی حضور بودند و ترخان کارشاهی نیکو دیده درگذشت
حسب الامر پادشاهی نعشش همراه خواجه محمد قوربیگی بته رسیده در میان مکلی بمکان معروف دفن یافت مرزا
غازی بیگ بفرمان شاهی بعد پدر باستقلال جانشین شده امرا که در عهد مرزا دیده از تدبیر
و فتنه نمی نهادند در عهد زندگی پدرش مرزا ابوالفتح طاهر آنجا ... بودند

تعظیم او این را در پس انداختند در آن صغر سن پند ما گفته که اگر دولت بمن رسد چه روز که برین تیره
باطنان دو دین نیارم از آنجا که حسب تقدیر یایزدی مرزا ابو الفتح پیشتر مستوفی شده بود چنانچه مذکور شد و
این در نیوقت والی بر اسمه گردیده در حساب کار خود توجه کرده آنها نیز در ظاهرداری آمادند یعقوب علی
کوکلتاش و را اتالیقی آنرا با میر رسانید و صرکرا مرزا طفل علی بخشید و غیبت از و خلع نموده انعام ده یک بصد جیل
سیه ادنخست جهت عبرت دیگران جاگیرش بملا یعقوب که در حضوری پیش امام مکتبش بود داده و در نظام
بدلجوئی و مراعات وکلای پدر کوشیده دست تربیت بر خاصگان خود نهاده عرب کوکه و باتیخان هرگز دیوا
بخاطر نسنجیدندی غافلان ندانستندی که بزرگی بعقل است نه بسال پس آن صغیر بزرگ فطرت کار خود را
روز بروز تقویت داده اول شهبازی را که خبرداری کبوتر و سگ سپرد نواخته خطاب شهباز خانی
داده مدار المهام ساخت ولی آنچه دانست نشده آنگاه احمد بیگ وکیل کل ساخته و مولاهند و خدمتگار را
دولترای لقب بخشیده بدیوانی گزید احمد بیگ جمیع وکلای ماضی را ماضی کرده بغرض طکیاست بر جمع ملک که امرا
وارکان تخت ضبط خود بر خود بودند و مرزا را محتاج چاشت وشام داشتند لکوک بیغز و د مرزا چون وکیل
دلخواه یافت دست رعایت بر سر رعایا و سپاه نهاده در مواجب ادرارات هر همه بیفزود و در اضی نمود بزرگان و تربیت خویش
را بر طاق نسیان نشانید و فرمان باطل ساخته و رفته رفته جاگیرات جمله گرفته خالصه نمود و عوض آن برات نقد
کرد بالجمله با وجود خوردی کار خود را بپایه بزرگ رسانیده دم استقلال چنانچه باید در اندک ایام بزد و احمد بیگ
را احمد سلطان لقب نهاد **باغی گردیدن ابو القاسم سلطان** چون کار مرزا بنحو مذکور مستقل شده
اول محمد علی سلطان کابلی که پسرش محمد معین مع خالوی خود سیور علی نام در ایام پدر روزی نزد مرزا
غازی در شطرنج بازی بر آشفته ندیم کوکه و قاسم علی کوکه را مجروح ساخته از دیوان بدر رفته بر حویلی
خود مقتول شده بسبب فیل مستی که مرزا طلبش از ملازمان حضوری سید جنگل را فرستاده بود دم
بغی زده آماده جنگ ایستاد مرزا آنرا شنیده گفت اینهمه کار خسرو خان چرکس است اول او را باید
بچنگ آورد مرزا عیسی ترخان رفیق جانی وی بوده او را خبر رسانیده آگاه کرده و چون مرزا غازی یافت
که مقدم بر خسرو خان کار مرزا عیسی ست گریخته در مردم سیجه که خویشان مادریش بودند نشست
و می گفت که امروز فردا در ته فتنه قائم شود ما نیز یک گوشه بدست آریم اقبال مرزا غازی
زور آور بود والا نه مرزا مظفر ولد مرزا باقی در کچ و مرزا عیسی ترخان در سیجه کم نه بودند درین

ابوالقاسم سلطان ولد شاه قاسم خان ارغون که از سالهای دراز صوبه نصرپور بید اقتدار داشت و
در شجاعت باو مثل نبود در حیات مرزا جانی بیگ سودها را برانداخته قلعه عمرکوت را مدتی قابض شده بود
و آخر پدرش بصوبه خود آورده با آنکه خواهرش در خانه مرزا جانی بوده و دختر خود بخواهرزاده اش مرزا
ابوالفتح نامزد کرده و بعد فوتش آن نامزد مرزا غازی داده گفت با وجود من مرزا غازی کیست
که ملکش بنوترتیب یافتگان بست داشته باشند اولا جماعه تاجره که از ته بدآنطرف میرفتند تاخت و
چون مرزا درآن باره نوشت جواب داد که میان ما و شما زمین باگاه که عبارت از جوی باریست سرحد
میباشد باید شما بحد و جد خود فرا رسیده باشید و از نیک و بد این طرف نام مبرید و الا ما تاکنار عالیجان حد
خود می نمائیم پس بر آثار آن نوشته چنان شورش بپا کرد که راه آمد و شد خشکی و تری بکلی مسدود گردید
امرای قدیم و ترخان و ارغون ازین واقعه شاد شدند که درین واقعه مرزا خود سپر سپاه خواهد داد و
مرزای بزرگ منش در ظاهر ازشان بنوازش استمداد جو و اعانت طلب شده بباطن نو نواختگان
خود را بتوره تازه می نواخت تا از منافقان بخبر باشند و کاری کنند که موجب انهدام خصمان شود برآمدن
مرزا غازی بجنگ ابوالقاسم سلطان چون مرزا استیصال خصم موجب پایداری ملک
دیده عنقریب از ته بجمعیت براه نصرپور برآمد در راه بخوف شبخون حریف هرجا خندق زنان
در موضع کاتیار رسیدند خندق زده عسکر ساختند ابوالقاسم سلطان با چند جوان چالاک پیاده پا برون
خندق ایستاده ندا زد که فلان دعا میرساند و میگوید که مدعای آمدن ایشان چیست ابوالقاسم ازین
قسم زبون نیست که از لشکرکشی شما اندیشه‌ناک باشد و بشبخون کوشش نماید بخاطر جمع صف
جنگ را آماده باشند ازانطرف جواب شد که وی خصم سر و جان خود شده است تا بر باد ندهد از
پا ننشیند الحاصل مرزا از انجا برآمده برمحاذی شاهگره دیره زده مورچال قائم کردند. نوشته‌اند
ابوالقاسم بر برج قلعه برآمده از مستی نخوت جوانی لشکر با نزاع می گفت والده مرزا جانی بیگ رسید هم و دختر
محمد باقی و جمیع ترخان میان شما قسمت نمیم و جاگیرات ملازمان وی بشان میدهم غافل بود
دانست که تقدیرش بچه رو زنشانده و خطا دز نمک چه نتیجه بخشد **کیفیت مصالحه شاه قاسم خان** والد
ابوالقاسم سلطان از دانش منشی و عاقبت اندیشی بخود گفت این کار از پسرش بوقوع آمد بالیقین
کاوش موجب رسوائی ابدیست علی الخصوص با صاحب ملک معتبر کرده بادشاه روی زمین مخالفت

بضبط آورد و متعلقانش را مزاحمت نرسانید پس ابوالقاسم و جعفرعلی را در کشتی انداخته بدست دریاخان ملازم
عرب کوکه انداخته نمودند و محمد علی سلطان کابلی را فرمودند تا بضرب گندان توپچیان شانهاش نرم کرده
مکافات نادادن فیل پدرش نهاده حواله آتش خان کردند مرزا عیسی ترخان باندیشهٔ کار خود در فرار کرده
متوجه حضور شد پس مرزا خاطر جمع کرده بته نشست گویند با طالب ایلچی حضور اکبر بادشاه در ضمن
ایام مذکوره بطلب مرزا آمده بود در آنجا واقعات دیده چندی برای برآمدن میرزا بحضور سر و تکلیف
داشت اما بلحاظ این فتور که در ملک مرزا می دید متوقف می بود و هم زور بآن نمی رسید که تحکم کرده در آ
تا آنکه در دو سال بعد فوت پدر نسق ولایت بمرتبهٔ اتم کرده ازدیاد دولتش رعایا و سپاه مرهون ساخت
و قرار آن داده بود شبها مخفی بشهر گردیده باحوالات مردم می رسید که جام نانهٔ جام دختر صاحب
لکرال بعضی جاگیر از مرزا ره حدود گشته سرشورش برافراخت مکافات را مرزا برا و لشکر کشیده از تایید
اقبال جام دا تو دوانا ای حنش جام تالو دلیل لشکرش شده دشمن را از ملک بیرون کشید و آن ملک
بتصرف مرزا آمد جام داود شرف ملازمت دریافته دختر خویش بمرزا داده التماس زمینداری آن
حدود نمود و نظر بر حسن خدمتش مقبول افتاده ملک مذکور حصه کرده یک حصه بجام داود و دو حصه را
خالصه کردند این خویشی جامان مخصوص مرزا غازی است زیرا که ارغون و ترخان سابق بر این برای آن بسیار
تکاپو کردند و دست نیافتند بالجمله درین وقت خبر رسید که نواب سعید خان با وردن مرزا از حضور معین شده
باستماع این خبر امرا را جمع نموده گفت اگر زر و خزینه باشد مثل بوم یکبار دست بیازمائیم آنگاه مصالحه همه دست
است تا سطوت ما زائل نگردد و نخست بر کوه لکی راه در آمد سد و ساز یم و قلعچه متین بنا نهیم لیکن بدست
امدن خزینه دشوار پس بهتر آنکه قبل از رسیدن نواب سعید خان که بزور لشکر از خان خانان
افزونتر مسموع روانه حضور شویم بر آن قرار یافته و خان چرکس و عرب کوکه را قلی دیوان مع سپاه
معتمد در ته گذاشته احمد بیگ سلطان و لطف الله سلطان و خواجه امیر بیگ بخشی و بهائی خان و لد
خسرو خان با نزدیکان همراه داشته و فتح باغ بتهیه روانگی حضور نشست **واقعه مرزا ابوالقاسم**
سلطان از حبس گریختن و باز گرفتار شدن ابوالقاسم سلطان چون در حویلی عرب کوکه بحراست
دریاخان خدمتگارش معتید ماند رعایتش بحدی مرعی بود که اگر سوای اطعمه و شربت چیزی امردی
می طلبید کسی بالغش نمیشد بعد برآمدن مرزا غازی بجواهر ساخت کرده که در میان خان طعام منتقی

براپش فرستاده دبر ناله کشتی تیار داشته و آنطرف ناله و دو شتر استاده کرده تا شبی با وجود فقدان بصارت
از آن حویلی بزرگ که جز بادگیر راه بیرون شدن نداشت بی جواب چارسان تنها بر آمده سر بر خواب دیوار
زیر بادگیر راست نهاده از بادگیر بالا بر شد وسط طبقه حویلی طی کرده از دریچه تنگی گنبد محکم زده بعد از مشقت
که پوست اکثر تنش بر کنده شد خود را بزمین رسانیده از دیگر حویلی جعفر علی را بخود گرفته بکشتی عبور نموده بالای
شتران راه زمین حوتم شوره که از کوهستان بود سر کرد صباحی چارسان مخبر شده سوار و پیاده همراه دوانیدند
مرزا غازی آن واقعه را در فتح باغ شنیده بفکر افتاد که مبادا آن تهمتن لشکری بشبخون آرد دریاخان
بخوف خانه خرابی بهر گذر جویای سراغ آنها شده در قریه ساموئی شنید که صباحی از اینجا کشتی پار چند سفید
پوش گذشته و از آن پس دریافت که چهار کس بر دو شتر که دیروز از اینجا بچریدند سوار گشته بجاده در جلو راه
کوه گرفته بران سراغ پویان شده بنشان رسید پیاده در جنگل متواری شدند هر دو شتر سواری که
ابوالقاسم سلطان و دیگر جعفر علی مشخص نظر دریاخان شده حالی چون پروانه یک سوار بر جعفر علی رسیده
وی زخمی بر پوزی اسپ زده چند کرت مابین ضربتها رفته آخر هر دو پیاده شدند و بعد زد و خورد جعفر علی
کشته گردید ابوالقاسم از شتر فرود آمده چند سنگ نزد خود جمع کرده میزد دریاخان گفت باش تا لشکر پراگنده
ام برسد و اگر از جا جنبیدی گردنت میزنم هر چند این را گفت اما کسی همراه نداشته پس بطلب کسان از آنجا
بپس آمده در عین ابوالقاسم سلطان را در آنجا مانده دریاخان یک مقدم ده از نزدیکیها بیک نفر دیگر
یافته با خود رفیق ساخت فاما بیک بخود در طلب مردم پویان بود جنگ گاه را گم کرده در سراغش عاجز
ایستاد آن مقدم که مردکار کرده بود گفت آنجا که مردی بقتل رسیده باشد سر آینه زاغان بر او رسیده باشند
باید دید تا زاغان جای مینمایند با آن نشان جا را یافته سر جعفر علی بریده بر نیزه کرده رو بروی ابوالقاسم
که بر شتر بسته نشانده بودند داشته بشهر آوردند و تمام شهر گردانیده محبوس کردند منقولست که سگ جعفر علی
عجب وفا کرده دو روز که سر صاحبش در بازار آویخته بود از وجد انگشت و چون مدفونش کردند مدتی بر قبر
وی دیدند مرزا غازی خبر یافتن ابوالقاسم سلطان یافته اسپ و خلعت برای عرب کوله و خلعت و اضافه مواجب
بجهت دریاخان فرستاده **رسیدن مرزا غازی بیگ بحضور و سرافرازی یافتن** آنجا مرزا
بعد خاطر جمعی از کار ابوالقاسم سلطان از فتح باغ روانه پیشتر گردیده در بلده بهکر بملاقات نواب سعید خان
رسید و موجبات توقف بزبان نیاز ادا نمود خان مذکور بحالش متوجه تمام گردیده بعرض رسانید که خود مرزا

سعد الله گفت از ناصیه این جوان آثار اقبال جلوه گر است و ترا با او عقد اخوت بستم با هم برادری صوری و معنوی مسعود نمایید تا دلگران نکرد و در هر دو باهم اکثر بچوگان بازی و شکار اشتغال می‌داشتند پس بعد طی مراحل مقرری در هزار و سیزده هجری بدار الخلافت آگره مشرف قدمبوس اعلی حضور شده بمنصب پنج صدی از اعزاز بر افراخته صوبه سند بقرار در سال دیگر بعضی چند ماه قضا را شنقار پادشاه روداد واختر دولت جهانگیر باوج سلطنت تافت درین ضمن بعض دشمن دولتان مرزا را براین آوردند که از آگره نهان به تته رسیده بر اثر رسیدن مرزا به تته فرمان طلب نور الدین محمد جهانگیر پادشاه رسیده و بعزل لودیخان میر عبد الرزاق معموری منصوب امینی ملک ضبط و سرکار سهوان و لاهری بندر و ضرابخانه شد مرزا غازی بیگ بمجرد طلب مستسعد سعادت بساط بوس اعلیحضرت شد و برغم جماعه حساد و دولت دشمنان که در غیبت مرزا درباره اش چیزی چند عرض کرده بودند از سابق بسیار افزونتر شده گویند درآن اولا پادشاه را با هم شهزاده خسرو در پیش بود با مراد درباره خسرو گنگایش میفرمود چون مرزا وارد حضور شد امرا را گفت از غازی مرزا هم باید پرسید تا درین باره چه اندیشد امرا گفتند وی نوجوان ناتجربه کار از امور سلطانی چه داند بادشاه فرمود آخر والی زاده و ولایتست هر آئینه رایش منحرف از صوب صواب نخواهد بود و کس بطلب مرزا رسیده چون شرف زمین بوس دریافت بادشاه فرمود غازی مرزا درین مهم چه گوئی گفت هر چه رای عالی تقاضا فرماید همه صواب باشد فرمود آخر بگو ترا چه بخاطر میرسد عرض کرد که قبله دین و دنیا بارگاه این کهترین غلامانرا از راه نوازش باین خصوصیت مختص میفرماید آنچه بخاطر میرسد وقتی عرض کند که بلیاقتی مبارک در رکاب آنحضرت بر آرائی پادشاه هم بر عزیمت خویش بوده مقصود ویرا دریافته امرا فرمود دیدید آخر والی زاده است هر چه میگوید صلاح دولت همانست عنقریب بان عزیمت تدارک مهم خسرو خواهد شده.

کیفیت شورش خسرو خان

چون مرزا غازی بیگ بحضور طلبی شد میخواست احمد بیگ سلطان را به تته ماند و خسرو خان چرکس که از وی اطمینان نداشت بخود گیرد خسرو خان مردم را تشجیع داده تا ویرا بمانند احمد بیگ سلطان گفت مردم بوی همه بخسرو خان سخت دارند بودن من و نفع ندیده و لهذا آن بار ویرا بخود برده چون بحضور رسید و نوازش یافت بامر حضور باز به تته فرستاده بخسرو خان نوشت که برای توجهات و غلامیات نداشته باشد خسرو خان بعد آمدن احمد بیگ سلطان شیخ کالا و داماد قطب عالم شیخ بهاء الدین ملتانی کرده او را داماد بود و وقتی هم چرکس مشورت نمود گفتند بکیا احمد بیگ است اسیر است کرده

نزد صاحبش باید فرستاد تا دیگری هوس حکومت نکند برین قرار جماعهٔ ارغون را طلبید گفت فردا میرزا احمد بیگ را بسلام بیگم والدهٔ میرزا غازی برسد و در دیوان عام بنشیند و برا بیجرمت کنند صباحی احمد بیگ آن معامله را دریافته با جمعیتی که همراه آورده بود بحویلی خود فرو رفته از انجا بامداد شاه ابو القاسم ارغون که از نصرپور رسیده بود براه عمرکوت روانهٔ حضور گردیده جماعهٔ ارغون بگفتهٔ خسرو خان تعاقبش بسیار کردند مگر بحفظ حافظ حقیقی از شر شان محفوظ بحضور رسید **رفتن میرزا باراول بقندهار** در هزار و پانصد هجری موجب حرام نمکی حیدر ملازم شاه بیگ خان لشکر خراسان بقندهار رسیده تا یکسال کامل شاه بیگ خان را محاصره کردند از دار الخلافه میرزا قره خان که صاحب صوبگی آن صوبه بنامش مقرر گشته بود مع افواج قاهره متعین گشته میرزا بوی تعین یافت از تائید اقبال قره خان در راه گذشت وکلایش خواستند متروکات و جمعیت وی به پسر وی که در بهکر بود رسانند میرزا بخشی لشکر را گفت صلاح دولت در آن است که بمرگ قره خان این مهم بعقدهٔ تعویق مانند و جمعیتش به پسر منتقل گردد ما همه ملازم بادشاه هم اقبال وی سردار ما است چون هنوز جمعیت و خزینهٔ من از جاگیرات ملک من نرسیده بهتر آنکه همین سپاه باید تا متوکل علی الله بمهم ماموره به پردازم امرای متعینهٔ بادشاهی درین باره تامل میداشتند که میرزا نقارهٔ کوچ نواخته بیرون شد لاچار همه به دنبالش راه سر کردند و تخلف ازان موجب عصیان دانستند از حسن اتفاق و امداد بخت هنوز اینها بمنزل چند از قندهار رسیده بودند که لشکر خراسان منهزم پس رفته فتحنامه بنام میرزا مرقوم گردید **گویند** دران ایام در قندهار و حوالیش غله بمرتبهٔ اتم رسیده بود لهذا مردمان میرزا بسیاری تلف و سواران پیاده شدند میرزا واقعهٔ عسرت خود معروض حضور ساخته حکم شد که وی به بهکر رسیده تدارک کار خود به بیند تا من بعد هر امرے که برایش صدور یابد بآن کاربند شود به مطابق امر میرزا آنجا رسیده در تهیهٔ کار بوده که جماعهٔ حاسدنا خواه دولتش بعرض بادشاه رسانیدند که میرزا باز بقدمبوس حضور از ملک نمیرسد بادشاه ازان اظهار فرمان طلب بنامش فرستاده بمجرد رسیدن فرمان چون سابق ازان آماده و منتظر بود روانه بحضور گردیده و در حینی که رایات عالیات از کابل متوجه لاهور بودند شرف زمین بوس دریافته روی غرض گویان سیاه کرده از مراحم شاهی بزیادتی منصب و جاگیر و صاحب صوبگی قندهار بر سر فراز شد **متوجه شدن میرزا غازی بقندهار بصاحب صوبگی** چون میرزا از لاهور بصاحب صوبگی قندهار ضمیمهٔ سند و اضافهٔ سوستان و برحق از ملتان سرافرازی یافته در ملتان

رسیده خواست اول پیشتر از خویش کسی را بنیابت آنجا فرستد میرزا محمد زمان ترخان را بسرافرازی
فیل و علم و دیگر مراحم تجویز کرده اما آوازه نامساعدی بخت گفت پسری دوازده دارم عنایت
فرمایند تا بتربیت رسانده بهرچه امر فرمایند کاربند شوم لهذا موقوفی وی احمد بیگ سلطان سرافراز آن
دولت شده اعتماد خان خطاب یافته بتته رسید و ملک اکبر و عساکر اجنبی ابتر شده بود
بهتر از اول و آبادان ساخت میرزا از ملتان بهکر رسیده والده و کلان خود صاحبه و غلامان
ملک طلبداشته تفصیل مهام ملکی کرده علی قدر حال هر یک از ملازمان و متعلقان او نواخته بعضی را رخصت و بعضی را
برکاب مقرر نموده براه سیوی و گنجاوه بقندهار رفت و آنجا نشسته بجانیخان و لعل خسرو خان را
و لطف الله سلطان را با اتوانان فرستاد و جوراکی مانکچند ولد رای کهوریه را جهت مفتن مذکور
معین کرد تا بر از کدام و وجود نخوت بر آورده مستاصل ساخته میر عبدالله سلطان را بخطاب میرخانی
ممتاز فرموده بمرسم رسالت نزد شاه عباس والی ایران نامزد نمود که تحایف لائقه رفته راه منازعت
مابین مسدود کرده آنگاه بفراغت بر صدر ایالت متمکن بکام نشست گویند میرزا با وجود جاگیر دولت
تته و سوستان و بعض ملتان و تمام قندهار بسبب کثرت بذل و نوال همواره بی خرجی و فلاکت
گذراندی روزی وکیل خرجش گفت شنیده است که کاغذ دخل و خرج ساخته نمودند خرج از دخل زیاده
می شود از راه نوازش ساعتی متوجه شده اگر اندکی بمطالعه در آرند کاغذ را گرفته پاره ساخت و
گفت والد بزرگوار من هرچه داشت صرف کرده چیزی برای من نمانده بود رزاق مطلق مرا
بدر دولت خسروی برات روزی داده تا تایید اقبال روزافزونش الحمدلله که بی روزی نیم
چنانچه اینهمه عمر گذشت باقی نیز میگذرد مرا این نکته نیارند دیگر بعرض رسانیدند که خسرو خان
در تته همه مالیات را متصرف است اگر شخص انجا بود و بهات مالی را ستیزه جبر کند بعید از صلاح نیست
براین بنا سایه داماد رای کهوریه را به بند و خان خطاب و بخشی کرده بتته فرستاد و بیخ کنی
خسرو خان ظاهر نموده آمده عرض کرد میرزا بهل تعبیر فرمود تا پسرش بجانیخان را میر نخبه دیده باشند

ماجرای تسلط خسرو خان گویند خسرو خان در تته چون استقلال یافت نوبهاتی خود را بر ملک
تسلط داده میرزا غازی را مالک ملک میدانست تنجید محمد بیگ والد رستم بیگ نوادهاش را حاکم
نیز نگوش اکبر را بعنوان و ترخان متعدی پیش آمد کرد و کسی که پیش او بجاست دست وپا

درانکردی و شیخ فتح الله ولد بهائی خان پسرش مرشد خان را که میرزا از پدرش بهائی خان معزز میداشت
از جاگیر خود پیش خوانده باز نداده و شیخ عبدالباقی ولد شیخ کاله در مجمع بزرگ هنود زنگریزی را اشاره
کرد تا زنی را از میان اژدهام برداشت آخر هندوان که هزاران بودند بلوه کرده ویرا در ربودند
بالجمله از آنهمه مذکورات علاوه غبن مالیات معروض میرزا شده طبع میرزا بغایت برآشفت تا روزی
در مجلس گفت اگر خدا بخواهد خسروخان را چوب در دست داده دربان کنیزان کنم و فتح الله ولد
لطف الله بهائی خان را آفتابه چی سازم تا بحضور پدر و جد نوکران خود را دست بشوید و محمد بیگ را
جلاجل در کمر انداخته چون شاطران در رکاب کمینه بندگان ندانم از تقدیر خبر نداشت که پیش
ازین تمنا خود بکجا رسد بالجمله برای آوردن خسروخان مع نواسه و کواسه و خورد و بزرگ جرکس سابق
داماد رای کهوریه هندوخان خطاب بصاحب صوبگی معین نموده مع رانا مانکچند خسرپور و شهباز خان بته
نامزد کرده **کیفیت وقایعی که بعد آمدن هندوخان روداده** چون هندوخان مع سران
نامبرده وارد حدود نصرپور شده خواست تا اول معاملات بیرونی را وارسیده درون ملک راه اید مقیم
سلطان که مع برادران باشارهٔ خسروخان همه را در قلعه نصرپور محصور ساخته ابوالقاسم سلطان که بشفاعت
خسروخان باجازهٔ میرزا آزاد شده بود برادران و یاران خود را بران تحریص کرد که محصوران را
در بند نموده راه رسد بند کنند رانا مانکچند را که حصار رسیده بود از قلعه بیرون آمده میرک محمد سلطان بن
قاسم علی سلطان را همراه داشته بخانه مقیم سلطان رفت که او را تسلی نموده بهندوخان متفق نماید چون
مخالف راه بدیگر سخنان زد از مجلس برخاسته یکی از ارغون برونش بقتل رسانید میرک مذکور که هم [illegible]
و تردد کند کشته شده باین خبر رای سنگه ولد مانکچند نقارهٔ جنگ نواخته از قلعه برآمد و گفت نعش پدر
نسوزم تا انتقام نگیرم پس تردد کلی کرده شیر بیگ داماد شاه قاسم ارغون مع جماعه عمده کشته فیل و
اسباب شان حکمی گرفته بی دعوی ساخته آمده نعش پدر بسوخت آنگاه نقاره نواخته مظفر روانه
حضور میرزا گردیده هرچند هندوخان و تاراداس شجاعت رای خطاب برادر هندوخان بتعزیت
پدرش رسیده استمالت کردند و تکلیف برگردیدن نمودند نپذیرفت میرزا ویرا بمجاینه آن جرات از
پدر در رتبه برافزوده اکنون هندوخان مع یاران مذکوره بته رسیده خسروخان را بی دخل کردند
هرچند خسروخان زمینداران را بهانه‌ها برغلانید اما از اقبال میرزا سعی ویرا بجائی نرسیده و

چون هندوخان مستقل گردید خسروخان مع فرزندان در قصبهٔ بارکندی رسیده میخواست روانه قندهار شود که در
اینضمن خبر فوت میرزا غازی رسیده **فوت میرزا غازی بیگ** از ثقات مذکور که چون میرزا
در قندهار بآن پایه والا اتصاعد نموده و اقبالش روز بروز می افزود جمعی ناخواه دولتش از ابنای جنس بران
آمدند که آن گلبن اقبال بصرصر فنا از دست روند پس در حدود واحد و عشرین و الف بدست غلام خانه
زاده اش عبد اللطیف نام بقولی خفه و بقولی مسموم کردند در تاریخش شاعری گفته ع از دست غلام گل
بیرون رفته دریغ * نعشش به ته نقل کرده در یک گنبد بجوار پدر دفن کردند وقاری تخلص میکرد و شعر گزیده
می گفت طالب آملی اول پیش وی نامور گردیده و ملا مرشد یزدجردی و همشس نزد وی مدتها گذرانند
گویند در قندهار وقاری تخلص شاعری دیگر پیدا شده مبلغی گران سه اسپ و خلعت بوی داده تخلص
موقوف کرد ایالت ترخان ختم گردیده گر میرزا عیسی ترخان در آخر ایام جهانگیری خیری بابالت این زمین سرشتگی
یافته **منقولست** که میرزا و پدرش بسرود و موسیقی بخصوص مقام لودی شغفی و مهارتی کلی داشتند بانی
میر عبد الولی ولد میر لطف الله شیرازی نقل کنند که هرکه در گنبد این پدر و پسر در مقام مذکور سرود
بجنبی کنند و چند روز ملالت برآید چون اولادی نماند و هندوخان را با خسروخان نماند و از راه بی
اعتدالی قدم بیجا نهاده پس جهانگیر بادشاه ملک ته بسبب دیگر ممالک مخصوص حکام متعینه حضور فرموده چنانچه بعد
ذکر احوال بقیه امرای عهد ارغون و ترخان مذکور میشود ان شاء الله تعالی **امرای عهد ارغون و ترخان**
هرچند امرای این هردو خاندان که فی نفس الامر بنا برکثرت پیوند بعد تغیر بسبیل اتحاد یکی و شمار یابند آورده
بسیار شد و اما سوقها را دراق علی الایجاز مجمل حال جمعی از ان که شهرتی بهم رسانند **سلطان محمود خان**
بن میر فاضل کوکلتاش بن عادل خواجه اصفهانی محل سکونت اجدادش موضع خواسکان از بلوک حسینه
عمل اصفهان صاحبقران امیر تیمور گورکان موقع تاخت آن ناحیه که کشتی بود زر فرستاده و اند خواجه
پدر عادل خواجه بدست میر حسن بصری و الذو النون افتاده در سلک فرزندش تربیت داده عدد خواجه
نسبه واسطه بملک محمود خان میرسد و او در ولایت صفاهان بکثرت جود و سخی نامی بوده و مشهور بوده
واسطه پسر عدی بن حاتم بن طائی است والد سلطان محمود خان از مردم قندهار ناکامی شال ستنک
بوده و چهارده سالگی از وتر ددات خوب وقوع یافته ابتدا منسوب نصر شاه بیگ شد بعد فتح سند کی زمرهٔ
حراست بهکر اشتغال نمی شد وی بقبول کرده آنجا خوب نگاه داشت و در اکثر مهمات ... بیگ

ابوالقاسم در نزدیکی در جنگ اول با همایون پادشاه که در نهصد و پنجاه و دو روداده بود درگذشت مدفنش
در موضع توکی است ابوالقاسم خان زمان ولد شاه قاسم بیگ لارنکو بعد فوت پدر بسال
نزد مادر خود خواهرزاده رانا ورسه در مردم بیچ مسکن داشته قضا را مردم چوبچه آنموضع را تاختند
دران جنگ زخمی بچهره اش رسید بان حال نزد مرزا شاه حسن آوردند در تربیتش جهد بلیغ فرموده موضعی
کاهجی انعام کرده اختر اقبالش روز بروز ترقی نمود و بعد مرزا شاه حسن نزد مرزا عیسی بعد ازان پس
از واقعه قتل ارغون از مرزا باقی گریخته بجان بابا پیوست و در همراهی وی کارهائی که کرده اندک مذکور
و بعضی اینجا بیگ لار نام است و آخر نزد مرزا باقی آمد پس از وی پیش مرزا جانی بود و در امرای کرنیله
النایک داشت چون خانخانان مرزا جانی بیگ را بحضور برد وی همراه بوده در صحبت اول اکبر پادشاه
ازو پرسید که عمرت چه قدر است میخواست جواب دهد که مرزا جانی مجیب گردیده گفت پنجاه و دو سال
پادشاه پرسید ولادت کجا بود گفت در عمرکوت پادشاه فرمود من و سید یک مولدیم چون پادشاه بیگ را اتفاقی
را نواخت امیر خسرو خان و خانزمان باهم گفتند پادشاه از خلق نواخت بچه روی بند بودیم درین
مکالمه بودند که هر دو امیر را طلب شاهی آمد چون رفتند پادشاه در دیوان بوده بر در دو اسپ ستاده
یکی نیله دویم سرنگ خانزمان بخسرو خان گفت چون باشد که اگر این هر دو اسپ بما هر دو بخشند چون
آنحرف مطایبه بود جواب داد بلی ترا عاید است اسپ یک زنجیر فیل هم مرحمت میشود گویا سخن هر دو
امیر با قضا موافق بوده هر دو اسپ بهر دو دادند و چون خانزمان بخانه رسید یک زنجیر فیل نیز آمدی
رسیده در هر دو نامزد سند بخدمت مرزا غازی شدند مرگ مناره که بر اسپ ساخته اند آثارش تا اکنون باقیست
گویند آن اسپ عجیب صفت داشته وقتی درمیان جنگ و فوج دشمن بر زمین افتاده یکی مرده
دیگر زخمی مرده را بر شکم اسپ زخمی را بپشت خود بسته روز بجنگ گریز برد [illegible] اسپ
با وجود آن بار [illegible] آب [illegible] ندید [illegible] تا
خود را در انجا رسانید و چون آنجا رسید دم بجان داده مرگ [illegible] آمو [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] میرابوالقاسم سلطان ولد خانزمان کرد
احوال او بتقدیری در سابق سطور [illegible] شعر [illegible]
و همچنان [illegible] تخلص میکرده [illegible] نهصد و شصت [illegible]

مذکور شود بنام وی کرده و انکه صاحب منتخب التواریخ و میر طاهر آن کتاب بنامش نوشتند ظاهراً در
تحقیقات شان سهو رفته چنانچه مسوده اوراق نسخه را بعینه دید و مصنفش همان اورکی بیگ لار یافت
و ایشان ممدوح وی میر قاسم سلطان ولد خانزمان برادر ابوالقاسم سلطان ایضاً اجل طائفه
ارغون و بیگ لار است میر فرخ ارغون از امرای نامی مرزا شاه بیگ و شاه حسن بعز و شجاعت
و بزرگی موصوف از آثارش جامع بزرگ فرخ یادگار که تعمیر ثانیش بعهد شاهجهان وقوع یافته و بنای
حال شده و قطعه اساس زمان قریب هم از آن قرار صورت ظهور دارد میر محمد یونس ارغون
در اوائل حال بملازمت همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده بعد از ان در سلک امرای مرزا شاه
حسن انتظام داشت آخر با سلطان محمود خان پیوسته سر انجام گوشه انزوا اختیار نموده در شهور سنه
خمس و ثمانین و تسعمائه درگذشته پیش از وفات بدو روز تاریخ خود یافته ع ستم از قید این جهان ابل
شاه حسین تکدری در سلک امرای تکدری مرزا شاه حسن انتظام داشته بجودت طبع وجودت
ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب بی نظیر آفاق و سرآمد علما بوده در فن تاریخ بمهارت کامل
مختص زیسته روضة السلاطین از مصنفات اوست میر علیکه ارغون از امرای شاه بیگ و شاه حسن بوفور شجاعت
و فرط فراست موصوف چنانچه در عین جمعیت همایون پادشاه مرزا شاه حسن وی را بتقریبی
فرستاده از انجا چنانچه مذکور شد رخصت آمده گفت بادشا ابن بوضعی یافتم که عنقریب کسی برو خروج
کند و ازینصورت هرگز مرتقی و ملحوظ کسی نبوده قضارا عنقریب بدست شیرخان آن بادشاه کوه آن
پریشانی یافت غضنفر بیگ ارغون مرزا باقی وی را از ته اخراج کرده در زمین کچهی آواره ماند در زمان
مرزا جانی باستمالتش خسرو خان آمد و تقرب یافته در جنگ خانخانان بحوالی سهوان کارهای مردانه کرده
مقتول گردید مرزا شاه بیگ عادلخان ترخان بنابر خصمی برادران در عهد مرزا باقی بحضور
... پیوسته در عهد جهانگیر حاکم قندهار شد و چون از عهده قزلباش بر نیامد مرزا غازی بیگ رفته
... چنانچه مذکور شد منصور و قائم مقامش شده نکته سنج صاحب طبع بوده میر طاهر تاریخ طاهری برای
... وی تصنیف نموده ملا بهبود از خاصه خیل مرزا عیسی است مرزا باقی وی را یکی از محل داده از وی پسری
... میرم علی نام چون خود در عهد مرزا باقی بجنگ جان بابا بعد ترددات کلی بکار آمده پسرش که خود
... مرزا ارغون دانستی با مرزا ایرج علی سلطان مخاطب گشته قاضی حمیکه در اصل مروی پریشان

حال بوده خطاب قاضی از قبیل عکس نهند نام زنگی کافور باشد مگر اصلش از قضات است بحق
رفاقت مرزا باقی در ایام تفرقه و یاوری بخت با وجود قلت استعدادی و عهد مرزا اسطو جاگیرات بر وی
مرزا صالح یافته وکیل مطلق و مدار المهام تمام ملک شد و حشمتش بمرتبه رسید که صاحب هزاران هزار
اسپ و حشم بر آمده انامنیش ازین نقل مستفاد شود گویند روزی جناب سید علی شیرازی و شیخ عبد الوهاب
پورانی مع اکثر وجوه و علما و اکابر بتهنیت امر خیر روزی بخانه‌اش رفتند از روی حقارت گفت بیایید
ای ملایان قاضی لعنت الله که داخل زمره بجهت طمع القضا فرا داشت از دست رفته گفت قاضی صاحب
ملا چیزی وارد بسکه از علم معقولیت بی بهره بوده رفع آن سوال بایتوجه کرده که خطی مدور با انگشت کشیده
پرسید اینچه شکلست همه اهل کمال فیلسوف وقت ازین شکل مالا یعنی بحیرت افتاده گفتند باین شکل
غریب پی نمی بریم خود استاده شده بتعلیم فرمایید گفت این شکل نانست که باین بزرگی مدور
درمانده‌اید باز خطی مسلسل کشیده گفت باری این را که سهلتر است جواب کنید گفتند هیئت و حکمت
و هندسه مسایل کیمیا و سیمیا و توحید و تسخیر اسما خوانده‌ایم چنین شکل هیچ جا بنظر نیامده خبر مشکلات
خاطر روشن الفروع دوچه خود کرالضمیر رسید گفت بی‌نادان باین دعوی همه دانی درین صورت
کشاشه کا و قلبه را نیست چه سخت در نرسیده بزرگان مواجهه آنگونه صحبت اظهار مدعا آزرده
خاطر برخاستند چون دید که بزرگان را الغایت رنجانیدم پی معذرت زده مدعانی که هیئت آن بحیرت
داشتند بنفاذ رسانید که هیچ هیچ مدار کرده ما بقی ایام از آن بزرگان با وجود احتیاج
کسی بدیدن و نشده خواجه خلیل اصلا در شمار نبوده بحق خدمت که مرزا باقی را چنانچه مذکور شد در
گرداب غرق یاری نجات کرد بمرتبه عالی تصاعد یافته بمرتبه تقدم … خوب بوده آنکس
ملکی معروف گویند چون این انگشتنا باقی وصیت نموده که تغییرش در ایام حکومت است مباد
بکسی در اجرت ناحق گرفته باشد مراد دلش وفا نکنند از آن بیرون در گنبدش در احاطه علیحده
قبرش کردند خسرو خان چرکس منسوب بچرکس خان از اولاد چنگیزخان که در دشت قبچاق حکومت
کرده بخت پیش ماجانی بندری بود مرزا عیسی از بندگی … ساخت و بمواجهه جوهر
ذاتیش عنقریب عملداری پرگنات … مرزا باقی میر
والا اعتبار رشد صاحب توفیق و خیر …

ماند نا احدی از ملوک و امرا بعشر عشرش موفق نشده صد و شصت جامع و رانگ پل و چاه و تالاب در تته و مکلی و جاهای دیگر به شهرها بتعمیر فرموده که بر هر کدام مبالغ کلی بصرف رسیده باشد وجه این توفیق آنکه روزی بر بام حویلی خود بر آمده ناگاه نظرش بر زن همسایه که غسل میکرد افتاده خواست که چشم را بخشد علمای آن آمدند پس بکفارات آنهمه خیرات بعمل آورده کسی از در باب مکاشفه در عالم رؤیا بعد فوتش حال پرسید گفت تمام مثوبات که در دنیا کردم باعث نام و نشان شده بکارم نیامد الا روزی مشغول بتحریر بودم مگسی بخوردن سیاهی حرفی نشسته تا برخاستن مگس باختیار قلم را از تحریر باز داشتم برضای دل آنجا اندار مرا بخشید خود وی از امرای نامدار ترخانیه است و چنانچه مذکور شد با تبعی میرزا غازی چند سال دیگر به تته رسیده و بعد میرزا جانی بیگ چون میرزا غازی بحضور رشد مدتی باستقلال براسم ملک براند جماعه چرکس من تواسهاش در حکومتش خود سری ها کردند لهذا از دل میرزا غازی بیگ افتاده حکم بعزلش رسیده و هندو خان منصوب شد چون در آن نزدیکی میرزا غازی در گذشت و اولدی نماند و خود سری این معروض حضور شاهی شده ملک امرای تیموریه بقبض کشیدند و بقولی وی از تته سوی بندر لاهری شده و از آنجا بایران شتافته شجعش که این مصرع خسرو دهلوی دیده شده ع خسرو از تو پناه می طلبد به بهاتیخان لطف الله نام ولد خسرو خان مذکور در همراهی میرزا غازی بیگ بحضور رفته مدار بوده در برانداختن افاغنه جدو جهد نموده نامی نیک بعمل آورده پسرش فتح الله در حکومت جد کامرانیها کرده بصوبداری سرکار چاچگان رایت استقلال برافراشت اکنون اولاد شیخ کاله بنابر قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی موسوم بقبیله قریش نواسهای خسرو خان مذکور در تته بجوبلیش که محض زمین مانده سکونت دارند ملا محمد علی دیوان میرزا جانی بیگ داماد مغل بهر بود در تته محله بنامش مشهور فرزندانش محمد قاسم نام بخدمت جعفر خان وزیر شاهجهانی منصب منشی گری یافته پسرانش محمد مقیم و محمد عارف اند محمد مقیم بعد پدر منشی سرکار مذکور گردیده و محمد عارف نزد بادشاهزاده محمد کام بخش منشی شده اولاد هر دو بدهلی نقل کردند در تته نواسهاش که مذکور کردند تا اکنون ملا کدا علی بهاتیخان از امرای میرزا جانی ولد بهتر عسل است با میرزا غازی بیگ مسموم گردیده محله بهاتی خان بنامش مشهور محمد امان ترخان از امرای جانی بیگ است و برادر عرف ملک باگفتندی چوک ملکان بنامش بتخفیف الف مشهور امیر بیگ از بقیه ارغونت

بخشی لشکر مرزا جانی بود و با وی بحضور رفته بانزا امیر بیگ بوی مشهور میر احمد بیگ مرزنگ نزد مرزا
جانی از خاصان بوده و مرزا غازی وی را لقب سلطان داده وکیل کل ساخته و چون صوبه قندهار نیابت
بعد تجویز محمد امان مذکور که عذری آورده وی را اعتماد خان خطاب داده بنیابت پیشتر فرستاده بود
پسرش منعم بیگ و نبیره اش میر شرف بوده تته از معارف زیستند نزدان معروف بلقب گنبد بر درگاه پیر
مینه یادگار امیر شرف خواست و ایضاً از اولاد وی الیه میر سنون و میر حسن و رشلمیر نامی تته اند محله
بزرگ مسکن گاه شان بوده که اکنون امیر خانیان در آن زمین سکونت دارند و از آن خاندان جز بندها
که مذکور کردند کسی باقی طبقه امرای سلاطین تیموریه پس از فوت مرزا غازی که در ... بود در حدی
وعشرین والف واقع چون خسرو خان خود سر و خود مختار بیشتر ستوه آمده گوشزد میر سید ... از
احوال را عرض حضور کرده امر شد که وی تا آمدن اسیری آنجه ... خسرو خان رسید خان ...
لهذا خسرو خان نظر برمآل اندیشی بعنوانی که مذکور شد از ملک پا کشیده مرزا رستم بن سلطان حسین
مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسماعیل صفوی که در اول حاکم زمین داور و قلعه قندهار بوده و چون
اوزبکان بر خراسان استیلا یافتند تاب مقاومت نیاورده در ثانی و الف بخدمت اکبر بادشاه رسیده
حکومت یافته و بعد ایالت با و مفوض گردید و منتخب التواریخ مسطور که معزی به از جهانگیر بادشاه بحکومت
و حراست تته سربلندی بخشیده فرمود و بمیر عبد الرزاق معموری مرشد ... معموره تته ...
قرار واقع و است و بود جمع بسته بجاگیرش تنخواه دیدند و لکن ... بصیغه ... حواله تته
از بسکه خاطر حضرت ظل الهی با آبادی انضله توجه وافی داشت مشاعره بوحی ... رسیده ...
اهالی و رعایا و رفاه برایا که ظاهر و را یا ... شکست ... عمال ترخانیه ... مرکز اعتدال ...
تاکید شد و مرکوز خاطر حضور اعلی آن بود که مراسم عدالت و اعتساف ...
وی در این زمان نقیض بر عکس نمود لاجرم بعد چندی معزول ...
که تا مستغاثیان را راضی کند با رقیت بعد دو سال از راه شفقت ... حاجب ...
خلعت و اول صوبه الهباد و ثانیان پتنه و بهار ... از فرمود تا آخر عهد شاهجهان ...
آگره اقامت ورزید و در گذشت شوخ چشمی می گفت ...
هم قالیعن ... بود و باستیلای اوزبکان در سنه ثلث و الف بخدمت اکبر بادشاه پیوسته ...

اقطاع یافت از وهم اشعار گزیده مذکور پسر میرزا رستم مرزا مراد از امرای شاهجهان بوده والتفاتخان
خطاب داشت ایضاً بجودت طبع موصوف و اشعار برجسته دارد بالجمله بعد رستم مرزا مصطفی افغان نام امیری
بنظامت تته رسیده چون معزول شد مرزا بایزید بخاری در سال پانزدهم از جلوس جهانگیری مطابق
هزار و بست و هشت هجری بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بصاحب صوبگی تته معین
شده و قبل بران فوجدار بهکر بود بعد ازان نواب شریف الملک المعروف بشریفی ان بحشم
بایالت تته رسیده در عهد وی بسال بست و یکم جلوس جهانگیر مطابق هزار و سی و پنج هجری
شاهزاده شاهجهان از پدر گران خاطر شده باراده عراق عجم با معدودی از خواص به تته رسیده اراده
آن داشت که چندی در تته بماند شریف الملک نوبت بجنگ افگنده چندگاه بمابین کار توپ و تفنگ
گذشت چند کرت از شرقی و جنوب و شمال شهر شاهزاده یورشها کرده شکست خورد نزدیک سیر بدر
متصل پل مکلی نوبتی جنگ صعب شده استخوانهای موتای آن جنگ تا هنوز در آن زمین نمودار گویند
یکبار بیگم بادشاه زاده که حامله بود فرمایش چند عدد انار کرده و شاهزاده بدستخط خاص رقعه دران
باب نوشت وی جواب داد که من خود به بیگم میفرستم و در حال فرنگی توپ انداز را گرفت تا توپی
درون خیمه محل بیگم افگند و گفت اینجا چنین انارها وجود دارند بصدمه توپ بیگم را که ایام حمل باعزازی بیگ
بودند وضع حمل شده قبل خود شریف الملک در سوبین دیده توپی را آتش داده بود که پسر
شاهزاده هدف کند ظاهراً در همانوقت در طرفة العین باد شاهزاده نقل مکان فرموده داشت اکنون
توپ خطا افتاده بآن خطا حالی انگشت بچشم خود که بدان نشان بسته بود بطلبش از صدمه برآمد خان کور
یکچشم از ان ابتدا شده بر تقدیر صدق اینمقوله گویا از خود مکافات سوی عمل خود کشید از مغل
بآن انتقام بمجرد جلوس شاهزاده بیاسا رسید و برخی منصبداران دیگر به تفتیش بشامت وی مادر منصب
گردیدند مرزا عیسی ترخان از بنی اعمام مرزا غازی نبیره مرزا عیسی بزرگ که در ابتدای بود
ایام ایالت میرزا غازی در شورش رفیق ابوالقاسم سلطان بود و از مرزا گریخته در مرقوم بود
منتظر قابو مانده و ثانی بقدر گرفتاری ابوالقاسم سلطان و میل کشیدن اند تا من جان گریخته ره
حضور شده بود آنجا در سلک ملازمان رانده پس از انکه مصدر خدمات گوناگون گردید در ابتدای سال
هزار و سی و هفت هجری آخر سال جهانگیری بمنصب چهار هزار سوار ایالت تته یافته عنقریب

بمراست قلعه کرنال نامزد گردید آنجا بود تا عهد شاهجهانی بجهان گوشه خزینه می داشت از آنکه سر و نقش و رنگی
تماشای تماشیان آفاقست گویند سنگها را خود از انطرف فرستاده بود و در مدت بشر ده سال تعمیر
یافته و وجهش از آمدنی موضع نورانی است که برای خرج مقابر اسلافشان انعام بوده گویند در عین تعمیر
رانک مرزا در گذشت عمالش بس کردند و الا نه مرکوز خاطر مرزا آن بود که روبروی نشیمن بزرگ
هر چهار طرف نشیمنهای شایان بجواب همدیگر ترتیب دهند بالجمله بعد او نواب امیرخان میر ابو البقا
نام ولد نواب قاسم خان التمکین الهروی بن ملا میر سبزواری چون شاهجهان جلوس کرده نسبت بقای
که از همراهیان شه قیفخان مذکور در دل داشت و گستاخی جام ککر اله که باز لشکرش تاخته بود و حسن
خدمت رانای و راجه نکامره قوم و حل جبت نامبرده را تعیین بلده فرموده او در اواخر سال هزار و سی و هفت
هجری روانه شده در بلده تته رسیده منصبداران متعینه تته را اکثر خود معزول و مصادره فرمود جام ککر را
بیاسا رسیده و جام جبت و رانا و راجه بحضور شده سرافراز گشتند امیر پور آباد کرده و بنا شهر موسوم
وجه آنکه سابق بر آن که هنوز بامارت نرسیده بود روزی از آنکو سواره گذشته میان صحرا جماعه شبلن
خدمت موفوره کرده بودند راضی شده استفسار حالشان نمود معلوم شد که آن زمین خارج جمع و میراث
پدران مرحوم آنجا مویشی را میچرانند و او تحفات بجهت میگذرانند مکافات احسان را در بنوبتی که
ناظم تته شده و ضابطه آن زمین کردید زمین مذکور بنام آنمردم مقرر کرده گفت تا آباد کردند و ده
بستند حالا جای عامل نشین پرگنات بتوره و بهرامپور و درک ولیجاریست بالجمله مومی الیه مجمع افتخار
امیری عالیمقدار بوده حق تعالی در ریشش برکت داده جماعه امیرخانی و بنده به سند و هند بوده لا ثبت
بجمال علم و فراست موصوف از فراستش نقلهای غریب مشهور منجمله نقلست که روزی در آئینه دیده عکس
خود سلام علیک گفت واقعه طلبان این را بخطا نسبت داده عرض بادشاه کردند چون بران آگهی یافت
بعرض رسانید که سلام من بعکس خود موجب آن بود که موی چند سفید در محاسن دیدم بمژده اینکه در
ظل تربیت اعلیحضور پیر غلام شدم تعظیم محاسن کردم این عرض پسند حضور شده و بدین رای صائب
از تهمت شتی بوالفضول که با دعائش بر وقت رانات میبودند پاک گذشته از آثارش مسجدی
بعد خراب کردن معبد هنود واقع محله بهائی خان مابین چوک عبدالغنی و ملکان یادگار و ایضا آنک
مقابر بر مکلی هست بر سنگی در اکثر اولادش مختلف شده منجمله ضیاء الدین خان فوجدار سیوستان

وشمس الدین خان و ملتفت خان است و از جملهٔ ابنائش میر ابو المکارم شهود تخلص که مذکور گردد محقق ولی
وقت برآمده و میر عبد الرزاق جامع علوم عقلی و نقلی عجوبهٔ روزگار زیبنده تمثیل گوئید او در بعض
مخارج الکن بوده و بتدبیر صایبه آن الکان لکن کرده چنانچه حرفهای که در ادای مخارج آنها عجز داشت مطلق از تکلم
موقوف نموده و در هر زبان بدان مطابق حرف زدی اگر احیاناً لغتی بند شدی علی الفور بلغتی دیگر تکلم
نمودی قوت درک و حافظ لغت و جامعیت علوم بر این قیاس تواند کرد و تمثیل واصل بن عطا فصاحت
عظیم داشته اما السع بود و اسع کسی است که حرف را نتواند گفتن لهذا اتکلف آن نموده که در سخن گفتن مطلقاً
حرف را نیاوردی از وی پرسیدند که در عربی چگونه گویند که نیزه بینداز و بر اسپ سوار شو بعضی خواهد گفتن
اطرح رمحک و ارکب فرسک بی اندیشه گفت الق قناتک واعد جوادک الحاصل بعد امیر خان نواب
مظفر خان جهانگیری الموسوم بمیر عبد الرزاق معموری که بقرار مسطور از بعد لودی خان امین بوضعات
مسترده ته خانیه بوده و بعد خسرو خان ضابط ملک ته بامانت بود و نظامت باصالت یافته از آثار وی
جامع واقع کوه مکلی بازار ته است که در ایام امینی بنا نهاده بعده سید ابراهیم ولد میر بایزید
بخاری مذکور حکومت یافت آنگاه نواب مغل خان در سال هزار و پنجاه و هفت مطابق بیست و یکم
جلوس شاهجهانی بایالت ته رسیده شش سال بکامرانی گذرانده در خلال حال حکومتش بسال هزار و
پنجاه و نه هجری مطابق بیست و سیم جلوسی ملک ته بزیب اورنگ خلافت مفوض شده و سرکار بهکر
و سیوستان در تیول سرحت گردید و از ان پیش صوبه ملتان در جاگیر آن درة التاج تنخواه بوده بقرار
ضابطهٔ صوبه داران به نیابتش توسل یافتند بعد وی نواب ظفر خان بسال هزار و شصت و سه
هجری مطابق سی و هفتم جلوسی ناظم ملک ته گردید شش سال ماند آخرین حکام عهد صاحبقران ثانی
و بیست مشکین باغ که اکنون جز اسمی ندارد وی ساخته بود در ضمن ایامش در سال بیست و نهم جلوس
شاهجهانی مطابق هزار و شصت و پنج هجری سپهر شکوه ولد دارا شکوه بمنصب هفت هزاری و صاحب
صوبگی ته رسیده ناظم مذکور نایبش گردید و چون نوبت بوجود زیب اورنگ سلطنت عالمگیر بادشاه
خلف گرامی صاحبقران ثانی رسیده قباد خان در سال هزار و شصت و نه هجری رسیده قضا
در عهد وی قحط و وبای عجب نادر روزگار سکان این دیار شده و شاهزاده محمد دارا شکوه وارد
گردیده و بتوجه تسخیرش کشفت مجد در رود داد مشهور است که دارا شکوه در حین توجه به ته

بخاطر آن بود که مگر قلعه اش بالای نشستن بوده باشد بمجرد دیدن گفت این حویلی کیست چون شنید که
دار الحکومة و قلعه ارک همین است زود برآشفته برهن آمد و امر کرد که آتش دهند امتثالا للامر
کهبات بلده را آتش زده اند سوخته کهبات از ان ابتدا نامی الحال بعد قباد خان نواب لشکر خان
در سال هزار و هفتاد و یک هجری مطابق سیوم جلوس عالمگیری وارد تهنه شده مطابق چهار سال بماند
پس نواب غضنفر خان در سال هزار و هفتاد و پنج هجری مطابق سال هفتم جلوس عالمگیری وارد
تهنه شده سه سال بماند و درگذشت پس نواب سید عزت خان الموصوف بعزت پیر که
فوجدار بهکر بوده در سال هزار و هفتاد و هشت هجری مطابق سال نهم جلوس عالمگیری بعزت
ایالت تهنه معزز گردیده دو سال کامل گذرانیده بعده نواب ابو النصر خان خالوی عالمگیر بادشاه
که امیر متدین تقوی شعار بوده و در وادی شعر نوای بیشی بر افراشت در سال هزار و هشتاد و دو
هجری مطابق سال دوازدهم جلوس بنظامت تهنه رسیده دو سال بسر برد پس بعزلش نواب سعادت خان
در سال هزار و هشتاد و دو هجری مطابق [illegible] ازدهم جلوس صوبه داری تهنه یافته بانقضای دو سال
کما بیش نواب سید عزت خان کرت ثانی در سال هزار و هشتاد و چهار هجری مطابق شانزدهم
جلوس بنظامت تهنه رسیده شش سال ملک راندند بعده نواب خانه زاد خان در سال هزار و نود هجری
مطابق بیست و دویم جلوس بناظم تهنه شده قریب پنج سال بسر برد و طبع شعر نیکو داشته اشعارش
در سفینه موجود است بعد وی نواب سردار خان در سال هزار و نود و پنج هجری مطابق بیست و هفتم
جلوس بصاحب صوبگی رسیده سر سرداری بلند کرده سه سال ماند قضا را در ایامش وبا و غلا بمرتبه
اتم واشد رسیده و در انتهای آن وقت که بمرگ و جلا واقع دیگر بحال اصلی نگرائید بعد عزلش نواب
مرید خان که در اصل راجه زاده جدید الاسلام بود در سال هزار و نود و نه هجری مطابق سی ام
جلوس بایالت تهنه رسیده گویند با وی چند هزار راجپوت همراه بوده بپاس آنها و کیش اصل
خویش چون بر کهبات بندر رسیده دریافت که گذر نا بازار قصابان گاو کش تا قلعه ارک واقع است
جانب قاضی حسین قاضی تهنه پیغام کرده که بامن جماعه کثیر از قوم هندو و راجپوت اند که آنها قصابان
گاوکش را از گذر بازار برخیزانند مبادا آن جماعه ببینند و مضائقه کنند از آنجا که نسق بادشاه
شرع پرور مستحکم بود تهدید داد که چنین کسان بود قاضی سونی مشاشب بقصابان تعیید فرمود

تا مضاعف بر معتاد محکانهارا بدو رسته بازار بپا رانید ناظم مذکور شنیده منع کردن بمقتضای بندگی
خدیو دین پرور ندیده لابد برسم حکام ماضی از آن گذر نگذشت و دو سال در ته منصوب ماند
بسکه از لشکرش مسلمین اذیت می رسید طبق سرود مضاعیان نشان شاهی با مضمون رسیده،
که دو نقطه پائینش بالا کرده از حکومت مسلمین موقوف دارند چون موقوف شد بسبب آزاری که
بصارت هوای قلعه تغلق آباد بالطبع سازوار رسیده چندی در ته نشست و بادشاه برعایت خاطرش
مزاحم نگردیده اندک تعمیر قلعه و عمارت حال تغلق آباد از دست سرانجام چون دیگر ناظم به ته نشسته
قائم گردیده وی طلب حضور شده نواب زبردست خان در اواخر عمل نواب مرید خان در سال
هزار و صد و یک هجری مطابق سی و سیوم جلوسی با ته رسیده در همان ایام گذشت پس نواب
ابو النصر خان مذکور کرت ثانی در سال سطور آمده دو سال و چند ماه بگذرانید بانتقال و عزلش نواب
حفظ الله خان خلف سعد الله خان وزیر شاهجهان بادشاه بسال هزار و صد و سه هجری مطابق سی و پنجم
جلوسی بحکومت ته و سیوستان رسیده امیری مخیر و صاحب توفیق بوده در عرس پیغمبر هزار کس راشیلان
می کشید طول و آخر خود افتاده در دست گرفته دستهای شست وقتی که بادشاه زاده محمد معز الدین
بگرفتن میان دین محمد سرائی رسیده وی از برای پل بستن بدریای سیوستان مامور بود چون باغرش
از شیخ عبد الغنی بهتی کار دلخواه میسر نشد خود بنفس نفیس اهتمام کرد بسبب خوردن حرارت آفتاب
کلفتی بمزاجش رسیده بآن کسل در سیوستان بسال اثنی عشر و مائة و الف وفات یافته میر غلام علی
آزاد بلگرامی تاریخش این آیه قرآنی در یافته فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون. قلعه حاکم
نشین ته که اکنون باقی بنا کرده اوست سبب ناتمامی آنچه این را بامر بادشاهی بنا میکرده سوانح نگار عرض
نموده که مدعای شهر پناه بود و برای حویلی خود قلعه می سازد لهذا اخراجش مجرا نیافته شد آنچه شد تتمه
عمارت کلی ایام میرزا محمد باقی ترخان بحال مانده با وفور کمال در بلاغت شعر در نهایت لطافت می گفت
سعید خان المشهور بخانه زاد خان سعید خانی چنگیز خانی در سال هزار و صد و سیزده هجری مطابق چهل
و پنجم جلوسی بنظامت ته و سیوستان معزز گردیده خود در سیوستان نشست و ارشد خان پسر را به ته فرستاد
آنگاه نواب میر امین الدین خان حسین ولد سید ابو المکارم مشهور و تخلص ابن میر ابو البقا المخاطب
بامیر خان که مذکور شده بسال هزار و صد و چهارده هجری مطابق چهل و ششم جلوسی با یالت ته معزز شد

امیری والاستعداد بود و اغلب اوقات بمطالعه کتب و صحبت با علما پرداخته رشحات الفنون مشتمل بر خلص مرکب
چهارده علم و معلومة الآفاق از مؤلفاتش شایع بعد از وی نواب یوسفخان ترک بسال هزار
وصد و پانزده هجری مطابق چهل و هفتم جلوس بصاحب صوبگی ته رسیده پس از یک سال معزول شد پس
نواب احمد یار خان اصل قوم برلاس که اجدادش ساکن قصبه خوشاب من اعمال لاهور بودند و
پدرش الله یار خان حکومت لاهور و ملتان و قریب چهل سال فوجداری غزنین داشته چنانچه در مجلد
ثانی مذکور بالجمله موی الیه بسال هزار و صد و شانزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم جلوس بنظامت
ته رسیده سه سال حکومت کرده منصوب بود که عالمگیر بادشاه در هزار و صد و هژدهم بیست و هشتم
ذی قعده درگذشت و بهادر شاه خلف معظمش در غره محرم هزار و صد و نوزده جلوس نموده پل
عالیجان محاذی دروازه شرقی قلعه ارک از آثار اوست پس نواب سعید خان بهادر ابن سعید خان
مذکور عرف عطر خان بسال هزار و صد و نوزده بفرمان بهادر شاه در ته آمده بعد یک سال و چند ماه
معزول گردید و نواب مهین خان در سال هزار و صد و بیست و یک بنظامت رسید پس نواب
شاکر خان در سال هزار و صد و بیست و سیم ایالت ته یافته در همین سال نواب مهین خان
کرت ثانی رسید چون در ضمن بهادر شاه در رابع و عشرین و مائة و الف درگذشت پسرش معز الدین
جهاندار شاه شد نواب خواجه محمد خلیل خان در سال مذکور بنظامت رسید و چون در عرصه ماه بهمان سال
بعد بر انداختن جهاندار شاه فرخ سیر باعانت سادات بارهه صاحب سریر گردید نواب عطر خان ولد
سعید خان مذکور بن سعید خان مذکور بتهته رسیده چون جوان ناتجربه کار بود و مدار کارش محمد یعقوب کشمیری عنقریب
نفسش بر هم خورده با میر لطف علی خان که مذکور گردد نوبتش بجدال طولانی کشیده از انجا که کار
میر موی الیه بحضور موتی افتاده بود با وجود کر و فر کلی و جلادت موردلی بعد چند سال کامل خلف
مورچال وقت ابد موقوفه در صف جنگ بعد ظفر ناگهانی مقتول گردیده میر لطفعلیخان میر محمد
شفیع نام از بنابر عنوان آن آگاه قدوه ارباب عرفان میر محمد یوسف مهدی رضوی البکری که مذکور
شود بعد سلب ملک از دست عطر خان مذکور کوس استقلال زده یک سال به بندوبست پرداخت و چون سه
خویش در حضور تمام کرده وی را بصف جنگ مقتول گردانیده حاکم بامسه گردید ایام حکومتش از ابتدای
بیست و پنجم بعد هزار و صد هجری بیست و بعد قتل محمد عطر خان بسال هزار و صد و بیست و هفت هجری

شجاعت علیخان خطاب یافته تا سال دیگر حکومت راند و پیش از ان و بعد از ان بخدمات عمده نامی
بوده و باعزاز و آبروی کلی زیسته و رتبه و ابروی جلادت وسے کسی کم بر آمد از حکام کسی بوے
مروت را تابع ادی لسبیار مرد باستعداد بود سلیقه نظم و نثر غایت بر جسته داشته همت تخلص
میگرفت سر انجام بسال هزار و صد و چهل و چهار در بن کامل در گذشته او خلد فی الجنات تاریخش
طبع زاد محمد محسن شاعر است که بصحبتش تربیت یافته بود پسران رشیدش میر غضنفر علی و میر
ذوالفقار علی بجاشن بزرگی اقصی غایه متصف میر غضنفر علی بسال هزار و صد و هشتاد و سه
در گذشته میر ذوالفقار علی یادگار آباست حق تعالے در فرزندان مذکور برکتی داده که از اناث
و ذکور از نبا بیرو لو اسه متجاوز بر پنجاه می باشد ایزد تعالے در خاندان اهلبیت اطهار پنجاه بیفزاید
نواب اعظم خان ولد صالح خان بن فدائیخان از سادات خافی نبیره برادر کوکلتاش خانجهان
بهادر که مشهور به میر باباست در سال هزار و صد و بیست و هشت هجری مطابق سال پنجم فرخسیر
بعد عزل میر لطف علے خان بنظامت ته معین گردید و چند خواجه محمد خلیل خان آنیابتش وارد
ته شده آنگاه خود رسید و چهار سال کما بیش بحکومت گذرانید قضارا در دوش بر اهل دیار
مثمر الواع آزار شده منجمله غلا و واقعه شهادت شیخ حق شناس شریعت اساس گوهر
یکتای بحر حقیقت شناسای وقائع رموز طریقت مرشد مرشدان خدا آگاه شاه عنایت الله
صوفی است گویند آن خدا آگاه در قریه جهوک المعروف بمیرانپور کنار غاز یاه واقعه پرگنه تتوره
با جماعه صوفیه خدا پرست بیاد حق مشغول بوده بنا بر ناموافقی سادات بلری که فقرای بلری
خاندان شان بمعاینه فروغ مجد داین سلسله از انها بریده باینها می پیوستند و ضمانت زمینداران
مثل نور محمد پلیجه و جمل حبت که در زمین الیشان فقرا رگ و ریشه دوانده بودند ناظم مذکور در حضور عرض
کرده حسب الحکم کمک بنام خدایار خان عباسی و سائر احشام طلبیده با حشری بر من از شمار
ایلغار نموده بعد محاصره چهار ماه کامل و خوردن شبخون فقرا که دران نخست کار بر هنمایان بهلاکت
نزدیک رسیده بوده آخر بلغزش پای فقیری که اسم ذاتی بلند نموده دیگران موافقتش کردند
و بیگانه از آشنا بدان شناخته شده اکثر علف تیغ گردیدند چون هنوز کار دروینان بعد ان
از تسخیر بود بدر خدعه زده بمصالحه گرفته در نهم صفر هزار و صد و سی کرد آنچه خواست و ته

مراجعت نموده در عوض خرچ لشکر بنا بر اخذ وجر تاجران انگنده مخدوم رحمت الله طالب العلم که محقق
ومعتقد علیه وقت بود بدر مخالفت زده چون باز نیامد از شهر بیرون افتاد تا باشد متنبه شود۔
از انجا که دیدهٔ حق شناسی ناظم که غوث بغرض بود وآن جامع علوم ظاهری و باطنی را سلسل
و مغلول از شهر باز ببندان آورده چندی بحبس داشت و موجب گران خاطری اکثر اهل الله
و عوام خلق خند اگردیده بالجمله چون در احدی و ثلثین ومائة والف بعد افول ستارهٔ خلافت فرخ سیر
و رفیع الدرجات بن رفیع الشان و رفیع الدوله شاهجهان خطاب نیر اعظم جهانبانی محمد شاه بادشاه غازی
سلطنت فروغ جاوید بخشیده بعد عزل ناظم مذکور نواب مهابتخان خلف محمد منعم خان المخاطب
بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر بادشاه در سال هزار وصد و سی و دو هجری مطابق دویم جلوس
منصوب گردید امیر رفیع القدر که از اعزا پدر با سلوک آشنا بوده همواره بصحبت اهل فقر
و کمال نشستی و با شعرا خوب و خوردی در وادی شعر پای استادی می پوسید و کاظم تخلص
می نهاد حسب مشیت ایزدی در سنهٔ ثلثین ومائة والف همینجا درگذشته نعشش برادانا بور
بردند پس پسر صغیرش سلطان محمود خان جانشین مانده چون کارپردازان اکثر مالیات
التحت خود می بردند بلکه نواب متوفی تقی محمد خان را فرستاده تا کار پسرش را وارسد نامبرده
در سال سی و ششم آمده یکسال ماند بدیوان تعلقهٔ ارکجا نیافت تا آنکه در سال دیگر نواب سیف الله خان
بنظامت معین شده و عبد السمیع خان برادر شاه عبد الغفور کندی قوم سالوزیه
نیابتش وارد ته گردیده و سلطان محمود خان معزول شده پس رفت راضی محمد خان چندگاه دیگر
بهم بتوقع ایالت ماکث مانده زیربار گردید و بعد آمدن نواب سیف الله خان شکسته بال
بر دشت گویند نواب معز الدوله الخیف نوکری سیکروا ... خود ندیده ... جمعیت نمود
از رفیقانش میرزا عبد الغفار و اتفاق محمد کریم و میرزا محمد حسین و آقا محمد صادق که بر بنیاد ما ر
بوده همین جا ماند و بعد نشو کل به مدت معهود درگذشتند نواب سیف الله خان اصل بیساول
سرکار نواب ابراهیم خان ولد علی مردانخان است در ماه ذی حجه سال هزار و صد و سی و هفت ورته
رسیده امیری عالیقدر والا درجه بود و رونق ته در ایامش بسیار یافت و بمراتبش
محمدهای بزرگ بزرگ بودند و بندگان و خود بزرگان گذردی مذهب تشیع اختیار رواج داده

گوجهه ضبط آورده پس از وی سهیل نام پسرش بجای پدر در آمد و از سر دسته مرشد شده قلعه پلیس و متعاب
موق بناهش هنوز یادگار پسری چینه اسم بموجب نفاق برادران با توابع کثیر وارد موضع
کنبهاتهه میان قوم اوده پیچ شده دختر دهره پال سمه زمیندار تعلقه دیپال کانگره بحباله کشید از وی
محمد نام پسری زائیده که جد صاحبان صکه که ولایت ست آنگاه بتائید رفاقت عفت‌مآبانه
که ذکر شان در طبقه گماشتگان سلاطین غزنویه مذکور شده در ملتان بملازمت صاحب زمین رسیده
رئیس جمله شده از هر کدام دختری گرفته و ملقب بجام گردیده بر مرصد اقبال تصاعد نموده بدولت
عالی رسید از دوازده زن هژده پسر آورده از هر کدام اولادی موفوره بهمرسیده منجمله از چولینا نام
نواسه رانا چینه دال دهیشه مذکور داود نام پسری وجود یافته داود پوتره از اولاد وی‌اند و از لاشار
نام قوم لاشاری ساکن بهاج طرف رده کاچه با جمله جام جینه زمانی بچینه بیلی تعلقه بهر الوالواحی
پرگنه لوهری اقامت کرده و آخر در کنبهاتهه بر کنار ساکره در گذشته آنجا مدفونست میرچاکر بلوچ
و آری داد انی قوم چینه ولدی عمه‌اش بودند بعد وی زمانی دراز با نقلاب روزگار از اولادش
کسی صاحب اسم و رسم بر نخاسته مگر سه نپشت آدم شاه ولد میان یحیی بن صاحب بن میان خان
بن طاهر بن میان راته بن میان شاه محمد عرف شاهم بن میان ابراهیم بن میان محمد بن جام جینه
بدو واسطه یکی شیخ الیاس لنگراحه و دیگر شیخ ابوبکر جتوی مسند ارشاد مظهر اتم تحقیق وصل
معرفت سرهدی میر سید محمد المعروف میران محمد مهدی جونپوری که در جلد ثانی مذکور است روشن
نموده و بعد سیر سره در موضع هتری تعلقه چاندوکه رحل اقامت افگند کبرایه از موضع ڈبیج
توابع کوچیده در سالک مریدانش منسلک گردیده چون درالوقت نواب خانخانان نزد میان
آدم شاه باستمداد دعا آمده و التماس نذری کرد حسب درخواست کبرایه مذکوره زمینداری
چاندوکه از انتقال قوم چاندیه بوی گرفته داد بالال مسکین مشائخ دعت از اولاد شیخ الشیوخ
شیخ بهاءالدین ملتانی در تنها ملاقات محققانه کرده بمرور ایام به کثرت مریدان شده وسعت
زمین رسیدند بشمات زمینداران بدست حاکم ملتان بشهادت رسیده سید حسب الوصیت
آقا شاه محمد کوتوال حاکم ملتان که در ایام حبس آن حضرت آگاه مرشد و فیض مآل شده بود
نعشش بسکهر آورده بالای کوه بخاک سپرده و از آنجا بسکن آن شهید رسیده برابر همه دفن کرده ولی

لابعد ایام بعد کامرانی سی و پنج یا شش سال متوجه جهان جاودانی گردید به تل سرخ موضع کهاری مدفون شد
گویند در زمان قدیم دو برادر صالح در آن سرزمین بکدیوری اوقات حیات گذراندی یکی مجرد و دیگر
صاحب عیال و اطفال بود و هر دو در مزرعات شان برکتی موفور رسیده چون غله میداشتند
برادر مجرد نظر بر اینکه برادرش صاحب خرج کثیره است از انبار خود غله با انبار برادر بخفیه و متاهل
برعایت آنکه برادرش هنوز از دنیا متمتع ندیده غله خود داخل انبارش نمودی هر دو از حال دیگر آگاهی
نداشتند هر قدر غله را می‌بردند بطفیل خلوص نیت همچنان باقی می‌بود تا آنکه از نقل غله عاجز آمدند
و تتمه را همچنان بجا ماندند بقدرت الهی تل سرخ از و سنگ شده تا امروز باقیست با مجمل بعد
میان نصیر محمد پسرش میان دین محمد وارث مسند ولایت گردیده چون اسباب جاهش بر ... رسید
برسم معهود زمینداران و حکام کاوشش برخاستند میر سنواری کیشه ... بضبط سرانان افتاده
در حضور استغاثه برد و حکمی بنام مرزا خان بنی فرستاده تا بکرات کرد و از ... مکافات ...
امیر شیخ جهان از حضور آمده بدلالت میر سنوار بر فقیران ابغار آورد و فیروز وید از دیره قلعه
استقبالش کرده در موضع کهرله شبخون پریشانی کلی داده و عنقریب لشکر ... آمده با مسالقان
گرویده مجدداً ... امیر ... شده ... فقیران شده ... خان ... فر ... کرده بود
تا آن جمعیت ... خان برونی تا کهان ... بخت و کار ساخت ... سرایان بادشاه
مصالحه کرده پس رفت بعد اندک ایام سنواران باز متحرک شده ... عوض ...
از ... و بسی زمین بتصرف شد آخرکار سنواران ... ملازمت نمودند آنگاه و باقیمانده
حاکم ... و ... باقی مانده کم چند ... و خود ... تا آنکه شاهزاده محمد ...
خبر قتل شیخ جهان و شکست ابغانیان از ... متوجه سند شد میان دین محمد باستماع آن خبر
میر محمد برادر ... را با قاسم ... فرستاده تا ... نیست شاهزاده ... رضی نمود
چون شاهزاده مراجعت فرمود ... سرایان ... برادر بزرگ ...
را با ... جهات ... آمد که شاهزاده بی معاینه سطوت شان ... رفته ...
... نمود ... صاحب ... شده ... تاخت و ...
... کشت و خون آمد و چون قضا کار خود کرد شاهزاده باستماع آن خبر چون بحر ... بجوش آمد

بطیش تمام عنان عزیمت برتافته میان دین محمد قضای رسیده را دیده گوشه گزید و افواج شاهی کوهستان نشسته کهاری و موضعاتش را پاک تاخت بعد شش ماه اقامت در کوهستان آخر میان دین محمد بمصالحه ملازمت کرده چون وی آمد خوجی توی جهت آوردن وامانده‌اش نامزدی یافته سرودکاج بزمین کهور میان یار محمد بجنگ فوج شاهی کوس مقابلت نواخته جنگ رستمانه فیما بین رو داده وطرفین بر بالای خون روان گردید از انطرف راجه جگنگه بهتی و سوبجل ادهپوری و از ینطرف راجه فقیر و جاده فقیر و نجار فقیر و دهوال هریک با حشم انبوه بکار آمدند و شکست بر مغلیه افتاده من بعد شاهزاده میان دین محمد را با خود برده مراجعت نمود و در ملتان از حیاتش بگذرانید میان یار محمد بقلات شده بخت بر دو میان بجدال برآمدند و بعد جنگ شدید محمد الخان بیخبر از انطرف بکار آمده بود بیرمال دو فرزند اعنی میان نور محمد و محمد خان صلح کرده در پیش خود جا داده اند کان ذلک فی احدی عشر و مائة والف هجری پس دو سال میان یار محمد متفرقه در قلات بسر برده و سران سرای اکثر گوشه گرفتند و اکثر ولایت شان را افاغنه بختاورخانی ولد مرزا خان تصرف کشیدند بعد مضی آن دو سال و سیزدهم بعد هزار و صد هجری میان یار محمد ولد میان نصیر محمد بآمدن راجه فقیر و جمعیت سرائیان از مردان دست بیعت گرفته الناس خان بروهی را ملک برداشته متوجه زمین موروثی شد اول از زیدی گذشته بعد طی مراحل به کنار کولاب منجر بر مکان سانوه دنیک تعلقه موضع هتری رسیده هر کراکوچی همراه بود مانده از انجا گذشته بخت سامتانی را از قید بهنو اراستنده بموضع کاهه معسکر نمود پس میر محمد برادر را مع سران سرای بیشتر فرستاده تا مارکپور و گاهی بستید متصرف کشید و قلعه فتحپور را مستخلص نمود بعد این فتح میان یار محمد خود هم ملصق سرایان شده التماس بروهی بمعاینه مدد اقبال گفت شما را خدا یاور بس است حاجت من نیست و پس رفت سرائیان متفرق از هر طرف جمع شدند و گنجیره را کشوده در شکارپور که دار الحکومه بهنواران بود و ثانی الحال موسوم به اسم خدا آباد کرد و اقامت گزیده افواج باطراف روانه نموده کهاری و کدیار بدست لشکر مستخلص شد و لادگانه از دست ملک الله بخش برادر بختاورخان متصرف آمد بختاورخان بوقوع عجز بخدمت شاهزاده محمد معز الدین در ملتان عرضداشت نموده که برادر دین محمد باز چنین شورش کرده وقت خبرگیری است هر چند وی شاهزاده را بکام خود خواند ولی بمقتضای من حفر بئر الاخیه وقع فیه کارش بعکس افتاده قضارا چون شاهزاده راست روبراه ملکش

آورده بجوت پامال ملک عرض نمود که ازین راه نباید آمد شاهزاده این اختلاف سوانحات دیباخالی
از خلل ندید عنان عزیمت بدان جهت تافت درآن اجل گرفته در صد مصالحت شد و بعد کرو فر کلی بقتل رسید
درین ضمن وکلای انیطرف نقش فدویت و بندگی خود بخاطر خواه اندوختند بعد گشتن بختاورخان شاهزاده
بهکر آمد چندی اقامت فرموده درد سیوی از انتقال بختاورخان بغازی خان دودمای حوالرفت
از آنجا که خاطر خواه نشده بملک اله بخش برادر بختاورخان منتقل گردید پس با سلامخان و قائم خان بنیان براین
رسیده بهیچکدام عهده بران گردیده حواله وکلای میان یار محمد رفته تا بتوکل بسپارند و امر شد که جای
آن سرفرازی میان یار محمد فیض التیام حضور دربار مطابق طلب میان یار محمد بدربلیه رسیده بود
که خواجه حسین خان سو مراحم کثیره موضعش رسیده مرحمت دره حواله کرد از آن ابتدا السلاک بندگان
شاهی شد و خطاب خدایار خانی زینت عنوان کامرانی گردیده شاهزاده خانچه رابسیرامین الدینخان
و شکارپور بسنجر خان و مبارکخان و هوتخان داود پوترا و سوستان بغلام محمد سکهانی داده از بهکر
بملتان شتافت بعد چندی بمهم شاه محمد پسر غازیخان بدیره رسیده و بعد محاربات کلی کارش کشته لنگ
افتاد میر شهداد تالپر بلوچ از ینطرف رفته بحسن تدبیر کار شاه محمد بانجام رسانیده انخدمت علاوه بندگی
سابقه شده باضافه منصب و تخصیص عطایای مجدده بنواخت میر شهداد از مین پت بارلان در جاگیر
عنایت شده بعد ازین وقایع صاحبزاده های که در قلات بودند بجمعیت وارد خدابادشدند بدورود
سیوی اول صاحبزاده میر محمد آنگاه محمد داود خان معتبر مانده یکبار رحیم خان پرانک و دولتخان هنی
غلو کردند و سزا یافتند پس از زمانی داود پوترا بمحاربات کلی کسر حال دیده ملازمت دوام گزیدند
اینهم معتقدات درنه سال گذشته نه سال دیگر صرف عشرت و آسایش اند و سوانی جنگ جهوک
حرکتی رونداده بحق الخدمت کومک چند قریه از شمادانی و جاچکان هنل قریه لکری و فنداوهجامه
و دورنگ و رجب و پسر و باچاچه و تهورده ساید نوبعض زمین دبه کرد بعض فنی جهول در جاگیرش
آمد و بعد رفتن نواب شاکرخان پرگنه دوباه باجاره در دست آمد آخرتا بعد کامرانی هژده سال
روز دوشنبه پانزدهم ذیقعده سال هزار و صد و سی و یک روان شارع عام جنات
بعد او میان **نور محمد الملقب بخدایار خان** ملک پدر ضبط شد و صاحبزاده داودخان سه سال
بضاعتیه و مجادله پا افشرده آخر بعقد اخوت در آمد از قرار سال چهارم ریاست مطابق ..... و .....

وهیچ گروه داودپوتره بمنازعت برخاستند وبا ملا جنید ابره که پرگنه جتوی تعلقه بهکر عامل بعض
مواضعات زرخریده بود کاویدند چون زمین شکارپور و خانپور معه مواضعات جاگیر میر عبدالواسع خان
واینها در و مداخلت کرده جواب خان مذالیه نشنیدند تنها یه خدمتگار را بحضور فرستاده
سپرد و جاگیر بنام خود طلبیده متوجه تادیب شان گردید وبعد محاربات در قلعه شکارپور شاهزاده محاصره
کرده باطاعت کشید و الحاصل ملک چهار بخش کرده دو حصه بصاحب جاگیر و یک حصه بداودپوتره
و حصه خود قرار داده یرغال گرفته مراجعت نمود و قوم مذکور بکرات شکست عهد کرده از ملک و زمین
آواره شدند و رفته رفته در هزار و سی صد و نه هجری خدایار خان در شکارپور نشسته لشکر باستیصال
داودپوتره روانه نمود لشکر در قلعه [illegible] شاهزاده قهر کرده آخر بمنت سادات امانی شده خیال فساد یاغی
از دل هشته اند اکنون زمین بهاران که دران فترت بدست داودپوتره آمده بود کلی مسترد مالکان
شده آن قوم آواره بار [illegible] دور دراز افتاد و پرگنات ملتان مثل بهلی ملک امام الدین جوبه و فرید خان
لکهویره و تاین و بهاولپور ملک انس همه زمین نزدیک قصور افغانان و پتن بابا فرید و صحبت رفته
مقام گزیدند سرانجام بعد دو سال از کرده نادم التجا بنوکری آورده بعلوفهای شایان در زمین تعلقه
بهکر که نوبدست سرایان آمده بود بدبیره و جاگیر جا یافتند و همچنین شیخ حمید و شیخ عثمان رنگه زمینداران
مشهور نواحی ملتان بعنوان ملازمان مع کوچ آمده ملازمت کردند و در سال هزار و صد و چهل و دو مراد
کلیری عرف کنجه متعینه سیوی شده قیصر تکسی زمیندار گنجاوه و میر وکوری قوم رند سردار محال شوران
و اولاد کهرام لاشاری رئیس محال سنی و میر و بلیدی صاحب محال کچهی و دهیان ایری و دهیا ماچهی
زمینداران محال بهاگناری و کالا خان وغیره قوم بازه [illegible] مالک [illegible] و زمینداران بلوچ کهستان
و بهار خان امرانی محال داد کنگانی که هر یک سردار هزاران لشکر بودند ناچیز ساخته بانقیاد کشید و با عبدالله
خان صاحب قلات براهوی که خود را شهباز کوهستان خواندی نوبت کین نواخت تا آنکه در سال چهل و
سه بعد هزار و صد هجری خود سوار شده قلعه کرته را از مبارک خان بجنگ و محاصره بستد و لشکر پیش دویده
اسمعیلیان [illegible] شکست داده کریم براهوی را کشته مظفر گشت بعد اینوا فقه میر عبدالله خان از
نسبت دو صبیه بصاحبزاده ها مصالحه کرده قضارا در سال هزار و صد و چهل و چهار فوجی از براهویان
عهدشکنی کرده در زمین کاچه برابر فزلداباد تاخت آوردند تا ان انتقام خود متوجه شده بلا دکانه

بعد سوی گیهان چند بور رسیده فائض معمولات شده برگشتند پس آقا محمد کریم وکیل رعایا شد و سلطان ساميته از جانب شاه قلیخان بنظامت تته رسیده در سال پنجاه و چهارم قوم شوره را که در فترت نادریه خود را گم کرده بودند قریب زمین کند که جای قلبی ست و موضع منانی و کزوار بیسر و کهیر تعلقه چاکر ناله بسر کرده بودند و لد شوره کروز میکردند رفته استیصال نمود و پس ازان فریب ارباب تماچی و طوغاچی و تهار و سیله و کاهه و آسو سومره ارباب پرگنه و نکه تعلقه چاچکان کرتن بادای مالیات نمیدادند رفته نابود ساخت در سال هزار و صد و پنجاه و پنج مظفر علیخان بیات بیلکر بیکی برای آوردن جهازات شاهی که در صورت بندر تیار می شد از کراچی بندر رسیده نواب شاه قلیخان بملاقاتش در تته شد و دو نیم ماه در تته مراجعت فرمود در سال پنجاه و ششم طهماسب قلیخان سردار جلایر بتادیب داود پوتره متوجه شده شاه قلیخان بمصلحت وقت گوشه گزیده لهذا مجدد تفرقه عائد حال سند شد چون سلطان سامیته ناظم بلده و شیخ شکرالله بطلب شاه قلیخان تته را خالی مانده بودند و مظفر علیخان بدین سردار شتافته بود چند روز حراست تته رضا بیگ وکیل شاهی برفاقت فاضل بیگ تتمه عهد هندیه رانا و ماراجه دار ارباب ساجن آئینه کرده پس از انکه شاه قلیخان در پوره بدین سردار رسید و عطرخان بسر سم را یرغمال داده مراجعت نمود سلطان سامیته و شیخ شکرالله باز به تته آمدند در سال پنجاه و هفتم جام هوتی مرزبان کلکراله را شیخ شکرالله نابود نموده جام مهر بجالیش نصب کرد آنگاه در سال پنجاه و هشتم خود شاه قلیخان متوجه تسخیر قلعه کانجی شده قهرا قهر اکشود و در پنجاه و نه تادیب کفره کچهی که بعد فتح قلعه کانجی در مواضعات بدین وغیره آمده قدم جرات زده بودند بدست بهار شاه فقیر وغیره لشکر بعمل آمد اکنون سلطان فقیر به نیکنامی درگذشته در مکلی بجای معروف آسوده و پسرش مسو فقیر قائم مقامش شد در سال هزار و صد و شصت شنقار ناشاه در وداده درین حال باغوای رانای و ماراجه چند صد نفر جنگی کوهی بتاخت سواد بلده تته رسیدند مسو فقیر و شیخ شکرالله مع بوله خان جاکهره باستقبال شان برابر مزار پیر شیخ عالیمقام کردند چون بر قیود موتی عبور لشکر شد در افنای آن سوی ادب روز سیم وقت مقابله هزاران از ضدان شکست فاش خوردند براثر آن بدایت رانا صاحبزاده محمد خداداد خان مع لشکر گران به تته رسیده مسو بان قصور از نظامت مهجور گردیده بلادا فقیر نایب منصوب مانده متوجه قلعه رانا گردیده رنا خود در پایه شده قلعه را باهتمام چند غلام بگذاشت آمنعدود باجبونا محدود بجنگ مبادرت کردند سرانجام چون قلعه

قریب ریگزار براثر آمدن اسماعیل خان صالح خان نام مردی از طرف گل محمد خان ستونی با خدمات
دار وتته گردیده پیش از آن محمد بیگ شاملو بطلب اعیان رسیده آقا محمد صالح را نایب نظامت تته کرده
با اعیان تته روانه اردو شده بود آمدنا آقا محمد صالح را بیدخل کردند وچون محمد بیگ اعیان را از
راه بمراجعت رخصت داده وارد اردو گردیده در تعیین نایب مالیات معاتب شده رقم امانت مالیات
بنام قاضی محمد محفوظ رسیده باز طلب اعیان آمده هنوز در اخذ تحویل مالیات خلف ارشد قاضی با صالح خان
تکرار میکرد که درضمن وکیل دربار جنت مکانی بتسلیم رضانامه سران سرائی ومحمد عطر خان بسبیل یرغمال
وقبول اضافه برپیشکش معمولی سند ایالت بخطاب سربلند خانی بنام محمد مراد یابخان حاصلکرده موکل را
آگاه نمود واعیان تته از عرض راه بآن خبر متوجه عمرکوٹ بدیدن والی نو شدند ومحمد مراد یابخان متوجه
ملک گردیده نیابت نظامت بلده بنام شیخ ظفرالله مقرر نموده سند بتجدید از آسیب مصداق محکمه
ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وارهید. **محمد مراد ملقب نواب سربلند خان** نواب سربلند خان
چون درسواد عمرکوٹ رسید دیوان کوڑمل بنطیلات وخلعت سرفرازی شرف ملازمت دریافته از انجا بـ الثام
کارپردازان پیش آمده زمین محاذی نصرپور را جهت مخیم عز وجلال آراسته بودند چون ورود
درانمرز واقع گردید درانداک ایام شهرک گزیده موسوم بمرادآباد موسس گردید درپایان آنسال
متوجه مهم جام لکراله شده بتدابیر صائبه ومحاربات مناسبه کرو فرکلی ویرا شکسته از کوداریه بدیه نشاندند
وزمین خورداوچته ولنجاری ومیران وکچه بقبض آورده کچه را ارمادگاه مقرر نموده هریک جا را
بقلعجات متین محکمی داد بعد از ان دوسال دیگر برفاه ملک رانده درسال چهارم تبدیل اوضاع
که تمهید زوال ملک بود اختیار نمود سران سرای وعموم رعایا را بیازرده وچون ازدست تسلط چاپاره
شاهی بتنگ آمده بود خیال آن بسته که ملک را پاک رفته گوشه گیر گردد وازان پیش خزینه روانه بندر مسقط
می نمود ودرپایان سال باراده جلا از ملک بکه جام لکراله شد سبلش بود خواست ویرا ازمیان
بردارد وملکش بخس وخاشاک بدست آرد برین بنا شکمه تا متعین اخراج جام کرده سران سرای که با جام
درحین مصالحه هم مصحف بودند این را نه پسندیدند وچون هریک بکار خود درمانده بود واتفاق کرده
دست بیعت به بندگان عالی میان غلام شاهخان دست داده شب سیزدهم ذی حجه هزار وصد و
هفتاد کار خود قوی ساخته صبحگاه برحویلیش تاخته مع سران اسیر کردند صبحی روز سیزدهم ذی حجه

درآن چندگاه رحلت نموده بواقعی کرده و آخر ماه شوال هزار و صد و هفتاد و یک باله باد مذکور
تشریف فرمود صاحبزاده معه وا مانده ما عنقریب بدیدار والا مستعد گردیده بعد اندک ایام ازانجا
بمحمدآباد نقل شده تتمه سال بخیر گذشت در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و دو باز اسباب ایام تفرقه
که بیشتری محک حال صاحب اقبالان است ممهد شده بدین موجب که محمد عطر خان و احمد یار خان بعد هزیمت
مذکوره رفته بقلات افتادند و محمد نصیر خان باخلاص بندگان عالی شان نزد خود مانده تا آنکه رجوع الوس شاهی
بنابر عصیانش بر او رو آورده اینها بعد ظفر شاهی واصل اردو گردیده بواسطه وسائل سر ایالت ملک
یافتند احمد یار خان بحضور ماند عطر خان بکمک عطائی خان نام امیری متوجه سند گردیده بندگان عالی
بمصلحت وقت در ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۷۲ الیه بدیره شده در کجه رسیدند و بندر اورنگا را کوچانیده بجا
موسوم بشاهکر فرموده ارماو کاه کردند و در محاذات شاهکر بندری ملقب بشاه بندر بسته ارما و قلعه
مضبوط ساخته کوچ و بن و بازوی حریفان نزد خلف نامدار محمد سرفراز خان مانده بمقابلت برادر مستعد
شدند چون از انطرف محمد عطر خان بدست افاغنه جرابی کنان معقوده را مقدمة الجیش کرده متوجه
مقابلت بود در عرض چند روز باستقبالش در زمین چاچکان رسیدند اول نخوت از قتال رفته آخر حریفان
پیشرفت آنحال ندیده نوبت بمصالحه زدند و ملک سه بخش قرار یافته از شاهکر تا حدود نصرپور و سواد
ته به بخش بندگان عالی رسیده و ته معه تمامی سند رسد برادران شد بنابرین بندگانعالی بشاهکر تشریف آوردند
و عطر خان هم بشهر اقامت نموده تا رمضان برین دستور گذشت ازانجاکه ریاست بالاستقلال نصیب
بندگانعالی بود قضا را میان برادران نفاق واقع شده و حالی بادشاه چنان شد که کار ملک از دست
عطر خان برآمدنی نیست بنابر علیه احمد یار خان پسر را بر غمال داده سند ایالت بنام خود ستده متوجه سند
گردید بندگانعالی ازین آگاه گردیده در رمضان هزار و هفتاد و دو ملهم کامیابی بالاصل متوجه تسخیر سند شدند
عطر خان معاینه حرکت بندگانعالی از اینسو و احمد یار خان از انطرف یکبارد و قدرت باخته از توهم
لغزش خود و بندگان میان غلام شاهجهان ابجر را روز عید رمضان انطرف نصرپور شنیده
متوجه پیشتر گردیدند احمد یار خان نیز آنطرف مانده ملک تمام نصیب اولیای دولت ابد اتصال گردید
پیش ازین در ایام محمد عطر خان بحال ته انواع اذیت عائد شده بود منجمله تاختن مولف تلهتی را قوم جوکیه
کاروز روشن بخاطر جمع خانها را آدمها شکسته خاطر نا تاختند و به سبب بی نسقی والی از دست افاغنه

حیفے رفته که ما فوق بران متصور نباشد بالجمله بتاریخ دویم شهر شوال سنه الیه نوشته محمد عطر خان رسید که من
از ملک رفتم شما دانید و برادرم بندگان عالی بستر شده و مانده ام رفاقت برادر بدست آورده نالاد کا بشتافته
کامیاب جمیع آمال گردیدند سران کوسه که در خلال ایام فترت بر خدایاد تاخت فاحش برده بودند بجمعه
علف تیغ خون آشام گردیده لشکر بمواضعات شان جهت تادیب نامزد شده پس مراجعت بسوستان
اتفاق افتاد لشکر منصور قلعه چوبیه و ملک تلی مسالک قلب جماعه کهوسه تاخته با اسر و قتل معاودت بنصرت
کرد و درین وقت خبر رسید که محمد عطر خان و مقصود ده باعان سران داؤد پوتره بخصوص بهادر خان بانه
کوس کین نواخته آماده حرب و لشکر کشی شدند بی تعلل جیش مظفر را آن طرف بنصرت حرکت داده تا
ایاره شده بباسر نامی و خود بهادر خان را در صف جنگ کشته مخاغنه را شکست فاحش داده مظفر مراجعت
فرمودند چون اکنون از مخالفان و تسخیر ملک کلی خاطر جمع دید بتاریخ بیست و پنجم محرم الحرام هزار و صد
و هفتاد و دو سه در بلده نو آباد الموسوم بشاهپور بعسکر فیروزی فزا یافته صاحبزاده را مع توابع
از شاهکر نزد خود خواندند محمد قائم کوکلتاش اعنی دایه پیش از آن بتکفیل مهمات ته نائب نظامت آنجا
شده بود وی آن موطن غربا را از دست تظلم و بیداد کارکنان حاکم موقوف و ستم جدید افاغنه نجات داده
درین سال جام و لیسر صاحب گدر الله یار که در ایام بودن بندگان عالی در شاهکر و بعد عزیمت تسخیر سند اولائی
خلاف آیین اخلاص بعمل آورده محمد صدیق و پسر دیگر امرا زجابجا گرفته بتاریخ هشتم ماه صفر المظفر سال هزار و صد و
هفتاد و چهار از قلعه بادشیده بکچه آواره افگنده پیشتر سر دو را که از ابتدائی ورود مدیره حاضر
رکاب بود ملتزم بندگان عالی ماند در آغاز سال هزار و صد و هشتاد و پنج هجری از حضور خسرو پیمان
خطاب شاهوردیخان لبسر فرازی یک زنجیر فیل و نوازشهای دیگر رسیده هم درین سال بانی تیابت
داؤد پوتره بتحریک الویه اجلال تا خانپور صورت یافته انتزاعت سادات او و پسر عصیان مواشیهم
اغماض بعمل آورده مراجعت شد و در سال هزار و صد و هفتاد و شش نهم ربیع الثانی بتادیب کفره
کچه حرکت و در اثنای راه قلعه سندری مفتوح فرمودند کوه لونه نگو و جاره قریب شش هزار مرد
کفره ته تیغ گردیدند پیش بنصرت قدم را بیشتر گذاشته تا در زده گردنج ایلغار نموده و قصبات
و قری لبیا تاخت و اطاعت رسید و قلعه بستنه بند فوجهیت بند تخت شاه سر کجام لعل عجز برای
کچه و زدن بر در مصالحه معاودت بظفر فرمودند دویم رجب سنه [illegible] گردیدند میان

وصد و ہفتاد و ہشت مکرر عزیمت کچھ اتفاق افتاده در عرض راه قہرا قلعه مورو مفتوح نموده به پیج گروہی بیج دیره زوندرای کچھ و ساحل را در میان آورده بحرف صلاح عطف عنان فرمودند بعد مراجعت از کچھ بسبب کثرت خاک و باد از شاہپور قدیم نقل و بشاہپور جدید شد و از حضور شاہی بخطاب صمصام الدوله باضافه خطاب سابق رسیده اکنون محمد عطر خان چون رفیقانش مثل مقصوده فعتیر در گذشته باز نادم و خاسر بحضور پیوسته بود آمده ملتزم رکاب فیروزی و سرفرازانه اقسام عطیات گردیده بفضل ایزدی روز بروز توسیع ملک و افزونی اقبال لازم بندگان عالی است در سال ہزار و صد و ہشتاد و یک از حضور خدیو گیہان ایالت دیرجات حواله رفته در اوایل ماه ربیع الثانی سال مذکور به بندوبست آن حدود متوجه شد در عرض سه ماه ہمگی آن زمین را از خس و خاشاک پاک رفته به عمال از سران آن زمین گرفته ہفت دہم رجب بفتح و فیروزی مراجعت و بشاہپور ورود فرمودند قضارا لشکر متعینه آنجا را با بقیه بومیان خصوص نصرت نام سرنادار آنجا سال کامل بنوبت جدال پیش آمد و در آن ضمن سردار جہان خان از حضور بادشاه آنملک بنام خودسنده ناظمان انطرف بدخل مراجعت کردند باز بحول الله و اعانت اقبال در سال ہشتاد و سه دیره غازیخان از قبض سردار حواله اہتمام بندگان عالی شد و بنابر بندوبست تازه خود متوجه آنطرف گردیده بحصول کام و نیل مرام معاودت فرمودند و ضمیمه دیره غازیخان حراست ملتان باعانت حاکم آنجا نامزد و الاحضور بندگان عالی گردید چون از ان پیش در ذی قعده سال ہشتاد و دو بزمین نیرنکوٹ که کوہی حصین است تجویز دار الملک شده بود و بناء قلعه حیدرآباد حصن حصین در ۱۱۸۲ اساس یافته موسوم بحیدرآباد گردید و در برابرش شہری بالای کوه بحمانت شہر پناه مقر رعایا ساختند در ماه ذی حجه بعد مراجعت از دیره نقل بان قلعه شده ست چون تاحین تحریر مسند حالات صفحه آرائی سعادت عنان تلم را بدعای دولت باعظمت معطوف ساخته شده او تعالی شانه این خاندان کرام را دائما بعز و اقبال ناموز عرصه امانی و امال داراد بالنبی و آله الامجاد لیکه در مذکورات سابق التزام اسامی و احوال حکام بلده تته رفته و بعد گل محمد خان خراسانی ناظمی سوای محمد قائم کوکلتاش از جنس مسلمین نسید بذکر صاحب ملک بس کرده اکنون ببرکت دین محمدی در محرم سال ہزار و صد و ہشتاد و چہار حبیب فقیر تاج منتسب نظامت تته شده ایزد تعالی این محرر و مسلمین را بالشرف ایالت اہل اسلام مشرف ساز اده بمنه و کمال کرمه مخفی نماند که چون از تحریر حالات طبقات ملوک و حکام و سنده تته فراغت دست داد

بنابر التزام ذکر بعضی بلاد و قری معه شرح بزرگانش الزام اینجاکه این قلیل البضاعة عنا دیده اکثر
امکنه بظهر الغیب مستنبط از کتب بحث و مستخرج از السنه محض محرک این سلسله شده با آنکه در وسع معتقد و بصحت
مرویات حضوری نکرده بمقتضای صدور سهو و نسیان که لازمهٔ بشریست اگر بزیادتی تحقیقات عزیزی
موفق شود التماس اصلاح است همانا داخل ذکر خیر تواند شد والله تعالی اعلم بحقائق الامور حسبی و کفی
پوشیده نماند که چون بلده ملتان مدفن جناب شیخ الشیوخ بهاؤ الدین ملتانی است و تمام سند از تحت و آبه
ارادت آن در و نیز که از سنه سالفه چنانچه ذکر رفت اغلب اهل سند را جواب بحاکم آنجا متعلق بوده و آنکه
ذکر براسه ملتان در هفت اقلیم بدین نرسید که ذکرش از اول شی اصوب و اوضح بود ابتدای ازین خطه
متبرکه میکند تا حاوی حالات سائر سند شود **ملتان** طولش قز لا عرضش الطام داخل بلاد اقلیم سوم دار الملک
بلاد اردن شهر قدیمیست کسی بر ابتدای بنایش وقوف نیافته قدم بنای این سخن اهل هدی سا همه کس قابل
پیش از ورود محمد بن قاسم ثقفی ملوک باستقلال در و مقرر داشتند و برایان سند متعلق بوده بعد فتح اسلام
یکچند نگذشته بدست ملاحده افتاد از ملاحده سلطان محمود غازی مستخلص فرموده بعد انقضای طبقه
غزنویان باز بتصرف قرامطه در آمده از ایشان بدست سلطان معز الدین محمد سام رسید و تا سنه سبع و اربعین
و ثمانمائه در قبض سلاطین دهلی بوده و چون در سن مذکور در هندوستان طوائف ملوک و دادند بواسطه
صدمات متهر مغول از حاکم خالی ماند جمهور زمینداران آن زمین که مرید سلسله علیه شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی
بودند شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه شیخ علیه الرحمة باو متعلق بود بسلطنت برداشتند و بر منابر او چه
و بعضی امکنه خطبه بنامش خوانده اند و می بانتظام مهام ملکداری بواجبی کوشیده رای سهره سردار جماعه لنکاهان
که قصبه سیپی را بخود در دست داشت و باعث چند متوسل مریدی آن سلسله بود و دختر خود را بشیخ داده
در صدد بر انداختنش شد تا آنکه بخدعه پسر خود را شهید ساخته وارث ملک گردید و خود را سلطان قطب الدین
لقب داده سندی پیرهنش از انوا انفوه مثل روزگار مانده باجمله مدت سلطنت شیخ دو سال قطب الدین شانزده
سال پس سلطان حسین بن قطب الدین لانکاه سی و چهار سال پس سلطان محمود بن فیروز خان لانکاه بیست و هفت
سال و چند ماه آنگاه سلطان حسین بن سلطان محمود بحکومت نشسته بعد چند سال میرزا شاه حسن ارغون
چنانچه مذکور شده ملتان را اضافی نموده بحضرت بابر بادشاه پیشکش کرد آنحضرت بکام این میرزا وا خود داد
از آن قرار باز متعلق دهلی شده دار الحکومت ولایت آن سلطنت بود اغلب جهانگیر شاهزاده و معتمدانش

امرای نامدار بوده تا نادر شاه بادشاه از لاهور انیط فیاض القیض خود آورده وازو تا اکنون تحت فرمان احمد شاه درانی هست در ملوثة الافاق نوشته که در عهد عالمگیر بحوالی ملتان در زمین قوم نهاران چاهی عمیق حفر میکردند در حضیض چاه بضربی قدری گل خون آلود بنظر بیلداران رسید تا تفحص کردند طفل رضیع از گل آب برآمد آن کودک را بدایه سپردند تا بشیر بزرگ شد چون بحد تکلم رسید وتمیز پیدا کرد بکلمه طیبه وقرآن مجید گویا گردید آنگاه بسعادت زیارت حرمین شریفین مشرف گردیده بزرگان این بلده از حد حصر بیرون کابحند آسامی الکفایه جعفر التویدین السماء لقب ولد محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی نخت از سادات آنجناب در ایمن تشریف فرمودند وسکونت گزیدند گویند که از ایشان پنجاه پسر مخلف ماند در هند وکرمان وفارس نقل کردند منجمله عبدالحمید در اوچه حکومت نموده الشیخ الکبیر بهاء الحق والدین شیخ بهاؤالدین زکریا بن شیخ ابو محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ عبدالله بن شیخ شهاب الدین بن شیخ زکریا بن شیخ نورالدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ وجدالدین بن شیخ مسعود بن شیخ رضی الدین بن القاسم بن الجعفر بن ابی بکر در علوم ظاهر وباطن کامل بوده از کمل مریدان واجل خلفای شیخ شهاب الدین سهروردیست برخصت شیخ در ملتان آمده توطن گزید وبشیخ الاسلامی انجا زیست فرمود اهل سند اغلب از مریدان آن درند واول کسی که از مشائخ سلسله ارشاد در سند جنبانیده اوست خوارق عادات وبوارق کراماتش کالشمس فی نصف النهار اظهر روزگار وسن سی صد وشصت در گذشته در حصار قدیم ملتان بیاسود از کمل مریدانش شیخ فخرالدین عراقی وامیر حسینی صاحب کتاب کنز الرموز وزاد المسافرین ونزهة الارواح است شیخ صدرالدین محمد فرزند رشید جانشین شیخ مذکور بعد وفات پدر هژده سال بتکمیل طالبان ومریدان اشتغال داشته الشان ایچو پدر عالی قدر کرامات بیشمار شهیر روزگار است شیخ رکن الدین فرزند حمید وخلیفه شیخ صدرالدین مسطور است مدت پنجاه ودو سال بسجاده پدر وجد بزرگوار نشسته طالبان را براه مقصد میرسانید پس ولد ارشدش شیخ اسماعیل شهید قائم مقام گردیده عمر باستفاده طلبه علوم وسلوک رانده بشیخ الاسلامی مورثی امتیاز برافراخته آنگاه شیخ صدرالدین ثانی ولد شیخ اسماعیل شهید بقرار آبای واجداد قائم مقام وسجاده نشین ومتولی مراقد بزرگ ابا وشیخ الاسلام ملتان زیسته بعده شیخ رکن الدین ثانی ولد شیخ صدرالدین ثانی همچو آبا صاحب مقامات علیا بسجاده نشینی وشیخ الاسلامی اوقات بابرکات بانقضا رسانید پس شیخ اسماعیل ثانی ولد شیخ رکن الدین ثانی باوصاف اجداد مختص زیسته آنگاه شیخ یوسف ولد شیخ اسماعیل ثانی بقرار آبا شیخ الاسلام ملتان

بوده پس چنانچه مذکور شد در سنه سبع و اربعین و ثمانین مخصوص سلطنت شده بعد دو سال شهید گردید بعده
شیخ شهر الله قائم مقام اجداد گردیده پس پسرش شیخ بهاء الدین قائم مقام گردیده وصفش بیرون
از حد و عد اکثر مشایخ و عامی سند مختص مریدی خود کرده اند و اولادش لیابند بزرگوار بسیر حسنات و رشد و
ارشاد و سائر سند پرداخته بحسب ازلی مطابق فحوای لا تدری نفس بای ارض تموت در سائر قرا و بلاد کشند
آسوده اند بتقریب اکثر بحق دراکنه مختص مذکور کرده انشاء الله خواهش خاطر این محرر آن بود که ذکر صاحب
سجادگان این سلسله علیه که در بلده موصوفه الی حال فرش تمکن دارند منتظم زبان خویش کردند فاما آن از رو
سبب عدم دریافت در عقده تعویق مانده اگر حیات یاری کند امید از کرم عمیم کردگار آنکه آن تمنا نیز برآید
در ضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود از مولف مجازا بر آید در شرف آیینی که ع ذکر حق
چون ذکر اهل الله نیست. باد خاطر مثوبات اباز و الله ولی التوفیق فضلی از اکابر علمای عصر بوده در خدمت
ناصر الدین قباچه بسر میبرد گاهی باستماع فنون کمال بوادی شعر پویه فرمودی مخدوم حسام الدین اجل
روزگار و اکمل آن دیار است در پاس آداب شرع نهایت اهتمام ورزیدی شیخ عبد القادر در حدیقة الاولیا
نوشته که شیخ در اثنای راه و سفر از سر بعقوه که میگذشت از بیرون استفسار اوضاع اهل آن میفرموده
اگر بحلیه شرع آراسته می یافت داخل میگردید والا بیرون بیرون میگذشت اوقاتش اکثر در عبادت و استفاده
طلبا مصروف بوده مرقدش در قریه که باسمش نامی حسام پور است واقع سعید قریشی ملازم شاهزاده
مراد بخش بن عالمگیر پادشاه بود در شاعری لوای مهارت می افراشته بحکم معقوله من لم یدرک الکل لا یترک
جزوی حالات که مشتی از خروار باشد اکتفا رفته اگر عزیزی بعز اید منت را شاید. اوچه خطه نامی و
بقعه گرامی از قدیم توابع ملتان است اصلش از جمله شش الکه است که راجه ساهسی بن سهیرس تعلقه جات
آنرا برعایا عوض محصول حکم انباشتن خاک فرموده بود تا ارتفاع یافته بمرور دهور آن بنا شهید مکنون
از سه فت موضع سه مجمله اوچه گیلانی و اوچه مخدوم جلال جهانیان و اوچه شعلیه برابر هم آباد و وجه تسمیه آنکه زمین
بلند دارند مرجع اهل الله و مضجع رسیدگان خدا است. از متوطنش عبد الحمید بن جعفر الملقب بامویه
من السماء که در ذکر ملتان گذشته بقدم بزرگی مستغنی از اوصاف زمن بخاموت نخسته کامل
قامت رشد برافراخته و بگرد و خاندان کرامت و ابطر رشد منار بزین اول مخدوم شیخ عبد القادر
ملقب بعبد القادر ثانی ولد شیخ محمد بن شاه بیر بن سید علی بن سید مسعود بن سید محمد بن صفی مدنی

بن سیف الدین عبد الوهاب بن سید السادات غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علیه الرحمه جامع علوم
منقول و معقول واقف معالم فروع و اصول عارف بالله از کمل مشایخ هند است و رادچه مشتهر باوچه
گیلانی وارد شده جمع کثیر از کفار و عصاة بشرف اسلام مشرف ساخته دارا شکوه در سفینة الاولیاء از
شیخ عبد الحق قادری دهلوی نوشته که شیخ در اخبار الاخیار گفته است شیخ عبد القادر ثانی در
ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بوده اند و در اولادش ولایت و عزت و شرافت حسب
توارث سائر مدفنش همان بقعه میمون شیخ زین العابدین زینت عباد زیب اهل ارشاد از اولاد
مخدوم مذکور معاصر میرزا شاه حسن ارغون است شیخ ابراهیم خلیل جند از اجل خلفای مخدوم
مسطور معاصر شیخ زین العابدین مذکور بفرط کرامت مشهور است شیخ ممن قادری و پسرش سید
شکر الله عرف شیخ مهبو قادری لیشنالیث بجناب حضرت غوث الثقلین میرسند سید باقر در جواهر
الاولیا از ین پدر و پسر روایات عجیب نوشته سید گنج بخش ولد سید عبد القادر اکنون بشان بزرگی
و نشان بزرگی مشکی صدر خلافت جد بزرگوار است بنابر عدم دریافت تمام احوال اولاد آن مخدوم
بهمین اسامی اکتفا شده اگر بعون الهی واقف اصل حال آن سلسله علیه گردد انشاء الله در ینو شیعه
می افزاید در ینضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود زهی توفیق دوییم حضرت مخدوم
جهانیان نام نامی آن معدن کمال سید جلال بخاریست جد متبرکش از بخارا بهندوستان آمد سید
جلال بزرگ چون بملتان رسید با شیخ بهاء الدین آشنائی کرده ایشان چهار یار نزد سید جلال و شیخ
بهاء الدین و سید عثمان مروندی و شیخ فرید سید جلال بزرگ بخاری را چهار فرزند بود سید علی سید جعفر
سید محمد غوث سید احمد کبیر سید احمد کبیر را دو پسر آمد یکی مخدوم سید جلال جهانیان دوییم سید راجو قتال
هر دو از اجله اولیا اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهری و باطنی پدر ایشان نمودند اما
مرید شیخ رکن الدین شده اند و ایشانرا مخدوم جهانیان بسبب آن گویند که روز عید بروضه
شیخ بهاء الدین رفتند و التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد
عیدی تو همین است چون بروضه شیخ صدر الدین رفتند همین را شنیدند پس وقتی که بیرون آمدند
همه کس شانرا مخدوم جهانیان خواندند خوارق و کرامات از آنحضرت ما فوق احصا ظهور یافته
وقتی که در مکه بودند با امام عبد الله یافعی صحبت می ورزیدند از مکه مراجعت کرده بدهلی رسیده

از شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی خرقهٔ خلافت چشتیه یافته باوچه آمده در سن هفتصد و هشتاد و پنج هجری
درگذشتند مدفن گرامی در اوچه مطاف اهل الله واقع شیخ برهان الدین قطب العالم فرزند جانشین
مخدوم جهانیان است در اولادش اکثری بزرگان صاحب حال عالم علوم ظاهر و باطن در وجود
می‌یابند چنانچه در ذکر گجرات مرقوم گردید سید برهان الدین شبی جهة تهجد برخاسته چون شب
تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آنرا یافت فرمودند که این سنگ است یا آهن یا چوب
چون صبح شد مردم آنرا دیدند بروشنی که از زبان مبارک برآمده آن چوب پارهٔ سنگ و پارهٔ آهن
و پارهٔ چوب بهیئت اصلی بود دارا شکوه در سفینة الاولیا نوشته که امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است
آن چوب مشتمل بر سه شکل مذکور نزد اولادش در احمدآباد گجرات موجود است وفات ایشان در سنه هشتصد
و پنجاه هجری مدت عمر شصت و هشت سال قبر در موضع بتوه مضافات احمدآباد گجرات موجود است
وفات ایشان در سن هشتصد و پنجاه هجری است سلطان محمود ناصر الدین ولد مخدوم جهانیان مرشد
و امی کاشف اسرار کافی جهات مریدان زیسته سید فیض الله ولد سلطان محمود ناصر الدین محض فیض
الهی صرف سلوک آگاهی بود سید اسمٰعیل ولد سید فیض الله مذکور براه آبا خوش آشنا برآمده سید راجو ولد
سید اسمٰعیل سالک سبیل هدایت گذشته سید ابراهیم ولد سید راجو طفیلی راه خدا برآمده سید قطب الدین
پسر سید ابراهیم قطب سمای ارشاد و رشد بوده سید فضل الله ولد سید قطب الدین صرف فضل خداوند
پسرش سید نظام الدین ولدش سید راجو مرکب صاحب آیات باهر گذشته سید حامد پسر سید
راجو و پسرش سید شکر الله پسرش سید داؤد و پسرش سید عثمان در سلک ارباب عرفان عز ارشد منتظم
سید باقر بن سید عثمان مذکور نبیرهٔ شیخ بهنو قادری مذکور مصنف رساله باز الانوار است در عمره
در بلده اوچه میان اعتکاف از حضرت رسالت شنید که یا ولدی من قرء اللهم انک تعلم ذنوبنا الخ
بعد کل صلوة احد عشر مرات قضاء الله تعالی کل حاجة من الدنیا و الآخرة انتهی در بیست و پنجم شهر
رمضان سنه یکهزار و هفتاد هجری آنچه از جناب مصطفوی شنیده در جواهر الاولیا آورده سید محمد مراد و
سید داؤد هر دو برادران سید باقر ولدی سید عثمان مذکور صاحب حالت نیک گذشته سید جلال بن جلیل الشرف
لقب بن سید داؤد بخاری مذکور عم سید باقر و سید محمد مراد و سید داؤد به برکت معنای جد بزرگوار
صاحب حال و قال برآمده مرید و بیعت شیخ ابو طالب که نصیبی موفور از معرفت اندوخته بود

وسید خیر صاحب حشمت وکرامت باقی بلده بهکر نام قدیمش فرسته در زمان رایان هنود
این شهر وجودی نداشته وبعد خرابی الور آبادی وی منتقل آنجا و جاها دیگر شد تا آنکه الور قصبه بهکر
شده چون سید محمد مکی در وقت بکره در ورود اخل گردید گفت جعل الله بکرتی فی البقعه المبارک
پس بکر نام آن زمین بلسانها ماند و رفته رفته از ان بهکر شد قبل سید معز الیه را خدام پرسیدند
که کجا بار اقامت افگنده شود فرمود انجا که حین طلوع فجر بانگ بقر بشنوند بمرور دهور بنا بر
تغیر لهجه از ان بهکر گردید بهر حال انجای قدیم ولوهری وسکهر از ان جد یدخط مبارک ملجا
ارباب ایقان ومنبع اصحاب عرفان در تمامی سند چون تته وبهکر جای بصفا ونزهت موصوف
بزمین مردم خیز صورت ایجاد نیافته در سابق الایام چار باغ ببرلوکه سلطان محمود خان بعد نزول
همایون بادشاه بعضی مدت بعد استماع خبر آمد آمد بیرم خان قلعه کرده از نوادرات آفاق بوده که
جلال الدین محمد اکبر بادشاه مبلغی کرامند نذر حرمین فرستاده بود پس آمده میر معصوم حسب الامر
شاهی از ان مبلغ نشیمنها پاکیزه ومناره معروفه یادگاری در ترتیب داده قلعه وی را شاه بیگ
از خشتهای الور اساس داده سادات ساکن درون قلعه را برون در لوهری اقامت داده
نادرشاه بادشاه قلعه را خراب ساخته مزین باماکن تفنن زا وباغات دلکشا است وبوجود تبرک آثار
شریف اعنی موی مبارک که حسب مرویات صحیحه یکی از دو نیم موی است که از انحضرت برای زیارت
یادگاری همو مانده مخصوص کرامت است شهر مردمش چون مردم تته سیر وصفا دوست ولطافت
مزاج وتلاش استعداد اتصاف دارند در ایام تابستان که موسم طغیان آب در سیدن میوه است
اهالی وموالی وادنی واعلی از ذکور واناث بیشتر بجلاو ملاروته بباغات بسر برند باجمله جای
دیدنی وگلی از بوستان نزهتش شگفتنی مضاجع اولیا در وی بسیار است منجمله سید محمد مکی
خلف الصدق سلطان العارفین سید محمد شجاع است سید محمد شجاع در مشهد مقدس سکونت داشت
از انجا بزیارت حرمین شده در اثنای سیر بارادت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
مستفید گردید ونسبت فرزندی یافته از صبیه معصومه شیخ الشیوخ در مکه سید محمد مکی بوجود آمده
چون آن بزرگوار بمشهد مراجعت فرمود عنقریب جهان فانی را بدرود کرده در گنبد امام موسی
علی رضا جا یافت سید محمد مکی در عرصه اعنی بهکر رسیده توطن گرفته درگذشته اندرون قلعه مبارک

مدفن یافته نقابت سادات بهکر بکوبی منسوب واول هم وست که از سادات آنجا ورود یافته بسا بزرگوار
در اولادش وجود یافته اند سید حیدر حقانی لقب درگاهش درون شهر محل اجابت زائر و سائر
است اولادش مذکور گردد میر میران صاحب آیات باهره عین لوهری آسوده است بنا برش
مذکور کرده سعد خان بهرکاهی لقب اصلش موغول مدفنش درون شهر اهل حاجات را مرا جعت
بنا برش بسیار شده اکنون نمانده شاه حاجی دریائی گویند در زمان سابق قلندری سیر
شکار ماهی قلابی در دریا افگنده بود چون بکشید صندوقی آویخته وید تا دستش زد بینا شد دریافت
که در وی نعش بزرگی است در مراتبش معلوم شده که نام وی شاه حاجی است وازعرب باراده
آسودن در جوار شاه بهاء الدین مرشدش بقدرت الهی آنجا رسیده اکنون سر و قبر بر کنار
دریا نزدیک هم اهل حاجات را اجابت گاه است شاه مقصود موجو لقب آنروی نالا مرش
که بر کوه آسوده است روز یکشنبه آنجا مجمع خلائق بود هر سال چهاردهم ماه مجمع بزرگ شود
گویند در آنشب بازارهای زغیب ترتیب یابد شخصی شمشیر خود بدوکانی گرو نهاد صبحش
هر قدر جست نیافت آخر حقیقت را شنیده انتظار انجام سال کشید تا چهاردهم دیگر باز از آن
دوکان یافته شمشیر خود کشیده یادرش حاجی غیب هم آنجا آسوده است دیگر صالح شامی
وپت پیر خیر الدین نام معروف بخیر و است که اهل حاجات از زیارت هر یک بهره بیحد میبرند
شیخ الشیوخ شیخ نوح بهکری سروری از اهل اولیای سند و کمل مریدان شیخ شهاب الدین
سهروردیست در تربت که بهکر قدیم است سکونت داشته نقلست که هرگاه غوث العالم شیخ
بهاء الدین زکریا ملتانی از خدمت شیخ شهاب الدین سهروردیست مرخص شده سوی ملتان
رخصت یافت شیخ ویرا فرمود که مریدی رشیدا ز مریدان ما فرستاده ایم است و البته
خواهی دید که او چراغ و فتیله و روغن از خود دارد مجرد باقتباس محتاج بود قضا را وقتی که شیخ
بهاء الدین زکریا بعزم سند رسید شیخ نوح کشتی روان بطوفان اجل سوی جودی جنان کشیده بود
سید بدر الدین المعروف بسید بدر بن سید صدر الدین خطیب بتواتر مرویات موثوقه پشت
هشت بامام علی تقی میرسد و ببزرگی ذات و محاسن صفات بالاضافه داشته از معارف اعتنی
و حقائق دینی ممتاز روزگار زینته اولادش بنقابت حسب و منالت انسب دراوبهی متعارف

احدی و نستعین و نستعانه درگذشته میر معصوم ولد سید صفائی مذکور نخست پیش سلطان محمود خان
آنگاه بحضور اکبر بادشاه برتبهٔ والا رسیده در همراهی خانخانان بمهم تسخیر سند کارهای نمایان کرده
در سواد بهکر عمارات عالی چنانچه ذکر رفته یادگاری دارد و در کوه قندهار کتبهٔ مشتمل بر اسامی
ممالک محروسه بنام اکبر بادشاه بخرج مبالغ گران بسنگ باهتمامش نقش کردند صاحب
دیوانست و نامی تخلص تاریخ معصومی در احوال سند و طب نامی و مثنوی مسمی بناز و نیاز
در قصهٔ سسی و پنون از تصنیفات ایشان بر روی روزگار میر بزرگ ولد میر معصوم مذکور بزرگ
عهد زیسته اولاد این بزرگواران تاهنوز بنمود زیست دارد چنانچه در ذکر سکهر مرقوم شود الحمد
میر قاسم خان النمکین الهروی بن ملا میر سبزواری ملا میر متولی درگاه امام موسی رضا بوده
در فترت اوزبک از موضع بیجک من اعمال هرات نقل کرده در حدود قندهار درگذشته
پسرش میر قاسم در لاهور ملازمت اکبر بادشاه کرده چهار هزاری منصب یافت و امیری
ذوالاقتدار گردید و سکونت بهکر گزیده آخر نیکو بیدگاه رهانده آخر در جنگ قندهار مقتول شده
بر کوه اوهری مدفون یافت پسرش امیر خان که مذکور شد نیز به بزرگی موفور بقاعد نمود اولادش
در ذکر ننه مذکور گردد مولانا عالم بهکری عالم علوم ظاهری و باطنی بوده پسرش درویش یحیی در
درویشان رسل و مشایخان آنجا مذکور شد قاضی معروف معروف زمان و قاضی بلده بهکر
بوده بوفور علم و فضیلت و صلاح و تقوی و لطف طبع و ظرافت مذاق اتصاف داشت بسمع جم
سحر سمه رسانیدند که وی از مدعی و مدعی علیه اخذ اجرتی کند طلبیده ازان پرسید گفت بلی الحق هیچ
نمی آید که از گواهان هم چیزی گرفته شود اما پیش از طی دعوی میر زند جام نه بخیر خدمت منسبه
شد چون جام را خوش یافت گفت تمام روز مدعیان وی خلایق می پرد زمه ولو هیچ نخیرد هم
بفاقه می گذرانند این حال کی تا باشد ظاهر میشد زمان او رشته اهل خدمت قلیل و بقدر
کفاف ناپسند بوده جام لوی و دیگران ادرارات لایقه مقرر نموده قاضی ابو الخیر نبیرهٔ
قاضی قاضن سوستانیست که مذکور شود صاحب حالت و فضیلت کامل در بهکر بوده و همانجا در
گذشت میر غیاث الدین محمد معروف بسلطان غیاث الحق سبزواری نبیرهٔ خواند
میر صاحب کتاب حبیب السیر و لواء سلطان جنید صفوی از عصر شاه بیگ ارغون بوده

و باوی ابند آمده در بهکر بار اقامت افگند پسرش میر ابو المکارم والد میر عبد الله سلطان است
که در ذکر ته آید اول در سلک امرای مرزا شاه حسن ارغون آنگاه در خدمت سلطان محمود انتظام
یافته سلطان محمود خان ویرا برسالت نزد شاه اسمعیل صفوی بادشاه عراق عجم فرستاده بود تا از برای
وی بانواع نوازش و خطاب سلطانی مراجعت نموده بمکارم اخلاق موصوف و بکمال فضل و بلاغت
معروف زیسته ملا اسحق بهکری بلاد وفور فضیلت متصف از ملازمان سلطان محمود خان است و آخر
معلم مرزا غازی وقاری ولد میرزا جانی بیگ ترخانی شده مولانا یار محمد المشهور بمولانا یاری
اصل از بلاغت و مرتبه کمال داشته در فن انشا بی بدل روزگار زیسته سلطان محمود خان
ویرا برسالت در درگاه همایون بادشاه فرستاده هنگام مراجعت چون کاری دلخواه نکرده بود
بحجاب در سیتپور رحل اقامت افگند و درگذشت چنانچه نوشته شده اشعارش اکثری در طرز
ظرافت مشهور سید یعقوبخان رضوی از بنابر میران مذکور در عهد عالمگیر بایالت بهکر
علم بر افراخته بعده پسرش سید صادق علیخان بجای پدر بآن حکومت رسید از پسرانش میر مرتضی
متوفی است و میر جعفر الملقب به یعقوب خان بفرط بزرگی و میرزائی تا کنون جای آبا آباد دارد
میر سعید خان رضوی از اولاد میر حیدر مذکور بمرتبه ارجمند و سرسبدی بنابر
جد بزرگوار خود رسیده میان اخوان ممتاز گشته پسرش میر غلام شاه مرتضی نام در دولت و
بزرگی بفرط آدمیت و محاسن شیم نیکان مشار الیه وقت زیسته در وسعت قدرت و بسطت مکنت
پای پیشی از ابا برداشته عنقریب جهان فانی را پدرود نموده است اکنون از پسرانش میر
محمد سعید قائم مقام پدر است سید ابن شاه نبیره سید حیدر مذکور ببزرگی مفرط صاحب نام بر آمده
پسرانش سید محمد تقی و سید محمد نقی و میر امیر علی و میر محمد طاهر بزرگی و اتصاف باوصاف
آبا نامی شدند منجمله میر وارث علی پسر میر امیر علی باوصاف نیک موصوف و حیاتست سید
حاجی نور محمد از بنائر شاه حیدر هم باوصاف حمیده زیسته خلف ارشد حاجی سید عبد الکریم
به بزرگی مفرط انصاف دارد و درین تازگی بفن طبابت ملتزم ملازمت و نوکری بندگان عالی
میان غلام شاه خان شده است میر جانشاه رضوی از بنائر میر حیدر شاه بوفور استعداد
طالب راه حق شده مستفید ارشاد خدمت شاه عنایت الله صوفی گردیده بخلافت

آنخانواده علم شعر فهمی برافراشت و بعد از آن اصلی معاودت نمود میر تخلص میگرفت دیوانی ازو
آثار محققانه دارد در طلب خود و رسیدن بمرشد بعد تنک بوی کلی یادگاری مانده خلف نیکش
میر قلندر علی بکرات در شاهپور دیده شده مرد با فقر آشنا و بر جاده سلوک قائم است میر
حسین قلی رضوی از ابنای میر میرانشاه و برادر زاده عمر شاه که اکنون پسرش فتح خان
نامی جای آبا روشن دارد از محبان مظفر شاه فقیر صاحب سلوک بر آمده در محمد آباد
بعهد میان نور محمد دیده بودم نزد مرزا عبد الهادی حکیم مدد آمده بود عارضه فالج صعب داشت
آخر بهمان علت در وطن رفته در گذشت مرد سالک براه فقر آشنا خداوند سلسله بوده
میر اسد الله ولد میر لطف الدین میر محمد هاشم صفاهانی میر محمد هاشم بعلو مرتبه در زمان نواب خدایار خان
المعروف بمیان نور محمد شهره در ضدا باد گذشته نبیره اش میر موصوف در لوهری بحالت نیک زیست
دارد میر محمد اکرم حکیم نوکر میان نور محمد و ساکن لوهری بوده اوقات بجمعیت و بزرگی
مفرط گذرانده ایامی بنظامت بهکر از طرف میان نور محمد رسید چون در گذشت پسرانش میر سراج الدین
و میر تاج الدین و میر معین الدین و میر نور الدین تا بودند بکمالات انسانی و بزرگی فوات
معیشت کردند قضارا از هر چهار بزرگوار اولادی یادگار نماند برادر میر محمد اکرم میر محمد افضل
نام که ساکن ملتان بود آمده در اماندهای برادر با خود برد اکنون ازان اهل شیعی و ازان گل
بوی باقی نیست میر افضل شاه صاحب بزرگی و تقوی معروف بغازی بود نبیره اش اولاد
غازی تر اکنون در زی احیاست قاضی محمد افضل بخدمت قضای بهکر تحت نیابت وثلثا
اصالتا نامی در جرگه افاضل و اهل اکنون پسرش قاضی عبد الرحمن متکفل صدر قضاست و خالی
از حالتی نه ملا نور محمد مرد ناهد ار وقت خود گذشته اولادش در ذکر ته مذکور شود مخدوم
محمد رضا متولی آثار مبارک از فقرای اهل الله و عالم متبحر است مخدوم روح الله جامع
علوم منقول و معقول حاوی معالم فروع و اصول نادره روزگار بصلاحیت و بزرگی نامدار
بوده فقیر در محمد آباد بسال هزار و صد و شصت و شش آنجناب را دیده باستدعای میان نور محمد
جهت دعا آمده بود خدمتش را دریافته معلوم شد که بجهت استجماع کمالات کلیه بوادی شعر هم
گامی پوییده دارد خود مذکور میکرد که در ایام جلوس نادر شاه تاریخش الخیر فیما وقع یافته بودم

شنیده گفتم لاخیر فیما وقع گفتم از اتفاقات چون شنفا از شاه روداد تاریخش الخیر فیما هو واقع یافتند بعد آن بادشاه فتورات کلی روداده بود و الحق وجودش در سلاطین نسبت باین الکه خوب بوده گفتم لاخیر فیما هو واقع لطف طبعش ازین قیاس توان کرد بعد گذشتن اولادی نماند برادرش محمد معصوم حالیات و حالتی نیک دارد محمد افضل الضیاء برادر مخدوم مذکور در شاعری طبعی داشته محمد غوث برادر چهارم مخدوم مذکور در شاعری طبعی داشته و سالک راه سلوک در گذشته پسرش میان اله بخش طالب علم با فقر آشنا اکنون در زمره احیاست آخوند ملا موسی متحلی بحلیه صلاح و تقوی از بزرگان ماتقدم آنجاست حافظ میر خلیفه قادری ببزرگی معزز در گذشته پسرش محمد هاشم اکنون در زمره احیا است حکیم عبد الرؤف مرد باستعداد صاحب کمال بوده از یاران میر عبد الجلیل بلگرامی است در سرکار نواب خدایار خان منصب عالی داشت و در حکمت بی نظیر بفن موسیقی علم مهارت می افراخته کتابی کافی الموسوم بابو النغم دران علم نوشته اکنون خلف ارشدش شیخ کرم الله در سرکار میان غلام شاه خان منتظم مرد صاحب انسانیت بفن طبابت همچو پدر نامی است شیخ محمد رضا اصلش تته اما در بهکر توطن یافته در عربی و پارسی طالب علم مستعد بود از عهد عالمگیر تا محمد شاه پادشاه بخدمات عمده بهکر اصالتاً و نیابتاً رسیده عزیزانش در تته و اولادش در بهکر باقی مرد صاحب اسم و رسم در اربعین و مائة و الف در گذشته مولف حین تحریر تاریخش بتعمیه چنین یافته ع محمد رضا داده جان در جنانش شد + شعر خوب می گفت پسرانش شیخ بهتو و شیخ مهتو هم در مشاهیر آنجا منسلک بودند و اولادی ماندند سکهر بلده میمون آنروی دریای لوهری اصل تعلقه بهکر اما از عهد نادریه با شکارپور متعلق خطه بصفا معدن اهل الله از بزرگانش شاه خیر الله از اولاد پیران علیه الرحمه درگاهش مطاف اصناف خلائق و محل اجابت دعای اهل الله میرک بایزید ولد میرک ابوسعید بن میر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابوسعید نواسه شیخ جلال الدین بایزید پورانی ست و پسرش میرک بایزید مع برادر میرک شیخ محمود جامع کمالات علمی و عملی بوده هر دو برادر از سبزوار برآمده بقندهار متوطن بودند پس در همراهیش شاه بیگ ارغون بسند رسیده نامبرده بشیخ الاسلامی بهکر و سکر نامزد گردیده ساکن سکهر شد و برادرش چنانچه

مذکور شود بہ تتہ اقامت گزیدہ بعد رحلت آن بزرگوار پسرش میر عبد الباقی بعوز کمال مرجع صغار و کبار زیستہ مضجعش بیرون سکھر زیارتگاہ خلائق واقع از میرک محمد اول مخلف شدہ ایام حیات را بعنوان ارباب کمال در زی مشاہیر و اعیان بسر بردہ دو پسر ماند. سیف تقی الدین میر محمد افضل میر تقی الدین محمد را پنج پسر آمدند میر نواب میر غیاث الدین محمد میر رضی الدین محمد میر عز الدین محمد. میر محمد کاظم المعروف بمیر مرزا ہر یک بشان بزرگی و قدم نجابت مشار الیہ وقت خود بودہ میر غیاث الدین محمد را دو پسر و الانام سید برادران مخلف یکے میر قوام الدین. دیگر میر عرب شاہ کہ اکنون در زی بزرگان روشنگر آئینہ بزرگی و شانند میر رضی الدین محمد بن میر تقی الدین محمد را فرزند رشید میر غلام عبد القادر نام گل سر سبد گلشن آن سلسلہ ماندہ **میر عاقلشاہ** از سادات نامی سید زنی ساکن آنجا بعفظ ناداری روشنگر آئینہ اوصاف ما گذشتہ از بنا پسرش میر اکبر شاہ اکنون اکبر و اوفق آن سلسلہ است میر محمد حسین برادر میر عاقلشاہ مذکور بودہ از پسرش میر محسن شاہ فرزندی نامی ماند اکنون میر چراغ شاہ و پسر میر محمد محسن چراغ آنخاندان روشن **میر محمد زکریا** ولد میر محمد بزرگ بن میر معصوم بھکری کہ مذکور شد بعفظ بزرگی ظاہر و باطن زیستہ بسبب اندوہ جناب شاہ خیر الدین مذکور ساکن سکھر شدہ بعد رحلتش دو پسر نامی مخلف ماند سید محمد علی شیر سید محمد بزرگ وقت گذشتہ ایضاً دو پسر والا اختر گذاشتہ میر عزیز اللہ میر لطف اللہ میر عزیز اللہ عزیز مصر بزرگی گذشتہ از وہم دو پسر ماند میر کرم شاہ میر گلاب شاہ درینوقت یادگار آباء است میر لطف اللہ ولد سید محمد دو پسر ماندہ میر عزت علی و میر احسان علی این ہر دو بزرگزادہ حیات مسموع. **میر علی شیر** ولد میر زکریا موصوف و متصف باوصاف آبا زیستہ سہ پسر گذاشت میر اسد اللہ میر عنایت اللہ میر بزرگ منجملہ میر بزرگ پسری گذاشتہ میر شہباز علی علیشیر لقب کہ اکنون در زمرہ احیا مسموع میر اسد اللہ نواسہ میر اسد اللہ ولد میر علیشیر مذکور جوانی باستعداد است در مراد آباد میان مراد یاب خان و دیدہ بودم طبع شود داشتہ آزرو تخلص میکرد بموافقت نام ساقی تخلص و اسد اللہ ساقی کوش از این تخلص سجع قبول خزمودہ اکنون در سلک احیا منخرط است مسموع میر محمد یعقوب حکیم اصل او از میرکان ساکن سکھر است

در آغاز عهد محمد شاه بادشاه از ملتان وارد و ساکن سکهر شد بقدم قرابت سید تقی الدین میر
و به البقعه نذری گزید بطبابت عالم را استفید میداد دفتر در مرادآباد وش دیده بوضع اجله
یافته الور شهر قدیم دار الحکومه رایان بوده آبادیش بر کنار آب مهران مشتمل بر انواع باغات
میان سائر سند ممتاز بمرور دهور چنانچه مذکور بسبب بیداد دلواری آبش گذاشته خراب گردید
از آن باز در پرگنجات بهکر منتظم از آنجاست قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی از
اولاد موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبانی بن عثمان ثقفی که محمد قاسم وی را قضا و خطابت
الور داده مقیم آن بلده کرده بود و اولادش بتوارث بآن منصب رسیده قاضی اسماعیل در شهور
ستمائه به بزرگی نامی زیسته علی بن حامد کوفی ساکن اوچه از تذکره بزبان حجازی که نزد او از
آباء در حالات فتح سند مخلف مانده بود ترجمه گرفته رساله مبسوط پرداخته شیخ محمود قطب موصوف
باوصاف محموده قطب آسمان عرفان مرید مخدوم جلال جهانیان است مضجعش در آن زمین زیارتگاه
خاص و عام شایع چهوته امرانی از برادران بنی اعمام دلواری تتمه رایان الور است آنچنانکه
در خرابی الور و بهانبرا ذکر رفته وی از آنجا کوچیده بسوستان متوطن و مدفون گردید تا اکنون
مرجع اهل الله است قاضی ستا به از نامداران زمان ماسبق بفرط بزرگی موصوف قضای
الور و احتساب بهکر داشته سیوی نام قدیمش سویس و در باستان قوم ساکن آنجا ملقب
بلقب سویس بوده دار الملکش کاکاراج نام داشته بمرور سیوی لقبش شد و داخل حکومت
بهکر گردیده دره قلبی است بیحد و خراسان مشتمل بر عجائب منجمله جانب قطب وی گنبذی دارد
بچشم صورت نمایان از قبیل طلسمات که پیشینیان ساخته اند اسم گنبذ مار و کری چون کسی
آنجا رود چیزی بنظر نیاید سلطان محمود خان بهکری یکبار دو سه هزار کس جمع کرده دست بدست بر
سر آن کوهسار رفت گنبذ را نیافتند و چیزی نمایان نشد گویند گنجی آنجا مدفون است چیزی از وی بدست
درویشی در زمان ماتقدم افتاده بود پس مردم بسیار بآن امید رفتند و ناکام برگشتند قلعه
در دامن کوه چهه واقع بود همه سنگهاش مدور هر قدر زمینش میکافتند چنین سنگها برون می آمد
و بر زمین مضافش جائیست چتر نام نهال پنبه آنجا برابر درخت کنار میشود سوار شده پنبه
از وی چینند در هر درخت بقدر حب مارنا قریب دو صد جا سید اشت وقت پنبه چیدن درخت

را می افشاندند تا ماران دور شدندی و هر کرا ماری میگزید زخمش را استره میزدند و شخص
بدهان جا و یده زهرش می کشید جز این تدبیر گزیده مار هلاک می شد از زیر سیوی دریاچه جاری بود
هر که از ان خوردی بیمار شدی گویا ممرش از کان گوگرد بوده اکثری بآن علت میمردند در زمان
اکبر بادشاه سیلی آمده چشمهای گوگرد را پوشیده یا قلع نمود از ان باز آن بیماری کمتر شده آن آب
در سر زمینی که آنرا سرواه گویند جمع شود و بکار زراعت رسد فاضلش در کولاب منچر که نزدیک
سوستان است می آید در ایام ماضی بر کنار آب نیز مار از قسم مذکور بسیار وجود داشته گزیده
اش کمتر زیستی مردمش آزار ها کشاده در از ان آمد و پوشیدندی در دشت سیوی اسپش کم از اسپ
عراقی نمی شد کره اسپ که از مادر جدا شدی در دورش سنگریزها ریختندی تا یکسال بر سر آن
سنگ ریزها کردیدی و سم او چون سنگ شدی که احتیاج بنعل نداشته جماعه بود در موضع چتر
که ایشانرا سادات کهیری گفتندی وجه تسمیه آنکه کهیر نام درختی است که یکی از ابای ایشان
برا و سوار شده چتی زده مانند اسپ رانده بود قریب کنجابه در دامن کوه ایوانی پیش رفته و
در انجا پیجره آهن معلق گویند دران چیزی نهاده دست کسی بآن نمیرسد اگر از پای کوه بیخواهند
کریسمان انداخته کسی فرستد از انجا دور می شود و اگر از بالا بیخواهند بدندان سر کوه
ملساو ازو یکتاره است در زمین دوران سیوی تا کنجابه و تا پاتر و کنار دریا بااین همه پشت
راه فتنها را زمیان دشت واقع طولش صد کروه از دریا تا سیوی و عرض شصت کروه در اکثر
آنزمین چهار ماه تابستان باد سموم می وزد مخفی نماند که چون درین زمین و کوه کسی قابل ذکر
بنظر نرسیده از ان کوه عطف عنان نموده بذکر بعض بزرگان ساکن موضع متفرقه تعلقه بهکر بقدر
اطلاع تکاپو می کند و هنوز سلوک تحقیق موقوف نه هرچه من بعد تحقیق شود داخل کتاب کردنی است
التماس از احباب آنکه اگر بر زیاده تحقیقات اطلاع یافته موفق الحاق این اوراق شوند بر آئینه
مستحق منت و واصل مثوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة توانند شد و بالله الاعتصام هو حسبی
وکفی بکاره وهی است تعلقه بهکر مسکن سادات برادران سادات لوهری اول ایشان سید میر
بفرط نجابت و بزرگی کبیر نامی پسرش سید شاه مردان اولاد کثیره آورده و بزی زمینداران
بهنود ام گذشته از اولادش میر علی شیر صاحب اسم و رسم شده برادرزاده اش سید لطف علی

اکنون صاحب سطوت و جمعیت در ذی زمینداران میگذرانند دیگر سید میر الیف از برادرزادهای سید
علی شیر ولد شاه مردان صاحب قدرت حیات از قدیم باز میان این بنی اعمام قتادله و مجادله است
و هیچوقت باهم سلوک ندارند مگر در رسوم قبیله داری از شادی و غمی یک از طرفین دوتن و از فع
و رجال کثیر در میان ایشان موجود کهوته موضعی است انداز بیست کروه بالای بهکر از بزرگان آنجا است
موسن شاه که صاحب غلغله فقر و زمینداری زیسته در او امر و نواهی و احیای سنن نبوی
انطرف ها نقشی بر صفحهٔ وجود زده در زمانی که احمد شاه بادشاه درانی وارد آن الکه گردیده
با راده دیدنش کرده و تا زیسته معتقد علیه اکابر و صاغر بوده پسرش صالح شاه نام معزز روزگار
قایم مقام پدر معتقد فیه جماعه مخلص پدر بر آمده کهوره موضعی انداز بیست گروهی انطرف لوهری
از انجاست قاضی عبد الرحمن در او امر و نواهی تقید کلی داشته در معتقدات دینی
بغایت می کوشید در احیای سنن غلو کلی بعمل آورده و جمی غفیر البته اشاره اش بودند آخر
با جماعه موفق در امر حمایت اسلام میان مسجد در نماز شهید شده مدفون گردید پسرانش قاضی
محمدی و قاضی احمدی هر یک بپای محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی هر یک بپای
پدر محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی حیاتست عبد الرؤف منشی قبیل از انجا
و قبیل از موضع هنکورجه بهر حال اصلش نو شم سعهٔ مسموع در فن انشا بعدیل روزگار بوده
نخست نزد بختیار خان حاکم خانپور رسیده آنگاه ملازم سرکار نواب خدا یار خان شده سر آمد
منشیان داخل زمرهٔ ندما گذشته منشآتش در چند مجلد متداول دستور العمل منشیان روزگار واقع
چون برحمت رؤف پیوست ملبه اش میان عبد الله منشی قایم مقام خدمت نواب مذکور شده عهد
محمد مراد یاب خان در گذشت اکنون محمد حفیظ برادر میان عبد الرؤف مذکور مردی شایسته ملازم
میان غلام شاه خان است شکار پور اصل بنای داؤد پوترها و اکنون براسه حاکم نشین
نزدیک لوهریست از مردمش سید محمد تقی بخاری صاحب وقت زیسته معتقد علیه کرده
خاص و عام در گذشت پسرانش سید ابو طالب و سید میر محمد انجا صاحب نامند حاجی فقیر الله
از وارد است اما زمانی دراز شده که آنجا صاحب مرجع انام می باشد سلسله مشیخت و موکه را
با قصی غایه رسانیده الحق حالتی و فضیلتی نیک دارد حکام آنجا بقدم ارادت در خدمتش سلوک دارند

وبادشاه شناس است دراوامر و نواهی بجدی سعی دارد و بفیض ظاهر و باطن گروه معتقد را می نوازد بهرالو که موضعی هشت کروه تقریباً اینطرف لوهری است از مردمش سید محمد صالح شایخ وقت گذشته مرجع انام و زیارتش برآرنده حاجات خاص و عام است سید حیات شاه از اولاد صالحشاه مذکور مرجع ارباب ایقان زلیته سید ولایت شاه اکنون نبیره سید حیات شاه اکنون نام آور آنمکان است باکنکری بادشاهپور نام موضعی است بچار گروهی بهرالو عبد الکریم نام مردی در زی مشائخان آنجا در گذشته اکنون عبد العزیز نام پسرش با حوال نیک حیات ما لا نزی موضع قدمیست شیخ طائی از قوم جیبر مضجعش مطاف اهل الله و زیارتش مورث کامیابی هر تمنا است شیخ کبیر الضیأ از بزرگان آنجاست مرقدش مرجع اهل الله واقع ــ
بهلانری برابر بالانرست پیرولد از مشائخ آسوده آن زمین معتقد علیه بزرگان دین اهل یقین است میان عبد الله فقیری کامل از قوم آکر ساکن آنجا حالا در زی احیا مسموع فتحپور اصل شهر سهواران بود از انجاست شیخ تره کامل وقت شائخ روزگار نسبتش که بقبیلهٔ بنی اسد ملصق مزارش تبرک مشهور جای باحضور است قاضی برهان مشهور اهل عرفان منسوب بآل عتبه مضجعش باین بهلچی ولکرو اقع زیارت این بزرگ برآرندهٔ حاجات سائر و زائر است
ڈبره موضعی است معروف از انجاست مخدوم عثمان درگاه مرجع اهل اللهش بفرط حضور مشهور دیرا قاضی جناب اطهر مصطفوی خوانند و در قضای حاجات عموم خصوص از و استمداد همت کنند و بکام دل رسند سوستان سهوان و سیوان نیز خوانندش واقع اقلیم پنجم طولش قب نه عرضش الول شهر قدیم موسوم باسم سهوان از اولاد سند مسموع حصنش از جمله قلاع سته مذکور است و از ان بعد بکرات ترمیم یافته حاکم نشین علیحده بوده از قدیم با ناحل متعلق رایان الور و سیس زیر فرمان سلاطین تته مانده شاه بیگ آنرا از جام فیروز کشیده مرزا شاه حسن باز داخل تته نمود و در وقتی که سند تحت فرمان فرمایان درگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسید مجدداً حاکم نشین علیحده شده از عهد ایالت نواب جند ایارخان بطریق اصلی داخل سائر سند است برکوهش چشمهٔ واهی از عجائبات است اکثر ارباب امراض بغسلش شفا یابند همواره بریک قرار پرچاهی آمد آب محسوس نه هنود آنجا به پرستش در ایام معهود هجوم کنند و دیگر

نمودند ازان در کلید تصرف سادات آن نیست و سجاده دو قرار یافته چنانچه بقدر تحقیق بیان شود میر
صلاح الدین اصل از سادات معظم لکعلوی ست بصلاحیت ذات در صلاح معاش و معاد
کوشیده صاحب نام برآمد و بدولت سجاده نشینی درگاه رسیده بنظر فیض پیر در همه وجوه
وجودش صلاح مریدان و وابستگان شده قلیچه بر کوه شکست توره از وی یادگار خلف رشیدش
سید پیر شاه بجانشینی و پدر صاحب سجادگی درگاه فائض آمده مرد مرتاض بود تمام شب احیا داشتی
و در شتا و صیف بر سر دوازده نفل تهجد غسلی مجدد فرمودی میان نور محمد والی سند دیدنش را بسیار
آرزو و درخواست کرده اقدام نمی نمود تا آنکه وی بخدمتش رسیده سادات و خدام تکلیف الیشانرا
هم بردند همینکه وی دیده آمد گفت من بعد بودن در دنیا صلاح نیست و عنقریب بگذشت بعد وی برادرش
سید نور شاه جانشین سجادگی شدند ظاهراً اوضاعش ابدالانه و بعقیده رندانه بوده از حقیقت
آلقدر بهره داشت که هرچه از زبانش برآمدی با تقدیر راست شدی غایة الغایة نظر یافته پیر بود
در هفته یکبار بیرون آمدی و سامان تجریع باخود داشتی خلق معاینه کثرت اخراجاتش بکیمیا
متهم داشتند بعد او برادرش حیدر شاه جانشین گردید و در حیات خود پسر ارشد نظر شاه نام را
بر سجاده نشاند موحی الیه بهره از علم و حالت خوبی داشت در حیات پدر درگذشته آنگاه برادرش
اسد شاه بدست پدر نشکی و ساده صاحب سجادگی درگاه معلی گردیده سید حیدر شاه درگذشت
سید نهال شاه از سادات کبهروته که دیهی متعلق سوستان است می باشد بتغلب از شیخان
اصل متولی بصاحب سجادگی درگاه رسیده بسبب فرط فیض پیر بقدم بر سجاده نشینان اولاد
سادات بزرگوار لکعلوی که مذکور شدند برآمد بیرون دروازه درگاه بر سریر نشستن مخصوص
گردیده و آن رسم در جانشینانش مخلف ماند چون درگذشت میر خضر شاه بتوجه پیر مختص سجاده نشینی
گردیده پس از وی سید موج دریا ولد سید ساجو شاه سریر آرای آن خصوصیت برآمد درین تاریخها
واقعه اش مسموع مخفی نماند که چون بالتزام ذکر جناب حضرت مخدوم شرح اسامی چند از صاحب
سجادگان گذشته اول ذکر بزرگان دین ساکن آن زمین کرده به پاره حالات سائر سادات
می پردازد قاضی ابو سعید ولد قاضی زین الدین بهکری بوفور فضیلت و حضور قریحت در
ممتازان روزگار و نامداران آن دیار زیست کرده بعد فوت وی پسرش قاضی فاضل سرآمد

وقت برآمده بانواع فضائل آراسته بود و حفظ قرآن و علم قراءت نیکو داشت در فقه و تفسیر و حدیث
و تصوف و عزیمت و انشا کافی زیسته در وادی سلوک ریاضات بسیار کشیده بزیارت حرمین
رسیده و سیر و سفر بسیار کرده آخر تا در سلک مریدان سید محمد مهدی جونپوری منسلک گردید لهذا علمای
ظاهر برا و طعن داشتند از میرزا شاه حسن قضای بهکر یافته بجای موروثی رسید در کبر سن از او
استعفا جسته به برادرش قاضی نصر الله سپرد و در ثمان و خمسین و تسعمائة درگذشت قاضی نصر الله
برادر قاضی قاضن بکمالات صوری و معنوی محلی بوده سیر آبا بوجه اتم رونق کرده بعد انقضای مدت
معلوم باعزاز و نامداری درگذشت شیخ محمود اجل علما و افضل اتقیا نامدار روزگار گذشته
از اولادش قاضی شرف الدین المشهور بمخدوم راهو ایضاً در نامداران آن بقعه منسلک پیشش قاضی
القضات قاضی دته سوستانی بصحبت بسیاری از علمای باطنی رسیده نظر فیض یافته و مدتی بخدمت
پدر کسب فضائل نموده انگاه علم حدیث از خدمت مخدوم بلال دیده و اکثر علوم از خدمت.
مخدوم محمود فخر پوتره و مخدوم عبد العزیز ابهری یافته شرح تفسیر قرآن بمطالعه آورده معانی و
دقائق آن مستحضر ساخته از علم جفر و غیره علوم غریبه نصیبی کامل اندوخته حافظ چنان داشت که اکثر
کتب را ظهر الغیب خواندی میرزا شاه حسن از و تلقینها یافته و مخدوم و عثمان استاد لقب داده در
قریه باغبان مدفون است قاضی شاید نه از اولاد حضرت فاروق رض و اجله علما و اتقیای روزگار
بوده شریعت را با طریقت و طریقت را با حقیقت توامان داشته در سوستان نامی بل در تمامی سند
گرامی گذشته بعد وی خلف ارشدش شیخ میر محمد المشهور بمیان میر پیشوای اولیای جهان و قطب
زمان بوده در فضیلت ظاهری کسی با وی برنیامده ولادتش در سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت
والدش که مذکور شده و والده و همشیرانش هریک صاحب حال و کشف و کرامات بودند زیاده از
شصت سال در بلده لاهور اقامت کرده مرید شیخ خضر قادری شده وفاتش در عمر هشتاد
و هشت سالگی در سال هزار و چهل و پنج هجری است قبرش در موضع هاشم پور از مریدانش جماعه کثیر
صاحب کرامات و رسیدگان حق اند دارا شکوه مریدش شده رساله در حالاتش نوشته میر سید
کلان از سادات عظیم القدر کربلائی معلی است از آن بقعه مبارکه برآمده اول در قندهار پس
بعد فتح سند در حوالی سوستان رحل اقامت انداخت اکثر اوقات در مزار فائض الانوار

شیخ عثمان مروندی لسبر بردی در زہد و تقوی بی نظیر زیستہ اولاد کثیر آورد میر معصوم بکری از احفادش است میر عبد اللہ سلطان المشہور بخان عریضی تخلص ولد میر ابو المکارم بن میر غیاث الدین کہ مذکور شدند آبائش در بہکر گذشتند و این در سوستان متولد گردید و نشو و نما یافتہ در عہد جہانگیر ہمراہ مرزا غازی بود چون مرزا بنوازشات شاہی قندہار ضمیمہ تتہ یافت موصی الیہ برسالت نزد شاہ ایران رفت و در آن سفر بزیارت شاہ خراسان شرفیاب گردیدہ مراجعت کرد و بعد فوت مرزا متعین تتہ شدہ چون شاہ جہان جلوس کردہ بادای سوء الادب شریف الملک را مغضوب ساخت و نواب امیرخان مذکور آمدہ متعینان نواب راہمہرج آوردہ میر مسطور و برادرش گفتند کہ ہرگاہ پاس نمک را این جزا ہست بگوشہ باید ساخت پس ترک منصب نمودند ہرچند مرزا عیسی وغیرہ باعث شدند جواب دادند کہ پیری رسیدہ و تاب نوکری نماندہ آخرہا بوساطت ملا محب علی سندی کہ مذکور کرد و پنجاہ ہزار دام بصیغہ مدد معاش معہ اولاد از پیری جام تماچی تنخواہ یافتہ بہ تتہ شدند آنجا تا سبردہ شانزدہم شعبان سنہ اربع و خمسین و الف در گذشت اولادش در تتہ ماند شور برگزیدہ دار سید عبد اللطیف ولد سید عبد الرزاق بن سید اسماعیل بخاری کہ مذکور گردیدہ جد سید عبد اللطیف عرف سید مہتو جد مادری محرر الحروف کہ مذکور شود در سوستان توطن داشتہ جاگیر در موضع ہچی من مضافات سوستان از حضور جہانگیر بادشاہ یافتہ بہ بزرگی ذات و محاسن صفات داخل اجلہ وقت بودہ سید احسن شاہ بزرگ سادات لکعلوی ساکن سوستان بودہ حالتی نیکو و جمعیتی اتم داشتہ بفیض مخدوم لعل شہباز صاحب سلسلہ خدام و الابر آمدہ بعد او پسرش میر نوبہار اکنون جانشین پدر بشیم بزرگی متصف جوانی موفق باصلاحیت است میر صادق علی کبروٹھی ایضا از بزرگان نامی آن بقعہ است سید بالشاہ از معروفان زمانہ و بزرگزادگان سادات لکعلویت و سلسلہ فقر کرسی نشین خدام حضرت لعل شہباز بحضور بال و شہود حال زیست کرد میر لطف اللہ عرف ستارہ ولد سید عبد الکریم از بنائر سید شاہ صدر لکعلویست اول وکیل دہلی پس وزیر اعلای میان نور محمد والی سند شدہ نام نیکو بسلوک عام و خاص یادگار ماندہ در ایام دولت باستر ضا و تمشیت مہام سادات و اکابر و علما توفیق وافی یافتہ تام آمد سند و ہند برآمد در سال ہزار

وصد وشصت درگذشته محمد پناه رجانتوی که مدتی در ملازمتش با آبرو گذرانده تاریخ رحلت میان قطعه عزا چنین گفت ؎ هر که آمد بسر قبرش بتاریخ وفات ٭ رحمت ایزد بجان میر لطف الله گفت سید مرتضی ولد سید عبد النبی در فضیلت اتم و بزرگی لبیار زلیسته در شعر شاگرد میر غلام علی آزاد بلگرامی قانع تخلص می نهاد عنقریب فوتش مسموع است سید علی اکبر ولد سید واندو شاه برادر زاده سید بالشاه مذکور بمقتضای سوستان سربزرگی بلند و در انسانیت نوع امتیاز را با بنای جنس از جزو و کل بفضل لازم الاصل دارد سید ناتهن شاه ولد سید محمد معین الکعلوی در سلسله فقر حضرت مخدوم از ارا تمندان سید گلاب شاه ولد سید صلاح الدین مذکور بوده در تته آستانه معروفه حضرت لعل شهباز از مجددات دلسیت که در شهور هزار و صد و پنجاه و نه جهت روز عرس مقرر کرده ملا داود سوستانی مرد صاحب فضل و علم از ملایان متبرک وقت بوده خلف ارشدش نور الحق گویند در طفلی طبع غبی داشته پدرش هر قدر که بخواندن قرآن میزد فائده نمی بخشید مگر روزی ویرا در جای مضیق نگاهداشت هر چند گریه میکرد پدرش براو نمی بخشود در حین گریه خوابش در ربوده مردی نورانی که عبارت از خضر است وارد حالش شده گفت چه خفته برخیز هر چه خوانی از یادت نرود تا بیدار شد دید که هر چه برای یاد آن پدرش میزد در لوح حافظه اش نقش کالحجر شده پدر و مادر را صدا زده قرآن خواندن گرفت پس چون والدینش از حبس برآوردند هر چه می گفتند فوراً بیاد می آورد تا رفته رفته طالب العلم استاد لقب و شاعر مشتاق تخلص شد وقتی که مرزا صائب ازین راه در سفر هند گذشته ویرا دیده شورش خوش کرد الحال مردی بصلاح و تقوی آراسته و بعلم و فضل پیراسته برآمده در اولادش آن صلاحیت و علم شاعری تاحال متوارث و باقی چنانچه نور الحق نام اکنون از نبائرش جوانی بافضیلت و صلاحیت در زی احیا است و دیگر محمد علی نام صاحب بلاغت شاعر مزاج از نبائرش مخلف ابو بکر سوستانی از وقت و حالش اطلاعی نشد مگر همین قدر بتعریف اسم و مسکن در اشعارش خود مذکور نموده از آن نوع بلاغتش مستفاد میان عبد الحلیم بزرگ وقت بفضیلت و حالت نیک زلیسته پسرانش وجیه الدین و ناصر الدین و محمد رفیع هر یک بفضیلت و حالت نیکو زلیسته و مهر شده قاضی محمد وارث از مخادیم عدلانی بحالت نیک گذشته پسرش قاضی امین الدین مردی صاحب فضیلت و آدمیت

مدرنز دیکهیا گذشت قاضی دین محمد از مخادیم وکائی بزرگ سیرت صاحب فضیلت منور دسا
می احیا نامی ست پوشیده نماند که این چند اسامی که ذکر رفت بعضی از جهت تماما بالتزام
هیسفند علی التیسیر بزرگ جسته هر که بیفزاید منت را شاید و چون از ذکر آن بلده فراغت
یافته بذکر بزرگان قری وقصباتش میگراید و آنجا هم براینچه اطلاع می آید اکتفا میرود والله تعالی
اعلم پاتره موضعی است از مضافات حویلی سوستان سنه حیدر رهروی در تحفه سامی بعش
کلیجه نوشته زیرا که در اوائل حال بکلیجه پزی اشتغال داشت و کلیچ هم لقب کردندی در فرهنگ
رشیدی کلوچ بفتحتین و واو معروف کلیچه بزرگ شاعر صاحب دیوان است در زمان مرزا شاه حسن
از وطن لسبند افتاده در موضع مذکور اقامت دوام اختیار کرده در گذشت الفیا موضعی است
از ان بلده سنه ٹهٹی مخدوم بلال از اجله عارفان واصل بحق در علم ظاهری شان عظیم داشته
شبها در تغاری مملو از آب می نشست از استیلاء ذکر و غلبه حالش آب چون آسیا در گردش می افتاد
و چون صبح بر می آمد همچنان در گردش و جوش میماند تا بدریا میریختند پس هنگیکه روزی بزیارت
مخدوم لعل شهبازه در معبری نشسته ملاح بدشنام و شتم مشغول بوده و بگفته احدی بس نمی کرد مخدوم
کلاه خود بسرش نهاده علی الفور از هزل گفتن بس کرده بقال الله و قال الرسول مشغول گردید
تا کلاه بسرش بود همان حال داشت بعد از انکه از کشتی فرود آمدند و کلاه از سر ملاح گرفتند
بهمان وضع سابق هزل پیش گرفت کاتان موضع نامیست سنه مخدوم عبد العزیز محدث
ابهری عزیز مصر بحر تحقیق و گزیده کشور علم و تدقیق بادوپسر والا گهر بسر فضل تمامی هنر یعنی
مولانا اثیرالدین که آوازه فضل و کمالش از چرخ اثیر در گذشته و مولانا یار محمد یگانه ملک جامعیت
علوم در زمان جام فیروز بسبب خروج شاه اسمعیل ماضی از هرات بموضع کاتان تشریف آورده
چون سوالیده گانه آنسرزمین را بنشر علوم مثبت علوم روح و سرور ساخته رحل اقامت
دوام انداختند و همان جا چشم از مطالعه نسخه حیات پوشیده تصانیف غریبه چون شرح مشکوة
و حواشی اکثر کتب متداوله وغیره بیادگار ماندند دربیله جای با نام است سنه قاضی ابراهیم
از اکابر علماء اتقیا خلیل خصلت سالک راه سلوک و رضا بوده ولد رشیدش قاضی عبدالله فضایل
از خدمت مخدوم عبدالعزیز ابهری مذکور آموخته بتقوی کامل و ورع شامل داشت بعد فتح

شاه بیگ از دربیله باعیان نقل نموده در سنه اربع وثلثین وتسعمائة بگجرات و آنجا بمدینه طیبه رفت
وسکونت دوام اختیار فرموده درگذشت خلف ارشدش شیخ رحمت الله وجودش محض رحمت
خاص خدا بوده بفنون فضل وکمالات آراسته بی نظیر وقت زیسته سه رساله در مناسک حج ازاو
یادگار ماند شیخ حمید برادر شیخ رحمت الله ولد قاضی عبدالله مذکور بجامد و الا در علوم عقلی و نقلی
وافی بوده در حدیث وتفسیر ید طولی داشته همراه خان اعظم کوکه بمکه رفته امیر و مقتدای اهل حدیث
شده مولانا سعد در فضیلت تم و در کمالات مرجع امم بوده ولد رشیدش شیخ عبدالله متقی
در علم تفسیر و حدیث بی نظیر وقت بوده در سبع واربعین وتسعمائة بگجرات شده از آنجا برفاقت قاضی
عبدالله مذکور بحرمین رفته اوقات عزیز بآخر رسانیده در همه علوم تصانیف و رسائل خوب
دارد عبداللطیف طالب علم بلیغ بوده حاشیه بر کار شرح ملا دارد در بحث الکلام بالتضمن کر
کلمتین حقیقة او حکما ای یکون کل واحدة منهما فی ضمنه فالمتضمن اسم فاعل هو المجموع والمتضمن
اسم مفعول کل واحد من الکلمتین فلا یلزم اتحادهما درین دو بیت درج کرده منه قام زید هیئت مجموعش +
اسم فاعل را التضمن مشتمر + ور بخواهی اسم مفعولی ازو + هیئت افرادیش را کن نظر + لکعلوی شهر
نامی مسکن سادات است کوهش دره تنگی معبر سند واقع منه سید صدرالدین عرف صدر بن سید
محمد صاحب آیات باهره وکرامات ظاهره ولی وقت و سر سید مشائخ روزگار فخر سادات جامع
البرکات بود اولادش در سند بنجابت دودمان واصالت خاندان متصف بعضی اولادش
ساکن هوستان چنانچه آسامی ازان مذکور شد و برخی در سائر سند ساکن و سائر اینجا بچند
آسامی ساکن اصل جای تبرک می جوید سید محمد از بنائر سید صدر مذکور کامل وقت بوده
تاریخ فوتش این مصرع بر آمده ع در دو جهان ابر محمد بود + گویند هر روز چند هزار صلوات بر
علی الدوام وظیفه داشته گویا این مصرع تاریخ نظر بآن شغلش از غرائب اتفاقات است پسرش
سید دلشاه سالک مجذوب واصل حضرت محبوب صاحب مقامات عالیه بوده سید ابوالحسن
پسر دیگرش سید محمد متشرع باکمال از ارادتمندان سلسله مخدوم نوح علیه الرحمه بر آمده پسرش سید
عبدالرسول نام آبا ببزرگی روشن کرده در ناموران وقت منسلک شد سید محمد شجاع از بنائر
سید صدر مذکور در طریقه نقشبندیه نامی روزگار است سید محمد اشرف داخل زمره

اشرف الناس ملتبس لباس بزرگی بر آمده سید ابا بکر از اعاظم سادات است شاه زاده محمد معز الدین بجد مش رسیده استدعای دعا نموده بود و عنقریب حسب وعده سید مرتضی مدارج شاه گردیده سید غازی خان صاحب کمالات صوری و معنوی سر گروه سادات الکعلوی بوده سادات آن موضع مجموع از صلاح وصوابدیدش بخلف جا نزند اشتندی سید حمزه اکنون بزرگی موفور سر سید السادات است حسن جای بانام است منه سید حیدر روزه دوازده سالگی بصحبت مولانا عمر و مخدوم بلال رسیده صاحب حالات مبین وکشف ویقین و بر آمد اولادی کثیره ببزرگی متصف دارد از جمله خوارقش آنکه روزی درمیان مجمعی انبوه ایستاده بود در همه مردمان نظر کرده فرمود که من بخدا ابهاد ارم که هر یکی ازین مردان براه علیحده و اصل مقصد نمایم چنانچه هر یکی از دیگری خبر نداشته باشد و حقیقه موضعی است مشهوره منکه سید حسن شاه بخاری مردی از خود گذاشته سالک طریق توحید است و از آبا و اجداد در فنی معارف ساح منسلک نا معقد و در راه خدا معروف وحاجتمندان را حلال مشکلات خاندان عباسیه کلوره از ارامتندان ایشانند عفور شاه برادر زاده حسن شاه مذکور ایضاً بکمالات ظاهری و باطنی متصف ریل زمینی مسکن اولیا است درویشان ریل مشهور اند محرر الحروف بوی ازان بهار بقدر دریافت مشام روزگار را معطری سازد شیخ موسی بخمین جد شیخ ابو الفضل است چنانچه وی در کچکول آورده در مائة تاسع آنجا مسکن گزیده روزگار مخصوص عزلت و یاد خدا ساخته درگذشت شیخ حضر از بنائر اولیا است در مائة عاشر بسیر وسفر بر آمده بشهر ناگور رسیده و مرید شیخ یحیی بخاری اچی جانشین مخدوم جهانیان و شیخ عبد الرزاق قادری و شیخ یوسف سندی شد پس سیر صورت و معنی کرده بسند بازگردید در سال نهصد و یازدهم از شیخ مبارک بوجود آمدوی در اکبر آباد وفات حیات بزرگی و بجر در علوم منقول و معقول بسر برده صد و بیست سال عمر یافت مرید شیخ فیاض بخاری و شیخ عمر تتوی بوده ولدی اکملش شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بجا مذکور شدند درویش یحیی ولد عالم البکهری که مذکور شده از جمله اولیای کبار است به نزدیکی ریل سکونت داشته شبی از شبهای تاریکی شد و باران بشدت باریدن گرفت درویش بخانه بود از سقف آبی متقاطر شده

بر روانش ریخت و اکرده دایه را داد تا بر دریا برده بشوید و خشک کرده زود بیارد گفت شب تاریک
باران شدید و آفتاب معدوم چگونه بدریا روم و خشک کنم فرمود تو از حجره برون شو و ببین
تا چه رود دایه همین که برون آمد روز روشن و آفتاب در نظرش جلوه کرده بدریا رسیده و او را
شست و در حال خشک نموده بخانه شد باز شب بحال و باران بطریق سابق در بارش دیده
مخدوم نجیم سالار بزرگان ریل و خداوند مریدان خیل خیل معاصر مخدوم علیه الرحمة بوده و پدرش
ابراهیم از قبیله ریل درویشان خلیل خصلت راه ایشان بوده دشت باران سرزمین معدن
بزرگان اهل عرفان است منه شیخ هوتهی لاکهه شیخ الشیوخ وقت بوده اکثر سرتا پا لباس
حمرا پوشیدی و تیر و کمان همراه داشتی و صوامع بزمزمه وجد و سماع در آورد اوائل که هنوز مهر
شانش در سحاب حجاب بود در دهی نزول کرده رئیس ده را فرزندی از مدت بحبس دور
دور از افتاده چون قدرت رفتن آنجا نداشت جمیع اهل الله را ضیافت کرده تا استمداد همت
کنند شیخ اتفاقاً در امنوکه رسیده درخواست طعام نمود جماعه مذکور روی انجفارت دیده خبر طعام
نگرفتند شیخ گفت بر شما طعام وقتی حلال است که فرزند ضعیف در حال حاضر سازید و اگر از شما
نشود ببین و اگذارید هر همه متعجب شده انکار نشوار حواله شیخ کردند علی الفور دست پسر گرفته
بمجلس رسانید ظاهرا پسر در آن زمین برای گرفتن روغن ببازار میرفته شیخ بقدرت الهی
از آنجا باینجا رسانید از آنوقت غلغله ظهورش شایع عالم گردیده چون فوت کرد آن شخص که
بمشایعت جنازه اش رفته بود چنین نقل کردند که وی شیخ را به پهلوی خود نماز جنازه دیده بزبان
حال سوال کرد که چه سنت که بر جنازه خود نماز می فرمائید فرمود که ازین حال شگفتی مدار و مارا
زنده انگار کنند پر لوارش در موضع سوریانی از زوایای دشت برکنار سانکره مجمع اهل الله است
شیخ احمد رسید حضرت احمد و شیخ محمد وارسته اند ولدی شیخ هوهتی لاکهه مذکور از جمله بزرگواران
تا هار جا اولیای کبار خطه سند شیخ احمد همواره بعبادات و مجاهدات میکوشیده و لحظه ذکر
و فکر نبوده و شیخ در مقام قربت از شغل باطنی بزودند عبادات ظاهری نمی پرداخت خوارق
هر دو کرام از شماره ابهام افهام بیرون مدفن شان در جوار پدر بزرگوار بموضع مذکور است
تارون مکریه درویشی صاحب مقام عالیه و خوارق کلیه ساکن دشت و تل از معاصران مخدوم

شیخ احمد و شیخ محمد است و باهم صحبتهای محققانه و عارفانه کردند درویش ابراهیم ولد ناکود همواره از حبوبات نباتات ارضی قوت خود ساخته از جمیع مطعومات متعارفه رو برتافته بود یکه نام کاتیار که از اجله خدام وی بوده روزی بخاطر آورده که غذای شیخ چنین فضله اش ببینم تا چیست لهذا وقتی ابریق برداشته با وی باستنجا رفت و بعد برخاستن درویش دو بیضه سفید خوشبوتر از مشک دیده برداشت و در دستار نهاد گویند عاجزه شیخ در مرض موت نان گندم با قند پخته آورده که شاید چیزی در ان حین تناول فرمایند گفت حالا که روزه حیات بتمام تمامت رسیده چگونه باین افطار کنم از من این اذن است که اگر کسی چنین نان شیرین بنام من وقت حاجتی دهد روا گردد از ان باز در مردم آنطرف متعارف شده که یکتویه گندم از وجه حلال بیک دست آس کرده با یک سیر قند و روغن پخته بروح پرفتوحش میخورانند و مرادها می یابند مومن نام پسرش در یکی از قلاع گجرات بحادثه محبوس شده در حین وفات اینجا ندا رسید که فرزندم مومن بیا و مرا غسل بده او از چند ماهه راه آواز پدر بقدرت الهی شنیده گفت منکه درین قلعه محبوسم چگونه بیایم فرمود دستم بگیر و بیا بقدرت الهی در حال وارد خدمت پدر گردیده بتجهیز و تکفینش پرداخت مدفن شیخ موضع سکرباری از مقام دشت است یکه کاتیار از اجله خدام شیخ ابراهیم مذکور صاحب حالت و کرامت بوده درویش جکهره نندهو از جمله اولیای کبار دشت صاحب خوارق است مدفنش موضع آمرسیت درویش اسماعیل ولد عمر الدین از جمله بزرگان نامدار و اهل عرفان حقیقت سعادت درویش ماله را بموجب وصیت وی بمکاشفه دریافته از یکروزه راه خود بخود آمده در مقام آمری غسل داده بود درویش پینه ناریجه از اجل اولیای دشت است شبی بزاویه خویش بذکر مولی مشغول بود سواران مفسد پیدا شدند و درویش را بزور در پیش کردند تا نزبانها زدند تا راه بنماید و بلد شود درویش با سینه ریش پیش شده گامی چند سپرد پای اسپان بر سنگها خوردن گرفته سواران صدای سنگها شنیده گفتند که سابق این زمین سنگ نداشت حالا کوه از کجا است فرمود این نیست بلکه کوه قافست که شنیده باشید این بگفت و سواران را انجا در کام هلاک مانده خود علی الفور بزاویه مراجعت فرمود وفاتش سال هشتصد قبرش بر کنار نهر رین مقابل موضع ریده درویش ماله سمه از اجله اولیای دشت است به پاکی و طهارات جد بلیغ داشته

همواره دو کوزه آب یکی جهت استنجا و دیگر بجهت وضو همواره همراه داشتی روزی هر دو کوزه آب بسبب
گذار از نشیب و فراز زمین از دستش افتاده بهمدیگر خورده شکسته شدند فرمودند بمان و آب
مریزان بقدرت الهی هر دو کوزه شکسته درست شدند و یک قطره آب بر زمین نریخت وقت
فوت وصیت فرموده که پای چپ من در طفولیت بروث گاوی آلوده بود در حین غسل بیست
کوزه آب بر وی بریزید چنین کردند مدفنش در مقام آمر است درویش علاء الدین بهکیه
از اولیای نامدار ساکن دشت زبان قبول چون تیغ مسلول داشته که بهر چه میراند لا محاله
کارگر می شد و گاهی سهم دعایش از هدف اجابت تخلف نکشی در سن نهصد و رگذشت در دشت
نزدیک برهمن آباد آسوده قاضی صدر هو ولد حماد نسبتش بقضات قریه سهره خطیه میرسد از
اولیای دشت است شخصی مادیان فرسی نازا و داشته از قاضی استدعای دعای تولیدش
کرده و نذری بسته لیموی در دست داشت بوی داد که مادیان آنجو را نذ بقدرت الله بارور شده
بعد مضی مدتی کره بی بها آورده چون بزرگ شد مبالغ کلی بقیمتش آوردند اتفاقاً گذر قاضی بمکان
وی افتاده آن بدمذهب بخوف ادای نذر برگشت چون مخفی گردید قاضی بنور ضمیر دریافته پارچه
دستار پارشده انگشت صاحب مادیان را بگذید رفیقانش مار را کشتند و دیدا برداشته بخدمت
قاضی آوردند دعا کرد تا به شد اما از جانب تو به ننمود قاضی مافی الضمیر او دریافته بجادم گفت
که آن کره را بگو تا امانت ما را بدهد بمجرد پیغام آن کره لیموی مذکور را انداخته بمرد بعد از آن
فرمود تا مارکشته بیارند همان پارچه کرباس بود گویندی از مردم سیمچه که خویشش بود کدخدا تنگار
نموده شب زفاف زنان بعادت و رسم مشغول بهزل و ترهات شدند و وقت بر درویش تنگ
کردند هر قدر شان فرمود ممتنبه نشدند بلکه در هزل و شتم بعفو دند لاچار در حجره را بسته
باواز بلند منع شان کرد چون بر مزید هزل کوشیدند از غصه فرمود مگر که خر اند که هرگز تابع
معقول نمی شدند بقدرت الهی آنهمه زنان اتان اعنی ماده خران گشتند و مثل اتان لو صد
زاری کردن گرفتند شوهران زنان این را شنیده بپای قاضی افتادند تا شرم و سیرت
شان نگاهدارد بنا بر الحاح و زاری آنجماعه نظر ترحم فرموده تا در بر ده شب زنان بحالت
اصلی معاودت کرده خجلت ناک بجا نهاشند وفات قاضی سال نهصد است مدفنش موضع دیره

درویش رکن الدین ولد دیه از اجله مقبولان درگاه احدیت است اکثر اوقات بریاضات
وعبادات مصروف گردیدی روزی در مسجد کدی خوابیده بود امام مسجد بعد نوافل خواست
بیگانه شاید چدر را افشانده اتفاقاً چند تار خس بر روی درویش افتاد در حال ساقهای
پای امام شل گردیده از رفتن ماند یافت که این سزای عمل نادانستنش است که چند خس بر
درویش افتاد درویش از دعا پا افتاده به شد درویش را خبر نبود گویند در اواخر اوان بغلبه وجد وجوش
ذکر و بیا حالتی عجیب رو داده که هرگاه آوازی بلند و صوتی جهر بگوشش رسید سیدی الحال
آهی از دل کشید و بمجرد شنیدن آن آه آواز کننده جان سپرد او فوتش بهشتصد و هشتاد و هشت
مخدوم محمد امین کامل موحد وقت در موضع واسوری از ارض پت باران در نزدیک یهار بوده
مخدوم سید نه طالب علم نصرپوری از مریدان ایشان است بوبکان موضع نامی است
واهل الله را مسکن سامی سنه مخدوم جعفر ولد مخدوم میران که مذکور شد جامع کمالات
تحریر وقت معاصر نوح است گویند روزی مخدوم نوح ع فرمود خدا را باین چشم دیدم گفت
باین چشم ندیده باشید باید که جهت معاشه این معنی هرگاه چنین حالت شما را رو دهد بخادمی فرمایند تا
چشم شما را به بندد در آن حالت اگر رویت خدا باقی ماند یقین دانند که آن چشم نه این چشم است
و آن رویت نه این رویت مخدوم این را امتحان فرمود گفت اگر نمی بود جعفر نوح می شد
کافر مخدوم مذکور اعجوبه دهر بوده و کمال و فضیلت از او در اولادش تا حال مختلف ماند مخدوم
عبد الغنی و مخدوم نور الدین که هر یک خاتمه کمال و فضل بودند و در جامعیت علوم یگانه از
اولادشان نامی بوده یکی در عمل ایالت محمد مراد یابخان فوت و دیگری در عهد بندگان عالی
میان غلام شاهخان وارفع حکیم عثمان یگانه زمان صاحب حدس بکران بود میان عبد الواحد
پیر مردی مسن صاحب حالت ماهر فن نجوم و رمل از انجا است در خدا باد بعهد نادریه دیده
بودم بزرگان حال و ماتقدم مواضع مذکوره زیاده بر اندازه احصا باشند بقدر دریافت
بهمین قدر اکتفا رفته هر که بر مزید تحقیقات موفق شود خالی از مثوبات نباشد تاله کندی
شهرکی نامور مسکن اهل الله است زمین امروز مجدد دست و بکرات بسبب طغیان آب نقل
سکان اهلش صورت یافت منه مخدوم اسحق اصل قوم بهتی از مریدان خاندان شیخ

بهاء الدین زکریا ملتانی است در فضیلت و کمال طاق از اجل اولیای خالق خلاق بوده
کرامات و آیاتش از شماره شمار بیرون پسرانش مخدوم احمد و مخدوم محمد اند که مذکور شوند مخدوم احمد
اجل اولیا است همواره در گوشه انزوا اگذرانیدی و احیانا بحلقهٔ ذکر و سماع می شد و حالی بروی
طاری می گشت که حد احصا نیست بنجا خوارقاتش آنکه شخصی رئیس را پسری بعارضهٔ مهلک رسید
مخدوم احمد را مع جماعهٔ اهل الله بضیافت طلبیده چون طعام آوردند مخدوم فرمود تا کان و مکان
بطعام نشستند و خود تنها مانده رکن نام بهرا خادم را فرمود تا پسر این شخص مضیف را بیارد که همطعام
من شود قضا را هما وقت پسر فوت کرده بود و پدر آنرا برعایت قدوم آن بزرگ ظاهر نساخته
گفت حالتی صعب دارد نتواند آمدن مخدوم فرمود بی او نخورم چون رکن مذکور بر سر پسر رفته
به پیغام مخدوم فی الفور زنده شده برپا نشست و بخدمت مخدوم رسیده همطعام گردیده و گفت
روح مرا قبض کرده بچهارم آسمان برده بودند مخدوم از انجا باینجا باز آورد گویند وی در اواخر
آخر حیات به نیرنکوٹ رسیده اتفاقاً زرگری پسری در مجلس سماع بیتی بسوز گداز خوانده
مخدوم بشنیدن آن جان داد نعشش بهاله کندی بردند منقول است که در راه آواز ذکر
جلی از وی جهراً مسموع می شده وی علم ظاهر و برخی دقائق علم باطن از خدمت مخدوم عبد الرشید
حاصل کرده بود واقعه اش سن است و ثلثین و ستمائة خلف ارشدش مخدوم فتح الله بعد رحلت پدر
بسیر آبا محلی گردیده و سادهٔ ارشاد را بوجه اتم بیاراست بعد وی مخدوم احمد ثانی پسر مخدوم فتح الله
بر متکای ولایت و کمال متربع نشسته اوقات با برکات بکمال رشد و ارشاد گذرانید پس پسرش
مخدوم عبد الحمید باوصاف حمید مستثنی اوقات زیسته نام آبا بوجه احسن روشن نمود بعد او پسرش مخدوم
عمر بعز او ان رشد نامدار زمان سالک راه عرفان بر آمد خوارق آیات آن بزرگوار از حد شمار
متجاوز از وسه پسر گرامی مخلف شد ١ مخدوم حسین ٢ مخدوم ابراهیم ٣ مخدوم عبد الرؤف
مخدوم ابراهیم ولد مخدوم عمر الضیا مرد بکمال صاحب حال گذشته پسرش مخدوم فتح الله
بحلیه کمالات محلی زیسته بپای سلوک آبا در راه یقین نیک پویه زده چون بگذشت پسرش
مخدوم عبد الحمید ثانی بر جادهٔ ارشاد آبا متمکن گردیده ذات حمیدش درین زمانه تبرک
محض و غنیمت خاص بود بعد مخدوم عبد الرؤف که مذکور شود عز سیب رشدی وقف معتقدین

گرده در مدینه منوره درگذشته بعد از وی پسرش مخدوم رحمت الله رحمت خاص خدا محلی
بحلیه اوصاف تامه و ارشاد عامه زیست فرموده در عین عنوان جوانی درگذشت مخدوم
عبد الرؤف ولد مخدوم عمر مذکور کامل وقت عارف زمانه برآمده در مشائخ حال
ممتاز زیسته از حین شعور تا آن وفات همگی موصوف اخلاق رضیه صرف عبادت و ریاضت
بوده خوارقش برون از حد احصار است میان نور محمد لغایت در بندگیش بوده و صرفش را
از دل و جان کمر انقیاد بسته داشته در هزار و صد و شصت و شش هجری برحمت رؤف پیوسته
شیخ ابراهیم قاضی زاده هاله کندی تاریخش این کلمات یافت کانَ وَکیاً رَؤُفَ الْخَلْقِ از
ایشان ولدی مخلف نشده اکنون مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبد الحمید ثانی مذکور بعز و بزرگی و
کمال و ساده پیرای ارشاد آبا منسلک زمره اهل حالست حاجی دین محمد ایضاً داماد مخدوم عبد الحمید
باکمالات انسانی متصف است مخدوم عبد الحمید برادر بزرگ در حیات مخدوم عبد الرؤف
ببزرگی اتم گذشته بود مخدوم محمد ولد دیگر مخدوم اسحق موصوف تحصیل علوم بمرتبه اتم
رسانیده در تصفیه باطن اقصی غایة کوشید اغلب اوقات بکارهای خلق الله حسبة لله نزد حکام
آمد و رفت کردی و از ظاهر شرع تخلف جائز نداشتی وقتی بکار محتاجی در ته نزد جام نظام الدین رسیده
بود جام گفت وصف مخدوم احمد برادرت بسیار شنیده ام و شوق دیدنش لانهایه دارم
تو همینجا باش تا او بیاید فرمود برادرم نه پروای من و نه پروای تو دارد هنوز درین مکالمه
بودند که مخدوم احمد وارد مجلس جام گردیده جام بدیدنش خیلی معتقدانه خدمت کرد بعد مراجعت
مخدوم احمد برادر را گفت بیا تا حالی چنانچه آمدم طی الارض در هاله کندی برسیم و نماز عصر آنجا
ادا کنیم مخدوم محمد گفت شما مختار ید من سلوک و رنج مجاهدت فی سبیل الله از دست ندهم در
اولاد این بزرگ نیز وجوه عرفا سالک مسلک عرفان برآمدند منجمله مخدوم یوسف قریب بزمان
مخدوم عبد الرؤف مذکور بکرامات خاص مخصوص زیسته یکبار در بازار شهر در بارا تصرف
آورده دیگر مخدوم محمد صادق و مخدوم محمد یعقوب هر یک کامل وقت بودند مخدوم عبد الرشید
از اجل علما و اکمل اتقیا است مجمع بزرگ انه و استفاده کمال علمی و عملی یافته رشید روزگار شدند
از انجمله اند مخدوم احمد و مخدوم محمد مذکورین درویش زکریا برادرزاده مخدوم اسحق مسطور

در ذکر وجوه اہل اللہ ساکن مواضعاتش اشتغال نماید و از ارواح بزرگان استمداد و توفیق
درخواست دارد ہو اللہ عالم بالصواب بالوث موضع معروفست منہ درویش حسن معروف
دراصل بخاری بود بتصفیہ لوح سینہ را صافکردہ بنقوش آراستہ گویند طہارتخانہ داشت ہر گاہ حاجت
توضی در ان داخل گشتی از خود رفتی روزی بخاری از خویشانش بدیدن آمد اتفاقاً درویش
در متوضی بود چون در عقب رفت دید درویش اجزای متفرق شدہ است از دہشت بیرون آمدہ
روزی بوقت ظہر ابریق در دست بمتوضی نشست خواست کہ آب بر دست ریزد موذن
اذان شروع کرد درویش از خود بیرون رفتہ بقیہ آن روز و شب تا وقت ظہر دیگر بیخود ماندہ کسی را
طاقت نشد کہ بحال آرد روز دیگر موذن ہمان وقت شروع اذان کردہ بہوش آمدہ پرسید مگر
موذن اذان را تا ہنوز تمام نمیکند روزی مخدوم مراد ولد مخدوم صدر الدین راہوتی بدیدن وی
آمدہ گاو سواری بیرون بستہ پیشش رسید خادمان گفتند ہفت روز است کہ درویش بمتوضی رفتہ
حیران شد درین اثنا درویش بیرون آمد مخدوم گفت درین ہفت روز فرائض را از دست
دادی فرمود تو بحال گاو خود بپرداز بانیکار چہ افتادی قضارا گاو مخدوم غائب شدہ بود مخبر گردید
تجسس فراوان نمود گاو را بافتہ بمنزل شتافت و دیگر پیرامون اعتراض درویش نگردید خانوث
موضع معروفست از سادات سکانش اہل متعلوی سید چاند و شاہ درین تا نزدیکہا صاحب
حالت بین واقف راہ سلوک گشتہ از معتقدان و جانشینان نہال شاہ مداریست کہ بر کوہ گنجہ
آسودہ ست و مذکور گردد بہشت زمینی طرف تلہا از تو ابع تالہ کندی بفاصلہ سہ گروہی است
از عجایبش مدفن گرامی و مضجع سامی سید شاہ عبد اللطیف رحمۃ اللہ علیہ پس آنحضرت معروف
بتبارک ولد سید حبیب شاہ از اولاد سید عبد الکریم معروفند سید حبیب شاہ مرد باخدا بودہ چون
درگذشت تاریخش الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب شدہ و شاہ عبد اللطیف درین
زمانہ در ولایت عدیلی کم داشتہ آثار کرامات و اخبار خوارقاتش اظہر من الشمس درین مختصر
چہ قدر گنجائش پذیرد با انکہ امی بود حق تعالی تمام علوم بر لوح سینہ اش مثبت داشتہ گویند
مرزا بیگ ارغون کہ صبیہ در سلک کنیزکان حضرت السلاک داشتہ در اوائل نسبت بخدام
کرام تبغض کلی داشتہ چون فوت کرد شخصی از مریدان بحضور شریف این کلہ تاریخ فوتش گفتہ بود

قطعه شاه صاحب ذو المواهب سید عبد اللطیف ٭ آنکه قطب وقت خود بوده است از مردان حق ٭٭
چون ز جام ارجعی مخمور نوش وصل شد ٭ گفت ملهم غیب سال رحلتش رضوان حق
خبیث آن عارف کامل شنیده بر بدیهه فرموده چنین نباید گفت بلکه بگوئید که یک مغل ٭ بوده چون حساب
کردند درست تاریخ همان سال درست آمد الحق از شخص امی وقوع این حال جز خوارق نیست وقتی
که ازین سرا نقل فرموده در ماتمش جمعی از مریدان جان دادند مزار متبرکه اش بران هیئت عجیب جایی
با روح و صفاست گنبد عالی بر قبرش بنا یافته و راجه جبلپیر نوبت نذر نموده صبح و شام در گاهش
عجیب روح و سرور و غریب صفا و حضور دارد اکنون سید جمال شاه قائم مقام آن ولی مخصوص
بکرامات خفی و جلی است و سلسله فقرا چند خلیفه نامدار دارد جهجیه که موضع درگاه شیخ طاهر رضی الله عنه
عزا بسیمنها ذات گرامی آن ولی نادره عهد عجیب بوده وجود داشته هندوان لال او دیره اش
خوانند و مسلمانان شیخ طاهر بهر کیف از ثقه منقول که آن سرمست باده حقیقت اول الحال در
بیابانی گذراندی روزی قدری اوغره جهت خوردن در دست داشته که شتری رسیده از کله
به سر بنگه شیخ رسید ازانجا که ذات بیچون احد سائر و ساری کل افراد موجود است شیخ آن شتر
را بچشم معنی دیده گفت ای خدا چون برین بینوا کرم فرمودی ما حضری که موجود است تناول
باید فرمود شتری رسیده بود بجا نماند این زاری کنان در نالش کرده بعد تگ و پوی کلی رسید
بانچه رسید از الوقت غلغله اش عالمگیر شده بعد رحلتش درگاه وی مطاف اصناف خلائق واقع مجمع
غریب هر ساله منعقد زنان هنود از سائر بلاد برو جمع شوند یکجا بانه درکود بر زمین کرده بنام شیخ
هر که خواهد ایشان تکلیف رقص کند با وجود بودن شوهر و دیگر عزیزان خود را ازان دریغ ندارند
شرط دارد نه شنیده کهیره موضع معروفست درویش نوح کهیری نگله بانی زیست کردی و
صاحب حالت و کرامت بوده در حدیقة الاولیا مذکور که چون جام تماجی بتصرف شیخ حماد جمال
از دهلی برسید چنانچه مذکور شود وی در ارض کهیره او را گفت از سر روز منادی بنام تماجی
می شود حال آنکه عهد جام جونه بود انرپور دهی قدیم آباد کرده جام انراست که در بعضی موسم
در تانه گیهاد ریاز نیش تمام بخود کشیده مخدوم ساهر لنجار از اجله امرار و ابرار روزگار بوده
جمیع اوقات بوظائف عبادات قیام نموده و لمحی از لیل و نهار فارغ از ذکر و ورد کار نبوده

در مجلسش قیل و قال دنیوی هرگز نگذشتی هر که را نظر توجه سید بمرتبه ولایت میرسید حجبی از کرامات
بعاوت در تستش می آمدند و زیان میرسانیدند مزارعان گله پیشش وی آوردند خادمی را فرمود
تا کرازان پیغام رساند که گرد مزرعش نیایند کرازان آن پیغام ممنوع شدند گویند چون بقریه
سنغلوی رسیدند شبها پا دراز کرده بخوابیدی و گفتی هر طرف خانهای سادات است ادب تقاضا
نکند که بطرفی پا دراز کنم از وسبب که گفت من از پیر شنیدم که در هر که سه خصلت یابند بگذارید
تا نفع یابید که پیر شما همانست یکی آنکه چون پیشش نشینید خدا بیاد شما آید دویم آنکه چون سخن کند
در دل شما جای گیرد سوم آنکه دشوار آید ترک صحبت او مدفنش موضع مذکور بوهری موضع قدیمست
منه سید حمزه اصل سنغلوی در تاریخها غواص بحر عرفان جامع محامد ایقان سر سلسله نقشبند گذشته
بزرگان مواضعات متفرق کنار سانگره هر چند بر جمیع بزرگان آسوده کنار سانگره
اطلاع یافتن بقدری دارد مع هذا جهت تبرک و تیمن بقدری ازان اکتفا رفته شیخ موسی
آسیدانی اصل از بزرگان هند است در زمان سلطان علاء الدین بدیار سند آمده مزارش بر کنار
نهر سانگره واقع در اوائل حالتش بازرگانی از قافله جدا افتاده شتری لکمیر با بار همراه داشت
پای شتر لغزیده بشکست چون آبادی دور بود و این شخص تنها جای ماندن نیافت و رفتن خود متعذر
افتاد بحزن و حیران ماند تا چه کند مرقد شیخ ناگهان دیده انجا آورده چون شب افتاد تسلی یافته صبح
شتر را صحیح بی اثر زخم یافته با بار راه خود گرفت بعد چندگاه آن شتر در وطنش بعارضه مهلک رسید
و قربانی کرد در ساق های شکسته دید که میخی در استخوان زده شده است دریافت که این کرامت
شیخ است درویش وهیه جاپنه از جمله مشائخ روزگار و اولیای کبار صاحب حال و قال است و
از باریافتگان محفل قدس حضرت رسالت ص کراماتش بیرون از بیان وفاتش هزار و یک
مات فی عشق تاریخ عربی و ترجمه فارسی در عشق جان بسپرده موافق بسال آمده مدفنش قریه لوترکی
بر کنار سانگره درویش آلو مجذوب مطلق عارف بحق بوده اصلش هند اما السند افتاده در کوچها
سالک میگردید گاه وقتی حرفی میزد که مفهوم می شد در صحرا میرفت و پشتارهای هیزم و نی
می آورد و بمردمان میداد صاحب کشف و کرامات بوده بسیار کس را از مقاصد و مرادات
بحصول می پیوست مدفنش بر کنار سانگره واقع درویش پلی سمیجه ذات بر کنار دریای سانگره

ساکن بود از یاران شیخ هوتحی ولد لاکهه است طبع لطیفت بگیا رمائل داشته روزی بشکار
ماهی قلابی انداخته تا دیگری انتظار کشید چون ماهی بدامش نیفتاد گفت خدا یا بده یا ببر در حال
زمین لب دریا که برو نشسته بود ترخیدن گرفت از ترس برخواسته گفت عجب است از آنکه
دادنش مشکل و بردنش آسان درویش لده از عمده نظر یافتگان درویش وهیه است و
بفیض توجه مرشد برتبه والا رسیده صاحب کشف و شهود برآمده مولانا عباس از اجلهٔ
خدام شیخ وهیه است و بمقام گزیده وصفت قال وحال رسیده مخدوم آدم تتیه صاحب منزلت
عالیست صحبتش خالی از فیض حالی نبوده درویش چنه از جملهٔ اهل دل صاحب ولایت
در خدمت بسیاری از مشائخ فیضها یافته مرید خاص مخدوم آدم تتیه شیخ صدهو نوهیه
از عرفای روزگار و بزرگواران اعصار معاصر درویش وهیه است نصرپور چنانچه مذکور سلطان فیروز
در احدی و خمسین و سبعمائة نصر نام امیر را امر فرمود تا قلعه بر سانگره بنا نهد و این شهر از انفراد
آباد گردیده بنام وی نصرپور اسم یافته بفزونی باغات و وقوع دریا بزیر شهر خطه عشرت
فزاست گویند سادات ترخانیه در تمام سند همین زمین را بسکونت برگزیده بودند چنانچه اکنون نسل
باقیست از پنج و شش سال دریا از آن گوشه کرده و لهذا باغاتش همه خراب و جای گلستان
شورزار پیدا شده زمینش بزرگ خیز منه قاضی خیر الدین مردی با حال صاحب قال بوده
شخصی را در زمانش عارضه اسهال رو داده و هیچ دوا امساک نمی پذیرفت عزیزانش مایوس شده
و برادر کشت جواری بالای چهارچه بخوابانند تشنگیش همواره چون مشک دهان کشاده جاری
بوده ناگهان وی از آن راه عبور نموده و بدیدنش آورده نظر شفا برو انداخت در حال بهشد
صاحب حدیقة الاولیا از ثقات آورده العهدة علیهم که آن مریض از آن بعد چهل سال بصحت حال و
فراغت بال زیسته حسب اشتهار هر چه می یافت میخورد و راه غائطش بسته بوده بصفت
بهشتیان از تقاضای متعارفه ضروری مطلقاً درگذشت مدفنش بر یک گردهی جنوب نصرپور است
شیخ محمود المعروف بشاه سیان قادری نبیرهٔ حقیقی یعنی پنج واسطه حضرت پیر دستگیر علیه الرحمه
معروف در روزگار سابق مدفنش در کنار آنطرف دریا بوده شخصی قدرتمند است که درون
گنبدش داخل گردد بعد مرور دهور آن زمین را آب گرفت نعشش بزمین دیگر که امروز وسط

در زیارت نقل نمودند آنجا نیز زیارتگاه عالمیان بود و همه کس بدون محو از زیارت میکردند کرت
ثالث چون آب طغیان گرد در جای که امروز آسوده بتجدید دفن کردند از آن باز زیارتش عموم
و دخول در مقصوره معز رشده خوارق عادتش که از قدیم باز مرئی ارادتمند است بر عین از احاطهٔ
اقلام و ضبط او نام توان شمرد اکنون میر محمد زمان رضوی بتوارث اسلاف سجاده نشین آن درگاه
خلایق پناه متصف فرط بزرگی و کثرت کمالست میر محمد زمان رضوی اول وارد آنجا جد بزرگوار
سادات رضوی حالست از اجل مشایخ و اکمل اولیا گذشته پیش بمدت قریب سی سال و کثری
بنابر طغیان آب نعشش از جای قدیم مع نعشهای سایر سادات مدفونهٔ آنجا نقل کردند از ثقات
که بمشایعت نعش آن کامل بودند مرویست که سید موصوف را با وجود انکه دو صد و بیست سال
بر واقعهٔ فوت گذشته بود از کفن صحیح و سالم بر آمده و یک خوشهٔ انگور تازه رسیده مع چند
دانه نبات پایین پهلو راستش یافتند که ارادتمندان بتقسیم آن را خوردند دیگر خوارق بر اسقیاس
تو انکرد شاه هاشم رضوی ثانی اضاعر اعین اکابر نبیره و صاحب سجاده وی بوده حالات ایشان
نیز مافوق تحریر و تقریر در حیات و ممات خوارق عادتش شمرهٔ روزگار عالمی بمریدی وی بهره یاب
مرادات دینی و دنیوی گردیده اشعار محققانه بسیار دارد و بعد وی شاه نور الله هم براه آبا
سالک سالک عارفان زیسته پس فرزند حمیدش شاه یحیی لده سجاده نشین آبا بر آمده احیای رسوم
بزرگی اسلاف بوجه اتم نموده بعد از وی برادرش شاه نجم الدین بر روشنی کمال و عرفان اختر کمال را
مزین و بدرخشانی نیز فرخنده حال اهل ارادت را محلی انوار صدق و سداد داشته بعد وی شاه
غلام حیدر قایم مقام آبا گردیده اکنون ذات این صاحب برکات بیادگیری کارها غنیمت
می باشد سادات اجله رضوی در آن بقعهٔ میمون بسیار گذشتند بچند اسامی تبرک میجوید شاه
غیاث الدین ولد شاه نور الله مذکور در بزرگی اتم زیسته از وی شاه وجیه الدین مخلف و به نیکو
اطواری بزرگان متصف زیسته اکنون سید بزرگ خاتمهٔ بزرگی یادگار آبا بحالت نیک و
بزرگانه زیست دارد سید یار محمد رضوی اول حال نوکری کردی ثانیا بفقر راه آبا آشنا
شده متوکلانه می گذراند و حال نیک دارد میر محمد شاکر رضوی از بزرگان حال بتورع و تقوی
موصوف صفات آبا معتقد علیه برخی خاص و عام است سید محمد ظهیر ولد سید سلطان رضوی

بکمالات انسانی متصف میر محمد صدیق طالب العلم متورع کامل در سلک احیاست سید عبد اللہ و سید
عبد الرزاق پدر و پسر ہر دو از شہدا اند گویند چون شہید شدند سرہای خود گرفتہ بجای دفن
رسیدہ مردی مردم شدہ دفن یافتند درگاہ ہر دو بزرگ زیارتگاہ عموم برایا و حلال مشکلات
ارباب التجا است سید احمد المشہور بشاہ غوری از اولاد پیر پیران حضرت شاہ عبد القادر
جیلانی بجانب طرف جنوب مدفون است درگاہش معدن فیض ارباب حاجات و منبع کشود ہر مشکلات
می باشد بی بی نور بھری مجذوبہ سالکہ از قوم دبکران کاملہ وقت رابعہ ثانی بودہ مدفنش در عین
بازار نصرپور ملجای ارادت ارباب حاجات است در وقت قاضی مسعود کہ مذکور شود حیات بودہ و
خوارق عالیہ از و سر بر زدہ شاہ عنایت اللہ رضوی بن سید نصر الدین از مریدان شاہ خیر الدین و کم
درویش صدو و درویش حمید بن پلی و سید عبد الولی رضوی پسرش ارجمند سید عثمان پسرش ارجمند سید شفیع محمد شاعر کامل
سندی زبانست چنانچہ اشعارش ورد زبان ارباب عرفان شود حقائق ایقان می باشد ساکن نصرپور بودہ در مقابر شیخ
موسی آہنداں مدفنش زیارتگاہ خلائق است لکھیہ نام دہی نامدار مسکن اولادش یادگار شاہ عنایت اللہ از اولاد حضرت پیر دستگیر
در شہر نصرپور آسودہ است زیارتش را تر از امدادات گوناگون میرسانند اولادش حالا بشاہ غیاث الدین باقی قاضی
مسعود قریشی عثمانی صاحب علم ظاہر و باطن اجل اولیا وقت و اشرف مشائخ روزگار بودہ است
علم با فقر جمع داشتہ پسرش میان حبیب اللہ نامی حافظ و پسر وی میان عزت اللہ ہر یک صاحب
کمال برآمدہ اکنون برادرزادہ میان عزت اللہ محمد یار نام مرد موفق باقی قاضی محمود کہ
برادر قاضی مسعود مذکور در ذی اعیان بو فور انسانی زیستہ پسرش میان فتاح از اجل اتقیا
برآمدہ مرید و معتقد شاہ ہاشم ثانی رضوی بود میان عبد القدوس مشائخ وقت معاصر
قاضی مسعود و قاضی محمود مذکورین بودہ پسرش محمد اشرف خدمت کروڑ کری داشتہ و بوجود
انسانیت زیستہ فرزند محمد اشرف مسطور محمد حسین نام نامی محاسن آباد رین نزدیک بہمراہ
دیوان کدومل در دیرجات مقتول شدہ شیخ تھو از قبیلہ بہا نزد زمینداران نصرپور بر یک
گروہی شہر طرف مشرق مدفون درگاہش مطاف اصناف خلائق واقع شیخ لتو درویش
دمیانزی مشائخ کامل وقت بودہ درگاہش بر دو گروہی طرف بحر مطاف خواص و عام است
مخدوم سینہرہ اصل از زمینداران طرف مشرق بدو گروہی مضجع مرجع عالمیان واز میدوین محمد

اصل متعلوی ساکن نصرپور در زمره اهل کمال مستثنی برآمده پسرش سید محمد غوث در وقت خود
مجامع بزرگی متصف زیسته فرزندش سید قادر شاه حالا بفرط کمال یادگار آباست سید عبدالصمد
برادرزاده سید معین محمد مذکور ایضاً صاحب کمالات ظاهره بوده سید اسحق بخاری الاصل آنجا بیست
و درگاهش زیارتگاه اهل الله فرزندش سید محمد محسن حالا حی و قائم سید ابن شاه اصل بخاری
در عهد خود برابر کوثری الموسوم به سید ابن آسوده است درگاهش برآرنده حاجات اهل آن ملک
واقع سید عبدالرحمن بخاری از اولاد اوست بکرامات حال مشتهر اولادی کثیره دارد سید عنایت الله
برادر سید عبدالرحمن در نزدیکیها صاحب حالات و کرامات و الا در گذشته **قاضی حاجی** از
بزرگان ماتقدم آن بقعه است میان ابوالبقا محتسب معروف که درین نزدیکی نامی روزگار صاحب
وقار گذشته اولادیست **قاضی عبدالوهاب** از قضات متبرک نازکیمان نامدار آنجا بوده
چون درگذشت بجائیش دو پسر شدند پس غائب شد قاضی ابوالحسن برادرزاده اش بخدمت قضا متمکن
گردیده قاضی محمد میر پسرش حالا حیات و خدمت قضای موروثی خوب بتمشیت میرساند
قاضی مخدوم عبدالرحمن از اجل علما و افضل فضلا بوده از عهد شاهجهان تا همگی سلطنت عالمگیر
بادشاه متولی نذور حرمین شریفین بوده جاگیر جید مشروط خدمت داشت مخدوم محمد اکرم پسر بزرگش
بو فور انسانیت و فضیلت درگذشته میان مدنی که در مدینه طیبه متولد گردیده ثمره آن شجره و
دوحه آن حدیقه است حفیظ یار خان و عابد یار خان هر دو اخوان صاحب نام و نشان ولدی
قاضی عبدالرحمن مذکورند قاضی عبدالرحمن ثانی بنسبت آبا اکرم و بسیرت اجداد اعلم زیسته در مدینه
متبرکه درگذشته و در قبر مخدوم حیات سندی مدفون گردیده حاجی محمد قائم سندی که مذکور شود
و میان عبدالحمید ناکندی که مذکور شده هم دران قبر داخل شده اند **قاضی روح الله** ایضاً
مخدوم محمد سعید از علماء متبرکه ساکن آنجا بوده چون درگذشته بجائیش میان میده از بزرگان
نامور آنجا است **مخدوم میان میده** جامع فنون بکمال عالم متبحر در رفعة علم اکثر علما در سائر
بکمالات اشتهر برایا با سلوک آشنا درین تاریخها بسن کمال وفات یافته پسر ارشدش میان عبدالله
از علوم ظاهری بهره وافی برده متوجه علم معنی است میان عبدالرزاق کوری بزرگ آن بقعه است
میان نور محمد طالب العلم حال از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در فضائل فقهی و بکمالات علمی اشهر

وقت است چندی بقضای عسکر میان شاه خان نامی بوده مخفی نماند که بعد فراغت از ذکر
برخی وجوه ساکن اصل شهر مذکر ساکنان مواضع مبادرت میرود میان احمد عطائی در
مواضع نصرپور متعلقه سماواتی صاحب کمال عمده وقت اهل حال و قال درگذشته اکنون مخدوم
حاجی هارون دامادش قائم مرصد بزرگیست پیرو رو نزدیک گجرکوٹ واقع ارض روپاه دیسان
نزدیک گذشته اکنون پسرش احمد شاه نام قائم مقام معتقد علیه خاص و عام است بکیره موضعی
سامی سه کروهی اینطرف نصرپور از بزرگانش است شیخ فاضل شاه قریشی از اولاد
قطب الاقطاب شیخ بهاؤالدین ملتانی قرب زمان هزار و چند هجری وارد سند گردیده در موضع
مذکور رحل اقامت افگنده ببزرگی اتم موصوف از اجله مشائخ وقت بوده گویند در انحین خدام مخدوم
نوح رحمه الله مقام آمری واقع کنار پران که جای باتبرک از قدر تهای کردگار است چنانچه
در اصل درخت دریچه بشکل سوراخی موضوع دکسی را جز طهارت ذات از وعبور ناممکن و یادگاری
شیخ بهاؤالدین ملتانی است سابق الایام مجمع فقرای منسوب آن سلسله بود و بتغلب روست کرده
مریدان شیخ را در و تصرفی نماند مگر بآن سبب گروهی از خدام بملتان شتافته در روضه آن قطب
الاقطاب التجای بمجمع معهود آمری کردند و ملهم بآن شدند که عنقریب شیخ شهر الله از اجله
اولاد شیخ بهاؤالدین ملتانی علیه الرحمه بموضع مسطور رسیده شیخ فاضل شاه معزالیه چون اولادی
صلبیه نداشت آن بزرگوار را بفرزندی و دامادی برگزیده بعد مضی اندک ایام این بزرگ
والامقام باظهار کرامات باهره و آیات ظاهره مقام آمری بدستور قدیم مخصوص خدام سلسله
پیر خویش نمود ایشان را دو پسر رشید بوجود آمدند ۱ شاه سراج الدین ۲ شاه قائم الدین شاه
قائم الدین را اولادی نماند شاه سراج الدین رشدی کلی کرده و بحضور بادشاه مرزادان اعزاز اندوخت
ابتدائی بر داشت جنگ جهوک باشاه عنایت الله صوفی از وست و در آن زمان در دهلی بوده
از وی دو فرزند بوجود آمد ۱ فاضلشاه ۲ مهرشاه فاضل شاه رشدی نیکو کرده لاولد درگذشت
بعد از و برادرش مهرشاه برشد و نمود بزرگان بر آمده و حالتی نیکو بهم رسانده از و شاه قائم الدین
خلف نامدار یادگار که کنون بجای آبا متمکن است کاتیار از قرای قدیمه پرگنه سماواتی متعلق
نصرپور است بزرگانش شیخ برکیه ولد شاهو کاتیار معاصر مخدوم احمد و محمد ولدان مخدوم

اسحق ماله کندی که مذکور شدند بود در اوائل حال ریاضات شاقه کشیده گویند یکبار بعد شانزده سال
روزه افطار نموده ودر تمام ایام زمستان با یک چادر شبها بر کنار دریا رفتی و غسل کرده در چادر
سبلول بنماز پرداختی وچون خشک شدی باز تجدید غسل کرده چادر سبلول بر بنماز مشغول شدی
وهمه شب تکرار غسل و نماز احیا داشتی ودر ایام گرما همه وقت روزهای گرم در صحرای بی هوا
میان آفتاب بسر بردی تا رفته رفته پوست جسدش تمام ریخته گویند شخصی با وی در میان چله
نشسته بود وبرای شیخ هر روز نان بزرگ بشیرینی و روغن میختند تا میخورد و آنکس فاقه می کشید
مردم حرف گیری را شمردند چون چله تمام شد هر چهل نان که خورده بود بی نقصان بر آورده پیش
آمد مردم بهاد و گفت آنچه خوردم اینست هر که در مجلس حاضر بود از ان نانها خورده روزی
شخصی نزد شیخ آمده گفت زن خود گم کرده ام ندانم مرده یا غائب گردیده فرزندان صغیرش
بیقرار اند خادمی را فرمود زن این مرد بیار وی از در برون شد حیران ایستاد شیخ صدا زد
که پیشتر رو خادم میرفت تا شب افتاد هر قدم که بنهادی چون رفتن از بالای سوی پائین از نردبان
فرو تر رفتی و رفته رفته زمین را بر سر خود یافته ناگاه بارگاه شاهانه با انواع حشم و فروش بنظرش
آمد و دید شخصی در کسوت شاهانه نشسته چند مرد و زن مقید پیشش استادند خادم مذکور از زبان
خویش استدعای خلاصی زن مسطور کرده جواب یافت که آنزن در ادای نذر اهمال ورزیده
خلاص نیابد خادم برگشته ماجرای در خدمت شیخ گذرانید شیخ در حال شوهر آنزن با خود گرفته بگ
مرقوم وارد آنجا شد و هر قدر طلب زن نمود جواب نیافت پس شوی زن را گفت زن خود کر
برگیر چون او زن را گرفته رفت مریدان آن بزرگ را گفتند زن زانی او زن می برند فرمود مجذوب
خدا دست محبت او آمده اگر همه را بردم نمی زنم از زبان عارف بالله سید عبد الکریم در رساله
بیان العارفین و تنبیه الغافلین این نقل مذکور و آن بزرگ جناب حضرت پیر دستگیر رح مشروع
وی را گفتند همه کس مرید شیخ بهاء الدین ملتانی است و تو نیستی چه سبب است در حال کاسه
شیر بدست گرفته در زمین غوطه خورد بیک ساعت در ملتان شد صاحب سجاده شیخ
بهاء الدین با شکوه در خلوت بود کاسه شیر پیش نهاد فرمود با ادب باش کجا آمدی گفت چشم
دیگر سو دارم پس دست داده غوطه در زمین زد و علی الفور در مجلسی که آنجا رفته بود سر کشید

گفت ملا شیخ را دست داده آمدم روزی گفت وقتی در لوز شهود الٰہی مستغرق بودم آوازآمد کای برکیه بنده خواهی شد گفتم نه باز ندا رسید که ملازم خواهی شد گفتم نه تا سه بار مکرر این ندا می آمد و قبول نمی داشتم آخر آواز آمد که هرگاه نه بندی و نه ملازم پس چه چیز خواهی شد گفتم خدا ونداً هیچ نیستم و هیچ نخواهم شد چون این بگفتم خدا تعالی دست قدرت بر پشتم نهاد و عرفانم قبول شد میرن کاتیار در اول روزی نمک خورده بکشتی میرفت و رحال بجذبه الٰہی از خود رفته یافت انچه یافت مردمان کیفیت آن دریافت از وی پرسیدند وی راز مستور و انمیکرده قضا را روزی باکسی ماجرای خود و اکرده آنحالت از وناپدید گردیده دیوانه طور سرگردان می گشت و طبق طعام بر سر طلب جوکیان دیوانگان میکرده سید عبدالکریم وی را بجذمت محذوم نوح برده بمجرد دیدن زیاده از سالق و اصل رتبه عرفان شده حالتی یافت که چون ذکر کردی بیهوش شدی بکرات مرده پنداشته بر وی پس خواند ندا از دست که گفت مهتر اسماعیل ع بمن هیچ کار ندارد محذوم عبدالحمید قادری در موضع موچر برابر کاتیار عمله پرگنه سماوانی در بنز دیکها کامل وقت گذشته کرامات باهره از ویادگار فرزند نورش میان محمد شریف حی بوفور کمالات متصف خدمت صادر و وارد فی سبیل الله بطریق پدر دلخواه بظهور میرساند و در خانقاه صبح و شام بجماعه طلبه مشغول ذکر خفی و جلی می باشد شیخ دمانه درمحاذی راج سپره سکوت گاه قوم او و بجه بتعلقه سماوانی درگاهی عالیشان وارد قوم او دیجه تمام مرید و بند او لادش بقضا و ملانی و پیرزادگی معتقد علیه آنجا می باشد خسرو بن محمود اصلش از ملوک غزنویه است درگاهی والاشان در زمین او دیجها ادخود سح و زیر مرجع اهل الله واقع یکی از تصرفاتش آنکه از بیشه واقع سوا مضجعش شخصی قدرت ندارد که دست بهیمه یا غیره بر دمگرد ازای آن گستاخی بر طرف گردد عجیبه سید امین الدین خان در معلومة الافاق نوشته که در عهد اواخر عالمگیر بیک موضع برسه کولاب نیلوفری داخل پرگنه سماوانی که اکثر ساکنین براهمه هنود و چاچیگان می باشد از زن چاچکی شششماهیه مضغه که هیچ عضوی از اعضای انسانی در و وجود نیافته بود متولد شده بمعاینه نجم الدین رابدفن و بر تافت دل نیاید بمحافظتش کوشید تا رفته رفته علامات اعضای انسانی مثل چشم و گوش و بینی و لب و دو دست و دو پا و غیر ذلک بمرور ایام کامل وضع حمل سر بر زده

و کودکی سالم اعضا برآمده مثل طفل رضیع شیر از پستان مادر مکیدن گرفت و الدینش بعمر کوٹ
پرورش کردند گویا دوانای فن آباشده پانزده سال بزیست مثال ان الانثی من الاسد
لا تضع الاجرو ا و احد اتضعہ قطعۃ لحم لاحس فیہ ولاحرکۃ فیحرسہ کذلک ثلثۃ ایام ثم یاتی ابوہ
بعد ذلک فینفخ فیہ المرۃ حتی یتحرک و یتنفس و یتشکل ثم یاتی امہ فترضعہ ولا یفتح عینیہ الا بعد سبعۃ ایام
من تشکلہ فاذا سقطت علیہ ستۃ اشہر اکتسب بالتعلیم من عجائب الحیوانات کذا نقل عین الحیات
منتخب حیات الحیوان اکہم کوٹ موسوم باسم اکہم لوہانہ کہ در ذیل ذکر رایان مذکور شد ینش
منبع اہل اللہ واقع منہ مخدوم اسمعیل سومرہ از جملہ اولیاء کبار و اصفیاء نامدار بودہ
گویند از زمان طفولیت تا حال شیخوخیت ہمگی ایام او در ریاضات گذشتہ مکنت کلی داشت
از ان اقسام اطعمہ والوان اشربہ بذل اہل استحقاق و طلبہ علم و مسافرین مینمودی و خود افطار
بنان جوین کردی خوارق عاداتش از صد افزون فوتش نہصد و نود وہشت مخدوم صدیو
موہیہ از جملہ علمای نامدار و اتقیای روزگار و محبان مخدوم اسمعیل سومرہ است مخدوم عثمان
بزرگ وقت ہم سکونت و ہم عہد مخدوم اسمعیل سومرہ است درویش داؤد و میان ہمون
ہریک ہم زمان مخدوم اسمعیل سومرہ بودہ در مدرسہ ہر کدام قرب پانصد کس بقرات قرآن
مشغولی داشتندی و سونت خوراک و پوشاک شان از خود کردندی مرزا باقی با آن ہمہ
امساک زراعت شان از ہر چہ میکردند از الواب دیوانی معاف داشتہ بود با وجود این ہمہ
بذل کرم خود بنان جوین و نمک افطار میکردند و حاصل مزروعات صرف اہل استحقاق مینمودند
شیخ نور الدین اصل ساکن سوستان در اثنای سیر از سواد اکہم کوٹ گذشتہ ظاہر آن زمین
راپسندید و وصیت کرد کہ ہر جا گذرم مدفنم آنجا سازید قضارا در نزدیکی بوطن خود گذشتہ تابوتش را
چون برداشتند خود بخود روان گردید و جز بزمین مذکور قرار نیافتہ تا آنکہ در سواد اکہم کوٹ رانند
ز نسے کر وہی در ہمان پسندیدہ خود مدفون شد درگاہش سطاف ارادتمند شایع درویش
سلیمان ساکن پرگنہ مذکور گویند چہار زن داشتہ زنی را کہ با وی میل بسیار داشت چون کاری
نی گفت گاہی بنا بر طیش می گفت ای کور چنین کن در لحظہ کور میگردید و باز بترحم سفر مودہ
چشمت بینا باد بینا می گشت اینحالت مکرات رو دادہ ہمچنین زبانش بہر چہ جاری گشتی راست

چنان شدی درویش عمر بودله از مجذوبان مطلق و واصلان بحق بوده در اوایل از آدمیان رم کردی و بصحرا و کوه بسر میبردی آخر ایام آمده در قریه اکهم سکن گزید هیچ از خود و رحت خبر نداشت هرگاه کسی بحاجتی در خدمتش رسیدی فایض مرادات مراجعت نمودی درویش دریه که مذکور شد صحبت معتقد انه با وی داشته مدفنش آنجاست حمزه پرهار از مشایخ قدیم اکهم کوث است خلیفه محمد شریف اولیای قدیم آن ارض سید یونس اصل از سادات متعلوی و پسرش سید عبد الله از مشایخ زمان حالند به قبر هر دو بزرگوار زیارت ابرار بسیار سید فقیر اولاد سید و ته از سادات متعلوی در نزدیکی و بزرگی معروف وقت بوده جون شهکه نامی سرکار چاچکان است منه درویش حاجی سوره ساکن مواضع پرگنه جون فیض یافته بصحبت مخدوم نوح و اسمعیل جاکه و سید رکن الدین و سید عبد الکریم است مریدان بسیار داشت درویش موسی ساکن موضع جون از معارف اولیای سند است درویش بهاؤ الدین کوریه اول مرید وی بوده آنگاه بخدمت مخدوم نوح مستفید گردید سید حمید از نبایر سید محمد مکی است که در ذکر بهکر مذکور گردیده معز الیه از برادران خود که در لوہری و بهکر از اولاد سید مکی توطن دارند بسبب انجور مفارقت گردیده درین زمین اقامت فرمود ذات حمیدش مجمع محامد السنی بوده همانجا در گذشت از نبایرش سید محمد علی و سید محمد باقر که مذکور کردند به ته نقل نمودند و پاه موضع نامی ست از زمین بهٹه تعلقه جون از و است مخدوم لونگ سومره از کمل مشایخ و در اولادش بزرگی بتوارث مخلف مخدوم عبد الحمید از عرفای انجاد اجله و اتقیای عصرست نسبت فرزندی بمخدوم لونگ مسطور مختص داشت ولد ارشدش مخدوم اسحق از معارف علما و اتقیا جد مخدوم رحمت الله می باشد که در ذکر ته آید مخدوم الیاس از نبایر کرام شیخ شهاب الدین سهته ور دلیست بمکارم بزرگی و محامد سترگی متصف بنابر انجور د وارد گشته ساکن آن موضع شده عمر گرامی بانقضا رسانید از و مخدوم عجائب محامد و الا مخلف گردیده پسرش مخدوم هارون به ته توطن فرموده مخدوم ضیاؤ الدین که در ذکر ته مذکور شود ولد امجد اوست بدین شهر نامدار قدیم صوبه سند از بزرگانش است درویش بهنبه نابیجه صاحب آیات اجل اتقیا نزدیک بدین آسوده است شاه قادری از اولاد حضرت غوث

در بیرون بدین درگاهش طرف جنوب مرجع اهل الله ست از اولادش سید عارف شاه معروف
وقت به بزرگیش عالی معترف بعده سید بهار شاه صاحب شد موفور و بسخاوت و فضیلت
حالت مشتهر زیسته خلایق کثیر را نسبت آبا معتقد علیه شده اکنون سید مولید نه از بنی اعمام و
فرزندانش جانشین سجاده پیر است مخدوم طغاچی از قدیم درگاهش طرف غربی بدین زیارتگاه
اهالی و موالی واقع اولاد کثیر بزی اهل دیهات دارد مخدوم صالح از معتقدان مخدوم
طوغاچی مذکور است حالت بزرگی بمرتبه اتم داشته در جوار مزار مخدوم طوغاچی مذکور مدفونست
پسرش مخدوم یوسف هم براه آبا سالک مسلک علم و اتقیا بر آمده پدر وی مخدوم عثمان معروف
زمان در گذشته پسرش مخدوم عبد الرحیم در اواخر عهد شاهجهان بخدمت افتای بلده تته فایض
شده آنجا سکونت نمود فرزندش میان اسد الله مفتی بدین گردیده بدین مقیم شد اولادش
آنجاست و پسر دیگر مخدوم عبد الرحیم محمد شفیع نام در ذکر تته باید مخدوم حاجی درگاهش
داخل شهر از بزرگان با نام قدیم ایام است سید میر از مشایخ معروف آنجاست گاهش
طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله بفرط بزرگی و حالت نیک اوقات
حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام و صاحب سجاده مجمع طایفه معتقداست
شاه نور درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق قاضی عبد الملک بفرط علم و کثرت
عمل از اعزه آنجاست درگاهش طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله
بفرط بزرگی و حالت نیک اوقات حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام
و صاحب سجاده مجمع طایفه معتقد است شاه نور درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق
قاضی عبد الملک بفرط علم و کثرت عمل از اعزه آنجاست نبیره اش قاضی امان الله بحال
نیک در گذشت اکنون قاضی کرم الله از نبایر قاضی عبد الملک مسطور حی و قایم حافظ داود
ملای متبرک ساکن آنجاست تاریخ فوتش مطابق هزار و سی کسی این مصرع یافته از نبایر قاضی
داود بدین رفت بفردوس ابد میر سلطان شاه همشیرزاده خواجه خلیل خان که ذکر
حکام مذکور شده بعد عزل خالو بر جاگیر وی آمده وارد تته شده ارادت بخدمت میان
ابو القاسم نقشبندی یافته بپای اعلی تصاعد نمود و در مواضعات بدین سکونت گزیده

بزرگی و کرامت حال از اجله برآمده معتقد علیه طوائف انام شد موضع براسه بنامش موسوم
از چند سال گذشته اولادی برشد مانده ملا قیصر عبداللطیف نام مرد فاضل مستعد قابل شاعر
بوده هرشنشاهی بحضور عالمگیر حفت حصیر بهدیه بردی و اکرام لائقه یافتی او اجزا یامش پادشاه
فاضل دوست بر پیرانه سالیش ترحم فرموده او راسی لائقه مقرر نمود تا در گوشه وطن
عمر باسودگی بسر آورد شیخ اسماعیل قریشی از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی در نزدیکی
بدین موضع علیحده مزاری مطاف ارادت عالمی وارد شیخ ابن شاه از اولاد ویست که مذکور
گردد شیخ عالم شاه قائم مقام وی او لاد آن بزرگ بعزا وان رشد در نانکپها گذشته میان
محمد زمان شائح حال از معتقدان میان ابو القاسم نقشبندی د میان محمد نقشبندی تتوی بعز ادان
رشد سلسله نقشبندیه مرجع ارباب ارادت صاحب تصرفات بلیغ اکنون در موضع لونهاری قریب بدین اقامت
دارد عالمی را الفیض وافی میرساند اکثر مردم را عقیده آنکه دریبوقت وجودش درین طریقه
بی همتا است با وجود بی وجهی مهمانخانه عام دارد و طرفه آنکه گروهی بی معنی نامبرده نبظاهر در طعنش
مصروفند میان محمد زمان رحمه ربه خلف نامدار میان گل محمد گذاشت از پنج فرزند مانده از ان
صاحب سجاده محمد زمان ثانی که در ماه صفر سنه ۱۲۴۲ مسموماً وفات یافت چاچک نام قریه و قوم است تعلقه
جون بدین ولهذا الطرف را سرکار چاچکان گویند از بزرگان انجاست شیخ موسی ولد شیخ منغل
که مذکور شود بعد پدر بر سجاده وی نشسته از جمله بزرگان نامدار و اتقیای روزگار بود همواره
در ضیافت اخوان صفا کمر خدمت بربسته داشت و در مراسم مهمانداری مساعی جمیله مبذول
می نمود قبرش در قریه چاچک زیارتگاه طوائف انام و نکه نام قریه معروف قدیم بالا از سرکار
چاچکان متعلق زمینی علیحده است سنه درویش چپرس ولد ونه سرکی از جمله مبارزان دین
و سالکان مسلک یقین بوده رخش توفیق در مضمار تحقیق از همگنان پیش برده اکثر درویشان
از نظرش ملاحظه مینمودند روزی پیش مخدوم بلال رسیده پرسید که رتبه ادب فرض کدام بار عایت
مخدوم بلال گفت ادب فرض رجحان دارد ظاهرا این جواب مطابق مرضی وی نشده چون
رفت نقش تمامی علوم از صفحه خاطر مخدوم حک شده در مقام ضجرت و انکسار در اعتذار زد
تا باز بنظر فیض درویش انچه از لوح دلش محو شده بود بعز اثبات گردید روزی شخصی

گاؤ گم کردہ از شیخ چرکس دعا خواست فرمود اگر خدا وند اد گاہ تو راست باشد انیکہ ہر کہ بی سنت دعا کنا ند کار او بمراد نرسد گاو را پیدا کن فی الحال گاؤ گم شدہ خود بخود آمد و لھارہ ایضا نام موضع معروف درویش صدرہ ولد کیو راہ ٹھ از اولیای کرام و مشائخ عظام سندا ست بر جمیع بکریش از سر وفتن و جمیع جوارح مو نبود و ہمیشہ بعذوبت و تجرد گذرانید و وقتی جانب ملتان شد وقت شام برکنار بحر ملتان مسمی بر آوی رسید بشوق زیارت پیر انجا ماندن و شوالہ دیدہ ملاح را صدا نہ داآنطرف ملاح زبان بفحش کشادہ کہ چہ وقت آوردن کشتی است بغصہ آمدہ خادم را فرمود تا ابریق ہمراہی پر آب کند بقدرت الٰہی تمام دریا در و گنجائش یافتہ راہ خشک کردید درویش ہمانوقت بزیارت شیخ مستفید شدہ صبح آنشب خلائق و لولہ افتادہ کہ آب دریا چہ خشک شد درویش آن کوزہ بخدمت شیخ آوردہ ماجرا بیان نمودہ در باب اعادہ آب صلاح جست شیخ فرمود آب را بمصرف باید آورد تا این خارق بیادگار ماند از انوقت آن نالہ خشک است وقتی درویش لہ کاکرہ بر شیر سوار بدیدنش آمد پیش درویش صدر کوسالہ شیر خوارہ بستہ بود درویش لہ گفت شیر من گرسنہ است این کوسالہ بضیافتش بدہ فرمود مادرش بصحرا رفتہ چون بیاید بی بچہ پریشان گردد گفت حیرست این را البتہ لطعمہ شیر باید داد چہر مبالغہ رفت وی باز نیامد و بخادم گفت تا کوسالہ را کشا بیش شیر آرد بتصرف درویش صدر شیر بمجرد دیدن کوسالہ گریخت کوسالہ تعاقب شیر کردہ شیر بنا بر عجز خود را ببیشہ مختفی ساخت آنگاہ کوسالہ برگشتہ باز نزد صاحب بیا ایستاد مدفنش موضع مذکور است درویش صابر و دلھاری پرندذات از متاخرین معاصر شاہ عنایت اللہ صوفی است صائم الدھر و قائم اللیل زیستہ و ہموارہ درس قرآن میداد بزرگی و تقوی بمرتبہ مافوق داشتہ پسرش میان معروف عتبہ وی معروف پسرش میان مقبول حالاحیات مقبول ارادت اہل اللہ میزید کوچھ نام موضع معروف است داخل ارض ونکہ و دلھار منہ سید ساجن الملقب بسوائی متعلوی الاصل از مریدان مخدوم نوح ؒ در وقت خود مشائخ عمدہ گذشتہ بنا بر کثرت شہرت معتبد شرح حال و کراماتش نشدہ درگاہش مرجع اہل اللہ و زیارتش بر آرندہ حاجات حاجتمندان ست ہر سال مجمع بزرگ بروز وفاتش ممہد میشود و در آن خلائق جہت بیع و شرا از اطراف بکیار می آید سید بہنی اللہ

نبیره آنحضرت در راه خدا چنان صرف بودی که وحوش وطیور ازو رم نکردندی و جانوران
درنده مثل شیر و گرگ وغیره مجاورش بودندی گویند روزی از کنار دریای گذشت غوکان
از قدوسش رمیدند گفت هنوز در من نگر غیر دیدند پس یکشبانروز آنجا صرف گریه و زاری
نشسته تا آنکه غوکان از دریا آمده با او الفت کردند مشهور است که وی از جای خود تا مضجع
جد بزرگوار که زیاده از مسافت یک تیر راه نبوده صبح گرفته تا شام رفتی و موجب یکی آنکه
هرچه از سنگ و کلوخ وغیره در زمین دیدی برداشته تا دیری در روستوق ماندی و کلمه
سبحان الله تکرار فرمودی فرزندانش هرچند بعد از واقع اسباب عمارت آماده کردند تا
گنبذی یا مقصوره بنا نهند اجازه نشد سید یحیی لده تلهار موضع معروف از بزرگان نامی
آنجاست سید مکیلده از نبائر سید عبدالکریم صاحب بلری بسببی از برادران مفارقت گزیده
در آنموضع مدتها به ریاضات شاقه گذرانده حالتی نیک بهم رسانید ارباب موسی رئیس آنجا
نسبت صبیه خویش بسید داده رفته رفته فقر با جمعیت و جمعیت با فقر نیکو یافته چون درگذشت پسرش سید
عالی صاحب وقت موصوف روزگار بفزادان عزت و افتخار زیسته اکنون میر حیدر ولد
سید محمد صلاح دامادش قایم مقام سید غا پر آن نام ریاست مواضع با نام گذرگاه اهل مقام
دارد درخت آمری آنجا نشانده شیخ بهاءالدین ملتانی جای زیارتگاه اهل الله شایع بقدرت
الهی درتنه اش شکل دریچه موضع شده اهل ارادت درو داخل شده برون آیند و آنرا که نفس اللوامه
درو خطائی باشد گذر ازان دریچه صورت نه بندد همه وقت گذرگاه فقرا است شیخ بهاءالدین ملتانی
آنجا نسبی گذارنده فقرای آن سلسله آنجا بسماع و صحبت اوقات گذارند پیر خاکی مشائخ قدیم سوره
ارض بر النت ابراهیم ناکورائی نتیبه قوم از مشائخ قدیم مزاری در ان ارض با روح
وصفا است سید حسن باکانه از مشائخ قدیم آسوده بت نزدیکی عمرکوت سید لال چهته که
از مشائخ قدیم در زمین سندره بت تاج محمد کهیلره از سلسله فقرای قدیم اولاد سومه
کهیلره که مد مقابر حسن باکانه آسوده است در نزدیکی درگذشته نامدار مشائخ وقت در تنگیجی
مدفن دارد درس منظفر ذات عالی پوتره درده بایزید سمه بسیار صاحب مجاهدات و ریاضات
سبزبند و مشهور سرزمین خود است خلافت سلسله مخدوم بهاءالدین دارد بابو سکریه ذات در ارض

مندره پت آسوده از مشایخ قدیمست درس واته کاچله بزرگ معروف وقت آسوده پت زیارتگاه
اهل الله شایع فقیر کهنو نیز از مشایخ قدیم آسوده زمین سونهی ست حسین فقیر را باو بزرگ
وقت در نزدیک زمان ما در گذشته نزدیک سومرن دارد اکنون پسرش باول فقیر مرجع معتقدانست
درس اجبار از قوم لوربره بزرگ قدیم آسوده موضع بهرانی درس بلاول در نزدیکیها
ساکن حوالی آمری بر ناله بر آن در گذرانید کمالات ظاهره بسیار سر زده حالش هی بودند اکنون بیان
شرف الدین قاسم متمام [illegible] مدد والاکرام انام است ذکر برخی وجوه مشایخ و علمای سند
که تحقیق مقر و مدفن شان ما [illegible] صورت نیافته و بشیخ [illegible] اسم و نژاد مذکور شده اند بشرح
زمان مذکور و ملتزم [illegible] ساخته [illegible] از این اسامی مخصوص جای یابند داخل آنجا فرمایند
ابو علی سندی در نفحات از شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی مسطور که وی از استادان بایزید
بسطامی است بایزید گوید من از ابو علی علم فنا و توحید آموختم و بو علی از من الحمد و قل هو الله احد
شیخ عیسی سندی جند الله [illegible] شیخ محمد غوث گوالیاری شیخ برهان
شطاری برهانپور مرید و خلیفه وی بوده شیخ یوسف سندی ابو الفضل اکبر جد خود شیخ خضر
را از نظر یافتگان [illegible] شهر [illegible] شده و مخدوم ماله هر یک از مشاهیر علما است در وقت
راجه [illegible] دل بوند حاجی [illegible] از جمله علمای روزگار و اتقیای نامدار معاصر شیخ برکیه [illegible]
درویش [illegible] کرده [illegible] درویش صدر [illegible] مذکور معصر بوده [illegible]
یکی از [illegible] شفقت مخدوم نوح است درویش قطب مرید مخدوم نوح رحمه الله
حالات غریبه داشته [illegible] علمی از وی پرسید که مرید کیستی گفت مرید خدا [illegible]
بهجوم [illegible] نزد مخدوم [illegible] گفت [illegible] مرید [illegible] زیاده خشم آمده
نزد مخدوم [illegible] گفت بلی خدا مرید با نخست است که او
هر چه [illegible] اول هم اراده [illegible] پیدا کردن مادر اراده [illegible]
ما را هیچ قدرتی نیست [illegible] آدمی کند در ظاهر من مرید مخدوم نوحم [illegible] دانشمندی بوی گفت
چون [illegible] مرید [illegible] گفت نشنیدی که بادشاهی صاحب
هزاران [illegible] کسی که پر از مردم [illegible] دیده شیفته اش

در وجه فضیلت دیده باشد درویش مهر اره نهریه یکی از کبار زمانه بوده در اول پیری داشت
که فوت کرده بعد مدتی در خدمت سید عبدالکریم رسید و حاضر انزا گفت مدتیست شوهر من مرده
اکنون حضرت ایشان را شوهر کردم درویش احمد قطب عالم مخدوم حامد دودای یگانه
دانشمند زمانه درویش عبداللطیف مخدوم ضیاء الدین دانشمند کامل درویش
سمه و مخدوم عیسی پسرش میان عبدالقدوس هر یک از مصحوبان و فیض یافتگان
سید عبدالکریم نامی عرفان والقاسند میان عبدالرشید بصیر دانشمند زمانه عارف یگانه معاصر
مخدوم نوح میان عبدالله درویش مارون از آشنایان نظر یافتگان سید عبدالکریم اند
مخدوم یوسف طیونه از کمل زهاد زمانه بوده در علم قراءت مهارت کامل داشت خوارق والاش
مذکور زمان فوتش ثمان و ثلثین و تسعمائة نصریه از مواضعات پرگنه بتوره سنه مخدوم صدهه
لاکاه بزرگ وقت اجله مشائخ قرب مرتبه داشت که آب جمها شب برمی تافت و میفرمود یوم
جدید و رزق جدید خوارق و آلاش زیاده بر اوهام عوام مزارش مطاف ارادت بزرگان
نامدار در قریه سکلو [illegible] مستولی که از احباب سید عبدالکریم هستند از ارادتمندان مخدوم
بودند ملا احبب داد مخدوم صدهه مذکور صاحب کرامات باهره بوده روزی بقصد دهی روانه شده
وقت نماز عصر بر کناره دریا رسید معبر را کناره نبود خادم گفت موسم سرماست شب بده باشته
باید گذرانید و فردا از انجا باید رسید و عبور کرد گفت خیر همینجا شب بگذرد چون اندکی
از شب سپری کردید بقدرت الله قادر بیچون شنیده آواز داد که یا شیخ اگر اراده عبور هست
اینک راه قبول نفرموده باز بکرات همان آواز همان کیفیت آب مسموع و مرئی گردیده گفت ما
توکل بخدا داریم نه التجا بغیر آخر فردا از انجا در معبر گذشتند ملا شهاب الدین ولد ملا آحبب مذکور
در زمان خود صالح موفق و کامل مدقق زیسته از ملا یوسف لقمه و توکل عزیز مصر معرفت مخلف
ماند بعد او پسرش مخدوم فضل الله درویش بی ریا سالک طریق آبا ایام حیات بستر احوال بسر برده
خلف ارشدش شیخ حق شناس شریعت اساس مرشد مرشدان ولی آوان مقبول بارگاه اله شاه
عنایت الله صوفی در آغاز حال بطلب حق سیاحت بسیار شاقه برگزیده بعد مرور دهور بشاه
عبدالملک در دکن پیوست و از ان بزرگ بزرگان بمرتبه رسید که زبان قاصر البیان عاجز شمه

از ان ست و حسب ارشاد پیر ریاضات شاقه کشیده تحصیل علوم ظاهری از شاه غلام محمد که
در شاهجهان آباد با اجازه ایشان سند فقر را پایه برتری از مشائخ وقت بخشیده کرد بعد رسیدن
شاه غلام محمد که بعوض تحصیل ظاهر هم مرشد وی گردیده از خدمت شاه عبدالملک اجازه حصول نیش
بدرجه علیای عرفان گرفته پس از مضی روزگار وارد ته شدند شاه غلام محمد که بواسطه آن مرشد
مرشد ان برمرصد کمال تصاعد نموده بود آنچنانکه مرشد را معبود صوره قرار دادند بخدمت حضرت
شاه عنایت الله بادآب افتقار و چنان نیاز سلوک می نمود که علمای ظاهر ته وی را بحکمه شریعت
برای تعذیر حاضر کردند از انجا که اهل الله را همه وقت از علما اذیت ها رسد و راز های مسجد تحیت
بشیخ خود شاه عنایت الله طعن اهل ظاهر که عبارت از تادیب شرعی ست یافته حسب الاشاره
بجهان آباد شد و آنجا مدت دراز خانقاه فقر را روشنی امتیاز بخشیده در گذشت رسیدگان
خدمتش هزاران هزار ند شاه عنایت الله من بعد در قریه میرا پور المعروف بجهوک توطن
گزید غلغله ارشاد و مجمع فقرای بی ریاش خار چشم بعضی سلسله مشائخ شده زمینداران آن مرز
مثل نور محمد ولد سنبه بن راده بن بابو بلیچه زمیندار پرگنه پلیجاره و حمل ولد لاکهه بن حمل بن لاکهه جت
باتفاق بنائر سید عبدالکریم علیه الرحمة مثل سید عبدالواسع ولد سید عبدالغنی بن سید عبدالجلیل
بن سید دین محمد بن سید عبدالکریم رح بر فقرا مقام کاوش و مجادله پا افشاندند و وقتی هجوم کرده
ناگهان بر فقرا ریختند گروهی بزرگ از اهل الله تصدق مخدوم گردیده و ایشان شهد المحکمه درگاه
جهان پناه استغاثه نموده اند مطابق سلطانی زین آنها معوض شان شد اکثر غربا و سائر مردم از دست
تظلم عمال سندیه در ذیل امنیت فقرا آمده آباد گردیدند چون بمقتضای مشیت ایزدی بفحوای منطوقه
اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل شهادت آن کامل کاملان در رسیده بود یکبار بوسیلهٔ ان
سخنوری بجبه حاکم ته را انجو دیار کرده در حضرت شاهی باظهار خروج فقیر حکم استیصال صادر نمودند چنانچه
در احوال حکام گذشت حشری از امواج تمام الکیجات سند بر او آورده در سال هزار و صد و سی
بدرجه شهادت رسانیدند هزاران فقرای رسیده پروانه وار فدای شمع راه شهادت مرشد شدند
اکنون شاه عزت الله ولد ثانی آن شیخ شهید در موضع مذکور جانشین پدر است و شاه سلام الله
ایضاً ثمره شجره سالهای دراز بعباری بی زاد و توشه در ریاضات شاقه بعنوان سکر گذرانده

از چند سال فی الجمله رو بافاقه اما هنوز شهرت دوست نیست و گرد عمرانات نمیگردد و زمره از ک
خدایانش بنج بر راحت مقدم شمرده دامن توسلش از دست نمیدهند خوارق کلیه از ایشان
سر زده میگردد در حینی که میان غلام شاهخان و محمد عطرخان هر دو برادر بر ملک باهم تنازع داشتند شخصی
بر سبیل حکایت ماجرای مخاصمت ایشان در حضورش رانده فرمودند صاحب تاج است زمانی
نرفته با آنکه هیچ عاقلی باور نداشتی غلام شاهخان وارث ملک شده همچنین آنچه از زبانش میریزد
با تقدیر راست می افتد و احیاناً کلمات متشوقیه حالات آینه بی سوال سائل بر زبان کرامت بیانش
میگذرد که بوقوع میرسد خامه خامکار چه قدر شرح اوصاف بزرگی این خاندان کند خدام این سلسله
امروز هم با آنکه هزاران هزار در فترت شهادت مرشد بکار آمدند و کسی از آن دودمان مشیخت
دوست نیست در سند هزاران هزار مریدان عیان و نهانند و در دیگر بلاد مشائخ کبار بتوسل
ارادت این در داخل اجله اهل کمال می باشند **اپلان** از مواضعات پرگنه بتوره است منه
درویش **احمد** روبجه قوم معاصر سید عبد الکریم و به بزرگی و کمال داخل اولیاست **هٹری** ایضاً از
مواضعات پرگنه بتوره است منه **قاضی حسن** دانشمند تحریر صاحب سلوک و سیر معاصر سید
عبدالکریم است و سه درویش **صابو** سومره از مخصوصان نظر فیض حضرت مخدوم نوح بحالات ارباب
کمال متصف **ڈبی** ایضاً از موضعات پرگنه بتوره است منه درویش **جونه** به بزرگی و ولایت موصوف
معاصر سید عبدالکریم ست **راهوٹ** نام موضع معروف منه **مخدوم صدر الدین** رهعوق
دانشمند کامل جامع علوم گذشته پسرش **مولانا ضیاء الدین** حاوی فضائل وهبی و کسبی
معاصر میرزا شاه حسن است ابتدا بدرس و افاده و آخر بگوشه عزلت در آمده در آمد و شد خلائق
بر خود مسدود نموده در گذشت **شیخ عبداللطیف** از جمله متبحران معالم علوم منقول و معقول است
معاصر مولانا ضیاء الدین مسطور مینماید و اثره دهی ست از دهات پرگنه درک منه **مخدوم حسن** پیر
صاحب مقامات علیه است آورده اند که روزی در حالت تواجد واصل صحبت پیغمبر شده شخص پاره
خوشبوی تحفه آنجناب آورده جناب رسالت جهت تقسیم این را امر فرمودند وی در آنحالت کاغذ آن
خوشبو بسر مالیده بود گویند تا انقضای مدت حیات آن خوشبوی در سر داشته **بلری** نام موضع
معروف ست منه سید ابراهیم مشهور به پیر پدیهی قبرش بنواحی موضع بلری ست پیرامون قبرش

درختان بسیار اند هر جانداری که دست بر برگ آن زدی فی الفور مردی سید عبدالکریم بر قبرش آمده
گفت مرمان که زنده اند نفس را می کشند تو که مرده زنده می کشی گویند از ان اجداد جلالت اثر ان بزرگ
مرفوع شده سید جلال برادر بزرگ سید عبدالکریم عارف وقت بوده در حیات برادر در گذشته از سید
عبدالکریم منقول که در ایام طفلی با ایشان هم طبق بودم ناگاه طبق طعام غائب گردیده برادرم در حال بیرون دویده
شده آنرا از میان درختان بر آورد و چندگرت چنین رو داد ظاهر بنده طبق کسی از جنس دیو بوده
باشد سید عبدالکریم و اسد الله از سادات متعلوی تولدش نهصد و چهل و چهار در اوائل به ریاضات
شاقه گذرانده منجمله سحر در مسجد بانگ خوانده با اوراد و تا جمع آمدن جماعه مشغول مانده بعد ادای نماز
تا اشراق بآن نحو بوده بخانه تشریف می آورده و کارهای خانه مثل پختن و خوراندن وغیره کرده فقیر
آن را بدریوزه سیر نموده قلبه بر گاوان همراه بکشت میرفت تا قریب بزوال بقلبه گذرانی
گذرانده گاه گاوان در رویده گاوان را آب خورانده مراجعت می نمود و نماز عصر و شام و عشا
گذرانده از کار خانه و خوراندن بدریوزه فقرا فراغت یافته از ده خود سوی ده راهوت
می برآمد و در ضمن راه در هر ده بهر مسجد جز آب و کلوخ گرفته خفتگان را خدمت کرده از انجا پیشتر
میخزامید و راست تا ته همین سلوک در مساجد بعمل آورده از آب ساموی لب نا گذشته تمام مکلی را
زیارت نموده در ته بدستور خدمت مساجد کرده بزیارت پیر پته میرسید و از انجا ده بده خدمت
مساجد چنانچه گذشت بوقوع آورده حین صبح صادق داخل ده گردیدی و اول وقت اذان در مسجد
دادی مردم خیال میکردند که سید را اگر خواب [illegible] که چنین نگاه از ان میکند و اندان سیر و سلوک که
همانا خارق عادتست کسی مخبر نبودی سالها [illegible] از برین و تیره گذرانده شده انچه شد آنگاه در اول رکعت تهجد
چنان گریه و بیخودی بر او استیلا می آورد که تا دمیدن صبح بیخودی بوده رکعت دومی نمی یافت و به تعجب
سعی نمود که آیا مرده تهجد را چگونه ادا نماید [illegible] بالجمله خوارق عادات و مقامات علیه حضرت ایشان
زیاده از حد کتاب بیان [illegible] از برخی آن بر است با سید محمد یوسف بنوی
بهکری و مخدوم نوح و مخدوم آدم سمیجه ساکن موضع کله وغیرهم مشائخ کبار صحبتها کرده و فیضها یافته
منجمله از مخدوم نوح بسیار کسب افاده فرموده حسب اشاره در موضع مذکور رحل اقامت افگند
وفاتش هزار و سی فرزندان ایشان هشت تن اند اسد الله موسوم باسم جد بزرگوار در خوردی فوت

کرده ۲ سید عبدالرحیم میان ابراهیم ولد مخدوم نوح گفته چون وی تولد یافت و بزرگ شد شکر الهی
بجا آورد بعم که الحمد لله ثانی سید عبدالکریم پیدا شده قضا را در ایام حیات پدر درگذشته صاحب مقامات عالیه بوده
۳ سید جلال موسوم باسم عم بزرگوار که مذکور شد عابد روزگار برآمده روزی در حیات پدر از بالا کنجا
می آمد دزدان بشهادتش رسانند ۴ سید برهان برهان کمالات والا برآمده خدا تعالی قوت بسیار
بوی ارزانی داشته بود هم در حیات پدر درگذشته ۵ سید لله ثانی موسوم باسم جد و برادر سالک مجذوب
برخاسته بسیر سیاحت افتاد و زمانی بعد پدر هم زیست کرده ۶ سید دین محمد در حیات پدر بعزلت
گذرانده شوکت و غنا وافی اندوخت و چنانچه مذکور شود بعد پدر جانشین شد ۷ سید محمد حسین او را
پدر بخادم الفقرا ملقب کرده و خادم ما را گفته که محتاج دعا شوید التجا باو آورید ۸ سید عبدالقدوس
در خوردی پیش پدر گذشته بود سید عبدالکریم در شانش فرموده از خدا خواستم تا پسری کرامت فرماید
که از و سبحان الهی پرسم گویند وی هنگام بازی اطفال را جمع کرده حلقه می بست و ذکر میکرد سید عبدالکریم
وقت احتضار ولد شریف سید دین محمد را طلبیده ودیعت ولایت بسپرد چون وی از آن سابق جامه
پوش بوده بعد رحلت پدر سر تراشیده کفنی پوشیده و چادر سیاه در بر کرده بر متکای سجاده نشینی متکی
گردیده بهمه وجوه بزرگی و کرامت نام پدر را احیا داشت پس از و فرزند امجدش سید عبدالدلیل بنابر ع
ارشاد آبا دلیل راه هدی بر آمده از و سید عبدالغنی خلف رشید صاحب دولت فقر و ارشاد جانشین
اجداد بزرگ نهاد شده بعد او پسرش سید عبدالواسع قائم مقام اسلاف گردیده از انتقالش سید
محمد زمان مالک زمام صاحب سجادگی مرقد امجد جد بزرگوار شده تا مدار زمان خود گردید پس پسرش سید
مقیم و ساده آبا بوده اکنون برادرش سید عبدالواسع ولد سید محمد زمان مذکور جانشین آبا است سید
حبیب شاه از نبائر اطهر سید عبدالکریم است همیشه صاحب وجد و حال بوده و استغراق بکمال داشت
گویند اغلب اوقات که ولد نامی شان سید عبداللطیف که مذکور گردیده حاضر شدی و تکلم نمودی می فرمود
کیستی و چون وی معروض نمود که غلام حضرت ایشان عبداللطیف است فرمودی نشنیدم تاریخ واقعه
اش منکلام مخدوم محمد صادق نقشبندی این حدیث است الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب
فرزند گرامیش سید عبداللطیف صاحب بهشت بجای خود مذکور شده درس امین محمد نانک لقب
مشائخ ساکن ارض بهرامپور بسا بزرگ صاحب خوارق مرتاض گزیده ابرار است در حیات خود

برادرزاده خود سید حسن ناگہ را قایم مقام خود کرده وی نیز خالی از حالی نه سید سمها بهمشیرزاده سید این
محمد مذکور در دریاه بموضع بهیه ساکن صاحب خوارق مشهور است کاهوت موضع معروف است سنه
حسن ستیه از کمل اولیاست - روزی زیر درختی نشسته بود کنجشکی از شاخی بچال افگنده که
بر سر ویش افتاد همان وقت کنجشک جان داده بر زمین رسید حاضران گفتند سبب مردن کنجشک
اینکه گفت من خبر ندارم لیکن خدا را شکر که برین بنده خود این قدر گستاخی آن جاندار نه انداشته
سید نوری عالمی را پرسید که در بهشت سماع می باشد گفت نه گفت پس بهشت ما را چه کار ککراله نام سرزمینی
ملحق کناره دریای محیط اصل داخل حکومت سند بود دیگر زمانی محمد دار الحکومة جامان همه گشته در ایام
ایالت میان غلام شاهجهان باز رجوع بأصل یافته بزرگان از خیش بسیار منجمله درویش صالح بخوارقات
عالیه معروف پیش از الف هجری است پیر لاکهه در موضع پکهار مدفونست هر کس که بر قبرش سوگند میخورد
اگر دروغگو بودی خون می کردید سید عبدالکریم به قبرش رسیده گفت ای لاکهه مردمان در زندگی
سندی و خشم بد ره رو کردند تو بعد مردن هم نمی گذاری بعد از آن تا حال اگر کسی قبر او را بیل
می کاود یا ویران نماید آسیبی نمی یابد شیخ اسماعیل مشایخ قدیم صاحب آیات باهره از آسودگان
آنجاست مقابر اکثر اهل ده بره در اوست پیر کرمن مشایخ قدیم مغرب ده بره مطاف اهل الله
واقع شیخ راجن از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی جای ککراله همگی مرید وی اند و اغلب با ولادش خویشی
داده اند اولادش برشد پیرزادگی باقی شیخ مغل بهن بزرگ نامدار صاحب کرامات ظاهر است
عالمی باولادش متوسل می باشد مزارش بر هفت هشت کروهی جانب شرق ده بره در موضع معروف
شیخ ده بره مالا نزدی مشایخ قدیم آسوده موضع علیحده از موضع مغل بهن بفاصله اندازدو کروه پیر فتح
دیارهن کهه ه بر کنار آب شور در موضع شام نودش مشهور زیارتگاه انام و بر آرنده حاجات خاص و عام است
شیخ لال اوسای قدیم در ارض کناره صاحب مجمع معروفست مخدوم جلال محمد عالم التحریر صاحب
تحریر - تقریر نادره روزگار گذشته در جامعیت علوم عدیلی نداشته مخدوم محمد معین تتوی ویرا ابغاء
الغایت در علم بر اغلب علما تفوق دادی با وجود علم در نجوم و طب بقرات اول و بو علی ثانی بوده
با وجود آنهمه کمال در سادگی کسائر الناس زیست کردی و تبرک رجوع اهل دول اوقات گذرانیدی
در نابگیهای چند سال فوت نموده است مخفی نماند که این چند آسامی بزرگان ککراله که ذکرشان رفت

تعلق بآن کنار دریا دارند اکنون بذکر بزرگان این کنار دریا تبرک میجوید **قاضی قطب الدین**
اصل مردم تته بچند پشت قضای ککراله داشته و در بندرا ورنجا این کنار دریا اقامت نموده بعد او
پسرش قاضی محمد شریف وساده پیرای صدر شریعت شده آنگاه پسرش قاضی هدایت الله بعد او
برادرش قاضی محمد فاضل بتشریع و مکنت موفوره خدمت مذکوره را برهمه بزرگان آب و رنگی خاص داشتند
اکنون اولاد قاضی محمد فاضل آنجاست و چون بنا بر صغر سن ابنای قاضی محمد فاضل آن خدمت بدست
دیگران افتاده در بعض زمین نام قضا دارند محمد خلیل ولد قاضی محمد فاضل بدان نامی است **حاجی**
قائم الدین روزگاری دراند در بعد او خدمت مشائخ کرده بتوسل خلافت پیر پیران غوث
عالم وارد ککراله شده به بندرا ورنجا مقیم گردید لیبا بزرگ وقت زیسته بعد از و پسرش میان
کبیر محمد ولید از و اکنون میان پیر محمد از اولادش باقی بر مسند واقعی است **درویش گلشاه قلندر**
مشرب صاحب ولایت در بندرا ورنجا گذشته **شیخ رحمت الله** ایضاً مرد باکمال سلوک
اصل از هندوستان ساکن اورنجا بندر شده درگذشت مزارش زیارتگاه انام بوده اکنون دریا
خورده **شیخ محمود** بزرگی نامور آسوده این کنار دریای طرف جنوب ابن شاه زیارتگاه انام شائع
سید الفقیق بزرگی موروف شمال رویه بندرا ورنجا بفاصلۀ شش گروهی مدفون درگاهش برارنده حاجات
و هرگونه علیلا نرا دار الشفا کرامات است **ابن شاه** از ابناء شیخ بهاء الدین ملتانی اولاد شیخ اسماعیل
قریشی که در ذکر بزرگان بدین گذشته بزرگی پر مشهور بکوچهٔ موسوم تکر ابن شاه اند از هشت گروهی
بندرا ورنجا مطاف اهل الله است اولادش در موضع بهاء الدین پور ساکن بزرگان نامدار از ایشان
برخواستند مثل شیخ امام الدین و ابن شاه ثانی و شیخ امام الدین ثانی که هر یک صاحب آیات و کرامات
بودند و شیخ علیم الدین که در بلده تته بسبب خوشی روزگاری سکونت نموده دو پسر والاگهر مانند شیخ صدر الدین
و شیخ بدر الدین هر دو بزرگوار در موضع بهاء الدین پور نقل کرده درگذشته شیخ پی لده ولد ثالث شیخ
علیم الدین حالا صاحب دستار آن سلسله مسند کامی باقیست و شیخ منکیلده ولد شیخ صدر الدین که ایضاً بزرگ
نامدار صاحب مقام والا بوده اکنون در تازگیها درگذشته اولادی نمانده **مخفی نماند** که چون بعد ذکر
بزرگان تعلقه سوستان ذکر بزرگان ساکنهٔ آن کنار دریا فراغت حاصل شده اکنون بذکر بزرگان ساکن
مواضع این کناره دریا تا بلده تته اشتغال میرود **متعلوی** شهری نامدار ایسکن سادات عالی نسبت

سید حسین سدر را از اجل اولیای وقت صاحب آیات باهره و کرامات ظاهر بوده اولاد کثیرش بنجابت حسب و
نقابت نسب متصف برخی از آن بتقریب در مواضع شتی مذکور اکنون با سامی چند علی الرسم منجمله سکان اشهر
از سادات وغیره تبرک میجوید سید الله ولد بزرگوار سید عبدالکریم مذکور است در وقت خود مورد فیض ایزدی و
منبع شهود سرمدی بوده سید رکن الدین صاحب کمالی از آن بوستان نجابت اعنی خاندان سیادت
مذکور معروف وقت بوده اند و است که گفت ترکشی پر تیر کرده نشسته ام و میزنم بعضی را از طرف گوش
و گروهی را از جانب رو میرا ما کسی را راست نمی آید نابیفتد و چون این تیر کسی را کارگر خواهد شد می افتد
چنانچه برنخیزد سید عالی از قبیله کریه منجمله چهار قبیله سادات آنجاست به بزرگی اتم زیست کرده پسرش
سید لال صاحب کمال گزیده حال برآمده گویند همشیره معصومه اش را روزی بخاطر آمد که صحت نسب ما چگونه
باشد و برادر این حرف راند گفت منت تسلی و سیم شب برویت حضرت پیغمبر صلعم مشرف شده اشاره شد
که صبحی نشان صحت نسب شما را خود برسد از اتفاق صبحی میان عبدالباقی واعظ که مذکور شود مسواکی ورود حاضری
آورده بر در انداز و گفت جد شما را این نشان صحت نسب شان عطا فرموده که در خدمت ایشان سالم
گویند میان نور محمد والی سند ویرا بهزار سماجت بدین طلبیده به حالات آیه مثل و رود نادر شاه وغیره
مخبر شده چون سید مومی الیه از انجا مراجعت فرمود و گفت مقصد شهرت بود حالا نقل از این آشوبگاه اولی
و عنقریب در گذشته سید شهیر از بزرگ زادگان آنجا در احیای سنن و حمایت موذمات اسلام
غلو بمرتبه کمال داشته پیوسته مصروف آن کار بودی و در هر کار دینی جمیع طلبه طالب تقویت دین اطهر بجان
کوشیدی در تازگیها در گذشته میان عبدالباقی واعظ از فیض یابان خدمت میان ابوالقاسم
نقشبندی تتولیت که مذکور شود شمه از کرامت حالش در ذکر ما سبق مبرهن بالجمله صحبت تذکیرش بسا گم
گشته را براه هدایت می آورد مشهور است که هر مجلس وعظ باجازه جناب اطهر نبوی محمدی نمود و بعض
اجازه جدید گاهی صحبت وعظ انتهید مند اد میان ابوالبقا طالب العلم نامی دانشمند سامی در
تازگیها در گذشته سهکا موضعی است معروف درویش حسین اصل گاذر ساکن موضع مذکور
صاحب حال و قال برآمده معاصر سید عبدالکریم بوده درویش بهنه سهار روزی مردمان بسفارشش
نزد حاکم بردند حاکم حجاب را گفته بود که چون درویش بیاید چندان زنند که دیگر هوس آمدن نکند
بران فراز حجاب ویرا بسیار زدند و راندند قدری راه رفته مردم دیگر که در مصادره گرفتار

بودند بجز ازین سرگذشت وی را بشفاعت متکلف شدند باز بدر حاکم آمد دربانان سر دو ماجرا بحاکم
رسانیدند گفت درویش صاحب حالتست وطلبیده معذرت کرد سر دو کار بمشیت رسانیدند نامش
پیش از زمان سید عبد الکریم مفهوم نیرنکوت نیرون کوت اصل منتسب به نیرون کافری از
رایان سند چنانچه مذکور شد یعنی نام حاکم آنجا بعد شهادت بذیل بر سر و پول خود بحجاج التجا
برده اطاعت پذیرفته امان نامه یافته بود و چون عنقریب محمد قاسم بفتح سند رسیده علولرا کشوده
متوجه انکو شد بدستاویز آن امان نامه شرف ملازمت محمد قاسم یافته ممد گردید قلعه نامدار قدیم
اینولایت است در سال هزار و صد و هشتاد و دو بندگان عالی میان غلام شاهخان آنجا را که قلعه اش
از ویرانی اندراس یافته بود و شهرتی بقدر دهی داشت جهت مقر خاص اختیار فرموده
بنای حصاری حصین و شهری متین را موسس گشتند حین نقل بعضی موتی عجائبات چندی محسوس مردم
شده لباب زرگوار آسوده آنجا صدها سال بر فوت شان گذشته بود صحیح الاندام برون آمدند بجمله
زن و مردی از موتی در کمال طراوت که گوئی حالی زنده بودند از قبور کهنه بر آمده گویند ایشان
عاشق و معشوق هم بودند نام قلعه جدید و شهر جدید حیدر آباد مقرر شد حصانت قلعه را چه
بیان نماید که در سند سابق هم ازین قرار جائی کم وقوع یاب باشد از بزرگانش است شیخ مکائی
از اجل اولیاست و اول ولات اسلام که بعد فتح سند آنجا بحکومت نشسته درگاهش مرجع اولیاء الله
و مطاف آگهان معرفت حق می باشد نا با مه از مواضعات نیرنکوتست مه درویش باده مرید
مخدوم نوح است گویند چون اول بخدمت مخدوم رسید فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله بمجرد
خواندن کلمه طیبه چون ماهی بر تابه طپید و بلرزه در آمده بیهوش شده چون اموات بر زمین خشک
مانده مخدوم فرمود تا بحجره اش بردند سه روز خود خبر نداشت پس شد آنچه شد رکن پور موضع معروف
مسمی باسم شیخ رکن الدین ملتانی است که مذکور گردیده شیخ ریحان جنکلی سومره ذات از کمل
مشائخ شیخ رکن الدین ملتانی بدیدن وی رسیده بود از ان باز نام موضع موسوم بنامش مانده
نام اصل شیخ ریحان جنیسر بود گویند زمانی شیخ رکن الدین و مخدوم لعل شهباز آنجا بالاتفاق
رسیده تکلیف نان و شیر و عسل کردند آسیای قدرتی بهم رسیده یک سنگش هنوز باقی و درخت خارکه
از وی عسل بر آوردند هم یادگار و زیارتگاه مردم است پسرش شیخ قطب ایضاً قطب وقت بوده در رکن پور

آسوده است شب هر چهار دهم ماه بیک ناگهان بی استعداد مجمع بزرگ روی میدهد تا مده پاس شب اقسام خلایق جمع کرده شیخ دوده برادر شیخ محمد قطب مذکور الیفاً مدفنش برابر برادر است گویند مخدوم نعل شهباز بر فاتحه شیخ دوده که شهید شده بود رسیده صاحب تعزیه بوده بسته درخت آنزاد که با و لیست داده نشسته بود تا اکنون یادگار روزگار زیارتگاه ابرار است حالا صاحب مصلای شیخ ریحان پشت به پشت حسب توارث شیخ عنایت صاحب حالات ظاهر است و شیخ کریم نه خلیفه شیخ قطب مذکور بجا مقیم شیخ ابراهیم ازبنا تر شیخ ریحان جنگلی مذکور صاحب وقت بوده روزی بدیدن سید علی شیرازی رسیده سبحه در دست داشت چون مصافحه کرد سید فرمود شما هم تسبیح در دست کنید گفت اسب لاغر و ضعیف را تازیانه ضرور اما تازی رهوار هم بی تازیانه ترسید شیخ ریکن از اولاد شیخ ریحان جنگلی مذکور است در تعلقه جاگیر بالا مدفن زیارتگاه اهل الله و مرجع الاتقیا واقع دهوری هنگوره موضع نامی است سادات سبزواری و بسیاری مسکن دارند و بسیار بزرگوار از آن خاندان درآن موضع وجود یافته اند سید هارون صاحب منزلت قرب عنایت بیچون که در متاخرین بفقر و رضا سر آمد بر حق فقرا گذشته آیات باهره و اشعار محققانه بسیار دارد قبرش بیرون موضع زیارتگاه عموم برایا است از امداد ان حال است سید شیر یزدان بسر سیدی سادات معروف جوانمردی کریم الطبع مخصوص آدمیت نادمی آنجا در تا نه گیها گذشته سید الهیار بزی زمینداران صاحب مکنت کلی و خیر بالذات سید محمد الیفاً مرد با ثروت بذی اهل زراعت معروف انکومی زید درویش زکریا تهیم ذات از جمله بزرگان نامدار معاصر درویش ابراهیم ولد ناکور تیه است بزرگان آسوده کوه کنجه این کوه را سر سیاولیا لقب است چون بر حالت جمیع شان اطلاع متعذر با نچه رسیده بترک بسیجو یدیجمله شیخ برته وییرواس از جمله مجذوبان موحد سالک راه تواجد بوده گویند اصلش برهمن است همواره در بوادی و کوهستان زمزمه کنان همراه وحشیان حی سختی واز آدمان رم میفوودی دراو آخر آوان بر دامن کوه کنجه قرار گرفت یکیان یکیان مردم بزیارتش میرفتند و ناگفته مقصد بر ضمیر هر کدام راه یافته جواب شافی میداد صاحب حدیقۃ الاولیا آورده که من بخدمتش رفته بودم بی سندی میخواند بخاطر گذرانده که ایا از خودش است یا دیگری بی آنکه به پرسم گفت این بیت اته اسحق آهنگر است و چند چیز دیگر در زمین بگذراندم و جواب یافتم نقل است که شخصی بدیدنش رفته ظاهر اگرسنه بوده

گفت از فلان درخت زقوم دیگچه موضوعه بیار و بر دیگدان بدکن چون چنان کن مشتی سنگریزه
در وی انداخته سرپوش نهاد ناگاه ماده آهوان از صحرا آمدند شیر آنها دوشید و از وی دیگچه طعام نفیس
کشیده خورانید وفاتش نهصد و سه مدفنش دامن کوه کنجه درویش بدین ولد راهو از مشایخ کمل سند
در کنجه آسوده است اولاد کثیره با ثروت ماند که ببرکت آن بزرگوار بی کشت و کار خوب بگذرانند
و کلام بیشترانه ایشان کم نشود درین چیتو از بناتر درویش بدین بخوارق و الا قائم مقام درویش
مذکور گشته اکنون پسرش مولیدنه نام قائم مقام وی است نهال شاه مداری از کمل اولیای متاخرین
در نزدیکها بمقامات علیه متصف و ملجا مراد طلبان بود رایدن موضع معروف از مواضع لنداست منه
درویش کراچه سینه دل از جمله مجذوبان مطلق واصل بحق بوده همواره سر و پا برهنه گردیدی
و هیچ جا سکونت نورزیدی زبانش بر هر چه جاری گشتی چون سیف قاطع بودی گویند هرگاه وی را
معاملتی رو دادی الکتابه زبان سندی بیتی گفتی و بآهنگ الحان خواندی هر چه گفتی شدی وقتی
در زمین کیچ گذشته بر گله گاومیشان رسید و استدعای پاره شیر یا جزات نمود آنجا مردی نبود
زنان وی را بی ادب پیش آمدند بجوشیده نعره زد و رفت قضارا گاومیشان مع گوسالها که بسته
بودند رسیده جملگی ناپدید شدند تا یک سال کامل اثری از آنها نمودار نشد بعد از سال کامل گذر درویش
باز آنجا شد زنان درویش را شناخته بمردان گفتند و همه بزاری و نوحه در پایش افتادند و حال
خویش گفتند گفت شما تدارک جای درین هیچ گاومیشان ببینید وقت شام همه بر میگردند وقت شام
چنان وقوع یافته از گاوبانان استفسار کردند که تا این مدت کجا بودید گفتند ما همان طریق معمول
صبح رفته ایم و شام آمده ایم فوتش در سال نهصد و هفتاد و هفت مدفنش قریه مذکور وندی تره
موسوم سنه شیخ ممون از مشایخ قدیم آسوده آنجاست مجمع بزرگ برای بروز معهود ممهد
می شود شیخ کپور و شیخ نظام الدین هر دو شهید در تعلقه وندی آسوده اند قوم خواجه تمام
سند معتقد وی اند و بر چهاردهم مهر و مجمعش حاضر آیند ستیاره نام پرگنه ایست شیخ لودی از اولاد
حضرت غوث الثقلین زیارتگاه خاص و عام است مخدوم یعقوب بلیچه عارف زمانه ساکن موضع
ناره از مواضع پرگنه سیتاره است گویند سائلی از وی سوالی کرد گفت نزد غلامم در صحرا برو و یک راس گاومیش بستان غلام بآن پیغام گاومیش
گشتش کاسه شیر هر روزه داعی حواله اش نمود مخدوم آن شنیده غلام را گفت چون بهترین گاومیشان

بی تعیین من دادی ترا آزاد کردم وبنابر تقاضا از غلام حکایت نزد منکوحه خود راند وی گفت چون تو
باذای چنین کرم غلام را آزاد کردی من نیز بر حقی که بذمه تو دارم بشکر توفیق بخشیدم نقلست
که روزی در گشت مونک با جماعه رفته دیگی نبود که درو چیزی بپزند دیگ سفالین کوچک سوراخ
دار فرمود آنرا بار کنید خدام آنرا کج بر دیگدان نهادند تا آب از سوراخش نریزد فرمود
راست کنید مردم بسیار ند وچیزی بسیار پختنی است بقدرت الهی آنقدر طعام درو پخته شد که
آنجمع بزرگ ازو سیر شدند بعد خوردن طعام فرمود تا هر یکی بیلی بر دیگ زند هیچ شکست نیافته
گویند شخصی از هنود برای ترویج دختر از او تا نیم خروار شالی قرض کشیده بر گاو عاریتی بار نموده
بده می برد قضا را بر دریای گذشته گاو مع بار در آب افتاده ناپدید گشت آن غواص بحر شهود را
گذر بر آنکو شده هندو را در غم فقدان گاو بیقرار دیده گفت برو فلان جا غوطه زن ترا مرکه
پیش آید شخصی که رئیس آنهاست اورا پیغام من رسان تا بیابی آنچه خواهی هندو حسب الاشاره
چون غوطه زد دستی یابس باو رسیده همینکه پیش رفت دید مجمعی بزرگست و شخصی بر صدر ریاست
نشسته پیغام مخدوم ادا کرده وی بخدمتگاران گفت نه شما را می گفتم که اینک شخصی از خدمت یعقوب
لطلب گاو وغله میرسد پس گاو را مع بار حواله وی کردند و یکبار خود را بر کنار خشک یافته مشهور است
که آن هندو دیگر همواره بآن غله دستگاهی بهم آورده بود و مخدوم موالیه معاصر مرزا شاه حسن
ارغونست نورائی موضع معروفست منه شیخ اسماعیل قادری در زمان خود صاحب وقت
گذشته جمع بزرگ براو معتقد شیخ محمد صلاح اکنون از بنا بر آن بزرگوار بسبیل توارث از پشت
پشت بصاحب سجادگی و حالت بزرگی معتقد علیه خلائق میزید مخدوم عمر از اجل مشائخ متقدمین
نعدنه افری است [illegible] اصل موضع مردم که ملی است اما در نورائی در گذشته بزرگ
وقت چند مردم بارادتش کامیاب مقاصد میشدند علی اصغر از اولاد حضرت غوث الثقلین
بته [illegible] از اسلاف اکنون در [illegible] زاده پیرای بزرگی و کرامت اوقات حیات موصوف صفات
نیکوان [illegible] شال موضع معروفست منه شیخ اسماعیل قریشی از اولاد شیخ بهاؤالدین ملتانی و
کمل اولیاست بر لب نی باران محاذی شال طرف کوه آسوده است عالمی بوابستگی ارادتش تمشیت
مهمات نصب کند پهته موضعی نامی است منه سید قادر درنه درین زمانه از مریدان میان اسحاق سکنه

که مذکور شود باحوال برگزیده زیست کرده میان غلام شاه خان بمعاینه کرامات والدش چون او
کم بکسی سر ارادت داده در نزدیکیها درگذشته است در بلوکه از مواضعات پرگنه بلیجا است از
سید فتو مشایخ وقت بزرگ ...ان درگذشته درگاهش سطات کرده ومعتقدگاه اهل
حاجات بود ایام معهود مجمع عالیشان بوده میرسیمه موضع معروفست میان جهتی درگاهش
در موضع مذکور مرجع بزرگ اهل الله است از نواسهاش آخوند فقیر سکره موسوم باسم جد
سکره نام معتقد علیه جماعه کثیره بحالت و سیرت نیک بر آمده وضع درویشانه را بوجه اتم متمشی شده
درویش واثار ... ولد میان آخوند مذکور اکنون بر قدم اسلاف بدرویشی و کرامت زیست دارد
سوندره موضع معروفست در نزدیکیش بزبان قدیم قلعه معروف بهیم کوت اکنون زیارتگاه هنود است
وآبی از کوهی متقاطر و در چشمه زیران هنود قدرت الهی بجهیم مشهور سنگی در آنجاست آنرا قوم هنود معبودی
وضع کردند گویند مخادیم موضع مذکور آنرا بکرات برداشته در دریا افگنده بودند باز بجا قائم دیده دست
تعرض در آستین اغماض کشیدند منه مخدوم رمضان وی از مشایخ نامی فائض مقامات عالیه بوده
زیارتگاه عموم خلائق و مرجع واصلان بحق مخدوم ملا آری از کمل مشایخ و ارادتمندان سید علی بزرگ
شیرازیست که مذکور شود گویند قوم کندره که ملاحان و ماهیگیر کولاب کهنجر اند اصل مریدوی بودند چون
ارادت بخدمت سید موی الیه آورده آنها را برسم نذر منتسب آن سلسله کرده تا اکنون بران قرار قوم
مذکور بسادات اولاد سید علی شیرازی وابستگی دارند اصل ملا آری قوم هند است مزارش در موضع مذکور
زیارتگاه خلائق پسرش مخدوم ملا بایزید همچو پدر و جد بحالت نیک درگذشته نزد پدر مدفونست ملا ابوبکر
ولد ملا بایزید ببزرگی و فقر متصف بصنوف خصائص اسلاف زیسته از وست که گفت مرا پدر
درحالت وجدی فرموده که شیخ کامل را دریاب و گاه وقتی نام سید عبدالکریم بر زبان میراند تا آنکه
روزی در کشتی نشسته بودم ابری پیدا شد و از و مردی برمن تجلی نمود یافتم آنچه یافتم ملا تهاره
پشت به پشت جانشین اجداد مذکور بر مرصد سلوک براه نیکو مرتقی بوده کولاب کهنجر در قرب
سوندره و جهم خلیجی تمام فضا است بیا درویش صاحب وقت بر لب آن خلیج اوقات بیاد خدا مصروف
کردند جام تماچی آنجا قصری عالی جهت معشوقه خویش نوزمین نام که از قوم کندره بود و مذکور شد
موسس فرموده اکنون چون خود جام اثری هم از و نیست ساموئی بعد خرابی شهر محمد طور

از نواحی ورک کہ بود و چنانکہ سلطان علاؤالدین در رفع تغلب سران سومره دار مصر و یار مستاصل گردیده جامان سمه استیلا یافته قلعه مندرسه قدیم زمان که بنام کلا راجه موسوم کلاکوٹ بود و ثانی الحال باسم بانی ثانی یعنی جام تغلق موسوم باسم تغلق آباد شده ابتدا از قضا را هر دو نا تمام مانده اند شهر ایامی قلیل دار الحکومة شده بعد انتقال کرده قلعه تا اکنون باسم قدیم کلاکوٹ مشتهر گویند آن قلعه ماریست به بزرگی تمام در زمان سابق سرش درین زمین بوده دمش طرف بعض هند تا باین پیوسته بود آن طرف هند باج گذار بود مگر بقدرت الٰهی بر در دهور مار مذکور سر را سوی هند دوم را درین زمین کرده از ان باز هند تابع هند افتاده از آنجا تا سامویی خسف هفت دختر معصومه ست

واقعه خسف دختران گویند از نژاد ملوک سومره هفت دختر ملیح عفت سرشته تارک دنیا خدا پرست بوده اند از مراد تلها بیاد خدا اسکن گزیده از بیاد جمعی طامع ترویج چون اصحاب کهف در زوایای خمول می بودند در اوائل سید یعقوب مشهدی که مذکور شود بکرو فر مشیخت از انجا عبور فرموده هفت موصوفه از ترس خصمان با مان سید در ساموی رسیدند قضا را اینجا جمعی از روسای طلب ایشان شده بسکه تن برضا نمیدادند لشکری باسیری نامزد کردند روزی که اینها بجزیرہ رسیم معهود قبل طلوع سفیده صبح جهت غسل برلب دریا بودند لشکریان رسیده خواستند انچه خاستند شیخ جنده پاتی حال را در یافته از دریا عبور داده حریفان تعاقب کرده نگذاشتند بما رسند از انجا که درمانده راجز بخدا پناهی نیست آن عفت سرشتان بدرگاه خدا نالیده از زمین ستر حال خود درخواست کردند و در حال آن زمین هر هفت دختر را خسف کرده از ان باز این اجرا عبرت روزگار است و مضجع آن عفت سرشتان زیارتگاه عموم خلائق و از وقت اکنون آن ذکر برحق هر اولیای ساکن ساموی ست شیخ حماد بن شیخ رشید الدین جمالی نواسه دختری قدوة الواصلین شیخ جمال درویش اچی که مذکور شده پائین دامن ساموی آنجا که امروز خوانست خانقاهی داشته هموار به رفع بر در حجره گذراندی جماعه طلبه بیرون حجره جمع آمده از شیخ بمکالمه و مکاشفه استفاده علوم ظاهری و باطنی نمودندی در ایام جام جونه تماچی و صلاح الدین سمه قریب و نوره ایالت بودند و پدر و پسر بخدمت شیخ اراده کامل و عقیدتی شامل داشتندی تا جام جونه بخوف آنکه شیخ اینها را بدعای والی ولایت خواهد کرد مخفی هر دو را مقید طرف دهلی فرستاده مادر تماچی بعد وقوع این واقعه

هر روز صبحی باستانبوسی این خانقاه شیخ رسیدی روزی نظر شیخ بران عجوزه افتاده از حال پسر و
نبیره اش پرسیدی گریه کنان ماجرا را عرض کرده مستدعی نجات شد شیخ را حالتی عجیب رو داده و حال
بیتی بزبان سندی متضمن شوقیه و اشاره و رود شان بملک و تسلیم ایالت بآوازی بلند بر خواند بقدرت القدیر
همان شب در دهلی بند از دست و پای پدر و پسر کشوده گردیده شخصی بصورت شیخ دلیل راه نجات
آمده از انجا بیرون کرد تا آنکه بر باد پایان سبک رو سوار گردیده راه ولایت گرفتند چاسان مجبر شده
بسیار دویدند رجع القهقری رفته پی براه نبردند پس بعد طی منازل در نواحی موضع کهیره رسیده
گوسفندی از گله درخواست کردند مخدوم نوح کهیری شبان گله بود گفت شما را دو ادای جام تماچی است
که گرد گله ام بگردید تماچی حیران شده شبان را گفت والی ملک جام جونه است شما نام کرمی بر بدی گفت
راست چنین است اما از سه روز منادی تماچی از غیب مسموع می شود تماچی را هم مدت از حبس بگی
سه روز بوده که وران بقدرت الهی چندین راه طی شده بود گویند جام جونه آن بیت و عا تماچی
شنیده مضطرب بخدمت شیخ رسیده گفت شما فقرا را با مور ملکداری چه میرسد از ین گفتن شیخ بحدید
برهم شده فرمود وارث این زمین منم بهر که خواهم بدهم جام آزرده برگشت و عنقریب پدر و پسران کنار دریای ساموئی رسیده
پسر بخدمت شیخ آمد شیخ تاری از خرقه بر آورده گفت این را بر زبر چوبی نصب کرده بطور نشان پیش تماچی کشید و خوش
بیائید شما تایید ایزدی پیشاپیش نشان عالمی از غیب بهم رسیده جونه را خبر کردند تا خود را جمع کرد تماچی ببرسش
رسیده بود و لشکرش بمجرد دیدن نشان سر انقیاد به پیش افگنده آخر ما جونه خاسر و خاذل جز هزیمت صرفه ندیده ملک و مال
بتماچی ماند و پدر و پسر مدت معهود بکام ایالت رسیدند گویند جام تماچی مبلغی گران برسم نذر در خدمت
شیخ عرض نموده گفت چون بتوجه حضرت یافتم انچه یافتم باری لطفی مجدد مبذول فرمایند تا این
ملک در اولادم مخلف ماند فرمود از ین مبلغ مسجدی پهلوی خانقاه هم تعمیر کن و اولاد را زمین سند
قسمت کرده بده تا همواره زمین بدست شان ماند ازانست که در تمام سند تاکیج الی یومنا اکثر زمین
تحت تملیک قوم سمه ها مانده مسجد مکلی که وجه تسمیه اش عنقریب مذکور گردد عبارت ازان مسجد است
گویند ازان پیش مقابر سمه ها بر چیرا بوده اکنون حسب الاشاره شیخ بر کوه مکلی هر کسی گنبذی
و مقصوره موسس کرد ازان قرار دیگر چنین معمول یافته **شیخ عیسی** سندی برهانپوری المعروف
بلنگوتی در دامن کوه ساموئی آنجا که مدفون است بوضع قلندرانه لنگوته بند گذرانده میان وی

وشیخ حماد اکثر مقالات محققانه گذاشتی او آخر ایام از تولد سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازی
خبر داده روز ولادت بزیارتش رسیده اقرار ارادت کرد و بعد سه روز گذشت کان ذلک فی احدی
و ثلثین و ثمانمائة ملا عبد الرحمن الملقب باسم لشکر اصلاح عباسی از اجل مشائخ و اکمل اولیاست لیکن
طبیعت دوست بوده و جهت ستر احوال با اقوال ظرافت آمیز نمک محافل بود و باین شهرت یافته بامان همه
بنهایت معتقدش بودند و بزرگان وقت تعظیمش اقصی غایه بعمل می آوردند و در کنار ساموئی مدفون
و بارگاه ارباب عرفان واقع اولادش هنوز باقیست شیخ جهنده پاتنی از فیض بابان نظر کرامت
سید میران محمد مهدی جونپوریست گویند چون سید مذکور وارد ته گردیده و جام نظام الدین باشاره
علمای ظاهر سلوک معتقدانه بعمل نیاورده و باراده گجرات کشتی راکب نمود وقتی که ملاحان کشتی را در غلاب
زده رفتند این را توفیق ازلی تا آمد آنگردیده که آمده ایشانرا سالم از آن مهلکه عبور داده یافت
آنچه یافت و هم بدعای سفت دختر معصومه موصوفه موفق توفیق حسنه و مرتقی مدارج علیه بود بالجمله
درگاهش عجیب جای بافیض واقع بزرگانی که بزیارت سائر مکلی میرسند انتها یا ابتدا باو میمانند
و بیاتش را شاید مقدمه فتوح میدانند برخی بزرگانش درگذشته هم بیابند اینجا بهمین چند اسامی
اکتفا شده کوه مکلی کوچکترین شعب جبال هاره و بب وغیره منشعب و موصل جبل نگران و محیط کنار
[illegible] آن جبال [illegible] ترین شعبه [illegible] ما بروح و سرور بر همه تفوق دارد و از
اعجوبات روزگار واقع هر قدم مضجع اولیا و هر گام مرجع اتقیا [illegible] دست بزرگان دین و اهل تحقیق
و یقین آنقدر [illegible] آسوده اند که شاید یکی از هزاران آن [illegible] جامان [illegible] و مکانهای
غریب یادگاری مانده منها تغلق آباد [illegible] کلاکوٹ که با وجود اندراس اساس بحفظ
روح و سرور اهل البلد را قوت و قوتست و در قدیم بر تالاب سهسه لنک قصور عالی مرتب بوده که
بمرور دهور نشانی نهشت از قدیم باز رسم افتاده که هر صاحب توفیق از سلاطین و امرا و اهل
دول در و جای مبنی بیادگاری ترتیب میداد و تا هنوز چنان معمول از مقابر اولیا که لا تعد و لا
تحصی است و بقول سوالک ولی در و آسوده است چه قدر حرف زند که اطلاع بر سن و عن از
محالات مگر بنا بر التزام بذکر مشائخ جزئی بقدر اطلاع میجوید و وجه تسمیه آنکه بزرگی از اهل الله
باراده حرمین شریفین وارد آنجا شده خالق یافت که [illegible]

تواجد گفت هذا مکتلی ابکه تکرار این کلمه بسیار نموده وزبانش موثر بوده والسنه عموم بتخفیف تا مکلی
اسم آن کوه مانده قیل مستوره معصومه از اهل الله مدفون پشت محراب مسجد مکلی است واین نام شاه
شیخ حماد مذکور بر مسجد مانده و سایر کوه بآن مسمی شده بهر حال جای دیدنیست علی الخصوص در موسم
برشکال تالابهای مملو آب شیرین دارد و سبزه خودرو هر کنار نشان قدرت الهی است و وقف
سایر و زایر تته ابداً گزین و شهری بهین مورد ارباب عرفان مولد اصحاب ایقان است بالجمله
زمینش معدن فضل و کمال و مطلع ارضش منشاء اهل قال و حال در قدیم الایام ارضش همه آبشور
بوده چون آب شور بمرور دهور زمین را سنگزار و صحرای بی آب مانده پس بعد خرابی شهر الور
وجریان آب بطرف سهوان چنانچه مذکور زمین را آب گرفته و چون شهر محمد طور مع سوان سوره
خراب گردیده و ایالت عهد بدست جامان سمه رسید سامونی نام شهری برلب باغات بسمت شمالی
زیر دامن کوه مکلی بستند و قری و پرگنات که الحال معمورند از آن قرار آباد و جام نظام الدین کر
المعروف بجام نندو در شهور اواخر سنه نهصد هجری منجمان فرمودند زمینی طلب خیز که اهلش بکم
وبیش فراغت دوست باشند و همواره بتفنن و تعیش زیست کنند و در سرشت کمال خیر باشد برای
آبادی شهر جدید اختیار فرمایند بآن تعیین وصفت زمین تته مشرق رویه اش برحی باغات داشت
ودرعین زمین شهر ماهی گیران متوطن بودند اختیار افتاد اکنون تته بدو قول قیل معنی ته اعنی نشیب
نشیب وقیل تهت باصطلاح قوم جای انبوهی مردم عبارت از آن آبادیست مخفی نماند که در
قدیم الایام چنانچه از تواریخ ایام متقدم اثر زمین سم موسوم به تته بوده است و چنانچه آنطرف سند
که بالا است بزبان مردم سرو نام دارد و این طرف نشیب مسمی بلاد معروف شاهد وجه تسمیت زمین تته
بمین بلاد قدیمه مثل دیول که در ارض سا کوره بوده بهنور و بکهر و شهره که هر یک شهری
گزین واقع آن ارض بود چون بمرور دهور و حوادث انقلاب سنین و شهور یکی بعد دیگری
رو بخرابی آورده سکانش اکثری منتقل این بلده شدند و گویا مصداق معنی تته آبادی حال مجموعه
آبادیهای مذکوره باشد باید دانست که چون دیول از اقلیم چهارم بطول قبلی و عرض
لدی محدود بوده است و تته در زمین باد تربت دارد اغلب در حکم اوست از حکیم میر عبدالرزاق
مشرب که در ذکر صفاهان مذکور شد جمعی ثقه نقل کنند که ارض تته اصل شعبه زمین یونانست ولهذا

اکثر اہل کمال از وجود گیرند بالجملہ در تمامی سند جای بلطافت و نزاہت او نیست صحبتش زنگ زدای آئینہ خاطر تیره درونان و شامش صبح مؤانست غریبان ست مردمش در ہفتہ بروز بر کوه مکلی یا باغات جوق جوق جہت تفریح مجمعی مہمد وانند با دنی اسباب ہیچ جا مردم فراغت دوست چنین کم باشند عجیبہ میر امین الدین خان در معلومة الآفاق نوشتہ که در اواخر عالمگیر در تته زنی حاملہ را در نزع پیدا آمده تا کششی در زن روی مخلص صورت نیافت و آن تقاتلی بطرف گردیده بعد چندی بصنعت صانع بی مانند این رانش آبلہ بر زده چون بزرگ شد و لشگافت و از آن دختری بوجود آمد زخم بمرہم التیام یافتہ و دختر بہفت سالگی در گذشت مولف گوید عنایتخان نام از افغان ساکن تته را زن بدرود گذشته بعد مدت سه سال تخمیناً زنان بمسایه بقریب زیارت در گورستان مکلی شدند اطفال ایشان بازی مشغول بودند که بشور و صدای آہنا طفلی از گوری سر بر کشیده پس رفت اطفال از ان کیفیت غیر مکرر متوحش شده حال با دران گفتند معلوم شد که در قبر زن عنایت خان مذکور طفلی مینماید خبر بوی رسانیدند چون آمده متفحص شد چنان ظہور یافت که آن زن مرده بقدرت الله در میان قبر صحیح و ثابت خفته شیر در پستان دارد و این پسر که از وی تولد یافتہ بآن شیر بزرگ شده است بهزار حیلہ پسر را از مادر متوفی بریده بخانه آوردند بسکه ایام تربیتش در گور منقضی گردیده بودند ہیولائی محض برآمد و بی زبان و کر شده عمری دراز یافتہ باجل طبعی گذشت رحمت خان نامش بوده در شہور بعد ہزار و صد و پنجاه تخمیناً گذشته باشد این ماجرا از عزیزانش بسمع رسیده بالجملہ خصوصیات این بلده از حد حصر متجاوز و خوفاً للاطالة تجمل مع عاکر ائیده مبین حالات برخی خاندان کرام و اولیا و علما و سائر وجوه اہل کمال برعایت طبقات می شود و ابتدا از ذکر طبقہ گزیده اہل بیت رسالت که بسمله دیوان ایجاد ند مینماید و پس قدیم در رود ملحوظ امید از رب لیسر و تمم بالخیر **طبقہ سادات** برینده ورود اشراف سادات درین ولایت پیش از ضبط محاسب اندیشه توانند بود لیکن بالفعل از خاندانی که ہنوز اسم و رسم شان باقی است ذکر کردن واجب آمده تا این صحیفه انیقه ببرکت ذکر بزرگواران از طوارق حدثان در امان باشد و خالی از فایده تحقیق حال بزرگان نماند **سادات انجوی شیرازی** که نجابت خاندان و نقابت دودمان مذکور کتب سلف و خلف اند **سید محمد و سید احمد** پدر و پسر و بجامعیت محامد بزرگی موصوف کمالات سترگی بسال ہفت صد و ہشتاد و شش مطابق اعداد کریمہ بسم الله الرحمن الرحیم در عہد جام صلاح الدین بن تماچی وارد سند گردیده در پرگنه ماتجر بقریه مراد او ہہ مسکن و وام گزیدند

سید محمد معروف بمیران محمد بوده پس از انقضای مدت معهود ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش رضا
شنیده بگذشت از دوالا مقامی الو الامقام همین نکته بس که چون از بنا تربش سید علی ثانی بر کوه مکلی گنبد
مدفن تعمیر فرمود هر گز روحی وصفای نیافته و زیارتگاه اهل الله نشد تا بجب و یا نعش آن بزرگ
از موضع مراد او شهر با آنجا نقل نکرد بالجمله بعد پدر مغفور سید احمد در فی اهل الله متوطن آنجا بوده
صحبت اهل الله بیشتر ورزیدی روزی در ساموئی بدیدن شیخ عیسی رسیده قاضی نعمت الله عباسی
دانشمند کامل عهد در خدمت شیخ از ان پیش نشسته بود شیخ قدوم سید را بسا گرامی داشته بتعظیم پیش آمد
و قاضی هیچ نجنبید تا آنکه سید صحبت را منقضی کرده برخاست حین رفتن سید شیخ تعظیم بیشتر از پیشتر بعمل آورده
قاضی پرسید که افزونی تعظیم سید و حین رخصت بظهر الغیب چه موجب داشته باشد گفت در پیشتش قطب زمان دیدم
اگر حیاتم وفا نماید مرید او شوم سید از ان ادای قاضی رنجیده دل نفرین کنان برخاسته بود بتاثیر آن
رنجش سید چون قاضی بخانه شد بصارت را مفقود یافته ندانست چه سبب باشد و شب دخترش فاطمه که
اسم خوابی دید حاصلش آنکه بتزویج سید معز الیه از و چهار گوهر والا اختر وجود یابد منجمله یکی آفاق را بفر طلوع
منجلی سازد قاضی این واقعه صبح بخدمت شیخ عیسی گذرانده حسب الاشاره دختر را بحباله سید کشیده
در خانه خود مسکن داد بقرار رویا در عهد معهود فاطمه را چهار فرزند نامدار از سید بوجود آمده ۱ سید علی
۲ سید جعفر ۳ سید محمد شریف ۴ سید محمد حسین سرانجام بمقتضای سنت عموم انام آن والا مقام در غره
محرم سال هشتصد و چهل و پنج در گذشته بمقابر قضات عباسی که تا این الحال مدفن سادات اولادش
معزز شد مدفون گردیده سید علی ولد سید احمد بن سید محمد المعروف سید میران محمد مذکور اقدم اولیاء
واشرف واصلان شد ابر آمده خوارق عادات و کرامات احوالات و بیاعدی و حدی نه از و دو خلف
نامی مظهر جلال و جمال الهی ۱ سید جلال ۲ سید جمال صاحب نسل و تبار یادگار روزگار ماند سید جلال ولد
سید علی مذکور همچو پدر بزرگوار صاحب حال و قال بر آمده در فزونی ارشاد بسلوک راه فقر و
سداد کوشیده فرزندی سید علی ثانی که بسیر و سلوک اوفق آبا و اکرم اتقیا بر آمده کرات زیارت
بیت الله کرده و در سفر و حضر بسا بزرگان دیده از فیض یابان درویش آجر و معتقدان مخدوم نوح
علیه الرحمه است ماورای خوارق عادات و کرامت آیات که برون از حد و عدند آثار نیکو بیادگار
مانده منجمله گنبد پر نور و ضیا واقع مکلی است جماعه کثیر بنظر رسیده ند با آنچه رسیدند رساله آداب المریدین

دستور العمل بزرگان دین از و یادگار در سال هفتصد و هفتاد و یک درگذشته فرزند نامدارش
سید جلال ثانی ست که بجلالت حسب و متانت نسب همپای پویه آبا زیست و بموده صاحب سجاده
پدر و جد بوده میرزا صالح برادر میرزا باقی ترخانی نسبت صبیه خویش بآنجناب داده بآن پیوند میرزا
محمد باقی دیده الجعفر اکبر بادشاه فرستاده بود چون درگذشت پسرش سید میر محمد انگاه پسرش سید بزرگ
هر یک قایم مقام آبا و علیس مشکای بزرگی و استغنای گذشته پس میر زین العابدین عرف سید
لطف الله صاحب کمال مرجع اکابر حمیدة الخصال زیسته در عهد خود سر سید سادات و مشار الیه
اکثر اعیان بوده خاتمه بزرگیست بل نامه مستزگی استعداد علمی وافر داشته نسخه ضرب البشر از مولفات
وی موسوم شعر استادانه گفتی و قایع تخلص نهادی ظاهراً بنابر حوادث نتایج طبعش چون ذات گرامیش
محجوب عیون در سال هزار و صد و سی هجری درگذشته مولف گوید اوراق کلمه رضوا عنه موافق
سال یافته دو پسر ماند ۱ سید غلام علی ۲ سید عبد الولی سید عبد الولی با وجود صاحب سجادگی برادر
تا حیات بود وضع بزرگی را بمهابت نیکو تمشیت دادی از چند سال درگذشت پسری موسوم بسید
ابراهیم مانده سید غلام علی بدستور قایم مقام پدر و اجداد میر علی اصغر ولد سید فضل الدین سید جلال ثانی مطابق قرار
هیچ پدر بخرق عادات متصرف فتوحات قوم نهمردیه و غیره احشام کوهی بوده و با جماعه و آمد و باران که زیست شان خاصه
بر آنست تصرفات بلیغ از و نمایان گردیده سید جلال ثانی کمان آهنین در میان پسران افگنده تا هر که
کشد متکفل جماعه کوهی باشد سید فضل الله حسب الارشاد پدر آن کمان را کشیده و جماعه بتوسلش مانده
این پدر و پسر در وقت حاجت باران تصرفات کامل العمل می آوردند سید علی اصغر معمر گردیده در
گذشت و چون اولاد صلبی نداشت میر حسن علی ولد سید عبد الله بن سید میر محمد بن سید جلال ثانی به نسبت
دامادی جانشین شده اکنون میر لعلمیر ولد رشید میر حسن علی کامیاب مقام دو الدی و الا بزرگی
متصف سید جمال ولد سید علی کبیر ببزرگی حال و مآل بیهمال گذشته دو فرزند ماند ۱ سید علی محمد ۲
سید عبد القدوس سید علی محمد فرزندی نماند سید عبد القدوس بمحامد قدسی و مکارم انسی موصوف گذشته
اولادی ماند منجمله سید الهدنه المعروف بسید الو ولد سید شیخو بن سید احمد بن سید عبد القدوس مذکور بدامادی میر
علی اصغر مذکور اولادی مخلف مانده و نام بزرگی احیا داشته بمدت معهود داخل زمرهٔ اموات شد
سید احمد المعروف بسید وڈو ولد سید حامد بن سید احمد بن سید عبد القدوس است که چون درگذشت

اولادی مخلف کرده چند دیگر بنا بر اثر ایشان هم هستند اما بنده همین اسامی تبرک حسبت سید جعفر
ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد مذکور بکمالات بزرگی و آیات سترگی جامع محامد والا بر آمده
حسب آنچه خورده دار دشهر محمداباد واقع حدود گجرات شده رشدی خاص کرده همچو برادران در آن
سرزمین داخل اجله مشائخ گذرانده متاهل گردیده و فرزندی صاحب مقام سید احمد نام بوجود آمده چون
بسن رشد رسید پدرش قائم مقام خود مانده باز بسند مراجعت فرموده درگذشت اولادش انجاست
چنانچه مجمل حال آن در مجلد ثانی مذکور سید محمد شریف ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد
مذکور بشرافت دودمان مشرف مراصد شرف و بزرگی زیسته اولادی قلیل پشت بپشت مانده
از اولادش آنکه یادگار ماند سید لطف الله است از و سید موتد خان پس سید محمود و پس سید لطف الله
پس سید محمود و پس سید لطف الله عرف میر لطفن این بزرگ سالک راه فقر و توکل بر آمده از معتقدان
حضرت شاه عنایت الله صوفی بوده و باشاه اسماعیل صوفی که مذکور گردد صحبت ارادتمندانه داشت
بحالت نیک در مقام تسلیم و رضا جهان بی بقا پدرود نموده از و سید خادم المعروف بسید یاسین مخلف
ماند اکنون از و سید فضل علی یادگار اسلاف ابرار باقی سید محمد حسین ولد سید احمد بن سید محمد المعروف
بمیران محمد مذکور مولدش را چنانچه مذکور شیخ عیسی لنکوتی صاحب وقت خبر داده و لبا اولیای دیگر
مثل پیر کر گنج قلندر که مذکور گردد مخبر گردیده تاریخ تولدش قرة اعین مطابق هشت صد و سی و یک
هجریست در زمان جام فتح خان بن جام اسکندر سمه گویند چون تولد یافت چشمها را نمیکشود
خبر بشیخ عیسی مذکور رسیده در حال بدیدن شتافت وی بر روی شیخ عیسی چشم را بکشود شیخ گفت
این آنست که من بدیدن وی انتظار داشتم الحمد لله که مستفید متمنی گردیدم پس بعضی سه روز درگذشته
باقی خوارق که در ایام حمل و رضاع و سن صبی و سایر ایام حمل و رضاع در رساله تذکرة المراد تالیف
حاجی محمد حسین صفای مذکور همچو ذات گرامی در آنوقت چه بل در ازمنه ماضیه و مستقبله در سند نادر کسی بظهور
آمده و مشائخ بسیار بتوسل مریدیش افتخار و گروهی کثیر بفیض صحبتش واصل راه هدی و داخل زمره اولیا
و اتقیا شده اکثر بالاتفاق و ظاهر داری شرع و مذکری و ارشاد طلبه اوقات با برکات با نقضی
رسانیده منقولست در رساله تذکرة المراد که شیخ صدر الدین نبیره شیخ بهاؤ الدین ملتانی غلغله
شیخت وارسته گردیده بدیدن ایشان رسید و هر دو بزرگوار بالاتفاق روانه مسجد بزرگ جامع

کہ اکنون بمسجد ولی نعمت معروف و سابق بنای سلاطین سمہ بود تشریف می آوردند شیخ گریہ مردہ را در راہ دیدہ اشارہ فرمودہ در حال زندہ شدہ برخاست سید در مسجد نشستہ بجاجی گفت بیرون رفتہ برکرامی بطلب خادم برہمنی را آوردہ بحجرہ درسدرہ و در مسجد و منبر برآمدہ بذکری مشغول گردیدہ کلمہ بسم اللہ را چہار دہ معنی ادا نمودہ سید بشیخ گفت مردہ را زندہ کردن بدعتست کہ از و بمردم اذیت رسد و مکر رعذاب و عقاب موت در یابد اما مردہ دل را احیا کردن سنت مشائخ است شیخ بتصدیق دل فرمودند مراد مشائخان و از تو مراد ما حاصل شود از انوقت لقب مراد بر انشاہ خدا آگاہ ماندہ در مقابلت آن لقب سید شیخ صدر الدین را حلیم خطاب داوند و دیرا آن لقب ہم یادگاری ماند از آثار سید مسجد صفہ ایست کہ در اصل معبد سترگ ہنود بودہ و ذکرش در رسالہ تذکرۃ المراد ثبت گویند آن بتخانہ لکہیسر نام منددیوان جام نندہ بود چون خانہ اش مسجد شد بجد سید بزرگوار آمدہ در حق نبیرہ خود مولانام دعا طلبید فرمود طرف شمال شہر سکونت ورزید تا چند آنکہ شہر باشد بنام نبیرہ ات مشہور خواہد بود مولہتی عبارت از النست از انجا کہ سنت انبیا و اولیا و عموم برایا آخر بانتقال ازین دار فانی سوی دار باقی موعود پس از مضی مدت مقدر بعمر شصت و دو و در سال شصد و نود و سہ داخل زمرۂ متکئین علی الارائک گردیدہ ساجد مخلص تاریخت آنجناب را تبزویج از قبیلہ قضات عباسی سہ گوہر والا د سہ اختر معلا زیب نامہ روزگار ماندہ ۱ سید منصور ۲ سید نعمت اللہ ۳ سید حماد چون اولاد ہریک بسیار بالتزام ذکر صاحب سجادہ سجادگان و برخی وجوہ نامی دیگر تبرک بیجوید سید منصور ولد ارشد سید محمد حسین مذکور بعد پدر بزرگوار بجامعیت محامد والا و خوارق آیات علیا برشد و ارشاد سجادہ نشین پدر رلیستہ پس از و دلد نامیش سید احمد بر مسکای صاحب سجادگی جلوس بزرگی فرمودہ رسوم آبا بوجہ احسن زندہ داشتہ آنگاہ سید محمد طاہر ولد سید احمد جانشین آبا شدہ بعد چندی عبادت ارادت زیارت حرمین الشریفین بست چون سید عبد الرحمن ولدش صغیر بود بخرد خود سید شمس الدین ولد سید حسین بن سید منصور مذکور سجادہ نشینی تفویض نمودہ تا ہرگاہ فرزندش مذکور بسن رشد برسد قایم مقام نماید بعد چندی خبر رسید کہ سید محمد طاہر آنطرف ہا درگذشت قضارا بیش از ان سید شمس الدین اینجا وفات نمودہ بود و بکہ سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاہر ہنوز از سن صبی تجاوز نکردہ سید حسین

ولد سید شمس الدین قائم مقام پدر گردیده سید عبدالرحمن ولد سید محمد طاهر بسن شعور رسیده دعوی ادا
امانت پدر مغفور شد سادات کرام برعایت بزرگی سید حسین وخوف حرمانش دو سجاده مقرر کردند
اول سید عبدالرحمن ولد سید محمد طاهر بعد قرار دو سجاده اول و مقدم در نشستن صف و تقسیم گوشت
اضحی و سواری مقرر گردیده وجانشین سید علی را دست چپ جلوس قرار یافت بعد گذشتن سید عبدالرحمن
پسرش سید منصور آنگاه پسرش سید عبدالرحمن پس پسرش سید محمد طاهر آنگاه پسرش سید محمد شجاع
المعروف بسید ناتهن بسجادگی آبا سرافرازی یافته اکنون سید محمد طاهر المعروف بسید میر محمد ولد
سید محمد شجاع سجاده نشین اول متصف اوصاف نیک آباست و دویم سجاده بقرار مرقوم بعد سید
محمد حسین ولد سید شمس الدین مذکور بسید محمد پسرش رسیده پس پسرش سید محمد فاضل عرف سید موتن شاه
وارث سجاده دویم گردیده در کمال جلالیت و کرامت زیست خوارق کلیه از وی مشهور پس از وی پسرش
سید محمد خلیل آنگاه ولد امجدش سید علی اکنون سجاده نشین دویم بشان بزرگی اتم یادگار اسلاف است
بعد فراغ از ذکر صاحب سجادگان بذکر برخی مشاهیر اولاد پیر مسطور تبرک میجوید میر محمد محسن از نبائر
کرام سید مسطور بحالت نیک زیست فرموده نزد حکام باستغنی گذارند و بدا مادی شاتخ وقت میر
مرزا جان که مذکور شود سه فرزند یافته امیر محمد کلان که بشان میرزای خویش گذشته اکنون پسرش
میر اسد الله یادگار آبا ۲ میران که بحالت سکنت اختیاری صاحب حالت اوقات حیات گذرانده
اولادی ماند ۳ میر غلام علی عرف میر کولو که در سلک اهل سلوک ویسی مشرب صاحب قال و حال میزید
میر عبدالقدوس ولد سید حامد بن سید حسن بن سید حامد بن سید شرف الدین بن سید حسین بن سید منصور
مذکور دانشمند کامل نحریر وقت صاحب شان بزرگی و مستغنی در ابنای جنس برآمده تاریخ فوتش
هزار و صد و چهل و شش کریمهٔ هم مکرمون فی جنات النعیم مطابق واقعه است اکنون فرزند صلبیش میر
منصور علی جوانی موفق راه آبا یادگار است میر محمد نعیم از نبائر مسطور صاحب ارشاد و حالت نیک
برآمده بر راه سلوک آبا قدم نیک زده در گذشت فرزندانش یادگار **سادات مشهدی**
که موصوف صفت نجابت اند **سید یعقوب و سید اسحق** هر دو برادر بزرگوار از مشهد مقدس
نقل نموده در احدی و تسعمائة بزمان جام نظام الدین وارد سا موئی گردیدند سید یعقوب حالتی متصف
بکمالات داشته گویند بر شیر سوار آمده بود و هفت دختر معصومه از نژاد ملوک سومره در راه

قریب عمرکوت از دست بیدادبرهنی وجوه رئیس قوم سمه با مانش افتاده در ساموئی رسیده بودند
چنانچه مذکور شده واجداد قوم آکریه که گروهی بوداز سکان آگره و بفن آهنگری بسر بردندی چون گذر
سید در اثنای توجه بانگو افتاده متشبث اذیال ارادت ملتزم خدمت ماندند اگر بنام آن قوم نامی
و تاکنون اولادها از مریدان سید مسطورند بالجمله سید یعقوب با نقضای عمر مهود رحلت سفر ازین
دار فی شهور اثنی عشرین و تسعمائه بربسته قبرش در ساموئیست از او اولادی مخلف شده منجمله
تاکنون در بعضی ده واری تعلقه گکراله ساکن اند و بعضی بجاهای دیگر منتقل و قلیلی در آگری سکونت کرده
درگذشتند در سنه سید ملوک شاه در وقت خود داخل زمره اجله اهل کمال صاحب ز[؟]یسته از معتقدان
قاضی صدر دست که مذکور گردد و قبرش در برابر قاضی مذکور معروف دیگر سید جلال الدین که متصف
بمکارم بزرگی و سلوک و الا بزرگان درگذشته از وی یکی سید خیر الدین دوم سید شریف مخلف
شدند در اولاد و نبائر سید خیر الدین بطنا بعد بطن سادات موصوف اخلاق صفا کامل راه فقر و
رضا برخاسته درگذشتند اکنون سید محمود عرف سید بوله یادگار ایشان باقی و از اعقاب سید شریف
بزرگ بعد بزرگ گذشته اکنون سید ملوک مع برادران اولاد سید سایدنه مخلف سید احمد و سید محمد
ولدی سید محمد عابد مشهدی در هنگامی که در عجم باستیلای مذهب تشیع و تغلو مطابق کلمه لتقداد کلمه مذهب
ناحق در اکثر بلاد ایران میان بزرگان تفرقه و جلاء وطن داده بارادهٔ حرمین نقل نموده سیرکنان بلاد
سند گذشتند و در سال عشر و تسعمائه بساموی رسیده بانتظار موسم دریا رحل اقامت افگندند قضارا
سید محمد که بکمالات ظاهری و باطن محلی بود سفر آنجهانی بگزید و اولادی مخلف سید احمد برادر بزرگش
دلشکسته تنها افتاده بماند چون در آن نزدیکی شاه بیگ آمده ولایت سند متصرف گشید و جمعی ارغون
را در محله مغلواره که پیش ازان هم گروهی مغل شافعی مذهب ساکن بودند با غات و فضاء زمینش
اعتیاز داشت سید را الصفات بزرگی دیده ساکن فرمود و ادرار[؟]ی لایق معین کرد سید دلشکسته بواسطه
علائق برادر متوفی و بسبب اینکه خاک این زمین از قدیم دامن گیر است سکونت دوام برگزیده بحالت نیک معتقد علیه
طائفه در زی اهل کمال زیسته عمر مهود بپایان رسانید پس از وی خلف نامدارش سید محمد جانشین پدر شده
بصفات کمال طرز معیشت کرده پس سید داود و از وی سید احمد و از وی سید یعقوب هر یکی بزرگی و کمال
دوره خویش بپایان رسانیدند سه برادر از نبائر سید یعقوب مسمی باسم سید اسماعیل و سید جلال و سید جمال

باپدر طرف هندوستان نقل کردند و آنجا معه اولاد ماندند بعد سید یعقوب سید داؤد ولد رشیدش بجای پدر
متکی وسادهٔ بزرگی گردیده بهمه وجوه مزین بکمال بوده آخر بشهادت رسیده پسرش سید محمد در علوم ظاهر
برآمده راه باطن خوب یافت از بعد او سید ابو المکارم بمکارم والاشتهار از سید علی ولد سید شرف الدین
اولاد غوث الثقلین رح که بسبیل سیر و سلوک وارد ته بود خلافت یافت در علوم ظاهری مشار الیه وقت زیسته
جهانگیر پادشاه باستماع کمالش معاش لائق اولادی باد رایش مقرر فرموده و خسرو خان چرکس چون تعمیر
مسجد جامع بیلو چوبلی وی بتعمیر رسانیده تولیت آن هم بسید حواله کرده وفاتش ستون دین فتاد یافته اند
بعد او پسرش سید مرتضی ایضاً محلی بحلیه کمالات پدر و فضیلت اظهر اوقات با برکات با تمام رسانیده
در عمله که مذکور شود در زمان وی بجوارش سکونت گزیده بعد او پسرش سید محمود بخلافت جد مذکور مغفور
معتقد علیه خدام برآمده پس پسرش سید محمد اشرف در کمال مسکنت و تقوی اوقات حیات بانقضا رسانید
الکنون سید محمود المعروف بسید پیرو نه که صغیر گذاشته جانشین خلافت آبا است سید محمد قاسم بن سید محمد
بن سید داود شهید مذکور از نبائر سید احمد مشهدی داخل زمرهٔ خدا طالبان صاحب حال برآمده بعد فوت
سید جعفر رضوی بهکری که مذکور گردد خلیفهٔ سید عبد الکریم صاحب بلری شده عهده اش اینکه بر مجمع پر خلائق
ته باخود گرفته میرود و می آورد و در ماه شعبان مجمع براسه که در وگرو ناگروه فقرا جمع آیند در ته بمجلس سکوت
گاهش ممهد ماند تاریخ وفاتش فی جنة عالیة یافته اند و برادرش سید لطف الله المعروف بسید لطف الله ایضاً
بکمالات نسبی و حسبی موصوف گذشته بعد سید محمد قاسم سید فقیر محمد ولد ارشدش قائم مقام پدر گزیده
بزرگی مختص در گذشت پس پسرش سید محمد عابد بزرگ وقت روشنگر آئینهٔ ارشاد آبا شده از وی سید
حامد شاه مخلف مانده وی چون در گذشت و ولد صلبی نماند دستار خلافت بر ابنه صغیر رضیع وی نهادند
و دامادش سید نظر علی ولد سید محمد طاهر المعروف بسید میر محمد اولاد و صاحب سجاده پیر مراد شیرازی
الکخوی رح صاحب اهتمام و اختیار در آن سلسله مانده و بر طبق معمول متعهد مجمع خود و بردن و آوردن خلق شان برای مجمع
سید عبد الکریم میباشد سادات شیرازی المعروف بشکر اللهی که اسلاف شان بجلالت حسب و مثالت نسب
موصوف قدیم بزرگی مذکور کتب معتبر اند قاضی سید شکر الله ولد سید وجیه الدین بن سید نعمت الله بن سید عرب شاه بن امیر نسیم الدین محمد
المعروف بمیر میرکشاه بن امیر عطاء الله جمال الدین محدث بن فضل الله بن عبد الله الحسنی الاسکی الشیرازی فذکر امیر نسیم الدین و
امیر جمال الدین عمش میر اصیل الدین و چند اسامی بنی اعمام که در مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری از حبیب السیر

نقل نموده و در روضة الصفا و هفت اقلیم و غیرهم کتب معتبره مذکور ند بجنسه در مجلد ثانی مثبت تکرار مبادرت نکرده آنجا انکه در تاریخ طاهری وغیره مرقوم سید معزالیه نخست بسال ست وتسعمائه از هرات بقندهار و از انجا بامر شاه بیگ در نهصد و بیست و هفت وارد ته گردیده بقضای آنکه خط نو مفتوح در عهد مرزا شاه حسن ولد شاه بیگ موزن گردیده و در اصل ورود شان بذی تاجران بود **نقل** ظاهرا شاه حسن بنابر امتحان از تاجری اسپان خریده و در وجه تساهل بعمل آورد تاجر مایوس شده در محکمه شریعت غرا باستغاثه حاضر شد و از انجا که بموافق ضابطه قدیم دین مبین در دفع دعاوی شاه گدا یکسانست قاضی اعلام بشاه فرستاده شاه دیندار در زمان آمده حاضر گردید و چون پیش از ان مطابق که مدعی و مدعی علیه بیک محل سرفع دعوی نمایند قاضی نسق فرموده بود که بادشاه قدمی از مدعی بالاتر نتوانست برداشت بسکه شاه را غرض امتحان بود در حال مدعی را راضی ساخته قاضی برخاسته بداب معهود خدمت شاه کرد و بجای لائق نشاند بعد اندک صحبت دوستانه در ضمن حکایات از سر در شاه گفت این خنجر بکمر از ان آوردم که اگر شما برعایت ترک قاعده شرع نمائید و از خدمتگاران کسی برعایت سیادت و بزرگی متعرض نشود من بدست خود باین حربه تادیب کنم سید نیز از زیر مسند تیغی برهنه کشیده نمود که من نیز باراده اینکه مبادا خلاف شرع شاه قدم نهد و آنگاه کسی قدرت گردیدن شاه نیاید من باین تیغ سیاست شرعی بجا آوردم مضمون این نقل در تاریخ طاهری مثبت بالجمله چون آن صحبت بانقضای رسید قاضی باندک ایام استعفا از ان خدمت بخواست و گفت بشریت است این بار گرانرا متحمل نمیتوانم شد آخر مطابق سراغ الیشان قاضی شیخ محمد اوچه را طلبیده بآن خدمت معین کردند مسموع است از بزرگان که آنجا که ایشان سکونت ورزیدند و از ان ایام تا امروز مسکن اولاد است جماعه مخلفه قبیله انصار سکونت داشت بعد مضی زمانی از انها کسی نماند زبانی سید محمد محسن ولد سید علی اکبر ولد سید عبدالواسع از نبائر سید شکرالله مسموع که از ان قبیله بعض مردم در الکجات سند سکونت دارند و یک مرد دیرینه سال از انها گاه گاه وارد ته می شده و بدیدن مامی آمده چبوتره مقابر که در انجا بزرگان آسوده اند اول از انها بوده چند قبر هنوز باقی گویند دیگر قبیله انصار ساکن اکر مکنت موفوره و دولت مشهوره محله بزرگ بوده خواجگان معروف اولاد خواجه شکر که اسلافش همراه شیخ عیسی لنگوتی از برهانپور آمدند اصل گماشتگان ایشانند

و آخر بعد زوال دولت شان خواجگان درعربی بهته بمحله سهوره عروج نامدار کردند سپس قوم
بحار کشتی و در محله معروفه دوره خویش با تمام رسانیدند بالجمله سید قاضی شکر الله از انصار نسبت
کرده ولد نامدارش سید ظهیر الدین نام که مذکور شود ازان قبیله آورده گویند با سید مذکور سه بزرگوار نامی
از اجل اهل کمال وارد ته شده اند و در مابین آن اصحاب اتحادی خاص صورت یافته منجمله سید
منبه است و سید کمال و سید عبدالله که هر یک بجای خویش مذکور شود و سید شکر الله وقت احضار با پسر نامدار
وصیت فرموده که اولاد را امر کنی تا چون مشکلی پیش آید رجوع بکی ازین سه یار کنند بان قرار اولاد سید
محمد حسین و سید ظهیر الدین ثانی ولدی سید شکر الله ثانی متعلق سید منبه و اولاد سید نظام الدین متوسل سید کمال
و اولاد سید داود و اولاد سید عبدالرحمن منشعب از یال امداد سید عبدالله شدند قبر سید شکر الله عربی درگاه سید عبدالله
زیارتگاه اهل الله واقع بعد انتقالش ولد ارشد **میر ظهیر الدین والاسلام** عرف جام قایم مقام پدر
بزرگوار گردیده فضیلت و حالت نیک اندوخته ظاهرش بتقوی و تشرع و تدریس و باطن بسلوک راه
فقر و سبیل سنت اجداد مصروف بود چون درگذشت دو پسر مانده ۱ سید شکر الله ثانی ۲ سید عبدالرحمن
سید شکر الله ثانی باوصاف جد و پدر متصف برآمده نامدار روزگار زیست از و چهار فرزند
گزین خلف ماندند ۱ سید محمد حسن ۲ سید نور محمد ۳ میر ظهیر الدین ثانی ۴ سید لطف الله از آثار سید شکر الله
ثانی مسجد معروف نامی است سید محمد حسین نامدار وقت موصوف کمالات حسبی و نسبی دو پسر گذاشته ۱ سید
عبدالواسع ۲ سید میر محمد سید عبدالواسع ایضا دو پسر ماند ۱ سید علی اکبر ۲ سید علی اصغر هر یک بفضل و
حال یادگار رسوم اجداد بودند سید علی اکبر دو ولد ارجمند خلف نموده ۱ سید ابوالقاسم ۲ سید محمد محسن
سید ابوالقاسم یک پسر مانده سید شاه ولی نام متصف بصفات بزرگی در فضیلت و حالت نیک زیسته
فرمود شاگرد مخدوم رحمت الله از نتایج طبع وقادش نسخه جامع تحفة المجالس مشهور چند علوم یادگار در املا
و انشا و شعر طبیعت صافی و فقر بخت کافی داشته تاریخ قضای قاضی محمد امین الحافظ لحد و دالله یافته
در هزار و صد و پنجاه بموضع جگت پور جاگیر شان تعلقه نگاله درگذشته نعشش بشهر نقل کردند لطف الله
شاگردش کتابی تاریخ واقعه قدفات فی عشقه یافته ازو دو فرزند ماند ۱ سید میر سراج الدین ۲ میر محمد ناصر
میر محمد ناصر در عین جوانی داغ مفارقت وقف احیائی جانی نموده بسال هزار و صد و هفتاد و هشت درگذشت
خلفش میر شکر الله نام الموصوف بمیر چهیتن یادگار بانی میر سراج الدین ابوالقاسم فرزند همین میر شاه ولی باوصاف

اسلافش متصف جانشین و یادگار بزرگان ست بمحامد اخلاق موصوف مشارٌ الیه سایر اولاد جدی باشد
طبیعت شعر دارد و در استخراج تواریخ نیکو مهارت می‌نماید سید عبد الرحمن ولد سید ظهیر الدین و الاسلام
عرف میر حسام بزرگ سه پسر ماند ۱ سید محمد ۲ سید وجه الدین ۳ سید عنایت الله سید محمد یک ماند سید العلی نام
که از و مخلف نمانده مقبره سنگی مو چبوتره مدفن اوست سید وجه الدین یک پسر مانده سید محمد سعید نام که هم یادگاری
نگذاشت سید عنایت الله ولد سید عبد الرحمن چون درگذشت سید اسد الله از و مخلف گردیده از سید اسد الله
دو فرزند ماندند ۱ سید عنایت الله عرف سید بوله ۲ سید محمد که پسری نگذاشت سید عنایت الله عرف سید بوله
اوقات بسلوک بسر برده دو پسر ماند ۱ سید غلام شاه ۲ سید غلام اولیا سید غلام شاه درگذشته از و سه
فرزند ماند و سید غلام اولیا در عین جوانی بتحصیل علوم ظاهر و باطن متوجه شده باتقا و تورع درجه علیا
فراز اندوخته مطابق راه پدر هر روز بزیارت سید عبد الله رسیدی و باشتغال مستحسنه اوقات بابرکات بسری
نمودی صاحب خوارق کلیه برآمده مجرد در عین رشد جهان فانی را بدرود کرده جماعه مخصوصه ارادتمندان بست
و یکم هر ماه مطابق روز وفاتش مجمع ارادتمندیزیارتش ختمه و اطعام بعمل آوردند و کشف مهمات می‌نمایند
سید نور محمد ولد سید شکر الله ثانی در وقت خود مظهر اتم علم و عرفان و مرجع اهل دین و ایقان زیسته چون
درگذشت از و سید نظام الدین یادگار مانده سید نظام الدین در مناظم فضل و کمال اوفق اهل حال و قال
گذشته چهار پسر ماند ۱ سید نعمت الله ۲ سید نور محمد ۳ سید فضل الله ۴ سید محمد شفیع سید نعمت الله در عالم
فضل و کمال جامع جمیع محاسن بزرگی برآمده بعد انتقالش سید عطاء الله بو فور استغنا در زمره اولاد جده
کثرت تمکنت و زینه میر لطف الله شیرازی و اکثر اجله اعیان زیست کرده دو فرزند گرامی ماند ۱ سید عبد الله
۲ سید محمد ناصر سید عبد الله بکثرت کمال متصف برآمده منتسب سلسله گزیده نقشبندیه گردید چون درگذشت
فرزندی نمانده سید محمد ناصر در تقوی و ورع اعجوبه روزگار برآمده گویند در عمر خود گاهی روی زنی ندیده بود
و فرق میان نر و ماده حیوانات ندانستی در ارادت سلسله نقشبندیه بکمال و اعز رسیده مقصد اهل ارادت
و مرجع ارباب حاجت بوده نقلست که در وقت سید محمد مذکور قضارا خشک سالی لاحق حال روزگار شده
خلائق گرفتار غلا و وبا التجا بمقابر اولیا کردند بزرگی بمرایا دیده که اگر کسی متصف بکمال ورع که در عمر نظر
بعورت خود هم نکرده باشد بیرون برآمده نماز استسقا گذارد هر آئینه باران رحمت مفیض عالم تواند شد
در تمام تته و سواد آن سوای ذات سید احدی یافته نشد و هم بزرگی نشان شان در منام داده رجوع

بقاضی محمد حسین کردند و وی متکلف خدمت ایشان شد هر چند نظر بر نمود و شیوع حذق عادت کرد این
خاندان ممنوع است قبول نمی فرمود والده اش محرک گردیده از ثقات نقل کنند که چون والده ایشان با
متکلف گردیده گفت ازین قرار ظهور مگر این جهان بی سر و بی پدر و کرده آید والده موفقه اش فرمود اگر
اراده الهی برین نحو جاری شد نیست و را فزای رفاه عالم هر چه رضای او باشد گو ظهور یابد از اتفاقات
تقدیر بعد سه روز از صلوة استسقا که موجب رفع بلای غله و وبای برپا شده سید از دنیا سفر نمود لیکن
تاهل نداشت یادگاری نماند سید نور محمد ثانی ولد سید نظام الدین مذکور دو فرزند گذاشته ا سید ابو القاسم
۲ سید نظام الدین ثانی سید ابو القاسم براه بزرگان خویش رانده چون در گذشت سید میر کشاه مخلف
ماند وی بمزید فضل مستثنی برآمده همراه خالوی خویش قاضی محمد یحیی بهندوستان رفته معاش اولادی
آورده بعد چندی در گذشت و پسری نماند سید نظام الدین ثانی در فقه اوفق انام و در علوم اعلم
کرام برآمده بجذبه طبع گرائیده سوی جهان آباد شده در فتاوی عالمگیری بسا مشکل حل ساز علما کرده
از نظر بادشاه بگذشت و استدعای منصب کرد پادشاه مطابق ضابطه که اهل فضل را باسم نوکری ر
نخواندندی ازان ابا فرموده تکلیف قبول معاش نموده سید رضا نداده عنقریب آنجا سفر آخرت گزید از و
دو فرزند ماند ا سید عرب شاه ۲ سید احمد سید عرب شاه در آخر بجذبه رسیده چون در گذشت اولادی نماند از سید احمد
یک فرزند باقیست سید عطاء الله نام که بقدرت الهی کدخدا شده فرزندان آورده در عین جوانی بفقدان همه
مجذوب سالک برآمد سید فضل الله ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد ولد سید شکر الله ثانی دو فرزند ماند
ا سید رحمت الله عرف سید مهتو ۲ سید ابو الحسن سید رحمت الله عرف سید مهتو از اکرام اتقیا و افضل اولیای وقت
فیض یافته درگاه سید کمال بوده جمعی کثیر از صاحب کمالان را صحبت دیده گروهی ارادتمند راسخ ماند که
تاکنون پنجشنبه هر ماه بقرار روز واقعه اش ختمه بر مرقد زیارت و اطعام بعمل می آرند و فیض وافی می برند از و سید
محمد صادق ماند که بسن پیری رسیده اولادی جنس ذکور نماند و جهان فانی را بگذاشت سید ابو الحسن ولد سید فضل الله
مذکور یک پسر ماند سید ابو البقا نام سید محمد شفیع ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد بن سید شکر الله ثانی
سالک راه حق شهرت نادوست بفرط فضل و کمال گذشته پسری ماند سید محمد جعفر اسم ببزرگی و حالت نیک
درگذشته از و ولدی مخلف گردید ا سید بزرگ اسم که در عین جوانی مجذوب گردیده مدتی بآن حال مانده درگذشت
سید میر محمد ولد سید حسین بن سید شکر الله ثانی پسری مانده مسمی باسم سید محمد حسین وی پسری ماند سید محمد سعید نام

از وسید محمد میر نام فرزندی مانده که اولادش از جنس ذکور نگذاشت سید علی اصغر ولد سید عبد الواسع بن سید
محمد حسین بن سید شکر الله ثانی سه پسر مانده ۱ سید حبیب الله عرف سید ساجو ۲ سید فتح محمد عرف سید بهتو ۳ سید
محمد فاضل سید حبیب الله سه پسر ماند ۱ سید محمد حسین عرف ماکریه ۲ سید صالح محمد عرف سید ستاریه ۳ سید
منگیلده سید محمد حسین عرف میر ماکریه فرزندی مانده میر قمر الدین نام و سید صالح محمد عرف سید تهاریه و سید
منگیلده یادگار آبا اند سید فتح محمد عرف میر بهتو چهار پسر ماند ۱ سید یار و محمد فرزند میر ذو الفقار ۲ سید محمد حسن
۳ سید معه فرزندان یادگار ۴ سید محمد فاضل خود گذشته دو فرزند ماند ۱ سید فقیر محمد الحمد داخل صباحت
سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی ولد سید شکر الله ثانی بعلم و عمل و ورع و تقوی از خلاصه اوصاف
آبا زیسته از و سید محمد مقیم مقیم جاده بزرگی مخلف مانده وی دو پسر گذاشت ۱ سید محمد کاظم ۲ سید محمد سعید
سید محمد کاظم عجائب احوالات داشته و دو سه روز در خواب که عین بیداری توان انگاشت بخلوت
بودی و ذکر قلبی از و مردم مسموع کردی آخر تا خود با ناقه رسیدی همچنین کمالات دیگر داشت که از احصا افزون
باشد از و دو پسر مخلف شد ۱ سید محمد عارف ۲ سید عزت الله سید محمد عارف بعد تاهل در عین جوانی در گذشته
از جنس ذکور ولدی نماند سید عزت الله در صلح و تقوی براه آبا نیک گذشته واقعه رحلتش در سال هزار
و صد و شصت و یک است شش فرزند ماند ۱ سید فخر الدین با فرزند میر حیدر علی نام یادگار ماند ۲ سید یار محمد
با دو فرزند میر کریم الدین و میر عظیم الدین که اکنون سلیقه شعر نیک اندوخته است داخل یادگاران
آبا است ۳ سید امین محمد عرف سید موتو دو پسر دارد میر صدر الدین و میر الورحی بندهٔ علیشیر مسوّد اوراق
معه دو فرزند غلام علی و غلام ولی نام ۵ سید محمد صلاح عرف میر محمد شاه ۶ میر ضیاء الدین یادگار خدا تعالی
در زمرهٔ احیا برکت بخشاد سید محمد سعید ولد سید محمد مقیم بن سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی
یک فرزند مانده سید محمد اشرف نام از سید محمد اشرف دو فرزند ماند ۱ سید جادم ۲ سید محمد سعید
سید جادم مجرد در عین جوانی ناگهانی و اصل رضای ربانی شده سید محمد سعید تاهل کرده فرزندان آورده
مع کوچ و بار سفر این دار ناپایدار کرده نامی از آبا یادگاری نماند بعضی آسامی اولاد سید شکر الله نا بر
عدم اطلاع داخل این نمیقه نشدند امید که آن تقصیر معفو باشد سید کمال و سید جمال هر دو برادر
بزرگوار خلاصه ابرار اصل از شیراز حسینی تبار برفاقت و یاری سید شکر الله مذکور وارد ته شده اند
چون هر دو حصور و مجرد زیست کردند اولادی از شان مخلف نگردیده سید کمال یار غار و داخل اصحاب

اربعه که در ذکر سید شکر الله مذکور شد ندمی باشد چون درگذشت در حویلی مسکن مدفون شد ندمی باشد تبرک زیارتش اشهر آفاق و کرامت توسلش اظهر انام از خاص و عام سید جمال چون درگذشت بجوار سید شکر الله واقع ارض عزبی درگاه سید عبدالله مدفون گردیده اهل دل فیضیاب زیارتش می باشد سادات ماثر مذراری المعروف بلودی اول ایشان سید بدرالدین بعد نقل از ماثر مذران بزیارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیبول و متوجه توطن تته شد چون بقریه ماله واقعه پرگنه ساکوره رسید در آنوقت از بزرگان نامدار آن قریه سید سلطان شاه برقع پوش معروف باسم لودی واقف ورود سید شده تکلیف سکونت آنجا نمود بسکه صحبتش جاذب دل وی شده سید بدرالدین رحل اقامت دوام آنجا بفگند از قضا عنقریب سید سلطان شاه درگذشت و صبیه اش منسوب سید بدرالدین نمودند در مدت معهود سید را از آن معصومه سه پسر بوجود آمده ۱ سید لودی ۲ سید جنید ۳ میر کمال الدین محمد سید لودی و سید جنید هر دو در قریه مذکور درگذشتند مقابرشان سوا اولاد در آن بقعه که اکنون از ده دوازده است یادگار ساکن سید کمال الدین محمد بکمالات گزیده متصف برآمده اغلب اوقات مستفید زیارت بزرگان مکلی شدی در آنجا اتفاق ملاقاتش بسید ظهیر الدین والاسلام عرف میر جادم بزرگ ولد سید قاضی شکر الله که مذکور شده می افتاد و رفته رفته از اخلاص با تحاد کشید بعد مرور ایام سید کمال الدین آمده بجوار رحمت رسید موصوف سکونت در تته گزیده سلسله اتحاد قوی تر نموده از وی سه پسر ماندند ۱ میر ابو الفتح ۲ میر مظفر ۳ میر عبد الخالق میر ابو الفتح چون درگذشت از وی سه پسر یادگار ماند ۱ سید محمد ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه از میر عبد الخالق هم سه پسر باقیمانده ۱ امیر بیگ محمد ۲ میر جهنده ۳ میر سید میر سید محمد ولد سید ابو الفتح بن میر کمال الدین مذکور دو پسر گذاشت ۱ میر عبد العلی ۲ میر عبد النبی میر عبد العلی بتشرع و تجرنامی وقت زیسته مهر مسجد هندوان واقعه محله مسکران بتغلب شکسته مسجد معروفه بنا نهاد از بعد او سید محمد عرف میر شیخو مانده پسرانش ۱ سید محمد ملوک ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه ۴ سید عالمشاه منجمله سید محمد ملوک دو پسر ماند ۱ سید محمد پناه ۲ سید محی شاه سید محمد پناه درگذشته پسری ماند و سید محمد شاه در سلک احیاست سید عالم شاه المعروف بمیر جمال الدین عمری بجهانا بادگذرانده او آخر ایام بلوهری آمده سکونت دوام گزید بعد وی دو پسر مخلف ۱ سید وجیه الدین ۲ سید محمد دیگر نبائر سید کمال الدین محمد مذکور هم در ایام خود نامی بر حتی در تته بمحله های دیگر ساکن گذشتند منجمله سید میر ساکن

محله سنگتراشان از اولاد سید میرو سید بیگ محمد و سید تهاره و ساکن عقب بازار پنج هٹ از اولاد سید بیگ محمد
مذکور که یادگار هر کدام باقی سید سعدالله ولد سید فضل الله بن سید مظفر بن سید عبدالخالق مذکور از سه برادرش
سه چهار را اسامی باقی سید محمد خلیل از اولاد سید عبدالنبی از سالهای دراز در مسجد مهر مرقوم غایب گردیده
پسرش سید گل نام باقی و سید حسن و سید ابوالبقا ولدی سید هدایت الله بن سید عبدالنبی حیات سید محمد ملوک
از اولاد میر کمال الدین مازندرانی مذکور در زمرهٔ اهل الله آسوده زمین جمنا پهلوی درگاه شاه کر
داد است خلفای حضرت پیر آخر روز یازدهم ربیع الثانی هر سال آنجا جمع شوند زبانی ثقات مسموع که
وی در عهد ایالت نواب لشکر خان مطابق هزار و هفتاد و یک عامل خالصه پرگنه بتوره بوده بجنگ هندوی که
خود را موحد صاحب وقت میدانست شهید گردید نعشش از آنجا نقل کردند وصیت کرده بود که بر جنازه
ام خود فرو نشینید دفنم کنید بران زمین مدفنش مذکور قرار یافت زیارتگاه خلائق شد **سید علی بن
عبدالقدوس** مازندرانی در خط نسخ و ثلث و سایر خطوط نظیر سید علی معروف بوده شاگرد مخدوم
الیاس خوشنویس است که بشاگردیش بابا بزرگ بخوشنویسی نامی اند **سادات میرکان سبزواری
عربشاهی** که بجلالت حال و متانت خصال موصوف بکمال اند **میرک شیخ محمود** ولد میرک ابوسعید
بن امیر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابوسعید دخترزادهٔ شیخ جلال الدین بایزید پورانی است از
سبزوار بر آمده بقندهار توطن گرفت پسرانش شیخ میرک محمد مذکور و میر بایزید بعد برخاستن شاه بیگ
ارغون از قندهار به فتح سند بهمراهیش وارد سند گردیدند در بهکر سکونت گزیده و میرک محمود در ته مقیم بمزید
فضل و سخاوت و زهد و تقوی موصوف زیسته سالهای سال بلوازم منصب جلیل شیخ الاسلامی علم نیک نامی
برافراخته بسیاری از طلباء علوم را فیض وافی بخشیده در خط نستعلیق ید بیضا نمودی وفاتش محرم سنه اثنی وستین
وتسعمائه رفت میرک آه آه تاریخست مسجد بزرگ در محله سکونت و رانک مقابر معروف بتعمیر وی است
سه پسر نامدار داشته ۱ شیخ میر محمد ۲ میرک عبدالباقی ۳ میرک عبدالرحمن شیخ میر محمد بمحامد والا موصوف
و بفضائل انسانی مختص در سال سبعین و تسعمائه درگذشته جامع فتوای پورانی ازو یادگار ظاهرا اولادی
مخلف نکرده میرک شیخ عبدالباقی بعد پدر قائم مقام شیخ الاسلامی پدر گردیده در جمیع علوم کامل بود بتخصیص
علم هیئت و حکمت چنانچه بمولانا عبدالخالق گیلانی را که قرینه مولانا میرزا جان و عدیل شاه فتح الله بود
بعض دقائق علمی از ایشان حل شدی در اقلیدس دستی پیدا کرده اکثر اشکال از خود ایجاد نمود که پسند

طبع کل افتاده سید شیخ محمود ثانی ولد میرک عبدالباقی بعد پدر بشیخ الاسلامی اوقات سامی سپری نموده
در کمالات بی نظیر زمان بوده فوتش هزار و بیست هجری ع میرک مقام محمودی ٭ تاریخ انتقال وی است
پسر مخلف ۱ میرک عبدالباقی الملقب بسید خواجه ۲ میرکشاه خواجه ۳ میرک عبدالوهاب ثانی میرک عبدالباقی
الملقب بسید خواجه بکمالات شایسته آراسته بشیخ الاسلامی موروثی متصف زیسته فوتش هزار و پنجاه
و هشت هجری ع میر عبدالباقی آسوده بفردوس نعم ٭ تاریخ انتقال وی دو پسر ماند ۱ میرک عبدالهادی
۲ میرک محمد مهدی میرک عبدالهادی بشیخ الاسلامی موروثی رسیده بعد مدت معهود درگذشت و اولادی
مخلف نکرد فوتش هزار و هشتاد و شش نوشته‌اند ع هادی اهل کرم یافت مقام محمود ٭ تاریخ است میرک
محمد مهدی بعد برادر بمنصب آبا اعنی شیخ الاسلامی رسیده چون درگذشت با وجود پسران ۱ میرک
محمد شفیع ۲ میرک امیر محمد نام منصب موصوف نصیب روزگار عمش میرک عبدالوهاب شد وی روزگار
مقسوم در کثرت مکنت و اعتبار گذرانده در هزار و صد و دوازده درگذشت و ولدی نماند پس میرک
محمد شفیع ولد میرک محمد مهدی موصوف بحالت نیک درگذشت و ولدی نماند میرک امیر محمد ولد دیگر میرک
محمد مهدی چون درگذشت میرک محمد افضل فرزند نامی مخلف ماند وی بعد انتقال عم خود میرک محمد شفیع متکی
و ساده بزرگی شده در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری درگذشته سه پسر ماند ۱ میرک محمد احسن ۲ میرک
محمد محسن ۳ میرک عطاء الله میرک محمد احسن مرد حسن بر خاسته خاتمه اوصاف حسنه آبا شده بعد ورود شاه ایران
اعنی نادرشاه بادشاه و سلب سند از شاه دهلی مشاق بیشه گشته بدافغستان شد و خدمت شیخ الاسلامی که
از دیر باز کالعدم شده بود مجدد بنام خود حاصل کرده تا زیست بالنیابت و امتیاز در کمال نشو و نما
گذرانده در سال هزار و صد و شصت و هفت درگذشت ع جنت الماوی محل احسن است ٭ تاریخش یافته
اند اولادی جنس ذکور مخلف نکرده اکنون میرک محمد محسن برادرش بتقلید شیخ الاسلامی آبا می‌گذراند
سیم برادرشان میرک عطاء الله نام از مدت درگذشته اولادی نمانده است میرکشاه خواجه ولد
میرک شیخ محمود ثانی دو فرزند گذاشته ۱ میرک عربشاه ۲ میرک محمد عابد از میرک عربشاه میرک
محمد وارث وارث ارشد بزرگی شده فوتش هزار و صد و پنجاه و نه است اکنون پسرش میرک عبدالرزاق
مع پسران باقی از میرک محمد عابد پسری نامور میرک محمد جعفر نام مخلف گردیده وی سه پسر گذاشت
۱ میرک عابد ۲ میرک بزرگ ۳ میرک پناه عرف میر مهتو از میرک محمد عابد عرف مراد علی

چہار پسر ماند ا میرک محمد نقی ۲ میرک محمد جعفر عرف میر چہتو ۳ میر بہٹو ۴ میر چاند و از میرک محمد بزرگ
که در سال ہزار و صد و ہفتاد و نہ فوت کرده دو پسر ماند ا میرک خیر الله ۲ میرک دریا و از میر مہتو فرزند
میر روشن علی نام مانده میرک عبد الرحمن ولد میرک شیخ محمود بزرگ بفضائل آبا و جلائل صلحا سمفرین
بزرگی و اہلیت در کمال اشتیاق گذرانده دو پسر ماند میرک عبد الواسع میرک عبد الرحیم میرک عبد الواسع
بوفور فضیلت و فرط بزرگی در شاعری استاد بود از و سه پسر ماند ا میر محمد معین عرف لاله ۲ میرک محمد حسین
۳ میرک روح الله میرک محمد معین دو پسر گذاشت ا میرک محمد نعیم ۲ میرک محمد تقی از میرک محمد نقی
یک پسر ماند ا میرک علی احمد عرف میرن وی در سال ہزار و صد و شصت و شش درگذشت پسرش
میرک محمد تقی عرف این اکنون یادگار آباست میرک محمد حسین ولد میرک عبد الواسع بن میرک عبد الرحمن
مذکور سالک مجذوب و مجذوب سالک صاحب کشف و حالت بر آمده بر ضمیر سالکان اطلاع برده پی سوال
و جواب از مدعا داده و بسا مشکلات کشف نمودی ہیچگاہی جز اظہار مغیبات حرفی بر زبانش جریان نمی یافت
اولادی نکرد و میرک روح الله ایضاً ہمچو برادرش میرک محمد حسین ولد نماند میرک عبد الرحیم ولد میرک
عبد الرحمن دو پسر مانده میرک احمد میرک ابو سعید ہر دو برادر در جاگیر خود موضع دہور کہیہ سکونت
اختیار کرده درگذشت اکنون اولاد ہر دو انجا شیخ عبد الوہاب ولد شیخ بایزید بن شیخ ابو سعید
برادر زاده شیخ میرک محمود موصوف پدرش چنانچه مذکور شده در بہکر مسکن گزیده بود و اولادش
تا اکنون آنجا چنانچه در ذکر سکہر مذکور نامبرده به تته رسیده در کمال بزرگی با حیا سنن آبا و جامعیت
علوم در سال سبعین و تسعمائه درگذشت **سادات عریضی سبزواری** از انہاست میر
عبد الله سلطان ولد میر ابو المکارم بن میر غیاث الدین محمد المعروف سلطان رضای العریضی
سبزواری نبیره خوند میر صاحب حبیب السیر نواسه سلطان جنید صفوی سطری از حال بزرگان موصوف
در ذکر بہکر و سوستان گذشته و آنچنانکه بتحریر آمد میر عبد الله سلطان مع برادرش میر عبد الرسول
در آغاز عہد شاہجہان بادشاه به تته آمده سکونت دوام گزیدند میر عبد الرسول چون در گذشت
یادگاری نماند و میر عبد الله سلطان که بجامعیت فنون انسانیت در شاعری مشار الیه وقت بود
پنج پسر گذاشت ا میر شکر الله ۲ میر محمد قاسم ۳ میر عبد الرحمن ۴ میر محمد عارف ۵ میر محمد عالم
میجمله محمد قاسم و میر محمد عالم اولادی جنس ذکور مخلف نکردند و میر شکر الله بفرط بزرگی درگذشته

دو پسر مخلف کرده امیر محمد عالم ۲ میر محمد ہاشم ہر دو چون جہان فانی پدرود کردند نشانی نماندند میر محمد عارف موروف روزگار زیسته یک پسر امیر محمد نام بیادگاری مانده قضارا از وہم جنس ذکور مخلف نگردید میر عبد الرحمن بہ بزرگی حسب نسب چراغ افروز این دودمان برگزیده برآمده بعد رحلت دو پسر والاگوہر ماند امیر ابو البقا ۲ میر علی اصغر که بحرمین شریفین زادہما اللہ شرفاً و تعظیماً رفته واصل باللہ گردید میر ابو البقا الموروف بہره ور علی خاتمه این خاندان گزین داخل زمرهٔ ہمین گذشته در شاعری دستگاه عالی اندوخت و شاگرد خدمت استاد کامل عامل میر حیدر الدین ابوتراب کامل بوده در اواخر عہد محمد شاه بادشاه درگذشته از مولفاتش تاریخ چراغ ہدایت الموروف بہره ور شاہی و اشعار گزیده ماند و جز صبیه اولادی نماند اکنون دران خاندان از نبا بر مردی وجود ندارد **سادات کاشانی** از انہاست **میر عروری** کاشانی که از سادات باعتبار معاصر مرزا باقیست بعہد مذکور حسب کشش آبخور دار اماکن معتبری رحلت گزیده به ته توطن نمود چون نواب خانخانان از دست مرزا جانی بیگ سند را مفتوح نمود و حضرت خلافت پناہی بعد تسلیم ملک بنا میرده سوستان و بندر لاہری و خزانجانه علیحده معوض بندگان شاہی کرد بعد مرور دہوری از حضور اعلای جہانگیر بادشاه بدار وغگی خزانجانه عز استیاز یافته بمغیار لمسبعت نقد سخن را لسبکه والاناحی سره میکرد دیوان اشعار مع چند مثنوی بلطافت تمام یادگاری مانده دو پسر نامدار مخلف نمود امیر محمد منعم ۲ میر جنگلی میر محمد منعم در عہد شاہجہان از انتقال پدر بمنصب مذکور سرافراز شده اوقات حیات در تمام لشو و نما بگذرانید وی نیز اشعار پاکیزه می گفت و حسنی تخلص میکرد دیوان رنگین گذاشته میر جنگلی ایضا به بزرگی اوقات بپایان رسانیده سه پسر مخلف کرده امیر علی رضا ۲ میر کامران ۳ میر محمد اشرف میر کامران رونق آن دودمان برخاسته بخدمت موصوفه ایام زندگانی در کمال میرزائی و کامرانی سپری نمود از وی دو پسر ماند امیر علی یار ۲ میر الہ یار میر علی یار اکنون یادگار اجداد نامدارست **سادات رضوی البہکری** که بزرگان ایشان در بہکر بجلالت حال و متانت خصال مشتہرند و بصحت نسب نامی می باشند از انہاست سید **عبد الرزاق** ولد سید خادم الموروف بجاده برادر سید محمد یوسف رضویست که مذکور شود شرح آمدن شان متحقق نگردیده ظاہراً ولادی از شان نیست صاحب وقت بوده مدفنش غربی محوطه قاضی عبد اللہ در پس مقبره شیخ حماد جمالی طرف جنوب مسجد مکلی زیارتگاه انام از خاص و عام شائع **میر محمد یوسف** ولد میر محمد خادم فیض یافته جناب سید مبارک شاه ہست و وی تربیت پذیرفته نظر لطف شیخ و انبال اجل مریدان سید محمد جونپوری از بہکر و برادران بزرگوار و بنی اعمام رضوی ساکن بہکر مفارقت مقدر اختیار فرموده

وارفته شد اغلب اوقات بر سکّی در مقام ورود میران سید محمد مهدی جونپوری که آنجا اکنون جای شادمانه
سرا یافت و سلطان سامینه نشیمن عبادت داشته **نقلست** از سید عبدالکریم صاحب بلری مذکور که
فقیری هندی وارد ده موجی الیه شده بود دیرا صاحب حال دیده خدمت میکردم روزی از مشائخان
سند که در فی احیا الشمار بودند پرسیده نام هر یک گفتم و از اوضاع هر کدام شرحی دادم چون همه را شنید گفت
ازین آسامی با وضاعی که بیان کردی سید محمد یوسف مردی بزرگ عزیز مصر معرفت مینماید بعد از مدت روزی
از مسجد ناپدید شده هر چند جستم نیافتم آنروز بیادم آمد گفتم شاید بدیدن سید محمد یوسف رفته باشد در حال
روانشدم چون در سکّی بجای مذکور رسیدم دیدم فقیر در خدمت سید محظوظ و باحضور نشسته است در آنحال
چون فقیر سر و پا برهنه بود و عزم سیاحت داشت سید نعلین گرامی بپوشیدنش کرم فرموده فقیر مرا گفت این نعلین
کلاهی ساخته بیار به ته رفتم و کلاهی ساخته آوردم فقیر آنرا پوشیده روان گردید در عقبش افتادم تا بکشتی که
از بندر روانه دریای محیط می شد التماس رفاقت کردم نپذیرفت و دعا خواستم فرمود عنقریب در سند کارت بگشاید
بالجمله مقامات سید زیاده از قال بر قائل درگاهش اخوان صفا را از کرک الآم رهانده و زیارتش بندگان را
عزیز مصر عزت سازد بدامادی قبیله قضات عباسیه صاحب ابنای گزیده صاحب قال و حال شده چون صبیه
محترمه اش بزرگ شد سید اسحق ولد میر کمال الدین برادر بزرگش از بهکر طلبیده بدامادی گزیدش از آن بزرگوار
هم اولاد مختار ابرار یادگار مانده که مذکور شود سید ابراهیم در ابنای اتقیای سید محمد یوسف رضوی با متیاز حالت
و کرامت زیسته در صغر سن روزی در مقصوره والد بزرگوار نزد پسر سید کیستی گفت سید ابراهیم فرمود بابا بلکه ستی
فقیر یا فقط ابراهیم گفت از وهیچ کمی رتبه رو نمیداده و ازین هیچ بزرگی حاصل نشود از آن گفته دیگران موفق
توفیق سلوک فقر بمرتبه اتم یافته شد آنچه شد سید **اسحق** معروف همچو پدر و عم و سائر اباء مخصوص حالت بزرگی
معروف زمانه زیسته در پهلوی عم خود مدفون نامش به پیر سر دهی مشهور پسرش سید کمال الدین هم نام جد
بزرگوار که در بهکر مدفون هست علو اسه سید محمد یوسف رضوی صاحب کمالات ظاهری و باطنی از اولادش
چند آسامی مذکور شود سید **محمد جعفر** نبیره سید محمد یوسف و صاحب سجاده ولیست در اواخر حال منتسب حلقه
خلفای سید عبدالکریم شد و مهانداری جماعه زائر که در ایام مجمع از ته به بلری روند و آیند بذمه گرفته لباصاحب
خوارق بود **گویند** عجوزه هنگش بفکر کدخدائی سه صبیه حیران افتاده یکچند التجا بآن جناب آورد تا روزی
متوجه شده چیزی نوشته داد و گفت این را با خود ببر و در زمین مزار برابر پیر وادن بگذر آنجا شهری

آباد بنظرت آید و از جنس ما یحتاج شادی هر چه خواهش داشته باشد حسب حاجت آنچه توانی بیکدفعه بگیر و کرت
دیگر توقع مکن حسب الاشاره سید عجوزه مع پسر هر چه از ملبوسات و زر این و ظروف و خوردنی و نقد حاجت
داشته حاصل کرد ظاهرا دیگر باره هم هوس ننمود و نیافت بعد سید محمد جعفر سید محمد عرف سید بهتو پسر سید محمد جعفر
مذکور بر سجاده جد نشسته دنیا با فقر جمع داشته در حالت نیک زیست فرمود اشعار محققانه و فیض کلی بطلبا از و
مخلف ماند آنگاه پسرش میر مرزائی الملقب بسید محمد جعفر ثانی بعد پدر مذکور بر سجاده جد قیام نموده به بزرگی
در گذشت اکنون سید حیدر علی ولد میرزائی میر قائم مقام اجداد اوست سید **عنایت الله** ولد سید
کمال الدین مذکور محض عنایت خدا بوده حالات عزیبه داشته در ایام مکنت و دولت ولد نامی میر کمال الدین احمد خان
هرگز بدنیا رجوع نیاورده با دو همشیره طیبه جدا از پسر مسکن داشت و پیوسته بیاد خدا میگذرانید و بدست خود کشت
و کار و قوت لایموت مینمود و فاضل را براه خدا ایثار میفرمود گویند یکبار در کشتش مزیدی رو داده حاصل
مضاعف معهود شد زر فاضل را بپسر داد تا به پیر پته رفته ضیافت سادات بنابر جد مغفور نماید و خود طلبان
فقرا کوزه بر دوش با وجود کروفر دنیاداری پسر پیاده پا آنجا شتافته پسرش میر کمال الدین خان مذکور انواع
مکلفات مذکور در اطعمه دیده بود و ظروف کثیره زرنگار چینی بجهت کشیدن طعام مهیا داشته یکبار ظروف سا
دیده چوب برداشت و سر همه ظروف که قیمت آن گرانمند مبلغ بود بشکست و در وقت خوردن بدستور
معمول یگان قسم طعام را گرفته بخوردن نشست و از کوزه آب همراهی آبی در ریخته بی حلاوت میخورد
نقل کنند که وی دو سه بار نه زیاده در ایام دولت بخانه پسر آمده باشد چون رفتن خود ازین سرا مکاشفه
دیده کلید خانه بدست همشیره کوچک سپرده وداع نمود همشیره بزرگ بخاطر آورد که عدم تسلیم کلید بمن هر آئینه
موجب گرانخاطری آنحضرت باشد و دران فکر اندوهناک نشسته سید آنرا بنور ضمیر دریافته فرمود ترا که
بعد من جهان چند روزه بیش نیستی داشته اختیار خرچ خانداری ندادم همشیره کوچک تو کیا رابد و تکلیف
انهم را شاید آخر همچنان صورت وقوع یافته میر کمال الدین احمد خان ولد سید عنایت الله مذکور بدولت و امارت
فاضل خان که مرقوم شود صاحب مکنت کثیره و حشم و خدم و خدمات عمده گردیده علم استغنا بر اکثر اعیان وقت
بر افراشت و فضیلت ظاهری خوبی داشته صاحب تصانیف است منجمله شرح دیوان حافظ و اصطلاحات
رضویه است فوتش هزار و صد و سی و دو از هفت پسرش سه پسر صاحب اولاد شدند امیر مرتضی در سن سی
سالگی جامع فنون کمالات بر آمده علاوه بر فضائل علمی در اقسام هنر سپاهگری بی نظیر شد و خط را بهفت قلم

رسانده آقا تعظیما شاگرد میرزا صائب چون وارد ته شده طبیعتش را بغایت پسندیده الهام تخلص بخشیده گویند
تربیت وی جهت جانشینی فاضلخان که جد مادریش می باشد بوده بعد رحلت فاضل خان عالمگیر طالب عوض شده
هنوز میر مذکور تهیه برآمد حضور میدید که خبر شنقار شاه سامو سوز عالم گردیده پس ازان در حضور رفته
معروض جناب الیناد نای پایه سریر سلطنة شاه عالم بهادر بادشاه شده مطبوع طبع اقدس گردید قضارا
در عین بهار عمر که عین نشو و نما بود بخزان ممات درگذشت کان ذلک فی ست وعشرین ومائة والف میر
ذوالفقار علی پسرش بفرط بزرگی و کثرت انسانیت در نا موران مستثنی بنا گهیا درگذشته اولادی از جنس
ذکور مخلف نکرد ۲ میر غلام علی سه پسر ماند ۱ میر مهر علی ۲ میر نیاز علی ۳ میر راز علی میر راز علی بقرب ایام
کدخدائی در عین جوانی فی سنه ثمانین ومائة والف داغ جدائی بر دل احباب نهاده درگذشت در واقعه اش
که ماتم غموم و طوفان بجوش دریای غموم بود شعرا تواریخ درد آگین ناخن زن قلب اهل درد گفته اند محرر این
مقال باین مصراع خود اکتفا کرده ع بجوار رسول یافت مقام + اکنون میر مهر علی و میر نیاز علی در قید حیات
یادگار آبا اند میر شاه حیدر چون درگذشت امیر امیر علی ولد نامدارش سوا اولاد بفرط انسانیت رونق افروز
بزم حیات باقی میر محمد شفیع ولد سید یار محمد از نبائر کرام میر محمد یوسف الملقب بلطف علیخان در طبقه حکام مذکور
تکرار آن نرفته میر محمد رفیع از نبائر کرام سید موصوف در زی بزرگان خدا پرست شهرنا دوست اوقات حیات
با نقضا رسانیده پسرش میر نجم الدین شاگرد و همشیرزاده مخدوم محمد معین بوده در حیات استاد مدرسه علیحده
آراسته جمعی طلبه را بکمال رسانید تصانیف غریبه دارد و منجمله در تتبع رساله یکروزی در منطق رساله به از وی بزرگ
بر او مشتمل علوم شتی در یکروز تصنیف کرده و در فارسی طوطینامه را به از نخشبی بقید نثر کشیده اشعار نیک
میگفت و عزلت تخلص میداشت قضا را حیاتش وفا ننمود و الآنه از مغتنمات بوده در سال هزار و صد
و شصت درگذشته از اولادش میر نثار علی بنمود خاص زیست دارد از اولاد سید محمد یوسف بزرگان
کثیر مثل سید محمد رضا و سید محمد افضل و سید محمد زمان و غیرهم وجوه باحال و حالت نیک که برحق اولادشان
چراغ افروز خانه انست گذشتند بنا بر اختصار اختصار رفته **سادات بخاری** منه **سید محمود بخاری**
از گجرات برآمده در عهد ارغون وارد ته و ساکن محله سیته گردیده امامت و خطابت مسجد فرخ و امامت
مصلای عید یافته ببزرگی اتم و حالت حمید درگذشت سید طیب از اولاد سید محمود مذکور نامدار وقت
خود بوده حالتی و فضیلتی نیک داشته از وی سید رحمت الله مخلف گردید گویند وی در صغر سن روزی

با پدر در جامع فرخ بوده فقیری صاحب کمال موسوم بسید ابراهیم کودریه که عالم جذبات اکثر مستغرق داشت
نیز در مسجد نشسته بود چون پدر و پسر از مسجد برآمدند پدر را گفت این پسر را بنام خدا مرا بده پدر که بفقرا
اعتقاد کمال داشته در حال پسر را تسلیم فقیر نمود فقیر پسر را گرفته در مسکن خود که برابر کلان کوٹ در کوه
مکلی بود برده و چندی بماند چون در گذشت سید را بجه میدانست حواله فرمود سید رحمت الله بعد فقیر
در مسکن قدیم آبا رسید رشدی وافی کرده و در گذشت سید جنگل از اولادش معروف وقت زیسته سید
میرک در محله نقارچیان سکونت داشت از اولاد سید جنگل است وی هم داخل معارف بوده چون در گذشت
ولدی جنس مذکور نماند سید قاسم ایضاً از اولاد سید جنگل مذکور در رضوی ابد الان لا ولد گذشته سید لطف الله
از اولاد سید محمد مذکور در موضع رانیه نقل نموده مردم آنجا باعتقادش معترفند چهلم حصه از مزروعات وغیره آنجا
وقف وی و اولادش گردیده احوالاتش عجیب بسمع رسیده سید محمد کاظم جد محرر الحروف داماد وی است سید
عبد الرزاق ولد سید لطف الله مذکور بفقر و حالت بزرگانه گذشته دو پسر ماند ۱ سید محمد فاضل ۲ سید
ساجن سید محمد فاضل تاهل کرده بجذبه رسید در انحالت خوارق کلیه از وی سر زدی از ارباب بوله درینوقت
آسن سکان آن ده است شنیدم که وقتی من در زمینی کاشت کرده بودم سید ساجن نام سیدی دیگر از فقراء
مخدوم نوح علیه الرحمه در موضع ما سکونت داشته و برا نیز بنا بر بزرگی نذورات و چهلم بعضی مزروعات بنام
پیر رسید ادیم چهل حصه پیر بابت کاشت من در میان سادات مذکور مشتبه افتاده هر دو می طلبیدند من بخوف
اینکه اگر یکی را دهم و حق دیگر باشد و نا راضی شود در ادای وجه مهلت داشتم تا آنکه روزی در عین
بیداری نورانی پیری بمن گفت حصه سید محمد فاضل چرا ادا نمیکنی مگر سر بهبود نداری در حال وجه مذکور
که مبلغ پنج روپیه بود در گوشه دستار بسته روانه شدم سید ساجن در راه برخورده گفت من دعوی خود
گذاشتم حق سید محمد فاضل زود ادا کن همین که از انجا راه خانه سید محمد فاضل گرفتم سید محمد فاضل از خانه
برآمده بود مرا بمقتضای جذبه که داشت دشنام داده گفت آخر تشفی کردی دستار بکشا وجه مرا
بده سید ساجن ولد سید عبد الرزاق مذکور بعد برادر در کمال خوبی حالات زیسته محرر الحروف با جمعی
معتبر روز واقعه اش حاضر بوده عجیب حالات و کرامات از و مشاهده گردیده اکنون پسرانش سید بهاریه
و سید و اثار وی باقی آباد اند سید محمد شجاع بن سید فیض الله بن سید فتح محمد بن سید جعفر بن سید جمال بن سید کمال
اولاد سید محمود بخاری مذکور از تقرر آبا و اجداد ساکن محله ستیه بخدمت خطابت و امامت جامع فرخ و

مصلای نامی بوده بجالت بزرگان گذشته بجنت شده شجاع مطابق هزار وصد وسی وهشت هجری تاریخ یافت پسرش سید سعد الله علاوه خدمات موصوفه بمشرفی وداروغگی کندن ناله وچاه وتعمیر قلعه ته وداروغگی بیت المال از طرف شاهی روزگاری بامتیاز گذرانده اکنون پسرانش سید روح الله وسید علم الدین یادگار آبائند سید عبد المجید ولد سید عبد اللطیف بن سید عبد الرزاق بن سید اسماعیل بخاری احوال سید اسماعیل وسید عبد الرزاق مذکور شده میر عبد اللطیف چنانچه گذشت در سوستان توطن داشته سید عبد المجید از سوستان به ته رسیده در عوض تنخواه سوستان از حضور شاهجهان تنخواه به ته آورده مسکنش برکنار بلیه عقب محله کشتیبان شرقی محله میرکان بوده در بزرگی معتقد الیه گروه کثیر گذشته پسرش سید عبد اللطیف عرف سید مهتو یگانه وقت بفرط کمال برخاسته در عین جوانی درگذشت محرر الحروف بنسبه حقیقی ایشانست از جنس ذکور اولادی نماند فقیر سال رحلتش مطابق هزار وصد وبیست وچهار هجری این کریمه یافته الله لطیف بعباده یرزق من یشاء وهو الحکیم **سادات امیر خانی** جد بزرگ ایشان میر ابو البقا المخاطب بنواب امیر خان در ذکر حکام مذکور شد **میر ابو المکارم** شهود تخلص ولد نواب امیر خان مذکور با وجود امارت بدر راه فقر گزیده رتبه کاملان یافت پیر نجان سلیمان مثنوی پرکار در قصه حضرت سلیمان ع وبلقیس ازو مشهور و یادگار در علوم ظاهری هم جامع بوده مدفنش سوستان است از پسرانش میر امین الدین خان حسین چنانچه مذکور شد بایالت ته زمانی قد اعزازی برافراخته مقیم جاوید شده از فرزندانش است میر متین الدین خان اسمعیل که در حیات پدر بخدمت عمده ناجی روزگار رود اتحلی اجله اعیان زلیسته در مکنت وقدرت میرزائی مثل است از فرزندان وی امیر محمد غوث در زمان ایالت نواب خدایار خان الموف بمیان نور محمد بخشی منصبداران بوده وبجالت بزرگی مستثنی گذشته اکنون ارشد فرزندانش میر محمد کریم الدین اسم بخدمت پدر معتبر ۲ میر ابو المفاخر باجیای نام اباجی میر محمد عطا ولد نواب امین الدین خان بر قدم ابا بمزید عزت وافتخار چهار سال پیش از تحریر این اوراق درگذشته دو فرزند مانده میر محمد کدا ولد نواب مشار الیه ببزرگی مفرط عنقریب گذشته پسری یادگار مانده میر رضی الدین محمد ولد میر ابو المکارم شهود مسطور بمحاسن والا موصوف در شعر کامل وقت گذشته فدای تخلص میفرمود صاحب دیوانست از اشعارش بوی کمالات ظاهری وباطنی بمشام روزگار میرسد در سال هزار وصد وبیست درگذشته مولف اوقات حین تحریر این بیت به تعمیه مطابق تاریخش یافته ۵ بسکه بفوتش همه کردند هی ٭ هی رضی الدین بود سال وی ٭ ولد رشیدش میر حیدر الدین ابو تراب

کامل تخلص استاد محقق حصور و مجرد زیسته در کمالات انجناب کتابها باید لیسا اہل دل صحبتش سرمایه فیوضات ظاهری و باطنی می دانستند اغلب بزرگان بقدم ارادت بوی سلوک داشتند هرگز بجمع بدنیا نفرموده و بعمل منطوقه کن فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل زیسته بسن کامل درگذشت واز اوتش در ایهام هندی و سندهی و دهری و کتب و فارسی نسخها معتبر مشتهر محرر الحروف مشق سخن در خدمت آن استاد کامل کرده میر حفیظ الدین علی ولد میر حافظ الدین بن میر ابوالمکارم شهود مذکور درینوقت صاحب کمال گزیده ارباب حال و قال کمالاتش چه در نثر و چه در نظم بهمگی ایهام دو معنی و سه معنی و افزون بران واقع قصور سامعه و فقدان بصارت و بیرامالغست والا نه در شعر و انشا نظیر میر حیدر الدین ابوتراب کامل می باشد همچو آن استاد حصور و مجرد زیست دارد هر چند درین خاندان دیگر بزرگان و بزرگزادگان هم گذشتند و هستند اما بنده بنا بر التزام بچند اسامی مذکور اکتفا کرده و دیگر بنی اعمام الیشان الموسوم بقاسمخانیان خاندانی بوفور لیاقت گذشته بیشتر بزی منصبداران زیستند منجمله میر محمد رحیم از نبائر قاسم خان نمکین که در ذکر بهکر گذشت نیک از و میر کریم مخلف گردیده بقدم آبا متصف اخلاق حسنه گذشته آثاری نماند میر ابوالنصر نبیره قاسم خان مذکور ایضا بوضع بزرگان درگذشته از وی میر شیرافگن مخلف گردید وی نیز نوبت خود حیات به بزرگی گذرانده میر محمد عابد خلف ارشد گذاشت وی چون درگذشت آثاری بیادگار مخلف نماند میر محمد اسلم نبیره میر قاسم خان مذکور ایضا بکمال انسانیت زیست کرده از و میر محمد کامل مخلف شد که بوضع نیکان گذرانده درگذشت و اولادی نماند میر محمد نعیم ایضا از نبائر قاسم خان موصوف در وقت خود بقدم اسلاف گذشته از و میر محمد صالح عرف میر تحلند را کنون یادگار تمام خاندان است و بس **سادات متصرف** هر چند بزرگان بسیار درین سرزمین منشاء احرار گذشتند محرر الحروف برسم تبرک بآسامی چند اکتفا کرده سید محمد بر اصل موطن این بزرگ اطلاعی دست نداده و جز آسامی مذکور از مخلفاتش و قومی نه همانا نامی وقت خود است پسرش سید محمد هاشم معاصر عهد مرزا جانی بیگ ترخانست در مدح مرزا مذکور قصائد غرا دارد از مولفاتش نسخه سیر السلاطین که بغایت خوب گفته و موشح بنام مرزا جانی کرده یادگار سید عبدالقادر ولد سید محمد هاشم مذکور نامدار وقت خود بوده رساله حدیقة الاولیا در ذکر بزرگان سند از و مخلف سید **محمد حسن** موصوف فنون کمالات از متوسلان مرزا باقی است بر اصل و خاندانش اطلاعی دست نداده پسرش سید محمد طاهر نسیانی تخلص است از و تاریخ طاهری یادگار روزگار سید **عبدالغفور** جامع کمالات داخل اجله انام مذکور تحقق خاندانش صورت نداده از وی دو پسر نامی مذکور انام ست ۱ سید عبدالرشید ۲ سید عبدالرؤف سید

عبدالرشید بخریدوقت برآمده در عهد عالمگیر بجهان آباد چندی گزیده از مولفاتش دو فرهنگ منتخب عربی و فارسی
و رشیدی نام نسخه در مناظره وغیره شائع چون درگذشت اولادی مخلف ننمود و سید عبدالرؤف معروف وقت خود است
چون درگذشت اولادی از ذکور نماند میر لطف الله عرف میر لطفن اولاد سید محمد شریف شیرازی سبط حقیقی وی است
میر محمد اصل این بزرگ هم کما هو حقه تحقیق نیافته مگر آنکه پسرش میر محمود از سادات قاسمخانی خویشی گرفته
مشتهر بقاسمخانی شده بالجمله میر محمد در کمال بزرگی درگذشته پسرش میر محمود بمیر محمودی در اجله منصبداران منسلک
و بمحاسن شیم بزرگان عمر به پایان آورده اند و میر محمد بزرگ مخلف شد وی در محاسن بزرگی ستوده زمان زیسته
جمعیت کامل داشت بسن کمال رسیده درگذشت و اولادی نماند سید محمد علی و سید محمد باقر ولدی سید حمید
ساکن موضع چون اصل سکان بهکر که ذکرشان گذشته هر دو بزرگ حسب آنچه از موضع چون نقل نموده در ته
بمحله سادات رضوی بهکری توطن نمودند از سید محمد باقر میر عبدالستار مخلف ماند وی در محله مذکور عمر معهود بانقضا
رسانیده درگذشت و اولادی نماند از سید محمد علی میر محمد فاضل مخلف گردید وی از محله مذکور بمحله مسواک کشان
نقل نموده توطن گزید در خوشنویسی و دیگر کمالات اشهر زمان بوده از دو پسر مخلف ماند سید محمد بزرگ سید نظام الدین
هر دو برادر در ابتدای عهد عالمگیر بحضور رفته در سلک منصبداران شاهی انسلاک یافته میر محمد بزرگ حافظ قرآن
و طالب العلم و خوشنویس شاگرد پدر و محمد شفیع خوشنویس شاه بندر بوده بعد عرض کمالات مذکوره منظور نظر بادشاهی
شده حسب الامر چندی بشاگردی هدایت الله زرین رقم رسیده سید نظام الدین بطرف دکن در همراهی بادشاه درگذشت
بالجمله سید محمد بزرگ بیست و یکسال حاضر رکاب و استاد مشق شاهزاده محمد کام بخش ماند بعد فوت بادشاه دین پرور
به ته تعلق نموده تا سال هزار و صد و پنجاه و دو به بزرگی اتم و نشو کلی زیسته در عمر هشتاد سالگی درگذشت میر محمد نوشه
نبیره سید محمد بزرگ ولد سید اعظم الکنون ساکن فتح باغ می باشد پس عبدالرحیم بنی عم میر محمد بزرگ مسطور بحالت
نیک درگذشته از و سید جلال بگزیده حال مخلف شده اکنون سید حامد ولد سید جلال در محله مذکور بیادگار آن
خاندان باقی سید میر محمد طاهر از سادات متعلویست در بزرگی و کرامت اشهر زمان و در آیات و
خوارق اظهر دوران ساکن محله خواجهاست سکان موضع ببلای که اکثر قوم سومره بودند نسبت ارادت بآنجناب
محقق دارند چون درگذشت اولادی از ذکور مخلف ننمود سید سعدالله ولد سید بیگ محمد ماتندرانی نواسه
سید میر محمد بعد فوت سید میر محمد مذکور بر جای بزرگیش قایم مقام نشسته همواره بتوکل و التقوی و تجرد و اخفا
معتقد الیه طالله اتمند زیسته وفاتش در سن هشتاد سالگی هزار و صد و شصت و هفت هجریست اکنون

مرید خاصش مرزا عبدالکریم قائم مقام **خواجگان علوی** کہ دودہ صدیقہ نجابت اند و اصل مایہ نقابت
از ایشان است **خواجہ محمد** ولد خواجہ احمد از اولاد شیخ الشیوخ احمد جام کہ بزرگیش از تحریر اقلام و تفہیم افہام
مستغنی است و در مجلد ثانی میان مشائخ مذکور می باشد نامبردہ از جام لنگر موطن اصل بحسب اتفاقات قسمت مراروہ
تتہ کردہ نخست بتقریب خویشی در قاسمخانیان سکونت گزید آنگاہ در محلہ مسکن حال نقل نمودہ بزرگی بکمال
ما فوق قال بر قال داشتہ چون بادشاہان خاندان تیموریہ از قدیم ارادتمند آن خاندانند معزالیہ در عہد جہانگیر
سیان تتہ در کمال امتیاز بل مشار الیہ اکثر اعیان زیستہ چون درگذشت پسرش خواجہ احمد قائم مقام پدر بزرگوار
داخل اجلہ ابرار و اکرام اخیار زندگی نمودہ دو فرزند ماند ا خواجہ عطاء اللہ ۲ خواجہ امان اللہ خواجہ عطاء اللہ
بو فور مکنت و بزرگی اجلہ اسخیا برآمدہ در کرم و دل و دستش داستانہاست **گویند** روزے بدر
خانہ استادہ بود زنی از بازار رسیدہ بمجرد دیدن خواجہ چادر بر رو انداخت خواجہ بطریق طیبت گفت ای نیک
زن از بازار روکشادہ آمدی چہ شد کہ بدیدن من روپوش شدی گفت آنجملہ کہ بر ایشان روکشادہ گذشتم
از آدمیت خارج بودند و ترا در نظر آدم حقیقی دیدہ حجاب نمودم خواجہ از جواب آن نیک زن لبغایت
مبتہج گردیدہ از اتفاق ہماوقت موازی صد خروار غلہ جاگیرش از کہات رسیدہ عمال را امر کرد تا ہمہ غلہ بخانہ
این زن کہ مادر زمرۂ انسانان شمردہ ببرند بعد وفاتش ولد نامی خواجہ محمد ہاشم مخلف ماند اکنون خواجہ رحمت اللہ
و خواجہ فتح اللہ پسرانش حیاتند خواجہ امان اللہ مجمع محاسن و الا بزرگی و مرجع اہل کمال بودہ در وادی شعر لوای
بیشی می افراشت از تصانیفش ہمین نامہ مشتمل بر ہفت قصہ در نظم و ہفت اختر متضمن ہفت افسانہ یادگار
سہ پسر مخلف ماند خواجہ خیر اللہ اکنون خواجہ محمد خلیل فرزند وی باقی بزرگانست خواجہ فضل اللہ از وسہ پسر
خواجہ سیف اللہ خواجہ سعد اللہ خواجہ شہر اللہ نام در اراضی میان عبدالملک نزد پیرزادہای کہ خالوی شانند
بسگذرانید خواجہ عنایت اللہ پسرش خواجہ اسد اللہ بودہ اکنون پسر خواجہ اسد اللہ خواجہ امیر اللہ نام
در موضع کبچہ نزد پیرزادہ انجا میگذراند **خواجہ شہاب الدین** ولد خواجہ میر کمال الدین علوی ہروی
از اولاد خواجہ احرار ہمایون بادشاہ چون از ایران مراجعت میفرمود نظر بقدم ارادت مستفید خواجہ
میر کمال الدین شدہ استمداد ہمت نمودہ بود و جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بنسبت ارادت قدیم و حقوق عقیدہ
پدر رسالت دعای دیدن خواجہ میر کمال الدین موصوف نمودہ وی عذر پیرانہ سالی خواستہ پسر خود خواجہ شہاب الدین را
بحضور بادشاہ فرستادہ نامبردہ مدتی در حضور شاہی گذراندہ بخدمت والا مراجعت نمود بعد چندگاہ خواجہ

میر شهاب الدین باراده کدخدای که با صبیهٔ میر محمد حسین گیلانی هروی نامزد داشت وی همراه شاه بیگ وارد
و ساکن تته شده بود از خدمت والد بزرگوار اجازت یافته اینطرف رسید و بعد وصول با نکام حسب آرزو رسیده
ساکن مدام شده بفرط بزرگی و کثرت مکنت درگذشته از و خواجه میر ابو تراب مخلف ماند وی اکثر ایام در نیرنکوٹ
بجاگیر خویش بسر بردی باغی بنام وی که جالاخیز نامی ندارد یادگار وی چون درگذشت همانجا مدفون شده از بعد
وی پسرش خواجه میر قاسم در تته نام اسلاف بگزیده اوصاف روشن کرده بعد وی خواجه محمد میر بجای آبا
تمکن یافته بفضیلت و حالت نیک درگذشت پس از و خواجه محمد شریف چراغ بزرگی اسلاف نیک روشن کرده
در خوشنویسی معروف روزگار زیست شاگرد میر سید علی خوشنویس است پس خواجه مرتضی نام بزرگی اسلاف
بمزید استعداد و انسانیت احیا نموده از آغاز ایام نمود تا زمان حال در سلک معارف زیست دارد
ابتدا در خدمت صاحب زاده محمد داؤد خان پس در حضور میان نور محمد بعد وی در خدمت محمد مراد یابخان
و اکنون در ملازمت میان غلام شاهجان ولاة سند بمزید اعتبار منسلک خوشنویس بی بدلست در هر هفت
قلم ثانی ندارد در طبابت شاگرد خدمت میر عبد الرزاق تخلص مشرب میباشد دستش در شفای اسقام تبرک واقع

طبقهٔ خاندان سادات حسنی از انهاست **محمد حسین** گیلانی هروی اولاد حضرت پیر بجه بزرگی
و کمال از هرات برآمده همراه شاه بیگ وارد تته گردیده در محله که اکنون خواجه محمد مرتضی سکونت دارد
سکونت گزید خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد داماد وی است چون درگذشت پسرش میر عبد الله الملقب
بنازک بجای پدر به بزرگی متمکن گردیده بعد او میر عبد اللطیف در لطافت ذات و نزاهت صفات اشهر زیسته
پس از و میر عبد العزیز عمر بزرقت گذرانیده آنگاه سید عبد الله ثانی نام آبا بمرتبه بزرگی احیا نموده پس سید محمد رضا
خاتمه آن خاندان بجال بزرگان درگذشته و خانش در عهد نظامت خواجه محمد خلیل ناظم تته است از بنا ترتر
کسی مخلف نشده بقراری که خواجه میر شهاب الدین اول بدامادی میر محمد حسین رسیده همچنین بر سم سلف
در خلف مانده خواجه محمد شریف داماد نامبرده می شود اکنون خواجه میر محمد مرتضی نواسه میر محمد رضا است
پس سید **نور شاه** حسنی از اولاد پیر پیران وارد سواد تته شده در موضع نارہ پس کهچه اکثری گذرانیده
ببزرگی و مشیخت تا در وقت زیسته مساکن ایشان در تته بمحله شوراتیان معروف خلفای تته اکثر بسر بردی
قائل چون درگذشت پسرش برخوردار به برخورداری علم و عرفان قائم مقام پدر شده بعد از و سید بر بشاه نوبت
بزرگی بلند آوازه ساخت آنگاه سید نور شاه وارث ارث اجداد گردیده اکنون سید یحیی الده یادگار بزرگان

آن خاندان نامی ساکن موضع اُچه است **طبقه خاندان نبائر کرام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی**
که در سادات سند به بزرگی اقدمند و بعد جناب کرام سادات در رتبه اکرم **پیر شیخ عالی** از رشد نبائر کرام
شیخ بهاؤالدین ملتانی ست در عهد ترخانیه بزی اهل فقر تنها سیر کنان وارد ته شده در جای که امروز مسکن
اولادش است و باغ میر سید علی شیرازی بود فرمود آمد باستماع آواز دولاب زیر درختی مکث نموده که
پتوتت کرد باغبان هنگام شام گاو دولاب کشوده بشهر رفته بود چون دل شیخ بصدای دولاب تعلق گرفته بود
بقدرت الهی تمام شب دولاب بدون گردیدن گاو میگردید صبحی باغبان بباغ آمده دید که دولاب تمام شب
گردیده آب بوفور خارج از مطلوب در خیابانها جاریست و برخی اشجار را نقصان رسانیده گردانیدن دولاب
بر فقیر نسبت کرده بخدمت سید علی فریاد بر که فقیری چنین ادا کرده و اکثر اشجار را اذیت رسیده سید خدام را
گفت تا فقیر را از باغ بیرون نمایند فقیر بمجرد منع از باغ بیرون خرامید آن درخت که در سایه اش نشیمن داشته
و آن تخته گل که بتماشایش مشغول بوده حالی بمقدم فقیر از جا حرکت کرد مردم این تصرف فقیر دیده بسید علی
خبر کردند از انجا که سید خود صاحب دل بوده و خدمت فقرا را سرمایه سعادت میدانست بمجرد خبر بجا دویده
ملاقات محققانه بعمل آورد و بمعاینه شغف دلی فقیر بران قطعه باغ تمام زمین وقف مقدمش ساخته از آن
بعد که غلغله شیخ ظهور یافته عالمی بمریدیش سر سعادت برافراخت اغلب ایام بر کوه مکلی آنجا که امروز
مدفونست گذاردی و بعد مرور زمانی تاهل کرده چهار پسر والاگوهر آورد ۱ ابو محمد از وی در خوردی خوارق
کلیه رو نموده **گویند** روزی استاده بود ناگهان هر دو ساقش بیک جا محسوس بستند تا گردیده خدام
استفسار کردند گفت خادمی در کشتی سواره می آمد کشتی بگل ولا در افتاده و ما را یاد کرده رفته و اینک کشتی را
کشیده ام بعد چندگاه آن خادم آمده همان ماجرا مطابق آن تاریخ بیان نمودی در حیات پدر درگذشته
۲ صالح محمد المعروف بفاضل محمد ۳ ولی محمد این هر دو برادر ایضاً در حیات پدر فوت کردند ۴ شیخ محمد فاضل
وی بکمالات پدر متصف و یادگار بر آمده روزی واقعه پدر بمجمع متعارف فقرا ممهد ساخته که تا سه روز
بودی سید جلال ولد سید علی شیرازی بر رشک اینکه مجمع شان بیش از مجمع سید علی می شد و فقرا اول از آن مجمع
شده بمجمع سادات میرسیدند منع مجمع کرد حسب منع سید فقرا حاضر نشدند از اتفاقات کرامت چون مجمع
سادات رسید فقیران که از دیگر مواضعات میرسیدند و موجب ازدحام فقرا و سماع از آنها بود هم حاضر
نگشتند سید جلال متفکر بمراقبه شده دریافت که سبب منع مجمع پیر شیخ عالی فقیران نرسیدند شیخ محمد واصل

راه آشتی مفتوح ساخته رخصت مجمع بقرار معهود داد در بهانه عزم فقرا آمدند چون از فقرا موجب مکث پرسیدند
گفتند تمام روز راه سیر فتیم و شب باز بر قدم اول می افتادیم هرچند نشان می جستیم تار مو تفاوت محسوس نبوده
وامروز از مسافت سه روزه بل زیاده تخمینا بی تردد رسیدیم از آنوقت میان هر دو مشایخ آشتی رو داده
به مجمع همدیگر با فقرا حاضر می شدند و آن رسم پایدار ماند صبیه شیخ محمد واصل منسوب شیخ ضیاء الدین از اولاد
شاه عبدالله قریشی ملتانی بوده ازو فرزندی شیخ محمد ملوک نام بوجود آمده در صغر سن در گذشت و خود
شیخ ضیاء الدین طرف هندوستان بسیر رفته واپس نیامده برادرش شیخ محمد رضا همین جا بوده بعد رحلت
شیخ محمد واصل بنا بر عدم وجود اولادش بر سجاده پیر شیخ عالی متمکن گردیده بخصائص بزرگان متصف
گذشته پیرزاده های قریشی کهاره متعلقه کلاله بنی اعمام هم جد ایشانند بعد شیخ محمد رضا پسرش شیخ زین العابدین
المعروف بشیخ مٹھن بر متکای بزرگی جلوس کرده در اوائل مظهر خوارقات کلیه بود و آخر ایام خود را از آن
کشیده بستر حال کوشیده در سن کامل بکمال بزرگی درگذشت اکنون پسرش دامشاه قایم مقام آباست شیخ
کاله قریشی از بنات شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بزرگ وقت صاحب خوارق عالیه و بهره و سبیل کرامت
در زمان ایالت ترخانیه وارد ته شده چون اهل سند اکثری مرید آنخانواده اند قدومش اهالی و موالی
به تبرک گزیده خسرو خان چرکس که مذکور شد صبیه خود را بآنحضرت داده خانه داد کرد از آن فرا مسکن اولاد
شیخ در حویلی خسرو خان واقع چون در گذشته شاه عبدالله خلف خدا آگاه قایم مقام مانده از ایشان
ولد کامل حقایق آگاه معارف دستگاه شیخ رحمت الله مخلف گردید وی چون بعمر موعود درگذشت دو گوهر
نامدار ماند یکی شیخ عبدالباقی وی در ایام حکومت خسرو خان چرکس کامرانیها کرده نخست در لفر پوربغی
اهل حکومت صاحب خیل و حشم گذرانده و آخر ایام بر سلوک آبا از این دار فنا سوی دار البقا رحلت نموده
بعد ازو شیخ عماد الدین دنیا و دین بغایت عز و تمکین جمع داشته چون درگذشت پسرش شیخ عبدالرزاق
صاحب حال گزیده اخلاق زیسته آنگاه پسرش شیخ محمد شفیع بقدم اجداد در غایت صدق و سداد زیسته
اکنون پسرش شیخ ضیاء الدین در بهاء الدین پور نزد خویشان خود پیرزاده های آنجا سکونت دارد دیگر
شیخ عبدالله برگزیده شیم اجداد مرد خدا آگاه و والا دستگاه برآمده چون درگذشت دو پسر نامدار ماند
اول شیخ سلام الله مدی السلوک راه فقر مسالک طریق هدایت و ارشاد برآمده صاحب مجاهدات و
کرامات شد با سید عبدالغنی اولاد و صاحب سجاده سید عبدالکریم صاحب ملبری صحبت بارادت یافته بخدمت

روشنائی روز مجمع آمشائخ که اولادش هنوز بآن قیام داوند مخصوص شده هم البلده نزرگ ساکن تنه که اصل اعداث سید عبد الکریم است دیده فیضها یافت اولادش سه فرزند اشاه مراد ۲ شاه عبد الله ۳ شاه رحمت الله هر یک بزرگ وقت گذشته منجمله شاه رحمت الله بوفور انسانیت و کمال گذشته میان ورگاهی شاه ولد نامی مخلف ماندی همچون بزرگان لغایت صاحب تصرف گذشته اکنون فرزندی گرامی ایشان میان موتو شاه قائم مقام آبا است و حسب توارث خدمت روشنائی درگاه سید عبد الکریم بجا می آرد و اغلب اوقات ساکن موضع کهاره می بود از ایشان دو پسر مخلف گردیده ا میان راجن شاه ۲ شیخ عبد الباقی میان راجن شاه بقدم آبا گذشته میان فقیر محمد ولد ارشد مانده و از وی فرزندی مخلف نگردید شیخ عبد الباقی بوفور کمالات موروثی چون ازین دار فانی متوجه دار باقی گشتند میان تهاریه نام ولد نامی مخلف نمود اکنون میان صالح محمد یادگاری باحیای نام آبا زیست بصلاحیت اخلاص دارد **طبقه قضات** که بوفور فضل و کمال اشهر انام مرجع خاص و عام بودند **قاضی نعمت الله** قاضی نعمت الله از قبیله قضات قدیم که نسب شان منتهی بآل عباس منجمله واماندگان عهد خلع گماشتگان عباسیه است در عهد جام صلاح الدین بن جام تماجی اقدم علما و اکرم اتقیا بوده چنانچه مذکور سید احمد شیرازی مع منسوب صبیه اش چهار گوهر والا اختر بظهور آورد پسرش قاضی سایدنه اجل علما و افضل اتقیا است در جامعیت کمال بیهمال و در فضیلت حال بیمثال زینه پسرش قاضی نعمت الله ثانی است وی علامه وقت نحریر روزگار بر آمده در عصر خود مرجع علما و منبع معارف عرفا بوده هم عهد مرزا عیسی و مرزا باقی است پسرش رحمت الله در کمالات آبا بیهمتا زکینه چون درگذشت پسرش شیخ عبد الشهید کلان بجای بزرگان شرف تمکن یافته در پرگنه ساوای ده موسوم بکهاری یادگار روزیست پسرش شیخ عطاء الله در بزرگی اشهر انام گذشته پس شیخ عبد الشهید ثانی بر جای آبا بکامرانی نشسته بعد از وی شیخ احمد وارث بزرگی اجداد بر آمده از شیخ ابو الحسن خاتمه آن خاندان وجود یافته وی چون بعمر معهود جهان بی بود پدرود نمود ولدی بیادگاری نگذاشت **قاضی حماد** از قبیله قضات قدیمه عباسیه واماند عهد گماشتگان آل عباس در فضیلت و کمال اتم و در تقوی و تورع اکرم بوده بعد از وی پسرش قاضی صدو اجل اتقیای انام مرجع ارادت خاص و عام بوفور کمالات علمی و عملی مکرم کرام بر آمده بسا اولیاء الله را صحبت فیض دریافت و گروه کثیره اهل حال را بکمال رسانید مدفنش در مقام سادات شیرازی که قدیم مقابر اجداد شان است اهل دل را زیارتگاه بامراد شائع **قاضی محمود** علامه از بنی اعمام قاضی نعمت الله ثانی علامه ایست معاصر مرزا عیسی و مرزا باقی در فضیلت

وکمال از نواد رودر جامعیت علوم بعزابت اظهر صاحب تصانیف کثیره است منجمله تذکرة الاولیا و
حواشی متین بر ذکر کتب متداوله است از وی دو پسر نامدار یادگار ماندند قاضی عبداللطیف که بلطف طبع عدیلی
کم داشت ودر فضیلت اقصی غایه بوده چون در گذشت اولادی مخلف نکرد ا قاضی قطب الدین قطب دایرهٔ
علم و عمل اشهر بفضل وکمالست چون در گذشت پسرش شیخ عبدالمجید مجید موروثی اورع انام زیسته پس از وی
شیخ محمد زاهد روشنگر نام اجداد بمصر بن صدق و سداد برآمده از و شیخ ابوتراب مخلف ماند وی نیز حسب
توارث نامی روزگار بوفور مکنت و اعتبار گذشته از و شیخ محمد زمان مخلف گردید وی مردی خوش خلط باسلیقه
برآمده از سال تحریر این اوراق دو سال پیشتر گذشته پسری بیادگاری مانده قاضی وجه الدین یگانهٔ
عصر معاصر ترخانیه منسلک قبیلهٔ عباسیه مذکوره است قضارا چون در گذشت اولادی مخلف ننمود قاضی
عتیق الله عباسی اصل ساکن سوستان در عهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد ته شده از ملا محمد علی دیوان
خویشی گرفت مرد بکمال صاحب حال وارسته بخدا پیوسته بوده پسرش شیخ عزت الله در فن انشا بدل
برآمده شیخ عبدالرشید از قبیله قاضی عتیق الله مذکور طالب العلم باحال و قال بوده قاضی ابراهیم که مذکور شود
شاگرد وی است قاضی عبدالله بن تاجه اصل از قضات سوستان منجمله بزرگان قبایل وامانده عهد رفیع
گماشتگان عباسیه است در علم و اتقا مرجع کامل و مقصد اکمل بوده گویند نعش آن بزرگ دین در این ایام
جام نظام الدین از غیب وارد کوه مکلی گردیده چنانچه مذکور در مرایا بر اهل دل ظهور انداخته اکنون مدفنش
عقیب مقصوره شیخ حماد جمالی زیارتگاه انام بل مقصد انجاح مرام اهل کام است طلبه علوم بمداومت زیارت
هفت جمیس استمداد کسب کمال از آنجناب کنند و بمراد رسند قاضی شیخ محمد اچه منسوب بآل جعفر از مشاهیر
علمای زمانه است نخست از هرات باچه رسیده بود و در عهد جام نظام الدین چون سید میران محمد مهدی جونپوری وارد
ته گردیده و علمای زمان بر او نسبت تکفیر بستند نامبرده که بمعنی ربی داشت و مقامات اهل حال را مطلع بود
حجت اهل ظاهر را در تکفیر آنولی اکمل بوجه الیق رد نمود سید میران بحالش متوجه گردیده دعای پایش بزرگی
و دوام آثار سترگی باولادش کرده از آنست که خاندان آن بزرگ بوجود حوادث شتی هرگز انقلاب زده
نمی شود بالجمله قاضی معزالیه بعد فوت اوچه و ملتان بهکر متوطن گردیده بنا بر کثرت شهرت منسوب باوچه
مانده وقتی که قاضی سید شکرالله شیرازی استیفای خدمت قضای ته چنانچه سبق ذکر یافت در خواست
مرزا شاه حسن حسب تجویز قاضی نامبرده مذکور که در وطن قدیم هرات هم از اسلاف رابطه خاصی داشته و با احیای

آن رابطه اینجا نیز قرب مقابر و پیوند صورت یاب گردید و برا طلبیده بآن منصب جلیل القدر مختص فرمود ببرکت قدیم نجابتش و دعای میران سید محمد مهدی جونپوری آن منصب بتوارث وقف اولادش است در ابتدای حکومت مرزا عیسی ترخان سبحل حیاتش در نوردیده شده دو پسر والاگهر از و خلف ماندند ۱ شیخ احمد ۲ شیخ فرید شیخ قاضی احمد بوفور فضل و کمال بعد نقل پدر خجسته مال بمنصب جلیل قضا مسند آرا شده بعد وی شیخ قاضی فرید که درجامعیت علوم فرید عصر بود بحکمه شریعت متکی وساده عزت شده از وی دو فرزند ارجمند ماندند ۱ شیخ علی محمد ۲ شیخ نور محمد قاضی شیخ علی محمد بعد پدر مربع نشین چار بالش شریعت غرا شده چون درگذشت دو پسر نامدار بیادگار گذاشته ۱ قاضی محمد حسین ۲ شیخ فرید ثانی شیخ فرید ثانی سه پسر آورده منجمله شیخ علی اکرم سنت که اکرم کرام زیسته و پسرش شیخ زین الدین بتمام بزرگی در سن کامل درگذشته با وجود پسر و نبیره یادگاری نهشت بالجمله بعد قاضی شیخ علی محمد برادرش قاضی شیخ نور محمد چندگاه قایم مقام آباشده بمزید کمال درگذشت پس از و قاضی محمد حسین ولد قاضی شیخ علی محمد مسند نشین عز و تمکین گردیده در کمال بزرگی و فرزانگی اوقات بابرکات بانقضا رسانید پس از وی ولد ارجمندش قاضی محمد یحیی که پدر هم در حیات بحدوث قصور بصارت قایم مقام کرده بود بر صدر شریعت جلوس فرموده بود احیای سنن آبا بوجه اکمل بظهور رسانید شیخ عبدالباسط ستوی تاریخ جلوسش نافذ الامر یافته چون ایام کامرانی وی بپایان رسید برادرش قاضی محمد امین سریرآرای عزت و افتخار گردیده میر شاه ولی چنانچه مذکور شد تاریخ جلوسش الحافظ لحدود الله یافته وی چندگاه ضمیمه منصب قضا نیابت دیوانی بادشاهی هم کرده سرانجام بسال هزار و صد و شصت هجری درگذشته اکنون دو پسرش شیخ عبدالله و شیخ عبدالروف یادگار بعد قاضی محمد محفوظ ولد قاضی محمد یحیی مذکور بارث آبا رسیده بمحامد والا و مکارم اعلا زیسته در سال هزار و صد و هفتاد و سه درگذشته پس قاضی محمد یحیی ولد گرامی وی اکنون زیب بخش و رونق افزای وساده قضا است شیخ محمد باقر پسر سیم قاضی محمد حسین بوفور کمالات علمی و عملی صحبت فقرا ارادت یافته سالک مجذوب برآمد پسرش شیخ غلام علی بتحصیل علوم اتم روزگار برآمده بجذبه رسید و در سلک مجذوبان عمر باخر رسانیده اکنون میان مهر علی یادگار ویست هرچند درین خاندان وجود دیگر هم نامی برآمدند بنا بر اختصار بهمین قدر بس کرده طبقه علمای کرام که بمنطوقه علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل علم تفوق بر عرصه ایجاد برافراخته اند و طبقه صلحای اهل تقوی که بمصداق کریمه ان اکرمکم عند الله اتقکم بر جمیع قبایل و شعوب قدم پیشی دارند

شیخ صدر الدین اجل علما و افضل اتقیا معاصر جام نظام الدین است در جامعیت علوم بدان غایت بود
که هزاران شاگرد بمرتبهٔ کمال علمی رسانیده نخست بورود سید میران محمد مهدی جونپوری ادعای خصمی پیش کرده
آخر بدیدنش داخل زمرهٔ مریدین راسخ گردیده بر حقیقت اصل و تبارش اطلاعی دست نداده **مخدوم**
رکن الدین المشهور بمخدوم متو در سلک خلفای مخدوم بلال ساکن تلهٹی که مذکور شده منخرط است همواره
همت بلند برادای وظائف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان منهج ارشاد
و هدا نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودندی در علم حدیث غایت مهارت داشته
شرح اربعین و شرح گیلانی و بعضی رسائل دیگر ازو وفاتش مشهور بسال تسع و اربعین و تسعمائه در خدمت
بادشاه جنت آشیانی به تته در گذشته بکوه مکلی مدفون شد **مخدوم میران** ولد مولانا یعقوب جامع علوم
منقول و معقول بوده مرزا شاه حسن را چندگاه درس و افاده داده و اکثر طلبه اقتباس انوار علم از مشکوة
طبع منیرش میکردند فوتش تسع و اربعین و تسعمائه علامه وارث الانبیا تاریخست مدفنش کوه مکلی **مولانا**
عبد الرحمن در علوم نقلیه بی نظیر بوده اوقات حیات را بافادهٔ دینیه مصروف می نمودی معاصر
عهد مرزا عیسی و مرزا باقی است **مولانا کریم الدین** جامع فضائل و کمالات و قامع رذائل معضلات
زهد و تقوی نامور معاصر مولانا عبد الرحمن مذکور است **مخدوم فضل الله** بتحریر وقت جامع فضائل
تذکیه حاوی معارف انسیه محلی زیور ورع و تقوی بوده همواره بتدریس علوم اشتغال ورزیدی معاصر
عهد مرزا عیسی و مرزا باقیست از اولادش مخدوم ابوالخیر در زمان خویش طالب علم کامل برآمده در فتاوی
عالمگیری شریک استنباط مسائل شد ملا اسحق جامع کمالات شده پسر وی کمال الدین نام یادگار آبا مانده
مخدوم فیروز اکمل علمای عصر خود است در اولادش بزرگی و کمال علمی متوارث گردیده منجمله قاضی
ابراهیم نبیرهٔ مخدوم مذکور جامع کمالات صوری و معنوی برآمده در حضور شاه جهان بمرتبهٔ ارجمند
متصاعد شده افتای جهان آباد و قضای عسکر داشته زمان امین تته گردیده آنجا رسید گویند یک نیم لک
روپیه خرج حویلیش کرده بودند چون رسید نپسندید حاکم تته که امیری هفت هزاری بود دیگر روز در هفته
بخانه اش رسیده دیوان عام دادی و خود نیز بمقابلت قدوم نواب یکروز در هفته بخانه اش تشریف بردی
چاشت بشام رسانیدی محمد بختاور خان در ده ساله عالمگیری از قاضی نقلهای غریب نوشته جامع الحروف
این اوراق را بآن نوادر زیب و کرمی بخشد **نقلست** از قاضی مذکور که گوید روزی فقیر بمنزل

میرک شیخ که او آخر عهد بادشاه دین پناه خدمت صدارت کل یافته رفتم اتفاقاً مجلس علما ممهد بود چون
نشستم ناگاه شخصی لباس محقر در بر و عمامه ابتر بر سر وارد مجلس گردیده میرک شیخ قدومش را بر سائر علمای
اکرم گرفته چون برخواست میرک شیخ بتعظیمش بجا آورد حضار مجلس استفسار حالش کردند گفت این مرد از علوم
غریبه بسیار آگاه و بعالم جنیات مسخر دارد من این را شنیده زود از مجلس برخاستم و خدمت آن عزیز را دریافته
بعد از آن تکریم مستدعی ملاقاتش شدم از خانه خود نشان داده بگذشت بعد سه چهار روز متوجه خانه‌اش شدم
خبر را شنیده از بالاخانه که جای خلوتش بود فرود آمده کرم دریافت و التماس نمود که بنده کاری دارد ساعتی
بر بالاخانه قدم رنجه فرمایند تا مفروغ شده سعادت خدمت دریابم چون چند زینه بر بالاخانه رفتم دیدم
مجلس عالی از اهل عمایم منعقد است مرا دیده استقبال کردند و بعد مجلس جا دادند از انجمله سه چهار کس کتابها
در دست داشتند و یکی کتاب مطول در میان کشیده درانده و سه روز طالب علم که نزد فقیر درس میگرفت
بر ملاسعد الدین اعتراض گرفته بود وقتی که آمدم از انجمع کتاب مطول وا کرده همان مقام در تذکره برآمد
قاری و مدرس و سامعان در حل همان اعتراض بحث کردند من نیز بقدری دخیل شدم از هر علوم بحثی و دلیلی
درمیان آمد مجلس مذکوره تا یکپاس کشید ناگاه صاحبخانه پیدا شد جماعه از جای خود برخاسته قصد استقبالش
کردند من بغلبه شوق استفاده بیشتر از همه ویرا دریافتم گفت خیلی تصدیع کشیدید و انتظار بردید گفتم باری
از صحبت این عزیزان حظی وافر اندوختم گفت کدام عزیزان تا بعقب نگاه کردم هیچ ندیدم در حال لرزه
باندامم افتاده از خود شدم شیخ زود آبی را دمیده برویم زد تا بافاقه رسیدم از قاضی مذکور است که
گفت در اوقاتی که من بعلمی نبیره اعلیحضرت فردوس آشیانی تقید داشتم روزی شیخ ناصر که مجوبه زمان بود
بکتبخانه آمد من بسلطان اشاره نمودم تا از شیخ چیزی طلبد سلطان به نیاز تمام از شیخ طلب تبرک
کرده تبسم نموده دست دراز کرد و از زیر فرش چند سنگ ریزه بر داشته در هر دو دست گرفته سه مرتبه
بگردانید سنگ پاره‌ها بعضی عقیق آبدار و چندی لعل شاهوار و برخی مرجان و مروارید غلطان شده
عجیب تر انکه یکان یکان از ابسر موی ریش سفته بسلطان داد بالجمله قاضی مسطور را دو خلف نامدار شدند
۱ شیخ امان الله وی بعلاقه جاگیر در پرگنه سیتار گذرانده درگذشت و اولادی نماند ۲ شیخ غیاث الله
وی نیز در بیرون بمواضعات سبب جاگیر توطن گزیده درگذشت اکنون اولاد قاضی ابراهیم جنبو اینها
منیت قاضی محمد یحیی و قاضی محمد امین و شیخ محمد باقر هر سه برادر لو اینهای حقیقی و بنده محمد کریم بیا در ک

قاضی ابراهیم در نیرنکوٹ بعلاقهٔ جاگیر درگذشته دیگر قاضی محمد اکرم برادرزادهٔ قاضی ابراهیم مذکور
بقضای پرگنهٔ بتوره رسیده و قاضی عبدالجمیل از اولاد برادران قاضی ابراهیم بقضای تتهٔ رسیده
آنطرفها بمود کلی جوت نمود میان ابوالمعالی داروغه عدالت و جزیه تته و سواد از نبائر مخدوم فیروز
نامی عهد بر آمده از پسرانش شیخ یار محمد یار در تته صاحب رشد کلی و جمعیت اتم گذشته ۲ میان
عبدالواسع همشیرزاده ابوالفتح قلیچخان میرمنشی در حضور عالمگیر برتبهٔ عالی متصاعد گردیده بمزای
و مکنت موفوره دورهٔ حیات باخر رسانید منشائش عالمگیر مخدوم عثمان ولد مخدوم بهاوالدین
میان سجن صدیقی اصل ساکن اوچه که بجای خود مذکور شده در عهد مرزا جانی بیگ وارد تته گردیده بدلالت
ملا محمد علی دیوان رسیده خدمت تحویل خزانه یافت بعد گرفتاری مرزا وی بهمراهیش در حضور اکبر بادشاه
رفته بانکه در حین تسلیم ملک بمرزا جانی بیگ خدمت موصوفه باز عاید روزگارش میشد بهانه پیرانه سالی
کرده بصد بیگه معاش برتبهٔ قناعت گزیده به تته شد و درگذشت چهار پسر ماند ۱ محمد امین ۲ عبدالواسع
۳ عبدالجلیل ۴ عبدالملک شیخ محمد امین بوفور فضیلت مستوفی هر صوبداری بوده پسرانش ۱ محمد شفیع
۲ محمد مراد محمد رفیع محمد شفیع عمدهٔ وقت صاحب تصانیف بر آمده پسرش محمد آمان در جهان آباد
درگذشته اولادی نماند محمد مراد در رفیق منصبداران گذشته پسرانش محمد صالح محمد عاقل محمد رفیع است
هر یک بمنصب بادشاهی سپاهی گشته منجمله از اولاد محمد عاقل محمد احسنخان بوفور انسانیت صاحب فضیلت
شده و خدمت جواهرخانه تته داشته منصبدار بادشاهی است اولادی شایسته موفق دارد
شیخ عبدالواسع ولد مخدوم عثمان مذکور بارث عمو نزد جعفرخان شاهجهانی زمانی منشی گری کرده
خوشنویس بی بدل بود فرزندش عبدالهادی نام بمنشی گری شاه بندر به بندر لاهری رسید پسرش
محمد محسن باقی بزرگان در نزدیکی گذشته شیخ عبدالجلیل ولد مخدوم عثمان نزد جعفرخان مذکور مرتبهٔ
میرمنشی یافته در عرصهٔ یک ماه بگذشت پسرش محمد محسن عبدالعلیم عبدالعلیم اول خدمت مشرفی
خزانهٔ عامرهٔ صوبهٔ تته داشته بعد عزل آن هردو برادر بدکن رفتند قضارا عبدالعلیم از دربار بر آمده
ناگاه درگذشت و برادرش محمد محسن آنرا شنیده هومی زده از جان واپرداخت پسران عبدالعلیم
۱ محمد ظهیر ۲ عبدالرشید است حسب توارث خدمت مشرفی یافته در سن هزار و صد و چهل و شش درگذشته
عبدالملک ولد مخدوم عثمان مسطور پسری مانده محمد تقی نام وی از زیارت حرمین شریفین زادهما الله

شرفاً و تعظیماً مراجعت کرده در صورت بندر بحالت نیک گذرانده درگذشت اکنون پسرش محمد اسعد نام ایجات
مخدوم حامد بجامدیهٔ رسگی داخل اجل علما گذشته قامت لیاقت بقضای کرهرین برافراخته داشت پسرش
مخدوم صابر بعد پدر بخدمت موصوفه فائز شده بعد وی پسرش مخدوم ابو البقا صدر آرای خدمت آبا
زیسته پس از وی فرزند رشیدش مخدوم حامد بجای پدر متکی مسند شریعت شده آنگاه پسرش قاضی محمد امین
پس قاضی حامد جانشین حال یادگاری آبا ستوطن پیرایه می باشد قاضی محمد قاسم از مشاهیر انام معروف ایام
روزگار بکمال فضیلت گذرانده پسرش قاضی قاضن بوالامقامی داخل زمرهٔ عرفای اهل تقوی ایست چهار پسر
داشته ۱ محمد یعقوب ۲ عبد الغفار ۳ محمد شفیع ۴ محمد صلاح منجمله محمد یعقوب بقضای بهکر نامی وقت گذشته سه پسر
گذاشت ۱ محمد اشرف ۲ محمد رضا ۳ محمد خلیل محمد اشرف مردی سراپا استعداد داشت اکثر عمر بدهلی گذرانیده
خوشنویس نامی است در خط شفیعا ید بیضا داشته و شعر استادانه گفتی ذبیحه تخلص گرفتی دیوانی نمکین بیادگار دارد دو پسرش محمد فاضل
در بلدهٔ تته میان مشاهیر با استعداد علمی زیسته زمانی خدمت بخشیگری بادشاهی داشت اکنون پسرانش میان
عبد الجمیل و میان غلام حسین حی اند محمد رضا ولد محمد یعقوب مسطور منصبدار با وقار زیسته خدمت امانت سائر
کارخانجات بادشاهی اکنون از پسرانش مفتی محمد نعیم در سلک اهل فتوی نامی وقت موصوف روزگار
در تازگیها فوت کرده دو پسر بیادگاری ماند محمد رفیع که عمری بجهان آباد گذرانده بخطاب خانی مباهی شد و بعد
تفرقهٔ احمد شاهی در راجپوتانه میگذرانید دو بار برسم وکالت نزد میان غلام شاه خان رسیده پس رفت
و آخر آمده به تته اقامت گزید محلی بحلیهٔ فضیلت و تقوی قایم بمقام افتای برادرست محمد خلیل ولد محمد یعقوب
مذکور بسبب خویشی قاضی ابو البقا اولاد مخدوم حامد مسطور زمانی بقضای کرهرین نامی شده اکثر ایام در جهان آباد
بفرط فضیلت اشتهار انام زیست مخدوم عبد الغفار ولد قاضی قاضن مذکور بوفور فضیلت و فرط
تبحر اسعد العلما لقب یافته روزگار حیات بکمال نمود آخر کرد و دو پسر مخلف ماند محمد ظهیر محمد قیوم قاضی ظهیر
فاضل کامل بر آمده روزگاری بقضا و صدارت تته نامی شد آنگاه بقضای لاهور رسیده آخر ایام بقضای
اورنگابندر و احتسابت آنجا معزز گردیده هم در لاهور بگذشت بعض حواشیش بر کتب متداوله یادگار محمد قیوم
بزی مشاهیر گذرانید درگذشت پسرش میان عبد الملک زمانی بقضای تته رسیده چون در حال عهد نادریه
آمد چندی آنخدمت را بمشارکت قاضی محمد امین کرده بقضای الهی رسید ملا احمد برادر قاضی محمد قاسم موصوف
شاگرد شاه فتح الله شیرازی همدرس ابو الفتح و فیضی نامی عصر اکبر بادشاه بوده و زمانی بقضای آنجا رسیده

رانک معروف و زیکلی یادگار ویست پسرانش المخادم محمد ۲ مخدوم عماد الدین است مخدوم محمد بخدمت صدارت
تته سر سبد اکثر مشاهیر زیسته چون در گذشت ولدی نمانده مخدوم عماد الدین بکمال علمیت اشهر روزگار
برآمده بخدمت میر عدلی صاحب کفه نیز از عدی بزرگی شد ویرا دو پسر ماند امحمد یوسف ۲ ابو الفضل محمد یوسف
به بزرگی موصوف در اخوان الصفا عزیز مصر انسانیت گذشته محمد حسن میان عبید الله محمد حسن بخدمت
صدارت و میر عدلی اشهر ایام بفرط انسانیت احسن انام زیسته خاتمه صدور تته است بزرگی ذاتش
ماورای تحریر و تقریر و رسن کامل بزمان نادریه گذشته ولدی نماند میان عبید الله مرد بزرگ خرد آگاه
موصوف اوصاف بزرگی گذشته اکنون نبیره اش میان غلام محمد تتمه خاندان مذکور باقی معه لاناوا ؤد
مفتی اجل علمای از بنی اعمام ملا محمد صدر بوده پسرش مخدوم ابو القاسم طالب علم صاحب مدرسه به آمده بسیاری
از طلبه را بفیض وافی رسانیده عالمگیر بادشاه ویرا از طرف خویش وکیل شرعی قرار داده بود در ۱۰۹۷ انتقال کرد
هزار و صد و سیزده است مخدوم رحمت الله طالب علم این کلمه تاریخ یافته ذهب العلم من السند یقین پسر وی
میان عبد الله عرف چانگه اعنی شش انگشت معروف وقت زیسته فرزندش محمد امین یادگار آبا گذشته پسرش
میان یار محمد مرد صالح همواره در نزدیکها فوت کرده دو پسر مانده مخدوم ابو الخیر بفرط علمیت و اشهر وقت
خود بوده نواب قباد خان عالمگیری شاگردیش بصدق اخلاص کرده پسرش میان کرم الله نامی ایام خود
گذشته پس فرزندش ملا عبد الشکور مشهور انام زیسته پسرش محمد صلاح مثنوی خان معروف زمان حال بود
از چند در گذشته ولدی نماند ملا محمد جهانگیری از قبیله بنی اعمام قاضی محمد قاسم و قاضی ملا احمد اکبر است
گویند چون وی بحضور می شد و طایه مجذوب ویرا انداخته بود پس عنقریب با وجود فلاکت نسبت بکمال علمیت
اشهر انام برآمده استاد نورجهان بیگم گردید و آخر نامخالفت مهابتخان و صدور تقصیری مغایب گردیده مقتول شد
حسب وصیت نعشش به تته رسیده از نبائر اولادی نمانده ملا محمد دماغی شاهجهانی بسبب امامت که در ایام
ورود شاهزاده شاهجهان در شهزادگی به تته کرده بود و شاهزاده را مخبر جلوس شده در ایام سلطنت شاهجهان
بمرتبه ارجمند رسیده شد انچه شد اولادی از نبائر نمانده مخدوم علی قاری در فضیلت اکمل و در علم قرأت
اجل بوده در عهد میرزا جانی وارد تته شده پسرش عبد المجید صاحب فضل و بلاغت برآمده دو پسر ماند
۱ عبد الحی ۲ عبد الروف عبد الحی به پیشه تجارت گذشته پسرش محمد منعم داماد قالیجخان شده بجمعیت کلی سید
از و میان اسد الله الموف ملقب کنگی اعجوبه روزگار مخلف شد. روشن تخلص میکرد و اشعار بسیاری ربط

و وزن میگفت اما صحبتش رنگین و اختلاط و انی بخشید در زمانه گیهاگذشته و یادگار وی ماند عبدالرؤف متصدی پیشه برآمده از و محمد باقر مخلف شده وی الضا بدامادی ابوالفتح قابلخان میر منشی صاحب ملکت کلی برآمده در اواخر ایام جذبه براو دررو دیافته خانه را باستعه کثیره بیغما بر باد داده سالک راه عرفان گردید و در رقی مجانین سالک زیست منود و جویا تخلص بلقب شاهی مشتهر گردیده اشعارش خالی از مذاق نه صاحب دیوان معروف است پسرانش احمد زاهد ۲ محمد عارف الموروف بدکنی دوره حیات باجمعیت اوقات بانقضا رسانیدند مخدوم عبدالجمیل در فضیلت اشهر ایام اصل ساکن بندر لاهری ست پسر ماند ۱ ابوالفتح ۲ محمد شریف ۳ مخدوم محمد شفیع ابوالفتح در عهد شاهجهان پادشاه وقتی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بملتان رسیده شاه بندر بندر لاهری را که در جاگیر بیگم والده اش بود جهت محاسبه طلبیدوی در سلک محرران شاه بندر بحضور شاهزاده رسیده بعد فراغ از نستوفی کاغذ چون فلک در صدد یارش بود بوسیله عریضه که در ماده امداد خرج عرض ایستادهای پایه سریر زیب اورنگ خلافت کرده منخرط سلک منشیان شده بجوهر علمی و استعداد انشا شاهزاده را بر خود متوجه کرده روز افزا گردید و رفته رفته در ایام پادشاهی میر منشی مدار کار شده قابلخان خطاب یافت منشآتش عالمگیر دستور انش صغیر و کبیر ست محمد شریف الضا بوفور کمال بعد برادر که او از ایام سببی گوشه خمول اختیار کرده قائم مقام مخاطب بخطاب قابلخانی شده منشآت وی هم براو ریادگار زمانیانست محمد شفیع در فضیلت جامع علمی برآمده در سلوک طهارت خاصه اندوخته عالمگیر پادشاه امتحانش گرفته غایت محظوظ شد و بمرتبه احمد نقص اعد بخشید مخدوم فیض الله بزرگ وقت استاد علوم ظاهر سید علی شیرازیست سید جلال ولد سید معزالدین الضا ازو تلمذ یافته سادات اولاد سید علی رعایت ادب اولاد مخدوم مذکور بوجه اتم کردندی و اول لوح تعلیم بنا بر تبرک از اولادش نویسانیدندی ساکن آگر بود منقولست که سید علی اصغر نبیره سید علی مذکور هرگز بآن طرف پا دراز کرده نخوابیدی مخدوم حمزه واعظ اشتهر که کامل زمان بوده و خوارق حالش مذکور که شخصی حاجی حمزه نام از اجداد اخوند محمد باقر طالب علم که مذکور شود مدتی در حرمین بوده و دوازده حج گذارده حب وطنش جانب ته می کشید و هرگز اتفاق نمی افتاد ده سال دران تلاش سپری کرده شخصی بوی گفت نیم شب مردی در فلانجای بیت الحرام بنوافل تهجد می پردازد اگر او را دریابی و بدامنش بیاویزی و نگذاری سر آینه ترا بوطن میرساند بآن نشان نامبرده آن بزرگوار را که مخدوم حمزه واعظ بود دریافته هرچند بتجاهل پرداخت که دامنش از دست نهشته آخر گفت پا بر پایم نه و دست بدستم آر و دیده بپوش چون چنان کرد در حال خود را

بر مصلای عید ته دیده پس فرمود اینک وطن تو زنهار بکسی نگوئی والا ایمانت مسلوب گردد وی بالتجا گفت
بشریت است اگر عمر الیشان اول بانقضا رسد اجازت فرمایید بآن شرط اجازه یافته و مدتی اخفای داشته
گویند روزی شخصی بزیارت مکلی میشد مجذوب وطایه از کوه مراجعت میکرد مجذوبی دیگر سوی کوه میرفته
وطایه آنمجذوب دیگر را گفت چه میروی امروز مخدوم حمزه فوت کرده جناب سید المرسلین بامامت جنازه اش
تشریف میفرمایند بیا تا در یابیم این شخص رونده بر اثر هجانین بشهر رسیده دید که مخدوم مذکور درگذشته است
بجنازه اش رفته چون صفوف راست شد در صف اول خود را رسانیده در وقت تکبیر امام می شنید که
اول تکبیری از غیب مسموعش میشد مولانا محمد طاهر از شیرازه وارد ته گردیده فضیلت و علم بمرتبه اتم داشته
فرزندانش ۱ ابوطالب ۲ عبد الغنی ۳ ابوالفضل ابوطالب بذی طالبان نیک نامی درگذشته پسرش
شیخ عنایت الله در رفی منصبداران بآبروی تمام زیست کرده اولادی جز بنها نماند برادران علاتی
محرر الحروف و فرزندان قاضی محمد فاضل قاضی لکر اله که مذکور شدند اند بالجمله ابوالفضل ولد مولانا محمد طاهر در رفی
منصبداران مستغنی زیست کرده پسرش محمد حسن اکثر ایام در جهان آباد گذرانده از عهد عالمگیر تا پایان
محمد شاه بنیابت جواهر خانه سرفراز بکنت و اختیار کلی زیست کرده از اهل ته بجهان آباد کم چیزی ترانده موصوف
اوصاف احسن کم معیشت نموده در سال هزار و صد و هفتاد و یک بسن کامل درگذشته پسرش محمد یار بها نجا است
مخدوم لقمان صاحب فضل اشهر زمان بعهد مرزا جانی بیگ ترخان احتسابت بلده میکرد و نبیره اش
عبد الجلیل خرواری معروف فضیلتی و حالتی نیک داشته فرزندش محمد سلیم بمعاش پدر گذرانده اند و محمد اکرم
مخلف گردیده از وی عبد الواحد یادگار مخدوم اسحق اصل از گجرات وارد قلوه الهم و مرید مخدوم
اسمعیل سومره شده محمد اکرم وارد ته گردید در کمالات علمی و عملی اشتهار تام زیسته چون درگذشت دو پسر ماند
۱ میان احمد ۲ میان عباس میان احمد غریب کمالی داشته و عجیب حالی از جناب حضرت رسول مختار احمد
کتابی خطابش رسیده از مخدوم ضیاء الدین نقلست که بر دیوار حجرهٔ الیشان خون بسیار دیدم چون تفحص کردم
معلوم شد که آثار گریه میان احمد است که در اواخر ایام بخوف خدا کرده بود بالجمله در فضیلت ظاهری سرآمد وقت
بوده مخدوم عنایت الله که مذکور گردد به تلمذی الیشان استاد جمیع طلبه نامدار گردیده فضیلت بکمال
سلوک توامان داشت خوارق بیحساب اند و مذکور پسرش میان محمد درویش صاحب فضیلت برآمده
مدرسه علمی بوجه احسن آراسته از میان احمد مخلف شد وی بقدم راه آبا سالک راه علم و عمل برآمده بتاگردی

مخدوم ضیاء الدین علم استغنی برافراخت گویند مخدوم هرچند استادش بود اما بلحاظ اینکه وی شاگرد
مخدوم عنایت الله تلمیذ جدا و بوده در کمال ارادت نشست برخواست اواخر ایام در علین در موقع
جهیجه بند میر محمد منعم که خادم جدش بود جهت گرفتن نذری رفته بقضای الٰهی ودیعت حیات انجا سپرد
محمد عباس ولد مخدوم اسحٰق مذکور بزی دنیاداران گذرانده از مصحبتان میرک شیخ عبدالوهاب ثانی
و مریدان برادر خود است از وشیخ محمد تقی مخلف وی در لباس اعتبار روزگار حیات بآخر رسانیده
درگذشت اکنون پسرانش حیاتند مخدوم فضل الله صاحب فضل اتم نامی وقت هست پسرانش
۱ ابوالفتح ۲ محمد حسین ۳ عنایت الله ابوالفتح از وطن برآمده باستعداد علمی که داشت عرض حضور شاهی
گردیده اول قضای اکلیسر من اعمال گجرات و آنگاه در اوائل عهد عالمگیر قضای بندر سورت یافته
همانجا درگذشت و ولدی نماند محمد حسین ولد مخدوم فضل الله مذکور مرد متبرک حافظ قرآن بوده اکثر طلبه را
بفیض میرسانید ازو دو پسر ماند ۱ حافظ عبدالرحیم عالمی متبحر برآمده در سورت بندر علما مشارالیه گرگذشت
و اولادی نماند حافظ عنایت الله ولد محمد حسین مرد نیک گذشته پسرش حافظ سعدالله در حیدرآباد مدتها
مانده وفوت نمود پسرانش محمد رضا و میان عزت الله و فتح محمد در ته اند مخدوم محمود دانشمند کامل
سالک عامل باحالت نیک گذشت ساکن آگره بود پسرش مخدوم حامد موصوف کمالات پدر برآمده
دو پسر ماند مخدوم صالح محمد واعظ که بوفور تبرک زلیخه عمری بمذکری در ته گذرانده ملا عبدالکریم
کرمدی با دانش و تبرک بجای آباو در آگره گذرانده سه پسر ماند محمد عابد میان جهنڈ و محمد شاکر طرف دکن حی
و ساکن مخدوم عبدالرشید بصیر طالب علم صاحب حال و قال مشارالیه فوت گذشته اولادش محقق نگردید
مخدوم آدم اجل اولیا و اکمل علما صاحب حالت باهر و مقامات ظاهر است بزیارت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا و تعظیما شتافته در مکه دید که اناث و ذکور یکی داخل حرم اطهر می شوند باشرف مکه
گفت این رسم را باید برطرف نمود چون از قدیم آن رسم مستمر بود شرفا در تبدیل آن متامل شدند آخر
از جناب حضرت رسالت ؐ اشارت یافتند که حسب امر مخدوم من بعد برای اناث و ذکور روزهای علیحده
نمایند از آن قرار آن رسم برطرف است مخدوم موالیه در ته بوفور کمال در زی مشائخان باحال ظاهر بفتوای
شرع می پرداخته ولد امجدش میان ابوبکر بخدمت صدارت معزز گردیده فضیلت علی اقصی غایت داشت
اولادش خاندانی بزرگ شده اکنون زیاده بر یک دو کس از نبائرش مرئی نه مخدوم علی احمد المعروف

بعمری برادر مخدوم آدم مسطور است بسبب الحان خوش لقب ممری یافته محلی بحلیه فضل و کمال بوده از
اولاد ویست مخدوم رحمت الله طالب علم معروف که بوفور فضیلت موصوف محامد النانیت گذشته
فرزند حمیدش مخدوم عبدالجلیل است وی در فضیلت نامی وقت برآمده طبع بمرتبه قصوی داشت نسبت
دامادی مخدوم ضیاء الدین یافته وفاتش هزار و صد و پنجاه و چهار هجریست پسر انش اسیان محمد صادق ۲ مخدوم
نعمت الله میان محمد صادق در عین جوانی بوفور علمیت رسیده زیارت حرمین شریفین دریافته به تته آمد بعد زمانی
بسفر رفته در جوناگڈه بکمال نمود تبرک و فضیلت گذرانیده مراجعت فرمود بار دیگران طرف
شتافته در موضع نزیه زمین کچه ودیعت حیات بمالک ممات سپرد فرزندش میان عبدالجمیل عرف میان مهتو باقی
مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبدالجلیل مذکور عجب نادر زمان برخاسته در عمر بیست سالگی مدرسه علمی بنحو کمال آراسته در
منقول شاگرد جد مادری مخدوم ضیاء الدین و در معقول تلمیذ مولوی محمد صادق که مذکور شده بوده در اندک ایام
از اکثر علما بصلاحیت و تقوی و جامعیت علوم اقدم و اوفق برآمده سالک مسلک فقر گردید شاگرد سیدیار محمد که مذکور
شده شده آنچه شد زبان ایارای وصف نسبت اگر حیاتش وفا میکرد درین زمانه قدم پیشی بر سایر اهل کمال می نهاد
صاحب زاده محمد سرفراز خان ولد میان غلام شاه خان والی سند باراتش سلوک معتقدانه نمودی قضارا در سال
هزار و صد و هفتاد و نه عازم زیارت حرمین شریفین گردیده بهفت منزل امینوی مکه در بندر کلفته زمین حجاز
بتاریخ هژدهم ذیقعده سنه الیه واصل منزل مقصد مسود او راقم الفقیر تلمیذی هر دو برادر مستعد است دیگر
از اولاد مخدوم علی محمد ممری که مذکور شد شیخ عبدالباسط است وی طالب علم جید برآمده در حضور عالمگیر رسیده
تاریخ فتح قلعه خیبر الرحمن بخش لقب این کریمه یافته هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب بادشاه قدرشناس
در صله آن و مشاهده کمالات علمیش منصب صدی تته بوی بخشیده او آخر ایام شرف زیارت حج یافته به تته رسیده
با وجود کبر سن و ضعف پیری بدرس تلامذه اشتغال میورزید و اکنون پسرش محمد اشرف منسلک نشیان بسرکار
صاحبزاده محمد سرفراز خان است میان آدم متقی در تقوی مشار الیه متقیان صاحب [illegible] زبان و در علم معتقد علیه
اصحاب اتقان بوده معاصر مخدوم آدم است میان عبدالنبی خائف بوفور فضل و ردی آگهان شب و روز
در خوف الهی گریان و نالان گذرانیدی و احیاناً خوارق کلیه از و سرزدی معاصر میان آدم متقی است میان
عبدالرحیم و ناتری ذات مرد باکمال صاحب مدرسه بوده اکنون در اولادش بارث صلاحیت و تقوی
مخالف است و برخی و جوه محلی حلیه صلاح و تقوی از اولادش برخاستند میان رحمت الله مدرس

صدر معروف جامع کمالات علمی و عملی بوده عالمگیر بادشاه بدرخواست تمام ایشان را طلبیده امتحان علوم گرفت و لپسندید تا بسر افرازی خدمت صدارت و نوازش موفوره معاودت ننموده خلف ارشدش محمد عابد صدر ایضاً بکمالات پدر نامی روزگار زیسته پسرش شیخ کمال الدین بعد فوت والد در آغاز سن شعور بجهان آباد شده طالب علم باستعداد و شاعر پرجودت بر آمد وقتی که نزدیک بترقی رسید قضا را آزار چیچک فائده را اشتیش شده در واقعه شاه عبد الغفور هالکندی که هما عبرت زمانه بود این کریمه مطابق سال یافته فاعتبروا یا اولی الابصار میان لطف الله مدرس مردی بکمال جامعیت علوم اشهر وقت اعلم وزگار گذشته مخدوم برهان فاضل کامل تحریر وقت بوده بوفور فضیلت حالت نیک داشته و بتبرک زیسته طلبه را بفیض ظاهری و باطنی رسانید از همعصران میان ابو القاسم وکیل شرعی ست مولوی محمد کریم طالب علم از اولادش باقی مخدوم عنایت الله اجل علماء اشرف اتقیا شاگرد میان احمد کتابی مذکور بوده علمین تحریرین مخدوم ضیاء الدین و مخدوم محمد معین شاگرد ایشانند دیگر طلبا البسیار از خدمت آنبزرگوار بفیض رسیدند در عهد خود استاد بارشاد گذشته شیخ عبد الواسع صوفی عالی متبحر در طریق صوفیه یگانه عصر زیسته صاحب تصانیف غریبه استاد نواب میر امین الدین خان است وی رشحات الفنون و معلومة الآفاق باقتباس مشکوة طبعش جمعکرده و شرح مخزن الاسرار را بهتر از قاضی ابراهیم گفته محمد علی ولد شیخ عبد الواسع صوفی مذکور در هر چهارده علم بهره وافی داشته مصنفاتش در اکثر علوم شایع با تصوف آشنا و مذهب امامیه داشته اشعار نیک می گفته تخلص بیرنگ می نهاد در اکثر غزلیات عشقی و جائی مذهب و مکانی ویبی النسی و بقائی و فنائی دیده شده مخدوم طالب الله مدرس ولد شیخ عبد الله اصل ساکن موضع بدین است مومی الیه فضیلتی موفوره و حالتی نیک داشته بیگ محمد پسر بزرگ را از طرف خود بحضور عالمگیر بادشاه فرستاده تا ده هزار دام معاش اولادی و یکروپیه روزینه جهت صرف مدرسه آورده بعمر کامل جهان بیحاصل را بگذاشت شیخ عبد الرحمن حقانی صاحب کمال علمیت جامع محاسن انسانیت مرد با خدا متصف صفات بیخودی و التفات زیسته حامد خان پسرش داخل معارف گذشته میان ابو الحسن کامل وقت صاحب علم و عمل بوده منظومه سندی در عقائد اسلام و فرائض ایمان که در خاص و عام است ازو یادگار بزرگیش را عالمی قائل از خوارقاتش آنکه در اواخر ایام که پیر شده و انحنا یافته روزی میان عبد الله و اعظ عرف میان موسی که پسر خواهر منکوحه اش بود در حالی که هنوز خط محاسن نداشت گفت ای پسر طاقت طاعت در من نمانده ریش بمایه

وبجای من امامت کن هنگام ظهر این را گفته دست بعذارش زده بقدرت الٰهی تا عصر محاسن پدیدش آمده و
رفته امامت کرد گویند شخصی از معتقدانش روزی آمده نالید و گفت خدمتگار نواب شهامت جنگ نام
رسیده حکما درمی آید و بازم می نشیند و هرچه میخواهد میکند بر حال زارش رحم کرده فرموده باش تا تدارک
بینیم آنگاه پسر خواهر منکوحه خود میان عبدالله را گفت در خدمت پیر شاه بروید پیغام و سلام من بدهید تا
تدارک آن ظالم بکنند چون ایشان رفتند و عرض کردند صبحی پس آمدند پیش آن ظالم در وقتی که بخانه مرد
مذکور می آمد برای اراقه بول پس دیواری نشسته پایش بلغزید و بر میخی که در زمین زده بود شکمش خورده ترقید و
احشائش برون آمده در دم جان داده بود میان **عبدالقادر** مرد متبرک از بنی اعمام میان ابوالحسن
مذکور است و در میان این هر دو بزرگوار نسبت همزلفی محقق دو پسر احمد حفیظ و عبدالله مخلف کرده میان
محمد حفیظ از کمل صلحای و اجل اتقیا برآمده خدا تعالی ذاتش جامع کرامات آفریده بود هر قومی که رویش
دیدی در حال باسلام آمدی و باین نحو بسیاری از مشرکان بفیض رویتش مشرف اسلام گردیدند مسجد اسلام پور
موصوف باوست و بر جای کالکان واقع دامن کوه مکلی که مجمع هنود ضاله ست وی احداث مسجد نموده
میان عبدالله واعظ عرف میان موریه دانشمند باصفا است در بزرگی و تبرک از معارف زمانه
برآمده پیوسته بمذکری اوقات بابرکات مصروف نمودی از اولادش میان عبدالقادر اکنون بزیارت
حرمین شریفین مشرف شده بجای پدر مجلس آرای وعظ است **مخدوم هارون** ولد مخدوم عجائب بن مخدوم
الیاس از نبائر شیخ شهاب الدین سهروردیست ذکر بزرگانش در موضع دریا مذکور شده مومی الیه بوفور فضیلت و کثرت جامعیت
مرحوم به تته نقل کرده اوقات حیات بدرس ارباب علم بآخر رسانیده پسرش مخدوم ابراهیم داخل زمره فضلا و منسلک سلک صلحا
اوقات عزیز بدرس ارباب علم بآخر رسانیده پسرش مخدوم ضیاء الدین بشاگردی مخدوم عنایت الله استاد گردیده کثیر از
اهل فضل و کمال برآمده تولدش هزار و نود و یک با وفور علمیت سالک مسلک فقر و فروتنی اقصی
غایه بوده در معاصران برشد وافی و فیض کافی زیسته در سال هزار و صد و هفتاد و یک بعمر هشتاد سالگی
درگذشته پسرش میان یار محمد بکمال صلح و تقوی و فضیلت مختص بود چون درگذشت اکنون پسرش
مخدوم غلام محمد بوفور فضل علمی و کثرت انسانیت یادگار بزرگان و قائم مقام جد بزرگست **مخدوم**
رحمت الله ولد مخدوم اسحق بن مخدوم عبدالحمید است نابرده در دیگر بزرگان موضع دریاه مذکوراند
مومی الیه از انجا حسب آبخورد وارد تته گردیده در سلک اهل علم انسلاک یافت و ایام زندگانی بپایان

رسانید پسرش مخدوم آدم بعد پدر بدرس و افاده نام آبا در سلک علما زنده کرده است و مخدوم حیات الله
مخلف شد وی اجل علمای عصر و اکمل فضلای دهر است باستادی میان معاصران مشتهر و بمحاسن بزرگی
اشهر شاگرد مخدوم بایزید است که مذکور شود از فرزندانش میان محمد فاکر تا اکنون در جهان آباد حیات مسموع و
محمد عالم آنجا فوت کرده محمد ناصر بحرمین شریفین برفت در بندر عباسی دوره سفر آنجهان گزیده تتمهٔ آن
خاندان میان محمد عاظم چهارم پسر مخدوم مذکور در ته داخل سلک احیا یادگار آبا است مخدوم بایزید
طالب العلم اکمل وقت بوده بجامعیت علوم علم استادی بر همعصران برافراشته و از صفا و صوفیت بهره
وافی داشته از طرف والده نسبتش منتهی سلسلهٔ سیادت پسرش میان محمد حافظ طالب العلم جید در موضع پنه
سکونت اختیار نموده چون درگذشت پسرش میان علی اکبر بجای پدر بفضیلت اشهر شده بانقضای مدت
درگذشته ولدی نماند مخدوم **محمد امین** ولد مخدوم طالب الله ساکن موضع والی تعلقه روپاه وپت
ماران از قوم لاکهه دلست مومی الیه از مسکن آبا نقل نموده بته رسیده در فضیلت اشهر زمان بود فاضلخان
بنابر ارادتی که با والد ایشان مخدوم طالب الله داشته نسبت صبیه اش داد تا صاحب مکنت شد دوره
حیات خوب بانجام رسانید ولد امجدش مخدوم محمد معین شاگرد مخدوم عنایت الله مذکور است خدا تعالی آن ذات
حمیدة الصفات را در زمان خود جامع جمیع فنون کمال آفریده در منقول و معقول نحریر عصر و علامه
دهر شد با وجود آن بکمالات علمی آشنا شده بسا بزرگ دین را صحبت کرده و بخدمت میان ابوالقاسم نقشبندی
که مذکور شود ارادت اتم یافت و در اواخر ایام بجناب کرامت نصاب سید عبداللطیف تارک لقب بوضع
یارانه و ارادتمندانه جوشیده میان وی و مخدوم حاجی محمد هاشم همواره مواد قال مقال میرفته تصانیف
کشیده وارد حکام بدیدنش در کمال تعظیم میرسیدند و خود نیز بایشان ملاقاتها نیکو کردی نسبت اهل تحقیق
مطابق خبر السماع معراج الاولیا سماع دوست آشنای علم موسیقی بوده رحلتش ازین دار فنا بدار بقا
بمجرد سمع راک شده اشعار محققانه گفتی در پارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلص گرفتی در واقعه اش که بسال
هزار و صد و شصت و یک هجری است و همانا ماتم اهل حال بود جمعی از صاحب طبعان قطعات گزین یافتند
و مادهای تواریخ عزیب گفتند منجمله محمد محسن گفت ع قطرهٔ دُر بحر و اصل شد ع معین دین احمد رفت صد حیف
حضرت استادی مخدوم نعمت الله فرموده ؎ شفیع تو رسول ہ محمد پناه رجا گفت ع ناجی شد او که آل
محمد معین او است ؎ بالجمله از مقامات عالیه اش همین قدر بس که جناب صاحب وقت سید عبداللطیف تارکی

در موضع خود بخدام فرمود بیائید تا بدیدن آخرین یار خود برویم و به ته رسیده صحبت راگ افگند مخدوم هم
صحبت کرده در عین ذوق و گرمی راگ برخاست و اندرون رفته لساعتی جان داد سید موزالیه مشایعت
جنازه کرده سوی مسکن شده گفت دیدن ته لسبب ایشان می شد من بعد موقوف مخدوم عنایت الله
صاحب حال و کرامت بیهمال موصوف با وجود عدم بصارت حافظ بی نهایت وشته از ایام صغرسن که بصیر گردید
تا حین فوت که با نخنای کلی و سن کمال در گذشت همگی ایام در افاده انام بگذراند مجلس وعظش بر اثر بوده
شغل بوجه اتم کرده صفای کلی حاصل نموده بسیاری را فیض باطنی بخشید از فرزندانش میان محمد سعید واعظ
موصوف بفقه و فضیلت متصف زیسته بحالت بزرگی در گذشته دیگر مولوی محمد صادق که در تلامذه مخدوم
محمد معین کمل سر رسیدست بتحریر وقت استاد با استعداد بر آمده بسیار طلبه را بکمال رسانیده در معقولات
بی نظیر آوان بوده از مریدان سید عبد اللطیف موصوفست اوقات حیات مدتمام بی تکلفی و عدم رجوع بشیخت
و اشغال باطنی گذرانده در گذشت مخدوم حاجی هاشم ولد عبد الغفور سندی اصل مردم قریات
بشاگردی مخدوم ضیاء الدین اقدم و اشهر علما بر آمده بر اکثر علما با قبال و نسق فائق گردیده هر چند
با علمای عصر مثل مخدوم محمد معین وغیره در مخالفت میزد اما در تقویت دین سنت و دفع بدعت احیای
سنن نادره زمان بود کارهای قوی که موجب بشتی دین مبین باشد در زمانش بسعی حسنه لند بانجاح میرسید
بر مشرکین و معاندین دین عملش خوب جریانی داشت در زمانش صدها از کروه ذمی بشرف ایمان رسیدند
با سلاطین وقت مثل نادرشاه بادشاه و احمدشاه راه رسل و رسائل مفتوح داشته احکام تقویت دین
باسند عالیش حسب دلخواه میرسید و حسن نفاذ می یافتند بالجمله ذاتش از مغتنمات بوده تصانیفش
در هر علم کثیر واقعه اش در سال هزار و صد و هفتاد و چهار است از پسرانش حاجی عبد الرحمن در تانگیها
طرف جونا گڈه گذشته اکنون مخدوم عبد اللطیف قایم مقام پدر هر روز جمعه در جامع خسرو صبحی
مطابق قرار داد پدر مجلس وعظ نیک میدارد و هر روز وقت عصر در مسجد خویش شغل درس حدیث
می کند و مدرسه موصوفه را بر پا میدارد در فضیلت اشهر انام است حاجی محمد قایم اصل مردم قریات
عالم اکمل و فاضل افضل مجموعه علم معقول و منقول مهبط فیوض بکتسبی و وهبی شاگرد مخدوم رحمت الله مذکور
قرینه حاجی محمد هاشم مسطور بوده و برا با علما در مباحث علمی صحبتها واقع شده بجودت ذهن بر اکثر فائق
آمده هر روز وقت عصر بیان حدیث نبوی علیه السلام کردی و لسا اهل توفیق را سبیل هدایت سلوک

وادی یکبار بیچ شده مراجعت نمود کرت ثانی مع کوچ آنجا متوطن شده بدرس حدیث در آنمکان میمون
مشار الیه سائر علما گردیده بسال هزار وصد و پنجاه و هفت هجری درگذشته مولف این سواد کرمیتی جنات
تجری موافق سال یافته از شاگردانش ملا محمد باقر واعظ متوفی است و مخدوم نور محمد در نصرپور باقی اخوند
محمد باقر واعظ ولد خلیفه محمد رضا از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در تورع و تقوی نادره وقت بریش
برآمده زیاده از آنچه بجز بیرسد با وجود قلت حال و کثرت احتیاج همواره در کتابه گذراندی و هرگز فتوحات
و رجوع اهل دنیا نپذیرفتی شیخ شکر الله براتش وجهی از سرکار میان نور محمد مقرر کرده آورد هرگز قبول
ننموده در مسکنت و فقر اختیاری بو نور فضل و کمال جهان بی بقا را پدرود کرده میان غلام محمد
طالب علم جید در فضیلت اشهر میان همعصران بجودت طبع موصوف نزکیته در عین جوانی جهان فانی را
پدرود نموده ولدی بیادگاری مانده اخوند محمد باقر ولد اخوند عبد الواسع اولاد حاجی حمزه
که ذکرش در احوال مخدوم حمزه واعظ گذشته موصی الیه در فضیلت اتم و در فقر اجل علما برآمده مشیخت
و شهرت و دوست نه شده و الا نه در فقه بی نظیر وقت بوده و حافظه کلی داشته بزرگان خدمتش تبرک
می یافتند و تا بوده استفاده علمی از و بوجه الیق میگرفتند بعمر قرب هشتاد بل افزون بران حصور و مجرد گذشته
طبقه اهل الله ارباب سلسله از سلوک و خلافت حضرت پیر که بکرامت حال و فضیلت آل
قرین جلالت حسبی و نسبی در رهین سنات کسبی و وهبی سترگ زمان و گل سرسبد گلشن عرفان و ایقان گذشتند چند
سطور رسالق متضمن ذکر برخی وجوه داخل این زمره اجله گذشته است اما بخصوص درین طبقه کلمات چند
در احوالات این برگزیدگان علحده صورت تسطیر می یابند ملا شیخ اسحق در اصل اوچه در زی مشائخ کرام
وارد ته گردیده بر شد وافر و کرامت مکاثر گذرانید معاصر سید علی شیرازی است چون درگذشت بر سکلی بجائی
موروف آسوده زیارتگاه انام از خاص و عام لبا بزرگ بدولت صحبتش فائز معتقد ارجمند ند و بزرگی و خلافت
در اولادش برشد خلافت حضرت پیر متوارث و چون به تسخیر جنیات خود نامی بوده اکنون اولادش مطابق ارث
در ازاله امراض آسیب عالم جنیات دستی تمام دارند منجمله انانکه مرقد و مجاورت مضجعش اصاغر عن اکابر
مقرر اند مذکور می شوند شیخ محمد صالح از فرزندان پیر معروف بعد پدر برشد وافر درگذشته بعد از و شیخ نعمت الله
مرزوق آن دولت شده آنگاه پسرش خلیفه اسد الله بمود کلی درگذشته درینوقت خلیفه نعمت الله و خلیفه جان محمد
ولدی خلیفه اسد الله قائم مقام آبا اند و هر کدام با دعای تولیت در مناخشه هم علم ملا محمود راهوتی از یاران

ومعتقدان نظر یافته اسحق مذکور است گویند شیخ اسحق ویرا بامر حضرت غوث الثقلین چیزی نوشته تا در دستار
نهاده پس هرکه او را می دید دست بمریدی میداده بعد از چند ایام کلی چون تنگ آمد آن نوشته را از دستار برون کشیده
دیگر کسی مجدد مریدش نشد و آن مریدان سابق منسلک ارادتش ماندند خلافت خطاب حضرت غوث الثقلین که
داشته تا اکنون آن خلافت باولادش مخلف **خلیفه ابوالبرکات** اصل از گجرات مرید شاه حافظ الله
گجراتی سنی است گویند شاه حافظ الله ایشان و شیخ یعقوب را که مذکور شود اشاره فرمودند که برادر بنی
اعمام آبای ما سید عبدالله در کوه مکلی ته آسوده و مدفنش بمرور دهور اندراس یافته رغبة لظهور آرید
بآن مزار وی برفاقت شیخ موصی الیه در ته آمده مدفن ولی مذکور دیده و خود دادند بالجمله خلیفه ابوالبرکات
صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره در گذشته ولد ارشدش خلیفه محمود بعد پدر از زمره کاملان برآمده صاحب
خوارق عالیه شد پس از و خلیفه حامد همچو آبا منبع اوصاف آبا برآمده اکنون خلیفه محمد سعید جانشین بزرگان
مسطور متصف اوصاف فرخ رنگیست از ثقه بسمع رسیده که در ایامی که خلیفه محمد سعید صغیر رضیع بوده بدیدن
خلیفه حامد شدم خود اندرون تشریف داشته پسرش در حجره خفته بود و ذکر جهر از آن طفل رضیع سر زده
چون خلیفه حامد برآمد بپایش بیدار کرده شخص راوی را گفت در مقامات بزرگزادگان تفحص نباید کرد بالجمله
خلیفه محمد سعید از اجل صلحای وقت مرجع عالمیان صاحب خوارق تبرک **خلیفه داود** اصل صدیقی
بزرگانش اول خلفای قادری این زمین اند کسی از صحت خلافت شان منکر نه بقدم بزرگی و نشان سترگی
اجل صلحای و اکمل اتقیا زیسته از و پسرش خلیفه عبدالرشید مخلف گردیده وی چون پدر بکمال بزرگی میان
معصران قامت کرامت برافراخته بنیکی موفوره بگذشت از و خلیفه زین العابدین زین حلیه صلح و
تقوی برآمده همواره از خلق بر کنار بگوشه کاشانه در بسته گذرانیدی اغلب مردم که هدایا و فتوحات
بدرش میرسیدند برمیگشتند مگر اندکی که بنور ضمیر جلیلش مخبر میگردید قبول میکرد اشعار نیازمندانه و مناجات
از ایشان بسمع رسیده فوتش هزار و صد و چهل و هشت هجریست **شاه ابوالقاسم** از اولاد امجاد شیخ عبدالله
انصاری ساکن هرات وارد ته گردیده چون ببزرگی اتم در ته گذشت خلف ارشدش شاه محمد یعقوب
بفرط کمال جانشین والا گردیده اوقات حیات به نیکو وضع بزرگانه گذرانیده پس پسرش محمد یوسف عزیز مصر
کمالیت زیسته در اخوان صفا بوفور صلح و تقوی گذشت از و میان نعمت الله مرد خدا آگاه وارسته
ماسوا بعز و استغنی نامی روزگار برخاست ایشان زاد و پسر نیک اختر مخلف گردید شاه عزت الله شاه اسدالله

شاه عزت الله بحضور عالمگیر رسیده در سلک ملازمان منسلک گردید و برکاب شاهی در برهانپور متاهل گرده
فرزندان آورد منجمله شاه حسن الله حسب طلب عم خود شاه اسد الله که مذکور شود به ته آمده مقیم و دوام شد
چون پیش از ورودش شاه اسد الله المعروف بشاه اسماعیل در گذشته بود وی بشوق راه سلوک بهمپای
راه سیر شاه مسعود که مذکور گردد بجهان آباد شتافته شاه غلام محمد را دریافت و ازانجا باز به ته مراجعت نمود
اکنون در زی فقر ابتداوی خلق الله اوقات بسر اند و خالی ازین نسبت شاه اسد الله المعروف بشاه اسمعیل
صوفی مرید خدمت شاه عاشق الله است که از هندوارد شده و مخلص جناب شاه عنایت الله صوفی که
مذکور شده در ته باین نزدیکی همچو صاحب کمالی برنخواسته زبان قاصر بر قدر وصف کمالش بیان نماید هنوز
قاصر است خوارق عاداتش اظهر و کراماتش ابهر روزی در اثنای درس یکایک احوال بر شان متغیر گردیده بر تمام
اندام نشانهای ضرب تازیانه نمودار شد بنا بر ستر حال دلق را طلبیده ببر کردند آخر چنان ظاهر شد که مردی را
آن وقت بنا بر سیاست در چبوتره کوتوالی تازیانه می زدند تاثیر آن در بدن شیخ ظهور یافته ظاهر در شدادے
خلق الله بد بضامی نمود طرفه آنکه بساعتی و قریب المرگ را محض خلاف قیاس که حکیم چه بل عامی هم تجویز آن نکند
حسبة لله بصحت رسانیدی و همیشه در استغراق بودی درس مثنوی مولانا روم غریب کیفیتی در خدمتش داشته
بر مزارش هر سال مجمعی ممهد و زیارتگاه اهل الله است اولادی تخلف نکرده شاه محمد مسعود لهاری از
اجل مریدان و فیض یابان شاه اسد الله المعروف بشاه اسمعیل صوفی است اولا درس علوم ظاهری در خدمت
مخدوم حاجی محمد قائم گرفته بفضیلت اشهر گردیده براه سلوک گرایید مثنوی که شارع عام و اصلان حقیقت است
شروع کرده بمذاق اتم رسیده بعد رحلت شاه مذکور حسب اشاره اش بجهان آباد رفته خدمت شاه غلام محمد
دریافت ازانجا به بقیه مدعا رسیده به ته شد اکنون همچو آن جناب در سلسله صوفیه کسی در ته نیست درس
مثنوی خوب میدهد و گروهی را از توهمات لاطائل و خیالات موهومه نجات داده بگوشه انزوا رجوع
تا دوست میگذراند شاه عبد اللطیف صوفی در تصوف معتقد علیه جمعی و از یاران شاه اسمعیل صوفی
مذکور بوده شهرت دوست نه برآمد و الا نه خوارق کلی احیانا از وسر میزدی روزی مخدوم محمد معین
بدیدنش رفته در اثنای تکلم حرف از مقامات موسیقی برآمده خطاب بمخدوم کرده گفت مرا نیز درین راه
گاه گاهی سلوک میباشد و در حال نغمه آغازید که ناخن تاثیر در دل حضار زده غریب حالتی بخشید
شیخ محمد یعقوب مرید شاه حافظ الله گجراتی قادری حسنی است چنانچه مذکور شده وی خلیفه ابو البرکات به ته آمده

حسب الاشاره مرشد در مکلی مرقد شاه عبد الله ظاهر کرده بالجمله در کمال فقر و فنا سر آمد گروه کثیر از اولیا
الله بر آمده سه یار نامدار ابرار بمریدی و صحبتش و ترک گروه اجل خدا آگاهان و الا مقام صاحب نام شدند که هر یک
بجای خود مذکور شود و اولاد این بزرگوار بتحقیق نگرویده مدفنش در مقصوره شاه عبد الله طرف پائین زیارتگاه
انام شایع شیخ عثمان یکی از یاران و فیض یافتگان خدمت شیخ یعقوب مذکور است آبائش در خدمت امرا
به بقا ولی نامی بودند چون این رابحر ز و تی مانده عرفان جوع طلب حق دامنگیر شده اجاغ شوق بر افروخت
از خدمت پیر بکمال رسیده لقب بقا ولی مشایخ حاصل نموده صاحب خوارق عالیه بر آمد پسرش میان
ملوک شاه وارث ارث ولایت شده بمزید نمود مشیخت مختص گردید احوالات کملان و خوارقات مشایخان
از وبسیار سر زدی جلوه گاه امامین بالاصلا احداث و ظهور داده اوست پسرش میان شیرین محمد بعد پدر
مقام قایم زیسته انگاه پسر وی میان عبد الخالق بجای آبا نشست بعد او میان عبد الواحد یادگاری آبا و
معتقد علیه جماعه سعینه آشنای راه ارادت اسلافست درس لله اولاد خلیفه شیخ بایزید ساکن رسول آباد
ساکره است اکثر مردم کوهستانی بارادة شیخ بایزید متوارث درس مسطور حسب اشاره جناب غوث الثقلین
وارفته گردیده جمعی از قوم خوجه را باسلام آورده در محله قوم مذکور که الحال بمحله نورسیه معروفست میان
مسجدی که مشهور بقدم بنای ته است و الحال بنام حاجی محمد قائم شهرت یافته برابر مسیدان جمله پیر مسکن
گزید گویند شیخ یعقوب و شیخ عثمان مذکورین و درس لله و درس امین محمد که مذکور شود در میدان معروفه
باهم صحبتها کردندی از ان قرار میدان تا اکنون بمیدان جمله پیر متعارف انام واقع و اهل آنجا بزیارت فائز مدعا میکردند
بالجمله درس لله ثانی الحال از انجا بمغلواره نقل کرده آنجا که امروز مسکن اولادش است سکونت دوام گزید
و به بزرگی اتم درگذشت پسرش شیخ ابراهیم بخوارق حسنه قائم مقام پدر بر آمده بعده پسرش میان احمد
جانشین بزرگان گردیده پس خلیفه بهکر و لد خلیفه احمد بجای آبا متمکن شده اکنون در اولادش خلیفه جهته
معتقد علیه طائفه ارائمند است درس امین محمد از صاحبدلان نظر یافته جناب شیخ یعقوب مذکور
چهارم یاران مسطور است در کرامات والا و در بزرگی شهره اخلاف زیسته قبرش در زمین بیرون دروازه
مکلی شایع بر روز عید مجمع اهل الله بر او مقبره حاجی محمد حافظ المشهور بلقب دویه در تقسیم از
بی نظیران آفاقست اجدادش اصل از موضع دویه واقعه حدود بهکر نداز اولادش میان شیخ محمد مدنها
آفاق بسفر گردیده در اکثر علوم مهارت بکمال حاصل نموده در علم تشریح حکمت و طبابت بلقب اطنانی شد

چندگاه در تصنیف آن مشغولی ورزید و در تشخیص و تداوی امراض چشم جلدی ضخیم ترتیب داده با تمام رسانده
در هزار و صد و هفتاد و چهار چشم از مطالعهٔ نسخهٔ حیات پوشید میان نور محمد از بنی اعمام میان شیخ محمد مذکور
بشاگردی میان عبدالله عرف میان موریه واعظ معروف ده دوازده سال در مسجد میان ملوک شاه
وعظ بکمال تاثیر گفته بسال هزار و صد و هفتاد و شش هجری درگذشته دیگر از بنی اعمام حاجی محمد حافظ
مسطور میان محمد فاضل و میان صابر و پسرش میان محمد قاسم فقیران صاحب کمال برآمده قریب سال
هزار و صد و پنجاه درگذشته ملا حاجی محمد طاهر از کاملان صاحب عرفان یار و معاصر سید رحمت الله
عرف سید مهتو شیرازی شکر اللهی ست چنانچه خدام هر دو اهل الله تا اکنون متفق اند اولادش از احفاد
مخلفه مخدوم آدم نقشبندی المعروف بمخدوم آدم و معاصر مخدوم آدم مذکور است چون در آن زمان
غلغلهٔ مخدوم آدم مذکور بمرتبه اتم بوده مردم را اکسیر نفس امر کرد تا مرا آدم گفته باشند زیرا که در یکشهر
وجود دو آدم بیک زمانه چگونه صورت یاب باشد اکثر بزرگان زمانه بهشتی معروفت آمنوورنه ونزگار
قابل در سلسلهٔ نقشبندیه عجب صاحب کمالی بر خاسته مقاماتش عالیست گویند ملا آخوند یوسف نام
امام مسجد محلهٔ ایشان بوده همواره بی آمدن ایشان تکبیر نمی گفت روزی میان ابوبکر صدر والد مخدوم
آدم که مذکور شده جهت نماز بمسجد آمده دید که نماز پیشتر خوانده اند ملا را بتهدید گفت دیگر بیراوجود تمهیدی امتن لعل
ترا از امامت این مسجد معزول کردیم ملا یوسف ماجرا را بخدمت مخدوم برده زار نالید فرمود باکی نیست
برو بر بالاخانه خود بتلاوت قرآن مشغول بنشین خود صدر بدرت آید زنهار تا کار خود بکلی بکسی اشتی نمائی
تا حسب الامر آمده بتلاوت نشست قضارا میان ابوبکر بدرد شکم مبتلا شده دانست که از اوه کیست و
نتیجهٔ رنجش کسی است پیغام آشتی فرستاده هیچ جواب نیافت بی اختیار خود را در پالکی افگنده بدر ملا رسیده
وزار نالید ملا همچنان در بالاخانه مشغول تلاوت قرآن بوده آخر بعد الحاح کلی چون شنشاه وجه امامت
پیشگی مشروط خدمت مو خلعت و سند مجدد بگرفت بدر آشتی زده آبی دمیده داد که بخوردنش صدر را شفای
صدر کرامت گردید فرزندش محمد اشرف نام بود و اقعه مخدوم قایم مقام شده ببزرگی اتم زیست نموده و
مخدوم محمد روشنگر آئینه مشیخت جد و پدر بر آمده سنجعش انصراع بودع محمد اشرف اولاد آدم مخدوم محمد
صادق نقشبندی داماد مخدوم محمد اشرف مذکور طالب علم کامل معتقد جناب سید عبد اللطیف تارک موصوف
ببزرگی وافر بوده پسرش میان غلام حسن المعروف بمخدوم ابوالحسن بحرین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً

رفته نمود و وانی کرد اکنون بعد فوت مخدوم محمد حیات سندی که مدرسه آرای مدینه منوره بود و دران
سرزمین اعلم علما و اقدم فضلا رسته جانشین سرآمد محدثان باکمال وسرکرده مدرسان صاحب قال و حال
می باشد مخدوم ابراهیم نقشبندی اصل ساکن لوهری صاحب خوارق کلیه است محاسب حسنه و ضابط
فهم از عهده شمه آن بر نیاید ولد ارشدش میان ابابکر عرف تالپچکه صاحب مقامات عالیه به آمده گویند
روزی مستی داخل مسجد شان شده جماعه وی را در صدد مخالفت شدند فرمود هر که خواهد آید منعش نسزد
و در حال بتاثیر کلام آن بزرگ مست لاعقل حالتی یافته و توفیقی را معصوم گردید که دیگر از مسجد پا برون
نهاده شد آنچه شد همچنین تصرفاتش از حد زیاده از کسانیکه بمتابعت جنازه اش رفته بودند منقولست
که بالای جنازه المغفور از شهر تا مکلی هجوم طیور عجیب الشکل والصوت بمرتبه بود که هرگز ذرهٔ از پرتو
آفتاب بر ساتر روندگان که هزاران بودند محسوس نگردید مخدوم گل محمد برادر خورد میان ابوبکر موصوف
اکنون چراغ افروز دودمان بزرگی متصف صفات بزرگان است میان ابوالقاسم نقشبندی
ولد درس ابراهیم که از اجداد ارادتمند خانواده شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده می باشد میان ابراهیم
اول وارد ته شده آنجا بوفور بزرگی درگذشت بعد از و میان ابوالقاسم فرزند رشیدش بکمالات
علمی و عملی از اجله مشایخ صاحب حال و قال بر آمده عالمی را الفیض نسکاشر رسانیده صحبتش گم گشتگان
بادیه ضلالت را بشاه راه نجات فائز کردی بسا بزرگ از خدمتش بمقصد رسیدند خوارق کراماتش
زیاده از اندازه تحریر و تقریر است که جهانی بظهور آن شاهد کافی خدام آنخاندان بمزید علم و ایقان
معروف از اولادش میان احمد جوانی بسیمای رشد برخواسته در عنفوان شباب و اصل رحمت رب
گردیده در ان حیات قلیل خوارق کثیر از و مذکور محافل احبابند اکنون از نبائر آن بزرگ دین
سالک راه یقین احدی وجود ندارد و لو اسباب بزرگی و از یادگار میان کبیر محمد نقشبندی و از اوله
ایشان و مخدوم آدو در خدمت خواجه معصوم الملقب بشاه ثانی نقشبندی که از سهرند واقع شده
مشغول گردیدند بنا بر تقدیر ایزدی شاه ثانی اینجا درگذشته چون هنوز در طلب معز الیه بقیه
مانده بوده بسهکه اندشد از خواجه محمود نقشبندی مقصود حاصل کرده به ته مراجعت نمود و به رشد
و الی بر حق طلبه را الفیض کافی رسانیده چون درگذشت دو پسر ماند ۱ میان محمود ۲ میان محمد زمان
میان محمد زمان بجای پدر برنگوار و ساده آرای ارشاد گردیده بسا طلبه را الفیض فائیض ساخت

اکنون از اولادش میان احمد جوانی موفق قائم مقام آبا است و رس عبدالرحیم از صحبتیان میان محمد زمان
نقشبندیست بسایندگان دیگر را اظهار حال بوضع ملاقیان نزدیک می انگاشته ظرفه صاحب حالات بوده باشغال
نیک میگذرانید حکمها میکرد که تفصیلش طولی دارد بهر حال درین زمان مثلش مفقود و برچند سال پیش ازین
درگذشته میر مرزا جان اجل اهل عرفان اتم سالکان راه ایقان بوده آنجناب عجیب فیض برآمده در وقت
خود مرجع اهل کمال زلیته خوارق والا اظهر من الشمس بسیاری را برفیض رسانیده بآنکه اولادی از نبائر ندارد
پرستش هجوم زائران اقصی غایة باقی و از سنه ماش مردم فیض جو یوسف سعد فقیری بجال و قال معروف
زمان شاعر زبان سندیست بخوارق مشائخانه متصف گذشته تا اکنون مجمع شعرای سندی بر مسکنش شائع و گروهی
کثیر ارادتمندش باقی سید یار محمد اصل از سادات لکهوی ساکن موضع پنه نواسه پیرزاده ثانی نورائی مرید شاه
عبدالله هندیست که دست گرفته شاه کلیم الله صاحب کتاب کشکول بوده بوفور کمال کامل معتقد علیها الالف برآمده
سالک راه یقین بر خواست بر حق اهل افاده را بشغل باطنی شاه راه حقیقت نموده در سیزدهم رمضان هزار
و صد و هفتاد و هفت هجری درگذشته میر چهتن برادرزاده اش قائم مقام موفق سلوک شائع هدایت است
و میان محمد کریم سنه میان عبدالله عرف موریه و اعظاند کورایضا لفیض سید معز الیه جوانی پر توفیق راه بده سلوک
معتقد علیه جمعی مخصوص است و رس عبدالکریم مردی صلاحیت آثار مقبول القول بوده بر آئینه بکاری که توجه
کردی راست بالتقدیر آمدی الفضا در نزدیکیها گذشته طبقه بر حق وجوه از معارف که بکمالی و حالی مختص
گذشتند و بعضی انسان خاندان نامی دارند هرچند مذکورات هم ازین قبیل مشتمل بر ذکر همه معارفست اما اینجا چند
اسامی علیحده از آن مجمع کرده شده تا مطالعه کنندگان بفرق مراتب آگاه شوند آقا محمد تاشکندی
مردی با استعداد و انسانیت نامی در عهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد ته گردیده در قبیله فرنگ متخلو جا شد پسرش
محمد رضا بیگ نامدار وقت گذشته پس پسر وی محمد زمان بیگ در زمان خویش بحالت نیک گذرانیده ولد مخلصش
محمد بیگ ایضا همچو آبا از معارف زلیته شیخ موسی اولاد شیخ جمال الدین محدث اصل ساکن بندر لحجه صدیقی
بحالت نیک گذشته پسرش شیخ عبدالغنی بذوق تجاران نام آور زمان گذشته فرزندش شیخ عبدالخالق در عهد
شاهجهان خدمت کروړگری و امانت و شهر فی ته یافته در عهد عالمگیر سبب ضعف چیزی از آن استعفا
جسته بر ادرار ام معاش اولادی قناعت کرده درگذشت و پنج پسر ماند از شیخ محمد امین و دیگر پسر شدند
محمد تقی و محمد سیر همراه شاهزاده صفوی در عهد نواب سیف الله خان بجهان آباد رفتند و درگذشتند و محمد نوا

اینجا در سال هزار و صد و هفتاد و نه بعمر ما فوق پنجاه سال تاهل ناکرده درگذشت ۳ شیخ محمد جواد چهار پسر گذاشته
هر یکی بعمر معهود درگذشت ۴ شیخ محمد نعیم مردی باستعداد و سلیقه نیکو برآمده اکثر عمر بملازمت حکام گذرانده
او آخر ایام در سال هزار و صد و چهل و پنج در غدا باد درگذشت چون تاهل نکرده بود اولادی نیاورد هم شیخ
محمد مکرم در خوردی گذشته بود ۵ شیخ عزیز الله مرد غریب اوصاف تمام جرأت و همت فقرا دوست اغلب
ایام بسبز گذرانده او آخر عمر در سال هزار و صد و پنجاه و دو درگذشته اولادی نماند این هر سه پسر شیخ عبد الخالق
مسطور حقیقی برادران جد مادری محرر الحروف اند شیخ عبد الغنی مردی باستعداد نامی وقت از معارف ایام
گذشته پسرش مخدوم نور محمد در علوم متداوله بفضیلت کلی اشهر برآمده بعد از وی پسرش شیخ عبد الغنی منصبدار
با وقار یادگار آبا ماند از عهد عالمگیر تا زمان فرخ سیر خدمت داغ تصحیح داشته بتمام مرزائی میگذرانید در
شاعری استاد وقت بوده جمعی از شرفای ته مثل میرک محمد افضل و میر کامران و غیرهم در خدمتش باد
استفاده صحبت و درس میکردند برادرش شیخ محمد سعید که ایضاً بصنوف کمالات انسانی متصف بوده
در جهان آباد عمر باعزاز گذرانیده همانجا درگذشت شیخ ابو طالب اصل قریش صدیقی مرد کامل الاستعداد
ماهر فنون انسانیت زیسته پسرش شیخ ابو الفتح الملقب بدامی مخصوص خدمت تقسیم دامی جاگیرات
و املی معروف زمان گذشته گویند فردی بمهرش از نظر شاهجهان بادشاه گذشته خط مهر مغشوش
بود فرمان صادر شد که اگر مهر شیخ ابو الفتح است چرا چنین مغشوش واقع ما اگر کسی جعل کرده باید بآن
رسید بالجمله بسا معمر گردیده در فضیلت و حالت نیک درگذشته شیخ محمد زاهد که مردی نامی است اکنون
نبیره حقیقی شیخ ابو الفتح مذکور باقی و بنت شیخ عبد الخالق گروری مسطور می باشد داروغه کچهری از معارف
روزگار ترخانیه منسلک سلک ملازمان نامی آن طبقه است محمد علی دیوان که در ذکر عمال ترخانیه مذکور گردیده
دامادش بود در دانی عالی و حالتی نیک بوفور انسانیت داشته پسرش عبد الواسع ایضاً تا مدار زمان زیسته
از وی محمد رضا تخلف گردیده وی از مریدان سید شاه عبد الکریم است رساله بیان العارفین تنبیه الغافلین در حالات
و ملفوظات شاه مسطور که در سن ثمان و ثلثین و الف تصنیف کرده ازو یادگار باقی از آن خاندان اکنون
نشانی نیست ملا حسین ملائی متبرک صاحب درس و افاده ساکن محله سادات شیرازی شکر اللهی معروف وقت
بوده خدمتش بسیاری از اهل ارادت را الفیض رسانده پسرش ملا سروری بجوید بکرامت حال زیسته
از وی مولانا محمد حسین المشهور بملا جانباز تخلف گردیده وی بوفور کرامت اشهر انام شاعر صاحب مقام برآمده

گویند بر پسری زیبا صورت شغل معنوی داشته او برشک مردم قاصد جانش شده شهید ساخت آنحالت
در اشعار خود قبل از آن بدو سه روز بیان کرده بود بر ایام فوتش تخمیناً صد و بیست سال گذشته باشد
ملا بلال مشهدی الاصل بحالت نیک از معارف وقت گذشته پسرش ملا طاهر بملائی یادگار اوان
زیسته از و ملا الهدیة متخلف گردید وی بنهایت متوکل شاعر ظریف طبع برآمده گویند شب هرچه بخانه داشتی
براه خدا دادی و فردا بتوکل ماندی و جز پلاو چیزی نخوردی باین سبب پلاو قلی لقبش دادند از پسران اوست
مولانا محمد حسین که در علمیت مشهور وقت گذشته پسرش محمد صادق ایضاً مرد با ستعداد از شاگردان شیخ
عبد الغنی بوده اولادش باقی عبد الروف منشی اصل قوم نجار این بنده بلاغت لوح فصاحت را
نیکو تراشیده منقش بنقوش کمال کرده در اواخر عهد شاهجهان و ابتدای ایام عالمگیر نزد حکام ته بمنشی گری
نام آور ا نام شده خوشنویس نیک بود پسرش محمد عطوف ایضاً بفن پدر قائم زیسته حافظ ابراهیم اصلش
قوم لاکاوت بتفیض علم بجائی تصاعد نمود که استاد دارا شکوه ولد شاهجهان بادشاه شده نامی روزگار ماند
شیخ عبد الرحمن ولد شیخ عبد الهادی بن شیخ حبیب الله بن شیخ یونس از اولاد مخدوم عثمان که
بزرگ وقت و هم سکونت و هم عهد مخدوم اسماعیل سومره که جد مخدوم عثمان مذکور از اولاد مخدوم حسام الدین
که در قریه حسام پور تعلقه ملتان است پسرش شیخ محمد محسن و حاجی محمد اشرف و عبد الهادی است و شیخ نظام الدین
و شیخ سراج الدین از نواسه نور محمد بهکری است که مذکور شده بود و بفضیلت در زمرهٔ اهل فتوی انسلاک یافته برادر
زاده اش میان قمر الدین که در عهد نادریه متصدی تقسیم معاش گردیده از معارف زمان خود بود چون
درگذشت اولادی مانده عبد الرحمن سیفی قادری در علم دعوت یگانه زیسته بادشاه عالمگیر معائنه
غریب اعمال و حکمای عجیبش ورکشتن سنتا کافر وغیره سیف الرحمن سنتاکش لقبش داده برادر زاده‌اش
میان محمد رفیع ایضاً در فن مذکور علم مهارت برافراخته ببزرگی بگذشت محمد شریف ولد میان بیگ محمد
مرد با ستعداد در علم دعوت مشتهر و استاد زیسته شهرت دوست نبود و بمسکنت جهان را پدرود کرده میان
قمر الدین مذکور نواسه‌اش می شود فاضلخان اصل ملا عثمان نام ساکن موضع کهلی سمیجه ذات از معتقدان
مخدوم طالب الله جد مخدوم محمد معین مذکور است در آغاز شعور به ته توطن کرده تحصیل بمرتبه اتم رسانید
آنگاه بجهان آباد شده بعد فوت قابل خان میرمنشی بمرتبه صدر الصدور و میرمنشی تصاعد کرده در نشو و نمود
کلی درگذشته سوای بنتها اولاد نماند محمد شفیع ولد مخدوم عبد الرحیم بدینی که مذکور شده مردی بفضیلت

از معارف وقت خود است بخدمت افتائے بلده ته‌ته قامت لیاقت برافراخته نائب خود مانده بجهان آباد رشد
در آنجا دو پسر آورده شیخ نعمت الله و شیخ غلام حسین هر دو مفتیان و نائبان قاضی القضات آنجا شدند و ته‌ته
دو پسر دیگرش که صغیر مانده بود شیخ عطاء الله و شیخ عنایت الله بزرگ شده هر دو بافتائے ته‌ته رسیدند اکنون
بعد فوت شیخ عطاء الله فرزندش محمد کریم مفتی باقی و شیخ عنایت الله خود هم بخدمت موصوف نامی وقت است
شیخ عبدالحمید مرد با کمال و عنا موصوف بوده تسخیر عالم جنیات داشته لهذا الملقب جناتی معروف پسرش شیخ محمد
میر در جوانی بگجرات شده آنجا روزگار باعزاز گذرانده درگذشت ازو دو پسر است شیخ محمد مرید ۲ شیخ محمد کریم
مخلف ماند نامبردا در سال هزار و صد و پنجاه و شش بعنوان سیر در سورت بندر رسیده شده بعد چندی محمد مرید
فوت کرده شیخ محمد کریم بامعیت شیخ موسی اصل نومسلم مردم نصرپور است در رفقی منصبداران ته‌ته عمده وقت
برآمده داخل زمرهٔ معارف شد در جنگ شاه عنایت الله صوفی مقتول شده اولادش باقی شیخ محمد زمان
از اعزهٔ منصبداران موصوف فرط توفیق داخل معارف گذشته پسرش کاظم خان و قاسم حسن خان هر یک نامی
وقت برآمده منجمله کاظم خان بدیوانی بادشاهی مباهی شده اکنون نواسهاش میان محمد رفیع جوانی صالح
و محمد اعظم جوان مستعد موزون طبع یادگار آبا و قاسم حسنخان بخدمات عمده داخل معارف طالب علم خوش
سلوک موصوف محاسن بزرگی زیبنده پسر صغیرش میان محمد نام باقی مرزا شادکام جدید الاسلام بوده
در سلک منصبداران بادشاهی داخل معارف موصوف محامد نیکی درگذشته پسرش محمد سرفراز مرد
با استعداد برآمده در آغاز جوانی بسمت اغلب تمام حالت تعشق یافته در عین غلبه مطلوب سال آن شغف
باطنی گفته فوتش هزار و صد و شصت و نه هجریست شیخ محمد مرید اصل از رای زادگان جدید الاسلام ساکن
سوستان است خدمت قانونگوئی ملک ته‌ته از عهد عالمگیر یافته متوطن آنجا گردیده اوقات حیات بکمال
انسانیت متصف محامد نیکو داخل زمرهٔ معارف گذرانده دو خلف نامی ماند شیخ محمد محفوظ ۲ شیخ محمد حفیظ
شیخ محمد محفوظ مردی سراپا استعداد انسانیت در این زمانه بدلان وقت است اوصاف بزرگان و
محامد نیکان در ذات حمیدش مضمر چندسال ملازم رکاب نواب غلام شاه خان و بوکالت حضور شاهی مختص طبع شعر
بغایت رسا داشته و دارد هوش تخلص سکندر فرزند رشیدش شیخ قمرالدین بهمه وجوه مجموعه محاسن آبا است
در آغاز جوانی باستعداد کامل رسیده سلیقه در راه برآمد محافل ارباب دول نیک فرا اندوخته بشرف تخصیص
وکالت عسکر شاهی مخصوص شده از چندسال در عسکر شاه اقامت دارد حسب اشارت سبا بر موزونی طبع

گاهی فکر بیت و غزل هم می نماید و عشرت تخلص دارد شیخ بیگ محمد داماد فاضلخان صدر الصدور و میرمنشی
است بهکت موزونه و استعداد انسانیت زینته پسرش شیخ محمد رفیع جواد روزگار و معروف زمره کبار
برآمده نام نیک از خود بیادگاری گذاشت محمد صالح رساله در علم سیاق مسمی بدستور السیاق از بو تصنیف
بنظر رسیده از انجا واضح است که اصل از طرف آبا اولاد قاضی وته سوستانیست و در ته نشو و نما یافته خالی
از کمالی نمی نماید و سر آئینه داخل معارف ملا یوسف مرد ملائی نام وقت خود است پسرش ملا عبد الرسول
ببلاغت اشهر نسخه گزیده نفائس الافکار فی عرائس الابکار از مصنفاتش بنظر رسیده شاهد بلاغت همان نسخه
بسند است محمد عارف وکیل شرعی در هند بسیار بسر برده نواب جهانخان کاظم را در صغر سن تربیت کرده بود
در ایام نظامت نواب مذکور در ته آمده باحوال نیک گذرانید اخوند محمد یعقوب پارسی خوان
معروف باستادی علم تفوق بر اکثر طلبه برافراخته حضور و مجروسن شیخوخیت رسیده باوجود پیرانه سالی
و تمام انحنای قوا بروز آخر شب برآمده نماز صبح به پیرسته گذرانده چاشت بخانه کروی ذوالش شرک تمام بوده فوتش چند سال
پیشتر از تحریر این اوراق است ملا محمد فاضل ساکن موضع نهتی ملا متبرک وقت گذشته احیانا فکر شعر هم کردی و داد سخن
بوجه اتم دادی طبقه خوشنویسان هر چند در مذکورات سابق برخی وجوه اهل این فن هم سمت تحریر یافته
اما اینجا مراد بذکر معارف این هنر والاست حافظ رشید خوشنویس در عهد جام نظام الدین و جام فیروز
در خوشنویسی علم مهارت می افراشته و در سلک علم مهارت می افراشته و در سلک اجل مشاهیر زینته سید حسین
خوشنویس در عهد ترخانیه بفنون خوشنویسی ماهر وقت زینته پسرش سید محمد طاهر ایضا جامع هفت قلم
معروف انام گذشته مخدوم الیاس خوشنویس بن مخدوم یوسف در خط نستعلیق و نسخ مهارت کامل داشته
باستادی وقت مشهور شاگردان رشید مثل سید علی انده هر دو در فن کمال شدند سید رحمت الله داماد سید
ابو القاسم بیگ لاری در خط نستعلیق از معروفان روزگار گذشته شیخ محمد فاضل ولد شیخ محمد معاصر عهد
شاهجهان بادشاه در کتبه نویسی خط ثلث نادره زمان بوده شیخ محمد ولد شیخ محمد فاضل ایضا در کتبه نویسی
مثل پدر ید مهارت می افراشت شیخ عبد الواسع خوشنویس در خط نستعلیق معروف روزگار بوده در
حضرت شاهجهان بادشاه بار در رشده منشی تحریر فرامین و نشانهای گشت و برا اسفت پسر است شیخ
عبد السمیع شیخ عبد الشکور شیخ عبد الغفور شیخ محمد معین شیخ عبد الحق شیخ محمد شریف شیخ عبد الرؤف
هر یک مثل پدر بزرگوار بفن خوشنویسی ماهر اظهر زینته و بجای پدر منشی گری آمده گاه سلاطین تیدگاه

رسیدند سید علی استاد با نام صاحب دستگاه کامل جامع فنون خوشنویسی بوده شاگردانش اکثری
بکمال رسیدند شیخ محمد علی در خط نستعلیق شهره آفاق بر آمده بحضور عالمگیر عرض هنر بوجه اتم دلوده سرافراز
گردید میان شیخ محمد شاگرد سید علی مذکور است در هر هفت قلم اشهر ایام آمده از پسرانش شیخ ابو الفضل
در خوشنویسی اظهر گذشته شیخ محمد پناه جامع کمالات خوشنویسی بر اکثر خوشنویسان رایت سبقت برافراشت
قضارا در عین جوانی گذشته پسرش محمد عالم الکنون الفنون هنر ماهر است سید نعمت الله خوشنویس
معروف گذشته میر محمد بزرگ رضوی که ذکرش گذشته شاگرد پدر خود میر محمد فاضل محمد شفیع خوشنویس
شاه بندر و هدایت الله زرین رقم از استادان بزرگ فن خوشنویسی معروف وقتست خواجه میر شریف
اولاد خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد خوشنویس معروف شاگرد سید علی است پسرش خواجه میر مرتضی که
در وصفش الکنون گذشت مشهور استادان این فن نامی وقت میان حبیب الله شاگرد سید علی مذکور است در هر
هفت خط استاد کامل گذشته پسرش تاج محمد یادگار پدر خوشنویسی باقی درویش علی بیگ از طائفه
مغول خوشنویس نامی است نبیره اش علی بیگ ایضاً هیچ جدا از ناموران آن فن بوده سید میر محمد از شاگردان
میان محمد پناه خط ثلث بوضع خاص نیکو می نویسد و در نسخ طبقه شعرای بلاغت آثار که در بلاغت اشهر
روزگار اند در مسطورات سابق بر خی ازین گروه تقریباً مذکور اند اینجا بذکر مشاهیر اینجا عه تحریر میشود
محمد مقیم در عهد ترخانیه علم مهارت در میدان سخن می افراشته و همراه مرزا جانی بیگ بحضور اکبر بادشاه
رسیده قصه عشق موصل و میدره المسمی بترنم عشق ازو یادگار ملا عبد الرشید اصل ساکن بندر لاهری
در فقه اشهر و در شاعری اظهر ایام بوده مرزا غازی صحبت و شورش را پسندیده با مداد حج مبالغ کلی
از موطن اصلش طلبیده بخطاب خانی سرفراز کرده بود عبد القیوم شاعر ظریف خوش قریحت صافی
طبیعت معاصر عهد جهانگیر از همراهیان میر معصوم بهکری مظفر خان بوده شهر آشوبش سربسر طبیعت
یادگار در النشوره شهرتی تخلص از اجل شعرای ته معاصر میر عبد الرزاق مظفر خان معموریست وضع شاعری
درست داشته تا عهد قباد خان حاکم اول عهد عالمگیر زیسته صاحب دیوان معروفست ملا محب علی
فاضل کامل شاعر اشعر در علم تصرف معتمد علیه انام بوده در درگاه جهانگیر و شاهجهان بمزید اعتبار و
استغنی گذرانده ملا محمد صوفی شاعر اشعر وقت مرزا غازی وقار پیست اغلب اوقات باوی شاعری
داشته و معرزتین ندیمانش بود عیسوی عرف شکر صاحب دیوان است در واقعه میر بزرگ والد

میر لطف الله شیرازی النجوی گفته ع سروش گفت نمانده بشهر ٹھٹه بزرگ **فتح الله** ولد میان عبدالله
اصل از قبیله مغلیه معاصر میر محمد منعم حسینی تخلص بخدمت سکگی خرابخانه مفتخر بنقد سخن را خوب لیک
میرسانید خلافت حضرت پیر علیه الرحمه را ماذون شده اولادی نمانده دیوانش متداول محمد فیاض مهرکن
معروف نواسه وی می شود **محمد فاضل** ولد شیخ علی محمد خوشنویس مذکور شاعر برجسته بوده **حیرتی** از شعرای
نامدار معاصر شهرتی بوده **ملا اسلامی و ملا عبدالحکیم** هر دو برادر شاعر ظریف نامی وقت خویش ماند از
ملا اسلامی حکایات غریب طیبت آمیز در السنه عموم شائع معاصران عهد خواجه عطاء الله و قاضی محمد حسین
و شیخ میرک عبدالوهاب اند ملا عبدالحکیم عطا تخلص جامع اخلاق حسنه کامل تورع و تقوی بوده سی سال کامل
بقیام لیل و صیام نهار بیکوضو بعد نماز عشا تا دم صبح در انشاء نعت نبوی و منقبت مرتضوی و ائمه کرام
علیهم السلام بسر برده لک بیت باختتام رسانید چند دیوان و چند مثنوی سوای اندارد کلامش بطرز
قدما سلیس و فصیح واقع عمر طبیعی یافته معتقد علیه عام و خاص زیسته لباس سبز و شاعری در اولادش مخلف ماند
محمد ضیا برادرزاده ملا عبدالحکیم عطا مذکور در شاعری از او اقدم و در نشو و نمود اعلم برآمده در آغاز شعور
سفر جهان آباد کرده مرزا بیدل را دیده وی قیامت تخلصش داد بعد چندی همراه نواب جهانتجان کاظم بفراوان
اعزاز در رفته رسید نواب مذکور بندیم خاص داشتی و تکیه معروف جهت نشیمن او تعمیر نمود دیوان رنگین دارد
مسکین پسر ملا عبدالحکیم مذکور بعد ضیا در تکیه اش قائم مقام نشسته تقلید پدر و محمد ضیا در اشعار
کردی و بتوکل گذرانیدی اولادش مخلف ماند محمد میر عرف میان هاشم ولد میان داؤد تحصیل عربی خوب
کرده با محمد ضیا در اشعار خیالی مطرح بوده همراه نواب اعظم خان بتوقع خدمت احتساب روانه جهان آباد
می شد در بهکر رسیده حساب حیات بتقاضی ممات داد **خادم** ملا یار محمد نام شاعر بلاغت آثار معروف
روزگار بوده **محمد رضا** هاشمی تخلص شاعر ظریف بطیبت معروف عالمگیر پست **شوقی** محمد حسین نام
ولد ملا عبدالرؤف طالب علم پر استعداد بوده اغلب ایام حیات بجهان آباد گذرانده خدمت احتساب و
صدارت ته چندی یافته شیخ عبدالباسط مذکور را متبع کرده مرید محمد هاشم رضوی نصرپوریست و یار
میرشاه شکراللهی مثنوی موجز مسمات بنفحات شوقی بمذاق تصوف و چاشنی سلوک تتبع نان حلوای
شیخ بهای بنظم آورده در آن وادیاری و ارادت هر دو بزرگوار مذکور داده دیگر مثنوی ناز و نیاز و
چند مثنوی دیگر و غزلیات و هر قسم اشعار یادگاری دارد و در نثر هم سلیقه خاص داشته **عبدالشکور**

بوفور شخصیت مشکور سلیقهٔ شعر گذشته در فوت پدرش این الفاظ که هنگام داخلی قبر میخوانند بدیهه تاریخ
بر آورده بسم الله وعلی ملة رسول الله **عیشی** عاقبت محمود خان نام اصل از اتراکان منصبدار قاجار
ممتاز روزگار خود است دیوانش متداول و انشای غریبی بیادگار مانده **اخوند محمد شفیع** پارسی خوان
استاد معروف آن دیار از یاران میر عبد القدوس شیراز زیست در ایام پیری اینجانژاد دیده شد و قصائد
عرفی و سیفی عروض چندی بخدمتش سماع کرده عجب طبع عالی داشت در تاریخ یابی ید بیضا می نمود اغلب ارباب
دول و اعزه ته در تعظیمش مساعی جمیله بظهور آوردندی **میر محمود** اصل از سادات استرآباد در صحوبت
نواب سیف الله خان در شهور اربعین و مائة والف از زیارت عتبات عالیات مراجعت نموده به ته
ساکن گردید و تناسل و توالد کرد بحلیه بزرگی نیک آراسته صابر تخلص میکرد و در مناقب و مرثیه ائمه دفترها
بنظم می آورد خالی از حالتی نه از چندماه درگذشت است **محمد محسن** ولد نور محمد بن ابراهیم بن یعقوب آبائش
بحرفت ریشم فروشی معیشت داشتند این از سفید و سیاه باخبر شده رنگین طبع بر آمد و در عنفوان شعور
بخدمت میر لطف علیخان تربیت یافته مذاق سخن بهم آورده خدمت برخی اهل کمال حاصل کرده شد آنچه نشد
در ته بانکالیت شاعری در لطافت سخن و ملاحت کلام برجاست از منظومات اوست عقد دوازده گوهر در
مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و طرازه دانش در بیان ولادت حضرت صاحب الزمان عم و اعلام ماتم المشهور
بجمله حسینی و دیوان شعر و قصائد وغیره اقسام که در هر کدام داد سخن داده پسرش میان غلام علی مداح تخلص
الیون علاوه بر [illegible] در تحصیل عربی بهره وافی اندوخته صاحب قریحت صافی و طبیعت کافی است
محمد پناه رجا تخلص [illegible] سخن از فیض یابان جناب اکمل میر حیدر الدین ابوتراب کامل تخلص بلطف
طبع و جودت فکر و صوت در اشعار خوش تلاش و در تاریخ یابی نادر الفکر مردی تمکین صحبت آرامی باشد
باخفرا و اهل الله معتقدانه و خو [illegible] دارد اکنون ته در صاحب سخنان غنیمت است **واثق** آقا محمد صالح
نام تبریزی الاصل در صورت بندر متولد و در ته نشو و نما یافته در معارف زیست نمود بعد فوت آقا محمد
کریم صفاهانی چندی در عهد نادریه وکیل رعایا بوده و از آن بعد همه ایام در امتیان و استغنی گذرانده
شاعری برجسته خیال مصور و طراح و خوشنویس بی بدل گذشته در مرزای و حسن مهاورت و ادای سخن
و نیکو [illegible] بی مثل بوده فوتش هزار و صد و هفتاد و نه هجری است **فائز** تخلص شیخ عبد السبحان
ولد شیخ مرتضی است شیخ محمد مرتضی و برادرش شیخ شجاع از منصبداران بادشاهی با عزاز خدمات گردیده

روزگاری گذرانیدند موصی الیه شاعر ظریف بذله سنج لطیف بر آمده در ایهام حاضر جوابی معروف محبت
اهل بیت اقصی غایت داشته و در مناقب اکثر طبع آزمائی کرده و اواخر ایام ایالت میان نور محمد جماعه
مبغضین نسبت غلو در محبت اهلبیت خفقش رسانیدند و وی عین سعادت دانسته مولود ماش بتمام قبولیت و در
زمان که و مه است فقیر در فوتش قطعه تاریخ گفته منه ع فائز رحمت سبحان شد گفت ه برادرش محمد رفیع هم اکنون
گاه گاه راه برادر در فکر سخن می پوید مرد هموار خوش سلیقه است **اخوند فیض الله** طپش تخلص علمای غریب
تمیم بوده در حل اشعار خیالی عجیب دستگاهی داشته نثرش طرزی خاص دارد و نظمش تهی از مذاق نه **اسد الله**
تابع تخلص از مخادیم ته اولاد محمد منعم معروف ملقب ترای شاگرد محمد محسن است طبع نیکو دارد اعنه تها
طرف سورت بندر میگذرانند **غلام محمد** ولد اخوند محمد احسن در درس فارسی تبرک وقت است و استاد
جمیع طلبه آوان حال نامبرده جوان صافی طبیعت در ملای خوش فائق احیاناً در تاریخ یابی و قطعه گوئی
برجسته فکر مینماید **مومن** مرزا غلام علی نبیره الهوردی بیگ کاذ روی جوانی به استعداد و انسانیت از تازه
فکرانست در خدمت شیخ قمرالدین موصوف در اردوی بادشاهی است **طبقه وجوه اهل الله** متضمن
سه نمود نمود **اول** در ذکر برخی وجوه اهل الله آسوده در عین شهر و سواد آن **سید کمال شیرازی**
سید ملوک مازندرانی در بین اینن یکی از سه یار شیخ یعقوب که پیش ازین
بجاهای مناسب مرقوم اند هر چند داخل بزرگان عین ته و سواد اند فاماتکرار سخن را مفید ندیده بذکر
سابق بس نمود **سید شاه منیه** از اولاد غوث الثقلین است آنجناب و سید کمال
شیرازی که مذکور شده و **سید شاه عبدالله** حسنی که مذکور شود در عهد شاه بیگ
ارغون با سید شکر الله شیرازی وارد ته شده هر چهار بزرگوار را اخلاص بمرتبه کمال بوده منجمله آنجناب مراتب
اتحاد با قاضی سید شکر الله اقصی غایة داشته بلحاظ قرب جوار آنجا که آسوده است بخانه مریدی توطن گرفته
حصور و مجرد در گذشت کراماتش اظهر و خوارق آیاتش اشهر زیارتش برآرنده حاجات عموم خلق الله
واقع پائین قبرش دو قبر دیگر مادر و پسر است از خدام آنو الاجناب که در خانه اش توطن داشتند پیر بدر
از کمل اولیا شهید هنگام فترت ارغون ساکن جوار سکونت گاه ساربانان معروفست از والا مقامی آن بزرگوار
داستانهای غریب بسمع رسیدند تاکنون زیارتش خالی از کرامات نیست **پیر عباس** از بزرگان وقت
درویش اجراست که مذکور شود حالاتش غریب و کراماتش عجیب **پیر شاهی** در برابر چوک ملک آمان

که امروز مدفون است مسکن داشته در زمان مرزا عیسی بود و در لشکر فرنگ شهید گردید شاه مسکین فقیری کامل قبل سیدی والانسب تکیه دار مکان مدفنست در غارت فرنگیان شهادت یافته در صاحب کمالان آسوده تته بقدم بزرگی و تفوق کمالات اشهر میان ابوالقاسم نقشبندی فرموده در تته بزرگی باین کمال مدفن نیافته الحق زیارتش برازنده هر گونه مرادات واقع سید محمود در محله عطاران از اجل مشائخ و عمدهٔ اولیات گویند در زمان سابق قبرش محسوس نبوده شخصی اراده بنای خانه کرده چون زمین را کافتند جسد سالم در زمین مدفون یافتند شب آنروز در رویا معلوم گردیده که آن بزرگ سید محمود نام از اهل الله است از آن باز زیارتگاه خلق الله شده پیرالاکهه اصل قوم کلال بسیار بزرگ با حال مسموع اهل الله زیارتش تبرک کلی بجا آورند محمد مکائی نیرنکوٹی آسوده غله بازار لبا بزرگ وقت مسموع بر حی را عقیده انکه این جا ظهور بیان شیخ مکائی است که در نیرنکوٹ در گاهش شایع بهر حال زیارتش اهل حاجات را وسیله متبرک انجاح مرام واقع میرلده از اولیاء زمان نزدیک است پنبه فروش صاحب دکان کدا بازار بوده همواره بر دکان قطعهای کل پیش خود داشتی و همه مریض بخوردن آن گل شفا یافتی اهل الله الوقت بصحبتش مستفید مرادات می شدند در نزدیکیها گذشته مردمانی که صحبتش یافته بودند قلیلی پیش ازین بر چند سال دیده شدند بالجمله چون فوت نمود مطابق وصیتش در دکانش دفن کردند قضارا آنسال بنگی امساک باران رو داده مردم بدشگون بجا کم گفتند همانا دفن کردن این بزرگ در رون شهر موجب امساک باران است بنابران حکم شد که آنجا نعش را بجوه نقل کنند از اتفاقات شبی که صحبتش عمله هدم مدفن آماده شده بود بارانی خوش بارید که دهان بدشگونان لبسته شده کسی متعرض حال آن بزرگ نگردیده زیارتش اکنون برازنده حاجات سائلان است سید ابراهیم از نبائر مخدوم راجو قتال متحقق گویند پدرش کاسهٔ چوبین از آبا ارث داشته که چون از طعام و آب پر کردندی هزاران مرد از و سیر شدندی چون در گذشت خدام کاسه مذکور نزد وی آوردند آنرا گرفته بشکست گفتندش چه کردی نشان آبا بود فرمود مرا و شمارا غیر شهرت محض از وی چه حاصل آنگاه سفر کرده در تته درگذشت قبرش در محله کشمشیان طرف غربی معروف لبا بزرگ فیضیاب زیارتش اند شاه کر کنج فقیری کستانه بمکان مدفن که بر کنار بیله شمالی مغلواره است تکیه داشته سید احمد شیرازی در خدمتش بکمال ارادت رسیدی وی را بوجود سید محمد مراد قطب وقت بیرزاده بود و خود را ارشد آن مولو ظاهر ساخته از ثقه مسموع که چون سید احمد بخدمتش رسیدی تواضعش در کمال خضوع بعمل آوردی وقتی که نطفه سید مراد از وی برحم مادر منتقل گردید

دیگر از جا بخبندی گفتی تو اضح من بجناب قطب وقت بوده که حالا از صلبت نقل کرده او آخر ایام در اثنای
سیاحت شهادت یافته سر خود گرفته بجای مدفن رسید و افتاد تا دفن کردند بعد فوتش آخر شهباشیری آمده
بدم جاروب آستانش کردی و این حالت زمانی دراز مرئی اکثر زائر و ساکن انجا می شده پیر چهچهه
از مریدان و منسوبان شیخ پته دیولیست لقدم بزرگی موصوف مدفنش شرقی تته معروف ظهور این بزرگ
در اکثر بلاد شایع و در تته هم دو سه جاست منجمله بر غربی تته کناره تند سر ظاهر بعضی گویند این بزرگ بهمان
اسم بزرگی علیحده است و لهذا انجمنی علیحده برا و معهود شود پیر الیه اصل نامش مارک داماد جام نظام الدین
بوده ظاهرا بمنع شکستن بتخانه که مسجد صفه آنجا شد آمده مرید سید مراد شیرازی شد و دنیا را بکلی هشته و به
سید موصوف فرمود تا از انجا که آمده زور و مد خوالست از بیخ درخت اراک مسواکی آورده وی آنجا بسید
هر جا زمین را کافت دفینه گران بنظرش آمد چند جا کاویده جز دفینه چیزی ندیده بخدمت پیر آمد و حال را باز گفت
فرمود آنچه سید بدی چرا بر نیاوردی گفت چه کار دارم بآنچه از و گذشتم وی را الیه خطاب دادند اعنی بطیع
بالجمله بدولت فیض پیر و طلب صادق خویش بجا اعلی رسیده در حیات پیر درگذشت و زیارتگاه اهل الله شده
سید مراد هم بزیارتش بسیار رسیدی پیر بابو اصل نامی دیگر داشته بذی فقر انجای مدفن میان تکیه میگذرانید
بعضی گویند از سادات انجا رسیت نامی حال صاحب کمال اتم بوده روزی از روزهای وی را خبر شد که سید
مراد شیرازی بزیارت پیر الیه میرود و ازین راه میگذرد سر راه گرفته استاد قضارا سید از انکو بنگردیده
وی تا هفته کامل استاده ماند و چون سید باز بروز معهود بزیارت پیر الیه شده از اهش گذشت شنید که وی
از هفت روز باسید دیدار استاده مانده است نظر توجه کرده کارش باتمام رسانید و فرمود تو را هست
بالو هستی یعنی مثل بابو که عبارت از ریاضت کشان معروفست بالجمله سید وی را فرمود تا چندی بسیر و سیاحت
نمد مقصد در یابد ظاهرا در ارض ککراله سیر مینمود که جماعه قوم کهیر بشهادتش رسانیدند از انجا سر خود بدست
گرفته طرف مسکن شتافت و چون آنجا رسید کسی از اهل شهر دیده دیگرا از خبر کرد تا دفنش کردند درگاهش
معتقد زائرین و مطلب عاشقین است پیر دادن اجل مشائخ و اکمل اولیاست درویشی سر برهنه ژولیده
مو تکیه وار بوده بعضی گویند معاصر سید محمد یوسف رضوی ست و بعضی گویند از ان پیش گذشته بهر حال
از سید سطور باولادش امر است که در حین مشکلی اگر بمن رسیدن نتوانید از و استمداد و دعا کنید الحق درگاهش
برآرنده حاجات سائلین حاجی شیخ بهاؤالدین از اولاد شیخ بهاؤالدین ذکریا ملتانی در عهد ایالت

از عون ارنج وارد ته شده درگذشت در فضیلت ظاهری درجه کمال داشتند در زمره مشائخ عمده مذکور
قبیل سے ازار ایمتند ان سید علی شیراز یکی از اهل فضیلت و تشرع زیارتش بسیار دوست دارند و فائز مرادات میشوند
پیر لونکه از اجل مشائخ و اکمل اولیاء ساکن ارض موضع سبه لائی مشرقی بمسافت یک کروه بودند مدفنش آنجا
برآرنده مرادات مریدین و کشاینده مشکلات سائلین می باشد درویش آچر بزرگی صاحب کمال نزدیک
سبه لائی بکمالات مشائخانه درگذشت مقصد از این است پوشیده نماند که ارض معموره ته و سوادش
نه آنچنان از اهل الله آباد است که یکی از هزاران به بیان توانند رسید بالجمله اکثر مقبره عین بلده مدفن شهداست
چنانچه گنج شهیدان بیرون جامع مسجد که زیاده از سیزده صد مرد همگی اهل صلاح وارسته ما سوی بدست
فرنگیان واصل بالله شدند و گنج شهیدان بازار امیر بیگ که الضا چندکس کما بیش اکثر اهل الله آنجا
در فترت مذکور بدرجه شهادت رسیدند و همچنین مقبره دیگر شهر و سواد بتمامه اهل الله اند مگر مسود اوراق
بنابر عدم تحقق احوال جمله آن باینقدر اسامی بزرگان اکتفا کرده اگر عزیزی به زیاده تحقیق موفق شود داخل
این وثیقه نموده واصل مثوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه کرده و مولف را ممنون احسان سازد
ثمود و دیم در ذکر برخی اولیاء الله آسوده کوه مکلی و توابع آن هر چند مذکورات اول از ابتدا ذکر ساموئی
و کوه مکلی و ته همگی ذکر بزرگان منتسب آنکوه الاشکوه است فاما اینجا علیحده بچند اسامی اهل کمال مرجع ایل
حال تبرک بتجدید پیر ظاهر که آسوده کان این کوه منبع رحمت و توابع آن هر آئینه بر زبان اقلام افهام و اوهام
اقلام کما هو حقه در نیایند مع هذا القدر تحقق بقول من لا یدرک الکل لا یترک الکل اکتفا است اگر عزیزی
به زیاده تحقیق توفیق سعادت یابد باید که داخل این ثواب شود شیخ نعمت الله اجل اولاد شیخ بهاءالدین
ذکریا ملتانیست وجود مسعودش بوفور کمال و فرط کرامت محض نعمت خدا بوده در زمان ایالت سمه ها وارد
ته شده درگذشت مدفنش عقب درگاه ولد رشیدش شیخ جیه جانب شمال زیارت اهل الله شائع
شیخ جیه ولد شیخ نعمت الله مذکور اجل اولیا و اکمل عرفاست از فرط اشتهار کرامت و وفور نور هدایت
چراغ مکلی خطاب است شب دوشنبه اول هر ماه مجمع بزرگ بدرگاهش منعقد و هر سال بتاریخ موصوف مجمعی
بزرگ ممهد گردید خدام از شهر و بیرون ست آنجا احیا نمایند و فقیران وجد و سماع آغازند عجیب حالی
مشاهده گردد در تمام کوه مکلی این درگاه بفرط نورانیت مستثنی است اهل زیارت باستمداد همتش فائز هرگونه
حاجتند میان لال بزرگی اجل اهل کمال شرقی شیخ جیه مدفون گویند برادر یا بنی عم مخدوم عثمان عرف

لعل شهباز مرقد لیست ارباب راز را زیارتش بکمال نیاز دست یابند شیخ مغل چاچک از اجله اولیای
اهل دل و در کرامت و کشف کامل بوده گویند مرزا شاه حسن ارغون شخصی از رؤسای نصرپور را محبوس
نموده بود عزیزانش سابقه ارادت با شیخ مغل داشتند در آنوقت آنرا فراموش کرده بشیخ برکیه کاتیار ملتجی
شدند وی تکلیف ماده گاوی شیردار نموده آنها از ده خود ماده گاوی را می بردند شیخ مغل بر کنار دریا که
هر روز بغسل آنجا رفتی شان را دیده ماجرا شنید هر چند ظاهر نکرد اما در باطن بغیرت افتاده وقتی که آنها نزد
شیخ برکیه آمدند گفت طلسمی که من بسته بودم شیخ مغل که در راه بشما و خورده شکسته اکنون آن محبوس را
جز هلاک رهای نیست آخر چنان شده مدفن شیخ در کوه مکلی زیارتگاه اهل الله است شیخ طلحه اولاد شیخ
بهاؤالدین ملتانی از کمل اولیاست گویند روزی بدیدن سید مراد شیرازی رسیده پرسید که پیری چه چیز را
باید گفت اتفاقاً گربه مرده بوسیده دور افتاده بود سید مراد اشاره کرد که برخیز در حال برخاست پس گفت
پیری اینست آنگاه از شیخ پرسید که شیخی چه چیز است فی الحال کافری را بامرش از دوکان دست گرفته آورده
گفت بر منبر نشین او بوعظ دینی مشغول گردیده گفت شیخی اینست این حکایت از زبان سید عبد الکریم
در رساله وی بنظر رسیده و در تذکرة المراد بعکس این حکایتی دیده شده که بجای شیخ طلحه شیخ صدرالدین
حلیم انجا ذکر یافته بهر حال اهل کمال را ما دون این طرف مراتب مبین و خوارق یک حسب توافق حقیقی
و اتحاد ازلی کرامت دیگری توان گفت مرزا شیخ طلحه بر کوه مکلی مطاف اهل الله واقع شیخ حسین
سومره از مریدان خاص سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازیست روزی سید وضو میفرمود
بر او مهربان شده بقیه آب وضو بخوردن داد وی را حالتی رو داد که در حال بوجد آمده گفت حالتی
یافتم که جز شیخ شهاب الدین ملتانی کسی از آن آگاه نباشد قوم کلهٔ از اولادش اند و با فقرا گرویده
خاندان سید مسطوری باشند درس بهنه از کمل مریدان سید علی شیرازیست و در شرقی مقبره
آسوده شیخ حماد نیرنکوتی از معارف اولیا گذشته مزارش پهلوی زمین مرقد سید علی شیرازیست
مراد بلیچه ذات ساکن قریه لوزای از اهل کمال مرید سید علی شیرازیست و در مقابر آن درگاه آسوده
پیر آسات سالک مجذوب واصل محبوب برادر مخدوم عربی هالکندیست بخدمت سید میران
محمد مهدی جونپوری شرف ارادت حاصل کرده گروه اهل الله ایشان را اقدم اکثر مشایخ شمرند
مرقدش معروف از اولادش محمد حسین نام فقیری صاحب حال گذشته پسرانش احمد و محمد

درسته بودند میجا احمد در خدمت شاه غلام محمد صوفی بجهان آباد میگذرانید و اختیار لنگر فقرا داشته
بحالت نیک متصف زیسته میان مهته فقیر از مریدان مخدوم نوح صاحب کمال بوده در جامع منخ
بسیار گذرانیدی مقصوره اش در آگره معروف بعد فراغ از مجمع میر سید علی شیرازی فقیران
آنجا مجتمع شوند پایین نردبان پیر آسات مدفون است از کلمات وی است که گفت هرگاه سرم برفع گراید
مهته شوم یعنی بدحال الم زده و چون سر خود را الضب کنم بخیال خودی مهته باشم اعنی کم عیار صرفه در آنکه
بجز نفس سر خضوع نکوسار کرده باشم تا مهته ام و شیرین برخورند فقیر بهاء الدین کوده به از اجل
مریدان مخدوم نوح است بکرامات ظاهره معروف مدفنش برابر مهته فقیر مذکور واقع سلطان کهمر
فقیر کهری از مریدان جناب مخدوم نوح است مقصوره اش در آگر شایع آنجا نیز چون مقصوره های میان
مهته فقرا بعد فراغ از مجمع سید علی شیرازی جمع شوند یمن حبشی معروف در عهد همه تکیه دار مکان مدفن
بوده همواره حضور زیست کرده کراماتش اظهر من الشمس مخدوم جمعه اجل اولیا و اکمل اتقیا بفضل و
کمال معروف و بحال و قال موصوف معاصر سید علی ثانی شیرازی است درگاهش در مکلی اظهر درویش آجره
اصل نخود پزنده است بکمالات مافوق بیان موصوف سید علی ثانی شیرازی از مریدان وی ست گویند روزی
سید علی بر دکانش در حینی که وی بخواب بود مشغول مالیدن پا بوده درویش حلیم که مذکور شود از آنوقت
گذشت گفت آنجا بآن طریق و اینجا باین روش درویش آجره از آن خواب که عین بیداری بود سر برآورده
گفت آنها بسیارند و اوشان در بسیاران کم و اینها کم اند در کم درویش حلیم جواب شنیده هیچ نه گفت
و برفت سید پرسید که اینچه مقال رفته که بفهم قاصر ما در نیامد فرمود درویش حلیم از کلمه آن اشاره داشت
که در خدمت پیغمبر صلعم چنان با ادبی و خدمت بجا می آری و ازین کنایه کرده که اینجا اولاد شریف وی را
خدمت میفرمای در جواب گفتم که گروهی هستند که خود را زیاده از دیگران نفع بخواهند آنها بسیارند
و فرقه دیگرند که از خود دیگران را بسیار نفع خواهند ایشان در بسیار کم اند و بعضی هستند که در نفع
دیگران خود را زیان قبول دارند اینها کم از کم اند گویند اشراف بلده بر رشک آنکه فرزندان
شان بدرویش معتقدانه می پیوستند وی را از شهر اخراج کرده بودند وی طرف گجرات رفته
سید علی بسراغ درویشی آنجا رسیده دیده که درویش در حالت احتضار است امانت کلی سید را
داده درگذشت اگرچه سید او اخر ایام ارادتمند مخدوم نوح بود اما هرچه یافته دولت فیض درویش

مسطور بوده اهل راز گویند نعش درویش بخفیه در کوه مکلی منتقل گشت جز غیب دانان کاشف آن معنی کسی
نباشد میان **احمد** و میان **محمد** بغدادی الاصل از اجله اهل کرامت شرقی مقابر پیرکان مدفونند ارباب
معرفت بشناسائی فرط بزرگی زیارت شان فوز عظیم شناسند سید شاه **عبدالله** حسنی اولاد قطب
الاقطاب غوث الثقلین حضرت پیر دستگیر رح اجل یاران مذکور اعنی سید سنبه و سید کمال و سید قاضی لشکر الله است
آنجناب در عهد شاه بیگ ارغون از گجرات وارد ته گردیده بعنوان اختفا بجای مدفن در کوه گوشه
عزلت گزیده حضور و مجرد بیاد خدا ایام حیات بپایان رسانیده آنجا بیاسود از اتفاقات بمرور دهور
قبرش مندرس گردیده بعد زمانی چنانچه مذکور شد شاه حافظ الله گجراتی الشیخ یعقوب و خلیفه ابوالبرکات
اشاره فرمود تا در کوه مکلی نشانش که اندراس یافته آمده ظاهر نمایند از آن قرار ان مظهر اتم مقصد ابرار
مشهد یادگار شده فیضی که از آنجناب در کوه مکلی وقف زائر و سائر یارائی بیان خامه نه درویش برهنه
لنک وی مدد امن مکلی تکیه داشته چند وقت نقاره می نواخت مردم شهر در خدمتش رفتن فرض
میدانستند اکثر عمارات کوهستان گورستان همه بتخصیص قصور سهسه لنک شکسته از سنگش چونه و گچ
میکرد منار عظیم بنا نهاده شبها بران چراغ افروختی سوداگران در دریای عمان بآن چراغ راه بنادر سند
علی سیکردند و نذرها بخدمتش می آوردند شروتی داشت که محسود مرزا باقی والی سند شده چنانچه مقرر
کرده بود که هر که از وضیع و شریف آنجا شدی هر آئینه مکلف خدمتش گشتی مسموعست که سید علی شیرازی را هم روزی که
بدیدنش شده تکلیف خدمت کرده بود مخدوم نوح آنرا شنیده دلگران شد باثر آن دلگرانی عنقریب
مرزا باقی مخفی شهیدش ساخت سید **احمد غوث** بزرگی معروف بکمال کمالیت و موصوف
بفرط کرامت مدفون تکیه فتحی مشهوریست گویند در هر ماه محرم شب قتل آنجا مجمع روحانیت شهدا
منعقد گردد لبان اهل دید این را بدیده شهود معاینه کردند میان **ابوبکر** درویشی صاحب کمال
از مریدان و فیض یابان سید میران محمد مهدی جونپوریست مدفنش به تکیه سوم باهمش مشهور
و زیارات معروف اهل حضوریست **درویش الهدیة** آنکه اصل از مریدان سید عبدالکریم صاحب
کرامت و الی طرف جنوب مصلی آسوده است زیارتش تبرک کلی دارد **سید ابراهیم** اعجوبه
اهل کمال نادره ارباب حال بوده همواره دلق پوشیدی و بعنوان عزلت در کلانکوٹ گذرانیدی طوائف
جنیات مسخرش بودند سید ابراهیم معروف کذا که عواشش مختص کرده اجنه دانند همو است مزارش

پائین دیوار قلعهٔ کلانکوٹ زیارت کامل اهل راز واقع درویش داؤد المعروف بداود دوستن
بزرگی بعضا کرامات معروفست گویند در کولای که بالای کلانکوٹ بنامش مشهور و اکنون همانجا
مدفون با گروه مریدان باستنابازی مشغول بوده و آنچنانکه رسم است چون یکی دیگری را می گرفت آن دیگر
بنوبت میدوید و دیگران می گریختند صاحب نوبت پی شان میدوید و هر کرا می توانست میگرفت
اتفاقاً نوبت بدرویش آمد همه گریختند وی هر کرا میگرفت غوطه در آب بحر رانید و آشنای بحر حقیقت
می ساخت باین آب برحی مرزوق را واصل بالله ساخته معاصر سید مراد شیرازی مسموع در ایام بیان
برادر مجمع خاص انعقاد می یابد درویش سید حلیم با صاحب کمال معاصر درویش آخر مذکور است
مدفنش قریب درگاه درویش داؤد مذکور زیارتگاه اهل الله شایع شیخ پته دیولی نامش حسین بن
راجبار بن کاهه بن لاکهه بن سخیره از قوم اپلان و اسم مادرش سلطانی بنت مراد بن شرف است چنانچه
قاضی محمود علامه ضبط کرده اقدم اولیا و اکرم واصلان راه خدا می باشد و بتعریفش چه قدم کسی راه
رود که شمهٔ از والا مقامیش بدفتر نگنجد در اکثر سند هیچو صاحب کمالی کم برخواسته آن بزرگوار در اوائل
حال بمیان شعب غاری بر کوه مدفن گاه چون لعل در کان مستور بود شیخ بها والدین ملتانی معه
یاران موصوف معروف آنجا گذر کرده بنور ضمیر دریافت که این کوه والا شکوه معدن جوهر عالیست
رفته از گوشه انزواش برآورده مرید ساخت و ظهور داد از آن جهت مای رشد و ارشاد مشهور
انام و وفاتش ششصد و شش هجری درگاهش در سایر سند ممتاز بل مذکور کل آفاق صاحب سجادگانش
ببزرگی اتم متصف درینوقت شیخ ساجن بعد انتقال شیخ صابو بنظیر مرجع ارادت صغیر و کبیر است
روز جمعه که دوازدهم ربیع الاول بود دستار شیخ وی بر سر کرده بتمام ازدحام مریدین از خانقاه
تا منار که مابین قدری مسافت در عین نورانیت میرسد و عجب روحی مرئی دستار مذکور با آنکه
مدت معهود برآو گذشت از کرامات همه وقت بزرگی علیحده جلوه میکند و نور مینماید همانا این هم
از جملهٔ خوارقات آن بزرگوار توان دانست شیخ جمیل قبل سید وجه الدین نام قبل سید عبد الهادی
بن سید عبد العطاس اولاد امام همام موسی کاظم علیه گویند بحرفت آهنگری معروف بود بالجمله عجب
صاحب والا دستگاه زمت چله گاهش برابر کرنال در ارض سوته بر کوه معروف شایع مزارش
در سند مشهور و اهل ته مورد تا امروز بر چله گاهش عالمی بفیض گوناگون مستفید میشود کراماتش اظهر

مستغنی از بیان خاندان صاحب سجاده کانش بزرگی موفور منصف درین وقت شیخ میمون بانتقال شیخ براق مجمع ارادتمندان موصوف و بکمال شفقت پیر معروف ملا خلیفه سندی اصل از اکابر احرار قریه محمد طور که بعد خرابی شهر محمد طور سومره واقعه پرگنه درک در عهد سمها بساکوره معمور شده از جناب شیخ المشائخ شیخ بهاؤ الدین ملتانی خلیفه می ساخت در بزرگی اتم زمان و در کمالات اشرف دوران زیسته درس اله الدین سومره معاصر سید علی ثانی شیرازی ست میان همدیگر جواب و سوال بسیاری بزبان سندی در ابیات مذکور ست آخر این سید علی چنان نشان نمود که از دعا بارادہ رسیده اصل مرید سلسله شیخ بهاو الدین ملتانی ست خوارقاتش افزون از شمار مزارش مابین شیخ و پیر پته زیارتگاه اهل الله واقع شیخ عبد الوہاب اجل خلفای عباسی ساکن محمد طور در وقت مرزا باقی ساکن موضعی از حوالی تته بوده جانوران صحرا از درنده و چرنده همگی مطیعش بودند و بسر سلسله بیاز خلفای بوده مرزا باقی برشک کثرت رجوع مردم ویرا بدست محمد خلیل مهر وار شهید ساخت شیخ ابو تراب المعروف بحاجی ترابی اصل از گماشتگان بنو عباس ست که بایالت بعض از آنکه سند کامروا بودند و معروف از تبع تابعین چنانچه مذکور از شهدا ست مزارش مابین موضع کہچه که بعوض شهر نارہ و لته آباد شده و موضع کوری که بدل رسول آباد محمد طور ثانی آباد گردیده از تته باندازه چهار کروه زیارتگاه سائر و زائر ست بر گنبدش تاریخ تعمیر صد و هفتاد و یک موجود شیخ سند قندرانی لال جوان و پیر دادن و جتول حبشی چیته مشائخ چیر کپوره هر یک از شهدا نامی برابر شیخ ابو تراب مدفون و زیارتگاه اهل الله اند اهل حاجت از زیارت هر یک بهره وافی میبرند شیخ جهاریه بزرگ قدیم زمانه است مدفنش بر کوهچه معروف باسم ٹکر شیخ جهاریه زیارتگاه ابرار پیر کریم بزرگی قدیم صاحب آیات عظیم واقع ارض ساکوره اهل ارادت شایع شغالان محکوم حکم پیر مذکور ند بعضی ازان مجاور انش وقت طلب حاضر آیند همچنین لال انس شمالی ساسوئی آن بکنار دریا کوه داس و از بزرگان ماتقدم ناجی روزگار زیارتگاه ابرار احرار ند ملا موج دریا این کنار شکر گات نزدیک بندر لاهری که در قدیم الایام به بندر دیول اشتهار داشته مرجع اتم اهل الله است

اولادش مسمی بملایان معروف زمان اکثر سکان بندر دهاراجه می باشند سید محمود
بزرگی معروف ببزرگی جنوب رویه بندر لاهری زیارتگاه با حضوریست بلوخان لودی
بزرگی صاحب آیات وکرامات مدفون زمین قرضه بندر دیول عرف لاهری بندر
اجل مشائخ زمان ما تقدم است شیخ نور الدین دریائی بزرگی معروف موصوف
بکمالات اتم مدفون کنار دریای عمان بالای بندر دهاراجه صاحب تصرفات بلیغ جای نزه با صفا
وحضوری می باشد مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیول اشتهار داشته غریب
شهری مسکن اشراف کرام وافاضل ایام بوده اکنون از چند سال بسبب حوادث
دارمعه ویار معدوم وتتمه آبادیش منتقل بزمین محاذی دهاراجه است وبندر دهاراجه بندر
قدیم مسکن حکومت قوم نکامره که از قدیم الایام سلف تا خلف سران نامی در وجود یافته
اند منجمله رانا عبید بغرابت حال مختص گذشته است چون ذکر ماجرای غریب وی خالی
از کیفیتی نیست وعجیبی از عجائب الهی است بذکرش رانا عبید نکامره صاحب دهاراجه که بر سر
الف هجری در زمره احیا انسلاک داشته معاصر ویار جام جرار صاحب ککراله بوده گویند
روزی چشمان جام جرار سخت درد میکردند رانا بعیادتش رفته بسبب کثرت محبت جام جرار
سر را بر زانویش نهاده گفت حکایتی راست بمن کن باشد که خدای تعالی ببرکت آن
درد چشمان من ببرد رانا گفت خدا شاهد صدق است مرا در فلان ایام بخاطر رسید که سیر محیط
کرده آن کنار دریا بینم چند منزل کشتی بار کرده و اسباب بخود گرفته دریائی شدم ومدتی رفتم بجائی
رسیدم که سابق گذر احدی آنجا نبود گفتم هنوز باید رفت مگر کنار دیگر محقق شود قضا را آنجا گردابی
شد که آنرا ظلمات نامند همه کشتیها دران گرداب واصل بحر فنا گردیدند چون کشتی من در
بگرداب آورد درختی بزرگ بر کوهچه آنجا دیده جسته براو آویختم بر درخت آشیان مرغی
قوی هیکل بوده شب مرا بر درخت افتاده صبحی بمرغ آویختم او پریده بر کنار کوهی رسید حیران
ماندم که کجا آمدم باری جناب باری باعانت آن مرغ که عبارت از سیمرغ است مرا از آنجا رهائی
داده بتلاش معموره پویه زدم ناگهان بشرف حیدری شده جناب روحانیات
حسنین ع را دریافتم مرا مژده سلامتی دادند بسبب ماندگی همانجا بخواب رفتم

جماعت پریان آنجا وارد شده مرا نجو دبردند خدا داند کجا جا دادند تا شتم ناز و نعمت فراوان میسر می بود بعد مدتی هوای وطن و یاد احبا مرا غمگین ساخته سرخیل پریان آنحال من دیده بدلجوئی پرسید گفتم مدتی که شمار ندارد مرا در غیبوبیت گذشته ندانم وا ماندگانم را چه حال باشد گفت ترا برسانم اگر وعده باز آمدن استوار کنی هشت روز اقامت وطن وعده دادم بیک ساعت مرا بیرون موضع خود رسانیدند و گفتند بعد هشت روز فلان وقت اینجا آئیم تو حاضر باشی پس بخانه آمده با اهل و عیال پیوستم و آن وعده را از دل رو هشتم بقدرت الهی توفیق ایفای وعده مقسوم نشد از آن باز زمانی دراز گذشته یاد آن احتظاظ دامن دل میکشد و بحیرت ورمی آرد فاما وقت بدست نمانده اینجا سخن را رسانیده گفت اگر این سخن بسن از خدمت خداوند چشمانت بقدرت الهی جام جرار که از ابتدای شروع سخن بر بافاقه داشت صحیح برپا خاسته خدا را شکر و مرا ثنا کرد نمود سوم در ذکر مجانین سالک چون اکثر این گروه در ذیل طبقات مسطور مواضع شتی مذکور شد و اغلب این زمره محجوب عیون اهل ظاهر گشتند و کم کسی آگاه همه آن خدا آگهان است اینجا باین چند اسامی باکتفا می کند اگر عزیزی بیفزاید منت برد اشاید **وطایه** مجذوب سالک کامل در مجانین وقت بمزید عرفان زیسته چنانچه شمه از والا مقامیش در ذکر مخدوم حمزه واعظ مذکور گردیده از وی است گفت شریعت موی ظهار طریقت است یعنی چون مرد را موی ظهار برآید نشان بلوغیت است همچنین پاس شریعت مرد سالک را بالغ راه طریقت مینماید **متو** مجذوب نامور زمره مجانین غیب دان کاشف راه الیقین بوده گویند چون ملا محمد جهانگیری بکثرت افلاس عزم حضور بسته جهت وداع اهل قبور بکلی شده بود از حسن اتفاقات حین مراجعتش در دامن کوه دیده که وی با یکی از مجانین دیگر سر بسر لاشئی ایستاده چیزی از شکمش کشیده میخورند متو را چون نظر بر ملا افتاده کفی پر از کرم ان لاش سوی پیش دویده در دهان انداخت و گفت بخور این را که طالع مساعد بوده و با این گروه ارادت قوی داشته بلا کراهیت کرمها را چاویدن گرفت مجذوب دیگر آنحال را دیده در حال بدوید و گفت ای متو بکر کوئین را وقت بلا میکنی پس بهر دو دست فلک اسفل و اعلای ملا گرفته بقیه کرم

که هنوز نه بلعیده بود بزور از دهانش برآورد ببرکت خوردن آن کرمها ملا بحضور رفته رتبه مشهوره
رسید و بوطو مجذوب سالک صاحب ایقان معاصر شو مذکور بوده احوالاتش تمام خوارق بودند مذکور
هرگز بکسی متکلم نشدی و اهل حاجات همواره باستنباط حرکات و سکناتش شگون
بر مراد گرفتندی و آنچه دیدندی یافتندی روزی ویران در موضعی گریزان دیدند کسی پی نبرده که
چرا گریزد قضا را عنقریب فوجی از نهردیه در انموضع رسیده اهل موضع را بیخبر قتل و تاراج
کردند کامل مجذوب اصل اجدادش آهنگر بودند وی در کوره طلب خود را تافته
بصحاری میگذرانید احیانا بهر دیهی که شبی یا روزی وارد می شد هر آئینه یک گونه
فرحی لایق حال سکانش شدی باین تقریب بسا مردی ولالت آمدن موضع
خودش کردندی هرگز نپذیرفتی تا نه بخود خاطرش رسیدی و جواب سائل اگر بسر توجه آمدی
میان بیت ستدی دادی که با تقدیر راست آمدی موطو مجذوب در مجانین اشهر وقت
خود است گویند حاکم تته را سوی کوه بتادیب قوم نهردیه سواری رو داده بود این راجت
پرسیدن حقیقت کار در دامن کوه می جستند بر تالاب خسروخان بطلبش رسیده بودند
دیدندش بر چوبی از درخت سوار تازیانه بدرخت میزند و میگوید هان ای درخت بر تو
سوار نیست طاقت داری یا نه ناگهان شاخ درخت بزرگ از هم شکافته
بزمین افتاد وی از درخت فرود آمده رو بآنجماعه گفت درین درخت
همین شاخ بزرگ بود که سوار شده شکستیم آوتان حاکم تفاول نیک گرفته رفتند
از حسن اتفاق چون حاکم سوار شده بر موضع مخالفان رسید سردار موضع بیک ناگهان فجاءت
درگذشته کسی از ده بمقابلت برنیامده آنچه گفته شد پذیرفتند همچنین هرکرا
مشکلی رو دادی از کلام آن مجذوب استدلال کردی و راه بده بردی صبا بو مجذوب
احوالش کاذر مسموع طرفه حالی داشته خود جود بر خانهای مردم صدا زدی و شدی آنچه
گفتی سبحن سالک بیخبر از خویش بوده هرچه بزمین یافتی خوردی هرگاه گرسنه نشدی
و مردمان خوردنیها بسیار پیشش بردندی و مرادها بخاطر داشتندی انرا که چیزی قبول کردی
البته بمراد رسیدی شاکر از مخادیم زادهاست مست ساکت گذراندی هرکرا

که هنوز زنده بلعیده بودند هستند و خوارق کلی ازو مرئی و مشاهده می کنند درین ایام روزی چراگاه تیر مشهوره رسیده و طوق مخ ریخته شخصی از قوم ماهی فروشان و شناسش داد و کفشش تا دیدش از پا کشید هرگز نگفت ای کلامی کردن زدنی همان روز از آن شخص کلامی صادر شد که عنقریب گردنش زنند
بر مراقبه از مجذوبان سالک است گروهی کثیر بارادتش وابسته اند هرچند با هر کسی اکثر نمی آمیزد
چه اما احیاناً از خوارق کلی سر زد می شوند لونانک مجذوب گویند وی اصل مردم موضع ... است مادر و پدرش وقتی که این در شکم بود بچه بودند قضا را مادرش بدو ماهه حمل درگذشته مدفون گردید پدرش آنجا ماند بعد دو سال کسی از مدفون مادرش گذر کرده دید بچه از گور بیرون می آید و مردم را دیده درون میرود چون بکرات معائنه مردم گردید متفحص شدند معلوم شد که طفلی از زن متوفی بقدرت الهی تولد یافته است و در دو انگشتش سوراخهای باشد که از آن شیر میخورد باری بکیفیت پدرش از آنجا بگرفت و بخانه آورد چون بزرگ شد در ذی مجانین تمکن یافته است و بحال مجاذیب صاحب حالت و کرامات زیست دارد هرگز متوجه کسی نیست بعضی حاجت مندان و احیاناً فیضها می یابند و معتقدانه سلوک مینمایند لایکدرنه ایضاً مجذوب بحال است مردم معائنه حالات عجیبش ارادت کلی است کاه بیکاه مخبر اسرارات و کاشف معضلات مضمر میگردد خاتمه در احوال کوهستان واقع غربی و سائر سند هرچند عجائبات کوه لاتعد و لاتحصی است اما جامع الحروف بمقدار مشت نمونه از خروار پسند کرده تا چون حالات عمرانات مبین شده باری از کیفیت کوهستان بقدری آگهی شود من بعد اگر کسی بزیادتی مساعد گردد خالی از فائده نباشد جبل مهر در نواحی وی کوچه است بغایت از و صورت صفه از سنگی بزرگ بقدرت الله متکون شده قطره قطره آب ازو میچکد و در پائین میان غدیری کوچک میریزد سال دوازده ماه این آب یکیک قطره با هم میریزد است و قدر یکنیم مشک آب در غدیر جمع باشد هرگز نکاهد و نیفزاید راج بزرگی را از آدم و دواب براو بجز مقرر از اصل منبت آب خبر نیست ایضاً بیک پهلوی آن صفه و یکی سنگین آونیز انست مشهور آنکه دیوان این را تعبیه کردند و اعتقاد جمعی آنکه در و گنجی است فاما چون دست سعی بشری بآن نرسد پی بحقیقت کارش نبردند ایضاً در نزدیکی مهرنی آبی از کوههای بالا می ریزد و در کوه پائین شکل خانه معه ستونهای متعدد متکون یافته و در آن حوضی از سنگ تعبیه شده همیشه از آب